بعون صانع بیچون و بیمکان فضل خلاق زمین و زمان

شمع کاشانهٔ هدایات و عرفان مصقلهٔ آئینهٔ صافی دلان مورد انوار الهامات یزدانی یعنی



مکتوبات امام ربانی

از ارشادات علیه غوث ربانی حضرت مجدد الف ثانی مرتبه و مدونهٔ مریدان کامل التحصیل حضرت

در مطبع منشی نولکشور لکهنؤ بطبع زین مطبوع شد

فہرست جلد اوّل مکتوبات امام ربانی حضرت مجدد الف ثانی

اطلاع۔ اس مطبع میں ہر علم و فن کی کتب کا ذخیرہ سلسلہ وار فروخت کے لیے موجود ہے اور اسکی فہرست مطول ہر ایک شائق کو چھاپہ خانہ سے مل سکتی ہے جسکے معائنہ و ملاحظہ سے شائقین اصلی حالات کتب کے معلوم فرما سکتے ہیں قیمت بھی ارزان ہے لیکن اس کتاب کے ٹائٹل پیج کے تین صفحے جو سادے ہیں انمیں بعض کتب تصوف فارسی وغیرہ کی درج کرتے ہیں تاکہ جس فن کی یہ کتاب ہے اس فن کی اور بھی کتب موجودہ کارخانہ سے قدردانوں کو آگاہی کا ذریعہ حاصل ہو

کتب تصوف فارسی

نام کتاب	قیمت
دیوان خواجہ شمس الدین حافظ شیرازیؒ محررہ اعجاز رقم منشی شمس الدین صاحب واضح قلم کاغذ سفید گندہ۔	عہ/ پ
دیوان حافظ۔ جلی قلم کاغذ رسمی	۱۴/
ایضاً خفی قلم کاغذ سفید و حنائی۔	۱۲
شرح دیوان حافظ۔ از صادق علی	۱۱/
انیس الارواح۔ از حضرت شیخ معین الدین چشتی رحمۃ اللہ علیہ۔	۱/ تا ۹
کلمۃ الحق۔ از شاہ عبد الرحمٰن مع شرح	
نور مطلق۔ از ملا نور اللہ در بیان وحدت وجود مع دلائل و دفع شکوک۔	۵/
مکتوبات جوابی شیخ شرف الدین یحییٰ منیری	۲/۶ تا ۴
مناجات ہفت پیکر۔	۴/
مکتوبات حضرت شیخ شرف الدین یحییٰ منیریؒ	۱۰/
مطلع الانوار نظم از طوطی ہند امیر خسرو	

نام کتاب	قیمت
دہلوی تحشی مولانا ابو الحسن فرید آبادی۔	۸/
حدیقہ حکیم سنائی۔ معروف بہ الٰہی نامہ مع شرح جدید موسوم بمرآۃ الحدائق و حل غوامض جسکے شارح مولانا عبد اللطیفؒ صاحب ہیں کاغذ سفید گندہ۔	عہ/ پ
ایضاً۔ کاغذ حنائی۔	عہ/
گلشن اسرار رموز تصوف از مولوی انور علی صاحب۔	۱/
کیمیاے سعادت۔ از امام غزالیؒ	عہ
اکسیر ہدایت۔ اردو ترجمہ کیمیا سعادت	۹/
ہدایت المومنین۔ رسالہ در بیان بیعت صالحین از ملا معین الدین رحمۃ اللہ علیہ	۱/
مطالب رشیدی۔ از حضرت شاہ تراب علی قلندر قدس سرہ	۱۰/
رسالہ معرفۃ السلوک۔ از حضرت شاہ محمود خوش زبان۔	۴/
رسالہ حق نما۔ از شاہزادہ دارا شکوہ مرحوم	۹ تا [illegible]

بعون صانع مکین ومکان وفضل خلاق زمین وزمن

شمع کاشانهٔ هدایات وعرفان مصقلهٔ آئینهٔ صافی درونان مورد انوار الهامات یزدانی اعنی

از دفتر

مکتوبات امام ربانی

جلد اول

از ارشادات علیه غوث ربانی حضرت مجدد الف ثانی مرتبه ومدونهٔ مریدان خاص اختصاص حضرت

در مطبع منشی نولکشور لکهنؤ بطبع مزین مطبوع شد

گشتم که چه عرض نمایم درین القیا مضطر بودم ظهوریکه درین کسوت بوده در هیچ جا نبوده خصوصیات لطائف و محسنات عجائب که درین لباس مینموده از هیچ مظهری نشده پیش ازین تمام گداخته آب شده میرفتم و همچنین در هر طعامی و شرابی و کسوتی جدا جدا تجلی شد لطافتی و حسنی که در طعام لذیذ تکلف بود در ما ورای آن نبود در آب شیرین تا آب غیر شیرین همین تفاوت بود بلکه در هر لذیذ و شیرین یک خصوصیت کمال علی تفاوت الدرجات جدا جدا بود خصوصیات این تجلی را بتحریر بعرض نمیتواند رسانید اگر در ملازمت علیه میبود شاید معروض میداشت اما در اثناء این تجلیات آرزوی رفیق اعلی داشتم و باینها مهما امکن ملتفت نمی شدم اما مغلوب بودم چاره نداشتم درین اثناء معلوم شد که این تجلی با آن نسبت تنزیهی جنگ ندارد و باطن همچنان گرفتار آن نسبت ست بظاهر اصلا ملتفت نیست و ظاهر را که از نسبت خالی و معطل بود باین تجلی مشرف ساخته اند والحق همچنان یافتم که باطن اصلا بزیغ بصر مبتلا نیست و از جمیع معلومات و ظهورات معرض ست وظاهر که متوجه کثرت و ثنائیه بود تجلیات مستسعد گشته است بعد از چندگاه این تجلیات رو بخفا آوردند و همان نسبت حیرت و نادانی بحال خود ماند و صارت تلک التجلیات کان لم یکن شیئا مذکورا و بعد ازان یک فناء خاص روداد و همانا که آن تعین علمی که بعد از عود تعین پیدا شده بود درین فنا گم شد و اثری از مظان انا نماند درینوقت آثار اسلام و علامات آنها بعالم شرک خفی بظهور آمدن گرفتند و همچنین دید قصور اعمال و متهم داشتن نیات و خواطر بالجمله بعضی امارات عبودیت و نیستی ازان باز ظاهر گشته اند حق سبحانه و تعالی ببرکت و توجه حضرت ایشان بحقیقت بندگی رساند و عروجات بر فوق محدد بسیار میشود مرتبهٔ اول که عروج واقع شد بعد از طی مسافت چون بر فوق محدد رسید و از تنزل آمد از انجا بما تحت مشهود گشته دران اثنا بخاطر آمد که مقامات بعضی مردم را در انجا مشاهده نمایم چون متوجه شدم مقامات آنها در نظر آمد و آن اشخاص را نیز دران محال دیدم علی تفاوت درجاتهم مکانا و مکانةً و شوقا و ذوقا مرتبهٔ دوم باز عروج واقع شد مقامات مشائخ عظام و ائمهٔ اهل بیت و خلفاء راشدین و مقام خاصهٔ حضرت رسالت پناه ؐ و همچنین مقامات سائر انبیا و رسل علی التفاوت و مقامات ملائکهٔ ملاء اعلی فوق محدد مشهود گشت و فوق محدد آنمقدار عروج واقع شد که از مرکز خاک تا محدد یا اندکی کمتر ازین و تا مقام حضرت خواجه نقشبند منتهی شد و فوق آنمقام چندی از مشائخ بودند بلکه در همان



بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد للہ رب العالمین اضعاف ما حمدہ جمیع خلقہ کما یحب ربنا و یرضیٰ والصلوٰۃ والسلام علی من ارسلہ رحمۃ للعالمین کلما ذکرہ الذاکرون وکلما غفل عن ذکرہ الغافلون کما ینبغی لہ و یحری و علی آلہ و اصحابہ البررۃ النقی اما بعد نمودہ می آید کہ این دفتر اول است از مکتوبات قدسی آیات حضرت غوث المحققین قطب العارفین برہان الولایۃ المحمدیۃ حجۃ الشریعۃ المصطفویۃ شیخ الاسلام والمسلمین شیخنا و امامنا الشیخ احمد الفاروقی النقشبندی سلمہ اللہ سبحانہ والبقاہ این حقیر قلیل البضاعۃ کمترین خاک نشینان آن مقدس درگاہ یار محمد الجدید البدخشی الطالقانی جمع نمودہ در تحریر آوردہ رجا آنکہ نفعی از ان بطالبان حق جل و علا برسد والمسئول من اللہ سبحانہ العصمۃ والتوفیق مکتوب اول در بیان احوالی کہ مناسبت باسم الظاہر دارند و ظہور قسم خاص از توحید و بیان عروجات کہ بر فوق محدد و واقع شدہ است و انکشاف درجات بہشت و ظہور مراتب بعضی از اہل اللہ بہ پیر بزرگوار خود نوشتہ اند و ہو الشیخ الکامل المکمل الواصل الی درجات الولایۃ الہادی الی طریق اندراج النہایۃ فی البدایۃ مؤید الدین الرضی شیخنا و امامنا الشیخ محمد الباقی النقشبندی الاحراری قدس اللہ تعالیٰ سرہ الاقدس و بلغہ اللہ سبحانہ الی اقصی ما یتمناہ عرضداشت کمترین بندۂ احمد بذورۂ عرض میرساند بحسب امر شریف گستاخی مینماید و احوال پریشان را معروض میدارد کہ در اثنای راہ آنقدر تجلی اسم الظاہر گشت کہ در جمیع اشیاء بتجلی خاص علیحدہ علیحدہ ظاہر گشت علی الخصوص در کسوت نساء بلکہ در اجزاء اینہم جدا جدا و آنقدر منقاد این طائفہ

مشرف میسازند ابتدا از تجلی ذاتی حضرت شیخ محی الدین ست قدس سره در صحومی آرند باز بسکر می برند و در نزول و عروج علوم غریبه و معارف عجیبه افاده می فرمایند و باحسان و شهود خاص در هر مرتبه که مناسب بقای آن مقام است مشرف میسازند بتاریخ ششم ماه مبارک رمضان ببقاء مشرف ساختند و احسانی میسر شد که چه عرض نماید میداند که نهایت استعداد تا آنجا بود و وصلی که مناسب حال بود هم اینجا میسر گشت و جهت جذبه اکنون تمام شد و شروع در سیر فی الله که مناسب مقام جذبه است واقع شد هرچند فنا اتم باشد بقا مترتب بران اکمل خواهد بود و هرچند بقا اکمل باشد صحو بیشتر خواهد بود و هرچند صحو بیشتر باشد افاضهٔ علوم موافق شریعت غرامی افتد چه کمال صحو انبیا را بود علیهم الصلوٰة والسلام و معارفیکه از ایشان سر بر زده اند شرایع ست و عقائد یکه در ذات و صفات بیان فرموده اند مخالف ظاهر آن از بقیهٔ سکر است الحال معارف که باین کمینه فائض اند اکثر تفصیل معارف شریعة است بیان آنها و علم استدلال کشفی و ضروری می گردد و مجمل مفصل میشود ع گر بگویم شرح این بید شود + می ترسم مبادا منجر بگستاخی شود مکتوب

سوم در بیان محبوس شدن یاران بمقام مخصوص و گذشتن بعضی از ان و رسیدن بمقامات تجلی ذاتی نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند

عرضداشت آنکه یارانی که اینجا اند هم چنین یاران آنجائی هر کدام بمقامی محبوس اند طوق برآوردن آنها از ان مقامات متعسرست آنقدر قدرت که مناسب آن مقام ست در خود نمی یابد حق سبحانه ببرکت توجهات علیه حضرت ایشان ترقی بخشد یک کس از خویشان این کمینه از ان مقام گذشت و بمقدمهٔ تجلیات ذاتی رسید حالش بسیار خوب ست قدم بر قدم حقیر دارد در بارهٔ دیگران هم امیدوار ست دیگر بعضی از یاران آنجائی بطریق مقربین مناسبت ندارند موافق حال آنها طریق ابرار ست فی الجمله یقینی که حاصل کرده اند هم غنیمت ست بهمان طریق امر باید فرمود ع هر کسے را بهر کارے ساختند + در تفصیل اسامی آنها جرأت ننمود که از حضرت ایشان مخفی نخواهد بود زیاده گستاخی نمود و در تحریر عرضداشت میر سید شاه حسین در مشغولی خود چنان دید که گویا بدروازه های کلان رسیده است میگوید که دروازه حیرت ست درون او که نظر میکنم حضرت ایشان را در آنجا می بینم و هرچند سعی میکنم که خود را در وا اندازم پای من یاری نمیکند مکتوب

چهارم در بیان فضائل شهر عظیم القدر شهر رمضان و بیان

مقام بافوقیت قلیله مثل شیخ معروف کرخی و شیخ ابوسعید خراز و باقی مشایخ بعضی در تہ آن مقام
داشتند و بعضی در ہمان مقام بودند اما در تحت مثل شیخ علاء الدولہ و شیخ نجم الدین کبرے و فوق
آن مقام ائمہ اہل بیت بودند و فوق آن خلفاء راشدین و مقامات سائر انبیا یک طرف
علیحدہ از مقام آنسرور بود و ہمچنین مقامات ملائکہ عالین در طرف دیگر جدا از ان مقام بود اما مقام
آنسرور را از جمیع مقامات فوقیت و سروری بود واللہ سبحانہ اعلم بحقائق الامور کلہا و ہرگاہ
میخواہم بعنایت اللہ سبحانہ عروج واقع میشود و در بعضی اوقات بخواست واقع می شود و چیزی
دیگر دیده میشود و بر بعضی عروجات آثار ہم مترتب میشود و اکثر چیزہا فراموش میشود و ہرچند
میخواہم کہ بعضی حالات را بنویسم کہ در وقت عرضداشت کردن بیاد آید میسر نمیشود زیرا کہ آنچہ
در نظر محقر مے درآید جای آن دارد کہ ازان استغفار کرده شود چہ جای آنکہ بنویسد در اثنای املاء عرضہ
ہم بعضی چیزہا بیاد بود تا آخر وفا نکرد کہ نوشتہ شود زیاده گستاخی نموده حال ملا قاسم علی بہتر است
غلبۂ استہلاک و استغراق ست و از جمیع مقامات جذبہ بفوق قدم نہاده و صفات را کہ اول
از اصل میدید حالا با وجود آن صفات را از خود جدا می بیند و خود را خالی محض مییابد بلکہ نوریکہ
صفات قایم باوبند نیز از خود جدا می بیند و خود را از ان نور در طرف دیگر مییابد و احوال دیگر ہم
روز بروز بہ ست و در عرضداشت دیگر انشاء اللہ العزیز بتفصیل عرضداشت خواہد کرد مکتوب
دوم در بیان حصول ترقیات و مباہات بعنایات خداوندی جل سلطانہ بہ پیر
بزرگوار خود نوشتہ اند قدس سرہ عرضداشت کمترین بندگان بذروۂ عرض میرساند اما
باستخارہ متصل ماه مبارک رمضان مولانا شاہ محمد رسایند آنقدر فرجہ نمید کہ تا ماه رمضان خود را
بہ عتبہ بوسی مشرف تواند ساخت بضرورت بر معنی آن خود را تسلی داد از عنایات خداوندی
جل و علا کہ ببرکت توجہات علیہ حضرت ایشان علی التواتر و التوالی فائض دو وارد اند چہ عرض نماید
سے من آن خاکم کہ ابر نوبہاری + کند از لطف بر من قطره باری + اگر بر روید از تن صد زبانم +
چو سبزه شکر لطفش کی توانم + ہرچند انہاء این قسم احوال سوء جرأت و گستاخی ست و مشعر
افتخار و مباہات ست سے ولی چون شہ مرا بر داشت از خاک + سزد گر بگذرانم سر ز افلاک +
ابتداء عالم محو و بقا از اواخر ماه ربیع الآخر است و تا حال ببقای خاص در ہر یک مدتے

مجرد اعتبارست در ذات جل شانه ارتفاع از نظر ممکن ست بلکه واقع ست و قابلیت اتصاف اگرچه اعتبارست اما بواسطه برزخیت رنگ صفات گرفته که در خارج موجوداند خود را جو زائد ارتفاع از امکان برآمده لاجرم حکم میکنند وجود آن حائل دائما امثال این علوم که منشاء آن جامعیت اصالت و ظلیت ست بسیار وارد میشوند اکثر آنها در پرچهای کاغذ نوشته میشود مقام قطبیت منشاء دقائق علوم مقام ظلی ست و مرتبهٔ فردیت واسطه ورود معارف دائرهٔ اصل امتیاز میان ظل و اصل بے اجتماع این دو دولت میسر نیست لهذا بعضی از مشائخ قابلیت اولی که تعین اول میگویند زائد بر ذات نمیدانند و تجلی ذاتی شهود آن قابلیت را می انکارند والحق ما حققت والامر ما وضحت والله سبحانه یحق الحق و هو یهدی السبیل رساله را که بتسوید آن مامور شده بود باتمام آن موفق نمیشود و همان مسوده افتاده اند تا حکمت آلهی جل شانه درین توقف چه بوده باشد زیاده گستاخی از ادب دورست

مکتوب پنجم در سفارش خواجه برهان الدین که یکی از مخلصان بود با بیان بعضی از احوال و نشر به پیر بزرگوار خود نوشته اند

عرضداشت احقر الخدمه آنکه رساله در بیان طریقت حضرت خواجگان قدس الله تعالی اسرارهم نوشته ارسال داشته است بنظر مبارک خواهد درآمد هنوز مسوده است خواجه برهان بسرعت راهی شدند فرجه بیاض آن نشد محتمل که بعضی علوم دیگر هم بآن ملحق شوند روزے رساله سلسلة الاحرار بنظر درآمد دران اثنا بخاطر فاتر رسید که بایشان عرضداشت بکنم تا خود چیزے درباب بعضی علوم آن نویسند یا بفقیر امر کنند تا چیزی دران باب نویسد این خاطر خیلی قوی گشت متصل آن بعضی از علوم این مسوده فائز گشتند فی الجمله مناسبت ببعضی علوم آن رساله در ضمن آن مبین گشت اگر همین مسوده را تکمله آن رساله سازند گنجایش دارد و اگر بعضی علوم مناسبه از آن انتخاب نموده بآن رساله ملحق سازند هم وجهی دارد و زیادت جرأت از ادب دورست خواجه برهان درین مدت کار خوب کردند و از سیر سوم که مناسب مقام جذبه است نیز نصیبی یافتند خاطر بواسطه عدم معاش صوبه مالوه مشوش وقت در ملازمت رسیده اند هرچه امر خواهند فرمود مبارک خواهد بود

مکتوب ششم در بیان حصول جذبه و سلوک و ترتیب یافتن هر دو صفت جمال و جلال و بیان فنا و بقا وما یتعلق بذلک و بیان فوقیه نسبت نقشبندیه به پیر بزرگوار خود نوشته اند

عرضداشت کمترین بندگان احمد آنکه مرشد علی الاطلاق جل شانه ببرکت توجه عالی بهر دو طریق جذبی و سلوکی تربیت فرموده هر دو صفت

حقیقت محمدی علیه و علی آله والصلوة والسلام نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند عرضداشت احقر الخدمة آنکه مدتی ست که از راه مفاوضهٔ شریفه از احوال خدمهٔ آن عتبهٔ علیا اطلاعی ندارد دنگران میباشد قدوم ماه مبارک رمضان مبارک باشد این ماه را با قرآن مجید که حاوی جمیع کمالات ذاتی و شیونی ست و داخل دائره اصل است که هیچ ظلی باو راه نیافته است و قابلیت ادنی ظل اوست مناسبت تمام است و بآن مناسبت نزول آن درین ماه واقع شده شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن مصداق این سخن ست و بآن مناسبت این ماه نیز جامع جمیع خیرات و برکات است هر برکتی و خیری که در تمام سال بهر که میرسد و از راه که می آید قطره ایست از دریاے بے نهایت برکات این شهر عظیم القدر و جمعیت این ماه سبب جمعیت تمام سال ست و تفرقه این ماه سبب تفرقه تمام سال فطوبی لمن مضی علیه هذا الشهر المبارک و رضی عنه و ویل لمن سخط علیه فمنع من البرکات وحرم من الخیرات ایضاً سنت ختم القرآن درین ماه بواسطهٔ آن تواند بود که تا جمیع کمالات اصلی و برکات ظلی میسر شود فمن جمع بینهما یرجی ان لا یحرم من برکاته ولا یمنع من خیراته برکاتیکه بایام این شهر وابسته اند دیگر اند و خیراتیکه بلیالی آن متعلق اند دیگر و از جهت این سر تواند بود که حکم باولویة تعجیل افطار و تاخیر تسحر بوده باشد تا امتیاز تمام بین اجزاء الوقتین حاصل آید قابلیت اولی که بالا مذکور شد حقیقت محمدی عبارت از ان ست علی مظهرها الصلوة والتسلیمات نه قابلیت ذات ست مر اتصاف جمیع صفات را کما حکم به البعض بلکه قابلیت ذات ست عز سلطانه مر اعتبار علم را که متعلق شود بجمیع کمالات ذاتی و شیونی که حاصل حقیقت قرآن مجید ست و قابلیت اتصاف که مناسب خانهای صفات ست و برزخ ست میان ذات و صفات و حقائق انبیاء دیگر ست همین قابلیت بملاحظهٔ اعتبارات که مندرجه اند در وی حقائق متعدده گشته قابلیتی که حقیقت محمدی ست اگرچه ظلیت دارد اما رنگ صفات باو ممتزج نگشته است و هیچ حائلی در میان نیامده و حقائق جماعت محمدی المشرب قابلیات ذات ست عز شانه مر اعتبار علم را که متعلق شود ببعض آن کمالات و آن قابلیت محمدیه برزخ ست میان ذات جل سلطانه و میان این قابلیات متعدده و حکم آن بعض بواسطهٔ آنست که او را در خانهٔ صفات قدمگاه است و لبس و نهایت عروج آنها بآن قابلیت ست لاجرم آنرا بآن سرور نسبت کرده علیه الصلوة والسلام و چون این قابلیت اتصاف هرگز مرتفع نمیشود آن بعض را نیز حکم کرده یا آنکه حقیقت محمدی میغه حائل ست الا قابلیت محمدی را که

شده بودند باز رجوع کردند و معلوم شد که آن از سکر بود در صحو هر چه عوام الناس راهست این راهست از عجز و افتقار و خوف و حزن و غم و شادی در ابتدا هم که مقصود از دعا رفع بلا نبود دل را بمعنی خوش نمی آمد لیکن حال غالب بود بخاطر میگذشت که دعاء از انبیا ازین قبیل نبود که حصول مراد بخواهند حالانکه باین حالت مشرف ساختند حقیقت کار را واضح گردانیدند و معلوم شد که دعاهای انبیا علیهم الصلوة از سر عجز و افتقار و خوف و حزن بود بمجرد امتثال امر بعضی امور که رو میدهد بحسب امر گاه گاه بعرض آن امور گستاخی می نماید

مکتوب هفتم در بیان بعضی از احوال غریبه خود با بعضی استفسارهای ضروری بپیر بزرگوار خود نوشته اند

عرضداشت کمترین بندگان احمد آنکه مقامیکه فوق محدد بود در وقت عروج خود را بطریق عروج در انجا می یافت و آن مقام بحضرت خواجه بزرگ قدس الله سره الاقدس اختصاص داشت بعد از زمانی بدن عنصری خود را نیز در همان مقام یافت و در آنوقت چنان متخیل گشت که این عالم از عنصریات و فلکیات بته فرو رفت و نام و نشان ازان نمانده چون دران مقام نبودند الا بعضی از اولیاء کبار این زمان که تمام عالم را بخود در جائی و مقامی شریک میبابد حیرت دست میدهد که با وجود بیگانگی تمام خود را با ایشان می بیند الغرض حالتیکه گاه گاه دست میداد که دران بیخودی نماند و نه از عالم در نظر چیزی می آید و نه در علم حالا آنحالت مستمره است و وجود خلقت عالم از دید و دانش بر آمد و بعد ازان در همان مقام یک کوشک عالی ظاهر شد که زینها نهاده اند از آنجا بر آمد و آنمقام هم در رنگ عالم بتدریج فرو رفت و ساعت فساعت خود را متصاعد می یافت اتفاقا نماز شکر بوضو میگزارد که مقامی بس عالی نمایان شده و اکابر اربعه نقشبندیه را قدس الله تعالی اسرارهم درانمقام دید و مشائخ دیگر هم مثل سید الطائفه و غیره در آنجا بودند و بعضی دیگر از مشائخ بالای آن مقام هستند اما قوائم آنرا گرفته نشسته اند و بعضی پایان علی تفاوت درجاتهم و خود را بسیار دور ازان مقام یافت بلکه مناسبت هم ندید ازین واقعه اضطراب تمام پیدا شد نزدیک بود که دیوانه شده بر آید و از افراط اندوه و غصه قالب تهی کند چند گاه برین نهج گذشت آخر بتوجهات علیه حضرت ایشان خود را مناسب آنمقام دید اول خود را محاذی آنمقام یافت بتدریج رفته بالای آنمقام نشست بعد از توجه چنان مخطور شد که آنمقام تکمیل تام ست که بعد از تمامی سلوک بآنمقام میرسند مجذوب سلوک تمام ناکرده را ازانمقام بهره نیست و نیز در آنوقت چنان متخیل گشت که وصول باین مقام از نتائج آن واقعه است که در ملازمت حضرت ایشان دیده بود و بعرض رسانیده که حضرت امیر کرم الله تعالی وجهه میفرماید که آمده ام تا ترا

جمال وجلال عربی ساخته حالا جمال عین جلال ست وجلال عین جمال در بعضی حواشی رسالهٔ قدسیه این عبارت از مفهوم صریح خود منحرف ساخته بر مفهوم موهوم خود حمل کرده است و عبارت محمول بر ظاهر خود ست انحراف وتاویل نیست وعلامت این تربیت متحقق شد نسبت بمحبت ذاتی پیش از محبت تحقق آن امکان ندارد ومحبت ذاتیه علامت فناست وفنا عبارت از نسیان ماسوای ست پس تا زمانیکه علوم تمام از ساحت سینه رفته نشود وتجهل مطلق متحقق نشود از فنا بهره ندارد واین حیرت وجهل دائمی ست امکان زوال ندارد نه آنست که گاهی حاصل شود وگاهی زائل گردد وغایة ما فی الباب پیش از بقا جهالت محض ست وبعد از بقا جهالت وعلم باهم جمع اند ودر عین نادانی بشعور ست ودر عین حیرت بحضور که این موطن حق الیقین ست که علم وعین حجاب یکدیگر نیستند وعلمیکه پیش از چنین جهالت حاصل شود از حیز اعتبار خارج ست باوجود آن اگر علم ست درخود ست واگر شهود ست هم درخود واگر معرفت ست یا حیرت نیز درخود ست تا زمانیکه نظر در بیرون ست حاصل ست اگرچه درخود هم نظر داشته باشد نظر از بیرون بالکل منقطع میباید که شود حضرت خواجهٔ بزرگ میفرمایند که اهل الله بعد از فنا وبقا هرچه می بینند درخود می بینند وهرچه می شناسند درخود می شناسند وحیرت ایشان در وجود خود است ازینجا هم صریحاً مفهوم میشود که شهود معرفت وحیرت در نفس ست پس در بیرون هیچکدام اینها نیست تا زمانیکه یکی ازین ثلثه در بیرون ست اگرچه درخود هم دارد از فنا بهره ندارد فکیف ببقا نهایت مرتبه در فنا وبقا نیست واین فنا مطلق ست ومطلق عام ست بقا باندازهٔ فناست اما بعضی اهل الله بعد از تحقیق بفنا وبقا در بیرون نیز شهود دارند اما نسبت آن عزیزان فوق همه نسبتها ست ۵

نه هرکه آئینه دارد سکندری داند * نه هرکه سر بتراشد قلندری داند * هرگاه از اکابر این سلسله بعد از قرون بسیار یکی دو کس باین نسبت مشرف سازند از سلاسل دیگر چه گویند این نسبت حضرت خواجه عبدالخالق غجدوانی ست ومتمم ومکمل آنحضرت خواجه خواجها ست اعنی حضرت خواجه بهاء الدین المعروف بنقشبند قدس سرهما واز خلفاء ایشان حضرت خواجه علاء الدین باین دولت مشرف شده بودند ع این کار دولت ست کنون تا کرا دهند عجب کاری ست اوله بلا ومصیبت که واقع میشد باعث سرور وفرحت میشد وهل من مزید میگفت هرچه از امتعهٔ دنیویه کم میشد خوش می آمد واین قسم را آرزو میکرد حالا که بعالم اسباب فرود آورده اند ونظر بر عجز وافتقار خود افتاده اگر اندک ضرری لاحق شود هم در اول مرتبه نوعی از حزن رو میدهد هرچند بسرعت زائل میشود وهیچ نمیماند وهمچنین اگر دعا میکرد از برای دفع بلا ومصیبت مقصود ازو نه دفع آن بود بلکه امتثال امر دعوتی بود حالا مقصود از دعا رفع بلیه ومصائب ست خوف وحزنیکه زائل

نیست استطاعت مع الفعل منکشف شده است پیش از فعل قدرتی ندارد و قدرت مقارنه فعل می بخشند و
تکلیف بر سلامت اسباب و اعضا میدهند کما قرره علماء اهل السنت و درین مقام خود را بر قدم حضرت خواجه
نقشبند قدس الله تعالی سره الاقدس می یابد ایشان درین مقام بوده اند و حضرت خواجه علاء الدین را نیز ازین مقام
نصیبی هست و از بزرگان این سلسله علیه حضرت خواجه عبد الخالق قدس الله تعالی سره الاقدس و از مشائخ
ما تقدم حضرت خواجه معروف کرخی و امام داود طائی و حسن بصری و حبیب عجمی قدس الله تعالی اسرارهم العلیة
حاصل اینهمه کمال بعد و بیگانگی ست کار از معالجه گذشته تا زمانیکه عجب مبذول بوده اند سعی و اهتمام گنجایش
رفع آن داشت اکنون بزرگی او حجاب اوست فلا طبیب لها و لا راق مگر گمان بیگانگی و بی مناسبتی را
وصل و اتصال نام نهاده اند هیهات هیهات همان بیت یوسف زلیخا موافق حال ست ؎ درافگنده دف این
آوازه از دوست ٭ که زد بر دست دف گویا بود پوست ٭ شهود کجاست و شاهد کیست و مشهود چیست
خلق را روی کی نماید ما للتراب و رب الارباب خود را بنده مخلوق غیر قادر میدانند و همچنین تمام عالم را
خالق و قادر حق را عز و جل میدانند غیر این هیچ نسبت اثبات نمیکنند غیبت و مرئیت خود کجا در آئینه در آید. و علماء ظاهر
اهل سنت هرچند در بعضی اعمالی مقصر باشند اما جمال درستی عقائد اینها در ذات و صفات آنقدر نورانیت
دارد که آن تقصیر در جنب آن مضمحل و ناچیز در نظر می در آید و بعضی متصوفه با وجود ریاضات و مجاهدات
چون در ذات و صفات آنقدر درستی عقیده ندارند آن جمال در اینها یافته نمیشود و محبت علماء و طلبه
علوم بسیار پیدا شده و وضع ایشان خوش می آید آرزو دارد که در جرگه اینها باشد و تلویح را از مقدمات
اربعه بطالب علمی مباحثه میکند و هدایه فقه نیز مذکور میشود و در معیت و احاطه علمی با علما شریک ست و همچنین
حق سبحانه را نه عین عالم میداند و نه متصل عالم و نه منفصل و نه با عالم و نه جدا از عالم و نه محیط و نه ساری و ذات
و صفات و افعال را مخلوق او میداند نه آنکه صفات اینها صفات اوست و افعال اینها افعال او بلکه در
افعال مؤثر قدرت او را میداند و قدرت مخلوق را تاثیری نمیداند کما هو مذهب العلماء المتکلمین و همچنین
صفات سبعه را موجود میداند و حق سبحانه و تعالی را مرید میداند و قدرت را بمعنی صحت فعل و ترک بیقین تصور
مینماید نه بمعنی ان شاء فعل و ان لم یشاء لم یفعل که شرطیه ثانی ممتنع باشد کما قال الحکماء و بعض الصوفیه
زیرا که این سخن بایجاب می کشد و موافق اصول حکما ست و مسئله قضا و قدر را بطور علما میداند فللمالک
ان یتصرف فی ملکه کیف یشاء و قابلیت و استعداد را هیچ دخل نمیدهد که بایجاب میکشد و هو سبحانه

علم السموات تعلیم کنم آه وچون نیک متوجه شد این مقام را مخصوص بحضرت امیر در میان سائر خلفاء راشدین
رضی الله تعالی عنهم اجمعین یافت والله سبحانه اعلم دیگر چنان ظاهر میشود که اخلاق سنیه ساعت بساعت می آیند
بعضی برنگ رفته از وجود می برآیند وگاهی در رنگ دود بیرون می آیند در بعضی اوقات تخیل می شود که تمام
برآمده اند در ثانی الحال چیزی دیگر ظاهر میشود می برآید ثانیا معروض میگرداند که توجه از برای دفع بعض
امراض و شدائد آیا مشروط بآنست که اول مرضی حق سبحانه دانسته شود که دران توجه هست یا مشروط نیست
آنچه ظاهر از عبارت رشحات ست که از حضرت خواجه قدس الله تعالی سره الاقدس نقل میکنند مفهوم می شود که
نیست درین باب هرچه حکم فرمایند آنکه خوش نمی آید توجه کردن ثالثا بعرض میرساند که بعد از تحقیق حضور طالبان
را آیا از ذکر باز داشتن وامر بنگاهداشت حضور کردن لازم ست یا نه دیگر کدام مرتبه حضور ست که دران
ذکر نگویند لیکن بعضی هستند که از اول تا آخر ذکر گفته اند واصلا از ذکر ممنوع نشده وکار نزدیک بنهایت
رسانیده اند حقیقت کار چیست بهرچه امر فرمایند رابعا معروض آنکه حضرت خواجه در محقرات میفرمایند آخر
بذکر امر میکنند که بعضی مقاصد هستند که بی آن میسر نمی شوند تعیین آن مقاصد فرمایند خامسا بعرض میرساند
که بعضی طالبان اظهار طلب تعلیم طریقه می کنند لیکن در لقمه احتیاط نمیتوانند کرد با وجود بی احتیاطی حضور و نحو
استغراق پیدا میکنند واگر تاکید در لقمه کرده میشود از سستی طلب ترک کلی میکنند درین باب چه حکم ست و بعضی
دیگر هستند که مجرد اتصال باین سلسله شریفه بطریق اراده میخواهند بی آنکه طلب تعلیم ذکر کنند این قسم اتصال هم مجوز هست
یا نه واگر مجوز ست طریق آن چیست زیادت گستاخی بی ادبی تمام ست مکتوب هشتم در بیان احوالیکه
به بقا و صحو تعلق دارند به پیر بزرگوار خود نوشته اند عرضداشت کمترین بندگان احمد آنکه از زمان
زمانیکه بصحو آورده اند و بقا بخشیده اند علوم غریبه و معارف نادره غیر متعارفه بتواتر و توالی فائض و وارد اند اکثر
آنها به بیان مرقوم و اصطلاح متداول شان موافقت ندارند هرچه از مسئله وحدت وجود و توابع آن گفته اند
دانا و اثل بآن حال مشرف ساخته اند و شهود وحدت در کثرت میرسید از آن مقام بدرجات بالا بردند و
انواع علوم درین ضمن افاده فرموده اند اما مصداق آن مقامات و معارف از کلام قوم صریحا یافته نمیشود و
عبارت در رموز اجمالیه در کلام شریف بعضی از بزرگان ایماست لیکن گواه عدل بر صحت آنها موافقت ظاهر
شریعت و اجماع علماء اهل سنت ست در هیچ چیزے مخالفت بظاهر شریعت غرا ندارد و هیچ موافقت
بحکما و اصول معقول آنها ندارد بلکه از علماء اسلام جماعه مخالفت باهل سنت دارند باصول نیز موافقت

ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم و مراد از کمال شر و نقص علم ذوقی ست بر آن نه آنکه شرارت و نقص متصف شود صاحب این علم متخلق با خلاق الله ست این علم هم از جمله ثمرات آن تخلق ست و نقص را دران موطن چه مجال جز آنکه علم با آن متعلق شود این علم بواسطه شهود نام تجلی محض ست که در جنب آنهمه شر مینماید این بعد از فرود آمدن نفس مطمئنه است بمقام خود لهذا این قسم خود را بر زمین نزند و کار شان با این انجام نرسد از کمال سوای خود جل شانه بی نصیب ست که خود را عین مولی دانند و صفات خود را صفات او انکار دار تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و این اتحاد در اسما و صفات ست ارباب این زمره در والذین یلحدون فی اسمائه داخل اند نه آنکه هر که جذبه او بر سلوک او مقدم ست از محبوبین ست لیکن تقدیم جذبه شرط ست در محبوبیت آری در هر جذبه بنحوی از معنی محبوبیت حاصل ست که جذب بی آن نمیشود و آن معنی از عوارض پیدا شده است ذاتی نیست آن معنی ذاتی غیر معلل است بشئی من الاشیاء چنانکه هر منتهی را آخر جذبه میسر است اما داخل زمره محبان ست بواسطه عارض هم معنی محبوبیت پیدا شده است هو الذی لا یکلف فیه و آن عارض تزکیه و تصفیه است و در بعضی مبتدیان اتباع آنسرور و بالجمله باعث حصول آن معنی فی الجمله ست بلکه در منتهی هم اتباع ست نسبت در محبوبان ظهور آن معنی فی الجمله نیز البته با تباع آنسرور است بلکه گویم آن معنی ذاتی هم بواسطه مناسبت ذاتیه آنحضرت ست و اسمیکه رب اوست مناسب اسمیکه رب آنحضرت ست واقع شده است در حق این خصوصیت و انجا این سعادت اکتساب کرده است والله سبحانه اعلم بالصواب و الیه المرجع والمآب والله یحق الحق و هو یهدی السبیل۔

مکتوب سی‌ام در حصول قرب بعد و فرق وصل بمعانی غیر متعارفه به بعضی علوم مناسب آن نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند عریضه داشت احقر الخدمة آنکه مدتی ست که از احوال خدمة آن عتبه علیه اطلاع ندارد دیگر نسبت عجبی نیست اگر زنده شود جان عزیز چون از ان یار جدا مانده پیامی برسد میداند که شایان دولت حضور نیست ع این بس که رسد ز دور بانگ جرسم عجائب کار و بار ست نهایت بعد را قرب نامیده اند و غایت فراق را وصل گفته اند گویا فی الحقیقت در ضمن این فشارت بفی قرب وصال کرده اند شعر کیف الوصول الی سعاد و دونها قلل الجبال و دونهن حتوف پس حزن ابدی و فکر دائمی لاجرم دامنگیر آمد مرا و نیز آخر الامر با راده مرید میباید شد و محبوب را بمحبت محب می باید گشت آنسرور دین و دنیا با وجود مقام مرادیت و محبوبیت از محبین آمده و از مریدین گشت لاجرم از حال او چنین خبر داده اند که کان رسول الله متواصل الحزن دائم الفکر و آن سرور فرموده ما اوذی نبی مثل ما اوذیت محبان بار محبت توانند کشید محبان نیز تحمل بار دشوار ست این قصه پایانی ندارد و قصة العیش لا انصرام لها حامل عریضه داشت شیخ الله بخش بخوبی از جذب و محبت دارد بالزام چند کلمه بخادمان ایشان نویسانیده

مختار فعال لما یرید علی ہذا القیاس چون عرض حال از جملہ ضروریات ست بنا بر آن بجرأت آن گستاخی
نمودہ بندہ باید کہ حد خود داند مکتوب نہم در بیان احوال کہ بمقام فرود آمدن مناسبت دارند
بہ پیر بزرگوار خود نوشتہ اند عرضداشت مدبر سیاہ رو مقصر بدخو مغرور وقت و حال مفتون وصل و
کمال کارش ہمہ نافرمانی مولی ست و عملش ہمہ ترک عزیمت و اولی ست نظر خلق را آراستہ و منظر حق
را تعالی و تقدس خراب ساختہ ہمتش مقصور بر ظاہر آرائی ست باطنش از زین رہگذر ہموارہ بہ سوائی گشت
قال و منافی حال وست و حال وی مبنی بر خیال و از زین خواب و خیال چہ آید و از زین قال و حال چہ
گشاید ادبار و خسارت نقد وقت ست غباوت و ضلالت برکف ست و مبدأ فساد و شرارت ست
و منشأ ظلم و معصیت بالجملہ عیوب مجسمہ است و ذنوب مجتمعہ خیرات او لائق لعن و رد و سیئات او شایان
طعن و طرد رب قاری یقرأ القرآن والقرآن یلعنہ در حق او گواہ عدل ست و کم من صائم لیس لہ من صیامہ الا الظماء
والجوع در شان او شاہد صدق فویل لما کان ہذا حالہ و منزلہ و کمالہ و در رتبہ استغفارہ ذنب کسائر
الذنوب بل اشد و توبتہ معصیۃ کسائر المعاصی بل اقبح کل ما یفعلہ القبیح قبیح مصداق این سخن ست ع
از گندم جو ز جو گندم نیاید ÷ مرض او ذاتی ست علاج نمی پذیرد و داء او اصلی ست قبول دوا نمیکند
ما بالذات لا ینفک عن الذات ع سیاہی از حبشی کی رود کہ خود رنگ ست ÷ چہ تواند کرد و ما ظلمہم اللہ و
لکن کانوا انفسہم یظلمون آری خیر محض شر محض را بباید تا حقیقت خیریت بظہور آید و بالضد تتبین الاشیاء
خیر و کمال مہیا بود شر و نقص در میان ست حسن و جمال را آئینہ در کار ست آئینہ نمی باید مگر در مقابل
شئ پس لاجرم خیر را شر و کمال را نقص آئینہ آمد پس در ہر چہ نقص و شرارت بیشتر نمایند خیر و کمال
زیادہ تر عجائب کار و بار ست این ذم معنی مدح پیدا کرد و این شرارت و نقصان محل خیر و کمال گشت
پس لاجرم مقام عبدیت فوق جمیع مقامات باشد چہ این معنی در عبدیت اتم و اکمل ست محبوبان
را باین مقام مشرف میسازند محبان بذوق شہود متلذذ اند التذاذ در بندگی و انس بآن مخصوص
بمحبوبان ست انس محبوبان بمشاہدہ محبوب ست و انس محبان بہ بندگی محبوب درین انس ایشانرا
باین دولت میرسانند و باین نعمت سرفراز میسازند شاہسواریکہ تاز این میدان سرور دنیا و دین
سید اولین و آخرین حبیب رب العالمین ست علیہ من الصلوات اتمہا و من التحیات اکملہا و کسانی کہ بمحض فضل
خواہند کہ باین دولت رسانند او را بکمال متابعت آنسرور علیہ الصلوۃ والسلام متحقق میسازند و آنرا بآن می برند

بعد از توجه نیاز و شکستگی چون بمقام فوق آن مقام سابق رسیده شد معلوم شد که این مقام حضرت ذی النورین است
و خلفاء دیگر را هم دران مقام عبوری واقع شده است و این مقام درین مقام هم مقام تکمیل و ارشادست و همچنین
دو مقام فوق هم که اکنون مذکور میشوند بالای آن مقام مقام دیگر هم در نظر آمد چون بان مقام رسیده شد معلوم
گشت که آن مقام حضرت فاروق است و خلفاء دیگر را هم در انجا عبوری واقع شده است و فوق آن مقام
مقام حضرت صدیق اکبر ظاهر شد رضی الله تعالی عنهم اجمعین بآن مقام نیز رسیده شد و از مشائخ حضرت خواجه
نقشبند قدس الله سره الاقدس را در هر مقامی با خود همراه می یافت و خلفاء دیگر را هم در آنمقام عبوری واقع
شده است تفاوت نیست الا در عبور و مقام و مرور و ثبات و بالای آن مقام هیچ مقامی مفهوم نمیشود الا مقام
حضرت رسالت خاتمیت علیه السلام و محاذی مقام حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه مقامی دیگر نورانی بس شگرف که هرگز
مثل آن در نظر نیامده بود ظاهر شد و اندکی ازان مقام ارتفاع داشت چنانکه صفه را از روی زمین بلند میسازند و معلوم
شد که آنمقام مقام محبوبیت است و آنمقام رنگین و منقش بود خود را هم بانعکاس آنمقام رنگین و منقش یافت بعد ازان
بهمان کیفیت خود را لطیف یافت و در رنگ هوا یا قطعهٔ ابر در آفاق منتشر دید بعضی اطراف را واگرفت حضرت خواجه
بزرگ در مقام صدیق اند خود را درین مقام محاذی آن میابد بکیفیتی که معروض داشت و دیگر ترک اشتغال باین
عمل مرضی نمی نماید کیف و حال آنکه بگرداب ضلالت غرق میشود کسیکه در خود قوت بر آوردن ازان گرداب میابد
چگونه خود را معاف دارد هر چند کار دیگر در پیش داشته باشد اشتغال باین امر ضرورست و مرضیست اما بشرط
آنکه از بعضی وساوس هواجس که در اثناء این عمل رو دهند استغفار را لازم باید داشت بهمین شرط داخل در رضا
میشود بی ملاحظه این شرط داخل نمیشود و در نه طی ایستد اما در ماده حضرت خواجه نقشبند و حضرت خواجه علاء الدین عطار
بی آنکه این شرط را ملاحظه کرده شود مرضیست و عمل این کمترین الحال بملاحظه آن شرط گاهی داخل است و گاهی در رتبه
می ایستد دیگر در نفحات سخنان حضرت شیخ ابو سعید ابو الخیر مذکورست که عین نمی ماند اثر کجا ماند لا تبقی و لا تذر این سخن
در اول نظر مشکل نمود که حضرت شیخ محی الدین و تابعان ایشان بر آنند که زوال عین که معلومیست از معلومات الله
سبحانه محالست و الا انقلاب العلم جهلا و چون عین ظاهر نشود اثر کجا رود بهمین طریق در ذهن این سخن متمکن شده بود و سخن حضرت
ابو سعید هیچ حل نمی شد بعد از توجه تام حق سبحانه و تعالی سر این سخن را منکشف ساخت و متحقق گشت که نه عین میماند نه اثر و در خود
نیز همین معنی مدرک یافت و هیچ مشکل نماند و مقام این معرفت نیز در نظر آمد بس عالیست فوق مقامیکه حضرت شیخ و متابعان
ایشان فرموده اند این دو مبحث با یک دیگر هیچ منازعت و جنگ ندارند یکی از جائیست و دیگری از جای دیگر

الغرض که شوق ملازمت ظاهر ساخته متوجه آن حدود گشته است و لی بعضی زاده ها ظاهر ساخت چون دران باب
ازین حقیر التقاء عند معلوم کرد بجز د ملاقات راضی شده چند کلمه نوشته آید زیاده گستاخی از آداب دور است مکتوب یازدهم
در بیان بعضی کشوف و حصول مقام دیدن قصور خود و متهم داشتن خود را در جمیع اعمال و اقوال و ظهور سرّ کلام شیخ ابوسعید
ابو الخیر که گفته است عین نماند اثر کجا ماند و بیان احوال بعضی یاران به پیر بزرگوار خود نوشته اند عرضداشت کمترین
بندگان احمد آنکه مقامیکه سابقا خود را در آن دیده بود چون حسب الامر العالی باز ملاحظه نمود عبور خلفاء ثلثه رضوان الله تعالی علیهم
در آن مقام در نظر آمد اما چون مقام و استقرار در آنجا نداشت در دفعهٔ اولی بنظر در نیامدند چنانکه از ائمهٔ اهل بیت غیر از امامین امام
زین العابدین رضی الله تعالی عنهم اجمعین در آن مقام استقرار و ثبات ندارد لیکن عبوری در آن واقع شده است بدقت نظر میتوان
یافت و آنکه اول خود را در آن مقام نا مناسب می یابد بی مناسبتی دو نوع است یکی آنکه بواسطه عدم ظهور سطر لیاقتی از سطوح طاری
میشود چون آن را بنمایند آن بی مناسبتی برطرف میشود دیگر بی مناسبتی مطلق است که هیچ وجه قابل زوال نیست و راهها که موصل
آن مقام اند دو اند که ثالث ندارند یعنی در نظر ورای آن دو طریق طریق دیگر ظاهر نمیشود یکی طریق نقص و قصور است نیات خود را متهم
داشتن است در خیرات با قوت جذب دیگر صحبت شیخ مکملی مجذوبی سلوک تمام کرده حق سبحانه و تعالی بطفیل عنایت حضرت
ایشان طریق اول را بقدر استعداد عنایت فرموده است هیچ عملی از اعمال خیر بوقوع نمی آید مگر آنکه خود را در آن عمل
متهم میسازد بلکه تا زمانه که بوجوه تهمت ننهند بیقرار و بی آرام میباشد نزد خود چنان میداند که هیچ عملی از وی صادر نمیشود
که قابل کتابت ملائکه یمین باشد و میداند که صحیفه یمین از اعمال خیر خالیست و کتبه آن معطل و بیکار اند خود شایان آنحضرت جل و علا
کی بوده باشد و هر که در عالم است حتی که کافر فرنگ و ملحد زندیق از خود بوجوه بهتر میداند و بدترین همه اینها خود را
می انگارد و جهه جذبه هرچند بتمامی سیر الی الله تمام شده بود اما بعضی از لوازم و توابع آن مانده بودند که در ضمن فنائیکه در
مرکز مقام سیر فی الله واقع شده بود هم تمام شد و احوال آن فنا را در عرضداشت سابق به تفصیل نوشته است که میباید که
حضرت خواجه احرار که نهایت این کار را فنا گفته اند همان فنا بوده باشد که بعد از تجلی ذاتی تحقق سیر فی الله متحقق
شده و فنا را اراده اهم از جمله شعب همان فناست ٭ هیچ کس را تا نگردد او فنا ٭ نیست ره در بارگاه کبریا ٭ و
نامناسبان این مقام هم که دو طائفه اند در نظر آمده اند جماعه متوجه آن مقام و جویای طریق وصول آن اند و طائفه دیگر هیچ
التفات و توجه بآن مقام ندارند و توجه حضرت ایشان بطریق دوم از طرق وصول آن مقام بهیئت ظاهر میشود و مناسبت بهمان
طریق مینماید چون از جانب حضرت ایشان مامور بود امتثالا للامر بعضی سو جرأت و گستاخی نمود و الا ع من همان احمد پارینه
که هستم هستم ٭ ثانیا معروض آنکه در اثناء ملاحظه آن مقام مرة ثانیه مقامات دیگر بعضها فوق بعض ظاهر شدند

و بعضی بعید سیان شیخ مزمل خود را کم می یابد صفات را از اصل نبیند و مطلق را در سهم می یابد و اشیا را در رنگ سراب بی اعتبار میداند بلکه هیچ نمی یابد درین باب مولانا محمود چنان ظاهر میشود که اجازت تعلیم او مر مردم را از جملهٔ مرضیات است اما اجازتیکه مناسب جذبه است هر چند بعضی امور مانده اند که او را استفاده بباید کرد لیکن در رفتن سرعت کرد و توقف نمود به حضور اقدس میرسد هر چه صلاح کار خواهند دانست خواهند فرمود و آنچه در علم کمینه آمد معروض داشت والحکم عندکم خواجه ضیاء الدین محمد چند روز اینجا بودند فی الجمله حضور و جمعیت پیدا کرده بودند آخر الامر از قلت اسباب معیشت نتوانستند خود را جمع ساخت متوجه لشکر شدند و پسر مولانا شیر محمد هم متوجه ملازمت است فی الجمله حضور و جمعیت دارد بواسطه بعضی موانع چندانی ترقی نکرده زیاده گستاخیست ع بنده باید که حد خود داند، بعد از تحریر عرضداشت کیفیتی روداده و حالی پیش آمد که در تحریر گنجایش بیان آن نیست و در انجا فنای ارادت متحقق گشت همچنان که سابقا متعلق ارادت بمرادات برطرف شده بود لیکن اصل ارادت مانده بود چنانچه در عرضداشت معروض داشته بود الحال ارادت هم از بیخ برآمد حینئذ لا مراد ولا ارادة و صورت این فنا نیز در نظر در آمد و بعضی علوم که مناسب این مقام بوده فائض گشتند چون در تحریر آن علوم بواسطهٔ دقت و غموض تعسری بود لاجرم عنان قلم را از تحریر آن علوم گردانیده و در وقت تحقق این فنا و افاضهٔ علوم یک نظر خاص در ماوراء وحدت پیدا شده است هر چند مقرر است که در ماوراء وحدت نظری نیست بلکه هیچ نسبتی نیست اما آنچه بباید معروض میدارد تا زمانیکه بیقین نه پیوست بر نوشتن جرأت ننمود و صورت آن مقام در ماوراء وحدت چنان می بیند که اگر ماوراء دهلی ست و هیچ شبه در آن نمی یابد هر چند در نظر وحدت ست نه وراء آن نه هیچ مقامیکه بعنوان خفیه ندا ندیا حق را وراء آن داند حیرت و جهل همان معرفت و از دید هیچ تفاوت نشده نمیدانم چه عرض نمایم همه تناقض در تناقض ست در گفت نمی آید و حال بی شبه متحقق ست استغفر اللّٰه و اتوب الی اللّٰه من جمیع ما کره اللّٰه قولا و فعلا حاضرا و ناظرا و ایضا این بیان چنان معلوم گشت که سابقا انچه از فنای صفات میدانستم فی الحقیقة فنای خصوصیت و ما به الامتیاز آنها بود که در ضمن وحدت مندرج شده بودند و خصوصیات زائل گشته بودند الحال اصل صفات و لو کانت علی سبیل الاندماج والاندراج نیز برطرف شده و قهرمان احدیت هیچ چیز را نگذاشته و تمیزیکه از مرتبه علم جملی یا تفصیلی حاصل بود نماند و تمام نظر بر خارج آمده کان اللّٰه و لم یکن معه شیٔ و هو الآن کما کان این زمان مطابق حال گشته و سابقا علم بمضمون این حدیث بود نه حال امید میدارد که بر صحت و سقم متنبه خواهند ساخت دیگر چنان مینماید

بتفصیل عرضداشتن موجب تطویل و ملال ست وایضاً آنچه حضرت شیخ از دوام این حدیث فرموده اند نیز ظاهر
گشت که حدیث عبارت از چه چیز بود و دوام آنچه بود در خود نیز آن حدیث دائمی یافت اگرچه از نوادر ست دیگر کتاب
اصلاً خوش نمی آید مگر آنکه ذکر اقدام عالیهٔ اکابر که در مقامات واقع شده اند جای ثبت کرده باشد خوش می آید که این
قسم تحریر دیده شود احوال مشائخ متقدمین بیشتر مرغوب ست کتب حقائق و معارف علی الخصوص سخنان توحید و تنزلات مراتب
را نمیتواند مطالعه کرد خود را درینباب بحضرت شیخ علاء الدوله بسیار مناسب مییابد و در ذوق و حال درین مسئله بشیخ مشار الیه
متفق ست ما علم سابق تما بانکار و شدت آمدن نمی دهد دیگر چند مرتبه از برای دفع بعضی امراض توجه کرده شد و اثر آن
ظاهر گشت و همچنین احوال بعضی موتی که از عالم برزخیت ظاهر شده بود نیز از برای رفع آلام و شدائد آنها توجه کرده شد اما
حالا قدرت بر توجه نمانده است که بر هیچ چیز خود را جمع نمیتواند ساخت بعضی خدا نامرد مردم بر فقیر گذشتند و ستمها نمودند
جمع کثیر از متعلقان این جانب بناحق ویران ساختند و جلای وطن نمودند اصلاً بخاطر غبار و کلفت راه نیافت چه جای
آنکه بخاطر گذارد بعضی از یاران که از مقام جذبه شهود معرفت پیدا کرده اند و تا غایت قدمی در منازل سلوک ننهاده اند
شمهٔ از احوال ایشان معروض میدارد امیدوار است که حق سبحانه بعد از تمام جهت جذب بدولت سلوک مشرف گرداند شیخ نور
درینجا مقام جذبه ست بنقطهٔ فوق که در مقام جذبه است نرسیده در حرکات و سکنات آزار میرسد و قباحت نمی فهمد
بهیچ است کار او در توقف می افتد همچنین اکثر یاران بواسطه عدم رعایت آداب کار آنها در توقف می افتد درینباب
خیر آنست که ازین طرف هیچ اراده توقف نیست بلکه ارادهٔ ترقی آنها بیخواست کار که حکمتی در توقف واقع میشود الا راه اقرب ست
مولانا مسعود بنقطهٔ پایان فرو رفته است و کار جذبه را بانجام رسانید جذبه برزخیت آن مقام رسیده و فوق را من وجه بنهایت
رسانیده اول صفات را بلکه نوریکه صفات بآن قائم اند از خود جدا دیده و خود را شیخ فانی یافته بعد از آن صفات را
از ذات جدا دیده و این دید با حدیث مقام جذبه رسیده حالا عالم و خود را چنان گم ساخته است که نه با حافظه قائل ست
و نه بمعیت و چنانی باطن بطون متوجه است که غیر از حیرت و نادانی حاصل ندارد و سید شاه حسین هم نزدیک بنقطهٔ پایان
از مقام جذبه رسیده است پسرش بنقطه و همچنین صفات را از ذات جدا دیده لیکن ذات حق را در همه جا مییابد و از ظهور محفوظ است
همچنین میان جعفر هم نزدیک به نقطهٔ پایان رسیده است او خیلی بشوق و ولوله ظاهر میشود قریب بشاه حسین ست
و در یاران دیگر هم تفاوت ظاهر میشود و میان شیخی و شیخ عیسی و شیخ کمال در جذبه بنقطهٔ فوق رسیده اند و شیخ کمال نیز
متوجه نزول ست و شیخ ناگوری در تحت نقطهٔ فوق آمده است اما خیلی مسافت در پیش دارد و از یاران اینجا تا حال
هشت یا نه کس بلکه ده کس در تحت نقطهٔ فوق آمده اند بعضی واصل نقطه شده متوجه نزول دارند بعضی دیگر قریب اند

استدلالاً و علماً میدانند و ایشان کشفاً و ذوقاً فلیبادروا ای دلیل علی صحة حالهم ول من هذه الطائفة یضیق صدری و لا ینطلق لسانی نقد وقت است نمیدانم چه عرض نمایم توفیق بر تسویهٔ بعض احوال ندارد و عرضداشتها هم گنجایش تحریر نیست شاید حکمت درین بوده باشد این محروم مهجور را از توجه غریب پروری محروم نداشته اند در راه نگذارند بیت این سخن را چون تو مبدا بوده + گر فزون گردد توش افزوده زیاده گستاخی نمود ع بنده باید که حد خود داند

مکتوب چهاردهم در بیان حصول وقائع که در اثناء راه روداده بودند و بیان احوال بعضی مسترشدان نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند

عرضداشت کمترین بندگان احمد آنکه تجلیات در مراتب کوان ظاهر شده بودند پاره از آن در عرضداشت سابق معروض داشته بود بعد از آن مرتبهٔ وجوب که جامع صفات کلیه است ظاهر شد و بصورت زن غیر جمیله سود اللون متمثل گشت و پس از آن مرتبه احدیت بصورت مرد دراز بالا که بر دیوار باریک پهلو ایستاده است متجلی گشت و این هر دو تجلی بعنوان حقانیه ظاهر شدند بخلاف تجلیات سابق که نه باین عنوان بودند و در همین اثنا آرزوی موت پیدا شد و چنان در نظر آمد که من گویا شخصی ام بر کنار دریای محیط ایستاده ام باراده آنکه خود را در دریا اندازد اما از عقب او را بریسمانی مضبوط کرده اند که نمیتواند بدریا درون رفت و آن ریسمان عبارت از تعلقات ببدن عنصری خود میدانستم و آرزو میکردم که این ریسمان گسسته شود و ایضاً کیفیتی خاص روداد که در آنوقت بطریق ذوق دریافت که دل را هیچ بالستی بغیر از حق سبحانه نمانده است بعد از آن کلیه وجوبیه که باعتبار مجال و مظاهر خصوصیات پیدا کرده بود در نظر آمد پس از آن خصوصیات تمام از آنها فرو ریختند و باقی نماند الا بعنوان الکلیة الوجودیة و صورت تجرد آنها از خصوصیات نیز در نظر آمد چنانچه معلوم گشت که اکنون حقیقة صفات را باصل دادی و پیش از تجرد از خصوصیات باصل دادن معنی نداشت مگر آنکه بطریق تجوز باشد کما هو حال ارباب التجلی الصوری و فنای حقیقی این زمان متحقق گشت بعد از تحقق این حالت صفائی که در خود و در غیر خود بودند هیچ یافت و امتیاز مجال بر خاست درین وقت از بعضی دقائق انواع شرک خفی خلاصی میسر شد و حینئذ نه عرش ماند و نه فرش و نه زمان و نه مکان نه جهات حدود و اگر فرضاً سالها فکر کنم هرگز در علم نیاید که یک ذره از عالم مخلوق گشته است بعد از آن تعین خود در نظر آمد و وجه خاص خود نیز و تعین در رنگ جامه بود که نه پاره پاره شد که شخصی پوشیده باشد و آن شخص را وجه خاص دانستم اما بعنوان حقانیه متصور نگشت بعد از آن بالای آن شخص متصل پوستینی در نظر آمد و خود را عین آن پوست یافتم و این جامهٔ تعین را

که مولانا قاسم علی را از مقام تکمیل نصیبی هست همچنین بعضی یاران اینجا را نیز از ان مقام نصیبی معلوم میشود والله سبحانه اعلم بحقیقة الحال

مکتوب دوازدهم در بیان حصول مقام فنا و بقا و حصول ظهور وجه خاص هر شیء و حقیقت سیر فی الله و تجلی ذاتی برقی و ختم آن به پیر بزرگوار خود نوشته اند

عرضداشت کمترین بندگان احمد بدروه عرض میرساند از تقصیرات خود چه عرض نماید ما شاء الله کان و ما لم یشاء لم یکن ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم علومیکه تعلق بمقام فنا فی الله والبقاء داشتند حق سبحانه بعنایت خود منکشف ساخت و همچنین معلوم کرد که وجه خاص هر شیء چیست و سیر فی الله بچه معنی ست و تجلی ذاتی برقی چه میباشد و محمدی المشرب کیست و امثال آن در هر مقامی لوازم و ضروریات آن را مینمایند و میگذرانند و کم چیزی مانده باشد که اولیاء الله آن را نشان داده اند در راه فرو گذاشته اند و نمایند قبیل من قبیل بلا علة همچنانکه ذوات اشیا را مجعول میدانند اصل قابلیات و استعداد آن را نیز مجعول و مصنوع میدانند او سبحانه محکوم قابلیات نیست و نشاید که چیزی بر وی حاکم باشد زیاده گستاخی نمود بنده باید که حد خود دانند

مکتوب سیزدهم در بیان بی نهایتی راه و مطابقت علوم حقیقت با علوم شریعت نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند

عرضداشت کمترین بندگان احمد معروض میگرداند که از بی نهایتی این راه عزت و ارادت و عنایات باین کثرت از ینجاست که مشائخ عظام فرموده اند سیر الی الله پنجاه هزار ساله راه ست تعرج الملائکة والروح الیه فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة مگر ایمای باین معنی داشته اند چون کار بیاس رسیده و امیدها منقطع گشته هو الذی ینزل الغیث من بعد ما قنطوا و ینشر رحمته در کار رشد چند روز ست که سیر در اخیا واقع شده است و مردم مستر شد بازه غلو کرده اند فی الجمله خبر دعی در کار ایشان کرده شده است اما هنوز خود را قابل آن مقام نمی یابد لیکن از ابرام مردم بواسطه مروت و حیا چیزی نمیگویند و در مسئله توحید که سابقا متوقف بود چنانکه مکرر بعرض رسانیده بود و افعال و صفات را باصل میداد چون حقیقت کار معلوم گشت از توقف بر آمد و بیان هم از وسعت آن جرب یافت و کمال را در ان بیشتر دید از مقوله همه اوست و افعال و صفات را هم برنگ دیگر معلوم کرد همه را یک نمود بفوق گذرانید ند ریب و نه شبهه بالکل بر طرف شد تمام کشفیات مطابق ظاهر شریعت بر آمدند و سر موی از ظاهر شریعت مخالفت ندید و آنچه بعضی صوفیه مخالف ظاهر شریعت کشفها را بیان میکنند یا از سهو ست یا از سکر باطن از ظاهر هیچ مخالفت نیست در توسط راه مخالفت در نظر می آید و محتاج بتوجیه و جمع میشود اما منتهی حقیقی موافق ظاهر شریعت باطن را مییابد در میان علما و این بزرگواران همین قدر تفاوت ست که علما

فرموده بودند از آن سخن امیدواری تمام ست و این جرأت و گستاخی از آن ست مکتوب پانزدهم در بیان احوالیکه مناسب مقامات هبوط و نزول ست با بعضی اسرار مکنونه نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند عرضداشت حاضر و غائب واجد و فاقد مقبل و معرض آنکه مدتها او را می جست خود را میافت بعد از آن کار او بآنجا انجامید که او خود را می جست او را میافت اکنون در اگم کرد اما خود را میابد با وجود گم کردن چه جای او نیست با تحقق فقدان خواهان او نه از روی علم حاضر و واجد و مقبل ست فاما از روی ذوق غائب و فاقد و معرض ظاهرش بقاست و باطنش فنا در عین بقا فانی ست و در عین فنا باقی لیکن فنا علمی ست و بقا ذوقی کار و بارش هبوط و نزول قرار یافته و از صعود و عروج باز مانده و چنانکه او را از قلب بمقلب قلب کشیده بودند اکنون باز از مقلب قلب در مقام قلب فرود آورده اند با وجود تخلص روح از نفس و خروج نفس بعد از اطمینان از غلبات انوار روح او را جامع هر دو جهت روح و نفس ساخته اند و به برزخیت این حقیقتی ورا مشرف گردانیده اند استفاده را فوق و افاده به تحت او را مقام بواسطه حصول برزخیت عطا فرموده اند در عین استفاده مفید ست و در عین افاده مستفید بیت گر بگویم شرح این بی حد شود ٭ ور نویسم بس قلمها بشکند معروض میگرداند که دست چپ عبارت از مقام قلب ست که پیش از عروج بمقلب قلب حاصل ست بعد از هبوط از فوق که بمقام قلب فرود می آیند که برزخ چپ و راست ست کما هو الظاهر علی ارباب مجذوبان سلوک ناکرده از ارباب قلوب اند رسیدن بمقلب القلوب وابسته بسلوک ست و تعلق مقام شخصی کنایت از حصول شان خاص ست او را درین مقام امتیاز علحده است و لا از ارباب این مقام او جمله او آن امتیاز آن سبقت الجذب ست در ما نحن فیه و لقاء خاص ست که منشاء علوم و معارف مناسب آن مقام شده تحقیق علوم مقام قلب و حقیقت جذبه و سلوک و فنا و بقا و امثال آن بنا در رساله موعوده بر تفصیل تحریر یافته است میر سید شاه حسین باضطراب راهی شده فرصت بیاض آن نشد متعاقب ان شاء الله تعالی مشرف از مطالعه خواهد یافت عزیزی متوقف از فوق فرود آمده است در مقام جذبه ما رویش بعالم نیست توجه بفوق دارد چون عروج فوقانی بقسرت بود بالطبع مناسبت بجذبه داشت در وقت نزول از فوق بمراد خود چیزی کمتر آورده است یا بنسبتی که از توجه قاصر بود عروج اثر آن توجه بود هنوز باقی ست در نسبت کالروح فی الجسد ست و کالنور فی الظلمه لیکن این جذبه حال غیر جذبه خواجهاست جذبه الیست که حضرت خواجه احرار را از آبای کرام خود رسیده است و شان خالص ایشانرا درین مقام بوده است در واقعه بعضی طالبان که نموده بودند که خواجه را چنانچه بوده اند آن عزیز متوقف جوروه است ظهور اثر آن درینمقام

از خود بیگانه شدم و نوری که دران پوست بود در نظر آمد بعد از ساعتی آن نور غائب گشت و این پوست و جامه
نیز از نظر مرتفع گشتند و همان حالت سابق ماند تعبیر این صورت واقعهٔ مذکوره آنچه در علم آمد بعرض میرساند
که تا صحت و سقم او معلوم شود و آن آنست که این صورت مذکور عین ثابت ست کالبرزخ بین الوجوب والامکان
که هر طرف او از یکدیگر جدا گشته اند و بکمال فرق متحقق شده اند و آن پوست که در میان آن جامهٔ کهنه و آن نور واقع شده
است برزخیست بین الوجود والعدم و خود را که دران آخر پوست یافتم اشارت ست بوصول برزخیت سابقا
در وقایع نیز خود را برزخ بین الوجود والعدم می یافتم اما ظاهر آن بنسبت آفاق بود و این نظر بنفس ست و یک
فرق دیگر هم در آن وقت ظاهر شده بود اما در وقت نوشتن فراموش گشت هذا آنچه دائم حاصل ست و
حیرت و نکارت ست و گاه گاه همین طور شعبده پیدا میشود و برطرف میگردد و معرفت آن می ماند و در تعبیر
بعضی وقایع در میماند و اگر چیزی در علم می آید بران اعتماد نمی کند بهمان تقریب در عرضداشت گستاخی مینماید
باشد که باعلام حضرت ایشان یقین بامری پیدا شود امیدوار ست بتوجهات علیه از گرفتاری تعلقات نیم
نجات میسر شود و الا کار بسیار مشکل ست ؎ بی عنایات حق و خاصان حق * گر ملک باشد سیاهستش ورق *
شیخ طه پسر شیخ عبدالله نیازی که از مشاهیر مشائخ سرهند ست و خدام حاجی عبدالعزیز بتفصیل ایشان آشنا اند
قدمبوسی و نیازمندی معروض داشته است و اورا داعیهٔ انابت باین طریقهٔ علیه تشریفه پیدا
شده است و بصدق و نیاز ملتجی شده است استخاره اش گفته ام که بعد ظاهرا مناسبت دارد و یاران
که اینجا تعلیم ذکر گرفته اند اکثر بطریق رابطه مشغول اند بعضی از آنها در واقعات دیده رابطه گرفته همراه می آیند و
بعضی پیش از آمدن از دهلی رابطه داشتند و اول بحضور و استغراق میروند بعضی از آنها صفات هم با اصل میدهند و
بعضی نه اما هیچ کس براه توحید و انوار و کشوف نمیرود ملا قاسم علی و ملا مودود محمد و عبدالمؤمن ظاهرا بنقطه فوق
رسیده اند از مقام جذبه اما ملا قاسم علی رو بمنزل دارد و آن رو معلوم نیست که فرود آیند و شیخ نور هم نزدیک
بنقطه است اما نرسیده است ملا عبدالرحمن هم نزدیک بنقطه است اما مسافت قلیله در میان هست ملا عبدالهادی
حضور با استغراق دران پیدا کرده است و نیز میگوید که مطلق منور اجل شانه در اشیا بصفت تنزیه می بینم و
افعال هم او تعالی میدانم دولت ایشان ست که بطالبان و مستعدان فائض میشود و این کمینه را در افاضهٔ آن
هیچ نصیبی نیست ع من همان احمد پارینه که هستم هستم * روزی فرموده بودند در میان واقعهٔ از وقایع که اگر معنی
محبوبیت در وی بود توقف بسیار در وصول بمقصد واقع میشد محبوبیت او را نسبت بعنایت خود هم بیابی.

دراین مقام مقام تکمیل وارشاد ست اما هنوز چیزها او متمم ومکمل از برای این مقام درکارست تا کی میسر شود امر آسان نیست باوجود مرادیت چندان قطع منازل کرده می شود که مریدان را در عمر نوح هم معلوم نیست که میسر شود بلکه این وجود مخصوص بمرادانست مریدان اینجا قدمگاه ندارند نهایت عروج افراد تا بدایت مقام اصل ست افراد هم گذرند اند ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم وجه توقف در مراتب تکمیل وارشاد انیست و عدم نورانیت بواسطه ظهور نور ظلمت غیب ست چیز دیگر نیست مردم در تخیلات خود چیزهای دیگر بندند اعتبار نباید کرد ه درنیابد حال پخته هیچ خام ÷ پس سخن کوتاه باید والسلام + در اندیشه این قسم ظنیات احتمال ضرر غالب ست آن جماعه را فرمایند که از احوال این خسته بال نظر خیالی خود بپوشند مجال نظر را محال دیگر بسیار ست ه من گم شده ام مرا مجوئید ÷ با گم شدگان سخن مگوئید + از غیرت خداوندی جل سلطانه باید اندیشید امری را که حق سبحانه وتعالی بکمال میخواهد در تنقیص سخن گفتن بسیار نا مناسب ست فی الحقیقت معارضه است با وتعالی ونزول در مقام قلب تحقیقت مقام فوق ست که مقام ارشاد ست وفوق درین موطن عبارت از جدا شدن نفس ست از روح و روح از نفس بعد از انکه نفس داخل بود در نور روح و آن جمیع بود از جمیع وفوق بیشتر ازین هرچه مفهوم میشود از سکر ست حق را از خلق جدا دیدن که مقام فوق می انگارند حقیقت ندارد همین روح را حق میدانند و جدا دیدن او را از نفس جدا دیدن حق میدانند تعالی وتقدس از خلق وهکذا القیاس فی اکثر علوم ارباب السکر لان حقیقة الامر مفقودة لا الامر عند الله سبحانه در رساله دیگر تفصیل علوم ارباب جذبه وسلوک و حقیقت این هر دو مقام تحریر یافته است بنظر شریف خواهد گذشت

مکتوب هفتم

در بیان بعضی از احوال که تعلق بعروج و نزول دارند وغیر آن نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند

عرضداشت احقر الخدمه آنکه عزیزیکه چندگاه متوقف بودند روز تحریر چنان ظاهر شد که از ان مقام نحوی از عروج نموده بپایان فرود آمدند لیکن تمام نزول نکرده اند و بقایائیکه در زیر آن مقام بود نیز عروج نموده از راه همان مقام فوق رو بنزول آورده است بعد ازین هرچه کیفیت رو خواهد داد و در معرض ظهور خواهد آمد معروض خواهد داشت اگر صاحب معامله نیز بعد از انکشاف حال خود چیزی نویسد بصواب نزدیکتر ست چون حدود شایق قضیه نزول پر زور بود حقیر را بواسطه عادل اطلاع طاری شده بود بانجام کار این نزول پرداخت ان شاء الله تعالی ظاهر خواهد شد

مکتوب هشتم

در بیان تمکین ست که بعد از تلوین حاصل میشود و بیان مراتب سه گانه ولایت و در بیان آنکه وجود واجب

است این جذبه مناسبت بمقام افاده ندارد و همیشه درین مقام رو بفوق است و نگران دائمی لازم آنست بعضی از مقامات جذبه منافی سلوک است بعد از دخول دران و بعضی دیگر منافی سلوک نیست بعد از دخول از برای سلوک متوجه میشوند این جذبه منافی سلوک است بعد از دخول دران وقت تحریر عریضه متوجه آن مقام شده بود بعضی دقائق آن ظاهر گشت تا باعث نباشد توجه میسر نمیشود والله سبحانه اعلم بحقیقة الحال چند ماه است که آن نسخه فرود آمده است اما تمام داخل مقام جذبهٔ مذکور نشده مانع عدم علم است بشان آن مقام با توجهات پراگنده امید است که در وقت مطالعه این کلمات نامربوط دخول تام دران مقام میسر شود بعد ازان حضرت خواجه را بتمام فرود خواهد برد

مکتوب شانزدهم در بیان احوال عروج و نزول و غیر آن نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند

عریضه داشت احقر الطلبه آنکه نوازش نامه مولانا علاء الدین رسانیدند در کشف هر یک از مقدمهٔ مذکوره بمقتضای وقت مسوده کرده شد بعضی تتمات و تکملات آن مقام مسطوره نیز مخطور شده بود فرصت تحریر آنها نشد که حامل عریضه داشت راهی شد ان شاء الله تبارک و تعالی متعاقب بخدمت خواهد فرستاد الحال رساله دیگر که به بیاض رسیده بود فرستاد و آن رساله بالتماس بعضی یاران میسر شده التماس نموده بودند که نصائح بنویسند که در طریقه نافع باشد و بمقتضای آن زندگانی کرده شود الحق رساله غیر مکرر کثیر البرکت است بعد از تحریر آن چنان معلوم شد که حضرت رسالت خاتمیت علیه الصلوة والسلام والتحیه با جمع کثیر از مشائخ امت خود حاضر اند و همین رساله را در دست مبارک خود دارند و از کرم خویش آنرا بوسه میکنند و بمشائخ می نمایند که این نوع معتقدات میباید حاصل کرد و جماعه که باین علوم مستسعد گشته بودند نورانی و ممتاز اند و عزیز الوجود و بروی آنسرور ایستاده اند القصه بطولها درهمان مجلس باشاعت این واقعه حقیر را امر فرمودند ع بر کریمان کارها دشوار نیست + و دران روز کار از ملازمت برآمده است بواسطهٔ میل بفوق بمقام ارشاد چندانی مناسبت ندارد و چند گاه خود همت آن بود که در گوشه خزیده شود و مردم در صحبت هیچ و بیهوده و شر در نظر می آمدند و عزم عزلت مصمم شده بود اما استخاره موافق نمی افتاد عروج در مدارج قرب بنهایت الغایات هر چند غایت ندارد میسر شد و میشود می بردند و می آرند کل یوم هو فی شان بر مقامات جمیع مشائخ الا ماشاء الله تعالی گذرانیدند و مهملی بردند زیرین نایره بسیت بران درگاه والا دست بر دست + درین میان توسط روحانیات مشائخ را تعداد نمایم بطول انجامد بالجمله از جمیع مقامات اصل در رنگ مقامات ظل گذرانیدند از عنایات چه نویسد قیل من قیل بلا علة چندان درجه ولایت کمالات آنرا وانمودند که چه در قرب آمده و در شهر ذی الحجه در مدارج نزول تا مقام قلب فرود آوردند

۱ مقام نبوت ست که فی الحقیقت بالاتر است و کمال صحو و بقاست مقام قربت لیاقت برزخیت این دو مقام
ندارد که رویش به تنزیه صرف ست و تمام عروجست فتان ما بینهما ؎ در پس آئینه طوطی صفتم داشته اند
هرچه استاد ازل گفت بگو میگویم + علوم شرعیه نظریه استدلالیه را ضروریه کشفیه ساخته اند سر موی مخالفت
باصول علمای شریعت نیست جاری علوم اجمالی را تفصیلی ساخته اند و از نظریت بضروریت آورده اند
شخصی از حضرت خواجه بزرگ قدس الله تعالی سره الاقدس پرسید که مقصود از سلوک چیست فرمودند تا معرفت
اجمالی تفصیلی شود و استدلالی کشفی گردد و نفرمودند که علوم دیگر سوای آنها حاصل شود آری در راه علوم معارف
بسیار رو میدهند که از آنها میباید گذشت و تا بنهایت النهایت که مقام صدیقیه است نرسد ازین علوم [illegible]
فیالیت شعری ان من اهل الله القائلین بحصول هذا المقام الشریف ولیس لهم مناسبة لعلوم هذا المقام
ومعارفه فما وجهه و فوق کل ذی علم علیم و بر سر مسئله قضا و قدر نیز اطلاع داده اند و آنرا بر نهجی اعلام فرموده اند
که هیچ وجه به اصول ظاهر شریعت غرا مخالفت لازم نیاید و از نقص ایجاب شائبه جبر مبرا و منزه است و در ظهور
بمثابه قمر لیلة البدر است عجب ست که با وجود عدم مخالفت باصول شریعت این مسئله را پوشیده اند اختفا
اگر شائبه مخالفت میداشت اخفا و ستر مناسب بود لا یسأل عما یفعل ؎ گر از بهر آنکه از بیم تو + کشاید
زبان جز به تسلیم تو + علوم و معارف در رنگ ابر نیسان میریزند که قوت مدرکه از تحمل آن عاجز می شود
قوت مدرکه مجبر تعبیر ست و لا تحمل عطایا الملک الا مطایاه و اوائل شوق آن بود که این علوم غریبه را در قید کتابت
آورده شود اما توفیق نمی یافت و ازین ممر بار بود آخر الامر تسلی فرمودند که مقصود از افاضه این علوم
حصول ملکه است نه یاد کردن این علوم چنانچه طلبه علوم تحصیل علوم برای آن میکنند که ملکه مولویت
بهم رسانند نه آنکه فقط اصول صرف پس نحو و غیرها کنند بعضی از علوم بعرض میرسانند قال الله تبارک
و تعالی لیس کمثله شیء و هو السمیع البصیر اول کلام اثبات تنزیه محض ست کما هو الظاهر و قوله سبحانه
و هو السمیع البصیر متمم و مکمل للتنزیه بیانش آنست که چون ثبوت سمع و بصر عالم را موهم ثبات مماثلت است
و لو فی الجملة نفی الله سبحانه عنهم السمع و البصر لدفع هذا الوهم یعنی سمیع و بصیر او ست جل شأنه و سمع و
بصر که در خلائق و مخلوق ست در رویت و سمع هیچ مدخلی ندارد چنانکه حق سبحانه و تعالی خلق سمع و
بصر میکند خلق سماع و رویت میکند بعد خلق آن وصف بطریق جری العادة من غیر تاثیر لصفاتهم
و لو قلنا بالتاثیر فالتاثیر فیهما ایضا مخلوق نیس چنانکه ذوات ایشان جماد محض ست صفات

تعالی زائد ست بر ذات وتعالی و غیر آن نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند عرضداشت کمترین بندگان
احمد بن عبد الاحد آنکه تا زمانی که از قسم احوال و مواردو مواجید بعرض آن گستاخی می نموده جرأت میکرد چون
حق سبحانه وتعالی ببرکت توجهات علیه از رقیت احوال محرر ساخت واز تلوین بتمکین مشرف فرموده
حاصل کار جز حیرت و پریشانی بدست نیامد واز وصل جز هجر واز قرب جز اغتراب حاصل نشد واز معرفه
جز نکره واز علم جز جهل نیفزود ولاجرم در عرضه داشتها توقف واقع شد و بمجرد عرض اخبار روزمره
جرأت نمود ومع ذلک فسل را بر ودت بنحی مستولی شده که بر هیچ امر سرگرمی ندارد و در رنگ بیکاران
بکاری نمیتواند پرداخت ﴿من هیچم و کم ز هیچ هم بسیاری ٭ وز هیچ و کم از هیچ نیاید کاری﴾ بر سر
اصل سخن آئیم و عجب آنست که حالا بحق الیقین مشرف ساخته اند که در ان موطن علم عین حجاب یکدیگر
نیستند وفنا و بقا در انجا جمع اند در عین حیرت و بی نشانی علم و شعور ست و نفس غیبت حضور ست با وجود
علم و معرفت خبر از دیار جهل و نکرت نیست ﴿ع عجب اینست که من واصل و سرگردانم﴾ الله تعالی
بمحض عنایت بغایت خویش در مدارج کمالات ترقیات ارزانی داشته است فوق مقام ولایت مقام
شهادت ست و نسبت ولایت بشهادت نسبت تجلی صوری بتجلی ذات ست بل بعد بینهما اکثر من بعد
هذین التجلیین کذا مرة و فوق مقام شهادت مقام صدیقیه است تفاوتیکه میان این دو مقام ست
اجل من ان یعبر عنه بعبارة واعظم من ان یشار الیه باشارة و فوق آن مقامی نیست الا النبوة
علی اهلها الصلوة والتسلیمات ونشاید که میان صدیقیه و نبوة مقامی بوده باشد بلکه محال ست و این حکم
بحکایت او بکشف صریح صحیح معلوم گشته وانچه بعضی از اهل الله واسطه میان این دو مقام ثابت کرده اند
و بقرب نامیده اند بآن نیز مشرف ساختند و بر حقیقت آن مقام اطلاع دادند بعد از توجه بسیار و تضرع
بیشمار او لا بهمان طور که بعضی اکابر فرموده اند ظاهر شد آخر الامر حقیقت را معلوم فرمودند آری حصول
آنمقام بعد حصول مقام صدیقیه است در وقت عروج اما بواسطه بودن محل تامل ست بعد از ملازمت حضوری
انشاء الله تعالی حقیقت را بتفصیل عرض خواهد کرد آنمقام بسی عالیست در منازل عروج فوق آنمقام معلوم
نیست و زائدیت وجود بر ذات جل و علا در ینمقام ظاهر میشود چنانکه مقرر علماء حق است شکر الله تعالی سعیهم
و انجا وجود هم در راه می ماند و فوق آن عروج واقع میشود ابو المکارم رکن الدین شیخ علاء الدوله در بعضی مصنفات
خود نیز فرماید و فوق عالم الوجود عالم الملک الودود و مقام صدیقیه از مقامات بقاست که رو بعالم دارد پایانی از انمقام

ندخلی نیست افعال ایشان حرکات چند ست من غیر ان یکون لها تاثیر فی مجعولیة المعمول اگر گویند که برین
تقدیر افعال را مناط ثواب و عقاب ساختن غیر معقول ست در رنگ آنست که سنگی را بامری مکلف سازند و
بر فعل او مدح و ذم مترتب سازند گوئیم که فرقست در میان سنگ و مکلفین چه مناط تکلیف قدرت و اراده است
و در سنگ اراده نیست لیکن چون اراده ایشان نیز مخلوق حق ست سبحانه من غیر تاثیر لها فی حصول المراد آن اراده
نیز کالمیت ست همین کار که مراد بعد از تحقق آن مخلوق میشود بطریق جری العادة و اگر قدرت مخلوق را
مؤثر فی الجمله هم گفته شود چنانکه علماء ما وراء النهر شکر الله تعالی سعیهم گفته اند که آن تاثیر هم در وی خلق کرده اند
چنانکه قدرت را آفریده اند ففی تاثیره لا اختیار اصلا فیکون تاثیره کلا تاثیر مثلا شخصی سنگی را دید که از بالا
بپایان آمده بتحریک محرکی و جهة الی را هلاک ساخت شخص همچنانکه آن سنگ را جماد میداند فعل او را که ترکیست نیز
جماد میداند و اثر مترتب بران فعل که هلاکست نیز جماد میداند فالذوات و الصفات و الافعال کلها جمادات محضة
و اموات صرفة فهو الحی القیوم و هو السمیع البصیر و هو العلیم الخبیر هو الفعال لما یرید قل لو کان البحر مدادا لکلمات ربی
لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی و لو جئنا بمثله مددا گستاخی بسیار نمود و جرأت بیحد واقع شد چه توان کرد جمال
سخن گوی از جمیل مطلق ست بر آن داشت که هر چند سخن دراز کند زیبا آید و هر چه از و گوید رعنا نماید باوجود خود را
هیچ مناسبتی نمی یابد که از آنجناب سخن کند و یا نام او بر زبان آرد ع هزار بار بشویم دهن ز مشک و گلاب
هنوز نام تو گفتن مرا نمی شاید ع بنده باید که حد خود داند + امیدوار از توجه عنایاتست از خرابی خود چه عرض نماید
هر چه در خود میبابد از عنایات مبدأ آن توجه عالیست ع لا الا من همان احمد پارینه که هستم هستم + میان شاه
حسین طریق توحید دارد و درون محظوظ ست بخاطر می آید که از انجا بر آورده شود تا بحیرت رسد که مقصود
ست محمد صادق از خوردی خود را ضبط نمی تواند کرد اگر در سفری همراه میشود ترقیات بسیار میکند در سیر دامن
کوه همراه بود ترقی بسیار نمود و در مقام حیرت غوطه خورده است در حیرت بغیبت مناسبت تمام دارد و شیخ نور نیز
درین مقام است خیلی ترقی کرده است و از خویشان این فقیر جوانی ست حالش بسیار بلند ست تجلیات برقیه
نزدیک ست و مستعد ست مکتوب نوزدهم در سفارش بعضی در باب حوائج نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند
عرضداشت احقر الخدمة آنکه شخصی از لشکر آمده وانمود که مبلغ وظیفه داران فقراء دهلی و سرهند از بابت فصل خریف گذشته
حواله ملازمان عقلیه علیه کرده اند که بعد از تحقیق حق بمستحقان رسانند بناء علی ذلک گستاخی نموده شد که هزار تنکه فضلانه
باسم شیخ ابو الحسن حافظ اهل علم و هزار تنکه فضلانه باسم شیخ شاه محمد حافظ از سرکار نواب شیخ مقرر ست مشار الیهما محی قائم اند

ایشان نیز جماد محض ست در رنگ آنکه قادری محض قدرت خویش در سنگ کلام خلق کند نمی توان گفت که سنگ فی الحقیقت متکلم ست و صفت کلام دارد و همچنانکه سنگ جماد ست این صفت هم در وی اگر فرضاً موجود باشد جماد ست در ظهور حرف و صوت از وی هیچ مدخلیتی ندارد و جمیع صفات ازین قبیل ست غایة ما فی الباب چون این دو صفت ظاهر تر بود خصهما الله تعالی بنفیهما و یکون یلزم نفی البواقی منه بالطریق الاولی حق سبحانه اول صفت علم خلق کرد بعد ازان توجه او بمعلومی خلق کرد بعد ازان معلوم را بر وی منکشف ساخت پس انکشاف در وی خلق کرد بعد خلق صفت علم بمجرد جری العادة پس معلوم ست که عالم را در انکشاف هیچ مدخلیتی باشد همچنین اول خلق صفت سمع کرد و بعد ازان اصغا و توجه بمسموع بعد ازان سماع بعد ازان ادراک بمسموع همچنین طور اول خلق بصر کرد بعد ازان تقلیب حدقه و توجه بمرئی بعد ازان رویت بعد ازان ادراک مرئی علی هذا القیاس سمیع و بصیر کسی ست که مبدأ اسماع و رویت او این دو صفت باشد و اذا لم یکن کذلک فلا سمیع و لا بصیر پس متحقق گشت که صفات ایشان در رنگ صفات ذوات جماد محض نمونه فافهم و من ثم الکلام نفی الصفات عنهم رأساً لا ان لهم صفات و ذلک الصفات ثابتة له سبحانه لیکون جامعاً بین التنزیه والتشبیه بل تمام الآیة الکریمة لاثبات التنزیه و نفی المماثلة را سما علم اول یعنی اثبات صفات اینها مرتبی را و ذوات اینها را جماد محض دانستن و در رنگ ناوده و ان و کوزه یافتن که آب از انجا ظاهر ست از علوم مناسب مقام ولایت است و علم ثانی یعنی صفات اینها را نیز در رنگ جماد یافتن و تمامی او را میت دانستن که انک میت و انهم میتون از علوم مناسبه مقام شهادت ست ازینجا هم تفاوت تا در میان مقامین مفهوم میشود و القلیل یدل علی الکثیر والجرعة تنبئ عن البحر الغدیر ربع سالی که نکوست از بهارش پیداست + و همچنین ارباب این مقام تعالی افعال مخلوقات را نیز کالمیت و الجمادی یابند آنکه افعال اینها را بحق سبحانه نسبت بدهند و فاعل این افعال او را سبحانه دانند تعالی سبحانه عن ذلک علواً کبیرا در رنگ آنست که شخصی سنگی را جنبانند و حرکت دهد نمیتوان گفت که آن شخص متحرک ست بلکه موجد حرکت ست در رنگ سنگ متحرک ست مع ذلک همچنانکه سنگ جماد محض ست حرکت او نیز جماد صرف ست اگر بالفرض بآن حرکت شخصی هلاک شد نمیگویند که سنگ کشت بلکه میگویند که آن شخص کشت و قول علماء شریعت موافق این ست میفرمایند که با وجود صدور افعال و لو بالارادة و الاختیار از مخلوقات مفعول آن بنا مصنوع حق ست و فعل اینها را در مصنوعیتها هیچ

كالبرق ثم يسدل حجب الاسماء والصفات ويستتر سطوات انوار الذات تعالى فيكون الحضور الذاتي لمحة كالبرق والغيبة الذاتية كثيرة جداً وعند اكابر المشائخ النقشبندية قدس الله تعالى اسرارهم هو الحضور الذاتي دائماً ولا اعتبار عندهم للحضور الزائل المتبدل بالغيبة فيكون كمال هؤلاء الاكابر فوق جميع الكمالات ونسبتهم فوق جميع النسب كما وقع في عباراتهم ان نسبتنا فوق جميع النسب وارادوا بالنسبة الحضور الذاتي الدائمي واعجب من ذلك ان النهاية في طريقة هؤلاء الكمل مندرجة في البداية واقتداؤهم في ذلك بصحابة رسول الله صلى الله تعالى عليه وعليهم وسلم وبارك فانهم في اول صحبة النبي عليه الصلوة والسلام والتحية نالوا ما يتيسر في النهاية وذلك باندراج النهاية في البداية فكما كانت ولاية محمد رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم فوق جميع ولايات الانبياء والرسل عليهم الصلوات والتسليمات كذلك كانت ولاية هؤلاء الاكابر فوق جميع ولايات الاولياء قدس الله تعالى اسرارهم كيف وانها لانهم منسوبة الى الصديق الاكبر نعم لافراد من كمل مشائخ قد حصلت هذه النسبة لكن باقتباس من ولاية الصديق الاكبر رضي الله تعالى عنه كما اخبر ابو سعيد عن دوام هذا الحديث وقد وصلت جبة الصديق الاكبر رضي الله تعالى عنه الى هذا الشيخ ابي سعيد كما نقل صاحب النفحات والغرض من اظهار بعض كمالات هذه الطريقة العلية النقشبندية ترغيب الطلاب الى هذه الطريقة والا انى وشرح كمالاتها قال المولوي في المثنوي ؎

شرح او حیفست با اهل جهان ÷ همچو راز عشق باید در نهان + لیک گفتم وصف او تا ره برند + پیش ازان کز فوت آن حسرت خورند +

والسلام عليكم وعلى جميع من اتبع الهدى

مکتوب بست و دوم ارسل الى الشيخ عبد المجيد بن الشيخ محمد المفتي اللاهوري في بيان وجه التعلق بين الروح والنفس وبيان عروجهما ونزولهما وبيان فنائهما الجسدي والروحي وبقائهما وبيان مقام الدعوة والفرق بين المستهلكين من الاولياء والراجعين الى الدعوة

سبحانه من جمع بين النور والظلمة وقرن اللامكاني المبرى عن الجهة مع المكاني الحاصل في الجهة فتعشقت الظلمة بالنور فتعشق بها وامتزج معها بكمال المحبة ليزداد بهذا التعلق جلاؤه ويكمل بمجاورة الظلمة صفاؤه كالمرآة اذا اريد صقالتها وقصد ظهور لطافتها تربت ولا يظهر بمجاورة الظلمة الترابية صفاؤها ويزداد بتعلق الكثافة الطينية بهاؤها فنسي ذلك النور ما حصل له اولاً من شهوده القدسي بل جهل نفسه وتوابعه الوجودية باستغراقه في شهود معشوقه الظلماني وتعلقه بالهيكل الهيولاني فصار من اصحاب المشئمة في مصاحبته وضاع من كرامات الميمنة في مجاورته فان بقي في مضيق هذا الاستغراق ولم يتخلص الى فضاء الاطلاق فالويل له كل الويل لما لم يتيسر له ما هو المقصود منه وضاع جوهر استعداده فضل ضلالاً بعيداً وان سبقت له الحسنى ادركته

وشائبۂ اشتباہ ندارند وکس خود را فرستادہ اند اعتماد نیست اگر خبر مذکور صدق داشتہ باشد مبلغ این اسامی مذکورین را حوالہ صاحل عرضداشت نمایند مشار الیہما در سرہند اند مکتوب نبستم نیز در سفارش بعضی ارباب حوائج بہ پیر بزرگوار خود نوشتہ اند عرضداشت حقر الخدمتہ آنکہ مکرر اگر در باب وظائف والدہ حبیب اللہ سرہندی و منکوحۂ او و مخادیم دیگر کہ در ضمن عریضہ مسطور اند مصدع اوقات خادمان عتبہ علیہ میگردد اگر مبلغ وظائف مشار الیہم بدہلی آوردہ باشند مولانا علی را حکم خواہند فرمود کہ تسلی مشار الیہم نمایند بعضی بطوق و کالت و بعضی بطور اصالت آمدہ اند و اگر مبلغ نیاوردہ باشند مشار الیہم در قائم اند التماس تصحیح پروانجات می نمایند زیادہ گستاخی ست مکتوب بست و یکم ارسل الی الشیخ محمد المکی ولد موسی الحاجی القاری اللاہوری فی بیان درجات الولایۃ لاسیما الولایۃ المحمدیۃ علی صاحبہا الصلوۃ والسلام والتحیۃ مدح الطریقۃ النقشبندیۃ قدس اللہ تعالی اسرار صاحبہا و علو نسبتہم و فضلہا علی نسب سائر الطرق و ان حضورہم دائمی وصل المکتوب الشریف اللطیف الی العبد الضعیف النحیف عظم اللہ تعالی اجرکم ولیسر سبحانہ امرکم و فرح صدرکم و تقبل عذرکم بحرمۃ سید البشر المطہر عن زیغ البصر علیہ و علی آلہ من الصلوات افضلہا و من التسلیمات اکملہا اعلموا اخوانی ان الموت الذی قبل الموت المعبر بالفناء عند اہل اللہ مالم یتحقق لم یتیسر الوصول الی جناب القدس بل لم یکن النجاۃ عن عبادۃ المعبودات الباطلۃ الآفاقیۃ والآلہۃ الہواتیۃ الانفسیۃ فلم یتحقق حقیقۃ الاسلام ولم یتیسر کمال الایمان فکیف یحصل الدخول فی زمرۃ العباد والوصول الی درجۃ الاوتاد مع ان ہذا الفناء قدم اول یوضع فی اطوار الولایۃ و کمال سبق یحصل فی البدایۃ فینبغی ان یقاس من اجل الولایۃ حال آخرہا من بدایتہا یوضح درجۃ نہایتہا ولنعم ما قیل بالفارسیۃ ع قیاس کن زگلستان من بہار مرا وقیل بالعربیۃ ع سالی کہ نکوست از بہارش پیداست ۔ والولایۃ درجات بعضہا فوق بعض و علی قدم کل نبی ولایۃ خاصۃ بہ و اقصی درجاتہا ہی التی علی قدم نبینا علیہ و علی جمیع اخوانہ من الصلوات اتمہا و من التحیات اکملہا اذ التجلی الذاتی الذی لا اعتبار فیہ للاسماء والصفات والشیون والاعتبارات لا بالایجاب و لا بالسلب مخصوص بولایتہ علیہ الصلوۃ والسلام وخرق جمیع الحجب الوجودیۃ والاعتباریۃ علما و عینا تحقق فی ہذہ المقام فحصل الوصل عریانا و تحقق الوجہ حقیقۃ الاحسان والکمل من متابعیہ علیہ السلام نصیب کامل و حظ وافر من ہذا المقام العزیز وجودہ فعلیکم باتباعہ صلی اللہ علیہ وسلم ان کنتم متوجہین الی تحصیل ہذہ الولایۃ القصوی فی تکمیل ہذہ الدرجۃ العلیا و ہذا التجلی الذاتی برقی عند اکثر المشائخ رحمہم اللہ یعنی ان خرق جمیع الحجب عن حضرۃ الذات جلت سلطانہ یکون فی زمان یسیر

والعباد الصالحين إلى يوم الدين آمين والمحرر الداعي وإن لم يحسن العربية والعجمية لكن لما كان مكتوبهم الشريف
محررا بالكلمات العربية أملى القرطاس على نحوها ثم مكتوب بست وسوم ارسل الى عبد الرحيم
المشتهر بخان خانان في جواب كتابته في المنع عن أخذ الطريق من الناقص وفي بيان مضرته والمنع عن الألقاب
الشبيهة بأهل الكفر نجانا الله سبحانه وإياكم عن المقال الخالي عن الحال والعلم المعرى عن الأعمال بحرمة سيد البشر المبعوث
إلى الأسود والأحمر عليه وعلى آله من الصلوات أفضلها ومن التسليمات أكملها ويرحم الله عبدا قال آمينا بلغ
رسائلكم الأخ الصالح الصادق تبليغها وحكى عن جنابكم بلسان الترجمان ما حكى فانشدت هل السعي في الرسول
وجهه الرسول المحبوب وجهه المرسل اعلم أيها الأخ القابل لظهور الكمالات أظهره الله سبحانه وتعالى فعليكم من القوة إلى الفعل أن الدنيا
مزرعة الآخرة فويل لمن لم يزرع فيها وعطل أرض الاستعداد وأضاع بذر الأعمال ومما ينبغي أن يعلم أن إضاعة الأرض
وتعطيلها إما بأن لا يزرع فيها شيئا أو ألقى فيها بذرا خبيثا فاسدا وهذا القسم من الإضاعة أشد مضرة وأكثر
فسادا من القسم الأول كما لا يخفى وخبث البذر وفساده بأن يأخذ الطريق من السالك الناقص ويسلك مسلكه
لأن الناقص صاحب هوى متبع وما يشوب بالهوى لا يؤثر وإن أثر أعان على الهوى فيحصل ظلمة على ظلمة
وأن الناقص لا يميز بين الطرق الموصلة إلى الله سبحانه وبين الطرق التي لا توصل إليه سبحانه إذ هو غير واصل قط
وكذا لا يميز بين الاستعدادات المختلفة للطلبة إذ لم يميز طرق الجذبة عن طرق السلوك
فربما كان استعداد الطالب مناسبا لطريق الجذبة غير مناسب لطريق السلوك ابتداء
والناقص لعدم التمييز بين الطرق وبين الاستعدادات المختلفة سلكه طريق السلوك
ابتداء فاضل عن الطريق كما ضل فالشيخ الكامل المكمل إذا أراد تربية هذا الطالب وتسليكه احتاج
أولا إلى إزالة ما أصاب من السالك الناقص وإصلاح ما فسد بسببه ثم ألقى البذر الصالح المناسب
لاستعداده في أرض الاستعداد فينبت نباتا حسنا مثل كلمة طيبة كشجرة طيبة أصلها ثابت وفرعها
في السماء فصحبة الشيخ الكامل المكمل كبريت أحمر ونظره دواء وكلمته شفاء وبدونها خرط القتاد
ثبتنا الله سبحانه وإياكم على جادة الشريعة المصطفوية على صاحبها الصلوة والسلام والتحية إذ
هو ملاك الأمر ومدار النبوة ومناط السعادة ونعم ما قيل بالفارسية ؎ محمد عربی کابروی ہر دو سراست
کسے کہ خاک درش نیست خاک بر سر او ؎ ولنختم المقالة على صلوات سيد المرسلين وتسليماته وتحياته وبركاته كل
العجب أن الأخ الصادق قد نقل أن من جلسائكم من الشعراء الفضلاء من يلقب في الشعر بالكفري الحال أنه من

العنایة القصوی لرفع راسه ونذکر یا ضلّ عنه فرجع القهقری قائلاً الیک یا تیّنی حجّی ومعتمری ان حج قوم
الی ترب واحجار، وان حصل له الاستغراق ثانیاً فی شهود المطلوب الاقدس علی احسن طریق وتیسّر له التوجه
الی الجناب القدس باکمل وجوه تبعه الظلمة حروا ندرجت فی غلبات الانوار فاذا بلغ هذا الاستغراق الی
ان نسی المتعلق الظلمانی راساً وجهل نفسه وتوابع وجوده کلیة فاستهلک فی مشاهدة نور الانوار وحصل له حضور المطلوب
وراء الاستار تشرّفت بالفناء الجسدی والروحی وان حصل له البقاء بذلک المشهود ایضا بعد الفناء فیه فقد تمت له جهة
الفناء والبقاء وصح علیه اطلاق اسم الولایة فحینئذ لا یخلو حاله من امرین اما الاستغراق فی المشهود بالکلیة والاستهلاک فیه
علی الدوام واما الرجوع الی دعوة الخلائق الی الحق عز سلطانه بان یصیر باطنه مع الله سبحانه وظاهره مع الخلق
فیتخلص النور حینئذ من الظلمة المندرجة فیها المتوجه الی المطلوب ولیسمّ هذا المتخلص من اصحاب الیمین وهو و
ان لم یکن له فی الحقیقة یمین ولا شمال لکن الیمین ولی بحاله وانسب بکماله فیها معیة الجهة الخیریة مع اشتمالها
فی الیمین والبرکة کما وقع فی شانه عزشانه کلتا یدیه یمین وتنزل تلک الظلمة من ذلک النور فی مقام العبادة
واداء الطاعة ونعنی بالنور اللامکانی الروح بل خلاصته وبالظلمة المقیدة بالجهة النفس وکذا المراد بالباطن والظاهر
فان قال قائل ان للاولیاء المستهلکین ایضا شعوراً ما بالعالم وتوجهاً الیه واختلاطاً مع بنی نوعهم فما معنی
الاستهلاک والتوجه بالکلیة علی الدوام وما الفرق بینهم وبین الرجوعیین ای اهل الدعوة قلنا
ان الاستهلاک والتوجه بالکلیة عبارة عن توجه الروح والنفس معاً بعد اندراج النفس فی انوار الروح
کما مرت الاشارة الیه والشعور بالعالم ونحوه انما یکون بالحواس والقوی والجوارح التی هی تفاصیل
للنفس فالمجمل الملخص مستهلک فی ضمن انوار الروح فی مطالعة المشهود وتفاصیله باق علی الشعور السابق من غیر تطرق
فتور فیه بخلاف المرجوع الی العالم فان نفسه بعد کونها مطمئنة تخرج من تلک الانوار للدعوة وتحصل له المناسبة
مع العالم فیقع الدعوة بسبب تلک المناسبة فی معرض الاجابة واما ان النفس مجملة والحواس ونحوها
تفاصیلها فلان النفس لها تعلق بالقلب الصنوبری وهو تعلق الروح بتوسط الحقیقة الجامعة القلبیة
والفیوض الواردة من الروح ترد اجمالاً اولاً علیها ثم بتوسطها الی سائر القوی والجوارح تفصیلاً فالخلافة موجودة
فی النفس اجمالاً فظهر الفرق بین الفریقین مما ینبغی ان یعلم ان الطائفة الاولی من ارباب السکر والثانیة من ارباب
الصحو والمعرفة للاولی والفضیلة للاخری والمقام الاول مناسب للولایة والثانی للنبوة شرفنا الله سبحانه بکرامات
الاولیاء وثبتنا علی کمال متابعة الانبیاء صلوات الله تعالی وسلامه علی نبینا وعلیهم وعلی جمیع اخوانه من الملائکة المقربین

والسلام

هو العبد لا غير فما لم يخل العبد عن مراد نفسه كلية لا يكون الرب مراده ولا يسع محبته سبحانه في قلبه وهذه الدولة القصوى لا تتحقق الا بعد الفناء المطلق المنوط بالتجلي الذاتي فان رفع الظلمات راسا لا يتصور الا بطلوع الشمس بازغة فاذا حصلت تلك المحبة المعبر عنها بالمحبة الذاتية استوى عند المحب انعام المحبوب وايلامه فح حصل الاخلاص فلا يعبده ربه الا له لا لاجل نفسه من طلب الانعام ودفع الايلام لانهما عنده سواء وهذه رتبة المقربين فان الابرار انما يعبدون الله خوفا وطمعا وهما راجعان الى انفسهم لعدم فوزهم بسعادة المحبة الذاتية فلا جرم يكون حسنات الابرار سيئات المقربين فحسنات الابرار حسنات من وجه سيئات من وجه وحسنات المقربين حسنات محضة نعم من المقربين من يعبد الله خوفا وطمعا ايضا بعد تحققهم بالبقاء الاكمل وتنزلهم بعالم الاسباب لكن خوفهم وطمعهم غير راجعين الى انفسهم بل انما يعبدون طمعا لرضاه سبحانه وخوفا عن سخطه تعالى وكذا انما يطلبون الجنة لانها محل رضائه سبحانه لا لحظوظ انفسهم وانما يستعيذون من النار لانها محل سخطه تعالى لا لدفع الايلام عن انفسهم لان هؤلاء الاكابر محررون عن رقية الانفس وصاروا خالصين لله سبحانه وهذه الرتبة اعلى من بين رتب المقربين ولصاحب هذه المرتبة نصيب تام من كمالات مقام النبوة بعد تحققه بمرتبة الولاية الخاصة ومن لم يتنزل الى عالم الاسباب فهو من الاولياء المستهلكين فلا نصيب له من كمالات مقام النبوة فلا يكون اهلا للتكميل بخلاف الاول رزقنا الله سبحانه محبة هؤلاء الاكابر بحرمة سيد البشر عليه وعلى آله واتباعه من الصلوات افضلها ومن التسليمات اكملها فان المرء مع من احب والسلام اولا وآخرا

مکتوب بست و پنجم ارسال الی خواجه جهان في التحريض على متابعة سيد المرسلين ومتابعة خلفائه الراشدين عليه وعليهم من الصلوات اكملها ومن التسليمات اتمها

سلم الله تعالى قلبكم وشرح صدركم وزكى انفسكم والان جلدكم كل ذلك بل جميع كمالات الروح والسر والخفي والاخفى منوط بمتابعة سيد المرسلين عليه وعلى آله من الصلوات افضلها ومن التسليمات اكملها فعليكم بمتابعته ومتابعة خلفائه الراشدين الهادين المهديين من بعده فانهم نجوم الدراية وشموس الولاية فمن شرف بمتابعتهم فقد فاز فوزا عظيما ومن جبل على مخالفتهم فقد ضل ضلالا بعيدا البقية من المقصود انها الاضطرار ضيق المعيشة لابني المرحوم الشيخ السلطان فالملتمس من جنابكم مددهم واعانتهم فانكم حريون بذلك بل موفقون لقضاء حوائج الناس طرا زاد الله تعالى توفيقكم وجعل الخير رفيقكم والسلام عليكم وعلى سائر من اتبع الهدى

مکتوب بست و ششم ارسل الى الشيخ العالم مولانا حاجي محمد الملا هوري في بيان ان الشوق يكون للابرار دون المقربين مع علوم تناسب هذا المقام

ثبتنا الله سبحانه واياكم على جادة الشريعة المصطفوية على صاحبها الصلوة والسلام والتحية ورد في الحديث

السادات العظام والنقباء الکرام فیالیت شعری ما حمله علی ہذہ الاسم الشنیع البین شناعته والمسلم ینبغی ان یفر من ہذہ الاسم زیادۃ ما یفر من الاسد المہلک ویکرہہ کل الکراہۃ لان ہذا الاسم وسماہ مبغوضان للہ سبحانہ ورسولہ علیہ الصلوۃ والسلام والمسلمون مامورون بعداوۃ اہل الکفر والغلظۃ علیہم فالتحاشی عن مثل ہذا الاسم القبیح واجب وما وقع فی عبارات بعض المشائخ قدس اللہ تعالی اسرارہم فی غلبات السکر من مدح الکفر والتشریعۃ علی شد الزنار وامثال ذلک فمصروف عن الظاہر ومحمول علی التاویل فان کلام السکاری یحمل ویصرف عن الظاہر المتبادر فانہم معذورون لغلبۃ السکر فی ارتکاب ہذہ المحظورات مع ان کفر الحقیقۃ نقص بالنسبۃ الی الحقیقۃ عند اکابرہؤلاء وغیر السکاری غیر معذور فی تقلیدہم لا عندہم ولا عند اہل الشرع لان لکل شئ موسما ووقتا فاصلح ذلک الشئ فی ذلک الموسم وقبیح فی موسم آخر والعاقل القیس احدہما علی الآخر فالتمسوا من قبلی ان یغیر ہذا الاسم ویبدلہ باسم خیر منہ ویلقب بالاسلامی فانہ موافق الحال والمسلم ومقالہ وانتساب الی الاسلام الذی ہو الدین المرضی عند اللہ سبحانہ وعند الرسول علیہ الصلوۃ والسلام واجتناب عن التہمۃ التی امرنا باتقائہ اتقوا من مواضع التہم کلام صادق لاغبار علیہ قال سبحانہ ولعبد مومن خیر من مشرک والسلام علی من اتبع الہدی مکتوب بست وچہارم ارسل الی محمد قلیچ خان فی بیان ان الصوفی کائن وان تعلق القلب لایکون باکثر من واحد وان ظہور المحبۃ الذاتیۃ یستلزم استواء الایلام والانعام من المحبوب والفرق بین عبادۃ المقربین وعبادۃ الابرار وکذا بین الاولیاء المستہلکین وبین الاولیاء المرجوعین الی دعوۃ الخلق سلمکم اللہ سبحانہ وعافاکم بحرمۃ سید المرسلین علیہ وعلی آلہ الصلوات والتسلیمات المرء مع من احب فطوبی لمن لم یبق بقلبہ حب لاحد الا اللہ سبحانہ ولم یرد الا وجہہ تعالی وتقدس فیکون ہو مع اللہ جل سلطانہ وان کان ظاہرہ مع الخلق واشتغل بہم صورۃ وہو شان الصوفی الکائن البائن ای الکائن مع اللہ سبحانہ والبائن من الخلق حقیقۃ اذ المراد الکائن مع الخلق صورۃ والبائن منہم حقیقۃ والقلب لایتعلق محبۃ باکثر من واحد فما لم یزل تعلق المحبۃ بذلک الواحد لم یتعلق بما سواہ محبۃ وما یری من کثرۃ مراداتہ وتعدد تعلقہ محبۃ بالاشیاء المتکثرۃ کالمال والولد والریاسۃ والمدح والرفعۃ عند الناس ففیہ ایضا محبوبہ لایکون الا واحدا وہو نفسہ محبۃ ہؤلاء فرع محبۃ نفسہ فان ہذہ الاشیاء لایرید ہا الا لنفسہ لا لانفسہم فاذا زالت محبتہ مع نفسہ زالت محبتہم بالتبعیۃ ایضا فلہذا قیل ان الحجاب بین العبد والرب ہو نفس العبد لا العالم فان العالم فی نفسہ غیر مراد للعبد حتی یکون حجابا وانما المراد للعبد ہو نفسہ فلا جرم یکون الحجاب

الجبار فهو شدید و غالب علی ما ینسب الی العبد الضعیف هذا الجواب علی طریقة العلماء وللعبد الضعیف فی جوابه وجوه اخر تناسب طریقة الصوفیة ولکن تلک الاجوبة تقتضی نحوا من السکر و بدون السکر لا یحسن بل لا یجوز ان السکاری معذورون وصار ارباب الصحو مسئولون وحالی الآن الصحو الصرف فلا یلیق بحالی ذکرها هذا والحمد لله اولاً و آخراً والصلوة والسلام علی نبیه دائماً و سرمداً

مکتوب بست و ششم بخواجه عمک صدور یافت در بیان مدائح طریقه نقشبندیه و علو نسبت این بزرگواران قدس الله تعالی اسرارهم

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی مرحمت نامه گرامی که از روی کرم نامزد این مخلص ساخته بودند بورود آن مبتهج و مسرور گردید سلامت باشند نمی خواهد که تصدیع ایشان بدهد بغیر آنکه مدائح این سلسله علیه نقشبندیه نماید مخدوما در عبارات اکابر این سلسله علیه قدس الله تعالی اسرارهم واقع شده است که نسبت ما فوق همه نسبتها ست از نسبت حضور و آگاهی خواسته اند حضوری که به نزد ایشان معتبر ست حضور بی غیبت ست که تعبیر به یادداشت نموده اند پس نسبت این عزیزان عبارت از یادداشت باشد و یادداشت که بفهم قاصر این فقیر قرار یافته است مبنی بر تفصیل ست تجلی ذاتی عبارت از ظهور حضرت ذات ست تعالی و تقدس و حضور آن سبحانه بی ملاحظه اسما و صفات و شیون و اعتبارات و آن تجلی را برقی گفته اند یعنی لمحه بیش ارتفاع شیون و اعتبارات متحقق نمیشود و باز زود در پرده شیون و اعتبارات متواری میگردد پس برین تقدیر حضور بی غیبت متصور نباشد بلکه لمحه بیش حضور ست و اغلب اوقات غیبت پس این نسبت نزد این عزیزان معتبر نباشد و حال آنکه تجلی را مشائخ سلاسل دیگر نهایت النهایت گفته اند و هرگاه این حضور دوام پذیرد اصلاً استتار قبول نکند و همواره بی پرده اسما و صفات و شیون و اعتبارات تجلی شود حضور بی غیبت خواهد بود پس نسبت این اکابر را با نسبتهای دیگران قیاس باید نمود و بی تکلف فوق همه باید داشت این قسم حضور اگرچه بیشتر اکثر مردم مستبعد نماید اما ؎ هنیئاً لارباب النعیم نعیمها ؛ وللعاشق المسکین ما یتجرع ؞ این نسبت علیا بر نهجی غرابت پیدا کرده است که اگر فرضاً پیش ارباب همین سلسله بزرگ گفته شود محتمل که اکثر آنها در مقام انکار آیند و باور ندارند نسبتی که الحال در میان ارباب این خانواده بزرگ متعارف شده است عبارت از حضور حق است سبحانه و تعالی بر وجهی که از وصف شاهدی و مشهودی منزه باشد و توجهی ست معرا از جهات سته متعارفه اگر جهت فوق متوهم باشد و لظاهر دوام پذیرد و این نسبت در مقام جذبه فقط نیز متحقق میگردد و فوقیت آن زاد جهت ظاهر نیست بخلاف یادداشت بمعنی سابق که حصول آن بعد از تمامی جهت جذبه و مقامات سلوک ست و علو درجه آن بر هیچ احدی مخفی نیست اگر خفائی هست در حصول او ست و بس حاسدی اگر از حسد انکار نماید و ناقصی از نقص جحود نماید معذور ست ؎ قاصری گر کند

القدسی الا طال شوق الابرار الی لقائی وانا الیہم لاشد شوقا اثبت اللہ سبحانہ الشوق للابرار لا للمقربین الواصلین
لا شوق لہم لان الشوق یقتضی الفقد والفقد فی حقہم مفقود الا یری ان الشخص لا یشتاق الی نفسہ مع افراطہ فی حبہ لعدم
تحقق الفقد فی حقہ فالمقرب الواصل الباقی باللہ سبحانہ الفانی عن نفسہ حالہ مع اللہ سبحانہ کحال الشخص مع نفسہ
فلا جرم لا یکون المشتاق الا الابرار لانہ محب فاقد ونعنی بالابرار غیر المقربین الواصل سواء کان فی الابتداء او فی الوسط
ولو بقی منہ مقدار حبۃ من خردلۃ ولنعم ما قیل فی الشعر الفارسی ؎ فراق دوست اگر اندک ست اندک نیست
درون دیدہ اگر نیم موست بسیارست * ونقل عن الصدیق الاکبر رضی اللہ تعالی عنہ انہ رای قاریا یقرء القرآن
ویبکی فقال ہکذا کنا نفعل ولکن قست قلوبنا ہذا من قبیل المدح بما یشبہ الذم وسمعت عن شیخی قدس سرہ
یقول ان المنتہی الواصل ربما یتمنی الشوق والطلب الذی کان لہ فی الابتداء ولرفع الشوق مقام آخر اکمل من الاول
واتم منہ وہو مقام الیاس والعجز عن الادراک فان الشوق یتصور فی المتوقع فحیث لا توقع لا شوق واذا رجع
ہذا الکامل البالغ نہایۃ الکمال الی العالم رجوع القہقری لا یعود الیہ الشوق ایضا مع وجود الفقد بالرجوع لان
زوال شوقہ ما کان لوجود الفقد بل لحصول الیاس وہو موجود بعد الرجوع ایضا بخلاف الکامل الاول فانہ
یعود الیہ الشوق برجوعہ الی العالم لحصول الفقد الذی زال من قبل فحین وجد الفقد بالرجوع حصل الشوق الذی
زال بزوالہ لا یقال ان مراتب الوصول لا ینقطع ابد الآبدین فیتوقع بعد تلک المراتب فلیتصور الشوق لانا نقول
عدم انقطاع مراتب الوصول مبنی علی السیر التفصیلی الواقع فی الاسماء والصفات والشیونات والاعتبارات وہذا السالک
لا یتصور فی حقہ نہایۃ ولا یزول عنہ الشوق ابدا وما نحن بصددہ ہو المنتہی الواصل الذی قطع تلک المراتب بطریق
الاجمال وانتہی الی ما لا یمکن التعبیر عنہ بعبارۃ ولا یشار الیہ باشارۃ فلا یتصور ثمہ توقع اصلا فلا جرم یزول عنہ الشوق
والطلب وہذا حال الخواص من الاولیاء لانہم الذین عرجوا عن مضیق الصفات ووصلوا الی حضرۃ الذات تعالی
وتقدس بخلاف السالکین فی الصفات مفصلا والسائرین فی الشیونات مرتبا فانہم محبوسون فی التجلیات الصفاتیۃ
ابد الآبدین ومراتب الوصول فی حقہم لیست الا الوصول الی الصفات فالعروج الی حضرۃ الذات تعالی لا یتصور الا بالسیر
الاجمالی فی الصفات والاعتبارات ومن وقع سیرہ فی الاسماء بالتفصیل حبس فی الصفات والاعتبارات لم یزل عنہ
الشوق والطلب ولم یفارق عنہ الوجد والتواجد فاصحاب الشوق والتواجد لیسوا الا اصحاب التجلیات الصفاتیۃ ولیس
من التجلیات الذاتیۃ لہم نصیب ما داموا فی الشوق والوجد فان قال قائل ما معنی الشوق من اللہ سبحانہ ولیس عندہ سبحانہ
مفقود شیئا قلت ذکر الشوق منہ یحتمل ان یکون من قبیل صنعۃ المشاکلۃ وذکر الشدۃ فیہ باعتبار ان کلما ینسب الی العزیز

از شب گزاردن و آن تاخیر را وسیلهٔ تاکید قیام لیل ساختن بسی مستکره باشد چه نزد حنفیه رضی الله تعالی عنهم
ادای نماز خفتن در انوقت مکروه است ظاهراً ازین کراهت کراهت تحریمیه اراده داشته‌اند زیرا که ادای نماز خفتن را تا
نصف لیل مباح داشته‌اند و از نصف آن طرف مکروه گفته‌اند پس مکروهی که مقابل مباح است مکروه
تحریمی است و نزد شافعیه در انوقت ادای نماز خفتن جائز نیست پس بواسطهٔ قیام لیل و حصول ذوق و جمعیت
در انوقت مرتکب این امر گشتن بسیار مستکره است زیرا که این غرض بتاخیر ادای وتر هم حاصل است و آن تاخیر مستحب است
هم وتر در وقت نیک ادا میباید و هم غرض قیام لیل و بیداری وقت سحر میسر گردد پس ترک این عمل باید
نمود و صلوات گذشته را قضا باید کرد امام اعظم کوفی رضی الله تعالی عنه بواسطهٔ ترک ادبی از آداب وضوی نماز
چهل ساله را قضا فرموده‌اند و ایضاً آب مستعمل که از ازالهٔ حدث نموده باشد یا به نیت قربت استعمالش کرده باشند در وضو
تجویز نکنند که مردم آن آب را بخورند که آن آب نزد امام اعظم نجس مغلظه است و فقها منع خوردن آن آب
کرده‌اند و خوردن آنرا مکروه داشته‌اند آری بقیهٔ آب وضو را خوردن شفا گفته‌اند اگر از اعتقاد کسی طلب نماید
ازان آب بدهند این فقیر را درین قصه در دهلی مثل این ابتلا واقع شده بود بعضی از یاران در واقعه نموده بودند که آب
مستعمل وضوی فقیر را بخورند والا امر عظیم لاحق خواهد شد هرچند دفع کرد فائده نکرد بکتب فقهیه رجوع نمود مخلصی پیدا شد
که اگر بعد از تثلیث غسل نیت قربت نکنند در مرتبهٔ چهارم آب مستعمل نمیشود باین حیله تجویز نموده آب غسل چهارم
را بی نیت قربت بخوردنش داد و ایضاً مردم معتمد نقل کرده‌اند که بعضی از خلفا شما را مریدان ایشان سجده میکنند
بر زمین بوس هم کفایت نمیکنند شناعت این فعل اظهر من الشمس است منع شان بکنید و تاکید در منع نمائید اجتناب این
قسم افعال از همه کس مطلوب است علی الخصوص شخصی که باقتدای خلق خود را برآورده باشد اجتناب این قسم افعال ورا
از اشد ضروریات است که مقلدان باعمال او اقتدا خواهند کرد و در بلا خواهند افتاد و ایضاً علوم این طائفه علوم احوال
است و احوال مواریث اعمال اند و کسی را از علوم احوال میراث بود که اعمال را درست کرده باشد و بحق آن قیام
نموده و اعمال را تصحیح وقتی میسر شود که اعمال را بشناسند و کیفیت عمل بدانند و آن علم احکام شریعت است از نماز و روزه و سائر
فرائض و علم معاملات و نکاح و طلاق و مبایعات و علم هر چیزی که حق سبحانه و تعالی بر وی واجب ساخته است و او را بدان دعوت فرموده است
و این علوم اکتسابیه است از آموختن آن هیچکس را چاره نیست و علم میان دو مجاهده است یکی مجاهده در طلب آن قبل از
حصول و مجاهدهٔ دوم در استعمال آن بعد از حصول پس باید همچنانکه در مجالس شریفه از کتب تصوف مذکور میشود از کتب فقهیه نیز
مذکور شود و کتب فقهیه بعبارات فارسی بسیار اند مثل مجموعهٔ خانی و عمدة الاسلام و کنز فارسی بلکه از کتب تصوف اگر مذکور نشود باک نیست

این طائفه را طعن و قصور؛ حاشا للّه که برآرم بزبان این گله را؛ همه شیران جهان بستهٔ این سلسله اند؛ روبه از حیله
چسان بگسلد این سلسله را؛ والسلام اولاً و آخراً مکتوب بیست و هشتم نیز بخواجه عمک صدور یافته
در دعا و حال ما بعبارتے تحریر یافته است که موهم تنزل و تبعد ست حرمت نامهٔ گرامی که از روی کرم نامزد
این مخلص ساخته بودند بورود آن مبتهج گردید و بمطالعه مشرف گشت چه نعمتے ست که آزادان یاد گرفتاران
کنند و چه دولتے ست که رسیدگان غمخوارگی مهجوران نمایند بیچاره مهجور چون خود را غایبان وصال نیافت
بضرورت محمول زاویهٔ هجران گشت و از قرب گریخته بعدم آرام گرفت و از اتصال بانفصال قرار یافت چون
در اختیار آزادی گرفتاری دید بمنت گرفتاری را گزید شعر چون طمع خواهد ز من سلطان دین؛ خاک بر فرق قناعت
بعد ازین؛ بعبارات نامربوط و اشارات پراگنده زیاده برین چه تصدیعهٔ ایشان نماید ثبتنا الله تعالی وایاکم
على متابعة سید المرسلین علیه وعلى آله من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها مکتوب بیست و نهم
بشیخ نظام تهانیسری صدور یافته در بیان ترغیب در ادای فرائض و رعایت سنن و آداب و قلت مبالات
در ادای نافله در جنب فرائض و منع نمودن از ادای نماز خفتن در نصف اخیر از شب و منع کردن از تجویز نمودن
خوردن آب مستعمل وضو و منع کردن از تجویز نمودن مریدان که سجده کنند؛ عصمنا الله سبحانه وایاکم عن التعصب
والتعسف ونجانا وایاکم عن التلهف والتاسف بحرمة سید البشر المنفی عنه زیغ البصر علیه وعلى آله من الصلوات اتمها و
من التسلیمات اکملها مقربات اعمال یا فرائض اند یا نوافل نوافل را در جنب فرائض هیچ اعتبار نیست ادای فرضی از
فرائض در وقتی از اوقات به از ادای نوافل هزار ساله است اگرچه بنیت خالص ادا شود هر نفلیکه باشد از صلوة و صوم
و ذکر و فکر و امثال آنها بلکه گوئیم که رعایت سنتی از سنن و ادبی از آداب در حین ادای فرائض نیز همین حکم دارد منقول ست که روزی
امیر المؤمنین حضرت فاروق رضی الله عنه نماز بامداد را بجماعت گزاردند بعد از فراغ صلوة در قوم نگاه کردند شخصی را از اصحاب
خود در آنوقت نیافتند فرمودند که فلانی بجماعت حاضر نشد حاضران عرض کردند که او اکثر شب بیدار میباشد
محتمل که درین وقت خوابش برده باشد فرمودند که اگر تمام شب خواب میکرد و نماز بامداد را بجماعت میگزارد بهتر می بود
پس رعایت ادبی و اجتناب از مکروهی اگرچه تنزیهی باشد فکیف تحریمی بمراتب از ذکر و فکر و مراقبه و توجه بهتر باشد آری
این امور با این رعایت و اجتناب اگر جمع کند فقد فاز فوزاً عظیما و بدونه خرط القتاد مثلاً تصدق یک دانگی در حساب زکوٰة
بمراتب از تصدق جبال ذهب بطریق نفل بهتر است و رعایت ادبی از آداب در تصدق آن دانگ
مثلاً آنرا به فقیر قریب دادن نیز بمراتب از آن بهتر ست پس نماز خفتن را در نصف اخیر

شاید ازین توهم خلاص شوند اینجا کسے نگوید که بقا بالله عبارت از یافتن حق ست سبحانه و تعالی و تقدس چنین ست
اگر این معنی از بعض عبارات این قوم مستفاد شود آنرا جواب گوئیم که این بقا در مقام جذبه بعضے را بعد از استهلاک
و اضمحلال که تعبیر به فنا ست دست میدهد و اکابر نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم تعبیر از آن بوجود عدم
میکنند و این پیش از فنا ست این را زوالی متصور نیست بلکه واقع ست گاهی او را از وی می ستانند
و گاهی باز میدهند و بقائیکه بعد از فنای اتم ست از زوال مصئون و از خلل محفوظ ست فنای ایشان فنای
دائمی ست در عین بقا فانیست و در عین فنا باقی فنا و بقا که زوال پذیرند از جمله احوال و تلوینات ست
و در ما سخن بصدد او نه چنین ست حضرت خواجه نقشبند قدس الله تعالی فرموده اند وجود عدم بوجود بشریت
عود میکند اما وجود فنا بوجود بشریت عود نمیکند پس هر آئینه وقت ایشان دائمی باشد و حال ایشان سرمدی
بل لا وقت لهم و لا حال کار ایشان با موقت اوقات ست معامله ایشان با محول احوال پس قبول زوال
مخصوص بوقت و حال گشت و آنکه از حال و وقت گذشت از زوال محفوظ ماند ذلک فضل الله یؤتیه من
یشاء والله ذو الفضل العظیم کسی گمان نکند که دوام وقت باعتبار بقا اثر آن وقت ست تعین غیره اطلاق
کرده اند لاهل الدوام تعینا لوقت والاستمرار لنفس الحال ان الظن لا یغنی من الحق شیئا بل نقول ان بعض الظن
اثم سخن بتطویل انجامید بر سر اصل سخن آئیم گوئیم که چون مجال سخن در فضای قدس یزدی جل شانه نیست پس از مقام
بندگی و ذل و انکسار خود سخن کنیم مقصود از خلقت انسانی ادای وظائف بندگیست و لکن مرد را بندار و وسط عشق و محبت
داده اند مقصود قطع تعلق اوست از ماسوای جناب قدس جل سلطانه عشق و محبت هم از مقاصد نیستند
از برای حصول مقام عبودیت اند بنده خدا جل شانه وقتی شود که از گرفتاری و بندگی غیر او تعالی بتمام
خلاص شود عشق و محبت وسیله انقطاع بیش نیستند لهذا نهایت مراتب ولایت مقام عبدیت ست
و در درجات ولایت فوق عبدیت مقامی نیست درینمقام خود را با مولای خود هیچ مناسبت نمی یابد
الا الاحتیاج من جانبه والاستغناء الاتم ذاتا و صفة من جانب المولی تعالی و تقدس نه آنست که ذات
او تعالی و صفات خود را با صفات او عز سلطانه و افعال خود را با افعال او سلطانه بهیچ وجه مناسب دانند اطلاق
ظلیت هم از جمله مناسبات ست ازین هم تنزه مینمایند او را سبحانه خالق و خود را مخلوق میدانند بیش ازین
هیچ چیز جرأت نمی نمایند توحید فعلی که جمعی را در اثنای راه دست میدهد و فاعل جز حق را سبحانه نمی یابند
این بزرگواران میدانند که خالق این افعال کیست نه مباشر آن افعال که این سخن خود نزدیکی ست که بزندقه

که آن باحوال تعلق دارد و در قال درنمی آید و از کتب فقهی مذکور نا شدن احتمال فرود ارد زیاده چه اطناب نماید
قلیل یدل علی الکثیر * اندکے پیش تو گفتم غم دل ترسیدم * که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است * رزقنا الله
سبحانه وایاکم اتباع حبیبه علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات * مکتوب سی ام در بیان شهود آفاقی وانفسی و تفرقه
درمیان شهود انفسی و تجلی صوری و در بیان علوشان مقام عبدیت و مطابقت علوم آن مقام با علوم شرعیه
وما یناسب ذلک. ملا محمد صدیق که از جمله قدیم الخدمتان این درگاه است میفرمودند که این مکتوب نیز بشیخ نظام
تهانیسری صدور یافته است شرفکم الله سبحانه بکمال الاتباع المحمدی وزینکم بالزی النبی المصطفوی علیه و علی آله
من الصلوات افضلها ومن التحیات اکملها نمیدانم چه نویسم اگر سخن از جناب قدس مولای خود تعالی وتقدس
برزبان می آرم محض کذب و افترا کرده باشم جناب کبریای او از آن بلندتر است که زبان [illegible]
هرزه گوی گردد * چون از بیچون چه گوید محدث از قدیم چه جوید مکانی در لامکانی تا چند پوید بیچاره از بیرون خود چیزی
ندارد و در ماورای خود گذرے ندارد * ذره گر بس نیک ور بس بد بود * گر چه عمری تاخت در خود بود * انتهی
در سیر انفسی که نهایت کار سیر شود میسر ست حضرت خواجه بزرگ خواجه نقشبند قدس الله تعالی سره الاقدس فرموده اند
اهل الله بعد از فنا و بقا هرچه می بینند و هرچه می شناسند در خود می شناسند و حیرت ایشان در وجود خود ست
وفی انفسکم افلا تبصرون * پیش ازین هر سیرے که هست داخل سیر آفاقی ست که حاصلش بیحاصلی ست
اطلاق لفظ بیحاصلی بنسبت بحصول اصل مطلب ست والا آن نیز از جمله شرائط و معدات ست از شهود انفسی
کسے در توهم نیفتد و آن را در رنگ شهود تجلی صوری که در نفس متجلی له است تخیل نکند حاشا و کلا تجلی صوری
هر قسم که باشد داخل سیر آفاقی ست و در مرتبه علم الیقین حاصل ست و شهود انفسی در مرتبه حق الیقین ست که نهایت
مراتب کمال ست و اطلاق لفظ شهود درین مقام از تنگی میدان عبارت ست والا چنانکه مطلب ایشان بیچون
و بیچگونه است نسبت ایشان بآن مطلب نیز بیچون و بیچگونه است چون راه بیچون است * هست مثنوی اتصالی بی
تکیف بی قیاس * هست رب الناس را با جان ناس * لیک گفتم ناس را نسناس نه * ناس غیر از جان جان
اشناس نه * و منشاء توهم اتحاد شهود انفسی با شهود صوری مذکور حصول بقا مشخص ست در هر دو مقام چه تجلی
صوری مستی نیست اگر فی الجمله رفع قیدی از قیودی نماید اما تا حد فنا نمیرساند پس بقیه وجود سالکان در تجلی حاصل
ست و سیر انفسی خود بعد از فنای اتم و بقای اکمل پس لاجرم از قلت معرفت تفرقه درمیان این دو بقا نمی توانند کرد ناچار
حکم باتحادی نمایند اگر معلوم کنند که بقای ثانی نزد ایشان معبر به بقای بالله است آن وجود را وجود موهوب حقانی میگویند

می نماید آن شخص ناقل ازین فقیر التماس نمود که آنچه حقیقت است درین باب بخدام ایشان بنویس که مردم ازین نقل تا چه فرا گیرند و در سوء ظن نیفتند که ان بعض الظن اثم اجابة بمسؤله بچند کلمه متصدع گشت مخدوما مکرما معتقد فقیر از خوردی با مشرب اهل توحید بود والد فقیر قدس سره بظاهر برهمین مشرب بوده اند بر سبیل دوام بهمین طریق اشتغال داشته اند با وجود حصول نگرانی تمام در باطن که بجانب مرتبه بی کیفی داشته اند و بحکم ابن الفقیه نصف الفقیه فقیر را ازین مشرب از روی علم حظ وافر بود و لذت عظیم داشت تا آنکه حق سبحانه و تعالی بمحض کرم خویش بخدمت ارشاد پناهی حقائق و معارف آگاهی مؤید الدین الرضی شیخنا و مولانا و قبلتنا محمد باقی قدس الله تعالی سره رسانید و ایشان بفقیر طریقه علیه نقشبندیه تعلیم فرمودند و توجه بلیغ بحال این مسکین مرعی داشتند بعد از ممارست این طریقه علیه در اندک مدت توحید وجودی منکشف گشت و غلوی درین کشف پیدا شد علوم و معارف این مقام فراوان ظاهر گشتند و کم دقیقه از دقائق این مرتبه مانده باشد که آنرا منکشف نگردانیدند دقائق معارف شیخ محی الدین ابن العربی را کما ینبغی لائح ساختند و بتجلی ذاتی که صاحب فصوص آنرا بیان فرموده است و نهایت عروج جز آنرا نمیداند و در شان آن تجلی میگوید و ما بعد هذا الا العدم المحض بآن تجلی ذاتی مشرف گشت و علوم و معارف آن تجلی را که شیخ مخصوص بخاتم الولایة میداند نیز به تفصیل معلوم شد و سکر وقت و غلبه حال درین توحید بحدی رسید که در بعضی عریضها که بحضرت خواجه نوشته بود این دو بیت را که سراسر سکر است نوشته بود رباعی

ای دریغا کین شریعت ملت اعمائی ست + ملت ما کافری و ملت ترسائی ست + کفر و ایمان زلف و روی آن پری زیبائی ست + کفر و ایمان هر دو اندر راه ما یکتائی ست +

و این حال تا مدت مدید کشید و از شهور بسنین انجامید ناگاه عنایت بی غایت حضرت جل سلطانه از دریچه غیب در عرصه ظهور آمده پرده روپوش بیچونی و بیچگونگی را برانداخت علوم سابق که منبی از اتحاد و وحدت وجود بوده اند رو بزوال آوردند و احاطه و سریان و قرب و معیت ذاتیه که دران مقام منکشف شده بود مستتر گشتند و بیقین معلوم گشت صانع را جل شانه با عالم ازین نسبتهای مذکوره هیچ ثابت نیست احاطه و قرب وی تعالی علمی ست چنانچه مقرر اهل حق ست شکر الله تعالی سعیهم و او سبحانه با هیچ چیز متحد نیست او ست تعالی و تقدس و عالم او سبحانه بیچون و بیچگونه است و عالم سراسر بداغ چونی و چگونگی متسم بیچون را عین چون نتوان گفت واجب تعالی را عین ممکن نتوان خواند قدیم هرگز عین حادث نشود ممتنع العدم عین جائز العدم

رساند این را بمثالے واضح گردانیم مثلاً شعبده بازی در پرده نشسته صورتہاے جمادچند را درحرکت می آرد و افعال غریبه درآنها ایجاد مینماید جماعه که حدید البصر اند میدانند که جاعل این افعال درآن صورتہاے جمادیه آن شخص پرده نشین ست اما مباشر این افعال ہمان صور اند لهذا میگویند که صورت متحرک ست نمیگویند که شعبده باز متحرک ست نفس الامر درین حکم محق اند شرائع انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات بہمین حکم ناطق اند و حکم بوحدت فعل از جمله سکریات ست بل الحق الصریح ان الفاعل متعدد و خالق الافعال واحد و ہمچنین ست که علومی در توحید وجود گفته اند مبنای آن بر سکر وقت و غلبۂ حالست علامت درستی علوم لدنیه مطابقت ست با صریح علوم شرعیه اگر سرموئی تجاوز ست از سکر ست والحق ما حققه علماء اہل السنة والجماعة وما سوی ذلک ما زندقة والحاد او سکر وقت و غلبۂ حال و این تمام مطابقت در میان عبدیت میسر ست و در ماورای این نحوی از سکر متحقق ست ع گر بگویم شرح آن بیحد شود ٭ شخصے از خواجه نقشبند قدس سره سوال کرد که مقصود از سلوک چیست فرمودند تا معرفت اجمالی تفصیلی گردد و استدلال کشفی شود نفرمودند که تا معرفت زائده بر معارف شرعیه حاصل کنند اگرچه در راه امور زائده پیدا میشوند اما اگر بنهایت کار رسانند آن زوائد ہبا منثور میگردند و ہمان معارف شرعیه بر وجه تفصیل معلوم میگردند واز ضیق استدلال به فضای اطلاق کشف می آیند یعنی ہمچنانکه نبی علیه الصلوة والسلام آن علوم را از وحی اخذ میکرد این بزرگواران بطریق الہام آن علوم را از اصل اخذ می کنند علماء این علوم را از شرائع اخذ کرده بطریق اجمال آورده اند ہمان علوم چنانکه انبیاء را علیهم الصلوة والسلام حاصل بود تفصیلاً و کشفاً ایشانرا نیز ہمان نہج حاصل میشود اصالةً و تبعیةً در میان ست باین قسم کمال از انبیاء اکمل بعضی ایشان را بعد از قرون متطاوله و ازمنۂ متباعده انتخاب میفرمایند بخاطر بود که یک مسئله اجمالی استدلالی را مفصل بنویسم اما کاغذ کوتاہی کرد شاید حکمت خداوندی جل سلطانه درین بوده باشد والسلام

مکتوب سی و یکم بشیخ صوفی صدور یافته در بیان حقیقت ظهور توحید وجودے و قرب و معیت ذاتی او تعالی و تقدس و گذشتن ازین مقام با بعضے اسوله و اجوبه که تعلق به تحقیق این مقام دارند ثبتنا الله سبحانه و تعالی علی متابعة سید المرسلین علیه و علی آله و علیهم من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها شخصے که در مجلس شریف ایشان بود نقل کرد که یکے از درویشان میان شیخ نظام تهانیسری دران مجلس ازین فقیر مذکور ساخت و گفت که او انکار وحدت وجود

از دو قسم سابق ست و داخل دائرہ حال ست ہر چند مطابق نفس الامر و موافق شریعت نیست و تطبیق آن بشریعت و نفس الامر تکلف محض ست در رنگ تکلفات بارده فلسفیه که اسلامیین ایشان میخواهند که اصول فاسده خود را بقوانین شرعیه مطابق سازند کتاب اخوان الصفا و شل آن ازین قبیل ست غایة ما فی الباب خطای کشفی حکم خطاے اجتهادی دارد که ملامت و عتاب ازان مرفوع ست بلکه یکے جا از درجات صواب در حق او متحقق ست اینقدر تفاوت دارند که مقلدان مجتهد حکم مجتهد دارند و در یک جا از درجات صواب بر تقدیر خطا نیز می یابند بخلاف مقلدان اہل کشف که معذور نیستند و از درجہ صواب بر تقدیر خطا محروم اند چه الہام و کشف بر غیر حجت نیست و قول مجتهد بر غیر حجت ست پس تقلید اول بر تقدیر احتمال خطا جائز نباشد و تقلید ثانی بر تقدیر احتمال خطا جائز ست بلکه واجب شهود بعضی از سالکان که در مرایای تعینات کونیه است نیز از قبیل احکام سابقه است و این شهود را شهود وحدت در کثرت نامیده اند زیرا که واجب تعالی و تقدس که بیچون و بیچگونه است ہرگز در مرایای چونی نگنجد و در مجالی چندی نمی آید لامکانی در مکان گنجائش ندارد و بیچون را بیرون دائره چون باید جست لامکانی را ماورای مکان باید طلبید آنچه در آفاق و انفس دیده میشود آیات اوست سبحانه و تعالی و تقدس قطب دائره ولایت یعنی حضرت خواجه نقشبند قدس الله تعالی سره فرموده اند که ہر چه دیده شد و شنیده شد و دانسته شد آن ہمه غیر ست بحقیقت کلمه لا آنرا نفی باید کرد بیت در تنگنای صورت معنی چگونه گنجد + در کلبهٔ گدایان سلطان چه کار دارد + صورت پرست غافل معنی چه داند آخر + گو با جمال جانان پنهان چه کار دارد + اگر گویند که در عبارات اکثر مشائخ چه نقشبندیه و چه غیر ایشان واقع شده است که صریح است در وحدت وجود و قرب و معیت ذاتیه و در شهود وحدت در کثرت و احدیت در کثرت جواب گوئیم که این احوال و شهود در توسط احوال ایشان را روی داده باشد و بعد ازان ازین مقام گذرانیده باشد چنانچه این فقیر از احوال خود در ما تقدم نوشته است جواب دیگر آنست که جمعی را با وجود نگرانی تام در باطن بجانب احدیت صرف ظاہر ایشان را که کثرت بین ست با آن احکام و آن شهود مشرف میسازند و در باطن نگران احدیت اند و در ظاہر مشاہد مطلوب اند در کثرت چنانچه از حال والده خود خبر داده است در اوائل این مکتوب و تحقیق این جواب بتفصیل در رساله در تحقیق مراتب وحدت وجود نوشته شده است اینمقام تحمل زیادتی بر آنچه مذکور شد ندارد و نه گفته شود که چون در نفس امر وجودات متعدده باشند و قرب و احاطه ذاتیه نباشد

نگردد انقلاب حقائق محالست عقلاً و شرعاً و صحت حمل یکے بر دیگرے ممتنع ست اصلا و راسا عجب ست
که شیخ محی الدین و تابعان او ذات واجب تعالیٰ را مجهول مطلق میگویند و محکوم علیه بحکمی نمی دانند مع
ذلک احاطه ذاتی و قرب و معیت ذاتیه اثبات می نمایند و ما هو الا حکم علی لذات تعالیٰ و تقدس فالصواب
ما قاله العلماء من اهل السنة من القرب العلمی والاحاطة العلمیة و در زمان حصول علوم و معارف منافی مشرب
وجودی این فقیر را اضطراب تمام بود که ورای این توحید امر دیگر عالی تر نمیدانست و بتضرع و زاری دعا میکرد
که این معرفت زائل نگردد تا آنکه حجب تمام از روی کار زائل گشتند و حقیقت کما ینبغی منکشف شد معلوم گشت
که عالم هر چند مرایائے کمالات صفاتی ست و مجالی ظهورات اسمائی اما مظهر عین ظاهر نیست و ظل عین اصل نه
چنانکه مذهب اهل توحید وجودی ست این مبحث بمثالی واضح گردد مثلاً عالمی ذو فنونی خواست که کمالات
متنوعهٔ خود را در عرصهٔ ظهور جلوه دهد و خفایای مستحسنه خود را در معرض وضوح آرد ایجاد حروف و اصوات نمود
و در مرایای آنها آن کمالات مخفیه ظاهر ساخت درین صورت نتوان گفت که این حروف و اصوات که
مجالے و مرایاے آن کمالات مخفیه شده اند عین آن کمالات اند یا محیط آن کمالات اند بالذات
یا قریب اند آنها بالذات یا معیت دارند بلکه نسبت در میان دالیة مدلولیة است حروف و اصوات
ایشان دوال بیش نیستند بر آن کمالات و آن کمالات بصرافت اطلاق خود اند آن نسبتها که پیدا شده است
از روی اوهام و خیالات ست فی الحقیقت از ان نسبتها هیچ ثابت نیست لیکن چون در میان آن کمالات
و این حروف و اصوات مناسبت ظاهریة و مظهریة و مدلولیة و دالیة متحقق ست همین مناسبت بعضی را بواسطه
بعضے عوارض باعث حصول آن نسبتهاے وهمیه میگردد و نفس الامر آن کمالات از جمیع این نسب معرا و مبرا ست
و ما نحن فیه نیز غیر از علاقهٔ دالیة و مدلولیة و ظاهریة و مظهریة نیست عالم علم بر خود صانع خود ست تعالیٰ و تقدس
مظهر ست مر ظهور کمالات اسمای و صفاتی او را سبحانه و همین علاقه بعضی را بواسطه بعضی عوارض باعث بعضی احکام
وهمیه میگردد و بعضے را کثرت مراقبات توحید بر این احکام می آرد که صورت آن مراقبات در متخیله نقش می بندد
و بعضے دیگر را علم توحید و تکرار آن بنحوی از ذوق بآن احکام می بخشد و این دو صورت توحید معلول اند و داخل
دائرهٔ علم بحال کارے ندارند و بعضے دیگر را منشای این احکام غلبهٔ محبت ست که بواسطهٔ استیلای حب
محبوب غیر محبوب از نظر محب می خیزد و جز محبوب هیچ نمی بیند نه آن که در نفس الامر غیر محبوب هیچ نیست
که آن مخالف حس و عقل و شرع ست و گاهی همین محبت باعث حکم باحاطه و قرب ذاتی میگردد و این قسم توحید اعلی

که از هر دو جهت جذبه و سلوک جدا است نه جذبه را با مسافت سلوک را با آن تعلقی این مقام بس مقام شگرفست
اصحاب آن سرور علیه و علی آله و علیهم من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها باین مقام ممتاز اند و باین دولت
عظمی مشرف صاحب این مقام را امتیاز تمام است از ارباب مقامات دیگر مشابهتی با یکدیگر کمتر دارند بخلاف مقامات
دیگر که با یکدیگر مشابهتی دارند و لو بوجه دون وجه این نسبت از گذشت اصحاب کرام در حضرت مهدی علیه السلام
بر وجه اتم ظهور خواهد یافت ان شاء الله تعالی از مشائخ طبقات رحمهم الله سبحانه کم کسی ازین مقام خبر داده است تا
که از علوم و معارف آن سخن کرده باشد ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم غایة ما فی الباب
اصحاب کرام را این نسبت عزیز الوجود در اول قدم بظهور می آید و بمرور بکمال میرسد و دیگری را اگر باین دولت
مشرف سازند در قدم نسبت اصحاب کرام تربیت دهند بعد از قطع منازل جذبه و سلوک و طی علوم و
معارف آنها باین دولت عظمی مستسعد خواهد گشت و ابتداء ظهور این نسبت مخصوص ببرکت صحبت سید البشر است
علیه و علی آله الصلوات والتحیات والبرکات والتسلیمات تا ماتوانند بود که از متابعان و نیز کسی را باین برکت مشرف
سازند تا صحبت او نیز در ابتدا سبب ظهور این نسبت علیه گردد فیض روح القدس را باز مدد فرماید دیگران
هم بکنند آنچه مسیحا میکرد در نیوقت درین نسبت باهم اندراج النهایة فی البدایة متحقق شود چنانکه در صورت
تقدم جذبه بر سلوک متحقق است زیاده برین بیان گنجایش ندارد شعر و من بعد هذا ما یدق صفاته * وما کتمه
احظی لدیه واجمل ؛ بعد هذا اگر ملاقات واقع شد و از جانب مستمعان مظنه حسن استماع دریافت شمه ازین مقام
ان شاء الله تعالی در معرض ظهور خواهد آورد و هو سبحانه الموفق درباب بعضی یاران قلمی فرموده بودند این فقیر از زلات
ایشان درگذراند حق سبحانه و تعالی ارحم الراحمین است عفو فرماید اما یاران را نصیحت فرمایند که در حضور و غیبت
در مقام آزار نباشند و تغیر اوضاع خود نکنند ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم و اذا اراد الله بقوم سوءا فلا مرد له
وما لهم من دونه من وال درباب میان شیخ الهداد خصوصاً نوشته بودند فقیر را هیچ مضائقه نیست اما ندامت از تغیر
وضع خود مشار الیه را درکار است که الندم توبة استشفاع فرع ندامت است بهر تقدیر فقیر از جانب خود در مقام
گذشت جانب دیگر را ایشان دانند دیگر سرهند را منزل خود تصور فرمایند علاقه محبت و نسبت همشیرگی نه از آن
قبیل است که بامور عارضیه گسسته گردد زیاده چه نویسد والسلام مخدوم زادها و سائر اهل بیت بدعا مخصوص اند بعد از
تسوید این رقیمه بخاطر رسید که سخن را درباب زلات یاران و عفو از آن واضح تر نویسد که در اجمال ابهام است تا مفهوم
شود مخدوما عفو بر تقدیری مطلوب و متصور است که آن جماعه آن اوضاع را بدل نمایند و در مقام ندامت و خجالت در آیند والا عفو

وشہود وحدت در کثرت مطابق واقع نباشد پس حکم این بزرگواران کاذب باشد چه غیر مطابق واقع ونفس الامر ست زیرا که جواب گوئیم که این بزرگواران باندازهٔ شہود خود این حکم کرده اند در رنگ آنکه شخصے حکم کند بانکه صورت زید را در مرات دیده ام این حکم نیز مطابق واقع نیست چه در مرأت آن صورت را ندیده است چه صورت در مرات اصلا نیست تا دیده شود آن شخص را درین حکم عرفا کاذب نگویند هرچه مطابق نفس الامر نباشد که او درین حکم معذور است وعلامت کذب از وی مرفوع ست کما مر سابقا مقصود از اظهار احوال که شایان استتار ند آنست تا دانسته شود که اگر قبول وحدت وجود بوده است از کشف بوده است نه از روی تقلید واگر انکار ست هم از الهام ست گنجایش انکار ندارد وهرچند بر غیر محجت نیست جواب دیگر از برای دفع شبهه کذب آنست که افراد عالم بایکدیگر در بعضی امور اشتراک دارند ودر بعضی دیگر امتیاز وهمچنین ست اشتراک ممکن با واجب تعالی وتقدس در بعضی امور عرفیه هرچند بالذات ممتازند پس بر تقدیر غلبه محبت ما به الامتیاز از نظر مخفی میگردد وما به الاشتراک در نظر می نماید پس درینصورت اگر حکم بعینیه یکدیگر کنند مطابق واقع خواهد بود وکذب را اصلا مجال نخواهد ماند واحاطه ذاتی وشمول آن نیز برهمین قیاس باید کرد والسلام مکتوب سی ودوم بمرزا حسام الدین احمد صدور یافته در بیان کمالی که مخصوص باصحاب کرام ست رضوان الله تعالی علیهم واز اولیا کم کسے به آن کمال مشرف شده است ودر حضرت مهدی بوجه اتم ظهور خواهد یافت وآن کمال فوق نسبت جذب وسلوک است ودر بیان آنکه کمال صناعت تبلاحق افکار ست زیادتی آن به تتابع انظار نسبت پیر اگر بهمان مرافت بماند موجب نقصان ست مرید رشید تواند که آنرا کامل سازد ومایناسب ذلک التفات نامه گرامی ورود یافت لله سبحانه الحمد والمنة که دورافتادگان از یاد نرفته اند وتبقریبی مذکور میگردند ع یاری بهیچ خاطر خود شاد میکنم ه از عدم دریافت نسبت خاصه پیر دستگیر علیه الرحمة نوشته اند وسبب آنرا پرسیده مخدوما شرح امثال این سخنان بطریق تحریر بلکه بتقریر هم مناسب نمی نماید تا در فهم کسی چه درآید واز انجا چه فراگیرد حضور بشرط حسن ظن باطول صحبت بهر نهج که باشد درکارست وبه خرط القتاد ۵ آنسو دوشبے باید وخوش مهتابے + تا باتو حکایت کنم از هر بابے + اما بجمل سوالے را جوابے باید اینقدر وامینماید که هر مقامے را علوم ومعارف دیگرست واحوال ومواجید دیگر در مقامے مناسب ذکر وتوجه است ودر مقام دیگر تلاوت ونماز ست مقامی مخصوص بجذبه است ومقامی بسلوک ومقامی باین هر دو دولت ممتزج ست ومقامی

اما علم شان در حق ذاتهای ایشان نافع نیاید هر چند تایید شریعت و تقویت ملت بر ایشان مترتب ست اما
گاه است که این تایید و تقویت از اهل فجور و ارباب فتور هم می آید چنانکه سید انبیا علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات
از تایید آن مرد فاجر خبر داده اند فرموده ان الله لیؤید هذا الدین بالرجل الفاجر در رنگ سنگ پارس اند
که از مس و آهن هرچه باو رسد زر گردد و او فی حد ذاته بر حجریت خود ست و همچنین آتشے که در سنگ و نے مودع ست
عالم را از ان آتش حصول منافع ست اما آن سنگ و نی از ان آتش در و لی بے نصیب اند بلکه گوئیم که این علم
در حق و ذات ایشان مضر آمد که حجت را بر ایشان تمام ساخت ان اشد الناس عذابا یوم القیمة عالم لم
ینفعه الله بعلمه چگونه مضر نباشد علمیکه نزد خدای عزوجل عزیز است و اشرف موجودات از وسیله دنیاے
دنیا ز مال و جاه و ریاست ساخته اند و حال آنکه دنیا نزد حق تعالی ذلیل و خوار ست بدترین مخلوقات پس عزیز خدا
را عزوجل خوار ساختن و ذلیل و را سبحانه عزت دادن بغایت مستقبح است فی الحقیقت معارضه است بحق سبحانه
و تعالی تدریس و افتا وقتی نافع آید که خالصا لوجه الله سبحانه باشد و از شائبه حب جاه و ریاست و حصول مال و
رفعت خالی باشد و علامت این خلو زهد در دنیا ست و بی رغبت بودن است از دنیا و مافیها علمای که باین بلا
مبتلا اند و بمحبت این دنیه گرفتار از علماء دنیا اند ایشانند علماء سوء و شرار مردم و لصوص دین و حال آنکه ایشان خود را
مقتدای دین میدانند و بهترین خلائق می انگارند و یحسبون انهم علی شیء الا انهم هم الکاذبون استحوذ علیهم الشیطان فانساهم
ذکر الله اولئک حزب الشیطان الا ان حزب الشیطان هم الخاسرون عزیزی شیطان لعین را دید که فارغ نشسته است و از
تضلیل و اغوا خاطر جمع ساخته آن عزیز سر آنرا پرسید لعین گفت که علماء سوء این وقت درینکار بامن مدد عظیم کرده اند و
مرا ازین مهم فارغ ساخته اند و الحق درین زمان هر سستی و مداهنتی که در امور شرعیه واقع شده و هر فتوری که در ترویج
ملت و دین ظاهر گشته است همه از شومی علماء سوء است و فساد نیات ایشان آری علماء که از دنیا بے رغبت اند و از حب جاه
و ریاست و مال و رفعت آزاد اند از علماء آخرت اند و ورثه انبیا اند علیهم الصلوات والتسلیمات و بهترین خلائق ایشانند که فردای
قیامت سیاهی ایشان را بخون شهدای فی سبیل الله وزن خواهند کرد و پله این سیاهی خواهد چربید و نوم العلماء عبادة
در شان ایشان متحقق ست ایشانند که جمال آخرت در نظر شان مستحسن آمده و قباحت دنیا و شناعت آن مشاهد گشته آنرا بنظر
بقا دیده اند و این را بداغ زوال متسم یافته لاجرم خود را بباقی سپرده اند و از فانی باز داشته اند شهود عظمت آخرت
ثمره شهود جلال لایزال ست و ذلیل داشتن دنیا و مافیها از لوازم شهود عظمت آخرت ست لان الدنیا والآخرة
ضرتان ان رضیت احدیهما سخطت الاخرے اگر دنیا عزیز است آخرت خوار ست و اگر دنیا خوار ست

گنجایش ندارد و نوشته بودند که پیر دستگیر قدس سره این مقام را بشما دست انجماعه بشیخ الهداد سپرده بودند این سخن بیانی میطلبد اگر سپردن باینمعنی گفته اند که تربیت جماعت طالبان بکنند و در مسند مشیخت بنشیند ممنوع ست و در مرتبهٔ اخیر از ملاقات بفقیر حضرت ایشان فرموده بودند که شما تجویز بکنید که شیخ الهداد از جانب ما رفته به بعضی طالبان مشغولی بگوید و احوال بعضی را بما رساند که ما را تاب حضور طلبیدن و مشغولی گفتن و احوال پرسیدن نیست فقیر درینباب هم متوقف بود چون ضرورت شد فقیر هم آن قدر تجویز نمود این قسم تبلیغ از جنس سفارت محض ست علی الخصوص که منتهی بر ضرورت باشد و الضرورة یتقدر بقدرها پس آن سفارت هم مخصوص بزمان حیوة ایشان باشد بعد از ارتحال ایشان مشغولی گفتن و احوال طالبان پرسیدن داخل خیانت ست نوشته بودند که نسبت پیر دستگیر باقی ماند یعنی زیادتی و نقصان پذیر و مخدوما تکمیل صناعة بتلاحق افکار ست نحوی که سیبویه وضع کرده بود افکار متاخران آنرا چند زیاده کرده است بهمان طریقت ماندن خود عین نقص ست نسبتی که حضرت خواجه نقشبند داشتند در زمان حضرت خواجه عبد الخالق قدس الله تعالی سرهما علی هذا القیاس علی الخصوص که حضرت خواجهٔ ما در صدد تکمیل این نسبت بوده اند و انرا تمام نمیدانستند که اگر حیوة وفا میکرد باراده خداوندی جل سلطانه این نسبت را تا بکجا می بردند سعی کردن در عدم زیادتی آن مناسب نیست و فقیر نمیداند که این نسبت چه طور باقی خواهد ماند شما خود نسبت علیحده دارید بنسبت ایشان مساس ندارد و این سخن مکرر در حضور ایشان مشخص شده بود شیخ الهداد فقیر نسبت را چه داند که چیست نحوی از حضور قلبی داشت دیگر آنرا هم معلوم نیست که چه حالت ست بر پا دارندهٔ آن نسبت کیست وا نمایند تا فقیر هم ممد آنکس باشد واقعات را اعتبار نمیکنند که خیالی اند صدقی ندارند شیطان دشمن قوی ست از تسویلات او امن متعسر ست الا من عصمه الله تعالی و از سلب نسبتهای مکتسبه نوشته بودند مخدوما آن سلب کردن باختیار نبود چنانکه در حضور مذکور شده بود الحال هم آن سلب حال خود ست زائل نشد آنرا زائل تصور کردن خیال ست آوازیکه از دل شنوند بان حالت کاری ندارد اخگری را که سرد میسازند و آتش از روی آن زائل میگردد بعد از آب انداختن هم آوازی در وی میماند نمیتوان گفت که هنوز آتش در وی مکنون ست وقائع را اعتبار نیست این سخن اگر امروز پوشیده است منتظر باشند فردا انشاء الله تعالی ظهور خواهد یافت چون شما مبالغه نوشته بودید بضرورت در جواب آن سخن گفته شد و الا بی تقریب سخن کردن میسر نمیشد

مکتوب سی و سوم به ملا حاجی محمد لاهوری صدور یافت در بیان مذهب علماء سوء که بمحبت دنیا گرفتار اند و علم را وسیلهٔ حصول دنیا ساخته اند و در مدح علماء زاهد که از دنیا بی رغبت گشته اند

علماء را محبت دنیا و رغبت دنیا و رغبت در ان کلف چهرهٔ جمال شان ست خلائق را اگرچه از ایشان حصول فوائد است

اطلاع بر حقیقت این جواهر خمسه اکمل افراد اولیاء الله را مسلم است که مراتب سلوک بتفصیل گذرانیده به نهایت النهایت رسیده اند بیت هر گدائی مرد میدان کے شود * پشه آخر سلیمان کے شود * واگر بمحض فضل ایزدی تعالی شانه نظر بصیرت صاحب دولتے را به تفصیل مرتبه وجوب علی حسب الامکان اکشاید ومطالعه اصول این جواهر را دران موطن نیز نماید ودر این جواهر صغیره و کبیره را در رنگ ظلال آن جواهر حقیقت معلوم فرماید ع این کار دولتست کنون تا کرا رسد * ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم منع از اظهار حقایق عالم امر بواسطه دقت آن معانی مکنونه است تا هر کوته نظرے از انجا چه فرا گیرد راسخان در علوم که بشرف وما اوتیتم من العلم الا قلیلا مشرف اند ازین ماجرا آگاه اند ع هنیئا لارباب النعیم نعیمها مصلحت نیست که از پرده برون افتد راز * ورنه در مجلس رندان خبرے نیست که نیست * والسلام علیکم وعلی من اتبع الهدے والتزم متابعة المصطفے علیه وعلیهم من الصلوات والتسلیمات اتمها وادومها ثانیا بخاطر آمد که از جواهر مقدسه علیا نیز به تحریر آورده شود باید دانست که ابتداء آن جواهر از صفات اضافیه است که کالبرزخ بین الوجوب والامکان اند و فوق اینها صفات حقیقیه که روح را از تجلیات اینها نصیب است وقلب را بصفات اضافیه تعلق است و به تجلیات اینها مشرف است وبقیه این جواهر علیا که فوق صفات حقیقیه اند داخل دائره حضرت ذات اند تعالی وتقدس لهذا التجلیات این مراتب ثلاثه را التجلیات ذاتیه میگویند سخن را انجا راندن مصلحت نیست ع قلم اینجا رسید و سر بشکست

مکتوب سی و پنجم بنام حاجی محمد لاهوری صدور یافت در بیان محبت ذاتی که انعام وایلام درانمقام برابر است

بخانا الله سبحانه وایاکم عن زیغ البصر بحرمة سید البشر علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات مقصود از سیر وسلوک تزکیه نفس اماره است وتطهیر آن از عبادت آلهه باطله که ناشی است از وجود هوای نفسانی نجاتی میسر شود بحقیقت جز یک معبود برحق تعالی وتقدس قبله توجه نماند و هیچ مقصدی بروی نگزیند چه از مقاصد دینی وچه از مطالب دنیاوی مقاصد دینی هرچند از حسنات است اما کار ابرار است مقربین آنرا سیئه میدانند وجز یکے را مقصود نمی شمارند این دولت وابسته بحصول فنا است وتحقق محبت ذاتی که دران موطن انعام وایلام متساوی است از تعذیب الحنان التذاذ است که از تنعم اگر بهشت را خواهند برای آن خواهند که محل رضای اوست تعالی وتقدس ودر طلب آن مرضی اوست نه غرض سلطانه واگر از دوزخ پناه برای آن جویند که مقام سخط مولی است تعالی نه مقصود از بهشت طلب حظ نفس است ونه قرار از دوزخ بواسطه رنج ومحنت چه هر از محبوب است نزد این بزرگواران مرغوب است وعین مطلوب

آخرت عزیز ست جمع این دو امر از قبیل جمع اضداد ست ما احسن الدین والدنیا لو اجتمعا آری جمعی از مشائخ ک
از خود و بایست خود بتمام برآمده اند بواسطه بعضی نیات حقانیه اختیار صورت اهل دنیا نموده اند و بظاهر راغب
می نمایند و فی الحقیقت هیچ تعلقی ندارند و از همه فارغ و آزاد اند رجال لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله تجارت
و بیع ایشان مانع ذکر خدا نیست در عین تعلق باین امور بی تعلق اند حضرت خواجه نقشبند فرموده اند قدس الله تعالی
سره الاقدس که در بازار منی تاجری را دیدم که پنجاه هزار دینار کم و بیش را خرید و فروخت نمود و یک لحظه
دل او از حق سبحانه غافل نگشت. **مکتوب سی و چهارم** نیز بملا حاجی محمد لاهوری صدور یافته در بیان
جواهر عالم امر بطریق بسط و تفصیل مهما امکن نقد سعادت دارین وابسته باتباع سید کونین ست علیه و علی آله
من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها فلسفی که دیدهٔ بصیرت او بکحل متابعت صاحب شریعت علیه و علی
آله الصلوة والسلام والتحیة مکتحل نشده است از حقیقت عالم امر نابینا ست فضلا عن ان یکون له شعور
عن مرتبة الوجوب تعالی و تقدس نظر کوتاه او مقصور بر عالم خلق ست و در انجا نیز ناتمام ست جواهر خمس که
اثبات نموده اند همه در عالم نفس و عقل را که از مجردات شمرده است از نادانی ست نفس ناطقه خود همین نفس
اماره است که به تزکیه محتاج ست و بالذات همت او بدنائت و پستی ست بعالم امر او را چه نسبت و تجرد را باو چه
مناسبت و عقل خود ادراک نمیکند از معقولات مگر اموری را که بمحسوسات مناسبت دارند بلکه حکم محسوسات پیدا
کرده اند اما امری که بمحسوسات مناسبت ندارد و شبه و مثال او در مشاهدات پیدا نیست و یا در ادراک عقل نمی آید
و بند او بکلید عقل نمیکشاید لهذا نظر او از احکام بیچونی کوتاه است و در غیب محض گمراه و این علامت
عالم عقل ست عالم امر را روبه بیچونی ست توجه به بیچونی ابتدای عالم امر از مرتبهٔ قلب ست و فوق قلب روح
ست و فوق روح سر است و فوق سر خفی ست و فوق خفی اخفی ست پنجگانه عالم امر را اگر جواهر خمسه گویند گنجایش
دارد و از کوتاه نظری خذف ریزهٔ چند را فراهم آورده جواهر انگاشته است ادراک این جواهر خمسه عالم امر و اطلاع بر حقائق
اینها نصیب کمل تابعان محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله وسلم و چون در عالم صغیر که انسانست نمونه ایست
از انچه در عالم کبیر ست در عالم کبیر نیز احوال این جواهر خمسه ثابت باشد عرش مجید مبدأ این جواهر کبیر ست در رنگ
قلب انسان و باین مناسبت قلب را نیز عرش الله تعالی گویند و باقی مراتب جواهر پنجگانه فوق العرش برزخ
ست درمیان عالم خلق و عالم امر و در عالم کبیر در رنگ قلب انسان که برزخ ست درمیان عالم خلق اطلاع
و عالم امر در عالم صغیر قلب و عرش اگرچه در عالم خلق ظاهر اند اما از عالم امر اند نصیبی از بیچونی و بیچگونگی دارند

فاتحه خوانند والسلام مکتوب سی و هفتم بشیخ محمد خیری صدور یافته تحریص بر اتباع سنت سنیه علی صاحبها
الصلواة والسلام والتحیة و در ترغیب بحصول نسبت نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم مراسله شریفه و مکاتبه
لطیفه که از روی کرم اصدار فرموده بودند بمطالعه آن مسرور و مبتهج گردید استقامت و ثبات خود بر طریقه علیه
نقشبندیه نوشته بودند الحمد لله سبحانه علی ذلک حضرت حق سبحانه و تعالی ببرکت اکابر این طریقه علیه ترقیات
بی نهایت کرامت فرماید طریق ایشان کبریت احمر است و مبنی بر متابعت سنت علی مصدرها الصلوة والسلام
والتحیة این فقیر از نقد وقت خود می نویسد که مدتها از علوم و معارف و از احوال و مقامات در رنگ ابر نیسان
ریختند و کاریکه باید کرد بعنایت الله سبحانه کردند و الحال آرزوی نمانده است الا آنکه احیای سنتی از سنن مصطفویه
علی صاحبها الصلوات والتسلیمات نموده آید و احوال و مواجید مر ارباب ذوق را مسلم باشد میباید که باطن
را بنسبت خواجها قدس الله تعالی اسرارهم معمور داشته ظاهر را بکلیت متابعت سنن ظاهره متحلی و متزین دارند
مصرعه: کار اینست غیر این همه هیچ نماز پنجگانه را در وقت اول ادا نمایند الا عشاء زمستان که ثلث شب
تاخیر در آن مستحب است درین امر فقیر بی اختیار است نمیخواهد که بسهو تاخیر در ادای صلوة گنجایش باشد
و عجز بشریت مستثنی است مکتوب سی و هشتم نیز بشیخ محمد خیری صدور یافت در گرفتاری بذات
بحت تعالی و تقدس که منزه است از اعتبار اسماء و صفات و شیون و اعتبارات و در مذمت جماعه
نارسیدگان که چون را بیچون تصور کرده بآن گرفتار مانده اند و در تفاوت اقدام اهل فنا که مترتب است
بر آن تفاوت علوم و معارف و امثال آن مکتوب شریف رسید موجب فرحت گشت حق سبحانه و تعالی
همواره با خود دارد و یک لحظه با غیر خود نگذارد و هرچه مادون ذات بحت است تعالی شانه معبر بغیر است اگرچه
اسماء و صفات باشد و آنکه متکلمین صفات را لا هو و لا غیره گفته معنی دیگر دارد و از غیر غیر مصطلح خواسته اند
و بآن معنی نفی خاص کرده اند نه بمعنی مطلق و نفی خاص مستلزم نفی عام نیست و از آن ذات عز سلطانه جز بسلوب
تعبیر نمیتوان کرد در آن مرتبه هرچه اثبات است الحاد است و بهترین تعبیرات و جامع ترین عبارات لیس کمثله
شیء است که بزبان فارسی ترجمه آن بیچون و بیچگونه است و علم و شهود و معرفت را باو سبحانه راه نیست هرچه
می بینند و میدانند و می شناسند غیر اوست تعالی باینها گرفتاری گرفتاری بغیر اوست پس نفی آن لازم
باشد و تحت کلمه لا اله در آورده اثبات آن ذات بیچون و بیچگون را به کلمه الا الله میباید کرد و این اثبات
اولا بتقلید است و آخرا بتحقیق و بعضی ارباب سلوک بنهایت کار نارسیده چون را بیچون تصور کرده اند

کل ما یفعله المحبوب خیر حقیقت اخلاص محبوب انجا دست میدهد و خلاصی از آلهه باطله اینجا حاصل میشود و کلمهٔ توحید این زمان درست می آید و بدون شرط التفات دبی محبت ذاتی که بی ملاحظهٔ اسما و صفات بی توسل انعام و اکرام محبوب ست کار در خلل ست و فنای مطلق بی این محبت شرک سوز دست نمیدهد مثنوی عشق آن شعله است که چون برفروخت ✽ هرچه جز معشوق باقی جمله سوخت ✽ تیغ لا در قتل غیر حق براند ✽ در نگر زان پس که بعد لا چه ماند ✽ ماند الا الله باقی جمله رفت ✽ شاد باش ای عشق شرکت سوز رفت مکتوب سی و ششم نیز بملا حاجی محمد لاهوری صدور یافت در بیان آنکه شریعت متکفل جمیع سعادات دنیویه اخرویه است مطلبی نیست که در حصول آن بماورای شریعت احتیاج افتد طریقت و حقیقت خادمان شریعت اند و ما نیاسب لک حققنا الله سبحانه و ایاکم بحقیقة الشریعة المصطفویة علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة و یرحم الله عبدا قال امینا شریعت را سه جزو است علم و عمل و اخلاص تا این هر سه جزو متحقق نشوند شریعت متحقق نشود و چون شریعت متحقق شد رضای حق سبحانه و تعالی حاصل گشت که فوق جمیع سعادات دنیویه و اخرویه است و رضوان من الله اکبر پس شریعت متکفل جمیع سعادات دنیویه و اخرویه آمد و مطلبی نماند که ماورای شریعت در ان مطلب احتیاج افتد طریقت و حقیقة که صوفیه بآن ممتاز گشته اند هر دو خادم شریعت اند در تکمیل جزو ثالث که اخلاص ست پس مقصود از تحصیل آن هر دو تکمیل شریعت ست نه امر دیگر ورای شریعت احوال و مواجید و علوم و معارف که صوفیه را در اثنا راه دست میدهند نه از مقاصد اند بل اوهام و خیالات تربی بها اطفال الطریقة از جمیع اینها گذشته بمقام رضا باید رسید که نهایت مقامات سلوک و جذبه است چه مقصود از طی منازل طریقت و حقیقت ماورای تحصیل اخلاص نیست که مستلزم مقام رضاست از تجلیات سه گانه و مشاهدات عارفانه گذرانیده از هزاران یکی را بدولت اخلاص و مقام رضا میرسانند کوته اندیشان احوال و مواجید از مقاصد می شمرند و مشاهدات و تجلیات را از مطالب می انگارند لا جرم گرفتار زندان وهم و خیال میمانند و از کمالات شریعت محروم میگردند کبر علی المشرکین ما تدعوهم الیه الله یجتبی الیه من یشاء و یهدی الیه من ینیب آری حصول مقام اخلاص و وصول بمرتبهٔ رضا منوط بطی این احوال و مواجید است و مربوط بتحقق این علوم و معارف پس اینها معدات مطلوب باشند و مقدمات مقصود حقیقت این معنی بتصدق حبیب الله علیه و علی آله الصلوة والسلام بر این فقیر بعد از ده سال کامل در این راه بوضوح انجامید و شاهد شریعت کما ینبغی جلوه گر گشت هرچند از اول گرفتاری احوال و مواجید نداشت و غیر از تحقق بحقیقت شریعت مطلبی در نظر نبود لیکن بعد از عشرهٔ کامله حقیقت امر کما هو بظهور آمد الحمد لله علی ذلک حمدا کثیرا طیبا مبارکا فیه مبارکا علیه فوت مغفرت پناهی میان شیخ جی ان جمیع اهل اسلام را باعث حزن و تفرقه است مخدوم زادهای ایشان را از جانب فقیر عزا نموده

فقیر ازین عبارت معنی توحید نمی فهمد و بعلماء در فهم معنی آن موافق ست و درستی اینها فوق درستی ارباب
توحید معلوم گشت کل میسر لما خلق له ع هر کسے را بهر کارے ساختند ؛ انچه برین کس ست ولا بد ست
و بآن مکلف امتثال اوامر و انتهاء از نواهی ست ما آتکم الرسول فخذوه وما نهکم عنه فانتهوا واتقوا الله و چون
مامور باخلاص ست و آن بفنا صورت نمی بندد و بی محبت ذاتیه متصور نمیشود لاجرم تحصیل مقدمات
فنا که مقدمات عشره است میباید کرد اگرچه فنا موهبت محض ست اما مقدمات و مبادی آن بکسب
تعلق دارد اگرچه بعضے باشند که بحقیقت فنا ایشان را مشرف سازند بے آنکه کسب مقدمات آن نمایند
و بریاضات و مجاهدات حقیقت خود را اصطفا سازند و هیچ حال واز دو صورت خالی نیست یا بموقف
المواقف او را باز دارند یا بهر تکمیل ناقصان بعالم باز گردانند بر تقدیر اول سیر در مقامات مذکوره واقع
نمیشود و از تفاصیل تجلیات اسمائی و صفاتی بےخبر ست و بر تقدیر ثانی چون او را بعالم باز گردانند سیر او بر تفصیل
مقامات واقع میشود و تجلیات بی نهایت او را مشرف میسازند صورت مجاهده دارد اما فی الحقیقت در
کمال ذوق و لذت ست بظاهر ریاضت است و بباطن تنعم و لذات ع این کار دولت ست کنون تا کرا رسد
گفته نشود که چون اخلاص از جمله مامورات واجبة الامتثال باشد و حقیقت آن بی فنا متحقق نمیشود پس علماء ابرار
و صلحاء اخیار که بحقیقت فنا مشرف نشده اند بترک اخلاص عاصی باشند زیرا که گوییم که نفس اخلاص ایشان را
حاصل ست اگرچه در ضمن بعضی افراد اخلاص باشد و بعد از فنا کمال اخلاص متحقق میشود و بجمیع افراد
شامل میباشد و آنچه گفته شده است حقیقت اخلاص بی فنا صورت نمی بندد و نه گفت که نفس اخلاص
بے فنا متحقق نمیشود مکتوب سی و نهم نیز بشیخ محمد چتری صدور یافت در بیان آنکه مدار کار بر قلب ست
از مجرد اعمال صوری و عبادات رسمی کاری نمی کشاید و امتثال آن حق سبحانه و تعالی از ما دون خود اعراض
و بجناب قدس خود اقبالے ارزانی فرماید بحرمة سید البشر المحفوظ عن زیغ البصر علیه و علی آله الصلوات
والتسلیمات مدار کار بر قلب است اگر از دل بغیر او سبحانه گرفتار ست خراب ابتر ست
از مجرد اعمال صوری و عبادات رسمی کارے نمی کشاید سلامتی قلب از التفات بما سوای
او تعالی و اعمال صالحه که ببدن تعلق دارند و شریعت باتیان آن امر فرموده هر دو در کار ست
دعوے سلامت قلب بے اتیان اعمال صالحه بدنیه باطل ست همچنانکه درین نشاء روح
بے بدن غیر متصور ست احوال قلبی بے اعمال صالحه بدنی محال ست بسیارے از

وشهود و معرفت را با در راه داده اند ارباب تقلید بمراتب ازینها بهتر اند چه تقلید اینها مقتبس از مشکوة نور نبوت است علی صاحبها الصلوات والتسلیمات که خود خطا را با دراه نیست و مقتدای آن جماعت نارسیدگان کشف غیر صحیح ست ع ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا ؛ فی الحقیقت آن جماعه منکر ذات اند که اگر اثبات شهود ذات نمیکنند اما نمیدانند که نفس اثبات عین انکار ست امام مسلمین امام اعظم کوفی رضی الله تعالی فرموده است سبحانک ما عبدناک حق عبادتک ولکن عرفناک حق معرفتک اداء عدم حق عبادت خود ظاهر ست لیکن حصول حق معرفت بنا بر آنست که نهایت معرفت در ذات تعالی شانه جز آن نیست که به بیچونی و بیچگونگی بشناسند ساده دلی گمان نبرد که درین معرفت عام و خاص مبتدی و منتهی مستوی الاقدام اند گوئیم که او فرق نکرده است میان علم و معرفت مبتدی را علم ست و منتهی را معرفت معرفت جز به فنا نمیباشد و این دولت جز فانی را میسر نمیشود مولوی میفرمایند مثنوی هیچکس را تا نگردد او فنا ؛ نیست ره در بارگاه کبریا ؛ پس چون معرفت ورای علم باشد باید دانست که امریست ورای دانش متعارف که تعبیر از آن بمعرفت میکنند و دراک بسیط نیز میگویند شعر فریاد حافظ این همه آخر بهرزه نیست ؛ هم قصهٔ غریب حدیث عجیب هست ؛ مثنوی اتصالی بی تکیف بی قیاس ؛ هست رب الناس را با جان ناس ؛ لیک گفتم ناس را نسناس نه ؛ ناس غیر از جان جان اشناس نه ؛ وچون در فنا نیز اقدام متفاوت اند لاجرم منتهیان را نیز در معرفت تفاضل باشد کسیکه فنای وی اتم ست معرفت وی اکمل ست وکسیکه دون او ست در فنا دون او ست در معرفت علی هذا القیاس سبحان الله سخن بکجا رفت بایستے از بیحاصلی و نامرادی و بی استقامتی و ناثباتی خود می نوشتم وازدوستان مددی و معونتے طلب میکردم مرا با امثال این سخنان چه مناسبت بیت آنکه از خویشتن چو نیست جنین ؛ چه خبردار د از چنان و چنین ؛ اما همت بلند پایه وطینت سرمایه نمیگذارد که بایان های دنیه وسرمایه های سفیهه فرود آید بلکه زود التفات نماید اگر میگوید از و میگوید اگرچه هیچ نمیگوید واگر می جوید او را میجوید اگرچه هیچ نمییابد اگر حاصلی دارد او را دارد اگرچه هیچ ندارد واگر واصل ست او را واصل ست اگرچه بیحاصل ست در عبارات بعضی اکابر قدس الله تعالی اسرارهم العلیه که شهود ذاتی واقع شده است معنی آن بر غیر ارباب کمال ظاهر نیست نارسیدگان را فهم آن معنی محال ست ؏ در نیابد حال پخته هیچ خام ؛ پس سخن کوتاه باید والسلام ؛ عنوان نامه بکلمه هو الظاهر هو الباطن مزین کرده بودند مخدوما هو الظاهر هو الباطن درست اما چندگاه است که

واگر بے تکلف میسر ست پس فی الحقیقت باطن که طریقت و حقیقت ست متمم و مکمل ظاهر آمد که شریعت ست پس سالکان سبل طریقت و حقیقت را اگر در اثنای راه اموریکه بظاهر با شریعت در جنگ اند ظاهر شوند و ظاهر سازند مبنی بر سکر وقت و غلبهٔ حال ست اگر ازان مقام گذرانند و بصحو آرند آن منافات بالکلیه مرتفع میشود و آن علوم متضاده تمام هباءً منثورا میگردند مثلاً جمعی از سکر باحاطهٔ ذاتی قائل گشته اند و بالذات حق را تعالی و تقدس محیط عالم میدانند این حکم مخالف آرای علمای اهل حق ست ایشان باحاطهٔ علمی قائل اند فی الحقیقت آرای علما بصواب اقرب ست هرگاه همین صوفیه قائل باشند بآنکه ذات حق تعالی و تقدس بهیچ حکمی محکوم نمیگردد پس حکم در روی باحاطه و سریان نمودن مخالف آن قولست والحق که ذات او تعالی بیچون و بیچگون ست هیچ حکمی را بوی راه نیست آنجا حیرت و نادانی ست و دران موطن جهل صرف ست و سرگردانی محض احاطه و سریان را دران جناب قدس چه یارا مگر آنکه از جانب صوفیه که قائل باین احکام اند اعتذار نموده شود که مراد ایشان از ذات تعین اول ست و چون آنرا زائد بر تعین نمیدانند آن تعین را عین ذات میگویند و آن تعین اول که معبر بوحدت ست در جمیع ممکنات ساریست پس حکم باحاطهٔ ذاتی درست آمد اینجا دقیقه ایست باید دانست که ذات تعالی و تقدس نزد علمای اهل حق بیچون و بیچگونه است و ماسوای او هرچه هست بروی زائد ست آن تعین هم اگر نزد ایشان ثابت شود نیز زائد خواهد بود و از دائرهٔ حضرت ذات بیچون بیرون خواهند دانست پس احاطه او را ذاتی نخواهند گفت پس نظر علما از نظر آن صوفیه بلند آمده و ذاتیکه نزد آن صوفیه ست نزد این علما داخل ماسوی است همبرین قیاس ست قرب و معیت ذاتی و موافقت معارف باطن با علوم شرعیهٔ ظاهر بتمام و کمال بحدیکه در حقیر و فقیر مجال مخالفت نماند در مقام صدیقیت است که بالاتر مقام ولایت است فوق مقام صدیقیت مقام نبوت ست علومی که نبی را علیه الصلاة والسلام بطریق وحی آمده است صدیق را بطریق الهام منکشف گشته است درمیان این دو علم غیر از فرق وحی و الهام نیست پس مخالفت را چه مجال باشد و در مادون مقام صدیقیت هر مقامی که باشد نحوی از سکر متحقق است صحو تمام در مقام صدیقیت است و بس و فرق دیگر درمیان این دو علم آنست که در وحی قطع ست و در الهام ظن زیرا که وحی بتوسط ملک ست و ملائکه معصوم اند احتمال خطا در ایشان نیست و الهام اگرچه محل عالی دارد و آن قلب ست و قلب از عالم امر ست اما قلب را با عقل و نفس نحوی از تعلق متحقق ست و نفس هرچند به تزکیه

ملحدان اینوقت این قسم دعوی مینمایند نجانا الله سبحانه عن معتقداتهم السوء بصدقة حبیبه علیه الصلوٰة والسلام
والتحیة مکتوب چهلم نیز به شیخ محمد خیری صدور یافت دربیان تحصیل مقام اخلاص که جزو یست
از اجزاے ثلثۀ شریعت و در تکمیل این جزو طریقت و حقیقت خادمان شریعت اند و امثال آنها الحمد و نصلی
علی نبیه و نسلم محمد و مابعد از طے منازل سلوک و قطع مقامات جذبه معلوم بشد که مقصود ازین سیر و سلوک تحصیل
مقام اخلاص ست که مربوط بفنای آفاقی و انفسی و این اخلاص جزو یست از اجزاے شریعت
چه شریعت را سه جزو ست علم و عمل و اخلاص پس طریقت و حقیقت خادم شریعت اند در تکمیل جزو ثالث که اخلاص ست
حقیقت کار این ست اما فهم هر کس اینجا نرسد اکثر عالم بخواب و خیال آرمیده اند و بجوز و مویز اکتفا نموده
از کمالات شریعت چه دانند و حقیقت طریقت و حقیقت چه رسند شریعت را پوست خیال میکنند
و حقیقت را مغز میدانند نمیدانند که حقیقت معامله چیست به ترهات صوفیه مغرور اند و با حوال و
مقامات مفتون هداهم الله سبحانه سواء الطریق والسلام علینا و علی عباد الله الصالحین مکتوب چهل و یکم
بشیخ درویش صدور یافته در ترغیب بمتابعت سنت سنیۀ مصطفویه علی صاحبها الصلوٰة والسلام
والتحیة و دربیان آنکه طریقت و حقیقت متممان شریعت اند و دربیان علوم شرعیه و علوم صوفیه
که در مقام صدیقیت که اعلاے مراتب ولایت ست فائض میگردند اصلا مخالفت نیست
و ما نیا سب ذلک حق سبحانه و تعالی ظاهر و باطن را بمتابعت سنت سنیۀ مصطفویه علی صاحبها
الصلوٰة والسلام والتحیة متحلی و متزین گرداناد بحرمة النبی و آله الامجاد علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات
محمد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم محبوب رب العالمین ست هر چیز که خوب و مرغوب ست
از براے مطلوب و محبوب ست لهذا حق سبحانه و تعالی در کلام مجید خود میفرماید انک لعلی خلق
عظیم و نیز میفرماید تعالی و تقدس انک لمن المرسلین علی صراط مستقیم و نیز فرموده تعالی و تقدس ان هذا
صراطی مستقیما فاتبعوه ولا تتبعوا السبل طریق او را علیه الصلوٰة والسلام صراط مستقیم خوانده ما سواے
او را داخل سبل گردانیده و از اتباع آن منع فرموده و آن سرور فرموده علیه الصلوٰة والسلام اظهار الشکر
و اعلاما للخلق و هدایة لهم خیر الهدی هدی محمد و نیز فرموده علیه الصلوٰة والسلام ادبنی ربی فاحسن تادیبی
و باطن متمم ظاهر ست و مکمل آن سر موئے بایکدیگر مخالفت ندارد مثلا دروغ بزبان ناگفتن شریعت ست
و از دل نفی خاطر کذب نمودن طریقت و حقیقت ست اگر این نفی به تکلف و تعمل ست طریقت ست

و ویل لمن حرم من هذه الدولة القصوی لبقیة المرام آنکه جناب اخوی اعزی میان مظفر ولد مرحوم شیخ گهوران از مردم اعیان و بزرگ زاده اند جمع کثیر بایشان وابسته اند محل ترحم ست زیاده چه تصدیع نماید والسلام علیکم وعلی من اتبع الهدی

مکتوب چهل و سوم بسیادت پناه نقابت دستگاه شیخ فرید بخاری صدور یافته در بیان آنکه توحید دو قسم است شهودی و وجودی و آنچه لابد ست توحید شهودی که فنا بآن مربوط ست و توحید شهودی بعقل و شرع مخالفت ندارد بخلاف توحید وجودی و اقوال مشائخ که ناظر بتوحید شهودی اند باید فرود آورد تا مخالفت را گنجایش نباشد و توحید شهودی در مرتبهٔ عین الیقین ست که مقام حیرت ست و چون از آن مقام میگذرند بحق الیقین میرسند از امثال این احوال تحاشی مینمایند و ما یناسب ذلک من الاسولة والاجوبة والتمثیلات الموضحة سلمکم الله تعالی و سبحانه و عصمکم عما یصمکم و صانکم عما شانکم توحیدی که در اثنای راه این طائفه علیه را دست میدهد دو قسم ست توحید شهودی و توحید وجودی توحید شهودی یکی دیدنست یعنی مشهود سالک جز یکی نباشد و توحید وجودی یک موجود دانستن و غیر او را معدوم انگاشتن و با وجود عدمیت مجالی و مظاهر آن یکی پنداشتن پس توحید وجودی از قبیل علم الیقین آمد و شهودی از قسم عین الیقین توحید شهودی از ضروریات این راه است چه فنا بی این توحید متحقق نمی شود و عین الیقین بی آن میسر نمیشود زیرا که رویت یکی باستیلاء او مستلزم عدم رویة ماسوی اوست بخلاف توحید وجودی که چنین نیست یعنی ضروری نیست چه علم الیقین بی آن معرفت حاصلست چه علم الیقین مستلزم نفی ماسوای او نیست غایة مافی الباب مستلزم نفی علم ماسوای اوست در وقت غلبهٔ استیلای علم آن یکی مثلاً شخصے کو یقینی بوجود آفتاب پیدا کرد استیلای این یقین مستلزم آن نیست که ستاره ها را در آن وقت منتفی و معدوم داند اما وقتیکه آفتاب را دید البته ستاره ها را نخواهد دید و مشهود او جز آفتاب نخواهد بود درین زمان که ستاره ها را نمی بیند میداند که ستاره ها معدوم نیستند بلکه میداند که هستند اما مستور اند و در شعشعان نور آفتاب مغلوب اند و این شخص با جماعه که نفی وجود ستاره ها در آن وقت کنند در مقام انکار ست و میداند که آن معرفت غیر واقع ست پس توحید وجودی که نفی ماسوای یک ذات ست تعالی و تقدس با عقل و شرع در جنگ ست بخلاف شهودی که در یکی دیدن هیچ مخالفت نیست مثلاً در وقت طلوع آفتاب ستاره ها را نفی کردن و معدوم دانستن مخالف واقع ست اما ستاره ها در آن وقت نادیدن هیچ مخالفت نیست بلکه آن نادیدن بواسطهٔ غلبهٔ ظهور نور آفتاب ست و ضعف بصر رائی اگر بصر رائی بنور جان آفتاب مکتحل شود و قوت پیدا کند ستاره ها را از آفتاب جدا بیند و این دید در حق الیقین ست پس اقوال بعضی از مشائخ

مطمئنه گشته است اما بیت ہرچند که مطمئنه گردد ٭ ہرگز زصفات خود نگردد ٭ پس خطا را دران موطن
مجال پیدا شد باید دانست که در القاء صفات نفس با وجود اطمینان او فوائد و منافع ست اگر نفس
بالکل از ظهور صفات خود ممنوع باشد راه ترقی مسدود میگردد روح را حکم ملک پیدا
میشود و محبوس در مقام خود میگردد و ترقی او بواسطهٔ مخالفت نفس ست اگر در نفس مخالفت نماند
ترقی از کجا شود و سرور کائنات علیه من التحیات اتمها و من التسلیمات اکملها وقتی که از جهاد کفار
مراجعت میفرمودند رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر جهاد با نفس را جهاد اکبر میفرمودند
و مخالفت نفس درین موطن بترک عزیمت ادنی ست بلکه بارادهٔ آن ترک یست مهما امکن بتحقق ترک
هم متصور نیست و بهمان اراده آنقدر ندامت و پشیمانی و التجا و تضرع بجناب قدس خداوندی
جل سلطانه دست میدهد که کار یک ساله مثلاً در یک ساعت میسر شود بر سر اصل سخن رویم مقرر ست
در هر چیز که اخلاق و شمائل محبوب یافته میشود آن چیز نیز بتبعیت محبوب محبوب میگردد بیان
این رمز ست در کریمه فاتبعونی یحببکم الله پس در متابعت او علیه الصلوة والسلام کوشیدن منجر
بمقام محبوبیت آمد فعلی کل عاقل ذی لب السعی لکمال اتباع حبیبه علیه الصلوة والسلام ظاهراً
و باطناً سخن به تطویل انجامید معذور فرمایند جمال سخن چون از جمیل مطلق است هرچند دراز
میگردد زیباتر می آید لو کان البحر مداداً لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی ولو جئنا
بمثله مدداً سخن بجای دیگر باید برد حامل رقیمة الدعا مولانا محمد حافظ اهل علم ست و کثیر العیال
از قلت اسباب معیشت متوجه عسکر گشته اگر توجه فرموده از سرکار نصرت آثار سیادت و نقابت
دستگاهی شیخ جیو وظیفهٔ یا امدادی از برای مشار الیه حاصل کنند عین کرم خواهد بود زیاده تصدیعه
نمود مکتوب چهل و دوم نیز بشیخ درویش صدور یافته در بیان آنکه بهترین مصقلها از برای
زدودن زنگ محبت ما دون حق سبحانه از برای حقیقت جامعهٔ قلبیه متابعت سنت ست علی
صاحبها الصلوة والسلام سلمکم الله تعالی و سبحانه و ابقاکم آدمی تا زمانیکه بدنس تعلقات پراگنده
ملوث ست محروم و مهجور ست صیقل مرآت آئینهٔ حقیقت جامع از زنگ محبت ما دون او عز و جل بدست
و بهترین مصقلها درازالهٔ آن زنگ اتباع سنت سنیهٔ مصطفویه است علی مصدرها الصلوة والسلام
والتحیة که مدار این بر رفع عادات نفسانی و دفع رسوم ظلمانی ست فطوبی لمن تشرف بهذه النعمة العظمی

بمثالے واضح گردد مثلاً شخصے در خواب بواسطۂ مناسبتے که بمقام پادشاهت دارد خود را پادشاه دید و
لوازم پادشاهت در خود یافت و معلوم ست که آن شخص پادشاه نشده است بلکه بصورت مثالے
پادشاهت در خود دیده است و فی الحقیقت پادشاهت را با آن صورت مثالی هیچ مناسبت نیست
آرے آن شهود اگر بصورت مثالی باشد از استعداد آن شخص متحقق شدن بحقیقت آن صورت خبر میدهد
اگر عالی بکند و عنایت خداوندی جل سلطانه شامل حال او شود بآن مقام برسد از قوت تا فعل فرق بسیارست
بسا آهن که قابلیت مرآتیت داشته باشد تا مرآت نشود دیدست بادشاهان نرسد و از حصول جمال
ایشان بهره نیابد کجا افتادم مگر گویم که سبب تحریر این علوم غامضه آن باشد که اکثر ابنائے این وقت
بعضے بتقلید و بعضے بمجرد علم و بعضے دیگر بعلم ممتزج بذوق و لو فی الجمله و بعضے بالحاد و زندقه دست
بدامن توحید وجودی زده اند و همه را از حق میدانند بلکه حق میدانند و گروهی خود را از ربقۂ تکلیف
شرعی بالحیله میکشایند و مداهنات در احکام شرعیه مینمایند و باین معامله خوشوقت و خرسند اند و اتیان
اوامر شرعیه را اگر اعتراف دارند طفیلے میدانند مقصود اصلی ورای شریعت خیال میکنند حاشا و کلا ثم
حاشا و کلا نعوذ بالله سبحانه من هذا الاعتقاد السوء طریقت و شریعت عین یکدیگر اند سر موی از مخالفت
در میان ایشان واقع نیست فرق اجمال و تفصیل ست و استدلال و کشف هر چند مخالف شریعت ست
مردودست کل حقیقة ردته الشریعة فهو زندقة شریعت را برجا داشته طلب حقیقت نمودن کار مردانست
رزقنا الله سبحانه و ایاکم الاستقامة علی متابعة سید البشر علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات و التحیات
ظاهراً و باطناً معرفت پناهی قبله گاهی حضرت خواجهٔ ما قدس الله تعالی سره چندگاه مشرب توحید وجودی
داشتند و در رسائل و مکتوبات خود آنرا اظهار میفرمودند اما آخر کار حق سبحانه و تعالی بکمال عنایت خویش
ازان مقام ترقی ارزانی فرموده بشاهراه انداخته از ضیق این معرفت خلاصی داد میان عبد الحق
که یکی از مخلصان ایشانند نقل کردند که پیش از مرض موت ایشان بیک هفته فرموده اند که مرا عین الیقین
معلوم شد که توحید کوچه ایست تنگ شاهراه دیگرست پیش ازین هم میدانستم اما اکنون یقینی دیگر حاصل گشت
و این حقیر نیز چندگاه در حضرت ایشان این مشرب توحید داشت و مقدمات کشفیه در تائید این
طریق بسیار لائح گشته بودند اما عنایت خداوندی جل سلطانه ازان مقام گذرانیده به مقامی که
خواست مشرف گردانید زیاده برین موجب اطناب ست میان شیخ زکریا از پرگنه خود مکرر

که بظاهر شریعت حقه مخالف می‌نمایند و بتوحید وجودی بعضی مردم آنها را فرود می‌آرند مثل قول ابن منصور الحلاج
انا الحق و ابی یزید البسطامی سبحانی و امثال اینها اولی و انسب آنست که بتوحید شهودی فرود آورد
و مخالفت را دور باید ساخت هرگاه ماسوای حق سبحانه از نظر ایشان مختفی شد در غلبهٔ آن حال باین الفاظ تکلم
فرمودند و غیر از حق سبحانه اثبات نمودند و معنی انا الحق آنست که حق است نه من چون خود را نمی‌بیند اثبات
نمیکند نه آنکه خود را می‌بیند و آنرا حق میگوید این خود کفر است اینجا کسی نگوید که اثبات ناکردن بنفی
نمیکشد و آن بعینه توحید وجودیست زیرا که گوئیم که از عدم اثبات نفی لازم نمی‌آید بلکه در ان موطن حیرت است
احکام تمامها ساقط شده اند و در سبحانی نیز تنزیه حق نه تنزیه خود که او بتمامه از نظر او مرتفع شده است
حکمی باو تعلق نمیگیرد و امثال این سخنان در مقام عین الیقین که مقام حیرت است بعضی را رو میدهد و چون
ازین مقام گذرانند و بحق الیقین رسانند از امثال این کلمات تحاشی می‌نمایند و از حد اعتدال تجاوز نمی‌فرمایند
درین زمان بسیاری ازین طائفه که بزی صوفیان خود را وا می‌نمایند توحید وجودی را شائع ساخته اند
و کمال را منحصر در آن فهمیده اند و بعلم از عین باز مانده اند و آن اقوال مشائخ را بمعانی متخیلهٔ خود فرود آورده مقتدای
روزگار خود ساخته اند و بازار کاسد خود را باین تخیلات رائج داشته اند و اگر بالفرض در عبارات بعضی از مشائخ
ماتقدم الفاظی که تصریح بتوحید وجودی دارند واقع شده اند حمل بران باید کرد که در ابتدا در مقام
علم الیقین باین کلمات تکلم فرموده اند و در آخر کار ایشان را از ان مقام گذرانیده و از علم بعین
برده اند اینجا کسی نگوید که ارباب توحید وجودی نیز همچنانکه یکی میدانند یکی می‌بینند پس از
عین الیقین نیز نصیبی دارند زیرا که در جواب گوئیم که ارباب این توحید صورت مثالی توحید شهودی را
دیده اند نه آنکه بآن توحید متحقق شده اند توحید شهودی را باین صورت مثالی او فی الحقیقت هیچ
مناسبت نیست زیرا که در وقت حصول آن توحید حیرت است حکم بامری در آن موطن نیست و
صاحب این توحید وجودی با وجود شهود صورت مثالی آن توحید شهودی از ارباب علم است چه نفی
وجود ماسوا میکند و نفی حکم است از احکام از مقولهٔ علم حیرت و علم بایکدیگر جمع نمیشوند پس ثابت شد که
صاحب توحید وجودی از مقام عین الیقین بهره ندارد آری صاحب توحید شهودی را بعد از
مقام حیرت اگر ترقی واقع شود بمقام معرفت که حق الیقین است رسانند و در ان موطن علم و حیرت
جمع میشوند و علمی که بحیرت است و پیش از حیرت است علم الیقین است این جواب

غیر فخر لولاه لما خلق الله سبحانه الخلق ولما اظهر الربوبیة وکان نبیاً وآدم بین الماء والطین شعر نماند
بعصیان کسے درگرو چونکہ دارد چنین سید پیشرو پس ناچار مصداق آنچنین پیغمبر سید البشر
علیه الصلوة والسلام خیر الامم باشند کنتم خیر امة اخرجت نقد وقت ایشان ست و مکذبان او علیه
الصلوة والسلام بدترین بنی آدم الاعراب اشد کفرا و نفاقا بشان حال ایشان تا کدام صاحب دولت
را باتباع سنت سنیۂ او بنوازند و بمتابعت شریعت رضیۂ او سرفراز سازند امروز عمل قلیل را که مقرون
بتصدیق حقیقۂ دین اوست علیه الصلوة والسلام بعمل کثیر بر میدارند اصحاب کہف اینهمه درجات که
یافتند بواسطہ یک حسنه است و آن ہجرت بود از دشمنان حق سبحانه وتعالی بنور یقین یمانی در وقت
استیلاء معاندان مثلا سپاهیان در وقت غلبۂ دشمنان استیلاء مخالفان اگر اندک تردد میکنند آنقدر
نمایان میشود و اعتبار میگردد که در وقت امن اضعاف آن در حیز اعتبار نمی آید وایضاً چون آن سرور محبوب
رب العالمین ست متابعان او بواسطۂ متابعت بمرتبۂ محبوبیت میرسند چه محب در هر که از شمائل و اخلاق
محبوب خود می بیند آنکس را محبوب خود میدارد و مخالفان را ازینجا قیاس باید کرد شعر محمد عربی کابروی
هر دو سراست ؛ کسیکه خاک درش نیست خاک بر سر او ؛ اگر ہجرت ظاهری میسر نشود ہجرت باطنی را ایمان
مرعی میباید داشت با ایشان بے ایشان میباید بود لعل الله یحدث بعد ذلک امرا موسم نوروز رسیده است
که دران ایام اہالی آن معامله را در تفرقه میدارد و بعد از مضی آن هنگامه اگر اراده خداوندی جل سلطانه
مساعدت نمود امید وارست که شرف ملاقات گرامی میسر شود زیاده اطناب موجب املال ست
ثبتکم الله سبحانه علی جادة آبائکم الکرام السلام علیکم وعلیهم الی یوم القیام مکتوب چهل و پنجم نیز بسیادت
و نقابت پناهی شیخ فرید صدور یافت این مکتوب بعد از ارتحال پیر دستگیر خود ازین عالم فانی نوشته بودند
و چون تقویت ظاهری فقراء خانقاه منسوب بجناب سیادت پناهی بود اظهار شکر آن نموده وجه جامعیت
انسان که هم سبب کمال اوست و هم سبب نقصان او نیز مذکور کرده اند با ذکر فضائل شهر مبارک رمضان
و ما نیاسب ذلک ثبتکم الله سبحانه علی جادة آبائکم الکرام او سلمکم عن موجبات التلهف والتاسف
المرور الشهور والایام دوستان خدای عز و جل بحکم المرء مع من احب با خداوند تعالی و تقدس اند و تعلق
ببدن بنحوے از موانع آن معیت واتصال ست بعد از انفصال ازین بیکرۂ هیولانی و مفارقت ازین هیکل
ظلمانی همه قرب در قرب و اتصال در اتصال ست الموت جسر یوصل الحبیب الی الحبیب بیان این معنی ست که هم

می‌نویسند نسبت نیازمندی بآستانهٔ علیهٔ ایشان وا بنمایند از معامله کردوی گری هراسانند التجا و اعتصام
در عالم حکمت بجناب قدس ایشان دارند بظاهر ملاذی و ملجائے غیر از توجه عالی ندارند امید وارند
همچنانکه ایشان را نواخته اند تا آخر دستگیری فرمایند و از گرگان حوادث محفوظ دارند و از کمال ادب
بعرض خدا شست جرأت نمی نمایند بفقیر رجوع نموده اظهار احوال خود میخواهند امید ست که مسئول
ایشان باجابت مقرون گردد مکتوب چهل و چهارم نیز بسیادت پناهی شیخ فرید صدور یافت
در مدائح خیر البشر علیه و علی آله الصلوة والسلام در بیان آنکه مصدقان شریعت او خیر الامم و مکذبان
آن بدترین بنی آدم و در ترغیب متابعت سنت سنیهٔ او علیه و علی اله الصلوة والسلام
مرحمت نامه گرامی سامی در اعزاز منه شرف ورود یافت بمطالعه آن مشرف گشت الحمد لله
سبحانه والمنة که میراثے از فقر محمدی علیه و علی آله الصلوات والتحیات بدست آورده اند که محبت
فقرا و ارتباط باو شان نتیجه آنست نمیدانند که این مقصر بیسر و برگ در جواب آن چه نویسد مگر آنکه فقرهٔ
چند بعبارت عربی ماثور در فضائل جد بزرگوار ایشان که خیر العرب ست بنویسد علیه و علے آله من
الصلوات اتمها ومن التحیات اکملها و آن سعادت نامه را وسیله نجات اخروی خود سازد نه آنکه
مداحی او علیه الصلوة والتحیة نماید بلکه مقوله خود بآن ستاید شعر ما ان مدحت محمدا بمقالتی ؛ لکن مدحت
مقالتی بمحمد ؛ فاقول و بالله سبحانه العصمة والتوفیق ان محمدا رسول الله سید ولد آدم و اکثر الناس تبعا
یوم القیمة و اکرم الاولین والاخرین علی الله و اول من ینشق عنه القبر و اول شافع و اول مشفع و اول من یقرع
باب الجنة فیفتح الله له و حامل لواء الحمد یوم القیمة تحته آدم فمن دونه وهو الذی قال علیه الصلوة والسلام
نحن الآخرون و نحن السابقون یوم القیمة و انی قائل قولا غیر فخر و انا حبیب الله و انا قائد المرسلین ولا فخر و
انا خاتم النبیین ولا فخر و انا محمد بن عبد الله بن عبد المطلب ان الله خلق الخلق فجعلنی فی خیرهم ثم جعلهم فرقتین
فجعلنی فی خیرهم فرقة ثم جعلهم قبائل فجعلنی فی خیرهم قبیلة ثم جعلهم بیوتا فجعلنی فی خیرهم بیتا
فانا خیرهم نفسا و خیرهم بیتا و انا اول الناس خروجا اذا بعثوا و انا قائدهم اذا وفدوا
و انا خطیبهم اذا انصتوا و انا شفیعهم اذا حبسوا و انا مبشرهم اذا ایسوا و الکرامة و المفاتیح الجنة
یومئذ بیدی و لواء الحمد یومئذ بیدی و انا اکرم ولد آدم علے ربی یطوف علی الف
خادم کانهم بیض مکنون و اذا کان یوم القیمة کنت امام النبیین و خطیبهم و صاحب شفاعتهم

مثل اجر آن صائم عطا فرمایند بے آنکہ از اجر آن صائم نقصان کنند و ہمچنین کسیکہ در خدمت مملوک تخفیف نماید حق سبحانہ و تعالی او را بہ بخشد و آزاد گرداند از آتش دوزخ و در ماہ رمضان آنحضرت علیہ الصلوۃ و التحیۃ رہا میکردند ہر اسیر را و ہر کسے ہر چہ از ایشان سوال میکرد میدادند اگر کسے درین ماہ بخیرات و اعمال صالحہ موفق شدہ در تمام سال ور ا بتوفیق رفیق گردانند و اگر بتفرقہ گذشت در تمام سال در تفرقہ است مہما امکن ہر قدر کہ میسر شود جمعیت باید کوشید و این ماہ را غنیمت باید شمرد و در ہر شبے از شبہاے این ماہ چندین ہزار کس را کہ لائق دوزخ اند آزاد میسازند و درین ماہ درہای بہشت را میکشایند و درہاے دوزخ را مے بندند و شیاطین را زنجیر میکنند و درہاے رحمت میکشایند و تعجیل افطار و تاخیر سحر از سنن ست و درینباب آن سرور علیہ الصلوۃ و السلام مبالغہ میفرمودند و ماناکہ در تاخیر سحر و تعجیل فطار اظہار عجز و احتیاج خود است کہ مناسب مقام بندگیست و بتمر افطار کردن سنت ست و در وقت افطار این دعا میخواندند ذہب الظماء و ابتلت العروق و ثبت الاجر انشاء اللہ تعالی ادای تراویح و ختم قرآن درین ماہ از سنن موکدہ است و ثمرتہا یج کثیرہ وفقنا اللہ سبحانہ بحرمۃ حبیبہ علیہ و علی آلہ الصلوات و التسلیمات و التحیات بقیۃ التصدیع آنکہ عنایت نامہ در عین ماہ رمضان رسید و الا در امتثال امر خود را معاف نمیداشت سخن از بعد ماہ مذکور گفتن حکم تعیب کردن ست مبنی از طول امل با بجملہ در انچہ مرضی ایشان خواہد بود بہیچ وجہ خود را معاف نخواہد داشت کہ حقوق ظاہری و باطنی ایشان بر ذمہ ہای این فقیر ثابت است حضرت قبلہ گاہی قدس اللہ تعالی سرہ میفرمودند کہ حقوق شیخ جیو بر ہمہ شما ثابت مقرر ست باعث این جمعیت ایشانند حق سبحانہ و تعالی ہموارہ بتوفیق اعمال مرضیہ موفق گرداناد بحرمۃ النبی و آلہ الامجاد علیہ و علیہم الصلوات و التسلیمات زیادہ برین تصدیع تمام است مکتوب چہل و ششم نیز بسیادت و نقابت پناہی شیخ فرید صدور یافت در بیان آنکہ وجود باری تعالی و تقدس و ہمچنین وحدات او تعالی بلکہ نبوت محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم بلکہ جمیع ما جاء بہ من عند اللہ بدیہی اند و محتاج بہیچ فکر و دلیل نیستند و در ایضاح این مقدمات بسیار مذکور ساختہ اند ثبتکم اللہ سبحانہ علی جادۃ آبائکم الکرام علی اولہم و افضلہم اولا و علی بواقیہم ثانیا الصلوۃ و السلام وجود باری تعالی و تقدس ہمچنین وحدت او سبحانہ بلکہ نبوت محمد رسول اللہ نیز صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم بلکہ جمیع ما جاء بہ من عند اللہ بدیہی اند بر تقدیر سلامتی مدرکہ از آفات ردیہ و امراض معنویہ محتاج بہیچ فکر و دلیل نیستند نظر و فکر در آنہا تا زمان وجود علت و ثبوت آفت ست

من کان یرجوا لقاء الله فان اجل الله لآت که تسلیه است بعد از انفصال از این هیکل هیولانی و مفارقت از این هیکل ظلمانی همه قرب در قرب و اتصال در اتصال است مر مشتاقان را رمزے ازین بیان مے فرماید لیکن حال واپس ماندگان بے دولت حضور بندگان خراب و ابتر است و استفاضه از روحانیات اکابر قدس الله تعالی اسرارهم مشروط بشرائط است که هر کس را در ایفای آن مجال نیست الحمد لله ذی الانعام والمنة که با وجود این حادثه هائله و این واقعه متوحشه این فقرا بے سر و پا را مربی و معین هم از اهل بیت آنسرور دنیا و دین بود علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات که سبب انتظام این سلسله علیه و واسطه جمعیت نسبت نقشبندیه گشت آرے این نسبت علیه که درین دیار بسیار غریب است و اهل آن درین ممالک اقل قلیل چون نسبت اهل بیت است مربی آن هم از اهل بیت مناسب است و شایان تقویت آن هم از اهالی آن و بے تا تکمیل آن دولت عظمے بغیر لازم نیاید همچنانکه شکر این نعمت قصوی بر فقرا لازم است شکر این دولت بر ذمه ایشان نیز لازم است همچنانکه جمعیت باطن محتاج است بجمعیت ظاهر نیز احتیاج دارد بلکه این احتیاج مقدم است بلکه محتاج ترین خلائق انسانست و این شدت احتیاج او را بواسطه جامعیت او آمده است و آنچه همه را در کار است او را تنها در کار است و بهر چه محتاج است تعلق دارد و بسبب تعلقات و از همه پیش آمده و هر تعلق مستلزم اعراض است از جناب قدس خداوندی جل سلطانه پس محروم ترین جمیع خلائق ازین راه انسان گشت

ع پایه آخر آدم است و آدمی ؛ گشت محروم از مقام محرمی ؛ گر نگردد باز مسکین زین سفر ؛ نیست از وی هیچکس محروم تر ؛

و حالانکه سبب افضلیت او از جمیع خلائق هم همین وجه جامعیت است ازین راه آئینه او اتم آمد و آنچه در مرایای جمیع خلائق ظاهر است در یک مرآت او لائح است پس بهترین خلائق ازین جهت انسان گشت و بدترین جمیع موجودات ازان جهت هم او اذ کان منه محمد علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات و ابوجهل علیه اللعنة و شک نیست که بتوفیق خداوندی عز و جل کفیل جمعیت ظاهری این فقرا ایشانند و در جمعیت باطنی نیز بحکم الولد سر لابیه امیدواری تمام است و چون عنایت نامه سامی و صحیفه گرامی در ماه مبارک رمضان شرف ورود یافت بخاطر فاتر گذشت که شمه از فضائل این شهر عظیم القدر بنویسد باید دانست که ماه رمضان بزرگ است عبادت نافله از نماز و ذکر و صدقه و امثال آنها که درین ماه صادر شود برابر ادای فرض است از ایام دیگر و ادای فرض درین ماه برابر ادای هفتاد فرائض است در ماه ها دیگر کسیکه افطار بکناند صائمی را درین ماه او را بخشند و رقبه او از آتش دوزخ آزاد سازند و او را

در شکایت از قرن سابق که کفاران استیلا پیدا کرده بودند و اہل اسلام خوار و بی اعتبار گشته و در ترغیب آنکه در ابتدای بادشاہت اگر ترویج این میسر شود بہتر ست مبادا فعاسے و مضلے در میان آمده خلل در کارخانۂ اہل اسلام اندازد و در رنگ قرن سابق سازد ثبتکم اللہ سبحانہ علی جادۃ اٰبائکم الکرام علی افضلہم سید الکونین اولاً و علی بواقیہم ثانیاً الصلوۃ والتحیۃ والسلام بادشاه نسبت بعالم در رنگ دل ست نسبت ببدن که اگر دل صالح است بدن صالح ست و اگر فاسد ست فاسد بصلاح پادشاه صلاح عالم ست و بفساد او فساد عالم میدانند که در قرن ماضی بر سر اہل اسلام چہا گذشته است زبونی اہل اسلام با وجود کمال غربت در قرون سابقه ازین نگذشته بود که مسلمانان بر دین خود باشند و کفار بر کیش خود کریمه لکم دینکم ولی دین بیان اینمعنے ست و در قرن ماضی کفار برملا بطریق استیلا اجرای احکام کفر در دار اسلام میکردند و مسلمانان از اظہار احکام اسلام عاجز بودند و اگر میکردند بقتل میرسیدند واویلاه وامصیبتاه واحسرتاه واحزناه محمد رسول اللہ صلی اللہ علیه و آله وسلم که محبوب رب العالمین ست مصدقان او ذلیل و خوار بودند و منکران او بعزت و اعتبار مسلمانان با دلہاے ریش در تعزیت اسلام بودند و معاندان بسخریه و استہزا بر جراحتہاے ایشان نمک پاشیدند آفتاب ہدایت در تتق ضلالت مستور شده بود و نور حق در حجب باطل منزوی و معزول امروز که نوید زوال مانع دولت اسلام و بشارت جلوس بادشاه اسلام بگوش خاص و عام رسید اہل اسلام بر خود لازم دانستند که ممد و معاون بادشاه باشند و بر ترویج شریعت و تقویت ملت دلالت نمایند این امداد و تقویت خواه بزبان میسر شود و خواه بدست سابق ترین دولت مددہا تبیین مسائل شرعیه است و اظہار عقائد کلامیه بر طبق کتاب و سنت و اجماع ست تا مبتدعی و ضالی درمیان آمده از راه نبرد و کار بفساد نه انجامد این قسم امداد مخصوص بعلماء اہل حق است که رو به آخرت دارند علماء دنیا که ہمت ایشان دنیاے دنیه است صحبت ایشان زہر قاتل است و فساد ایشان فساد متعدی سے عالم که کامرانی و تن پروری کنند او خویشتن گم ست کرا رہبری کنند در قرن ماضی ہر بلائے که بر سر آمد از شومی این جماعت بود بادشاہان را ایشان از راه می بردند ہفتاد و دو ملت که راه ضلالت اختیار کرده اند مقتدیان اینہا علماء سوء بودند غیر از علماء ہر که بضلالت رفت کم ست که ضلالت او بدیگرے تعدی کند و اکثر جہلاء صوفی نما این زمانه حکم علماء سوء دارند فساد اینہا نیز فساد متعدے ست و ظاہرا

اما بعد از نجات از مرض قلبی و دفع غشاوهٔ بصری غیر از بداهت هیچ نیست مثلاً صفرائی تا زمانی که بعلت صفرا گرفتار است شیرینی قند و نبات نزد او محتاج بدلیل است لیکن بعد از خلاصی از آن علت هیچ احتیاج بدلیل ندارد احتیاجے که منشاء آن وجود آفت است ببداهت جنگ ندارد و بیچارهٔ احول که شخص واحد را اثنین می بیند و حکم بعدم وحدت آن شخص میکند معذور است و وجود آفت در احول وحدت شخص را از بداهت بر آورده بنظریت نمیکشد محقق است که جولانگاه استدلال بسیار تنگ است و یقینی که او را دلیل پیدا شود بسے متعذر است پس در تحصیل ایمان یقینی ذکر ازالهٔ مرض قلبی نمودن ضرورے آمد صفرائے را ازالهٔ علت صفرا نمودن در تحصیل یقینی بشیرینی نبات ضروری تر آمد از آنکه دلیل بر یقین حلاوت نبات اقامت نماید از دلیل چه طور یقینی حاصل شود که وجدان او بسبب علت صفرا به تلخی نبات حاکم است همچنین در ما نحن فیه نفس اماره بالذات منکر احکام شرعیه است و بالطبع بنقاضت آن حاکم پس تحصیل یقین باین احکام صادقه بدلیل با وجود انکار وجدان مستدل بسی دشوار است پس نفس را مزکی ساختن ضرورے آمد یقین را بدون تزکیه حاصل نمودن دشوار نمود قد افلح من زکها وقد خاب من دسها پس مقرر شد که منکر این شریعت باهره و این ملت ظاهره در رنگ منکر حلاوت نبات است مصرع خورشید نه مجرم ار کسے بینا نیست ؛ پس مقصود از سیر و سلوک و تزکیه نفس و تصفیه قلب ازالهٔ آفات معنویه است و امراض قلبیه که کریمه فی قلوبهم مرض شعر از آن است تا حقیقت ایمان متحقق شود و با وجود این آفات اگر ایمان است بحسب ظاهر است و بس چه وجدان اماره بخلاف آن حاکم است و بر حقیقت کفر خود مصر است مثل این ایمان و تصدیق صورے ایمان صفرائیست بحلاوت قند و نبات که وجدان او بخلاف آن شاهد است یقین حقیقی بحلاوت شکر بعد از زوال مرض صفرا صورت بندد و پس از تزکیه نفس و اطمینان آن حقیقت ایمان صورت وجدانی مے گردد و این قسم ایمان از زوال محفوظ است کریمه الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون در شان ایشان صادق شرفنا الله سبحانه بشرف هذا الایمان الکامل الحقیقی بحرمة النبی الامی القرشی علیه وعلی آله من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها مکتوب چهل و هفتم نیز بسیادت پناهی شیخ فرید صدور یافت

مکتوب ۴۷

شعائر اسلام منهدم شده باشند کرورها در راه خدای عزوجل و علا خرج کردن برابر آن نیست که
مسئلۂ از مسائل شرعیه را رواج داد ن چه درین فعل اقتدا بانبیا ست که بزرگترین مخلوقات اند علیهم الصلوات
والتسلیمات و مشارکت ست بآن اکابر و مقرر ست که کاملترین حسنات بایشانان مسلم فرموده اند و خرج
کردن کرورها غیر ازین اکابر را نیز میسر ست و ایضا در اتیان شریعت مخالفت تمام ست بانفس که شریعت
بر خلاف نفس وارد شده است و در انفاق اموال گاه است که نفس موافقت کند بلے انفاق اموال
را که برای تائید شریعت باشد و ترویج ملت درجۂ علیا ست و انفاق جیتلی باین نیت خرج کردن
برابر خرج کرورها است در غیر این نیت اینجا کسے سوال نکند که طالب علم گرفتار از صوفی وارسته چون
مقدم باشد جواب گوییم که او که هنوز حقیقت سخن را در نیافته است طالب علم با وجود گرفتاری سبب نجات
خلائق ست چه تبلیغ احکام شرعی ازو میسر ست اگرچه خود بآن منتفع نشود و صوفی با وجود وارستگی نفس خود را
خلاص ساخته است بخلائق کارے ندارد شخصے که باو کثرت نجات وابسته باشد مقرر ست که بهتر
باشد از آن شخصے که به نجات خود درمانده باشد آری صوفی را که بعد از فنا و بقا و سیر عن الله و بالله
بعالم گردانیده باشند و بدعوت خلق فرود آورده از مقام نبوت نصیبے دارد داخل مبلغان شریعت حکم علماء
شریف دارد ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم مکتوب چهل و نهم نیز بسیادت پناهی
شیخ فرید صدور یافته در ترغیب بر جمع کردن این دو دولت که ظاهر را باحکام شرعیه متحلی ساختن ست
و باطن را از گرفتاری ما دون حق سبحانه آزاد کردن حق سبحانه بدولت صوری و سعادت معنوی مستسعد گرداند
فی الحقیقت دولت صوری متحلی شدن ظاهر ست باحکام شرعیه مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام
والتحیة و سعادت معنوی خلاصی باطن ست از گرفتاری ما دون حق سبحانه تا کدام صاحب دولت را باین
دو کرامت مشرف سازند ع کار اینست غیر اینهمه هیچ ، زیاده تصدیع است والسلام مکتوب پنجاهم
نیز بسیادت پناهی شیخ فرید در مذمت دنیای دنی حق سبحانه و تعالی از رقیت ما دون خود آزادی کرامت
فرموده تمام گرفتاری خود گرداند بحرمة سید البشر المطهر عن زیغ البصر علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات دنیا
بظاهر شیرین ست و بصورت طراوت دارد و فی الحقیقت سمی ست قاتل و متاعی ست باطل و گرفتاری
لاطائل مقبول او مخذول ست مفتون او مجنون ست حکم او حکم نجاستے ست زر اندوده و مثل او مثل
زهریست شکر آلوده عاقل آن ست که باینچنین متاع کاسد فریفته نشود و بچنین کالاے

اگر کسے با وجود استطاعت امداد بہر قسم مددے کہ باشد تقصیر نماید و در کارخانۂ اسلام فتورے واقع شود آن مقصر معاتب گردد بنا برعلیٰ ذالک این حقیر قلیل البضاعت نیز خواہد کہ خود را در جرگۂ ہمراہان دولت اسلام اندازد و در ینباب دست و پاے بزند بحکم من کثر سواد قوم فھو منھم یحتمل کہ این بے استطاعت را داخل آن جماعت کرام سازند مثل خود را مثل آن زال می انگارند کہ ریسمان چند تنیدہ خود را در سلک خریداران حضرت یوسف علی نبینا وعلیہ الصلوٰۃ والسلام ساختہ بود امید ست کہ درین نزدیکی انشاء اللہ العزیز بشرف حضور مشرف گردد متوقع از جناب شریف ایشان آنست کہ چون استطاعت وقرب بادشاہ بروجہ اتم ایشان را حق سبحانہ وتعالےٰ میسر ساختہ است در خلا و ملا در ترویج شریعت محمدی علیہ وعلےٰ آلہ من الصلوات افضلہا ومن التسلیمات اکملہا کوشند ومسلمانانرا از غربت برارند حامل رقیمہ نیاز نامہ مولانا حامد از سرکار اقبال آثار وظیفۂ مقررہ داردپارسال ظاہر از حضور یافتہ بود امسال نیز امیدوار آمدہ است دولت حقیقی ومجازی میسر باد مکتوب چہل وششم نیز بسیادت ونقابت دستگاہ شیخ فرید صدور یافتہ در ترغیب بر تعظیم علماء وطلبۂ علوم کہ حاملان شریعت اند نصرکم اللہ سبحانہ علی الاعداء بحرمۃ سید الانبیاء علیہ وعلیہم الصلوات والتسلیمات والتحیات مرحمت نامۂ گرامی کہ فقرا را بآن نواختہ بودند بہ مطالعۂ آن مشرف گشت در کتاب مولانا محمد قلیچ موفوم مرقوم فرمودہ بودند جنس وے خرچے برای طالبعلمان وصوفیان فرستادہ شد ذکر تقدیم طالبعلمان بر صوفیان در نظر ہمت بسیار زیبا در آمد بحکم الظاہر عنوان الباطن امیدست کہ در باطن شریف نیز این جماعۂ کرام تقدیم پیدا کردہ باشند کل اناء یترشح بما فیہ مصرعہ از کوزہ ہمان برون تراود کہ دروست ؎ و در تقدیم طالبعلمان ترویج شریعت است حاملان شریعت ایشانند وملت مصطفویہ علیہ وعلےٰ آلہ الصلوات والتسلیمات بایشان برپا است فردای قیامت از شریعت خواہند پرسید از تصوف نخواہند پرسید دخول جنت وتجنب از نار وابستہ باتیان شریعت ست انبیا صلوات اللہ تعالیٰ وتسلیماتہ علیہم کہ بہترین کائنات اند بشرائع دعوت کردہ اند ومدار نجات بران ماندہ اند ومقصود از بعثت این اکابر تبلیغ شرایع است پس بزرگ ترین خیرات سعی در ترویج شریعت ست واحیاے حکمی از احکام آن علےٰ الخصوص در زمانیکہ

مسوده مینماید بسمع قبول استماع خواهند فرمود مخدوما مکرما نفس امارهٔ انسانی مجبول ست بر حب جاه و ریاست
و همگی همت او ترفع بر اقرانست و بالذات خواهانست که خلائق همه بوی محتاج باشند و منقاد
اوامر و نواهی او گردند و او بهیچ کس محتاج نباشد و محکوم احدی نبود این دعوی الوهیت است ازوی و
شرکت ست بخدای بی همتا جل سلطانه بلکه آن بی سعادت بشرکت هم راضی نیست میخواهد که حاکم او باشد
و بس همه محکوم او باشند فقط و در حدیث قدسی آمده است عاد نفسک فانها انتصبت بمعاداتی یعنی دشمن دار
نفس خود را زیرا که بدرستی آن نفس ایستاده است بدشمنی من پس تربیت نفس نمودن به تحصیل مرادات او
از جاه و ریاست و ترفع و تکبر فی الحقیقت امداد کردنست بدشمن خدای عزوجل و تقویت نمودن ست
مر او را شناعت این امر را نیک باید دریافت در حدیث قدسی وارد ست الکبریاء ردائی و العظمة ازاری
فمن نازعنی فی شیء منهما ادخلته فی النار و لا ابالی دنیای دنی که ملعونه و مبغوضهٔ حق سبحانه تعالی بواسطهٔ آنست
که حصول دنیا ممد و معاون حصول مرادات نفس ست پس هر که بدشمن مدد نماید ناچار لعنت را شاید
و فقر فخری محمدی گشت علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات زیرا که در فقر نامرادی نفس ست و حصول عجز آن
مقصود از بعثت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات و حکمت در تکلیفات شرعیه تعجیز و تخریب همین نفس
اماره است شرائع برای رفع هوای نفسانی وارد شده اند هر قدر که بمقتضای شریعت بعمل در آید همان قدر
هوای نفسانی رو بزوال آرد لهذا اتیان یک حکم از احکام شرعیه در ازالهٔ هوای نفسانی بهتر ست از ریاضات
و مجاهدات هزار ساله که از نزد خود کرده شود بلکه این ریاضات و مجاهدات که بمقتضای شریعت غرا واقع
نشده اند موید و مقوی هوای نفسانی اند برهمنان و جوگیان در ریاضات و مجاهدات تقصیر نکرده اند
اما هیچ از آنها سودمند نگشته و غیر از تقویت نفس و تربیت آن ننموده مثلاً یکدام در ادای زکوة که شریعت
بآن امر فرموده است در تخریب نفس سودمندتر ست از آنکه هزار دینار از پیش خود صرف کند و طعام خوردن
در عید فطر بحکم شریعت نافع تر ست در رفع هوا از آنکه از نزد خود سالها صائم باشد و دو رکعت نماز بامداد
بجماعت ادا کردن که سنتی از سنن بجا آوردن ست بمراتب بهتر ست از آنکه تمام شب بصلوة نافله
قیام نماید و نماز بامداد را بی جماعت ادا کند بالجمله تا نفس مزکی نشود و از خبث مالیخولیای مهتری
پاک نگردد و نجات محالست فکر ازالهٔ این مرض ضروری آمد تا بموت ابدی نرساند کلمهٔ طیبهٔ لا اله الا الله که
موضوع ست از برای نفی الهٔ آفاقی و انفسی در تزکیهٔ نفس و تطهیر آن انفع و انسب ست اکابر طریقت

فاسد گرفتار نگردد گفته اند اگر شخصے وصیت کرد کہ مال مرا بعاقل زمانہ بدہند بزاہد بباید داد کہ از
دنیا بی رغبت ست و آن بی رغبتی از کمال فطانت اوست زیادہ برین اطناب ست بقیۃ التصدیع آنکہ
فضائل مآب شیخ زکریا درین سن و سال گرفتار کروری گریست باوجود این گرفتاری ہموارہ از محاسبہ
حاجلہ کہ در کمال آسانی ست نسبت بمحاسبۂ آجلہ ہراسانست وثیقۂ عظمی در عالم اسباب توجہ
شریف سید انداسید وارست کہ بدیوان جدید نیز ظاہر شود کہ ایشان از خادمان آن درگاہ
عالی اندو سے تو مرا دل دہ و دلیری بین ؛ رو بہ خویش خوان و شیر سے بین ؛ دولت صوری و معنوی
محصل باد بحرمۃ النبی الامی وآلہ الامجاد علیہ وعلیہم من الصلوات افضلہا ومن التسلیمات اکملہا
مکتوب پنجاہ و یکم نیز بسیادت پناہی شیخ فرید صدر دریافت در ترغیب برتر و یج شریعت
غرا علے صاحبہا الصلوٰۃ والسلام از حق سبحانہ وتعالیٰ خواستہ می آید کہ بتوسل وجود شریف آن
سلالہ عظام ارکان شریعت غرا و احکام ملت زہرا قوت گیرند و رواج پذیرند ع کار اینست غیر
این ہمہ ہیچ ؛ امروز غربا اہل اسلام را درین طور گرداب ضلالت امید نجات ہم از سفینہ اہل بیت
خیر البشرست علیہ وعلیٰ آلہ من الصلوات اتمہا ومن التحیات والتسلیمات اکملہا قال علیہ الصلوٰۃ والسلام
مثل اہل بیتی کمثل سفینۃ نوح من رکبہا نجا ومن تخلف عنہا ہلک ہمت علیا را بتمام بران گمارند کہ این دولت
عظمی را بدست آرند بعنایت اللہ سبحانہ از قسم جاہ وجلال و عظمت و شوکت ہمہ میسرست باوجود
شرف ذاتی اگر این علاوہ بآن منضم شود گوی سبقت بچوگان سعادت از ہمہ پیش بردہ باشند این حقیر
بارادۂ اظہار مثال این سخنان در تائید و ترویج شریعت حقہ متوجہ خدمت ایشان ست ہلال ماہ
رمضان در حضرت دہلی دیدہ شد مرض حضرت والدہ بزرگوار در توقف مفہوم گشت بضرورت تا استماع
ختم قرآن توقف نمود والامر عند اللہ سبحانہ سعادت دارین محصل باد مکتوب پنجاہ و دوم نیز بسیادت پناہی
شیخ فرید صدر دریافتہ در مذمت نفس امارہ و بیان مرض ذاتی او و علاج ازالۂ آن مرض مرحمت نامہ
گرامی کہ از روی شفقت و مہربانی داعی مخلص خود را بآن ممتاز فرمودہ بودند بمطالعہ مضمون آن
مشرف گشت عظم اللہ سبحانہ اجرکم و رفع قدرکم و شرح صدرکم ویسر امرکم بحرمۃ جدکم الامجد علیہ
وعلیٰ آلہ من الصلوات افضلہا ومن التسلیمات اکملہا ثبتنا اللہ سبحانہ علی متابعتہ ظاہراً وباطناً۔
ویرحم اللہ عبداً قال آمیناً ثانیاً فقرۂ چند در شکایت مصاحب سوء وندیم بدخوے

گم ست که راهبری کنند؛ غرض که درینباب فکر صحیح و تامل صادق مرعی داشته اقدام خواهند نمود چون
کار از دست برود علاجے نمی پذیرد و هرچند شرم می آید که کسے امثال این سخنان با ارباب فطانت
صحیحه اظهار سازد اما اینمعنے را وسیلهٔ سعادت خود دانسته متصدع میگردد مکتوب پنجاه و چهارم
نیز بسیادت و نقابت پناهی شیخ فرید صدور یافته در بیان آنکه اجتناب از صحبت مبتدع لازم ست
ضرر صحبت مبتدع فوق ضرر صحبت کافر ست و بدترین فرق شیعه شنیعه و ما یناسب ذلک عظم الله
و تعالیٰ اجرکم و رفع قدرکم و یسر امرکم و شرح صدرکم بحرمة سید البشر المطهر عن زیغ البصر علیه و علی آله من
الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها من لم یشکر الناس لم یشکر الله هر کسیکه شکر آدمی بجا نیارد شکر خدای
عزوجل بجانیاورد پس بر ما فقیران شکر احسانهاے شما لازم ست اولاً سبب جمعیت حضرت
خواجهٔ ما شما بوده اید بطفیل شما در ان جمعیت طلب حق سبحانه و تعالیٰ کرده ایم و حظهاے وافر برده ایم
ثانیاً چون بحکم کثرت موت الکبار نوبت باین طبقه رسید واسطهٔ اجتماع فقرا دیگر باعث انتظام
طالبان نیز شما اید جزاکم الله سبحانه عنا خیر الجزاء ؎ گر بر تن من زبان شود هر موئے ؛ یک شکر تو
از هزار نتوانم کرد ؛ آرزو آنست که حق سبحانه و تعالیٰ در دنیا و آخرت شما را از انچه نباید و نه شاید
محفوظ دارد بحرمة جدکم سید المرسلین علیه و علیٰ آله من الصلوات والتسلیمات اتمها واکملها این فقیر از صحبت
گرامی شما دور افتاده است معلوم ندارد که در مجلس شریف کدام قسم مردم را گنجایش ست و انیس خلوت
و جلوت کیست ؎ خواهم بعد از دیده درین کار جگر سوز ؛ کاغوش که شد منزل و آسایش خوابت ؛
یقین تصور فرمایند که فساد صحبت مبتدع زیاده از فساد صحبت کافر ست و بدترین جمیع مبتدعان
جماعه اند که باصحاب پیغمبر علیه و علیهم الصلوة والسلام بغض دارند الله تعالیٰ در قرآن مجید خود ایشانرا
کفار می نامد لیغیظ بهم الکفار قرآن و شریعت را اصحاب تبلیغ نموده اند اگر ایشان مطعون باشند
طعن در قرآن و شریعت لازم مے آید قرآن جمع حضرت عثمانؓ ست علیه الرضوان اگر
عثمان مطعون ست قرآن هم مطعون ست اعاذنا الله سبحانه عما یعتقد الزنادقة خلافے و
نزاعے که درمیان اصحاب علیهم الرضوان واقع شده بود محمول بر هواے نفسانی نیست در
صحبت خیر البشر نفوس ایشان به تزکیه رسیده بودند و از اماره گی آزاد گشته اینقدر می دانم
که حضرت امیر در آن باب برحق بوده اند و مخالف ایشان بر خطا بود اما این خطا اجتهادیست

قدس الله تعالى اسرارهم از برای تزکیهٔ نفس همین کلمهٔ طیبه را اختیار فرموده اند تا بجاروب لا
نه روبی راه : نرسی در سرای الا الله ؛ هرگاه نفس در مقام سرکشی آید و نقض عهد نماید به تکرار این کلمه
تجدید ایمان باید نمود قال علیه الصلوة والسلام جددوا ایمانکم بقول لا اله الا الله بلکه همه وقت از
تکرار این کلمه چاره نبود زیرا که نفس اماره همواره در مقام خبث است و در حدیث آمده است در فضائل
این کلمه که آسمانها و زمین را در پلهٔ نهند و این کلمه را در پلهٔ دیگر هر آئینه این پله راجح آید بر پلهٔ دیگر والسلام
علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات مکتوب پنجاه و سوم
نیز بسیادت انتساب شیخ فرید صدور یافته در بیان آنکه اختلاف علماء سوء موجب فساد عالم است و
ماینا سب ذلک نجّیکم الله سبحانه علی جادة آبائکم الکرام شنیده شد که پادشاه اسلام از حسن نشاء مسلمانی
که در نهاد خود دارند بایشان فرموده اند که چهار کس از علماء دیندار پیدا کنند که ملازم باشند و بیان
مسائل شرعیه میکرده باشند تا خلاف شرع امری واقع نشود الحمد لله سبحانه علی ذلک مسلمانان را به ازین
چه بشارت و ماتم زدگان را به ازین چه نوید لیکن چون حقیر بواسطهٔ همین غرض متوجه خدمت علیا است چنانکه
مکرر اظهار آن نموده بضرورت درین باب از گفتن و نوشتن معاف نخواهد داشت امید است که معذور
خواهند فرمود صاحب الغرض مجنون معروض میگرداند که علماء دیندار از خود اقل قلیل اند که از حب جاه
و ریاست گذشته باشند و مطلبی غیر از ترویج شریعت و تائید ملت نداشته باشند بر تقدیر حب جاه هر کدام
ازین علماء طرفی خواهند گرفت و اظهار فضیلت خود خواهند نمود و سخنان اختلافی در میان خواهند آورد و آن
را توسل قربت بادشاه خواهند ساخت ناچار مهم درین امر خواهد شد در قرن سابق اختلافات علماء عالم را
در بلا انداخت و همان معنی در پیش است ترویج چه گنجایش دارد که باعث تخریب دین خواهد شد
والعیاذ بالله سبحانه من ذلک و من فتنة العلماء السوء اگر یک عالم را از برای این غرض انتخاب کنند
بهتر مینماید اگر از علماء آخرت پیدا شود چه سعادت که صحبت او کبریت احمر است و اگر پیدا نشود بعد از تامل
صحیح بهترین ازین جنس را اختیار کنند مالا یدرک کله لایترک کله نمیدانم چه نویسم همچنانکه خلاصی خلائق بوجود
علماء است خسران عالم نیز بایشان مربوط است بهترین علماء بهترین عالم است و بدترین ایشان بدترین
خلائق هدایت و اضلال را بایشان مربوط ساخته اند عزیزی ابلیس لعین را دید که فارغ و بیکار نشسته است
سر آن را پرسید گفت علمای این وقت کار ما میکنند در اغوا و اضلال کافی اند ؂ عالم که کامرانی و تن پروری کند ؛ او خویشتن

هرچند بسعادت رخصت مستسعد گشت امّا داخل جرگهٔ مخلصانست حق سبحانه وتعالی بر اخلاص و محبت ایشان استقامت ارزانی فرماید زیادت گستاخی نرفت مکتوب پنجاه و هفتم به شیخ محمد یوسف صدور یافته در نصیحت حق سبحانه وتعالی بر جادهٔ آباء کرام خود استقامت ارزانی فرماید بحرمة سید المرسلین علیه وعلی آله من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها بزرگے در خاندان شما موروثی ست بر نهج زندگانی نمایند که استحقاق این وراثت میسر گردد ظاهر را بظاهر شریعت و باطن را بباطن شریعت که عبارت از حقیقت ست متحلّے و متزین دارند چه حقیقت و طریقت عبارت از حقیقت شریعت و طریقت حقیقت آن نه آنکه شریعت امرے دیگر ست و طریقت و حقیقت دیگر آن الحاد و زندقه است زعم فقیر در بارهٔ شما بسیار نیک ست بعضے وقائع را بر این معنے شاهد دارد از این ما جرا بوالد بزرگوار شما علیه الرحمة اظهار نموده بود بقیة المقصود شیخ عبد الغنی مردے بصلاح آراسته است و نیک نهاد اگر بخدمت علیه در امرے از امور رجوع نماید التفات خواهند فرمود والسلام والاکرام مکتوب پنجاه و هشتم بسیادت مآبی سید محمود صدور یافته در بیان آنکه این راه که ما در صدد قطع آنیم همگی هفت گام ست در بیان آنکه مشائخ نقشبندیه ابتداء سیر از عالم امر اختیار کرده اند بخلاف مشائخ سلاسل دیگر طریق این بزرگواران طریق اصحاب کرام ست و ما نیاسب ذلک لتفات نامهٔ گرامی ورود یافت از انجا شوق استماع سخنان این طائفه علیا مفهوم گشت لاجرم سخنے چند در تحریر آورد اجابةً للمسئول و ترغیباً الی المأمول مخدوما این راه که ما در صدد قطع آنیم همگی هفت گام ست بعدد هفت لطیفهٔ انسانی دو قدم در عالم خلق اند که بقالب و نفس تعلق دارند و پنج قدم در عالم امر اند که بقلب و روح و سر و خفی و اخفی مربوط اند و در هر قدمے ازین اقدام سبعه ده هزار حجب خرق مینمایند نورانیه کانت تلک الحجب او ظلمانیة ان لله سبعین الف حجاب من نور و ظلمة و گام اول که در عالم امر مینهند تجلّے افعال رو مید هد و بگام دوم تجلّے صفات و بگام سوم شروعے در تجلیات ذاتیه می افتد ثم و ثم علی تفاوت درجاتها کمالات تخفّی علی اربابها و بهر خطوه از خطوات سبع از خود دورتر می افتد و بحق سبحانه نزدیک حتی تتم القرب بتمام هذه الاقدام فحینئذ فنوا بالفناء والبقاء وبلغوا الی درجة الولایة الخاصة مشائخ طریقت علیه نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم ابتداء این سیر

تا بحد فسق نیز رساند بلکہ ملامت راہم درین طور خطا گنجایش نیست کہ مخطی را نیز یک درجہ است از ثواب و یزید بیدولت از اصحاب نیست در بدبختی او کرا سخن ست کارے کہ آن بدبخت کردہ ہیچ کافر فرنگ نکند بعضے کہ از علماء اہل سنت در لعن توقف کردہ اند نہ از آنکہ از وے راضی اند بلکہ رعایت احتمال رجوع توبہ کردہ اند بباید کہ در مجلس شریف از کتب معتبرہ مطلب در زمان بندگی مخدوم جہانیان ہر روز چیزے خواندہ شود تا معلوم شود کہ اصحاب پیغمبر علیہ وعلیہم الصلوٰۃ والسلام چہ طور ستایش کردہ اند و بکدام ادب یاد نمودہ اند تا مخالفان بداندیش شرمندہ و مخذول گردند درین ایام این طائفہ بداندیش بسیار غلو کردہ اند و باطراف و جوانب منتشر گشتہ اند لواسطۂ آن دریناب چند کلمہ نوشتہ آمد تا در صحبت شریف این قسم بداندیشان را جا نباشد ثبتکم اللہ تعالیٰ علے الطریقۃ المرضیۃ

مکتوب پنجاہ و پنجم نیز بسیادت پناہی شیخ عبدالوہاب بخاری صدور یافتہ در اظہار محبت چند گاہ ست کہ دل را محبتے نسبت بکمالات زمان شما پیدا شدہ است غیر آن ارتباطے کہ سابقاً متحقق بود بناء علیہ بدعاء ظہر الغیب بے اختیار مشغول ست وچون سرور کائنات و مفخر موجودات علیہ وعلی آلہ الصلوات والتسلیمات والتحیات فرمودہ اند کہ من احب اخاہ فلیعلم ایاہ اظہار حب خود نمودن اولی دانسب دانست و باین محبت کہ نسبت باقربا آن حضرت علیہ الصلوٰۃ والسلام پیدا شدہ است نشأ امیدواری تمام بدست آوردہ است حق سبحانہ تعالیٰ محبت ایشان استقامت ارزانی فرماید بحرمۃ سید البشر علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ والسلام مکتوب پنجاہ و ششم۔ نیز بہ شیخ عبدالوہاب صدور یافتہ در سفارش سیدی جناب قدس سادات کثیر البرکات بواسطۂ خیریت آنسرور دین و دنیا علیہ وعلی آلہ الصلوات والتحیات از آن برتر است کہ بزبان قاصر بیان منقبت و محمدت آن تواند کرد مگر آنکہ آنرا وسیلۂ سعادت خود دانستہ دریناب جرأت نماید بلکہ خود را بتوسل آن می ستاید و اظہار مودت ایشان کہ بآن مامور ست مینماید۔ اللہم اجعلنا من محبیہم بحرمۃ سید المرسلین علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ والسلام حامل عریضہ نیاز میر سید احمد از سادات سامانہ اند و طالب علم و صارع از ممر ضیق معیشت متوجہ آن حدود گشتہ اگر در سرکار عالی گنجایش باشد شما را بہ لائق و سزاوار آن ست والا نہ یکے از مخلصان خود سفارش نمایند کہ از ممر معیشت خاطر جمع سازد وچون یقین بود کہ خادمان ایشان در باب فقراء محتاجان توجہ اتم دارند علی الخصوص در امداد سادات عظام بچند کلمہ جرأت نمود در وقت رفتن

آراے صائبۂ اہل سنت و جماعت کہ فرقۂ ناجیہ اند و نجات بے اتباع این بزرگواران ممکن نیست
واگر سرِ مو مخالفت ست خطر در خطرست این سخن بکشف صحیح والہام صریح نیز بیقین پیوستہ است
احتمال تخلف ندارد فطوبے لمن وفق لمتابعتہم وتشرف بتقلیدہم وویل لمن خالفہم واعتزل عنہم ورفض
عن اصولہم وخرج عن زمرتہم فضلوا فاضلوا وانکروا الرؤیۃ والشفاعۃ وخفی علیہم فضیلۃ الصحبۃ وفضل الصحابۃ
وحرموا عن محبۃ اہل بیت الرسول ع ومودۃ اولاد البتول ممنوعاً عن خیر کثیر نالہا اہل السنۃ واتفقت
الصحابۃ علی ان افضلہم ابو بکر الصدیق قال الشافعی وہو اعلم باحوال الصحابۃ اضطر الناس بعد
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فلم یجد واتحت ادیم السماء خیراً من ابی بکر فولوہ رقابہم وہذا تصریح منہ
بان الصحابۃ متفقون علی افضلیۃ الصدیق فیکون اجماعاً فی الصدر الاول علی فضلیتہ فیکون قطعیاً
لا یسوغ انکارہ واہل بیت الرسول مثلہ کمثل سفینۃ نوح من رکبہا نجا ومن تخلف عنہا ہلک قال
بعض العارفین ان رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وعلی آلہ واصحابہ وسلم جعل صحابہ کالنجوم
وبالنجم ہم یہتدون وشبہ اہل بیتہ بسفینۃ نوح اشارۃ الی ان راکب السفینۃ لا بدلہ من رعایۃ
النجوم لیأمن من الہلاک وبدون رعایۃ النجوم النجاۃ ممتنعۃ قطعاً ومما ینبغی ان یعلم ان الانکار عن
بعض انکار عن جمیعہم فانہم فی فضیلۃ صحبۃ خیر البشر مشترکون وفضیلۃ الصحبۃ فوق جمیع الفضائل
والکمالات ولہذا لم یبلغ اویس القرنی الذی ہو خیر التابعین مرتبۃ ادنے من صحبہ علیہ الصلوۃ والسلام
فلا تعدل لفضیلۃ الصحبۃ شیئاً کائناً ما کان فان ایمانہم ببرکۃ الصحبۃ ونزول الوحی یصیر شہودیاً
ولم یتفق لاحد بعد الصحابۃ ہذہ القربیۃ من الایمان والاعمال متفرعۃ علی الایمان کما لہا علی حسب
کمال الایمان وما جری بینہم من المنازعات والمحاربات فمحمول علی محامل صالحۃ وحکم بالغۃ ما کانت
عن ہوے وجہل ولکن عن اجتہاد وعلم وان اخطأ بعضہم فی الاجتہاد فللمخطی درجۃ ایضاً عند اللہ
سبحانہ ہذا ہو الطریق الوسط بین الافراط والتفریط الذی اختارہ اہل السنۃ وہو الطریق الاسلم
والسبیل الاحکم بالجملہ علم وعمل مستفاد از شریعت وتحصیل اخلاص کہ بمنزلۂ روح ست مر علم وعمل را
وابستہ بسلوک طریق صوفیہ است تا سیر الی اللہ قطع ننماید وبسیر فی اللہ متحقق نشود کہ از حقیقت
اخلاص دورست واز کمالات مخلصان مہجور آرے عامۂ مومنان را نیز بتعمل وتکلف در بعضے
از اعمال واخلاص ولو فی الجملہ متحقق میشود اما اخلاصی کہ ما در صدد بیان آنیم اخلاص در جمیع

از عالم امر اختیار کرده اند و عالم خلق را نیز در ضمن این سیر قطع می نمایند بخلاف مشائخ سلاسل دیگر قدس الله تعالی اسرارهم لهذا طریق نقشبندیه اقرب طرق آمد لاجرم نهایت دیگران در بدایت ایشان مندرج گشت ع قیاس کن ز گلستان من بهار مرا؛ طریق این بزرگواران بعینه طریق اصحاب کرام ست رضوان الله تعالی علیهم اجمعین چه این بزرگواران را در اول صحبت خیر البشر علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات بطریق اندراج نهایت که در بدایت آن میسر شد که کمل اولیا امت را در نهایت کم ست که دست دهد لهذا وحشی قاتل حمزه علیه الرحمة که یکبار در صحبت خیر البشر رسیده بود از اویس قرنی که خیر التابعین ست افضل آمد سئل عبد الله بن مبارک رضی الله تعالی عنه ایما افضل معاویة ام عمر ابن عبد العزیز فقال الغبار الذی دخل انف فرس معاویة مع رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم خیر من عمر بن عبد العزیز کذا مرة پس باید اندیشید گروهے که در بدایت ایشان نهایت دیگران مندرج گردد نهایت ایشان چه خواهد بود و در درک دیگران چه طور خواهد گنجید و ما یعلم جنود ربک الا هو؛ قاصرے گر کند این طائفه را طعن قصور؛ حاشا لله که برآرم بزبان این گله را؛ همه شیران جهان بستهٔ این سلسله اند؛ روبه از حیله چسان بگسلد این سلسله را؛ رزقنا الله سبحانه وایاکم محبة هذه الطائفة العزیزة وجود دهان کاغذ هرچند مختصر افتاده است اما معارف بلند و حقائق ارجمند دران اندراج یافته اند عزیز خواهند داشت مکتوب پنجاه و نهم نیز به سید محمود صدور یافته در بیان آنکه آدمی را از سه چیز چاره نیست تا نجات ابدی میسر گردد و در بیان آنکه نجات بے اتباع اهل سنت و جماعت متصور نیست و در بیان آنکه علم و عمل مستفاد از شریعت اند و اخلاص منوط السلوک طریق صوفیه است و در بیان آنکه اخلاص عمل اولیا را در جمیع افعال و اعمال و حرکات و سکنات است حضرت حق سبحانه و تعالی بر جادهٔ شریعت مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة استقامت کرامت فرموده بکلیت گرفتار جناب قدس خود گرداناد و مفاوضهٔ شریفه و مراسلهٔ لطیفه ورود یافت موجب فرحت گشت و مقدمات محبت فقرا و اخلاص باین طائفه بوضوح انجامید اللهم زد طالب فوائد رفته بود مخدوما آدمی را از سه چیز چاره نیست تا نجات ابدی میسر گردد علم و عمل و اخلاص و علم دو قسم ست علمی ست که مقصود ازان عمل ست که علم فقه متکفل آنست علمی ست که مقصود ازان مجرد اعتقاد و یقین قلبی ست که در علم کلام به تفصیل ذکر یافته بمقتضای

است و یادداشت در حقیقت پس محقق شد که بر تقدیر منع خواطر به تکلف که موقت بتوقیت ست از عشره
و اربعین دوام توجه بمطلوب محالست چه تکلف در مرتبهٔ طریقت ست و در طریقت دوام متصور نیست اینکه
دوام در حقیقت ست بواسطهٔ آنست که تکلف را دران موطن مجال نیست پس ورود خاطر در مرتبهٔ تکلف
البته مانع دوام توجه است و دوام نگرانی قلوب مبتدیان این سلسلهٔ عالیه را دست میدهد امرے دیگر ست و دوام
توجه که ما در صدد بیان آنیم عبارت از یادداشت ست که نهایت مرتبهٔ کمال ست حضرت خواجه عبدالخالق غجدوانی
فرموده اند قدس الله تعالی سره که ورای یادداشت پنداشت ست یعنی مرتبهٔ دیگر نیست مقصود از اظهار این قسم احوال
ترغیب طالبان این طریقهٔ عالیه ست هر چند که منکران را غیر از انکار نخواهد افزود یضل به کثیرا و یهدی به کثیرا
مثنوی هر کس افسانه بخواند افسانه است ۞ وانکه دیدش نقد خود مردانه است ۞ آب نیل ست و بقبطی خون نمود
قوم موسی را نه خون بود آب بود ۞ والسلام والاکرام مکتوب شصت و یکم نیز بسیادت مآبی سید محمود
صدور یافته در ترغیب صحبت شیخ اکمل مکمل و اجتناب از صحبت ناقص و ما یناسب ذلک حق سبحانه
و تعالی ازدیادے در طلب خود کرامت فرموده از هر چه منافی وصول بمطلب ست اجتناب تمام میسر
گرداناد بحرمة سید البشر المحترز عن زیغ البصر علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات نامهٔ گرامی مشرف ساخت
چون مبنی از طلب و شوق و مشعر از ورود تعطش بود در نظر بسیار زیبا در آمد چه طلب مبشر حصول مطلب ست
و در مقدمهٔ وصول بمقصود عزیزی می فرماید اگر نخواستی داد ندے خواست حصول دولت را
نعمت عظمی دانسته از هر چه مخالف اوست احتراز باید نمود مبادا فتوری در وی راه یابد و برودتے
دران حرارت تابنه نماید و معظم ترین اسباب محافظت آن قیام بشکر ست بحصول این دولت لئن
شکرتم لازیدنکم و دوام التجا و تضرع ست بجناب قدس خداوندی جل سلطانه تا وجه طلب او را از کعبهٔ
جمال لایزال خود مصروف نگرداند اگر حقیقت التجا و تضرع میسر نشود صورت تضرع و نیازمندی را
از دست نمی باید داد وان لم تبکوا فتباکوا ایکسان اینمعنی ست این محافظت تا زمان وصول
بشیخ کامل و مکمل ست بعد از ان تفویض مرادات خود ست بآن بزرگ و در رنگ میت شدن ست
در دست غسال فنائے اول فنائے فی الشیخ ست و آن فنا ثانیا وسیلهٔ فنا فی الله مے گردد
سه از ان روے که چشم تست احول ۞ معبود تو پیر تست اول ۞ زیرا که طریق افاده و استفاده
مبنی بر مناسبت طرفین ست ابتداءً طالب را بواسطهٔ کمال دنائت و خساست مناسبتے بجناب

اقوال و افعال و حرکات و سکنات ست بے تامل و تکلف و این اخلاص منوط بانتفاء آیۂ آفاقی و انفسی ست که ببقا و لقا مربوط ست و وصول ست بمرتبۂ ولایت خاصه اخلاصی که به تعمل و تکلف محتاج ست دوام نمی پذیرد و بے تکلف بودن در حصول و دوام در کار ست که در مرتبۂ حق الیقین ست پس اولیاء الله هرچه میکنند برائے حق میکنند جل و علا نه برائے نفس خود چه نفس ایشان فدای حق شده است در خصوص اخلاص ایشان را تصحیح نیت در کار نیست نیت ایشان به فنا فی الله و بقا بالله تصحیح یافته است مثلاً شخصے که گرفتار نفس خود است هرچه میکند برائے نفس خود میکند نیت کند یا نکند و چون این گرفتاری نفس زائل شود و گرفتاری حق جل و علا بجائے آن نشیند ناچار هرچه کند برائے حق کند نیت دست دهد یا نه نیت محتمل در کار ست در متیقن احتیاج به تعیین نسبت ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم صاحب دوام اخلاص مخلص ست بفتح لام و آنکه دوام ندارد و کسب اخلاص مینماید مخلص ست بکسر لام شتان ما بینهما و نفعیکه از طریق صوفیه بعلم و عمل میرسد آنست که علوم کلامیه استدلالیه کشفی میگردند و یسر تمام در اداء اعمال پیدا میشود و کسلی که از جانب نفس و شیطان بود زائل میگردد ع این کار دولت ست کنون تا کرا رسد ؛ والسلام اولاً و آخراً

مکتوب شصتم نیز بسیادت پناهی سید محمود صدر یافته در بیان نفی خواطر و دفع وساوس بالکلیه و ما یناسب ذلک حق سبحانه تعالی بدوام گرفتاری بجناب قدس خود مشرف گرداند که حقیقت رستگاری درین گرفتاریست منع خواطر و دفع وساوس در طریقه حضرات خواجگان قدس الله تعالی اسرارهم بر وجه اتم حاصل ست حتی که بعضے از مشائخ این خانوادۂ بزرگ که چلۂ خواطر کشیده اند در تمام آن اربعین باطن خود را از ورود خاطر باز داشته اند حضرت خواجه احرار قدس الله تعالی سره درین مقام فرموده اند که مراد از دفع خواطر خواطریست که مانع دوام توجه مطلوب اند نه دفع خواطر مطلقا و درویشے از مخلصان این سلسلۂ علیه بحکم و اما بنعمة ربک فحدث از حال خود چنین خبر میدهد که خواطر از قلب بحدی منتفی میگردد که اگر فرضاً عمر حضرت نوح علی نبینا و علیه الصلوٰة والسلام بصاحب القلب بدهند هیچ خاطرے بر قلب عبور نکند نه آنکه او درین دفع متکلف باشد چه بتکلف موقت ست دوام نمی پذیرد بلکه در اتیان خاطر اگر سالها تکلف نماید هم میسر نشود تعلیل الیقین از تعمل و تکلف خبر میدهد و تعمل در مرتبۂ طریقت ست حقیقت آنست که از تعمل و تکلف وارهاند یا کرده در طریقت

نہایت ست در ہدایت و الاحقیقت نہایت در ہدایت نمیگنجد و نہایت با ہدایت نسبت ندارد
تحقیق این بحث در رسالۂ کہ در تحقیق حقیقت جذبہ و سلوک و امثال آنہا تحریر یافتہ بتفاصیل ذکر
یافتہ است القصہ عبور از صورت بحقیقت ضرورسیت و اکتفا از حقیقت بصورت از دوری ست
حققنا اللہ سبحانہ بالحقیقۃ الحقۃ وجنبنا عن الصورۃ الباطلۃ بحرمۃ النبی المختار وآلہ الابرار علیہ و
علیہم من الصلوات اکملہا ومن التحیات افضلہا مکتوب شصت وسوم بہ سیادت پناہی
و نقابت دستگاہی شیخ فرید صدور یافت در بیان آنکہ انبیا صلوات اللہ تعالیٰ علیہم و تسلیماتہ در اصول
دین متفق اند و اختلاف این بزرگواران در فروع دین ست و در بیان بعضے
از کلمات متفقہ ایشان ثبتنا اللہ سبحانہ و ایاکم علے جادۃ آبائکم الکرام علی افضلہم اصالتًا و علی
بواقیہم متابعۃ الصلوۃ والسلام انبیا صلوات اللہ تعالےٰ و تسلیماتہ و برکاتہ علے جمیعہم عموماً
و علی افضلہم خصوصًا رحمتہا اند کہ بتوسط این بزرگواران عالمی بنجات ابدی مستسعد گشتہ است
واز گرفتاری کسرمدی خلاصی یافتہ اگر وجود شریف شان نمی بود حق سبحانہ و تعالےٰ کہ غنی
مطلق ست عالم را از ذات و صفات خود تعالیٰ و تقدس خبر نمی داد و بآن راہ نمے نمود
و ہیچکس او را نمی شناخت و بہ اوامر و نواہی کہ عباد را بہ محض کرم از برائے نفع ایشان مکلف
ساختہ است تکلیف نمی فرمود و مرضیات او تعالیٰ از نامرضیات جدائی گشت پس شکر
این نعمت عظمیٰ بکدام زبان راست آید و کرا مجال آنکہ از عہدۂ آن برآید الحمد للہ الذی انعم
علینا و ہدانا الی الاسلام وجعلنا من مصدقی الانبیاء علیہم الصلوۃ والسلام و این بزرگواران
در اصول متفق و کلمۂ ایشان واحد ست در ذات و صفات تعالیٰ و تقدس و حشر و نشر و
ارسال رسل و نزول ملک و ورود وحی و نعیم جنت و عذاب جحیم بطریق خلود و تابید اختلاف
ایشان در بعض احکام ست کہ بہ فروع دین تعلق دارد حق سبحانہ تعالیٰ در ہر یک زمانے
بہ ہر یک پیغمبر اولے العزم انبیاء آن زمان را بہ بعض احکام مناسبۂ آنہا وحی فرستادہ و
باحکام مخصوصہ تکلیف فرمودہ نسخ و تبدیل در احکام شرعیہ از حکم و مصالح حق ست
سبحانہ و بسیار ست کہ بر یک پیغمبر صاحب شریعت در اوقات مختلفہ احکام متضادہ
بطریق نسخ و تبدیل وارد شوند و از جملہ کلمات متفقہ این بزرگواران نفی عبادت غیر حق ست

قدس سره سلطانه نیست برزخی ذی جهتین درکار است و آن شیخ کامل مکمل ست و قوی‌ترین
فتور در طالب انابت ست به شیخ ناقص که به سلوک و جذبه کار را تمام ناکرده بمسند شیخی خود را
کشیده است طالب را صحبت او سم قاتل ست و انابت او مرض مهلک استعداد بلند طالب را
اینچنین صحبت به پستی می آرد و از ذروه بحضیض می اندازد مثلاً مریضے که از طبیب ناقص دارو خورد
در ازدیاد مرض خود میکوشد و قابلیت ازاله مرض خود ضائع میسازد هرچند آن دارو در ابتدا سکونے
از تخفیف بخشد اما فی الحقیقت نفس مضرتست این مریض اگر فرضاً به طبیب حاذق برسد آن طبیب
اول فکر ازاله تاثیر آن دارو مینماید و بمسهلات معالجه میفرماید بعد از زوال آن تاثیر فکر ازاله مرض میکند
و مدار طریق این بزرگواران قدس الله تعالی اسرارهم بر صحبت است بگفت و شنود کارے
نمیکشاید بلکه سستی در طلب پیدا می آرد احتمال دارد که بعد از چندگاه بجانب دهلی و آگره سیرے
واقع شود اگر جریده خود را رسانند و شفاهةً چیزے اخذ نموده بسرعت باز گردند گنجایش دارد زیاده
برین تصدیعه است بقیة الاجوبة المسئول عنها آنکه جناب مشیخت پناهی معارف آگاهی میان شیخ تاج
دران صوبه مغتنم اند و بزرگ اما استعداد شما را بطریق ایشان مناسبت کم ست بے رابطه مناسبت
حصول مطلوب متعسر ست والامر عندکم اگر گاه گاه خبرے از احوال خود می نوشته باشند تا بآن تقریب
ازینجانب چیزے نوشته شود مناسب ست چه سلسله اخلاص ازین راه همواره در حرکت میباشد

مکتوب شصت و دوم بجناب میرزا حسام الدین احمد صدور یافته در بیان آنکه جذبه که پیش از سلوک ست از مقاصد نیست بلکه وسیله ایست از برائے قطع منازل سلوک بسهولت و جذبه که بعد از سلوک ست از مقاصد ست و ما یناسب ذلک

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی طریقه وصول
را دو جزو ست جذبه و سلوک بعبارت دیگر تصفیه و تزکیه جذبه که مقدم بر سلوک ست از مقاصد
نیست و تصفیه که پیش از تزکیه ست از مطالب نه جذبه که بعد از تمامی سلوک ست و تصفیه که بعد از
حصول تزکیه است که در سیر فی الله است از مقاصد مطلوبه است و جذبه و تصفیه سابقه از
برای تسهیل مسالک سلوک ست بے سلوک کارے نمیکشاید و بے قطع منازل جمال مطلوب نمی نماید
جذبه اولے کار بصورت ست مر جذبه آخرے را فی الحقیقت بایکدیگر مناسبت ندارند پس مراد
از اندراج نهایت در بدایت که در عبارت مشائخ این سلسله علیه واقع ست اندراج صورت

این سخنان براے ازدیاد ایضاح ست والاحق از باطل جدا ست و نور از ظلمت ہویدا جاء الحق

وزہق الباطل ان الباطل کان زہوقا اللہم ثبتنا علی متابعۃ ہؤلاء الاکابر علیہم الصلوٰۃ والسلام اولاً وآخراً بقیۃ المقصود آنکہ سیادت پناہی میان پیر کمال را ایشان بہتر میدانند چہ احتیاج ست کہ درینباب چیزے نوشتہ می آید لیکن اینقدر ہست کہ حقیر چند گاہ است کہ از آشنائی ایشان محظوظ ست مدتے ست کہ ایشان اشتیاق عتبہ بوسی داشتند اما درین اثنای ضعفے برایشان طاری شدہ بود تا زمانے صاحب فرش بودند بعد از فراغ متوجہ ملازمت عالیہ گشتہ امید وار عنایت اند

مکتوب شصت وچہارم نیز بسیادت ونقابت پناہی شیخ فرید صدور یافتہ در بیان لذت والم جسمانی وروحانی وتحریص بر تحمل مصائب وآلام جسمانی وما یناسب ذلک سلمکم اللہ سبحانہ وعافاکم

فی الدارین بحرمۃ سید الثقلین علیہ وعلی آلہ الصلوات والتسلیمات لذت والم دنیا ہر دو قسم ست جسمانی وروحانی ہر چیز کہ جسم را دران لذت ست روح را دران الم ست وہر چہ جسم از ان متالم گشت روح را ازان التذاذ ست پس روح وجسم نقیض یکدیگر باشند ودرین نشائی کہ روح بمقام جسم تنزل نمودہ است وگرفتار جسم وجسمانی شدہ روح نیز حکم جسم پیدا کردہ بلذت او متلذذ گشتہ است وبالم او متالم انیست مرتبۂ عوام کالانعام ثم رددناہ اسفل سافلین در شان ایشان صادق واے ہزار واے اگر روح ازین گرفتاری خلاص نشود وبوطن اصلی رجوع نماید سہ پایہ آخر آدم ست وآدمی ٭ گشت محروم از مقامے مرتسمی ٭ گر نگردد باز مسکین زین سفر ٭ نیست از وے ہیچکس محروم تر ٭ از بیماری روح ست کہ الم خود را لذت می انگارد ولذت را الم می شناسد در رنگ صفراے کہ بواسطۂ علت صفرا شیرینی را تلخ می یابد پس بر عقلا فکر ازالۂ این مرض لازم ست تا در آلام ومصائب جسمانی خرم وشادان زندگانی می نمایند **بیت** از پئے این عیش وعشرت ساختن ٭ صد ہزاران جان بباید باختن ٭ وچون نیک ملاحظہ کردہ میشود معلوم میگردد اگر در دنیا درد والم ومصیبت نمی بود نخوے نمی ارزید ظلمتہاے آن را وقائع وحوادث زائل می گردانند تلخی حوادث در رنگ تلخی داروے نافع ست کہ ازالۂ مرض مے نمایند محسوس این فقیر شدہ در دعوتہاے عام کہ طعام مے پزند بخلوص نیت نمیتوانند کرد وجمعے از طعام خواران بشکوی منجر ند ومنقصت طعام

نہ محرمی

سبحانہ و منع اشتراکست با و تعالی و تقدس و ناگرفتن بعضی مخلوقات ست مر بعض دیگر را
ارباب غیر از حق را سبحانہ این حکم مخصوص با نبیاست غیر از متابعان ایشان باین دولت
مشرف نشده اند و غیر از انبیا کسی باین کلمات تکلم نه نموده است منکران نبوت اگرچه خدا را
سبحانہ واحد میگویند حال ایشان از دو امر خالی نیست یا تقلید اہل اسلام میکنند یا در وجوب
وجود واحد میدانند نہ در استحقاق عبادت و نزد اہل اسلام ہم در وجوب وجود واحد ست
ہم در استحقاق عبادت مراد از کلمۂ طیبہ لا الہ الا اللہ نفی عبادت آلہہ باطلہ است و اثبات
معبود بحق ست سبحانہ و کلمۂ دیگر کہ مخصوص باین بزرگواران ست آنست کہ خود را بشر میدانند
مثل سائر مردم و آنکہ معبود حق را میدانند سبحانہ و مردم را دعوت با و میکنند تعالے و او را سبحانہ
از حلول و اتحاد منزہ میگویند و منکران نبوت نہ چنین اند بلکہ رؤسای ایشان مدعیان الوہیت اند
و حق را سبحانہ در خود حلول اثبات میکنند و از استحقاق عبادت و اطلاق اسم الوہیت بر خود
تحاشی نمی نمایند لاجرم یا از بندگی برآورده در منکرات افعال و مستقبحات اعمال مے افتند و راہ
اباحت بدیشان کشاده میگردد و گمان می برند کہ اللہ از ہیچ چیز ممنوع نیست ہرچہ میگویند صواب
میدانند و ہرچہ میکنند مباح می انگارند ضلوا فاضلوا فویل لہم و لاتباعہم و لاشیاعہم و کلمۂ دیگر کہ
انبیاء علیہم الصلوات و التسلیمات بر آن متفق اند و منکران ایشان را از ان دولت نصیبی نیست
آنست کہ این بزرگواران بہ نزول ملائکہ کہ معصوم مطلق اند و ہیچ تعلق و تلوث ندارند قائل اند
و امنا وحی و حملۂ کلام ربانی تعالی و تقدس ایشان را میدانند پس این بزرگواران ہرچہ میگویند
از حق میگویند تعالی و تقدس و ہرچہ میرسانند از حق میرسانند و احکام اجتہادیۂ ایشان
نیز مؤید بوحی اند اگر بالفرض زلتے واقع میشد فے الحال حق سبحانہ تدارک آن بوحے
قطعے مے فرمود و رئیسان منکران کہ مدعیان الوہیت اند ہرچہ گویند از خود گویند
و ہمان را صواب دانند بواسطۂ زعم الوہیت پس انصاف در کار است
شخصے کہ از کمال بیخردے خود را الٰہ بگیرد و مستحق عبادت داند و افعال
نا شائستہ باین زعم فاسد بوقوع آرد سخنان او را چہ اعتبار ست و بر اتباع
او چہ مدار مصرعہ سالے کہ نکوست از بہارش پیداست ﴿ اظہار امثال

ہجرت عملی دیگر نمایان نیست کہ اینہمہ اعتبار پیدا کردہ است سپاہیان در وقت غلبہ
اعدا اگر اندک تردد میکنند اعتبار بسیار پیدا مے کنند بخلاف در وقت امن وتسکین
اعدا و این جہاد قولی کہ امروز شما را میسر شدہ است جہاد اکبر ست مغتنم دانید و ہل من مزید
بگوئید و این جہاد گفتن را بہ از جہاد کشتن دانید مثال ما مردم فقرا بیدست و پا ازین دولت محرومیم
سے ہنیئاً لارباب النعیم نعیمہا ۞ وللعاشق المسکین ما یتجرع سے داریم ترا زگنج مقصود نشان ۞
گر ما نرسیدیم تو شاید برسی ۞ حضرت خواجہ احرار قدس اللہ تعالی میفرمودند کہ اگر من شیخی کنم
ہیچ شیخی در عالم مرید نیابد اما مرا کار دیگر فرمودہ اند و آن ترویج شریعت وتائید ملت ست لاجرم
بصحبت سلاطین میرفتند وبتصرف خود ایشان را منقاد میساختند وبتوسل ایشان ترویج
شریعت میفرمودند ملتمس آنست کہ چون حق سبحانہ ببرکت محبت شما با کابر این خانوادہ بزرگ
قدس اللہ تعالی اسرارہم سخن شما را تاثیرے بخشیدہ است وعظمت مسلمانی شما
در نظر اقران ظاہر گشتہ سعے فرمایند کہ اقل احکام کشیرۂ اہل کفر کہ در اہل اسلام
شوخی پیدا کردہ اند منہدم ومندرس گردند و اہل اسلام ازان منکرات محفوظ مانند
جزاکم اللہ سبحانہ عنا وعن جمیع المسلمین خیر الجزاء در سلطنت پیشین عناد سے بدین مصطفوی
علیہ الصلوۃ والسلام مفہوم مے شد و درین سلطنت ظاہرا آن عناد نیست اگر ہست
از عدم علم ست ترس آن ست کہ مبادا اینجا ہم کار بعنا دانجامد و بر مسلمانان معاملہ
تنگ تر افتد ۞ مصرع چو بید بر سر ایمان خویش میلرزم ۞ ثبتنا اللہ سبحانہ وایاکم
علے متابعۃ سید المرسلین علیہ وعلے آلہ الصلوات والتسلیمات فقیر بہ تقریبے
اینجا آمدہ بود نخواست کہ از آمدن خود ایشان را اطلاع ندہد و بعضے سخنان نافع ننویسد
واز محبت عزیزے کہ بواسطہ مناسبت فطریست خبر نکند قال علیہ السلام من
احب اخاہ فلیعلم ایاہ یعنے کسیکہ دوست دارد برادر مسلم خود را پس گو اعلام کند او را
ازان محبت والسلام علیکم وعلے جمیع من اتبع الہدی ۔ مکتوب شصت و ششم
نیز بخان اعظم صدور یافتہ در مدائح طریقہ علیہ نقشبندیہ قدس اللہ تعالی
اسرارہم ومناسب این طریق بطریق اصحاب کرام علے صاحبہم وعلیہم الصلوۃ والسلام

و صاحب طعام مینمایند و صاحب طعام را ازین شکستگی دل حاصل میگردد و همین شکستگی صاحب طعام ظلمتی را که در طعام رفته بود بواسطهٔ عدم خلوص نیت ازاله مینماید و در معرض قبول می آرد اگر شکوهٔ آن جماعت نمی بود و انکسار قلب صاحب طعام نمیشد طعام سراسر بد از ظلمت و کدورت بود احتمال قبول را درین صورت چه گنجایش پس مدار کار بر شکستگی و آوارگی آمد و ما نازیره در دکان جویان عیش و تنعم را مشکل کار است ما خلقت الجن والانس الا لیعبدون نص قاطع است و عبادت عبارت از تذلل و انکسار است پس مقصود از خلقت انسان خواری اوست علی الخصوص مسلمانان و دینداران که دنیا سجن المسلم است در زندان عیش جویان بودن از عقل دور است پس آدمی را از مشق محنت کشی چاره نبود و از ورزش باربرداری گذر نه حضرت حق سبحانه و تعالی بالی طاقتان را برین معنی استقامت کرامت فرماید بحرمة جدکم الامجد علیه و علی آله من الصلوات اتمها و من التحیات اکملها مکتوب شصت و پنجم بخان اعظم صدور یافته در تاسف و تلهف بر ضعف اسلام و زبونی مسلمانان و تحریض و اغرا بر تقویت اهل اسلام و اجراء احکام ایدکم الله سبحانه و نصرکم علی اعداء الاسلام فی اعلاء الاحکام مخبر صادق علیه و علی آله من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها فرموده است الاسلام بدأ غریبا وسیعود کما بدأ فطوبی للغرباء غربت اسلام تا بحدی رسیده است که کفار بر ملا طعن اسلام و ذم مسلمانان مینمایند و بے تحاشا اجراء احکام کفر و مداحی اهل آن در کوچه و بازار میکنند و مسلمانان از اجراء احکام اسلام ممنوع اند و در اتیان شرائع مذموم و مطعون بیت پری نهفته رخ و دیو در کرشمه و ناز بسوخت عقل ز حیرت که این چه بوالعجبی است سبحان الله و بحمده الشرع تحت السیف گفته اند و رونق شرع شریف را بسلاطین وابسته اند قضیه منعکس گشته است و معامله انقلاب پیدا کرده است واحسرتا واندامتا واویلا امروز وجود شریف شما را مغتنم می شمریم و مبارز درین معرکه ضعیف و شکست خورده جز شما را نمیدانیم حق سبحانه و تعالی موید و ناصر شما باد بحرمة النبی و آله الامجاد علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات والتحیات والبرکات در خبر وارد است لن یومن احدکم حتی یقال انه مجنون درین وقت آن جنون که منشاء آن فرط غیرت اسلام است در شما محسوس است الحمد لله سبحانه علی ذلک امروز آن روز است که عمل قلیل را باجر جزیل با عتنای تمام قبول می فرمایند از اصحاب کهف غیر از

و اخلاص و امر ثانی ایما احتیاج محتاج است که بفضیلت و صلاح متحلی ست و بمعرفت و شهود
متزین از روے نسب کریم ست و از روے حسب شریف مخدوما در اظهار حق نوعے از مرارت
است اگرچه بحسب شدت و ضعف متفاوت باشد خیلے سعادتمندی میباید که این مرارت را
در رنگ عسل بیاشامد و هل من مزید گوید تلونیات احوال از لوازم صفت امکان ست جماعهٔ
که به تمکین رسیده اند نیز از تلوین سرشته اند بیچاره ممکن گاہے مغلوب سلطان صفات جلالیه
است و گاہے محکوم صفات جمالیه است وقتی محل قبض است و وقتی موطن بسط و هر موسم را
احکام جدا ست و روز آن بود امروز اینست قلب المؤمنین بین اصبعین من اصابع الرحمن یقلبها
کیف یشاء والسلام **مکتوب شصت و هشتم** نیز بخان خانان صدور یافته در بیان آنکه تواضع
از ارباب غنا می زیبد و استغنا از ارباب فقر و مناسب ذلک فیما صنع الله مخدوما سخن
آنچه شرط بلاغ ست با تو میگویم ÷ تو خواه از سخنم پند گیر خواه ملال ÷ تواضع از ارباب غنا زیباست
و استغنا از اهل فقر لان المعالجة بالاضداد در مکاتیب ثلاثه شما غیر از
استغنا امرے مفهوم نشد هر چند مقصود شما تواضع بود مثلاً در مکتوب اخیر مسطور بود بعد
الحمد والصلوة بنموده مے آید این عبارت را نیک دریابید که در کجا باید نوشت آرے
خدمت فقراء بسیار کرده اند اما رعایت آداب خدمت هم ضروری ست تا ثمرهٔ بران
مترتب شود و بدونها خرط القتاد بلے اتقیاء امت او علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات
اتمها واکملها از تکلف بری اند اما التکبر مع المتکبرین صدقة حضرت خواجه نقشبند را قدس الله
تعالی سره شخصے گفت که متکبر ست فرمودند تکبر من از کبریائے اوست این طائفه را
ذلیل و خوار نه انگارند رب اشعث مدفوع بالابواب لو اقسم علی الله لابره حدیث نبوی ست
علیه الصلوة والسلام سه اندکے بیش تو گفتم غم دل ترسیدم ÷ که دل آزرده شوے ورنه سخن
بسیار ست ÷ محبان عزیزی و مخلصان صمیمی شما باندک ملاحظه نفس امر داشته باشند
بشما هرچه رسانند از نفس الامر رسانند و هرگز کنگاشے که بدهند صلاح شما را میباید که منظور
دارند و مصالح خود را که آن خیانت محض ست بعضے از منافع شما نیز از علل غائیه
این سفر بود اما در عالم اسباب محبان و مخلصان شما نگذاشتند تقصیرے ازین طرف

وبیان فضیلت اصحاب کرام بر دیگران اگرچہ اویس قرنی باشد یا عمر مروانی الحمد للہ و سلام علے عبادہ الذین اصطفی طریق حضرات خواجگان قدس اللہ تعالے اسرارہم مبنی بر اندراج نہایت در بدایت ست حضرات خواجہ نقشبند قدس اللہ تعالی سرہ فرمودہ اند کہ ما نہایت را در بدایت درج میکنیم و این طریقہ بعینہ طریق اصحاب کرام ست رضی اللہ تعالے عنہم چہ این بزرگواران را در اول صحبت آن سرور علیہ وعلیہم الصلوات والتسلیمات آن میسر مے شد کہ اولیاء امت را در نہایت النہایت شمہ ازان کمال دست سید ہد لہذا وحشی قاتل حضرت حمزہ علیہ السلام کہ یکمرتبہ در بدو اسلام خود بشرف صحبت سید اولین و آخرین علیہ و علی آلہ الصلوات والتسلیمات والتحیات مشرف شدہ بود از اویس قرنی کہ خیر التابعین ست افضل آمد آنچہ وحشی را در اول صحبت خیر البشر علیہ و علی آلہ الصلوۃ والسلام میسر شد اویس قرنی را با آن خصوصیت در انتہا میسر نشد لاجرم بہترین قرون قرن اصحاب گشت رضوان اللہ تعالی علیہم کلمۂ ثم کار دیگران را در پس انداخت و اشارت بہ بعد درجہ نمود شخصے از عبد اللہ بن مبارک قدس سرہ سوال کرد ایما افضل معاویۃ ام عمر بن عبد العزیز قال الغبار الذی دخل انف فرس معاویۃ تبع رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم خیر من عمر بن عبد العزیز کذا مرۃ پس ناچار سلسلۂ این حضرات سلسلۃ الذہب آمد و مزیت این طریقہ عالی بر سائر طرق در رنگ مزیت قرن اصحاب کرام بر سائر قرون بعد گشت جماعہ را کہ از کمال فضل در آغاز شرفی از انجام ارزانی دارند اطلاع بر حقیقت کمالات ایشان غیر ایشان متعذر ست نہایت ایشان فوق نہایت دیگران خواہد بود مصرعہ قیاس کن ز گلستان من بہار مرا مصرعہ سالے کہ نکوست از بہارش پیداست ذلک فضل اللہ یؤتیہ من یشاء واللہ ذو الفضل العظیم حضرت خواجہ نقشبند میفرمودند کہ ما فضلیانیم جعلنا اللہ سبحانہ وایاکم من محبی ہولاء الاکابر و متابعے آثارہم بحرمۃ النبی القرشی علیہ و علی آلہ من الصلوات افضلہا و من التحیات اکملہا

مکتوب شصت و ہفتم بخان خانان صدور یافتہ در سفارش محتاجے ثبتنا اللہ سبحانہ وایاکم علے متابعۃ سید المرسلین علیہ و علے آلہ الصلوات والتسلیمات ظاہراً و باطناً ویرحم اللہ عبداً قال آمینا و آمرا ہم بے اختیار بر ان آوردند کہ بتصدیع ایشان جرأت نماید اول اظہار رفع مظنہ آزارست بلکہ حصول مودت

وبدعای سلامتی دارین ایشان مشغول باشد والسلام. **مکتوب هفتادم** نیز بخان خانان صدور یافته در بیان آنکه آدمی را جامعیت او سبب بعد اوست همچنانکه همین جامعیت او سبب قرب اوست وما نیاسب ذلک

ثبتکم الله سبحانه علی جادة الشریعة المصطفویة علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة رحم الله عبدا قال آمینا آدمی را همچنانکه جامعیت سبب قرب وتکریم و تفضیل است سبب بعد وتضلیل وتجهیل نیز همان جامعیت است قرب بواسطه تمامیت مرآت اوست وقابلیت ظهور مر جمیع اسما وصفات را بلکه تجلیات ذاتیه را نیز حدیث قدسی لا یسعنی ارضی ولا سمائی ولکن یسعنی قلب عبدی المؤمن رمزی بیان است وبعد اولیت احتیاج اوست بهر جزئی از جزئیات عالم چه او را همه چیز درکار است خلق لکم ما فی الارض جمیعا این احتیاج او را بجمیع اشیا گرفتاری هست که سبب بعد وتضلیل او گشته است ؎ پایه آخر آدم است وآدمی ؛ گشت محروم از مقام محرمی ؛ گر نگردد باز مسکین زین سفر ؛ نیست از وی هیچکس محروم تر ؛ پس بهترین همه موجودات انسان آمد وبدترین همه کائنات هم او اذا کان منه محمد حبیب رب العالمین علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات والتحیات وابوجهل اللعین عدو رب السموات والارضین پس ناچار تا از گرفتاری همه نجات میسر نشود گرفتاری یکی که نقد است از یکی نیز حاصل نباید خرابی در خرابی است لیکن بمقتضاے ما لا یدرک کله لا یترک کله زندگانی چند روزه بر وفق اتباع صاحب شریعت علیه وعلی آله الصلوة والتحیة باید بسر برد که رستگاری از عذاب اخروی وفور تنعمات سرمدی وابسته بسعادت این اتباع است پس در اموال نامیه وانعام سائمه ادای زکوة کما حقه باید نمود وآنرا وسیله عدم گرفتاری باموال وانعام باید ساخت ودر مطعومات وملبوسات لذیذ ونفیسه حظ نفس منظور نباید داشت بلکه در اطعمه واشربه غیر از حصول وقوت بر اداء طاعات نیتی دیگر نباید کرد وجامه نفیس بحکم کریمه خذوا زینتکم عند کل مسجد به نیت تزیین مامور باید پوشید ومشوب به نیت دیگر نباید ساخت واگر حقیقت نیت میسر نشود خود را بتکلف برین نیت باید آورد فان لم تبکوا فتباکوا ودائم بحق سبحانه وتعالی ملتجی ومتضرع باید بود که حقیقت نیت میسر شود واز تکلیف وارهد ؎ میتواند که درا خلاص حسن قبول

بدانند ہرچند این مقدمات تلخ نما اند اما خوش گویندگان شما بسیار اند بہا ہا اکتفا کنند
مقصود از آشنائی فقرا اطلاع بر عیوب مکنونہ است وظہور رذائل مخفیہ و نہ لیکن
بدانند کہ اظہار این قسم سخنان نہ از روی آزار است بلکہ از روے نیکخواہی و دل سوزیست
یقین تصور نمایند خواجہ محمد صدیق اگر یک روز پیشتر می آمد محتمل کہ فقیر خود را بہر حال
بشما میرسانید سے اما در اثناء راہ سرہند ملاقی شدند معذور خواہند داشت
الخیر فیما صنع اللہ سبحانہ مکتوب شصت ونہم نیز بخان خانان صدور یافتہ
در بیان تواضع کہ موجب رفعت دارین است و در بیان آنکہ نجات وابستہ بمتابعت اہل
سنت وجماعت ست کہ فرقۂ ناجیہ اند الحمد للہ والصلوۃ والسلام علی رسول اللہ
التفات نامہ گرامی کہ بمصحوب اخوے مولانا محمد صدیق ارسال داشتہ بودند
وصول یافت کرم فرمودند جزاکم اللہ سبحانہ عنا خیر الجزاء چون رعایت آداب
فقرا نمودہ اند تبواضع سخن راندہ اند امید است کہ بحکم من تواضع للہ رفعہ اللہ این تنزل
موجب رفعت دینی و دنیوی گردد بلکہ گشت بشرے لکم چون الفاظ انابت
درجوع در میان آوردہ اند چنان تصور فرمایند کہ این انابت بر دست درویشے
از درویشان واقع شدہ است مترصد نتائج وثمرہ آن باشند اما حقوق آن را باید
کہ مہما امکن مرعی دارند از وصایا ونصائح چہ نویسد واز علوم و معارف چہ وانماید
کہ علماء مجتہدین وصوفیۂ محققین شکر اللہ تعالیٰ سعیہم در بسط وتفصیل سخن تقصیر جائز
نداشتہ اند و پارۂ از مسودات این کم بضاعت را نیز ظاہرا بعضے از یاران
بخدمت شما بردہ اند بہ نظر شریف گذشتہ باشد بالجملہ طریق النجاۃ متابعتہم
اہل السنۃ والجماعۃ کثرہم اللہ سبحانہ فی الاقوال والافعال وفی الاصول وفی الفروع
فانہم الفرقۃ الناجیۃ وما سواہم من الفرق فہم فی معرض الزوال ومشرف الہلاک علمہ الیوم احد
اولم یعلم اما فی الغد فیعلمہ کل احد ولا ینفع العلم بہنا قبل ان ینبہنا الموت سیادت مآبی سید
ابراہیم القدیم چون انتسابے بآن آستان علیہ دارد و در سلک دعاگویان منتظم ست
بر ذمہ کرم لازم ست کہ دستگیری فرمایند کہ از ان فقر و پیری با اہل و عیال خود بفراغ خاطر گذرانند

دفتر اول

و در مطاعم و مشارب و مساکن حدود شرعیه را رعایت باید نمود و تجاوز از آن حدود تجویز نباید کرد در اموال نامیه و انعام سائمه زکوة مفروضه را ادا باید کرد و چون تحلی باحکام شرعیه میسر شد از مضرت دنیا نجات حاصل گشت و با آخرت جمع شد و اگر این قسم ترک حکمی هم میسر نشود از مبحث خارج است حکم منافق دارد که صورت ایمان در آخرش سودمندش نخواهد گشت نتیجۀ او عصمت دماء و اموال دنیوی است فقط ؎ من آنچه شرط بلاغست با تو میگویم ؛ تو خواه از سخنم پند گیر خواه ملال ؛ تا کدام صاحب دولت باشد که باین طمطراق دنیاوی و با این خدم و حشم و با این طعامهای لذیذ و چرب و با این لباسهای فاخره در برش کلمۀ حق را بسمع قبول استماع نماید ؎ گوششی از بار ذکر گران شده است ؛ نشنود ناله و فغان مرا ؛ وفقنا الله سبحانه و ایاکم بمتابعة الشریعة المصطفویة علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة بقیة المراد میان شیخ زکریا که سابق کروری بود مرد عالم و فاضل است که بشومی اعمال مدتی است که در زندان محبوس است بواسطۀ ضعف پیری و ضیق معیشت و تمامی مدت حبس بستوه آمده است بفقیر نوشته بود که در عسکر آمده سعی در مخلص ما نماید کثرت مسافت راه مانع آمد چون اخوی خواجه محمد صدیق بخدمت ایشان میرفتند بضرورت بچند کلمه متصدع گشت امید است که توجه عالی در بارۀ آن ضعیف مرعی خواهند داشت که عالم است و پیر والسلام اولا و آخرا

مکتوب هفتاد و سوم

به قلیچ بن قلیچخان صدور یافته در مذمت دنیا و ابنای آن و در نکوهش تحصیل علوم غیر نافع و در اجتناب از فضول مباحات و تحریص بر خیرات و اعمال صالحه علی الخصوص در زمان عنفوان جوانی و ما یناسب ذلک حق سبحانه و تعالی بر جادۀ شریعت سنیۀ مصطفویه علی صاحبها الصلوات والتسلیمات والتحیات ابدیه سرمدیه استقامت ارزانی فرماید ای فرزند دنیا محل آزمایش و ابتلا است ظاهر او را بانواع مزخرفات مموه و مزین گردانیده است صورت او را بجال و خط و زلف و خد موهومه مزین ساخته اند و بنمود شیرین است و بطراوت و نضارت متخیل است لیکن فی الحقیقت جیفه ایست عطر آلوده و مزبله ایست پر از ذباب و دود و سرابی است آب نما و شکری است زهر آسا باطن او سراسر خراب و ابتر است معاملۀ او با ابنای خود با این همه گندگی از هر چه گوئی بدتر فریفتۀ او دیوانه و مسحور است گرفتار او مجنون و مخدوع است هر که بظاهر او مفتون گشت بداغ خسارت ابدی متهم شد و هر که بحلاوت و طراوت نظر کرد ندامت سرمدی نصیب او آمد سرور کائنات حبیب رب العالمین علیه و علی آله الصلوة والسلام فرموده است ما الدنیا والآخرة الا ضرتان ان رضیت احدهما

آنکه در ساختہ است قطرۂ باران را ؛ علی ہذا القیاس در جمیع امور بمقتضائے فتوئے علماء دین تا رکہ
راہ عزیمت را اختیار نمودہ اند و از رخصت اجتناب کردہ زندگانی باید کرد وسیلہ نجات ابدی
باید دانست ما یفعل اللہ بعذابکم ان شکرتم وآمنتم **مکتوب ہفتاد و یکم** بمیرزا دارا ب
ابن خان خانان صدور یافتہ در بیان آنکہ شکر منعم بر منعم علیہ واجب ست و حصول شکر
باتیان شریعت ست لا غیر اید کم اللہ سبحانہ ونصرکم شکر منعم بر منعم علیہ واجب ست عقلاً
و شرعاً و معلوم ست کہ وجوب شکر بہ اندازۂ وصول نعمت ست پس ہر چند وصول نعمت بیشتر
وجوب شکر زیادہ تر پس براعتبار علی تفاوت درجات ہم نسبت بفقرا اضعاف مضاعف شکر
واجب آمد لہذا فقرا این امت بیش از اغنیا بہ پانصد سال در بہشت خواہند درآمد و شکر منعم تعالیٰ
اولاً بتصحیح عقائد ست بمقتضائے آرائے فرقۂ ناجیہ کہ اہل سنت و جماعت اند وثانیاً باتیان احکام
شرعیہ عملیہ است بر وفق آرائے مجتہدین این فرقۂ علیہ وثالثاً بتصفیہ و تزکیہ ست بر طبق سلوک
صوفیہ علیہ این فرقۂ سنیہ و وجوب این رکن اخیر استحسانے ست بخلاف رکنین سابقہ چہ
اصل اسلام مربوط باین دو رکن ست وکمال اسلام منوط بآن یک رکن و عملی کہ مخالف
این ارکان ثلثہ است اگرچہ از جنس ریاضات شاقہ و مجاہدات شدیدہ باشد داخل معصیت ست
و نافرمانی و ناسپاسی منعم جل سلطانہ براہمۂ ہند و فلاسفۂ یونان در ریاضات و مجاہدات خود را
معاف نداشتہ اند اما آن ریاضات چون بر وفق شرائع انبیا صلوات اللہ تعالیٰ وتسلیماتہ
علی جمیعہم عموماً وعلی افضلہم خصوصاً واقع نشدہ اند مردود اند و از نجات اخروی بے نصیب فعلیکم بمتابعۃ
سیدنا ومولانا وشفیع ذنوبنا وطبیب قلوبنا محمد رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ و علی آلہ وسلم و متابعۃ خلفاء
الراشدین المہدیین رضوان اللہ تعالیٰ علیہم اجمعین **مکتوب ہفتاد و دوم** بخواجہ جہان
صدور یافتہ در بیان آنکہ جمع ساختن دین با دنیا دشوار ست پس طالب آخرت را از ترک دنیا
چارہ نباشد و اگر ترک حقیقی میسر نشود از ترک حکمی چارہ نیست ثبتنا سبحانہ وایاکم
ما احسن الدین والدنیا لو اجتمعا جمع ساختن دین و دنیا را از قبیل جمع اضداد ست پس طالب آخرت را
ترک دنیا لابد آمد و چون درین آوان حقیقت ترک آن میسر نیست بلکہ متعسر ست بضرورت بہ ترک
حکمی باید قرار داد و ترک حکمی عبارت از انست کہ در امور دنیویہ بمقتضائے حکم شریعت غرا محکوم باید شد

آنهم به نیت جمعیت از برای ادای وظائف بندگی مثلاً مقصود از خوراک قوت بر
ادای طاعت ست واز پوشاک ستر عورت ودفع حر و برد وعلی هذا القیاس
سائر المباحات الضروریة اکابر نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم عمل بعزیمت
اختیار کرده اند واز رخصت مهما امکن اجتناب فرموده اند از جمله عزائم اکتفا ست
بقدر ضرورت واگر این دولت میسر نشود باری از دائره مباحات بیرون نباید نهاد و محرمات
و مشتبهات نباید رفت تنعمات بامور مباحات بر وجه اتم و اکمل حق سبحانه از کمال کرم تجویز
فرموده است و دائره این تنعمات را پر وسیع ساخته قطع نظر از این تنعمات کدام
عیش برابر آنست که مولای این کس از کردار این شخص راضی باشد و کدام جفا برابر
آنست که سید او از اعمال او در سخط باشد رضاء الله تعالی فی الجنة خیر من الجنة و سخط
الله تعالی فی النار شر من النار این کس بنده ایست محکوم بحکم مولی و او را بسر خود
نساخته اند و در هر جسد افتند وانه گذاشته فکر باید کرد و عقل دور اندیش را کار باید فرمود
فردا غیر از ندامت و خسارت هیچ بدست نخواهد آمد وقت کار موسم جوانی ست جوانمرد آنست
که این وقت را از دست ندهد و فرصت غنیمت شمرد چه محتمل که او را تا زمان پیری نگزارند و اگر گزارند
جمعیت میسر نشود و اگر میسر شود هنگام ضعف و سستی کاری نتواند کرد حالانکه اسباب جمعیت
هم میسر ست و وجود والدین هم از جمله اغتنامات حق ست سبحانه که غم معیشت این کس بر سر آنهاست
و موسم فرصت ست و زمان قوت و استطاعت بکدام عذر امروز بفردا باید انداخت و رخت
به تسویف باید کشید قال علیه الصلوة والسلام هلک المسوفون آری اگر مهمات دنیای دنی
تاخیر کردن در کارے
را بر فردا اندازند و امروز باعمال آخرت پردازند بس مستحسن ست چنانکه عکس این مستقبح ست
درین وقت عنفوان جوانی که استیلاء دشمنان دین ست از نفس و شیطان اندک عمل را آن قدر
اعتبار ست که در وقت عدم استیلاء آنها اضعاف مضاعف آن را اعتبار نیست در تورهٔ
سپاهی گری سپاهیان کارگزار در وقت استیلای اعدا اعتبار بیشتر است
اندک تردد ایشان اعتبار می گیرد و نمایان می شود و در وقت امن از شر اعدا این قسم اعتبار
نمی ماند ای فرزند مقصود از خلقت انسانی که خلاصهٔ موجودات ست نه لهو و لعب و خوردن و خفتن ست

غضبت الاخرے پس ہر کہ دنیا را راضی ساخت آخرت از وے در سخط ست پس نا چار از آخرت بے نصیب آمد اعاذنا اللہ سبحانہ وایاکم من محبتہما ومحبۃ اہلہا اے فرزند ہیچ میدانی کہ دنیا چیست آنچہ ترا از حق سبحانہ باز دارد پس از زن وفرزندان ومال وجاہ وریاست ولہو ولعب واشتغال بمالا یعنے ہمہ داخل دنیا ست علومے کہ با آخرت کار ندارند ہم از دنیا اند اگر تحصیل نجوم ومنطق وہندسہ وحساب واشتال آنہا از علوم لا طائل بکار مے آمد فلاسفہ از اہل نجات مے بودند قال علیہ الصلوۃ والسلام علامۃ اعراضہ تعالیٰ عن العبد اشتغالہ بما لا یعنیہ ؎ ہرچہ جز عشق خداے احسن ست * گر شکر خوردن بود جان کندن ست * وآنکہ گفتہ اند کہ علم نجوم از براے معرفت اوقات صلوۃ درکار ست نہ باین معنے ست کہ معرفت اوقات بے معرفت نجوم حاصل نیست بلکہ باین معنی ست کہ علم نجوم یکے از طرق معرفت اوقات ست بسیارے از مردم ہستند کہ از علم نجوم خبر ندارند واوقات صلوۃ را بہ از عالمان نجوم مے شناسند قریب باین سخن ست وجہیکہ در تحصیل علم منطق وحساب وما نند اینہا کہ فی الجملہ در بعضے علوم شرعیہ درکار اند گفتہ اند بالجملہ بعد از تحملات بسیار وجہ جواز از براے اشتغال باین علوم پیدا میشود اما اگر مقصود اینہا غیر از معرفت احکام شرعیہ وتقویت ادلۂ کلامیہ امرے دیگر نباشد والا لا یجوز اصلا انصاف باید کرد ارتکاب امر مباح کہ مستلزم فوت امور واجبہ باشد از حد اباحت مے برآید یا نہ شک نیست کہ اشتغال باین علوم مفوت اشتغال بعلوم شرعیہ ضروریہ است اے فرزند حق سبحانہ وتعالیٰ از کمال عنایت بے غایت خویش ترا در ابتداء جوانی توفیق توبہ کرامت فرمودہ بود بدولت یکے از درویشان سلسلۂ علیہ نقشبندیہ قدس اللہ تعالیٰ اسرارہم انابت دادہ نمیدانم از دست نفس وشیطان ترا ثبات بر آن توبہ میسر شدہ باشد یا نہ استقامت مشکل مینماید موسم عنفوان جوانی ست واسباب دنیوے ہمہ میسر وبیشتر از قرناے نامناسب ونا ملائم ؎ ہمہ اندر زمن بتو این ست * کہ تو طفلی وخانہ رنگین ست * اے فرزند کار این ست کہ از فضول مباحات اجتناب باید نمود واز مباحات بقدر ضرورت اکتفا باید کرد

پس حال اینها از دو حالت خالی نیست خبر حق را سبحانه باور نمی کنند یا اطلاع حق سبحانه تعالے را اعتبار نمید هند پس این قسم کردار از ایمانست یا از کفر پس بران فرزند لازم ست که از سر تجدید ایمان بکند قال علیه الصلوٰة والسلام جددوا ایمانکم بقول لا اله الا الله و از نامرضیات حق سبحانه توبه نصوح از سر اعاده نماید از اموریکه نهی فرموده است و محروم ساخته مجتنب باشد و پنج وقت نماز بجماعت گزارد اگر قیام لیل و نهار از تهجد میسر شود زہے سعادت و اداء زکوٰة مال نیز از جمله ارکان اسلام ست آنرا البته ادا کند و طریقے که ادای آن اسهل باشد آنست که از مال خود انچه حق فقرا است سالیانه جدا سازد و به نیت زکوٰة نگاهداشته در تمام سال بمصارف زکوٰة خرچ نماید بر این تقدیر بهر مرتبه تجدید نیت ادای زکوٰة لازم نیست یکدفعه جدا کردن کفایت میکند معلوم ست که در سال تمام چه قدر خرچ میکنند به فقرا و مستحقان اما چون به نیت زکوٰة نیست محسوب نمیشود و در صورت مرقومه زکوٰة از ذمه ادا میشود و هم از خرچ سبے تقریب خلاصی ست و اگر بالفرض آنقدر در سال خرچ فقرا نشود بقیه ماند آنرا همان طور جدا از مال خود نگاهدارند در هر سال همین قسم عمل بکار برند چون مال فقرا جدا میشود اگر امروز توفیق ادای آن روزی نشد شاید که فردا موفق سازند اے فرزند چون نفس بالذات بخیل ست و در امتثال احکام الٰهی جل سلطانه سرکش بضرورت سخن بصرفه گفته میشود والا اموال واملاک همه از حق ست سبحانه این کس را چه مجالست که در ان مکث نماید باید که بمنت تمام ادا کند و همچنین در سائر عبادات خود را هیچ وجه معاف ندارد و در ادای حقوق عباد سعی بلیغ مبذول باید داشت و کوشش باید نمود که حق هیچکس در ذمه نماند اینجا ادای آن حق آسانست بملایمت و تملق هم رفع میشود و در آخرت کار مشکل ست علاج پذیر نیست احکام شرعیه را از علماء آخرت باید استفسار نمود سخن ایشان را تاثیرے هست شاید ببرکت انفاس ایشان بعمل آن موفق شود از علماء دنیا که علم را وسیله مال و جاه ساخته اند دور باید بود مگر آنکه علماء متقی پیدا نشود بضرورت بقدر ضرورت با ایشان باید پرداخت آنجا میان حاجی محمد اترہ از علماء دیندار اند و شیخ علی اترہ خود آشناے شما اند غرض این هر دو عزیزان دران نواحی مغتنم اند در تفتیش مسائل شرعیه با ایشان رجوع نمودن انسب ست اے فرزند ما فقرا را با اغنیاء دنیا چه مناسبت که از نیک و بد ایشان

مقصود از وے اداے وظائف بندگیست و ذل و انکسار و عجز و افتقار و دوام التجا و تضرع بجناب قدس خداوندی جل سلطانه عبادات که شرع محمد علیه الصلوة والسلام بآن ناطق ست و مقصود از اداے آن منافع و مصالح عبادست و بجناب قدس خداوندی عزشانه هیچ ازان عائد نمیشود بجان ممنون گشته ببایداداکرد و بانقیاد تمام در امتثال اوامر و انتهاء از مناهی باید کوشید حق سبحانه با وجود غناء مطلق عبادرا باوامر و نواهی سرافراز ساخته است ما محتاجان را شکر این نعمت بروجه اتم باید کرد و بمنت داری تمام در امتثال احکام باید کوشید ای فرزند میدانند که اگر از ابنای دنیا که بشوکت و جاه صوری تحقق ست اگر از متعلقان زیردست خود را بخدمتی سرافراز سازد و دران خدمت نفعی بآمر نیز عاید ست این زیردست حکم او را چه بلاعزیز میدارد و میداند که شخصی عظیم القدر این خدمت را فرموده است به ممنونیه تمام بجا باید آورد چه بلا شد عظمت خداوندی جلشانه از عظمت این شخص هم در نظر کمتر می آید که امتثال خداوندی عظمت نمی کوشد شرم باید کرد و از خواب خرگوش خود را باید برآورد عدم امتثال اوامر الهی جل سلطانه از دو چیز خالی نیست یا آنکه اخبارات شرعیه را دروغ میدانند و با ور نمیکنند یا عظمت امر تعالی و تقدس در نظر حقیر تر از عظمت ابناء دنیا می آید شناعت این امر را باید ملاحظه نمود ای فرزند اگر شخصی که کذب او را بارها تجربه کرده اند بگوید که اعدا باستیلاء تمام بر فلان قوم شبخون خواهند ریخت عقلاء آن قوم از پی محافظت خود میشوند و فکر دفع آن بلیه مینمایند با وجودیکه میدانند که آن مخبر بکذب متهم ست لیکن میگویند که در محل توهم خطر نزد عقلا احتراز لازم ست مخبر صادق علیه الصلوة والسلام بمبالغتها تمام از عذاب اخروی خبردار ساخته است هیچ متاثر نمیشوند اگر متاثر شوند فکر دفع آن بکنند و حال آنکه علاج دفع آنرا نیز از مخبر صادق علیه الصلوة والتحیة معلوم کرده اند پس چه ایمان ست که خبر مخبر صادق در رنگ خبر ورغگو اعتبار ندارد و صورت اسلام نجات نمی بخشد یقین می باید حاصل کرد یقین کجاست که ظن هم نیست بلکه وهم هم نیست چه عقلا در خطرها وهم را نیز اعتبار مے نهند و همچنین حق تعالے در کلام مجید خود می فرماید واللّٰه بصیر بما تعملون با وجود این اعمال قبیحه بوقوع مے آرند اگر بدانند که شخص حقیرے بر اعمال اینها مطلع ست هرگز عمل شنیع در نظر او نمیکنند

بوید علی الخصوص در نشأۂ اخرویہ کہ مالکیۃ و ملکیۃ چہ بطریق حقیقت و چہ بطریق مجاز مخصوص بحضرت مالک یوم الدین ست حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ در روز قیامت ندا در دہد کہ لمن الملک الیوم و خود در جواب آن فرماید للہ الواحد القہار عبا درا دران روز غیر از ہول و دہشت متحقق نیست و جز حسرت و ندامت مقصود نہ اللہ تعالیٰ در قرآن مجید از شدت آن روز و از غایت اضطراب خلائق خبر مید ہد حیث قال تبارک و تعالیٰ ان زلزلۃ الساعۃ شئ عظیم یوم ترونہا تذہل کل مرضعۃ عما ارضعت و تضع کل ذات حمل حملہا و تری الناس سکاری وما ہم بسکاری ولکن عذاب اللہ شدید ۵ دران روز کز فعل پرسند و قول ٭ اولوالعزم را دل بلرزد ز ہول ٭ بجائیکہ دہشت برند انبیاء ٭ تو عذر گنہ راچہ داری بیا ٭ بقیۃ النصح اتباع صاحب الشریعۃ علیہ الصلوٰۃ والسلام والتحیۃ لازم فان النجاۃ بدونہا محال و عدم الالتفات الی زخارف الدنیا و عدم الاعتناء بوجودہا و عدمہا فان الدنیا مبغوضۃ اللہ سبحانہ لیس لہا قدر عندہ تعالیٰ ینبغی ان یکون عدمہا خیرا من وجودہا عند العباد و قضیۃ عدم دفائہا و سرعۃ زوالہا مشہورۃ بل مشہودۃ فاعتبروا یا بنا لہا الذین مضوا من قبل وفقنا اللہ سبحانہ و ایاکم بمتابعۃ سید المرسلین علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ والسلام مکتوب ہفتاد و پنجم نیز بمیرزا بدیع الزمان صدور یافتہ در تحریص بر متابعت سید کونین علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ والسلام اولاً بتصحیح عقائد و ثانیاً بدانستن احکام ضروریہ فقہ و در بیان آنکہ از حق سبحانہ و تعالیٰ بوسیلہ یا بے وسیلہ او تعالیٰ میباید طلبید سلمکم اللہ سبحانہ و عافاکم لقد سعادت دارین منوط بمتابعت سید کونین ست علیہ و علی آلہ الصلوات والتسلیمات اتمہا واکملہا بنہجیکہ علماء اہل سنت شکر اللہ سعیہم بیان فرمودہ اند اولاً تصحیح عقائد بمقتضاے آراے صائبہ این بزرگواران باید کرد ثانیاً علم حلال و حرام و فرض و واجب و سنت و مندوب و مباح و مشتبہ حاصل باید نمود و عمل بمقتضاے این علم نیز در کار است بعد از حصول این دو جناح اعتقادی و عملی اگر سعادت ازلی مدد فرماید طیران عالم قدس میسر آید و بدونہا خرط القتاد دنیاے دنی کہ راہ آن نمیکند کہ آنرا از مطلب شمرند و حصول او و

سخن کنم نصائح شرعیه درینباب بر وجه اتم واکمل وارد شده اند فللّٰه الحجة البالغة اما آن فرزند چون
از راه انابت به قرار جوع آورده بود دل را بواسطهٔ آن مناسبت در اکثر اوقات توجه
بحال آن فرزند میشود همان توجه باعث این گفتگو شده است میدانم که اکثر این نصائح
ومسائل بگوش آن فرزند رسیده باشد اما مقصود عمل است نه مجرد علم بیاری که علم بدارو ومی محض
خود دارو تا آن دارو را نخورد صحت نمی یابد علم بدارو فائده نمیکند این همه ابرام و مبالغه
برای عمل ست علم خود حجت را درست میسازد قال علیه الصلوة والسلام ان اشد الناس
عذابا یوم القیمة عالم لم ینفعه الله بعلمه آن فرزند بداند که انابت سابق بواسطه قلت صحبت
ارباب جمعیت اگرچه ثمره نداده باشد اما از نفاست جوهر استعداد آن فرزند خبر میدهد
امید ست که حق سبحانه ببرکت آن انابت در آخر بتوفیق مرضیات خویش موفّق
گرداند واز اهل نجات سازد بهر حال رشتهٔ محبت این طائفه را از دست ندهد والتجا
وتضرع باین قوم شعار خود سازد ومنتظر باشد که حق سبحانه بتوسل محبت این طائفه به محبت
خود مشرف سازد وتمام بجانب خود کشد وازین خرخشه ها بالکل خلاص سازد مثنوی عشق
آن شعله است کو چون بر فروخت ❊ هرچه جز معشوق باقی جمله سوخت ❊ تیغ لا در قتل غیر حق
براند ❊ در نگر زان پس که بعد لا چه ماند ❊ ماند الا الله باقی جمله رفت ❊ شاد باش ای عشق
شرکت سوز زفت مکتوب هفتاد وچهارم به میرزا بدیع الزمان صدور یافته در تحریص
بر محبت فقرا وتوجه بایشان والنصح باتباع صاحب الشریعة علیه وعلی آله الصلوة والسلام
مراسله شریفه وصفا وضه لطیفه ورود یافت حمداً لله سبحانه که از فحوای آن محبت فقرا
وتوجه در ویشان مفهوم گشت که سرمایهٔ سعادت ست لانهم جلساء الله سبحانه وهم قوم
لا یشقی جلیسهم وکان رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم یستفتح بصعالیک
المهاجرین وقال علیه الصلوة والسلام فی شانهم رب اشعث مدفوع بالابواب لو اقسم
علی الله لابره سعادت آثار افقره در صحیفهٔ گرامی اندراج یافته بود که خدیو نشائتین
این نعمتی است که مخصوص بحضرت واجب الوجود ست جل سلطانه عبد مملوک لا یقدر
علی شیٔ را چه رسد که بوجهی از وجوه بخداوند جل سلطانه مشارکت جوید ودر راه خداوندی

[illegible] ۱۲

کثیر دارد و چون اجتناب از فضول مباحات بالکلیہ در ہمہ اوقات خصوصًا درین وقت بسیار
عزیز الوجود ست اجتناب از محرمات لازم ساختہ مہما امکن دائرۂ ارتکاب فضول مباحات را
تنگ تر باید ساخت و درین ارتکاب ہموارہ نادم و مستغفر می باید بود و دریچہ از برائے
دخول حوالی محرمات وابستہ ہمیشہ بحق سبحانہ ملتجی و متضرع باید شد ازین ندامت و استغفار و التجا و
تضرع محتمل کہ کار آن اجتناب بکند کہ بفضول مباحات تعلق داشت و از آفت آن مصئون و محفوظ دارد
عزیزی میفرماید انکسار العاصین احب الی من صولة المطیعین و اجتناب از محرمات نیز بر دو قسم ست قسمے ست
کہ بحقوق اللہ سبحانہ تعلق دارد و قسمی ست کہ بحقوق عباد متعلق ست و رعایت قسم ثانی اہم تر
ست حق سبحانہ و تعالی غنی مطلق ست و ارحم الراحمین و عباد و فقیر و محتاج اند و بالذات
بخیل و لئیم اند قال رسول اللہ تعالی صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم من کانت لہ مظلمة لاخیہ من عرضہ
او شئ فلیتحللہ منہ الیوم قبل ان لایکون دینار ولا درہم ان کان لہ عمل صالح اخذ بقدر
مظلمتہ وان لم یکن لہ حسنات اخذ من سیئات صاحبہ فحمل علیہ و قال ایضًا صلی اللہ تعالی
علیہ و آلہ وسلم اتدرون ما المفلس قالوا المفلس فینا من لا درہم لہ ولا متاع فقال صلی اللہ تعالی
علیہ و آلہ وسلم ان المفلس من امتی من یاتی یوم القیمة بصلوة و صیام و زکوة و یاتی قد شتم
ہذا و قذف ہذا و اکل مال ہذا و سفک دم ہذا و ضرب ہذا فیعطی ہذا من حسناتہ و ہذا من
حسناتہ فان فنیت حسناتہ قبل ان یقضی ما علیہ اخذ من خطایاہم فطرحت علیہ ثم
طرح فی النار صدق رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ و علی آلہ وسلم ثانیا اظہار محمدت
گزارے ایشان مے نماید کہ در بلدۂ معظمۂ لاہور بوجود ایشان بسیارے از احکام
شرعیہ درین طور زمانہ رواجے پیدا کردہ است و تقویت دین و ترویج ملت
دران بقعہ حاصل گشتہ است و آن بلدہ نزد فقیر ہمچو قطب ارشاد ست نسبت
لسائر بلاد ہندوستان خیر و برکت آن بلدہ بجمیع بلاد ہندوستان ساریست
اگر آنجا دین را ترویج ست در ہمہ جا نحوے از رواج متحقق ست حق سبحانہ و تعالی
مؤید و ناصر ایشان باد قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم لایزال طائفة
من امتی ظاہرین علی الحق و لا یضرہم من خذلہم حتی یاتی امر اللہ

جاه او را الی مقاصد انکار ند بلند همت باید بود از حق سبحانه و تعالی بوسیله یا بی وسیله او را تعالی باید طلبید ع کار اینست غیر این همه هیچ ۰ چون التفات نموده و همتی خواسته اند بشر سے لکم سالماً و غانماً مراجعت خواهند نمود اما یک شرط را مرعی دارند و آن وحدت قبلهٔ توجه است قبله توجه را متعدد ساختن خود را در تفرقه انداختن است مثل مشهورست هر که یکجا همه جا و هر که همه جا هیچ جا حضرت حق سبحانه و تعالی بر جادهٔ شریعت مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة استقامت کرامت فرماید والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات والتحیات

مکتوب هفتاد و ششم بقلیج خان صدور یافته

در بیان آنکه ترقی وابسته بورع و تقوی ست و در تحریص بر ترک فضول مباحات و اگر میسر نشود اجتناب از محرمات ساخته دائرهٔ فضول مباحات را تنگ تر باید گرفت در بیان آنکه اجتناب از محرمات نیز دو قسم ست

عصمکم الله سبحانه عما یصمکم و صانکم عما شانکم بحرمة سید البشر المنقی عن زیغ البصر علیه و علی آله من الصلوات اکملها و من التسلیمات افضلها قال الله تعالی فما آتیکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا مدار نجات بر دو جزء آمد امتثال اوامر و انتهاء از نواهی و معظم ترین این دو جزء جزء اخیرست که معبر بورع و تقوی ست ذکر رجل عند رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم بعبادة و اجتهاد و ذکر آخر برعة فقال النبی صلی الله علیه و سلم لا تعدل بالرعة یعنی الورع و قال ایضاً علیه من الصلوات اتمها و من التسلیمات اکملها ملاک دینکم الورع و فضیلت انسان بر ملک ازین جزء متحقق ست و ترقی بر مدارج قرب هم ازین جزء ثابت میشود چه ملائکه در جزء اول مشارک اند و ترقی در ایشان مفقود است پس رعایت جزء ورع و تقوی از اهم مهام اسلام آمد و از اشد ضروریات این جزو که مدار آن بر اجتناب از محارم است بر وجه کمال وقتی میسر شود که از فضول مباحات اجتناب نموده آید و بقدر ضرورت از مباحات اکتفا کرده شود زیرا که ارخاء عنان در ارتکاب مباحات بامور مشتبهات سے رساند و مشتبه بمحرم نزدیک ست من حام حول الحمی یوشک ان یقع فیه پس در حصول کمال ورع و تقوی اکتفا از مباحات بقدر ضرورت لابد آمد و آن هم مشروط به نیت ادای وظائف بندگی والا آن قدر هم وبال ست و قلیل آن حکم

وصول ست بآن ولایت واگر سوال کنند که بعضے متابعان شریعت آن سرور را علیه الصلوٰة والسلام از ولایت آن سرور نصیبے نیست بلکه بر قدم انبیاء دیگر اند و از ولایت ایشان نصیبی دارند جواب گوئیم که شریعت پیغمبر ما علیه الصلوٰة والسلام جامع جمیع شرائع ست و کتابے که بر وے منزل شده است شامل تمام کتب سماوی است پس اتباع این شریعت گوئیا اتباع جمیع شرائع ست پس باندازه استعداد خود مناسبتے به نبی از انبیا دارد که ولایت او را اخذ میکند ولا محذور فیه بلکه گوئیم که ولایت او علیه الصلوٰة والسلام حاوی ولایتهای جمیع انبیا ست علیهم الصلوات والتسلیمات پس وصول بآن ولایتها وصول بجزویست از اجزاء این ولایت خاصه وسبب عدم الوصول الی تلک الولایة بقصور فی کمال متابعته علیه الصلوٰة والسلام وللقصور درجات فلاجرم حصل التفاوت فی درجات الولایة ولو تیسر کمال الاتباع لا یمکن الوصول الی تلک الولایة اعتراض و سقطے وارد میشود که متابعان شرائع انبیاء دیگر را ولایت خاصه محمدی علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات والتحیات حاصل مے شد ولیس فلیس الحمد لله الذی انعم علینا و هدینا الی الصراط المستقیم والدین القویم صراط مستقیم عبارت ازین طریق متین و شریعة مبین ست انک لمن المرسلین علی صراط مستقیم دلیل این معنے ست رزقنا الله سبحانه وایاکم کمال اتباع شریعته علیه الصلوٰة والسلام بحرمته کمل اتباعه و معظم اولیائه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین آمین حامل رقیمه دعا متردد آن حدود بود چند کلمه محرک سلسلهٔ محبت گشت والسلام علیکم ورحمة الله سبحانه لدیکم

مکتوب هفتاد و هشتم نیز به جباری خان صدور یافته در بیان معنی سفر در وطن و سیر آفاقی و انفسی و در بیان آنکه حصول این دولت وابسته باتباع صاحب شریعت ست علیه و علی آله الصلوٰة والسلام حق سبحانه و تعالے بر جادهٔ شریعت حقه علی مصدرها الصلوٰة والسلام والتحیة استقامت ارزانی فرماید چند روز ست که از سفر دهلی و آگره مراجعت واقع شده است و بوطن مالوف آرامی حاصل گشته حب الوطن من الایمان نقد وقت ست بلکه بعد وصول بوطن اگر سفر ست سفر در وطن ست سفر در وطن از اصول مقررهٔ اکابر خانوادهٔ علیه نقشبندیه است قدس الله تعالی اسرارهم چاشنی ازین سفر درین طریق ابتدا میسر میگردد بطریق اندراج النهایة فی البدایة حاصل

وهم علے ذلک چون ایشان را رشتۂ ارتباطی بحضرت معرفت پناہی قبلہ گاہی خواجہ محکم بود بنا بران بہ تسوید چند کلمہ محرک آن نسبت گشت زیادہ برین اطناب ست حامل رقیمہ دعاگو کہ از مردم نیک وصلحاست وآدمی زادہ است حاجتے بجناب ایشان آوردہ است امیدست کہ توجہ شریف دربارہ او مرعی داشتہ رواے حاجت او خواہند فرمود ودولت حقیقی وسعادت سرمدی محصل باد بحرمۃ النبی وآلہ الامجاد علیہ وعلے آلہ الصلوات والتحیات

مکتوب ہفتاد وہفتم بجباری خان صدور یافتہ دربیان آنکہ عبادت خداے بیچون وبیچگون کے میسر شود وما ینا سب ذلک

الحمد للہ وسلام علے عبادہ الذین اصطفے ٭ بعد از خداے ہرچہ پرستند ہیچ نیست ٭ بے دولت ست آنکہ بہیچ اختیار کرد ٭ عبادت خداے بیچون وبیچگون جل سلطانہ وقتے میسر شود کہ از رقیت تمام ماسواے آزاد شدہ قبلہ توجہ جز ذات احدیت ہیچ نماند درمصداق این توجہ استوار انعام وایلام اوست تعالے بلکہ درابتداے حصول این مقام ایلام مرغوب تر می آید از انعام اگرچہ درآخر کار بہ تفویض میکشد وہرچہ میرسد اولے وانسب میداند عبادتے کہ برغبت ورہبت تعلق دارد فی الحقیقت آن عبادت خودست مقصود از انجا نجات وسرور خویش ست ٭ تا تو دربند خویشتن باشی ٭ عشق گوئی دروغ زن باشی ٭ حصول این دولت والبتہ لفنا مطلق است واین توجہ نتیجۂ محبت ذاتیہ است ومقدمہ ظہور ولایت خاصہ محمدیہ علے صاحبہا الصلوۃ والسلام والتحیۃ حصول این نعمت عظمی موقوف ست بر کمال اتباع بشریعت او وعلیہ من الصلوات اتمہا ومن التحیات اکملہا چہ شریعت ہر نبی علیہم الصلوات والتسلیمات کہ از راہ نبوت برو سے عطا فرمودند مناسب ولایت اوست چہ در ولایت روبحق ست سبحانہ بالکلیہ وچون بہ نبوت فرود مے آرند ہمان نور فرود مے آید وہمان کمال را با توجہ خلق جمع مے کند وسبب حصول کمالات مقام نبوت ہم ہمان نور ست ولہذا گفتہ اند ولایت نبی افضل ست از نبوت او لاجرم شریعت ہر پیغمبر مناسب ولایت او باشد واتباع آن شریعت مستلزم

تعالیٰ جذب نماید و مخالفت را او روے گنجایش نماند تا سر موے راه مخالفت شریعت کشاده است محل نظر ست تمام سبیل مخالفت را باید مسدود ساخت بیت محال ست سعدی که راه صفا توان رفت جز در پے مصطفیٰ صلوة الله و سلامه علیه و علیٰ آله اعتراض بر اهل الله خصوصاً که اسم پیری و مرشدی در میان باشد و راه افاده کشاده شده باشد نباید کرد و آن را سم قاتل باید انگاشت زیاده برین اطناب ست این چند حروف بواسطه ارتباط محبت و اخلاص تحریر آورده امید ست که موجب ملال نشود ثانیاً مصدع میگردد که ملا عمر و شاه حسین آدمی زاده اند خواهان ملازمت ایشان اند امید ست که داخل ملازمان خاصه گردند اسمعیل نیز بهمین اراده بخدمت آمده است اگرچه پیاده است امید وار ست که فراخور حالت خود بهره یابد زیاده تصدیع ندارد والسلام والاکرام

مکتوب هفتاد و نهم نیز بجباری خان صدور یافته در بیان آنکه این شریعت غرا جامع شرائع ماتقدم ست و اتیان بمقتضاے این شریعت اتیان ست بمقتضاے جمیع شرائع و ما یناسب ذلک

الله تعالیٰ بر جادهٔ شریعت مصطفویه علیٰ صاحبها الصلوة والسلام والتحیة ثبات و استقامت ارزانی فرموده بالکلیه متوجه جناب قدس خود گرداند چونکه مقرر شده است که محمد رسول الله صلی الله تعالیٰ علیه و آله وسلم جامع جمیع کمالات اسمائی و صفاتی ست و مظهر جمیع انبیا ست بر سبیل اعتدال کتابے که بر وے منزل شده است خلاصه جمیع کتب سماوی ست که بر سائر انبیا علیٰ نبینا و علیهم الصلوات والتسلیمات منزل شده اند وایضاً شریعتے که آن سرور را عطا فرموده اند زبدهٔ جمیع شرائع ماتقدم ست و اعمالے که بمقتضاے این شریعت حقه است منتخب از اعمال شرائع سابقه است بلکه از اعمال ملائکه نیز صلوة الله تعالیٰ و سلامه علیٰ نبینا و علیهم چه بعضے از ملائکه مامور برکوع اند و بعضے دیگر بسجود و بعضے به قیام و همچنین امم سابق بعضے بنماز بامداد مامور بودند و بعضے دیگر بنمازهاے دیگر درین شریعت از اعمال امم سابقه و ملائکه مقربه خلاصه و زبدهٔ آنرا انتخاب کرده مامور ساخته اند پس تصدیق باین شریعت و اتیان اعمال بمقتضاے آن فی الحقیقت تصدیق ست بجمیع شرائع و اتیان ست باعمال

میشود و جمعی را ازین طائفه اگر خواهند مجذوب سالک گردانند در سیر پیروی می اندازند بعد
از تمام آن سیر آفاقی و سیر انفسی که سفر در وطن عبارت ازان ست آرامی میدهند مصرعه
این کار دولت ست کنون تاکرا رسد ؎ هنیئا لارباب النعیم نعیمها وصول باین نعمت عظمی وابسته
با تباع سید الاولین والآخرین ست علیه وعلی آله من الصلوات افضلها ومن التحیات اکملها تا تمام
خود را در شریعت گم نسازد و باتمثال اوامر و انتها از نواهی متحلی نگردد بوی ازین دولت بمشام
جان او نرسد باوجود مخالفت شریعت اگرچه برابر سر موی باشد اگر بالفرض احوال و مواجید دست
دهد داخل استدراج است آخر او را رسوا خواهند ساخت خلاصی بی اتباع محبوب رب العالمین
علیه و علی آله من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها ممکن نیست حیوٰة چند روزه را در
مرضیات حق سبحانه باید صرف نمود چه زندگانی ست و کدام عیش ست که مولای
این کس از کرده او ناراضی باشد حق سبحانه و تعالی بر احوال جزوی وکلی او
مطلع ست از حاضر و ناظر شرم باید کرد بالفرض اگر دانند که شخصی از عیوب و
افعال ناپسندیده ایشان اطلاع خواهد یافت در حضور او امر ناشایسته بوقوع
نمی آید و نمی خواهند که او مطلع بر عیوب ایشان گردد چه بلا شد باوجود علم
حضور حق سبحانه هیچ باک نمیکنند این چه اسلام ست حق سبحانه را برابر آن شخص اعتبار
نمی نهند اعوذ بالله سبحانه من شرور انفسنا ومن سیئات اعمالنا بحکم حدیث جددوا
ایمانکم بقول لا اله الا الله در هر آنی تجدید ایمان باین قول عظیم الشان میباید
کرد و توبه و انابت بحق سبحانه از جمیع افعال ناپسندیده باید نمود شاید که فرصت
توبه تا وقت دیگر ندهند هلک المسوفون حدیث نبوی ست علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات
یعنی هلاک گشتند سوف افعل گویندگان یعنی تاخیر کنندگان فرصت را غنیمت
باید شمرد و در مرضی حق سبحانه صرف باید نمود توفیق توبه از عنایت حق سبحانه است
همیشه از حق سبحانه خواهان این معنی باشند و درویشانی که قدم راسخ در شریعت
دارند و از عالم حقیقت نیک شناسا اند از ایشان همتی باید طلب نمود و مددی
باید جست تا عنایت حق سبحانه از دریچه ایشان ظاهر شده تمام بجانب جناب قدس خود

که تا بدانند که طریق سنی همان طریق اصحاب ست و طریق نجات منوط باتباع طریق ایشان ست و بس چنان که حق سبحانه فرموده من یطع الرسول فقد اطاع اللہ پس اطاعت رسول ع عین اطاعت حق آمد سبحانه و خلاف اطاعت او صلی اللہ تعالی علیه و علی آله وسلم عین معصیت او تعالی و تقدس جماعه که اطاعت خدای را جل سلطانه خلاف طاعت رسول تصور کرده اند حق سبحانه از حال آنها خبر میدهد و حکم بکفر ایشان مینماید آنجا که می فرماید یریدون ان یفرقوا بین اللہ ورسله و یقولون نومن ببعض و نکفر ببعض و یریدون ان یتخذوا بین ذلک سبیلاً اولئک هم الکفرون حقا پس در ما نحن فیه دعوی اتباع آن سرور بدون علیه الصلوة والسلام بخلاف اتباع طریق اصحاب رضوان اللہ تعالی علیهم اجمعین دعوی باطل است بلکه آن اتباع فی الحقیقت عین معصیت رسول ست علیه الصلوة والسلام پس نجات را در ان طریق مخالفت چه مجال و یحسبون انهم علی شئی الا انهم هم الکاذبون مطابق حال ایشان ست و شک نیست فرقه که ملتزم اتباع اصحاب آن سرور اند علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات اهل سنت و جماعت اند شکر اللہ تعالی سعیهم فهم الفرقة الناجیة چه طاعنان اصحاب پیغمبر علیه و علیهم الصلوات والتحیات خود از اتباع ایشان محروم اند کالشیعة والخوارج و معتزله خود مذهب محدوث دارند واصل بن عطا رئیس ایشان از تلامذه امام حسن بصری ست که باثبات واسطه میان ایمان و کفر از امام جدا شده و امام در شان او فرموده اعتزل عنا علی هذا القیاس سائر الفرق الباقیة و طعن کردن در اصحاب فی الحقیقة طعن کردن ست به پیغمبر خدا جل شانه ما آمن برسول اللہ من لم یوقر اصحابه چه خبث اینها منجر به خبث صاحب ایشان میشود نعوذ باللہ سبحانه من هذا الاعتقاد السوء و ایضاً شرائعی که از راه قران و احادیث بما رسیده است بتوسط نقل ایشان ست هرگاه ایشان مطعون باشند نقل ایشان نیز مطعون خواهد بود این نقل مخصوص ببعض دون بعض نیست بل کلهم سفی العدالة والصدق والتبلیغ سواء پس طعن ایشان ای واحد کان منهم مستلزم طعن در دین ست والعیاذ باللہ سبحانه منه و اگر طاعنان بگویند که ما هم متابعت اصحاب میکنیم لازم نیست که جمیع اصحاب را متابع باشیم بلکه ممکن نیست متابعت جمیع لتناقض آرائهم اختلاف

مقتضیات آن شرائع پس لاجرم مصدقان این شریعت خیر الامم باشند و همچنین تکذیب این شریعت و عدم اتیان آن بمقتضای آن تکذیب ست مر جمیع شرائع ما تقدم را و عدم اتیان ست بمقتضاے آنہا و همچنین ست انکار از ان سرور علیه الصلوة والسلام انکار از جمیع کمالات اسمای وصفاتی و تصدیق او تصدیق سنت بجمیع آنہا پس ناچار منکران آن سرور و مکذبان شریعت بدترین امم باشند ازینجاست الاعراب اشد کفراً و نفاقاً

محمد عربی کابروے ہر دو سراست ٭ کسیکہ خاک درش نیست خاک برسر او

الحمد للہ ذی الانعام و المنة کہ حسن اعتقاد و گمان ایشان را نسبت باین شریعت و صاحب آن شریعت علیه الصلوة والسلام والتحیة باحسن وجوه مشهود شده بود و ندامت بر اوضاع نا ملائمہ همواره دامنگیر شان بوده حق سبحانه و تعالی از دیاد بران عطا فرماید ثانیاً آنکہ حامل رقیمة الدعا میان شیخ مصطفی از نسل قاضی شریح اند درین دیار بزرگان ایشان بزرگ شده آمده اند وجوه معاش و وظائف بسیار داشتند مشار الیه از بے معاشی متوجه لشکر شده است و اسناد و فرامین همراه آورده امیدوارست کہ بتوسل ایشان جمعیت پیدا کند زیاده متصدع نشد مشار الیه را بصدد و عظام برنهجی سفارش فرمایند کہ کارگر شود و سبب جمعیت ارباب تفرقه گردد والسلام والاکرام مکتوب هشتادم بمیرزا فتح اللہ حکیم صدور یافته دربیان آنکه فرقۂ ناجیه از هفتاد و سه فرقه اهل سنت و جماعت اند و در نکوهش فرق مبتدعه و ما یناسب ذلک حق سبحانه و تعالے برجاده شریعت مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة استقامت ارزانی فرماید مصرع

کار اینست غیر این همه هیچ ٭ هر فرقه از هفتاد و سه گروه مدعی اتباع شریعت ست و جازم نجات خود کل حزب بما لدیهم فرحون نقد وقت شان است اما دلیلے کہ پیغمبر صادق علیه من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها بر تمیز فرقۂ واحدۂ ناجیه از ان فرق متعدده فرموده است الذین هم علی ما انا علیه و اصحابی یعنے آن فرقه واحدۂ ناجیه آنانند کہ ایشانان بطریقے اند کہ من بران طریقم و اصحاب من بران طریق اند ذکر اصحاب باوجود کفایت بذکر صاحب شریعت علیه الصلوة والتحیة درین موطن براے آن تواند بود

قرآن را از ہر واحدے امتہ نما فوقہا گرفتہ جمع ساختہ اند پس انکار از بعض انکار ست از مبلغ
او پس اتیان جمیع شریعت در مادہ منکر متحقق نہ گشت فکیف النجاۃ و الفلاح قال اللہ تعالیٰ
افتؤمنون ببعض الکتب وتکفرون ببعض فما جزاء من یفعل ذلک منکم الا خزی فی الحیوٰۃ
الدنیا و یوم القیمۃ یردون الی اشد العذاب با آنکہ گوئیم کہ قرآن جمع حضرت عثمانؓ
است بلکہ جامع فی الحقیقت حضرت صدیق و حضرت فاروقؓ اند جمع حضرت امیرؓ سوائے
قرآن ست پس باید این اندیشید کہ انکار این اکابر فی الحقیقت بانکار قرآن مے کشد عیاذاً
باللہ سبحانہ شخصی از مجتہد اہل تشیع سوال کرد کہ قرآن جمع حضرت عثمانؓ ست در حق این قرآن
چہ اعتقاد دارید گفت در انکار او مصلحت نمی بینم از انکار او دین بتمام برہم
مے شود دیگر عاقل ہرگز تجویز نمی کند کہ اصحاب آن سرور علیہ وعلیہم الصلوٰۃ و التسلیمات
در روز رحلت آن حضرت بر امر باطل اجتماع نمایند و مقرر ست کہ در روز رحلت آن حضرت
سی و سہ ہزار اصحاب آن سرور حاضر بودند و بطوع و رغبت بحضرت صدیق بیعت کردہ اند
اینہمہ اصحاب پیغمبر بر ضلالت جمع شدن از جملہ محالات ست وحال آنکہ آن حضرت علیہ
الصلوٰۃ والتحیۃ فرمودہ لا تجتمع امتی علی الضلالۃ و توقفی کہ در ابتدا از حضرت امیرؓ واقع
شدہ است بواسطہ آن بود کہ در آن مشورہ حضرت امیرؓ را نہ طلبیدہ بودند چنانکہ
حضرت امیر فرمودہ اند ما غضبنا الا لتاخرنا عن المشورۃ و انا نعلم ان ابا بکر خیر منا الخ و
نا طلبیدن شان نیز مبنی بر مصلحت خواہد بود کالتسلیۃ لاہل البیت بوجود الامیر عندہم فی الصدمۃ
الاولی من المصیبۃ او نحو ذلک واختلافی کہ درمیان اصحاب پیغمبر علیہ وعلیہم الصلوٰت و
التسلیمات واقع شدہ نہ از ہوای نفسانی بود چہ نفوس شریفۂ ایشان تزکیہ یافتہ بودند واز
امارگے باطمینان رسیدہ ہوای ایشان تابع شریعت شدہ بود بلکہ آن اختلاف مبنی بر اجتہاد
بود و اعلاء حق پس مخطی ایشان نیز درجۂ واحدہ دارد عند اللہ و مصیب را خود دہ درجہ است
پس زبان را از جفای ایشان باز باید داشت و ہمہ را بہ نیکی یاد باید کرد و قال الشافعی
رحمہ اللہ سبحانہ تلک دماء طہر اللہ عنہا ایدینا فلنطہر عنہا السنتنا و نیز شافعی فرمودہ است اضطر
الناس بعد رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم فلم یجدوا تحت ادیم السماء خیرا من ابی بکر فولوہ رقابہم

نداهیم جواب گوئیم متابعت بعضے وقتے سود مند افتد که انکار از بعض دیگر با آن نشود و بر تقدیر
انکار از بعض متابعت بعض دیگر متحقق نمیشود زیرا که حضرت امیر مثلاً توقیر و تعظیم خلفاء ثلثه رضوان
الله تعالی علیهم اجمعین کرده اند شایان اقتدائیه ایشان را دانسته با ایشان بیعت نموده اند پس
با وجود انکار خلفاء ثلثه ادعاے متابعت حضرت امیر نمودن محض افتراست بلکه آن
انکار فی الحقیقت انکار حضرت امیرست و رد روایت صریح مر اقوال و افعال ایشان را
و احتمال تقیه را در مادهٔ اسد الله راه دادن نیز از سخافت عقل ست عقل صحیح هرگز تجویز نمی کند
که اسد الله با وجود کمال معرفت و شجاعت بغض خلفاء ثلثه را سی سال مبطن دارند و اظهار
خلاف آن نمایند و صحبت نفاق با ایشان دارند از ادناے اهل اسلام این قسم نفاق
متصور نیست شناعت این فعل را باید دریافت که بحضرت امیر چه قسم زبونے و چه
نوع خداع منتسب میشود و اگر بطریق فرض محال تقیه در مادهٔ اسد الله مجوز باشد تعظیم و
توقیرے که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خلفاء ثلثه را میکردند و از ابتدا تا انتها
ایشان را بزرگ داشته اند چه جواب خواهند گفت آنجا تقیه گنجایش ندارد و بتبلیغ حق بر پیغمبر
واجب ست تقیه را آنجا راه دادن زندقه میکشد قال الله تعالی یا ایها الرسول بلغ
ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس
کفار میگفتند که محمد از وحی آنچه موافق اوست اظهار میکند و آنچه مخالف اوست اظهار
نمیکند و مے پوشد و مقرر ست که نبی را بر خطا مقرر داشتن جائز نیست و الا خللے در
شریعت او پیدا میشود پس چون خلاف تعظیم و توقیر خلفاء ثلثه از آن حضرت بظهور نیامد
معلوم شد که تعظیم ایشان از خطا مصئون بود و از زوال محفوظ بر سر اصل سخن رویم و جواب
اعتراض ایشان را منقح تر بگوئیم که متابعت جمیع اصحاب در اصول دین لازم است و هرگز
در اصول اختلافے ندارند اگر اختلاف ست در فروع ست و شخصے که طاعن بعض است
از متابعت جمیع محروم ست هر چند کلمهٔ ایشان متفق است اما شومی انکار اکابر دین در اختلاف
می اندازد و از اتفاق می آرد بلکه انکار قائل بانکار مقوله او میرساند و ایضاً مبلغان شریعت
جمیع اصحاب اند کما مر لان الصحابة کلهم عدول و از هر یکی چیزی از شریعت بما رسیده است و همچنین

امروز این نسبت عنقا، قاف ست بلکہ اگر گفتہ شود باور نکنند ہنیئاً لارباب النعیم نعیمہا ؂ للعاشق المسکین ما یتجرع ؂ زیادہ برین چہ نوشتہ آید والسلام اولاً وآخراً **مکتوب ہشتاد وسوم** بہ بہادر خان صدور یافتہ در تحریص بر جمع کردن جمعیت ظاہر و باطن را بشریعت وحقیقت حق سبحانہ وتعالیٰ از تعلقات شتی نجاتے ارزانی فرمودہ بالکلیہ گرفتار جناب قدس خود گرداند بحرمۃ سید المرسلین علیہ وعلیٰ آلہ من الصلوات افضلہا ومن التسلیمات اکملہا **بیت** ہرچہ جز عشق خدائے احسن ست ؂ گر شکر خوردن بود جان کندن ست ؂ ظاہر را بظاہر شریعت غرا آراستن وباطن را ہموارہ باحق جل وعلا داشتن کار عظیم ست تاکدام صاحب دولت را باین دو نعمت عظمیٰ مشرف سازند امروز جمع این دو نسبت بلکہ استقامت بر ظاہر شریعت تنہا نیز بسیار عزیز الوجود ست اعز من الکبریت الاحمر حق سبحانہ وتعالیٰ از کمال کرم خود استقامت بر متابعت سید الاولین والآخرین ظاہراً وباطناً کرامت فرماید علیہ وعلیٰ آلہ الصلوات والتسلیمات **مکتوب ہشتاد وچہارم** بسید احمد قادری صدور یافتہ در بیان اینکہ شریعت وحقیقت عین یکدیگر اند وعلامت وصول بحق الیقین مطابقت علوم ومعارف آن مقام ست بعلوم شرعیہ وما یناسب ذلک حق سبحانہ وتعالیٰ برجادۂ شریعت استقامت ارزانی داشتہ ہمگی ہمت متوجہ جناب اقدس خود گردانیدہ ما را از اہتمام از ماسوا ذبکلیت اعراض از ما دون خود میسر گرداند بحرمۃ سید البشر المقدس عن زیغ البصر علیہ من الصلوات افضلہا ومن التسلیمات اکملہا وعلیٰ آلہ واصحابہ اجمعین۔ آمین **مصرعہ** از ہرچہ میرود سخن دوست خوشتر ست ؂ ہرچند ہرچہ گفتہ میشود از دوست سخن او ست لیکن چون این سخن را نحوے از مناسبت باجناب او تعالیٰ وتقدس ثابت ست آن معنی مناسب را مغتنم شمردہ دران باب جرأت وزبان درازی مینماید المقصود شریعت وحقیقت عین یکدیگر اند ودر حقیقت از یکدیگر جدا نیستند فرق اجمال وتفصیل ست استدلال وکشف است غیب وشہادت است وتعمل وعدم تعمل است احکام وعلومی کہ بموجب شریعت غرا مبین ومعلوم شدہ اند از تحقیق بحقیقت حق الیقین ہمین احکام و

اینقول تصریح ست به نفی تقیه و رضاء حضرت امیرؓ به بیعت حضرت صدیق بقیۃ المقصود آنکه میان سیدن ولد میان شیخ ابو الخیر از مردم بزرگ زاده است در ملازمت شما بسفر دکن همراه رفته بود امید دار عنایت والتفات ست و نیز مولانا محمد عارف طالب علم و بزرگ زاده است پدر او مرد ملا بود بتقریب مدد معاش آمده توجه را امید وار ست والسلام والاکرام

مکتوب هشتاد و یکم

به لالا بیگ صدور یافته در تحریص بر ترویج اسلام و بیان ضعف و زبونی اسلام و مسلمانان و استیلاء کفار نگونسار رزادنا اللہ سبحانہ وایاکم حمیۃ الاسلام غربت اسلام نزدیک بیک قرن ست برنهجے قرار یافته است که اهل کفر بمجرد اجراء احکام کفر بر ملا در بلاد اسلام راضی نمی شوند میخواهند که احکام اسلامیه بالکلیه زائل گردد و اثرے از مسلمانان و مسلمانی پیدا نشود و کار را تا بآن سرحد رسانیده اند که اگر مسلمانی از شعار اسلام اظهار نماید بقتل میرسد ذبح بقره در هندوستان اعظم شعار اسلام ست کفار بجزیه دادن شاید راضی شوند اما بذبح بقره هرگز راضی نخواهند شد از ابتدای بادشاهت اگر مسلمانی رواج یافت و مسلمانان اعتبار پیدا کردند فبها و اگر عیاذا باللہ سبحانہ در توقف افتد کار بر مسلمانان بسیار مشکل خواهد شد الغیاث الغیاث ثم الغیاث الغیاث تا کدام صاحب دولت باین سعادت مستسعد گردد و کدام شاهباز باین دولت دستبرد نماید ذلک فضل اللہ یؤتیه من یشاء واللہ ذو الفضل العظیم ثبتنا اللہ سبحانہ وایاکم علی متابعۃ سید المرسلین علیه و علی آله من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها والسلام

مکتوب هشتاد و دوم

بسکندر خان لودی صدور یافته در بیان آنکه سلامتی قلب بے نسیان ماسوائے حق جل و علا صورت نه بندد این نسیان معبر بفناست حق سبحانه و تعالی همواره باخود دارد و بغیر خود نگذارد بحرمت سید البشر المطهر عن زیغ البصر علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات آنچه برما و شما لازم ست سلامتی قلب ست از ماسوای حق سبحانه و این سلامتی وقتی میسر گردد که غیر حق را سبحانه بر دل عبورے نماند و عدم عبور غیر وابسته به نسیان ماسوا ست که معبر بفنا ست نزد این طائفه علیه باشد که اگر غیر را بتکلف در دل گذرانند هرگز نگذرد و تا کار باین مرتبه نرسد سلامتی محال ست

چاره نیست از اتیان اعمال صالحه نیز چاره نیست و جامع ترین عبادات و مقرب ترین طاعات
اداء صلوٰة است قال علیه الصلوٰة والسلام الصلوٰة عماد الدین فمن اقامها فقد اقام الدین
ومن ترکها فقد هدم الدین و کسی را که بر مواظبت اداء صلوٰة موفق سازند از فحشاء و منکر باز
دارند کریمهٔ ان الصلوٰة تنهی عن الفحشاء والمنکر مؤید این سخن ست و صلوٰتے که نه
چنین است صورت صلوٰة است حقیقت ندارد لیکن تا زمان حصول حقیقت صورت را
از دست نمی باید داد ما لا یدرک کله لا یترک کله اکرم الاکرمین اگر صورت را بحقیقت اعتبار
نماید مستبعد نیست فعلیکم بمواظبة اداء الصلوٰة مع الجماعات مع الخشوع والخضوع فانها سبب
النجاة والفلاح قال الله سبحانه و تعالیٰ قد افلح المؤمنون الذین هم فی صلوٰتهم خاشعون کار
آنست که با وجود مخاطره کروه شود سپاهیان در وقت غلبهٔ غنیم اگر اندک تردد میکنند اعتبار
بسیار پیدا میکنند صلاح جوانان بآن سبب اعتبار دارد که با وجود غلبهٔ شهوت نفسانیے
خود را بصلاح آورده اند اصحاب کهف اینهمه بزرگی بواسطهٔ یک هجرت از مخالف
دین یافتند در حدیث نبوی علیه الصلوٰة والسلام وارد است عبادة فی الهرج کهجرة الی
پس منافی فی الحقیقت عین باعث ست زیاده ازین چه نوشته آید فرزندے شیخ بهاء الدین
را صحبت فقراء مرغوب نمی افتد و باهل غناء و تنعم مائل و منجذب است نمی دانند که
صحبت ایشان سم قاتل است و لقمهٔ چرب شان ظلمت افزاست الحذر الحذر ثم الحذر
الحذر در حدیث صحیح وارد است علی مصدره الصلوٰة والسلام من تواضع لغنی لغناه ذهب
ثلثا دینه فویل لمن تواضعهم لغنائهم والله سبحانه الموفق **مکتوب هشتاد و ششم**
بیکے از حکام پرگنه جرک صدور یافته در بیان سلامتی قلب از ما دون حق سبحانه و تعالیٰ
بر حد اعتدال و مرکز عدالت استقامت کرامت فرماید بحرمة سید المرسلین علیه و
علی آله من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها آنچه بر ما و شما است سلامتی قلب ست
از گرفتاری ما دون حق سبحانه و این سلامتی بر تقدیری است که غیر او را سبحانه بر دل
خطورے نماند اگر فرضاً هزار سال حیات وفا کند غیر بر دل نگذرد بواسطهٔ نسیانی که دل را
از ما سوائے حاصل شود **مصرعه** کار این ست غیر این همه هیچ * در وقت ملاقات

علوم بعینها بتفصیل منکشف میگردند و از غیبت بشهادت می آیند و تجشم کسب و تحمل عمل از میان برمیخیزد و علامت وصول بحقیقت حق الیقین مطابقت علوم و معارف آن مقام است معلوم و معارف شرعیه و تا سر موی مخالفت ست دلیل ست بر عدم وصول بحقیقة الحقائق و هر خلافی که بشریعت در علم و عمل از هر که واقع شده است از مشائخ طریقت مبنی بر سکر وقت است و سکر وقت واقع نمی باشد الا در اثناء راه منتهیان نهایة النهایت را همه صحو است و وقت مغلوب ایشان ست حال و مقام تابع کمال شان ملبیت صوفی ابن الوقت آمد در مثال ؛ لیک صافی فارغ ست از وقت و حال ؛ پس محقق شد که خلاف شریعت علامة عدم وصول ست بحقیقت کار در عبارت بعضی از مشائخ واقع است که شریعت پوست حقیقت ست و حقیقت مغز شریعت این عبارت هرچند از سلب استقامتی متکلم این کلام خبر میدهد لیکن تواند بود که مرادش آن باشد که مجمل نسبت بمفصل حکم پوست دارد و نسبت بمغز و استدلال در جنب کشف در رنگ قشر ست نسبت به لب اما اکابر مستقیم الاحوال اتیان امثال این عبارت موهمه را تجویز نمی نمایند و فرق جز باجمال و تفصیل و استدلال و کشف مذکور نمی سازند سائلی از خواجه نقشبند قدس الله تعالی سره الاقدس سوال کرد که مقصود از سیر و سلوک چیست فرمودند تا معرفت اجمالی تفصیلی گردد و استدلالی کشفی شود رزقنا الله سبحانه الثبات و الاستقامة علی الشریعة علماً و عملاً صلوات الله تعالی و سلامه علی صاحبها بقیة التصدیع آن که حامل رقیمة الدعا شیخ مصطفی شریحی از نسل قاضی شریح اند پدر ایشان بزرگ بودند و وظائف و وجوه مدد معاش بسیار داشتند اسناد و فرامین همراه گرفته متوجه لشکر شده است مشار الیه از فقدان اسباب معاش مضطر ست التفات نموده بر نهجی توجه فرمایند که سبب حصول جمعیت شود و از اضطراب و تفرقه نجات یابد زیاده مصدوع نشد

مکتوب هشتاد و پنجم به مرزا فتح الله حکیم صدور یافته بود در ترغیب بر اتیان اعمال صالحه خصوصاً اداء صلوة بجماعات و ما یناسب ذلک

وفقکم الله سبحانه لمرضاته آدمی را چنانکه از درستی اعتقادات

او صدیق نیز میاید که از مرگ ایشان بمرگ خود عبرت بگیرند و تمام خود را بمرضی حق سپرند و حیات دنیا را
غیر از متاع غرور نشمارند اگر تمتعات دنیوی را اندک اعتباری بود برابر سر موی بر کفار بد کردار
تجویز نمی فرمودند رزقنا الله سبحانه وایاکم الاعراض عن ماسوی الله سبحانه والاقبال الی جناب
قدسه بحرمة سید المرسلین علیه وعلی آله من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها والسلام
والاکرام **مکتوب نودم** بخواجه قاسم صدور یافته در ترغیب بر آنکه بکلیت متوجه حق
سبحانه باید بود و امروز حصول این دولت وابسته بتوجه واخلاص باین طبقهٔ علیه نقشبندیه است
قدس الله تعالی اسرارهم حضرت حق سبحانه وتعالی دنیای دنیه را در منظر همت خوار و بی اعتبار
گردانیده حسن وجمال آخرت را در مرآت باطن متحلی و متزین گرداناد بحرمة سید البشر
المطهر عن زیغ البصر علیه وعلی آله من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها التفات نامهٔ
گرامی مع هدایای محترمه وصول یافت کرم نمودند جزاکم الله سبحانه خیر الجزاء نصیحتی که بمحبان
و مخلصان کرده میشود همه آنست که بکلیت اقبالی بجناب قدس خداوندی عز شانه میسر
گردد و اعراضی از ما دون او تعالی حاصل آید **مصرعه** کار اینست غیر اینهمه هیچ ۞ امروز حصول
دولت عظمی وابسته بتوجه و اخلاص باین طبقهٔ علیه نقشبندیه است بریاضات و مجاهدات
شاقه آن میسر نه گردد که بیک صحبت ایشان حصول یابد چه در طریق این بزرگواران
اندراج نهایت در بدایت است در اول صحبت آن می بخشند که منتهیان را در
نهایت بدست می افتد طریق این بزرگواران طریق اصحاب کرام است ایشانرا در اول
صحبت خیر البشر علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات آن کمالات میسر میشد که اولیاء امت
را شاید در نهایت میسر شود و این طریق اندراج نهایت در بدایت است فعلیکم بحبهم هؤلاء الاکابر
فانها ملاک الامر والسلام علیکم وعلی سائر من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله
الصلوة والسلام **مکتوب نود ویکم** بشیخ کبیر صدور یافته در بیان آنکه تصحیح عقائد و اتیان
اعمال صالحه هر دو جناح اند از برائے طیران عالم قدس مقصود از اعمال شریعت و احوال
حقیقت تزکیهٔ نفس و تصفیهٔ قلب است رزقنا الله سبحانه وایاکم الاستقامة علی متابعة السنة السنیة علی
صاحبها الصلوة والسلام والتحیة کار اینست که اول بتصحیح عقائد بر وفق آرائے علماء اهل سنت و

از روی کرم گفته بودند که در عملی و کاری اگر رجوع افتد بما خواهی نوشت بنا علی ذلک متصدع
گشت که شیخ عبد اللہ صوفی از نیکان است بواسطہ بعضی حوائج قرضدار گشته است امید است
که مددے در تخلیص ذمۂ او خواہند فرمود والسلام مکتوب ہشتاد و ہفتم
بہ پہلوان محمود صدور یافته در بیان آنکہ چہ سعادت است که دوستان خدا جل و علا کسی را
قبول نمایند سلمکم اللہ تعالیٰ وثبتکم اللہ علی جادۃ الشریعۃ علی صاحبہا الصلوۃ والسلام والتحیۃ
نخستین بشارت خاندان ایشان را قدوم میان شیخ مزمل است برکات صحبت ایشان
را چه شرح دہد چه سعادت که دوستان خدا جل و علا کسی را قبول نمایند چه جاے
آنکه بمحبت و قربت ممتاز سازند ہم قوم لایشقی جلیسہم بالجملہ صحبت ایشان را غنیمت
شمرند و ادب صحبت را مرعی دارند تا مؤثر افتد زیادہ چہ نویسد والسلام اولاً و آخراً
مکتوب ہشتاد و ہشتم نیز بہ پہلوان محمود صدور یافته در بیان آنکه چه نعمتی که کسی
با ایمان و صلاح موی سیاہ خود را سفید کردہ باشد و در جوانی خوف غالب باید و در پیری
رجاء حق سبحانہ و تعالیٰ ہمراہ با خود دارد چه نعمتی است که کسی با ایمان و صلاح موی
سیاہ خود را سفید سازد در حدیث نبوی ست علیه الصلوۃ والسّلام من شاب شیبۃ
فی الاسلام غفر لہ جانب امید را ترجیح دہند و ظن مغفرت را غالب سازند که در
جوانی خوف بیشتر در کار است و در پیری رجاء غالب تر میباید والسّلام اولاً و آخراً
مکتوب ہشتاد و نہم بہ مرزا علیجان صدور یافته در عزاپرسی حق سبحانہ و تعالیٰ
بر جادۂ شریعت علی صاحبہا الصلوۃ والسّلام والتحیۃ استقامت ارزانی فرماید آدمی را الحکم
کل نفس ذائقۃ الموت از مرگ چارہ نیست فطوبی لمن طال عمرہ وکثر عملہ ہمین موت است
که مشتاقان را بآن تسلی میدہند و وسیلۂ وصول دوست بدوست میسازند من کان
یرجو لقاء اللہ فان اجل اللہ لآت آرے حال واپس ماندگان و گرفتاران بیدولت
حضور بمطلب رسیدگان و آزادگان خراب و ابتر است ولی نعمت مرحومہ شما درین اوان
بسی مغتنم بودند الحال بر شما آن لازم است که مکافات احسان باحسان بکنند و بدعا و صدقہ
ساعت بساعت مدد نمایند فان المیت کالغریق ینتظر دعوۃ تلحقہ من اب او ام او اخ

ذکر یافتہ باشند متوسل باید ساخت واللہ سبحانہ المیسر کل العسیر والسلام **مکتوب نود و چہارم** بخضر خان لودی صدور یافتہ در بیان آنکہ آدمی را از تصحیح عقائد و اتیان اعمال صالحہ چارہ نیست تا باین دو جناح طیران عالم حقیقت نماید حضرت حق سبحانہ تعالیٰ برجادہ شریعت مصطفویہ علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام والتحیۃ استقامت کرامت فرماید آنچہ لابد است و ناچار تصحیح عقائد است اولاً بموجب آرای صائبۂ اہل سنت و جماعت کہ فرقۂ ناجیہ اند و ثانیاً اتیان اعمال است بموجب احکام فقہیہ بعد از دانستن آن احکام از فرائض و سنن و واجبات و مستحبات و حلال و حرام و مکروہ و مشتبہ چون این دو جناح اعتقادی و عملی میسر شد اگر توفیق خداوندی جل سلطانہ مساعدت نماید میتواند کہ بعالم حقیقت طیران نماید و بے حصول این دو بازو طیران و وصول بعالم حقیقت محالست **بیت** محالست سعدی کہ راہ صفا ٭ توان رفت جز درپے مصطفیٰ ٭

ثبتنا اللہ سبحانہ و ایاکم علی متابعتہ علیہ و علیٰ آلہ الصلوٰۃ والسلام **مکتوب نود و پنجم** بسید احمد بجواڑہ صدور یافتہ در بیان آنکہ آدمی نسخۂ جامع است و قلب او نیز برصفت جامعیت مخلوق است و اقوال بعضی از مشائخ کہ در مرتبہ سکر واقع شدہ است در وسعت قلب و امثال آن محمول بر توجیہات اند و در بیان آن کہ صحو افضل است از سکر و مایناسب ذلک آدمی نسخہ ایست جامع ہر چہ در تمام موجودات در انسان تنہا ثابت ست لیکن از عالم امکان بطریق حقیقت و از مرتبۂ وجوب بطریق صورت ان اللہ خلق آدم علی صورتہ درہمین جامعیت است قلب انسان کہ ہر چہ در کلیت انسانست در قلب تنہاست لہذا آن را حقیقت جامعہ گویند و بجہت ہمین جامعیت بعضی از مشائخ از وسعت قلب چنین خبر دادہ اند کہ اگر عرش و مافیہ در زاویۂ قلب عارف اندازند ہیچ محسوس نشود زیرا کہ قلب جامع عناصر و افلاک است و عرش و کرسی و عقل و نفس شامل مکانی و لامکانی است پس ہر آئینہ عرش و مافیہ را بواسطۂ شمول لامکانیۂ در قلب مقدارے نباشد چہ عرش و مافیہ باوجود وسعت داخل دائرہ مکانست مکانی ہرچند وسیع است تنگ است در جنب لامکانی قدرے ندارد اما ارباب

جماعتہ کہ فرقۂ ناجیہ اند باید کرد ثانیاً علم و عمل بمقتضای احکام فقہیہ لازم باید ساخت بعد از تحصیل این دو جناح اعتقادی و عملی قصد طیران عالم قدس باید نمود **مصرعہ** کار اینست غیر این ہمہ ہیچ :: مقصود از اعمال شریعت و احوال طریقت و حقیقت تزکیہ نفس و تصفیہ قلب است تا نفس مزکی نشود و قلب سلامتی پیدا نکند ایمان حقیقی کہ نجات وابستہ بآن است میسر نشود و سلامتی قلب وقتی صورت بندد کہ غیر او تعالیٰ اصلا بر دل خطور نکند اگر ہزار سال گزرد غیر را در دل عبور نباشد زیراکہ این زمان دل را نسیان ماسوا تمام میسر شدہ است کہ اگر بہ تکلیف یاد ش دہند یاد نکند اینحالت معبّر بفناست و قدم اول است درین راہ و بردنہ خطرات فنا و السلام اولاً و آخراً

مکتوب نود و دوم نیز بشیخ کبیر صدور یافتہ

در بیان آنکہ اطمینان قلب بذکر است نہ بنظر و استدلال ثبتنا اللہ سبحانہ و ایاکم علی الشریعۃ المصطفویۃ علی صاحبہا الصلوۃ والسلام والتحیۃ الا بذکر اللہ تطمئن القلوب راہ اطمینان قلب ذکر اللہ است سبحانہ نہ نظر و استدلال است **مصرعہ** پای استدلالیان چوبین بود :: پائے چوبین سخت بے تمکین بود :: چہ در ذکر کسب مناسب است یا بجناب قدس ہرچند ہیچ مناسب نیست ماللتراب و رب الارباب لیکن یک قسم علاقہ درمیان ذاکر و مذکور پیدا میشود کہ موجب محبت می گردد و چون محبت مستولی شد غیر اطمینان ہیچ نیست و چون کار باطمینان قلب رسید دولت ابدی نقد وقت او گشت **سہ** ذکر گو ذکر تا ترا جان است :: پاکی دل ز ذکر یزدان است :: والسلام اولاً و آخراً

مکتوب نود و سوم

بسکندر خان لودی صدور یافتہ در بیان آنکہ در جمیع اوقات بذکر الٰہی جل شانہ باید پرداخت بعد از ادائے نماز پنجگانہ بجماعت و ادائے سنن رواتب اوقات خود را مصروف ذکر الٰہی جل سلطانہ باید ساخت و بہ غیر آن نباید پرداخت چہ در خوردن و چہ در خفتن و چہ در آمدن و چہ در رفتن طریق ذکر را بہ شما معلوم کردہ شدہ است ہمان طریق استعمال نمایند اگر در جمعیت فتور یابند اول باید تعیین سبب فتور کرد بعد از آن تلافی تقصیر آن باید نمود بالتجا و تضرع تام بحضرت حق سبحانہ رو باید آورد و دفع ظلمت آن باید خواست و شیخی را کہ از وے

که ولایت نبی افضل است از نبوت او نزد این حقیر امثال این سخنان دور از کار مینماید چه در نبوة رو بخلق فقط نیست بلکه باین توجه وجهی نیز دارد باطنش بالحق ست سبحانه وظاهرش باخلق و آنکه تمام رو بخلق دارد از مدبرانست انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات بهترین جمیع موجودات اند بهترین دولت بایشانان مسلم داشته اند و ولایت جزو نبوة است و نبوة کل است لاجرم نبوة افضل باشد از ولایت خواه ولایت نبی باشد خواه ولایت ولی پس صحو افضل است از سکر چه در صحو سکر مندرج است همچو اندراج ولایت در نبوة صحو تنها که عوام الناس راست از مبحث خارج است برآن صحو ترجیح دادن معنی ندارد و صحوی که متضمن سکر است البته افضل است از سکر علوم شرعیه که مصدر آنها را مرتبه نبوة است سراسر صحو است و مخالف آن علوم هرچه باشد از سکر است صاحب سکر معذور است شایان تقلید علوم صحو است نه علوم سکر ثبتنا الله سبحانه علی تقلید العلوم الشرعیة علی مصدرها الصلوة والسلام والتحیة یرحم الله عبداً قال آمینا وانچه در حدیث قدسی واقع است لایسعنی ارضی ولا سمائی ولکن یسعنی قلب عبدی المؤمن مراد ازین گنجایش صورت مرتبه وجوبست نه حقیقت که حلول در آنجا محال است چنانکه بالاگذشت پس ظاهر شد که شمول قلب مر لامکانیه را باعتبار صورت لامکانیه است نه حقیقت آن تا عرش وما فیه را مقداری نباشد این حکم مخصوص بحقیقت لامکانیه است

مکتوب نود وششم

بمیر شریف صدور یافته در منع و زجر تسویف و تاخیر و در تحریص بر متابعت شریعت علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة وما یناسب ذلک ای فرزند امروز که آوان فرصت است و اسباب جمعیت همه میسر گنجایش تسویف و تاخیر نیست بهترین اوقات را که زمان عنفوان جوانی ست در بهترین اعمال که طاعت و عبادت مولی ست تعالی و تقدس بباید مصروف داشت از محرمات و مشتبهات شرعیه اجتناب نموده پنج وقت نماز بجماعت لازم باید ساخت واداء زکوة بر تقدیر وجود نصاب نیز از ضروریات اسلام است آنرا هم برغبت بلکه بمنت بباید ادا نمود از کمال کرم خود حق تعالی در تمام روز و شب پنج وقت از برائے عبادة معین ساخت و از اموال نامیه وانعام سائمه ربع عشر را تحقیقاً و تقریباً از برائے فقرا تعیین فرموده و میدان تصرف مباحات را فراخ گردانیده خیلی بے انصافی است که در شصت گرهی

صحو از مشائخ قدس الله تعالی اسرارهم میدانند که این حکم مبنی بر سکر است و محمول است بر عدم تمایز میان حقیقت شئ و انموذج او عرش مجید که محل ظهور تمام است از ان رفیع تر است که در قلب تنگ آنرا گنجایش باشد آنچه در قلب از عرش بنماید آن انموذج عرش است نه حقیقت عرش و شک نیست که آن انموذج را هیچ مقداری نیست در جنب قلب که او جامع انموذجات بی نهایت است آئینه که در وے آسمان باین بزرگی با شیای دیگر نماید نمیتوان گفت که آئینه از آسمان وسیع تر است آرے تمثال آسمان که در آئینه است در جنب آسمان صغیر است نه حقیقت آسمان این مبحث بمثالی روشن گردد و مثلا در انسان انموذجے از کرهٔ عنصر خاک بکمونست نظر بجامعیت انسان نمیتوان گفت که وجود انسان از کرهٔ عنصر خاک اوسع است بلکه وجود انسان را در جنب کرهٔ خاک هیچ مقداری نیست جز محقر شئ بلکه با نموذج حقیر شئ را شئ دانسته اینحکم بوقوع می آید از همین قبیل است کلام بعضی از مشائخ که در غلبهٔ سکر گفته اند جمع محمدی از جمع الهی جل سلطانه چون محمد را علیه الصلوة والسلام والتحیة جامع حقیقت وامکان و مرتبهٔ وجوب دانسته اند حکم کرده اند که جامعیت محمد از جامعیت الله تعالی شانه زیاده است اینجا نیز صورت را حقیقت تصور نموده اینحکم کرده اند محمد علیه وآله الصلوات والتسلیمات جامع صورت مرتبهٔ وجوب است نه حقیقت وجوب الله تعالی وتقدس واجب الوجود حقیقی ست واگر فرق میکردند در میان حقیقت وجوب وصورت وجوب چنین حکم نمیکردند حاشا وکلا من امثال هذه الاحکام السکریة محمد بنده ایست محدود ومتناهی واو تعالی وتقدس غیر محدود است ونامتناهی باید دانست که هرچه از احکام سکریه است از مقام ولایت است وهرچه از صحو است بمقام نبوت تعلق دارد که اکمل تابعان انبیاء علیهم الصلوات والتسلیمات بواسطه صحو ازین مقام بطریق تبعیت نیز نصیب است بسطامیه سکر را الصحو تفضیل میکنند لهذا شیخ ابویزید بسطامی قدس سره میگوید لوائی ارفع من لواء محمد لوائی خود را لوائی ولایت میداند ولوائ محمد را علیه الصلوات والتسلیمات لوائی نبوة لوای ولایت را که رو بسکر دارد ترجیح میدهند بر لوای نبوة که رو بصحو دارد و ازین عالم است سخن بعضی که گفته اند الولایة افضل من النبوة میدانند که در ولایت رو بحق دارند و در نبوة رو بخلق و شک نیست که رو بحق افضل است از رو بخلق بعضی در توجیه این سخن گفته اند

مامورہ تحصیل یقین است ادای عبادات صورت ایمان ست نہ حقیقت ایمان کہ تعبیر ازان
بہ یقین کردہ شدہ قال عزشانہ یا ایہا الذین آمنوا آمنوا ای الذین آمنوا صورۃ آمنوا باداء وظائف
العبادات المامورۃ ومقصود از فنا و بقا کہ ولایت عبارت از تحصیل این دولت ست ہمین
یقین ست وبس واگر از فنا فی اللہ والبقا بمعنی دیگر خواہند کہ بحالیت ومحلیت موہم باشد خود عین
الحاد و زندقہ است در غلبۂ حال و سکر وقت چیزہا ظاہر میشوند کہ آخر از ان باید گزشت
و مستغفر باید شد ابراہیم بن شیبان کہ از مشائخ طبقات است قدس اللہ تعالیٰ ارواحہم میگوید
کہ علم الفناء والبقاء یدور علی اخلاص الوحدانیۃ وصحۃ العبودیۃ وما سوی ذلک مغالیط و زندقۃ والحق
کہ راست میفرماید واین کلام از استقامت او خبر میدہد فنای فی اللہ عبارت از فنائی در مرضیات
اوست سبحانہ وعلیٰ ہذا القیاس السیر الی اللہ والسیر فی اللہ ونحوہما ثانیاً مصدع میگردد کہ صلاح
آثاری میان شیخ اللہ بخش بصلاح و تقوی و فضیلت آراستہ اند و جمعی کثیر باایشان وابستہ در مادۂ
از مواد اگر معونتی طلبند امید ست کہ توجہ شریف بحال ایشان مرعی خواہند فرمود والسلام علیکم
وعلیٰ من اتبع الہدیٰ **مکتوب نود وہشتم** بہ عبد القادر پسر شیخ زکریا صدور یافتہ در ترغیب
بر رفق و ترک عنف با یراد احادیث نبویہ علی مصدرہا الصلوۃ والسلام حق سبحانہ وتعالیٰ بر مرکز
عدالت استقامت ارزانی فرماید چند حدیث نبوی علیہ من الصلوات افضلہا ومن التسلیمات
اکملہا کہ در باب تذکیر و وعظ و نصیحت وارد شدہ اند ایراد نمودہ حق سبحانہ وتعالیٰ عمل بمقتضای آنہا
میسر گرداند قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ان اللہ رفیق یحب الرفق ویعطی علی الرفق ما لا
یعطی علی العنف وما لا یعطی علی ما سواہ رواہ مسلم وفی روایۃ لہ قال لعائشۃ علیک بالرفق وایاک
بالعنف والفحش ان الرفق لا یکون فی شیٔ الا زانہ ولا ینزع من شیٔ الا شانہ وقال ایضاً علیہ
وعلیٰ آلہ الصلوۃ والتحیۃ من یحرم الرفق یحرم الخیر وقال ایضاً علیہ وعلیٰ آلہ الصلوۃ والسلام ان من
احبکم الی احسنکم اخلاقاً وقال ایضاً علیہ الصلوۃ والسلام من اعطی حظہ من الرفق اعطی حظہ من الدنیا
والآخرۃ وقال ایضاً علیہ وعلیٰ آلہ الصلوات والتسلیمات الحیاء من الایمان والایمان فی الجنۃ
والبذاء من الجفاء والجفاء فی النار ان اللہ یبغض الفحشاء البذی الا اخبرکم بمن یحرم علی النار وبمن
یحرم النار علیہ الاکل ہین لین قریب سہل المومنون ہینون لینون کالجمل الانف ان قید انقاد وان

روز و شب دو گھڑی صرف طاعت حق سبحانه نشود و از چهل سهم یک سهم بفقرا ادا نماید و از دائره وسیعهٔ مباحات پا بیرون کشیده بمحرمات و مشتبهات در رفته شود و در موسم جوانی که آوان سلطان نفس اماره است و قهرمان شیطان لعین قلیل عمل را بکثیر اجر می بردارند و فردا که بارذل عمر رسانند و حواس و قوی سستی پیدا کنند و اسباب جمعیت تشتت نمایند غیر از ندامت و پشیمانی محصل نخواهد بود و بسیار است که تا فردا نگزارند و فرصت ندامت و پشیمانی که نحوی از توبه است میسر نشود و عذاب ابدی و عقوبت سرمدی که پیغمبر صادق علیه من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها از ان اخبار فرموده و عصاة را از ان ایعاد نموده در پیش است تخلصی ندارد امروز شیطان بغرور کرم پروردگار جل سلطانه در مداهنت می اندازد و عفو او را سبحانه بهانه ساخته مرتکب معاصی میسازد و باید دانست که در دار دنیا که محل آزمایش و ابتلا است دشمن و دوست را ممتزج ساخته اند و ظهورا شمول رحمت گردانیده کریمهٔ و رحمتی وسعت کل شیء از ان مشعر است و در روز قیامت دشمن را از دوست جدا خواهند ساخت کریمهٔ وامتازوا الیوم ایها المجرمون مخبر از انست و در آن وقت قرعهٔ رحمت را بنام دوستان خواهند انداخت و دشمنان را محروم مطلق و ملعون محقق خواهند فرمود فساکتبها للذین یتقون و یؤتون الزکوة والذین هم بآیتنا یؤمنون شاهد این معنی است یعنی تحقیق اثبات خواهم کرد آن رحمت از برای آنجماعت که پرهیز میکنند از کفر و معاصی و ادا میکنند زکوة را پس کرم و رحمت را در آخرة مخصوص بابرار و اهل اسلام نیک کردار داشت آری مطلق اهل اسلام را نیز بتقدیر خیریت خاتمت از رحمت نصیب است اگرچه بعد از ازمنهٔ متطاوله از عذاب دوزخ نجات یابند اما ظلمات معاصی و عدم مبالات باحکام منزلهٔ سماوی کی بگذارد که نور ایمان را بسلامت برد علماء فرموده اند که اصرار بر صغیره به کبیره میرساند و اصرار بر کبیره مفضی به کفر است عیاذا بالله سبحانه فرد

اندکی پیش تو گفتم غم دل ترسیدم ۔ که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است ۔

حق سبحانه و تعالی توفیق مرضیات خود رفیق گرداند بحرمة محمد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بقیة المقصود آنکه مولانا اسحق حامل رقیمه آشنا و مخلص فقیر است و حق جوار از قدیم نیز دارد اگر بدو و اعانتی طلبد توجه سامی مرعی خواهند داشت مشار الیه در فن کتابت و انشا بقدر ضرورت اطلاع دارد والسلام

مکتوب نود و هفتم بشیخ درویش صدور یافته در بیان آنکه مقصود از عبادات

بقای دنیا بس اندک ست و عذاب آخرت بسیار شدید ست و دائمی ست عقل دور اندیش را کار باید فرمود و بطراوت بی حلاوت دنیا مغرور نباید شد و اگر بدنیا کسی را عزت و آبرو باشد کفار و دنیا دار باید که از همه عزیزتر باشند و بظاهر دنیا فریفته گشتن از بیخبریست فرصت چندروزه را غنیمت باید شمرد و در مرضی خدای عز و جل باید کوشید و بخلق خدای باید احسان نمود التعظیم لامر الله والشفقة علی خلق الله هر دو اصل عظیم اند از برای نجات اخروی مخبر صادق علیه الصلوة والسلام هرچه فرموده است مطابق نفس الامر ست هزل و هذیان نیست خواب خرگوش تا چند خواهد بود آخر رسوائی ست و بینوائی قال الله سبحانه و تعالی أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَّأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ هرچند میداند وقت شما تقاضای استماع امثال این سخنان نمیکند و عنفوان جوانی ست و تنعمات دنیوی میسر و حکومت و تسلط بر خلائق حاصل اما شفقت بر احوال شما باعث این گفتگو میگردد هنوز هیچ نرفته است وقت توبه و انابت ست خبر شرط ست ع در خانه اگر کس ست یک حرف بس ست

مکتوب نود و نهم به ملا حسن کشمیری صدور یافته در جواب استفساری که نموده بود از کیفیت دوام آگاهی و جمع آن بحالت نوم که سراسر غفلت و تعطیل است

التفات نامه گرامی مشرف ساخت استفساری که رفته بود از کیفیت دوام آگاهی و جمع آن با حالت نوم که سراسر غفلت و تعطیل است که بعضی براکابر این خانوادهٔ بزرگ از حصول آن دولت خبر داده اند مخدوما حل این اشکال مبنی بر مقدمه ایست که بیان آن ضروریست گوئیم روح انسانی را پیش از تعلق باین پیکر هیولانی راه ترقی و عروج مسدود بود و در قفص وما منا الا له مقام معلوم مقید و محبوس لیکن در نهاد آن جوهر نفیس استعداد عروج بشرط نزول ودیعت نهاده بودند و مزیت او ازین راه بر ملک مقرر فرموده حق سبحانه و تعالی از کمال کرم خویش آن جوهر نورانی با این پیکر ظلمانی جمع فرموده فسبحان من جمع بین النور والظلمة وقرن الامر بالخلق و چون این دو امر فی الحقیقت بر دو طرف نقیض واقع شده بودند حکیم مطلق جل سلطانه از برای تحقیق این اجتماع و تقریر این انتظام روح را با نفس نسبت تعشق و گرفتاری داد و این گرفتاری را سبب انتظام اینها گردانید کریمهٔ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ رمزی ازین بیان میفرماید و این تنزل روح

ایتیخ علی صخرة استناخ من کظم غیظا وہو یقدر علی ان ینفذه دعاه اللہ علی رؤس الخلائق یوم القیمة حتی یخیره فی ای الحور اء شاء ان رجلا قال للنبی صلی اللہ تعالی علیہ و علی آلہ وسلم اوصنی قال لاتغضب فردمرارا قال لاتغضب الا اخبرکم باہل الجنة کل ضعیف متضعف لواقسم علی اللہ لابره الا اخبرکم باہل النار کل عتل جواظ مستکبر اذا غضب احدکم وہو قائم فلیجلس فان ذہب عنہ الغضب والا فلیضطجع ان الغضب لیفسد الایمان کما یفسد الصبر العسل من تواضع للہ رفعہ اللہ فہو فی نفسہ صغیر وفی اعین الناس عظیم ومن تکبر وضعہ اللہ فہو فی اعین الناس صغیر وفی نفسہ کبیر حتی ہوا ہون علیہم من کلب اوخنزیر قال موسی بن عمران علی نبینا وعلیہ الصلوات والتسلیمات یا رب من اعز عبادک قال من اذا قدر غفر وقال ایضا علیہ الصلوة والسلام والتحیة من خزن لسانہ ستر اللہ عورتہ ومن کف غضبہ کف اللہ عنہ عذابہ یوم القیمة ومن اعتذر الی اللہ قبل اللہ عذره وقال ایضا علیہ الصلوة والسلام من کانت لہ مظلمة لاخیہ من عرضہ اوشئ فلیتحلل منہ الیوم قبل ان لایکون لہ دینار ولادرہم ان کان لہ عمل صالح اخذ بقدر مظلمتہ وان لم یکن حسنات اخذ من سیأت صاحبہ فحمل علیہ وقال ایضا علیہ الصلوة والسلام اتدرون ما المفلس قالوا المفلس فینا من لا درہم لہ ولامتاع فقال ان المفلس من امتی من یاتی یوم القیمة بصلوة وصیام وزکوة ویاتی قد شتم ہذا واکل مال ہذا وسفک دم ہذا وضرب ہذا فیعطی ہذا من حسناتہ فان فنیت حسناتہ قبل ان یقضی ما علیہ اخذ من خطایاہم فطرحت علیہ ثم طرح فی النار وعن معاویة رضی اللہ عنہ انہ کتب الی عائشة رضی اللہ تعالی عنہا ان اکتبی الی کتابا توصینی فیہ ولاتکثر فکتبت سلام علیکم اما بعد فانی سمعت رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وعلی آلہ وصحبہ وسلم یقول من التمس رضی اللہ بسخط الناس کفاه اللہ مؤنة الناس ومن التمس رضی الناس بسخط اللہ وکلہ اللہ الی الناس والسلام علیک صدق رسول اللہ صلی اللہ علیہ وعلی آلہ وصحبہ وسلم وبارک رزقنا اللہ سبحانہ وایاکم التوفیق بالعمل بما اخبر المخبر الصادق والسلام این احادیث اگرچہ ترجمہ نوشتہ شده است اما بہ خدمت شیخ جیو رجوع نموده معانی اینہارا فہمیده سعی خواہند کرد کہ عمل بمقتضای اینہا میسر شود

بلکہ رضامندی حق سبحانہ تعالیٰ درین اقبال ست و مبتدی ذات و برغبت ست و نامرضی حق ست سبحانہ و فرقی دیگر گوئیم مبتدی را امیسر ست کہ از عالم روگردانیدہ رو بحق تعالیٰ و تقدس آرد و منتہی را اعراض از خلق محال ست دوام اقبال بخلق لازم مقام اوست مگر آنکہ کار دعوت او تمام شود و او را از دار فنا بدار بقا انتقال دہند آن زمان ندای اللهم الرفيق الاعلى نقد وقت اوست مشایخ طریقت قدس اللہ تعالیٰ اسرارہم در تعیین مقام دعوت سخنان فرمودہ اند جمعی جمع توجہ بین الخلق والحق گفتہ اند اختلاف آن مبنی بر اختلاف احوال و مقامات ست ہر کسی از مقام خود خبر دادہ والامر عند اللہ سبحانہ و آنچہ سید الطائفہ جنید رضی اللہ تعالیٰ عنہ فرمودہ است النہایۃ ہی الرجوع الی البدایۃ موافق دعوتیست کہ درین مسودہ تحریر یافتہ چہ در بدایت تمام رو بخلق ست حدیث تنام عیناي ولا ينام قلبي کہ تحریر یافتہ بود اشارت بدوام آگاہی نیست بلکہ اخبار ست از عدم غفلت احوال خویش و امت خویش لہذا نوم در حق آن سرور علیہ الصلوۃ والسلام ناقض طہارت نگشت و چون مبنی در رنگ شبانست در محافظت ست خود غفلت شایان منصب نبوت نباشد و حدیث لی مع اللہ وقت لایسعنی فیہ ملک مقرب ولا نبی مرسل بر تقدیر صحت اشارت بتجلی ذاتی برقی تواند بود و آن تجلی نیز مستلزم توجہ بجناب قدس خداوندی جل سلطانہ نیست بلکہ این تجلی ازان جانب ست متجلی لہ در آن صنعی نیست از قبیل سیر معشوق و عاشق ست عاشق از سیر سیر گشتہ است بیت آینہ صورت از سفر دور است ÷ کان پذیرای صورت از نور ست ÷ باید دانست کہ بر تقدیر رجوع بخلق حجب مرتفعہ عود نمیکند با وجود بی پردگی او را بخلق مشغول داشتہ اند و فلاح خلائق را با و مربوط ساختہ مثل این بزرگوار ان مثل شخصی ست کہ کمال تقرب بپادشاہ دارد و میان او و پادشاہ حائلی از صورت و معنی ہیچ نیست مع ذلک او را بخدمات ارباب حوائج مشغول داشتہ است این فرق دیگر است در میان مبتدی و منتہی مرجوع چہ مبتدی صاحب حجب ست و منتہی مرتفع الحجب والسلام علیکم وعلی سائر من اتبع الہدی

مکتوب صدم نیز بملا حسن کشمیری صدور یافتہ در جواب سوالی کہ نمودہ بود کہ شیخ عبد الکبیر یمنی گفتہ است کہ حق سبحانہ و تعالیٰ عالم الغیب نیست ÷ التفات نامۂ گرامی مشرف ساخت آنچہ از روی کرم مرقوم بود بوضوح انجامید نوشتہ بودند کہ شیخ عبد الکبیر

وگرفتاری آن فی الحقیقت از قبیل مدح بما یشبه الذم است پس بواسطهٔ آن نسبت جبی روح تمام خود را بعالم نفس انداخت وخود را تابع او گردانید بلکه خود را نیز فراموش ساخت وتعبیر از خود بنفس اماره نمود این لطافت دیگرست در نهاد روح که از کمال لطافت بهرچه روی آرد حکم او میگیرد وپس هرگاه خود را فراموش کرده باشد ناچار نسبت آگاهی سابق خود را که بمرتبهٔ وجوب تعالی وتقدس ست داشت نیز فراموش گرداند وتمام خود را بغفلت سپارد وحکم ظلمه گیرد والله تعالی از کمال مهربانی وبنده نوازی انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات مبعوث ساخت واو را بتوسل این اکابر بخود دعوت فرمود ومخالفت نفس روح را که معشوقهٔ اوست امر نمود فمن رجع القهقری فقد فاز فوزاً عظیماً ومن لم یرفع رأسه واختار الخلود الی الارض فقد ضل ضلالاً بعیداً اما جواب آن اشکال گوییم که ازین مقدمه اجتماع روح بانفس مفهوم گشت بلکه فنای آن در نفس وبقاء آن بدو وپس ناچار تا زمانیکه این اجتماع وانتظام برپاست غفلت ظاهر عین غفلت باطن بود نوم که غفلت ظاهرست عین غفلت باطن وچون این انتظام خلل پذیرد وباطن از محبت ظاهر اعراض نموده رو بمحبت الظن البطون آرد وفنا وبقا که بفانی پیدا کرده بود در وبزوال آورده فنا وبقا به باقی حقیقی تعالی وتقدس حاصل کند این زمان غفلت ظاهر در حضور باطن تاثیر نکند چرا تاثیر کند باطن را تمام پشت بجانب ظاهر گشته است واز ظاهر به باطن هیچ درنمیرود وپس رواست که ظاهر غافل باشد وباطن آگاه ولا محذور مثلاً روغن با دام تا زمانیکه کنجاوه ممتزج ومختلط ست حکم هردو متحدست وچون روغن از کنجاوه جدا گشت احکام متمائزه پیدا شد پس حکم یکی بر دیگری متمشی نشود همچنین صاحب ولایت را اگر خواهند بعالم باز گردانند وعالمی را بتوسط وجود شریعت او از ظلمات نفسانی وارهانند او را بطریق سیر عن الله بالله فرود می آرند روی او بتمام بخلق میگردد بی آنکه گرفتاری بانها پیدا کند چه او بر همان گرفتاری سابق خودست بی اختیار او را درین عالم آورده اند پس این منتهی با سائر مبتدیان در اعراض از جناب قدس تعالی وتقدس واقبال بخلق در صورت شرکت دارد واما فی الحقیقت هیچ مناسبت ندارد واز گرفتاری تا عدم گرفتاری تفاوت فاحش ست وایضاً اقبال بخلق درحق این منتهی بے اختیاریست رغبتی درین ندارد

در مرتبہ احدیت مجردہ نسبت علیہ منتفی ست اما عالمیۃ او تعالیٰ برحال خود ست چہ بذات
عالم ست نہ بصفت کہ صفت آنجا مستغنی ست نفاۃ صفات حق سبحانہ عالم میگویند یا آنکہ صفت
علم را از وے تعالیٰ مسلوب میسازند انکشافی کہ بر صفت مترتب می شد بہر ذات مترتب
میدانند فلذا نہر او توجہی کہ خود کردہ اند و از غیب غیب ذات تعالیٰ و تقدس ارادہ
نمودہ اند و تعلق علم را بآن جائز نداشتہ اند اگر علم واجب باشد تعالیٰ و تقدس اقرب توجہات
ست اما فقیر را در عدم جواز تعلق علم واجب تعالیٰ بذات بحت او سبحانہ بحث ست چہ وجہی کہ
در عدم جواز گفتہ اند اقتضا حقیقت علم است مر احاطہ معلوم را و ذات مطلق تعالے مقتضی
عدم احاطہ است فلا یجتمعان لہذا التعلق ست اینجا محل خدشہ زیرا کہ در علم حصولے اینمعنی
درکار است کہ آنجا حصول صورت معلوم ست در قوت علمیہ اما در علم حضوری ہیچ درکار نیست
و در ما نحن فیہ علم حضوری ست نہ حصولی فلا محذور فی ان تعلق العلم الواجب سبحانہ
بذاتہ تعالیٰ بطریق الحضور لا بطریق الحصول واللہ سبحانہ اعلم بحقیقۃ الحال وصلی اللہ تعالےٰ
علی سیدنا محمد وآلہ الطاہرین وسلم وبارک والسلام اولاً وآخراً **مکتوب صد و یکم**
نیز بملا حسن کشمیری صدور یافتہ در رد بر جماعہ کہ کامل را ناقص تصور کردہ زبان اعتراض
دراز می نمایند۔ احسن اللہ سبحانہ حالکم و اصلح بالکم مفاوضۂ شریف مولانا محمد صدیق رسانیدند
حمد اللہ سبحانہ کہ دور افتادگان را فراموش نساختہ اند مخاطبانی کہ بہ نفس بحسب ظاہر ایراد
نمودہ بودند فی الجملہ بوضوح پیوست آرے ہر اعتراضی کہ بر نفس دارند در زمان امارگی
مسلم ست اما بعد از حصول اطمینان مجال اعتراض نیست چہ نفس درین موطن از حق
سبحانہ راضی است و حق سبحانہ از وی راضی پس او مرضی و مقبول ست بر مقبول اعتراض
نمودن و او مرا و حق است سبحانہ زیرا کہ حصول این دولت در زمان تخلق باخلاق اللہ
است ساحت قدس او از اعتراض ما پست فطرتان بلند ست ہر چہ میگوئیم بما عاید ست
بیت اگر از خویشتن چو نیست چنین ٭ چہ خبر دارد از چنان و چنین ٭ بسا ست کہ جاہلان
از کمال جہل نفس مطمئنہ را با امارگی تصور میکنند و احکام امارگی بر مطمئنہ اجرا مینمایند
چنانکہ کفار انبیا را علیہم الصلوۃ والسلام در رنگ سائر بشر انگاشتہ از کمالات نبوت انکار

می گفته است که حق سبحانه و تعالی عالم الغیب نیست مخدوما فقیر را تاب استماع امثال این سخنان هرگز نیست بی اختیار رگ فاروقیم در حرکت می آید و فرصت تاویل و توجیه آن نمیدهد قائل آن سخنان شیخ کبیر یمنی باشد یا شیخ اکبر شامی کلام محمد عربی علیه و علی آله الصلوة والسلام درکار است نه کلام محی الدین عربی و صدر الدین قونوی و عبد الرزاق کاشی ما را بنص کار است نه بفص فتوحات مدنیه از فتوحات مکیه مستغنی ساخته است حق تعالی در کلام مجید خود را بعلم غیب خود می ستاید و خود را عالم الغیب میفرماید نفی علم غیب کردن از وسبحانه بسیار مستقبح و مستکره است و فی الحقیقت تکذیب است مر حق را سبحانه غیب را معنی دیگر گفتن از شناعت نمی برآید وکبرت کلمة تخرج من افواههم فیالیت شعری ما حملهم علی التفوه بامثال هذه الکلمات الصریحة فی خلاف الشریعة منصور اگر انا الحق گوید و بسطامی سبحانی معذور اند و مغلوب اند در غلبات احوال اما این قسم کلام مبنی بر احوال نیست تعلق بعلم دارد و مستند بتاویل است عبد را نمی شاید و هیچ تاویل درین مقام مقبول نیست فلان کلام السکاری یحمل و یصرف عن الظاهر لا غیر و اگر متکلم این کلام مقصود از اظهار این کلام ملامت خلق داشته باشد و نصرت اینها آن نیز مستکره است و مستهجن از برای تحصیل ملامت خلق راهها بسیار است بچه ضرورت کسی تا بسر حد کفر رساند و چون در تاویل این کلام سخن کرده اند و استفسار نموده بحکم سوالی را جوابی باید بضرورت در آن باب سخن سراید و علم الغیب عند الله سبحانه آنکه گفته اند که غیب معدوم باشد علم به معدوم نباشد یعنی چون غیب نسبت بحق سبحانه معدوم مطلق ست و لاشیء محض تعلق علم را بوی معنی نباشد چه معلومیت او را از عدمیه مطلق و لاشیئیت محض می برآرد نتوان گفت که حق سبحانه و تعالی عالم بشریک خود ست چه شریک او تعالی و تقدس اصلا موجود نیست و لاشیء صرف ست آری مفهوم غیب و مفهوم شریک تصور کردن ممکن ست اما کلام در صدق اینها ست نه در مفهوم همچنین ست حال جمیع محالات که مفهومات آنها ممکن التصور اند و ماصدقات ممتنع التصور چه معلومیت از استحاله می برآرد و لا اقل وجود ذهنی می بخشد و اعتراضی که بر توجیه مولانا محمد روجی کرده اند درست ست نفی نسبت علمیه در مرتبه احدیت مجرده مستلزم نفی مطلق علم است تخصیص نفی علم غیب کردن وجهی ندارد و اشکال دیگر بر توجیه مولانا آنست که اگرچه

ایشان از برای جماعه از ان پل پزند آن جماعه را آن طعام خوردن حلال است یا نه جماعه داری وسپاه گری را حیله احتیاج ساختن و قرض بسود را باین علت گرفتن و آنرا جائز و حلال دانستن از تدین دور ست می باید که شیوهٔ امر معروف و نهی منکر را مرعی داشته جماعه که باین بلا گرفتار باشند منع نمایند و بعدم صدق این حیله آگاه سازند چرا کسی را باید اختیار کرد که آخر بارتکاب این قسم محظور و مبتلا باید شد وجوه معیشت بسیار است منحصر در سپاه گری نیست چون شما از اہل صلاح و تقوی اید روایت طیب در اکل فرستاده شده نوشته بودند که درین زمان بی شبهه پیدا نمی شود راست ست اما مهما امکن از شبهه باید احتراز نمود زراعت بی طهارت که منافی طیب داشته اند در هندوستان اجتناب ازان ممکن نیست لایکلف الله نفساً الا وسعها اما ترک طعام بسود نمودن در کمال آسانی ست حلال را حلال دانستن و حرام را حرام دانستن در حلال و حرام قطعی ست که انکار آن بکفر میکشد در ظنیات نه چنین ست بسا امور مباحه اند نزد حنفی که شافعی آنرا مباح نمیداند و بالعکس پس در ما نحن فیه اگر کسی در حلیت قرض بسود محتاج مشکوک را که بظاهر مخالف حکم نص قطعی ست توقف نماید نمیتوان او را تضلیل نمود و تکلیف باعتقاد حلیت او فرمود بلکه صواب بجانب او راجح ست بل متیقن و مخالف او در خطر ست بعضی از یاران شما نقل کردند که روزی مولانا عبد الفتاح در حضور شما گفت که اگر قرض بسود پیدا شود بهتر ست چرا کسی بسود نگیرد شما او را زجر کردید و گفتید که از حلال انکار میکنی مخدوما امثال این سخنان در حلال قطعی گنجایش دارند و اگر حلال باشد شک نیست که ترک آن اولی است اہل ورع برخصت امر نمی کنند و بعزیمت دلالت مینمایند مفتیان لاهور احتیاج را دخل داده حکم به حلیت کرده اند احتیاج را دامن فراخ ست اگر چنین کنند هیچ ربا نماند و حکم نص قطعی بحرمت ربا عبث می افتد چنانکه بالا گذشت اما اینقدر ملاحظه بایستی می نمود که دیگران را طعام خورانیدن چه قسم احتیاج است مر مستقرض بسود را روایت قنیه بعد التیا واللتی مجوز استقراض بسود است مر محتاج را نه دیگران را اگر کسی گوید که محتاج این طعام را شاید به نیت کفارت یمین یا ظهار یا صوم پخته باشد و شک نیست که او باداء این کفارت محتاج ست گوئیم اگر استطاعت اطعام ندارد روزه دارد نه آنکه قرض بسود گیرد و اگر اقسام احتیاج

نموده اند اعاذنا الله سبحانه عن انکار هؤلاء الاکابر و انکار متابعتهم علیهم الصلوات والتحیات

مکتوب صد و دوم بملا مظفر صدور یافت در بیان آنکه محرم در قرض بسود مجموع مبلغ ست نه زیادتی فقط مثلاً شخصی ده تنگه را قرض گرفت بدوازده تنگه درین صورت مجموع دوازده تنگه حرام ست نه ده تنگه زیادتی و ما یتعلق بذلک

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی شما آن روز میفرمودید که ربا در قرض بسود همان فضل است و بس محرم در قرض ده تنگه بدوازده تنگه همان دو تنگه زیادتی است چون ببعض کتب فقهیه رجوع کرده شد ظاهر گشت که در شریعت هر عقدیکه در وی فضل ست نیز ربا است پس ناچار این عقد محرم باشد و هر چه بسبب محرم تحصیل نمایند محرم خواهد بود پس آن ده تنگه نیز ربا باشد و محرم مقصود از فرستادن کتاب جامع الرموز و روایات کتاب ابراهیم شاهی اظهار اینمعنی بود باقی ماند صورت احتیاج مخدوما حرمت ربا بنص قطعی ثابت شده است که شامل محتاج و غیر محتاج است تخصیص محتاج از آنجا نمودن نسخ این حکم قطعی ست بروایت قنیه رتبهٔ آن ندارد که نسخ حکم قطعی کند و حال آنکه مولانا جمال لاهوری که اعلم علماء لاهوراند مے فرمودند که بسیاری از روایات قنیه اعتماد را نشایان نیست و مخالف است بروایات کتب معتبره و لو سلم صحة هذه الروایة پس احتیاج را باضطرار و مخمصه میباید فرود آورد تا مخصص آن حکم قطعی کریمهٔ فمن اضطر فی مخمصة باشد که مثل اوست در قوة ع که رستم را کشد هم رخش رستم ؎ و ایضاً اگر از محتاج عام تر گرفته شود پس باید که موردی از برای حکم حرمت ربا پیدا نشود چه هر که زیادتی قبول میکند علتش احتیاجی از احتیاجهای خواهد بود بی احتیاج هیچکس بضرر خود اقدام نخواهد نمود فلا یبقی لهذا الحکم المنزل من الحکیم الحمید مزید فائدة تعالی کتابه العزیز من امثال هذا التوهم و و لو سلم عموم الاحتیاج و لو علی سبیل فرض المحال گوئیم که احتیاج از جمله ضروریات ست و الضرورة یتقدر بقدرها پس طعام از آن مبلغ سود پختن و بمردم خوراندن داخل احتیاج نیست ضرورتی بآن تعلق نه لهذا در ترکه میت احتیاج مستثنی ست و آن مقصود بر کفن ساخته اند و طعامی بروحانیت او پختن داخل احتیاج نداشته اند باآنکه او محتاج تر ست بصدقه پس در در صورت متنازع فیه ملاحظه فرمایند که مستقرضان بسود محتاج اند یا نه و بر تقدیر احتیاج هماَنکه

بغذاهای مناسب بتدریج امر تا بقوت اصلی او می آرند پس آدمی تا زمانیکه بمرض قلبی مبتلاست فی قلوبهم
مرض هیچ عبادتی و طاعتی او را نافع نیست بلکه مضرست رب تال للقرآن والقرآن یلعنه حدیث معروف
است و رب صائم لیس له من صیامه الا الجوع والظماء خبر صحیح اطبای امراض قلبیه نیز اول بازاله مرض
امر میفرمایند و آن مرض عبارت از گرفتاری بغیر حق ست سبحانه بلکه گرفتارگی ست بخود چه هر کسی هر چیز را
که میخواهد برای خود میخواهد اگر فرزند را دوست میدارد برای خود دوست میدارد و همچنین اموال و ریاست
و حب جاه پس فی الحقیقت معبود او هوای نفس اوست تا زمانیکه ازین گرفتاری خلاص نشود امید
نجات بسی مستبعد ست پس بر علماء اولو الالباب و حکمای ذوی الابصار فکر ازاله این مرض لازم ست
ع درخانه اگر کس ست یک حرف بس ست ﴿ **مکتوب صد و ششم** بمحمد صادق کشمیری صدور یافته
در بیان آنکه محبت این طائفه که متفرع بر معرفت ایشان ست از اجل نعم خداوندیست جل شانه
مکتوب مرغوب که مبنی از فرط محبت و کمال وداد بود وصول یافت لله سبحانه الحمد والمنة علی ذلک
محبت این طائفه که متفرع بر معرفت ست از اجل نعم خداوندیست جل سلطانه تا کدام صاحب دولت
را باین نعمت مشرف سازند شیخ الاسلام هروی میفرماید الهی چیست اینکه دوستان خود را کردی که
هر که ایشان را شناخت ترا یافت و تا ترا نیافت ایشان را نشناخت بغض این طائفه سم قاتل ست و
طعن ایشان موجب حرمان ابدی ست نجانا الله سبحانه و ایاکم عن هذا الابتلاء شیخ الاسلام فرمود الهی
هر کرا خواهی بر اندازی او را با ما در اندازی **بیت** بی عنایات حق و خاصان حق ﴿ گر ملک باشد سیاهستش
ورق ﴿ این رجوع و انابت که حق سبحانه بتجدید شما را کرامت فرموده است نعمت عظمی تصور
فرمایند و از حضرت حق سبحانه استقامت بران طلبند والسلام علی من اتبع الهدی والتزم
متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات **مکتوب صد و هفتم** نیز بمحمد صادق
کشمیری صدور یافته در اجوبه اسوله چند که نوشته بود و از آنجا بوی تعنت می آمد و این مکتوب مشتمل
است بر فوائد ضروریه که در ایمان این طائفه علیه نافع آید حق سبحانه و تعالی بسعادت ایمان این
طائفه علیه مستعد گرداناد و کتابتی که ارسال داشته بودند مشتمل بر اسوله چند رسید هر چند
سوالیکه شائبه تعنت و تعصب داشته باشد مستحق جواب نیست مع ذلک تنزل نموده در
جواب اقدام مینماید اگر یکی را نفع نکند شاید که دیگرے را نافع آید **سوال اول** آن بود

از این قبیل دیگر هم پیدا شود باندک توجه ببرکت تقوی مندفع خواهد شد ومن یتق الله یجعل له مخرجا ویرزقه من حیث لا یحتسب زیاده اطناب نرفت والسلام علیکم وعلی من اتبع الهدی

مکتوب صد و سوم بسیادت و نقابت پناهی شیخ فرید صدور یافته در بیان معنی عافیت وطلب کردن قاضی از برای سرهند حق سبحانه وتعالی بعافیت دارد آن عافیت خواسته می آید که عزیزی همواره دعا میکرد وتمنای عافیت یکروزه می نمود شخصی ازان عزیز سوال کرد این همه میگذرانی مگر عافیت نیست گفت آن میخواهم که روزی از صباح تا شام مرتکب معصیتی از معاصی حق سبحانه نباشم مدتی ست که سرهند قاضی ندارد واز اجرای بعضی احکام شرعیه کار بعجز میرسد مثلا برادرزادهٔ یتیم داریم از پدر او پارهٔ میراث مانده است وصی ندارد و در تصرف آن مال بی اذن شرعی مضطر ست اگر قاضی باشد باذن او کار میکشاید علی هذا القیاس **مکتوب صد و چهارم** بقضاة پرگنه مستکن صدور یافته در عزا ؛ هرچند مصیبتی که از فوت مغفرت پناهی رسیده بسیار شدید است و مستصعب اما بندگیست غیر از راضی بودن بفعل مولی تعالی وتقدس چاره نیست از برای بودن نیاورده اند از برای کار کردن آورده اند کار باید کرد واگر کار کرده رفت باکی نیست بلکه بادشاه است الموت جسر یوصل الحبیب الی الحبیب در شان او ثابت مصیبت بر رفتن نیست بر حال رونده الی الحبیب ست تا باوچه معامله کنند بدعا واستغفار وتصدق امداد نمود قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ما المیت فی القبر الا کالغریق المتغوث ینتظر دعوة تلحقه من اب او ام او اخ او صدیق فاذا الحقته کان احب الیه من الدنیا وما فیها وان الله تعالی لیدخل علی اهل القبور من دعاء اهل الارض امثال الجبال من الرحمة وان هدیة الاحیاء الی الاموات الاستغفار لهم الخ نامه رسیده بهوای سرنا بر فقرا بسیار شدید است والا خود را معاف نمیداشت سفارش بتاکید نوشته است انشاء الله تعالی سودمند گردد زیاده تصدیع ست محبت شعاری قاضی حسن وسائر اعزه وعوام فراوان مطالعه نمایند واز حق تعالی در جمیع امور راضی وشاکر باشند **مکتوب صد و پنجم** بحکیم عبد القادر صدور یافته در بیان آنکه مریض تا زمانیکه از امراض به نشود هیچ غذا او را سودمند نیست وما اینا سبب آنک چون نزد حکما مقرر ست که مریض تا زمانیکه از امراض به نشود هیچ غذا او را سودمند نیست اگرچه مرغ و مطجن باشد بلکه مقوی مرض است ع هرچه گیرد علتی علت شود ؛ پس اول فکر ازالهٔ مرض او نماید بعد از آن

هیچکس از القاء شیطانی محفوظ نیست هرگاه که در انبیا متصور باشد بلکه متحقق در اولیا بطریق اولی خواهد بود طالب صادق چه باشد غایة ما فی الباب انبیا را علیهم الصلوات والتسلیمات بر آن القاء متنبه میسازند و باطل را از حق جدا مینمایند کریمهٔ فینسخ الله ما یلقی الشیطان ثم یحکم الله آیاته تنبیه دال است برین معنی و در اولیاء این لازم نیست که او متابع نبی است هرچه مخالف نبی خواهد یافت رد خواهد کرد و باطل خواهد دانست اما در صورتیکه شریعت نبی از ان ساکت است و باثبات و نفی آن حکم نمیکند امتیاز حق از باطل بطریق قطعیت دشوار است چه الهام ظنی است لیکن درین عدم امتیاز هیچ قصوری بولایت راه نمییابد چه آنیان شریعت و متابعت نبی متکفل نجات دارین است و امور سکوت عنها زائده بر شریعت اند و ما مکلف بر امور زائده نیستیم باید دانست که غلط کشف منحصر بر القاء شیطانی نیست بسا ست که در متخیله احکام غیر صادقه صورتے پیدا کنند که شیطان را در آنجا هیچ مدخلی نباشد ازین قبیل است که در بعضی منامات حضرت پیغمبر را علیه الصلوة والسلام می بینند و بعضی احکام را اخذ میکنند که فی الحقیقت خلاف آن احکام متحقق است درین صورت القائی شیطانی متصور نیست که مختار علماء عدم تمثیل شیطان است بصورت خیر البشر علیه وعلی آله الصلوة والسلام بهر صورتیکه باشد پس درین صورت نیست الا تصرف متخیله که غیر واقع را واقع دانانیده است سوم آن بود که چون تصرف کراماتست و تاثیرات استدراج در نمایش برابر است مبتدی چگونه شناسد که این ولی صاحب کراماتست و این مدعی صاحب استدراج جوابش آنست واللہ سبحانه اعلم بالصواب که طالب مبتدی را درین تفرقه دلیل واضح است و آن وجدان صحیح اوست که اگر دل خود را در صحبت او بحق سبحانه تعالی جمع خواهد یافت خواهد دانست که آن ولی صاحب کراماتست و اگر خلاف این معنی خواهد یافت معلوم خواهد کرد که او مدعی صاحب استدراج است و اگر خفائی درین معنی ست عوام کالانعام راست نه طالبان را و خفای عوام نزد خواص از حیز اعتبار ساقط است که منشای آن مرض قلبی است و غشاوهٔ بصری چیزهای بسیار بر عوام مخفی مانده که دانستن آنها از دانستن تفرقه ضروریست وتختم هذا

المکتوب ببعض المعارف التی ینفعک فی ازالة مثل هذه الشکوک والشبهات بدانکه معنی تخلقوا باخلاق الله که ولایت ماخوذ از انست که حاصل شود مر اولیاء الله را صفاتیکه مناسب باشند مر صفات واجبی را

سبب چیست که از اولیاء متقدمین کرامات و خوارق بسیار ظهور میکردند از بزرگان این زمان کم ظاهر میشود اگر مقصود ازین سوال نفی بزرگان این وقت ست بواسطه قلت خوارق از ایشان چنانکه ظاهر از فحوای عبارت ست فالعیاذ باللہ سبحانہ من تسویلات الشیطان ظهور خوارق نه از ارکان ولایت نه از شرائط آن بخلاف معجزه مر نبی را علیه الصلوة والسلام که از شرائط مقام نبوة ست لیکن ظهور خوارق از اولیاء اللہ شائع و ذائع است کم ست که تخلف کند اما کثرت ظهور خوارق بر افضلیت دلالت ندارد تفاضل آنجا باعتبار درجات قرب الٰهی ست جل سلطانه تواند بود که از ولی اقرب ظهور خوارق اقل باشد و از ابعد اکثر خوارق که از بعضی اولیای این امت بظهور آمده از اصحاب کرام رضوان اللہ تعالیٰ علیهم عشر عشیر آن بظهور نیامده باآنکه افضل اولیای بمرتبه ادنی صحابی نرسد نظر بر ظهور خوارق از کوته نظریست و دلیل ست بر قصور استعداد تقلیدی شایان قبول فیوض نبوة و ولایة جماعه اند که استعداد تقلیدی در ایشان غالب باشد بر قوة نظرے ایشان صدیق اکبر رضی اللہ تعالیٰ عنه بواسطه قوت استعداد تقلیدی در تصدیق نبی علیه وعلی آله الصلوة والسلام اصلا محتاج بلم نگشت و ابوجهل لعین بواسطه قصور همین استعداد با وجود ظهور چندین آیات باهره و معجزات قاهره بدولت تصدیق نبوت مشرف نشد و حضرت حق سبحانه در شان این بی دولتان میفرماید۔ فَاِنْ یَّرَوْا كُلَّ اٰیَةٍ لَّا یُؤْمِنُوْا بِهَا حَتّٰۤى اِذَا جَآءُوْكَ یُجَادِلُوْنَكَ یَقُوْلُ الَّذِیْنَ كَفَرُوْۤا اِنْ هٰذَاۤ اِلَّاۤ اَسَاطِیْرُ الْاَوَّلِیْنَ یاآنکه گوئیم که ظهور خوارق از اکثر متقدمین در طول عمر زیاده از پنج شش خوارق نقل نکرده اند جنید که سید این طائفه است معلوم نیست که از وے ده خوارق نقل کرده باشند و حضرت حق سبحانه تعالیٰ از حال کلیم خود علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام چنین خبر داده است حیث قال عزوجل وَلَقَدْ اٰتَیْنَا مُوْسٰى تِسْعَ اٰیٰتٍۭ بَیِّنٰتٍ از مشائخ این وقت از کجا معلوم شد که امثال این خوارق بظهور نمی آید بلکه اولیای اللہ را چه متقدم و چه متاخر در هر ساعت ظهور خوارق ست مدعی آنرا داند یا نداند مصرع خورشید نه مجرم ار کسی بینا نیست ❊ دوم آن بود که در کشف و شهود طالبان صادق الفقار شیطان را دخل باشد یا نه اگر هست وضوح کیفیت کشف شیطانی چگونه است و اگر نیست سبب آنکه در امور ما بهمه بعضی غلط یافته میشود چیست جوابش اینست واللہ سبحانه اعلم بالصواب

دندان چو درّ و گوہرست ٭ عجب کاریست کہ در مکتوب سابق اخلاص بسیار ظاہر ساختہ بودید و سبب آن را ظہور دو واقعہ پے درپے نمودہ نوشتہ بودید کہ اثر آنرا در اقامت نیز یافت بحدیکہ ندامت تمام از وضع سابق متحقق گشت و بہ توبہ و بانابت کہ آوردہ و تجدید ایمان مشرف ساخت یکماہ نگذشتہ بود کہ تغیری درین وضع مفہوم گشت و برجوع قہقری بوضع سابق انتقال حاصل آمد و درصدد آن آمدید کہ آن دو واقعہ را وجہی پیدا شود کہ با لقاے شیطانی منجر گردد و یا بغلط کشفی بکشد آن چہ بود و این چیست **بیت** بگفتا فلانی چہ بد میکند ٭ نہ با من کہ با نفس خود میکند والسلام علی من اتبع الہدی والتزم متابعۃ المصطفی علیہ وعلی آلہ الصلوات والتسلیمات

مکتوب صد و ہشتم بمیان سید احمد صدور یافتہ دربیان آنکہ نبوت افضل از ولایت است بعکس انچہ گفتہ کہ ولایت افضل از نبوت ست ثبتنا اللہ سبحانہ وایاکم وجمیع المسلمین علی متابعۃ سید المرسلین علیہ وعلی آلہ من الصلوات افضلہا ومن التسلیمات اکملہا بعضی از مشائخ در سکر وقت گفتہ اند کہ ولایت افضل از نبوت است و بعضی دیگر ازین ولایت ولایت نبی خواستہ اند تا وہم افضلیت ولی بر نبی رفع شود اما فی الحقیقۃ کار برعکس است زیراکہ نبوت نبی از ولایت او افضل است در ولایت از تنگی سینہ رو بخلق نمیتوانند آورد و در نبوت او کمال انشراح صدری نہ توجہ حق سبحانہ مانع توجہ خلق است و نہ توجہ خلق مانع توجہ حق تعالی در نبوت تنہا رو بخلق نیست تا ولایت راکہ رو بحق دارد ترجیح بروی نہند عیاذاً باللہ سبحانہ رو بخلق تنہا مرتبہ عوام کالانعام است شان نبوت از آن برتر است فہم ایں معنی ارباب سکر را دشوار است اما اکابر مستقیم الاحوال ازین معرفت ممتاز اند ع ہنیئا لارباب النعیم نعیمہا ٭ بقیۃ المقصود میان شیخ عبداللہ ولد میان شیخ عبدالرحیم باین فقیر قوت قرابت دارند والد ایشان مدتہا ملازم بہادرخان بودند و حاجتمند الحال عذر بصارت دارند پسر خود را فرستادہ اند کہ پیش بہادرخان نوکر شود درینباب اگر از جانب ایشان نیز اشارتے رود سودمند خواہد بود والسلام **مکتوب صد و نہم** بہ حکیم صدر صدور یافتہ در بیان سلامتی قلب و نسیان او ما دون حق را سبحانہ اہل اللہ اطباے امراض قلبیہ اند ازالہ علل باطنیہ منوط بتوجہ این بزرگواران است کلام ایشان دوا است و نظر ایشان شفا ہم قوم لایشقی جلیسہم وہم جلساء اللہ بہم یمطرون وبہم یرزقون راس امراض باطنیہ

تعالی لیکن آن مناسبت در اسم بود و مشارکت در عموم صفات نه در خواص معانی که آن محال ست و
مستلزم قلب حقائق در تحقیقات خواجه محمد پارسا قدس سره میفرماید در مقام بیان معنی تخلقوا باخلاق
الله صفت دیگر ملک ست و معنی ملک متصرف بود بر همه چون رونده راه که بر نفس خود متصرف شود
او را مقهور تواند داشت و تصرف درو لها نفاذ یابد بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر
سمیع است و معنی سمیع شنوا است و چون رونده راه سخن حق را از هر کسی که باشد بی گرانی قبول
کند و اسرار غیبی و حقایق لاریبی بگوش جان فهم کند بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر بصیر است
و معنی بصیر بینا است چون رونده راه را بصر بصیرت او بینا شده باشد و بنور فراست همه
عیوب خود ببیند و کمال حال دیگران یعنی همه کس را به از خود ببیند و نیز بصیرتی حق منظور
نظر او شده باشد تا هرچه کند موجب پسندیده حق کند بدین صفت موصوف شده باشد
صفت دیگر محیی است و معنی محیی زنده کننده بود و چون رونده راه با حیاے سنت متروکه قیام
نماید بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر ممیت است و معنی ممیت میراننده
بود چون سالک بدعتها که بجاے سنت گرفته اند وی منع آن بدعتها نماید بدین صفت
موصوف شده باشد علی هذا القیاس و عوام معنی تخلقوا را برنگ دیگر فهمیده اند نا چار در تیه ضلالت
فرو نشسته اند و خیال کرده اند که ولی را احیای جسدی در کار است و اشیاے غیبی میباید
که اکثر بروے منکشف شود و امثال اینها و هو کما تری من الظنون الفاسدة ان بعض الظن
اثم و ایضاً خوارق منحصر در احیاء و اماتت نیست علوم معارف الهامیه از عظم آیات است
وارفع خوارق لهذا معجزهٔ قرآنی از سائر معجزات اقوی و ابقی اند چشم بکشایند که این همه
علوم و معارف که در رنگ ابر نیسان میریزد از کجاست علوم باین کثرت بتمامها
موافق علوم شرعیه اند سر موی مخالفت را گنجایش نیست این خصوصیت علامت علوم است
حضرت خواجهٔ ما قدس سره نوشته بودند که علوم شما همه صحیح است اما چه فائده که سخن حضرت
خواجه بر شما حجت نیست هر چند خود را پیرے راست نامید زیاده چه نوشته آید و این اصول شما اولاً
هر چند گران نمود اما چون باعث چندین علوم و معارف گشته و این همه سخن بتقریب اینها در گفت
آمده است نیک است **بیت** هیچ زشتی نیست کو را خوبی همراه نیست ؛ زنگی شبرنگ را

متحقق اگرچہ اقل قلیل باشد از ارباب توحید نیست بی تحصیل این دولت واحد گفتن و واحد دانستن نزد ارباب اصول از فضول است آری از واحد گفتن و دانستن کہ در تصدیق ایمان معتبر است لابد است اما معنی دیگر است فرقی در میان لا معبود الا اللہ و در میان لا موجود الا اللہ بین ست تصدیق ایمان علمی ست و او راک وجدانی حالتی است پیش از حال سخن از ان راندن محظور ست جمعی از مشایخ کہ درین باب سخن رانده اند از دو حالت خالی نیست یا معذور اند در غلبۂ حال مستور یا مقصود از نوشتن و اظهار احوال نمودن آن بوده باشد کہ دیگران را محک احوال شود و تنقات احوال و اعوجاج آنرا بمیزان احوال ایشان بسنجند بی این دولت افشای اسرار ممنوع است حق سبحانہ شمۂ از احوال ارباب کمال نصیب ما مذبران گردانیده استقامت بر متابعت سنت سنیہ مصطفویہ علی مصدرہا الصلوۃ والسلام والتحیہ روزی گرداناد بحرمۃ النبی وآلہ الامجاد علیہ وعلیہم الصلوات والتسلیمات بقیۂ التصدیع آنکہ حامل رقیمہ دعا میان شیخ عبدالفتاح حافظ از مردم ذی عزت و آدمی زاده اند و کثیر العیال والبنات قلت اسباب معیشت بر آن آورده کہ خود را بآنجا رسانند امید است کہ بمقصود برسند زیاده تصدیع است

مکتوب صدو دوازدہم بشیخ عبدالجلیل صدور یافتہ

در بیان آنکہ کار آنست کہ بر عقائد اہل سنت و جماعت متحقق گردیم + باین دولت اگر احوال و مواجید عطا فرمایند منت میداریم والا ہمین دولت را کافی میدانیم چون این ہست ہمہ ہست حق سبحانہ وتعالی شانہ ما مفلسان را بحقیقت معتقدات حقۂ اہل حق یعنی اہل سنت و جماعت متحقق ساختہ توفیق اعمال مرضیہ نقد وقت گردانیده احوال کہ ثمرات این اعمال اند کرامت فرموده تمام بجناب قدس جل سلطانہ جذب فرماید ع کار اینست وغیر این ہمہ ہیچ + چہ احوال و مواجید کہ بی تحقق بحقیقت معتقدات این فرقۂ ناجیہ میسر شود جز استدراج ہیچ نمیدانیم وجز خرابی ہیچ نمی انگاریم ما این دولت اتباع فرقۂ ناجیہ ہرچہ بدہند منت میداریم و شکر بجامی آریم و اگر ہمین را بدہند و ہیچ از احوال و مواجید ندہند باک نداریم و راضی ایم واز بعضی مشایخ قدس اللہ تعالی اسرارہم کہ در غلبۂ حال وسکر وقت بعضی از علوم و معارف متضاده آرای صائبۂ اہل حق بظہور می آید چون منشای آن کشف است معذور اند امید است کہ فردا بآن مؤاخذه نمایند حکم مجتهد مخطی دارند کہ خطای او را نیز یک اجر خواہد بود و حق بجانب علمای اہل حق است شکر اللہ تعالی سعیہم زیرا کہ علوم علمای

ودرمیں علل معنویہ گرفتاری قلب ست بما دون حق سبحانہ وتعالیٰ وتا ازین گرفتاری تمام آزادی میسر نشود سلامتی محالست چہ شرکت را در آن حضرت جل سلطانہ اصلا بار نیست الا للہ الدین الخالص فکیف کہ شریک را غالب ساختہ باشد نہایت بیحیائی است محبت غیر حق را سبحانہ بر نہجے غالب ساختن کہ محبت او تعالیٰ در جنب آن معدوم گردد یا مغلوب الحیاء شعبۃ من الایمان مگر این حیا را گفتہ باشند وعلامت عدم گرفتاری قلب نسیان اوست ماسوا را کلیۃ وذہول اوست از اشیاء جملۃ کہ اگر بتکلف یاد اشیاء کنند ہرگز بیادش نیاید پس گرفتاری اشیاء را در ان موطن چہ مجال اینحالت نزد اہل اللہ معبر بفنا است و قدم اول است درین راہ و مبدا ظہور انوار قدم است ونشاء ورود معارف وحکم ودونہا خرط القتاد ؎ ہیچکس را تا نگردد او فنا ٭ نیست رہ در بارگاہ کبریا ٭

مکتوب صد و دہم بشیخ صدر الدین صدور یافتہ در بیان آنکہ از خلقت انسانی ادای وظائف سلوک است و کمال اقبالست بجناب حق سبحانہ وتعالیٰ حق سبحانہ تعالیٰ بمنتہای متمنای ارباب کمال رساناد مقصود از خلقت انسانی ادای وظائف بندگیست ودوام اقبال است بجناب حق سبحانہ وایمعنی بے تحقق شدن بکمال اتباع سید اولین وآخرین ظاہرا وباطنا علیہ من الصلوات اتمہا ومن التحیات اکملہا میسر نیست رزقنا اللہ سبحانہ وایاکم کمال اتباعہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم قولا وفعلا ظاہرا وباطنا عملا واعتقادا آمین رب العالمین ؎ بعد از خدای ہرچہ پرستند ہیچ نیست ٭ بیدولتست آنکہ ہیچ اختیار کرد ٭ ہرچہ غیر از حق سبحانہ مقصود است معبود است از عبادت غیر وقتی نجات یابد کہ غیر از خداوند جل وعلا مقصودی نماند اگرچہ از مقاصد اخروی و متنعمات بہشتی باشد ہرچند این مقاصد از حسنات است اما نزد مقربان از سیئات است ہرگاہ در امور اخروی حال بدین منوال باشد از امور دنیویہ چگوید کہ دنیا مغضوبہ حق است سبحانہ وتا آفریدہ است ہرگز بجانب او نگاہ نکردہ ٭ وحب او سر گناہان است وطالبان آن مستحق طعن وطرد اند الدنیا ملعونۃ وملعون ما فیہا الا ذکر اللہ تعالیٰ انجانا اللہ سبحانہ عن شرہا وشر ما فیہا بحرمۃ حبیبہ محمد سید الاولین والآخرین علیہ الصلوۃ والسلام

مکتوب صد و یازدہم بشیخ حمید سنبھلی صدور یافتہ در بیان توحید عبارت از تخلیص قلب است از ما دون حق سبحانہ وتعالیٰ وما ینا سب ذلک ٭ الحمد للہ وسلام علی عبادہ الذین اصطفی توحید عبارت از تخلیص قلب است از توجہ ما دون او سبحانہ تا زمانیکہ دل را گرفتاری بما سوی

بخشا د که ذره این متابعت مرضیه از جمیع تلذذات دنیاوی وتنعمات اخروی بمراتب بهتر است فضلیت منوط بمتابعت سنت اوست ومزیت مربوط باتیان شریعت او علیه وعلی آله الصلوة والسلام والتحیة مثلاً خواب نیم روزی که از روی این متابعت واقع شود از کرورکرور احیای لیالی که غیر از متابعت است اولی وافضل است وهمچنین افطار یوم فطر که شریعت مصطفوی بآن امر فرموده است از صیام ابد الآباد که نه ماخوذ شریعت اند بهتر است اعطای جیتلی بامر شارع از انفاق کوه زر که از نزد خود باشد فاضل تر است امیر المومنین عمر رضی الله عنه روزی نماز بامداد بجماعت ادا کرده در اصحاب نگاه کرد یک کس را حاضر نیافت پرسید اصحاب عرض کردند که آنکس تمام شب را زنده میدارد شاید درین وقت خوابش برده باشد امیر المومنین فرمود که اگر او تمام شب خواب کردی ونماز بامداد را بجماعت گزاردی بهتر بودی اهل ریاضات مجاهدات بسیار کرده اند اما چون موافق شریعت حقه نیستند بی اعتبار وخوار اند اگر اجرے بدان اعمال شاقه مترتب میشود هم مقصور به بعضی منافع دنیویست تمام دنیا چیست تا بعضی منافع او را کسی اعتبار نهد مثل ایشان مثل کناسی است که ریاضتش از همه بیش است اجرتش از همه کمتر مثل تابعان شریعت مثل آن جماعت است که در جواهر نفیسه بالماسات لطیفه کار میکنند عمل اینها در نهایت قلت است واجر ایشان در غایت رفعت عمل یکساعت تواند بود که با جر هزار ه برابر بود سر آنست عمل که موافق شریعت واقع میشود مرضی حق است سبحانه وخلاف آن نامرضی اوست تعالی پس نامرضی چه جاے ثواب بلکه متوقع عقاب ست این معنی را در عالم مجاز شاهد واضح است باندک التفات بظهور می آید بیت هرچه گیرد علتی علت شود ٭ کفر گیرد کاملی ملت شود ٭ پس سرمایهٔ جمیع سعادات متابعت سنت است وهیولای جمیع فسادات خلاف شریعت ثبتنا الله سبحانه وایاکم علی متابعة سید المرسلین علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات والسلام

مکتوب صد و پانزدهم بملا عبد الحق دهلوی صدور یافته در بیان آنکه ما در صدد قطع آنیم همگی هفت گام است مصرع از هرچه میرود سخن دوست خوشتر است ٭ این راه که ما در صدد قطع آنیم همگی هفت گام است دو گام در عالم خلق است و پنج گام در عالم امر بگام اول که در عالم امر نیز نهند تجلی افعال رو میدهد و بگام دوم تجلی صفات و بگام سوم شروعی در تجلیات ذاتیه می افتد ثم وثم علی تفاوت درجات الکمال کما لا یخفی علی اربابها کل ذاکر

مقتبس از مشکوٰة نبوت است علیٰ صاحبها الصلوٰة والسلام والتحیة که مؤید است بوحی قطعی مقتدای معارف این صوفیه کشف والهام است که خطا را بوی راه است ومصداق صحت کشف والهام مطابقت است باعلوم علماء اہل سنت اگر سرموئی مخالفت است از دائرہ صواب بیرون است ہذا ہو العلم الصحیح والحق الصریح فماذا بعد الحق الا الضلال رزقنا اللہ سبحانہ وایاکم الاستقامة علیٰ متابعة سید المرسلین ظاہراً وباطناً عملاً واعتقاداً علیہ وعلیٰ آلہ من الصلوات اکملہا ومن التسلیمات افضلہا والسلام علیکم وعلیٰ من اتبع الہدیٰ **مکتوب صد وسیزدہم** بجمال الدین حسین کولابی صدور یافتہ در بیان فرق درمیان جذبہ مبتدی وجذبہ منتہی وآنکہ مشہود مجذوبان وابتدائیت الارواح که فوق قلب است وہمان مشہود را شہود آلہی جل شانہ متخیل می کند الحمد للہ وسلام علیٰ عبادہ الذین اصطفیٰ انجذاب وکشش نمی باشد الا بمقام فوق نہ بفوق فوق وکذا الحال فی الشہود ونحوہ پس مجذوبان سلوک ناکردہ را که در مقام قلب اند انجذاب نیست الا بمقام روح که فوق مقام قلب ست انجذاب آلہی در جذبہ منتہیان است که فوق آنہا مقام دیگر نیست ومشہود در جذبہ بدایت نیست الا ارواح منفوخ وچون روح بصورت اصل خود موجود است ان اللہ خلق آدم علیٰ صورتہ شہود روح را شہود حق میدانند تعالیٰ وتقدس وچون روح را بعالم اجساد نحوی از مناسبت ثابت است گاہی آن شہود را شہود احدیت در کثرت میگویند وگاہی بمعیت قائل میشوند شہود حق جل وعلا بے حصول فنای مطلق که نہایت سلوک متحقق است متصور نیست شعر بیچکس را تانگردد او فنا ٭ نیست رہ در بارگاہ کبریا ٭ واین شہود را بعالم ہیچ کاری نیست فرق درمیان شہودین آنست که اگر با عالم بوجہ من الوجوہ مناسبت دارد شہود حق نیست تعالیٰ وتقدس واگر بی مناسبت است علامت شہود است آلہی جل وعلا شہود بواسطہ تنگی عبارت از اطلاق میباید والا نسبت در رنگ منتسب الیہ بیچگون وبیچگونہ است رع عالم چون را به بیچون راہ نیست ٭ لایحمل عطایا الملک الا مطایاہ **مکتوب صد وچہاردہم** بصوفی فرمان صدور یافتہ در تحریص بر متابعت سید المرسلین علیہ وآلہ الصلوات والتسلیمات چون حق سبحانہ ما مفلسان بے برگ وسر را بدولت اتباع سید اولین وآخرین که بطفیل دوستی او کمالات اسمائی وصفاتی خود را در عرصۂ ظہور آورد واورا بہترین جمیع کائنات خلق کرد علیہ من الصلوات افضلہا ومن التسلیمات اکملہا مشرف گردانا دو بران استقامت

فرستاده بودند رسید مضمون بوضوح پیوست قال الله تعالی من عمل صالحا فلنفسه ومن اساء فعلیها خواجه
عبد الله انصاری میفرمایند الٰهی هر کرا خواهی براندازی با ما در اندازی **بیت** ترسم آن قوم که
بردُردکشان میخندند ٭ در سر کار خرابات کنند ایمان را ٭ حق سبحانه وتعالی کافهٔ اهل اسلام را
از انکار فقرا وطعن درویشان نگاه دارد بحرمة سید البشر علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات والسلام

مکتوب صد و نوزدهم بمیر نعمان بدخشی صدور یافته در ترغیب بر صحبت شیخ مقتدا در بیان
آنکه گاه است که کاملان بعضی از مریدان ناقص خود را هم بتعلیم طریقت اجازت مینمایند
بواسطهٔ بعضی نیات مکتوب شریف خدمت میر وصول یافت این زادیوانگی می طلبد در خبر
آمده است لن یؤمن احدکم حتی یقال انه مجنون وچون جنون آمد از تدبیر زن وفرزند
فارغ گشت واز اندیشه کذا وکذا جمعیت میسر شد این دیوانگی در نهاد شماست اما بعوارض لاطائل
آن را خس پوش ساخته اند چه توان کرد درین کسب بی مناسبتی بسیار مفهوم میگردد زود تدارک
نمایند وبی استطاعت دانسته رفع بعد صوری نمایند جمعیت این طائفه در ماورای جمعیت خلق
است اسباب جمعیت خلق باعث تفرقهٔ ایشان ست ودست در اسباب تفرقه باید زد تا جمعیت
حاصل آید واگر فرضاً در جمعیت خلایق این طائفه را جمعیت بخشند از ان جمعیت باید ترسید
وبجناب حق سبحانه التجا باید آورد تا آن جمعیت بلای جان نگردد وقیاس باحوال فلانی
فلان نباید کرد که پیش از تمامی همه مراتب نقص ست علی تفاوة درجاتها ع فراق دوست اگر
اندک است اندک نیست ٭ مشائخ طریقت پیش از تمامی بعضی مریدان را اجازت تعلیم
طریقت داده اند حضرت خواجه نقشبند قدس الله تعالی سره مولانا یعقوب چرخی را
بعد از تعلیم طریقت وتسلیک بعضی از منازل فرموده بودند که ای یعقوب هرچه از ما بتو رسیده است
بخلق برسان وحال آنکه فرموده بودند که بعد از من در خدمت علاء الدین خواهی بود واکثر کار
در خدمت علاء الدین کرده اند حتی که خدمت مولانا عبد الرحمن جامی در نفحات ایشان را اول در
مریدان خواجه علاء الدین میشمارند وثانیاً بحضرت خواجه نقشبند نسبت مید هند بالجمله علاج این
تفرقه صحبت ارباب جمعیت است مکرر آن مؤکداً نوشته شده است وشنیده شد که مولانا محمد صدیق نوکری
اختیار کرده وضع فقرا را گذاشته است افسوس صد هزار افسوس که کسی را از اعلی علیین باسفل سافلین

منوط بمتابعت سید الاولین والآخرین علیہ من الصلوات اکملہا ومن التسلیمات افضلہا وآنکہ گفتہ
کہ این راہ دو خطوہ است مراد از ان عالم خلق و عالم امر داشتہ اند علی سبیل الاجمال تسہیلا
للامر علی نظر الطلاب وحقیقۃ الامر ما حققت بتوفیق اللہ سبحانہ ہذا ہو **مکتوب صد و شانزدہم**
بملا عبد الواحد لاہوری صدور یافتہ در بیان آنکہ سلامتی قلب موقوف بر نسیان ماسوای است
از قلب و در منع کردن از کثرت اشتغال دنیوی مبادا رغبتی در دنیا پیدا شود مکتوب مرغوب
اخوی رسید و از سلامتی قلب کہ تحریر یافتہ بود بوضوح انجامید بلی سلامتی قلب موقوف
بر نسیان ماسوای است از قلب بحدیکہ اگر بتکلیف یادش دہند یاد نیارد برین تقدیر خطور
ماسوی را معنی نباشد این حالت معبر بفنای قلبی است و قدم اول است درین راہ و بشر
کمالات مراتب ولایت است علی تفاوت درجات الاستعداد ہمت را بلند دارد و بجوزی
و مویزی قناعت نکنند ان اللہ یحب معالی الہمم از کثرت اشتغال بامور دنیویہ خوف رغبت
است درین امور دنیہ زنہار بآن سلامتی قلب غرہ نشوند کہ امکان رجوع است و در اشتغال
دنیوی مہما امکن اقدام نمایند کہ مبادا رغبتی پیدا شود و در خسارت اندازد عیاذاً باللہ سبحانہ
کناسی در فقر بمراتب بہتر است از صدر نشینی در غنا ہمگی ہمت آن باشد کہ بفقر و نامرادی
زندگانی چندروزہ بسر بردہ شود فر من الغناء وارباب ہ اکثر ما تفر من الاسد والسلام
مکتوب صد و ہفدہم بملا یار محمد بدخشی قدیم صدور یافتہ در بیان آنکہ در ابتدا قلب
تابع حس است و در انتہا این تبعیت نمی ماند مولانا یار محمد فراموش نکردہ باشد چندگاہ قلب
تابع حس است پس ناچار ہر چہ از حس دور است از قلب نیز دور است حدیث من لم یملک عینہ
فلیس القلب عندہ این مرتبہ است در نہایت کار چونکہ قلب را تبعیتی بحس نماند دوری از حس در
قرب قلبی تاثیر نکند لہذا مشائخ طریقت مبتدی و متوسط را مفارقت از صحبت شیخ کامل مکمل تجویز
نفرمودہ اند بالجملہ بحکم ما لا یدرک کلہ لا یترک کلہ برہمان طریق باشند و از صحبت ناجنس بوجہ ابلغ اجتناب
نمایند قدوم میان شیخ مزمل مقدمہ سعادت دانستہ صحبت ایشان را غنیمت شمرند و اکثر اوقات بایشان
صحبت دارند کہ بسیار عزیز الوجود اند والسلام **مکتوب صد و ہیژدہم** بملا قاسم علی بدخشی صدور
یافتہ در بیان خسارت جماعہ کہ بر اہل اللہ اعتراض کنند مکتوبی کہ محبت آثار مولانا قاسم علی

مولانا یار محمد وجہ انتقال را خواہند گفت چون ارادہ سفر جانب ہندوستان مصمم دارند بردند و از اہل وعیال خبری بگیرند الباقی عند التلاقی مثل مشہور است سوام چھار وہ اجتناب از اختلاط با غیار لابد ست ہمت را بلند باید داشت و ہر چہ بدا ست نباید پرداخت بیت ما ازپی طوریکہ بود مشرق انوار ٭ از مغربی وکوکب ومشکوٰۃ گذشتیم ٭ فقرای این زمانہ اکثر در مقام روی اکتفا اقامت دارند صحبت ایشان سم قاتل ست فرمنهم کما تفر من الاسد برہمین طریق ملازم باشند و واقعات را چندان اعتبار نہند کہ مجال تاویل را امید ان وسیع است زنہار بخواب وخیال گول نشوند شعر کیف الوصول الی السعاد و دونہا ٭ قلل الجبال و دونہن حیوف ٭ والسلام **مکتوب صد و بست و سوم** بملا طاہر بدخشی صدور یافت در بیان آنکہ اداء نفل اگرچہ حج باشد اگر مستلزم باشد فوت فرضی را از فرائض لایعنی داخل لایعنی ست ٭ مکتوب شریف اخوی ارشدی لازال کاسہ طاہرا عن دنس التعلقات رسید ای برادر در خبر آمدہ است اعلامۃ اعراضہ تعالی عن العبد اشتغالہ بما لا یعنیہ اشتغال بہ نفلی از نوافل با عراض فرضی از فرائض داخل بالایعنی ست پس تفتیش مر احوال خود نمودن لازم آمد تا معلوم گردد کہ اشتغال او بچہ چیز ست بنفل ہست یا بفرض بواسطہ یک حج نفل مرتکب چندین محظورات نباید شد نیک ملاحظہ نماید العاقل تکفیہ الاشارۃ والسلام علیکم وعلی رفقائکم **مکتوب صد و بست و چہارم** نیز بملا طاہر بدخشی صدور یافتہ در بیان آنکہ استطاعت راہ شرط وجوب حج ست اداء حج باوجود بی استطاعتی نسبت بحصول مطلب داخل تضیع اوقات ست ٭ مکتوب شریف اخوی خواجہ محمد طاہر بدخشی رسید للہ سبحانہ الحمد والمنتہ کہ فتور در اخلاص ومحبت فقرا راہ نیافتہ است باوجود تمامی ایام مہاجرت این علامت سعادت عظیمہ است محبت آثار اچون شمار خصت طلبیدید و بر فتن عزم مصمم کردید در وقت وداع اینقدر مذکور ساختہ بود باحتمال کہ شاید ما ہم بشما درین سفر ملحق شویم ہر چند قصد کردہ شد استخارہا موافق نیامد و تجویزی درینباب مفہوم نگشت بضرورت تقاعد ورزید صلاح فقرا از اول در رفتن شما نبود اما شوق شما را ملاحظہ نمودہ منع صریح نکرد استطاعت شرط راہ است بی استطاعت تضیع اوقات ست امراہم گزاشتہ بامر غیر ضروری پرداختن مناسب نیست در چند کتابت بشما این مضمون را نوشتہ است رسیدہ باشد یانہ سخن اینست بیشتر مختار اند **مکتوب صد و بست و پنجم** بمیر صالح نیشاپوری صدور یافتہ

برند مرا واز دو حال بیرون نخواهد بود یا در نوکری جمعیتش خواهند داد یا نخواهند داد اگر جمعیت خواهند داد به واگر نخواهند داد بدتر ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب والسلام

مکتوب صد و بستم نیز بمیر محمد نعمان صدور یافته در ترغیب بر صحبت ارباب جمعیت ماناکه خدمت میر فراموشی گزیده اند که بسلامی و پیامی هم یاد آوری نمی نمایند فرصت یسیر است وصرف آن در اهم مهام ضروریست وآن صحبت ارباب جمعیت ست لا تعدل بالصحبة شیئا ایا ما کان الا تری ان اصحاب رسول الله صلی الله تعالیٰ علیه وسلم وبارک فضلوا بالصحبة علی من عداهم سوی الانبیاء علیهم السلام وان کان اویسا قرنیا وعمر امروانیا مع بلوغهما نهایة الدرجات ووصولهما غایة الکمالات سوی الصحبة فلا جرم صار خطاء معاویة خیرا من صوابهما ببرکة الصحبة وسهو عمرو بن العاص افضل من صوابهما لما ان ایمان هؤلاء الکبراء صار بالصحبة شهودیا برؤیة الرسول وحضور الملک وشهود الوحی ومعاینة المعجزات وما اتفق لمن عداهم هذه الکمالات التی هی اصول سائر الکمالات کلها ولو علم اویس فضیلة الصحبة بهذه الخاصیة لم یمنعه مانع من الصحبة وما آثر شیئا من الاشیاء علی هذه الفضیلة والله یختص برحمته من یشاء والله ذو الفضل العظیم **بیت** سکندر را نمی بخشند آبے ؞ بزور و زر میسر نیست این کار ؞ اللهم وان لم تخلقنا فی هذه النشاة فی قرن هؤلاء الاکابر فاجعلنا فی النشاة الآخرة محشورین فی زمرتهم بحرمة سید المرسلین علیه وعلیهم الصلوات والتحیات والتسلیمات والسلام

مکتوب صد وبست ویکم نیز بمیر نعمان صدور یافته در بیان آنکه این راه همگی هفت گام قرار یافته است بعضی از یاران به شش گام رسیده اند خدمت میر دعوات فراوان مطالعه فرمایند مدتیست که از احوال خود اطلاع نداده اند واز فقرای اینجا خبری نگرفته الحمد لله سبحانه والمنة که فقرای مرفه الاحوال اند شمه بطریق اجمال در معرض بیان می آرد محبت آثارا این راه همگی هفت گام قرار یافته است جمعی از یاران کار را تا شش گام رسانیده اند وجمعی تا پنج گام وطائفه تا چهار گام وفرقه تا سه گام علی تفاوت درجاتهم وصاحب سه گام هم بمردم افادت مینماید فکیف جماعه که بیش قدم باشند بلند همتی درکار است تا به حقیر و فقرا اکتفا نه شود زیاده برین گنجایش وقت نبود والسلام

مکتوب صد وبست ودوم بملا طاهر بدخشی صدور یافته در ترغیب بر بلند همتی وعدم التفات بهرچه در دست افتد + مولانا محمد طاهر معذور اند

نمودن از اتحاد و عینیّه و احاطه و معیت و سکر ست ذات او تعالی فی الحقیقت از نسبت معرّا است
و از مناسبت مبرّا ما للتراب و رب الارباب با نیقدر مناسبت ظاہریّه و مظہریّه وحدة وجود گویند
یا نگویند فی الواقع وجودات متعدده است لیکن بطریق اصالت و ظلیّه و ظاہریّه و مظہریّه نه آنکه
یک موجود است و ماسوای او او ہام و خیالاتست این مذہب بعینه مذہب سوفسطائیست
اثبات حقیقت در دی نمودن او ہام و خیالات دیر انمی بر آرد که مقصود سوفسطائی است

مثنوی چون بدانستی تو او را از نخست ٭ سوی آن حضرت نسب کردی درست ٭ و آنکه دانستی
که ظل کیستی ٭ فارغی گر مردی و گر زیستی ٭

مکتوب صد و بست و ششم نیز بمیر صالح
نیشا پوری صدور یافته در بیان آنکه طالب باید که اہتمام در نفی آلهه باطله نماید چه آفاقی و چه
انفسی و در جانب اثبات معبود بحق جل سلطانه ہرچه در حوصلهٔ فہم و در حیلهٔ ادراک آید آن را
نیز در تحت نفی داخل ساخته اکتفا بموجودیّه مطلوب نماید و اگر وجود را نیز در آن موطن گنجایش
نیست و ما یناسب ذلک سیادت و نقابت دستگاها طالب را باید که اہتمام در نفی آلهه باطلهٔ
آفاقی و انفسی نماید و در جانب اثبات معبود بحق جل سلطانه ہرچه در حوصلهٔ فہم در حیطهٔ وہم در آید آنرا نیز
در تحت نفی داخل سازد و اکتفا بموجودیّه مطلوب نماید **مصرع** بیش ازین پی نه پرده اند که ہست ٭
اگرچه وجود را نیز در ان موطن گنجایش نیست و ماورای وجود باید طلبید علماء اہل سنت شکر اللہ تعالی
سعیہم زیبا گفته اند که وجود واجب تعالی زائد است بر ذات او سبحانه وجود را عین ذات گفتن و ماورای
وجود امر دیگر اثبات ناکردن از قصور نظر ست قال الشیخ علاء الدوله فوق عالم الوجود عالم الملک الودود
این درویش را چون از مرتبهٔ وجود بالاگزرانید و تا چندگاه که مغلوب آنحال بود خود را از روی ذوق و
وجدان از ارباب تعطیل مییافت و حکم بوجود واجب جل شانه نمیکرد و چه وجود را در راه گزاشته بود در
مرتبهٔ ذات وجود را گنجایش نمی یافت اسلام او در ان وقت اسلام تقلیدی بود نه تحقیقی بالجمله ہرچه در
حوصله ممکن در آید بطریق اولی ممکن شاید فسبحان من لم یجعل للخلق الی اللہ سبیلا الا بالعجز عن معرفته
از حصول فانی فی اللہ و البقاء باللہ کسی گمان نکند که ممکن واجب گردد که آن محال است و مستلزم
قلب حقایق پس چون ممکن واجب نگردد نصیب ممکن غیر از عجز نباشد **فرد** عنقا شکار کس نشود دام باز
چین ٭ کاینجا ہمیشه باد بدست ست دام را ٭ بلند ہمتی ہمین طور مطلب می خواہد که ہیچ از و بدست نمی آید

در بیان آنکه عالم چه صغیر و چه کبیر مظاهر اسماء و صفات الٰهیه اند تعالی شانه عالم را با صانع خویش هیچ نسبتی نیست الا المخلوقیة والمظهریة وما یناسب ذلک ٭ اللهم ارنا حقائق الاشیاء کما هی عالم چه صغیر و چه کبیر مظاهر اسماء و صفات الٰهیه است تعالی شانه و مرایای شیون و کمالات ذاتیهٔ او عز سلطانه گنجی بود مخفی و سری بود مکنون خواست که از خلا بملا عرض دهد و از اجمال بتفصیل آرد عالم را بر تهجی خلق فرمود که بذات و صفات خویش دال باشد بر ذات و صفات او سبحانه پس عالم را با صانع خویش هیچ نسبتی نیست الا آنکه مخلوق وی اند و تدبیرات و شیونات او تعالی حکم باتحاد و عینیت و نسبت احاطه و سریان و معیت ذاتیه آنجا از غلبهٔ حال و سکر وقت است اکابر مستقیم الاحوال که از قدح صحو ایشان را شربی ارزانی داشته اند عالم را با صانع هیچ نسبتی اثبات نمیکنند الا المخلوقیة والمظهریة و احاطه و سریان و معیت علمی میدانند مطابق علماء اهل حق اند شکر الله تعالی سعیهم عجب ست که جماعهٔ صوفیه که اثبات بعضی نسبت ذاتیه مینمایند کالاحاطة والمعیة مثلاً معترف اند با آنکه از ذات جمیع نسب مسلوب ست حتی که صفات ذاتیه را نیز سلب مینمایند فهل هذا الا تناقض و در ذات مراتب اثبات نمودن از برای دفع این تناقض تکلف است در رنگ تدقیقات فلسفیه است ارباب کشف صحیح ذات را تعالی جز بسیط حقیقی نمیدانند و ورای او هرچه باشد داخل اسماء می شمرند فرد فراق دوست اگر اندک ست اندک نیست ٭ درون دیده اگر نیم موست بسیار ست ٭ مثالی از برای تحقیق این مبحث بیان کنم مثلاً عالمی نحریری ذو فنونی خواهد که کمالات مکنونهٔ خود را در عرصهٔ ظهور آرد و ایجاد حروف و اصوات نماید تا در پردهٔ آن کمالات را جلوه دهد پس درین صورت این حروف و اصوات و دال را با معانی مخزونه هیچ نسبتی نیست الا این حروف و اصوات مظاهر آن معانی مخفیه است مرایای آن کمالات مخزونه حروف و اصوات را عین آن معانی مخفیه گفتن معانی ندارد و همچنین حکم باحاطه و معیت درین صورت غیر واقع است معانی بهمان صرافت مخزونه اند هیچ تغیری در ذات و صفات آن معانی راه نیافته است لیکن چون در میان معانی و این حروف و اصوات و دال نحوی از مناسبت دالیة و مدلولیت متحقق است بعضی معنی زائده از ان در تخیل می آید فی الحقیقت آن معانی مخزونه از ان معانی زائده منزه و مبرا است آنچه معتقد ماست درین مسئله اینست اثبات امر زائده ورای مظهریت و مراتب

مرید مقتدی ست ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم **مکتوب صد و بست و نهم** بسید نظام صدور یافته در بیان آنکه جامعیت انسان باعث تفرقه اوست و همین جامعیت است که سبب جمعیت اوست کما قیل ما للمحبوبین و بلا للمحجوبین مکتوب شریف وصول یافت آدمی چون که جامع ترین موجودات ست و بواسطهٔ هر جزوی از اجزای تعلقی و گرفتاری دردی بموجودات متکثره پیداست پس فی الحقیقت جامعیت او باعث دوری او از جناب قدس خداوندی جل سلطانه از همه بیش گشت و تعلقات متعدده سبب محرومی او از همه زیاده آمد و اگر بتوفیق ایزدی عز شانه خود را ازین تعلقات پراگنده جمع سازد و رجوع قهقری نماید فقد فاز فوزاً عظیماً و الا فقد ضل ضلالاً بعیداً بهترین موجودات بواسطهٔ جامعیت چونکه انسان ست بدترین مخلوقات بواسطهٔ جامعیت هم اوست آئینهٔ او بواسطه جامعیت اتم ست اگر رو بعالم دارد از هرچه گویند کدرترست و اگر رو بحق سبحانه و تعالی دارد مصفاست و از همه بیش نماست کمال آزادی از وبس این تعلقات خاصهٔ محمد رسول است صلی الله علیه و آله وسلم و بعد ازین انبیا و اولیا دیگر علی تفاوت درجاتهم صلوات الله و تسلیماته علی نبینا و علیهم و علی اتباعهم اجمعین الی یوم الدین رزقنا الله سبحانه و ایاکم نجاتا عن هذه التعلقات بحرمة النبی المصطفی الممدوح بقوله سبحانه و تعالی ما زاغ البصر و ما طغی علیه و علی آله من الصلوات اتمها و من التسلیمات اکملها زیاده برین موجب ملال است و السلام والاکرام **مکتوب صد و سی ام** بجمال الدین صدور یافته در بیان آنکه تلوینات احوال را چندان اعتباری نیست حصول مقصد بیچونی و بیچگونی باید کرد و تلوینات احوال را چندان اعتبار نیست با آن مقید نباشد که چه آمد و چه رفت و چه گفت و چه شنود مقصود دیگرست که از گفت و شنود و دید و شهود منزه و مبراست طفلان سلوک را بجوز و مویز تسلی میدهند همت بلند باید داشت کار دیگرست اینها همه خواب و خیال ست در خواب اگر کسی خود را بادشاه دید نفس الامر بادشاه نیست اما این خواب امیدواری می بخشد در طریق نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم وقائع را اعتباری نهند این بیت در کتب ایشان نوشته **بیت** چو غلام آفتابم هم از آفتاب گویم ٭ نه شبم نه شب پرستم که حدیث خواب گویم ٭ اگر حالی از احوال بیاید و برود جای شادی و غم نیست منتظر حصول مقصود بیچونی و بیچگونی باید بود والسلام **مکتوب صد و سی و یکم** بخواجه کابلی

و ہیچ نام و نشان از وے پیدا نشود جمعی ہستند کہ مطلبی میخواہند کہ آنرا عین خود یابند و قرب معیت با وے پیدا سازند

مصرع آن ایشانند من چنینم یا رب ٭ والسلام اولاً و آخراً

مکتوب صد و بست و ہفتم بملا صفر احمد رومی صدور یافتہ در بیان آنکہ خدمت والدین ہر چند از حسنات ست اما در جنب وصول مطلب حقیقی بکاری محض ست و تعطیل صرف بلکہ داخل سیئہا ست حسنات الابرار سیئات المقربین و ما یناسب ذلک مکتوب مرغوب رسید عذریکہ درباب توقف نموده بودند صحیح ست زیادہ از انچہ بوقوع مے آید باید کرد و خود را مقصر باید دانست قال اللہ سبحانہ و تعالیٰ وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا و قال اللہ سبحانہ ایضاً أَنِ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ معتقد آن باید بود کہ اینہمہ در جنب وصول مطلب حقیقی بیکاری محض ست بلکہ در خورطی منازل سلوک نیز تعطیل صرف حسنات الابرار سیئات المقربین شنیدہ باشند **بیت** ہر چہ جز عشق خدای احسن است ٭ گر شکر خوردن بود جان کندن ست ٭ حق اللہ سبحانہ بر حقوق جمیع خلایق مقدم ست اداے حقوق اینہا امتثالاً لامرہ است سبحانہ و الا کرا مجال آن بود کہ خدمت او را گزاشتہ بخدمت دیگری اشتغال نماید پس خدمات اینہا باین تقریب از جملہ خدمات حق ست سبحانہ اما از خدمت تا خدمت فرق بسیار است مزارعان و قلبہ رانان نیز خدمت بادشاہان میکنند اما خدمت مقربان دیگر است آنجا نام زراعت و قلبہ رانی بردن عین معصیت ست و مزد ہر کار باندازۂ آن کار است قلبہ رانان با محنت تمام در روزی یک تنگہ اجرت میگیرند و مقرب در ساعت بخدمت حضور مستحق لکھا میگردد و مع ذلک او را باین لکھا ہیچ تعلقی نیست گرفتار قرب شاہ است و بس شان ہا بینہا فرق حسین خیلی موفق ست خاطر از جانب او جمع دارند زیادہ چہ نویسم والسلام

مکتوب صد و بست و ہشتم بخواجہ مقیم صدور یافتہ در ترغیب بر بلند ہمتی و عدم اکتفا بغیر مطلب بیچونی خدمت خواجہ مقیم دور افتادگان را فراموش نسازند بلکہ دور ندانند المرء مع من احب المقصود منال بغایت طویل ست و مطلب در غایت کمال رفعت و ہم در غایت منفعت و منازل وسطی ہمچو سراب مطلب نما ست عیاذاً باللہ سبحانہ وسط را نہایت انگاشتہ بیکبار مقصد را مقصد دانند و چون را بیچون تصور نمایند و از وصول مطلب حقیقی باز مانند ہمت را بلند بباید ساخت و بہیچ حاصل سر فرونی باید کرد و در ورای الوراء میباید جست وصول اینچنین ہمت وابستہ بتوجہ شیخ مقتدا است و توجہ او بقدر اخلاص و محبت

سیزده گرده ، چنین است حضرت پیغمبر ما علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات که گاهی سیزده رکعت ادا فرموده اند
وگاهی یازده گاهی نه وگاهی هفت نماز تهجد همراه وتر حکم فردیه پیدا کرده است نه آنکه دو رکعت
قعود را حکم یک رکعت قیام داده اند منشاء امثال این علم وعمل عدم تتبع سنت سنیه مصطفویه است
علی صاحبها الصلوٰة والسلام والتحیة عجب ست در بلاد علما که ماوراء النهر این محتهدین ست علیهم
رضوان این قسم محدثات رواج یافته باآنکه ما فقیران علوم اسلامیه را از برکات ایشان استفاضه نموده ایم
والله سبحانه الملهم للصواب **فرد** اندکے پیش تو گفتم غم دل ترسیدم ؛ که دل آزرده شوے ورنه سخن
بسیار است ؛ والسلام **مکتوب صدوسی ودوم** بملا محمد صدیق بدخشی صدور یافته در اجتناب از
صحبت ارباب غنا وترغیب بر صحبت فقرا که کناسی فقرا به از صدر نشینی اغنیاست ربنا لا تزغ قلوبنا
بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب ای برادر ظاهرا از صحبت فقرا ولنگ
گشته مجلس اغنیا اختیار کرده اید بسیار بد کرده اید امروز اگر چشم شما پوشیده است فردا خواهند
کشاد وغیر از ندامت فائده نخواهد کرد خیر شرط است اے بوالهوس امر تواز دو حال خالی نیست
در مجلس اغنیا جمعیت خواهند داد یا نه اگر بدهند استدراج ست عیاذاً بالله سبحانه من ذلک واگر ندهند
خسر الدنیا والآخرة نشان حالست کناسی فقرا به از صدر نشینی اغنیاست امروز این سخن معقول شما شود یا
نشود آخر معقول خواهد شد وفائده نخواهد داشت آرزوی طعام چرب وتمنای لباس فاخره شما را درین
بلا انداخت هنوز هم هیچ نرفته است فکر بر اصل بکنید وهر چه از حق سبحانه تعالی مانع آید آنرا دشمن
دانسته از او فرار نمائید وحذر کنید اِنَّ مِنْ اَزْوَاجِكُمْ وَاَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَّكُمْ فَاحْذَرُوْهُمْ نص قاطع ست
حقوق صحبت بر آن داشت که یکمرتبه بشما نصیحتی کرده شود بعمل در آرند یا نه من از اول میدانستم از
فضولیهاے شما که استقامت بر فقر باین وضع دشوار ست **شعر** وقد کان ما خفت ان یکونا
انا الی الله راجعونا ؛ والسلام علی من اتبع الهدیٰ والتزم متابعة المصطفیٰ علیه وعلی آله الصلوات
والتسلیمات والتحیات اتمها واکملها من از فطرت واستعداد شما توقع دیگر داشتم جوهر نفیس را شما در
سرگین انداختید انا لله وانا الیه راجعون **مکتوب صدوسی وسوم** نیز بملا صدیق صدور
یافته در بیان آنکه فرصت را غنیمت باید شمرد ووقت را عزیز باید داشت مکتوبیکه بدست قاصد
ارسال داشته بودند رسید فرصت را غنیمت باید شمرد ووقت را عزیز باید داشت اگر سوم

صدور یافته در بیان عُلوِ شان طریقهٔ حضرات خواجها قدس الله تعالی اسرارهم و شکایت از حال جماعت که درین طریقهٔ علیه احداثات نموده اند و آنرا تکمیل این طریقه دانسته الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین وآله الطاهرین + اخوی ارشدی خواجه محمد اشرف شرفه الله سبحانه بتشریفات اولیائه الکرام بدانند که طریقه حضرات خواجگان قدس الله تعالی اسرارهم اقرب طرق موصله است و نهایت دیگران در بدایت این بزرگواران مندرج و نسبت ایشان فوق همه نسبتهاست اینهمه بواسطه آنست که درین طریق التزام سنت است واجتناب از بدعت مهما امکن عمل برخصت تجویز نمی نمایند اگرچه بظاهر در باطن نافع یابند و عمل بعزیمت از دست نمیدهند اگرچه بصورت در سیرت متفرد دانند احوال مواجید را تابع احکام شرعیه ساخته اند و اذواق ومعارف را خادم علوم شرعیه دانسته اند جواهر نفیسهٔ شرعیه را در رنگ طفلان بجوز و مویز وجد و حال عوض نمیکنند و به ترهات صوفیه مغرور و مفتون نمیگردند از نص باز نمیگرایند و از فتوحات مدنیه بفتوحات مکیه التفات نمی کنند حال ایشان بر دوام است و وقت ایشان بر استمرار تجلی ذاتی که دیگران را کالبرق است این بزرگواران را دائمی ست حضوری که غیبت در قفای آن باشد نزد این عزیزان از حیز اعتبار ساقطست رجال لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله اما فهم هرکس بمذاق این اکابر نرسد نزدیک است که قاصران این طریقه علیه نیز از بعضی کمالات ایشان انکار نمایند **بیت** قاصری گر کند این طائفه را طعن قصور + حاش لله که برآرم بزبان این گله را +

آری بعضی از خلفای متاخرین این طریقه علیه درین طریق نیز احداثها نموده اند و روش اصل اکابر از دست داده جمعی از مریدان ایشان اعتقاد آن دارند که باین محدثات تکمیل این طریقه نموده اند حاشا و کلا کبرت کلمة تخرج من افواههم بلکه در تخریب و تضییع آن کوشیده اند افسوس هزار افسوس بعضی از بدعتها که در سلاسل دیگر اصلا موجود نیست درین طریقه علیه احداث نموده اند و نماز تهجد را بجماعت میگزارند از اطراف و جوانب در آن وقت مردم از برای نماز تهجد جمع میگردند وبجمعیت تمام ادا مینمایند و این عمل مکروه است بکراهة تحریمیه از جمعی فقها که تداعی شرط کراهت داشته اند جواز جماعت نفل را مقید بناحیهٔ مسجد ساخته زیاده از سه کس را باتفاق مکروه گفته اند و ایضا نماز تهجد را باین وضع سیزده رکعت میدانند که دوازده رکعت را ایستاده میگزارند و دو رکعت را نشسته تا حکم یک رکعت پیدا کند بآن

اما فی طرف النزول فلان لاجساد الاولیاء المحمدیۃ علیہ وعلی آلہ الصلوۃ والسلام والتحیۃ نصیبا من
کمالات درجات تلک الولایۃ لما انہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم اسری لیلۃ المعراج بالجسد الی
ما شاء اللہ تعالیٰ وعرض الجنۃ والنار واوحی الیہ ما اوحی وشرف ثمہ بالرؤیۃ البصریۃ وہذا القسم من
المعراج مخصوص بہ علیہ الصلوۃ والسلام وللاولیاء التابعون بکمال المتابعۃ السالکون تحت قدمہ لہم
ایضا النصیب من ہذہ المرتبۃ المخصوصۃ مصرع ع وللارض من کاس الکرام نصیب ؛ غایۃ ما فی
الباب ان وقوع الرؤیۃ فی الدنیا مخصوص بہ علیہ الصلوۃ والسلام والحالۃ التی حصلت للاولیاء
الذین تحت قدمہ لیست رؤیۃ والفرق بین الرؤیۃ وتلک الحالۃ کالفرق بین الاصل والفرع والشخص والظل ولیس
احدہما عین الآخر

مکتوب صد و سی و ششم نیز بملا محمد صدیق صدور یافتہ در منع از تسویف وتاخیر در تحصیل مطلوب حقیقی

مکتوب مرغوب وصول یافت چون قاصد در اخر عشرۂ متبرکہ رسید بعد از مضی آن بجواب کتابتہا پرداخت جواب کتابت خانخانان در جواب کتابت خواجہ عبداللہ را نیز نوشتہ فرستادہ است ملاحظہ خواہند نمود رفتن شما درین دفعہ بلشکر معقول فقیر نمی شود تا حکمت چہ باشد والامر عند اللہ سبحانہ ملاحظہ فرمایند کہ حضرت حق سبحانہ وتعالیٰ از کمال کرم قوت یومیہ عطا فرمودہ است این را غنیمت شمردہ فکر کار خود باید کرد نہ آنرا وسیلۂ قوت دیگر باید ساخت کہ کار بہ تسلسل میکشد در درویشی طول امل کفر ست و معاملہ تخلیص از قرض معلوم نیست کہ از خواجگی صورتے پیدا کند واگر اشتباہی دارند بخواجگی چیزی نوشت منقح وصریح اگر او در جواب ہم منقح بنویسد و وعدۂ موکد مفہوم شود باین نیت بروند اما علاج تسویف وتاخیر چہ باشد ہر چہ کنند زودتر بکنند کہ فرصت بسیار غنیمت ست

مکتوب صد و سی و ہفتم بحاجی خضر افغان صدور یافتہ در علو شان نماز کہ منوط ست کمال آن بنہایۃ النہایت وما یناسب ذلک

مکتوب مرغوب رسید مضمون بوضوح پیوست التذاذ در عبادات و رفع کلفت در ادای آنہا از اجل نعم حق است سبحانہ خصوصا در ادای صلوۃ کہ غیر منتہی را میسر نیست علی الخصوص در ادای فرائض صلوۃ زیرا کہ در ابتدا نہایت بادای صلوۃ نافلہ ملتذ می سازند و در نہایت نہایت این نسبت بفرائض منوط میگردد و در ادای نوافل خود را بیکار رسیداند کار عظیم نزد ما ادای فرائض ست و بس مصرع ع این کار دولت ست کنون تا کرا رسد

عادات کاری نمی کشاید واز تمهل و تعلل جز خسارت و حرمان نمی افزاید مخبر صادق علیه من الصلوات اتمها ومن التسلیمات اکملها فرمود هلک المسوفون سوف افعل گویندگان هلاک شدند عمر موجود را صرف امر موهوم نمودن وموهوم را از برای موجود نگاهداشتن بسی مستکره است باید که نقد وقت مصروف امر اہم گردد ونسیہ از برای مزخرفات لایعنی مدخر باشد حق سبحانہ تعالیٰ ذرۂ بی آرامی بدہد کہ از آرام ماسوی او تعالیٰ نجاتی میسر گردد وگفت وگو ماحصل ندارد سلامتی قلب می طلبند فکر بر اصل باید کرد واز مالایعنی اعراضی تام باید نمود **بیت** هرچه جز عشق خدائے احسن ست؛ گر شکر خوردن بود جان کندن ست؛ ماعلی الرسول الا البلاغ

مکتوب صد وسی وچهارم نیز بملا محمد صدیق صدور یافتہ در منع از تسویف حضرت حق سبحانہ وتعالیٰ در مدارج قرب عروجات بی اندازہ کرامت فرماید بحرمۃ سید المرسلین علیہ وعلیٰ آلہ الصلوات والتسلیمات اتمہا محبت آثارا الوقت سیف قاطع معلوم نیست تا فردا فرصت دہند یانہ امر اہم را امروز باید کرد وغیر اہم را فردا باید انداخت حکم عقل اینست نہ عقل معاش بلکہ عقل معاد زیادہ برین چہ نویسد والسلام

مکتوب صد وسی وپنجم ہذا المکتوب ارسل الی المخلص الصدیق محمد صدیق فی بیان مراتب الولایۃ عامۃ کانت اوخاصۃ مع بعض خواص الخاصۃ اعلم ان الولایۃ عبارۃ عن الفناء والبقاء وہی اما عامۃ اوخاصۃ ویعنی بالعامۃ مطلق الولایۃ وبالخاصۃ الولایۃ المحمدیۃ علیٰ صاحبہا الصلوۃ والسلام والتحیۃ الفناء فیہا اتم والبقاء اکمل ومن شرف بہذہ النعمۃ العظمی فقد لان جلدہ للطاعۃ وانشرح صدرہ للاسلام واطمأنت نفسہ فرضیت عن مولاہا ورضی مولاہا عنہا وسلم قلبہ المقلبۃ وتخلص روحہ کلیۃ الی مکاشفۃ حضرت صفاتہ اللاہوت وشاہد سرہ مع ملاحظۃ الشیون والاعتبار وفی ہذا المقام شرف بالتجلیات الذاتیۃ البرقیۃ وتحیر خفیۃ لکمال التنزہ والتقدس والکبریاء واصل اخفاہ اتصالا بلاتکیف وضرب من المثال ہذہ **مصرعہ** ہنیئا لارباب النعیم نعیمہا؛ ومما ینبغی ان یعلم ان الولایۃ الخاصۃ المحمدیۃ علیٰ صاحبہا الصلوۃ والسلام والتحیۃ متمیزۃ عن سائر مراتب الولایۃ فی طرفی العروج والنزول اما فی طرف العروج فلان فناء الاخفی وبقاءہ مختصان بتلک الولایۃ الخاصۃ وعروج سائر الولایات الی الخفی فقط مع تفاوت درجاتہا یعنی ان عروج بعض ارباب الولایات الی مقام الروح وعروج البعض الی السر وعروج البعض الآخر الی الخفی وہو اقصی درجات الولایۃ العامۃ

را از تذکر مواعظ و تعقل نصائح در پرده انداخته بکلمه و کلام متاثر نخواهد شد فالحذر فالحذر من صحبتهم والحذر والحذر من رؤیتهم واللّٰہ سبحانه الموفق نجانا اللّٰہ سبحانه وایاکم عما لا یرضی عنه ربنا المتعال بحرمة سید البشر الممدوح بما زاغ البصر علیه وعلی آله من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها والسلام **مکتوب صد و سی و نهم** بجعفر بیگ تهانے صدور یافته در بیان آنکه جماعة بیدولتان که طعن در اهل اللّٰہ نمایند هجو و نکوهش آن جماعت مجوزست بلکه مستحسن التفات نامه گرامی مشرف ساخته حق سبحانه و تعالی ایشانرا اسلامت دارد که تفقد حال فقرا میفرمایند و حضور و غیبت را یکسان میدارند مخدوما کفار قریش چون از کمال بی سعادتی در هجو و نکوهش اهل اسلام مبالغه نمودند حضرت پیغامبر علیه وعلی آله الصلوة والسلام بعضی از شعرای اسلامیه امر فرمودند که هجو کفار نگونسار نمایند آن شاعر در حضور آن سرور علیه وعلی آله من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها بر بالای منبر می برآمد و اشعار هجویه کفار بر ملا میخواند آن سرور میفرمودند که روح القدس باوست مادامیکه هجو کفار میکند ملامت و ایذاء خلق از متممات عشق است اللهم اجعلنا منهم بحرمة سید المرسلین علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات **مکتوب صد و چهلم** بملا محمد معصوم کابلی صدور یافته در بیان آنکه رنج و محنت از لوازم محبت ست محبت آثار رنج و محنت از لوازم محبت است اختیار فقر را درد و غم لابدست **بیت**

غرض از عشق توام چاشنی درد و غم است ✽ ورنه زیر فلک اسباب تنعم چه کم ست ✽

دوست آزار کی میخواهد تا از غیر او بکلیه انقطاع حاصل گردد اینجا آرام در بے آرامی است و ساز در سوز ست و قرار در بیقراری و راحت در جراحت درینمقام فراغت طلبیدن خود را در محنت انداختن است تمام خود را بمحبوب باید سپرد و هرچه از و بیاید برضا باید قبول کرد و ابرو نباید پیچید طریق زندگانی درین وضع است تا توانند استقامت ورزند والا فتور در قفاست مشغولی شما خوب شده بود اما پیش از قوت بضعف کشید غم نیست اگر اندکی خود را ازین ترددات جمع سازند بهتر از بیشتر خواهد شد که این اسباب تفرقه را عین اسباب جمعیت دانند تا توانند کار میکردند والسلام **مکتوب صد و چهل و یکم** بملا محمد قلیج صدور یافته در بیان آنکه عمده این کار محبت واخلاص ست حضرت حق سبحانه و تعالی ترقیات کرامت فرماید بحرمة سید المرسلین علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات از احوال قلبی گاهے نمینویسند که چه صورت دارد والبته ازان باب نیز مینوشته باشند که موجب توجه غائبانه است عمده این کار محبت و اخلاص ست اگر الحال ترقی مفهوم نشود غم نیست چون استعداد است

باید دانست التذاذی که در حین ادای صلوات دست میدهد نفس را اصلا دران حظی نیست در عین این التذاذ در ناله و فغان ست سبحان الله چه رتبه ایست **مصرع** هنیئا لارباب النعیم نعیمها ؛ امثال ما مردم بوالهوس را گفت و شنیدی این سخنان هم مغتنم ست **مصرع** باری بهیچ خاطر خود شاد میکنم ؛ و نیز بدانند که رتبهٔ نماز در رنگ رتبهٔ رؤیت ست در آخرت نهایت قرب در دنیا در نماز ست و نهایت قرب در آخرت در حین رؤیت است و بدانند که سائر عبادات وسائل اند از برای نماز و نماز از مقاصد است والسلام والاکرام

مکتوب صد و سی و هشتم بشیخ بهاء الدین سرهندی صدور یافت در مذمت دنیای دنیه و اجتناب از صحبت ارباب دنیا فرزندی ارشدی باین دنیای مبغوضه خرسند نباشند و سرمایهٔ دوام اقبال را بجناب قدس خداوندی جل سلطانه از دست ندهند فکر باید نمود که چه چیز میفروشند و چه چیز میخرند آخرت بدنیا عوض نمودن و از حق سبحانه بخلق باز ماندن سفاهت و بیخردی است جمع دنیا و آخرت از قبیل جمع اضداد است ما احسن الدین والدنیا لو اجتمعا ازین دو ضد هر کدام را اختیار کنند و هر که خواهد خود را بفروشد عذاب آخرت ابدیست و متاع دنیا قلیل ست دنیا مبغوضهٔ حق ست سبحانه و آخرت مرضیهٔ او تعالی و تقدس عش ما شئت فانک میت ؛ والزم ما شئت فانک مفارقه آخر زنان و فرزندان را باید گذاشت و تدبیر اینها را بحق سبحانه باید سپرد امروز خود را مرده باید انگاشت و مهمات اینها را بحق تعالی باید تفویض نمود ان من ازواجکم واولادکم عدوا لکم فاحذروهم نص قاطع ست مگر شنیده باشند که خواب خرگوش تا چند خواهد بود آخر چشم باید کشود صحبت اهل دنیا و اختلاط بایشان سم قاتل است کشتهٔ این سم بموت ابدی گرفتار ست العاقل تکفیه الاشارة فکیف التصریح مع المبالغة والتاکید لقمهٔ چرب ملوک و امرا را دوای مرض قلبی میگویند فکیف الفلاح والنجاة الحذر الحذر ثم الحذر الحذر

من آنچه شرط بلاغ ست با تو میگویم ؛ تو خواه از سخنم پند گیر خواه ملال ؛

قرین صحبتهم اکثر ما افترن الاسد فانه یوجب الموت الدنیوی وهو قد یفید فی الآخرة واختلاط الملوک یوجب الهلاک الابدی والخسارة السرمدی فایاک وصحبتهم وایاک ومجالستهم وایاک ونظرتهم وایاک ورؤیتهم وقد ورد فی الخبر الصحیح من تواضع غنیا لغناه ذهب ثلثا دینه و نیز باید اندیشید که اینهمه تواضع و چاپلوسی از جهت غناء ایشان ست یا چیز دیگر شک نیست که از جهت غناء ایشان ست و نتیجه ذهاب ثلثی دین ست فاین انت من الاسلام واین انت من النجاة اینهمه مبالغه و ابرام بواسطهٔ آنست که میدانند که لقمهٔ چرب و صحبت ناجنس دل آنفرزند

حرکت این اینجا گنجایش ندارد و سیر الی اللہ عبارت از حرکت علمیہ ست کہ از علم اسفل بعلم اعلیٰ میرود
و از ان اعلیٰ با علای دیگر الی ان ینتہی الی علم الواجب تعالیٰ بعد طی علوم الممکنات کلہا و زوالہا بالسرہا و
ہذہ الحالۃ ہو المعبر بالفناء و سیر فی اللہ عبارت از حرکت علمیہ ست در مراتب وجوب از اسماء و صفات و شیون
و اعتبارات و تقدیسات و تنزیہات الی ان ینتہی الی المرتبۃ التی لا یمکن التعبیر عنہا بعبارۃ و لا الاشارۃ الیہا
باشارۃ و لا تسمی باسم و لا تکنی بکنایۃ و لا یعلمہا عالم و لا یدرکہا مدرک و ہذا السیر المسمی بالبقاء و سیر الی اللہ
باللہ کہ سیر ثالث ست نیز عبارت از حرکت علمیہ است کہ از علم اعلیٰ بعلم اسفل فرو می آید و از ان
اسفل باسفل دیگر الی ان یرجع الی الممکنات رجوع القہقری و ینزل عن علوم مراتب الوجوب کلہا و
ہو العارف الذی نسی اللہ باللہ درجتہ عن اللہ مع اللہ و ہو الواجد الفاقد و ہو الواصل المہجور و ہو القریب
البعید و سیر رابع کہ سیر در اشیا ست عبارت از حصول علم اشیا ست شیئاً فشیئاً بعد زوال علوم الاشیاء
کلہا فی السیر الاول فالسیر الرابع مقابل للسیر الاول و السیر الثالث للسیر الثانی کما تری و سیر
الی اللہ و سیر فی اللہ از برای تحصیل نفس ولایت ست کہ عبارت از فنا و بقاست و سیر ثالث
و رابع از برای حصول مقام دعوت ست کہ مخصوص بانبیاء و رسل ست صلوات اللہ تعالیٰ و
تسلیماتہ علی جمیعہم عموماً و علی افضلہم خصوصاً و متابعان کمل را از مقام این بزرگواران علیہم صلوات
اللہ تعالیٰ نیز نصیب ست قل ہذہ سبیلی ادعو الی اللہ علی بصیرۃ انا و من اتبعنی اینست حدیث
بدایت و نہایت کہ مقصود از ذکر آن تنویہ و تشویق طلاب ست ؎ بر شکر غلطیدہ ای صفرائیان ٭ از برای
کوری سودائیان ٭ والسلام علی من اتبع الہدی و التزم متابعۃ المصطفیٰ علیہ و علی آلہ الصلوات
والتسلیمات

مکتوب صد و چہل و پنجم

بملا عبد الرحمن مفتی صدور یافت در بیان آنکہ مشائخ طریقت
نقشبندیہ قدس اللہ تعالیٰ اسرارہم ابتدا سیر از عالم امر اختیار کردہ اند و در بیان سر عدم تاثیر بعضی از مبتدیان
این طریقت ببدعت ٭ ثبتنا اللہ سبحانہ و ایاکم علی جادۃ الشریعۃ المصطفویۃ علی صاحبہا الصلوۃ والسلام والتحیۃ
و یرحم اللہ عبداً قال آمینا مشائخ طریقت نقشبندیہ قدس اللہ تعالیٰ اسرارہم ابتدا سیر از عالم امر اختیار
کردہ اند و عالم خلق را در ضمن آن سیر قطع مینمایند بخلاف مشائخ سائر طرق کہ ابتدا سیر ایشان از عالم
خلق ست بعد از طی عالم خلق قدم در عالم امر می نہند و بمقام جذبہ میرسند لہذا طریق نقشبندیہ اقرب
طرق آمد و لا جرم نہایت دیگران در بدایت ایشان مندرج گشت ع قیاس کن ز گلستان من بہار مرا

بر اخلاص ست امید ست که کار سنین بساعات میسر گردد والسلام

مکتوب صد و چهل و دوم

بملا عبد الغفور سمرقندی صدور یافت در بیان آنکه از نسبت این بزرگواران اگر اندک بدست افتد اندک نیست

مکتوب شریف که از روی التفات ارسال داشته بودند رسید محبت فقرا و توجه باین طائفه از اجل نعم خداوندی ست جل سلطانه از حضرت حق سبحانه و تعالیٰ استقامت بر آن مسئول و مربوط ست نیاز نیکه بدو یشان فرستاده بودند نیز وصول یافت فاتحه سلامت خوانده شد طریقه که اخذ کرده بودند و نسبتی که از انجا فرا رسیده بود از ان مقوله هیچ ذکر نیافته معاذ الله که دران فتوری رفته باشد **بیت** یک چشم زدن خیال او و مپیش نظر ۞ بهتر ز وصال خوبرویان همه عمر ۞ از نسبت این بزرگواران اگر اندک بدست افتد اندک نیست زیرا که نهایت دیگران در بدایت ایشان مندرج ست **مصرع** قیاس کن ز گلستان من بهار مرا ۞ اما از ین فتور غم نیست چون رشتهٔ محبت بجماعه این نسبت قوی ست فرجی که مکرر شده است ارسال داشته شد گاه گاه آن را بپوشند و باد ب نگاهدارند که فوائد بسیار از ان متوقع است هرگاه آن جامه را بپوشند با وضو بپوشند و تکرار سبق نمایند امید ست که جمعیت تمام رو دهد و هرگاه چیزے نویسند باید که اول از احوال باطن خود نویسند که احوال ظاهر بے احوال باطن از حیز اعتبار ساقط ست **مصرع** از هرچه میرود سخن دوست خوشترست ۞ ثبتنا الله سبحانه وایاکم علیٰ متابعة سید البشر المطهر عن زیغ البصر علیه وعلیٰ آله الصلوة والسلام ظاهراً و باطناً **مصرع** کار اینست غیر این همه هیچ ۞

مکتوب صد و چهل و سوم

بملا شمس الدین صدور یافت در بیان آنکه موسم جوانی را غنیمت شمرده بلهو و لعب صرف نکنند

محب فقرا مولانا شمس موفق باشند که موسم جوانی را غنیمت شمرده بلهو و لعب صرف نکنند و بهیچ و مویز عوض نمایند که آخر غیر از ندامت و پشیمانی امر دیگر نخواهد بود و سود نخواهد داشت خبر شرط است پنج وقت نماز بجماعت ادا نماید و حلال را از حرام امتیاز کند طریق نجات اخروی متابعت صاحب شریعت است علیه وعلیٰ آله الصلوات والتسلیمات تلذذات فانیه و تنعمات هالکه منظور نظر باشند والله سبحانه الموفق للخیرات ۞

مکتوب صد و چهل و چهارم

بحافظ محمود لاهوری صدور یافت در بیان معنی سیر و سلوک و بیان سیر الی الله و سیر فی الله و دو سیر دیگر که بعد ازین دو سیر است

حضرت حق سبحانه و تعالیٰ در مدارج کمالات ترقیات بی اندازه کرامت فرماید بحرمة سید البشر المطهر عن زیغ البصر علیه وعلیٰ آله الصلوات والتسلیمات **مصرع** از هرچه میرود سخن دوست خوشتر است ۞ سیر و سلوک عبارت از حرکت در علم است که از مقوله کیف ست

مذهب مینماید و میفرماید که سبقت از ان طرف نکوست بلی اما جمعی که گسستن را مقدم داشته اند و انکار این سبقت نمینمایند مراد ایشان از پیوستن ظهور تام است و آن منافی سبقت بر ظهور مطلق نیست ظهور مطلق مقدم باشد بر گسستن و ظهور تام موخر ازان برین تحقیق نزاع ایشان بلفظ راجع میگردد اما نظر طائفه اولی بلندست که قلیل را در حیز اعتبار نمی آرند باید دانست که برین توجیه تقدم زمانی نیز پیدا گشت فافهم والله سبحانه الملهم للصواب بهرحال مظهر گسستن و پیوستن باید شد که مرتبه ولایت منوط باین دو مرتبه است و بدونها خرط القتاد مرتبه اولی مربوط بسیر الی الله است و مرتبه ثانی بسیر فی الله و مجموع این دو سیر بمرتبه ولایت و کمال میرسد علی تفاوت درجاتها و دو سیر دیگر از برای تحصیل تکمیل است و وصول بدرجه دعوت ع بانگ دو کردم اگر در ده کس است

مکتوب صد و چهل و هشتم بملا صادق کابلی صدور یافته در بیان آنکه صاحب رای بیحاصل است و در بیان آنکه زنهار بتوسط روحانیات مشائخ و امدادات ایشان مغرور نشوند که صور مشائخ فی الحقیقت لطائف شیخ مقتداست ❊ دو مکتوب پی در پی رسیدند مکتوب اول از حصول و سری انبا نموده و مکتوب ثانی از تسلی و بیحاصلی الحمد لله سبحانه که عبرت مرخاتم راست صاحب رای بیحاصل است و آنکه خود را بیحاصل دانست واصل است مکرر بشما گفته شده است که زنهار بتوسط روحانیات مشائخ و امدادات ایشان مغرور نشوند که آن صور مشائخ فی الحقیقت لطائف شیخ مقتداست که بآن صور ظهور نموده است قبله توجه را وحدت شرط است توجه را پراگنده ساختن موجب خسران است عیاذاً بالله سبحانه ثانیاً آنکه مکرر و مؤکد بشما گفته ایم که سررشته کار مختصر بگیرند تا بسرعت سرانجام یابد امر ضروری را گذاشته بامر لاطائل پرداختن از عقل دوراندیش بسیار مستبعد است اما شما معتقد رای خود اید سخن کس در شما کم است که موثر افتد شما دانید ما علی الرسول الا البلاغ

مکتوب صد و چهل و نهم نیز بملا صادق کابلی صدور یافته در بیان آنکه هرچند مسبب الاسباب تعالی اشیا را باسباب مترتب ساخته است اما چه در کار که نظر بر سبب معین دوخته شود ❊ اخوی مولانا محمد صادق عجب است که انچه خود در العالم اسباب وگذاشته است هرچند مسبب الاسباب تعالی و تقدس اشیا را باسباب مترتب ساخته است اما چه در کار که نظر بر سبب معین دوخته شود مصرع گر دری بسته شد ای دل دگری بگشاید ❊ این قسم کوته نظری بسیار بی مناسبتی میطلبد از امثال شما مردم بسیار مستهجن است ساعتی بحال خود فرو باید رفت و این شناعت را باید

جمعی باشند از طلاب این طریقه علیه که باآنکه ابتداء سیر ایشان از عالم امرست بسرعت متأثر نشوند و ذوق وحلاوت که مقدمهٔ جذبه است بزودی پیدا نکنند وجهش آنست که عالم امر در ایشان نسبت بعالم خلق ضعیف افتاده است وهمین ضعف سد راه سرعت تأثیر و تأثر شده و این بطوء تأثیر تا زمانی متحقق ست که عالم امر در ایشان بر عالم خلق قوت پیدا کند و امر منعکس گردد وعلاج این ضعف مناسب این طریقهٔ علیه تصرف تام ست مر صاحب تصرف تام را و علاجی که مناسب طرق دیگران ست تقدیم تزکیهٔ نفس ست وریاضات ومجاهدات شاقه که موافق شریعت واقع شوند علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة باید دانست که بطوء تأثیر علامت نقصان استعداد نیست گروهی باشند تام الاستعداد که باین بلا ابتلا گردند والسلام

مکتوب صد وچهل وششم بشرف الدین حسین صدور یافت در نصیحت بتکرار سبق.

مکتوب فرزندی شرف الدین حسین وصول یافت الله سبحانه الحمد والمنة که بسعادت یاد فقرا مستسعد اند سبقی که گرفته بودند بتکرار آن وقت را معمور دارند وفرصت را از دست ندهند مباداکه کر و فر فانیه از جا برد وطمطراق زائله بحلاوت سازد **بیت** همه اندرز من بتو اینست * که تو طفلی وخانه رنگین ست * چه نعمتی است که حضرت حق سبحانه وتعالی بنده را در عنفوان شباب توفیق توبه کرامت فرماید وبران استقامت بخشد توان گفت که نعمات تمام دنیا در جنب آن نعمت حکم شبنمی دارد در جنب دریای عمیق چه آن نعمت موجب رضای مولی است سبحانه که فوق جمیع نعم ست چه دنیوی وچه اخروی ورضوان من الله اکبر والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات اتمها واکملها

مکتوب صد وچهل وهفتم بخواجه اشرف کابلی صدور یافته در بیان آنکه گسستن بر پیوستن مقدم است یا پیوستن بر گسستن

وحق سبحانه تعالی در مدارج کمال ترقیات کرامت فرماید بحرمة سید المرسلین علیه وعلی آله الصلوات اکملها والتسلیمات اتمها جمعی از مشائخ طریقت قدس الله تعالی اسرارهم گسستن را بر پیوستن مقدم داشته اند وجمعی دیگر ازین بزرگواران پیوستن را بر گسستن تقدیم داده اند وطائفهٔ ثالث بتوقف رفته اند ابوسعید خراز گوید قدس سره تا نرهی نیابی وتا نیابی نرهی ندانم کدام پیش بود راقم سطور گوید گسستن وپیوستن در یک زمان متحقق میگردند جائز نیست که گسستن وپیوستن جدا باشد وپیوستن بی گسستن هویدا گردد وغایت ما فی الباب اگر خفائی هست در تقدم ذاتی ست وتعین علیه یکی مر دیگری را شیخ الاسلام هروی قدس سره خفیا

صد و پنجاه و دوم بسیادت و نقابت پناهی شیخ فرید صدور یافت در بیان آنکه اطاعت رسول
عین اطاعت حق است سبحانه و ما یناسب ذلک قال الله سبحانه و تعالی من یطع الرسول فقد اطاع الله حضرت
حق سبحانه و تعالی اطاعت رسول را عین اطاعت خود فرموده پس اطاعت خدای عزوجل که غیر اطاعت
رسول باشد اطاعت او نیست سبحانه و از برای تاکید و تحقیق این معنی کلمۂ قد آورد تا بوهمی در میان این
دو اطاعت جدائی پیدا نکند و یکی را بر دیگری نه گزیند و در جای دیگر حضرت حق سبحانه و تعالی شکایت میکند
از حال جماعتی که در میان این دو اطاعت تفرقه مینمایند کما قال سبحانه یریدون ان یفرقوا بین الله و
رسله و یقولون نومن ببعض و نکفر ببعض و یریدون ان یتخذوا بین ذلک سبیلا اولئک هم الکافرون حقا
آری بعضی از مشائخ کبار قدس الله تعالی اسرارهم در وقت غلبۂ سکر و غلبۂ حال سخنان گفته اند که
موذن تفرقه اند میان این دو اطاعت و مشعر اند باختیار محبت یکی بر دیگری منقول است که سلطان
محمود غزنوی در ایام بادشاهت خود نزدیک بخرقان فرود آمده بود از انجا و کلای خود را بخدمت
شیخ ابو الحسن خرقانی فرستاد و التماس نمود که حضرت شیخ بدیدن او بیایند و بوکلای خود گفت که
اگر از شیخ توقفی فهم کنید کریمۂ اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم برخوانید چون وکلا از
شیخ توقف فهمیدند کریمۂ مذکوره را بر خواندند شیخ در جواب فرموده که چندان گرفتار اطیعوا الله ام
که شرمنده اطیعوا الرسول ام و باطاعت اولی الامر چه رسد حضرت شیخ اطاعت حق را سبحانه
در غیر اطاعت رسول او دانسته این سخن از استقامت دور است مشائخ مستقیم الاحوال ازین
قسم سخنان تنزه مینمایند و در جمع مراتب شریعت و طریقت و حقیقت اطاعت حق سبحانه را در اطاعت
رسول او میدانند و اطاعت حق سبحانه که در غیر اطاعت رسول اوست علیه الصلوة و السلام
عین ضلالت می انکارند و نیز منقولست که شیخ امنه و شیخ ابوسعید ابو الخیر مجلسی داشتند و سید
اجل از اکابر سادات خراسان نیز در مجلس ایشان نشسته بودند باتفاق در آن اثنا مجذوبی
مغلوب الاحوال پیدا شد حضرت شیخ او را بر سید اجل تقدیم دادند سید را ناخوش آمد بسید فرمودند که
تعظیم شما بواسطۂ محبت رسول است علیه الصلوة و السلام و تعظیم این مجذوب بواسطۂ محبت حق
سبحانه این قسم تفرقه را نیز اکابر مستقیم الاحوال تجویز نمی نمایند و غلبۂ محبت حق را سبحانه بر محبت
رسول او علیه الصلوة و السلام از سکر حال میدانند و جز فضولی نمی انکارند اما اینقدر هست

فهمید در کسوت فقر این همه تلاش در تحصیل مبغوضهٔ حق جل شانه چه بلا مستنکر است عجب است که این مستنکر را در نظر شما چه طور زیبا نموده اند در تحصیل امور ضروریه بقدر ضرورت باید کوشید تمام همت را بآن مصروف ساختن و عمر را در پی آن گذرانیدن سفاهت محض است فرصت بسیار غنیمت است

هزار افسوس که آنرا کسی در تحصیل علوم لاطائل صرف کند خبر شرط است و ما علی الرسول الا البلاغ از گفت و شنود مردم آزار نکشند چیزها یکه بشما نسبت میکنند هرگاه در شما نباشد هیچ غم نیست چه دولتی است که مردم کسی را بد دانند و فی الحقیقة نیک باشد اگر عکس این قضیه متحقق شود محل خطر است والسلام

مکتوب صد و پنجاهم بخواجه محمد قاسم صدور یافته در بیان آنکه شایان مطلوبیت جز حضرت واجب الوجود تعالی و تقدس نیست ٭ التفات نامه اخوی محمد قاسم وصول یافت موجب فرحت گشت از تشتت اوضاع دنیوی و تفرق احوال صوری دلتنگ نشوند که ارای آن نمیکند زیراکه این نشأة در معرض فنا است بمرضی حق سبحانه و تعالی میباید بسر برد و درین ضمن عمر باشد یا یسر شایان مطلوبیت را جز ذات واجب الوجود نیست جل شانه خصوصاً امثال شما مردم عزیز را مع ذلک اگر بخدمتی و کاری اشارت نمایند بمنت در سعی آن خواهد کوشید والسلام

مکتوب صد و پنجاه و یکم بمیر مومن بلخی صدور یافته در بیان بزرگی طریقهٔ حضرات خواجگان قدس الله تعالی اسرارهم و بیان معنی یاد داشت که مخصوص باین اکابر است ع از هر چه میرود سخن دوست خوشتر است ٭ یاد داشت از طریقه حضرت خواجگان قدس الله تعالی اسرارهم عبارت از حضور بی غیبت است یعنی دوام حضور حضرت ذات است تعالی و تقدس بی تخلل حجب شیونی و اعتباراتی و اگر گاهی حضور است و گاهی غیبت یعنی وقتی حجب تمام مرتفع شوند و وقتی دیگر در میان آیند چنانچه در تجلی ذاتی برقی که کالبرق حجب تمام از پیش حضرت ذات او تعالی و تقدس مرتفع میگردد و بسرعت باز در پردهٔ شیون و اعتبارات می آید پس نزد این اکابر از حیز اعتبار ساقط است پس حاصل حضور بی غیبت آن گشت که تجلی ذاتی دائمی عبارت از ظهور حضرت ذات است بی توسط شیون و اعتبارات که در نهایت این راه میسر میگردد و فنای اکمل را در المقام اثبات میکند دائمی گردد و حجب هرگز رجوع نکند و اگر رجوع کند حضور بغیبت متبدل خواهد گشت و یاد داشت نخواهد گفت پس متحقق گشت که شهود این اکابر بر وجهی اتم و اکمل است و اکملیت فنا و اتمیت بقا باندازهٔ اتمیت و اکملیت شهود است ع قیاس کن ز گلستان من بهار مرا ٭ مکتوب ۱۵۲

اینجا حلول یا اتحاد فہم کند و بورطۂ ضلالت رود اینجا حلول بود و اتحاد ہم پیش از تحقیق باین مقام تفکر
آن ممنوع است رزقنا اللہ سبحانہ و ایاکم الاستقامۃ علی الطریقۃ المرضیۃ علی صاحبہا الصلوۃ والسلام
والتحیۃ از احوال خودمی نوشتہ باشند کہ دخل تمام دارد باوجود علائق صوریہ آزاد باشند و وجود و
عدم آنرا مساوی دانند والسلام والاکرام **مکتوب صد و پنجاہ و پنجم** نیز بمیان شیخ
مزمل صدور یافتہ در ترغیب رجوع باصل خود + حق سبحانہ و تعالی با خود دار کہ بعد از خدا
ہرچہ پرستند ہیچ نیست ٭ بیدولت است آنکہ بہیچ اختیار کرد ٭ غرہ ماہ جمادی الاول روز جمعہ
بطواف حضرت دہلی مشرف گشت و محمد صادق نیز ہمراہ است چند روزہ اگر ارادہ خداوندی موافق
است اینجا بسر بردہ بسرعت متوجہ وطن اصلی خواہد شد حب الوطن من الایمان خبر صحیح ست بیچارہ
بلکہ جارو و ناصیہ بدست او دارد و مامن دابۃ الا ہو آخذ بناصیتہا ان ربی علی صراط مستقیم این المفر مگر آنکہ
ففروا الی اللہ گفتہ در وی بوی بگریزند بہرحال اصل را اصل دانستہ فرع را طفیلی ساختہ رو باصل
باید آورد کہ ہرچہ جز عشق خدای احسن ست ٭ گر شکر خوردن بود جان کندن است **مکتوب**
صد و پنجاہ و ششم نیز بمیان مزمل صدور یافتہ در ترغیب بر صحبت اہل اللہ + کتابتی کہ بدست
قاضی زادہ جالندہر فرستادہ بودند در دہلی رسانید الحمد للہ والمنۃ کہ محبت فقرا للہ وقت دارند و
بحکم المرا مع من احب با ایشانند ماہ رجب ہرچند بحسب اوقات و ازمان نزدیک ست
اما بکیفی دور ست کہ فراق دوست اگر اندک ست اندک نیست ٭ درون دیدہ اگر نیم موست
بسیار ست ٭ چون بواسطۂ رعایت حقوق ارباب حقوق ایمعنی را اختیار کردہ اند ہمان طور کنند
فقیر ہم تا ماہ رجب شاید اینجا بماند واللہ سبحانہ اعلم بالصواب والیہ المرجع والمآب بہرحال چند
روزہ عمر را بفقرا می باید گزرانید واصبر نفسک مع الذین یدعون ربہم بالغداۃ والعشی یریدون
وجہہ خود نص قاطع ست کہ حق سبحانہ و تعالی حبیب خود را علیہ من الصلوات اتمہا و من التحیات اکملہا
بآن امر فرمودہ عزیزی میفرماید آئی جلیست اینکہ دوستان خود را کردی کہ ہر کہ ایشان را شناخت ترا یافت
و تا ترا نیافت ایشان را نشناخت رزقنا اللہ تعالی و ایاکم محبۃ ہذہ الطائفۃ العلیۃ والتمر لیعتہ
مکتوب صد و پنجاہ و ہفتم بحکیم عبد الوہاب صدور یافتہ در بیان آنکہ چون کسی پیش درویشان
برود باید کہ خود را خالی کردہ رود تا مملو باز گردد و در بیان آنکہ اول تصحیح عقائد باید کرد در مرتبۂ شما

که در مقام کمال که مرتبهٔ ولایت است محبت حق سبحانه غالب است و در مقام تکمیل که نصیبی از مقام نبوة است محبت رسول غالب تبتنا الله سبحانه علی اطاعة الرسول التی هی عین اطاعة الله سبحانه

مکتوب صد و پنجاه و سوم بیان شیخ مزمل صدور یافته در بیان خلاصی تمام از رقیت ماسوای که مربوط بفنای مطلق است ٭ کتابتیکه ارسال داشته بودند رسید الحمد لله ذی الانعام والمنة که طالبان خود را در طلب بیقرار و بی آرام میدارد و درین بی آرامی از آرام بغیر بخود نجات می بخشد اما خلاصی تام از رقیت اغیار وقتی میسر شود که بفنای مطلق مشرف شود و نقوش ماسوای را بالکل از آئینهٔ دل محو سازد و تعلق علمی و حبی او را بهیچ چیز نماند و غیر از حق سبحانه و تعالی او را مقصودی و مرادی نباشد و دونه خرط القتاد هرچند گمان بی تعلقی دارد اما ان الظن لا یغنی عن الحق شیئاً مصرع این کار دولتست کنون تا کرا رسد ٭ گرفتار احوال و مقامات گرفتار غیر است از چیزهای دیگر چه گوید ؎ بهرچه از دوست وامانی چه کفران حرف و چه ایمان ٭ بهرچه از راه دور افتی چه زشت آن نقش و چه زیبا ٭ غربت شما بتطویل انجامید فرصت غنیمت است اگر یاران اهل اند در رخصت چون توقف خواهند و اگر نااهل چه احتیاج رخصت مرضی حق سبحانه را میباید ملاحظه کرد اهل عالم راضی باشند یا نباشند عدم رضای ایشان چه خواهد بود ع طفیل دوست باشد هرچه باشد ٭ مقصود حق را سبحانه باید دانست با او هرچه جمع شود و شود و اگر نشود گو نه شود ع رخسار من اینجا و تو در گل نگری ٭ والسلام

مکتوب صد و پنجاه و چهارم نیز بیان مزمل صدور یافته در بیان آنکه از خود باید گذشت و در خود باید رفت ٭ حق سبحانه و تعالی با خود دارد و یک لحظه با غیر خود نگذارد۔ اللهم لا تکلنا الی انفسنا طرفة عین فنهلک و لا اقل منها فضیع هر بلائی که هست از گرفتاری به خود است چون از خود خلاص شد از گرفتاری ما دون او سبحانه خلاص شد اگر بت می پرستند فی الحقیقت خود را می پرستند که افرایت من اتخذ الٰهه هواه ؎ از خود چو گذشتی همه عیش است و خوشی ٭ ودع نفسک و تعال همچنانکه از خود گذاشتن فرض است در خود رفتن هم لازم است که یافت اینجاست در بردن خود یافت نمیا شد ؎ با تو در زیر گلیم است انچه هست ٭ هچو نابینا مبر هر سوی دست ٭ سیر آفاقی بعد در بعد است و سیر انفسی قرب در قرب اگر شهود است در خود است و اگر معرفت است هم از خود اگر حیرتست هم در خود بیرون خود و تد مگاهی نیست سخن بکجا رفت مبادا ساده دلی

البعض لسلامة القلب وتخلص الروح وکمال الآخر بهما وبالشهود السری ایضا وکمال الثالث ذلک الثلث بالحیرة المنسوبة الی الخفی وکمال الرابع بذلک الاربع الاتصال المنسوب الی الاخفی ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم وبعد حصول الکمال فی ای مرتبة کانت من المراتب المذکورة اما رجوع القهقری او ثبات واستقرار فی ذلک الموطن والاول هو مقام التکمیل و الارشاد ورجوع من الحق الی الخلق للدعوة والثانی هو موطن الاستهلاک والعزلة من الخلق والسلام اولا وآخراً

مکتوب صد و پنجاه و نهم بشرف الدین حسین بدخشی صادر شده در عزا، هرچند آلام ومصائب بظاهر تلخ ست ومولم جسم لیکن بباطن شیرین ست ولذت بخش روح زیرا که جسم وروح گویا هر دو طرف نقیض واقع شده الم یکی مستلزم لذت دیگر نیست پست فطرتی که درمیان این دو نقیض ولوازم آنها تمیز نتواند کرد از بحث خارج ست وقابلیت ندارد اولئک کالانعام بل هم اضل ؎ آگه از خویشتن چو نیست جنین ؛ چه خبر دارد از چنان وچنین ؛ شخصی که روح او تنزل نموده در مرتبه جسم استقرار نموده باشد وعالم امر او تابع عالم خلق گشته سر این معما را چه شناسد تا روح بمقر اصلی خود رجوع قهقری ننماید وامر از خلق جدا نشود جمال این معرفت جلوه گر نه گردد حصول این دولت وابسته بمولی است که پیش از دو اجل مسمی صورت می بندد ومشائخ طریقت قدس الله تعالی اسرارهم آنرا بفنا تعبیر کرده اند ؎ خاک شو خاک تا بروید گل ؛ که بجز خاک نیست مظهر گل ؛ وکسیکه پیش ازمردن نمرد مصیبت او باید داشت وعزا باید آورد خبر ارتحال والد مرحوم شما که به نیکنامی شهرت داشتند وشیوهٔ امر معروف ونهی منکر را نیک رعایت میکردند مسلمانان را موجب حزن و مستلزم اندوه گشت انا لله وانا الیه راجعون آن فرزند شیوهٔ صبر را پیش گرفته پیش رفتگان را بصدقه ودعا واستغفار ممد ومعاون باشند که موتی را اشد احتیاج بامداد احیاء در حدیث نبوی علیه وعلی آله الصلوات والتحیات آمده است ما المیت الا کالغریق المتغوث ینتظر دعوة تلحقه من اب او ام او اخ او صدیق فاذا لحقته کان احب الیه من الدنیا وما فیها وان الله لیدخل علی اهل القبور من دعاء اهل الارض امثال الجبال من الرحمة وان هدیة الاحیاء الی الاموات الاستغفار بقیة النصح بمداومة الذکر وملازمة الفکر فان الفرصة قلیلة جدا ینبغی ان یصرف الی اهم المهام والسلام

مکتوب صد و شصتم نامزد این کمترین بندهٔ خود فرموده اند اعنی یار محمد الجدید البدخشی

قدم رنجه فرموده آمده اید وزود برخاسته رفتید فرصت آن نشده که بعضی از حقوق صحبت ادا کرده شود مقصود از ملاقات افاده است یا استفاده وچون مجلس ازین هردو خالی باشد از اعتداد خارج است پیش این طائفه خالی شده باید آمد تا مملو باز گردد واظهار افلاس خود باید نمود تا ایشان را بروی شفقت آید وراه استفاضه بکشاید سیر آمدن وسیر رفتن مزه ندارد وامتلا را جز علت بار نیست واستغنا را جز طغیان کار نه ٭ حضرت خواجه نقشبند قدس الله تعالی سره فرموده اند اول نیاز خسته بعد از ان توجه خاطر شکسته پس توجه ز انیاز شرط آمد مع ذلک درین آوان که طالب علمی آمده طلب سفارش بجانب ایشان ظاهر ساخت بخاطر ریخت که چون مجرد آمدن ایشان را هم حقی هست پس از جانب خود مهما امکن ادا رحق باید نمود لاجرم بزبان قلم از جهت تدارک ما مضی وتلافی ما سبق چند کلمه بمقتضای وقت وحال املا نموده بجانب ایشان ارسال داشت والله سبحانه الملهم للصواب والموفق للسداد سعادت آثارا آنچه برما وشما لازم است تصحیح عقاید بمقتضاے کتاب وسنت بر نهجیکه علماء اهل حق شکر الله تعالی سعیهم از کتاب وسنت آن عقائد را فهمیده اند واز آنجا اخذ کرده چه فهمیدن ما وشما از حیز اعتبار ساقط است اگر موافق افهام این بزرگواران نباشد زیراکه هر مبتدع وضالِ احکام باطله خود را از کتاب وسنت می فهمد واز آنجا اخذ مینماید والحال انه لا یغنی من الحق شیئا وثانیاً علم باحکام شرعیه است از حلال وحرام وفرض وواجب وثالثاً عمل بمقتضای این علم است ورابعاً طریق تصفیه وتزکیه که مخصوص بصوفیه کرام است قدس الله تعالی اسرارهم تا تصحیح عقائد نه نماید علم باحکام شرعیه فائده نمیدهد وتا این هردو متحقق نشوند عمل نافع نیاید وتا این هر سه میسر نگردند حصول تصفیه وتزکیه محال است بعد ازین چهار رکن با متممات ومکملات اینها کالسنة مکملة للفرض هرچه هست از فضول است وداخل دائره مالایعنی ومن حسن اسلام المرء ترکه مالایعنیه واشتغاله بما یعنیه والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وآله الصلوات والتحیات

مکتوب صد وپنجاه وهشتم

بشیخ حمید بنگالی صدور یافته فی بیان تفاوت مراتب الکمال بحسب تفاوت الاستعداد اعلم ان مراتب الکمال متفاوتة بحسب تفاوت الاستعدادات والتفاوت فی الکمال قد یکون بحسب الکمیة وقد یکون بحسب الکیفیة وقد یکون بهما معاً فکمال البعض مثلا التجلی الصفاتی وکمال الآخرین بالتجلی الذاتی مع تفاوت فاحش بین افراد ذینک التجلیین وبین اربابهما ایضا فکمال

که آن شخص متالم شود چنانچه طائفه ثالث بآن قائل اند علی هذا القیاس جمیع افعال ذمیمه که از مخلوقات
صادر میشوند نمیتوان گفت که فعل حق ست سبحانه چنانکه سایه بارادهٔ خود حرکت کند نمیتوان گفت که شخص
متحرک شد آری میتوان گفت که اثر قدرت و ارادت اوست یعنی مخلوق اوست و مقرر است
که خلق قبیح قبیح نیست بلکه فعل و کسب قبیح قبیح است طائفه ثالث قائل اند بوحدت وجود یعنی
در خارج یک موجود است و بس و آن ذات حق سبحانه ست و عالم را در خارج اصلا تحقیقی نیست
ثبوت علمی دارند میگویند الاعیان ما شمت رائحة الوجود و هرچند این جماعه همه عالم را ظل حق سبحانه
میگویند لیکن میگویند که وجود ظل ایشان در مرتبه حس ست فقط در نفس الامر و خارج عدم محض ست
و ذات حق را عز و جل متصف بصفات وجوبیه و امکانیه نمیدانند و مراتب تنزلات اثبات
میکنند و در مرتبهٔ همان ذات احد را باحکام لائقه این مرتبه متصف میسازند و متلذذ و متالم همان ذات
عز شانه را میدانند لیکن در پردهٔ این ظلال محسوسه متوهمه و محظورات عقلاً و شرعاً بر اینها بسیار
وارد میشود که در جواب آنها محالات و تکلفات مینمایند هرچند این طائفه واصل و کامل اند علی
تفاوت درجات الوصل و الکمال اما خلق را سخنان اینها بضلالت و الحاد رهنمونی کرده بزندقه
رسانید و طائفه اولی اکمل و اتم اند و اسلم و اوفق اند بکتاب و سنت اما اسلمیة و اوفقیة ظاهر
است و اکملیة و اتمیة بنا بر آنست که بعض مراتب وجود انسانی بغایت لطافت و تجرد بمبدا مشابهت
و مناسبت تمام دارند کالخفی و الاخفی پس جماعه که با وجود فنای سری این مراتب را از مبدا
جدا نتوانستند کرد یا تحت لا در آورده نفی آن کنند بلکه مبدا نزد ایشان ممتزج و متشابه ماند و خود
را حق یافتند گفتند که در خارج حق ست سبحانه فقط و ما را اصلا وجودی نیست اما چون تعدد آثار
خارجیه متحقق بود بضرورت به ثبوت علمی قائل شدند و از همین جاست که اعیان را برزخ بین الوجود
والعدم میگویند چون بعض مراتب وجودات مخلوقات را از مبدا جدا نساختند قائل بوجوب وجود
او نا شده به برزخیت گویا شدند در رنگ وجوب را در ممکن ثابت کردند و ندانستند که آن رنگ
همرنگ ممکن ست مشابه بواجب در لون الصورة و الاسم و اگر آن رنگ را جدا میکردند و تمام ممکن را
از واجب جدا میساختند هرگز خود را حق عز و جل نمیدیدند و عالم را از حق جدا میساختند و بیک وجود
قائل نمی گشتند و تا آنکه اثری درین کس باقی نماند خود را حق نداند هرچند بداند که اثری از من باقی

الطاف الٰہی در بیان آنکہ مشائخ طریقت قدس اللہ تعالیٰ اسرارہم سہ طائفہ اند با شرح احوال ہرکدام اینہا و کمال و نقصان ہر طائفہ از اینہا مشائخ طریقت قدس اللہ تعالیٰ اسرارہم سہ طائفہ اند طائفہ اولیٰ قائل اند بآنکہ عالم بایجاد حق سبحانہ در خارج موجود است و ہرچہ دروست از اوصاف و کمال ہمہ بایجاد حق است سبحانہ و خود را شیئی بیش نمیدانند بلکہ شیئیت ہم از دست عز شانہ در بحر نیستی چنان گم میگردند کہ نہ از عالم خبردارند و نہ از خود در رنگ شخصی برہنہ کہ جامۂ عاریت پوشیدہ باشد و بداند کہ این جامۂ عاریت است و این دید عاریت بروی چنان غالب می آید کہ درست جامہ را با اصل میدہد و خود را برہنہ می یابد و اگر اینچنین شخصی را از بی شعوری و سکر بشعور و بصحو آرند و به بقا بعد الفنا مشرف سازند ہرچند جامہ را بر خود می یابد اما بیقین میداند کہ از دیگر است چہ آن فنا اکنون در علم مندرج ست و گرفتاری و تعلقی کہ بآن جامہ داشت ہیچ نمی ماند و ہمچنین است حال شخصی کہ اوصاف و کمالات خود را در رنگ جامۂ عاریت می انگارد و نامی سید اند کہ این جامہ در وہم ست در خارج ہیچ جامہ ندارم برہنہ ام این دید غالب می آید بحدیکہ آن لباس وہمیہ را درست می اندازد و خود را برہنہ می یابد و بعد از افاقت و صحو آن جامہ وہمیہ را نیز ہمراہ خود می یابد لیکن فنای شخص اول اتم است و بقای مترتب بر آن اکمل کما سیجئ عن قریب انشاء اللہ تعالیٰ و این بزرگواران در جمیع معتقدات کلامیہ کہ بر وفق کتاب و سنت و اجماع ثابت شدہ اند بعلماء اہل سنت و جماعت متفق اند و فرق نیست درمیان متکلمین و ایشان الا بآنکہ متکلمین انمعنی را علماً و استدلالاً دریابند و ایشان کشفاً و ذوقاً ایضاً این بزرگواران عالم را بحق سبحانہ بغایت تنزیہ ہیچ نسبت اثبات نمیکنند و جمیع نسبت را سلب میکنند فکیف العینیۃ و الجزئیۃ تعالیٰ شانہ الا نسبت مولائیت و عبودیت و صانعیت و مصنوعیت بلکہ در غلبۂ حال این نسبت را ہم گم میکنند این زبان بفنای حقیقی مشرف شدہ قبول تجلیات ذاتیہ پیدا میکنند و مظہر تجلیات بی نہایت میگردند طائفہ دیگر عالم را ظل حق سبحانہ میدانند اما قائل اند بآنکہ عالم در خارج موجود است لیکن بطریق ظلیت نہ بطریق اصلیت و وجود اینہا قائم بوجود حق است سبحانہ کقیام الظل بالاصل مثلاً از شخصی سایہ ممتد شد و آن شخص از کمال قدرت خود صفات خود را نیز منعکس ساخت از علم و قدرت و ارادہ و غیرہ حتی کہ لذت و الم پس اگر بالفرض آن سایہ بر آتش افتد بآن متالم شود عقلاً و عرفاً نخواہند گفت

با نکار مدتی متوقف بود آخر الامر با نکار انجامید و نمودند که این پایه پایینست رخت بمقام ظلیت برد اما
درین انکار بی اختیار بود و نمیخواست که ازان مقام بر آید بواسطه آنکه مشائخ عظام باین مقام اقامت
دارند و چون بمقام ظلیت رسید و خود را و عالم را ظل یافت چنانکه طائفه ثانیه بآن قائل اند آرزوی
آن شد که کاشکی ازین مقام بر نمی آمد بزند که کمال در وحدت وجود میدانست و این مقام فی الجمله باو مناسبت
دارند اتفاقاً از کمال عنایت و غریب نوازی ازان مقام هم بالا بردند و بمقام عبدیت رسانیدند
این زمان کمال اینمقام در نظر آمد و علو آن واضح گشت و از مقامات گزشته تائب و مستغفر شد و
اگر آن درویش را باین طریق نمی بروند و فوقیت بعض را از بعض نمی نمودند تنزل خود را در نمیتمام
میدانست چه نزد او بالاتر از توحید مقام دیگر درست نبوده و الله یحق الحق وهو یهدی السبیل باید دانست
که منشاء تفاوت علوم و معارف جداجدا مکتوب و رسائل که این درویش بلکه از هر سالک که صادر شده
است همین تفاوت حصول مقامات متفاوت است هر مقام را علوم و معارف جدا است و هر
حال را احوال علیحده پس فی الحقیقت تدافع و تناقض در علوم نباشد در رنگ نسخ احکام شرعیه است
فلا تکن من الممترین وصلی الله تعالیٰ علیٰ سیدنا محمد و آله وسلم **مکتوب صد و شصت و**
یکم بملا صالح بدخشی کولابی صدور یافته در بیان آنکه مقصود از قطع منازل سلوک حصول ایمان
حقیقی ست که وابسته باطمینان نفس ست مقصود از قطع منازل سلوک حصول ایمان
حقیقی ست که وابسته باطمینان نفس است تا نفس مطمئنه نگردد نجات متصور نیست و نفس بمرتبه
اطمینان نرسد تا سیاست قلب بروی نگمارند و سیاست قلبی وقتی میسر گردد و قلب از کاری
که پیش خود داشت فارغ گردد و سلامتی از گرفتاری ما دون حق سبحانه حاصل کند و علامت
سلامتی از گرفتاری نسیان ماسوای اوست تعالیٰ و تقدس و تا سرمو از غیر آگاه است از سلامتی
گمراه است فطوبیٰ لمن سلم قلبه لربه سعی لازم ست هر که بسلامتی قلب مشرف گردد باطمینان نفس انجامد
ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم والسلام **مکتوب صد و شصت و**
دوم بخواجه محمد صدیق بدخشی صدور یافته در بیان فضیلت ماه رمضان و بیان مناسبت او با
قرآن مجید که سبب نزول آن درین ماه گزشته است و بیان جامعیت تمر که افطار بآن مستحب است
و ما یتعلق بذلک باسمه سبحانه شان کلام از جمله شیونات ذاتیه است جامع جمیع کمالات

نمانده است این نیز از کوته نظری اوست و طائفه ثانیه هرچند این مراتب را هم از مبدا جدا دیدند و بکلمه لا در
آورده نفی آن نمودند اما بواسطه ظلیت و اصالت یک چیزی از بقایای وجود اینها ثابت ماند چه نسبت
ظل را با اصل رشته تعلق بسیار قوی ست این نسبت از نظر شان محو نشد اما طائفه اولی بواسطه
کمال مناسبت و متابعت حضرت رسالت خاتمیة علیه من الصلوات اتمها و من التحیات اکملها جمیع مراتب
ممکن را از واجب جدا ساختند و همه را تحت کلمهٔ لا در آورده نفی نمودند ممکن را با واجب هیچ مناسبتی
ندیدند و هیچ نسبت را با و اثبات نکردند و خود را غیر از عبد مخلوق عاجز معدوم نشناختند و او را تعالی شانه
خالق و مولای خود دانستند خود را مولی دانستن و با ظل او انگاشتن برین بزرگواران بسیار گران
و دشوار می آید ما للتراب و رب الارباب این بزرگواران اشیا را بواسطهٔ آنکه مخلوق حق اند سبحانه
دوست میدارند و محبوب در نظر شان می در آید و همین واسطه که مصنوع حق اند و افعال آنها
نیز مصنوع اوست جل شانه تمام منقاد و تسلیم اشیا میکردند و بر افعال انکار نمیتوانستند کرد
الا با نکار الشریعة چنانکه ارباب توحید بواسطهٔ مظهریة بلکه عینیت اشیا نسبت بحق سبحانه را ازین قسم
محبت و انقیاد دوست میدارند ایشان را بمجرد مصنوعیت و مخلوقیت آنها دوست میدارند ع ببین تفاوت
ره از کجاست تا بکجا؛ عین محبوب را باندک محبت هم دوست میتوان داشت اما مصنوعات و مخلوقات
و عبید او را تا کمال محبت محبوب پیدا نکند دوست نمیدارد و محبوب نمی انگارد این طائفه علیه را از
مقام عبدیة که نهایت جمیع مقامات ولایت ست بهرهٔ تمام است و کدام دلیل بر صحت حال
این برگزیدگان ازین تمام تر است که تمام کشف ایشان موافق کتاب و سنت و ظاهر
شریعت ست و سر موی از ظاهر شریعت مخالفت بر اینها راه نیافته است اللهم اجعلنا من
محبیهم و متابعیهم بحرمة محمد المصطفی صلی الله تعالی علیه و آله و سلم و بارک درویشی که این سطور
از وی مستفاد گشت اول معتقد توحید بود از زمان صبی علم این توحید داشت و به یقین
پیوسته بود هرچند حال نداشت و چون درین راه در آمد اول راه توحید منکشف شد و مدتی
در مراتب این مقام جولان نمود و علوم بسیار که مناسب این مقام بودند فائض گشتند و مشکلات و
واردات که بر ارباب توحید وارد میشوند همه مکشوف و علوم فائضه حل شدند بعد از مدتی
نسبت دیگر برین درویش غلبه آورد و در غلبهٔ آن در توحید توقف نمود اما این توقف بحسن ظن بود

که گویا اکل آن فائده جمیع ماکولات دارد و برکت آن باعتبار جامعیت تا وقت افطار بنماید و این فائده غذا که مذکور شد بر تقدیری مترتب میشود که آن غذا بتجویز شرعی واقع شود و سر موی از حدود شرعیه متجاوز نباشد و ایضاً حقیقت این فائده وقتی میسر شود که اکل آن از صورت گذشته بحقیقت پیوسته باشد و از ظاهر و باطن آرمیده ظاهر غذا بر ظاهر او باشد و باطن غذا مکمل باطن او والا بر امداد ظاهری مقصور ست و اکل آن در حین تسحور سعی کن تا لقمه را سازی گهر، بعد از ان چندان که میخواهی بخور، همین سر تکمیل غذا است مر صاحب غذا را در تعجیل افطار و تاخیر تسحیر والسلام

مکتوب صد و شصت و سوم بسیادت و نقابت پناهی شیخ فرید صدور یافته در بیان آنکه اسلام و کفر ضد یکدیگر اند احتمال جمع شدن این دو ضد محال ست و عزت دادن یکی را مستلزم خواری دیگر ست الی آخر ما قال سلمه الله فی تذلیل الکفار و عدم الاختلاط معهم مع بیان مضار هذا الاختلاط و در بیان آنکه دنیا و آخرت نیز ضد یکدیگر اند +

الحمد لله الذی انعم علینا و هدانا الی الاسلام وجعلنا من امة محمد علیه الصلوة والسلام نقد سعادت دارین وابسته باتباع سید کونین ست و بس علیه و علی آله من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها متابعة او علیه الصلوة والسلام باتیان احکام اسلامیه است و رفع رسوم کفریه چه اسلام و کفر ضد یکدیگر اند اثبات یکی موجب رفع دیگرست احتمال جمع شدن این دو ضد محال است و عزت دادن یکی را مستلزم خواری آن دیگر ست حق سبحانه و تعالی حبیب خود را علیه الصلوة والتحیة می فرماید یا ایها النبی جاهد الکفار والمنافقین واغلظ علیهم پس پیغمبر خود را که موصوف بخلق عظیم است بجهاد کفار و غلظت بایشان امر فرمود معلوم شد که غلظت بایشان داخل خلق عظیم ست پس عزت اسلام در خواری کفر و اهل کفر است کسیکه اهل کفر را عزیز داشت اهل اسلام را خوار ساخت عزیز داشتن عبارت از ان نیست که البته ایشان را تعظیم کنند بالا نشانند در مجالس خود جای دادن و با ایشان مصاحبت نمودن و همزبانی کردن با ایشان داخل اعزاز ست در رنگ سگان ایشان را دور باید داشت و اگر غرضی از اغراض دنیاوی بایشان مربوط باشد و بی ایشان میسر نشود و شیوهٔ بی اعتباری را مرعی داشته بقدر ضرورت بایشان باید پرداخت و کمال اسلام آنست که از ان غرض دنیاوی نیز باید گذشت و بایشان

ذاتی و شیونات صفاتی ست چنانکه در علوم سابق مذکور گشت و ماه مبارک رمضان جامع جمیع خیرات و برکات ست و هر خیر و برکت که هست مفاض از حضرت ذاتست تعالی و تقدس و نتیجهٔ شیونات او سبحانه چه هر شر و نقص که بوجود می آید منشاء آن ذات و صفات محدثه است ما اصابک من حسنة فمن الله و ما اصابک من سیئة فمن نفسک خود نص قاطع است پس جمیع خیرات و برکات این ماه مبارک نتیجه آن کمالات ذاتیه است که شان کلام جامع آنهاست و قرآن مجید حاصل تمام حقیقت آن شان جامع ست پس این ماه مبارک را با قرآن مجید مناسبت تمام است که قرآن جامع جمیع کمالات ست و این ماه جامع جمیع خیرات نتایج و ثمرات آن کمالات اند و همین مناسبت باعث نزول قرآن درین ماه شد شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن و شب قدر درین ماه خلاصه و زبدهٔ این ماه است آن لب است و این ماه در رنگ قشر آن پس هر که درین ماه بجمعیت گزارد و از خیرات و برکات این بهره مند شود تمام سال بجمعیت گزرد و بخیر و برکت مملو و محتوی باشد وفقنا الله سبحانه للخیرات و البرکات فی هذا الشهر المبارک و رزقنا الله سبحانه النصیب الاعظم حضرت رسالت خاتمیت علیه الصلوة و السلام و التحیة فرموده است اذا افطر احدکم فلیفطر علی تمر فانه برکة آن سرور افطار صوم بتمره کرده اند و در بودن آن تمره برکت آنست که شجرهٔ آن نخله است بعنوان جامعیت و صفت اعدلیت مخلوق ست در رنگ انسان لهذا حضرت پیغمبر صلی الله تعالی علیه و آله و سلم نخله را عمهٔ بنی آدم فرموده که از طینت آدم مخلوقست کما قال علیه الصلوة و السلام اکرموا عمتکم النخلة فانها خلقت من بقیة طینة آدم و تسمیه او به برکت باعتبار همین جامعیت تواند بود پس افطار بتمره آن که تمر ست جزو صاحب افطار می شود و حقیقت جامع آن باعتبار این جزئیت جزو حقیقت آکل آن میگردد و آکل آن با آن اعتبار جامع کمالات بی نهایت که در حقیقت جامع آن تمر مندرج اند میشود و این معنی هر چند در اکل مطلق آن حاصل ست اما در وقت افطار که اوان خلو صائم ست از شهوات بالغه و لذات فانیه بیشتر تاثیر میکند و آن معنی بروجه اتم و اکمل ظاهر میشود و آنکه آن سرور فرموده علیه من الصلوات اتمها و من التحیات اکملها نعم سحور المومنین من التمر باعتبار آن داند که در غذا ار آن که جزو صاحب غذا میگردد و میل حقیقت او ست به حقیقت آن غذا و چون این معنی در صوم مقصود است از برای تلافی بسحور تمر ترغیب فرموده

که کار تا بکجا میکشد و از مسلمانی بوئی نمی ماند عزیزی فرموده است تا یکی از شما دیوانه نشود بمسلمانی نرسد و دیوانگی عبارت از در گذشتن است و نفع و ضرر خود بواسطه اعلای کلمهٔ اسلام با مسلمانی هرچه شود گو شود و اگر نشود گو نشود و چون مسلمانی است رضای خدای عزّ و جلّ است و رضای پیغمبر علیه الصلوة والسّلام والتحیة دولتی عظیم تر از رضای مولا نیست رَضِینا بِاللهِ سبحانه رَبًّا وَ بِالْاِسْلَامِ دِیْنًا وَ بِمُحَمَّدٍ علیه الصلوة والسّلام نَبِیًّا وَ رَسُوْلًا همبرین بداریم یارب بحرمة سید المرسلین علیه وعلیٰ آله من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها والسّلام اولاً و آخراً عجالة الوقت آنچه ضروری و لابدی دانست بطریق اجمال نوشته فرستاد بعد ازین اگر توفیق رفیق گشت مفصل تر ازین نوشته ارسال خواهد گشت همچنانکه اسلام ضد کفر است آخرت نیز ضد دنیا است دنیا و آخرت جمع نشوند ترک دنیا بر دو نوع است نوعی ست که از مباحات آن همه ترک کرده شود مگر بقدر ضرورت این قسم اعلیٰ ترک دنیا است و نوعی دیگر آنست که از محرمات و مشتبهات آن اجتناب کرده شود بامور مباحهٔ آن تنعم نموده آید این قسم نیز خصوصاً درین اوان بسیار عزیز الوجود است سه آسمان نسبت بعرش آمد فرود * ورنه بس عالیست پیش خاک تود * پس ناچار از استعمال ذهب و فضه ولبس حریر و امثال آنها که شریعت مصطفویه علیٰ مصدرها الصلوة والسّلام والتحیة آنرا محرم ساخته است اجتناب باید نمود او انی ذهب و فضه را که برای تجمل کنند فی الجمله گنجایش دارد اما استعمال اینها حرام است از آب و طعام خوردن در اینها و خوشبوی انداختن و سرمه دان ساختن و جزآن القصه حق سبحانه و تعالیٰ دائره امور مباحه را بسیار وسیع ساخته است تنعمات و تمتعات باینها در عیش و لذت زیاده از آن است که در امور محرمه است در مباحات رضای حق سبحانه و در محرمات عدم رضای او تعالیٰ عقل سلیم هرگز تجویز نمیکند که کسی برای لذتی که بقا هم ندارد عدم رضای مولای خود اختیار کند و حال آنکه در عوض آن لذت محرمه لذت مباحه هم تجویز فرموده است رزقنا الله سبحانه و ایاکم الاستقامة علیٰ متابعة صاحب الشریعة علیه وعلیٰ آله الصلوة والسّلام در معاملهٔ حل و حرمت همواره بعلماء دیندار رجوع باید نمود و از اینها استفسار باید کرد و بمقتضای فتوای ایشان عمل باید نمود که راه نجات شریعت اوست و بعد شریعت هرچه هست باطل است و بی اعتبار فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ اِلَّا الضَّلَالُ والسّلام اولاً و آخراً

مکتوب صد و شصت و چهارم به حافظ بهاء الدین سرهندی

نباید پرداخت حق سبحانه در کلام مجید خود اہل کفر را دشمن پیغمبر خود فرموده است پس اختلاط و موانست با این دشمنان خدا و رسول او از اعظم جنایات باشد اقل ضرر در مصاحبت مخالطت این دشمنان آنست که قدرت اجرای احکام شرعی و رفع رسوم کفری زبون میگردد و حیای موانست مانع آن می آید و این ضرر بسیار عظیم ست دوستی و الفت با دشمنان خدا منجر بدشمنی خدای عز و جل و دشمنی پیغمبر او علیه الصلوة والسلام میشود شخصی گمان میکند که او از اہل اسلام است و تصدیق ایمان باشد و برسوله دارد اما نمیداند که این قسم اعمال شنیعه دولت اسلام او را پاک و صاف میبرد نعوذ باللہ من شرور انفسنا و من سیئات اعمالنا ه خواجه پندارد که مرد و اصل است؛ حاصل خواجه بجز پندار نیست؛ کار این نابکاران استهزاء و سخریت است باسلام و اہل آن که منتظر اند اگر قابو بیابند مارا از اسلام بر آرند یا همه را بقتل برسانند یا بکفر باز گردانند پس اہل اسلام را هم شرمے در کار است که الحیاء من الایمان و ننگ مسلمانی ضروریست همواره در مقام خواری اینها باید بود جزیه از اہل کفر که در هندوستان برطرف شده است بواسطه شومی مصاحبت اہل کفر است با سلاطین این دیار و مقصود اصلی جزیه گرفتن از ایشان خواری ایشان ست و این خواری بحدیست که از ترس جزیه جامه خوب نمیتوانند پوشید و به تجمل نمیتوانند بود و همیشه ترسان ولرزان میباشند از اخذ اموال بادشاها نراچه میرسد که منع جزیه گرفتن کنند حق سبحانه وتعالی جزیه را از برای خواری ایشان وضع کرده است مقصود رسوائی ایشان ست و عزت و غلبه اہل اسلام چو هر که شود گشته شود اسلام ست علامت حصول دولت اسلام بغض با اہل کفر عداوت با ایشان حق سبحانه وتعالی در کلام مجید خود ایشان را نجس فرموده و در جای رجس فرمود پس در نظر اہل اسلام میباید که اہل کفر نجس و پلید در آیند چون چنین بنیند و دانند لاجرم از صحبت ایشان پرهیز نمایند و در مجانست ایشان متکره بوند چیزها از ایشان پرسیدن و بمقتضای حکم اینها عمل کردن از کمال اعزاز این دشمنان ست همچنین که کسی از ایشان طلبد دعائیکه بتوسط ایشان خواهد چه خواهد بود حق سبحانه وتعالی در کلام مجید خود می فرماید و ما دعاء الکافرین الا فی ضلال دعاء این دشمنان باطل و بیحاصل ست اجابت را در انجا چه احتمال اینقدر فساد لازم می آید که اعزاز این سگان می افزاید ایشان اگر دعا خواهند که دبتان خودرا وسیله خواهند آورد و خیال باید کرد

جمع نشوند جمع ضدین را محال گفته اند محبت یکی مستلزم عداوت دیگریست نیک تامل باید فرمود که هنوز
کار از دست نرفته است تدارک ما مضی بعنوان نمود فردا که کار از دست برود غیر از ندامت حاصلی
نخواهد بود ؎ بوقت صبح شود همچو روز معلومت * که با که باختهٔ عشق در شب دیجور* متاع دنیا
غرور در غرور است معاملهٔ اخروی ابدی بر آن مترتب است زندگانی چند روزه را اگر بمتابعت
سید الاولین و آخرین علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات بسر برده شود امید نجات ابدی است والا
هیچ در هیچ است هر که باشد و هر عمل خیر یه کند ؎ محمد عربی کابروی هر دو سرا است * کسیکه خاک درش
نیست خاک بر سر او * حصول این دولت عظمی متابعت موقوف بر ترک کلی دنیاوی نیست تا
دشوار نماید بلکه اگر زکوة مفروضه مثلاً مودی شود حکم ترک کل دارد در عدم وصول مضرت چه مال
زکی از ضرر بر آمده پس معالجه دفع ضرر از مال دنیاوی اخراج زکوة هست از ان اگرچه ترک کلی اولی
و افضل است اما ادای زکوة هم کاران می کند ؎ آسمان نسبت بعرش آمد فرود * ورنه بس
عالیست پیش خاک تود * پس لازم است که همگی همت در اتیان احکام شریعت باید صرف نمود و
اهل شریعت را از علما و صلحا تعظیم و توقیر باید داشت و در ترویج شریعت باید کوشید و اهل هوا و بدعت را
خوار باید داشت من وقر صاحب بدعة فقد اعان علی هدم الاسلام و با کفار که دشمنان خدای عز و جل اند
و دشمنان رسول وی اند علیه الصلوات والتسلیمات دشمن باید بود و در ذل و خواری ایشان
سعی باید نمود و هیچ وجه عزت نباید داد و این بید ولتان را در مجلس خود راه نباید داد و انس نباید
نمود و او شدت و غلظت را با ایشان پیش باید کرد و مهما امکن در هیچ امری با ایشان رجوع نباید نمود
و اگر فرضاً ضرورتی افتد در رنگ قضای حاجت انسانی بکره و اضطرار قضای حاجت
از ایشان باید نمود راهیکه بجناب قدس جد بزرگوار شما علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات
می رساند اینست اگر باین راه رفته نشود وصول باین جناب قدس دشوار ست هیهات هیهات
؎ کیف الوصول الی سعاد و دونها * قلل الجبال و دونهن فیوف * زیاده چه ابرام نماید ؎
اندکے پیش تو گفتم غم دل ترسیدم * که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار ست مکتوب
صد و شصت و ششم بملا محمد امین صدور یافته در بیان آنکه مدار بر حیات بی مدار چند روزه
نباید نهاد و فکر ازالهٔ مرض قلبی درین فرصت یسیر بزگرگشته که از اهم مهام ست باید نمود

صدور یافته در بیان آنکه فیض حق سبحانه علی الدوام بر خواص و عوام از دوست تفاوت قبول و عدم قبول
آن ازین طرف ناشی است و حق سبحانه و تعالی بر جادهٔ شریعت استقامت بخشد بمنه اگرچه فیض حق سبحانه و
تعالی علی الدوام بر خواص و عوام و کرام و لئام چه از قسم اموال و اولاد و چه از جنس هدایت و ارشاد
بی تفرقه وارد است تفاوت ازین طرف ناشی است در قبول بعضی فیوض را و عدم قبول بعضی دیگر ما ظلمهم
الله ولکن کانوا انفسهم یظلمون آفتاب تابستان بر گاذر و جامه یکسان می تابد روی گاذر سیاه میگردد و
جامهٔ او سفید این عدم قبول بواسطهٔ اعراض ست از جناب قدس خداوندی جل سلطانه معرض
را او بار لازم است و حرمان از نعمت واجب اینجا کسی نگوید که بسیاری از معرضان باشند که بنعمات
عاجله ممتاز اند و اعراض سبب حرمان ایشان نگشته است باید دانست که آن نعمت است که
بصورت نعمت ظاهر گردانیده اند بطریق استدراج از برای خرابی او تا در اعراض و ضلالت منهمک گردد
قال الله سبحانه و تعالی ایحسبون انما نمدهم به من مال و بنین نسارع لهم فی الخیرات بل لا یشعرون.
پس دنیا و نعمات او با وجود اعراض عین خرابی ست الحذر الحذر والسلام **مکتوب صد و
شصت و نهم** بسیادت و نقابت پناهی شیخ فرید صدور یافته در ترغیب بر متابعت صاحب
شریعت علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات و عداوت و بغض و غلظت با مخالفان
شریعت او علیه الصلوة والسلام شرفکم الله سبحانه بتشریف المیراث المعنوی من النبی الامی
القرشی الهاشمی علیه و علی آله من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها کما شرفکم بتشریف المیراث
الصوری و یرحم الله عبداً قال آمینا میراث صوری آن سرور علیه و علی آله الصلوات
و التسلیمات بعالم خلق تعلق دارد و میراث معنوی بعالم امر که آنجا همه ایمان و معرفت است
و رشد و هدایت شکر نعمت عظمی میراث صوری آنست که بمیراث معنوی متحلی گردند و التحلی بالمیراث
المعنوی لا یتیسر الا بکمال الاتباع المصطفوی علیه الصلوة والسلام والتحیة فعلیکم باتباعه
و اطاعته فی اوامره و نواهیه و کمال متابعت فرع کمال محبت است باآن سرور علیه الصلوة والسلام
مصرع ان المحب لمن یهواه مطیع * و علامت کمال محبت کمال بغض ست با عداء او صلی الله
علیه وسلم و اظهار عداوت است با مخالفان شریعت او علیه الصلوة والسلام در محبت مداهنت گنجایش ندارد
محب دیوانه محبوب است تاب مخالفت ندارد و با مخالفان محبوب هیچ وجه آشتی نمی نماید در محبت متباینه

رام پسر جسرت و برادر لچھمن و شوہر سیتا ہرگاہ رام زوجۂ خود را نگاہ نتوانند داشت غیری را چہ مدد نماید عقل دور اندیش را کار باید فرمود و بتقلید ایشان نباید رفت ہزاران عار است کہ کسی پروردگار عالمیان را باسم رام یا کرشن یاد کند در رنگ آنست کہ بادشاہ عظیم الشان را باسم ارذل الناس یاد کند رام و رحمن را یکی دانستن از نہایت بی عقلی است خالق با مخلوق یکی نمی شود و بیچون با چون متحد نمی گردد پیش از خلقت رام و کرشن پروردگار عالم را رام و کرشن نمی گفتند بعد از پیدا شدن اینہا چہ شد کہ نام رام و کرشن یاد سبحانہ تعالی اطلاق می کنند و یاد کرشن و یاد کرشن و رام را یاد پروردگار میدانند حاشا و کلا ثم حاشا و کلا پیغمبران ما علیہم الصلوات و التسلیمات کہ قریب بیک لکھ و بست و چہار ہزار گذشتہ اند خلائق را بعبادت خالق ترغیب فرمودہ اند و از عبادت غیر منع نمودہ و خود را بندہ و عاجز دانستہ اند و از ہیبت او و عظمت او تعالی ترسان و لرزان بودہ اند و آلہہ ہنود خلق را بعبادت خود ترغیب کردہ اند و خود را آلہ دانستہ ہر چند بپروردگار قائل اند اما او را در خود حلول و اتحاد اثبات کردہ اند و ازین جہت خلق را بعبادت خود می خوانند و خود را الہ گویانیدہ اند و در محرمات بی تحاشی افتادہ بزعم آن کہ آلہ از ہیچ چیز ممنوع نیست در خلق خود ہر تصرفی کہ خواہد بکند اقسام این تخیلات فاسدہ بسیار دارند ضلوا فاضلوا بخلاف پیغمبران علیہم الصلوات و التسلیمات کہ خلائق را از آنچہ منع فرمودہ اند خود را نیز از ان چیزہا باز داشتہ اند بر وجہ اتم و اکمل خود را بشر مثل سائر بشر می گفتند؎ ببین تفاوت رہ از کجاست تا بکجا ❊ مکتوب صد و بست و ہشتم بمخدوم زادہ ان کنی اعنی خواجہ محمد قاسم صد در یافتہ در بیان علو سلسلہ علیہ نقشبندیہ و شکایت از حال جماعہ کہ محدثات و مخترعات درین طریقہ شریفہ لاحق کردہ اند و ما یناسب ذلک ❊ الحمد للہ رب العالمین و الصلوۃ و السلام علی سید المرسلین و آلہ الطاہرین اجمعین ما بعد دعوات موفورہ و تحیات نامحصورہ بعالی جناب سلالۃ المشائخ الکرام نتیجۂ اولیاء العظام خدمت مخدوم زادہ مستقیم بر جادہ سلمہ اللہ تعالی سبحانہ و ابقاہ تبلیغ نمودہ اظہار اشتیاق و آرزومندی مینماید؎ کیف الوصول الی سعاد و دونہا قلل الجبال و دونہن حیوف ❊ معلوم شریف مخدوم زادگی باد کہ علو این طریقۂ علیہ و رفعت طبقۂ نقشبندیہ بواسطۂ التزام سنت است و اجتناب از بدعت لہذا اکابر این طریقۂ علیہ از ذکر خیر اجتناب

مخدوما تا چند بر خود چون مادر مهربان باید لرزید و تا کی بر خود از غصه و غم باید پیچید خود را و همه را مرده باید انگاشت و جماد بے حس و حرکت باید پنداشت انک میت و انهم میتون نص قاطع است فکر ازاله مرض قلبی درین فرصت یسیر بذکر کثیر از اهم مهام ست و علاج علت معنوی درین مهلت قلیل بهاو رب جلیل از اعاظم مقاصد دلی که گرفتار غیر است از وجه توقع خیر روحی که مائل بکهتر ست نفس اماره از و بهتر است آنجا همه سلامتی قلب نمی طلبند و خلاصی روح می جویند و ما کوته اندیشان همه در فکر تحصیل اسباب گرفتاری روح و قلبیم هیهات هیهات چه توان کرد و ما ظلمهم الله و لکن کانوا انفسهم یظلمون دیگر از عمر ضعف ظاهر اندیشه نکنند انشاء الله تعالی بصحت و عافیت تبدیل خواهد یافت خاطر اینجانب ازین ره گذر جمع است جامه فقرا که طلب داشته بودند پیراهن فرستاده شده خواهند پوشید و مترصد نتائج و ثمرات آن خواهند بود که کثیر البرکت ست ؎ هر کس افسانه بخواند افسانه است ؛ و آنکه دیدش نقد خود مردانه است ؛ السلام علی من اتبع الهدے و التزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات مکتوب صد و شصت و هفتم ۱

به هردے رام هندو که اظهار اخلاص این طائفه علیه نموده بود صدور یافته در ترغیب بر عبادت پروردگار عالمیان که بیچون و بیچگونه است و اجتناب از عبادت آلهه باطله هنود ؛ مکتاب شما رسید از هردے و محبت فقرا و التجا باین طائفه علیه مفهوم گشت چه نعمتی است که هر کسی را باین دولت بنوازند تا نیاسه من انچه شرط بلاغ ست با تو می گوئیم ؛ تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال ؛ بدان و آگاه باش که پروردگار ما و شما بلکه پروردگار عالمیان چه سموات چه ارضین و چه علیین و سفلیین یکی است بیچون و بیچگونه از شبه و مانند منزه است و از شکل و مثال مبرا پدری و فرزندی در حق او تعالی محال ست کفائت و تماثل را در آنحضرت چه مجال شائبه اتحاد و حلول در شان او سبحانه مستهجن است و مظنه مکنون و بروز در آن جناب قدس مستقبح زمانی نیست که زمان مخلوق است مکانی نیست که مکان مصنوع اوست وجود او را ابتداست نیست و بقاے او را نهایت نه هر چه از خیر و کمال است باو سبحانه ثابت است و هر چه از نقص و زوال است از و تعالی مسلوب پس مستحق عبادت او تعالی باشد و سزاوار پرستش او سبحانه رام و کرشن و مانند انها که آلهه هنود اند از کمینه مخلوقات وے اند و لاند مادر و پدر زائیده اند

واجتناب از سنت هم گنجایش دارد از تهجد را بجمعیت تمام وا اینها باید واین بدعت در رنگ سنت تراویح در مسجد رواج و رونق می بخشند واین عمل را نیک میدانند ومردم را بران ترغیب می کنند وحال آنکه ادای نوافل را بجماعت فقها شکر الله تعالی سعیهم مکروه گفته اند اشد کراهت وجمعی از فقها که مداعی شرحا کراهت در جماعت نفل داشته اند جواز جماعت نفل را مقید بناحیهٔ مسجد ساخته اند وزیادت از سه کس را باتفاق مکروه گشته اند وایضاً نماز تهجد را باین وضع سیزده رکعت می گذارند که دوازده رکعت استاده می گذارند ودو رکعت نشسته که حکم یک رکعت پیدا کند از انجا گرفته اند که ثواب قاعد نصف ثواب قائم است واین علم وعمل نیز مخالف سنت ست علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة حضرت پیغامبر که سیزده رکعت ادا فرموده اند همراه وتر ست وفرضیت دو رکعت نماز تهجد از فرضیت رکعات وتر پیدا شده است لا کما زعم هولاء العظام ؎ اندکے پیش تو گفتم غم دل ترسیدم * که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است * عجب ست که بلاد ما وراء النهر که ماوای علمای اهل حق ست این قسم بدعتها رواج یافته واین نوع مخترعات شیوع پیدا کرده وحال آنکه باقتران علوم شرعیه را از برکات الشان استفاده می نمائیم والله سبحانه الملهم للصواب ثبتنا الله سبحانه و ایاکم علی جادة الشریعة المصطفویة علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة ویرحم الله عبداً قال آمینا

مکتوب صد وشصت ونهم بشیخ عبد الصمد سلطان پوری صدور یافته در جواب سوال او از حال مریدی که به پیر خود گفته اگر در وقت خاص من کر با حق سبحانه باشد تو در میان نه آیے سر از تن جدا کنم پیر آن سخن او را پسندید ودر کنار گرفت الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین وآله الطاهرین اجمعین مراسله شریفه ومفاوضه لطیفه که از روی کرم صادر فرموده بودند رسید موجب فرحت گشت استفساری رفته بود مقصود ومقصد اقصی ومطلب اسنی وصول بجناب قدس خداوندیست جل سلطانه لیکن چون طالب در ابتدا بواسطه تعلقات شتی در کمال تدنس وتنزل است وجناب قدس او تعالی در نهایت تنزه وترفع ومناسبتی که سبب افاضه واستفاده است درمیان مطلوب وطالب مسلوب ست لاجرم از پیر راه دان راه بین چاره نبوده که برزخ بود واز هر دو طرف حظ وافر دارد تا واسطه وصول طالب بمطلوب گردد وهر قدر که طالب را بمطلوب مناسبت پیدا می گردد همان قدر پیر خود را از میان می کشد وچون طالب را بمطلوب مناسبت تمام پیدا شد

فرموده اند و بذکر جہری دلالت نموده اند و از سماع و رقص و تواجد که در زمان آن سرور علیہ الصلوٰۃ والسلام و در زمان خلفای راشدین نبوده علیہم الرضوان منع فرموده و خلوت و اربعین که در صدر اول نبوده بجای آن خلوت در انجمن اختیار کرده لاجرم نتائج عظمی برین التزام مترتب گشته است و ثمرات کثیره بر آن اجتناب متفرع شده از ینجاست که نہایت دیگران در بدایت این بزرگواران مندرج است و نسبت ایشان فوق ہمه نسبتہا آمده کلام ایشان دوای امراض قلبیه است و نظر شان شفای علل معنویه توجه وجیه ایشان طالبان را از گرفتاری کونین نجات می بخشد و ہمت رفیع شان مریدان را از حضیض امکان بذروۀ وجوب می برد

نقشبندیه عجب قافله سالارانند　که برند از ره پنهان بحرم قافله را

از دل سالک ره جاذبه از صحبت شان　می برد وسوسهٔ خلوت و فکر چله را

لیکن درین اوان که آن نسبت شریفه عنقای مغرب گشته و روباستتار آورده جمعی از ہمین طبقه از نایافت آن دولت عظمی و از فقدان آن نعمت قصوی دست و پا بهر سو زده اند و از جواہر نفیسه بخزف ریزه چند خرسند گشته و در رنگ طفلان بجوز و مویز آرام یافته از غایت اضطراب و حیرانی طریق اکابر خود را گذاشته گاہی بجهر تسلی می جویند و زمانی بسماع و رقص آرام می طلبند و چون در انجمن ایشان را خلوت میسر نشده اربعین خلوت اختیار می نمایند عجب تر آن که این بدعتها متمم و مکمل این نسبت شریفه می انگارند و این تخریب را عین تعمیر می شمرند حضرت حق سبحانه و تعالی ایشان را انصاف دهاد و شمه از کمالات اکابر این طریقه بمشام جانهای ایشان رساناد بالنون والصاد بحرمة النبی وآله الامجاد علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات و چون این محدثات در آن دیار شیوعی پیدا کرده است بحدیکه طریق اصل اکابر را پوشیده ساخته و وضع و شریعت آنجا وضع محدث و جدید را اختیار نموده اند و از طریق اصل قدیم اعراض نموده بخاطر ریخت که شمهٔ از ین ماجرا نجاد مان آن عتبه علیه اظهار نماید و باین وسیله در ذیل بیرون انداز و ہمی داند که انیس مجلس خدمت مخدوم زادگی از کدام طائفه است و مونس محفل از کدام فرقه

خواہم بشد از دیده درین فکر جگر سوزه　کاغوش که شد منزل و آسایش خو اہست

والمسئول من الله سبحانه ان یعصم جناب تلکم عن عموم ہذه البلوی وان یحفظ عتبة شرفکم عن سموم ہذا الابتلاء مخدوما ہر یا احداث و ابداع را درین طریقه علیه شیخی رواج داده اند که اگر مخالفان گویند که درین طریق التزام بدعت

یشار الیه بالاصابع فی دین او دنیا الا من عصمه الله و متهم داشتن اعمال و نیات خود را اگرچه مثل
فلق صبح باشد و عدم اعتنا باحوال و مواجید خود اگرچه صحیح و مطابق باشد اعتماد نباید کرد و مستحسن
نباید پنداشت مجرد تائید دین و تقویت ملت را و ترویج شریعت و دعوت خلق را بحق جل و علا به این
قسم تائید گاه هست که از کافر و فاجر هم آید قال علیه الصلوة والسلام ان الله لیؤید هذا الدین بالرجل الفاجر مردیکه
به طلب آید و اراده مشغولی نماید آنرا در رنگ بر و شیر باید دانست و باید ترسید که مبادا ازین راه خرابی
او خواهند و استدراج او نمایند و اگر فرضاً در قدوم مرید در خود فرحی و سروری یابند آن را
کفر و شرک دانند و تدارک آن به ندامت و استغفار چندان نمایند که اثری ازان سرور نماند
بلکه بجای آن فرح حزن و خوف نشیند و نیک تاکید نمایند که طمعی در مال مرید و توقع در منافع
دنیوی او پیدا نشود که مانع رشد مرید است و باعث خرابی هرچه آنها همه تن خالص می طلبند الا لله
الدین الخالص شرک را دران حضرت هیچ وجه گنجائش نیست و بدانند که هر ظلمتی و کدورتی که
که بر دل طاری گردد ازاله آن بتوبه و استغفار و ندامت و التجا باسهل وجوه میسر است مگر ظلمتی و کدورتیکه
از راه محبت دنیای دنی بر دل طاری شود منغص می گرداند و مستهجن میسازد و در ازاله آن تعسر
تام است و تعذر بر کمال صدق رسول الله تعالی صلی الله علیه و آله و سلم حب الدنیا راس کل
خطیئة نجانا الله سبحانه و ایاکم عن محبة الدنیا و محبة ابنائها و اربابها والاختلاط بهم والمصاحبة معهم
فانها سم قاتل و مرض هالک و بلاء عظیم و داء عمیم اخوی ارشدی شیخ حمید باحسن وجوه متردد آن حدود اند
استماع سخنان نو و تازه را ازایشان غنیمت دانند والباقی عند التلاقی **مکتوب صد و هفتاد**
و دوم بشیخ بدیع الدین صدور یافته در بیان بعضی از اسرار خاص که نصیب اقل قلیل است از
خواص و بیان آنکه درین موطن عارف خود را از دائره شریعت بیرون می یابد با ذکر سبب آن
و تطبیق آن با ظاهر شریعت غرا مع ما یتعلق بذلک + بعد الحمد والصلوات معلوم اخوی اعزی
باد که شریعت را صورتی است و حقیقتی صورتش آنست که علمای ظواهر به بیان متکفل اند و
حقیقتش آنکه صوفیه علیه بآن ممتاز اند نهایت عروج صورت شریعت تا نهایت سلسله ممکنات است
بعد ازان اگر در مراتب وجوب سیر واقع شود صورت با حقیقت ممتزج خواهد بود و این معامله
امتزاج نیز تا عروج بشان العلم است که مبدا تعین سید البشر است علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات

پیر تمام خود را از میان برکشید و طالب را بمطلوب بی توسط خود واصل گردانید پس در ابتدای بود در توسط مطلوب را بی آئینہ پیر نمی توان دید و در انتہای توسط آئینہ پیر جمال مطلوب جلوه گر میگردد و وصل عریان حاصل میشود و آنکه گفته که پیر اگر دران وقت حاضر شود سر از تن جدا سازم از دیوانگی گفته ارباب استقامت چنین نگویند و براه بی ادبی نپویند و مرادات را از برکات پیر جویند **مکتوب صد و هفتاد دم** بشیخ نور صدور یافته در بیان آنکه آدمی را همچنان که از امتثال اوامر و نواهی حق جل وعلا چاره نیست از مراعات ادای حقوق خلق و مواسات بایشان نیز چاره نه و ما ینا سب ذلک بسم الله الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی برادر ارشد آدمی را همچنان که از امتثال اوامر حق جل علا و انتها از نواهی چاره نیست از مراعات ادای حقوق خلق و مواسات بالیشان نیز چاره نه التعظیم لامر الله و الشفقة علی خلق الله بیان ادای این دو حقوق می فرماید و مراعات هر دو سطر آن دلالت می نماید پس اختصار بر یکی از این دو امر قصور ست و اکتفا بر جزو از کل از کمالیت دور پس تحمل اذای خلق ضروری آمد و حسن معاشرت بالیشان واجب گشت بی دماغی نمی زیبد و ناپروائی نمی سزد

ہر کہ عاشق شد اگرچہ نازنین عالم ست ٭ نازکی کے راست آید بار می باید کشید ٭ چون مہتا در صحبت بوده آید و مواعظ و نصائح شنیده از اطالت سخن اعراض نموده بر فقره چند اختصار افتاد ثبتنا الله سبحانه و ایاکم علی جادة الشریعة المصطفویة علی صاحبها الصلواة والسلام والتحیة

مکتوب صد و هفتاد و نہم بملا طاہر بدخشی صدور یافته در بیان آنکه آنچه در فقر لازم ست دوام ذل ست و افتقار و ادای وظائف عبودیت و محافظت حدود شرعیہ و متابعت سنت سنیہ علی صاحبها الصلوة والسلام و مشاہده استیلای ذنوب و خوف انتقام علام الغیوب و ما ینا سب ذلک بسم الله الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین و آله الطاہرین آنچه بر ما فقیران لازم ست دوام ذل ست و افتقار و انکسار و تضرع و التجا و ادای وظائف عبودیت و محافظت حدود شرعیہ و متابعت سنت سنیہ علی صاحبها الصلوة والسلام و التحیة و تصحیح نیات و تحصیل خیرات و تخلیص نیات و تسلیم خواہر و رویت عیوب و مشاہده استیلای ذنوب و خوف انتقام علام الغیوب و قلیل پنداشتن حسنات خود را اگرچه بسیار باشد و کثیر انگاشتن سیئات خود را اگرچه اندک باشد و ترسان و لرزان بودن از شهرت و قبول خلق قال علیه الصلوة والسلام بحسب المرء من الشر ان

قلب نیز گنجایش نیست پس قدم از مطلق شریعت بیرون ماندن بچه معنی باشد گوئیم که حقیقت شریعت نیز از روح و سر نمی گذرد و بخفی و اخفی نمی رسد و قدم بیرون ماندگان فی الحقیقت همین خفی و اخفی اند

و الله سبحانه اعلم بحقیقة الحال ثبتنا الله سبحانه و ایاکم و جمیع المسلمین علی متابعة سید المرسلین علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات اتمها و اکملها

مکتوب صد و هفتاد و سوم بمیر محمد نعمان صدور یافته در جواب سوالیکه کرده بودند با بیان بعضی از اسرار غریبه که متعلق اند به نفی و اثبات کلمه طیب لا اله الا الله. بعد الحمد و الصلوة معلوم جناب سیادت پناهی باد که پرسیده بودند چون هرچه در دید و دانش در آید بکلمه لا نفی آن ضرور است چه مطلوب مثبت ماورای دید و دانش ست پس ازینجا لازم می آید که شهود محمد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم نیز شایان نفی باشد و مطلوب مثبت در ماورای آن متحقق بود ای برادر محمد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم با آن علو شان بشر بود و بداغ حدوث و امکان متسم بشر از خالق البشر جل سلطانه چه دریابد و ممکن از واجب تعالی چه فرا گیرد و حادث قدیم را جلت عظمته چه طور احاطه نماید لا یحیطون به علما نص قاطع ست شیخ عطار فرماید ؎ نمی بینی که شاهی چون پیمبر نیافت او فقر کل تو ریخ کم بر ؛ ای عزیز این مقام تفصیل می طلبد بگوش هوش باید شنید بدانکه کلمه طیب لا اله الا الله را دو مقام ست نفی و اثبات و هر کدام از نفی و اثبات را دو اعتبار اول آنکه نفی استحقاق عبادت آلهه باطله کرده شود و اثبات استحقاق عبادت معبود بحق نموده آید و اعتبار ثانی آنکه نفی متعلق شود بمقصودات غیر مقصوده و متعلقات غیر مطلوبه و متعلق اثبات جز مطلوب حقیقی نباشد و ورای مقصود اصلی نبود و کمال در اعتبار اول در ابتدا آنست که هرچه معلوم و مشهود شده است همه در تحت لا داخل شود و در جانب اثبات غیر از کلمه مستثنی هیچ چیز ملحوظ نبود و بعد از چند گاه که بصیرت حدت پیدا کند و بکحل خاک راه مطلوب مکتحل گردد مستثنی نیز در رنگ مستثنی منه شود مع ذلک سالک خود را گرفتار ماورای آن مشهود می یابد و مطلوب را در بیرون آن می طلبد چه در ابتدا این کمال هرچه در تحت لا داخل شده بود تمام از دائره ممکنات بود که استحقاق عبادت نداشت و به برکت تکرار این کلمه طیبه از معبودی که مستحق عبادت ست و بکلمه الا مثبت گشته جدا شده بود لیکن از ضعف بصیرت مرتبه وجوب را که شایان عبادت جدا شده و بکلمه الا مثبت گشته نمی دید غیر از

بعد از آن اگر ترقی واقع شود صورت و حقیقت هر دو وداع خواهند نمود معاملهٔ عارف بشان آب حیوة خواهد افتاد و این شان عظیم الشان را بعالم هیچ مناسبتی نیست از شیونات حقیقت ست که گرد صفات بان نرسیده است تا تعلقی بعالم پیدا کند و این شان دروازهٔ مقصود ست و مقدمهٔ مطلوب درین موطن عارف خود را از دائرهٔ شریعت بیرون نیابد اما چون محفوظ است دقیقه از دقائق شریعت فرو نمی گذارد جماعه که باین دولت عظمی مشرف شده اند اقل قلیل اند اگر عدد آنرا بیان کند شاید که اقل قلیل قبول کنند و جمعی کثیر از صوفیه اند که بظلال این مقام عالی رسیده اند چه هر مقام عالی را در سافل ظلی ست از ظلال آن انگاشته اند که قدم از دائرهٔ شریعت بیرون نهاده اند پوست را گذاشته بمغز رسیده این مقام از مزلة اقدام صوفیه است جمعی از ناقصان ازین راه بالحاد و زندقه رسیده اند و سر از ربقهٔ شریعت غرا بر آورده ضلوا فاضلوا و جمعی از کاملان که بدرجه از درجات ولایت مشرف شده اند و این معرفت را در ظلی از ظلال آن مقام عالی حاصل نموده هر چند باصل آن مقام نرسیده اند اما محفوظ اند و ادبی از آداب شریعت را فروگذاشت تجویز نمی نمایند هر چند سر این معرفت را نمی دانند و حقیقت معامله را نمی فهمند و چون برین فقیر بعنایت الله سبحانه و صدقهٔ حبیبه علیه و علی آله الصلوة والسلام سر این معما منکشف شده است و حقیقت کار کما ینبغی بوضوح پیوسته شمهٔ از آن ماجرا در معرض بیان می آرد و تحمیل که ناقصان را براه آرد و کاملان را حقیقت معامله وانماید باید دانست که تکلیفات شرعیه مخصوص بقالب اند و بقلب چه تزکیهٔ نفس متفرع بر انهاست و آنچه از لطائف قدم از دائرهٔ شریعت بیرون می نهند ما سوای آنهاست پس آنچه بشریعت مکلف است همیشه مکلف است و آنچه مکلف نیست هرگز مکلف نبوده غایت ما فی الباب پیش از سلوک لطائف با یکدیگر ممتزج بودند از قلب جدائی نداشتند چون سیر و سلوک هر کدام را از دیگر جدا ساخت و بمقر اصلی خود رسانید معلوم شد که مکلف که بود و غیر مکلف کدام **سوال** اگر گویند در آن مقام عارف قالب و قلب خود را نیز بیرون دائرهٔ شریعت می یابد وجه آن چه باشد **جواب** گوییم آن یافت تحقیقی نیست تخیلی است منشار تخیل انصباغ قلب و قالب ست برنگ الطف لطائف که قدم بیرون نهاده اند اگر گویند که اگر چه تکلیفات صورت شریعت مخصوص بقلب و قالب است اما حقیقت شریعت را ورا ورای

معبد نما باشد وصلی می جویند که هجر آسا بود تسویف و تاخیر را تجویز نمی یابند تعطیل و تعجیل را مستهجن می انگارند نقد وقت بر خرفات بیهوده صرف نمی کنند سرمایهٔ عمر را به مموهات لاطائل تلف نمی فرمایند از شریف بخسیس نمی گرایند و از مرضی بمغضوب التفات نمی نمایند بلقمهای چرب و شیرین خود را مغرور نکنند و بجامهای رقیق و نزیب حظ بندگی مشید سند عار دارند از آنکه تخت شاهی را بقاذورات تعلقات ملوث دارند و ننگ دارند از آنکه در ملک خداوندی جل سلطانه لات و عزی را شرکت دهند ای برادر اینجا همه دین خالص می طلبند الا لله الدین الخالص و غباری از شرکت تجویز نمی فرمایند لئن اشرکت لیحبطن عملک ساعتی بحال خود درروید اگر این دین خالص میسر شده است بشری لکم و الا علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد واقعه که نوشته بودند ظهور چنین بود و تصرف باطل و این قسم ظهور و تصرف او بر طالبان بسیار واقع می شود غم نیست ان کید الشیطان کان ضعیفا و اگر باز ظهور کند بتکرار کلمهٔ تمجید لاحول و لاقوة الا بالله العلی العظیم دفع آن کید نمایند والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات اتمها واکملها

مکتوب صد و هفتاد دوم بحافظ محمود صدور یافته

در بیان آنکه تلوینات احوال و حصول تمکین و معنی حدیث لی مع الله وقت مفاوضهٔ شریفه برادری وصول یافت شمهٔ از تلوینات احوال خود نوشته بودند که سالکان را چه در بدایت و چه در نهایت از تلوینات احوال چاره نبود غایت ما فی الباب اگر آن تلوین بر قلب است سالک از ارباب قلوب است و مسمی با بن الوقت و اگر قلب از تلوین برجست و از رقیت احوال خود آزاد گشت و بمقام تمکین پیوست این زمان ورود احوال متلونه بر نفس است که بمقام قلب بخلافت آن نشسته است این تلوین بعد از حصول تمکین است و صاحب این تلوین را اگر ابوالوقت گویند گنجایش دارد و اگر به محض فضل ایزدی جل سلطانه نفس نیز از تلوینات برگذشته بمقام تمکین و اطمینان پیوست این زمان ورود تلوینات بر قالب است که از امور مختلفه ترکیب یافته است این تلوین دائمی است چه تمکین در حق قالب متصور نیست اگرچه مصبوغ شده باشد برنگ الطف لطائف زیرا که تمکین که از راه این انصباغ می آید بطریق تبعیت است و ورود احوال متلونه بطریق اصالت والعبرة للاصل لا للتبع و صاحب این مقام از اخص خواص است و فی الحقیقت ابوالوقت هم او تواند بود که معنی حدیث لی مع الله که از آن سرور علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات نقل کرده اند و جمعی از وقت مستمر

متکلم بکلمهٔ مستثنی ازان مقام نصیب نداشت اما بعد از قوت بصیرت مستثنی نیز در رنگ مستثنی منه شهود گشت و چون مرتبهٔ وجوب جامع اسما و صفات الٰهی است جل سلطانه و متعلق همت سالک احدیهٔ مجرده است که استحقاق عبادت نیز در آن موطن در رنگ عدم استحقاق عبادت در راه مانده است لاجرم مقصود خود را از ماوراء اسما و صفات می طلبد و از گرفتاری بما دون آن تحاشی مینماید ؎ چو دل با دلبری آرام گیرد ٭ ز وصل دیگری کے کام گیرد ٭ نهی صد دسته ریحان پیش بلبل ٭ نخواهد خاطرش جز نکهت گل ٭ ز مهرش چو در نیلوفر افتد ٭ تماشای مهش کے درخور افتد ٭ چو خواهد تشنه جانی شربت آب ٭ نیفتد سودمندش شکر تاب ٭ و کمال در اعتبار ثانی که مقصود ازان نفی مقصودات غیر مقصود است آنست که شهود مرتبه وجوب نیز در رنگ شهود مراتب امکانی در تحت لا داخل شود و در جانب اثبات هیچ چیز ملحوظ نبود مگر متقوله بکلمهٔ مستثنی ؎ چه گویم با تو از مرغی نشانه ٭ که با عنقا بود هم آشیانه ٭ ز عنقا هست نامی پیش مردم ٭ ز مرغ من بود آن نام هم گم ٭ والحق که فطرت علیا و همت قصوی همین قسم مطلب را خواهان است که هیچ ازان در دست نیاید بلکه هیچ گروے بدامن ادراک نرسد و رتبه اخروی حق ست اما تصور آن مرا از جا می برد مردم بوعدهٔ رویت اخروی مسرور و محظوظ اند و گرفتاری من بجز غیب الغیب نه همگی همت خواهان آنست که سروی از مطلوب از غیب به شهادت نیاید و از گوش باغوش نرسد و رخت از علم بعین نکشد چه توان کرد مرا چنین آفریده اند ع هرکسی را بهر کاری ساختند هرچند درین مقام از دیوانگی ها بسیار دارم اما از ادب لب نتوانم جنبانید ع جنون من حبیب ذی فنون ست ؎ عمر بگذشت و حدیث درد ما آخر نشد ٭ شب باخر شد اکنون کوته کنم افسانه را ٭ والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات اتمها و اکملها

مکتوب صد و هفتاد و چهارم بخواجه اشرف کابلی صدور یافته در بیان آنکه دیوانگان این راه باین معیت تسلی نمیگیرند و باین بعد قرب نما تسکین نمی یابند قربے می خواهند بعد نما و وصلی می جویند هجر آسا و در بیان آنکه واقعه که نوشته بودند ظهور عین بود و تصرف باطل او ٭

مکتوب مرغوب اخوی اعزی وصول یافت چون مبنی از محبت فقرا و التجا باین طائفهٔ علیا بود موجب فرحت گشت المرء مع من احب نقد وقت دانند اما بدانند که دیوانگان این راه باین معیت تسلی نمیگیرند و باین بعد قرب نما تسکین نمی یابند قربے می خواهند که

چه احتیاج با آنکه با کسی احسان و حسن معاشرت ولادت نماید با کمی نزدیک است که آن دلالت دخل سوء ادب شود غایت ما فی الباب آدمی در وقت احتیاج بهر حقیر و نقیر نسبت می نماید و از هر ضعیف و نحیف تسلی می جوید بنابرآن تصدیع داده گشته تسلی ارباب مسئله نموده آید مخدوما مکرما احسان در همه جا محمود است علی الخصوص نسبت بجماعت که قرب جوار دارند حضرت رسالت خاتمیت علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات در ادای حقوق جوار آن قدر مبالغه می فرمودند که اصحاب کرام از آن مبالغه گمان می بردند که شاید باهل جوار ارث هم بدهانند **مثنوی** چون چنین با یکدگر همسایه ایم * تو چو خورشیدی و ما چون سایه ایم * چه بود ای مایه بی مایگان * گر نگه داری حق همسایگان * والسلام

مکتوب صد و هفتاد و نهم

بمیر عبد الله ابن میر نعمان صدور یافت در نصیحت * فرزندی اعزی لازال کاسمه موفق باشند موسم جوانی را غنیمت دانسته بتحصیل علوم شرعیه و عمل بمقتضای آن علوم اشتغال دارند و اهتمام نمایند که این عمر گرامی در مالایعنی صرف نشود و بلهو و لعب تلف نه گردد دیگر والد بزرگوار شما بعد از چند روز بشما ملحق خواهند شد انشاء الله تعالی تا رسیدن ایشان از متعلقان بو آگهی خبردار خواهند بود ع پدر خویش باش گر مردی *

مکتوب صد و هشتادم

بمخدوم زاده انکنکی یعنی خواجه ابو القاسم صدور یافته در استفسار بعضی از اسامی پیران که در آن تردد پیدا شده بود مخدوما مکرما آنچه از حضرت خواجه اعنی خواجه محمد باقی علیه الرحمة بما رسیده است در تحقیق اسامی پیرانیکه باین حضرت مولانا خواجگی امکنکی و حضرت خواجه احرار گذشته اند آنست که دو بزرگ اند یکی از این دو بزرگ و آن بزرگوار حضرت مولانا است اعنی مولانا درویش محمد و دومی از ایشان مولانا محمد زاهد است که خال مولانا درویش محمد است درین نزدیکی مشیخت پناهی خواجه خاوند محمود باین حدود تشریف آورده بودند به اول ملاقات سخن از حضرت مولانا مذکور ساختند و گفتند که ایشان از کسی مجاز نبودند لهذا در اوائل مرید نمی گرفتند و در اواخر عمر شروع در سخن کردند گفته شد که ایشان از بزرگ بودند و تمام ماوراء النهر به بزرگی ایشان قائل هرگز تجویز نمی توان کرد که بی اجازت ایشان مرید گرفته باشند در اوائل یا در اواخر که این عمل داخل خیانت است بادنی مسلم این ظن نمی توان کرد فکیف باکابر دین بعد از آن خواجه خاوند محمود گفته که یک روز مولانا به پیش خواجه کلان وه بیدی رفته بودند و ایشان خربزه می خوردند مولانا اظهار طلب فرمودند ایشان

مراد داشته اند و جمعی دیگر وقتی تا در راجع باین بیان باشند چه نسبت به بعضی لطائف استتار است
و نسبت به بعضی دیگر قدرتی فلا خلاف بالجمله ظاهر را بشریعت غرا متجلی داشته بتکرار سبق باطن مداومت نمایند
ع اندرین بحر بیکرانه چو غوک ÷ دست و پائی بزن چه دانی بوک ÷ اخوی اعزی مولانا محمد صدیق
در آگره اند ملاقات ایشان را غنیمت دانند

مکتوب صد و هفتاد و ششم بملا محمد صدیق صدور یافته
در بیان آنکه محافظت اوقات از ضروریات این راه است تا بامور لاطائل تلف نشود

الحمد لله و سلام
علی عباده الذین اصطفی من حسن اسلام المرء اشتغاله بما یعنیه و اعراضه عما لا یعنیه پس از محافظت
اوقات خود چاره نبود تا بامور لاطائل تلف نشود شعر خوانی و قصه پردازی را نصیب اعدا دانسته
بسکوت و حفظ نسبت باطن باید پرداخت اجتماع یاران درین طریق از برای جمعیت باطن
نه از برای تشتت خاطر لهذا انجمن را بر خلوت اختیار کرده اند و جمعیت را از اجتماع حسنه
اجتماعی که سبب تفرقه باشد تحاشی آن لازم است با جمعیت باطن هر چه جمع شود مبارک است
و هر چه جمع نشود شوم و نا مبارک نوعی باید زندگانی نمود که جمعی را در صحبت این کس جمعیتی حاصل شود
نه آنکه در تفرقه اندازد و ورق خود را باید گردانید و از گفت بسکوت آمد وقت مشاعره نیست و هنگام محاوره
ع چه وقت مدرسه و بحث کشف و کشاف است ÷ والسلام

مکتوب صد و هفتاد و هفتم
بجمال الدین حسین بدخشی صدور یافته در ترغیب بر تصحیح عقائد بمقتضای آرای صائبه اهل سنت
و جماعت شکر الله تعالی سعیهم

خواجه جمال الدین حسین عنفوان شباب را غنیمت شمرند و مهما امکن صرف
مرضیات حق نمایند جل و علا یعنی اولاً تصحیح عقائد بمقتضای آرای صائبه اهل سنت و جماعت شکر الله
تعالی سعیهم لازم دانند و ثانیاً عمل بموجب احکام شرعیه فقهیه و ثالثاً سلوک طریقه علیه صوفیه قدس الله
تعالی اسرارهم و من وفق لهذا فقد فاز فوزاً عظیماً و من تخلف عن هذا خسر خسراناً مبیناً خدمتگاری
فرزندان خواجه محمد صالح را از سعادت عظمی دانند چه آن خدمت فی الحقیقت امداد و اعانت بخواجه
مشار الیه است که از مقبلان است ع دادیم ترا ز گنج مقصود نشان ÷ والسلام

مکتوب صد و هفتاد و هشتم
بمیرزا مظفر صدور یافته در سفارش شخصی و در ترغیب بر متابعت سید عالمیان و خلاصه آدمیان
علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات

عظم الله اجرکم و رفع قدرکم و یسر امرکم و شرح صدرکم
بحرمة سید المرسلین علیه و علی آله الصلوة والسلام متخلقان اخلاق نبویه را علیه الصلوة والسلام

خالی نیست یا نظر کشفی را خطا میکند که قریب را بعید میداند و بعید را قریب یا سبب اکملیت این مقام امری است ورای یقین یا ترتب یقین بر قربت نیست در جواب گفتیم که ترتب یقین بر قرب است قرب بیشتر یقین زیاده تر سبب اکملیت آن مقامات نیز اتمیت یقین است نه امر دیگر و نظر کشفی هم صحیح است غایت ما فی الباب حصول قرب مر الطف لطائف راست پس یقین نیز نصیب همینان باشد و اکملیت آن مقامات چون مترتب بر اتمیت یقین ست نیز ایشان را حاصل بود پس تواند بود که بزرگی با وجود قلت قرب در مقامی از مقامات الطف لطائف او تمام تر است و رزیده باشد و با کشف لطائف رجوع ناکرده بود در مقامات مذکوره اکمل بود از بزرگی دیگر که قرب بیشتر دارد و با کشف لطائف که لطیفه قالب است رجوع کرده چه لطیفه قالب چون ازان قرب محروم است پس یقین نیز نصیب او نباشد پس اکملیت آن مقامات از کجا پیدا کند و در بزرگی رجوع او باین لطیفه افتاده است حکم این لطیفه پیدا کرده است و یقینیات لطائف دیگر که سابقاً حاصل شده بود دستور گشته بخلاف بزرگی که بقالب رجوع او نیفتاده است حکم او حکم الطف لطائف است قرب و یقین در حق او استقامت دارد و استتار پیدا نکرده پس ناچار در مقامات مذکوره اتم و اکمل بود اما باید دانست که صاحب رجوع همچنانکه در قرب و یقین اکمل است در مقامات نیز اکمل ست لیکن این کمالات او را مستور ساخته اند و برای دعوت خلق و حصول مناسبت بخلائق که سبب افاده و استفاده است ظاهر او را همچو ظاهر عوام الناس گردانیده این مقام بالاصالة مقام انبیاء و رسل است علیهم الصلوات و التسلیمات لهذا حضرت ابراهیم خلیل الرحمن علی نبینا و علیه الصلوة والسلام طلب اطمینان قلب فرموده و در حصول یقین در رنگ عوام الناس محتاج برؤیة بصری گشت و حضرت عزیر علی نبینا و علیه الصلوة و السلام گفت انی یحیی هذه الله بعد موتها و آنکه رجوع نکرده است از یقین خود گفته لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا این کلام اگر ثابت شود که از حضرت امیر ست کرم الله تعالی وجهه پس حمل بر آن باید کرد که پیش از حصول رجوع فرموده باشند چه بعد از رجوع صاحب رجوع در رنگ عوام الناس در حصول یقین محتاج بدلائل و براهین است این درویش را پیش از رجوع جمیع معتقدات کلامیه بدیهی شده بود و یقین آن معتقدات بر زیاده از یقین محسوسات می یافت اما بعد از رجوع

گفتند که خربزه شما تمام است مولانا فرمودند که شما گواهی میدهید که خربزه ناتمام است فرمودند که گواهی میدهم که خربزه شما تمام است از انوقت مولانا مرید گرفتن شروع نمودند این نقل هم بسیار مستبعد بنود که بمجرد این قول مولانا خود را شیخ نگیرند و مربی مرید گرفتن شوند بعد ازان خدمت خواجه خاوند محمود گفتند که این دو اسامی بزرگان که این حضرت مولانا و حضرت خواجه احرار نقل می کنند و مسمی باین دو اسم میدانند خطا است باسامی دیگر یاد کرده اند و نیز گفتند که مولانا درویش محمد را از حال خود نسبتی نیست از شخصی دیگر است ازین سخنان ایشان تعجب بسیار حاصل شد بضرورت تصدیع داده گشت که اسامی شا آن دو بزرگ را از روی تحقیق نویسند که مجال سخن نماند و حدیث اجازت را چه احتیاج است که نوشته شود و بزرگی ایشان گواه عدل ست مع ذلک اگر نویسند قطع لسان طاغیان شود و دیگر معلوم نشد که مقصود خدمت خواجه خاوند محمود ازین سخنان پریشان چه بود اگر مقصود نفی این فقراء بی بضاعت بود با بلغ وجوه چه نفی پیر مستلزم نفی مرید است بالکل وجوه پس نفی این بی بضاعتان را طرق بسیار بود چه احتیاج بآنکه از برای این غرض نفی بزرگان نموده آید و اگر مقصود دیگر داشته باشد و نفی بزرگان

بالاصالة خواسته نیز مستحسن نیست کما لا یخفی علی من له ادنی درایة ربنا لا تزغ قلوبنا

بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب بحرمة سید المرسلین

علیه وعلی آله الصلوت والتسلیمات والسلام علی من اتبع الهدی **مکتوب صد و هشتاد و نهم**

بحضرت مخدوم زاده اعنی محمد صادق سلمه الله والبقاه علی مفارق المجبین صدور یافته

در جواب استفسار آنکه سبب چیست که جمعی از مشائخ را می بینیم که در مراتب قرب الهی جل شانه

درجه ادنی دارند مع ذلک در مقامات زهد و توکل و غیرهما ایشان را درجات علیا است

و جمعی دیگر از مشائخ می بینیم که در مراتب قرب تفوق دارند و در مقامات مذکوره تنزل دارند

انسب ذلک + فرزندی ارشدی محمد صادق پرسیده که سبب چیست که جمعی از

مشائخ را می بینیم که در مراتب قرب الهی جل سلطانه درجه ادنی دارند مع ذلک در مقامات زهد و توکل

ترک و صبر و رضا ایشان را درجات علیا مفهوم می شود و جمعی دیگر از مشائخ را می بینیم که در مراتب قرب

درجه علیا دارند و در مقامات زهد و توکل و غیرهما اقدام سفلی و مقرر است که اکملیت این مقامات باعتبار

اتمیت یقین است و اتمیت یقین بسبب اقربیت است بجناب قدس خداوندی جل شانه پس از چند امام

بلای جان تو۔ پیش از مرگ اگر کاری کرد فبہا و الا خرابی در خرابی است سبق باطن را عزیز باید داشت و ہر چہ منافی آن باشد آنرا دشمن باید داشت ع ہر چہ جز عشق خدای احسن است ۔ گر شکر خوردن بود جان کندن است ۔ و ما علی الرسول الا البلاغ

مکتوب صد و ہشتاد و چہارم بفتح اللہ صدر بالا در ترغیب بر متابعت سید المرسلین علیہ وعلی آلہ الصلوات والسلام والتحیۃ

مکتوب مرغوب فرزندی اعزی کہ از روی محبت و اخلاص نوشتہ بودند بر سید خواجہ رسانیدند موجب فرحت گشت حضرت حق سبحانہ وتعالی توفیقات مرضیات خود رفیق گرداناد بحرمۃ النبی وآلہ الامجاد علیہ وعلیہم من الصلوات اکملہا والتسلیمات انہاہا ای فرزند آنچہ فردا بکار خواہد آمد متابعت صاحب شریعت است علیہ الصلوۃ والسلام والتحیۃ احوال ومواجید وعلوم ومعارف و اشارات و رموز اگر با آن متابعت جمع شوند فبہا ونعمت والا جز خرابی واستدراج ہیچ نیست سید الطائفہ جنید را بعد از فوت شخصی بخواب دید و از حالش پرسید جنید در جواب او گفت طاحت العبارات وفنیت الاشارات وما نفعنا الا رکیعات رکعناہا فی جوف اللیل علیکم بمتابعۃ النبی ومتابعۃ خلفائہ الراشدین علیہ وعلیہم الصلوات والسلام وایاکم ومخالفۃ شریعتہ قولا وعملا واعتقادا فان الاولی یمن وبرکۃ والثانیۃ شوم وہلکۃ ہذا دیگر رسالہ کہ فرستادہ بودند رسید بعضی جاہا کہ خواندہ شد در نظر خوب در آمد اما کار دیگر از تصنیف اہم تر است و با و پر داختن انسب و اولی است والسلام

مکتوب صد و ہشتاد و پنجم بمنصور عرب صدور یافتہ در سفارش شخصی حضرت حق سبحانہ وتعالی بر جادہ شریعت مصطفویہ علی صاحبہا الصلوۃ والسلام والتحیۃ استقامت ارزانی داشتہ ہمگی ہمت متوجہ جناب قدس خود گرداناد و آنچہ بر ما وشما لازم ست سلامتی قلب است از گرفتاری ما دون حق سبحانہ واین سلامتی بر تقدیری میسر گردد کہ غیر او را سبحانہ بر دل خطوری نماند اگر فرضا ہزار سال حیات وفا کند غیر بر دل نگذرد بواسطہ نسیانی کہ دل را از ما سوای او تعالی حاصل شدہ است ع کار اینست غیر این ہمہ ہیچ بقیۃ المرام آنکہ مولانا فاضل سرہندی کہ بخدمات علمیہ قیام دارد بدیدار او در سرہند آرزوی آن دارد کہ در پیری وضعف خود بملاقات پسر خود مبتہج و مسرور گردد بنا بر ذلک فقیر را بر تصدیع این معنی متوسل ساخت والا مر عندکم بل کل من عند اللہ والسلام

مکتوب صد و ہشتاد و ششم بخواجہ عبد الرحمن مفتی کابلی صدور یافتہ در تحریص بر متابعت سنت و اجتناب از بدعت

آن یقین مستور شده در رنگ عوام الناس محتاج بدلائل و براهین گشت ع چنانکه پرورشم میدهند میرویم
والسلام

مکتوب صد و هشتاد و دوم بملّا صالح کولابی صدور یافته در بیان حدیث نبوی علیه و علی آله الصلوٰة والسلام که فرموده اند و بعضی اصحاب خود را که شکایت از خواطر سوء خود نموده اند ذلک من کمال الایمان و ما یناسب ذلک

جمعی از درویشان نشسته بودند سخنی از خطرات و وساوس طالبان در میان آورده بودند درین ضمن حدیثی مذکور شد که روزی بعضی از اصحاب خیر البشر علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات پیش آن سرور از خطرات سوء خود شکایت کردند آن سرور فرموده اند علیه الصلوٰة والسلام ذلک من کمال الایمان این فقیر را در آنوقت معنی این حدیث چنین بخاطر گذشت والله سبحانه اعلم بحقیقة الحال که کمال ایمان عبارت از کمال یقین است و کمال یقین مترتب بر کمال قرب و هرچند قلب و مافوق او را از لطائف قرب الهی جل شانه بیشتر پیدا شود ایمان و یقین زیاده تر خواهد بود و بی تعلقی او بقالب افزون تر خواهد گشت این زمان خطرات در قالب بیشتر ظهور خواهد یافت و وساوس نامناسب تر لائح خواهد گشت پس ناچار سبب خطرات سوء کمال ایمان بود پس منتهی نهایة النهایة را هرچند خطرات بیشتر و نامناسب تر اکملیت ایمان زیاده تر چه کمال ایمان تقاضای بی مناسبتی تمام دارد العلف لطائف اللطیفه قالب و این بی مناسبتی هرچند افزون تر قالب خالی تر و ظلمت و کدورت نزدیک تر و ورود خواطر و وساوس در آن بیشتر بخلاف مبتدی و متوسط که این قسم خواطر ایشان را سم قاتل ست و زیادتی بخش باطن فلا تکن من القاصرین این معرفت از معارف غامضه این درویش است والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات

مکتوب صد و هشتاد و سوم بملا معصوم کابلی صدور یافته در نصیحت بحضرت حق سبحانه و تعالی بر جادهٔ شریعت مصطفویه علی صاحبها الصلوٰة والسلام والتحیة استقامت کرامت فرموده بکلیت گرفتار جناب قدس خود گرداند امید است که تعلقات شتی و توجهات پراگنده که بظاهر استیلا یافته اند مانع نسبت باطن نباشند مع ذلک سعی نمایند که تحقیقی که در تفرقه ظاهر میسر آید مبادا که در باطن سرایت کند و از وصول مطلب باز دارد عیاذاً بالله سبحانه و من ذلک دنیا و ما فیها کرای آن نمیکند که کسی آنرا بصرف عمر گرامی حاصل کند خبر شرط است خواب خرگوش تا کی خواهد بود ؎ ای سرای و باغ تو زندان تو

دست چپ مستحسن داشته اند و سنت و رفش ارسال آن بین الکتفین است پر ظاهر است که این بدعت رافع سنت است و هم چنین است آنچه علماء در نیت نماز مستحسن داشته اند که با وجود ارادهٔ قلب بزبان نیز باید گفت و حال آنکه از آن سرور علیه و علی آله الصلوٰة والسلام ثابت نشده است بروایت صحیح و نه بروایت ضعیف و نه از اصحاب کرام و تابعین عظام که بزبان نیت کرده باشند بلکه چون اقامت می گفتند تکبیر تحریمه می فرمودند پس نیت بزبان بدعت باشد و این بدعت را حسنه گفته اند و این فقیر میداند که این بدعت چه جای رفع سنت که رفع فرض می نماید چه در تجویز آن اکثر مردم بزبان اکتفا مینمایند و از غفلت قلبی باک ندارند پس درین ضمن فرضی از فرائض نماز که نیت قلبی باشد متروک میگردد و بفساد نماز میرساند علی هذا القیاس سائر المتبدعات والمحدثات فانها زیادات علی السنة و لو بوجه من الوجوه والزیادة نسخ والنسخ رفع فعلیکم بالاقتصار علی متابعة سنة رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم والاکتفاء علی اقتداء اصحابه الکرام فانهم کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم و اما القیاس والاجتهاد فلیس من البدعة فی شیء فانه مظهر لمعنی النصوص لا مثبت امر زائد فاعتبروا یا اولی الابصار والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات

مکتوب صد و هشتاد و هفتم بخواجه محمد اشرف کابلی صدور یافته در بیان آنکه طریق رابطه اقرب طرق موصله است و در بیان آنکه رابطه نافع تر است مرید را از ذکر گفتن

او کتابتی که بیاران نوشته بودند بنظر درآمد و بر احوال مستوره مطلع گشت بدانند که حصول رابطه شیخ مر مرید را بی تکلف و بی تعمل علامت مناسبت تام است در میان پیر و مرید که سبب افاده و استفاده است و هیچ طریقی اقرب بوصول از طریق رابطه نیست تا کدام دولتمند را که بآن سعادت مستسعد سازند حضرت خواجه احرار قدس الله تعالی سره در فقرات می آرند که سایهٔ رهبر به است از ذکر حق گفتن باعتبار نفع انست یعنی سایهٔ رهبر نافع تر است مرید را از ذکر گفتن او چه مرید را هنوز بمذکور جل و علا مناسبت کامل حاصل نیست تا براه ذکر نفع تمام تواند گرفت والسلام اولا و آخرا

مکتوب صد و هشتاد و هشتم بخواجه محمد صدیق بدخشی صدور یافته در بیان حل مسائل که پرسیده

بودند مکتوب مرغوب اخوی اعزی وصول یافت از امور سه گانه پرسیده بودند محبت آنها را منتفای بعضی از لطائف در مرتبهٔ قلب مقصور بر آن لطائف است که قلب متضمن آنها است

و دربیان آنکہ ہر بدعت ضلالت است * از حضرت حق سبحانہ و تعالی بتضرع و زاری و التجا
و افتقار و ذل و انکسار در سر و جہار مسألت مینماید کہ ہرچہ در دین محدث شدہ است و مبتدع گشتہ کہ در
زمان خیر البشر و خلفاء راشدین او نبودہ علیہ و علیہم الصلوات و التسلیمات اگرچہ آن چیز در روشنی
مثل فلق صبح بود این ضعیف را با جمعی کہ باو پیوستہ اند گرفتار عمل آن محدث نگرداناد و مفتون حسن آن مبتدع
نکناد بحرمۃ سید المختار و آلہ الابرار علیہ و علیہم الصلوۃ و السلام گفتہ اند کہ بدعت بر دو نوع است حسنہ
و سیئہ حسنہ آن عمل نیک را گویند کہ بعد از زمان آن سرور و خلفاء راشدین علیہ و علیہم الصلوات اتمہا
و من التحیات اکملہا پیدا شدہ باشد و رفع سنت ننماید و سیئہ آنکہ رافع سنت باشد این فقیر در ہیچ
بدعتی ازین بدعتہا حسن و نورانیت مشاہدہ نمی کند و جز ظلمت و کدورت احساس نمی نماید اگر فرضا عمل
مبتدع را امروز بواسطہ ضعف بصارت بطراوت و نضارت بینند فردا کہ حدید البصر گردند دانند کہ جز
خسارت و ندامت نتیجہ نداشت **بیت** بوقت صبح شود ہمچو روز معلومت * کہ با کہ باختہ عشق
در شب دیجور * سید البشر می فرماید علیہ و علی آلہ الصلوات و التسلیمات من احدث فی امرنا ہذا ما
لیس منہ فہو رد چیزیکہ مردود باشد حسن از کجا پیدا کند و قال علیہ الصلوۃ و السلام اما بعد فان
خیر الحدیث کتاب اللہ و خیر الہدی ہدی محمد و شر الامور محدثاتہا و کل بدعۃ ضلالۃ و قال علیہ الصلوۃ
و السلام اوصیکم بتقوی اللہ و السمع و الطاعۃ و ان کان عبدا حبشیا فانہ من یعش منکم بعدی فسیری
اختلافا کثیرا فعلیکم بسنتی و سنۃ الخلفاء الراشدین المہدیین تمسکوا بہا و عضوا علیہا بالنواجذ و
ایاکم و محدثات الامور فان کل محدثۃ بدعۃ و کل بدعۃ ضلالۃ ہرگاہ ہر محدث بدعت باشد و ہر بدعت
ضلالت پس معنی حسن در بدعت چہ بود و ایضا آنچہ از احادیث مفہوم می گردد آنست کہ ہر بدعت
رافع سنت است تخصیص ببعض ندارد پس ہر بدعت سیئہ بود و قال علیہ الصلوۃ و السلام ما احدث
قوم بدعۃ الا رفع مثلہا من السنۃ فتمسک بسنۃ خیر من احداث بدعۃ و عن حسان قال ما ابتدع
قوم بدعۃ فی دینہم الا نزع اللہ من سنتہم مثلہا ثم لا یعیدہا الیہم الی یوم القیمۃ باید دانست کہ بعضی
از بدعتہا کہ علما و مشایخ آنرا حسنہ دانستہ اند چون نیک ملاحظہ نمودہ می آید معلوم شود کہ رافع
سنت اند مثلا در تکفین میت عمامہ را بدعت حسنہ گفتہ اند با آنکہ ہمین بدعت رافع سنت است چہ زیادتی
بر عدد مسنون کہ سہ ثوب باشد نسخ است و نسخ عین رفع و ہمچنین مشایخ ارسال فش را بجانب

بنا یافته کرد و لله سبحانه الحمد والمنة که دوام ذکر در طریقه حضرات خواجگان قدس الله تعالی اسرارهم در ابتدا
میسر می گردد و بطریق اندراج النهایة فی البدایة حاصل میشود پس اختیار این طریقه علیه مرطالب را اولی
وانسب باشد بلکه واجب ولازم پس ترا باید که قبله توجه را از همه سو گردانیده بکلیت بجناب عالی اکابر این
طریقه علیه اقبال نمائی و همتی از باطن شریف ایشان خواهی در ابتدا از ذکر گفتن چاره نبود باید که
متوجه قلب صوری گردی که آن مضغه صنوبری حجره ایست مر قلب حقیقی را و اسم مبارک الله را بر آن قلب
بگذرانی و درین وقت بقصد هیچ عضوی را حرکت ندهی و بکلیت متوجه قلب نشستنی و در تخیله صورت قلب را
جا ندهی و بآن ملتفت نباشی چه مقصود توجه بقلب است نه تصور صورت آن و معنی لفظ مبارک الله را
به بیچونی و بیچگونگی ملاحظه نمائی و هیچ صفت را بآن منضم نسازی و بخاطر و ناظر نیز ملحوظ نکنی تا از ذروه
حضرت ذات تعالی بحضیض صفات فرود نیائی و از انجا که شهود وحدت در کثرت نقصی و از
گرفتاری بیچون بشهود چون آرام نگیری و هر چه در مرآت چون ظاهر شود بیچون نبود و هر چه در
کثرت نمودار گردد واحد حقیقی نباشد بیچون را در ورای دائره چون باید جست بسیط حقیقی را بیرون
محاوطه کثرت باید طلبید اگر در وقت ذکر گفتن صورت پیر بی تکلف ظاهر شود آن را نیز بقلب
باید برد و در قلب نگاشته ذکر باید گفت میدانی که پیر کیست پیر آنکس است که از وی طریق وصول
بجناب قدس خداوندی جل شانه استفاده نمائی و مددها و اعانتها درین طریق یابی مجرد
کلاه و دامنی و شجره که عرف شده از حقیقت پیری و مریدی خارج است و داخل رسوم
وعادات مگر آنکه جامه تبرک از شیخ کامل و مکمل بدست آوری و با اعتقاد و اخلاص با و
زندگانی نمائی احتمال ثمرات و نتائج درین صورت نیز قویست و بدانی که منامات و واقعات شایان
اعتماد و اعتبار نیست اگر کسی خود را در خواب بادشاه دید یا قطب وقت یافت فی الحقیقت چنین نیست
بیرون خواب و در واقع اگر بادشاه شود یا قطب گردد مسلم است پس از احوال و مواجید هر چه در
بیداری و افاقت ظاهر شود گنجایش اعتماد دارد و الا فلا و بدانی که نفع ذکر و ترتب آثار بر آن مربوط
باتیان شریعت است پس در ادای فرائض و سنن و اجتناب از محرم و مشتبه تنک احتیاط باید
کرد و در قلیل و کثیر بعلماء رجوع باید نمود و بمقتضای فتوای ایشان زندگانی باید نمود والسلام مکتوب صد
و نود و نهم بخانخانان صدور یافته در ترغیب بر متابعت انبیا علیهم الصلوة والسلام

نه آن لطائف که در ماورای قلب تحقق دارند که اختفای آنها در مرتبهٔ قلب معنی ندارد دیگر شخصی که استعداد تا مرتبهٔ قلب با روح است پیر صاحب تصرف تواند او را بمراتب فوق رساند اما اینجا دقیقه ایست که بحضور تعلق دارد و بتحریر بیان آن متعسر است دیگر چون ظاهر برنگ باطن متلون شود و باطن بلون ظاهر منصبغ گردد چه دشوار است که احکام ظاهر در باطن و احوال باطن در ظاهر پدید آید والسلام

مکتوب صد و هشتاد و نهم بشرف الدین حسین صدور یافته در بیان آنکه با فقرا با وجود گرفتاریهای لاطائل اشد مناسبت است با فقرا و بطراوت دنیای دنی فریفته نباشد و سبق باطن را عزیز باید داشت و در بیان آنکه از احکام شریعت سر نباید پیچید و بمنت و زاری تمام قبول باید نمود و ما یناسب ذلک

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین و آله الطاهرین اجمعین مکتوب شریف فرزندی ارجمندی اعزی ارشدی شرف الدین حسین وصول یافت موجب فرحت و باعث بهجت گردید چه نعمتی است که با وجود گرفتاریهای لاطائل فقرا و دور از کار از یاد نرفته اند این معنی یا از شدت مناسبت میدهد که سبب افاده و استفاده است بعضی از وقائع که اندراج یافته بود نیک و اصل است بر ارتباط معنوی اول دلیل ای فرزند بطراوت دنیای دنی فریفته نشوی و بکر و فر بعضی او مفتون نگردی که بی مدار و بی اعتبار است امروز اگر این معنی معقول شما نشود فردا البته معقول خواهد شد و فائده نخواهد داشت سعی و کوشش از بار زر گران شده است نشنود نالهٔ و فغان مرا باید که سبق باطن را از اجل نعم خداوندی جل شانه دانسته بتکرار آن مولع و حریص باشند و پنج وقت نماز را بجماعت بی کسل و فتور ادا نمایند و از چهل یکی زکوة را بمنت بفقرا و مساکین رسانند و از محرمات و مشتبهات اجتناب دارند و بر خلائق مشفق و مهربان باشند طریق نجات و رستگاری اینست والسلام

مکتوب صد و نودم بیکی از فرزندان میر محمد نعمان بدخشی صدور یافته در تحریص بر دوام ذکر الهی جل سلطانه و در ترغیب بر اختیار نمودن طریقهٔ علیهٔ نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم با بیان طرز ذکر و ما یناسب ذلک

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین و آله الطاهرین اجمعین دانا و آگاه باش که سعادت تو بلکه جمیع بنی آدم و فلاح و رستگاری همه در ذکر مولا خود است جل سلطانه تا ممکن باشد جمیع اوقات را مستغرق ذکر الهی جل شانه باید ساخت و یک لحظه تجویز غفلت

مع ذلک لباس ابریشم برزنان مباح فرموده که منافع آن نیز عائد بمردان است وهمچنین است حال
ذهب وفضه که حلی زنان از برای تمتع مردانست اگر بی انصافی باین یسر وباین سهولت متعسر ومتعذر داند
بمرض قلبی مبتلا است وبعلت باطنی گرفتار بسیاری از کارها است که اصحاب فضل آن یسر تمام دارند و
بر ضعفا متعسر است بعسر تمام مرض قلبی عبارت از عدم یقین قلب است باحکام منزله سماوی وتصدیقی
که دارند صورت تصدیق است حقیقت تصدیق علامت حصول حقیقت تصدیق ثبوت یسر است در اتیان
احکام شرعیه دبدونها خرط القتاد وقال الله تبارک وتعالی کبر علی المشرکین ما تدعوهم الیه الله
یجتبی الیه من یشاء ویهدی الیه من ینیب والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و
علی آله الصلوات والتسلیمات اتمها واکملها مکتوب صد و نود و دوم بشیخ بدیع الدین سهارنپوری
صدور یافته در جواب استفساری که نموده بود که از مقام رنگین که بلندتر از مقام حضرت صدیق اکبر است
رفته بود اخوی اعزی ارشدی شیخ بدیع الدین استفسار نموده بودند که در عرضداشت یاران هم که
بحضرت خواجه قدس سره نوشته واقع شده است که بمقامی رنگین وصول میسر گشت که بلندتر از مقام
صدیق اکبر است رضی الله تعالی عنه معنی این کلام چه باشد بدان ارشدک الله تعالی لا نسلم که
این عبارت مستلزم تفضیل است با آنکه لفظ هم نیز واقع شده است ولو سلم گوئیم این سخن وسخنان دیگر که
در آن عرضداشت واقع شده است از جمله واقعات است که به پیر خود نوشته ومقرر این طائفه است
که هر چه از وقائع رو میدهد صحیح باشد یا سقیم بی تحاشی به پیر خود اظهار مینمایند چه در غیر صحیح نیز احتمال
تاویل وتعبیر است پس از اظهار آن چاره نبوده در ما نحن فیه بملاحظه این معنی هیچ محظور لازم نمی آید و
حل دیگر آنکه تجویز نموده اند که اگر در جزئی از جزئیات غیر نبی را بر نبی فضل متحقق شود باکی نیست بلکه واقع
است چنانکه در مادهٔ شهدا وزیادتها واقع شده است که در انبیا نیست علیهم الصلوات والتسلیمات
با آنکه فضل کلی مر نبی راست علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات برین تقدیر اگر سیر غیر نبی در
کمالات آن جزئی واقع شود وخود را در ان مقام بلند تر یا بد هم مجوز باشد هر چند حصول آن مقام
او را بواسطهٔ متابعت نبی است ونبی را نیز از ان مقام بحکم حدیث من سن سنة فله اجرها واجر
من عمل بها نصیب تام است پس هرگاه تفضیل جزئی غیر نبی را بر نبی مجوز گشت بر غیر نبی بالطریق اولی
مجوز خواهد بود فلا اشکال والصلاة والسلام مکتوب صد و نود و سوم بسیادت پناهی شیخ فرید

و دربیان آنکه در تکلیفات شرعیه مراعات یسیر تام نموده اند و تخفیف تام فرموده الحمد لله الذی هدانا
لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق سعادت ابدی و نجات سرمدی
مربوط بمتابعت انبیا صلوات الله تعالی و تسلیماته سبحانه علی جمیعهم عموماً و علی افضلهم خصوصاً اگر فرضاً
هزار سال عبادت کرده شود و ریاضات شاقه و مجاهدات شدیده بجا آورده اگر بنور متابعت این بزرگواران
منور نگردد بجوی نمی خرند و بخواب نیمروزی که سراسر غفلت و تعطیل است که بامر این برگزیدگان واقع
شود برابر نمی اندازند و مثل سراب بیقیمت می شمرند کمال عنایت خداوندی جل سلطانه آنست که
در جمیع تکلیفات شرعیه و مامورات ملیه نهایت یسیر و غایت سهولت را مراعات فرموده است مثلاً در
شبانروزی به هفده رکعت نماز تکلیف فرموده که وقت ادای آن مجموع بیکساعت نمیکشد مع
ذلک در قراءة آن بهرچه متیسر شود کفایت نمود اگر قیام متعذر شود بقعود تجویز فرموده و در وقت تعذر قعود
باضطجاع اشارت فرموده و چون رکوع و سجود متعسر شود بایما و اشارت دلالت نموده و در طهارت
اگر قدرت بر استعمال آب متحقق نشود تیمم را خلیفهٔ آن ساخته و در زکوٰة از چهل یک حصه را بفقرا و
مساکین تعین فرموده و آنرا نیز مختص باموال نامیه و انعام سائمه داشته و در تمام عمر یک حج را
فرض ساخته مع ذلک مشروط بزاد و راحله و امن طریق گردانیده و دائره مباح را وسیع ساخته
چهار زن به نکاح و از سراری هر قدر که بخواهد مباح فرموده و طلاق را وسیلهٔ تبدیل
نساء گردانیده و از اطعمه و اشربه و اقمشه اکثر را مباح ساخته و اندک را محرم و آن هم بواسطه
مصالح عباد اگرچه یک شراب بی مزه پر ضرر را حرام گردانیده اما چندین اشربه خوشخور و
خوشبوئی چندان منافع را در عوض آن مباح ساخته عرق قرنفل و عرق دارچینی با آن خوشخوری
و خوشبوی چندان منافع و فوائد دارد که چه نویسد چیزی تلخ و بد مزه تند بوے بد خوے بیهوش کن
پر خطری را با آن عرق خوشبوے خوشخور چه مناسبت شتان بینهما مع ذلک
فرقی که از راه حل و حرمت می خیزد جدا است و تمیزیکه از رهگذر رضای پروردگار جل
سلطانه و عدم رضاے او تعالی پیدا می شود علیحده و بعضی از لباسهاے ابریشم را که محرم
فرموده چه باک که چندین انواع جامهاے زیب و قماشهاے زرین در عوض آن حلال
گردانیده است و لباسهای پشمین که مطلقاً مباح ساخته بمراتب از لباسهای ابریشم بهتر است

شیخ جیو در حویلی خود مسجد جامع بنا کردند الحمد لله سبحانه علی ذلک حضرت حق سبحانه وتعالی مزید توفیق ارزانی فرماید این قسم اخبار که مخلصان میشنوند غایة الغایة مسرور و مبتهج میگردند سیات پناها کرما امروز اسلام بسیار غریب است جیتلی که امروز در تقویت آن صرف میکنند بکرورها میخرند تا کدام شاه باز را باین دولت عظمی مشرف سازند ترویج دین و تقویت ملت در همه وقت از هر کس که بوقوع می آید زیباست و رعنا اما درین وقت که غربت اسلام است از امثال شما جوانمردان اهل بیت زیباتر و رعناترست که این دولت خانه زاد خاندان بزرگ شما است از شما ذاتیست و از دیگران عرضی حقیقت وراثت نبوی علیه و علی آله من الصلوات افضلها ومن التحیات والتسلیمات اکملها در تحصیل این امر عظیم القدرست حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم اصحاب را مخاطب ساخته فرموده اند که شما در زمانی موجود شده اید که اگر از اوامر و نواهی دهم حصه را ترک کنید هلاک شوید بعد از شما گروهی خواهند آمد که اگر دهم حصه را از اوامر و نواهی بوقوع آرند خلاص شوند و بعد از شما این آن وقت است و این گروه آن گروه ــ گوی توفیق وسعادت درمیان افگنده اند کس بمیدان درنمی آید سواران را چه شد درین وقت کشتن کافر لعین گوبند وال بسیار خوب واقع شد و باعث شکست عظیم بر هنود مردود گشت بهر نیت که کشته باشند و بهر غرض که هلاک کرده خواری کفار خود نقد وقت اهل اسلام است این فقیر پیش از آنکه این کافر را بکشند در خواب دیده بود که پادشاه وقت کاسه سر شرک را شکسته است والحق که آن کافر رئیس اهل شرک بود و امام اهل کفر خذلهم الله سبحانه و آن سرور دین و دنیا علیه الصلوة والسلام در بعضی ادعیه خود اهل شرک را باین عبارت نفرین فرموده اند اللهم شتت شملهم وفرق جمعهم وخرب بنیانهم وخذهم اخذ عزیز مقتدر عزت اسلام و اهل آن در خواری کفر و اهل کفر است مقصود از اخذ جزیه خواری کفار است و اهانت ایشان هست هر قدر که اهل کفر را عزت باشد ذلت اسلام همان قدرست این سر رشته را نیک باید نگاهداشت واکثر مردم این سر رشته را گم کرده اند و از شومی آن دین را بر باد داده قال الله سبحانه وتعالی یا ایها النبی جاهد الکفار والمنافقین واغلظ علیهم جهاد با کفار و غلظت بر ایشان از ضروریات دین است بقایای رسوم کفر که در قرن سابق پیدا شده بود درینوقت که بادشاه اسلام را آن توجه باهل کفر نمانده است در دلهای مسلمانان بسیار گران است بر مسلمانان لازم است که بادشاه اسلام را از زشتی رسوم آن بدکیشان اعلام بخشند و در رفع آن کوشند شاید بقایای آنها

صدور یافته در ترغیب بر تصحیح عقاید بر وفق آرای اہل سنت و جماعت و تحریص بر تعلم احکام فقهیه از حلال و حرام
و فرض و واجب و سنت و مندوب و در بیان غربت اسلام و اعزاز بر ترویج و تائید آن الله تعالی
ناصرکم و معینکم علی کل ما یعیبکم و یشینکم نخستین ضروریات بر ارباب تکلیف تصحیح عقائد است بر وفق آرای
علمای اہل سنت و جماعت شکر الله تعالی سعیہم که نجات اخروی والبته باتباع آرای صواب نمای
این بزرگواران است و فرقه ناجیه ہم ایشان و اتباع ایشان و ایشانند که بر طریق آنسرور و صحاب
آن سرور اند صلوات الله و تسلیماته علیه و علیہم اجمعین و از علوم که از کتاب و سنت مستفاد اند ہمان
معتبر اند که این بزرگواران از کتاب و سنت اخذ کرده اند و فہمیده زیرا که ہر مبتدع و ضال عقائد
فاسده خود را بزعم فاسد خود از کتاب و سنت اخذ می کند پس ہر معنی از معانی مفہومه از ینها معتبر نباشد
و از برای تصحیح این عقائد حقه رساله امام اجل توریشتی بسیار مناسب است و قریب بفہم
مذکور مجلس شریف بوده باشد اما رساله مذکوره چونکه مشتمل بر استدلال است و طول و بسط بسیار
دارد اگر رساله که متضمن مسائل صرف بوده باشد اولی و انسب خواہد بود درین اثنا بخاطر حقیر
نیز خطور کرده که درین باب رساله بنویسد که متضمن عقائد اہل سنت و جماعت باشد و سہل المأخذ
اگر میسر شد نوشته متعاقب بخدمت خواہد فرستاد بعد از تصحیح این عقائد علم حلال و حرام و فرض و
واجب و سنت و مندوب و مکروه که علم فقه متکفل آنست و عمل بمقتضای این علم نیز ضرور است بعضی
از طلبه فرمایند که از کتاب فقه که بعبارت فارسی بوده باشد در مجلس می خوانده باشند مثل مجموعه خانی
و عمدة الاسلام و اگر عیاذًا بالله سبحانه در مسئله از مسائل اعتقادیه ضروریه خلل رفت از دولت نجات اخروی
محروم است و اگر در عملیات مسامحه رود تحمل که بتوبه ہم درگذرانند و اگر مواخذه ہم کنند آخر کار نجات است
پس عمده کار تصحیح عقائد است از حضرت خواجه احرار قدس الله تعالی سره منقول است که میفرمودند که اگر
تمام احوال و مواجید را بما دہند و حقیقت ما را بعقائد اہل سنت و جماعت متحلی نسازند جز خرابی ہیچ نمیدانیم
و اگر تمام خرابی ہای را بر ما جمع کنند و حقیقت ما را بعقائد اہل سنت و جماعة بنوازند ہیچ باکی نداریم ثبتنا الله

سبحانه و ایاکم علی طریقهم المرضیة بحرمة سید البشر علیه و علی آله من الصلوات اتمها و من التسلیمات اکملها
درویشی از جانب لاہور آمده بود گفت که شیخ جیو در مسجد جامع نخاس کهنه از برای نماز جمعه
حاضر شده بودند و میان رفیع الدین بعد از اظہار التفات ایشان گفتند که نواب

بجزن شهدای فی سبیل الله وزن خواهند کرد و لهذا این سیاهی خواهد چربید شر الناس شر العلما
وخیر الناس خیار العلما. ثانیاً ملتمس آنکه بعضی بیانات برآن آورد که خود را العسکر رساند تقریباً ماه مبارک
رمضان در حضرت دهلی توقف واقع شد انشاء الله بعد از مضی این ماه مبارک بخدمت اعزه خواهد
رسید مکتوب صد و نود و هفتم بصدر جهان صدور یافته در اعزاز و تحریض بر ترویج شریعت غرّا و
تاسف بر ضعف اسلام و اهل آن عصمکم الله سبحانه و ابقاکم احسان سلاطین چونکه نسبت بکافه خلائق است
بضرورت دلهای خلائق بحکم جبلت الخلائق علی حب من احسن الیهم بجانب محسنان مائل است پس
ناچار بواسطه این ارتباط صاحب اخلاق و اوضاع بادشاهان بعموم خلائق علی تفاوت درجات الاحسان
ساریست از خیر و شر و صلاح و فساد و مانا که ازینجا گفته اند الناس علی دین ملوکهم کار و بار قرن سابق
مصداق این سخن است اکنون که انقلاب دولت بظهور پیوسته و صورت عناد اهل ملل بر هم شکسته
بر ائمه اسلام از صدور عظام و علماء کرام لازم است که تمام همت خود را مصروف رواج شریعت غرا ساخته
در بدایت امر ارکان اسلام منهدمه را برپا سازند که در تسویف خیریت ظاهر نمی شود و دلهای
غریبان ازین تاخیر در اضطراب شد تهاست قرن سابق در دلهای مسلمانان متمکن است مبادا
تلافی آن نشود و غربت اسلام به تطویل انجامد هرگاه بادشاه را گرمی ترویج سنت سنیه مصطفویه
علی صاحبها الصلوات و التحیة نباشد و مقربان ایشان نیز درین باب خود را معاف دارند و حیات
چند روزه را عزیز شمرند کار بر فقراء اهل اسلام بسیار تنگ و تیره خواهد بود وانا لله وانا الیه راجعون
عزیزے می فرماید ع آنچه از من گم شده گر از سلیمان گم شدی ÷ هم سلیمان هم پری
هم اهرمن بگریستی ÷ شعر صبت علی مصائب لو انها ÷ صبت علی الایام صرن لیالیا ÷
از جمله شعائر اسلام تعیین قضاة است در بلاد اسلام که در قرن سابق محو شده بود
سرهند که اعظم بلاد اسلام است چند سال است که قاضی ندارد و حامل رقیمه دعا قاضی بود
آبای او تا بنای سرهند است قاضی شده آمده اند چنانکه اسناد سلاطین بدست دارد مشار الیه
بصلاح و تقوی متحلی است اگر صلاح دانند این امر عظیم القدر را باو تفویض فرمایند ثبتنا الله
سبحانه و ایاکم علی جادة الشریعة الحقة علی مصدرها الصلوات والسلام و التحیة مکتوب صد و نود
و هشتم بمنصور عرب صدور یافته در بیان آنکه راهی که ما در صدد قطع آنیم همگی هفت گام

متبنی باشد بر عدم علم بادشاه بر شنیع آنها اگر فی الجمله گنجایش وقت یابند بعضی از علمای اہل اسلام را
اعلام بخشند که آمده بر شناعت رسوم اہل کفر اعلام نمایند که از برای تبلیغ احکام شرعی اظہار خوارق و کرامات
هیچ در کار نیست و در قیامت عذر نخواهند شنید که بے تصرف تبلیغ احکام شرعی نه کرد انبیا علیہم الصلوات
والتسلیمات که بهترین موجودات اند تبلیغ احکام شرعی میکرده اند اگر امتان معجزات می طلبیدند می فرمودند
که معجزات از نزد خداست عزوجل بر ما تبلیغ احکام است و تواند بود که در آن اثنا شاید حق سبحانه
وتعالی امری ظاهر سازد که باعث اعتقاد حقیت این جماعت باشد بهر حال از حقیقت مسائل شرعیه
اطلاع دادن ضروری است تا این واقع نشود عهده بر ذمه علما و مقربان حضرت بادشاه ہست
چه سعادت که درین گفتگو جمعے بآزار رسند انبیا علیہم الصلوات والتحیات در تبلیغ احکام شرعیه
چه آزارها کشیده اند و چه محنتها ندیده بهترین الشان علیہم من الصلوات افضلها ومن التحیات
اکملها فرموده ما اوذی نبی مثل ما اوذیت ؎ عمر بگذشت وحدیث درد ما آخر نشد ؛ شب
بآخر شد کنون کوته کنم افسانه را ؛ والسلام والاکرام

مکتوب صد و نود و چهارم

بصدر جهان صدور یافته در تحریص بر ترویج ملت و تائید دین و تعلیق بذلک سلّمکم الله
سبحانه وابقاکم استماع سخنان ترویج احکام شرعیه و تذلیل اعدای ملت مصطفویه
علی صاحبها الصلوٰة والسلام والتحیة مسلمانان ماتم زدگان را فرح بخش و روح افزاست
الحمد لله سبحانه والمنة علی ذلک والمسئول من الله سبحانه الملک القدیر ازدیاد هذا الامر الخطیر
بحرمة النبی البشیر النذیر علیه وعلی آله من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها
یقین است که مقتدایان اسلام از سادات عظام و علماء کرام در خلا و ملا متصدی
ازدیاد این دین متین و تکمیل این صراط مستقیم خواهند بود بے سر و برگے درین باب
چه در از نفسی نماید شنیده شد که بادشاه اسلام از حسن استعداد اسلامی خواهان علما اند
الحمد لله سبحانه علی ذلک معلوم شریف است که در قرن سابق هر فسادی که پیدا شد
از شومی علماء سوء بظهور آمد درین باب تتبع تمام مرعی داشته از علما دیندار انتخاب نموده اقدام
خواهند فرمود علماء سوء لصوص دین اند مطلب الشان حب جاه و ریاست و منزلت نزد خلق است
والعیاذ بالله سبحانه من فتنتهم آرے بهترین الشان بهترین اند اگر اشیا شند کفردای قیامت سیاهی اینان

جان است اہل آن در دنیا ہمیشہ در تفرقہ اند و در آخرت از اہل ندامت و حسرت حقیقت ترک آن عبارت
در ترک رغبت در آنست و ترک رغبت وقتی متحقق شود کہ وجود و عدم آن مساوی شدہ باشد و حصول
این معنی بی صحبت ارباب جمعیت متعسر است صحبت این بزرگان اگر میسر شود مغتنم باید شمرد و خود را باین
باید سپرد و صحبت میان شیخ مزمل ہرچند شما را مغتنم است و امثال این عزیز عزیز الوجود اعز من کبریت
الاحمر اما شیوۂ اہل کرم ایثار است یعنی تقدیم حاجت غیر بر حاجت خود چند روز اگر میان شیخ مزمل را
رخصت فرمایند بر محل است بعد از فراغ کار ان شاء اللہ العزیز باز خواہند رفت اخلاص غائبانہ ہم شما را اکار
حضوری کند زیادہ تصدیع است رزقنا اللہ سبحانہ و ایاکم الاستقامۃ علی متابعۃ سید البشر علیہ و علی آلہ
من الصلوات اتمہا و من التحیات اکملہا والسلام والاکرام **مکتوب صد و نود و ہشتم** بخانخانان
صدور یافتہ در بیان آنکہ آشنائی فقرا با اغنیا درین زمان بسیار متعسر است و ما یناسب ذلک فتوحات
مکیہ مفتاح فتوحات مدنیہ باد بحرمۃ النبی و آلہ الامجاد علیہ و علیہم الصلوات والتسلیمات التفات نامہ
گرامی کہ نام زد فقرا فرمودہ بودند وصول یافت موجب ازدیاد محبت گشت بشری لکم ثم بشری لکم
مخدوما فقرا را با اغنیا آشنائی کردن درین زمان بسیار متعسر است اگر فقرا گفتن یا نوشتن راہ
تواضع و حسن خلق کہ از لوازم فقر است پیش میگیرند کوتہ اندیشان از سوء ظن خود می انگارند کہ طامع
و محتاج اند لاجرم درین ظن خسر الدنیا والآخرۃ می گردند و از کمالات این بزرگواران محروم میمانند و اگر
فقرا باستغنا کہ نیز از لوازم فقر است حرف میزنند قاصر نظران از بد خلقی خود قیاس می کنند کہ متکبر
و بد خلق اند نمی دانند کہ استغنا نیز از لوازم فقر است کہ جمع ضدین از ینجا از استحالہ برآمدہ است
ابو سعید خراز می فرماید عرفت ربی بجمع الاضداد ہرچند ارباب نظر این مقدمہ را قبول نمی کنند و
محال انگارند لیکن علم منیت طور ولایت و رای طور نظر عقل است باقی احوال امیر مولانا بتفصیل
معروض خواہند داشت والسلام علی من اتبع الہدی **مکتوب صد و نود و نہم** بملا محمد امین کابلی
صدور یافتہ در بیان قبول فرمودن آنچہ او طلب نمودہ بود از ورد و مشغولی صحیفہ گرامی کہ منبی بود از
فرط محبت و اخلاص و مشعر از مودت و اختصاص ورود یافت موجب فرحت گشت عافاک اللہ سبحانہ
اظہار طلب وردی از اوراد نمودہ بودند بنا بر علی ذلک اخوی ارشدی مولانا محمد صدیق را فرستادہ شد
تا بذکر ہی ازین طریقہ علیہ مشغول سازد و بآنچہ امر می فرمایند در امتثال آن سعی بلیغ خواہند نمود امید است

است و بهر گامی ازین گامها سالک از خود دور می افتد و بحق سبحانه نزدیک میگردد صحیفهٔ مرحمت و رقیمهٔ مکرمت در اعزّ ازمنه ورود یافت لله سبحانه الحمد والمنة که خواص از یاد عوام فارغ نیستند و مهتران از غمخوارگی کهتران خالی نیند جزاکم الله سبحانه عنا خیر الجزاء مخدوما ع از هر چه میرود سخن دوست خوشتر است * این راه که ما در صدد قطع آنیم همگی هفت گام است دو گام بعالم خلق تعلق دارد و پنج گام بعالم امر بگام اول که سالک در عالم امر میزند تجلی افعال رو مید هد و بگام دوم تجلی صفات و بگام سوم شروع در تجلیات ذاتیه می افتد ثم و ثم علی تفاوت درجاتها کما لا یخفی علی اربابها کل ذلک منوط بمتابعة سید الاولین والآخرین علیه و علی آله من الصلوات افضلها و من التسلیمات والتحیات اکملها آنکه گفته اند که این راه دو خطوه است مراد از آن عالم خلق و عالم امر داشته اند علی سبیل الاجمال و تیسیر اللامر علی نظر الطلاب بهر گامی ازین گامهای هفت گانه از خود دوری افتد و بحق سبحانه نزدیک و بعد از طی این گامهای فنای اتم است که بقای اکمل بر آن مترتب است و باین فنا و بقا حصول ولایت خاصهٔ محمدیه است علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة مصرع ع این کار دولت است کنون تا کرا رسد * ما فقیران نامرادرا با مثال این سخنان چه مناسبت است غیر از آن که کام و دهان خود را بزلال اهل کمال سیراب و شیرین داریم رباعی گر زنداریم از شکر جز نام بهره * این بسی خوشتر که اندر کام زهر * آسمان نسبت بعرش آمد فرود * ورنه بس عالیست پیش خاک تود * والسلام اولاً و آخراً

المکتوب صد و نود و هفتم بپهلوان محمود صدور یافته در بیان آنکه سعادتمند کسی است که دلش از دنیا سرد شده باشد و بحرارت محبت حق سبحانه و تعالی گرم و ما نیا سب ولک ثبتکم الله سبحانه علی جادة الشریعة سعادتمند کسی است که دلش از دنیا سرد شده باشد و بحرارت محبت حق سبحانه تعالی گرم محبت دنیا سر گناهان است و ترک آن سر جمیع عبادات چه دنیا مغضوبهٔ حق است سبحانه و تا آنرا آفریده است بسوی آن نظر نفرموده او و اهل او بداغ طرد و طعن موسوم در خبر است که الدنیا ملعونة و ملعون ما فیها الا ذکر الله چون ذاکران بلکه هر ذره از ذرات وجود ایشان بذکر الله سبحانه مملو است پس ذاکران حق سبحانه ازین وعید خارج باشند و در شمار اهل دنیا نیایند زیرا که دنیا چیزی نیست که دل را از حق سبحانه باز دارد و بغیر او مشغول سازد خواه اموال و اسباب باشد آن چیز و خواه جاه و ریاست و خواه ننگ و ناموس فاعرض عن من تولی عن ذکرنا نص قاطع است هر چه از دنیا است بلا سکے

نموده است وچون آن غیبت و ذهول از خلق متضمن حضور وشعور بخالق است تعالی وتقدس آن
حضور وشعور را به ماه اشارت فرموده این مقام بیان می طلبد بگوش هوش باید شنید که مدبر جسد روح است
و مربی قالب قلب قوای جسدی مکتسب از قوت روحانی است وحواس قالبی مستفاد از نورانیهٔ قلبی پس
ناچار هر وقت توجه قلب و روح بجناب قدس خداوندی جل شانه که لازم طریق جذبه است در ابتدا احوال
کنا و آن نقص است فتوری در تدبیر جسد و تربیت قالب راه میابد که سبب تعطیل حس و ذهول از شعور میگردد
بسستی قوی وجوارح میرساند وبی اختیار بر زمین میخواباند واین حالت را شیخ اجل شیخ محی الدین بن العربی
قدس سره در فتوحات مکیه تعبیر بسماع روحی فرموده است وسماعی که برقص وحرکت دوریست آنرا سماع
گفته ومبالغه بمنع آن نموده پس محقق شد که این غیبت صوری متضمن حضور معنوی است واین ذهول
جسدی مشتمل بر شعور روحی که تعبیر از ان بماه مناسب است برسر اصل سخن رویم باید دانست که پوشیدن
روی ماه با بر سیاه کنایت از ظهور صفات بشریه است که مبتدیان را با ستتار آن حضور و آگاهی
میرساند واین استتار تا توسط احوال است چه متوسطان را این استتار نیست هر چند بی استتار نیست
تواند بود که بهمین معنی گفته باشد که چون نیم شبی شد دیگر پارهٔ ماه از ابر بیرون و اثر قدم آن دو جوان
بازیافتم چه در حالت بسط که اوان حضور و آگاهیست راه روشن می گردد و قطع مسافت
بیشتر نموده می آید چون صبح رسید یعنی آن غیبت و ذهول زائل شد و آن حضور و آگاهی
قوت گرفت با توجه بخلق جمع گشت وکنایت ازین حضور بطلوع آفتاب کرده است که عبارت
از وجود بشریت است که درین وقت بر وی ظاهر ساخته اند که درین طریق تزکیهٔ نفس بعد از تصفیهٔ
قلب است وچون آن دو ترکمان قوت جذب داشتند واستیلا و محبت لاجرم مردوار پای
بر بالای کوه بشریت نهادند و بیک ساعت بران بالا شدند بجوی از فنا مشرف گشتند وحسین قصاب
چون آن قوت جذب نداشت به محنت تمام بالای آن بر آمد آن هم ببرکت متابعت آن دو ترکمان
میسر شد والا سرش بر میداشتند لشکرگاه عبارت از مرتبهٔ اعیان ثابت است که جامع
تعینات حقائق امکانی است وتعین علمی وجوبی که خیمهای بی نهایت کنایه از ان تعینات
است ودر ان میان خیمهٔ عظیم اشارت بتعین علمی وجوبی است تعالی وتقدس که آن را خیمهٔ
سلطانی گفتند وچون حسین قصاب شنیده که آن خیمه سلطانی است خیال کرده که مطلب

که ثمر نتائج گردد چون مجرد نوشتن کفایت نمی گردد تعلق بحضور صحبت داشت بنابران تصدیع اخوی مشار الیه داده شد والسلام

مکتوب دوصدم بملا سکیبی اصفهانی صدور یافته در حل عبارت نفحات که انغلاق داشت وطلب شرح او نموده بود

الحمد لله رب العالمین والصلوٰة والسلام علی سید المرسلین وعلی آله الطاهرین اجمعین عبارت نفحات که فی الجمله اغلاقی داشت فرموده بودند که آنرا شرح باید کرد بنابران اینچند کلمه جرأت نمود مخدوما مکرما عین القضات همدانی میگوید در بیان حال جماعه که بے راهبری راه ناسلوک رفتند بعضے ازایشان را مغلوبی در پناه خود نگاهداشت ومستی سایبان سر ایشان شد وهرکه باتمیز بود سرش بر داشتند مراد از راه سلوک والله سبحانه اعلم طریق سلوک است وطی مقامات عشره مشهوره بترتیب وتفصیل ودرین طریق تزکیه نفس متقدم است بر تصفیه قلب و انابت شرط هدایت است وراه ناسلوک عبارت از طریق جذبه ومحبت است وتقدیم تصفیه است بر تزکیه وراه اجتبا است که مشروط بانابت نیست واین طریق طریق محبوبان ومرادانست بخلاف طریق اول که طریق محبین است وراه مریدین بعضی ازایشان که قوت جذبه داشتند واستیلاء محبت که مغلوبی ومستی عبارت ازانست از شر شیاطین آفاقی وانفسی محفوظ ماندند واز اغوا واضلال ایشان مصئون هر چند راهبر نداشتند اما فضل ایزدی جل سلطانه رهنمونی فرموده ایشانرا بمطلوب حقیقی رسانید وهرکه ازایشان باتمیز بود یعنی قوت جذبه نداشت واستیلاء محبت در حق وی مفقود بود چون راهبر نداشت اعداء دین اورا ازراه بردند وبهلاکت سلطنت وثبوت ابدی گرفتارش گردانیدند واز جمله مغلوبان آن دو ترکان بودند که حسین قصاب بر مزو اشارت ازایشان حکایت کرد که باکاروان عظیم در راهی میرفتم ناگاه دو ترکان ازمیان آن کاروان بیرون شدند وراه ناسلوک را در پیش گرفتند الی آخر القصه راهیکه کاروان عظیم بآن راه میرفتند راه سلوک است که به قطع مقامات عشرهٔ مشهوره به ترتیب وتفصیل صورت بندد چه اکثر مشائخ علی الخصوص از متقدمین بهمین طریق بمقاصد خود رسیده اند وراه ناسلوک که آن دو ترکان اختیار کردند وحسین قصاب باایشان دران راه متابعت نمود طریق جذبه ومحبت است که نزدیک تر است بوصول آن راه سلوک معهود ومقدمه این طریق التذاذ وآرام است که بسبب غیبت است از حس وباعث ذهول است از شعور وکنایت از غایت بیخبری

وحضرت خواجۂ علاء الدین عطار قدس سرہ کہ خلیفہ نخستین ایشان است درین معنی بیت میخوانده

اگر شکستی دل وزبان راز؛ قفل جہان راہمہ بکشادمی؛ ثبتنا اللہ سبحانہ علی طریقۃ ہولاء الاکابر والسلام

مکتوب دوصد ویکم بکوچک بیگ حصاری صدور یافتہ در استفسار او الحمد للہ وسلام علی عبادہ الذین اصطفیٰ جناب بکوچک بیگ حصاری پرسیدند کہ شخصی میگوید کہ علوم تمام در دوسہ حرف مندرج است این سخن را باور میتوان کرد یا نہ در جواب گفتہ شد کہ ظاہر آن شخص از روی علم وسماع ومطالعہ کتب گفتہ باشد کہ از کبار متقدمین امثال این سخنان سرزدہ اند حضرت امیر کرم اللہ تعالیٰ وجہہ فرمودہ اند کہ جمیع علوم در با بسملہ مندرج است بلکہ در نقطہ آن واگر آن شخص درین سخن دعوی کشف میکند پس امر او از دو حال خالی نیست اگر گوید بر من منکشف ساختہ اند کہ تمام علوم در دوسہ حرف مندرج است عام تر از آنکہ آن دوسہ حرف را مخصوص علوم او کردہ باشند یا نہ احتمال صدق دارد واگر گوید کہ تمام علوم را در ضمن دوسہ حرف بر من منکشف گردانیدہ اند ودر صفحہ آن دوسہ حرف تمام علوم را مطالعہ میکنم پس مدعی کذاب است از وباور نباید کرد والسلام علی من اتبع الہدیٰ والتزم متابعۃ المصطفیٰ علیہ وعلیٰ آلہ الصلوات والتسلیمات اتمہا واکملہا

مکتوب دوصد ودوم بمیرزا فتح اللہ حکیم صدور یافتہ در تاسف از حال جماعہ کہ خود را در سلک ارادہ این اکابر داخل ساختہ اند وبموجب قطع این بزرگواران نمودہ ثبتنا اللہ سبحانہ وایاکم علی الطریقۃ المستقیمۃ المرضیۃ المصطفویۃ علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام والتحیۃ روزی سخنی از غیرت مشائخ نقشبندیہ قدس اللہ تعالیٰ اسرارہم مذکور میشد درین اثنا مذکور شد کہ حال آن جماعہ چہ خواہد شد کہ خود را در سلک ارادہ این اکابر داخل ساختہ اند ویا در ضمن انہا خود را در آوردہ اند وایشان نان قبول فرمودہ ودر ثانی الحال بے جہت وبموجب قطع این بزرگواران نمودہ اند وبطن وتخمین متشبث اذیال دیگران گشتہ درین ضمن نام شما ونام قاضی سنام مذکور شدہ بود وآن فقرا کردہ معلوم نیست کہ یک لمحہ کشیدہ باشد وآنہم مبتنی بر تقریب بودہ بعد از ان خدا نکند جلشانہ کہ فقیری آزار مسلمانی را خواستہ باشد یا در دل کینہ نگاہداشتہ خاطر شریف آن رہگذر جمع باشد معلوم شما شدہ باشد کہ طریق ما طریق دعوت اسما نیست اکابر این طریقت استہلاک در مسمای این اسما اختیار فرمودہ اند از ابتدا توجہ ایشان باحدیت صرف است از اسم وصف

رسیده خواست که از مرکب سکر و مستی که قطع ازین راه بی مدد آن مرکب میسر نیست فرود آید که
بوصول مطلوب بپا ساید پای راست که عبارت از روح است چه درین راه تا سلوک بپای
قلب و روح میروند نه بپای علم وعمل که آن براه سلوک مناسبت دارد و اول از مستی که فرود
می آید همان روح است و ثانیاً قلب که پای حب معبر از الست از رکاب بیرون آورده بود که الهام
بگوشش رسیده که سلطان در خیمه نیست والحق که چنین است حسین قصاب چون قوت جذب نداشت
باندک بشارت از مستی فرود آمد و آن بزرگان چون جذب قوی داشتند و غلبۂ محبت با مثال این
بی شراب گول نشدند و مردوار بالا گذشتند حسین قصاب اگر هزار سال انتظار کشد سلطانرا
هرگز در خیمه نخواهد یافت که او تعالی وراء الوراء است قوله بر نشسته است و بشکار رشده یعنی بر مجالی
و مظاهر جمیله بر نشسته است و بصید دلهای عشاق شده واین آواز واین معنی باندازه فهم و درایت
حسین قصاب بود که بطریق تنزل با وی سخن کرده اند والا آنجا که اوست تعالی و تقدس
برنشستن و بشکار رشدن معنی ندارد بیت لاو هوزان سرای روز بهی ٭ بازگشتند و جیب و
کیسه تهی ٭ واین عبارت را معنی دیگر نیز بخاطر فاتر میرسد که مناسب مقام تفرد و کبریائی است
هرچند این معنی نیز شایان جناب قدس آنحضرت نیست جل سلطانه اما از معانی دیگر اولی و انسب است
واین معنی آنست که بر وحدت که تعین اول است و فوق مرتبۂ واحدیت بر نشسته است و چون
در مرتبۂ وحدت اضمحلال و استهلاک تعینات علمی و عینی است شکار که سبب هلاک وحوش و طیور است
مناسب آن مقام دانسته بشکار رشده فرموده شیخ محمد معشوق طوسی و امیر علی عیور بشکارگاه
سلطان رسیدند و صید او گشتند اما معشوق طوسی اقدم و اقرب است و حسین قصاب بامید

برگشتن سلطان در خیمه های واحدیت ماند والله سبحانه اعلم بحقیقة المراد و مافیه من الصواب
والسداد مخدوما اکابر طریقۂ نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم همین راه تا سلوک را اختیار کرده
اند و آن راه تا معهود در طریقۂ این بزرگواران راه معهود گشته است و عالم عالم را ازین راه بتوجه و
تصرف بمطلب می رسانند این طریق را وصول لازم است اگر مراعات آداب بر تقدیم نموده آید چه
درین طریق پیر و جوان در وصول برابر اند و نساء و صبیان مساوی بلکه موتی نیز ازین دولت امیدوار اند
حضرت خواجه نقشبندیه قدس سره فرموده اند که از حق سبحانه طریقی خواسته ام که البته موصل باشد

کہ جلیس ایشان از شقاوت محفوظ است در حدیث نبوی ست علیہ من الصلوات اتمہا ومن التحیات اکملہا کہ خدای تعالی را فرشتگان ‌اند ورای کتبۂ اعمال در راہہا و سرگزرہا طلب اہل ذکر میکنند تا آنکہ یابند این طائفہ را کہ در ذکر اند و یکدیگر را ندا کنند کہ بشتابید بسوی حاجت خویش پس گرد گیرند ایشانرا باجنحۂ خویش و از بسیاری تا آسمان رسند پس خداوند تعالی کہ داناتر است بحال بندگان از ملائکہ پرسد چون دیدید بندگان مرا فرشتگان گویند الٰہی حمد وثنای تو میگفتند و ترا بہ بزرگی یاد میکردند و ترا از جملہ عیوب و نقصان تبری می نمودند خداوند تعالی میفرماید ایشان مرا دیدہ اند گویند ندیدہ اند فرماید اگر ببینند چگونہ باشند گویند بیشتر تحمید وتکبیر گویند خداوند تعالی فرماید ایشان از من چہ می طلبیدند گویند بہشت مطلبیدند خداوند تعالی فرماید ایشان بہشت را دیدہ اند گویند ندیدہ اند فرماید اگر بہ بینند چگونہ باشند گویند بیشتر طلبند و بیشتر حرص آن نمایند ملائکہ گویند یارب آن طائفہ از دوزخ می ترسیدند و بتو پناہ میجستند حق سبحانہ وتعالی فرماید ایشان دوزخ را دیدہ اند گویند ندیدہ اند فرمان آید کہ اگر بہ بینند چگونہ باشند گویند اگر بہ بینند بیشتر تعوذ نمایند و راہ فرار از ان بیشتر اختیار کنند خداوند تعالی فرشتگان را فرماید شمارا گواہ گرفتم ایشانرا ہمہ بیامرزیدم ملائکہ گویند یارب دران مجلس ذکر آن فلان از برای ذکر نیامدہ بود حاجت دنیاوی داشت برای آن آمدہ بود حق سبحانہ فرماید ایشان جلیسانند سیّی جلیسان من اند بحکم انا جلیس من ذکرنی ہمنشین ایشان بدبخت نباشد پس ازین حدیث و از حدیث سابق کہ المرأ مع من احب لازم می آید کہ محبان این طائفہ با ایشانند و ہرکہ با ایشان است بدبخت نباشد ثبتنا اللہ سبحانہ وایاکم علی محبۃ ہولاء الکرام بحرمۃ النبی الامی والہاشمی علیہ وعلی آلہ الصلوات والتسلیمات والتحیات کلما ذکرہ الذاکرون وکلما غفل عن ذکرہ الغافلون والچہ از احوال خویش در مکتوب میان شیخ آلہ داد قلمی نمودہ بودند این قسم عدمات وکم شدنہا طالبان را بسیار روی دہد ہمت بلند دارند و ہرچہ بدست افتد قناعت نکنند ؎ بس بی رنگ است یار دل خواہ ای دل ✿ قانع نشوی برنگ ناگاہ ای دل ✿ صحبت این طائفہ از جملہ ضروریات است حق سبحانہ وتعالی در صحبت ایشان اندازد ؎ گرد ستان گر وا گر کم میرسد بوئی رسد ✿ گرچہ بوسے ہم نباشد رویت ایشان بس است ✿ ہمان طریقے کہ از حضرت قبلہ گاہی یعنی خواجہ عبد الباقی قدس سرہ اخذ کردہ باشند اسم مبارک اللہ را یعنی بجوفی

جزو ذات نمیخواهند تعالی و تقدس لاجرم نهایت دیگران در بدایت ایشان مندرج گشته است ع
قیاس کن زگلستان من بهار مرا۔ الحال چون آن نداکرده بتوسط نقلهای متعدده هیئت دیگر پیدا کرده و شایان آن گشته که از آن جانب توهمات دیگر ناشی گردد از برای دفع آن باین چند کلمه اقدام نمود از آشنائی شما هیچ نمی افزاید و از عدم آشنائی هیچ نقصی راه نمی یابد ملحوظ و منظور خیر اندیشی شما بود و اما الراضی بالضرر لایستحق النظر مثل مشهور است یقین دانند که این فقیر ضرر شما نخواسته و نخواهد خواست انشاء الله تعالی سخنی بود از روی غیرت که درویشان را میباشد بتقریبے گفته بود بخاطر بار ندهند دیگر شخصی که خود را در حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه افضل داند امر او از دو حال خالی نیست زندیق محض است یا جاهل صرف این فقیر پیش از این بچند سال مکتوبی که بجناب شما نوشته بود در بیان فرقهٔ ناجیه که اهل سنت و جماعت اند عجب است که بعد از مطالعهٔ آن این قسم سخنان را تجویز مینمایند کسی که حضرت امیر رض را افضل از حضرت صدیق رض گوید از جرگهٔ اهل سنت می برآید فکیف که خود را افضل داند و مقرر این طائفه است اگر سالکی خود را از سگ کرگین بهتر داند از کمالات این بزرگواران محروم است اجماع سلف بر افضلیت حضرت صدیق رض بر جمیع بشر بعد از انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات منعقد گشته است احمقی باشد که توهم خرق این اجماع نماید این فقیر در کتب و رسائل خود نوشته است که وحشی قاتل حضرت حمزه رض که یکمرتبه بصحبت خیر البشر علیه و علی آله الصلوة و السلام رسیده از اویس قرنی رض که خیر التابعین است بهتر است پس در حق این طور شخصی آن قسم سخنان تخیل نمودن از عقل دور و از اندیش دور است عبارتیکه مردم این توهم را از آنجا پیدا کرده اند باید دید و بحقیقت معامله وا رسیده مجرد تقلید ارباب حسد نمودن چه مناسب است با آنکه مشائخ در غلبهٔ سکر چیزهاے نامناسب گفته اند شیخ بسطام میگوید لوائی ارفع من لواء محمد از اینجا پے بافضلیت نتوان برد که عین زندقه است و در عبارت فقیر حاشا و کلا که این قسم کلام چیزے مذکور شده باشد والسلام

مکتوب دو صد و سوم بملا حسینی صدور یافته در تحریص بر محبت این طائفه علیه و در بیان آنکه جلیس ایشان از شقاوت محفوظ است و ما یناسب ذلک احسن الله تعالی

احوالکم و اصلح سبحانه اعمالکم و آمالکم مکتوب شریف چون مبنی بر محبت فقرا بود برسیدن آن فرحت فراوان روی داد حق سبحانه و تعالی محبت این طائفه علیه را روز بروز زیاده گرداند و نیازمندی نسبت بایشان سرمایه روزگار سازد بحکم المرء مع من احب محبان ایشان با ایشانند و ایشانند

وخذلان می آرد وغیر از حسرت وندامت نمی گمارد باید که بعد از تجلی وتزین باتیان احکام شرعیه عملاً واعتقاداً بر وفق آرای علماء اهل سنت وجماعت شکر الله تعالی سعیهم باطن خود را بذکر الٰهی جل سلطانه معمور دارند وسبقی که در طریقه علیه واکابر نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم اخذ کرده اند تکرار فرمایند که در طریق این بزرگواران اندراج نهایت در بدایت است ونسبت ایشان فوق نسبتها است کوته اندیشان سخن را باور دارند مایه مقصود ترغیب وتشویق دوستان است مخالفان خارج از بحث اند ؎ هر کس افسانه بخواند افسانه است ٭ وانکه دیدش نقد خود مردانه است ٭ بالجمله فلاح اخروی را مربوط بذکر کثیر داشته اند کریمهٔ واذکروا الله کثیرا لعلکم تفلحون - شاهد این معنی است پس ذکر کثیر باید قرار داد و هرچه منافی این دولت است آنرا دشمن باید داشت علاج رستگاری اینست ما علی الرسول الا البلاغ ؎ ذکر گو ذکر تا ترا جان است ٭ پاکی دل ز ذکر رحمانست ٭ الا بذکر الله تطمئن القلوب نص قاطع است المسئول من الله سبحانه التوفیق علی ذلک والثبات والاستقامة علیه فانه ملاک الامر والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وآله الصلوات والتسلیمات اتمها واکملها جامه فرجی که در اوقات نیک مکرر پوشیده است مرسل داشته خواهند پوشید عواقب جمیع امور بخیر باد بحرمة النبی وآله الامجاد علیه وعلیهم الصلوة والسلام

مکتوب دو صد و هفتم

بمرزا حسام الدین احمد صدور یافته در بیان آنکه قرب ابدان را در قرب قلوب تاثیر عظیم است و در بیان آنکه وجد و حال را تا بمیزان شرع نسنجند به نیم حبه نخرند

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی مدتی است اخبار سلامتی جناب شما وحضرات مخدوم زادها فرزندی میان جمال الدین حسین وسائر اعزه وخدمت عتبهٔ علیه وعلی الخصوص میان شیخ الله داد ومیان شیخ الهدیا نرسیده مانع آن غیر از نسیان دور افتادها نخواهد بود آرے قرب ابدان را در قرب قلوب تاثیر عظیم است لهذا هیچ ولی بمرتبهٔ صحابه نرسد وقرنی باآن رفعت شان که بشرف صحبت خیر البشر علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات نرسیده بمرتبه ادنی صحابی نرسد شخصے از عبد الله بن المبارک رضی الله عنه پرسیده ایهما افضل معاویة ام عمر بن عبد العزیز در جواب فرمود الغبار الذی دخل انف فرس معاویة مع رسول صلعم خیر من عمر بن عبد العزیز کذا مرة احوال واوضاع اینجا ومع لواحق وتوابع مقرون بعافیت است لله الحمد والمنة علی ذلک بل علی جمیع النعماء والآلاء وعلی الخصوص علی نعمة الاسلام ومتابعة سید الانام علیه وعلی آله الصلوة

و بیچگونگی بعد از توجه بالکلیه بقلب گذرانند و بعضی حاضر و ناظر تصور نکنند هیچ صفت ملحوظ ندارند همین
اسم مبارک را بعد از توجه نیکو همواره در دل حاضر دارند بعضی امور ضروریه منوط بحضور و صحبت است
اگر ملاقات میسر شد مذکور خواهد شد تا زمان ملاقات احوال محدوده نویسان باشند که مطالعه آنها
باعث توجه غائبانه میگردد والسلام **مکتوب دوصد و چهارم** بمیر محمد نعمان بدخشی صدور یافت
در بیان آنکه از تعرضات اهل خسران محنت نکشند و بکاریکه در پیش دارند مشغول باشند و در جمعیت دوستان
و حصول ترقیات ایشان خدمت میر نعمان از سخنان پریشان ارباب خسران محنت نکشند کل یعمل
علی شاکلته لائق آنکه بمکافات و مجازات متعرض نشوند دروغی را فروغی نیست باعث کسادت
بازار آنها کلمات متناقضه آنها خواهد بود ومن لم یجعل الله له نورا فما له من نور شغلی که در پیش دارند
در همان کوشند و از غیر آن چشم بپوشند قل الله ثم ذرهم فی خوضهم یلعبون اخوی خواجه محمد صادق
بوقت رسیدند عشره اعتکاف باتفاق بجا آوردند و بفتوحات و واردات محدوده مشرف گشتند والحمد لله
سبحانه که اوقات سائر دوستان نیز مقرون بجمعیت است و ترقیات پی در پی ذلک فضل الله
یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم **مکتوب دوصد و پنجم** بخواجه محمد اشرف کابلی صدور یافته
فی بیان ان متابعة صاحب الشریعة علیه و علی آله الصلوة والسلام والتحیة ملاک الامر شرفکم الله سبحانه
بکمال المتابعة المصطفویة علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة فانه ملاک الامر و منیة الصدیقین و ما
سوی ذلک فاوهام باطلة و خیالات فاسدة نجانا الله سبحانه و ایاکم عنها والسلام علی من اتبع الهدی
والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات دائما **مکتوب صد و ششم** بملا عبد الغفور
سمرقندی صدور یافته در مذمت دنیا و نکوهش بگرفتاری به تنعمات آن اللهم نبهنا قبل ان ینبهنا الموت
بحرمة سید المرسلین علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات اتمها و افضلها مفاوضه لطیفه و ملاطفه
شریفه که نامزد این حقیر دور افتاده نموده بودند بوصول آن مبتهج و مسرور گردید جزاکم الله سبحانه
عنا خیر الجزاء ای برادر آدمی را در دنیا از برای طعامهای چرب و لذیذ و لباسهای فریب و نفیس
نیاورده اند و از برای تمتع و تنعم و لهو و لعب نیافریده مقصود از خلقت او ذل و انکسار و عجز و افتقار
است که حقیقت بندگی است اما آن انکسار و افتقار که شریعت مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام
والتحیة بآن اذن فرموده چه ریاضات و مجاهدات اهل باطن که موافقت بشریعت غرا ندارد جز خسارت

وغیر از عنا ہیچ حاصل نہ کریمۂ اِنَّ اللہَ لَغَنِیٌّ عَنِ الْعَالَمِیْن شاہد باین معنی است وچون این بزرگواران از مراتب عروج نزول میفرمایند وانوار بالارا خود گرفتہ فرود می آیند درین اسماء علی تفاوت مراتبہا کہ مناسبت با حبار طبقۂ ایشان دارند اقامت میفرمایند و توطن مینمایند لہذا اگر کسی ایشانرا بعد از استقرار جوید درہمان اسمایابد پس بلند استعداد کہ متوجہ حضرت ذات تعالی و تقدس ناچار در وقت عروج بآن اسما خواہد رسید و ازانجا بفوق خواہد گذشت الاماشاء اللہ تعالی چون آن سالک را از بالا فرود آید و باسمیکہ مبدأ تعین وجودی اوست نزول نماید آن اسم البتہ پایان تر ازان اسمای کہ مقامات انبیاست علیہم الصلوات والتسلیمات خواہد بود و تفاوت مقامات اینجا ظاہر خواہد شد کہ مناط افضلیت است ہر کہ مقام او بلند است افضل است و تا سالک باز باسم خو نگردد و اسم خود را پایان تر ازان اسمای نیابد افضلیت آن بزرگواران را بطریق ذوق و حال نتواند دریافت بہ تقلید ایشان را افضل میگوید و بہ یقین سابق حکم باولیت آنہا میکند اما وجدان او مکذب حکم اوست درینوقت التجا و تضرع و عجز و نیاز بحضرت حق سبحانہ درکار است تا آنچہ حقیقت کار است ظاہر گردد و اینمقام مزلۃ اقدام سالکان است این جواب را بالمثالی واضح گردانیم ارباب معقول گفتہ اند کہ دخان مرکب از اجزاے ارضی و اجزاء ناری است وقتیکہ دخان صعود نماید اجزاء ارضی بمصاحبت اجزای ناری بالا خواہند رفت و بحصول قسر قاسر عروج خواہند نمود گفتہ اند اگر دخان قوی باشد عروج او تا کرۂ نار متحقق می شود درین صعود اجزاء ارضی بمقامات اجزاء آبی و اجزاء ہوائی کہ بالطبع تفوق دارند خواہند رسید و ازانجا عروج نمودہ بالا خواہند رفت درینصورت نمیتوان گفت کہ رتبۂ اجزاء ارضی بلند تر ست از مرتبۂ اجزاء ہوائی چہ آن تفوق باعتبار قاسر بودہ است نہ باعتبار ذات و بعد از وصول بہ کرۂ نار چون آن اجزاء ارضی ہبوط نمایند و بمرکز طبعی خود برسند ہر آئینہ مقام اینہا فرود تر از مقام آب و ہوا خواہد بود پس در مانحن فیہ عروج آن سالک ازان مقامات باعتبار قاسر است کہ آن قاسر افراط از حرارت محبت است و قوت جذب عشق و باعتبار ذات مقام او تحت آن مقامات این جواب کہ گفتہ شد مناسب حال منتہی است اما در ابتدا اگر این توہم پیدا شود خود را در مقامات اکابر یابد وجہش آنست کہ ہر مقام را در ابتدا و توسط ظل و مثال است و مبتدی و متوسط چون بظلال آنہا میرسند خیال میکنند کہ بحقیقت آن مقامات رسیدند فرق

والسلام فانه ملاک الامر ومدار النجاة ومناط الفوز بالسعادات الدینویة والاخرویة ثبتنا الله سبحانه وایاکم علی ذلک بحرمة سید المرسلین علیه وعلی آله الصلوة اتمها واکملها ع کار اینست غیر این همه هیچ ؛ از ترهات صوفیه چه میکشاید واز احوال ایشان چه می افزاید آنجا وجد وحال را آنا بمیزان شرع نسنجند به نیم حبتیل نیخرند وکشوف والهامات را تا بمحک کتاب وسنت نزنند به نیم جوی نمی پسندند مقصود سلوک طریق صوفیه حصول ازدیاد یقین است بمعتقدات شرعیه که حقیقت ایمان هست ونیز حصول تیسیر است در اداء احکام فقهیه نه امرے دیگر ورای آن چه روتیه موعود بآخرت است در دنیا البته واقع نیست وشاهدات وتجلیاتی که صوفیه باین خرسنداند آرام بظلال است وتسلی بشبه ومثال او تعالی وراء الوراست عجائب کار و بار است اگر حقیقت مشاهدات وتجلیات ایشان را کماهی گفته شود خوف آن دارد که فتوری در طلب مبتدیان این راه پیدا شود وقصوری در شوق ایشان افتد وازان نیز می ترسد که اگر نگوید باوجود علم تجویز التباس باطل بحق کرده باشد یادلیل المتحیرین ولنی بحرمة من جعلته رحمة للعالمین علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات گاه گاه اگر ازکیفیات احوال اعلام فرمایند موجب ازدیاد محبت است والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوات والتحیات والتسلیمات افضلها واکملها مکتوب دوصد وهشتم بحضرت مخدوم زاده اعنی میان محمد صادق سلمه الله سبحانه علی مفارق المحبین صدور یافته درجواب سوالی که نموده بودند که سالک این طریق گاهست که خودرا در مقامات انبیا می یابد علیهم التسلیمات والصلوات بلکه در بعضی اوقات می بیند که ازان مقام نیز بالا رفته است سر اینمعنی چیست فرزندی پرسیده بود که سالک این طریق در مقامات عروج گاه هست که خودرا در مقامات انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات اتمها واکملها می یابد بلکه در بعضی اوقات میداند که ازان مقام نیز بفوق رفته است سر اینمعنی چیست وحال آنکه مقرر است ومجمع علیه که فضل انبیا راست علیهم الصلوات والتحیات اولیا هرچه مییابند وبکمالات ولایت میرسند بمتابعت ایشان میرسند جوابش آنست که آن مقامات انبیا علیهم الصلوات والبرکات نهایت مقامات عروج ایشان نیست بلکه عروج این بزرگواران بمراتب ازان مقامات بالا رفته است چه آن مقامات عبارت از اسماء الٰهیست جل سلطانه که مبادی تعینات ایشان است ووسائل فیوض از حضرت ذات تعالی وتقدس چه حضرت ذات را بی توسط اسما بعالم هیچ مناسبتی نیست

اگرچه مجرد اعتبار است نیز رضای آن میکند که فوق آن معنی زائد دیگر باشد مناسب آن شان که مبداء وجود اعتباری او گردد پس این اسم را ازان مرتبه نصیبی حاصل شده و در فوق آن معنی زائد نیز این احتمال جاری است اما قوت بشری از ضبط آن عاجز است این فقیر کم بضاعت یک مرتبه دیگر را هم گردانیده است اما در فوق آن مرتبه غیر از استهلاک و اضمحلال نصیب ندارد و فوق کل ذی علم علیم شعر هنیئا لارباب النعیم نعیمها ٭ وللعاشق المسکین ما یتجرع ٭ تفاضل اقدام اهل الله باعتبار طے ایشان مراتب شتی است علی تفاوت الاستعداد والقابلیات والواصلون الی الاسم قلیلون من الاولیاء فان اکثرهم واصلون الی ظل من ظلال ذلک الاسم بعد ان عرجوا من المراتب الامکانیة باسرها بطریق السلوک والسیر التفصیلی وقد یتوهم الوصول الی ذلک الاسم فی طریق الجذبة الصرفة ایضا لکنه غیر معتبر ولا یعتد به والذین عرجوا من ذلک الاسم وقطعوا مراتبه التفاوتیة قلت او کثرت فهولاء اقل قلیل منهم برسر اصل سخن رویم وگوئیم که حقیقت شخص چنانکه تعین وجوبی را گویند تعین امکانی او را نیز گویند چون این مقدمات معلوم شد گوئیم که محمد رسول الله صلی الله علیه وآله الصلوات والتحیات در رنگ کافهٔ انام مرکب از عالم خلق و عالم امر است واسم الهی جل شانه که رب عالم خلق اوست شان العلیم است وآنکه تربیت عالم امر او میفرماید آن معنی است که مبداء وجود اعتباری آن شان است کما مر حقیقت محمدی عبارت از شان العلیم است وحقیقت احمدی کنایه ازان معنی که مبداء آن شان ست وحقیقت کعبه سبحانی بهمان معنی است ونبوتی که پیش از خلق حضرت آدم علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام آن سرور را حاصل بوده وازان مرتبه خبر داده وگفته کنت نبیا وآدم بین الماء والطین باعتبار حقیقت احمدی بوده است که بعالم امر تعلق دارد وهمین اعتبار حضرت عیسی علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام که کلمة الله بوده اند وبعالم امر بیشتر مناسبت داشته بشارت قدوم آن سرور علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات باسم احمد داده وفرموده ومبشرا برسول یاتی من بعدی اسمه احمد ونبوتی که بنشاء عنصری تعلق دارد وباعتبار حقیقت محمدیست بلکه باعتبار حقیقتین است ورب او درین مرتبه آن شان ومبداء آن شان لهذا دعوت این مرتبه اتم است از دعوت مرتبه سابق چه دران مرتبه دعوت او مخصوص بعالم امر بوده است وتربیت او مقصور بر روحانیان ودرین مرتبه دعوت او شامل خلق وامر است وتربیت او مشتمل بر اجساد وارواح غایت ما فی الباب درین نشاء نشاء عنصری او را علیه وعلی آله الصلوة والسلام غالب ساخته بودند بر نشاء ملکی او تا مناسبت

درمیان ظلال حقائق نمیتوانند کرد و همچنین شبه و مثال اکابر را چون در ظلال مقامات ایشان یابند خیال میکنند که شرکتی باکابر در مقامات پیدا کرده اند نه چنین است بلکه اینجا اشتباه ظل شئ است به نفس شئ اللهم ارنا حقائق الاشیاء کما هی وجنبنا عن الاشتغال بالملاهی بحرمة سید الاولین والآخرین علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات اتمها واکملها **مکتوب دو صد و نهم** بمیر محمد نعمان بدخشی صدور یافته در حل بعضی از عبارات متعلق رساله مبداء و معاد که پرسیده بودند و بعضی از عبارات دیگر که بتقریب مسطور گشته و در جواب مکتوب او که مشتمل است بر بعضی ضروریات این راه الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین وآله الطاهرین اجمعین سیادت پناهی اخوی اعزی میر محمد نعمان بجمعیت باشند احوال اینجا و مستوجب حمد است در وقت وداع در سرای فرخ شما اخوی خواجه محمد اشرف معنی العبارات که در رسالهٔ مبداء و معاد واقع شده پرسیده بودند چون وقت مساعدت نکرد موقوف مانده بود الحال بخاطر رسید که در حل آن عبارت چیزی نوشته شود که موجب تشفی احباب گردد و عبارت آن رساله اینست که بعد از هزار و چند سال از زمان رحلت آن سرور علیه وعلی آله الصلوة والسلام زمانی می آید که حقیقت محمدی از مقام خود عروج فرماید و بمقام حقیقت کعبه متحد گردد و این زمان حقیقت محمدی حقیقت احمدی نام یابد و مظهر ذات احد جل سلطانه گردد و هر دو اسم مبارک بمسمی متحقق شود و مقام سابق از حقیقت محمدی خالی ماند تا زمانیکه حضرت عیسی علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام نزول فرماید و عمل بشریعت محمدی نماید علیهم الصلوات والتحیات در ان وقت حقیقت عیسوی از مقام خود عروج فرموده بمقام حقیقت محمدی که خالی مانده بود استقرار کند باید دانست که حقیقت شخصی عبارت از تعین وجوبی است که تعین امکانی آن شخص ظل آن تعین است و آن تعین وجوبی اسمیست از اسمای الٰهی جل سلطانه کالعلیم والقدیر والمرید والمتکلم و امثالها و آن اسم الٰهی جل سلطانه رب آن شخص است و مبداء فیوض وجودی و توابع وجودی او و این اسم را نسبت بحضرت ذات تعالی شانه مراتب شتی است و در مرتبه شان صفت که وجود آن زائد است بر وجود ذات این اسم اطلاق مییابد و در مرتبه شان که زیادتی آن بر ذات بمجرد اعتبار است نیز این اسم صادق می آید و فرق درمیان صفت و شان در مکتوبیکه در بیان سلوک و جذبه نوشته شده به تفصیل ذکر یافته است اگر خفائی باشد بآن رساله رجوع نمایند و شک نیست که حصول شان

وعلیہم الصلوٰۃ والسلام اولیاء امت او کہ بظہور آیند ہر چند اقل باشند اکمل بوند تا تقویت این شریعت بروجہ اتم نمایند حضرت مہدی خاتم الرسل علیہ وعلیہم الصلوٰۃ والسلام از قدوم مبارک او بشارت فرمودہ اند بعد از ہزار سال بوجود خواہند آمد و حضرت عیسیٰ علیٰ نبینا وعلیہ الصلوٰۃ والسلام نیز بعد از ہزار سال نزول خواہند فرمود بالجملہ کمالات اولیاء این طبقہ شبیہ بکمالات اصحاب کرام ست ہر چند بعد از انبیاء فضل مر اصحاب کرام راست علیہم السلام اما جائے آن دادہ کہ از کمال تشابہ یکی را بر دیگری فضل نتوان داد و ازینجا تواند کہ آن سرور فرمودہ علیہ وعلیٰ آلہ الصلوٰۃ والسلام لایدری اولہم خیر ام آخرہم نفرمود لاادری اولہم خیر ام آخرہم بعلمہ بحال کل من الفریقین لہذا قال خیر القرون قرنی اما چون از کمال مشابہت جای تردد بود فرمود لا یدری اگر پرسند کہ آن سرور علیہ وعلیٰ آلہ الصلوٰۃ والسلام بعد از قرن اصحاب قرن تابعین را خیر ساختہ است و بعد از قرن تابعین قرن تبع تابعین را پس خیریت این دو قرن نیز برین طبقہ متیقن باشد پس نشار این طبقہ در کمالات باصحاب کرام چہ بود در جواب گویم تواند بود کہ خیریت آن قرن برین طبقہ باعتبار کثرت ظہور اولیاء اللہ باشد و قلت وجود اہل بدعت و ندرت ارباب فسق و معصیت وہو لاینافی کون بعض الافراد من اولیاء اللہ فی ہذہ الطبقۃ خیرا من اولیاء ذینک القرنین کحضرۃ المہدی مثلا سے فیض روح القدس ار باز مدد فرماید ٭ دیگران ہم بکنند انچہ مسیحا میکرد ٭ اما قرن اصحاب از جمیع وجوہ خیر است آنجا سخن کردن از فضولی است سابقان سابقانند در جنت نعیم مقربان ایشانند انفاق کوہ ذہب دیگران بمد شعیر ایشان نرسد واللہ یختص برحمتہ من یشاء باید دانست کہ از بیان سابق واضح گشت معنی آن عبارت کہ در رسالہ مبدا و معاد فوق این مذکور مسطور گشتہ است کہ حقیقت کعبہ ربانی مسجود حقیقت محمدی گشت چہ حقیقت کعبہ ربانی بعینہا حقیقت احمدی است کہ حقیقت محمدی فی الحقیقت ظل اوست پس ناچار مسجود حقیقت محمدی باشد اگر سوال کنند کہ کعبہ بطواف اولیاء امت او می آید و از ایشان برکات می جوید چون حقیقت او را تقدم باشد بر حقیقت محمدی اعنی چگونہ جائز باشد در جواب گویم کہ حقیقت محمدی نہایت مقامات نزول محمد است از اوج تنزیہ و تقدیس و حقیقت کعبہ نہایت مقامات عروج کعبہ است مرتبہ اول در عروج حقیقت محمدی بر ہر مرتبہ تنزیہ حقیقت کعبہ است و نہایت عروجات

که سبب افاده واستفاده است بیشتر پیدا شود بخلائق که جانب بشریت در ایشان غالب است حضرت
حق سبحانه تعالی حبیب خود را صلی الله علیه وعلی آله وسلم بآکد وجه امر میفرماید باظهار بشریت خود کما قال سبحانه
وتعالی قل انما انا بشر مثلکم یوحی الی اتیان لفظ مثلکم از برای تاکید بشریت است وبعد از ارتحال از نشاء
عنصری جانب روحانیۃ او علیه الصلوة والسلام غالب آمد ومناسبت بشریت رو بنقص آورد ونورانیت
دعوت تفاوت پیدا کرد بعضی از اصحاب کرام فرموده اند که هنوز از دفن آن سرور علیه وعلیهم الصلوة
والسلام فارغ نشده بودیم که در دلهای خود تفاوت یافتیم بلے ایمان شهودی بایمان غیبی مبدل
گشت ومعامله از آغوش بگوش کشید واز دیدن بشنیدن آمد واز زمان رحلت او علیه وعلی آله
الصلوة والسلام چون هزار سال گذشت که مدت مدید است وازمنه متطاوله جانب روحانیت
بنهجے غالب آمد که جانب بشریت را بتمام متلون بلون خود ساخت که عالم خلق منصبغ بعالم امر گردانید
پس ناچار آنچه از عالم خلق او علیه وعلی آله الصلوة والسلام رجوع بحقیقت خود نموده بود یعنی
حقیقت محمدی عروج فرموده ملحق بحقیقت احمدی گشت وحقیقت محمدی با حقیقت احمدی متحد شد
مراد از حقیقت احمدی وحقیقت محمدی درینجا تعین امکانی خلق وامر اوست علیه وعلی آله الصلوة
والسلام نه تعین وجوبی که تعین امکانی او ظل آنست چه عروج تعین وجوبی را معنی نیست ومتحد گشتن
بآن تعین معقول نه چون حضرت عیسی علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام نزول خواهد فرمود ومتابعت شریعت
خاتم الرسل علیها الصلوة والسلام خواهد نمود واز مقام خود عروج فرموده بتبعیت بمقام حقیقت محمدی خواهد
رسید وتقویت دین او علیها الصلوات والتحیات خواهد نمود واز اینجاست که نقل میکنند از شرائع ماتقدم
که بعد از هزار سال از ارتحال پیغمبران اولوالعزم از انبیاء کرام ورسل عظام مبعوث میشدند که
تقویت شریعت آن پیغمبران فرمایند واعلاء کلمه او نمایند وچون دوره دعوت شریعت او بتمام
میشد پیغمبر اولو العزم دیگر مبعوث مے گشت وتجدید شریعت خود میفرمود وچون شریعت
خاتم الرسل علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات از نسخ وتبدیل محفوظ است علماء امت او را حکم
انبیاء داده کار تقویت شریعت وتائید ملت را بایشان تفویض فرموده مع ذلک یک پیغمبر
اولی العزم را تابع او ساخته ترویج شریعت او نموده است قال الله سبحانه وتعالی انا نحن
نزلنا الذکر وانا له لحافظون باید دانست که بعد از هزار سال بعد از ارتحال خاتم الرسل علیه

ایشان از سرمایه ببرند و چون خیزند بحبت ایشان خیزند بحرمة من افتخر بالفقر و آثره علی الغناء علیه و علی آله
الصلوات والتسلیمات اتمها و اکملها از روی کرم مرقوم فرموده بودند که حقیقت معامله آن حکایت چیست که در
نفحات مذکور است از مرید شیخ ابن السکینه قدس سره که روزی در آب دجله بتقریب غسل غوطه زده بود
و سر از آب نیل برآورده بمصر درآمد و آنجا کدخدا شد و فرزندان بهم رسانیده و تا هفت سال در مصر اقامت
ورزید اتفاقاً روزی بتقریب غسل در آب نیل غوطه زده بود سر از آب دجله برآورده دید که در کنار دجله
همه جامهای او که در اول بر کنار دجله گذاشته بود بحال خود است جامها را پوشیده بخانه درآمد اهلیهٔ او
گفت طعامیکه از برای مهمانان فرموده بودی طیار است الی آخر القصه مخدوما مکرما اشکال این
حکایت نه ازان رهگذر است که در یکساعت کار سنین چگونه میسر شود چه این قسم معامله بسیار بوقوع
آمده است حضرت رسالت خاتمیت علیه و علی آله الصلوٰة والسّلام والتحیة در شب معراج بعد از
طے معارج عروج و قطع منازل وصول که بالوف سنین میسر شود چون بوثاق خود رجوع فرمودند
دیدند که هنوز حرارت بستر خواب زائل نشده است و حرکت آب که در ابریق برای طهارت جدا کرده
بودند تسکین نیافته و جنبش همانست که در نفحات بعد از نقل این حکایت مذکور است که از قبیل بسط
زمان است بلکه اشکال آن حکایت ازین رهگذر است که در بغداد آن یک باشد و در مصر همان آن
امتداد هفت سال پیدا کند مثلاً اهل بغداد در ازمان در سال سه صد و شصت باشند از تاریخ هجری
و اهل مصر در آنوقت در سال سه صد و شصت و هفت عقل و نقل تجویز اینمعنی نمیناید این معامله نسبت
بیک شخص یا دو شخص مجوز است اما نسبت به بلاد مختلفه و امکنهٔ متعدده محال آنچه بخاطر کلیل این حقیر
میگذرد آنست که این حکایت نه از عالم یقظ است بلکه از قبیل رویا و واقعات است که مستمع رویا برویت
مشتبه گشته است و نوم به یقظه التباس یافته این قسم اشتباه بسیار واقع میشود بلکه از مظنهٔ آن اشتباه است
در خواب دیده است و در خواب به پیر خود گفته و فرزندان آورده و حکایتیکه بعد ازین حکایت از شیخ محی الدین
بن العربی قدس سره نقل میکنند نیز ازین قبیل است والله سبحانه اعلم بحقائق الامور کلها نوشته بودند
که شرح این عبارت باید نوشت که مربی جسد روح است و مربی قالب قلب مخدوما مودای این
هردو عبارت واحد است و آن تربیت عالم خلق انسان است از عالم امر او و چون لفظ جسد مقرون بلفظ
روح در اطلاقات بسیار واقع میشود و مناسبت لفظے در میان قالب و قلب بوده هر کدام را التباست

شرح عبارت که مربی جسد روح است و مربی قالب قلب ۱۲

او را غیر از حق سبحانه اطلاع ندارد و چون اولیا را اکمل است او را از عروجات آنسرور علیه وعلی آله الصلوٰة والسلام نصیب تمام است اگرچه کعبه از برکات این بزرگواران دریوزه نماید چه عجب بیت زمین زاده بر آسمان تاخته ٭ زمین و زمان را پس انداخته ٭ و عبارت دیگر از آن رساله که در مقام واقع شده بود نیز حل شد و آن عبارت اینست که صورت کعبه همچنانکه مسجود صور اشیا است حقیقت کعبه نیز مسجود حقائق آن اشیا است چه از مقدمات سابق معلوم شده است که حقائق اشیا عبارت از اسمای الٰهیست جل سلطانه که مبادی فیوض وجودی و توابع وجود ایشان است و حقیقت کعبه فوق آن اسما است پس هر آئینه حقیقت کعبه متبوع حقائق اشیا باشد آری اگر اکمل اولیا را سیر بالا تر از حقیقت کعبه واقع شود و انوار بالا را گرفته بمراتب حقائق خود که شبیه باجار طبعی اشیا است در مراتب عروج فرود آیند کعبه از برکات ایشان توقع خواهد نمود کما مر سابقاً و ایضا در رساله مبدأ و معاد چند فقره نوشته است در بیان فضلیت انبیاء اولو العزم صلوات الله تعالیٰ و تسلیماته علیهم یعنی افضلیت ایشان را از بعض دیگر و چون مبنای آن بر کشف و الهام است که ظنی است ازان نوشتن و تفرقه نمودن در فضل آدم مستغفر است چه دران باب سخن جز بدلیل قطعی جائز نیست

استغفر الله واتوب الی الله من جمیع ما کره الله قولاً و فعلاً در مکتوب خود نوشته بودند که در سرای فرخ پرسیده بودم که تعلیم طریقت مر طالبان را انسبت بمن مرضی است یا نه تو در جواب گفته بودی که بخاطر فقیر نمانده است که آن نفی مطلق کرده باشد بلکه گفته بود که مشروط بشرائط است مطلقاً مرضی نیست والحال هم همین طور رسیده اند باید که در رعایت شرائط نیک احتیاط نمایند مبادا مساهله کنند تا باستخاره الیقین نشود که باید تحقیق نگویند و اخوی مولانا یار محمد قدیم را نیز همین معنی دلالت نمایند و تاکید بگویند که در تعلیم طریقت سرعت نمایند مقصود دوکان پهن کردن نیست مرضی حق را سبحانه باید ملاحظه نمود خبر شرط است دیگر از متر شدن خود گله نموده بودند گله از وضع خود باید کرد که با آن جماعت بر نهج زندگانی میکنند که البته عاقبت آن از ارست گفته اند که پیر باید که در نظر مرید خود را متحمل نماید نه آنکه در اختلاط بکشاید و مصاحبانه سلوک کند و بحرف و حکایات هنگامه را گرم دارد والسلام مکتوب ۲۶۰ و صد و نهم بملا شکیبی اصفهانی صدور یافته در حل عبارت نفحات که پرسیده بود و در ذکر بعضی از نصائح ضروریه که مسئله نموده بود مراسله شریفه و ملاطفه لطیفه که از روی شفقت و مهربانی نامزد این حقیر قلیل البضاعت فرموده بودند بمطالعه آن مشرف گشته مبتهج و مستفید گردید سلامت باشند و بسلامت بروند و تا باشند بر محبت فقرا باشند و چون بروند بر محبت

و باندازهٔ او یقین بہم رسیدہ چون سلوک طریق صوفیہ میسر شود آن استدلال و کشف و شہود مبدل میگردد و
یقین اکمل حاصل میشود و علی ہذا القیاس سائر الاعتقادیات و ایضا مقصود تحصیل یسر است در ادای احکام
فقہیہ و ازالہ عسر کہ از امارگی نفس منجر د و یقین این فقیر آنست کہ طریق صوفیہ فی الحقیقت خادم شرعیہ
است نہ امری مبائن از شریعت و اینمعنی را در کتب و رسائل خود تحقیق نمودہ است و از برای حصول
این غرض اعتبار طریق علیہ نقشبندیہ در میان سائر طرق اولی و انسب است چہ این بزرگواران
التزام متابعت سنت نمودہ اند و اجتناب از بدعت فرمودہ لہذا اگر دولت متابعت دارند و از
احوال ہیچ ندارند خرسند اند و اگر با وجود احوال در متابعت فتور دانند آن احوال را می پسندند حضرت
خواجہ احرار قدس اللہ سرہ فرمودہ اند کہ اگر احوال و مواجید را بما بدہند و حقیقت ما را باعتقاد اہل
سنت و جماعت نو از ند جز خرابی ہیچ نمی دانیم و اگر اعتقاد اہل سنت و جماعت را بدہند و از احوال
ہیچ ندہند غم نداریم و ایضاً درین طریق اندراج نہایت در بدایت ست پس در اول قدم آن میابند
کہ دیگران در نہایت یابند اگر فرق است باجمال و تفصیل است و شمول و عدم شمول ہمین نسبت بعینہا
نسبت اصحاب کرام است علیہم الرضوان چہ در اول صحبت خیر البشر علیہ و علیٰ آلہ الصلوٰت و التسلیمات
آن یافتہ اند کہ اولیاء امت را معلوم نیست کہ در نہایت میسر شود از اینجا است کہ اویس قرنی قدس سرہ
کہ خیر التابعین است بمرتبہ وحشی قاتل حضرت حمزہ علیہ الرضوان کہ یکبار بصحبت خیر البشر علیہ و علیٰ آلہ
الصلوٰۃ و السلام رسیدہ نرسد زیرا کہ فضل صحبت فوق جمیع فضائل و کمالات است چہ ایمان ایشان
شہودی است و دیگران را ہرگز این دولت میسر نشدہ مصرع شنیدہ کے بود مانند دیدہ لہذا انفاق
مد شعیر ایشان بہتر از انفاق کوہ ذہب دیگران آمد و جمیع اصحاب درین فضیلت برابر اند پس ہمہ را
بزرگ باید داشت و بہ نیکی یاد باید کرد زیرا کہ صحابہ ہمہ عدول اند و در روایت و تبلیغ احکام ہمہ
برابر روایت یکے بر روایت دیگر مزیتے نیست حاملان قرآن مجید ایشان بودہ اند و آیات متفرقہ
را باعتماد عدالت ایشان از ہر کدام دو ایہ سہ آیہ کم و بیش اخذ نمودہ جمع ساختہ اند اگر در یکے از اصحاب
کسی جرح نماید آن جرح منجر بقرآن مجید مے گردد چہ حامل بعضے آیات تواند بود کہ او باشد و
مخالفات و منازعات کہ در میان آن بزرگواران گذشتہ بر محامل نیک صرف باید نمود و از
ہوا و تعصب خود دور باید ساخت قال الشافعی رحمہ اللہ سبحانہ و ہو اعلم بحال الصحابۃ

خود جمع کرده تعیین عبارت اختیار افتاده است طلب نصائح رفته بود مخدوما عطوفت آثارا شرم می آید
با وجود اینهمه خرابی و گرفتاری و کم بضاعتی و بیحاصلی ازان باب چیزی نویسد و بصریح یا باشارت ازان
مقوله حرف زند لیکن ازان نیز می ترسد که اگر از قول معروف هم خود را معاف دارد و مبادا که داخل بخست و دنائت
بکشد و بضنه و بخل انجامد بنا بر علی ذلک بچند کلمه جرأت مینماید مخدوما مدت بقای دنیا بسیار قلیل است و ازان قلیل
هم اکثر تلف شد و اقل مانده و مدت بقای آخرت خلود و دوام ست معامله خلود را به بقای چند روزه
مربوط ساخته اند بعد ازان یا تنعم دائمی است یا عذاب سرمدی مخبر صادق ازان خبر داده است احتمال
تخلف ندارد و عقل دور اندیش را کار باید فرمود مخدوما اشرف عمر در هوا و هوس گذشت و مرضی اعدای
خدا جل شانه بسر آمد و ارذل عمر مانده اگر امروز آنرا هم بمرضیات حق جل سلطانه صرف نکنیم و تلافی
اشرف بارذل هم ننمائیم و محنت اقل را وسیله راحت مخلد نسازیم و کفایت سیئات کثیره را بحسنات قلیله
هم نفرمائیم فردا بکدام رو پیش او تعالی خواهیم رفت و کدام حیله را پیش خواهیم برد خواب خرگوش تا کجا
خواهد بود و پنبه غفلت در گوش تا چند آخر غشاوه از بصارت خواهند برداشت و پنبه غفلت از
سامعه ازاله خواهند نمود اما سود نخواهد برداشت و بجز حسرت و ندامت نقد وقت نخواهد بود پیش از ورود
موت کار خود باید ساخت و اشوقاه گویان باید مرد اوّلا از درستی اعتقاد چاره نبود و از تصدیق بآنچه
از دین معلوم شده است بطریق ضرورت و تواتر گزیر نه و ثانیاً علم و عمل بآنچه فقه متکفل آنست نیز
ضروریست و ثالثاً سلوک طریق صوفیه هم درکارست نه از برای آن غرض که صور و اشکال غیبی را
مشاهده نمایند و انوار و الوان را معاینه فرمایند این خود داخل لهو و لعب است صور و انوار حسی چه
نقصان دارد که کسے اینها را گذاشته بریاضات و مجاهدات هوس صور و انوار غیبی نماید این صور و انوار
و آن صور و انوار هر دو مخلوق حق اند سبحانه و از آیات داله بر صانعیت او تعالی نور آفتاب و ماهتاب
که از عالم شهادت است بوجوه مزیت دارد بران انوار که در عالم مثال بیند اما چون این دید دائمی است
و خواص و عوام دران شرکت دارند از نظر اعتبار ساقط ساخته هوس انوار غیبی مینمایند بلے مصرع
آبے که رود پیش درت تیره نماید* بلکه مقصود از سلوک طریق صوفیه تحصیل ازدیاد یقین است
در معتقدات شرعیه تا از مضیق استدلال بفضای کشف آیند و از اجمال بتفصیل گرایند مثلا وجود
واجب الوجود تعالی و تقدس و وحدة او سبحانه اول بطریق استدلال یا بتقلید معلوم شده بود و

بر فرحت افزود حضرت حق سبحانه وتعالی ترقیات بی نهایت کرامت فرماید بحرمت سید المرسلین علیه وعلی آله
الصلوات والتسلیمات اتمها واکملها پرسیده بودند که پیر صاحب تصرف مرید مستعد را بتصرف خود بمراتبی که
فوق از استعداد او ست تواند رسانید یا نه بلی تواند رسانید اما بان مراتب فوق که مناسب استعداد
او ست نه بمراتبی که متباین استعداد او باشد مثلا مرید یکه استعداد ولایت موسوی دارد ونهایت قوت
استعداد تا وصول بنصف راه آن ولایت است پیر صاحب تصرف او را خود تواند باقصای درجات آن ولایت
رسانید اما آنکه او را از ولایت موسوی بولایت محمدی آرد ودرین ولایت او را ترقیات بخشد معلوم
الوقوع نیست وایضا پرسیده بودند که آن کدام مرتبه است اخفی که الطف لطائف انسانی ست
دران مرتبه حکم نفس اماره دارد ودر دناءت وخساست شبه او پیدا میکند معلوم اخوی باد که خفی هر چند
الطف لطائف است اما داخل دائره امکان ست وبداغ حدوث متسم چون سالک پا از دائره امکان
بیرون نهد که در مراتب وجوب سیر فرماید واز ظلال وجوبی باصول آن برسد واز تقیید صفت وشان ازو
ناچار نا ممکن در نظر او خوار وبے اعتبار در آید واخس والطف را در دناءت وخساست برابر بیند ونفس
واخفی را در یک مقام توان انگارد ونوشته بودند که بواسطه یا بی واسطه از تو شنیده ایم که در وقت عبادت
حق را سبحانه حاضر دیده عبادت کردن موجب تنزل او ست سبحانه بنده وار عبادت باید کرد این که او را
سبحانه حاضر داشته عبادت کند سوی او بسبب محبت آثار این قسم مقوله معلوم نیست که ازین فقیر سر بر زده
باشد جاے دیگر دیده باشند. وواقعه که نوشته بودند حضرت رسول اکرم علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام را دران
واقعه دیده بسیار رنگ ست که اصالت دارد وآب کنایه از علم است ودست دران کردن حصول
قدرت است در علم ومشارکت حضرت آدم علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام درین معنی موکد حصول است
چه آنحضرت تلمیذ حضرت رحمن است وعلم آدم الاسماء کلها غایته ما فی الباب مراد از علم درین واقعه
علم باطن است بلکه نوعے از علم باطن که مناسبت به نسبت اہل بیت دارد علیہم الرضوان والباقی
عند التلاقی والسلام مکتوب دوصد وسیزدهم بسیادت پناهی شیخ فرید صدور یافت در بیان
مواعظ ونصائح ودر ترغیب بر متابعت علماء اہل سنت وجماعت که فرقه ناجیه اند واجتناب از صحبت
علماء سوء که علم را وسیله حطام دنیوی ساخته اند عصمکم الله سبحانه عما لا یلیق بجنابکم بحرمة جدکم الامجد علیه وعلی
آله الصلوات والتسلیمات قال الله سبحانه وتعالی هل جزاء الاحسان الا الاحسان میداند که احسان شما را

علیهم الرضوان تلک دماء طهر الله عنها ایدینا فلنطهر عنها السنتنا ومثل این مقوله از امام اجل جعفر صادق رضی نیز منقول است والسلام اولاً و آخراً **مکتوب دوصد و یازدهم** بملا یار محمد قدیم بدخشی صدور یافته در جواب سوال که کرده بود از مقوله مولوی علیه الرحمه و در بیان شرائط ضروریه مقام تکمیل و ارشاد مکتوب مرغوب اخوی اعزی مولانا یار محمد قدیم وصول یافت موجب فرحت گشت حضرت حق سبحانه و تعالی بذروهٔ کمال و تکمیل رساناد بحرمة النبی المختار و آله الامجاد علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات از مقوله مولوی علیه الرحمة پرسیده بودند که گفته اند آن نازنینی که درکنار من بوده حق بوده است آیا این گفتن جائز است یا نه بدانند که این قسم امور درین راه بسیار واقع میشود بزبان می آید این نوع معامله تجلی صوری است که صاحب معامله آن صورت متجلی له را حق می انگارد تعالی شانه سخن همان ست که شیخ اجل امام ربانی حضرت خواجه یوسف همدانی فرموده اند تلک خیالات تربی بها اطفال الطریقة دیگر چون نوعی از اجازت تعلیم طریقت بشما کرده شده است درینباب بعضی فوائد نوشته میشود بگوش هوش استماع نموده بعمل خواهند در آورد بدانند که چون طالبی باراده پیش شما بیاید در تعلیم طریقت او تامل بسیار باید کرد مبادا درین امر استدراج شما خواسته باشد و خرابی منظور باشد علی الخصوص که در آمدن مرید فرحی و سروری پیدا شود باید که درینباب راه التجا و تضرع اختیار نموده استخارهای متعدد نمایند تا آنکه بیقین پیوندد که طریقه را باو باید گفت و استدراج و خرابی مراد نیست زیرا که در بندها حق سبحانه تصرف کردن و وقت خود را در عقب ایشان غارت نمودن بی اذن سبحانه مجوز نیست آیه کریمه لتخرج الناس من الظلمات الی النور باذن ربهم دلالت برین معنی دارد عزیزی فوت کرد خطاب آمد که تو آنی که زره پوشیده بودی در دین من بر بندهای من گفت بلی فرمود هلا کلت خلقی الی فقلبت بقلبک علی و اجازتیکه بشما و دیگران کرده شده است مشروط بشرائط است و منوط است بحصول علم بمرضی او تعالی هنوز آنوقت نیامده است که اجازت مطلق کرده شود تا در رود آن وقت شرائط را نیک مرعی دارند خبر شرط است و بمیر نعمان هم این معنی نوشته است از انجا نیز معلوم خواهند نمود بالجمله سعی نمایند که آنوقت برسد و از تنگی شرائط وا رهند والسلام **مکتوب دوصد و دوازدهم** بمولانا محمد صدیق بدخشی صدور یافت در جواب بعضی اسوله که پرسیده بود و حل واقعه که دیده بود نوشته دو مکتوب مرغوب پی درپی رسید فرحت

می شمرند نه از برای آن غرض که در آن فرصت تنعمات و تلذذات فرمایند که بعد از وثبات است مع ذلک معدات محن و عقبات بلکه تا در ان فرصت کشت و کار فرمایند و از یکدانه عمل خیر کریمه و الله یضاعف لمن یشاء ثمرات بی نهایت حاصل کنند از ینجا است که اعمال صالحهٔ چند روزه را به تنعمات مخلد جزا فرموده اند و الله ذو الفضل العظیم اگر پرسند که تضاعف اجر در حسنات است و در سیئات جزا مثل است پس کفار را بواسطهٔ سیئات معدوده عذاب مخلد چون باشد گوئیم که مماثلة جزا مر عمل را مفوض بعلم واجب تعالی و تقدس علم ممکن از ادراک قاصر است مثلاً در قذف محصنات جزا مماثل آن هشتاد تازیانه فرموده و در حد سرقه قطع یمین سارق جزا آن نموده و در حد زنا در صورت بکر به بکر صد تازیانه و تغریب عام تقدیر نموده و در صورت شیخ و شیخه حکم برجم فرموده علم این حدود و تقدیرات از طوق بشر خارج است ذلک تقدیر العزیز الحکیم پس در ماده کفار حق سبحانه تعالی کفر موقت را عذاب مخلد جزا او وفاق فرموده معلوم شد که جزا مماثل مر کفر موقت را همین عذاب مخلد است و کسی که خواهد که جمیع احکام شرعیه را معقول خود سازد و بادلهٔ عقلیه برابر نماید آن کس منکر طور نبوت است علیه ما یستحق با وسخن کردن از سفه است بیت زان کس که بقرآن و خبر زو نرهی آنست جوابش که جوابش ندهی بقیة المرام رافع رقعه فقراسیان شیخ احمد ولد اعز مغفرت پناهی شیخ سلطان تهانیسری ست الطاف و احسانهای شما را که نسبت به پدر بزرگوار او بوده یاد نموده بخدمت علیه نمول این فقیر خود را رسانیده است و از جملهٔ الطاف ایشان موضعی بود که در پرگنه اندری کرم فرموده بودند الامر عندکم بل کل من عند الله و السلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات

مکتوب دو صد و یازدهم

بمرزا داراب صدور یافته در مذمت دنیا

مکتوب شریف که از حسن نشاء استعداد فطری به نیاز تمام بفقرا رسالهٔ البضاعت ارسال داشته بودند رسید جزاکم الله سبحانه عنا خیر الجزاء بصدقة حبیبه علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات ای فرزند ارباب دنیا و اصحاب غنا به بلای عظیم گرفتار اند و بابتلاء عظیم مبتلا زیرا که دنیا مبغوضهٔ حق است سبحانه و مردار ترین جمیع نجاسات در نظر ایشان مزین ساخته اند و فریب گردانیده در رنگ آنکه نجاستی را زر اندوده سازند و زهری را شکر آلود مع ذلک عقل دور اندیش را شناعت این دنیهٔ مهتذ ساخت و بر قباحت این نامرضیه دلالت فرمود لهذا علما فرموده اند که اگر شخصی وصیت کرد که مال مرا با عقل زمانه بدهند به زاهد باید داد که از دنیا بیرغبت است و آن بی رغبتی از کمال عقل اوست معهذا از کمال رحمت بیک شائبه

ف: جمع احکام شرعیه را بمعقول برابر نمودن از علامات انکار نبوت است ۱۲

بکدام احسان مکافات نماید غیر از آنکه در اوقات نیک بدعای سلامتی دارین رطب اللسان باشد الحمد لله
سبحانه والمنة که این معنی بنحو است میسر است واحسان دیگر که لائق مکافات است موعظت و تذکیر است اگر در
معرض قبول افتد چه غنیمت است نقابت و نجابت دستگاها خلاصهٔ مواعظ و زبدهٔ نصائح اختلاط و انبساط با اهل
تدین و ارباب تشرع است تدین و تشرع منوط بسلوک طریقه حقه اهل سنت و جماعت ست که فرقه ناجیه
اند در میان سائر فرق اسلامیه نجات بی متابعت این بزرگواران محالست و فلاح بی اتباع آرای
اینها ممتنع دلائل عقلی و نقلی و کشفی برین معنی شاهد ست که احتمال تخلف ندارد و اگر معلوم شود که شخصی ابه
خردل از صراط مستقیم این بزرگواران جدا افتاده است صحبت او را سم قاتل باید دانست و مجالست
او را زهر افعی باید انگاشت طالب علمان بیباک از هر فرقه که باشند لصوص دین اند اجتناب از صحبت اینها نیز
از ضروریات است و این همه فتنه و فساد که در دین پیدا شده است از شومی این جماعت ست که بواسطه حطام
دنیوی آخرت خود را برباد داده اند اولئک الذین اشتروا الضلالة بالهدی فما ربحت تجارتهم وما کانوا
مهتدین ابلیس لعین را شخصی دید که آسوده و فارغ البال نشسته است و دست را از اغوا و اضلال کوتاه
کرده سر آنرا پرسید لعین گفت علماء سوء اینوقت کار مرا کفایت کرده اند متکفل اغوا و اضلال گشته ازدلابه
آنجناب مولانا را عمر نیک نهاده است بشرط آنکه او را اول بر هنند و در اظهار حق دلیر سازند و حافظ امام نیز
جنون اسلام دارد که در اسلام از آن جنون چاره نبود لن یؤمن احدکم حتی یقال انه مجنون معلوم شریف
است که فقیر بگفتن و نوشتن در تحریص بر صحبت نیک تقصیر نکرده است و در مبالغه نمودن از اجتناب
از مصاحبت سوء خود را معاف نداشته که آنرا اصل عظیم میداند والقبول عندکم بل کل من عند الله فطوبی
لمن جعله الله سبحانه مظهر الخیر تذکر احسانهاے شما برین گفت وگوی می آرد و ملاحظه تصدیع و ملال را
از میان برمی اندازد والسلام **مکتوب دو صد و چهاردهم** بخانخانان صدور یافته در بیان آنکه
دنیا مزرعه آخرت است و در جواب آن سوال مشهور که کفار را بواسطه کفر موقت عذاب مخلد چون
باشد و سفارش حاجتمندی طوبی لمن جعله الله سبحانه مظهر الخیر حضرت حق سبحانه دنیا را مزرعه آخرت گردانید
بیدولت باشد کسیکه تخم را درست نجوزد و برزمین استعداد نیندازد و از یکدانه هفتصد دانه
نسازد و از برای روزی که برادر از برادر گریزد و مادر بفرزند نیامیزد ذخیره نکند خسارت دنیا و آخرت
نقد وقت ست و حسرت و ندامت دارین برکف دست و صاحب دولتان فرصت دنیا را غنیمت

است تا مد تہا بخاطر میخلید کہ وجہ چیست کہ اولیاء اکمل این امت بسیار گذشتہ اند اما آن قدر خوارق کہ از حضرت سید محی الدین جیلانی قدس سرہ ظاہر گشتہ است از ہیچ کدام آنہا ظہور نیافتہ آخر الامر حضرت حق سبحانہ سر این معما را ظاہر ساخت و معلوم فرمود کہ عروج ایشان از اکثر بلندتر واقع شدہ است و در جانب نزول تا مقام روح فرود آمدہ اند کہ از عالم اسباب بلندتر است مناسب این مقام حکایت خواجہ حسن بصری و حبیب عجمی است قدس سرہما منقول است کہ روزی خواجہ حسن بصری بر لب دریا ایستادہ بودند و انتظار کشتی میبردند کہ از و بگذرند و در این اثنا حبیب عجمی رسید پرسید کہ چرا ایستادہ اید گفت انتظار کشتی میبرم حبیب گفت چہ احتیاج کشتی است شما یقین ندارید خواجہ حسن گفت تو علم نداری حبیب بے اعانت کشتی از آب گذشت و خواجہ در انتظار کشتی ایستادہ ماند حسن بصری چون بعالم اسباب فرود آمدہ بود با او بتوسط اسباب معاملہ میفرمودند و حبیب عجمی چون اسباب را در ست از نظر انداختہ بودند بی توسط اسباب با و زندگانی میکردند اما افضل حسن را ست کہ صاحب علم است و عین الیقین را بعلم الیقین جمع ساختہ است و اشیار را چنانکہ ہست دانستہ چہ نفس الامر قدرت را در پس حکمت مستور ساختہ اند و حبیب عجمی صاحب سکر است یقینی بفاعل حقیقی داشت و بی آنکہ اسباب را مدخلی بود این دید مطابق نفس امر نیست زیراکہ توسط اسباب بحسب واقع کائن است اما معاملہ تکمیل و ارشاد بر عکس معاملہ ظہور خوارق است زیراکہ در مقام ارشاد ہر چند نازل تر کاملتر کہ در ارشاد حصول مناسبت درمیان مرشد و مسترشد در کار است کہ متوسط بہ نزول بدانند کہ اغلب آنست کہ ہر چند بالا رود پایان تر فرود آید لہذا حضرت رسالت خاتمیت علیہ و علی آلہ الصلوۃ والسلام والتحیۃ از ہمہ بالاتر رفت و در وقت نزول از ہمہ پایان تر فرود آمد از اینجاست کہ دعوت او اتم گشت و بہ کافہ انام مرسل شد چہ بواسطہ نہایت نزول مناسبت بہمہ پیدا کردہ و در راہ افادہ تمام تر گشتہ و بسیار است کہ از متوسطان این راہ آنقدر را افادہ طالبان بوقوع آید کہ از منتہیان غیر مرجوع میسر نشود زیراکہ متوسطان بیشتر مناسبت وارند بمبتدیان خبر مرجوع از اینجاست کہ شیخ الاسلام ہروی قدس سرہ گفتہ اگر خرقانی و محمد قصاب بجای بودندی من شما را بوی فرستادمی نہ بخرقانی کہ وی شما را سودمند تر بود از خرقانی یعنے خرقانی منتہی بود مرید از وی بہرہ کمتر یافتی یعنی منتہی غیر مرجوع نہ منتہی مطلقا کہ عدم افادہ تام در حق او غیر واقع است زیراکہ محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم منتہی تر بود از ہمہ حال آنکہ افادہ او

عقل کفایت ننمود شاہد دیگر از نقل نیز بآن ضم فرمودہ و بزبان رسل علیہم الصلوات والتحیات کہ رحمت عالمیانند بر حقیقت آن متاع کاسد اطلاع بخشید و از محبت و گرفتاری بآن قحبہ مکارہ منع بلیغ فرمودہ باوجود این دو شاہد عدل ہم اگر کسی بطمع شکر موہوم زہر بخورد و بامید زر متخیل نجاست اختیار کند سفیہ محض است و بلید بالطبع بلکہ فی الحقیقت منکر اخبار رسل است علیہم الصلوات والتحیات حکم منافق دارد کہ صورت ایمان در آخرت سودمندش نخواہد گشت و نتیجۂ آن غیر از عصمت دماء و اموال دنیوی چیز دیگر نخواہد بود امروز پنبۂ غفلت از گوش باید بر داشت کہ فردا غیر از حسرت و ندامت سرمایہ نخواہد ماند خبر شرط است **بیت** ہمہ اندر زمن بتو اینست ؎ کہ تو طفلی و خانہ رنگین است ؎ والسلام

مکتوب دوصد و شانزدہم بمرزا حسام الدین احمد صدور یافتہ در بیان سر کثرت ظہور خوارق از بعضی اولیاء و قلت ظہور از بعضے دیگر و در بیان اتمیت مقام تکمیل و ارشاد و مایناسب ذلک

الحمد للہ رب العالمین والصلوٰۃ والسلام علی سید المرسلین وآلہ الطاہرین اجمعین بخاطر فاتر میرسد کہ چون درمیان احبا بعد صوری حائل گشتہ است و ملاقات ظاہر متعذر شدہ اگر احیاناً بعضے از علوم و معارف بایشان نوشتہ شود مناسب مینماید بناء علی ذلک گاہ گاہ ازین قسم چیزی می نویسد امید ست کہ بملال نکشد مخدوما چون مبحث ولایت درمیان ست و نظر عوام بر ظہور خوارق ازین مقولہ سخنی چند مذکور میسازد استماع خواہند فرمود ولایت عبارت از فنا و بقا است کہ خوارق و کشوف از لوازم آنست قلت او کثرت لیکن نہ ہر کہ خوارق بیشتر دارد ولایت او اتم بود بلکہ بسیار است کہ خوارق کمتر ظاہر شود و ولایت اکمل بود و مدار کثرت ظہور خوارق بر دو چیز است در وقت عروج بلندتر رفتن و در وقت نزول کمتر فرود آمدن بلکہ اصل عظیم در ظہور کثرت خوارق قلت نزول است از جانب عروج بہر کیف کہ باشد زیراکہ صاحب نزول بعالم اسباب فرود می آید و وجود اشیاء را مربوط باسباب می یابد و فعل مسبب الاسباب را در پس پردۂ اسباب می بیند و آنکہ نزول نکردہ است یا نزول کردہ باسباب نرسیدہ و نظر او بر فعل مسبب الاسباب ست و بس زیراکہ اسباب تمام از نظر او بر فعل مسبب الاسباب مرتفع گشتہ است لازم حق سبحانہ تعالی بہ مقتضای ظن با ہر کدام علیحدہ معاملہ میفرماید و کار اسباب بین را با سباب می اندازد و آنکہ اسباب را نمی بیند کار او را بتوسط اسباب مہیا میسازد و حدیث قدسی انا عند ظن عبدی بی شاہد اینمعنی

میشود وبخلاف آن بظهور می آید مثلاً خبر کردند که فلانی بعد از یکماه خواهد مرد یا از سفر بوطن مراجعت خواهد نمود اتفاقاً بعد از یکماه ازین دو چیز هیچکدام بوقوع نیامد در جواب گوییم که حصول آن مکشوف ومخبر عنه مشروط بشرائط بوده است که صاحب کشف در آنوقت به تفصیل آن شرائط اطلاع نیافته وحکم کرده بحصول آن شی مطلقاً یا آنکه گوییم حکمی از احکام لوح محفوظ بر عارفی ظاهر شده که آن حکم فی نفسه قابل محو واثبات است از قبیل قضاء معلق اما آن عارف را از تعلیق وقابلیت محو وی خبر نه درینصورت اگر بمقتضای حکم خود حکم کند ناچار احتمال تخلف خواهد داشت منقول ست که روزی حضرت جبرئیل علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام پیش حضرت پیغمبر ما علیه وعلی آله الصلوة والسلام آمده اخبار کرد در حق شخصی که این جوان فردا علی الصباح خواهد مرد حضرت پیغمبر علیه وعلی آله الصلوة والسلام بر حال جوان رحم آمد پرسیدند که از دنیا چه آرزو داری گفت دو چیز منکوحه بکر وحلوا فرمودند تا هر دو مهیا ساختند آن جوان شب با اهلیه خود در خلوت خانه نشسته بود وطبق حلوا در پیش اتفاقاً سائل محتاج بر در آمده اظهار احتیاج نمود این جوان طبق حلوا را در دست برداشته بآن فقیر داد چون صباح شد حضرت پیغامبر علیه وعلی آله الصلوة والسلام انتظار خبر فوت آن جوان بردند چون دیر شد فرمودند که خبر بیارید که آن جوان چه حال دارد خبر آوردند که خوش وخرم است متحیر ماندند درین اثنا حضرت جبرئیل علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام آمده گفت که تصدق حلوا دفع بلای آن جوان نمود زیر بستر او مار کلانی یافتند که مرده ودر درون آن مار آن تقدر حلوا کوفته اند که از بسیاری حلوا بجان داده ست واین فقیر این نقل را نمی پسندد وتجویز خطا بر جبرئیل امین نمی نماید که حامل وحی قطعی اوست واحتمال خطا بر حامل وحی تجویز نمودن مستقبح می دارد مگر آنکه گوییم که عصمت وامانت وعدم احتمال خطای او مخصوص بوحی است که به تبلیغ است از قبل حق سبحانه درین خبر از قسم وحی نیست بلکه اخبار است از علم ومستفاد از لوح محفوظ است که محل محو واثبات است پس خطا را درین خبر مجال پیدا شد بخلاف وحی که مجرد تبلیغ است فافترقا کالفرق بین الشهادة والاخبار فان الاول معتبر فی الشرع لا الثانی بدآن ارشدک الله تعالی سبحانه که قضا بر دو قسم است قضاء معلق وقضاء مبرم در قضاء معلق احتمال تغیر وتبدیل است ودر قضاء مبرم تغیر وتبدیل را مجال نیست قال الله سبحانه وتعالی ما یبدل القول لدی این در قضای مبرم است ودر قضای معلق میفرماید یمحو الله ما یشاء ویثبت وعنده ام الکتاب

از همه زیاده تر بود پس مدار زیادتی افاده و کمتر آن بر رجوع و هبوط آمدنه برانتها و عدم انتها اینجا دقیقه ایست باید دانست که همچنانکه در حصول نفس ولایت مر ولی را علم بولایت خود شرط نیست چنانکه مشهور است علم بوجود خوارق خود هم شرط نیست بلکه بسیار هست که مردم از وی خوارق نقل کنند و او را از آن خوارق اصلا اطلاع نه و اولیا را که صاحب علم و کشف اند جائز هست که بر بعضی از خوارق خود اطلاع پیدا نکنند بلکه صور مثالیه ایشان را در امکنه متعدده ظاهر سازند و در مسافات بعیده کارهای عجیبه و غریبه از آن صور بظهور آرند که صاحب آن صور را از آنها اصلا اطلاع نیست **مصرع** از ما و شما بهانه بر ساخته اند حضرت مخدومی قبله گاهی قدس سره میفرمودند که عزیزی میگفت عجائب کار و بار است مردم از اطراف و جوانب می آیند بعضی میگویند که ترا در مکه معظمه دیده ام و در موسم حج حاضر بوده اید و باتفاق حج کرده ایم و بعضی دیگر میگویند که ترا در بغداد دیده بودیم و اظهار آشنائی مینمایند و من هرگز از خانهٔ خود نه برآمده ام و هرگز این قسم مردم را ندیده ام چه تهمتی است که بر من میکنند الله سبحانه اعلم بحقائق الامور کلها زیاده برین اطناب است اگر تعطش ایشان را معلوم ساخت زود تر و بیشتر خواهد نوشت انشاء الله تعالی

مکتوب دوصد و هفتدهم بملا طاهر بدخشی صدور یافت در بیان آنکه نسبت باطن هرچند بجهالت و حیرت کشد زیباتر است و در بیان آنکه سبب چیست که در بعضی از کشوف اولیاء الله غلط واقع میشود و خلاف آن ظاهر میگردد و فرق در میان قضاء معلق و قضاء مبرم و حکم هر کدام اینها و در بیان آنکه آنچه قطعی است و شایان اعتماد کتاب و سنت است و در بیان آنکه اجازت تعلیم طریقت بعضی مخلصان را علامت کمال و تکمیل نیست و ما یتعلق بذلک

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین و علی آله الطاهرین اجمعین مدتیست که از احوال و اوضاع خود اطلاع نداده اند بهر حال استقامت مطلوب است سعی نمایند که سر موی خلاف شریعت اعتقاداً و عملاً بوقوع نیاید و محافظت نسبت باطن خود از اهم مهام است و هرچند بجانب جهالت کشد زیباتر بود و چندان که بجانب حیرت انجامد بهتر باشد که کشوف الهی و ظهورات اسمائی و ذاتی در اثنای راه است بعد از وصول اینها همه کوتهی میکنند و غیر از جهالت و عدم یافت مطلوب دیگر نمی ماند از کشوف کونی چه نویسد که آنجا مجال خطا بسیار است و مظنهٔ غلط غالب وجود و عدم آنرا مساوی باید دانست اگر پرسند سبب چیست که در بعضی از کشوف کونی که از اولیاء الله صادر میگردد غلط واقع

ومصروف الظاہر است و محمول بر تاویل و تعبیر اینمقام از جملہ اغلاط کشفیہ است بالجملہ آنچہ قطعی است و شایان اعتماد کتاب و سنت است کہ بوحی قطعی ثابت شدہ است و بہ نزول ملک مقرر گشتہ و اجماع علما و اجتہاد مجتہدین نیز راجع باین دو اصل است وماوراء این چہار اصل شرعی ہرچہ باشد اگر موافق است باین اصول مقبول والا فلا اگرچہ از علوم و معارف صوفیہ باشد و از الہام ایشان بود آنجا وجد و حال را تا بمیزان شرع نسنجند بہ نیم جو نمیخرند و کشوف و الہام را تا بمحک کتاب و سنت نزنند بہ نیم جتیل نمی پسندند مقصود از سلوک طریق صوفیہ حصول ازدیاد یقین است بحقیقت معتقدات شرعیہ کہ حقیقت ایمان است و حصول تیسیر است در اداء احکام شرعیہ نہ امری دیگر وراء آن چہ رویت موعود باخرت است در دنیا واقع نیست و مشاہدات و تجلیات کہ صوفیہ بآن خرسند اند آرام بظلال است و تسلی بہ شبہ و مثال او تعالیٰ وراء الوراست می ترسم کہ اگر حقیقت این مشاہدات و تجلیات را کماہی بگویم فتوری در طلب مبتدیان این راہ افتد و قصوری در شوق ایشان پیدا آید و از ان میترسم کہ اگر نگویم باوجود علم تجویز التباس حق بباطل کردہ باشم بضرورت اینقدر را اظہار مینمایم کہ مشاہدات و تجلیات این راہ را بر محک تجلی و شہود کوہ موسیٰ کلیم اللہ علی نبینا وعلیہ الصلوۃ والسلام باید زد اگر درست نیاید ناچار بظلال و شبہ و مثال باید برد البتہ درست نخواہد آمد چہ دک و فک مقصود است و در دنیا ازان چارہ نبود اگر بر باطن متجلی شود و اگر بر ظاہر دک و فک البتہ باید خاتم الانبیاء علیہم الصلوات والتسلیمات ازین وسمہ مبرا است و او را در دنیا رویت میسر شد و سر موی از جا نرفت و اکمل تابعان او را کہ ازین مقام نصیب دارند گفتہ اند بی پردہ ظلی از ظلال نخواہد بود صاحب تجلی فہمد یا نہ ہرگاہ کلیم اللہ را از مشاہدہ این حال بی آنکہ تجلی شود صعقہ در گرفت دیگران چہ باشند دیگر بدانند کہ مقصود از اجازت بعضی از مخلصان آن بود کہ درین طور گرداب ضلالت جمعی را براہ حق جل وعلا رہنمونی نمایند و خود ہم باتفاق آن طالبان مشغولی کنند و ترقیات نمایند این سررشتہ را نگاہداشتہ سعی نمایند کہ بقای خود را برباد دادہ کوشش کنند کہ مسترشدان نیز باین دولت مشرف شوند نہ آنکہ این اجازت در توہم کمال و تکمیل اندازد و از مقصود باز دارد و ما علی الرسول الا البلاغ والسلام **مکتوب دوصد و ہیزدہم** بملا داؤد صدور یافتہ در بیان رعایت پیر طریقت مکتوب شریف اخوی اعزی مولانا داؤد رسید موجب بہجت گشت حضرت حق سبحانہ تعالیٰ ظاہر و باطن بمرضیات خود متحلی و متزین دارد

حضرت قبلہ گاہی ام قدس سرہ میفرمودند کہ حضرت سید محی الدین جیلانی قدس سرہ در بعضی از رسائل خود نوشتہ اند کہ در قضاء مبرم ہیچ کس را مجال نیست کہ تبدیل بدہد مگر مرا کہ اگر خواہم آنجا ہم تصرف کنم واز ین سخن تعجب بسیار میکردند و استبعاد میفرمودند و این نقل مدتہا در خزینہ ذہن این فقیر بود تا آنکہ حضرت سبحانہ تعالی باین دولت عظمی مشرف ساخت روزی در صدد دفع بلیۂ بودم کہ بہ بعضی از دوستان نامزد شدہ بود و دران وقت التجاو تضرع و نیاز و خشوع تمام داشتم ظاہر شد کہ در لوح محفوظ قضاء این امر معلق بامری نیست و مشروط بشرطی نہ یک گونہ یاس و ناامیدی دست دادہ و سخن حضرت سید محی الدین قدس سرہ بیاد آمد مرۃ ثانیۃ باز ملتجی و متضرع گشت و راہ عجز و نیاز پیش گرفتہ متوجہ شدہ بمحض فضل و کرم ظاہر ساختند کہ قضاء معلق بر دو گونہ است قضائی است کہ تعلیق او را در لوح محفوظ ظاہر ساختہ اند و ملائکہ را بران اطلاع دادہ و قضای کہ تعلیق او نزد خدا است جل شانہ و بس در لوح محفوظ صورت قضاء مبرم دارد این قسم اخیر از قضاے معلق نیز احتمال تبدیل دارد در رنگ قسم اول از انجا معلوم شد کہ سخن سید معروف باین قسم اخیر است کہ صورت قضاء مبرم دارد نہ قضائی کہ بحقیقت مبرم است کہ تصرف و تبدیل دران محال ست عقلاً و شرعاً کما لا یخفی والحق کہ کم کسے را بحقیقت آن قضاء اطلاع است فکیف کہ در انجا تصرف نماید و بلیہ کہ متوجہ آن دوست شدہ بود دران قسم اخیر یافت و معلوم شد کہ حضرت حق سبحانہ تعالی دفع آن بلیہ فرمودہ والحمد للہ سبحانہ علی ذلک حمدا کثیرا طیبا مبارکا علیہ کما یحب ربنا و یرضی والصلوۃ والسلام والتحیۃ علی سید الاولین والآخرین خاتم الانبیاء والمرسلین الذی ارسلہ رحمۃ للعالمین و علی آلہ واصحابہ و علی جمیع اخوانہ من النبیین والصدیقین والشہداء والصالحین والملائکۃ المقربین اجمعین اللہم اجعلنا من محبیہم ومتابعی آثارہم ببرکتہ ہؤلاء الکبراء و یرحم اللہ عبدا قال آمینا برسر اصل سخن رویم و گوئیم و در بعضی اوقات خطائی کہ در بعضی علوم الہامی واقع میشود سبب آنست کہ بعضی از مقدمات مسلم کہ نزد صاحب الہام ثابت ست و در نفس امر کاذب با علوم الہامی فدا میشود و بہ حیثیتی کہ صاحب الہام نمی تواند تمیز نمود بلکہ مجموع علوم را الہامی انکارد پس ناچار در مجموع خطا واقع شود بسبب خطا در بعضی اجزاء آن و ایضا گاہ ہست کہ در کشوف و واقعات امور غیبی را می بیند و خیال میکند کہ محمول بر ظاہر ست و مقصود بر صورت باندازہ آن خیال حکم میکند و خطاء واقع میشود نمیداند کہ آن امور

یرید اللہ بکم الیسر ولا یرید بکم العسر وکریمۂ یرید اللہ ان یخفف عنکم وخلق الانسان ضعیفا ہر دو شاہد انعنی
است مصرع خورشید نہ مجرم ار کسی بینا نیست ؛ پس فکر ازالۂ این مرض لازم آمد با طبا ، حاذق
التجا آوردن فرض عین گشت ما علی الرسول الا البلاغ والسلام **مکتوب دو صد و بستم** بشیخ حمید بنگالی
صدور یافتہ در بیان بعضی از اغلاط صوفیہ و منشاء غلط آنہا الحمد للہ رب العالمین والسلام علی سید المرسلین
وعلی آلہ و اصحابہ اجمعین احوال و اوضاع فقراء اینجا روز بروز موجب از دیاد شکر است ہمین توقع
را در مادہ دوستان دور افتادہ دارد ای عزیز درین راہ عیب الغیب مزلۂ اقدام سالکان بسیار است
سررشتہ شریعت را در اعتقادیات و عملیات نیک نگاہ داشتہ زندگانی فرمایند در حضور و غیبت
ہمین نصیحت است مبادا غفلت واقع شود بعضے از اغلاط این راہ را می نویسد و منشاء غلط را
تعیین مینماید بنظر اعتبار ملاحظہ خواہند نمود و در ماورای جزئیات مذکورہ باندازۂ آن کار خواہند
فرمود بدانند کہ بعضی از اغلاط صوفیہ آنست کہ گاہ سالک در مقامات عروج خود را فوق دیگران
یابد کہ فی الحقیقت افضلیت آنہا باجماع علما ثابت شدہ است وبیقین مقام این سالک دون مقامات
آن بزرگواران است بلکہ این اشتباہ گاہ ہست کہ نسبت با نبیا کہ بہترین خلائق اند قطعاً علیہم الصلوات
والتسلیمات واقع شود عیاذاً باللہ سبحانہ من ذلک منشاء غلط جمعی از آنست کہ ہر یکی از انبیا و اولیاء
را اولاً عروج تا باسماء است کہ مبادی تعینات وجود ایشانست و باین عروج اسم ولایت متحقق
میشود ثانیاً عروج دران اسما است و ازان اسما الی ماشاء اللہ تعالی اما با وجود این عروج
ماوای و منزل ہر کدام ایشانان ہمان اسم است کہ مبدا تعین وجود اوست لہذا در مقامات عروج
ہر کہ ایشانرا جوید اکثر در ہمان اسما یابد چہ مکان طبعی این بزرگواران در مراتب عروج ہمان اسما
است و عروج و ہبوط ازان اسما بواسطہ عوارض است پس سالک بلند فطرت چون سیر او از
اسما بلندتر واقع شود لاجرم ازان اسما نیز بالاتر خواہد رفت و آن توہم پیدا خواہد کرد عیاذاً باللہ سبحانہ
از آنکہ آن توہم یقین سابق را زائل گرداند و در افضلیت انبیا علیہم الصلوات والتسلیمات و اولیۂ
اولیا کہ باجماع افضل اند اشتباہ پیدا آرد این مقام از مزال اقدام سالکان است در آن وقت
سالک نمیداند کہ آن اکابران ازان اسماء عروجات بی نہایت فرمودند و بفوق فوق رسیدہ
و نیز نمیداند کہ آن اسما امکنۂ طبیعیۂ عروجی ایشان ہست و او را نیز ہمانجا مکانی طبعی کہ او دون

بحرمۃ النبی و آلہ الامجاد علیہ وعلیہم الصلوات والتسلیمات در تکرار سبق باطن و استقامت بر طریقت اکابر قدس اللہ تعالیٰ اسرارہم باید کہ از توجہات شتی فتوری واقع نشود و اگر فرضا ظلمتی وکدورتی طاری شود علاج آن التجا وتضرع ونیاز وشکستگی است بجناب قدس خداوندی جل سلطانہ و توجہ تام است بمربی خود کہ وسیلۂ حصول این دولت اوست و در حضور و غیبت رعایت آداب و اساس این دولت عظمی را نیک نمایند و رضای این بزرگواران را وسیلہ رضای حق سازند سبحانہ طریق نجات و فلاح اینست والسلام

مکتوب دوصد و نوزدہم بمرزا ایرج صدور یافتہ در بیان آنکہ آدمی از نادانی خود در فکر ازالہ امراض ظاہر خود است و از مرض باطنی کہ عبارت از گرفتاری دل است غافل و ما یناسب ذلک

عصمکم اللہ سبحانہ عما یصمکم وصانکم عما شانکم بحرمۃ سید الاولین و الآخرین علیہ وعلی آلہ اجمعین من الصلوات انمہا ومن التسلیمات اکملہا سعادت و نجابت آثار آدمی را چون مرضی از امراض ظاہر طاری میگردد و عضوی از اعضای او را آفتی میرسد آنقدر سعی و مبالغہ مینماید کہ آن مرض دفع شود و آن آفت زائل گردد و مرض قلبی کہ عبارت از گرفتاریست بماسوی حق جل وعلا بر نہجی بروی استیلا یافتہ است کہ نزدیک است کہ او را بموت ابدی رساند و بعذاب سرمدی گرفتارش گرداند ہیچ فکر در ازالہ آن نمی نماید و سعی در دفع آن نمی فرماید اگر این گرفتاری را مرض نمیداند سفیہ محض است و اگر میداند و باک ندارد و پلید صرف ما تا کہ از برای ادراک این مرض عقل معاد درکار است عقل معاش از کوتہ اندیشی خود مقصور بر ظاہر بینی است عقل معاش چنانچہ آفات معنویہ را بواسطہ تلذذات فانیہ مرض نمی انگارد عقل معاد نیز امراض صوریہ را بواسطہ مثوبات اخرویہ مرض نمیداند عقل معاش قصیر النظر است و عقل معاد حدید البصر عقل معاد نصیب انبیا و اولیاست علیہم الصلوات والتسلیمات و عقل معاش مرغوب اغنیا و ارباب دنیا و شأن ما بینہما و اسبابی کہ محصل عقل معاد است ذکر موت است و تذکر احوال آخرت و مجالست با جماعہ کہ بدولت دار آخرت مشرف شدہ اند ؎ دادیم ترا ز گنج مقصود نشان ٭ گر ما نرسیدیم تو شاید برسی ٭ باید دانست کہ مرض ظاہر چنانچہ موجب تعسر ادای احکام شرعیہ است مرض باطن نیز مستلزم آن تعسر است قال اللہ تبارک وتعالیٰ کبر علی المشرکین ما تدعوہم الیہ وقال سبحانہ وانہا لکبیرۃ الا علی الخاشعین در ظاہر ضعف قوی وجوارح مستلزم آن عسر است و در باطن ضعف یقین و نقص ایمان موجب عدم تیسر والا در تکالیف شرعیہ ہمہ تخفیف است و تمام تیسر و سہولت کریمۂ

وسماوی وہمین اشتباه انموذج بحقیقت شئ صاحب فتوحات مکیہ گفته است که جمع محمدی اجمع است نمونه از جمع الٰہی چه جمع محمدی مشتمل بر حقائق کونی والٰہی پس اجمع باشد نمیداند که آن اشتمال بر ظلی از ظلال مرتبۂ الوہیت است وانموذجی است از انموذجات آن نه بر حقیقت آن مرتبہ مقدسہ بلکہ نسبت بآن مرتبہ مقدسہ که عظمت وکبریائی از لوازم آنست جمع محمدی را ہیچ مقداری نیست ما للتراب ورب الارباب وہم درین مقام که سیر سالک در اسمی که رب اوست واقع شود گاہست که پندارد که بعضی از اکابر که بیقین از وی افضل اند بتوسط او بعضی از درجات فوق رسیده اند وبتوسل او ترقی فرموده اینجا نیز مزال اقدام سالکان است عیاذاً باللہ سبحانہ که باین کمال خود را افضل داند وبخسارت ابدی پیوندد چه عجب وکدام فضیلت اگر بادشاه عظیم الشان وتمام السلطان در نصرت زمینداری که داخل مملکت اوست برود وبتوسط آن زمیندار به بعضی از مقامات برسد وبتوسل آن فتح بعضی مواضع نماید غایة ما فی الباب اینجا احتمال فضل جزئی ہست که خارج از مبحث است چه ہر حجام وحائک به بعضی از وجوه مخصوصۂ خود بر عالم ذوفنون وحکیم بوقلمون فضل دارد اما آن فضیلت از اعتبار خارج است آنچه معتبر است فضل کلی است که عالم وحکیم را ثابت است این درویش را نیز ازین اشتباہات بسیار واقع شده بود ازین تخیلات بسیار ناشی گشته وتا مدتہا این حالت در او بود مع ذلک حفظ خداوندی جلشانہ شامل حال او بوده که در یقین سابق سرمُوی تذبذب نرفت ودر اعتقاد مجمع علیہ فتوری راه نیافت اللہ سبحانہ الحمد والمنة علی ذلک وعلی جمیع نعمائہ وآنچه خلاف مجمع علیہ ظاہر میشد در حیز اعتبار نمی آورد وبه محامل نیک صرف میگرد و مجملاً اینقدر میدانست که بتقدیر صحت این کشف این زیادتی راجع به فضل جزئی خواہد بود ہر چند این وسوسہ معارض میشد که مدار فضل بر قرب الٰہیت جل سلطانہ واز زیادتی در آن قرب است پس جزئی چون باشد اما در جنب یقین سابق وسوسہ ہبا منثور میگشت وہیچ اعتبار ندانست بلکہ بتوبہ واستغفار و انابت والتجای آورد وبتضرع وزاری دعا میکرد که ازین قسم کشوف ظاہر نشود وخلاف معتقدات اہل سنت وجماعت سرموی منکشف نگردد روزی این خوف غلبہ کرد که مبادا برین کشوف مؤاخذه نمایند واین توہمات مسالمہ فرمایند وغلبۂ این خوف بیقرار وبی آرام ساخت التجا وتضرع را بجناب قدس خداوندی جل سلطانہ مضاعف گردانید واین حالت تا مدتی کشید اتفاقاً درینوقت گزر بر مزار عزیزی افتاد ودرین معاملہ آن عزیز را ممد ومعاون خود کرد درین اثنا عنایت خداوندی

آن اسما است و انزل آنها چه افضلیت هر شخصی باعتبار اقدمیت اسم اوست که مبدا تعین او گشته است
ازین قبیل است انچه بعضی از مشائخ گفته اند که گاه هست که عارف در مقامات عروج برزخیت کبری
را حائل نیابد و بی توسط او ترقی فرماید حضرت خواجهٔ ما میفرمودند که رابعه نیز ازین جماعه است این
جماعه در وقت عروج چونکه از اسمی که مبدا تعین برزخیهٔ کبری ست بفوق گذشته اند توهم کرده اند که برزخیت
کبری در میان حائل نمانده است و از برزخیهٔ کبری حقیقت حضرت رسالت خاتمیت علیه وعلی آله الصلوة
والسلام مراد داشته اند و حقیقت معامله آنست که بالا گذشت و منشاء آن غلط جمعی دیگر را آنکه چون
سیر سالک در اسمی واقع شود که مبدا تعین اوست و آن اسم جامع جمیع اسما است بر سبیل اجمال
چه جامعیت انسان بواسطه جامعیت آن اسم است پس ناچار در ین ضمن اسمای که مبادی تعینات
مشائخ دیگر است بطریق اجمال نیز بآن سیر قطع خواهد کرد و از هر یکے گذشته به منتهای آن اسم خواهد
رسید و توهم فوقیت خود پیدا خواهد کرد نمیداند که انچه او دیده است از مقامات مشائخ و از آنها
گذشته انموذجی است از مقامات ایشان حقیقت آن مقامات و چون درین مقام خود را جامع
می یابد و دیگر ان را اجزاء خود می انگارد لاجرم توهم او بوتیهٔ خود پیدا می آرد و درینمقام شیخ بسطام میگوید
لوائی ارفع من لواء محمد از غلبهٔ سکر نمیداند که ارفعیة لوای او نه از لوای محمد است علیه و علی
آله الصلوة والسلام بلکه از انموذج لوای اوست که در ضمن حقیقت اسم او مشهود گشته است ازین قبیل
است انچه او گفته از وسعت قلب خود که اگر عرش و ما فیه در زاویهٔ قلب عارف بنهد هیچ محسوس
نشود اینجا نیز اشتباه انموذج بحقیقت است والا عرش که حضرت حق سبحانه او را عظیم میفرماید
قلب عارف را در جنب او چه اعتبار و چه مقدار ظهوریکه در عرش ست عشر عشیر آن در قلب
نیست اگرچه قلب عارف باشد رویتهٔ اخروی بظهور عرشی متحقق خواهد شد این سخن امروز هر چند
بر بعضی از صوفیه گران خواهد آمد اما آخر ایشان معقول خواهد شد این سخن را بمثالی واضح گردانیم انسان
را که جامع عناصر و افلاک است هرگاه نظر بر جامعیت خود افتد عناصر و افلاک را اجزاء خود بیند و چون
این دید غالب آید دور نباشد که بگوید که من از کرهٔ زمین کلان ترم و از سموات عظیم ترین درینوقت عاقلان
می فهمند که عظمت و کلانی از اجزاء خود است و کرهٔ زمین و سموات فی الحقیقت اجزاء او نیستند انموذجات
ازین اجزاء او ساخته اند و کلانی او از ان انموذجات است که اجزاء وی اند نه از حقیقت کرهٔ ارضی

والسلام علی سید المرسلین وآله الطاهرین اجمعین اخوی اعزی سیادت پناهی میر سید حسین دور افتادگان را
فراموش نکرده باشند و رعایت آداب این طریقه علیه که از سائر طرق مشائخ کرام بوجوه امتیاز دارد از
دست نداده باشند که فرصت ملاقات شما بسیار اندک بود بنا بر ملاحظه بعضی بعضی از خصائص کمالات این
طریقه علیه را در ضمن علوم بلند و معارف ارجمند در معرض تحریر می آرد هر چند میداند که ادراک این قسم علوم
و معارف بالفعل از اذهان مستمعان بعید است اما اشیار اینچنین معارف بدو ملاحظه است یکی آنکه مستمع را
استعداد این علوم هست اگرچه بالفعل دور از کار را دنیماید دوم آنکه اگرچه در ظاهر مخاطب معین است
اما فی الحقیقت مخاطب کسی هست که محرم این معامله است السیف للضارب مثل مشهور است آری راس
سر حلقه این طریقه سنیه حضرت صدیق اکبر است رضی الله تعالی عنه که بتحقیق افضل جمیع بنی آدم
بعد از انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات و بهمین اعتبار در اعتبارات اکابر این طریقه واقع شده است
که نسبت ما فوق همه نسبتها است چه نسبت ایشان که عبارت از حضور و آگاهی خاص است همان
نسبت و حضور حضرت صدیق است رضی که فوق سائر آگاهی ها است و درین طریق اندراج نهایت در
بدایت است حضرت خواجه نقشبند قدس سره فرموده اند که ما نهایت را در بدایت درج میکنیم ع قیاس
کن زگلستان من بهار مرا؛ اگرچه پرسند که چون نهایت دیگران در بدایت ایشان مندرج شد پس نهایت
ایشان چه خواهد بود ایضاً نهایت دیگران هرگاه وصول بحق باشد سبحانه پس سیر ایشان از حق بکجا خواهد
شد لیس وراء العبادات قریة مثل مشهور است جواب گوئیم که نهایت این طریق علیه اگر میسر شود
وصل عریان است که علامت حصول آن حصول یاس است از حصول مطلوب فافهم فان کلامنا
اشارة لا یدرکها الا الاول من الخواص بل من اخص علامة حصول آن دولت عظمی را برای
آن مذکور ساخت که جمعی ازین طائفه دم از وصل عریان زده اند و طائفه دیگر بیاس از حصول
مطلوب قائل گشته اما جمع این دو دولت را اگر بر ایشان عرض کرده شود نزدیک است که جمع آنرا از ضدین
انکارند و از جمله محالات شمارند جمعی که ادعاء وصل می نمایند یاس را حرمان میدانند و جماعت که مدعی
اند وصل را عین فصل می انکارند اینهمه علامت نارسائی است بآن منزلت علیا غایة ما فی الباب
پرتوی ازان مقام عالی بر باطن ایشان تافته است جمعی آنرا وصل انگاشته اند و جمعی دیگر یاس
این تفاوت از راه استعداد هر کدام میخیزد و مناسب استعداد طائفه وصل است و موافق استعداد طائفه

جلشانه در رسید و حقیقت معامله را کما ینبغی وانمود روحانیت حضرت رسالت خاتمیت علیه وعلی آله الصلوة
والسلام که رحمت عالمیان ست در نوبت حضور ارزانی فرمود و تسلی خاطر حزین نمود و معلوم گشت که آری
قرب الٰهی موجب فضل کلی است اما این قرب که ترا حاصل شده است قرب ظلی است از ظلال مراتب
الوهیت که مخصوص باسمی است که رب تست پس موجب فضل کلی نباشد و صورت مثالی انیقام را
بنهجی منکشف گردانید ند که جای ریب نماند و محل این بالکلیه زائل گشت و این درویش بعضی از علوم
که محل اشتباه دارند و گنجایش تاویل و توجیه در کتب ورسائل خود نوشته بود مشعر گشته خواست که
منشاء اغلاط آن علوم را که بمحض فضل خداوندی جلشانه لائح گشته است بنویسد و انتشار دهد که گناه
مشتهر را اشتهار توبه در کار است تا مردم از آن علوم خلاف شریعت فهم نکنند و بتقلید در ضلالت نیفتند
تا بتعصب و تکلف تفضیل و تجهیل نورزند که درین راه عیب الغیب این گلها بسیار میشگفند جمعی را
بهدایت میبرد و جمعی دیگر را بضلالت رهنمونی می فرماید از والد بزرگوار خود شنیده ام قدس سره
میفرمودند که اکثر از گروه های هفتاد و دو ملت که بضلالت رفته اند و راه راست گم کرده منشاء
آن دخول در طریق صوفیه است که کار بانجام نارسانیده غلطها کرده اند و بضلالت رفته والسلام

مکتوب دوصد و بست و یکم بسید حسین مانک پوری صدور یافته در بیان خصائص و کمالات
طریقه علیه نقشبندیه مثل افضلیت این طریق و اندراج نهایت در بدایت آن با بیان نهایت این طریق
و مثل سفر در وطن و خلوت در انجمن و تقدیم جذبه بر سلوک و ابتدای او سیر از عالم امر و بودن این طریق
اقرب طرق که البته موصل است و بودن این طریق بنهجی که در ابتداء آن حلاوت و وجدان است
و در انتها بیمزگی و فقدان که از لوازم یاس است و همچنین در ابتداء این طریق قرب و شهود ست و در انتها
بعد و حرمان و اکابر این طریقه احوال و مواجید را تابع احکام شرعیه ساخته و اذواق معارف را خادم
علوم دینیه داشته و درین طریق پیری و مریدی به تعلیم و تعلم طریقت است نه بکلاه و شجره و درین طریق ریاضات
و مجاهدات بانفس اماره باتیان احکام شرعیه است و التزام متابعت سنت سنیه علی صاحبها الصلوة والسلام
والتحیة و درین طریق تسلیک طالب مربوط به تصرف شیخ مقتدا است و این بزرگواران همچنانکه قدرت کامله در
اعطای نسبت دارند در سلب این نسبت نیز قدرت تامه دارند و درین طریق بیشتر افاده و استفاده بسکوت
است و آن سکوت از لوازم طریق ایشانست و ما یناسب ذلک ـ الحمد لله رب العالمین والصلوة

هست رب الناس را با جان ناس ❊ هیچکس از مشائخ این طریقه علیه از نهایت طریق خود خبر نداده است از ابتدار طریقت خود گفته اند که نهایت را دران اندراج است هرگاه بدایت ایشان نهایت آمیز باشد نهایت هم باید که مناسب آن بدایت باشد و آن همانست که این فقیر باظهار آن امتیاز یافت ؎ اگر با دشمن بر در پیر زن ❊ بباید توای خواجه سبلت مکن ❊ لله سبحانه الحمد والمنة علی ذلک ای برادر وصلان این نهایت ازین طریق که از طرق دیگر اقل قلیل اند اگر تعداد فراوان نماید نزدیک است نزدیکان دوری جویند و از انکار بعیدان خود چه استبعاد نماید کل ذلک لکمال الوصول الی نهایة النهایة بصدقة حبیبه علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات اتمها و اکملها و از جمله خصائص این طریقهٔ علیه سفر در وطن است که عبارت از سیر انفسی است هرچند سیر انفسی در جمیع طرق مشائخ ثابت است اما آن سیر در نهایت میسر میشود بعد از سیر قطع آفاقی و درین طریق ابتدار ازین سیر است و سیر آفاقی در ضمن این سیر قطع مییابد پس منشار این سیر که در ابتدار حاصل میگردد اندراج النهایة فی البدایة گشت و خاصهٔ خلوت دیگر در انجمن است که متفرع است بر سفر در وطن میسر شد پس در انجمن تفرقه نیز در خلوتخانهٔ وطن سفر نماید و تفرقهٔ آفاق بحجرهٔ انفس راه نیابد این خلوت هرچند منتهیان طرق دیگر را نیز میسر است اما درین طریق چون در ابتدا دست میدهد از خواص این طریق گشت باید دانست که خلوت در انجمن بر تقدیر است که درهای خلوتخانه وطن را بربسته باشد و روزنها را مسدود ساخته یعنی در انجمن تفرقه ملتفت احدی نگردد و متکلم و مخاطب نباشد نه آنکه چشم را بپوشد و حواس را بتکلف معطل سازد که آن منافی این طریق است ای برادر اینهمه تحمل و تکلف در ابتدا و در وسط است و در انتها ازین تحملات هیچ درکار نیست در عین تفرقه جمعیت است و در نفس غفلت حاضر اینجا کسی گمان نکند که تفرقه و عدم تفرقه در حق منتهی مطلقاً مساوی است لا بلکه مراد آنست که تفرقه در نفس جمعیت باطن او برابر اند مع ذلک اگر ظاهر را با باطن جمع سازد و تفرقه را از ظاهر نیز دفع نماید اولی انسب خواهد بود قال الله سبحانه آمراً لنبیه علیه و علی آله الصلوة والسلام واذکر اسم ربک وتبتل الیه تبتیلا باید دانست که در بعضی اوقات از تفرقهٔ ظاهر چاره نبود که حقوق خلق ادا باید پس تفرقهٔ ظاهر نیز در بعضی اوقات مستحسن گشت اما تفرقهٔ باطن در هیچ وقتے از اوقات جائز نیست که آن خالص از برای حق است سبحانه پس سه حصه از عباد مسلّم از برائے حق شد تعالی باطن تمام و نصفی از ظاهر و نصف دیگر از ظاهر از برائے ادای حقوق خلق باقے ماند

دیگر یاس نزد این حقیر استعداد یاس نیکوتر از استعداد وصل است هرچند آنجا وصل و یاس ملازم یکدیگر اند جواب اعتراض دوم نیز ازین جواب لائح گشت چه وصل مطلق دیگر است و وصل عریان دیگر و شتان ما بینهما و نعنی بالوصول العریانی رفع الحجب کلها و زوال الموانع باسرها و لما کان اعظم الحجب و اقواها هی التجلیات المتنوعة والظهورات المختلفة لا بد ان تنتفی و تتم تلک التجلیات والظهورات بتمامها سواء کان التجلی والظهور فی المرایا الامکانیة او المجالی الوجوبیة فانهما فی حصول نفس الحجب سواء و ان کان التفاوت بینهما فی الشرف والرتبة و هو خارج عن نظر الطالب اگر پرسند ازین بیان لازم می آید که تجلیات را نهایت باشد و حال آنکه مشائخ طریقت تصریح کرده اند که تجلیات را نهایت نیست جواب گوئیم که بے نہایتی تجلیات بر تقدیریست که سیر در اسماء و صفات به تفصیل واقع شود برین تقدیر وصول بحضرت ذات تعالی و تقدس میسر نیست و وصل عریان حاصل نه وصول بحضرت ذات تعالی و تقدس منوط بطے اسماء و صفات ست بر سبیل اجمال پس تجلیات را نهایت باشد اگر گفته شود که تجلیات ذاتی را نیز بی نهایت گفته اند چنانکه حضرت مولوی جامی قدس سره در شرح لمعات بآن تصریح نموده است پس تجلیات را نهایت گفتن بکدام وجه راست آید جواب گوئیم که آن تجلیات ذاتیه نیز بملاحظه شیون و اعتبارات نیست که تجلی بی آن ملاحظه ممکن نیست و آنچه ما در صدد بیان آنیم امریست ماورای تجلیات صفاتی باشد آن تجلیات یا ذاتی چه اطلاق تجلی در ان موطن جائز نیست هر تجلی که باشد زیرا که تجلی عبارت از ظهور شئی است در مرتبه ثانی یا ثالث یا رابع الی ماشاء الله تعالی و آنجا مراتب همه ساقط گشته است و مسافت بتمام طی شده اگر پرسند که آن تجلیات را ذاتی بکدام اعتبار گفته شود گوئیم که تجلیات اگر بملاحظهٔ معانی زائده است تجلیات صفات است و اگر بملاحظهٔ معانی غیر زائده تجلیات ذات لهذا ظهور وحدت را که تعین اول است و زائد بر ذات نیست تعالی تجلی ذات گفته اند و مطلب ما حضرت ذات است تعالی و تقدس که ملاحظه معانی را در ان موطن اصلا گنجایش نیست زائد باشند آن معانی یا غیر زائد زیرا که معانی تمام بطریق اجمال طے شده بحضرت ذات تعالی و تقدس وصول میسر شده است باید دانست که وصل در ان موطن در رنگ مطلب بیچون و بیچگون ست اتصالی که عقل از فهم کند از مبحث خارج است و شایان آنجناب قدس نیست زیرا که چون را به بیچون راه نیست لا یحمل عطایا الملک الا مطایاه ؎ اتصال بی تکیف بیقیاس ؛

حلاوت و وجدان و همچنین درین طریق در ابتدا قرب و شهود است و در انتها بُعد و حرمان بخلاف طرق سائر مشائخ کرام تفاوت طرق ازینجا قیاس باید کرد و بزرگی این طریق عالی را باید دریافت چه قرب و شهود و حلاوت و وجدان از دوری و مهجوری خبر میدهد و بُعد و حرمان و بیحلاوتی و فقدان از نهایت قرب و فهم من فهم در شرح این سر اینقدر وا مینماید که هیچکس از نفس خود بخود نزدیکتری ندارد و نسبت قرب شهود و حلاوت و وجدان در حق نفس خود او را مفقود است و نسبت بغیر خود که با او مباینت دارد این نسبتها موجود فالعاقل تکفیه الاشارة و اکابر این طریقه علیه احوال و مواجید را تابع احکام شرعیه ساخته اند و اذواق و معارف را خادم علوم دینیه داشته جواهر نفیس شرعیه را در رنگ طفلان بجوز و مویز وجد و حال عوض نمیکنند و به ترهات صوفیه مغرور و مفتون نمیگردند احوالی که بارتکاب محظورات شرعیه و خلاف سنت سنیه حاصل شود قبول ندارند و نخواهند از ینجاست که سماع و رقص را تجویز نمی نمایند و بذکر جهر اقبال نمی فرمایند حال ایشان بر دوام است و وقت ایشان بر استمرار تجلی ذاتی که دیگران از اکابر برق است ایشان را دائمی است حضوری که غیبت در قفای آن باشد نزد این بزرگواران از حیز اعتبار ساقط است بلکه کارخانه ایشان از حضور و تجلی بلندتر است چنانکه اشارتے بآن رفته حضرت خواجهٔ احرار قدس سره فرموده اند که خواجگان این سلسلهٔ علیه قدس الله تعالیٰ اسرارهم بهر زراقی و رقاصی نسبت ندارند کار ایشان بلندست و درین طریق پیری و مریدی به تعلیم و تعلم طریقه است نه بکلاه و شجره که در اکثر طرق مشائخ رسم شده است حتی که متاخران ایشان پیری و مریدی را منحصر بر کلاه و شجره ساخته اند از ینجاست که تعدد پیر تجویز نمی نمایند و معلم طریق را مرشدی نامند پیر نمیدانند و رعایت آداب پیری را در حق او بجا نمی آرند این از کمال جهالت و نارسائی ایشان است نمیدانند که مشائخ ایشان پیر تعلیم پیر صحبت را نیز پیر گفته اند و تعدد پیر تجویز فرموده اند بلکه در عین حیات پیر اول اگر طالبی رسد خود را در جائے دیگر بیند بے انکار پیر اول جائزست که پیر ثانی اختیار کند حضرت خواجهٔ نقشبند قدس سره در باب تجویز این معنی از علماء بخارا فتویٰ درست فرموده بودند آرے اگر از پیری خرقهٔ ارادت گرفته باشند از دیگرے خرقهٔ ارادت نه گیرد اگر گیرد خرقه تبرک گیرد از ینجا لازم نمی آید که پیر دیگر اصلا نگیرد بلکه رواست که خرقه ارادت از یکی گیرد و تعلیم طریقت از دیگری و صحبت با ثالث دارد و اگر این هر سه دولت از یکی میسر گردد چه نعمتی است و جائز است که تعلیم و صحبت از مشائخ متعدده

اما در اداى آن حقوق هرگاه امتثال او امر حق ست سبحانه آن نصف دیگر نیز راجع بحق گشت سبحانه الیه یرجع الامر کله فاعبده و توکل علیه و ما ربک بغافل عما تعملون و درین طریق تقدم جذبه است بر سلوک و ابتدا از سیر از عالم امرست نه از عالم خلق بخلاف اکثر طرق دیگر و قطع منازل سلوک در ضمن طے معارج جذبه مندرج است و سیر عالم خلق در تحت سیر عالم امر میسر پس اگر باین اعتبار درین طریق اندراج البدایة فی النهایة هم بگویند گنجائش دارد پس معلوم شد که سیر ابتدا درین طریق در سیر انتها مندرج است نه آنکه از انتها برای سیر ابتدا فرود آیند و بعد از تمامی سیر نهایت در بدایت سیر کنند از اینجا باطل شد زعم کسیکه میگوید نهایت این طریق بدایت طرق سائر مشائخ است اگر کسی گوید در عبارت بعضی از مشائخ این طریقه واقع شده است که ایشانرا سیر در اسما و صفات بعد از تمامی نسبت ایشان واقع میشود پس درست آمد که نهایت ایشان بدایت دیگران شد چه سیر در اسما و صفات بعد از سیر در تجلیات ذاتیه نیست چه سیر در اسما و صفات در ابتدا است بلکه در ضمن همین سیر آن سیر هم واقع میشود غایت ما فی الباب چون سیر اسمائی و صفاتی بسبب عروض بعضی از عوارض ظهور پیدا کند سیر تجلیات ذاتی مستور می گردد و تخیل میشود که آن سیر را تمام کرده داخل تجلیات اسمائی و صفاتی بسبب عروض گشته است و نه چنین است که آرے بعد از تمامی سیر و مدارج ولایت رجوعی بعالم واقع میشود از برای دعوت خلق بحق جل و علا اگر آن رجوع را نهایت ایشان دانسته بدایت خود تصرف کرده باشند بعید نیست اما چه میگوید مشائخ او نیز در نهایت همین رجوع دارند و ایضاً مراد از نهایت و بدایت نهایت ولایت ست و این سیر رجوع بولایت تعلق ندارد و نصیبی است از مرتبهٔ دعوت و تبلیغ و این طریق اقرب طرق است و البته موصل حضرت خواجهٔ نقشبند قدس سره فرموده اند طریق ما اقرب طرق است و فرموده اند از حق سبحانه و تعالیٰ طریقی خواستم که البته موصل باشد و این خواست ایشان باجابت مقرون گشته است چنانچه در رشحات از حضرت خواجهٔ احرار قدس سره نقل کرده است چرا اقرب نباشد و موصل نبود که آنها در ابتدا ران اندراج یافته است خیلی بے دولتی باشد که درین طریق داخل شود و استقامت نورزد و بے نصیب برود **مصرع** خورشید نه مجرم ار کسی بینا نیست ؛ آرے اگر طالبی بدست ناقصی افتد گناه طریق چیست و تقصیر طالب کدام زیراکه فی التحقیق راهبر این طریق موصل ست نه نفس این طریق و درین طریق در ابتدا حلاوت و وجدانست و در انتها بیمزگی و فقدان که از لوازم یاس بخلاف طرق دیگر که در ابتدا بیمزگے و فقدان دارند و در انتها

احوال دیدہ و متہم داشتن حسنات خود را و جمع شدن این دید قصور با کمالات ولایت بلکہ این دید اثر آن کمالات ست وما یناسب لک ؛ اللہم فقنا لمرضاتک وثبتنا علی طاعتک بحرمۃ سید الاولین والآخرین علیہ وعلی آلہ الصلوات والتسلیمات بزرگی فرمودہ است مرید صادق آنست کہ مدت بست سال کاتب شمال او چیزی نیابد کہ بروی بنویسد و این فقیر پر تقصیر بذوق و وجدان در حق خود می یابد کہ کاتب یمین معلوم نیست کہ در مدت بست سال حسنۂ بیابد کہ در صحیفہ اعمال او درج نماید خدا داناست جل سلطانہ کہ این سخن را بہ تصنع و تکلف نمیگوید و ایضاً بذوق می یابد کہ کافر فرنگ از وی بمراتب بہتر است و اگر لم آنرا پرسند از جواب عاجز نیاید و ایضاً بطریق ذوق خود را محک خطئیات می یابد و مشمول سیئات می انگارد و حسناتی کہ بوجود می آید کاتب شمال خود را بکتابت آن احق می بیند و می یابد کہ کاتب شمال او ہمیشہ در کار است و کاتب یمین او معطل و بیکار و صحف یمین را خالی و سفید میداند و صحف شمال را مملو و سیاہ امید می جز بہ رحمت ندارد و دست آویزے جز مغفرت نہ دعا اللہم مغفرتک اوسع من ذنوبی ورحمتک ارجی عندی من عملی موافق حال اوست عجائب کار و بار است فیوض و واردات الٰہی جل سلطانہ کہ علی الدوام در مدارج کمال و تکمیل فائض و وارد است تائید این دید قصور مینماید و تقویت این عیب بینی میفرماید بجائے عجب منقصت می افزاید و در محل ترفع راہ تواضع و فروتنی میکشاید در آن واحد ہم بکمالات ولایت مشرف است و ہم بدید قصور متصف ہر چند بالاتر میرود پایان تر خود را می بیند بلکہ ہمان بالا رفتن سبب پایان تر دیدن شدہ است ظرفا آنرا باور دارند یا نہ و اگر سر آنرا معلوم کنند شاید باور دارند سوال سر این جمع متنافیین چیست و وجود احد المتنافیین سبب وجود متنافی دیگر چرا باشد جواب استحالۂ جمع متنافیین مشروط باتحاد محل ست و در ما نحن فیہ محل متعدد است بالا روندہا لطائف عالم امر است از انسان کامل و فرود آیندہا از عالم خلق او لطائف عالم امر ہر چند بالاتر روند بمناسبت تر میگردند بعالم خلق و ہمان مناسبتی سبب پایان تر آمدن عالم خلق است و عالم خلق ہر چند پایان تر می آید سالک را بی حلاوت تر میسازد و دید عیوب و نقائص را زیادہ تر میگرداند از اینجاست کہ منتہیان مرجوع آرزوی آن التذاذ و حلاوت دارند کہ در ابتدا ایشانرا میسر شدہ بود و در انتہا از دست رفتہ بیمزگی بجای آن نشستہ و ہم از اینجاست کہ کافر فرنگ را عارف از خود بہتر میداند زیرا کہ در کافر نور ایمانی ہست بواسطہ امتزاج عالم امر بعالم خلق و در عارف این امتزاج حائل شدہ است عالم خلق تنہا کانا لا

استفاده نماید باید دانست که پیر آنست که مرید را به حق سبحانه رهنمائی فرماید این معنی در تعلیم طریقت بیشتر ملحوظ و واضح است پیر تعلیم هم استاد شریعت و هم رهنمای طریقت بخلاف پیر خرقه پس رعایت آداب پیر تعلیم بیشتر بجا باید آورد و باسم پیری او احق باشد و درین طریق ریاضات و مجاهدات بانفس امّاره باتیان احکام شرعیه است والتزام متابعت سنت سنیه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة زیرا که مقصود از ارسال رسل و انزال کتب رفع هواهای نفس اماره است بعادات مولای خود جل سلطانه منصب گشته است پس رفع هوای نفس مربوط باتیان احکام شرعیه گشت هر قدر که در شریعت راسخ تر باشد از هوای نفس بعید تر بود پس هیچ چیز بر نفس امّاره شاق تر از امتثال اوامر و نواهی شریعت نبود و خرابی او جز در تقلید صاحب شریعت متصور نباشد ریاضات و مجاهدات که با ورای تقلید سنت اختیار کنند معتبر نیست که جوگیه و براهمهٔ هند و فلاسفه یونان درین امر شرکت دارند و آن ریاضات در حق ایشان جز ضلالت نمی افزاید و بغیر خسارت راه نمی نماید و درین طریق تسلیک طالب مربوط بتصرف شیخ مقتدی ست بی تصرف او کاری نمی کشاید چه اندراج نهایت در بدایت اثر از توجه شریف اوست و حصول معنی بیچونی و بیچگونگی نتیجه کمال تصرف او کیفیت بیخودی که آنرا راه مخفی اعتبار کرده اند حصول آن در اختیار مبتدی نیست و توجهی که معرا از شش جهت ست وجود آن در حوصله طلبه نقشبندیه عجب قافله سالار اند که برند از ره پنهان بحرم قافله را * این بزرگواران همچنان که قدرت کامله بر اعطاء نسبت دارند و حضور و آگاهی را در اندک وقت بطالب صادق عطا میفرمایند در سلب آن نسبت نیز قدرت تامه دارند و بیک بے التفاتی صاحب نسبت را مفلس میسازند بلی آنها که میدهند می ستانند هم اعاذنا الله سبحانه من غضبه و غضب الاولیاء الکرام و درین طریقه علیه بیشتر افاده و استفاده بسکوت فرموده اند هر که از سکوت ما منتفع نشد از کلام چه نفع خواهد گرفت و این سکوت را به تکلف اختیار نکرده اند بلکه از لوازم طریق ایشانست چه از ابتداء توجه این بزرگواران باحدیث مجرده است از اسم و صفت جز ذات نمی خواهند و معلوم ست که مناسب آن توجه و ملایم آن مقام سکوت و خرس ست من عرف الله کل لسانه مصداق این سخن است واختم هذه المقالة بحمده سبحانه و بصلوة حبیبه الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین و آله الطاهرین اجمعین والسلام

مکتوب دو صد و بیست و دوم بخواجه محمد اشرف کابلی صدور یافته در بیان خرابی

احتیاط و تاکید چاره نبود مبادا بمکر و حیله از جا برند و به تسویل و تمویه سیئات را بصورت حسنات وانمایند
فرموده اند که دشمن لعین چون از راه اطاعت و نصیحت در آید دفع کردن آن متعسر است پس همیشه ملتجی
و متضرع باید بود و از حق سبحانه و تعالی به شکستگی و زاری باید طلبید که ازین راه خرابی او نخواهند و
استدراج او نطلبند طریق استقامت اینست که بسعادت ابدی رهنمائی فرماید دیگر فقر و نامرادی جمال
این طائفه است بسید کونین علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات حضرت حق سبحانه و تعالی از کمال کرم کفیل
رزق عباد خود شده است و ما و شما را ازین تردد فارغ ساخته هر چند اشخاص بیشتر رزق زیاده تر جمع است
متوجه مرضیات حق باشند تعالی و تقدس و غم متعلقان را بکرم او سبحانه حواله نمایند والباقی عند التلاقی بعضی
یاران که از ان طرف آمدند اظهار نمودند که هنوز توهم آزار در خاطر میر متمکن است بناءً علی ذلک بتاکید و
مبالغه نوشته شد که رفع توهم آزار نماید دیگر کتابتی بملا یار محمد قدیم نوشته بود که متضمن نصائح و مواعظ
باشد ظاهرا مضمون آن کتابت مقبول طبیعتش نیفتاد که جواب کتابت نفرستاد بلکه در فرستادن
دعا نیز خود را معاف داشت گو مقبول طبیعتش نیفتد جماعهٔ که باین حقیر منسوب اند اگر مظان غلط و
مواد خطا ایشان را اعلام نکند و حق را از باطل جدا نسازد از عهده چگونه بر آید و در آخرت چه رو
نماید باو بگوئید ؎ من آنچه شرط بلاغ است با تو میگویم ؛ تو خواه از سخنم پند گیر خواه ملال ؛ بدانکه مقام
شیخی و دعوت خلق بحق جل و علا بس مقام عالی است الشیخ فی قومه کالنبی فی امته شنیده باشند
هر بی سر و برگ را باین منزلت علیه چه مناسبت ؎ هر گدائی مرد میدان کی شود ؛ پشه آخر سلیمان
کی شود ؛ علم به تفصیل احوال و مقامات و معرفت به حقیقت مشاهدات و تجلیات و حصول کشوف و
الهامات و ظهور و تعبیرات واقعات از لوازم این مقام عالی است و بدونها خرط القتاد غایتها فی
الباب اکابر طریقت قدس الله تعالی اسرارهم بعضی از مریدان خود را بملاحظهٔ بعضی از مصالح
پیش از انکه بمقام شیخی برسند نوعی از اجازت میدهند و نحوی از تجویز می فرمایند که بطالبان
تعلیم طریقت نمایند که براحوال و واقعات مطلع گردند درین نوع تجویز بر شیخ مقتدا لازم
است که آن مرید مجاز را امر باحتیاط درین کار فرماید و بتاکید مواد غلط را ادا نماید و بتکرار بر نقص آنها
اطلاع بخشد و بمبالغه ناتمامی آنها را ظاهر سازد درینصورت اگر شیخ در اظهار حق مساهلت نماید
خائن باشد و اگر مرید را بد آید بیدولت بود مگر نمی داند که رضای حق جل و علا منوط برضای

عارف بروی سمے افتد جدا مانده است که سراسر پر از ظلمت و کدورت است و هرچند لطائف عالم امر فرود
می آیند با عالم خلق اختلاطی ندارند و امتزاجی حاصل نمیکنند چنانچه در ابتدا داشتند مکتوبیکه بدست اخوی خواجه
محمد طاهر ارسال داشته بودند رسید حصول رابطه که مبنی بر مناسبت تامه است در زمان غیبت از نعمتهای عظیم شمرند
و تا موانع مرتفع شود اکتفا بقرب قلوب نمایند با وجود این قرب خواهش قرب ابدان از دست ندهند که
تمامی نعمت مربوط باین قرب است اویس قرنی با وجود قرب قلوب چون ابدان نداشت بادنای آن
جماعه که اقرب ابدان داشتند نرسد لهذا انفاق کوه ذهب او بمد شعیر ایشان که انفاق کنند برابری نکند
فلا تعدل بالصحبة شیئاً کائناً ما کان والسلام

مکتوب دوصد و بست و سوم بخواجه جمال الدین

حسین کولابی صدور یافته در تحریص بر اظهار احوال و واقعات نمودن بشیخ بزرگوار خود اخوی خواجه
جمال الدین حسین مدتی است که از کیفیات احوال خود اعلام نداده اند شنیده اند که مشائخ کبرویه مریدی را
که تا سه روز از احوال و واقعات خود بعرض شیخ خود نرساند کف پای میفرمایند مضی ما مضی و دیگر چنین نکنند
و هرچه رود بمد نویسان باشند قدوم مبارک اخوی اعزی را مغتنم دانسته در خدمت و دلجوئی کوشند و صحبت
گرامی ایشانرا عزیز دانند ع دادیم ترا ز گنج مقصود نشان

مکتوب دوصد و بست و چهارم بمیر محمد نعمان

بدخشی صدور یافته در بیان رعایت آداب و دفع مظنه آزار که توهم نموده بود و امر باحتیاط و تاکید در تعلیم طریقت
و تحمل نمودن بجفای خرد و نامرادی و بعضی نصائح و تنبیهات که بملا یار محمد قدیم در پشت این مکتوب
نوشته شده مکتوب شریف اخوی ارشدی سیادت پناهی میر محمد نعمان وصول یافت مضمون مقدماتی
که ترتیب داده بودند و فحوای تشکیکاتی که نموده بوضوح انجامید بعضی مردم شمار اعقل زمان میگویند
این قسم سخنان در میان آوردن باکسی که از وی گزیر و چاره نباشد چه مناسب است قطع نمیتوان کرد و
مفارقت نمیتوان جست مع ذلک خیال نکنند که ازین نوع سخنان غباری بخاطر این جانب راه یافته باشد که
بآزار انجامد چه جای آنکه به بیزاری بکشد خوبیهای شما در نظر است و زلات شما از اعتبار ساقط هیچگونه خاطر
خود را مشوش ندارند و هیچ وجه آزار اینجانب تصور ننمایند که بوجه من الوجوه آزار واقع نیست چرا آزار
متصور شود که موجب آزار منتفی است اموریکه بسهو و نسیان بمقتضای بشریت سر برزند شایان مؤاخذه
نیست توهم آزار از خاطر برآورده به تعلیم طریقه و افادهٔ طلبه سرگرم باشند امر باستخاره ها از برائے تاکید
این امر است نه از برای نفی این امر هرگاه دشمن لعین و نفس بد قرین در کمین این مسکین باشند از

آنسرور گردد والسلام **مکتوب دوصد وبست وششم** به برادر حقیقی خود میان شیخ محمد مودود ایلا نموده اند
در بیان آنکه فرصت حیوة بسیار قلیل است و عذاب ابدی متفرع بران دما یناسب ذلک مکتوب
مرغوب اخوی اعزی وصول یافت موجب فرحت گشت ای برادر وفقنا الله سبحانه وایاک فرصت
حیوة بسیار قلیل ست وعذاب ابدی متفرع بران حیف باشد که کسی این فرصت را در تحصیل امور لاطائل
صرف نماید وملتزم آلام مخلد گردد ای برادر مردم از اطراف وجوانب ترک اسباب دنیوی نموده در رنگ
مور وملخ میریزند وشما قدر دولت خانگی را ناشناخته در طلب دنیای دنیه بذوق میدوید وبه شوق
خواهان حصول آیید الحیا شعبة من الایمان حدیث نبوی ست علیه من الصلوات افضلها ومن التسلیمات
اکملها ای برادر این نوع اجتماع اهل الله واین قسم جمعیت لله فی الله که امروز در سرهند میسر است
اگر گرد عالم گردید معلوم نیست که عشر عشیر این دولت پیدا آرید وشمهٔ ازین ماجرا حاصل کنید وشما اینچنین
دولت را مفت از دست دادید واز جواهر نفیس بجوز ومویز در رنگ طفلان اکتفا نمودید **مصرع**
شرمت بادا هزار شرمت بادا ای برادر تا وقت دیگر شاید فرصت ندهند واگر بدهند این اجتماع برپا
نگذارند آن زمان علاج چیست وتدارک بچه بود وتلافی بچه چیز حاصل آید غلط کرده آید وخطا فهمیده اید
بلقمهای چرب وشیرین مفتون نشوید وبلباسهای نفیس ومزیب فریب نخورید ونتایج آنها غیر
از حسرت وندامت چه در دنیا وچه در آخرت هیچ نیست بواسطه رضا طلبی اهل وعیال خود را در بلا انداختن
واختیار عذاب اخروی نمودن از عقل دوراندیش بسیار دور است حق سبحانه وتعالی عقل معاد دهد
وتنبه کناد ای برادر دنیا که در بیوفائی مثل است واهل دنیا که در دنائت وخست مشهور حیف باشد
که عمر گرامی خود را از پی بیوفا وخسیس صرف نماید ما علی الرسول الا البلاغ والسلام **مکتوب دوصد
وبست وهفتم** بملا طاهر لاهوری صدور یافته در بیان بعضی از نصائح ومواعظ که بمقام شیخی
تعلق دارد الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب شریف وصول یافت موجب
فرحت گشت از حلاوت واتحاد یاران نوشته بودند فرحت بر فرحت افزود ای برادر حق سبحانه
تعالی که شمارا این منصب کرامت فرموده است شکر این نعمت را بروجه اتم ادا نمایید ومحافظت
کنید که امرے صادر نشود که باعث نفرت خلائق گردد که وبال عظیم است نفرت خلق مناسب
حال ملامتیه است که بشیخی ودعوت کار ندارند بلکه مقام نقص ملامت نقص مقام شیخی است مبادا این و

شیخ است و سخط او تعالی مربوط بسخط او چه باشد نمی فهمد که قطع کردن از ما منجر بکجا میشود اگر از ما قطع کند بکه
خواهد پیوست و اگر عیاذاً باللہ سبحانه این قسم امرے بخاطر او راه یافته باشد بی توقف گوید که توبه کند
و استغفار نماید و بحضرت حق سبحانه ملتجی و متضرع باشد که باین ابتلای عظیم مبتلا نسازد و باین بلای خطرناک
گرفتار نگرداند للّٰه سبحانه الحمد والمنة که ازین همه ناپروائی و اضطراب یاران هیچ غباری و آزاری
بر خاطر اینجانب راه نداده است از اینجا امیدوار است که عواقب امور بخیر بگذرد و باقی احوال و
اوضاع را اخوی ارشدی مولانا محمد صالح بتفصیل مذکور خواهند ساخت و محل بعضی اشتباهات را از ایشان
استفسار خواهند نمود والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات
اتمها و اکملها ۔ **مکتوب دو صد و بست و پنجم** بملا طاهر لاهوری صدور یافته در بیان آنکه در بدایت
این طریقه علیه احوالی که دیگران را در نهایت میسر میگردد میسر میشود و لیکن بطریق اندراج نهایت در
بدایت که از لوازم این طریق عالی است و ظهور اینچنین احوال در بدایت مستلزم آن نیست که صاحب آن
احوال را کامل مکمل گویند و اجازت تعلیم طریقت نمایند و ما یناسب ذلک ۔ نحمده و نصلی علی نبیه و نسلم
علیه و علی آله الکرام مراسلات شریفه پی در پی وصول یافت از گرمی هنگامه طالبان واقفند و از جمعیت
ایشان اندراج یافته بود فرحت بر فرحت افزود غایت ما فی الباب چون درین طریق اندراج
نهایت در بدایت است مبتدیان این طریق عالی را در ابتدا احوال رو میدهد که شبیه باحوال منتهیان است بحقیقتی
که فرق در میان این دو نوع احوال نتواند کرد مگر عارفی که حدت نظر داشته باشد پس برین تقدیر اعتماد بر حصول احوال
باید نمود و آن صاحب احوال را اجازت تعلیم طریقت نباید فرمود که درین صورت ضرر آن صاحب احوال فوق ضرر
مسترشدان اوست بتخیل که تخیل کمال او را از ترقیات باز دارد و تواند بود که حصول جاه و ریاست
که از لوازم مقام ارشاد است او را در بلا اندازد که اماره او هنوز بر کفر خود است تزکیه او راه نیافته بعضی ما
بعضی جمعی را که اجازت داده اند بملائمت معقول آنها سازند که این نوع اجازت مبنی بر کمال نیست کار
بسیار هنوز در پیش است این احوال که در ابتدا رو داده است از قبیل اندراج نهایت در بدایت است و
نصائحی که مناسب دانند در کار دارند و بر منقصت آنها اطلاع بخشند و چون اجازت داده اند از تعلیم طریقت
منع شان نکنند که شاید ببرکت نفس شما بحقیقت مقام ارشاد برسند دیگر چون شروع درین امر عظیم القدر نموده اند مبارک
است سعی و اهتمام را در کار دارند و سرگرم باشند که باعث ازدیاد گرمی هنگامه طالبان

نصیحت

در مراعات آن احتیاط فرمایند و تضرع و زاری تلافی تقصیرات نمایند و در عشرهٔ این ذی الحجه باعتکاف نشینند به نیت قضای اعتکاف عشرهٔ اخیرهٔ ماه رمضان که وقت از ماه ترک شده باشد تا باین نیت مرتکب سنت باشد و در ان عشرهٔ اعتکاف تضرع و زاری و ابتهال و نیاز عذر تقصیرات جویند فقیر نیز در ان عشره مدد شما خواهد نمود ان شاء الله تعالی در تحریر اجازت نامه که اینهمه مبالغه و ابرام دارند مقصود چیست اجازت تعلیم طریقت بشما داده است اگر او کفایت نکند اجازت نامه چه کار خواهد کرد لازم نیست که هرچه در خاطر بگذرد آنرا البته سعی باید کرد چیزها بخاطر میگذرد که ترک آن اولی و انسب است نفس را بجستجوی امری که پیش گرفت میخواهد آنرا بانصرام رساند و جمعیت و بطلان آن ملاحظه نمیکند بخاطر شما چند کلمه نوشته شد حضرت حق سبحانه نافع آرد فکر کار خود باید کرد تا ایمان بسلامت برد اجازت نامه و مریدان بکار نخواهند آمد در ضمن کار خود اگر شخصی بطلب صادق بیاید آنرا تعلیم طریقت بکنند نه آنکه تعلیم طریقت را اصل کار بگیرند و معامله خود را تابع آن سازند آن خود را سراسر ضرر و خسران است

مکتوب دو صد و بیست و نهم بمرزا حسام الدین احمد صدور یافت در بیان آنکه طریق ما همان طریق حضرت ایشان است و نسبت همان نسبت لیکن تکمیل صناعت و تتمیم نسبت بتلاحق افکار و تعاقب انظار است

الحمد لله و السلام علی عباده الذین اصطفی مراسلات شریفه که نامزد مخلص مشتاق خود ساخته بودند پی در پی رسید موجب از دیاد فرحت و باعث افراط محبت گشت جزاکم الله سبحانه عنا خیر الجزاء مجملاً بعضی از شبهات و تردیدات که اندراج یافته بود آنکه طریق ما طریق حضرت ایشان است قدس الله تعالی سره الاقدس و نسبت همان نسبت شریفه آنحضرت کدام طریق از ان طریق عالی و کدام نسبت از ان نسبت علیه اولی و انسب است که کسی آنرا اختیار نماید غایت ما فی الباب تکمیل صناعت و تتمیم هر نسبت بتلاحق افکار و تعاقب انظار است مثلاً نحوی که در زمان سیبویه بوده بتلاحق افکار متاخران دوچند زیاده گشته است و محرر و منقح شده مع ذلک همان نحو سیبویه است که افکار متاخران بیش از بیش مشاطگی و تزئین آن نموده است مقولهٔ شیخ علاء الدوله قدس سره بسمع شریف رسیده باشد که فرموده هرچند وسائط بیشتر بود راه نزدیکتر و روشن تر گردد این قسم زیادتی بران نسبت علیه که بطریق مشاطگی و تزئین پیدا شده باشد و در گفت آمده جمعی را در تخیلات انداخته است حقیقت معامله آنست که بی تکلف و تصنع نموده آید

مقام را غلط نمایند و در عین شیخی آزردی ملامت نکنند که ظلم عظیم است و در نظر مریدان خود را متجمل دارند و در اختلاط و موانست با مسترشدان افراط نمایند که باعث استخفاف است که منافی افاده و استفاده است و در محافظت حدود شرعیه نیک رعایت نمایند مهما امکن عمل برخصت تجویز نکنند که هم منافی این طریقه علیا است و هم مناقض دعوای متابعت سنت سنیه عزیزے فرموده است ریاء العارفین خیر من اخلاص المریدین چه ریای عارفان از برای انجذاب قلوب طلاب است بجناب اقدس خداوندی جل سلطانه پس ناچار از اخلاص مریدان بهتر باشد و ایضاً اعمال عارفان اسباب تقلید است مر طالبان را در اتیان اعمال اگر عارفان عمل نکنند طالبان محروم مانند پس عارفان برای آن کنند تا طالبان بآن اقتدا نمایند این ریا عین اخلاص است بلکه بهتر از اخلاص که از برای نفع خود باشد ازینجا کسی گمان نکند که عمل عارفان محض از برائے تقلید طالبان ست و عارفان را بعمل احتیاج نیست عیاذاً باللہ سبحانه این خود عین الحاد و زندقه است بلکه عارفان در اتیان اعمال بسائر طالبان برابر اند و از اتیان اعمال هیچکس را استغنا نیست غایت ما فی الباب در اعمال عارفان گاه هست که نفع طالبان که مربوط به تقلید است نیز ملحوظ است و بآن اعتبار آنرا ریا نامند بالجمله در قول و فعل نیک محافظت نمایند که اکثر خلائق درین آوان هنگامه طلب اندکاری بوقوع نیاید که منافی این مقام باشد و جهال را طعن اکابر رساند از حضرت حق سبحانه تعالی استقامت طلبند دیگر از حصول نسبتهای مشائخ نوشته بودند وجه آن را اگر بشما بالمشافهه گفته شده است ورای آن چیزے نفهمند که در آن خیریت نیست زیاده چه نویسد والسلام

مکتوب دو صد و بست و هشتم بمیر محمد نعمان صدور یافته در بیان بعضی از نصائح که بمقام تکمیل و تعلیم طریقت تعلق دارد و ما یناسب ذلک

مکتوب مرغوب اخوی سیادت پناهی رسید موجب فرحت گشت اخی برادر مکرم بشما گفته شده است که مدار این طریق بر دو اصل است استقامت بر شریعت بحدیکه ترک ادنای آداب آن را راضی نباید شد و رسوخ و ثبات است بر محبت و اخلاص شیخ طریقت بر نهجیکه اصلا بر وی مجال اعتراض نماند بلکه جمیع حرکات و سکنات او بیاد محبوب در نظر مرید در آید عیاذاً باللہ سبحانه در امرے از امور که باین دو اصل متعلق ست خللی واقع شود واگر بعنایت اللہ سبحانه این دو اصل مستقیم است سعادت دنیا و آخرت نقد وقت است و نصائح و وصایای دیگر نیز گوش زد شما شده است

ودونهن خیوف ﴿ الله تعالی بیچون وبیچگونه است هرچه در دید و دانش و شهود و مکاشفه در آید غیر اوست سبحانه وتعالیٰ ورای او است زنهار بجوز و مویز این راه در رنگ طفلان گول نشوند و بوصول نهایت مغرور نگردند و واقعات احوال را پیش شیخان ناقص ظاهر نسازند که ایشان باندازهٔ یافت خود قلیل را کثیر می انگارند و بدایت را نهایت می شمرند لاجرم طالب مستعد بزعم کمال می افتد و فتور در طلب او می یابد شیخ کامل باید طلبید و معالجهٔ امراض باطنیه را از و باید خواست تا زمانیکه بشیخ کامل نرسید باید که این احوال را در تحت لا در آورده نفی بکنید و اثبات معبود برحق که بیچون و بیچگونه است نمائید حضرت خواجه نقشبند قدس سره فرموده اند هرچه دیده شد و شنیده شد و دانسته شد آنهمه غیر است بحقیقت کلمه لا نفی آن باید کرد و بیشتر هرچه رود هر نفی بکنید که او تعالیٰ وراء الوراست درجات اثبات غیر از تکلم بکلمهٔ مستثنیٰ هیچ درست نباشد طریق اکابر این طریقت نیست والسلام علیٰ من اتبع الهدیٰ والتزم متابعة المصطفیٰ علیه وعلیٰ آله الصلوات والتسلیمات اتمها واکملها **مکتوب دوصد و سی و یکم**

بمیر محمد نعمان صدور یافت در جواب سوالیکه نموده و پرسیده که فرق در میان حصول و وصول چیست و اسمائیکه مبادی تعینات انبیاست علیهم الصلوات والتسلیمات همان اسماے مبادی تعینات اولیا است یا نه و اگر هست فرق چیست و پرسیده بود که منع از ذکر جهر می کنند که بدعت است و حال آنکه ذوق و شوق می بخشد چرا از چیزهای دیگر که در زمان آنسرور نبود علیه الصلوة والسّلام منع نمی نمایند مثل لباس فرجی و شال و سراویل نحمده ونصلی علیٰ نبیه ونسلم علیه وعلیٰ آله الکرام دو مکتوب شریف متعاقب رسید مکتوب اول هرچند مبنی بر سوزش و اضطراب بود اما مکتوب ثانی ملائم هموارہ بوده است و مشعر از شوق و سرگرمی محبت آثار ااز زمانیکه میر سعدالدین راهی می شدند طلب کتابت نمودند دران وقت بیدماغ مقبوض بود بجدیکه بخط خود نتوانست نوشت بمولانا یار محمد جدید گفته که بتولیسد در وقت بیدماغی اگر کلمهٔ ناملائم مندرج شده باشد معذور خواهند داشت باآنکه باید که باندک چیزے بیجا نگردند و معامله را برهم نزنند حق سبحانه وتعالیٰ نکند که آزارے درمیان باشد و یا از روے رنجش و اعراض چیزی نوشته آید از روے نصیحت اگر چیزی نوشته شود خوشحال باید بود مکتوب ثانی شما بسیار محظوظ ساخت حرارت در هر امر درکار است پژمردگی و افسردگی نصیب اعدا باد نوشته بودند که فرق درمیان حصول

مکتوبات و رسائل این فقیر را به بینند که این طریق را طریق اصحاب کرام علیهم الرضوان ثابت کرده است
و این نسبت را فوق همه مدلل ساخته و مداحی این طریق عالی و اکابر این طریق را بر نهجی نموده است که هیچکس
از خلفای این خانوادهٔ بزرگ بایراد عشر عشیر آن موفق نگشته و ایضاً این فقیر در روزمره و در نشست و برخاست
رعایت آداب و لوازم این طریق بر وجه اتم مینماید و سر موی مخالفت و احداث تجویز نمیکند عجب
است که اینهمه هنرها از نظر مستور مانده است و اگر بالفرض در ایام آزار نسبت ببعضی یاران در کلمه و کلام
سخن ناملائم واقع شده باشد در نظر درآمده عجب تر آنکه شما امثال این سخنان را باور میدارید و بمجرد
شنیدن از جا میروید اگر حسن ظن است چرا مخصوص بآن جماعه است یا مگر قابل حسن ظن نیستیم بالجمله
اگر مدار بر گفت و شنود است از دست سخن چینان خلاصی متصور نیست و اخلاص متوقع نه از گفت
و شنود بگذرند و از امور گذشته یاد نکنند تا اخلاص متصور شود و رفع کلفت دیرینه گردد نوشته بودند
که وقت تربیت حضرات پیرزادگان رسیده و میگذرد و وصیت حضرت ایشان را قدس سره یاد داده بودم
مخدوما مکرما سعادت خادمان است که بخدمت مخدوم زادهای خود فائز گردند لیکن درین مدت از خدمت
ظاهری بواسطه موانع معلوم خود را معاف میداشت و انتظار ظهور زمان وصیت علیه میکرد حالا اگر میدانند
که مانعی نیست و راه گفت و شنود مسدود گشته است اشارت فرمایند که چند روز آمده باین خدمت اشتغال
نماید و اگر تیک ملاحظه مینماید میدانند که درین کار مجرد امتثال وصیت باید نمود و الا تربیت ظاهر و باطن
شما ایشان را کافیست احتیاج دیگری نیست دیگر اخوی مولانا عبد اللطیف میفرمودند که میان محمد
قلیچ مخدوم زاده کلان را در حق تعلیم و تربیت ظاهری بخود گرفته است و ایشان نیز تجویز این معنی نموده اند
استماع این خبر در تعجب آورد و اگر او از نارسائی خود چیزی تخیل کند ایشان چون تجویز نمایند ازین
میترسد که مبادا آزار محمد قلیچ جای دیگر سرایت کند

مکتوب دو صد و سی ام بشیخ یوسف برکی

صدور یافته در علو همت و عدم اکتفا بانچه حصول شود بلکه نفی انچه مشهود و معلوم گردد و اثبات معبود
بیچون و بیچگون که ماورای دید و دانش است الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی شمه از احوال
گرامی شما میان بابو بامر شما اظهار نمودند و استفسار حقیقت آن فرمودند بنا بر علی ذلک چند کلمه نوشته آید
مخدوما تقسیم احوال در اوائل اقدام مبتدیان این راه را بسیار دست می دهد هیچ در اعتبار
نمی آرند بلکه نفی آن مینمایند اصل کو نهایت کدام شعر کیف الوصول الی سعاد و دونها قلل الجبال

وممو ہات رویہ را ور نظر بصیرت منکشف گردانیدہ حسن وجمال آخرت را باطراوت جنات وانہار را
باز یادی لقاء پروردگار آن جل سلطانہ جلوہ گر گرداناد بحرمۃ سید المرسلین علیہ وعلی آلہ من الصلوات
افضلہا ومن التسلیمات اکملہا تا ازین قبیح سریع الزوال بے رغبتی حاصل گشتہ بکلیہ توجہی بعالم بقا کہ محل رضاے
مولی است جل سلطانہ میسر آید وتا قبح این دنیہ ظاہر نشود خلاصی از گرفتاری آن محالست وتا خلاصی از
گرفتاری آن میسر نشود فلاح ونجات اخروی متعسر حب الدنیا راس کل خطیئۃ قضیہ مقرر است وچون معالجہ باضد
اوست علاج ازالۂ محبت این دنیہ منوط باشد برغبت نمودن در امور آخرت واتیان اعمال صالح بر وفق
احکام شریعت غرا حق سبحانہ تعالی حیوۃ دنیا را منحصر بر پنج چیز بلکہ در چہار چیز گردانید حیث قال اللہ تعالی
انما الحیوۃ الدنیا لعب ولہو وزینۃ وتفاخر بینکم وتکاثر فی الاموال والاولاد پس ناچار وقتیکہ اشتغال باعمال
صالح نماید جزو اعظم آن کہ لعب ولہو است رو بنقصان آرد واجتناب از لبس حریر وتلبیس بذہب وفضہ
کہ عمدہ در تحصیل زینت اند فرماید جزو دیگرش کہ زینت است رو بزوال آرد وچون یقین نماید کہ فضیلت و
کرامت نزد خدای عزوجل بورع وتقوی است نہ بحسب ونسب ہر آئینہ از تفاخر باز ماند وچون داند کہ
اموال واولاد مانع ذکر حق اند سبحانہ ومعرض از جناب قدس او تعالی ناچار از تکاثر دران تقاعد فرماید وتزاید
آنرا از معاتب شمرد وبالجملہ ما آتاکم الرسول فخذوہ وما نہاکم عنہ فانتہوا کیا یفرکم شی بیت دادیم ترا ز گنج مقصود
نشان ٭ گر ما نرسیدیم تو شاید برسی ٭ بقیۃ المرام میان شیخ عبد المومن بزرگ زادہ اند تحصیل علوم بانجام
رسانیدہ سلوک طریقت صوفیہ میفرمایند ودر ضمن این سلوک احوال غریبہ مشاہدہ مینمایند ضرورت
بشری از قبیل اہل وعیال منجر وبی اختیار مضطر میسازد این فقیر از برای دفع این اضطرار دلالت بجناب
شما نمودہ من دق باب الکریم انفتح والسلام

مکتوب دوصد وسی وسوم بجانب شیخ فرید در بعضی نصائح بحسن او صدور یافتہ

ثبتنا اللہ سبحانہ وایاکم علی ما جار بہ جدکم الامجد علیہ وعلی آلہ واصحابہ
من الصلوات افضلہا ومن التسلیمات اکملہا در ایام عرس حضرت خواجہ قدس سرہ بحضرت دہلی رسید بخاطر
داشت کہ در ملازمت علیہ نیز برسد درین اثنا خبر کوچ منتشر گشت بضرورت توقف نمودہ بچند کلمۂ نامربوط
تصدیع دہ گشت اگر در حضور است واگر در غیب ہمگی ہمت خواہان سلامتی ایشان است از آنچہ
نباید ونشاید ودر بعضی اوقات غلبۂ خیر اندیشی بران می آرد کہ للہ ایشانرا اختیار کردہ از آنچہ شایان
عتبۂ علیہ ایشان نباشد بتاکید ومبالغہ مانع آید ودر مجلس شریف نااہلان را نگذارند امامے واند

ع نسخہ کہ بعضی جای ۱۲

و وصول نمیتوانند فهمید ای برادر حصول باوجود بعد متصورست و وصول متعذر عنقا را که بصورت مخصوصه تصور میکنیم میتوان گفت که عنقا در مدرکۂ ما حاصل است امّا وصول بعنقا متحقق نیست زیرا که ظلیت که عبارت از ظهور شئی است در مرتبۂ منافی حصول آن شئی نیست اما وصول شئی ظلیت را بر نتابد فافترقا و ایضا پرسیده بودند که اسمائی که مبادی تعینات انبیا است علیهم الصلوات والتسلیمات همان اسمای مبادی تعینات اولیا است یا نه و اگر هست فرق چیست ای عزیز مبادی تعینات انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات کلیات اسما است و مبادی تعینات اولیا جزئیات آن اسما که در تحت آن کلیات مندرج است و مراد از جزئیات آن اسما همان اسما است که بقیدی از قیود ماخوذ گشته است کالارادة المطلقة والارادة المقیدة بشئی و چون اولیا را بواسطۂ متابعت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات ترقی واقع می شود رافع آن قید نموده ملحق بمطلق خواهد بود این فرق را در بعضی مکاتیب به تفصیل مذکور ساخته است ملاحظه خواهند نمود و ایضا پرسیده بودند که منع از ذکر جهر میکنند که بدعت ست با آنکه ذوق و شوق می بخشد چرا از چیزهای دیگر که در زمان آنسرور نبود علیه وعلی آله الصلوة والتسلیمات منع نمیکنند مثل لباس فرجی و شالوار سراویل مخدوما عمل آن سرور علیه وعلی آله الصلوة والسلام بر دو نوع است بر سبیل عبادت است یا بر طریق عرف و عادت عملیکه بر سبیل عبادت بوده خلاف آنرا از بدعتها منکر میدانیم و در منع آن مبالغه مینمائیم که احداث در دین است و آن مردود است و عملیکه بنا بر عرف و عادت است خلاف آن را بدعت منکر نمیدانیم که در منع آن مبالغه نمی نمائیم که بدین تعلق ندارد وجود و عدم آن مبنی بر عرف و عادت ست نه بر دین و ملت چه عرف بعضی بلاد خلاف عرف بعضی از بلاد دیگر است و همچنین در یک بلده باعتبار تفاوت ازمنه تفاوت عرف واقع است مع ذلک رعایت سنت عادی نیز مثمر نتائج است و منتج سعادات ثبتنا الله سبحانه وایاکم علی متابعة سید المرسلین علیه وعلیهم وعلی تابعی کل من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها والسلام

مکتوب دوصد و سی و دوم بخانخانان صدور یافت

در بیان حقیقت دنیای دنیه و قبح مزخرفات ردیۂ آن و علاج ازالۂ محبت این دنیه وما یناسب ذلک حضرت حق سبحانه تعالی حقیقت دنیای دنیه نامرضیه را و قبح مزخرفات

وتقدس و این ظل محمول ست بذات تعالی وتقدس و بر اشیا بر سبیل تشکیک اشتقاقاً لامواطاةً و مراد ازان ظل
ظهور حضرت وجود است تعالی در مراتب تنزلات و از افراد آن ظل اولی و اقدم و اشرف فردیست که محمول
بذات است تعالی اشتقاقاً پس در هر مرتبه اصالت الله تعالی وجود توان گفت نه الله تعالی موجود و در
مرتبهٔ آن ظل الله تعالی موجود صادق ست نه الله تعالی وجود و چون حکما و طائفه از صوفیه که بعینیه وجود
قائل گشته اند و بحقیقت این فرق اطلاع نیافته اند و ظل را از اصل جدا نساخته حمل اشتقاق و حمل مواطاة
هر دو در یک مرتبه اثبات نموده و در تصحیح حمل اشتقاق محتاج بتمحل و تکلف گشته والحق ما حققت بالہام الله سبحانہ
و این اصالت و ظلیت در رنگ اصالت و ظلیت سائر صفات حقیقیه است زیرا که در هر مرتبه اصالة که موطن
اجمال ست و غیب الغیب حمل این صفات بطریق مواطاة ست نه بطریق اشتقاق توان گفت
الله تعالی علم و نمیتوان گفت که الله تعالی عالم زیرا که در حمل اشتقاق از حصول مغایرة چاره نبود و لو
بالاعتبار و هو مفقود فی ذلک الموطن راساً اذ التغایر لایکون الا فی المراتب الظلیة و لاظلیة ثمة لانه فوق التعین
الاول کما اصل لان النسب ملحوظة بطریق الاجمال فی ذلک التعین ولا ملاحظة شیء من الاشیاء بوجه
من الوجوه فی ذلک الموطن و در مرتبهٔ ظل که تفصیل آن اجمال است حمل اشتقاق صادق است
نه حمل مواطاة لیکن عینیة این صفات در آن مرتبه فرع عینیة وجود است تعالی که مبدا هر خیر و کمال است
و منشا هر حسن و جمال و این فقیر در کتب و رسائل خود هر جا نفی عینیت وجود کرده است مراد ازان وجود
ظلی باید داشت که مصحح حمل اشتقاق است و این وجود ظلی نیز مبدا آثار خارجیه است پس ماهیاتی
که بآن وجود متصف گردند در هر مرتبه از مراتب موجودات خارجیه خواهند بود فافهم فانه ینفعک فی کثیر
من المواقع پس صفات حقیقیه نیز موجودات خارجیه باشند و ممکنات نیز در خارج موجود بودند هذا ای
فرزند سر خاص بشنو که کمالات ذاتیه در مرتبهٔ حضرت ذات تعالی و تقدس عین حضرت ذاتست مثلاً صفت
علم در آن موطن عین حضرت ذات است تعالی و همچنین قدرت و ارادت و سائر صفات و ایضاً در آن موطن
حضرت ذات بتمامه علم است که همچنان بتمامه قدرت است نه آنکه بعض حضرت ذات علم ست و بعض دیگر
قدرت ست که تبعض و تجزی آنجا محال است و این کمالات که گویا منتزع از حضرت ذات تعالی در
مرتبهٔ حضرت علم تفصیل یافته است و تمیز پیدا کرده مع بقاء حضرت الذات تعالت و تقدست علی تلک الصرافة
الاجمالیة الوحدانیة بعد ازان هیچ چیز در آن موطن نمانده که درین تفصیل داخل نشده و تمیز نگشته بلکه جمیع کمالات

متمیز

که جمیع آرزوها میسر نیست بضرورت بدعای ظهر الغیب رطب اللسان است شاید که بمعرض قبول افتد حضرت خواجه احرار قدس سره از بزرگی وکلانی خود میفرمودند که هرچند کفر است که کسی چنان کلان شود که اگر او برهم شود که همه عالم برهم شود اما چه توان کرد که ما را بی ما کلان ساخته اند امروز آن قسم بزرگی وکلانی نزدیک است که در مادهٔ جناب شما صادق آید چه در رفاهیت خلائق است وبالعکس ازینجا است که نزد مردم ودعای خیر شما در رنگ دعا نزد دل مضطر است که بعامهٔ خلائق نافع است پس عیب باشد که بآن کلانی وبزرگی برابر دانهٔ خشخاش جای انگشت. بماند این دانهٔ خشخاش بر دل دوستان وخیراندیشان بار عظیم است کرم نموده ایشانرا سبکسار سازند چندگاه هست که این خیراندیش ازین مقوله فرحی ننوشته است که مبادا تکرار ومبالغه گران آید ؎ یار نازک بدن از باد هوا میرنجد ؛ همچو گل برگ ز آسیب صبا میرنجد ؛ اما از دوستی دور نمود که بملاحظهٔ گرانی خاطر در مقام سکوت آید ؎ حافظ وظیفهٔ تو دعا گفتن است وبس ؛ دربند آن مباش که نشنید یا شنید ؛ چندگاه است داعیهٔ زیارت حرمین شریفین حرسهما الله سبحانه عن الآفات پیدا شده است وباعث این سفر همان داعیه است وچون امتعنی منوط استخراج و استرضاء ایشان بوده خبر کوچ آن داعیه را در تسویف انداخت الخیر فیما صنع الله سبحانه والسلام

مکتوب دوصد وسی وچهارم

بحقائق آگاه معارف دستگاه عالم ربانی عارف سبحانی مخدوم زادهٔ کلان اعنی الشیخ محمد صادق سلمه الله تعالی سبحانه وابقاه واوصله الی غایة ما تمناه صدور یافته در بیان آنکه حقیقت واجب الوجود تعالی وجود محض است که منشاء هر خیر وکمال وحقائق ممکنات عدمات اند که مبادی هر شر ونقص اند ومعنی من عرف نفسه فقد عرف ربه وبیان تجلی ذاتی که فوق جمیع نسب واعتبارات است ومعنی تاویل کریمه الله نور السموات والارض وما یناسب ذلک مع اسولة واجوبة تتعلق بتوضیح هذا المقام وتنبیهات تلیق بتلخیص هذا المرام

بسم الله الرحمن الرحیم

اما بعد حمد خدای بیچون ودرود پیغمبر رهنمون معلوم فرزندی باد که حقیقت حق سبحانه وجود صرف است که امری دیگر بآن انضمام یافته است وآن وجود تعالی منشاء هر خیر وکمال است ومبداء هر حسن وجمال وجزئی است حقیقی وبسیطی است که ترکیب اصلا بآن راه نیافته است لا ذهناً ولا خارجاً وبحسب حقیقت ممتنع التصور است ومحمول است بر ذات تعالی مواطاة لا اشتقاقا هرچند نسبت حمل را نیز در الموطن فی الحقیقت گنجایش زیرا که جمیع نسب در انجا ساقط گشته اند ووجودیکه عام ومشترک است از ظلال آن وجود خاص است تعالی

نیست

برآمده وجود خارجی پیدا میکند که آن محال است و مستلزم جهل تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا بلکه بآن معنی
است که ممکنات در خارج برطبق آن صور علمیه وجودی پیدا کرده اند ورای وجود علمی وجود خارجی بحسب
موافق آن وجود علمی حاصل نموده در رنگ آنکه استاد نجار در ذهن صورت سریر تصویر نموده در خارج
اختراع آن نماید درینصورت آن صورت ذهنیه سریر که در معنی ماهیت آن سریر است از خانهٔ علم آن نجار
نه برآمده است بلکه در خارج آن سریر وجودی برطبق آن صورت ذهنیه پیدا کرده است فافهم بدانکه
هر عدمی بظلی از ظلال کمالات وجودیه که مقابل اوست منعکس در موضع گشته در خارج وجود ذهنی
پیدا کرده است بخلاف عدم صرف که باین ظلال متاثر گشته است و رنگی نگرفته است چگونه رنگی بگیرد که
مقابل این ظلال نیست اگر مقابله دارد بحضرت وجود صرف دارد تعالی و تقدس پس عارف تام المعرفة
بحضرت وجود ترقی نموده در مقام عدم صرف نزول نماید بتوسل او این عدم نیز بآن حضرت انصباغی
پیدا کرده مزین میگردد و مستحسن میشود این زمان جمیع مراتب اعدام آن عارف که فی الحقیقة جمیع مراتب
ذاتیه اوست اجمالی و تفصیلی حسن و خیریت پیدا کرده است و کمال و جمال حاصل نموده است این
خیریت که در جمیع مراتب ذاتیه سرایت نماید مخصوص باینچنین عارف است و غیر او را اگر خیریت سرایت
نموده است یا قصور است بر بعضی مراتب تفصیلیه اعدام ذاتیه او و یا جمیع مراتب تفصیلی او دیده است
علی تفاوت الدرجات و این قسم اخیر نیز نادر الوجود است اما در مرتبه اجمال عدم که عین هر شر و نقص
است هیچ یکی را از غیر آن عارف بوئی از خیریت نیافته است و رنگی از حسن پیدا نکرده پس ناچار
شیطان آن عارف که بخیریت تمام متصف گشته نیز حسن اسلام پیدا کند و نفس اماره مطمئنه گشته از
مولای خود راضی گردد و ازینجا است که سید المرسلین علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات فرموده
اسلم شیطانی پس هیچ غازی در غزا از وی سبقت نکند و مثل شیطان را دلالت بخیر نماید سبحان الله
معارفی که ازین حقیر بنحو است بظهور می آید اگر اکثری ازان جمع شده در تصویر آن کوشد معلوم نیست که
میسر شود مانا که حظ وافر ازین معارف نصیب حضرت مهدی موعود علیه الرضوان خواهد بود اگر بادشه
بر در پیرزن ✿ بیاید تو ای خواجه سبلت مکن ✿ فتبارک الله احسن الخالقین والحمد لله رب العالمین
پس ذوات ممکنات عدمات باشند که ظلال کمالات وجودی در آنها منعکس گشته مزین ساخته است
پس ناچار ممکنات بالذات ماورای هر شر و فساد باشند و ملاذ هر سوء و نقص هر خیر و کمال که در ماتها

که هرکدام ایشان عین ذات بود تعالی در مرتبه علم آمده است و این کمالات مفصله در مرتبه ثانی وجود
ظلی پیدا کرده صفات نام یافته اند و قیام بحضرت ذات که اصل اینهاست پیدا کرده اند و اعیان ثابته
نزد صاحب فصوص علیه الرحمة عبارت از همان کمالات مفصله است که در خانه علم وجود علمی حاصل
کرده است و نزد فقیر حقائق ممکنات عدمات اند که ماوای هر شر و نقص اند با آن کمالات که در آنها منعکس
گشته اند این سخن تفصیلی میطلبد بگوش هوش باید شنید ارشدک الله تعالیٰ که عدم مقابل وجود است
و نقیض اوست پس بالذات منشاء هر شر و نقص باشد بلکه عین هر شر و فساد بود و چنانچه وجود در مرتبه
اجمال عین هر خیر و کمال ست و چنانچه حضرت وجود در موطن اصل الاصل محمول بر ذات تعالیٰ بطریق
اشتقاق نیست عدم نیز که در مقابل آن وجود است محمول بر ماهیته عدمیه بطریق اشتقاق نیست در ان
مرتبه آن ماهیته را معدوم نمیتوان گفت بل هو عدم محض و در مراتب تفصیل علمی که با آن ماهیت عدمیه
تعلق یافته است جزئیات آن ماهیت متصف بعدم میگردند و حمل اشتقاق در آنها راست می آید و مفهوم
عدم که گویا منتزع از ان ماهیت اجمالیه عدمیه است و کالظل است مر آن ماهیت را بر جمیع افراد مفصل
آن بطریق اشتقاق حمل می یابد کما یجیئ و چون آن عدم در مرتبه اجمال عین هر شر و فساد بوده و در علم الله
سبحانه هر شرے از شر دیگر جدا گشته و هر فسادی از فساد دیگر امتیاز داشته چنانکه در جانب وجود در مرتبه
اجمال حضرت وجود عین هر خیر و کمال بوده و در مرتبه تفصیل علمی هر کمالی از کمال دیگر امتیاز یافته و هر خیری
از خیر دیگر جدا گشته پس هر کمالی ازین کمالات وجودیه در هر نقصی ازین نقائص عدمیه که مقابل اوست
در خانه علم منعکس گشته است و صور علمیه یکدیگر با همدیگر مزج پیدا کرده است و آن عدمات که عبارت
از شرور و نقائص اند با آن کمالات منعکسه که در مرتبه حضرت علم تفصیل علمی یافته اند ماهیات ممکنات
اند غایت مافی الباب آن عدمات در رنگ اصول و مواد آن ماهیات اند و آن کمالات همچو صور
حاله دران پس اعیان ثابته نزد این حقیر عبارات ازین عدمات و ازان کمالات است که با یکدیگر
ممتزج گشته اند و قادر مختار جل سلطانه این ماهیات عدمیه را با لوازم اینها و با کمالات ظلال وجودیه
که در اینها در حضرت علم منعکس گشته اند و ماهیات ممکنات نام یافته هرگاه خواست با آن وجود ظلی
منصبغ گردانیده موجودات خارجیه ساخت و مبداء آثار خارجیه گردانید باید دانست که منصبغ ساختن
صور علمیه را که عبارت از اعیان ثابته ممکنات اند و ماهیات ایشان نه بآنمعنی است که صور علمیه از خانه علم

لازم نمی آید زیراکه این ظل لازم آن اصل است فالانفکاک غایة ما فی الباب عارفیکه قبله توجه احدیت ذات
است تعالی و تقدس و از اسماء و صفات هیچ ملحوظ او نیست درانوطن هر آئینه ذات را میابد تعالی و از صفات
هیچ ملحوظ او نمیشود نه آنکه صفات درانوقت حاصل نیستند پس انفکاک صفات از حضرت ذات تعالی و تقدس
باعتبار ملاحظه عارف ثابت نشد نه باعتبار نفس امر تا باهل سنت مخالف باشد فافهم ازین بیان لائح گشت
معنی قول من عرف نفسه فقد عرف ربه زیراکه کسی که شناخت حقیقت خود را بشرارت و نقص دانست که هر
خیر و کمال که دروی تعبیه کرده اند مستعار از حضرت واجب الوجود ست تعالی و تقدس پس ناچار حق را
سبحانه بخیر و کمال و حسن و جمال خواهد شناخت ازین تحقیقات واضح گشت معنی تاویلی کریمهٔ الله نور السموات
والارض زیراکه مبین شد که ممکنات باسرها عدمات اند که سراسر ظلمت و شرارت است و خیر و کمال و
حسن و جمال درانیها از حضرت وجود است که نفس ذات ست تعالی و تقدس و عین هر خیر و کمال ناچار نور
آسمانها و زمینها حضرت وجود باشد که حقیقت واجب است تعالی و تقدس و چون این نور در آسمانها
و زمین بتوسط ظلال بوده است ازبرای رفع وهم واهمان که بی توسط فهمند تمثیلی ازبرای آن نور
آورده حیث قال تعالی مثل نوره کمشکوٰة فیها مصباح المصباح فی زجاجة الی آخر الآیة الکریمة تا ثبوت وسائط
فرماید و تفصیل تاویل این کریمه ان شاء الله تعالی درجای دیگر ثبت خواهد یافت که مجال سخن درانجا
بسیار است و این مکتوب گنجایش تفصیل آن ندارد و آنکه گفتیم که معنی تاویلی کریمه است زیراکه معنی تفسیری
مشروط بنقل و سماع ست من فسر القرآن برأیه فقد کفر شنیده باشند و در تاویل مجرد احتمال کافی است
بشرط آنکه مخالف کتاب و سنت نباشد پس مقرر شد که ذوات و اصول ممکنات عدماتست و صفات نقائص
و رذائل ایشان مقتضیات آن عدمات که بایجاد قادر مختار جل سلطانه بوجود آمده اند و صفات کامله در ایشان
مستعار از ظل کمالات حضرت وجود است تعالی و تقدس که بطریق انعکاس ظهور یافته بایجاد قادر مختار جل
سلطانه نیز موجود شده اند و مصداق حسن و قبح اشیاء آنست که هرچه رو باخرت دارد و برای آخرت معد است
حسن است اگرچه بظاهر مستهجن نماید و هرچه رو بدنیا دارد و برای دنیا معد است قبیح است اگرچه بظاهر حسن نماید
بحلاوت و طراوت ظاهر شود کالمزخرفات الدنیویة ازینجاست که در شریعت مصطفویه علی صاحبها الصلوٰة
والسلام والتحیة منع فرموده اند از نظر کردن بمیل و خواهش بحسن امارد و نساء اجنبیه و مزخرفات دنیه
که این حسن و طراوت از مقتضیات عدم ست که ماوای هر شر و فساد است اگر منشاء این حسن و

تعبیه فرموده اند عاریتی است که از حضرت وجود که خیر محض است فائض شده است کریمهٔ ما اصابک من حسنة فمن الله و ما اصابک من سیئة فمن نفسک شاهد این معنی است و چون بفضل خداوندی جل سلطانه این دید رعایت استیلا یابد و کمالات خود را و دست از آن طرف بیند خود را شر محض یابد و نقص خالص اند و هیچ کمالی در خود مشاهده نکند اگرچه بطریق انعکاس باشد در رنگ آن شخص که برهنه بود و جامهٔ عاریت در بر کرده باشد این دید عاریت بروی کمال استیلا یابد بر نهجیکه درست جامها را در تخیل بصاحبش بدهد هر آئینه خود را بذوق برهنه یابد اگرچه عاریت واسطه باشد صاحب این دید مشرف بمقام عبدیت میگردد که فوق جمیع کمالات ولایت است این اجتماع خیر و شر و نقص و کمال که فی الحقیقت اجتماع وجود و عدم است از قبیل جمع نقیضین نیست که تو آنرا محال دانی زیرا که نقیض وجود صرف عدم صرف است و این مراتب ظلیه چنانکه در جانب وجود از ذروهٔ اصل بتخفیف تنزلات نزول فرموده اند در جانب عدم نیز آن مراتب ظلیه از حضیض صرافت عدم ارتقائی نموده اند اجتماع اینها در رنگ اجتماع عناصر متضاده است که صورت ضدیه هر کدام را منکسر ساخته جمع فرموده اند فسبحان من جمع بین الظلمة والنور اگر گفته شود که تو در بالا عدم صرف را نیز حکم بانصباغ کردهٔ بوجود صرف که نقیض اوست پس اجتماع نقیضین پیدا شد گوئیم که اجتماع نقیضین در یک محل محالست اما قیام یک نقیض بنقیض دیگر و اتصاف یکی بدیگرے محال نیست چنانکه ارباب معقول گفته اند که وجود معدوم است و اتصاف وجود بعدم محال نیست پس اگر عدم موجود شود منصبغ بوجود گردد چرا محال باشد اگر گویند که عدم از معقولات ثانیه است که منافی وجود خارجی است پس وجود خارجی چگونه متصف گردد در جواب گوئیم که مفهوم عدم را از معقولات ثانویه گفته اند اما اگر فردی از افراد عدم متصف گردد بوجود چه فساد است چنانچه ارباب معقول در وجود گفته اند بطریق اشکال که وجود باید که عین ذات واجب الوجود تعالی و تقدس نباشد زیرا که وجود از معقولات ثانویه است که وجود خارجی ندارد و ذات واجب الوجود تعالی و تقدس در خارج موجود است پس عین نباشد و در جواب این گفته اند که مفهوم وجود از معقولات ثانویه است و جزئیات او پس جزوی از جزئیات او منافی وجود خارجی نباشد و تواند بود که در خارج موجود بود سوال از تحقیق سابق معلوم شد که وجود صفات حقیقیه در مراتب ظلال است و در مرتبهٔ اصل ایشانرا وجودے حاصل نیست این سخن مخالف رای اهل حق است شکر الله تعالی سعیهم چه صفات را هیچ وقتی از ذات تعالی و تقدس جدا نمیدانند و ممتنع الانفکاک تصور میفرمایند جواب آنکه ازین بیان جواز انفکاک

مرآت حضرت ذات تعالیٰ و تقدس که درخارج جز او موجود نمیدانند انعکاس پیدا کرده نمود خارجی حاصل کرده است و آن صور علمیه را غیر از صور شیون و صفات واجبی ندانسته است جل سلطانه لاجرم حکم بوحدت وجود کرده است و وجود ممکنات را عین وجود واجب گفت تعالیٰ و تقدس و شر و نقص را منتهی گفته نفی شرارت مطلق و نقص محض کرده است ازینجاست که خیر را قبح بالذات نمیدانند حتی که کفر و ضلالت نسبت ایمان و ہدایت بد میدانند نه نسبت بذات خود که آنرا عین خیر و صلاح می انگارند و نسبت یاربابِ خود اینها را باستقامت حکم مینماید و کریمۂ و ما من دابة الا ہو آخذ بناصیتہا ان ربی علیٰ صراط مستقیم شاہد آورده بیسازد آرے ہر که حکم بوحدۃ وجود نماید از امثال این سخنان چراتحاشی فرماید آنچه برین حقیر ظاہر ساخته اند آنست که ماہیات ممکنات عدمات اند بکمالات وجودیه که در انہا منعکس گشته است و ممتزج شده کما مر مفصلا والله سبحانه یحق الحق و ہو یہدی السبیل اے فرزند این علوم و معارف که ہیچ یک از اہل الله بدان تکلم نفرموده است نه بتصریح و نه باشارت از اشرف معارف اند و اکمل علوم که بعد از ہزار سال در منصۂ ظہور آمده و حقیقت واجب تعالیٰ و تقدس ممکنات را کماینبغی و یلیق بیان فرموده اند نه مخالفت بکتاب و سنت دارند و نه مباینت باقوال اہل حق مانا که مراد از دعاء نبوی علیه و علیٰ آله الصلوٰة والسلام که گوئیا از برای تعلیم است فرموده اند اللہم ارنا حقائق الاشیاء کما ہی این حقائق اند که در ضمن این علوم مبین گشته اند و مناسب مقام عبودیت اند و بتقص و ذل و انکسار که ملائم حال بندگی است دلالت دارند بندۂ عاجز که خود را عین مولای قادر خود دارد چه لطافت دارد و از کمال بی ادبی خبر میدہد اے فرزند این آن وقتیست که در امم سابقه در چنین وقتیکه پر از ظلمت است پیغمبر اولوالعزم مبعوث میگشت و احیاء شریعت جدیده میکرد و درین امت که خیر الامم است و پیغمبر ایشان خاتم الرسل علیه و علیٰ آله الصلوات والتسلیمات علماء را مرتبه انبیاء بنی اسرائیل داده اند و بوجود علماء از وجود انبیاء کفایت فرموده اند لہذا بر سر ہر مائة از علماء این امت مجددی تعیین مینمایند که احیاء شریعت فرماید علی الخصوص بعد از مضی الف که در امم سابقه وقت بعثت پیغمبر اولی العزم است و بر ہر پیغمبری در انوقت اکتفا نموده اند در چنین وقت عالمی عارفی تام المعرفة در کار است که قائم مقام اولی العزم امم سابقه باشد شعر

فیض روح القدس ار باز مدد فرماید ٭ دیگران ہم بکنند آنچه مسیحا میکرد ٭

اے فرزند وجود صرف مقابل عدم صرف است و بالا گذشت که وجود صرف حقیقت واجب الوجود است تعالیٰ و تقدس و عین ہر خیر و کمال ہر چند ملاحظۂ این عینیة ہم اگرچه بر سبیل اجمال باشد دران موطن گنجائش ندارد که شائبۂ ظلیت دارد و عدم صرف که

جمال کمالات وجوبیه میبود منع نمیفرمودند مگر ازین راه که توجه نمودن بظلال با وجود اصل مستهجن است و این منع منع استحبابی است نه وجوبی بخلاف منع سابق پس حسنی که در مظاهر جمیله دنیوی ظاهر و هویدا است نه از ظلال حسن اوست تعالی بلکه از لوازم عدم است که بواسطه مجاورت حسن صفتی در مظاهر پیدا کرده است و فی الحقیقت قبیح و ناقص است در رنگ آنکه زهر را بشکر غلاف سازند و نجاست را زر اندوده نمایند و آنکه تجویز تمتعات نسا جمیله نکاحیه و اما فرموده است بواسطه تحصیل اولاد و بقاء نسل است که مطلوب است و بقاء نظام عالم پس بعضی از صوفیه که بمظاهر جمیله و نغمات مستحسنه گرفتار اند بتخیل آنکه این جمال و حسن مستعار از کمالات حضرت واجب الوجود است تعالی و تقدس که درین مظاهر ظهور فرموده است و این گرفتاری را نیک و مستحسن می انگارند بلکه راه وصول تصور مینمایند نزد این حقیر خلاف آن ثابت شده است چنانچه شمه ازان بالا مذکور شده است عجب کاریست بعضی ازینها در ان مطلب خود این قول را سند می آرند که گفته ایاکم والمرد فان لهم لونا کلون الله کلمه کلون الله ایشانرا در اشتباه می اندازد نمیدانند که این قول منافی مطلب ایشان است و مؤید معرفت این درویش زیرا که کلمه تحذیر آورده است منع توجه بایشان نموده است و منشاء غلط را بیان فرموده که حسن ایشان مشابه بحسن و جمال حق است سبحانه و تا در غلط نیفتند قال علیه السلام و الصلوة ما الدنیا والآخرة الا ضرتان ان رضیت احدهما سخطت الاخری درین حدیث نیز تصریحی است آنکه درمیان حسن دنیوی و جمال اخروی تناقض و مباینه است و مقرر است که حسن دنیوی نامرضی باشد و حسن اخروی مرضی پس شر لازم حسن دنیوی باشد و خیر لازم حسن اخروی پس ناچار منشاء اول عدم بود و منشاء ثانی وجود آری بعضی از اشیا هستند که یک وجه بدنیا دارند و وجه دیگر بآخرت این اشیا از وجه اولی قبیح اند و از وجه ثانیه حسن و امتیاز درمیان این دو وجه و درمیان حسن و قبح هر کدام اینها مفوض بعلم شریعت است قال الله سبحانه ما آتکم الرسول فخذوه وما نهکم عنه فانتهوا در خبر آمده است که از انوقت که دنیا آفریده شده است حضرت حق سبحانه و تعالی بروی نظر نکرده است و مغضوبه حق است سبحانه اینهمه بواسطه قبح و شرارت و فساد اوست که از مقتضیات عدم است که ماوای هر شر و فساد است حسن و جمال دنیوی و حلاوت و طراوت آن کالمطروح فی الطریق اند و منظور نظر نیستند جمال آخرت است که شایان نظر است و مرضی حق است سبحانه قال الله سبحانه حکایة عن حالهم یریدون عرض الدنیا والله یرید الآخرة اللهم صغر الدنیا باعیننا و کبر الآخرة فی قلوبنا بحرمة من افتخر بالفقر وتجنب عن الغنا علیه وعلی آله الصلوات اتمها واکملها و چون شیخ اجل شیخ محی الدین العربی نظر بحقیقت شرارت و نقص و فساد اینها نینداخته است حقائق ممکنات را صور علمیه حق جل و علا داشته است که صور

وکمالات ہمہ منسوب باو تعالی الحمد للہ سبحانہ رب العالمین اولاً و آخراً والصلوۃ والسلام علی رسولہ دائماً و سرمداً و علی آلہ الکرام واصحابہ العظام والسلام علی سائر من اتبع الہدی والتزم متابعۃ المصطفی علیہ وعلی آلہ الصلوات و والتسلیمات اتمہا واکملہا **مکتوب دوصد و سی و پنجم** بملا عبد الغفور سمرقندی وحاجی بیگ فرکنتے و خواجہ اشرف علی کابلی صدور یافت در بیان آنکہ محبت این طائفہ سرمایۂ سعادت دنیویہ اخرویہ است و توفیق اتیان احکام شرعیہ وتحصیل جمعیت معنویہ از ثمرات آن محبت است وما یناسب ذلک بعد الحمد والصلوۃ وتبلیغ الدعوات معلوم شریف دوستان حقیقی ومشتاقان تحقیقی باد کہ مکاتبات شریفہ مبنی از فرط محبت واشتیاق بودہ بوصول آن مبتہج ومسرور گردیدہ ثبتکم اللہ سبحانہ علی ہذہ المحبۃ این محبت را سرمایۂ سعادات دنیویہ و اخرویہ دانستہ از حضرت حق سبحانہ وتعالی ثبات واستقامت بران مسالت باید نمود و توفیق اتیان احکام شرعیہ نتیجۂ این محبت ست وتحصیل جمعیت باطن ازین مودت اگر عالم عالم ظلمات وکدورت را در باطن بریزند واین محبت را برپا دارند غم نباید خورد بلکہ امیدوار باید بود و اگر کوہ کوہ انوار و احوال را در باطن اضافہ کنند وسر موی ازین محبت بردارند جز خرابی ہیچ نباید دانست واستدراج باید شمرد واین سر رشتہ را نیک محکم داشتہ متوجہ کار خود باشند و بامور لاطائل عمر گرانمایہ را تلف نسازند ع ہمہ اندرز من بتو اینست ؛ کہ تو طفلی وخانہ رنگین ست ؛ والسلام علیکم وعلی سائر من اتبع الہدی والتزم متابعۃ المصطفی علیہ وعلی آلہ من الصلوات افضلہا ومن التسلیمات اکملہا **مکتوب دوصد و سی وششم** بمخدوم زادگی میان شیخ محمد صادق سلمہ اللہ تعالی در بیان بعضی از اسرار صدور یافت بعد الحمد للہ والصلوۃ معلوم فرزندی ارشدی باد کہ از مکتوب شما کہ در شرح احوال نوشتہ بود چنان مفہوم گشتہ بود کہ شما را مناسبتی بولایت خاصۂ محمدیہ علی صاحبہا الصلوۃ والسلام والتحیۃ پیدا شدہ است ازین معنی شکر خداوندی جل سلطانہ بجا آوردہ کہ از مدتہا آرزوی این دولت داشتہ کہ در حق شما بحصول پیوندد این زمان امیدوار گشتہ متوجہ آن شد کہ شما را باین دولت جذب نماید اتفاقاً درین جست وجو شما را داخل ولایت موسوی یافت علی نبینا وعلیہ الصلوات والتسلیمات و از انجا کشیدہ داخل دائرۂ ولایت خاصہ ساخت للہ سبحانہ الحمد والمنۃ علی ذلک وچون شما را بہ قسر درین ولایت درآوردہ اند زیادہ از بست روز است کہ در کنار خود نگاہداشتہ پرورش مینمایند معلوم نیست کہ از ضعف این نسبت معلوم شما شدہ باشد وحالا چون او بقوۃ آوردہ است امید است کہ معلوم شما نیز گردد واز انعامات

مقابل آن وجود است آن عدم ست که هیچ نسبتی و اضافتی باوراه نیافته است و عین هر شر و نقص است هرچند
این عینیت نیز درانجا نمی گنجد که بوئی از اضافة دارد و معلوم است که ظهور شئ بروجه اتم که در مقابل حقیقی آن شئ
صورت بندد و بضدها تتبین الاشیا پس ناچار ظهور وجود صرف بروجه اتم در مرآت عدم صرف حاصل گردد و مقرر
که نزول باندازۀ عروج است پس کسیکه عروج بعنایت الله سبحانه بحضرت وجود صرف متحقق شود نزول او ناچار
بعدم صرف که مقابل وست خواهد بود لیکن در وقت عروج آنجا استهلاک عارفست که جهل آنرا لازم ست و در
وقت نزول بصحو متحقق است که مقام علم معرفت است درین مقام صحو اورا تجلی ذاتی که مبرا است از شائبه
ظلیت و منزه است از ملاحظۀ شیون و اعتبارات ذاتیه مشرف میسازند و می دانند که پیش ازین هر تجلی که
حاصل شده بود در پردۀ ظلی از ظلال اسما و صفات و شیون و اعتبارات بود هرچند عارف آن تجلی را
بی ملاحظه اسما و شیون داند و تجلی حضرت وجود صرف شمرد سبحان الله این عدم که ماورای هر شر و نقص است
بواسطه ظهور تام حضرت وجود تعالی معنی حسن پیدا گردد و آن یافت که هیچکس نیافت قبح لذاته بواسطه حسن
عارضی مستحسن گشت نفس اماره انسانی که بالذات بشرارات مائل است از همه مناسبت تمام بآن عدم دارد
لهذا در تجلی خاص از همه فائق آمد و بر همه ترقی گزید ع که مستحق کرامت گناهگارانند ٭ باید دانست که عارف
تام المعرفة بعد از سطی مقامات عروج و مراتب نزول فرماید و آئینه داری حضرت وجود نماید هر آئینه جمیع کمالات
اسمائی و صفاتی دروی ظهور خواهد یافت و تفصیلا همه را وا خواهد نمود با لطافتیکه مقام اجمال متضمن آنست
که این دولت غیر او را میسر نیست و این آئینه داری لباسی است فاخر که بر قد او دوخته اند در خزینۀ حضرت
علم هرچند این تفصیل صورت یافته است اما آن آئینه در مرتبۀ علم است و آئینه آن عارف در مرتبۀ خارج
که در خارج جمیع کمالات را وا نموده است **سوال** معنی مراتب عدم چیست و عدم که لاشئ محض است
بکدام اعتبار مرآت وجود گفته اند **جواب** عدم باعتبار خارج لاشئ محض است اما در علم امتیازی پیدا کرده
است بلکه وجود علمی نیز حاصل کرده نزد شبستان وجود ذهنی وا ورا مرآت وجود بآن اعتبار گفته اند که
در مرتبۀ عدم هرچه از نقص و شرارت که ثابت شود از وجود که نقیض اوست لاجرم مسلوب خواهد بود
و هر کمالیکه در مرتبۀ عدم مسلوب گردد در حضرت وجود مثبت خواهد بود پس ناچار عدم سبب ظهور
کمالات وجودی گشت ولا معنی للمرآتیة الا هذا فافهم فانه ینفعک والله سبحانه الملهم ای فرزند این معارف
که مسوده یافته است امید است که از الهامات رحمانی باشند که شائبه اصلا وساوس شیطانی

تا جمعیت حاصل شود و معامله بترقی انجامد مطالعه مکتوبات را لازم گیرند که سودمند است ع دادیم ترا ز گنج مقصود نشان ؛ و السلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات اتمها و اکملها

مکتوب دو صد و سی و هشتم بمیر نعمان صدور یافت در بیان آنکه در تکثر اخوان امیدواریهاست و در تنبیه آنکه مبادا احوال و معارف مریدان باعث توقف پیران شود و منجر بعجب گردد و در بیان آنکه احوال مریدان باید که موجب حیا باشد که ترغیب بر ترقیات نماید

الحمد لله رب العالمین والصلوٰة علی سید المرسلین و علی آله الطیبین الطاهرین اجمعین مکتوب شریف که بمصحوب کس خواجه رحمی ارسال داشته بودند وصول یافت موجب فرحت فراوان گشت و چون احوال مسترشدان اثنین تفصیل اندراج یافته بود فرحت افزود زیرا که در تکثر اخوان بموجب اکثروا اخوانکم فی الدین امیدواریهاست و کریمہ سنشد عضدک باخیک نیز مؤید اینمعنے است لیکن باید که منظور نظر احوال و اعمال خود باشد و ملحوظ سکون و حرکت خود بود مبادا که ترقیات مریدان باعث توقفات پیران گردد و حرارت مسترشدان در خانہ مرشدان برودت اندازد و ازینمعنے ترسان و لرزان باید بود و احوال مقامات مریدان را در رنگ شیر و ببر باید دانست چه جائے آنکه بآنها مفاخرت و مباهات باید کرد که مبادا ازین راه دروازهٔ عجب گشاده گردد و بلکه باید که بحکم الحیا شعبة من الایمان ترقیات مریدان باعث شرمندگی و خجالت باشد و حرارت طلب طالبان موجب عزت و غیرت بود باید که قصور اعمال و متهم داشتن نیات لازم وقت بود و لسان حال و قال کلمهٔ هل من مزید مرطوب باشد هرچند متوقع از اوضاع پسندیده شما همین قسم معاملات است اما ملاحظهٔ اعدای دین که اماره لعین بود نموده بطریق تاکید مبالغه کرده آمد ازین راه مبادا ایرودتے در سرگرمی توجه طالبان افتد که مقصود جمع کردن این دو دولت است اقتصار بریکے از قصور است خواجه رحمی و سید احمد باید که در خدمت شما حاضر باشند توجه شما بحال ایشان بروجه اتم مرعی باشد میر عبد اللطیف هم اگر توفیق توبه یافته باشند دو نماید که استقامت پیدا کنند نوشته بودند که بعض از طالبان طریقهٔ قادریه را التماس مینمایند باید که غیر از طریقهٔ نقشبندیه بهیچکس هیچ طریقه تعلیم نکنند که خلط دو طریقه نشود و اما اگر کلاه و شجره طلبند و استخاره راه دهد مرید بگیرند و نصیحت فرمایند والسلام علیکم و علے سائر اصحابکم و احبابکم و علے سائر من اتبع الهدے والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوٰة والسلام اتمها واکملها

مکتوب دو صد و سی و نهم بملا احمد برکی صدور یافت در جواب

حضرت حق سبحانه چه نویسد که در باب این عاصی علی التواتر والتوالی فائض ست ؎ من آن خاکم که ابر نوبهاری ❊ کند
از لطف بر من قطره باری ❊ اگر بروید از تن صد زبانم ❊ چو سوسن شکر لطفش کے توانم ❊ دیگر فرزندی اعزی
محمد سعید که در مکتوب خود اظهار احوال خود نموده بود بسیار اصیل ست بآن خصوصیت از یاران کم کسے را رد داده
است امیدوار است که حضرت حق سبحانه وتعالی اورا نیز بولایت خاصه مشرف گرداند و فرزندی محمد معصوم خود بفضل
خداوندی جل سلطانه بالذات قابل آن دولت ست حضرت حق سبحانه وتعالی از قوه بفعل آرد بصدقه حبیبه علیه
وعلی آله الصلوٰة والسلام **مکتوب دوصد وسی وهفتم** بملا محمد طالب بیانکی صدور یافته در ترغیب
بر متابعت سنت سنیه علی صاحبها الصلوٰة والسلام والتحیة ودر مداحی طریقه علیه نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم
ثبتنا الله سبحانه وایاکم علی جادة الشریعة الحقة المصطفویة علے صاحبها الصلوٰة والتحیة وعلی آله الکرام واصحابه العظام
اخوی ارشدی اکابر طریقه علیه نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم التزام متابعة سنت سنیه نموده اند واختیار عمل
بعزیمت فرموده اگر باین التزام واختیار ایشان را باحوال ومواجید مشرف سازند نعمت عظیم میدانند واگر
احوال ومواجید بایشان بدهند ودرین التزام واختیار فتوری یابند آن احوال را نمی پسندند وآن مراتب
را نمیخواهند ودران فتور جز خرابی خود هیچ نمیدانند زیرا که برهمنان وجوگیان هند وفلاسفه یونان از
قسم تجلیات صوری ومکاشفات مثالی علوم توحیدی بسیار دارند اما غیر از خرابی ورسوائی نتیجه آن ندارند
وجز بعد وحرمان نقد وقت شان نیست آن برادر چون بفضل الٰهی جل سلطانه خود را در سلک ارادت این اکابر
داخل ساخته ناچار است که متابعت ایشان را التزام نماید وسر موی مخالفت را گنجایش ندهد تا از کمالات
ایشان سودمند وبرخوردار گردد اولاً تصحیح عقاید بر وفق معتقدات اهل سنت وجماعت کثرهم الله سبحانه
فرماید ثانیاً علم فرض وسنت وواجب ومندوب وحلال وحرام ومکروه ومشتبه که در علم فقه مذکور ست
وعمل بمقتضای این علم حاصل باید ثالثاً نوبت بعلوم صوفیه برسد تا آن دو جناح درست نکند طیران عالم
قدس محال است واگر احوال ومواجید بی حصول آن دو بازو میسر شد خرابی خود را دران باید دانست و از آن
احوال ومواجید استعاذه باید نمود ع کار اینست غیر اینهمه هیچ ❊ ما علی الرسول الا البلاغ اخوے
میان شیخ داؤد آنجا آمده اند صحبت ایشان را مغتنم شمرند بانچه نصیحت ودلالت نمایند انقیاد نمایند که در
صحبت مریدان این اکابر بسیار بوده اند وراه وروش ایشان معلوم نموده یارانیکه آنجا اند وتوسط خدمت میر نعمان
داخل این طریقه علیه گشته باید که صحبت مشار الیه را غنیمت شمرند ودر حلقه یکجا نشینند ودر یکدیگر فانی باشند

این راه و بعضی از فوائد کلمهٔ طیبهٔ لا اله الا الله الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی رساله که متضمن احوال خیر مآل شما بود رسید مطالعهٔ آن باعث مسرت گشت ع در عشق چنین بو العجبیها باشد ٭ اما باید که از احوال گذشته بمجهول احوال باید رسید که آنجا همه جهالت و نادانیست بعد ازان اگر بمعرفت مشرف سازند زهی دولت بالجمله هرچه در دید و دانش در آید قابل نفی است اگرچه شهود وحدت در کثرت باشد چه آن وحدت را در کثرت اصلا گنجایش نیست آنچه می نماید شبح و مثال آن وحدتست نه او پس مناسب حال شما درین وقت ذکر کلمهٔ طیبهٔ لا اله الا الله است و تکرار این کلمه تا بحدیکه در دید و دانش هیچ نگذارد و رخت را بحیرت و جهالت نبرد و معامله را بفنا اندازد تا بحیرت و جهل برود از فنا نصیبی نیست آنچه شما فنا دانسته اید معبر بعدم است نه فنا و چون بعد از وصول بمحل فنا دست دهد اول قدم درین راه زده باشند وصل کجا و اتصال کراست کیف الوصول الی سعاد و دونها ٭ قلل الجبال و دونهن حتوف ٭ احوال شما درست است اما گذشتن ازان لازمست والسلام علی من اتبع الهدی نصیحت دیگر استقامت بر شریعت است و تطبیق احوال است باصول شرعیه گر عیاذاً بالله سبحانه در قول و فعل خلافی با شریعت پیدا آید خرابی خود دران باید دانست طریق ارباب استقامت انیست والسلام

مکتوب دوصد و چهل و یکم بجانب مولانا صالح محمد صدور یافت در بیان ترقی بعضی یاران بعد الحمد والصلوة معلوم اخوی ارشدی باد که احوال اینجا دو مستوجب حمد است یاران اینجای خرم و خوشوقت اند علی الخصوص مولانا محمد صدیق درین ایام بعنایت الله سبحانه بولایت خاصه مشرف گشتند و از اسم جزئی باسم کلی ملحق شدند مع ذلک نظر بفوق دارند از انجا نصیب وافر حاصل کرده شاید میل برجوع نمایند والله یختص برحمته من یشاء گاه گاه از احوال خود و یارانیکه داخل طریقه شده اند و میشوند نوشته باشند و چند روز در انجا استقامت ورزند والسلام

مکتوب دوصد و چهل و دوم بجانب ملا بدیع الدین صدور یافته در جواب بعضی سوالها که نموده بودند بعد الحمد والصلوة و تبلیغ الدعوات معلوم اخوی اعزی باد که درویش کمال صحیفهٔ شریفه رسانید موجب فرحت گشت از دید تقصور و متهم داشتن نیات و اعمال خود نوشته بودند بوضوح انجامید از حضرت حق سبحانه و تعالی مزید این دید مسئول است د اتمام این اهتمام مطلوب که درین راه این هردو دولت از ملاک امور است نوشته بودند و استفسار نموده که شغل اسم ذات تعالی و تقدس تا کجاست و چه مقدار حجب از مداومت این اسم مبارک برطرف میگردند و نهایت نفی و اثبات تا بچه حد است و ازین کلمهٔ متبرکه

کتابت او که نوشته بود و استفسار ها نموده الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین وآله
واصحابه الطاهرین اجمعین صحیفه گرامی که از روی شفقت و مهربانی مرسل داشته بودند بمطالعه مضامین آن
بتهیج و مسرور گردید نوشته بودند که عرض احوال بر تقدیر احوال است الخ مخدوما مقصود از حصول احوال گرفتاری
بمجول احوال ست و چون این گرفتاری حاصل است حصول احوال گو نباشد نوشته بودند که در حضور مذکور شده بود
که در حق شما تخم ریزی بسیار کردیم الخ مخدوما الواقع کذلک لکن حصول الثمرات منوط بمرور الدهور والازمان
حال الحیوة وبعد المات البشر ولا تعجل از مقوله مولانا محمد صالح نوشته بودند چون مولانا مذکور حاضر نبود که مراد
او فهمیده شود از ان مقوله معترض نشده اما خیر است بخاطر هیچ نرسانید از سوء ادب که رفته بود نوشته
بودند از مخلصان زلات مغفور است بخاطر هیچ نرسانند از احوال خود تفتیش نموده بودند لله سبحانه الحمد والمنة
که شما را از مقبولان ساخته اند قبیل من قبل بلا علة نوشته بودند که دو شیخ زاده آمده بودند که تلقین ذکر بگیرند
الخ مخدوما استخاره در هر امر مسنون است و مبارک لیکن در کار نیست که بعد از استخاره امری ظاهر شود در
خواب یا در واقع یا در بیداری که دلالت بر فعل یا ترک نماید بلکه بعد استخاره یا رجوع بقلب باید نمود
اگر در اقبال بآن امر زیاده از پیش است دلالت بر فعل دارد و اگر اقبال همانقدر است که سابق داشت و
نقصان پیدا نکرده هم منع نیست درینصورت استخاره را مکرر سازد تا زیادتی اقبال مفهوم شود نهایت تکرار استخاره
تا هفت مرتبه است و اگر بعد از ادای استخاره نقصانی در اقبال سابق مفهوم شد دلالت بر منع است
درینصورت نیز اگر استخاره را مکرر سازد گنجایش دارد بلکه بهر تقدیر استخاره مکرر ساختن اولی وانسب است
واحتیاط است در اقدام و عدم اقدام در ان امر معنی عبارت رسالت مبدا و معاد که در بیان جسد مکتسب
روح تحریر یافته است پرسیده بودند مخدوما مباشرت روح مر افعالی را که مناسب افعال اجسام است بواسطه همان
جسد مکتسب است ازین قبیل است مددهای که از روحانیت اکابر قدس الله تعالی اسرارهم که مناسب
افعال اجسام است کاهلاک الاعداء و نصرة الاحباء بوجوه مختلفه وانحاء شتی طلب امان از فتنه ظلمت فتنه
بود حضرت حق سبحانه تعالی شما را بلکه بقیه شما را از شر آن ظلمه محفوظ ساخته است بفراغ خاطر متوجه جناب
قدس او باشند تعالی و تقدس و امید ست که این حفظ را موقت نسازند ان ربک واسع المغفرة اما اهل آن
بقعه را نصیحت فرمایند که تغیر وضع صلاح و خیر اندیشی مسلمانان نکنند قال الله سبحانه وتعالی ان الله لا یغیر ما بقوم
حتی یغیروا ما بانفسهم والسلام

مکتوب دو صد و چهلم

بشیخ یوسف برکی صدور یافت در بیان نسخ تنهایی

بجوز و مویز وجد و حال عوض نمیکنند و ترهات صوفیه مغرور و مفتون نمیگردند از نص بفص نمیگرایند و از فتوحات مکیه بفتوحات مدنیه التفات نمینمایند از ینجاست که حال ایشان دوام است و وقت ایشان بر استمرار از نقوش ما سوی از باطن ایشان بر نهجی متلاشی میگردد که اگر بهزار سال تکلف در احضار ماسوا نمایند میسر نشود و آن تجلی ذاتی که دیگران را کالبرق است این بزرگواران را دائمی است حضوری که غیبت در قفای آن باشد نزد این عزیزان از حیز اعتبار ساقط است رجال لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله بیان حال شانست مع ذلک طریق ایشان اقرب طرق است و البته موصل است و نهایت دیگران در بدایت این بزرگواران مندرج است و نسبت ایشان که بحضرت صدیق رضی الله منسوب است رضی الله تعالی عنه فوق همه نسبتهای مشائخ است اما فهم هر کس بمذاق این اکابر نرسد نزدیک است که قاصران این طریقه علیه نیز از بعضے کمالات ایشان انکار نمایند ؎ قاصری گر کند این طائفه را طعن قصور ؛ حاش لله که بر آرم بزبان این گله را ؛ شاعر عرب فرماید شعر فذلک آبائی فجئنی بمثلهم ؛ اذا جمعتنا یا جریر المجامع ؛ حضرت خواجه احرار قدس سره فرموده اند که خواجگان این سلسله علیه قدس الله تعالی اسرارهم بهر زراقی و قاضی نسبت ندارند کارخانه ایشان بلند است ؎ چیست باشد شرح او اندر جهان ؛ همچو راز عشق باید در نهان ؛ لیک گفتم وصف او تا ره برند ؛ پیش از ان کز فوت آن حسرت خورند ؛ اگر دفاتر در بیان خصائص و کمالات این برگزیدگان ثبت نموده آید حکم قطره باشد از دریای بینهایت ع دادیم ترا ز گنج مقصود نشان ؛ و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علی آله من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها۔

مکتوب دو صد و چهل و چهارم بملا محمد صالح کولابی صدور یافته در جواب کتابتے که نوشته بودند در بیان خرابی خود ؛ مکتوب شریف اخوی ارشدی خواجه محمد صالح وصول یافت از خرابی احوال خود نوشته بودند امید است که از ان هم خراب تر گردد و نهایت این خرابی در مکتوبی که باسم فرزندی ارشدی درین ایام نوشته اندراج یافته است از انجا معلوم خواهند فرمود اگر میدانند که بودن شما آنجا چندر روزه سبب جمعیت یاران است اگر صلاح دانند چندی دیگر هم مکث نمایند این فقیر نیز درین نزدیکی ارادهٔ سفر حضرت دارد که استخارها و توجهات بواعث آن سفر اند و انتقام را بفرزندی ارشدی عنایت فرموده اند و اخل ولایت ایشان ساخته اند فقیر این جا در رنگ مسافران در ولایت ایشان نشسته است یاران که داخل طریقه علیه شده اند علی الخصوص میر سید مرتضی و مولانا شکر الله و میر سید نظام بدعوات فراوان مخصوص اند فرزندی

چه گنجایش ها پیش می آیند و چه مقدار حجب مرتفع میشوند بدانند که ذکر عبارت از طرد غفلت است و چون ظاهر
را از غفلت چاره نیست چه در ابتدا و چه در انتها پس ظاهر همه وقت محتاج بذکر گشت غایة ما فی الباب در بعضی
اوقات ذکر اسم ذات عزوجل انفع است و در بعضی دیگر از اوقات ذکر نفی و اثبات انسب با قیماند معامله
باطن در انجا نیز تا زمان ارتفاع غفلت بالکلیه از ذکر گفتن چاره نبود اینقدر هست که در ابتدا این دو ذکر
متعین است و در توسط و انتها این دو ذکر متعین نیست اگر تلاوت قرآن و ادا صلوة نیز طرد غفلت نموده
آید گنجایش دارد لیکن تلاوت قرآن بحال متوسط مناسب و ادای نماز نوافل مناسب حال منتهی است
باید دانست که حضور حضرت ذات تعالی و تقدس که بملاحظه اسماء و صفات باشد اگرچه دائمی بود نزد متوجهان
احدیت مجرده داخل غفلت است این غفلت را نیز طرد باید نمود و بوراء الوراء باید رفت ؎ فراق دوست
اگر اندک است اندک نیست ٭ درون دیده اگر نیم موست بسیار ست ٭ از وقائع که رو مید مند نوشته بودند
پیش ازین بیشتر در جواب نوشته بود که اینها مبشرات اند هنوز وقت ظهور اینها نرسیده است منتظر باشند
و کار کنند ؎ کیف الوصول الی سعاد و دونها ٭ قلل الجبال و دونهن حیوف ٭ والسلام

مکتوب دو صد و چهل و سوم بجانب ملا ایوب محتسب صدور یافت در ترغیب بر طریقه علیه نقشبندیه

بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات معلوم اخوی اعزی باد که چند دفعه در کتابهای متعدده طلب نصائح نموده بودند
اما این حقیر نظر بر خرابیهای خود انداخته اقدامی در اجابت آن مسئول نمی نمود چون طلب مکرر گشت بضرورت چند
فقره نامربوط نوشته آمد استماع نمایند و بدانند که انچه برین کس است ولابد است و بآن مکلف امتثال اوامر است و انتهاء از
نواهی کریمه ما اتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا شاهد اینمعنی است و چون امور باخلاص است الا لله الدین الخالص و
آن بی فنا صورت نمی بندد و بی محبت ذاتیه متصور نمی شود لاجرم سلوک طریق صوفیه که محصل فنا و محبت ذاتیه است
نیز ضروری آمد تا حقیقت اخلاص صورت بندد و طرق صوفیه در مراتب کمال و تکمیل چونکه متفاوت اصالة است
پس هر طریقی که ملتزم متابعت سنت سنیه باشد و اوفق باتیان احکام شرعیه از برای اختیار اولی و انسب بود
و آن طریق اکابر نقشبندیه است قدس الله تعالی اسرارهم العلیة چه این بزرگواران درین طریق التزام سنت
نموده اند و اجتناب از بدعت فرموده مهما امکن عمل برخصت تجویز نمی کنند اگرچه بظاهر در باطن نافع یابند و عمل
بعزیمت از دست نمیدهند اگرچه بصورت در سیرت بتضرر دانند احوال و مواجید را تابع احکام
شرعیه ساخته اند و اذواق معارف را خادم علوم دینیه دانسته جواهر نفیس شرعیه را در رنگ طفلان

و بیان وجه بی توفیقی که در بعضی وقات طاری میگردد بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و الصلوة علی سید المرسلین و آله و اصحابه الطاهرین اجمعین صحائف شریفه که بتواتر و توالی رسید فرحتهای فراوان سانید قاصدی متوجه آن حدود نبوده تا جواب هر یک را علحده مینوشت معذور خواهند داشت بعد از وصول مکتوب که بمصحوب میر دادا رساله داشته بودند روزی بعد از نماز بامداد و در حلقه یاران نشسته بود درخواست باین خواست توجهی بجانب شما پیدا شد و در صدد رفع بقایای آثار که بنظر می درآمد گشت و اهتمام در رفع ظلمات و کدورت که محسوس میگشت نمود تا آنکه هلال کمال شما بدر کامل گشت و آنچه در آفتاب هدایت ودیعت نهاده بودند همه دران بدر منعکس شد حتی که در جانب کمال هیچ متوقعی و منتظری نماند الا ان یتبع الطرف بعد ذلک یاخذ بقدر وسعة شیئا فشیئا و تا زمان تطویل صورت شاید اینمعنی را در نظر داشت و تا یقینی که مصداق صدق است حاصل آید الحمد لله سبحانه علی ذلک حصول این دولت تا ویل آن واقعه ایست که شما دیده بودید و حصول آن را بمبالغه و تاکید مسئله مینمودید الله الحمد سبحانه و المنة که دوام شما بتمام ادا یافت و سوء ونحو شد معهود سوفی گشت امید وار است که تکمیل باندازهٔ این کمال حاصل آید و دشت و صحرای آن حدود بوجود شریف شما منور گردد و از بی توفیقی خود نوشته بودند ظاهر اسبب آن فیض مفرط است و چون فیضهای شما مفرط و طویل الذیل است مسبب آن نیز باندازه سبب طویل خواهد بود مع ذلک خود را بتکلف براتیان اعمال و اوراد عبادات دارند و بعمل بر اینمعنی باشند دیگر درین سال علوم بلند و معارف ارجمند بظهور آمده است از انجمله در مسوده راخوند مولانا محمد امین همراه آورده اند یکی در حل شرح بعضی از رباعیات حضرت خواجه ما است قدس سره که در وقت قراوت یاران فیروز آبادی نوشته شده است دران رساله علوم توحید آمیز بتقریب آن رباعیات اندراج یافته است و تطبیقی داده در میان علما و صوفیه که بوحدت وجود قائلند و بر نهجی تحریر یافته است که نزاع فریقین بلفظ راجع گشته و هم ازان در مسوده مکتوبی است که بفرزندی ارشدی باطناب بسط تحریر یافته است علوم درجهٔ آن علوم وقت مطالعه خواهند دریافت اگر امری ازان بماند استفسار نمایند مکتوب دوی صد و چهل و هفتم بعرفان پناهی میرزا حسام الدین احمد صدور یافت در بیان آنکه دلیل بر وجود حق تعالی و تقدس همان وجود حق است جل سلطانه ما سواء که تعرو ما نیا سبب لک عرفت ربی بفسخ العزائم لابل عرفت فسخ العزائم بربی جل و علا فانه سبحانه الدلیل علی ما سواه لا العکس فالی الدلیل اظهر من المدلول و ای شیء اظهر منه سبحانه لان الاشیاء انما ظهرت بوجوده سبحانه و تعالی فهو الدلیل علی نفسه

مکتوب دو صد و چهل و پنجم بملا صالح صدور یافته خواجه محمد صادق و سائر برادران شما و جمیع یاران را دعا میرسانند

بعد الحمد والصلوٰة و تبلیغ الدعوات مینماید که مکتوب شریف که بمصحوب قاصد ارسال داشته بودند رسید موجب فرحت گشت نوشته بودند که ذکر نفی و اثبات تا به بست و یکعدد رسانیده است امما وصت نمیشود و غیبت هم گاه گاه رو میدهد محبت آثار اذکر گفتن ظاهر اشرطی از شرائط مفقود است که نتیجه بران عدد مترتب نگشته بالمشافهه انشاءالله تعالیٰ استفسار خواهد نمود دیگر استفسار نموده بودند معنی این قول را و نوشته بودند که حضرت صدیق رضی الله تعالیٰ عنه کار خود را تمام کرده فرمودند که ذکر اللسان لقلقة و ذکر القلب وسوسة و ذکر الروح شرک و ذکر السر کفر بدانند که چون ذکر مبنی از ذاکر و مذکور است هر ذکرے که باشد مقصود فنائے ذاکر و ذکر است در مذکور لاجرم ذکر را لقلقه و وسوسه و شرک و کفر فرمودند سعه

بهرچه از دوست و امانی چه کفر آنحرف چه ایمان ❊ بهرچه از راه وا افتی چه زشت آنحرف و چه زیبا ❊ اما ذکر را عروض این اسامی پیش از حصول فنا و بقا باید دانست زیرا که بعد از حصول بقا وجود ذاکر و ثبوت ذکر از وی مذموم نیست اگر در بیضے خفائی مانده باشد در حضور استفسار خواهند نمود که حوصله کتابت تنگ است پس این قول را نسبت بحضرت صدیق نمودن خصوصا بعد از تمامی کار مستحسن نیست

استفسار دوم آن بود که نوشته بودند که شیخ ابوسعید ابوالخیر طلب دلیل مقصود از ابو علی سینا نموده بودند او در جواب نوشته که درآی در کفر حقیقے و برآی از اسلام مجازی و شیخ ابوسعید بعین القضاة نوشته که اگر لکه سال عبادت میکردم انچه ازین کلمه ابی علی سینا حاصل شد از وی نشد عین القضاة نوشته که اگر می فهمیدند مثل آن بیچاره مطعون و ملام گرامی شدند باید دانست که کفر حقیقے عبارت از رفع اثنینیت است بالکل و استتار کثرت است بتمام که مقام فنا است و فوق آن کفر حقیقے مقام اسلام حقیقی است که موطن بقا است کفر حقیقے نسبت باسلام حقیقی منقصت تمام دارد از کوته نظری ابن سینا است که باسلام حقیقی دلالت نموده و فی الحقیقت او را از کفر حقیقے هم نصیبے نبوده از روی علم و تقلید گفته و نوشته بلکه او از اسلام مجازی هم حظ وافر نگرفته و در خرخشهای فلسفی مانده امام غزالی تکفیر او مینماید و الحق که اصول فلسفے او منافی اصول اسلام ست دیگر شیخ ابوسعید از عین القضاة بسیار مقدم است باو چه نویسد اگر شائبه از اشتباه باقی مانده باشد در حضور استفسار خواهند نمود والسلام

مکتوب دو صد و چهل و ششم بمیر محمد نعمان صدور یافت در بیان حصول مقام که متوقع و مترصد بوده است در مراتب کمال و تکمیل

حصول آن تجلی بطفیل او ست علیه الصلوة والسلام و کمل اولیاء این است که بتبعیت او علیه الصلوة والسلام انبیاء
بر خوان این نعمت عظمی طفیلی و جلیس اویند علیه و علیهم الصلوات والتحیات و اولیاء خادم او لش خوار جلیس طفیلی تا
خادم او لش خوار فرق بسیار است این مقام از مزلات اقدام است در تحقیق آن شبه ازان این فقیر در مکتوبات
و رسائل خود وجوه شتی ذکر کرده والحق ما حققت فی هذه المسودة بفضل الله سبحانه و کرمه تعالی معلوم شریف
بوده باشد که هر چند جمیع انبیاء را علیهم الصلوات و التسلیمات بطفیل آن سرور علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات ازان تجلی
نصیب وافر است اما معلوم میشود که این ولایت خاصه در اولیاء امتان ایشان سرایت نکرده است و از ان تجلی
نصیبی وافر نگرفته اند چه هر گاه در حصول آنها این دولت طفیلی و انعکاسی باشد بفروع بطریق عکس العکس چه رسد
مصداق این معنی کشف صریح است نه استدلالی عقلی آنچه سابقا مذکور شده که کمل تابعان تمام کمالات متبوعان
را جذب مینمایند مراد ازان کمالات اصلیه متبوعان است نه مطلقا تا تناقض پیدا نشود بلکه ایشان را از ولایت
مخصوصه هر کدام انبیاء خود به تبعیت بهره ور گشته اند در میان امتان همین امت به تبعیت باین تجلی مخصوص
اند و باین دولت عظمی مشرف لهذا خیر الامم گشته و علماء اینها در رنگ انبیاء بنی اسرائیل شده ذلک فضل الله
یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم خواست که از فضائل و خصائص این ولایت خاصه شمه نویسد تنگی وقت
مساعدت نکرد و کاغذ کوتهی آورد بعنایت الله سبحانه علوم و معارف در رنگ باران نیسان میریزند و بر
عجائب و غرائب اسرار اطلاع می بخشند محرمان این راز فرزندان گرامی اند علی قدر الاستعداد یاران دیگر
چند روز در حضور اند و چند روز دیگر در غیبت ازینجا گفته اند هر چند ولی باشد اما بمرتبه صحابی نرسد شوق
دریافت ملازمت فوق الحد است صحیفه گرامی که بنام این حقیر فرموده بودند بورود آن مشرف گشت دید
حضور اعمال از اهل نعم است اما توسط احوال در جمیع امور محمود است افراط در رنگ تفریط از حد اعتدال بیرون
است والسلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات مکتوب
دوصد و چهل و نهم در بیان فضائل متابعة سید الاولین و الآخرین و کمالات مرتبه بران و مراتب مخصوصه
آن بمیرزا داراب صدور یافته الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی نجات اخروی و فلاح سرمدی
منوط بمتابعت سید الاولین و الآخرین است علیه و علی آله الصلوة والسلام اتمها و اکملها لهذا بمتابعت او بمقام
محبوبیت حق جل سلطانه میرسند و بمتابعت او بتجلی ذات تعالی و تقدس مشرف میگردند و بمتابعت او بمرتبه عبدیت
که فوق جمیع مراتب کمالست و بعد از حصول مقام محبوبیت است سرفراز میسازد و متابعان کمل او را

وعلی ماسواه فلا جرم عرفت ربی بربی وعرفت الاشیاء بہ تعالی فالبرہان ہہنا لمی وزعم الاکثر انہ انی وتفاوت
بتفاوت النظر والاختلاف باختلاف النظر بل لا مجال للاستدلال والبرہان ثمہ ذلا خفاء فی وجوده
سبحانہ ولا ریب فی ظہوره تعالی فہو من اجلی البدیہیات وما خفی ذلک علی احد الا لمرض فی قلبہ غشاوة علی
بصره ولا شیاء محسوسۃ بالحواس الظاہرة ومعلوم بالضرورة ان وجوده سبحانہ تعالی وتقدس مع فقدان ہذا العلم
للبعض بواسطۃ عروض المرض لا یضر فی المطلوب والسلام علیکم وعلی سائر من اتبع الہدی والتزم متابعۃ المصطفی
علیہ وعلی آلہ الصلوة والسلام اتمہا واکملہا مکتوب دوصد وچہل وہشتم بنیوعالیجناب میرزا حسام الدین احمد
صدور یافت در بیان آنکہ کمل تابعان انبیا را علیہم الصلوات والتسلیمات از جمیع کمالات ایشان نصیب
است بطریق تبعیت و بیان آنکہ ہیچ ولی بمرتبۂ نبی نرسد وتحقیق آنکہ تجلی ذاتی کہ مخصوص بآنسرور علیہ الصلوة
والسلام گفتہ اند بچہ معنی است وما ینا سب ذلک الحمد للہ الذی ہدانا لہذا وما کنا لنہتدی لولا ان
ہدانا اللہ لقد جاءت رسل ربنا بالحق صلوات اللہ تعالی والتسلیمات سبحانہ علیہم وعلی اتباعہم واعوانہم
وخزنۃ اسرارہم کمل تابعان انبیا علیہم الصلوات والتسلیمات بجہت کمال متابعت وفرط محبت بلکہ بمحض
عنایت وموہبت جمیع کمالات انبیا متبوعہ خود را جذب مینمایند وبکلیت برنگ ایشان منصبغ میگردند
حتی کہ فرق نمی ماند درمیان متبوعان وتابعان الا بالاصالۃ والتبعیۃ والاولیۃ والآخریۃ مع ذلک ہیچ
تابعی اگرچہ از متابعان افضل الرسل باشد بمرتبہ ہیچ نبی اگرچہ مادون انبیا باشد نرسد لہذا حضرت صدیق کہ افضل
بشر است بعد از انبیا وسر او ہمیشہ زیر قدم پیغمبری میباشد کہ پایان تر جمیع پیغمبران است ازین جا است کہ مبادی
تعینات جمیع انبیا وارباب ایشان از مقام اصل است مبادی تعینات امتان از اعالی واسافل ارباب
ایشان از مقامات ظلال آن اصل علی تفاوت الدرجات فکیف یتصور المساوات بین الاصل والظل
قال اللہ تبارک وتعالی ولقد سبقت کلمتنا لعبادنا المرسلین انہم لہم المنصورون وان جندنا لہم
الغالبون وآنکہ گفتہ اند کہ تجلی ذات تعالی وتقدس درمیان انبیا مخصوص بخاتم الرسل علیہ
وعلیہم الصلوات والتحیات وکمل تابعان آنسرور را ازان تجلی نصیب است نہ باین معنی است
کہ تجلی ذات نصیب انبیا نیست وبہ تبعیت نصیب کمل است حاشا وکلا من ان یتصور ہذا المعنی
فان فیہ مزیۃ الاولیاء علی الانبیاء بلکہ مخصوص بودن آن تجلی بآنسرور باین معنی است کہ دیگران را
حصول آن بطفیل وتبعیت اوست علیہ وعلی آلہ الصلوات والتسلیمات انبیا را علیہم الصلوات والتحیات

لہ وجوده تعالیٰ عند الکل من اجلی البدیہیات ۱۲

حصول

صدور یافت در بیان فضائل خلفاء راشدین و فضل حضرات شیخین در بعضے از خصائص حضرت امیر و در بیان
تعظیم و توقیر اصحاب کرام علیہم الرضوان و در بیان محامل صحیحہ از براے منازعات و مشاجرات ایشان و ما یتعلق بذلک بعد
الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات معلوم اخوی ارشدی خواجہ اشرف باد بعضے از علوم غریبہ و اسرار عجیبہ و مواہب لطیفہ
و معارف شریفہ کہ اکثر آنہا تعلق بفضائل و کمالات حضرات شیخین و ذی النورین و حیدر کرار رضی اللہ عنہم اجمعین داشتہ
بحسب فہم قاصر خود مینویسد بگوش ہوش استماع فرمایند کہ حضرت صدیق و حضرت فاروق رضی اللہ عنہما با وجود حصول کمالات
محمدی و وصول بدرجات ولایت مصطفوی علیہ و علی آلہ الصلوة والسلام در میان انبیاء ما تقدم در طرف
ولایت مناسبت بحضرت ابراہیم صلوات اللہ تعالی و تسلیماتہ علی نبینا و علیہ دارند و در طرف دعوات کہ مناسب
مقام نبوت است مناسبت بحضرت موسی دارند صلوات اللہ تعالی و تسلیماتہ علی نبینا و علیہ و حضرت
ذی النورین در ہر دو طرف مناسبت بحضرت نوح دارند صلوات اللہ تعالی و تسلیماتہ علی نبینا و علیہ و حضرت
امیر در ہر دو طرف مناسبت بحضرت عیسی دارند صلوات اللہ تعالی و تسلیماتہ علی نبینا و علیہ و چون حضرت عیسی علیہ السلام
روح اللہ است و کلمہ او لاجرم طرف ولایت در ایشان غالب است از جانب نبوت و در حضرت امیر نیز بواسطہ
آن مناسبت طرف ولایت غالب است و مبادی تعینات خلفاے اربع صفة العلم علی اختلاف الجہات
اجمالاً و تفصیلاً و آن صفت باعتبار اجمال رب محمد است و باعتبار تفصیل رب حضرت خلیل و باعتبار برزخیت
اجمال و تفصیل رب حضرت نوح است چنانکہ رب حضرت موسی صفة الکلام است و رب حضرت عیسی صفة القدرت
و رب حضرت آدم صفة التکوین بر سر اصل سخن رویم حضرت صدیق و حضرت فاروق حامل بار نبوة محمدی
اند علی اختلاف المراتب و حضرت امیر بواسطہ مناسبت حضرت عیسی و غلبہ جانب ولایت حامل بار ولایت
محمدی اند و حضرت ذی النورین باعتبار برزخیت حمل بار ہر دو طرف فرمودہ اند و توانند بود کہ بدین
اعتبار نیز ایشان را ذوالنورین گویند و چون حضرت شیخین حمل بار نبوة فرمودہ اند مناسبت بحضرت
موسی بیشتر دارند چہ مقام دعوت کہ ناشی از مرتبہ نبوت است در میان سائر انبیاء بعد از پیغمبر ما در ایشان اتم و
اکمل است و کتاب ایشان بعد از قرآن مجید بہترین کتب منزلہ لہذا امت ایشان در امم ما تقدم بیشتر ببہشت
خواہند رفت ہر چند شریعت حضرت ابراہیم و ملت او را جمیع شرائع و ملل افضل و اکمل است
از ینجا است کہ پیغمبر افضل الرسل را امر متابعت او فرمودہ کریمہ ثم اوحینا الیک ان اتبع ملة
ابراہیم حنیفا شاہد اینمعنی است و حضرت مہدی موعود کہ رب او نیز صفت العلم است در رنگ حضرت امیر

مثل انبیاء بنی اسرائیل پیغمبرانند و پیغمبران اولو العزم آرزوی متابعت او مینمایند لو کان موسی حیا فی زمنه ما وسعه
الا اتباعه و قصهٔ نزول روح الله و متابعت حبیب الله صلوات مشهوره امت او بواسطه متابعت او خیر الامم گشته است
واکثر اهل جنت شده فردا بدولت متابعت ایشان پیشتر از جمیع امم به بهشت خواهند درآمد و تنعمات خواهند
فرمود کذا و کذا اتم کذا و کذا فعلیکم بمتابعته و التزام سنته و اتیان شریعته علیه و علی جمیع اخوانه من الصلوات
افضلها و من التسلیمات اکملها ثانیاً سفارش شیخ اسماعیل مینماید از آشنایان معارف آگاهی حاجی
عبدالحق است والسلام مکتوب دوصد و پنجاهم بملا احمد برکی صدور یافت در حل بعضی استفسارها
که نموده بود بسم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات میرساند که احوال و اوضاع فقرای
اینحدود مستوجب حمد است المسئول من الله سبحانه عافیتکم صحیفه شریفه وصول یافت نوشته بودند
که ذوقے و فرحی که اول داشت حالا در خود نمی یابد و این را تنزل خود دیده اند معلوم اخوی باد
که حالت اولی در رنگ حالت اهل وجد و سماع بوده است که جسد را در انجا دخل تمام بوده و حالتیکه
الحال میسر شده است جسد از انجا قلیل النصیب است بقلب و روح تعلق بیشتر دارد و بیان
این معامله تفصیلے میطلبد بالجمله حالت ثانیه فوق حالت اولی است بمراتب عدم وجدان ذوق
و فقدان فرحت فرح فوق وجدان ذوق و فرح است چه نسبت هرچند بجهالت بکشد و بحیرت
انجامد و از حد درتر رود اصیل است و بحصول مطلوب نزدیکتر زیرا که دران موطن جز عجز و جهل
را گنجایش نیست جهل را تعبیر بمعرفت میکنند و عجز را ادراک می نامند نوشته بودند که آن نسبت را
تاثیرے که در اول بوده است حالا نمانده بلی تاثیر جسدی نمانده اما تاثیر روحی بیشتر پیدا کرده هرچند
هرکس آنرا درک نکند چه توان کرد مدت صحبت شما باین فقیر بسیار کم بوده است و علوم و معارف خاصه کم
مذکور شد مگر آنکه حضرت حق سبحانه تعالی خواسته باشد که صحبت ثبتی شود و چندروز بهم باشیم ایضاً استفسار
نموده بودند که آیا با وجود زاد و راحله درین زمانه بمکه رفتن فرض هست یا نه مخدوما روایات فقهیه درینباب
اختلاف بسیار دارند و مختار درین مسئله فتوای فقیه ابو اللیث که گفته است اگر غالب بر ظن امن عدم
هلاک است در راه پس فرضیتش ثابت است والا لاکین این شرط شرط وجوب اداء است شرط نفس وجوب
کما هو الصحیح پس وصیت بحج درینصورت واجب باشد چون وقت مساعدت نکرد جواب استفسارهاے
دیگر شما را بر کتابت دیگر موقوف داشته والسلام مکتوب دوصد و پنجاه و یکم بمولانا محمد اشرف

پس اینہا از کمالات شیخین چہ دریابند این ہر دو بزرگوار از بزرگی و کلانی در انبیا معدود اند و بفضائل انبیا محفوف قال النبی صلی اللہ تعالی علیہ وعلی آلہ وسلم لو کان بعدی نبی لکان عمر امام غزالی نوشتہ کہ در ایام عزای حضرت فاروق عبد اللہ بن عمر بمحضر صحابہ گفت مات تسعۃ اعشار العلم چون در بعضی در فہم اینمعنی توقف دید گفت مراد من علم باللہ است نہ علم حیض و نفاس از حضرت صدیق رض چہ گوید کہ جمیع حسنات حضرت عمر یک حسنہ اوست چنانچہ مخبر صادق ازان خبر دادہ و محسوس میگردد انحطاطی کہ حضرت فاروق را از حضرت صدیق است زیادہ ازان انحطاط ستکہ حضرت صدیق را از حضرت پیغمبر علیہ وعلی آلہ الصلوات والتسلیمات پس قیاس کن کہ انحطاط دیگران از حضرت صدیق چہ قدر خواہد بود و شیخین بعد از موت نیز از حضرت پیغمبر جدا نشدند و حشر نیز در میان ایشان خواہد بود چنانچہ فرمودہ پس فضلیت بواسطہ قربیت ایشانرا بود و این حقیر قلیل البضاعت از کمالات ایشان چہ گوید و از فضائل ایشان چہ بیان نماید ذرہ را چہ یارا کہ سخن از آفتاب گوید و قطرہ را چہ مجال کہ حدیث بحر عمان بر زبان آرد و اولیا کہ برای دعوت خلق مرجوع اند و از ہر دو طرف ولایت و دعوت بہرہ دارند و علماء مجتہدین از تابعین و تبع تابعین بنور کشف صحیح و فراست صادقہ و اخبار متتابعہ فی الجملہ کمالات شیخین را دریافتہ اند و شمہ از فضائل ایشان شناختہ ناچار حکم بافضلیت شان نمودہ اند و برینمعنی اجماع فرمودہ اند و کسیکہ برخلاف این اجماع ظاہر شدہ بر عدم صحت حمل نمودہ اعتبار نکردہ اند کیف وقد صح فی الصدر الاول افضلیتہما کما روی البخاری عن ابن عمر رض قال کنا فی زمن النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم لا نعدل بابی بکر احدا ثم عمر رض ثم عثمان ثم نترک اصحاب النبی صلی اللہ علیہ وسلم لا نفاضل بینہم وفی روایۃ لابی داؤد قال کنا نقول ورسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم حی افضل امۃ النبی صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم بعدہ ابو بکر ثم عمر ثم عثمان رضی اللہ تعالی عنہم وآنکہ گفتہ الولایۃ افضل من النبوۃ از ارباب سکر است و از اولیاء غیر مرجوع کہ نصیبے وافر از کمالات مقام نبوۃ ندارند بنظر شمار درآمدہ باشد کہ فقیر در بعضی از رسائل خود تحقیق نمودہ است کہ نبوۃ افضل از ولایت است اگرچہ ولایت آن نبی باشد و حق ہمین ست و آنکہ برخلاف آن گفتہ از جہالت کمالات مقام نبوۃ است چنانچہ بالا گذشت و معلوم است کہ سلسلۂ علیہ نقشبندیہ در میان سائر سلاسل اولیا منتسب بحضرت صدیق است پس نسبت صحو در ایشان غالب باشد و دعوت ایشان اتم بود و کمالات حضرت صدیق بر ایشان بیشتر ظاہر شود ناچار نسبت ایشان فوق جمیع نسبتہائے سائر سلاسل باشد پس دیگران بہ کمالات ایشان چہ پے برند و از حقیقت معاملۂ ایشان چہ دریابند نمی گویم کہ جمیع مشائخ نقشبندیہ

ف نبوۃ افضل از ولایت است و آنچہ برخلاف گفتہ از کمالات نبوۃ است ۱۲

مناسبت بحضرت عیسی دارند گویا یک قدم حضرت عیسی بر سر حضرت امیر است و قدم دیگر بر سر مهدی دانند
که ولایت موسی جانب یمین ولایت محمدی واقع شده است و ولایت عیسوی جانب یسار آن ولایت و چون حضرت امیر حامل
بار ولایت محمدی بوده اند اکثر سلاسل اولیا بایشان منتسب گشت و کمالات حضرت امیر بیش از کمالات حضرات شیخین بر
اکثر اولیاء عظام که بکمالات ولایت مخصوص اند ظاهر شد اگر نه اجماع اهل سنت بر افضلیت شیخین بودی کشف اکثر
اولیاء عظام بافضلیت حضرت امیر حکم کردی زیرا که کمالات حضرت شیخین شبیه بکمالات انبیا است علیهم الصلوات
والتسلیمات دست ارباب ولایت از دامان آن کمالات کوتاه است و کشف ارباب کشوف بواسطهٔ علو درجات
آنها در راه کمالات ولایت در جنب آن کمالات کالمطروح فی الطریق اند کمالات ولایت زینها اند از برای
عروج بر کمالات نبوة پس مقدمات را از مقاصد چه خبر بود و مبادی را از مطالب چه شعور امروز این سخن
بواسطهٔ بعد عهد نبوت بر اکثری گرانست و از قبول دور لیکن چه توان کرد ع در پس آینه طوطی صفتم
ساخته اند هر چه استاد ازل گفت همان میگویم ؛ اما الحمد لله سبحانه والمنة که درین گفتگو بعلماء اهل سنت
شکر الله تعالی سعیهم موافقم و به اجماع ایشان متفق استدلالی ایشانرا برمن کشفی ساخته اند
و اجمالی را بر تفصیلی این فقیر را تا زمانیکه بکمالات مقام نبوت بمتابعت پیغمبر خود نرسانیده اند
و از ان کمالات بهرهٔ تمام ندادند بر فضائل شیخین بطریق کشف اطلاع نه بخشیده اند و غیر از تقلید راهی
ننمودند الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق روزی
شخصی نقل کرد که نوشته اند که نام حضرت امیر بر در بهشت ثبت کرده اند بخاطر رسید که حضرات
شیخین را از خصائص آن موطن چه باشد بعد از توجه تام ظاهر شد که دخول این امت در بهشت
باستصواب و تجویز این دو اکابر خواهد بود گویا حضرت صدیق بر در بهشت ایستاده اند و تجویز
دخول مردم میفرمایند و حضرت فاروق دست گرفته بدرون می برند و مشهود می گردد که گویا تمام
بهشت بنور حضرت صدیق مملو است در نظر این حقیر حضرات شیخین را در میان جمیع صحابه شان
علیحده است و درجهٔ منفرده گویا هیچ احدی مشارکت ندارند حضرت صدیق با حضرت پیغمبر
علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات گویا هم خانه است اگر تفاوت است بعلو و سفل است و حضرت فاروق
بطفیل حضرت صدیق نیز باین دولت مشرف اند و سائر صحابه کرام بآنسرور علیه وعلیهم الصلوات
والتسلیمات نسبت همسری او دارند یا هم شهری و اولیاء امت خود چه سد ع این بکه رسد زود در بارگه سیم

داشته باشد اہل سنت برخلاف آن حاکم اند چنانکہ گذشت وکتب القوم مشحونۃ بالخطاء الاجتہادی کما صرح الامام الغزالی والقاضی ابوبکر وغیرہما پس تفسیق وتضلیل درحق محاربان حضرت امیر جائز نباشد قال القاضی فی الشفا قال مالک رضی اللہ تعالیٰ عنہ من شتم احدا من اصحاب النبی صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم ابابکر وعمر وعثمان ومعاویۃ وعمرو ابن العاص رضی اللہ عنہم فان قال کانوا علی ضلال وکفر وان شتمہم بغیر ہذا من مشاتمۃ الناس نکل نکالا شدیدا فلا یکون محاربو علی کفرۃ کما زعمت الغلاۃ من الرفضۃ ولا فسقۃ کما زعم البعض ونسبہ شارح المواقف الی کثیر من اصحابہ کیف وقد کانت الصدیقۃ وطلحۃ والزبیر وکثیر من الاصحاب الکرام منہم وقد قتل الطلحۃ والزبیر فی قتال الجمل قبل خروج معاویۃ مع ثلثۃ عشر الفا من القتلی فتضلیلہم مما لا تجترء علیہ المسلم الا ان یکون فی قلبہ مرض وفی باطنہ خبث وانچہ درعبارات حقیت خلافت او اززمان خلافت حضرت امیر خواہد بود نہ جوریکہ بآتش فسق وضلالت است تا باقول اہل سنت موافق باشد مع ذلک ارباب استقامت از اتیان الفاظ موہمہ خلاف مقصود اجتناب می نمایند وزیادہ برخطا تجویز نمی کنند کیف یکون جائرا وقد صح انہ کان اماما عادلا فی حقوق اللہ سبحانہ وفی حقوق المسلمین کما فی الصواعق وحضرت مولانا عبدالرحمن الجامی کہ خطا منکر گفتہ است نیز زیادہ کردہ است برخطا ہرچہ زیادت کنند خطاست وانچہ بعد ازان گفتہ است کہ اگر مستحق لعنۃ است الخ نیز نامناسب گفتہ است چہ جای تردید است وچہ محل اشتباہ اگر این سخن درباب یزید می گفت گنجایش داشت امادر مادۂ حضرت معاویہ رض گفتن شناعت دارد ودر احادیث نبوی باسناد ثقات آمدہ کہ حضرت پیغمبر علیہ الصلوٰۃ والسلام درحق معاویہ دعا کردہ اند اللہم علمہ الکتاب والحساب وقہ العذاب ودجای دیگر در دعا فرمودہ اند اللہم اجعلہ ہادیا ومہدیا ودعاء آن حضرت مقبول ظاہرا این سخن از مولانا بر سبیل سہو ونسیان سر بر زدہ باشد وایضا مولانا در ہمان ابیات تصریح نام نا کردہ گفتہ است آن صحابی دیگر این عبارت نیز از ناخوشی خبر میدہد ربنا لا تواخذنا ان نسینا او اخطانا وانچہ از امام شعبی در ذم معاویہ رضی اللہ عنہ نقل کردہ اند ونکوہش ورا از فسق بالا گذرانیدہ اند بہ ثبوت نپیوستہ است امام اعظم کہ از تلامیذ دست برتقدیر صدق واحق بود باین نقل وامام مالک کہ از تابعین است ومعاصر او واعلم علماء مدینہ شاتم معاویہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ وعمرو بن العاص را بقتل حکم کردہ است چنانکہ بالا گذشت اگر او مستحق شتم بود چرا حکم بہ قتل شاتم

درین معامله متساوی اند کیف بل لو وجد واحد من الالوف علی هذه الصفة لاغتنم انکارم که حضرت مهدی موعود که بالکلیت ولایت معهود است نیز برین نسبت خود خواهد بود و تتمیم و تکمیل این سلسله علیه خواهد فرمود چه نسبت جمیع ولایات دون این نسبت عالیه است زیرا که سائر ولایت از کمالات مرتبه نبوت قلیل النصیب اند این ولایت بواسطه انتساب بحضرت صدیق ازان کمالات حظ وافر دارد کمامر آنفا مصرع ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا ای برادر حضرت امیر چونکه حامل بار ولایت محمدی اند علی صاحبها الصلوة والسلام تربیت مقام اقطاب وابدال واوتاد که از اولیا عزلت و جانب کمالات ولایت درایشان غالب است مفوض بامداد واعانت آنحضرت است سر قطب الاقطاب که قطب مدار است زیر قدم اوست قطب مدار بحمایت و رعایت او مهم خود را سرانجام مینماید واز عهده مداریت برمی آید حضرت فاطمه علیها السلام وامامین نیز درین مقام با حضرت امیر رضی الله تعالی عنهم شریک اند بدانند که اصحاب پیغمبر علیه وعلیهم الصلوٰة والتسلیمات همه بزرگ اند و همه را به بزرگی یاد باید کرد خطیب از انس روایت کند که رسول صلی الله تعالی علیه وآله فرموده ان الله اختارنے واختار لی اصحابا واختار لے منهم اصهارا و انصارا فمن حفظنی فیهم حفظه الله ومن اذانی فیهم اذاه الله و طبرانی از ابن عباس روایت کند رسول فرموده علیه و علی آله الصلوٰة والسلام من سب اصحابی فعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین ابن عدی از عائشه روایت کند رضی الله تعالی عنها که رسول فرموده علیه و علی آله الصلوٰة والسلام ان شرار امتی اجرأهم علی اصحابی ومنازعات ومحاربات که درمیان ایشان واقع شده است بر محامل نیک صرف باید کرد واز هوا وتعصب دور باید داشت زیرا که آن مخالفات مبنی بر اجتهاد وتاویل بوده نه بر هوا وهوس چنانکه جمهور اهل سنت برآنند اما باید دانست که محاربان حضرت امیر کرم الله وجهه بر خطا بوده اند وحق بجانب حضرت امیر بوده لیکن چون این خطا خطاء اجتهادی است از ملامت دور است واز مؤاخذه مرفوع چنانکه شارح مواقف از آمدی نقل میکند که واقعات جمل وصفین از روی اجتهاد بوده شیخ ابوشکور سلمی در تمهید تصریح کرده که اهل سنت وجماعت برآنند که معاویه با جمعی از اصحاب که همراه او بودند بر خطا بودند خطای ایشان اجتهادی بود و شیخ ابن حجر در صواعق گفته که منازعت معاویه با امیر از روے اجتهاد بوده واین قول را از معتقدات اهل سنت فرموده وانچه شارح مواقف گفته که بسیارے از اصحاب ما برآنند که آن منازعت از روی اجتهاد نبوده مراد از اصحاب کدام گروه را

ہذا یزید بید ولت از زمرۂ فسقہ است توقف در لعنت او بنا بر اصل مقرر اہل سنت است کہ شخص معین را اگرچہ کافر باشد تجویز لعنت نکردہ اند مگر آنکہ بیقین معلوم کنند کہ ختم او برکفر بودہ کابی لہب جہنمی و امرأتہ نہ آنکہ او شایان لعنت نیست ان الذین یؤذون اللہ و رسولہ لعنہم اللہ فی الدنیا والآخرۃ بدانند کہ درین زمان چون اکثر مردم بحث امامت را پیش داشتہ ہموارہ سخن از خلافت اصحاب کرام علیہم الرضوان نصب عین ساختہ اند و تقلید جہلۂ ارباب و مردۂ اہل بدعت اکثر اصحاب کرام را بنایک یاد نمیکنند و امور نا مناسبہ بجناب ایشان منتسب میسازند بضرورت شمہ از انچہ معلوم داشت در قید کتابت اوردہ بدوستان مرسل داشت قال علیہ و علی آلہ الصلوۃ والسلام اذا ظہرت الفتن وشاع البدع وسب اصحابی فلیظہر العالم علمہ فمن لم یفعل ذلک فعلیہ لعنۃ اللہ والملائکۃ والناس اجمعین لایقبل اللہ لہ صرفا ولا عدلا اما الحمد للہ سبحانہ والمنۃ کہ سلطان وقت خود را حنفی مذہب میگیرد و از اہل سنت میداند و الا کار بر مسلمانان بسیار تنگ میشد شکر این نعمت عظمی بجا باید آورد پس باید کہ مدار اعتقاد را بر انچہ معتقد اہل سنت است دارند و سخنان زید و عمرو را در گوش نیارند مدار کار بر افسانہاے دروغ ساختن خود را ضائع کردنست تقلید فرقۂ ناجیہ ضروریست تا امید نجات پیدا شود و بدونہ خرط القتاد والسلام علیکم وعلی سائر من اتبع الہدی والتزم متابعۃ المصطفی علیہ وعلی آلہ الصلوۃ والسلام

مکتوب دوصد و پنجاہ و دوم

بجناب شیخ بدیع الدین صدور یافتہ در جواب استفسارہاے کہ رفتہ بود الحمد للہ والسلام علی عبادہ الذین اصطفی مکتوب مرغوب اخوی ارشدی رسید فرحت فراوان رسانید استفسارہا رفتہ بود معلوم شریف بودہ باشد کہ مبدأ تعین حضرت نوح و حضرت ابراہیم صلوات اللہ تعالی وتسلیماتہ سبحانہ علی نبینا و علیہما صفۃ العلم ست چنانکہ مبدأ تعین محمدی علیہ الصلوۃ والسلام نیز ہمان صفۃ است تفاوت بجہات و اعتبارات است چہ آن صفت را وجہی بعالم است و وجہ دیگر معلوم وجہ اولی بوحدت ملائم است و وجہ ثانیہ بکثرت و آن صفت را نیز اجمال است و تفصیل ہریک از اعتبار مبدأ تعین بزرگی شدہ است دیگر معارفیکہ تعلق بحمل بار نبوت و ولایت داشتہ بود در مکتوبیکہ بخواجہ محمد اشرف نوشتہ بہ تفصیل اندراج یافتہ است بتکرار ننوشتہ از انجا طلبند دیگر خواست در جواب استفسار فرق میان قطب و غوث و خلیفہ نویسد باذون نگشت بروقت موقوف دارند والسلام

مکتوب دوصد و پنجاہ و سوم

بمشیخت مآب شیخ ادریس سامانی صدور یافت در بیان جواب سوالہ او در بیان بی نہایتی این راہ و تفصیل

او میکرد پس معلوم شد که شتم او را از کبائر دانسته حکم بقتل شاتم او کرد و ایضاً شتم او را در رنگ شتم ابی بکر و عمر و عثمان ساخته است چنانکه بالا گذشت پس معاویہ مستحق ذم و نکوهش نبا شد ای برادر معاویہ تنها درین معامله نیست نصفی از اصحاب کرام کم و بیش درین معامله با وی شریک اند پس محاربان امیر اگر کفره یا فسقه باشند اعتماد از شطر دین میخیزد که از راه تبلیغ ایشان بما رسیده است و تجویز نکند اینمعنے را مگر زندیقی که مقصودش ابطال دین است ای برادر منشاء اثارهٔ این فتنه قتل حضرت عثمان ست رضی اللہ تعالیٰ عنه طلب قصاص نمودن از قتلهٔ او طلحه و زبیر که اول از مدینه بر آمدند بواسطه تاخیر قصاص بر آمدند و حضرت صدیقه نیز با ایشان درین امر موافقت نمود و جنگ جمل که در آنجا سیزده هزار آدم بقتل رسیدند و طلحه و زبیر که از عشرهٔ مبشره اند نیز بقتل رسیدند بواسطه تاخیر قصاص حضرت عثمان بوده بعد ازان معاویہ از شام بیرون آمده با ایشان شریک شده جنگ صفین نمودند امام غزالی تصریح کرده که آن منازعت بر امر خلافت نبوده بلکه در استیفاء قصاص در مدد خلافت حضرت امیر بوده و شیخ ابن حجر نیز اینمعنے را از معتقدات اهل سنت گفته است و شیخ ابوشکور سلمی که از اکابر حنفیه است گفته است که منازعت معاویہ با امیر در امر خلافت بوده که پیغمبر علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات معاویہ رضی اللہ عنه را فرموده بودند اذا ملکت الناس فارفق بهم ازانجا معاویہ را طمع در خلافت پیدا شده بود اما او مخطی بود درین اجتهاد و امیر محق زیرا که وقت تاخیر خلافت حضرت امیر بوده و توفیق درمیان این دو قول آنست که منشاء منازعت تواند بود که تاخیر قصاص باشد بعد ازان طمع خلافت نیز پیدا کرده باشد بهر تقدیر اجتهاد در محل خود واقع شده است اگر مخطی است یک درجه است و محق را دو درجه بلکه ده درجه ای برادر طریق اسلم درینموطن سکوت از ذکر مشاجرات اصحاب پیغمبر است علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات و اعراض از تذکره منازعات ایشان پیغمبر فرمود علیه الصلوة والسلام ایاکم وما شجر بین اصحابی و نیز فرموده علیه الصلوة والسلام اذا ذکر اصحابی فامسکوا و نیز فرموده علیه الصلوة والسلام اللہ اللہ فی اصحابی لاتتخذوهم غرضا یعنے بترسید از خدای عزوجل در حق اصحاب من پیشتر بترسید از خدا جل و علا در حق ایشان ایشان را نشانهٔ تیر خود نسازید قال الشافعی وهو منقول عن عمر بن عبد العزیز ایضا تلک دماء طهر اللہ عنها ایدینا فلنطهر عنها السنتنا ازین عبارت مفهوم میشود که خطاء ایشان را هم بر زبان نباید آورد و غیر از ذکر خیر ایشان نباید کرد

اجمال نوشته آمده والامر عندالله سبحانه والسلام علیکم و علی من لدیکم **مکتوب دو صد و پنجاه و چهارم**
بملا احمد برکی صدور یافت در جواب بعضی سوال که پرسیده بود الحمد لله والسلام علی عباده الذین اصطفی نوشته
بودند که بعضی اکابر فرموده اند که آدمی هرچه کند بفرمان صاحب زمان کند تا نتیجه بدهد اگرچه کارها مشروع باشد
اگر این سخن صحیح است امیدوار فرمان است در کل مشرعات مخدوما سخن اکابر صحیح است و شما را اذن حاصل
کرده ماذون ساخت اما بدانند که مراد از نتیجه نتیجه معتد بها است نه مطلقا نوشته بودند که در رساله تحریر یافته
است که حضرت خواجه احرار قدس سره فرموده اند که قرآن بحقیقت از مرتبه عین جمع است یعنی از احدیت
ذات تعالی و تقدس پس معنی آنچه در رساله مبدا و معاد تحریر یافته که حقیقت کعبهٔ ربانی فوق حقیقت قرآنی است
چه باشد مخدوما مراد از احدیت ذات احدیت مجرده نیست که هیچ صفتی و شانی در انجا ملحوظ نباشد چه حقیقت
قرآن ناشی از صفت کلام است که یکے از صفات ثمانیه است و حقیقت کعبه ناشی از مرتبه ایست که
از تلونیات صفات و شیونات برتر است پس تفوق را گنجایش شد نوشته بودند که در بعضی از تفاسیر
نوشته اند که اگر کسے گوید که من کعبه را سجده میکنم کافر میشود چه سجده بطرف کعبه باید نه بکعبه و در جاے دیگر
نوشته اند که در اول اسلام در سجده لک سجدت میگفتند مدلول ضمائر نفس ذات است تعالی و تقدس پس
معنے آنچه در رساله مبدا و معاد تحریر یافته که صورت کعبه همچنانکه مسجود صور اشیا است حقیقت کعبه نیز مسجود
حقائق اشیا است چه باشد مخدوما این از مسامحات عبارات است چنانکه میگویند آدم مسجود ملائکه است
سجده مر خالق راست جل سلطانه نه مخلوق و مصنوع او را هر مخلوقیکه باشد والسلام علیکم و علے اصحابکم
واحبابکم علے الخصوص ملا پاینده شیخ حسن **مکتوب دو صد و پنجاه و پنجم** بملا طاهر لاهورے
صدور یافت در تحریض بر احیاے سنت سنیه و رفع بدعت نا مرضیه الحمد لله و سلام علے
عباده الذین اصطفے مکتوب شریف که بمصحوب حافظ بهاء الدین ارسال داشته بودند رسید فرحت
فراوان رسانید چه نعمتی است که محبان و مخلصان بهمگی همت خود متوجه احیاے سنتی از سنن مصطفویه علی
صاحبها الصلوة والسلام والتحیة باشند و بکلیت خود خواهان رفع بدعتے از بدع منکره
نامرضیه بوند سنت و بدعت ضد یکدیگر اند وجود یکے مستلزم نفی دیگری ست پس احیاے
یکے مستلزم اماتت دیگرے بود احیای سنت موجب اماتت بدعت است و بالعکس پس بدعت
حسنه یا سیئه مستلزم رفع سنت است مگر حسن نسبتی اعتبار کرده باشد که حسن مطلق آنجا گنجایش ندارد چه جمیع

بعضی از مقامات و منازل طریق بر سبیل رمز و اجمال بعد الحمد و الصلوات و تبلیغ الدعوات میرساند که احوال و اوضاع

فقرای این حدود مستوجب حمد است و المسئول من الله سبحانه سلامتکم و عافیتکم و ثباتکم و استقامتکم علی الطریقة المرضیة

المصطفویة علی صاحبها الصلوة والسلام و التحیة بیان احوال و مواجید که بلسان مولانا عبد المومن حواله نموده بودند و استفسار جواب آن فرموده مولانا بتفصیل همه را وانمود گفت که فرموده اند که اگر بجانب زمین نظر میکنم زمین را نمی یابم و اگر بجانب آسمان نظر می اندازم آنرا نیز نمی یابم و پیش کسیکه میروم او را نیز موجود نمی یابم و همچنین عرش و کرسی و بهشت و دوزخ را نیز موجود نمی یابم و خود را نیز موجود نمیدانم و وجود حق جل شانه بی پایان است نهایت او را هیچکس نیافته است بزرگان نیز تا همین جا گرفته اند و تا اینجا آمده از سیر مانده شده اند و زیاده بر ینمعنی اختیار ننموده اند اگر شما نیز همین را کمال میدانید و در همین مقامید پس من پیش شما برای چه آیم و تصدیع بکشم و تصدیع بدهم و اگر امری دیگر ورای این کمال است پس اعلام بخشند تا و یار دیگر که درد طلب بسیار دارد از انجا برسیم چندین سال توقف در آمدن بواسطه حصول این تردد بوده مخدوما این احوال در امثال این احوال از تلوینات قلبست مشهود میگردد که صاحب این احوال از مقامات قلب یاده از ربع طی نکرده است سه حصه دیگر از مقامات قلب طی باید کرد تا معامله قلب را بتمام طی کرده باشد از گذشت قلب روح است و از گذشت روح سرست و از گذشت سر خفی است بعد از ان اخفی هر کدام ازین چهار باقیمانده احوال مواجید علاوه دارد و همه را جدا جدا طی باید کرد و به کمالات هر کدام متحلی باید شد و از گذشت این پنجگانه عالم امر و طی منازل اصول آنها مرتبه بعد مرتبه و قطع مدارج ظلال اسماء و صفات که اصول این اصول است درجه بعد درجه تجلیات اسما و صفات است و ظهورات شیونی و اعتبارات از گذشت این تجلیات تجلیات ذاتست تعالی و تقدس این زمان معامله باطمینان نفس می افتد و حصول رضای پروردگار جل سلطانه میسر می آید کمالاتیکه درین موطن حاصل میگردد در جنب این کمالات کمالات سابق حکم قطره دارد در جنب دریای محیط بیکران اینجا شرح صدر میسر گردد و به اسلام حقیقی متعرف شود و شروع کار این است غیر اینهمه هیچ تجلیات اسما و صفات که پیش از قطع منازل این پنجگانه عالم امر با اصول و اصول اصول متوهم شود ظهورات بعضی از خواص عالم امر است و نصیبی از تجلی و بهره از لامکانیت وارد نه تجلیات اسما و صفات سالکی درین مقام گفته است که سی سال روح را بخدا سے پرستیدم پس وصول کجا است و سیرے کرا شعر کیف الوصول لی سعاد و دونها ❊ قلل الجبال و دونهن خیوف ❊ چون التفات نموده طلب کشف حقیقت این راه فرموده بود ند شمه از ان بطریق

حکمی اند ازینجا است که صاحب فتوحات مکیه مینویسد ما من قریة مومنة کانت او کافرة الا و فیها قطب بدلا نند که صاحب منصب البته صاحب علم است و آنکه کمال آن منصب دارد و منصب مذکور لازم نیست که از ارباب علم بود و از خدمات خود مطلع باشد و بشارتیکه از عالم غیب میسر سد بشارت حصول کمالات آنمقام است نه بشارت منصب آنمقام که منوط بعلم است و ایضاً پرسیده بودند که مراد از ایمان که در حدیث بود زن ایمان ابی بکر مع ایمان امتی لرجح واقع شده است چیست و سبب رجحان آن کدام است بدانند که رجحان ایمان بواسطه رجحان مومن به است و چون متعلق ایمان حضرت صدیق فوق متعلقات ایمان امت است هرآئینه راجح باشد مخدوما در عروجات معامله تا بجائے میرسد که اگر یک نقطه بالاتر رود کمالیکه بسبب عروجات آن نقطه حاصل شده است از جمیع کمالات ماتقدم افزون تر بود زیرا که آن نقطه از جمیع انچه ماتحت اوست افزون تر است همچنین است حال آن نقطه که فوق آن نقطه ماتقدم است چه نقطه ماتقدم با انچه در تحت اوست در جنب نقطه فوق حقیر و نقیر ست علی هذا القیاس پس هرکه متعلق ایمان او کمال فوق بود هرآئینه راجح خواهد بود از جمیع انچه ماتحت آن بود ازینجا گفته اند که معامله عارف بجائی میرسد که در طرفة العین کسب جمیع کمالات ماتقدم می نماید و باندازه تحقیق فقیر در یک لحه تحصیل زیاده از جمیع کمالات ماتقدم میفرماید ذلک فضل الله یوتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم و ایضاً پرسیده بود که شیخ ابن العربی و تابعان ایشان نوشته اند که آنقدر اطفال که بسبب حضرت موسی علی نبینا و علیه الصلوٰة و السلام کشته شدند استعدادات جمیع آن مقتولان بحضرت موسی انتقال گشت علی نبینا و علیه الصلوٰة والسلام حقیقت این سخن را بتفصیل نویسد بدانند که این اصیل است زیرا که به تحقیق نوشته است که چنانچه یک شخص را سبب حصول کمالات جماعه میگردانند همچنان جماعه را نیز سبب حصول کمالات یک شخص میسازند پیر هرچند سبب کمالات مریدان است لیکن مریدان نیز اسباب کمالات پیر اند لنیمضے را فقیر در ماکولات و مشروبات که اجزاء بدن خود میساخت نیز احساس میکرد که هر طعامی و شرابی که تناول میکرد بسبب جامعیت استعداد او میگشت و قابلیت دیگر پیدا میکرد و در بعضے اوقات که قصد ترک ماکولات لذیذه مینمود ممنوع میشد بواسطه تحصیل جامعیت و بترک آن طعام لذیذ ماذون نمیگشت بسبب حصول آن قابلیت و بسا است که استعداد یکی بدیگرے انتقال کرده است کلا او بعضا و محسوس شده است که آن یکے خالی مانده است و دیگرے جمعیت هم رسانیده و پرسیده بودند که شیخ نجم الدین کبری

سنن مرضی حق اند جل سلطانه و اضداد آنها مرضیات شیطان امروز این سخن بواسطه شرح بدعت بر اکثری گران است ما فردا معلوم خواهند کرد که ما بر هدایتیم یا ایشان منقول است که حضرت مهدی در زمان سلطنت خود چون ترویج دین نماید واحیای سنت فرماید عالم مدینه که عادت بعمل بدعت گرفته بود و از حسن پنداشته ملحق بدین ساخته از تعجب گوید که این مرد در رفع دین ما نموده و اماتت ملت ما فرموده حضرت مهدی امر بکشتن آن عالم فرماید و حسنه او را سیئه انگارد ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم والسلام علیکم وعلی سائر من لدیکم نسیان بر فقیر غالب آمده است معلوم نشد که مکتوب شما را که سپرده بود تا جواب را برا استفسارها نویسد معذور خواهند داشت میان شیخ احمد فرملی از محبان است چون در جوار شما واقع است التفات و توجه در باره مشارالیه مرعی خواهند داشت

مکتوب دو صد و پنجاه و ششم بمیان بدیع الدین صدور یافت در جواب سوالی که نموده بود پرسیده بود که معنی قطب و قطب الاقطاب غوث و خلیفه چیست و ما یتعلق بذلک پرسیده بود و از تحقیق بیعت بودن ایمان الی بکر الخ و غیر ذالک

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب شریف که بمصحوب درویشی ارسال داشته بودند رسید فرحت فراوان رسانید پرسیده بودند که معنی قطب و قطب الاقطاب غوث و خلیفه چیست و هرکدام بچه خدمت ماموراند و از خدمت خود اطلاع دارند یا نه و بشارت قطب الاقطابی که از عالم غیب میرسد اصلی دارد یا اختراع واهم وخیال است باید دانست که کمل تابعان انبیا علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات چون به تبعیت کمالات مقام نبوت را تمام کنند بعضی ایشان را بمنصب امامت سرفراز میسازند و بعضی را بمجرد حصول آن کمال اکتفا میفرمایند این هر دو بزرگ در نفس حصول آن کمال برابراند تفاوت در منصب و عدم منصب است و در اموریکه تعلق بآن منصب دارند و چون تابعان کمل کمالات ولایت را تمام کنند بعضی را بمنصب خلافت مشرف میسازند و بعضی را بمجرد حصول آن کمالات اکتفا مینمایند چنانکه بالا گذشت این هر دو منصب تعلق بکمالات اصلیه دارند و در کمالات ظلیه مناسب منصب امامت منصب قطب ارشاد است و مناسب منصب خلافت منصب قطب مدار گوئیا این دو مقام که در تحت اند ظلال آن دو مقام اند که در فوق اند و غوث نیز در شیخ محی الدین العربی همان قطب مدار است نزد او غوث منصب علیحده نیست از منصب قطبیت و آنچه معتقد فقیر است آنست که غوث غیر قطب مدار است بلکه ممد و معاون روزگار او است قطب مدار در بعضی امور مدد از وی میخواهد و در نصب مناسب مقام ابدال نیز او را دخل است وقطب را باعتبار اعوان و انصار او قطب الاقطاب نیز گویند چه اعوان و انصار قطب الاقطاب

گذشت قلب سیر در مراتب روح است که فوق او ست و از گذشت روح اینمعامله با سر است که فوق
او ست و هکذا الحال الخفی و الاخفی بعد از طی منازل این لطائف پنجگانه و بعد از حصول علوم و معارف که تعلق هر کدام اینها
علیحده علیحده دارد بعد از تحقیق احوال و مواجید که بهر یکے ازین پنجگانه جدا جدا مخصوص است سیر در اصول این
پنجگانه است که در عالم کبیر است چه هرچه در عالم صغیر است اصل آن در عالم کبیر ست مراد از عالم صغیر انسانست
و از عالم کبیر مجموعهٔ کائنات و شروع سیر در اصول این پنجگانه از عرش مجید است که اصل قالب انسان است
و فوق آن اصل روح انسانی است و فوق فوق آن اصل سر انسانی است و فوق اصل سر اصل خفی است
و فوق اصل خفی اصل اخفی است و چون این پنجگانه عالم کبیر را بتفصیل طے کند و بنقطهٔ آخر آن برسد دائره
امکان را تمام کرده باشد و قدم در اول منزل از منازل فنا نهاده بود و بعد از ان اگر ترقی واقع شود سیر
در ظلال اسما و صفات واجبی جل سلطانه خواهد بود و این ظلال کالبرازخ اند بین الوجوب و الامکان
و اصول اند آن پنجگانه عالم کبیر را و سیر درین ظلال نیز بهمان ترتیب خواهد بود که در فروع آنها ذکر یافته
است و اگر بفضل ایزدی جل شانه منازل متکثره این ظلال را نیز طے کرده بنقطهٔ آخر آن برسد
شروع سیر در اسما و صفات واجبی جل سلطانه خواهد بود و تجلیات اسما و صفات رو خواهد نمود و ظهورات
شیون و اعتبارات جلوه خواهد فرمود این زمان معاملهٔ پنجگانهٔ عالم امر را تمام کرده باشد و حق اینها
را ادا کرده بود و بعد از ان اگر بفضل خداوند جل شانه از آنمقام نیز ترقی واقع شود معامله باطمینان نفس
خواهد افتاد و حصول مقام رضا که نهایت مقامات سلوک است میسر خواهد شد درینموطن شرح صدر
حاصل میگردد و بشرف اسلام حقیقی مشرف می شود کمالاتیکه درین موطن حاصل میشود در جنب این
کمالات کمالاتیکه بعالم امر متعلق بوده است حکم قطره دارد در جنب دریاے محیط این همه کمالات
که ذکر یافته است تعلق باسم الظاهر دارد و کمالاتیکه تعلق باسم الباطن دارد دیگر است که باستتار
و تبطن مناسب است و چون کمالات این دو اسم مبارک بتمامها حاصل شود دو بازوی طیران از براے
سالک میسر گردد که بقوت آن دو بازو طیران عالم قدس فرماید و ترقیات بی اندازه نماید تفصیل اینمعامله
در بعضے مسودات بتحریر یافته است فرزندے ارشدے بجمیع آن بجد است دیگر اگر میسر شود خود را ایشان تا اینجا
رسانند اما بشرط آنکه آن مقام را خالی نگذارند و آن سررشته را برهم نزنند خود تنها بیایند و از یاران
هر کرا پیشقدم دانند پیشواے آنجماعه ساخته متوجه اینجا گردند والله سبحانه اعلم تا وقت دیگر فرصت

مرید خود را پیش عزیزی فرستاده بودند تا بتوسل او معلوم کنند که ایشان زیر قدم کدام پیغمبر اند انعزیز فرمود که یهود تلو
در چه کار است شیخ ازین عبارت فهمیدند که زیر قدم حضرت موسی اند صلوات الله تعالی وتسلیماته علی نبینا وعلیه
ازین عبارت این معنی چه طور مفهوم گشت بدانند که جهود یهود را گویند که امت حضرت موسی بودند علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام
پرسیده بودند که در نفحات مینویسد که ولایت جمیع اولیاء بعد از مردن سلب میشود مگر چهار کس را بدانند که مراد
از ولایت تصرفات وظهور کرامات داشته باشند نه اصل ولایت که عبارت از قرب الهی است جل سلطانه و
نیز مراد از سلب سلب کثرت ظهور کرامات خواهد بود نه سلب اصل آن ظهور با آنکه این سخن کشفی است در کشف
مجال خطا بسیار است تا چه دیده باشند و چه فهمیده طلب ظهور بعضی از کرامات اولیاء نموده بودند منتظر باشند
سیجعل الله بعد عسر یسرا پرسیده بودند که در نیشاپوری مینویسد ان شانئک هو الابتر بالیاء تحقیق چیست بهمزه
است یا بیا بهمزه است وآنکه بیا نوشته قرائتی خواهد بود غیر مشهوره نوشته بودند که بعضی عورات طلب
مشغولی مینمایند اگر مجاز سازند چه مانع است والا در پرده بنشینند وطریقه را اخذ نمایند پرسیده بودند که در ماه
ارباب حدیث ایام منهی قرار داده اند وحدیثی درین باب نقل میفرمایند چه باید کرد والد فقیر قدس سره
میفرمودند که شیخ عبدالله وشیخ رحمت الله که از اکابر محدثین بودند ودر حرمین ایشان ملقب بشیخین بودند
بتقریبی بهندوستان آمده بودند میفرمودند که آن حدیث را کرمانی شارح بخاری نقل کرده است اما ضعیف
است حدیث صحیح درین باب لا ایام ایام الله والعباد عباد الله است نیز میفرمایند که نحوست ایام بولادت
رحمت عالمیان علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات زائل گشته است ایام نحسات نسبت به امم ماتقدم بوده
وعمل فقیر نیز بهمین است وهیچ روزی را بر روز دیگر ترجیح نمیدهد تا آنکه ترجیح آنرا از شارع معلوم میکند کالجمعة
ورمضان ونحوهما نوشته بودند که معارفی که بتحمل بار نبوة تعلق دارد در مکتوب خواجه محمد اشرف نیافتم
کجا یابند که آن مکتوب درین ایام نوشته شده است ونقل آن بشما رسیده مکتوب دیگر دراز ست زیاده
از یک جزو خواهد بود گفته ام که نقل آنرا فرستند والسلام مکتوب دو صد و پنجاه و هفتم به میر نعمان صدور
یافت در بیان طرق بطریق اجمال بعد الحمد والصلوات وتبلیغ الدعوات میرساند که مکتوب شریف
که بمصحوب شیخ احمد فرملی ارسال داشته بودند رسید فرحت فراوان رسانید طلب رساله بیان طریق نموده بودند
مسوده ها افتاده است اگر توفیق یافت به بیاض رسانیده خواهد فرستاد الحال چند فقره در بیان طرق بطریق
اجمال می نویسد بگوش هوش استماع فرمایند سیادت پناها طریقیکه اختیار کرده ایم ابتدای سیر آن از قلب ست

معامله دور فیالیت شعری ماذا اراد اصحابنا الماتریدیة من استقلال العقل فی بعض الامور کاثبات وجود الصانع
تعالی و وحدته سبحانه فکلفوا الشاهق الجبل لعابد للصنم لهما وان لم تبلغه دعوة الرسول وحکموا بترک النظر فیهما بکفره و
خلوده فی النار و نحن لا نفهم الحکم بالکفر والخلود فی النار الا بعد ابلاغ المبین والحجة البالغة المنوطة بارسال
الرسل نعم العقل حجة من حجج اللّٰه تعالی لکنه لیس حجة بالغة فی الحجة یترتب علیه اشد العذاب سوال اگر
شاهق جبل که عابد صنم است در دوزخ مخلد نباشد در بهشت خواهد بود و این جائز نیست زیرا که دخول
بهشت بمشرکان حرام است و ماوای ایشان دوزخ است کما قال اللّٰه تعالی حاکیا عن عیسی علی نبینا وعلیه الصلوٰة
والسلام انه من یشرک باللّٰه فقد حرم اللّٰه علیه الجنة وماواه النار و واسطه میان جنت و نار ثابت
نشده است اصحاب اعراف بعد از چندروز به بهشت خواهند رفت پس خلود در جنت است یا در نار
این سوال بسیار متعصب است آن فرزندی ارشدی میدانند که مدتها برین فقیر تکرار سوال میکرد و جواب
شافی نمی یافت وانچه صاحب فتوحات مکیه در حل این سوال گفته که بعثت پیغمبری در روز قیامت از برای
دعوت این قوم ثابت کرده و باندازهٔ انکار و قبول ایشان آن دعوت را حکم بدوزخ و بهشت نموده
نزد این فقیر مستحسن نیست چه آخرت دار جزا است نه دار تکلیف تا بعثت پیغمبرے نموده آید بعد از مدت
مدید عنایت خداوندی جل سلطانه رهنمونی فرمود و حل این معما نمود و منکشف ساخت که جماعه که نه در
بهشت مخلد خواهند بود نه در دوزخ بلکه بعد از بعث و احیاے اخروی ایشانرا در مقام حساب داشته
باندازهٔ جریمه معاتب معذب خواهند ساخت و استیفای حقوق نموده در رنگ حیوانات غیر مکلف
ایشانرا نیز معدوم مطلق و لاشئ محض خواهند فرمود پس خلود کرا بود و مخلد کدام باشد این معرفت
غریبه را چون در محضر انبیاء علیهم الصلوات والتسلیمات عرض نموده شد همه تصدیق آن فرمودند و قبول
داشتند والعلم عند اللّٰه سبحانه برین فقیر بسیار گران می آید که حکم کنند با آنکه حضرت حق سبحانه تعالی
با کمال رافت و رحمت خود بنده را بمجرد عقل که مجال خطا و غلط در وی بسیار است بی آنکه ابلاغ
مبین بتوسط انبیاء علیهم الصلوات والتحیات فرمایند در آتش مخلد دارد و بعذاب ابدی گرفتار
سازد چنانچه گرانست حکم کردن او را باوجود شرک بخلود جنت کما یلزم من مذهب الاشعری لعدم
القول بالواسطة بین الجنة والنار فالحق بالعمت به من عدامه بعد استیفا محاسبه یوم المحشر کما مر و همین حکم است
نزد فقیر در اطفال مشرکان دار الحرب چه دخول بهشت منوط بایمانست باصالت یا به تبعیت اگرچه

ف ۱۱ ... اعراف حجابیست میان جنت و نار ... بعد از چندی از آنجا برآمده به بهشت خواهند رفت ۱۲

دهند یا نه والسلام

مکتوب دو صد و پنجاه و هشتم بشریف خان صدور یافت در بیان اقربیت حق تعالی

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی صحیفهٔ شریفه که از روی کرم نامزد فقراء اینحدود ساخته بودند ورود آن مبتهج گشت و مسرور گردید جزاکم الله سبحانه خیر الجزاء مخدوما هرچند اقربیت او تعالی بما از ما بنص قطعی ثابت شده است اما چه توان کرد که او تعالی از عقول و افهام ما و از علوم و ادراکات ما وراء الوراء است با آنکه دانیم که این درایت در جانب قریب است نه در جانب بعید که او سبحانه از هر نزدیکی نزدیکتر است حتی که ذات احدیت او را سبحانه نزدیکتر می یابیم از صفاتیکه ما افعال و آثار آن صفاتیم این معرفت ورای طور نظر عقل است زیراکه عقل از خود نزدیکتر را نتواند تصور نمود مثالیکه توضیح این مبحث نماید هرچند تتبع نموده آمد پیدا نشد مستند این معرفت نص قطعی است و کشف صحیح مشائخ طریقت از توحید و اتحاد سخن گفته اند و از قرب و معیت بیان فرموده اند اما از اقربیت او تعالی سکوت ورزیده اند و بیان شافی در آن باب نفرموده عجائب کار و بار است اقربیت او سبحانه سبب بعدیت ما گشته است هذا الی ان یبلغ الکتاب اجله فافهم فان کلامنا اشارات و بشارات والسلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات اتمها واکملها

مکتوب دو صد و پنجاه و نهم بمخدوم زادگی خواجه محمد سعید که جامع علوم عقلیه و نقلیه اند و صاحب نسبت علیه در بیان فوائد ارسال رسل و عدم استقلال عقل در معرفت واجب الوجود تعالی و تقدس و حکم خاص که در بارهٔ شاهق جبل و مشرکان زمان فترة رسل و اطفال مشرکان دار حرب بیان فرموده اند و در بیان تحقیق بعثت انبیاء در زمین هند از اهل هند در امم سابق و ما یناسب ذلک

الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق شکر نعمت ارسال رسل علیهم الصلوات والتسلیمات بکدام زبان بجا آورده شود و بکدام دل اعتقاد منعم آن نموده آید و جوارح کو که با اعمال حسنه مکافات این نعمت عظمی نماید اگر وجود شریف این بزرگواران نمی بود ما قاصر فهمان را بوجود صانع تعالی و وحدت او جل سلطانه که دلالت می نمود قدماء فلاسفهٔ یونان باوجود زیرکیهای بوجود صانع جل شانه مهتدی نگشتند و وجود کائنات را بدهر منتسب ساختند و چون روز بروز انوار دعوت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات ساطع گشت متاخران فلاسفه ببرکت آن انوار رد مذهب قدماء خود نموده بوجود صانع جل شانه قائل گشتند و اثبات او تعالی نمودند پس عقول ما بے تائید انوار نبوت ازین کار معزول است و افهام ما بتوسط وجود انبیا علیهم الصلوات والتحیات ازین

تو فرد واحد بتواتر منقول نگشت و لیس فلیس زیرا که گوئیم که دعوت این پیغمبران مبعوث عام نبود بلکه دعوت بعضے مخصوص بیکقوم بوده و بعضے دعوت مخصوص بیکقریه و یا بیک بلده بود و تواند بود که حضرت حق سبحانه و تعالے در قومی یا در قریۂ شخصے را باین دولت مشرف ساخته باشد و آن شخص آن قوم یا اہل آن قریۂ را دعوت معرفت صانع جل شانہ کرده باشد که منع از عبادت غیر او تعالی نموده و آن قوم یا اہل قریہ انکار او کرده بکشند و تذلیل و تجہیل و نموده و چون انکار و تکذیب ایشان بنہایت رسیده باشد عذاب حضرت حق جل و علا آمده ایشان را ہلاک کرده باشد و ہمچنین بعد از مدتے پیغمبرے دیگر بقومے یا بقریۂ مبعوث شده باشد و عامل معهم کما عامل الاول لقومه و فعل بہم ما فعل باوائلہم و ہکذا الی ما شاء اللہ تعالی و آثار ہلاکت قری و بلاد در زمین ہند بسیار است و این قوم ہر چند ہلاک شدند اما آن کلمۂ دعوت در میان اقران آنہا باقیمانده وجعلها کلمة باقیة فی عقبه لعلهم یرجعون خبر نبوت انبیاء مبعوث وقتے بما رسیده که جمع کثیر با ایشان گرویده باشند و قومے پیدا کرده یک کس آمده چند روز دعوت کرد و گذشت و ہیچکس او را قبول نکرد و دیگرے آمد ہمین کار را کرد یک کس او را گرویده و دیگرے را دو کس یا سه کس گرویدند خبر از کجا منتشر شود کفار ہمه در مقام انکار بودند و مخالف دین آبا و خود را ردمی کردند ناقل که بود و به که نقل کنند دیگر الفاظ رسالت و نبوت و پیغمبری از لغات عرب و فارس آمده بواسطه اتحاد دعوت پیغمبر ما علیه و علی جمیع الانبیاء الصلوات والتسلیمات و این الفاظ در لغت ہند نبوده تا انبیاء مبعوثۂ ہند را نبی یا رسول یا پیغمبر گویند و باین اسامی ایشان را یاد کنند و ایضاً در جواب آن سوال بطریق معارضه گوئیم که اگر انبیا در ہند مبعوث نشده باشند و ہم بزبان ایشان با ایشان دعوت نکرده باشند ہر آئینہ حکم اینہا حکم شاہق جبل بود با وجود تمرد و دعوے الوہیت بدوزخ نه درآیند و عذاب مخلد ایشان را نشود و هذا والایۃ تصفیه العقل السلیم ولا یساعده الکشف الصحیح فانا نشاهد بعض مردتهم فی وسط الجحیم واللہ سبحانه اعلم بحقیقة الحال مکتوب دو صد و شصتم بحقائق آگاه معارف دستگاه مظهر فیض الٰہی منبع رحمت نامتناہی مخدوم زادگی میان شیخ محمد الصادق سلمہ اللہ تعالی صدور یافت در بیان طریقے که حضرت ایشان را بآن طریق ممتاز ساخته اند و متضمن است آن بیان ولایت سه گانه را که ولایت صغری است و آن ولایت اولیاست و ولایت کبرے که ولایت انبیا است و ولایت علیا که ولایت ملاء اعلی و مشتمل ست بر بیان افضلیت نبوة بر ولایت ہر ولایت

تبعیت در اسلام باشد چنانچه امر اطفال اهل فترہ است و ایمان در حق اینها مطلق مفقود است پس دخول بہشت اینها را متصور نباشد و دخول دوزخ دخلود دران مربوط بشرک بعد ثبوت تکلیف وآن نیز در حق اینها مفقود است فحکمهم حکم البهائم من الاعدام بعد البعث والنشور للحساب واستیفاء الحقوق وہمین حکم است در مشرکان زمان فترۃ رسل کہ دعوت پیغمبری بایشان نرسیده است ای فرزند این فقیر ہر چند ملاحظہ نماید و نظر را میدواند ہیچ جائی نمی یابد کہ دعوت پیغمبری ما علیہ وعلی آلہ الصلوة والسلام بانجا نرسیده است بلکہ محسوس میگردد کہ در رنگ آفتاب ہمہ جا نور دعوت او علیہ وعلی آلہ الصلوة والسلام رسیده است حتی کہ در یاجوج و ماجوج نیز کہ سد حائل دارند و در امم سابق کہ ملاحظہ میکنند کم بقعہ می یابد کہ در انجا بعثت پیغمبری نشده باشد حتی کہ در زمین ہند کہ دور ازین معاملہ مینماید نیز می یابد کہ از اہل ہند پیغمبران مبعوث شده اند و دعوت بصانع جلشانہ فرموده اند و در بعضی از بلاد ہند محسوس میگردد کہ انوار انبیا علیہم الصلوات والتسلیمات در ظلمات شرک در رنگ مشعلہا انداختہ اند واگر خواہد تعیین آن بلاد ہند نماید و می بیند کہ پیغمبری است کہ ہیچکس او را نگرویده است و دعوت او را قبول نکرده و پیغمبری است دیگر کہ یک کس بوی ایمان آورده ست و دیگری است کہ دو کس بوے گرویده اند و بعضی را سہ کس ایمان آورده اند زیاده از سہ کس در نظر نمی آیند کہ در ہند بہ پیغمبری ایمان آورده باشند تا چار کس امت یک پیغمبر بوده اند و انچہ رؤسای کفر ہند از وجود واجب تعالی و از صفات او سبحانہ و از تنزیہات و تقدیسات او تعالی نوشتہ اند ہمہ مقتبس از انوار مشکوٰۃ نبوت است چہ در ہر یک عصری در امم سابقہ نبی از انبیا گذشتہ است و از وجود واجب تعالی و از صفات ثبوتیہ او سبحانہ تعالی و از تنزیہات و تقدیسات وی سبحانہ تعالی خبر کرده واگر نہ وجود شریف این بزرگواران بودے عقل لنگ کور این بیدولتان کہ ملوث بظلمات کفر و معاصی است کے باین دولت مہتدی شدے عقول ناقصہ این بیدولتان نفے حد ذاتہا بالوہیت خود حاکم اند و غیر از خود آلہی اثبات می کنند چنانکہ فرعون مصر گفتہ ما علمت لکم من الٰہ غیری و نیز گفتہ لئن اتخذت الٰہا غیری لاجعلنک من المسجونین و چون از اخبار انبیا علیہم الصلوات والتسلیمات معلوم کردند کہ عالم را صانعی است واجب الوجود تعالی بعضے ازین بیدولتان بر تقبح ادعاء خود اطلاع یافتہ بتقلید و تستر اثبات صانع نموده اند و او را در خود حال او ساری دانستہ اند و باین حیلہ مردم را بہ پرستش خود خوانده تعالی اللہ عما یقول الظالمون علوا کبیرا این جا کوتہ اندیشی سوال نکند کہ اگر در زمین ہند مبعوث می شد ہر آئینہ خبر بعثت ایشان نیز بما میرسید بلکہ آن خبر از جہت

ف از اہل ہند پیغمبران مبعوث شده اند ۱۲

دارد ہر جزوی آن صفت حقیقت شخص است از اشخاص غیر انبیا کرام و ملائکه عظام علیہم الصلوٰة والسلام و مبادی تعینات انبیاء و ملائکه اصول این ظلال است یعنی کلیات این جزئیات مفصله مثلاً صفة العلم و صفة القدرة و صفة الارادة وغیرہا و بسیارے از اشخاص در یک صفت که مبداء تعین است شرکت دارند باعتبارات مختلفه مثلاً مبداء تعین خاتم الرسل شان العلم است و ہمان صفة العلم باعتبارے مبداء تعین حضرت ابراہیم است علیٰ نبینا و علیه الصلوٰة و نیز آن صفت باعتبار دیگر مبداء تعین حضرت نوح ست علیٰ نبینا و علیهم الصلوات والتسلیمات و تعیین این اعتبارات در مکتوب خواجه محمد اشرف ذکر یافته است و آنکه بعضے از مشائخ گفته اند حقیقت محمدی تعین اوست که حضرت اجمال است و مسمی بوحدت مراد ایشان انچه برین فقیر ظاہر ساخته اند والله سبحانه اعلم مرکز ہمین دائرهٔ ظل ست این دائرهٔ ظل را تعین اول انگاشته اند و مرکز او را اجمال دانسته بوحدت نامیده اند و تفصیل آن مرکز را که محیط این دائره است واحدیت گمان برده اند و مقام فوق دائرهٔ ظل را که دائرهٔ اسماء و صفات است ذات بیچون که برا ست از تعین تصور نموده نه اینچنین است بلکه گوئیم که مرکز این دائرهٔ ظل ظل مرکز دائرهٔ فوق است که اصل وست و مسمی است بدائرهٔ اسماء و صفات و شیون و اعتبارات فی الحقیقت حقیقت محمدی مرکز این دائرهٔ اصل است که اجمال اسماء و شیونات است و تفصیل اسماء و صفات درین دائره مرتبه احدیت است و اطلاق وحدت و احدیت در مرتبه ظلال اسما نمودن مبنی بر اشتباه ظل است با صل و ازین قبیل ست یا اطلاق سیر فی الله دران موطن چه فی الحقیقت آن سیر داخل سیر الی الله ست ہذا بعد از آن اگر عروج در دائرهٔ اسماء و صفات که در اصل این دائرهٔ ظل ست بطریق سیر فی الله واقع شود شروع در کمالات ولایت کبری خواهد بود و این کمالات کبری مخصوص بانبیا است علیهم الصلوات والتسلیمات بالاصالة و بتبعیت ایشان باصحاب کرام ایشان نیز باین دولت رسیده و نصف سافل این دائره متضمن اسماء و صفات زائد است و نصف عالی آن مشتمل بر شیون و اعتبارات ذاتیه نهایت عروج نیچگانه عالم امر تا نهایت این دائرهٔ اسماء و شیونات است بعد ازان اگر بمحض فضل ایزدی جلشانه از مقام صفات و شیونات ترقی واقع شود سیر در دائرهٔ اصول انتها خواهد بود و از گذشت این دائرهٔ اصول دائرهٔ اصول آن اصول ست بعد از طے آن دائرهٔ قدسی دائرهٔ فوق ظاہر خواهد بود آنرا نیز قطع باید نمود و چون ازان دائرهٔ فوق جز از قوسی ظاہر نشد ہمان قوس اقتصار نموده آید درینجا سری خواهد بود بران سر اطلاع نه بخشیده اند

که باشد و بیان لطائف عشرهٔ انسانی که پنج ازان از عالم امرست و پنج دیگر از عالم خلق که نفس و عناصر اربعه باشند
بالکمالاتیکه مخصوص بهرکدام ازین لطائف است و بیان افضلیت عالم خلق بر عالم امر با بیان کمالاتیکه مخصوص
به عنصر خاک است و بیان علوم و معارف غریبه که مناسب هر مقام ست و امثال ذلک بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی سید المرسلین و علی آله و اصحابه الطیبین الطاهرین - بدان
اے فرزند اسعد که الله تعالی و سبحانه که پنجگانه عالم امر قلب و روح و سر و خفی و اخفی که اجزاء عالم صغیر
انسانی است اصول اینها در عالم کبیر ست در رنگ عناصر اربعه که اجزاے انسانست اصول خود در عالم
کبیر دارد و ظهور اصول آن پنجگانه فوق العرش ست که بلامکانیت موصوف است ازینجا است که عالم امر
را لامکانی گویند دائره امکان چه خلق و چه امر چه صغیر و چه کبیر بنهایت این اصول تمام شود و امتزاج عدم
بوجود که منشاء امکانست درین موطن منتهی گردد و چون سالک رشید محمدی المشرب پنجگانه عالم امر را
به ترتیب طی کرده سیر در اصول اینها که در عالم کبیر است فرماید. و به بلند فطرتی بلکه بمحض فضل ایزدی
جل شانه آن همه را بترتیب و تفصیل طے کرده به نقطهٔ آخر آن برسد هر آئینه دائره امکان را بالسیر الی الله
تمام کرده باشد و اطلاق اسم فنا بر خود حاصل کرده شروع در ولایت صغری که ولایت اولیا ست
نموده بود و بعد ازان اگر سیر در ظلال اسماء وجوبی تعالت و تقدست که فی الحقیقت آن ظلال اصول
این پنجگانه عالم کبیر است و شائبه عدم انجاراه نیافته واقع شود و آن همه را بفضل خداوندی جل سلطانه
بطریق سیر فی الله طی کرده بنهایت آن برسد دائره ظلال اسماء وجوبی را نیز تمام کرده باشد و وصول
بمرتبهٔ اسماء و صفات واجبی جل سلطانه حاصل نموده بود و نهایت عروج ولایت صغری تا اینجا است و درین موطن
شروع در حقیقت فنا متحقق میگردد و قدمی در بدایت ولایت کبری که ولایت انبیا ست علیهم الصلوات
و التسلیمات نهاده می آید باید دانست که این دائره ظل متضمن مبادی تعینات خلائق ست سواے انبیاء
کرام و ملائکه عظام علیهم الصلوة و السلام و ظل هر اسم مبدء تعین شخصے ست از اشخاص حتی که مبدء تعین حضرت
صدیق رضی الله عنه که افضل بشر است بعد از انبیاء علیهم الصلوات و التسلیمات نقطهٔ فوق این دائره است و آنچه گفته اند که
چون سالک باسمی که مبدء تعین اوست برسد سیر الی الله را تمام کرده باشد مراد ازان اسم ظل اسم الٰهی جل شانه
باید داشت و جزئی از جزئیات آن اسم نه اصل آن اسم و این دائره ظل فی الحقیقت تفصیل مرتبه اسماء و صفات
است مثلاً علم صفتے است حقیقی که جزئیات دارد تفصیل آن جزئیات ظلال صفت ست که باجمال مناسبت

بیان ولایت صغری و ولایت کبری و ولایت علیا ۱۲

مدت مدیدہ را در طرفۃ العین میسر آورد ع با کریمان کارہا دشوار نیست ہمچنین گفتہ است کہ دائرہ اسما وصفات وشیون واعتبارات را طی کردہ سیر در اصول اینہا نماید طی کردن جمیع اسما وصفات وشیون واعتبارات در گفتن آسان است و در طی کردن مشکل از صعوبت این طی مشائخ فرمودہ اند منازل الوصول لا ینقطع ابد الآبدین و منع نمودہ اند تمامی سیر این مراتب را ؎ نہ حسنش غایتے دارد نہ سعدی را سخن پایان - بمیرد تشنہ مستسقے و دریا ہمچنان باقی - گمان نکنی کہ عدم انقطاع مراتب وصول باعتبار ذاتیہ گفتہ باشند باعتبار تجلیات صفاتیہ مراد از حسن حسن ذاتی داشتہ باشند نہ حسن صفاتی زیرا کہ گوئیم کہ آن تجلیات ذاتیہ بلا ملاحظہ شیون واعتبارات نیست و آن حسن ذاتی بی روپوش صفات جمالیہ نہ چہ گفت وگو را بای این روپوش درانموطن مجال نیست من عرف اللہ کل لسانہ و تجلی نحوی از ظلیت ہیچ طلبد پس از ملاحظہ شیون در آنمقام چارہ نبود پس آن منازل وصول و مراتب حسن داخل ہمان دائرہ اسما وشیونات است کہ انقطاع آن نزد ایشان متعذر است و امریکہ برین درویش ظاہر ساختہ اند ماورا تجلیات وظہورات است چہ تجلی ذاتی وچہ تجلی صفاتی وورا او حسن اجمال ست چہ حسن ذاتی وچہ حسن صفاتی بالجملہ مطالب بلند و مقاصد ارجمند را در سلک عبارات محقرہ بطریق اجمال انتظام نمودہ است و دریا ہای بی نہایت را در کوزہای چند در آوردہ ولاتکن من القاصرین بر سر اصل سخن رویم گوئیم کہ بعد از حصول دو جناح اسم الظاہر واسم الباطن چون طیران میسر شد وعروجات واقع گشت معلوم شد کہ این ترقیات بالاصالہ نصیب عنصر نار است و عنصر ہوائی و عنصر آبی کہ ملائکہ کرام را علی نبینا وعلیہم الصلوات والتسلیمات نیز ازین عناصر سہ گانہ نصیب است چنانکہ وارد شدہ است کہ بعضے از ملائکہ از نار و ثلج مخلوق اند و تسبیح ایشان سبحان من جمع بین النار والثلج است ودر اثنای این سیر در واقع نمودند کہ گوئیا بسرا سے میروم از بسیار سے رفتن سخت درماندہ شدہ ام از روسے چوب وعصا دارم کہ بمدد آن شاید توانم راہ رفت میسر نمیشود وبر خس وخاشاک دست مے اندازم کہ تقویت راہ رفتن نماید چارہ ندارم غیر از راہ رفتن وچون مدت باین حال سیر نمودم فنائے شہرے ظاہر شد بعد از طی مسافت آن فنا دخول بآنشہر واقع شدہ معلوم کردند کہ این شہر عبارت از تعین اول است کہ جامع جمیع مراتب اسما واصول صفات وشیون واعتبارات است ونیز جامع است مر اصول این مراتب را واصول اینہا را ومنتہاے عبارات ذاتیہ است کہ تمائز آنہا بعلم حصولی مناسب است بعد ازان اگر سیر واقع شود مناسب علم حضوری خواہد بود ای فرزند

و این اصول سه گانه اسماء و صفات که مذکور شد بجرد اعتبارات اند در حضرت تعالی و تقدس که مبادی صفات و شیونات گفته حصول کمالات این حصول سه گانه مخصوص بنفس مطمئنه است و حصول اطمینان مراد را درین موطن میسر میگردد و در همین مقام شرح صدر حاصل میشود و سالک باسلام حقیقی مشرف میگردد و همین موطن است که مطمئنه بر تخت صدر جلوس میفرماید بمقام رضا ارتفاع مینماید موطن نهائی ولایت کبری است و ولایت انبیا است علیهم الصلوات و التسلیمات و چون سیر را تا باینجا رسانند موهم شد که مگر کار را تمام کرده باشند ندا در دادند که این همه تفصیل اسم الظاهر بوده که یک بازوی طیران است و اسم باطن هنوز در پیش است که بازوی دوم است از برای طیران عالم قدس چون آن را بتفصیل بانجام رسانی دو جناح از برای طیران طیار کرده باشی چون بعنایت الله سبحانه سیر اسم باطن نیز بانجام رسید دو جناح طیران میسر شد الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق ای فرزند از سیر اسم الباطن چه نویسد که مناسب حال آن سیر استتار تبطن است اینقدر را ز مقام و امی نماید که سیر در اسم الظاهر سیر در صفات است بی آنکه در ضمن آنها ذات ملحوظ گردد تعالی و تقدس و سیر در اسم الباطن نیز هرچند سیر در اسما است اما در ضمن آنها ذات ملحوظ است و آن اسما در رنگ سپرها اند که روپوش حضرت ذات تعالی و تقدس گشته مثلاً در صفت العلم ذات تعالی اصلاً ملحوظ نیست و در اسم آن علیم ملحوظ ذاتست تعالی در پس پرده صفت زیرا که علیم ذاتی است که مر او را علم ست فالسیر فی العلم سیر فی الاسم الظاهر و السیر فی العلیم سیر فی الاسم الباطن و قس علی هذا سائر الصفات و الاسماء و این اسماء باسم الباطن تعلق دارد و مبادی تعینات ملائکه ملاء اعلی است علی نبینا و علیهم الصلوات و التحیات و شروع سیر درین اسماء نمودن و قدم نهادن در ولایت علیا که ولایت ملاء اعلی است و فرقی که درمیان علم و علیم در بیان اسم الظاهر و اسم الباطن نموده آید که آن فرق را اندک خیال نکنی و نگوئی که از علم تا علیم اندک راه ست لا بلکه فرقی که درمیان مرکز خاک محدب عرش است نسبت بآن فرق حکم قطره دارد نسبت بدریای محیط در گفت نزدیک و در حصول دور دور ازین قبیل است ذکر مقاماتیکه بر سبیل اجمال در بیان می آید مثلاً گفته شده است که پنجگانهٔ عالم امر را طی کرده سیر اصول اینها نماید تا دائرهٔ امکان تمام شود و درین عبارت سیر الی الله بتمام ذکر یافته است و حصول ازین سیر بر تقدیر به مدت پنجاه هزار ساله راه نموده کریمهٔ تعرج الملائکة و الروح فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة رمزی ازین معنی مینماید غایت ما فی الباب جذب عنایت جل سلطانه نزدیک است که کار این

ف: در افضلیت نبوة بر ولایت و دفع غلطی بعضی در تفضیل ولایت بر نبوة

فشو دوام باز چین و اینجا همیشه باد بدست است دام را فهو سبحانه بعد وراء الوراء ثم وراء الوراء سه هنوز ایوان استغنا بلند است نه از فکرے رسیدن ناپسند ست و آن ورائیت نه باعتبار وجوب حجب است چه حجب تمام مرتفع گشته است بلکه باعتبار ثبوت عظمت و کبریائی است که مانع ادراک ست و منافی وجدان فهو سبحانه اقرب فی الوجود والعبد من الوجدان آرے بعضے از کمل مردان باشند که دران سرادقات عظمت و کبریائی بطفیل انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات ایشانرا جا دهند و محرم بارگاه سازند فعومل معهم ما عومل معهم ای فرزند اینمعامله مخصوص بهیات وحدانی انسانی است که از مجموع عالم خلق و عالم امر ناشی گشته است مع ذلک در نیموطن نیز رئیس همه عنصر خاک است و انکه گفته لیس وراء الا العدم المحض زیرا که بعد از تمامی مراتب وجود خارجی و وجود علمی حصولی است که نقیض او ست و ذات الله سبحانه وراء این وجود و عدم است همچنانکه عدم را آنجا راه نیست وجود را نیز گنجایش نه زیرا که وجودیکه عدم بر نقاضت او بر پا باشد چه شایان آنحضرت است جل سلطانه و اگر اطلاق وجود در انمرتبه کنم از تنگی عبارت مراد وجودی خواهد بود که عدم را با و مجال نقاضت نباشد و انچه این فقیر در بعضے مکاتیب خود نوشته است که حقیقت حضرت حق سبحانه و تعالی وجود محض ست از نارسائی خود نوشته است بحقیقت اینمعامله و ازین قبیل ست بعضے از معارف که در توحید وجودی و غیر آن نوشته سرش عدم اطلاع بوده است و چون از حقیقت کار آگاه ساختند از انچه در ابتداء و وسط نوشته است و گفته نادم و مستغفر گشته استغفر الله واتوب الی الله من جمیع ما کره الله سبحانه و تعالی ازین بیان لائح گشت که کمالات نبوت در مراتب صعود ست و ایضا در عروجات نبوة رو بحق است سبحانه نه آنچنانکه اکثری گمان برده اند که در ولایت رو بحق است سبحانه و تعالی و در نبوة رو بخلق و ولایت در مراتب عروج است و نبوة در مدارج نزول ازینجا توهم کرده اند که ولایت افضل از نبوة بود آرے هر کدام ولایت و نبوة را عروجی است و هبوطی در عروج هر دو را رو بحق است سبحانه و تعالی و در هبوط رو بخلق غایت مافی الباب در مرتبه هبوط ولایت بکلیه رو بخلق نیست بلکه باطنش بحق است و ظاهرش بخلق سرش آنست که صاحب ولایت مقامات عروج را تمام ناکرده نزول نموده است لاجرم نگرانی فوق همه وقت دامنگیر اوست و مانع توجه او ست کلیة بخلق بخلاف صاحب نبوة که مقامات عروج را تمام کرده هبوط فرموده است لهذا بکلیت خود متوجه دعوت خلق است بحق جل و علا فافهم فان هذه المعرفة الشریفة وامثالها لم یتکلم بها احد باید دانست که در مراتب عروج چنانکه عنصر خاک از همه بالاتر

اطلاق علم حصولی و علم حضوری در آنحضرت جل سلطانه باعتبار تمثیل و تنظیر است زیرا که صفاتی که وجود آنها زائد است بر وجود ذات تعالی و تقدس علم آنها مناسب علم حصولی است و اعتبارات ذاتیه که اصلا زیادتی آنها بر ذات تعالی و تقدس متصور نیست علم آنها مناسب علم حضوری والا فلیس ثمه الا تعلق العلم بالمعلوم من غیر ان یحصل من المعلوم فیه شئ فافهم و این تعین اول که آن شهر جامع کنایت از وست جامع جمیع ولایت انبیاء کرام و ملائکه عظام است علیهم الصلوات والتسلیمات و منتهای ولایت علیا است که مخصوص بملاء اعلی است بالاصالة درینمقام ملاحظه نموده آید که آیا این تعین اول حقیقت محمدی است یا نه معلوم شد که حقیقت محمدی همانست که بالا ذکر یافته است و آنرا تعین اول گفتن باعتبار آنست که آن مرکز ظل این تعین اول است باعتبار جامعیت اسماء و صفات و شیون و اعتبارات و سیرے که فوق آن سیر واقع شود شروع در کمالات نبوة خواهد بود و حصول این کمالات مخصوص بانبیا است علیهم الصلوات والتحیات و ناشئ از مقام نبوت است کمل تابعان انبیاء را نیز بتبعیت ازان کمالات نصیب است و در میان لطائف انسانی حظ وافر ازین کمالات بالاصالة عنصر خاک راست و سائر اجزاء انسانی چه از عالم امر و چه از عالم خلق درینمقام تابع آن عنصر پاک اند و بطفیل او باین دولت مشرف اند و چون این عنصر مخصوص به بشر است ناچار خواص بشر از خواص ملک افضل گشتند چه آنچه این عنصر را میسر شده است هیچکس را میسر نشده و بعد ازو نو حقیقت تدلی ازینموطن بظهور می آید و سر قاب قوسین او ادنی اینجا انکشاف می یابد و درین سیر معلوم میگردد که کمالات جمیع ولایات چه ولایت صغری و چه ولایت کبری و چه ولایت علیا همه ظلال کمالات مقام نبوة اند و آن کمالات شبح و مثال اند مر حقیقت این کمالات را و لائح میگردد که نقطه که در ضمن این سیر قطع می یابد زیاده از جمیع کمالات مقام ولایت است پس قیاس باید کرد که جمیع این کمالات را چه نسبت بود جمیع کمالات ما تقدم دریاے محیط را نیز نسبتے است بقطره و اینجا آن نسبت هم مفقود است مگر آنکه گوئیم نسبت مقام نبوة بمقام ولایت همچون نسبت غیر متناهی است بمتناهی سبحان الله جاهلی ازین سر میگوید الولایة افضل من النبوة و دیگرے از عدم آگاهی اینجا ملہ در توجیه میگوید ولایة النبی افضل من نبوته کبرت کلمة تخرج من افواههم و چون بعنایت الله سبحانه و صدقه حبیبه علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات این سیر را نیز بانجام رسانید مشهود گشت که اگر بالفرض قدم دیگر در سیر افزاید در عدم محض خواهد افتاد اذ لیس وراءه الا العدم المحض ای فرزند ازین ماجرا در توهم نیفتی که عنقا در شکار آمد و سیمرغ در دام افتاد ؎ عنقا شکار کس نشود

کہ از کمالات اخفی کہ نہایت مراتب امر ست نیز نصیب داشتہ باشد اما معاملۂ اخفی را بانجام نرساند و بنقطۂ آخر او منتہی نشود بلکہ در ابتداء او یا در وسط او ماند و چون در اخفی کوتہی کند در اصول آن نیز باندازہ آن کوتہی خواہد کرد و کار را بانجام نخواہد رسانید و ہمین نسبت در باقی چہارگانہ عالم امر کہ تمامی استعداد ہر مرتبہ وابستہ بوصول است بنقطۂ آخر آن مرتبہ ابتداء و وسط از نقص خبر میدہد اگرچہ برابر مو از نہایت کوتہی کند ؎

فراقِ دوست اگر اندک است اندک نیست ؛ در دل دیدہ اگر نیم موست بسیار است ؛

و این کوتہی در اصول وصول اصول نیز سرایت خواہد کرد و از اصول بمطلب باز خواہد داشت و آنچہ گفتم کہ این بیان مخصوص محمدی المشرب است زیرا کہ غیر محمدی المشرب کسی باشد کہ کمال و مقصور بر درجہ اولی باشد از درجات ولایت و مراد از درجہ اولے مرتبہ قلب دیگرے بود کہ کمال او مقصور بر درجہ ثانی باشد از درجات ولایت کہ مقام روح است و شخص ثالث باشد کہ نہایت عروج کمال او تا درجہ ثالث بود کہ مقام سرست و شخصی رابع بود کہ نہایت کمال او تا درجۂ رابع باشد کہ مقام اخفی است درجہ اولی را مناسبت بتجلی صفات افعال است و درجۂ ثانیہ را بتجلی صفات ثبوتیہ ذاتیہ و درجہ ثالث را بشیونات و اعتبارات ذاتیہ مناسبت و درجۂ رابع بصفات سلبیہ کہ مقام تقدیس و تنزیہ است مناسبت دارد و ہر درجہ از درجات ولایت زیر قدم نبی است از انبیاء اولے العزم درجۂ اولے از ولایت زیر قدم حضرت آدم است علی نبینا وعلیہ الصلوۃ والسلام رب او صفت تکوین است کہ منشاء صدور افعال است و درجۂ ثانیہ زیر قدم حضرت ابراہیم است و حضرت نوح نیز درین مقام مشارکت دارند علی نبینا وعلیہما الصلوات والتسلیمات ورب ایشان صفت العلم ست کہ اجمع صفات ذاتیہ است و درجۂ ثالث زیر قدم حضرت موسی علی نبینا وعلیہ الصلوۃ والسلام ورب او از مقام شیونات شان الکلام است و درجۂ رابع زیر قدم حضرت عیسی است علی نبینا وعلیہ الصلوۃ والسلام ورب او از صفات سلبیہ است نہ ثبوتیہ کہ موطن تقدیس و تنزیہ است واکثر ملائکہ کرام علی نبینا وعلیہم الصلوۃ والسلام درین موطن مشارکت بحضرت عیسی دارند و شان عظیم الشان را درین مقام حاصل ست و درجۂ خامس زیر قدم خاتم الرسل است علیہ وعلیہم الصلوات والتسلیمات و رب او علیہ الصلوۃ والسلام رب الارباب است کہ جامع صفات و شیونات و تقدیسات و تنزیہات است و مرکز دائرہ این کمالات است و در مرتبۂ صفات و شیونات تعبیر از ان رب او بشان العلم مناسب است کہ این شان عظیم الشان جامع جمیع کمالات است و بہمین مناسبت ملت او علیہ الصلوۃ والسلام ملت حضرت ابراہیم گشتست

در منازل هبوط آن عنصر از همه پایان تر فرود می آید چرا پایان تر فرود نیاید که مکان طبعی آن همه پایان ترست
وچون از همه پایان تر فرود آید ناچار دعوت صاحب آن اتم بود و افادهٔ آن اکمل باشد بدان ای فرزند
چون طریقهٔ نقشبندیه ابتداء سیر از قلب بود که از عالم امر است ابتداء سخن از عالم امر نموده آید بخلاف سائر
طرق مشائخ کرام که شروع در تزکیهٔ نفس می نمایند و تطهیر قالب می فرمایند بعد ازان بعالم امری در آیند و الی
ماشاء الله تعالیٰ آنجا عروج می نمایند از اینجاست نهایت دیگران در بدایت این بزرگواران اندراج یافته است
و این طریق اقرب گشته است چه حصول تزکیه و تطهیر در ضمن این سیر ایشان بوجه احسن میسر شده است که مسافت
کوتاه گشته لاجرم این بزرگواران سیر عالم خلق را قصداً ضائع دانسته اند بیکار شمرده اند لا بلکه مضر و مانع
وصول بمطلب یقین نموده اند زیرا که سالکان طریق بقدم تزکیه و بریاضات شاقه و مجاهدات شدید قطع
بادیه هاے صورت عالم خلق نموده چون شروع در سیر عالم امر فرمایند و در انجذاب قلبی التذاذ روحی افتند
بسیار است که باین انجذاب قناعت کنند و باین التذاذ کفایت درزند و مظنه لامکانیۀ این عالم دامنگیر
شان شود و شائبهٔ بیچونی آن عالم از بیچون حقیقی باز دارد مگر درینمقام سالکی گفته است سی سال روح را
بخداے پرستیدم و دیگری گفته که سر استواء و ظهور تنزیه فوق العرش از معارف غامضه است و از بیان
سابق معلوم شده است که آن تنزیه نیز داخل دائره امکان است تنزیه نماست فی الحقیقت تشبیه است
بخلاف بزرگواران این طریقه علیا که شروع از مقام جذبه می نمایند و بمد و التذاذ ترقیات میفرمایند این انجذاب
و التذاذ در حق ایشان در رنگ ریاضات و مجاهدات است در حق دیگران پس آنچه دیگران را مانع وصول
است این بزرگواران را ممد و معاون لامکانیت عالم امر را عین مکانیه تصور نموده بلامکانی حقیقی توجه میفرمایند
و بیچونی آن عالم را عین چون دانسته به بیچون حقیقی ارتقا می نمایند لاجرم بغروه وجد و حال در رنگ دیگران
مفتون نمیگردند و بجوز و مویز این راه بر مثال طفلان گول نمی شوند و به ترهات صوفیه مباهات نمیکنند و
به شطحیات مشائخ افتخار نمی نمایند متوجه احدیت صرف اند و از اسم و صفت جز ذات مقدس نمی خواهند
باید دانست که این عروج که در ما تقدم ذکر یافته است مخصوص بمحمدی المشرب است که تام الاستعداد است
که از کمالات جواهر خمسهٔ عالم امر نصیب کامل دارد چه از عالم صغیر و چه از عالم کبیر همچنین از اصول آن
پنجگانه که ظلال اسمای وجوبی است حظ وافر دارد و همچنین از وصول آن ظلال که مقام اسماء
وصفات ست و آنکه گفتم که تام الاستعداد بود زیرا که نبا است که به مظاهر محمدی المشرب بود

نهایت دیگران در بدایت این بزرگواران اندراج یافته است ۱۲

لیس لعیسٰی علی نبینا وعلیہما الصلوة والسلام تلک الجسامة والشان فعلمنا ان التفاوت فی ذلک الموطن بامر آخر دراء ذلک العلو والسفل وبہا انا اجتبه من بعد مفصلاً انشاء اللہ تعالی الحسن توفیقه وکمال منه وکرمه تعالی وکذلک جدنا التفاوت بین خلیل الرحمان وسائر الانبیاء غیر خاتم الرسل علیہم الصلوات والتسلیمات فی الکمالات التی تتعلق بحقیقت الکعبة الربانیة التی ہی فوق جمیع الحقائق البشریة والملکیة فان للخلیل ثم شانا عظیما ومرتبة رفیعة لم تتیسر لاحد ذلک الشان والرتبة درین مقام شگرف که مناسب مقام ظهور سرادقات عظمت وکبریائی است کمالات مرکز آن مقام که مقام اجمال است نصیب خاتم الرسل است وباقی همه مفصل بحضرت خلیل مسلم هرکه دیگر است درآنجا طفیلی ایشانست از انبیا وکمل اولیاء علیهم الصلوات والتسلیمات مانا که حضرت پیغمبر ما علیه وعلی آله الصلوة والسلام تفصیل آن اجمال طلب فرموده اند آنها که تشبیه داده اند صلوات وبرکات مسئول خود را بصلوات وبرکات حضرت ابراهیم علی نبینا وعلیه الصلوات والتسلیمات وبوین فقیر ظاهر ساخته اند که بعد از مضی هزار سال آن تفصیل ایشانرا نیز میسر شد ومسئول مجاب گشت الحمد لله سبحانه علی ذلک وعلی جمیع نعمائه وکمالات آن مقام عالی فوق کمالات ولایات وکمالات نبوت ورسالت است چرا فوق نباشد که آن حقیقت مسجود الیها است مر انبیاء کرام وملائکه عظام را علیهم الصلوات والتحیات وانچه این فقیر در رساله مبداء ومعاد نوشته است که حقیقت محمدی از مقام خود عروج نموده بمقام حقیقت کعبه که فوق اوست رسیده متحد گردد حقیقت محمدی حقیقت احمدی نام یابد آن حقیقت کعبه ظلے از ظلال این حقیقت بوده در وقت عدم ظهور این حقیقت همه آنرا حقیقت انگاشته این اشتباه بسیار واقع میشود که ظل را در وقت عدم ظهور اصل اصل می انگارد وبحقیقت می نامد از انجاست که یک مقام چند مرتبه ظاهر میشود وسرش آنست که ظهورات آنمقام باعتبار ظلال آنمقام است فی الحقیقت حقیقت آنمقام همان ست که در مرتبه اخیر ظاهر شده است اگر گویند ازکجا معلوم شود که این مرتبه مرتبه اخیر ظهورات اوست تا بحقیقت دانسته شود گوئیم که حصول علم به ظلیت ظهورات سابق شاهد عدل است بر آخریت آن ظهور چه این علم در وقت ظهورات سابق حاصل نیست بلکه هر ظهور را حقیقت میداند که هیچ یکے را ظلال نمی انگارد اگرچه نداند که اختلاف این حقائق از کجا آمده فافهم ای فرزند از معارف سابق معلوم شد که کمالاتیکه بعالم امر تعلق دارند همه مقدمات اند ومعارج مر کمالاتے را که بعالم خلق متعلق اند وکمالات اولی از ظلیت خالی نیستند ومخصوص اند بمقامات

فضل ابراهیم بر سائر انبیاء

و قبلہ او و قبلہ او علیہما الصلوات والتسلیمات باید دانست کہ تفاضل اقدام ولایت نہ باعتبار تقدم و تاخر درجات
است تا صاحب اخفی افضل باشد از دیگران و علی ہذا القیاس بلکہ باعتبار قرب باصل و بعد ست از اصل وطے منازل
درجات ظلال کثرت و قلت پس روا بود کہ صاحب قلب باعتبار قرب باصل افضل باشد از صاحب اخفی کہ آن
قرب پیدا نکردہ است کیف و ولایۃ النبی التی فی الدرجۃ الادنی من الولایۃ افضل قطعا من ولایۃ الولی الذی فی الدرجۃ
الاخری پوشیدہ نماند کہ سلوک لطائف بترتیب مذکور کہ از قلب بروح روند و از روح بسر و از سر بخفی و از خفی
باخفی نیز مخصوص بمحمدی المشرب است کہ بہ ترتیب این پنجگانہ عالم امر را تمام ساختہ بترتیب در اصول اینہا سیر نمایند بعد از آن
در اصول اصول ہمین ترتیب را مرعی داشتہ کار بانجام میرسانند و این راہ بترتیب مذکور شاہ راہ است مر وصول را
و صراط مستقیم است مر متوجہان احدیت را بخلاف ولایات دیگر کہ در آنجا گویا از ہر درجہ نقبی کندہ اند و تا بمطلوب
رسانیدہ اند از مقام قلب نقبی کندہ از و بصفات افعال کہ اصل اصل وست رسانیدہ و ہمچنین از
مقام روح گوئیا نقبے کندہ اند و بصفات ذاتیہ رسانیدہ و علے ہذا القیاس و شک نیست کہ افعال و صفات
او تعالے از ذات او منفک نیست اگر انفکاک است در ظلال است پس در آن موطن و اصلان افعال
و صفات را نیز نصیبے از تجلیات ذات بیچون تعالے و تقدس حاصل خواہد شد چنانچہ صاحب اخفی را بعد از
تمامی کار این دولت میسر خواہد شد اگرچہ تفاوت باعتبار علو و سفل باقی خواہد ماند و صاحب قلب بصاحب
اخفی برابری نخواہد جست اما اینجا غلط نکنی کہ این تفاوت در میان اولیاء بایکدیگر متصور است کہ صاحب
ولایت قلب دون است از صاحب ولایت اخفی بعد از وصول ہر دو مرتبہ کمال ما اولیاء را نسبت
بانبیاء علیہم الصلوات والتسلیمات این تفاوت مفقود است زیرا کہ ولایت نبی کہ از مقام قلب ناشی شدہ
است افضل است از ولایت ولی کہ از مقام اخفی ناشے گشتہ است اگرچہ آن ولی کمالات اخفی را بانجام
رسانیدہ باشد و سر این صاحب ولایت ہمیشہ زیر قدم نبی آن ولایت است قال اللہ سبحانہ تعالی و لقد سبقت
کلمتنا لعبادنا المرسلین انہم لہم المنصورون و ان جندنا لہم الغالبون آرے این تفاوت در میان انبیاء
بایکدیگر متصور است و صاحب علو افضل است از صاحب سفل لیکن این تفاوت در انبیاء علیہم الصلوات و
التسلیمات نیز باخر دائرہ کمالات عالم امر است بعد از ان تفاضل مربوط باین علو و سفل نیست
تواند کہ صاحب این سفل در ان موطن افضل باشد از صاحب این علو کما شاہدنا التفاوت فی ذلک
الموطن بین موسی و عیسی علے نبینا و علیہم الصلوات والتسلیمات فان موسی جسیم جسیم ذو شان عظیم

که از عالم خلق ست و آنچه نصیب عالم امر ست از اعمال نافله است پس قربیکه ثمرهٔ ادای این اعمال ست باندازهٔ اعمال
خواهد بود پس لاچار قربیکه ثمرهٔ ادای فرائض ست نصیب عالم خلق باشد و قربیکه ثمرهٔ ادای نوافل ست نصیب عالم امر
و شک نیست که نفل باندازهٔ فرض هیچ اعتدادی نیست کاشکے حکم قطره داشت نسبت دریاے محیط بلکه نفل با
باندازهٔ سنت نیز همین نسبت ست اگرچه درمیان سنت و فرض نیز نسبت قطره و دریاست پس تفاوت
درمیان دو قرب ازینجا قیاس باید کرد و مزیت عالم خلق را بر عالم امر ازین تفاوت باید دانست اکثر خلائق
چون ازین معنے نصیب ندارند فرائض را خراب ساخته در ترویج نوافل میکوشند صوفیهٔ خام ذکر و فکر را از اهم مهام
دانسته در اتیان فرائض و سنن مساہلات می نمایند و اربعینات و ریاضات اختیار نموده ترک جمعه و جماعت میکنند
نمی دانند که ادای یک فرض بجماعت از هزاران اربعین ایشان بهتر ست آرے ذکر و فکر با مراعات آداب
شرعیه بهتر و مهم تر ست و علمای بی سرانجام نیز در ترویج نوافل سعی دارند و فرائض را خراب و ابتر میسازند
مثلاً نماز عاشورا که از حضرت پیغمبر علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات بصحت نه پیوسته است
بجماعت و جمعیت تمام میگذارند و حال دیگر میدانند که روایات فقهیه بکراهت جماعت نافله ناطق ست
و در ادای فرائض کسل می ورزند کم ست که فرض را در وقت مستحب ادا نمایند بلکه از اصل وقت هم تجاوز
میکنند و بجماعت نیز چندانی تقید ندارند بیک کس یا بدو کس در جماعت قناعت دارند بلکه بسا ست
که بتنهائی کفایت کنند هرگاه مقتدایان اسلام این معامله نمایند از عوام چه گوید از شومی این عمل ضعف
در اسلام پیداست و از ظلمت این کردارها بدعت هویداست ؎ اندکے پیش تو گفتم غم دل ترسیدم
که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیارست ؛ و ایضاً ادای نوافل قرب ظلی از ظلال می بخشد و ادای فرائض
قرب اصلی که شائبهٔ ظلیت ندارد مگر نوافل که براے تکمیل فرائض ادا کرده شود آن نیز ممد و معاون
قرب اصل ست و از ملحقات فرض پس ناچار ادای فرائض مناسب عالم خلق بود که با صل توجه ست
و ادای نوافل مناسب عالم امر که در پیش ظلال ست فرائض همه هرچند قرب اصل می بخشند اما افضل و اکمل
اینها صلوات ست الصلوة معراج المومن شنیده باشی و اقرب ما یکون العبد من الرب فی
الصلوات و وقت خاص که حضرت پیغمبر را بوده علیه و علی آله الصلوة والسلام که تعبیر از ان به لی
مع الله وقت فرمود نیز فقیر در نماز بوده نماز ست که مکفر سیئات است و نماز ست که نهی
از فحشاء و منکر میفرماید و نماز ست که پیغمبر علیه الصلوة والسلام راحت خود را در ان میجوید

[illegible] ۱۲

ولایت وکمالات ثانیه از شائبهٔ ظلیت که مناسب ظهورات این نشاۀ دنیویه اند برآمده اند واز مقامات نبوة نصیب کامل یافته پس طریقت وحقیقت که بولایت مربوط اند خادمان باشند مرشریعت را که ناشی از مرتبۀ نبوة است وولایت زینه باشد عروج نبوة را ازاین بیان معلوم شد که سیری که اکابر نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم اختیار کرده اند وابتداء از عالم امر نموده اولی وانسب است چه ترقی از ادنی که عالم امراست باعلی که عالم خلق است باید نمود نه ازاعلی بادنی چه توان کرد این معمارا برهمه نکشوده اند دیگران بصورت نظر انداخته عالم خلق راپست دیده شروع از پستی به بلندی صوری ارتقاء نموده اند ندانسته اند که حقیقت کار دیگرگون است وپستی فی الحقیقت بلندی است وبلندی پستی ملی نقطهٔ آخر که عالم خلق ست نزدیک فتاده ست نقطهٔ اولی که اصل الاصل است این قرب نقطهٔ دیگر رامیسر نشده است ع که مستحق کرامت گناهگارانند * این دید مقتبس از مشکوة نبوة است ارباب ولایت ازین معرفت قلیل نصیب اند انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات شروع سیر از عالم امر نموده اند واز حقیقت بشریعت آمده اند غایت مافی الباب اولیاء کمل راکه سیر ایشان موافق سیر انبیاء علیهم الصلوات والتسلیمات افتاده است در ابتداء صورت شریعت ست ودر وسط شریعت حقیقت که بولایت تعلق دارند ومناسب عالم امراند ودر آخر حقیقت شریعت است که ثمرۀ نبوت است پس مقرر شد که حصول طریقت مقدمه است مرحصول حقیقت شریعت راپس بدایت اولیاء کمل وبدایت انبیاء مرسل حقیقت شد ونهایت هردو شان شریعت فلامعنی لقول من قال بدایة الاولیاء نهایة الانبیاء واز بدایه اولیاء ونهایت انبیاء شریعت خواسته آرے آن بیچاره چون از حقیقت کار آگهی نداشت لاجرم باین شطح تکلم نمود این معارف هرچند کسے نگفته است بلکه اکثرے برعکس آن گفته اند ومستبعد از ادراک است اما منصفیکه جانب بزرگی انبیاء علیهم الصلوات والتسلیمات ملاحظه نماید وعظمت شریعة بروے مستولی بود محتمل که قبول این اسرار غامضه فرماید واین قبول راوسیله زیادتے ایمان خود نماید اے فرزند بشنو که انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات دعوت رامقصور بر عالم خلق ساخته اند بنی الاسلام علی خمس وچون قلب رامناسبت بعالم خلق بیشتر بود بتصدیق او نیز دعوت فرموده اند واز ماوراء قلب سخن نفرموده اند وآنرا کالمطروح فی الطریق ساختند واز مقاصد نه شمردند بلے نعمات بهشت وآلام دوزخ ودولت دیدار وبید ولتی حرمان همه وابسته بعالم خلق است عالم امررا بان تعلق نیست دیگر عملے که فرض وواجب وسنت است اتیان آن بقالب تعلق دارد که

ف طریقت وحقیقت هر دو خادمان شریعت اند ۱۲

ف لا معنی لقول من قال بدایة الاولیاء نهایة الانبیاء ۱۲

و سلطنت پیدا میکند و استیلاء بر ممالک قرب میفرماید این تخت صدر فی الحقیقت فوق جمیع مقامات عروج مرتبهٔ ولایت کبری ست بر آینده این تخت را نظر بابطن بطون نفوذ میکند و بغیب الغیب سرایت مینماید بلے کسے کہ بار رفع امکنہ صعود فرماید بصر او تا باَبعد ابعاد نفوذ خواهد نمود و بعد از تمکین این مطمئنه عقل نیز از نیمقام خود برآمده باو ملحق خواهد شد و عقل معاد نام خواهد یافت هر دو باتفاق بلکه باتحاد متوجه کار خود خواهند بود ای فرزند مطمئنه را گنجایش مخالفت نمانده است و مجال سرکشی نه بکلیت خود متوجه مطلوب ست و بتمامی گرفتار مقصود همتش جز برضاء پروردگار نیست جل سلطانه و مطلبش جز طاعت و عبادات او تعالی و سبحانه نه اماره که اول بدترین خلائق بوده بعد از اطمینان و حصول رضا حضرت سلطان رئیس الطائفه عالم امر گشته است و راس قران خود شده بلی مخبر صادق فرموده علیه و علی آله الصلوة والسلام خیارکم في الجاهلیة خیارکم في الاسلام اذا فقهوا بعد ازین اگر صورت خلاف و سرکشی ست همانا از آن عناصر اربعه است که اجزاء قالب اند اگر قوت غضبیه است از انجا ناشی ست اگر شهویه است هم از انجاست اگر حرص و شره است هم از انجا خاسته است اگر خست و دنائت است هم از انجا ناشی است سانحه است که نفس اماره ندارند این اوصاف رذائل در آنها بوجه اتم و اکمل حاصل است پس توان گفت که مراد از جهاد اکبر که حضرت پیغمبر فرموده علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر جهاد با قالب بود نه جهاد با نفس کما قیل که نفس باطمینان انجامیده است و راضی و مرضی گشته پس صورت خلاف و سرکشی از وی متصور نیز نباشد و صورت خلاف و سرکشی از اجزاء عناصر است فالعبارت ان اراده ارادات ترک اولی است و ارتکاب امور رخصه و ترک عزیمت نه اراده ارتکاب اشیاء محرمه و ترک فرائض و واجبات که آن در حق او نصیب اعدا گشته است ای فرزند هر چند کمالات عناصر اربعه فوق کمالات مطمئنه است چنانکه گذشت اما مطمئنه بواسطه آنکه مناسبت بمقام ولایت دارد و ملحق بعالم امر گشته است صاحب سکر است و در مقام استغراق لاجرم مجال مخالفت در وے نمانده و عناصر را چونکه مناسبت بمقام نبوت بیشتر است صحو در ایشان غالب است ناچار صورت مخالفت در ایشان باقیمانده از برای تحصیل بعضی منافع و فوائد که بآن مربوط است فافهم باید دانست که منصب نبوت ختم بر خاتم الرسل شده است علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات اما از کمالات آن منصب بطریق تبعیت متابعان او را نصیب کامل ست این کمالات در طبقه صحابه بیشتر است و در تابعین و تبع تابعین نیز

انجا که میفرماید ارحنی یا بلال و نماز است که ستون دین است و نماز ست که فارق اسلام و کفر گشته بر سر اصل سخن رویم واز مزیت عالم خلق بر عالم امر گوئیم که عالم امر اینجا خط خود را فرا گرفته است و مشاهده و معائنه حاصل کرده فردا در بهشت مناسبات بعالم خلق افتد و رویت بلا کیف در امیسر آید و ایضا متعلق مشاهده ظلی است از ظلال وجوب و مرئی در آخرت واجب الوجود ست بهر قدر که فرق در میان مشاهده و رویت است در میان ظلیت دارد بهمان قدر فرق عالم امر و عالم خلق بدان و نیز بدان که مشاهده ثمرهٔ ولایت است و رویت ثمرهٔ نبوت که بتبعیت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات عامهٔ متابعان را نیز میسر خواهد شد ازین جا تفاوت در میان ولایت و نبوت نیز دریاب تنبیه هر عارفی را که بعالم امر مناسبت بیشتر باشد قدم او در کمالات ولایت زیاده تر خواهد بود و هر کرا بعالم خلق بیشتر مناسبت است قدم او در کمالات نبوت افزون تر ازینجاست که حضرت عیسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام در ولایت قدم بیشتر دارند و حضرت موسی را قدم در نبوت زیاده تر علی نبینا و علیه الصلوة والسلام چه جانب امر در حضرت عیسی غالب است لهذا ملحق بروحانیان گشت و جانب خلق در حضرت موسی غالب علی نبینا و علیهم الصلوة والسلام لهذا بمشاهده اکتفا ننموده طالب رویت بصر فرمود و این است بیان سبب تفاوت اقدام انبیا در کمالات نبوت که در ما تقدم وعدهٔ بیان آن نموده بودم نه علو بعضی اطائف و سفل آن که در تفاوت کمالات ولایت معتبر ست والله سبحانه الملهم للصواب ای فرزند چون عالم نبوت که ظهوری دارد تمام ست تعلق بقالب بیشتر داشت و انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات را نیز مناسبت بعالم خلق بیشتر بوده ازانجا گمان برده اند که نبوت عبارت از نزول بدعوت خلق ست بعد از عروج بمقامات قرب که بولایت تعلق دارند ندانسته اند که نهایت عروج و غایت قرب در نبوت متحقق است قربیکه سابق حاصل شده بود ظلی از ظلال این قرب بوده که بصورت بعد متصور میگردد و عروجی که اول میسر شده بود عکسی از عکوس این عروج بوده که بظاهر نزول بنماید نمی بینی که مرکز دائره که بعد نقطه است نسبت بمحیط دائره و حال آنکه فی الحقیقت هیچ نقطه اقرب بمحیط نیست از نقطهٔ مرکز زیرا که محیط تفصیل آن نقطهٔ اجمال است و این نسبت نقطهٔ دیگر را میسر نشده است عوام صورت بین این قرب را نتوانند دریافت حکم به بعدیت آن نقطه مینمایند و حکم باقربیت آن نقطه را جهل مرکب تصور می کنند و حاکم این حکم را نسبت بتجهیل و تحمیق می نمایند والله المستعان علی ما تصفون باید دانست که مطمئنه بعد از حصول شرح صدر که از لوازم کمالات ولایت کبری ست از مقام خود عروج فرموده بر تخت صدر ارتقا مینماید و آنجا تمکین

[illegible]

انکار روا دارد این عوام کیفی ست و ضروری نه استدلالی و نظری ذکر بعضی مقدمات از برای تنبیه است
و تقریب با فهام عوام بلکه تبیین و تشریح ست برای ادراک خواص و تمام آنیست بیان طریقیکه حضرت حق سبحانه و تعالی
این حقیر را بآن طریق ممتاز ساخته است از بدایت تا نهایت بنیادش نقشبندیه است که متضمن اندراج نهایت
در بدایت ست برین بنیاد عمارتها ساخته و کوشکها بنا فرموده اگر این بنیاد نمی بود معامله تا باینجا نمی فرود و تخم از بخارا و سمرقند
آورده در زمین هند که مایه اش از خاک یثرب و بطحاست کشتند و آب فضل سالها آن را سیراب داشتند و تربیت
احسان مربی ساختند چون آن گشت و کار بکمال رسید این علوم و معارف ثمرات بخشید الحمد لله الذی هدانا
لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق باید دانست که سلوک این طریق عالی
مربوط ست برابطهٔ محبت شیخ مقتدا که بسیر مرادی باین راه یافته باشد و قوت انجذاب باین کمالات منصبغ
گشته نظر او شافی امراض قلبیه ست و توجه او رافع علل معنویه صاحب این کمالات امام وقت است و خلیفهٔ
روزگار اقطاب و ابدال بظلال مقامات خرسند بود او تا و نجبا از بحار کمالات او بقطره قانع نور هدایت
و ارشاد او در رنگ نور آفتاب بخواست او بر همه کس فائض ست فکیف که بخواهد هر چند که خواهش
او در اختیار او نباشد چه بسا ست که طلب خواهش امرے نماید و آن خواهش در وی پیدا نشود لازم
نیست جماعه که بنور او مهتدی شوند که بتوسل و رشد پیدا کنند او نیز ایشان را بداند بلکه بسیار ست که اصل
هدایت و رشد خود را نیز کما ینبغی ندانند مع ذلک بکمالات شیخ مقتدا متحقق شوند که عالمی را
هدایت نمایند چه علم همه را نمیدهند و معرفت تفصیل سیر مقامات همه را نمی بخشند آرے
شیخے که مدار بنا و خصوصیت طریقے از طرق وصول منوط بوجود شریف اوست البته صاحب علم
است و از تفصیل سیر آگاه دیگران را بعلم او کفایت نموده بتوسط او بمرتبهٔ کمال و تکمیل میرسانند و
بفنا و بقا مشرف میسازند ع خاص کند بندهٔ مصلحت عام را افاده و استفاده ما انعکاسی انصباغی
است مرید برابطهٔ محبت که بشیخ مقتدا دارد ساعةً فساعةً برنگ او منصبغ میگردد و بطریق انعکاسی
بانوار میشود در نیصورت علم چه درکار بود و ایهام در افاده و ایهام در استفاده خربزه که بتابش خورشید
ساعةً فساعةً پخته میگردد و به مرور ایام می پزد چه درکار ست که او را علم به پختگی خود بود و یا آفتاب
داند که آن را پخته می سازد آرے علم از برای سلوک و تسلیک اختیاری درکار ست که
سلسل دیگر مربوط و در طریق ما که طریقهٔ اصحاب کرام ست علیهم الرضوان علم بسلوک و تسلیک

این دولت بر سبیل قلت سرایت کرده است بعد از ان رو با ستتار آورده است و غلبهٔ کمالات ولایت ظلی جلوه گر گشته است ما امیدست که بعد از مضے الف این دولت از سر تازه گردد و غلبه و شیوع پیدا کند و کمالات اصلی رو بظهور آرند و ظلی استتار پیدا کنند و حضرت مهدی علیه الرضوان بظاهر و باطن مروج این نسبت علیه باشد ای فرزند تابع کامل نبی علیه و علی آله الصلوة والسلام چون تبعیت کمالات مقام نبوت را تمام کند اگر از اهل مناصب ست بمنصب امامتش سرافراز میسازند و چون کمالات ولایت کبرای را تمام کند اگر از اهل منصب باشد بمنصب خلافتش مشرف میسازند و از مقامات کمالات ظلی مناسب امامت منصب قطب ارشادست و مناسب منصب خلافت منصب قطب مدار گوئیا این دو مقام که در تحت اند ظلال آن دو مقام اند که در فوق اند و غوث نزد شیخ محی الدین العربی همان قطب مدارست غوثیه منصب علحده نیست و آنچه معتقد فقیرست آنست که غوث قطب مدار است قطب از وے در بعضے امور مدد خواهد و در نصب مناصب ابدال او را نیز دخل ست ذلک فضل الله یوتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم تذییل علوم و معارفیکه مناسب مقام نبوت ست و ولایت آن نبوت شرائع انبیا است علیهم الصلوات والتسلیمات و چون در اقدام نبوت تفاوت ست در شرائع انبیا نیز باندازهٔ آن تفاوت اختلاف پیدا آمده است و معارفے که مناسب مقام ولایت اولیاء ست شطحیات مشائخ ست و علومیکه از توحید و اتحاد خبر دهد و از احاطه و سریان انباء نماید و از قرب و معیت نشان بخشد و از مرآتیت و ظلیت اشعار فرماید و شهود و مشاهده اثبات کند بالجمله معارف انبیا کتاب و سنت ست و معارف اولیا فصوص و فتوحات مکیه ع قیاس کن ز گلستان من بهار مرا ؛ ولایت اولیا پے بقرب حق برد و ولایت انبیا نشان اقربیت و تعالے نماید و ولایت اولیا دلالت بشهود نماید و ولایت انبیا نسبت مجهول الکیفیة اثبات فرماید ولایت اولیا اقربیت را نشناسد که چیست و جهالت را نداند که کدام ست و ولایت انبیا با وجود اقربیت قرب را عین بعد داند و شهود النفس غیب شمرد ع گر بگویم شرح این بیحد شود ای فرزند سخن را در بیان کمالات نبوت و مزیت آن بر ولالت و فرق درمیان ولایت سه گانه که ولایت صغرے و ولایت کبری و ولایت علیا ست و معارف مناسب هر کدام و محال متعلقه هر یک طی یال الذیل ساخت فقرها مکرره و متکثره در بیان اینمعنے اندراج نمود تا بود که از کمال غرابت از استبعاد افهام بدر آید و از مظان

ف بیان کمالات نبوت و مزیت آن بر ولایت ۱۲

و طالب را بمطلوب که دلالت نمود و لذت بخشی هیچ در کار نیست هرچند شیخ مقتدا که هم چوپانی آن طریقه است بکمال علم و وفور معرفت متحقق ست پس ناچار درین طریق عالی در حق وصول احیا و اموات و صبیان و شیوخ و جوان و کهول مساوی باشند که برابطهٔ محبت یا بتوجه صاحب دولت به منتهای مقاصد برسند ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم باید دانند که منتهی هرچند صاحب علم نبود اما از ظهور خوارق چاره نباشد گاه باشد که او را دران ظهور اختیار نبوده بلکه بسیار ست علم ظهور آن نیز نباشد مردم از وے خوارق بینند و او را ازان اطلاع نه و آنکه گفته شد که منتهی صاحب علم نبود مراد از عدم علم تفصیل احوال ست نه عدم علم مطلقاً بحیثیتی که احوال خود هیچ نفهمد کما مرت الاشارة الیه و این نور هدایت او در مریدان او بے واسطه و بواسطه و بوسائط تا زمانے ساریست که طریقه مخصوص را بلوث تغیرات و تبدیلات ملوث نساخته و بالحاق مخترعات و مبتدعات خراب نگردانیده ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم عجب آنکه جماعت این تبدیلات را تکمیلات آن طریقه گمان می برند و آن الحاقات تتمات آن نسبت تصور مینمایند نمیدانند که تتمیم و تکمیل آن کار تیر سرانجامی نیست و الحاق و اختراع فراخور هر بیسر و برگی نه ؎ هزار نکتهٔ باریک‌تر ز مو اینجا ست ؛ نه هر که سر بتراشد قلندری داند ؛ نور سنت سینه را علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة ظلمات بدعتها مستور ساخته اند و رونق ملت مصطفویه را علی مصدرها الصلوة والسلام والتحیة کدورات امور محدثه ضائع گردانیده عجب تر آنکه جمعی آن محدثات را امور مستحسنه میدانند و آن بدعتها را حسنات می انگارند و تکمیل دین و تتمیم ملت ازان حسنات می جویند و در اتیان آن امور ترغیبات مینمایند هداهم الله سبحانه سواء الصراط مگر نمی دانند که دین پیش از ین محدثات کامل شده بود و نعمت تمام گشته و رضاء حضرت حق سبحانه و تعالی بحصول پیوسته کما قال الله تعالی الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا پس کمال دین ازین محدثات جستن فی الحقیقت انکار نمودن است بمقتضای این کریمه بیت ؎ انچه پیش تو گفتم غم دل ترسیدم ؛ که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است ؛ علماء مجتهدین اظهار احکام دین فرموده اند نه احداث ما لیس منه پس احکام اجتهادیه از امور محدثه نباشد بلکه از اصول دین بوند لان الاصل الرابع هو القیاس اے فرزند معرفتی در رساله مبداء و معاد در باب افاده و استفاده که بقطب ارشاد تعلق دارد نوشته است چون مناسبت باین مقام داشت و سودمند بوده این معرفت درین مکتوب نیز نوشته ازینجا اعتبار نمایند قطب ارشاد که جامع کمالات فردیه نیز باشد بسیار عزیز الوجود ست و بعد از قرون بسیار و ازمنهٔ

بظهور می آید و عالم ظلمانی که نور ظهور او نورانی میگردد و نور ارشاد و ہدایت او شامل تمام عالم ست از محیط عرش تا مرکز فرش ہر کسے راکه رشد و ہدایت و ایمان و معرفت حاصل میشود از راه او می آید و از و استفاده میگردد تبوسط او ہیچکس باین دولت نمیرسد مثلاً نور او در رنگ دریای محیط تمام عالم را فرا گرفته است و آن دریا گویا منجمد است اصلاً حرکت ندارد و شخصے که متوجه آن بزرگ ست و باو اخلاص دارد یا آنکه اگر آن بزرگ متوجه حال طالبے شده در وقت توجه گویا روزنی در دل طالب کشاده میشود و از ان راه بقدر توجه و اخلاص دریا سیراب می گردد و ہمچنین شخصے که متوجه ذکر الٰہی ست جل شانه و بآن عزیز اصلاً متوجه نیست نه از انکار بلکه او را نمی شناسد ہمین قسم افاده انجام حاصل میشود لیکن در صورت اولے بیشتر از صورت ثانیه ست اما شخصے که منکر آن بزرگ ست و یا آن بزرگ از در رنجه ست ہر چند بذکر الٰہی تعالیٰ و تقدس مشغول ست اما از حقیقت رشد و ہدایت محروم ست ہمان انکار و آزار سد راه فیضان و میگردد بے آنکه آنعزیز متوجه عدم افادهٔ او شود و قصد ضرر او نماید حقیقت ہدایت از وی مفقود ست صورت رشد ست صورت بے معنی قلیل النفع ست و جماعه که اخلاص و محبت آنعزیز دارند ہر چند از توجه مذکور و ذکر الٰہی تعالیٰ جل شانه خالی باشند نیز ایشان را بواسطه مجرد محبت نور رشد و ہدایت میرسد و لیکن ہذه المعرفة آخر المکتوب

۵ بس کنم این زیرکا نرا این بس ست ؛ بانگ دو کردم اگر در ده کس ست ؛ الحمد للہ رب العالمین الرحمن الرحیم اولاً و آخراً والصلوٰة والسلام علی رسوله محمد و آله دائماً وسرمداً

مکتوب دو صد و شصت و یکم

بسیادت مآب میر نعمان صدور یافت در بیان فضائل نماز و کمالات مخصوصهٔ آن در ضمن معارف بلند و حقائق ارجمند بعد الحمد و الصلوٰة و تبلیغ الدعوات معلوم اخوی اعزی ارشدے الله سبحانه باد که نماز رکن دوم ست از ارکان پنجگانهٔ اسلام و جامع عبادات ست جزوی آنست که از جامعیت حکم کل پیدا کرده است و فوق جمیع مقربات اعمال آمده دولت رویت که سرور عالمیان را علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات در شب معراج در بہشت میسر شده بود و از نزول در دنیا مناسب این نشاء آن دولت ایشان را در نماز میسر میشد لهذا فرموده علیه و علی آله الصلوٰة والسلام الصلوٰة معراج المومن و نیز فرموده علیه و علی آله الصلوٰة والسلام اقرب ما یکون من الرب فی الصلوٰة و کمل تابعان او را علیه و علیهم الصلوات والتحیات ازان دولت درین نشاء در نماز حظ وافر ست و نصیب کامل اگر چه رویت نیست که این نشاء آن را برنتابد اگر بنماز کردن نمی فرمود نقاب جهرهٔ مقصود که می کشود

او لم خیر ام آخره چه مناسبت آخر را باول بیشتر دیده که محل تردد گشته و در حدیث دیگر فرموده علیه و علی آله الصلوٰة والسلام که بهترین این امت اول ست یا آخر و درمیان گذاشت آرے در متاخرین این امت اگرچه نسبت علو است اما قلیل است بل اقل و در متوسطان هرچند نسبت بآن علو نیست لیکن کثیر است بل اکثر و لکل وجهة کمیة کیفیة اما قلیلت آن نسبت متاخران را بدرجات علیا رسانیده و بسابقان مناسبت داده و بشر ساخته قال علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات الاسلام بدأ غریبا و سیعود کما بدأ فطوبی للغرباء و شروع آخریت این امت از بدایت الف ثانی ست از ارتحال آن سرور علیه و علی آله الصلوٰة والسلام زیراکه معنی الف را خاصیتے است عظیم در تغیر امور و تاثیر لیست قوی در تبدیل اشیاء و چون درین امت نسخ و تبدیل نبود ناچار نسبت سابقان بهمان طراوت و نضارت در متاخران جلوه گر گشته است و تائید شریعت و تجدید ملت در الف ثانی فرموده گواهان عدل برین معنے حضرت عیسیٰ علی نبینا و علیه الصلوٰة والسلام و حضرت مهدی است علیه الرضوان ؎ فیض روح القدس ار باز مدد فرماید * دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد * اے برادر این سخنها امروز بر اکثر خلائق گران است و افهام اینها دور و درا ما اگر بر منزل انصاف بیایند و علوم و معارف یکدیگر را موازنه کنند و صحت و سقم احوال را بمطابقت علوم شرعیه و عدم مطابقت آن ملاحظه نمایند و تعظیم و توقیر شریعت نبوت را به بینند که در کدام یکی مبنی تر است شاید از استبعاد برآیند دیده باشند که فقیر در کتب و رسائل خود نوشته که طریقت و حقیقت خادمان شریعت اند و نبوت افضل از ولایت است اگرچه ولایت آن نبی باشد و نوشته که کمالات ولایت را نسبت به کمالات نبوت هیچ مقداری نیست کاشکے حکم قطره داشتے نسبت بدریاے محیط و امثال این بسیار نوشته است خصوصا در مکتوبیکه بنام فرزندی در بیان طریق نوشته است آنجا ملاحظه نمایند مقصود ازین گفتگو اظهار نعمت حق است سبحانه و ترغیب طالبان این طریقت نه تفضیل خود بر دیگران معرفت خداے جل و علا بر آنکس حرام است که خود را از کافر فرنگ بهتر داند فکیف از اکابر دین ابیات ولی چون شه مرا برداشت از خاک * سزد گر بگذرانم سر ز افلاک * من آن خاکم که ابر نو بهاری * کند از لطف بر من قطره باری * اگر بر روید از من صد زبانم * چو سوسن شکر لطفش کے توانم * بعد از مطالعه این مکتوبات اگر شوقے بتعلیم نماز و حصول بعضے از کمالات مخصوصه آن در شما پیدا شود و بی آرام سازد بعد از استخارها متوجه اینجا شوید و دیگر دندغه ی از عمر بتعلیم نماز صرف نمائید و الله سبحانه الهادے

بیشمار انقسم گوهری غمگسار ست نماز ست که راحت ده بیمار انست ارحنی یا بلال رمزیست ازین ما جرا و قرة عینی فی الصلوة اشاره ایست باین متمنا اذواق و مواجید و علوم و معارف و احوال و مقامات و انوار و الوان و تلوینات و تمکینات و تجلیات متکیفه و غیر متکیفه و ظهورات متلونه و غیر متلونه هرچه ازینها در بیرون نماز میسر شود و بی آگاهی از حقیقت نماز رود بدنشاء آن ظلال و امثال ست بلکه ناشئ از وهم و خیال مصلی که از حقیقت نماز آگاه ست در وقت ادای صلوة گوئیا از نشاء دنیوی می برآید و در نشاء اخروی می درآید لاجرم درینوقت از دولتی که مخصوص باخرت ست نصیبی ازان فرامیگیرد و حظی از اصل بی شائبه ظلیت بدست می آرد چه نشاء دنیوی مقصور بر کمالات ظلی است که معامله که بیرون ظلال ست مخصوص باخرت است پس از معراج چاره نبود و آن نماز ست در حق مؤمنان این دولت مخصوص باین امت ست که به تبعیت پیغمبر خود علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات که در شب معراج از دنیا باخرت رفت و به بهشت درآمده بدولت رویت مشرف شده باین کمال مشرف گشتند و باین سعادت مستسعد شدند اللهم اجزه عنا ما هو اهله و اجزه عنا افضل ما جزیت نبیاً عن امته و اجز الانبیاء کلهم جزاء فانهم دعاة الخلق الی الله سبحانه و هداتهم الی لقاء الله تعالی جمعی را ازین طائفه که بحقیقت نماز آگاه نساختند و بکمالات مخصوصه آن اطلاع نه بخشیدند معالجات امراض خود را از امور دیگر جستند و حصول مرادات خود را با شیاء دیگر مربوط ساختند بلکه گروهی ازینها نماز را دور از کار دانسته بنای آن را بر غیریت و غیریت داشتند و علوم را از صلوة افضل انگاشتند صاحب فتوحات مکیه میگوید که در صوم که ترک اکل و شرب ست بصفت صمدیت تحقق ست و در نماز تغیر و غیریت آمدن در عابد و معبود دانستن و هو کما تری مبنی علی مسئلة التوحید الوجودی الذی هو من احوال السکاری از عدم آگاهی حقیقت نماز ست که جم غفیر ازین طائفه تسکین اضطراب خود را از سماع و نغمه و وجد و تواجد جستند و مطلوب خود را در پرده های نغمه مطالعه نمودند لاجرم رقص و رقاصی را دیدن خود گرفتند یا آنکه شنیده باشند ما جعل الله فی الحرام شفاء بلی الغریق یتعلق بکل حشیش و حب الشئ یعمی و یصم اگر شمه از حقیقت کمالات صلواتیه برایشان منکشف شدی هرگز دم از سماع و نغمه نزدندی و یاد وجد و تواجد نکردندی

ع چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند

ای برادر هر قدر فرق که در میان نماز و نغمه است همان قدر فرق در میان کمالات که منشاء آن نماز ست و کمالاتیکه منشاء آن نغمه است بدان ان العاقل تکفیه الاشارة این کمالیست که بعد از هزار سال بوجود آمده است و آخریتی ست که برنگ اولین برآمده مگر ازینجا فرموده علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات اولهم خیر او آخرهم نفرموده اند

این دولت در نماز توجه مصلی است بجهت کعبه که موطن ظهورات حقائق الهی است تعالت و تقدست پس کعبه اعجوبه ایست در دنیا بصورت از دنیا است و فی الحقیقت از آخرت است نماز بتوسط آن نیز این نسبت پیدا کرده است و بصورت و حقیقت جامع دنیا و آخرت گشته و بتحقیق پیوسته است که حالتی که در ادای نماز میسر میشود فوق جمیع حالات است که در بیرون نماز حاصل میشوند چه آن حالات از دائره ظل نه برآمده اند هر چند علو پیدا کنند و این حالت نصیبی از اصل دارد هر قدر فرق که در میان ظل و اصل است همان قدر فرق در میان آن حالات و این حالت باید دانست و مشاهده می گردد که حالتی که بعنایت الله سبحانه در وقت موت رو خواهد داد فوق حالت نماز خواهد بود چه موت از مقدمات احوال آخرت است و هر چه باخرت نزدیک است اتم و اکمل است چه اینجا ظهور صورت است و آنجا ظهور حقیقت شتان ما بینهما و همچنین حالتی که بکرم الهی جل سلطانه در برزخ صغری میسر خواهد بود فوق آن حالت خواهد بود که در وقت مرگ میسر شده بود و همین نسبت برزخ کبری را که روز قیامت است با برزخ صغری است که مشهود آنجا اتم و اکمل است و مشهود جنات النعیم نسبت به مشهود برزخ کبری اتمیت و اکملیت دارد و فوق جمیع ابنیه آن موطن است که مخبر صادق علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات ازان خبر داده فرموده ان فی الجنة لیس فیها حور ولا قصور یتجلی فیها ربنا ضاحکا پس پایان تر جمیع ظهورات دنیا و ما فیها اند و بالاتر جمیع آنها جنة بلکه دنیا اصلا از مواطن ظهور نیست ظهورات ظلال و نمودار مثال که مخصوص بدنیا است نزد فقیر معدود از امور دنیویه اند و فی الحقیقت داخل دائره امکان آن ظهورات را خواه تجلیات صفات گویند و خواه تجلیات ذات تعالی الله عما یقولون علوا کبیرا فقیر دنیا را بتمام ملاحظه مینماید خالی محض می یابد و رائحه از مطلوب آنجا بمشام او نمیرسد غایته ما فی الباب مزرعه ایست مر آخرت را مطلوب و اینجا جستن خود را پریشان کردن است یا غیر مطلوب را مطلوب دانستن چنانچه اکثری بآن گرفتار اند و بخواب و خیال آرام گرفتند نماز است درین موطن که خبری از اصل دارد و بوئی از مطلوب می آرد و دونه خرط القتاد

مکتوب دو صد و شصت و چهارم

بمیر سید باقر سهارنپوری صدور یافت در بیان آنکه معامله خود را بحیرت و جهالت باید برد و اعتماد بر احوال کشوف نباید کرد درین ضمن واقعه که بعضی از مشائخ نواحی اظهار نموده بودند ذکر یافته و تعبیر آن فرموده الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه شریفه که از فرط محبت و کمال اشتیاق صادر فرموده بودند فرحت فراوان بخشید متوجه کار خود

الی سبیل الرشاد والسلام علی من اتبع الهدیٰ والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوة والسلام اتمها واکملها
مکتوب دو صد و شصت و دوم بمولانا محب علی صدور یافت در بیان آنکه ارتباط ماجبی است ونسبت ما انعکاسی در قرب بعد تفاوت ندارد دما نیاسب ذلک الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه شریفه که از روے التفات مرقوم فرموده بودند بوصول آن مبتهج گردید چون مبنی از فرط محبت و کمال اختصاص بود ازدیاد فرحت بخشید سخن از وفاء عهد سابق اندراج یافته بود مخدوما بهر وضعی که باشند از اوضاع شرعیه محل مضائقه نیست بشرط آنکه رشته محبت گسسته نشود بلکه روز بروز قوت پیدا کند ونائره این اشتیاق سر دنگردد بلکه ساعةً فساعةً در التهاب بیفزاید چه ارتباط ماجبی است ونسبت ما انعکاسی وانصباغی در قرب بُعد تفاوت ندارند مگر در سرعت و بطوء در علم و بعضے از خصوصیات طریق وعدم علم به آن تحقیق انیعنے را از خاتمۂ مکتوبی که بنام فرزندی ارشدی در بیان طریق نوشته است طلب فرمایند نقل آن مکتوب را یاران سیادت پناه اخوی میر محمد نعمان آورده اند از انجا طلبند زیاده چه اطناب نماید والسلام **مکتوب دو صد و شصت و سوم** بجناب معارف آگاه میان تاج الدین صدور یافت در بیان معارف که تعلق بکعبۂ ربانی دارد و در بیان فضائل صلواتیه و ما یناسب ذلک الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی خبر قدوم مسرت لزوم محبان مشتاق را فرحت فراوان رسانید لله سبحانه الحمد والمنة علی ذلک ؎ انصاف

بده اے فلک مینا فام ؞ تا زین دو کدام خوبتر کرد خرام ؞ خورشید جهانتاب تو از جانب شرق
یا ماه جهان گرد من از جانب شام ؞

چون قدم رنجه فرموده اند زود تر تشریف آرند که مشتاقان نه دیر باز انتظار اند واز روے استماع احیا ربیت الله دارند نزد فقیر چنانچه صورت کعبۂ ربانی مسجود الیها است مر صور خلائق را چه بشر وچه ملک حقیقت آن نیز مسجود الیها است مر حقائق آن صور را لاجرم آن حقیقت فوق جمیع حقائق آمده است و کمالات متعلقه آن فوق کمالات متعلقه سائر حقائق گشته گویا این حقیقت برزخ است میان حقائق کونی وحقائق الٰہی متزوقات عظمت وکبریائی داشته که هیچ رنگے وکیفے بدامان قدس آن نرسیده و هیچ ظلیتے به آن راه نیافته نهایت عروجات وتیوی وظهورات آن نا منتهاے حقائق کونی است نصیبے از حقائق آلہے جل شانه مخصوص باخرویت است الا در نماز که معراج مومن است ودران معراج که گویا از دنیا به آخرت رفتن است حظے از انچه در آخرت میسر خواهد شد میسر میگردد وانکارم که عمده در حصول

مکتوب دو صد و شصت و پنجم بشیخ عبد الهادی بداونی صدور یافت در بیان آنکه در اختیار عزلت باید که حقوق مسلمانان ضائع نشود و با بیان حقوق و ما یناسب ذلک بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ دعوات میرساند که مکتوب مرغوب اخوی ارشدی رسید فرحت فراوان رسانید لله سبحانه الحمد و المنة که تمادی ایام مفارقت تاثیری در محبت و اخلاص مودت و اختصاص نکرده مع ذلک اگر میرسیدند مناسب بوده الخیر فیما صنع الله سبحانه از روی عزلت نموده بودند بلی لغرلة نیتة الصدیقین مبارک باشد عزلت اختیار کنند و انزوا گزینند لیکن مراعات حقوق مسلمانان از دست ندهند قال علیه و علی آله الصلوة و السلام حق المسلم علی المسلم خمس رد السلام و عیادة المریض و اتباع الجنائز و اجابة الدعوة و تشمیت العاطس اما در اجابت دعوت شرائطاست فی الاحیاء و یمنع من الاجابة ان کان الطعام طعام شبهة او التماثیل علی سقف او حائط او سماع شئ من المزامیر و الملاهی و التشاغل بنوع من اللهو و اللعب و کل ذلک مما یمنع الاجابة و یوجب تحریمها و کراهتها و کذلک ان کان الداعی ظالما او مبتدعا او فاسقا او شریرا او متکلفا طالبا للمباهات و الفخر و فی شرعة الاسلام و لا یجیب الی طعام صنع ریاء و سمعة فی المحیط لا ینبغی ان یقعد علی المائدة اذا کان علیها لعب و غناء او قوم یغتابون او یشربون الخمر کذا فی مطالب المومنین اگر این موانع همه مفقود شوند از اجابت دعوت چاره نبود هر چند درین زمانه فقدان این موانع دشوار است و نیز بدانند که مع عزلت از اغیار باید نه از یاران که صحبت با هم از ان سنت موکده این طریقه علیه است حضرت خواجه نقشبند فرموده اند قدس سره که طریق ما صحبت است که در خلوت شهرت است و در شهرت آفت مراد از صحبت صحبت موافقان طریق است نه مخالفان طریق زیرا که نفی در یکدیگر شرط صحبت داشتن که بی موافقت میسر نشود و عیادت مریض سنت است اگر ان مریض را شخصے متعهد بود و بیمار داری او نماید و الا عیادت آن مریض واجب است چنانچه در حاشیه مشکوٰة گفته اند و به نماز جنازه حاضر شدن لا اقل چند قدم در متابعت جنازه باید رفت تا حق میت ادا کرده باشند و حضور جمعه و جماعه پنجگانه و نماز عیدین از ضروریات اسلام است که از ان چاره نبود باقی اوقات را به تبتل و انقطاع بگذرانند اما اول تصحیح نیت کنند و عزلت را به لوث هیچ غرضے از اغراض عاجله ملوث نسازند و هیچ مقصدی غیر از جمعیت باطن بذکر آلهی جل سلطانه و اعراض از اشتغال لا طائل و ملاهی هیچ نبود در تصحیح نیت نیک احتیاط نمایند مبادا غرضے نفسانی در ضمن آن مختفی باشد درین تصحیح التجاء و تضرع بسیار نمایند و عجز و انکسار

باشند بذکر اسم ذات تعالی و تقدس بی‌ملاحظهٔ اسما و صفات اشتغال نمایند تا معامله بجهالت نکشد و کار بحیرت انجامد چه ملاحظهٔ اسماء و صفات بسیار ست که باعث ظهور احوال گردد و واسطهٔ وجود و مواجید آید شنیده باشند که احتمال خطا در احوال و مواجید بسیار ست و اشتباه باطل بحق درانموطن بیشتر بشنوند که درین ایام یکے از مشائخ نواحی باین فقیر پیغام فرستاد و اظهار احوال خود نمود که فنا و محویت بجاے رسیده است که بهرچه نظر میکنم هیچ نمی یابم آسمان و زمین را که نگاه میکنم نمی یابم و عرش و کرسی را نیز نمی یابم و خود را که ملاحظه میکنم هیچ نمی یابم و پیش کسے میروم او را نیز نمی یابم و خداے عز و جل و علا بے نهایت است نهایت او را کس نیافته است مشائخ همین را کمال دانسته اند اگر تو نیز همین را کمال میدانی پس طلب حق جل و علا براے چیست قوبیایم و اگر امر دیگر را کمال میدانی بنویس فقیر در جواب نوشت که این احوال از تلوینات قلب ست قلب صاحب این احوال هنوز در تلوینات است از تلوینات قلب ست و قلب بینه اول است ازین راه و صاحب این احوال ربعے از مقام قلب طے کرده است سه حصهٔ دیگر از قلب او را طے باید کرد بعد ازان برزینهٔ دوم که عبارت از روح است عروج باید نمود الی ماشاء الله تعالی بعد از مدتے ازین ماجرا یکے از یاران فقیر که طریقه اخذ نموده بوطن خود رفته بود برگشته آمد و چون بیان احوال خود کرد معلوم شد که حال و موافق حال آن شیخ مستفسر است بلکه این دران مقام از وے قدمی بیشتر دارد و چون نیک بحال او ملاحظه نموده آمد ظاهر شد که آن فنا و محویت او را در عنصر هوا است که محیط هر ذره از ذرات است و مشهود او غیر از هوا امر دیگر نیست و همان را خداے بے نهایت دانسته تعالی الله سبحانه عن ذلک علواً کبیرا مرتبهٔ دیگر او را طلبیده تفتیش احوال او نمود یقین شد که گرفتاری او بغیر عنصر هوا با امر دیگر نبوده است و او را نیز برین معنی مطلع ساخت و چون او بوجدان خود رجوع نمود نیز معلوم کرد که حاصل و غیر از هوا امر دیگر نیست و ازان احوال مستغفر گشته قدم بیشتر گذاشت بدانند که قلب برزخ است درمیان عالم خلق که عالم عناصر اربع است و درمیان عالم ارواح و رنگے از هر دو عالم دارد پس گوئیا که نصف قلب از عالم خلق ست و نصف دیگر او از عالم ارواح و نصف عالم خلق آن را که نصف سازیم معامله بعنصر هوا خواهد افتاد پس ربع قلب عبارت از مقام هوا باشد که قلب متضمن آنست پس نتیجه آخر ظاهر شد موافق جواب اول ست و بیان کشف حقیقت دست الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق زیاده برین گنجایش وقت نبود والسلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علے آله من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها

خواجه حسام الدین احمد را حضرت حق سبحانه از ما جزاء خیر دهاد که گوشهٔ ما مقصران را بر خود التزام نموده مگر
همت را در خدمت خدمهٔ عتبهٔ علیه بسته اند و ما دور افتادگان را فارغ ساخته ؎ گر بر تن من زبان شود هر موے
یک شکر وی از هزار نتوانم کرد ؛ سه مرتبه فقیر بدولت عتبه بوسی حضرت ایشان مشرف گشت مرتبهٔ اخیر فقیر را
فرمودند که ضعف بدن بر من غالب آمده است امید حیات کم مانده از احوال طفلان خبردار خواهی بود و
در حضور خود شما را طلبیدند و شما در حجور مرضعات بودید و لفقیر امر کردند که بایشان توجه بکن بامر ایشان در حضور
ایشان بشما توجه کرده بحدیکه ظاهر اثر آن توجه نیز ظاهر شده بعد از آن فرمودند که حضرت والدات ایشان را نیز
غائبانه توجه بکن حسب الامر غائبانه توجه نموده آمد امید است که ببرکت حضور ایشان آن توجه ثمر نتائج باشد
تصور نکنند که از امر واجب الامتثال و وصیت لازمهٔ ایشان ذهولی واقع شده است یا تغافلے
زده باشد کلا بل انتظار اشارت دارد و منتظر آن است الحال چند فقره بطریق نصیحت نوشته می آید
بگوش هوش استماع خواهند فرمود اسعدکم الله سبحانه فرض نخستین بر عقلا تصحیح عقاید است
بموجب آرای صائبهٔ اهل سنت و جماعت شکر الله تعالی سعیهم که فرقهٔ ناجیه اند بعضے از مسائل اعتقادیه که
در آنجا نوع خفا بوده بیان آن می نماید باید دانست که الله تعالی و تقدس خود موجود است و اشیاء
بایجاد او تعالی موجود اند و او تعالی یگانه است هم در ذات و هم در صفات و هم در افعال هیچکس را در هیچ
امرے با او تعالی فی الحقیقت شرکتے نیست چه در وجود و چه غیر آن مشارکت اسمی و مناسبت لفظی از مبحث
خارج است صفات و افعال او تعالی در رنگ ذات او سبحانه تعالی چون بیچگونه اند و بصفات و
افعال ممکنات هیچ مناسبت ندارد مثلاً صفت علم او را سبحانه صفتی است قدیم و بسیطی است حقیقی که
هرگز تعدد و تکثر بآن راه نیافته است گر باعتبار تعدد و تعلقات باشد زیرا که آنجا یک انکشافی است
بسیط که معلومات ازل و ابد بهمان انکشاف منکشف میگردد جمیع اشیا را با احوال مناسبهٔ متضادهٔ ایشان
کلیت و جزئیت با اوقات مخصوصه هر کدام در آن واحد بسیط دانسته است در همان آن زید را هم موجود
دانسته است هم معدوم و جنین دانسته است و صبی و جوان دانسته است و پیر و زنده دانسته است و
مرده و قائم دانسته است و قاعد و مستند دانسته است و مضطجع و خندان دانسته است و گریان و متلذذ
دانسته است و متالم و عزیز دانسته است و ذلیل هم در برزخ دانسته است هم در حشر و هم در جنت
دانسته است هم در تلذذات پس تعدد و تعلق نیز در آن موطن مفقود باشد چه تعدد و تعلقات تعدد آنات می طلبد

پیش آرند بحتمل کہ بحقیقت نیت میسر شود و نیت استخاره ادا نموده به نیت درست عزلت گزینند امید است که ثمرات عظیمه بران مترتب شود باقی احوال را موقوف بر ملاقات داشته والسّلام **مکتوب دو صد و شصت و ششم** بحضرت پیرزاده‌ها یعنی خواجه عبید الله و خواجه عبد الله صدور یافت در بیان بعضی از عقائد کلامیه بر وفق آرای اهل سنت و جماعت شکر الله تعالی سعیهم که حضرت ایشان را از روی الهام و فراست حاصل گشته نه از روی تقلید و تخمین در اوائل احوال حضرت پیغمبر را علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات بخواب دیده بودند که میفرمایند تو از مجتهدان علم کلامی و این واقعه را بحضرت خواجه خود گذرانیده بودند از ان رو حضرت ایشان را در هر مسئله از مسائل کلامیه رای علیحده است و حکم جداگانه لیکن در اکثر مسائل موافقت بمشائخ ماتریدیه دارند با بیان رد فلاسفه و ذم دنکوهش ایشان و رد ملاحده و زنادقه که مراد صوفیه را نافهمیده بضلالت رفته اند و در بیان بعضی از احکام فقهیه که بصلوة متعلق اند و در بیان کمالات طریقه نقشبندیه و التزام ایشان بر متابعت سنت را و در بیان منع استماع غنا و منع از حضور مجلس رقاصان و ما یناسب ذلک بعد الحمد و الصلوٰة و تبلیغ الدعوات بجناب مخدوم زاده‌های کرام مینماید که این فقیر از سر تا قدم غرق احسانهای والد بزرگوار شماست درین طریق سبق الف و بی را از ایشان گرفته است و تهجی حروف این راه از ایشان آموخته و دولت اندراج النهایة فی البدایة ببرکت صحبت ایشان حاصل کرده و سعادت سفر در وطن را بصدقه خدمت ایشان یافته توجه شریف ایشان در دو نیم ماه این ناقابل را به نسبت نقشبندیه رسانیده و حضور خاص این اکابر را عطا فرموده و درین مدت قلیله آنچه از تجلیات و ظهورات و انوار و الوان و بیرنگیها و بیکیفیتها که بطفیل ایشان رو داده چه شرح دهد و چه بیان تفصیل آن نماید به یمن توجه شریف ایشان کم دقیقه مانده باشد در معارف توحید و اتحاد و قرب و احاطه و سریان که برین فقیر نکشادند و از حقیقت آن اطلاع نداده‌اند شهود وحدت در کثرت و مشاهده کثرت در وحدت از مقامات مبادی این معارف است بالجمله که نسبت نقشبندیه است و خصوص خاص این اکابر تمام این معارف بر زبان آوردن و نشان این شهود و مشاهده را بیان نمودن از کوته نظری است کارخانهٔ این اکابر بلند است بهر زراقی و رقاصی نسبت ندارد و هر گاه این طور دولتی رفیع القدر از حضرت ایشان باین فقیر رسیده باشد اگر در مدت عمر سر خود را پامال اقدام خدمه عتبه علیه به شما کرده باشد هیچ نکرده باشد از تقصیرات خود چه عرض نماید و از شرمندگیهای خود چه اظهار نماید اما معارف آگاه

فعل است و مصنوعات اولین و آخرین ہمان یک فعل بوجود می آیند کریمہ وما امرنا الا واحدۃ کلمح بالبصر تعبیر
ازین اگر احیا ست واگر اماتت مربوط بآن فعل ست واگر ایلام واگر انعام منوط ہم بآن فعل و ہمچنین اگر
ایجاد است واگر اعدام ناشی ازان فعل است پس در فعل حق سبحانہ نیز تعدد تعلقات ثابت نبود بلکہ
بیک تعلق مخلوقات اولین واخرین باوقات مخصوصہ وجود خود بوجود می آیند این تعلق نیز در رنگ فعل او
تعالی بیچون و بیچگونہ است زیرا کہ چون را بہ بیچون راہ نیست لایحمل عطایا الملک الا مطایاہ واشعری
چون از حقیقت فعل حق جل سلطانہ اطلاع نیافتہ تکوین را حادث گفت و افعال او سبحانہ را حادث
دانست ندانست کہ اینہا آثار فعل ازلی حق اند سبحانہ نہ افعال او تعالی وازین قبیل است انچہ بعض
ازصوفیہ تجلی افعال اثبات نمودہ اند و در انموطن در مرأت افعال ممکنات جز فعل واحد جل سلطانہ ندیدہ
اند آن تجلی فی الحقیقت تجلی آثار فعل حق است سبحانہ نہ تجلی فعل او تعالی زیرا کہ فعل او تعالی کہ بیچون و بیچگونہ
وقدیم است وقایم بذات اوست تعالی کہ آنرا تکوین گویند در مرایای محدثات گنجایش
نیست و در مظاہر ممکنات ظہور نہ ؎ در تنگنای صورت معنی چگونہ گنجد ؛ در کلبۂ گدایان سلطان چہ
کار دارد ؛ تجلی افعال وصفات نزد فقیر بے تجلی ذات متصور نیست چہ افعال وصفات را از حضرت
ذات تعالی وتقدس انفکاکی نیست تا تجلی آنہا بے تجلی ذات متصور بود وانچہ منفک از ذات
است تعالی وتقدس ظلال افعال وظلال صفات اوست سبحانہ پس تجلی آنہا تجلی ظلال افعال
وصفات بود نہ تجلی افعال وصفات اما فہم ہر کس باین کمال نرسد ذلک فضل اللہ یؤتیہ
من یشاء واللہ ذو الفضل العظیم بر سر اصل سخن رویم او تعالی در ہیچ چیز حلول نکند و ہیچ چیز در وے
حال نبود اما او تعالی محیط اشیا بود و قرب و معیت با ایشان دارد نہ آن احاطہ و قرب و معیت کہ
در خور فہم قاصر ما باشد کہ آن شایان جناب قدس او نیست تعالی انچہ بکشف و شہود معلوم کنند
ازان نیز منزہ است چہ ممکن را از حقیقت ذات و صفات در افعال او تعالی جز جہل و حیرت
نصیب نیست ایمان بغیب باید آورد و ہر چہ مکشوف و مشہود گردد تحت لا نفی باید ساخت
؎ عنقا شکار کس نشود دام باز چین ؛ کاینجا ہمیشہ باد بدست است دام را بیتے از مثنوی حضرت
ایشان مناسب انیمقام است ؎ ہنوز ایوان استغنا بلند است ؛ مرا فکر رسیدن ناپسند است ؛ پس ایمان
آریم کہ او تعالی محیط اشیاست و قریب است بایشان و با ایشان ست اما معنی احاطہ و قرب و معیت

ذکر نماز ازمنه میخواهد و لیس ثمة الا آن واحد و بسیط من الازل الی الابد لا تعدد فیه اصلاً اذ لا یجری علیه تعالی زمان ولا تقدم ولا تأخر پس در علم او تعالی اگر تعلق بمعلومات اثبات کنیم یک تعلق خواهد بود که بجمیع معلومات متعلق گشته است و آن تعلق نیز مجهول الکیفیة است و در رنگ صفة العلم بیچون و بیچگونه است استبعاد این تصور را بمثالے زائل گردانیم و بگوئیم که روا است که شخصے دریک وقت کلمه را باقسام متباینه و احوال متغائره و اعتبارات متضاده او بداند پس در همان وقت کلمه را هم اسم داند و هم فعل و هم حرف و هم ثلاثی و هم رباعی و هم معرب داند و هم مبنی و هم متمکن داند و هم غیر متمکن و هم منصرف و هم غیر منصرف و هم معرفه داند و هم نکره و هم ماضی داند و هم مستقبل و هم امر داند و هم نهی بلکه جائز است که آن شخص بگوید که این همه اقسام و اعتبارات کلمه را در مرأت کلمه در یک وقت بتفصیل مے بینم هرگاه در علم ممکن بلکه در دید ممکن جمع اضداد متصور بود در علم واجب تعالی و لله المثل الاعلیٰ چرا مستبعد باشد باید دانست که اینجا هرچند صورت جمع ضدین است اما فی الحقیقت در میان اینها ضدیت مفقود است زیرا که هرچند زید را در آن واحد موجود و معدوم دانسته است اما در همان آن دانسته است که وقت وجود او مثلاً بعد از هزار سال سنه هجریست و وقت عدم سابق او پیش ازان بسال معین است و وقت عدم لاحق او بعد از هزار و یکصد سال ست فلا تضاد بینهما فی الحقیقة لتغائر الزمان و علی هذا القیاس سائر الاحوال فافهم ازین تحقیق واضح گشت که علم او تعالی هر چند بجز ثبات متغیر و تعلق گیر و شائبه تغیر در وے راه نمی یابد و مظنه حدوث در آن صفت پیدا نمیشود کما زعمت الفلاسفة زیرا که تغیر بر تقدیرے متصور باشد که یکے را بعد از دیگرے دانسته باشد چون همه را در آن واحد بداند گنجائش تغیر و حدوث نبود پس حاجت نباشد باثبات تعلقات متعدده تا مدار تغیر و حدوث راجع بآن تعلقات بود نه بصفت علم کما فعله بعض المتکلمین لدفع شبهة الفلاسفة آرے اگر تعدد تعلقات در جانب معلومات اثبات کنیم گنجایش دارد و همچنین یک کلام بسیط است که از ازل تا ابد همان یک کلام گویا است اگر امر است ازهمانجا ناشے است و اگر نهی است هم ازانجا اگر اعلام است هم ازانجا ماخوذ است و اگر استعلام است هم ازانجا اگر تمنی است هم ازانجا مستفاد است و اگر ترجی است هم ازانجا جمیع کتب منزله و صحف مرسله ورقیست ازان کلام بسیط اگر توریت است ازانجا انتساخ یافته و اگر انجیل است هم ازانجا صورت لفظی گرفته است اگر زبور است هم ازانجا مسطور گشته و اگر فرقان است هم ازانجا تنزل فرمود
ه و الله کلام حق که من الحق بیکست بس و پس در نزول مختلف آثار آمده و همچنین یک

معتزلہ و فلاسفہ نیز تغائر علمی و اتحاد خارجی گفتہ اند و از تغائر علمی انکار نمودہ و نگفتہ اند کہ مفہوم علم عین مفہوم ذات تعالی و تقدس یا عین مفہوم قدرت و ارادت است و اتحاد با عتبار وجود خارجی گفتہ اند

پس تا تغائر وجود خارجی اعتبار نکنند از تفاوت صفات خارج نشوند و التغائر الا عتباری لا یجدیہم نفعا کما عرفت و او تعالی قدیم و ازلی است و غیر او را تقدم و ازلیت ثابت نبود جمیع مسلمین برین حکم اجماع فرمودہ اند و ہر کسیکہ بقدم و ازلیت غیر حق جل و علا قائل گشتہ است بکفر رو نمودہ است امام غزالی ازین راہ تکفیر ابن سینا و فارابی و غیر ایشان نمودہ است کہ قائل بقدم عقول و نفوس اند و بقدم ہیولی و صورت گمان بردہ اند و سموات را بانچہ در ایشان است قدیم دانستہ اند و حضرت خواجہ ما قدس سرہ میفرمودند کہ شیخ محی الدین بن العربی بقدم ارواح کمل قائل است این سخن را از ظاہر مصروف باید داشت و محمول بر تاویل باید ساخت تا با جماع اہل ملل مخالف نشود و او تعالی قادر مختار است از شائبہ ایجاب و مظنۂ اضطرار منزہ و مبرا است فلاسفہ بے خرد کمال را در ایجاب دانستہ نفی اختیار از واجب تعالی نمودہ اثبات ایجاب نمودہ اند این بیخبران واجب را تعالی و تقدس معطل و بیکار داشتہ اند و جز یک مصنوع کہ آنہم بایجاب ست از خالق سموات و الارض صادر ندانستہ وجود حوادث را نسبت بعقل فعال دادہ کہ وجود آن جز در توہم ایشان ثابت نشدہ است بزعم فاسد ایشان ایشانرا با حق سبحانہ و تعالی ہیچ کارے نیست ناچار باید کہ در وقت اضطراب و اضطرار التجا بعقل فعال آورند و بحضرت سبحانہ ہیچ رجوعی نکنند کہ او تعالی را در وجود حوادث مدخلے ندادہ اند گویند کہ عقل فعال است کہ بایجاد حوادث تعلق دارد بلکہ بعقل فعال ہم رجوع ندارند کہ او را در دفع بلیات ایشان نیز اختیاری نیست این بیدولتان در حمق و بلاہت پیشقدم فرق ضالہ اند کافران التجا بحضرت حق سبحانہ و تعالی می آرند و دفع بلیہ از و تعالی می طلبند بخلاف این سفیہان و دو چیز درین بیدولتان از جمیع فرق ضلالت و بلاہت بیشتر است یکے کفر و انکار است باحکام منزلہ و عناد و عداوت است باخبار مرسلہ دوم ترتیب مقدمات فاسدہ است و تلبیس دلائل و شواہد باطلہ در اثبات مقاصد و مطالب واہیہ آنقدر خبط در اثبات مقاصد خود کہ ایشان خوردہ اند ہیچ سفیہے نخوردہ سموات و کواکب کہ ہر وقت بیقرار و سرگردانند مدار کار بر حرکات و اوضاع ایشان داشتہ اند و از خالق سموات و موجد کواکب و محرک اینہا و مدبر امر ایشان چشم پوشیدہ اند و در از معاملہ دانستہ زہے بیخبران زہے بیدولتان سفیہ تر از ایشان آنکہ ایشانرا زیرک دانند و صاحب فطانت انکار داز علوم متسق

او را تعالیٰ ندانیم که چیست احاطه و قرب علمی گفتن از تاویلات متشابه است ما قائل بتاویل آن نیستیم و او تعالیٰ بهیچ چیز
متحد نشود و همچنین هیچ چیز با و سبحانه متحد نمیگردد و آنچه از بعضے عبارات صوفیه اتحاد مفهوم میشود خلاف مراد ایشان
است زیرا که مراد ایشان ازین کلام که موہم اتحاد است اذا تم الفقر فهو الله آنست که چون فقر تمام شود
و نیستی محض حاصل آید باقی نمی ماند مگر الله تعالیٰ نه آنکه آن فقیر بخدا متحد شود و خدا گردد که آن کفر و زندقه
است تعالیٰ سبحانه عما یتوہم الظالمون علوا کبیرا و حضرت خواجه قدس سرہ می فرموده اند که معنے عبارت
انا الحق نه آنست که من حقم بلکه آن است که من نیستم و موجود حق است سبحانه و تغیر و تبدیل را بذات و صفات
و افعال و تعالیٰ راه نیست فسبحان من لا یتغیر بذاته و صفاته و لا فی افعاله بحدوث الاکوان و آنچه صوفیه
وجودیه تنزلات خمس اثبات نموده اند نه از قبیل تغیر و تبدیل است در مرتبهٔ وجوب که آن کفر و ضلالت
است بلکه این تنزلات در مراتب ظهورات کمال او تعالیٰ اعتبار کرده اند بے آنکه تغیرے و تبدیلے
در ذات و صفات و افعال او تعالیٰ راه یابد و او تعالیٰ غنی مطلق است هم در ذات و هم در صفات و هم
در افعال و در هیچ امرے بهیچ چیز محتاج نبود چنانچه در وجود محتاج نیست در ظهور نیز محتاج نه و آنچه از عبارات
بعضے صوفیه مفهوم میشود که او تعالیٰ در ظهور کمالات اسمائی و صفاتی بما محتاج است این سخن برین فقیر بسیار
گران است میدانند که مقصود از آفرینش ایشان حصول کمالات است مر ایشان را نه کمالی که عاید بجناب
قدس او باشد تعالیٰ و تقدس کریمهٔ و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون ای لیعرفون موید این معنے
است پس مقصود از خلقت جن و انس حصول معرفت ایشان بود که کمال ایشان است امری که
عائد بجناب حق بود سبحانه و آنچه در حدیث قدسی واقع شده است فخلقت الخلق لاعرف مراد از انجا
نیز معرفت ایشان است نه آنکه من معروف شوم و بتوسط معرفت ایشان کمالی حاصل نمایم تعالی الله
عن ذلک علوا کبیرا و او تعالیٰ از جمیع صفات نقص و سمات حدوث منزه و مبرا است جسم و جسمانی نیست
و مکانی و زمانی نه و صفات کمال او را ثابت است از انجمله هشت صفت کمال در وسے موجود اند
بوجود زائد بر وجود ذات تعالیٰ و تقدس و آن صفات حیات و علم و قدرت و ارادت و بصر و سمع و
کلام و تکوین است این صفات در خارج موجود اند نه آنکه در علم موجود بوجود زائد از وجود ذات در خارج
نفس ذات اند تعالیٰ و تقدس چنانچه بعضے از صوفیه وجودیه گمان برده اند و گفته ؎ از روے تعقل همه غیر اند
صفات ٭ با ذات تو از روی تحقق همه عین ٭ که آن فی الحقیقت نفی صفات است چه تفاوت صفات

شعر

اختیار کردہ اند واز توسط حال دور ماندہ شیخ راکہ از اولیاء مقبولان است بواسطہ خطاء کشفی چگونہ رد کردہ شود و علوم او راکہ از صواب دور اند و مخالف آرای اہل حق اند چگونہ بتقلید قبول توان کرد فالحق ہو التوسط الذی وفقنی اللہ سبحانہ بہٖ ذکر مہ آرے در مسئلہ وحدت وجود جم غفیر ازین طائفہ با شیخ شریک اند ہرچند سخن درین مسئلہ نیز طرز خاص دارد اما در اصل سخن شرکت دارند این مسئلہ نیز ہرچند بظاہر مخالفت بمعتقدات اہل حق دارد اما قابل توجیہ است وشایان جمع این فقیر بعنایت اللہ سبحانہ در شرح رباعیات حضرت ایشان این مسئلہ را بمعتقدات اہل حق جمع ساختہ است ونزاع فریقین را بلفظ عائد داشتہ و شکوک و شبہات طرفین راحل ساختہ بہ نحیکہ محل ریب واشتباہ نماندہ کما لا یخفی علی الناظر فیہ باید دانست کہ ممکنات باسرہا چہ جواہر وچہ اعراض وچہ اجسام وچہ عقول وچہ نفوس وچہ افلاک وچہ عناصر ہمہ مستند بایجاد قادر مختار اند کہ از کتم عدم اینہا را بوجود آوردہ است وچنانچہ اینہا در وجود باو تعالی محتاج اند در بقا نیز باو سبحانہ محتاج اند وجود اسباب و وسائط را روپوش فعل خود ساختہ است وحکمت را آفتاب قدرت گردانیدہ لا بلکہ اسباب را دلائل ثبوت فعل خود کردہ وحکمت را وسیلہ وجود قدرت فرمودہ زیرا کہ ارباب فطانت بصیرت ایشان بکحل متابعت انبیا علیہم الصلوات والتسلیمات مکتحل شدہ است میدانند کہ اسباب و وسائل کہ در وجود و بقا باو سبحانہ محتاجند وثبوت وقیام از و دارند ولوسے دارند تعالی وتقدس وفی الحقیقت جماد محض اند چگونہ در دیگرسے کہ مثل نماست تاثیر کنند واحداث واختراع آن نمایند قادری است ورای آنہا کہ ایجاد آن میفرماید وکمالات لائقہ او را اعطا مینماید چنانچہ عقلاسے فعلی از جماد محض بینند ازانجا پی برند بہ فاعل ومحرک او وچہ میدانند کہ این فعل فراخور حال او نیست فاعلی است ورای او کہ ایجاد آن فعل میفرماید پس فعل جماد نزد عقلا روپوش فعل فاعل حقیقی نشد بلکہ آن فعل نظر بجماد دیدہ او دلیل شد بر فاعل حقیقی فکذا ہذا آرے در فہم ابلہے فعل جماد روپوش فعل فاعل حقیقے است کہ از کمال غباوۃ جماد محض را بواسطہ آن فعل صاحب قدرت دانستہ است و از فاعل حقیقی کافر گشتہ یضل بہ کثیرا ویہدی بہ کثیرا این معرفت مقتبس از مشکوۃ نبوت است فہم ہر کس اینجا نرسد جمعے کمال را در دفع اسباب می دانند و ابتداء اشیا را بتوسط اسباب بحضرت حق سبحانہ وتعالی منتسب می سازند نمیدانند کہ در رفع اسباب رفع حکمت است کہ در ضمن آن چندان

و منتظم ایشان علم هندسه است ما لا یعنی محض است و لا طائل صرف مساوات زوایای ثلث مثلث هر دو قائمه را بچه کار می آید و شکل عروسی و مامونی که جا نگاه ایشان ست بکدام غرض مربوط است علم طب و علم تهذیب اخلاق که بهترین علوم ایشان است از کتب انبیاء ما تقدم علی نبینا و علیهم الصلوة والسلام سرقه کرده ترویج اباطیل خود نموده اند کما صرح به الامام الغزالی فی المنقذ عن الضلال اهل ملت و متابعان انبیا علیهم الصلوة والسلام اگر در دلائل و براهین خلط کنند باکے نیست که مدار کار ایشان بر تقلید انبیا است علیهم الصلوة والسلام دلائل و براهین بر اثبات مطالب عالیه خود بر سبیل تبرع می ارند همان تقلید ایشان را کافی است بخلاف این بیدولتان که از تقلید خود را برآورده اند و در صدد اثبات بدلائل گشته ضلوا فاضلوا دعوت نبوت حضرت عیسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام چون بافلاطون کلان تر این بیدولتان بوده رسیده گفت نحن قوم مهتدون لا حاجة بنا الی من یهدینا زهے سفیه ما لا یعنی شخصے که احیاے اموات مینماید و ابراء اکمه و ابرص مے کند که خارج از طور حکمت ایشان است او را ندیده و تفحص احوال او نکرده نادیده جواب دادن از کمال عناد و سفاهت است

۵ فلسفه چون اکثرش باشد سفه پس کل آن ؛ هم سفه باشد که حکم کل حکم اکثر است ؛ نجانا الله سبحانه عن ظلمات معتقداتهم السوء در این ایام فرزندی محمد معصوم جواهر شرح مواقف را تمام کرده در اثناء سبق او قباحتهاے این بیخردان بوضوح آمد و فائدها بر آن مرتب شد الحمد لله

الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق و عبارات شیخ محی الدین ابن العربی نیز ناظر بایجاب است و در معنی قدرت موافقت بفلسفه دارد که صحت ترک و فعل در تجویز نمی نماید و جانب فعل را لازم میداند عجائب کار و بار است شیخ محی الدین از مقبولان در نظر در می آید و اکثر علوم او که مخالف آرای اهل حق اند خطا و ناصواب ظاهر میشود مانا که بخطای کشفی معذور داشته اند و در رنگ خطاء اجتهادی از ملامت مرفوع ساخته این اعتقاد خاص است این فقیر را در ماده شیخ محی الدین که او را از مقبولان میدانند و علوم مخالفه او را خطا و مضر می بینند جمعے هستند ازین طائفه که هم شیخ را طعن و ملامت میکنند و هم علوم او را تخطیه می نمایند و جمعے دیگر ازین طائفه تقلید شیخ را اختیار کرده جمیع علوم او را صواب میدانند و بدلائل و شواهد حقیقت آن علوم را اثبات مے نمایند و شک نیست که این هر دو فریق راه افراط و تفریط

منسوب است وکسب بایشان عادت اللہ سبحانہ برین جاری شدہ است کہ بعد از قصد عبد مر فعل خود را خلق حق سبحانہ وتعالیٰ بآن فعل متعلق میشود وچون فعل عبد بقصد واختیار او صدور می یابد بدین اعتبار متعلق مدح وذم وثواب وعقاب بود وآنکہ گفتہ اند کہ اختیار عبد ضعیف است اگر ضعیف باعتبار قوت اختیار حق سبحانہ گفتہ اند مسلم است اگر ضعیف بایں معنی گفتہ اند کہ در اداء فعل مامور کافی نیست پس غیر صحیح است قال اللہ تعالیٰ لا یکلف اللہ نفسا الا وسعہا بل یرید اللہ بکم الیسر ولا یرید بکم العسر غایت ما فی الباب جزاء مخلد مر فعل معرفت را مفوض بتقدیر حق است تعالیٰ ذلک تقدیر العزیز الحکیم اینقدر بتوفیق اللہ سبحانہ ماہم میدانم کہ کفر ورزیدن نسبت بحضرت حق سبحانہ وتعالیٰ کہ مولی نعم ظاہرہ و باطنہ است وموجد سموات وارض است و ہر بزرگے وکمالے کہ ہست مر جناب قدس او را ثابت است جزاء آن کفر باید کہ از شدائد عقوبات بود وآن خلود است در عذاب وہمچنین ایمان آوردن بغیب اینچنین منعمے بزرگے را واو راستگو داشتن درابا وجود مزاحمت نفس وشیطان باید کہ جزاء او بہترین جزا یابود وآن خلود است از تنعمات وتلذذات بعضی از مشائخ فرمودہ اند کہ دخول بہشت فی الحقیقت مربوط بفضل حق است سبحانہ ومنوط ساختن آنرا بایمان بنابر آنست کہ جزاء اعمال بود والا باشد ونزد فقیر دخول بہشت فی الحقیقت مربوط بایمان است لیکن ایمان فضل اوست سبحانہ وعطیہ او تعالیٰ ودخول نار مربوط بکفر است وکفر ناشئ است از ہوائے نفس امارہ ما اصابک من حسنۃ فمن اللہ وما اصابک من سیئۃ فمن نفسک باید دانست کہ مربوط ساختن دخول بہشت را بایمان فی الحقیقت تعظیم ایمان است بلکہ تعظیم مومن بہ است کہ اینچنین اجر عظیم القدر بر ان مترتب شدہ است وہمچنین منوط ساختن دخول نار را بکفر تحقیر کفر است وتفصیلے آنکہ نسبت بہ او تعالیٰ این کفر بوقوع آمدہ است کہ این طور عقوبتے بر دوام مترتب گشتہ است بخلاف آنچہ بعضی از مشائخ گفتہ اند کہ ازین دقیقہ خالی است آنجا در دخول نار کہ عدیل اوست مثلا بنوجہ متمشی نیست چہ دخول نار فی الحقیقت مربوط بکفر است واللہ سبحانہ الملہم ہذا وحضرت حق سبحانہ وتعالیٰ را مؤمنان در آخرت بہ بہشت خواہند دید بیجہت وبیکیف وبے شبہ وبے مثال این مسئلہ ایست کہ جمیع فرق اہل ملت وغیر اہل ملت غیر اہل سنت ہم منکر انند رویۃ بیجہت وبیکیف را تجویز نمی نمایند حتے کہ شیخ محی الدین بن العربی نیز رویت آخرت را تجلی صورے فرود می آرد وبجز این تجلی تجویز نمی نماید روزے حضرت ایشان

مصالح ملحوظ است ربنا ما خلقت ہذا باطلا انبیا علیہم الصلوات والتسلیمات مراعات اسباب می نمایند و
تفویض امر با این مراعات بحضرت حق سبحانہ وتعالی میفرمایند چنانچہ حضرت یعقوب علی نبینا وعلیہ الصلوۃ والسلام
ملاحظہ چشم زخم نمودہ بپسران خود را وصیت فرمود یا بنی لا تدخلوا من باب واحد وادخلوا من ابواب
متفرقۃ باوجود این مراعات تفویض امر حق فرمودہ جل سلطانہ گفت وما اغنی عنکم من اللہ من شئ ان
الحکم الا للہ علیہ توکلت وعلیہ فلیتوکل المتوکلون و حضرت حق سبحانہ وتعالی این معرفت را تحسین فرمودہ
است و بخود نسبت دادہ کہ بعد ازان فرمودہ وانہ لذو علم لما علمناہ ولکن اکثر الناس لا یعلمون
و حضرت حق سبحانہ وتعالی در قرآن مجید حضرت پیغمبر ما را نیز بتوسط اسباب بشارت میفرماید یا ایہا
النبی حسبک اللہ ومن اتبعک من المؤمنین باقی ماند تاثیر اسباب رواست کہ حضرت حق سبحانہ در بعض
اوقات در اسباب تاثیر نیز خلق فرماید تا موثر افتد و در بعضے اوقات تاثیر در آنہا خلق نکند پس
ناچار ہیچ اثر بر آنہا مترتب نشود چنانچہ مشاہدہ مینمائیم یعنی را در اسباب کہ وجود مسببات گاہی از
اسباب مترتب میشود و گاہے ہیچ اثری ازان بظہور نمی آید انکار از مطلق تاثیر اسباب مکابرہ است
تاثیر باید گفت وآن تاثیر را در رنگ وجود آن سبب بایجاد حضرت حق سبحانہ وتعالی باید دانست را کہ
فقیر درین مسئلہ اینست واللہ سبحانہ اعلم ازین بیان لائح گشت کہ توسط اسباب منافی توکل نیست چنانچہ
ناقصان گمان بردہ اند بلکہ در توسط اسباب کمال توکل است حضرت یعقوب علی نبینا وعلیہ
الصلوۃ والسلام مراعات سبب را با تفویض امر بحق جل وعلا توکل فرمودہ علیہ توکلت وعلیہ
فلیتوکل المتوکلون و او تعالے مرید خیر و شر است و خالق این ہر دو الا از خیر راضے است
واز شر راضے نہ این فرقیست دقیق در میان ارادہ و رضا کہ حضرت حق سبحانہ وتعالے اہل سنت
را بآن فرق مہتدی ساختہ است سائر فرق بواسطۂ عدم اہتدا باین فرق در ضلالت ماندہ اند
معتزلہ درینجا عبد را خالق فعل خود گفتہ اند وایجاد کفر و معاصی را باو منسوب ساختہ واز کلام شیخ
محی الدین و متابعان او مفہوم میشود کہ چنانچہ ایمان واعمال صالح مرضی اسم الہادی است کفر و
معاصی نیز مرضی اسم المضل است این سخن نیز مخالف اہل حق است میلی بایجاب دارد کہ منشاء رضا
گشتہ است چنانکہ گویند کہ اشراق و اضاءۃ مرضی آفتاب است حضرت حق سبحانہ وتعالی عباد را
قدرت و ارادۃ دادہ است کہ باختیار خود کسب افعال نمایند خلق افعال بحضرت حق سبحانہ

تصرف در ملک او تعالیٰ از عدم جواز آن تمیز میگردد و امثال این فوائد بعثت بسیار است پس مقرر شد که بعثت رحمت است و آنکه منقاد ہوائے نفس امارہ گشته بحکم شیاطین لعین انکار بعثت نماید و بمقتضائے بعثت عمل نکند گناہ بعثت چیست و بعثت چرا رحمت نبود سوال عقل فی حد ذاته ہر چند در احکام الٰہی جلشانہ ناقص و ناتمام است اما چرا نتواند کہ بعد از حصول تصفیہ و تزکیہ عقل را مناسبتے و اتصال غیر متکیف بمرتبۂ وجوب تعالیٰ و تقدس پیدا شود کہ بسبب آن مناسبت و اتصال احکام از آنجا اخذ نماید و حاجت معیت کہ بتوسط ملک است نشود جواب عقل ہرچند آن مناسبت و اتصال پیدا کند اما تعلقیکہ باین پیکر ہیولانی داشت بالکل زائل نگردد و تجرد تمام پیدا نکند پس وہم ہمیشہ ہمنگیر او بود و تخیلہ ہرگز خیال و رانگذارد و قوت غضبیہ و شہویہ ہموارہ مصاحب او بوند و رذیلہ حرص و شرہ ہر وقت ندیم او باشد و سہو و نسیان کہ از لوازم نوع انسان است از و منفک نبوند و خطا و غلط کہ از خواص این نشاء اند از وجدا نباشد پس عقل شایان اعتماد نبوده احکام ماخوذۂ او از سلطان وہم و تصرف خیال مصئون نبوند و از شائبۂ نسیان و مظنۂ خطا محفوظ نباشند بخلاف ملک کہ از این اوصاف پاک است و از رذائل مبرا بس ناچار شایان اعتماد بود و احکام ماخوذۂ او از شائبۂ وہم و خیال و مظنۂ نسیان و خطا مصئون باشند و در بعضے اوقات محسوس میگردد در علومیکہ بتلقے روحانی اخذ نمودہ است در اثنائے تبلیغ آن بقوی و حواس بعضے از مقدمات مسلمۂ غیر صادقہ کہ از راہ وہم و خیال یا غیر آن حاصل شدہ اند بے اختیار بآن علوم منضم میشود بحیثیتے کہ در آن وقت اصلا تمیز نتواند کرد و در ثانی الحال گاه بود کہ علم آن تمیز دہند و گاه ندہند پس لاجرم آن علوم بواسطۂ غلط آن مقدمات ہیئت کذب پیدا می کند و از اعتماد می برآیند یا آنکہ گوئیم کہ حصول تصفیہ و تزکیہ منوط است باتیان اعمال صالحہ کہ مرضیات مولیٰ باشد سبحانہ و اینمعنے موقوف بر بعثت است چنانکہ گذشت پس بغیر بعثت حصول حقیقت تصفیہ و تزکیہ میسر نشود و صفائی کہ کفار و اہل فسق را حاصل میشود آن صفائی نفس است نہ صفائی قلب و صفائی نفس غیر از ضلالت نمی افزاید و بجز از خسارت ضلالت نمی نماید و کشف بعضے از امور غیبیہ کہ در وقت صفائی نفس کفار و اہل فسق را دست میدہد استدراج است کہ مقصود از ان خرابی و خسارت آن جماعہ است نجانا اللہ سبحانہ عن ہذہ البلیۃ بحرمۃ سید المرسلین علیہ و علیہم الصلوات والتسلیمات فی علی لہا ازین تحقیق واضح گشت کہ تکلیف شرعی کہ از راہ بعثت ثابت شدہ است نیز رحمت است نہ آنچنانکہ منکران تکلیف شرعی زعم فاسد نمودہ اند کہ

از شیخ نقل میکردند که اگر معتزلہ رویة را بمرتبۂ تنزیہ مقید نمی کردند و بتشبیہ نیز قایل می گشتند و رویة را باین تجلی نیز میدانستند ہرگز از رویة انکار نمیکردند و محال نمیدانستند یعنی انکار ایشان از جہتے ولی کیفی است که مخصوص بمرتبۂ تنزیہ است بخلاف این تجلی که جہت وکیف دران ملحوظ است پوشیدہ نماند که رویت آخرت را تجلے صوری فرود آوردن فی الحقیقت انکار کردن است مر رویت راچہ آن تجلی صوری اگرچہ از تجلیات صوریہ دنیا جدا بود رویت حق تعالی نیست سرہ یراہ المؤمنون بغیر کیف ؛ و ادراک و ضرب من مثال ؛ بعثت انبیا علیہم الصلوات والتسلیمات رحمت عالمیان است اگر توسط وجود این بزرگواران نمی بود ماگمراہان رابمعرفت ذات وصفات واجب الوجود تعالی و تقدس که دلالت میفرمود و مرضیات سولائی ما را جلشانہ از عدم مرضیات او سبحانہ که تمیز مینمود عقول ناقصۂ ما بے تائید نور دعوت ایشان ازین معنی معزول است وافہام ناتمام ما بے تقلید این بزرگواران درین معاملہ مخذول آرے عقل ہرچند حجت است اما در حجت ناتمام است و بمرتبۂ بلوغ نرسیدہ حجۃ بالغہ بعثت انبیا است علیہم الصلوات والتسلیمات که عذاب و ثواب اخروی دائمی منوط بآنست **سوال** چون عذاب اخروی دائمی منوط به بعثت شد پس بعثت را رحمت عالمیان گفتن بچہ معنی بود **جواب** بعثت عین رحمت است که سبب معرفت ذات وصفات واجب الوجود است تعالے وتقدس که متضمن سعادت دنیویہ واخرویہ است و بدولت بعثت معلوم و ممیز گشتہ است انچہ مناسب جناب قدس او تعالی است وانچہ نا مناسب جناب قدس اوست سبحانہ زیرا که عقل لنگ و کور ما که بداغ امکان وحدوث متسم است چہ داند که مناسب حضرت وجوب تقدم از لوازم اوست از اسما وصفات وافعال او کدام است و نامناسب کدام تا اطلاق آن نمودہ آید وا جتناب ازین کردہ شود بلکہ بسیار است که از نقص خود کمال را نقصان داند و نقص را کمال انگارد و این تمیز نزد فقیر فوق جمیع نعم ظاہرہ و باطنہ است بیدولت ترانکہ امور نامناسبہ را بہ جناب قدس او تعالی نسبت دہد واشیا ناشایستہ را بحضرت او سبحانہ منتسب سازد بعثت است که باطل را از حق جدا ساختہ است و نا مستحق عبادت را از مستحق عبادت تمیز داد بعثت است که براہ حق جل وعلا بتوسط آن دعوت می فرمایند و بندہ ہا را بسعادت قرب و وصل مولی جل سلطانہ میرسانند و بوسیلۂ بعثت اطلاع بر مرضیات مولی جلشانہ میسر شود کہ مامر وجواز

قبر نیز دو جهت دارد سعادتمند کسے است که از زلات و معاصی او بکمال کرم و رافت درگذرند و اصلا مواخذه
نفرمایند و اگر در مقام مواخذه آیند از کمال رحمت کفارت گناهان او را آلام و محن دنیوی سازند و اگر سیئه
مانده باشد بضغطه قبر و محنتهائے که در آنموطن مقرر ساخته اند کفارت کنند تا پاک و پاکیزه بحشر مبعوث گردد
هر کرا چنین نکنند مواخذه او را بآخرت اندازند عین عدلست اما وائے بر گناهگاران شرمساران لیکن
اگر از اهل اسلام است مآل برحمت است و از عذاب ابدی محفوظ این نیز نعمتے است عظیم ربنا
اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شیء قدیر بحرمة سید المرسلین علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات روز قیامت
حق است و در آن روز سموات و کواکب و ارض و جبال و بحار و حیوان و نبات و معادن همه معدوم
و ناچیز خواهند گشت آسمانها منشق گردند و ستارها انتشار پیدا کنند و بریزند و زمین و کوهها هباء منثور
شوند این اعدام و فنا بنفخه اولی تعلق دارد و بنفخه ثانیه از قبرها برانگیزند و بمحشر روند فلاسفه اعدام
سموات و کواکب را تجویز نکنند و فنا و فساد بر اینها جائز ندارند اینها را ازلی و ابدی گویند
مع ذلک متاخران ایشان از بیخردی خود را از زمره اهل اسلام میگیرند و اتیان ببعضے از احکام اسلام
مینمایند عجب آنکه بعضے از اهل اسلام این بعضے را از ایشان باور میدارند و بی تحاشی ایشانرا مسلمان
میدانند عجب تر آنکه بعضے از مسلمانان اسلام بعضے را که ازین جماعه اند کامل میدانند و طعن و تشنیع
اینها را منکر می انگارند و حال آنکه اینها منکر نصوص قطعی اند و انکار اجماع انبیا مینمایند علیهم الصلوات
والتسلیمات قال الله تعالی اذا الشمس کورت واذا النجوم انکدرت و قال الله تعالے اذا
السماء انشقت واذنت لربها وحقت وقال الله تعالی و فتحت السماء فکانت ابوابا اسے
منشقة وامثال ذلک فی القرآن کثیرة نمیدانند که مجرد تفوه بکلمه شهادت در اسلام کافی نیست تصدیق
جمیع ما علم مجیئه من الدین بالضرورة باید و تبری از کفر و کافری نیز در کار است تا اسلام
صورت بندد و بدونه خرط القتاد و حساب و میزان و صراط حق است که مخبر صادق علیه و علے
آله الصلوة والسلام ازان خبر داده استبعاد بعضے از جاهلان طور نبوت از وجود این امور از حیز
اعتبار ساقط است چه طور نبوت وراے طور عقل است اخبار صادقه انبیا را به نظر عقل
موافق ساختن فی الحقیقت انکار طور نبوت است اینجا معامله بر تقلید است بدانند که طور
نبوت مخالف طور عقل نیست بلکه طور عقل بے تائید انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات بآن

برده اند و تکلیف را از کلفت تصور نموده معقول دانسته اند و گویند کدام مهربانی است که عباد را با مور شاقه تکلیف کنند و گویند که اگر بمقتضاے آن تکلیف عمل کنند بہشت خواهند رفت و اگر خلاف آن را مرتکب شوند بدوزخ خواهند رفت چرا تکلیف نکنند و گذارند که بخورند و بخسپند و بطور خود باشند این بیدولتان و بیخردان مگر نمیدانند که شکر منعم واجب است عقلا و این تکلیفات شرعیه بیان کیفیات آن شکر است پس تکلیف بعقل واجب باشد و ایضا نظام عالم منوط باین تکلیف است اگر هر یکے را بطور خود بگذاشتند غیر از شرارت و فساد بظهور نمی آمد هر بوالهوسی در نفس و مال دیگر دست درازی می کرد و بخبث و فساد پیش می آمد هم خود ضائع میشد و هم او را ضائع میساخت عیاذا باللہ سبحانه اگر زاجر و موانع شرعی نمی بود و لکم فی القصاص حیوة یا اولی الالباب ؎ کند زنگے مست در کعبه تیغ ❊ اگر چوب حاکم نباشد زپیغ ❊ یا آنکه گوئیم که او تعالی مالک علی الاطلاق است و عباد مملوک وے اند سبحانه پس هر حکمے و تصرفے که در ایشان فرماید عین خیر و صلاح است و از شائبه ظلم و فساد منزه و مبرا است لا یسئل عما یفعل ؎ کرا زهره آنکه از بیم او ❊ کشاید زبان جز به تسلیم او ❊ و اگر همه را بدوزخ فرستد و عذاب ابدی فرماید جاے اعتراض نیست و در ملک غیر ما را تصرف بے شائبه ستم پیدا کند بخلاف املاک ما که فی الحقیقت املاک او یند سبحانه جمیع تصرفات از ما در آنها عین ستم است زیرا که صاحب شرع بواسطه بعضے مصالح آن املاک را بما نسبت داده است و فی الحقیقت املاک او یند سبحانه پس تصرف ما در آنها همان قدر مجوز باشد که مالک علی الاطلاق آن تصرف را تجویز فرموده است و مباح ساخته انچه این بزرگواران علیهم الصلوات والتسلیمات باعلام حق جل و علا اختیار نموده اند و بیان احکام فرموده همه صادق اند و مطابق واقعه در احکام اجتهادیه این بزرگواران علیهم الصلوات والتحیات هر چند خطا تجویز نموده اند اما تقریر بر خطا در حق ایشان مجوز نداشته اند و گفته اند زود ایشان را بان متنبه میسازند و تدارک آن بصواب می فرمایند فلا اعتداد بذلک الخطاء و عذاب قبر مر کافران را و بعضے از عاصیان اهل ایمان را حق است مخبر صادق علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات از ان خبر داده و سوال منکر و نکیر مؤمنان را و کافران را در قبر نیز حق است قبر برزخی است درمیان دنیا و آخرت عذاب او نیز بیک وجه مناسبت بعذاب دنیوی دارد و انقطاع پذیر است و بوجه دیگر مناسبت بعذاب اخروی که فی الحقیقت از عذابهاے آخرت است کریمۀ النار یعرضون علیها غدوا و عشیا نزلت فی عذاب القبر و همچنین راحت

وامام الحرمین وصاحب فتوحات مکیہ بافضیلت خواص ملک از خواص بشر قائل اند وآنچہ برین فقیر ظاہر ساختہ اند آنست کہ ولایت ملک افضل است از ولایت نبی علیہم الصلوات والتسلیمات اما در نبوت ورسالت درجۂ علیست مر نبی را کہ ملک بآن نرسیدہ است وآن درجہ از راہ عنصر خاک آمدہ است کہ مخصوص ببشر است ونیز برین فقیر ظاہر ساختہ اند کہ کمالات ولایت را نسبت بکمالات نبوت ہیچ اعتدادی نیست کاش حکم قطرۂ داشت نسبت بدریای محیط پس مزیتے کہ از راہ نبوۃ آمد باضعاف زیادہ خواہد بود از ان مزیت کہ از راہ ولایت حاصل شود پس فضلیت مطلق مر انبیا را بود علیہم الصلوات والتسلیمات وفضل جزوی مر ملائکہ کرام راست علی نبینا وعلیہم الصلوات والتسلیمات فالصواب ما قال الجمہور من العلماء شکر اللہ تعالی سعیہم ازین تحقیق لائح گشت کہ ہیچ ولی بدرجہ نبی از انبیا نرسد علیہم الصلوات والتسلیمات بلکہ سر آن ولی ہمیشہ زیر قدم آن نبی بود باید دانست کہ در ہر مسئلہ از مسائل کہ علماء وصوفیہ در آن اختلاف دارند چون نیک ملاحظہ مینمایند حق بجانب علماء می یابند سر ش آنست کہ نظر علما بواسطہ متابعت انبیا علیہم الصلوات والتسلیمات بکمالات نبوت وعلوم آن نفوذ کردہ است ونظر صوفیہ مقصور بر کمالات ولایت ومعارف آنست پس ناچار علمیکہ از مشکوٰۃ نبوت اخذ نمودہ شود اصوب واصح خواہد بود از آنچہ از مرتبہ ولایت ماخوذ شود تحقیق بعضے ازین معارف در مکتوبیکہ بنام فرزندی ارشدی در بیان طریق نوشتہ است اندراج است اگر خفا میماند بآنجا رجوع فرمایند ایمان عبارت از تصدیق قلبی است آنچہ از دین بطریق ضرورت وتواتر بما رسیدہ است واقرار لسانی نیز رکن ایمان گفتہ اند کہ احتمال سقوط دارد علامت این تصدیق تبریست از کفر ونیزارے از کافرے وآنچہ در کافریست از خصائص ولوازم آن ہمچنان بستن زنار ومثل آن واگر عیاذا باللہ سبحانہ بادعوے این تصدیق تبرا از کفر نماید مصدق ومبین است کہ بداغ ارتداد متسم است وفی الحقیقت حکم او حکم منافق است لاالی ہولاء ولاالی ہولاء پس در تحقیق ایمان از تبری کفر چارہ نبود وادنای آن تبری قلبی است واعلاے آن تبرے قلبی وقالبی وتبری عبارت از دشمنی ست با دشمنان حق جل وعلا آن دشمنی خواہ بقلب بود اگر خوفی از ضرر ایشان داشتہ باشد وخواہ بقلب وقالب بود در وقت عدم آن خوف کریمہ یا ایہا النبی جاہد الکفار والمنافقین واغلظ علیہم مؤید این معنے است چہ محبت خداے عز وجل ومحبت رسول وعلیہ وعلی آلہ الصلوات والتسلیمات بی دشمنے دشمنان او صورت نہ بندد ع تولی بے تبرا

مطالب عالی نخواند مهتدشد مخالفت دیگر است و نارسیدن دیگر چه مخالفت بعد از رسیدن متصور بود و بهشت
ودوزخ موجود اند بعد از محاسبه روز قیامت گروهے را به بهشت خواهند فرستاد و گروهی را به دوزخ و ثواب و
عقاب اینها ابدی است که انقطاع ندارد کما دلت علیه النصوص القطعیة الموکدة صاحب فصوص گوید که مآل همه رحمت است
ان رحمتی وسعت کل شئی کفار را عذاب دوزخ تا سه حقبه ثابت کند بعد از ان گوید که نار در حق ایشان برد و سلام
گردد چنانچه بر حضرت ابراهیم علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام شده بود و خلف در وعید حق جائز دارد و گوید که هیچکس
از اهل دل بخلود عذاب کفار نرفته است درین مسئله نیز از صواب دور افتاده است ندانسته است که وسعت رحمت
در حق مؤمنان و کافران مخصوص بدنیا است در آخرت بوئی از رحمت بکافر نرسد کما قال الله تعالی انه لا ییئس من
روح الله الا القوم الکافرون وقال تعالی بعد قوله سبحانه ورحمتی وسعت کل شئی فساکتبها للذین یتقون ویوتون
الزکوٰة والذین هم بآیاتنا یومنون شیخ اول آیت را خوانده و آخر را کار نفرموده و کریمه فلا تحسبن الله مخلف
وعده رسله دلالت ندارد بر خصوصیت خلف وعده تواند بود که اقتصار بر عدم خلف بوعده اینجا بواسطه آن بود که
مراد از وعده اینجا نصرت رسل است و غلبهٔ اینها بر کفار و آن متضمن وعد و وعید است وعد است مر رسل
را و وعید است مر کفار را پس گویا درین کریمه هم خلف وعد منتفی شد و هم خلف وعید فالآیة مستشهدة علیه لا له
وایضا خلف در وعید در رنگ خلف در وعد مستلزم کذب است و ناشایان آنحضرت جل سلطانه زیراکه
در ازل دانسته بود که کفار را عذاب مخلد نخواهم کرد مع ذلک برای مصلحتے مخالف علم خود گفته که عذاب
مخلد خواهم کرد اینمعنے را تجویز نمودن شناعت تمام دارد سبحان ربک رب العزة عما یصفون وسلام
علی المرسلین اجماع اهل دل بر عدم خلود عذاب کفار کشف شیخ است و مجال خطا در کشف بسیار است
فلا اعتداد به مع کونه مخالفا لاجماع المسلمین ملائکه بندهاے خدا اند جل سلطانه که از معاصی معصوم
اند و از خطا و نسیان محفوظ لا یعصون الله ما امرهم ویفعلون ما یؤمرون از خوردن و آشامیدن
پاک اند و از زناشوئی منزه و مبرا و تذکیر ضمائر در قرآن مجید در حق ایشان باعتبار
شرف صنف ذکور است از صنف نساء کما اورد سبحانه تذکیر الضمائر فی حق
نفسه و حضرت حق سبحانه و تعالے بعضے از ایشان را برسالت برگزیده است چنانچه
بعضے از انسان را نیز باین دولت مشرف ساخته الله یصطفی من الملائکة رسلا ومن
الناس جمهور علماء اهل حق برانند که خواص بشر افضل اند از خواص ملک امام غزالی

استدراج و کید است در حق ایشان کریمۂ ایحسبون انما نمدہم بہ من مال و بنین نسارع لہم فی الخیرات بل لایشعرون
و کریمۂ سنستدرجہم من حیث لایعلمون و املی لہم ان کیدی متین شاہدا ینمعنے است فلیفہم فائدہ جلیلہ عذاب
ابدی دوزخ جزاے کفر است پس اگر پرسند کہ شخصے با وجود ایمان رسوم کفر بجامی آورد و تعظیم مراسم
اہل کفر مے نماید و علما بکفراو حکم مے کنند و اورا از اہل ارتداد مے شمرند چنانکہ اکثر مسلمانان ہند باین
بلا مبتلا اند پس بفتوی علما باید کہ آن شخص در آخرت بعذاب ابدی گرفتار گردد و حال آنکہ در اخبار
صحاح آمدہ است کہ کسے کہ در دل او مقدار ذرہ از ایمان بود از دوزخ او را بیرون خواہند آورد و
در عذاب مخلد نخواہند گذاشت تحقیق این مسئلہ نزدیک تو چیست گویم کہ اگر کافر محض است عذاب
مخلد نصیب وسے است عیاذا باللہ سبحانہ منہ و اگر با وجود اتیان مراسم کفر ذرہ از ایمان نیز دارد بعذاب دوزخ
مبتلا خواہد شد اما ببرکت آن ذرۂ ایمان امید است کہ از خلود و عذاب خلاص شود و از گرفتاری
دائمی نجات یابد فقیر یکباری بعیادت شخصے رفتہ بود کہ معاملۂ او قریب باحتضار رسیدہ
بود چون متوجہ حال او شد دید کہ قلب او ظلمات بسیار دارد ہرچند متوجہ دفع آن ظلمات شد کہ
آن ظلمات را بیرون بہند قبول نکرد بعد از توجہ بسیار معلوم شد کہ آن ظلمات ناشی از صفات کفار ست
کہ در وے مکنونست و منشاء آن کدورات موالات اوست با کفر و اہل کفر توجہات دفع ان ظلمات
نماید تنقیۂ او از ان ظلمات مربوط بعذاب نار است کہ جزاء کفر است و معلوم شد کہ ذرۂ از
ایمان دارد کہ ببرکت آن آخر او را از دوزخ خواہند بر آورد چون این حال را در وی مشاہدہ نمود
بخاطر گذشت کہ آیا بر جنازۂ او نماز باید کرد یا نہ بعد از توجہ ظاہر شد کہ نماز باید کرد پس مسلمانانی کہ با وجود
ایمان رسوم اہل کفر می نمایند و تعظیم ایام ایشان میکنند بر جنازۂ اینہا نماز باید و بکفار ملحق نباید ساخت
کما ہو العمل الی الیوم و امید وار باید بود کہ آخر ببرکت ایمان از عذاب ابدی نجات یابند پس معلوم شد
کہ اہل کفر را عفو و مغفرت نیست ان اللہ لا یغفران یشرک بہ اگر کافر صرف است عذاب ابدی جزاء کفر
اوست و اگر ذرۂ ایمان نیز دارد جزاے او عذاب موقت است از نار و در سائر کبائر انشاء اللہ
تعالی اغفر و ان شاء عذب نزد فقیر عذاب دوزخ موقت باشد یا مخلد مخصوص بکفر است و بصفات
کفر کما سیجئ تحقیقہ و اہل کبائر کہ گناہان ایشان بمغفرت نہ آمدہ اند بتوبہ یا شفاعت یا بمجرد عفو و
احسان و نیز آن کبائر را بآلام و محن دنیوی یا شدائد و سکرات موت مکفر نساختہ امید است کہ

نیست ممکن بلکہ اینجا صادق است شیعہ کہ این قاعدہ را در موالات اہل بیت جاری ساختہ اند و تبری خلفای
ثلثہ و غیر ایشان را شرط آن موالات داشتہ نا مناسب ست زیرا کہ تبری از دشمنان شرط موالات دوستان
داشتہ اند نہ تبری مطلق از غیر ایشان و ہیچ عاقل منصف تجویز نکند کہ اصحاب پیغمبر علیہ و علیہم الصلوات والتسلیمات
والتحیات دشمن باشند و حال آنکہ این بزرگواران در محبت و علیہ و علی آلہ الصلواۃ والسلام اموال و انفس
خود را صرف کردہ اند و جاہ و ریاست را بر باد دادہ چگونہ دشمنے اہل بیت را با ایشان منسوب توان
ساخت و حال آنکہ بنص قطعی محبت اہل قرابت آن سرور علیہ و علیہم الصلوات والتسلیمات ثابت
شدہ است و اجرت دعوت را محبت ایشان ساختہ کما قال اللہ تعالیٰ قل لا اسئلکم علیہ اجرا الا المودۃ
فی القربیٰ و من یقترف حسنۃ نزد لہ فیہا حسنا حضرت ابراہیم خلیل الرحمن علی نبینا و علیہ الصلوات
والسلام اینہمہ بزرگی کہ یافت و شجرۂ انبیا گشت بواسطہ تبری از دشمنان او تعالیٰ بودہ قال اللہ تعالیٰ
لقد کان لکم اسوۃ حسنۃ فی ابراہیم والذین معہ اذ قالوا لقومہم انا برآء منکم و مما تعبدون من دون اللہ
کفرنا بکم و بدا بیننا و بینکم العداوۃ والبغضاء ابدا حتی تومنوا باللہ وحدہ و ہیچ عملی در نظر فقیر از براے
حصول رضای حق جل و علا برابر این تبری نیست تبری باید کہ حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ را با کفر و کافرے
عداوت ذاتی ست و آلہۂ آفاقی مثل لات و عزی و عبدۂ ایشان بالذات دشمنان حق اند جل سلطانہ
و خلود نار جزاء این عمل شنیع است و آلہہ ہوائی نفسانی و سائر اعمال سیئہ این نسبت ندارند زیرا کہ عداوت
و غضب نسبت بانہا ذاتی نیست اگر غضب ست بصفات منسوب ست و اگر عقاب و عتاب ست
بافعال راجع لہذا خلود نار جزاء این سیئات نگشتہ بلکہ مغفرت ایشان را منوط بمشیت خود داشتہ باید دانست
کہ چون بکفر و کافران عداوت ذاتی متحقق گشت ناچار رحمت و رافت کہ از صفات جمال است در آخرت
بکافران نرسد و صفت رحمت رفع عداوت ذاتی نکند چہ آنچہ بذات تعلق دارد اقوے دارفع است
از آنچہ بصفت تعلق دارد پس مقتضاے صفت تبدیل مقتضاے ذات نتواند کرد و آنچہ در حدیث قدسی
آمدہ است سبقت رحمتی علی غضبی مراد از غضب غضب صفاتی باید داشت کہ مخصوص بعصاۃ مومنان
است نہ غضب ذاتی کہ بمشرکان مخصوص است سوال اگر گویند کہ در دنیا کافران را از رحمت
نصیب است چنانکہ تو بالتحقیق ان کردہ پس در دنیا صفت رحمت رفع عداوت ذاتی چگونہ
نمودہ جواب گوییم کہ حصول رحمت در دنیا کافران را باعتبار ظاہر و صورت است و فی الحقیقت

ونقصان ندارند تفاوت در انجلا و نمایندگی است که از صفات ذاتیه آن است پس نظر شخص ثانی صائب
است و بحقیقت شی نافذ و نظر شخص اول مقصور است و از صفت بذات نرفته یرفع الله الذین آمنوا منکم
والذین اوتوا العلم درجات ازین تحقیق که این فقیر باظهار آن موفق شده است اعتراضات مخالفان
که بر عدم زیادتی ونقصان ایمان نموده اند زائل گشت و ایمان عامهٔ مومنان در جمیع وجوه مثل ایمان
انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات نشد زیراکه ایمان انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات که تمام متجلی و نورانی
است ثمرات و نتائج باضعاف زیاده دارد از ایمان عامهٔ مومنان که ظلمات و کدورات دارد بسے علی
تفاوت درجاتهم و همچنین ایمان ابی بکر رضی الله تعالی عنه که در وزن زیاده از عامیان این امت است
اعتبار انجلا و نورانیت باید داشت و زیادتی را راجع بصفات کامله باید ساخت نمی بینی که انبیا
علیهم الصلوات والتسلیمات با عامهٔ در نفس انسانیت برابر اند و در حقیقت ذات همه متحد تفاضل باعتبار
صفات کامله آمده است و آنکه صفات کامله ندارد گویا از ان نوع خارج است از خواص و فضائل آن
نوع محروم با وجود این تفاوت در نفس انسانیت زیادتی ونقصان راه نمی یابد و نمیتوان گفت که آن
انسانیت قابل زیادتی ونقصان است والله سبحانه الملهم للصواب و ایضاً گویند که مراد از تصدیق ایمانی
نزد بعض تصدیق منطقی است که شامل ظن و یقین است برین تقدیر زیادتی ونقصان را در نفس ایمان
گنجایش گشت لیکن صحیح آنست که مراد از تصدیق اینجا یقین و اذعان قلبی است نه معنی عام که شامل
ظن هم بود امام اعظم رح گوید انا مؤمن حقا و امام شافعی گوید انا مؤمن ان شاء الله تعالی فی الحقیقت
نزاع ایشان لفظی است مذهب اول باعتبار ایمان حال است و مذهب ثانی باعتبار مآل و عاقبت کار
اما تحاشی از صورت استثنا اولی و احوط است کما لا یخفی علی المنصف و کرامات اولیاء الله حق است
و از کثرت وقوع خوارق عادات از ایشان این معنی از ایشان عادت مستمره گشته است و منکر
آن منکر علم عادی و ضروریست معجزهٔ نبی مقرون بدعوی نبوت است و کرامت ولی ازین معنی خالی است
بلکه مقرون است باعتراف متابعت آن نبی فلا اشتباه بین المعجزة والکرامة کما زعم المنکرون
و ترتیب در میان خلفاء راشدین ترتیب خلافت است اما فضیلت شیخین باجماع
صحابه و تابعین ثابت شده است چنانچه نقل کرده اند آنرا جماعه از اکابر ائمه که یکے
از ایشان امام شافعی است قال الشیخ امام ابوالحسن الاشعری ان تفضیل ابی بکر رضی

در عذاب آنها جمعے را بعذاب قبر کفایت کنند وجمعے دیگر را باوجود محنتہائے قبر با اہوال قیامت وشدائد آن روز اکتفا فرمایند واز گناہان باقی نگذارند کہ محتاج بعذاب نار گردند کریمہ الذین آمنوا ولم یلبسوا ایمانہم بظلم اولئک لہم الامن مؤید اینمعنے است چہ مراد از ظلم شرک ست واللہ سبحانہ اعلم بحقائق الامور کلہا اگر گویند کہ در جزائے بعضے از سیأت غیر کفر عذاب دوزخ نیز آمدہ است کما قال تعالی ومن یقتل مؤمنا متعمدا فجزاءہ جہنم خالدا فیہا ودر اخبار آمدہ است کہ کسے کہ یک نماز فرض بعمد قضا کند یک حقبہ او را در دوزخ عذاب کنند پس عذاب دوزخ مخصوص بکفار نگشت گوئیم کہ عذاب قاتل مخصوص بمستحل قتل است ومستحل قتل کافر است کما ذکرہ المفسرون در سیأت غیر کفر کہ عذاب دوزخ آمدہ است از شائبہ صفات کفر خالی نخواہد بود مثل استخفاف آن سیئہ وعدم مبالات باتیان آن وخوار داشتن اوامر ونواہی شرعیہ را در خبر آمدہ شفاعتی لاہل الکبائر من امتی ودر جائے دیگر فرمودہ امتی امۃ مرحومۃ لا عذاب لہا فی الآخرۃ الخ کریمہ الذین آمنوا ولم یلبسوا ایمانہم بظلم اولئک لہم الامن مؤید اینمعنے است کما مر واحوال اطفال مشرکان وشاہقان جبل ومشرکان زمان فترۃ رسل در مکتوبیکہ بنام فرزندی محمد سعید نوشتہ است بتفصیل ثبت یافتہ از انجا معلوم فرمایند ودر زیادتی ونقصان ایمان علما را اختلاف است امام اعظم کوفی رضی اللہ تعالی عنہ میفرماید الایمان لا یزید ولا ینقص وامام شافعی رحمہ اللہ سبحانہ میفرماید کہ یزید وینقص وشک نیست کہ ایمان عبارت از تصدیق ویقین قلبی است کہ زیادتی ونقصان را درانجا گنجایش نیست وانچہ قبول زیادتی ونقصان کند داخل دائرہ ظن است نہ یقین غایۃ ما فی الباب اتیان اعمال صالحہ انجلاء آن یقین میفرماید واعمال غیر صالحہ آن یقین را مکدر میسازد پس زیادتی ونقصان باعتبار اعمال در انجلاء آن یقین ثابت شد نہ در نفس آن یقین جمعے یقین را کہ منجلی وروشن یافتند زیادہ گفتند از ان یقینے کہ آن انجلاء وروشنی ندارد گوئیا بعضے غیر منجلی یقین را یقین ندانستند ہمان بعض منجلی را الیقین دانستہ ناقص گفتند وجمعے دیگر کہ حدت نظر داشتند دیدند کہ این زیادتی ونقصان راجع بصفات یقین است نہ نفس یقین لاجرم یقین را غیر زائد وناقص گفتند مثل آنکہ دو آئینہ برابر کہ در انجلای ونورانیت تفاوت دارند شخصے بیند آئینہ را کہ انجلاء زیادہ دارد ونمایندگی در و بیشتر است گوید کہ این آئینہ زیادہ است ازین آئینہ دیگر کہ انجلاء ونمایندگی ندارد وشخصے دیگر گوید کہ ہر دو آئینہ برابر اند زیادۃ

یقین

فیہ شک ان یوقد وقال عزوجل ان الذین یؤادون اللہ ورسولہ لعنہم اللہ فی الدنیا والآخرۃ وانچہ مولانا
سعد الدین در شرح عقائد نسفی درین افضلیت انصاف دانستہ است از انصاف دور است و تردیدی کہ نمودہ
است بے حاصل است چہ مقرر علما ست کہ افضلیت با عتبار کثرت ثواب نزد خدای جل وعلا است مراد
است نہ افضلیتی کہ بمعنی کثرت ظہور فضائل و مناقب بود کہ نزد عقلاء اعتبار ندارد زیراکہ سلف از صحابہ وتابعین
آنقدر فضائل و مناقب کہ از حضرت امیر نقل کردہ اند از ہیچ صحابی منقول نشدہ است حتی قال الامام احمد ما جاء لاحد من
الصحابۃ من الفضائل ما جاء لعلی مع ذلک ہم ایشان حکم کردہ اند با فضلیت خلفاء ثلثہ پس معلوم شد کہ وجہ
افضلیت دیگر است ورای این فضائل و مناقب واطلاع بران افضلیت مشاہدان وحی ولت وحی راست کہ بصریح یا
بالقرائن معلوم نمودہ باشند وآن صحابہ پیغمبرند علیہ وعلیہم الصلوات والتسلیمات پس انچہ شارح عقائد نسفی گفتہ است اگر
مراد از افضلیت کثرت ثواب است پس توقف را جہتی است ساقط است زیراکہ توقف را وقتی گنجایش
باشد کہ آن فضلیت را قبل از صاحب شریعت صریحا او دلالۃ معلوم نکردہ باشند وچون معلوم کردہ باشند
چرا توقف نمایند واگر معلوم نکردہ باشند چرا حکم با فضلیت کنند وآنکہ ہمہ را برابر دانند وفضل یکی بر دیگری
فضولی انکارد بو الفضول است عجب بو الفضولی کہ اجماع اہل حق را فضولی دانند مگر لفظ فضل اورا
باین فضولی بردہ است وانچہ صاحب فتوحات مکیہ گفتہ است کہ سبب ترتیب خلافتہم مدۃ اعمارہم دلالت بر ورات
افضلیت ندارد چہ امر خلافت دیگر است ومبحث افضلیت دیگر و بر تسلیم این وامثال این از شطحیات اوست
کہ شایان تمسک نیست اکثر معارف کشفیہ وکہ از علوم اہل سنت جدا افتادہ است از صواب دور است پس متابعت
نکنند آنرا مگر کسے کہ دلش مریض است یا مقلد صرف وانچہ درمیان صحابہ از منازعات و مشاجرات گذشتہ بر محامل
نیک صرف باید کرد واز ہوا و تعصب دور باید داشت قال التفتازانی مع افراط فی حب علی کرم اللہ تعالی
وجہہ ما وقع من المخالفات والمحاربات لم یکن عن نزاع فی خلافتہ بل عن خطاء فی الاجتہاد وفی حاشیۃ
الخیالی علیہ فان معاویۃ واحزابہ بغوا عن طاعتہ مع اعترافہم بانہ افضل اہل زمانہ وانہ الاحق بالامامۃ بشبہۃ
ہی ترک القصاص عن قتلۃ عثمان رضی اللہ تعالی عنہ ونقل فی حاشیۃ کمال القری عن علی کرم اللہ تعالی وجہہ انہ قال
اخواننا بغوا علینا ولیسوا کفرۃ ولا فسقۃ لما لہم من التاویل وشک نیست کہ خطاء اجتہادی از ملامت
دور است واز طعن وتشنیع مرفوع مراعات حقوق صحبت خیر البشر را علیہ وعلی آلہ الصلوات والتحیات
نمودہ جمیع اصحاب کرام را بہ نیکی یاد باید کرد وبدوستی پیغمبر علیہ وعلی آلہ الصلوات والتسلیمات ایشانرا دوست

ثم عمر رض علی بقیة الامة قطعی قال الذهبی وقد تواتر عن علی فی خلافته وکرسی مملکته بین الجم الغفیر من شیعته ان ابابکر رض وعمر رض افضل الامة ثم قال ورواه عن علی کرم الله تعالی وجهه نیف وثمانون نفسا وعدد منهم جماعة ثم قال فقبح الله الرافضة ما اجهلهم وروی البخاری عنه انه قال خیر الناس بعد النبی علیه وعلی آله الصلوٰة والسلام ابوبکر رض ثم عمر رض ثم رجل آخر فقال له ابنه محمد بن الحنفیة ثم انت فقال انما انا رجل من المسلمین وصحح الذهبی وغیره عن علی انه قال لا وانه بلغنی ان رجالا یفضلوننی علیهما ومن وجدته فضلنی علیهما فهو مفتری علیه ما علی المفتری واخرج الدار قطنی عنه لا اجد احدا فضلنی علی ابی بکر رض وعمر رض الا جلدته حد المفتری وامثال ذلک عنه ومن غیره من الصحابة متواترة بحیث لا مجال فیها لانکار احد حتی قال عبد الرزاق من اکابر الشیعة افضل الشیخین رض بتفضیل علی ایاهما علی نفسه والا لما فضلتهما کفی بی وزرا ان احبه ثم اخالفه کل ذلک مستفاد من الصواعق واما تفضیل عثمان بر علی رضی الله عنهما پس اکثر علماء اهل سنت بر آنند که افضل بعد از شیخین عثمان رض است پس علی ومذهب ائمه اربعه مجتهدین نیز همین است وتوقفی که در فضیلت حضرت عثمان رض از امام مالک نقل کرده اند قاضی عیاض گفته که او رجوع کرده است از توقف بسوی تفضیل عثمان رض وقرطبی گفته است هو الاصح ان شاء الله تعالی وتوقفی که از عبارت امام اعظم رحمه الله فهمیده اند که من علامات السنة والجماعة تفضیل الشیخین ومحبة الختنین نزد این فقیر اختیار این عبارت را محل دیگر است که چون ظهور فتن واختلال در امور مردم در زمان خلافت حضرت ختنین بسیار شده بود وبدلهای مردم ازین راه کدورتی راه یافته امام این معنی را ملاحظه فرموده در حق ایشان لفظ محبت اختیار نموده است ودوستی ایشان را از علامات سنت ساخته بی آنکه شائبه توقف ملحوظ بود وکیف وکتب الحنفیة مشحونة بان افضلیتهم علی ترتیب خلافتهم بالجملة افضلیت شیخین یقینی است وافضلیت حضرت عثمان رض دون اوست اما احوط آنست که منکر افضلیت حضرت عثمان را بلکه افضلیت شیخین را نیز حکم بکفر نکنیم ومبتدع وضال دانیم چه علما را در تکفیر او اختلاف است ودر قطعیت این اجماع قیل وقال این منکر قرین یزید پلید ولت است که بواسطهٔ احتیاط در لعن او توقف کرده اند ایذائیکه بحضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم از راه ایذا خلفاء راشدین او میرسد در رنگ ایذائی است که از راه ایذا اسداماین باو رسیده علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات قال علیه الصلوٰة والسلام الله الله فی اصحابی لا تتخذوهم غرضا من بعدی فمن احبهم فبحبی احبهم ومن ابغضهم فببغضی ابغضهم ومن اذاهم فقد اذانی ومن اذانی فقد اذی الله ومن اذی الله ورسوله

پنج بار یا هفت بار بگوید و در وقت سجده رفتن آنچه بزمین نزدیک است اول اورا بر زمین نهد پس اول
دو زانو بر زمین نهد بعد ازان هر دو دست بعد ازان بینی را بعد ازان جبین را و در وقت وضع زانو
و دست ابتدا از یمین باید نمود و در وقت رفع راس آنچه بآسمان نزدیک است اول باید برداشت
پس ابتدا رفع از جبین باید نمود و در وقت قیام نظر بر موضع سجود باید دوخت و در وقت رکوع بر پایهاے
خود نظر باید کرد و در سجود بر نوک بینی خود و در جلوس بر دو دست خود یا بر کنار خود ملاحظه باید نمود چون
نظر را از پراگندگی دوخته شود بر موضع مذکور گماشته گردد نماز بجمعیت میسر شود و صلواة بخشوع حاصل آید
کما هو المنقول عن النبی علیه و علی آله الصلوة والسلام و همچنین تفریج اصابع و دو دست در وقت رکوع و ضم
ساختن آن اصابع در وقت سجود سنت است آنرا مراعات فرمایند انگشت کشادن یا ضم ساختن
بے تقریب نیست فوائد در ضمن آن ملاحظه نموده صاحب شرع بعمل در آورده است ما را هیچ فائده
برابر متابعت صاحب شریعت نیست علیه و علی آله الصلوة والسلام اینهمه احکام در کتب فقهیه مذکورند
بتفصیل و ایضاح مقصود از ایراد اینجا ترغیب بر اعمال است بمقتضاے علم فقه وفقنا الله سبحانه و ایاکم
علی الاعمال الصالحة الموافقة للعلوم الشرعیة بعد ان وفقنا الله سبحانه لتصحیح العقائد الدینیة بحرمة سید المرسلین
علیه و علیهم و علی آل کل من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها اگر شوقے بفضائل صلواة و دانستن
کمالات مخصوصه آن در خود یابند پس سه مکتوب که متصل و قریب یکدیگر اند آنرا مطالعه فرمایند
اول مکتوب بنام فرزندی محمد صادق نوشته شده است و مکتوب دوم بنام محمد نعمان و مکتوب سوم
باسم مشیخت مآب میان شیخ تاج بعد از تحصیل دو جناح اعتقادی و عملی اگر توفیق ایزدی جل سلطانه رهنمونے
فرماید سلوک طریقه علیه صوفیه است نه از براے آن غرضکه شیئے زائد از ان اعتقاد و عمل حاصل کنند و امر
جدید دست آرند بلکه مقصود آنست که نسبت بمعتقدات یقینے و اطمینانی حاصل کنند هرگز بتشکیک مشکک زائل نگردد و بایراد
شبهه باطل نشود چه پاے استدلال چوبین است و مستدل بے تمکین الا بذکر الله تطمئن القلوب و
نسبت باعمال یسری و سهولتے حاصل کنند و کسل و سرکشی که از اماره ناشے میشود زائل گردانند
و ایضا مقصود از سلوک طریقه صوفیه نه آنست که صور و اشکال غیبیه را مشاهده نمایند و انوار
و الوان را معاینه کنند این خود داخل لهو و لعب است صور و انوار حسی چه نقصان
دارد که کسے اینها را گذاشته بریاضات و مجاهدات تمنای صور و انوار غیبی نماید چو این صور

باید داشت قال علیه و علی آله الصلوة والسلام من احبهم فبحبی احبهم و من ابغضهم فببغضی ابغضهم یعنی محبتی که با اصحاب من
تعلق کرده همان محبت است که بمن تعلق شده است و همچنین بغضی که با ایشان تعلق گیرد همان بغض است که بمن
تعلق گرفته است ما را بجاربان حضرت امیر هیچ آشنائی نیست بلکه جای آنست که از ایشان دور و دراز باشیم ما چون
اصحاب کرام پیغمبر اند که ما بمحبت ایشان ماموریم و از بغض و ایذاء ایشان ممنوع ناچار همه را دوست میداریم بدوستی
پیغمبر علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات و از بغض و ایذاء ایشان گریزان که آن بغض و ایذاء منجر بآن سرور میشود ولیکن محق را
محق گوئیم و مخطی را مخطی حضرت امیر بر حق بودند و مخالفان ایشان بر خطا زیاده برین فضولیست تحقیق این مبحث
در مکتوبی که بخواجه محمد اشرف نوشته است بتفصیل ذکر یافته است اگر خفائی مانده باشد بآن مکتوب رجوع
فرمایند بعد از تصحیح عقائد از تعلم احکام فقه چاره نبود و از دانستن فرض و واجب و حلال و حرام و سنت و مندوب
و مشتبه و مکروه گذر نه و همچنین عمل بمقتضای این علم نیز ضروریست مطالعه کتب فقه از ضروریات شمرند و سعی
بلیغ در اتیان اعمال صالحه مرعی دارند شمه از فضائل و ارکان صلوة که عماد دین است ایراد مینماید استماع
فرمایند اول از اسباغ وضو چاره نبود هر عضو را سه بار بتمام و کمال باید شست تا بر وجه سنت ادا یابد و در مسح سر
استیعاب باید نمود و در مسح گوش و مسح رقبه احتیاط باید فرمود و تخلیل بخنصر دست چپ از جانب زیر ان اصابع
آمده است آنرا مراعات فرمایند اتیان مستحب را اندک ندانند مستحب دوست داشته شده حق است جل و علا و مرضی
او تعالی اگر تمام دنیا یک فعل مرضی و محبوب حق جل سلطانه معلوم شود و عمل بمقتضای آن میسر گردد مغتنم است
حکم آن دارد که کسی بخزف ریزهای چند جواهر نفیس بخرد و بجماد لا طائل روح را بدست آرد بعد از ظهور کمال
اسباغ وضو قصد نماز که معراج مؤمن است باید فرمود و اهتمام باید نمود که نماز فرض بی جماعت ادا نیابد
بلکه تکبیر اولی با امام ترک نشود و نماز در وقت مستحب ادا یابد و در قراءت مراعات قدر مسنون باید کرد و در
رکوع و سجود از طمانینت چاره نبود که فرض است یا واجب بقول مختار در قومه راست باید ایستاد بحیثیکه
استخوانها بمقر خود رجوع نماید و بعد از راست ایستادن طمانینت در کار است نیز باید که فرض است یا واجب
یا سنت علی اختلاف الاقوال و همچنین در جلسه که میان دو سجده است بعد از نشستن درست
اطمینان نیز در کار است چنانچه در قومه و اقل تسبیح رکوع و سجود سه بار است و اکثرش
تا هفت بار یا یازده بار علی اختلاف الاقوال و تسبیح امام باندازه حال مقتدیان است
شرم می آید که کسی در حال انفراد در وقت استطاعت اقتصار بر اقل تسبیحات نماید اگر نتواند

احصای آن متعذر است مع ذلک اگر شخصی حدیث منسوخ یا روایت شاذ را در اباحت سرود بیارد اعتبار نباید کرد که فقیهی در هیچ وقتی و زمانی فتوی باباحت سرود نداده است در رقص و پاکوبی را تجویز نداشته چنانچه در ملتقط امام همام ضیاء الدین شامی مذکور است و عمل صوفیه در حل و حرمت سند نیست همین بس است که ایشانرا معذور داریم و ملامت نکنیم و امر ایشانرا بحق سبحانه تعالی مفوض داریم اینجا قول امام ابی حنیفه و امام ابی یوسف و امام محمد معتبر است نه عمل ابوبکر شبلی و ابی حسن نوری صوفیان خام این وقت عمل پیران خود را بهانه ساخته سرود و رقص را دین و ملت خود گرفته اند و طاعت و عبادت ساخته اولئک الذین اتخذوا دینهم لهوا و لعبا و از روایت سابق معلوم شده است کسیکه فعل حرام را مستحسن داند از زمرۀ اهل اسلام می برآید و مرتد میگردد پس خیال باید کرد که تعظیم مجلس سماع و رقص نمودن بلکه آن را طاعت و عبادت دانستن چه شناعت دارد لله سبحانه الحمد والمنة که پیران ما باین امر مبتلا نشده اند و ما متابعان را از تقلید این امر وا رهانیدند شنیده میشود که مخدوم زادها میل بسرود دارند و مجلس سرود و قصیده خوانی در شبها جمعه منعقد میسازند و اکثر یاران درین امر موافقت مینمایند عجب هزار عجب مریدان سلاسل دیگر عمل پیران خود را بهانه ساخته ارتکاب این امر مینمایند و حرمت شرعی را بعمل پیران خود دفع میکنند اگر چه فی الحقیقت درین امر محق نباشند یاران درین ارتکاب چه معذرت خواهند فرمود حرمت شرعی یکطرف و مخالفت طریقت پیران خود یکطرف نه اهل شریعت ازین فعل راضی اند و نه اهل طریقت اگر حرمت شرعی نبودی مجرد احداث امر در طریقت شنیع بودی فکیف که حرمت شرعی با آن جمع شود یقین است که جناب میرزاجیو باین امر راضی نخواهند بود اما مراعات آداب شما نموده تصریح منع هم نمی کنند و یاران را ازین اجماع نهی نمی نمایند این فقیر چون در آمدن خود توقف دید چند فقره فراهم آورده نوشته فرستاد این سبق در ملازمت میرزاجیو بگذارند و از اول تا آخر پیش ایشان بخوانند والسلام

مکتوب دو صد و شصت و هفتم

بمیرزا حسام الدین احمد صدور یافت در بیان آنکه اسرار و دقائق که حضرت ایشان بآن متمیز گشته اند شمۀ ازان بظهور نمی توان آورد بلکه برمز و اشارت نیز ازان باب سخن نمیتوان کرد و آن سرّ جمعیتش از مشکوة نبوت است و ملائکه علیین نیز درین دولت شریک اند و ما یناسب ذلک بعد الحمد والصلوة و تبلیغ الدعوات میرساند که صحیفۀ شریفه که از روی کرم نامزد این احقر ساخته بودند بمطالعه آن مشرف گشت جزاکم الله سبحانه خیرا از انعامات حق جل سلطانه چه نویسد و چه

وآن صور واین انوار وآن انوار ہمہ مخلوق حق اند جل وعلا واز آیات دالہ بر وجود او تعالی و در میان طریق صوفیہ اختیار کردن طریقہ علیہ نقشبندیہ اولی وانسب ست چہ این بزرگواران التزام متابعت سنت نمودہ اند واجتناب از بدعت فرمودہ لہٰذا اگر دولت متابعت دارند واز احوال ہیچ ندارند خرسند اند واگر با وجود احوال در متابعت فتور دانند آن احوال را نمی پسندند ازینجا ست کہ سماع ورقص را تجویز نکردہ اند واحوالیکہ بران مترتب شود اعتبار نمودہ اند بلکہ ذکر جہر را بدعت دانستہ منع آن فرمودہ اند وثمراتیکہ بران مترتب شود التفات بآن ننمودہ روزے بمجلس طعام از ملازمت حضرت ایشان حاضر بودیم شیخ کمال کہ یکے از مخلصان حضرت خواجۂ ما بود در وقت افتتاح طعام در حضور ایشان اسم اللہ را بلند گفت ایشانرا ناخوش آمد بحدیکہ زجر بلیغ فرمودند کہ اورا منع کنند کہ در مجلس طعام ما حاضر نشود واز حضرت ایشان شنیدہ ام کہ حضرت خواجۂ نقشبند علماء آنجا را جمع کردہ بخانقاہ حضرت امیر کلال بردہ بودند تا ایشانرا از ذکر جہر منع فرمایند علماء بحضرت میر گفتند کہ ذکر جہر بدعت است نکنند ایشان در جواب فرمودند کہ نکنیم کابر این طریقت ہر گاہ در منع ذکر جہر این ہمہ مبالغہ نمایند از سماع ورقص ووجد چہ گوید احوال ومواجید کہ بر اسباب نامشروعہ مترتب شوند نزد فقیر از قبیل استدراجات است چہ اہل استدراج رانیز احوال واذواق دست میدہد وکشف توحید ومکاشفہ معائنہ در مرایاء صور عالم بظہور می آید حکماء یونان وجوگیہ براہمہ ہند درین معنی شریک اند علامت صدق احوال موافقت علوم شرعیہ است باجتناب از ارتکاب امور محرمہ ومشتبہہ بدانند کہ سماع ورقص فی الحقیقت داخل لہو ولعب ست کریمۂ ومن الناس من یشتری لہو الحدیث در شان منع سرود نازل شدہ است چنانچہ مجاہد از شاگرد این عباس ست واز کبائر تابعین گوید کہ مراد از لہو الحدیث سرود است

فی المدارک لہو الحدیث السمر والغناء وکان ابن عباس وابن مسعود رضی اللہ تعالی عنہم یحلفان انہ الغناء

وقال مجاہد فی قولہ تعالی والذین لایشہدون الزور ای لایحضرون الغناء وحکی عن امام الہدی ابی منصور

الماتریدی من قال لمقری زماننا احسنت عند قرائتہ یکفر وبانت منہ امراتہ واحبط اللہ تعالی کل حسناتہ

وحکی عن ابی نصیر الدبوسی عن القاضی ظہیر الدین الخوارزمی من سمع الغناء من المغنی وغیرہ او یری فعلا

من الحرام فیحسن ذلک باعتقاد او بغیر اعتقاد یصیر مرتدا فی الحال بناء علی انہ ابطل حکم الشریعۃ

ومن ابطل حکم الشریعۃ فلا یکون مومنا عند کل مجتہد ولا یقبل اللہ تعالی طاعتہ واحبط اللہ کل حسناتہ

اعاذنا اللہ سبحانہ من ذلک وآیات واحادیث وروایات فقہیہ در حرمت غنا بسیار ست بحدیکہ

اعلای

دادهٔ فقرا انجد و دستوجب حمد است المسئول من اللہ سبحانہ سلامتکم و عافیتکم و ثبا تکم و استقامتکم چون مبحث علم و وراثت درمیان بود چند کلمہ ازان مقولہ بمقتضاے وقت نوشتہ آمد در اخبار آمدہ العلماء ورثۃ الانبیاء علیکہ از انبیا علیہم الصلوات والتسلیمات باقی ماندہ است دو نوع است علم احکام و علم اسرار عالم وارث کسے است کہ او را از ہر دو نوع علم سہم بود نہ آنکہ او را از یک نوع نصیب بود نہ از نوع دیگر کہ آن منافی وراثت است چہ وراثت را از جمیع انواع ترکہ مورث نصیب ست نہ از بعض دون بعض و آنکہ او را از بعض معین نصیب است داخل غرما ست کہ نصیب او بجنس حق او تعلق گرفتہ است و ہمچنین فرمودہ علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ والسلام علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل مراد از علماء وارثانند نہ غرما کہ نصیبے از بعض ترکہ فرا گرفتہ اند چہ وارث را بواسطہ قرب وجنسیت بمورث میتوان گفت بخلاف غریم کہ ازین علاقہ خالی است پس ہر کہ وارث نبود عالم نباشد مگر آنکہ علم را مقید بیک نوع سازیم و گوئیم کہ عالم علم احکام است مثلا و عالم مطلق آن بود کہ وارث باشد و از ہر دو نوع علم او را نصیب وافر بود اکثر مردم گمان دارند کہ علم اسرار عبارت از علم توحید وجود است و شہود وحدت در کثرت مشاہدہ کثرت در وحدت وکنایۃ است از معارف احاطہ و سریان وجود و قرب و معیت او تعالی بر نہجیکہ مکشوف و مشہود ارباب احوال است حاشا وکلا ثم حاشا وکلا کہ این علوم و معارف از علم اسرار بودند شایان مرتبہ نبوت باشد زیرا کہ مبنای این عارف سکر وقتست و غلبہ حال کہ منافی صحو است و علم انبیا علیہم الصلوات والتحیات چہ علم از احکام و چہ علم اسرار ہمہ صحو در صحو است کہ شمہ از سکر بآن ممتزج نگشتہ است بلکہ این معارف مناسب مقام ولایت اند کہ قدم راسخ در سکر دارد پس این علوم از اسرار ولایت بوند بہ اسرار نبوت انبیا علیہم الصلوات والتسلیمات ہر چند ولایت نیز ثابت است اما احکام آن مغلوب اند و در جنب احکام نبوت مضمحل ۵ بلے ہر جا ستود مہر آشکارا ۃ شہا را جز نہان بودن چہ یارا فقیر در کتب و رسائل خود نوشتہ است و تحقیق نمودہ کہ کمالات نبوت حکم دریاے محیط دارد و کمالات ولایت در جنب آن قطرہ است محقر اما چہ توان کرد جمعے از نارسائی بکمالات نبوت گفتہ اند کہ الولایۃ افضل من النبوۃ و جمعے دیگر در توجیہ آن گفتہ اند کہ ولایت نبی افضل است از نبوت وا ین ہر دو فریق حقیقت نبوت را نا دانستہ حکم بر غائب کردہ اند نزدیک باین حکم است حکم بترجیح سکر بر صحو اگر حقیقت صحو بدانستند ہرگز سکر را بصحو نسبت نمی دادند ع چہ نسبت خاک را

شکر آن نماید علوم و معارفی که افاضه میشود بتوفیق خداوندی جلشانه اکثر آن در قید کتابت می آید و بسمع اهل دنا اهل هیرسد اما اسرار و دقائقی که بآن متمیز است شمهٔ از آن بظهور نمیتوانند آورد بلکه برمز و اشارت نیز از آن مقوله سخن نمیتواند کرد فرزندی اعزی که مجموعهٔ معارف فقیر است و نسخهٔ مقامات سلوک و جذبه رمزے از ین اسرار دقیقه با او در میان نمی آرد و بسعے تمام در استتار آن می کوشد با آنکه میداند که فرزندے از محرمان اسرار است و از خطا و غلط محفوظ اما چه کند که وقت معانی زبان را میگیرد و لطافت اسرار لبها را می بندد و یضیق صدری و لاینطلق لسانی نقد وقت است آن اسرار نه از آن قبیل اند که در بیان نیاید بلکه در بیان نمی آرند

فریاد حافظ این همه آخر بهرزه نیست ٭ هم قصهٔ غریب و حدیث عجیب هست ٭

این دولت که ما در استتار آن میکوشیم مقتبس از مشکوٰة نبوت انبیا است علیهم الصلوات والتسلیمات و ملائکه ملاء اعلی علی نبینا و علیهم الصلوات والتسلیمات شریک این دولت اند و از متابعان انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات هر کرا باین دولت مشرف سازند ابو هریره گوید رضی الله عنه که من از رسول خدا صلی الله علیه و آله و اصحابه وسلم دو نوع علم اخذ نمودم یکے از آن دو علم آنست که در میان شما منتشر ساختم و علم دیگر را اگر منتشر سازم حلقوم مرا ببرند و آن علم دیگر علم اسرار است که فهم هر کس بآن نرسد ذلک فضل الله یوتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم ثانیا مرفوع آنکه کتابتے که بحضرت خواجه زادها نوشته است بنظر شریف خواهد گذشت مخدوما مکرما احداثی که در طریقت پیدا کنند نزد فقیر کم از بدعتے نیست که در دین احداث کنند برکات طریقت تا زمانی فائض است که احداثی در طریقت پیدا نشده است و چون امر محدث در طریقت پیدا شد راه فیوض و برکات آن طریق مسدود گشت پس محافظت طریقت از اهم مهام آمد و اجتناب از مخالفت طریقت از ضروریات گشت پس هر جا که از هر مخالف طریقت خود بینند بزجر و مبالغه منع آن فرمایند و در ترویج تقویت آن طریقت کنند والاعلام والاکرام

مکتوب دویست و شصت و هشتم بخان خانان صدور یافت در بیان آنکه علم وراثت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات چیست و مراد از علما که در حدیث علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل واقع شده اند کدام اند و در بیان آنکه علم اسرار که از وراثت انبیا باقی مانده است علیهم الصلوات والتسلیمات غیر آن اسرار است که اولیاء امت بآن تکلم کرده اند از علم توحید وجودی و بیان احاطه و سریان و قرب و معیت و ما شاکل ذلک الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی احوال

در ترغیب بر اهانت رسانیدن با عدای دین و تخریب و توهین آمدهٔ باطلهٔ این نجیر دلان و بیدولتان و اظهار تمنای خود باین امر عظیم القدر و ما ینا سب ذلک الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی هرکسی را در دل تمنای امریست از امور و تمنای این فقیر شدت نخوت نسبت بدشمنان خدا جل و علا و دشمنان پیغمبر و علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات و اهانت رسانیدن است باین بیدولتان و خوار داشتن ایشانرا و آلهٔ باطلهٔ ایشان را و یقین میدانند که هیچ عملی نزد حق جل و علا ازین عمل مرضی تر نیست بنا بر آن مکرر ایشانرا باین عمل مرضی ترغیب می نمایند و اینان باین عمل از اهم مهام اسلام میدانند چون بدولت آنجا تشریف برده اند و برای تحقیر و اهانت رسانیدن آن لقعهٔ کثیفه و اهل آن متعین شده اند اول شکر این نعمت بجا باید آورد که جمع کثیر برای تعظیم و توقیر آن مقام و اهل آن میروند لله سبحانه و تعالی الحمد و المنة که ما را باین بلا مبتلا نساخت و بعد از شکر این نعمت عظمی در تحقیر و توهین این بیدولتان و آلهٔ باطلهٔ ایشان سعی بلیغ باید فرمود هر قدر که میسر شود بخفیه یا جهر در تخریب این جماعه باید کوشید و انواع اهانت باین بت تراشیده ناتراشیده باید رسانید امید است که بعضی از مداهنتها که واقع شده است باین عمل تلافی آنها نمایند و کفارهٔ سازند ضعف بدن و شدت سرما مانع است و الا کجاست نیشان رسیده ترغیب این امر می نمود و باین تقریب یکبار دیگر این سنگ می انداخت آنرا سرمایهٔ سعادت میساخت زیاده چه مبالغه نماید والسلام

مکتوب دویست و هفتادم

بشیخ نور محمد صدور یافته در بیان ترجیح بعضی صحبتها بر عزلت الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی اخوی شیخ نور محمد دور افتادگان را بهیچ فراموش ساختند که بسلامی و پیامی هم یاد نمیکنند متمنای شما عزلت و انزوا بوده که میسر شد اما بعضی از صحبتها هست که بر عزلت می چربد قیاس از حال اویس قرنی نمایند که چون عزلت اختیار کرده بصحبت خیر البشر علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات نرسید از کمالات صحبت بهره نیافت و از تابعین گشت و از خیریت پایهٔ اولی بدرجهٔ دوم رسید لهٰذا بعنایت الله سبحانه صحبت هر روز به طرز دیگر است من استوی یوماه فهو مغبون والسلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات و التحیات

مکتوب دویست و هفتاد و یکم

بشیخ حسن برکی صدور یافته در حل استفسار واقعه که دیده بود الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب شریف اخوی اعزی شیخ حسن احسن الله سبحانه حاله و اوصله الی کماله رسید واقعهٔ روشن

با عالم پاک چه آنانکه صحو خواص را نیز مماثل صحو عوام دانسته سکر را بر آن ترجیح داده اند کاش سکر خواص را مماثل سکر عوام دانسته جرأت باین حکم نمی نمودند چه مقرر عقلا است که صحو بهتر از سکر است اگر صحو و سکر مجازی است این حکم ثابت است و اگر حقیقی است نیز این سکر و لایت را از نبوت افضل گفتن و سکر را بر صحو ترجیح دادن در رنگ آنست که کسے کفر را باسلام ترجیح دهد و جهل را از علم بهتر داند زیرا که کفر و جهل مناسب مقام ولایت است و اسلام و معرفت مناسب مرتبهٔ نبوت منصور گوید شعر کفرت بدین الله والکفر واجب ؛ لدیّ و عند المسلمین قبیح ؛ و محمد رسول الله صلی الله علیه و علی آله و سلم از کفر استعاذه می نماید قل کل یعمل علی شاکلته چنانچه در عالم مجاز اسلام بهتر از کفر است در حقیقت نیز اسلام را بهتر از کفر باید دانست فان المجاز قنطرة الحقیقة اگر گویند که در مقام ولایت چنانچه در مرتبهٔ جمع کفر و جهل ثابت است در مرتبهٔ فرق بعد الجمع اسلام و صحو و معرفت نیز متحقق پس کفر و سکر و جهل را بمقام ولایت مناسب گفتن بچه معنی بود گوئیم که صحو و مانند آن در فرق مرتبه اثبات نمودن بنسبت بمرتبهٔ جمع است که سراسر سکر و استتار است و الا صحو آن مرتبه نیز ممتزج بسکر است و اسلام آن مختلط بکفر و معرفت مشوب بجهل اگر در کتاب گنجایش مے دانست احوال معارف مرتبهٔ فرق را بتفصیل ذکر کرده امتزاج سکر و مانند آن را دران مرتبه بیان می نمود ارباب فطانت شاید این معنی را بتفرس نیز دریابند العجب کل العجب این قدر باید فهمید که انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات این همه بزرگی و کمالات که یافتند نه از راه نبوت یافته اند نه از راه ولایت بیش از خادمی نیست از برای نبوت و اگر ولایت را بر نبوت مزیت میبود ملائکه ملاء اعلی که ولایت ایشان اکمل است از سائر ولایات از انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات افضل میشدند و گروهے ازین طائفه چون ولایت را افضل از نبوت دانسته و ولایت ملاء اعلی را اکمل از ولایت انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات دیدند ناچار ملائکه علیین را از انبیا افضل گفتند علیهم الصلوات و التسلیمات و از جمهور اهل سنت بعد افتادند کل ذلک لعدم الاطلاع علی حقیقة النبوة و چون در نظر مردم بواسطهٔ بعد عهد نبوت در جنب کمالات ولایت حقیر می در آید لاجرم سخن را درینباب مبسوط ساخت و شمهٔ از حقیقت معامله وانمود ربنا اغفر لنا ذنوبنا و اسرافنا فی امرنا و ثبت اقدامنا وانصرنا علی القوم الکافرین اخوی ارشدی شیخ داود چون متردد آن حدود بودند باعث این تصدیع گشتند

مکتوب دویست و شصت و نهم بمرتضی خان صدور یافت

امر دیگر شهود او نبود و غیر از ادای طاعت و دعوت خلق بحق جل و علا او را کار نباشد و چون امر دعوت تمام کند و عالم فانی را وداع نماید بکلیت بجناب قدس متوجه شود و رخت از غیب بشهادت کشد و معامله اش از گوشه به آغوش برد ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم قصه رجوع بکلیت را نقص خیال نکنند و توجه باطن را که بحق است جل سلطانه بهتر از توجه بخلق که برای دعوت و تکمیل ایشانست ندانند زیرا که صاحب رجوع باختیار خود در مقام رجوع نیامده است بلکه بمراد حق جل سلطانه از اعلی به اسفل نزول کرده است و از وصل به هجر خود قرار داده پس صاحب رجوع قائم بمراد حق است جلشانه و فانی از مراد خود و صاحب توجه بوصل و شهود محفوظ است و به قرب و معیت شادان ع هجری که بود مراد محبوب از وصل هزار بار خوشتر ؎ لانی فی الوصال عبید نفسی ؛ و فی الهجران مولی للموالی ؛ و شغلی بالحبیب بکل حال ؛ احب الی من شغلی بحالی ؛ و فضائل و کمالات رجوع بسیار است صاحب توجه نسبت بصاحب رجوع قطره ایست نسبت بدریای محیط این رجوع از فضائل نبوت است و آن توجه از آثار ولایت شتان ما بینهما اما فهم هر کس باین کمال نرسد ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم بعضی از جاهلان تنزیه و تشبیه گویند که ایمان بتنزیه همه مؤمنان را حاصل است عارف آنست که ایمان به تشبیه با آن جمع کند و خلق را ظهور خالق بیند و کثرت را بکسوت وحدت داند و صانع را در صنع مطالعه کند بالجمله توجه تنزیه صرف نزد ایشان نقص است و شهود وحدت بی ملاحظه کثرت عیب این جماعه متوجهان احدیت صرف را ناقص می شمرند و ملاحظه وحدت را بی مطالعه کثرت تجرید میدانند و تقیید می انکارند سبحان الله و بحمده دعوت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات به تنزیه صرف است و کتب سماوی ناطق بایمان تنزیهی است انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات نفی آلهه باطله آفاقی و انفسی می نمایند و به ابطال آنها دعوت میفرمایند و به وحدت واجب الوجود که بیچون و بیچگونه است دلالت میکنند هیچ شنیده که پیغمبری دعوت بایمان تشبیهی نموده است و خلق را ظهور خالق گفته جمیع پیغمبران علیهم الصلوات والتسلیمات در کلمه توحید واجب الوجود تعالی و تقدس متفق اند نفی ارباب ما دون او سبحانه می نمایند قال الله تبارک و تعالی قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم الا نعبد الا الله ولا نشرک به شیئا ولا یتخذ بعضنا بعضا اربابا من دون الله فان تولوا فقولوا اشهدوا بانا مسلمون این جماعه اسباب بی نهایت اثبات می نمایند و همه را ظهورات رب الارباب تخیل میکنند و کتاب و سنت را که در مطالب خود مستشهد می آرند

که رو داده بود و نوشته بودند بوضوح انجامید امیدوار باشند و بانچه مامورند در اتیان آن بجان کوشند و سر موی از اتیان احکام شرعیه تجاوز تجویز نکنند و بمعتقدات حقهٔ اهل سنت و جماعت متحلی باشند بر غیر این کار نیست و غیر این همه هیچ و اگر روا لدین شما تجویز بکنند و آخوند راضی باشند سیر هندوستان را مغتنم شمرند والسلام +

مکتوب دویست و هشتاد و دوم به میر سید محب الله مانکپوری صدور یافته در بیان ایمان بغیب ایمان شهودی و توحید شهودی و توحید وجودی و آنچه در حصول فنا در کار است توحید شهودی است توحید وجودی هیچ در کار نیست و در بیان اصناف هر کدام و فضل و ادلی ایمان غیب بر ایمان شهادت و در بیان آنکه اول کسی که اظهار توحید وجودی نموده است و تصریح بآن کرده صاحب فتوحات مکیه است عبارات مشائخ ما تقدم هر چند از توحید و اتحاد خبر میدهند اما محمول بر توحید شهودی اند و ما یناسب ذلک بعد الحمد و الصلوة سیادت پناه اخوی اعزی میر محب الله معلوم فرمایند که ایمان بغیب بوجود واجب تعالی و بسائر صفات او سبحانه نصیب انبیا است و نصیب اصحاب انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات و نصیب اولیای که بکلیت مرجوعند و نسبت ایشان نسبت اصحاب است اگرچه اینها قلیل اند بل اقل و نصیب علما و نصیب عامهٔ مومنان و ایمان شهودی نصیب عامهٔ صوفیه است از ارباب عزلت بوند یا از ارباب عشرت چه ارباب عشرت هر چند مرجوعند اما بکلیت رجوع ننموده اند باطن ایشان همچنان نگران فوق است ظاهر بخلق اند و باطن بحق جل سلطانه پس همه وقت ایمان شهودی نصیب ایشان است و انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات چون بکلیت مرجوعند و بظاهر و باطن متوجه دعوت خلق بحق جل و علا لاجرم ایمان غیب نصیب شان است و این فقیر در بعضی رسائل خود تحقیق نموده است که باوجود رجوع نگرانی فوق علامت نقص است و عدم وصول است بانجام کار و رجوع بکلیت علامت وصول است به نهایة النهایه صوفیه کمال را در جمع بین التوجهین دانسته اند و جامع تشبیه و تنزیه را از کمل شمرده مصرعه آن ایشانند و من چنینم یا رب ، و انبیا علیهم الصلوٰة والسلام چون از مقام دعوت فارغ میگردند و متوجه عالم بقا میشوند و مصلحت رجوع تمام میشود بشوق تمام ندای والرفیق الاعلی برآورده بکلیت متوجه حق جلشانه میگردند در مراتب قرب بخیمه مینمایند ؎

هنیئاً لارباب النعیم نعیمها ، و للعاشق المسکین ما یتجرع ، نزد فقیر کمال آنست که در وقت عروج کثرت بکلیت از نظر مرتفع شود حتی که اسما و صفات نیز ملحوظ نباشد و جز احدیت مجرده هیچ مشهود نبود + ثم عومل معه ما عومل معه در وقت رجوع نظر تمام بکثرت افتد و غیر از خلق در رنگ عامه مومنان

و غلط عوام مانع اظهار آنها نگشت این جماعه کسیکه به دو وجود قائل است و از عبادت ماسوای او تعالی تنزه مینماید
او را مشرک می نامند و آنکه بیک وجود قائل است او را موحد میگویند اگرچه عبادت هزار صنم نماید تخیل آنکه اینها
ظهورات حق اند سبحانه و عبادت ایشان عبادت حق است تعالی شانه انصاف باید نمود که ازین صنف
مشرک کدام است و موحد کدام انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات بوحدت وجود دعوت نکرده اند و دو وجود
گوینده را مشرک نگفته دعوت ایشان بوحدت معبود است جلشانه و عبادت ماسوی را شرک گفته اند اگر
صوفیه وجودیه ماسوا را بعنوان غیریت ندانند دفع شرک نمیکنند ماسوی ماسوی است دانند یا ندانند بعضی
از متاخران ایشان عالم را عین حق جل سلطانه نمیگویند و از عینیت تحاشی مینمایند و طعن و تشنیع بقائلان
عینیت میکنند و شیخ محی الدین و تابعان او را ازین راه بانکار پیش می آیند و بدیاد میکنند مع ذلک
این جماعه عالم را غیر حق جل سلطانه نمی گویند بلکه نه عین حق و نه غیر حق جل و علا میدانند این سخن از صواب دور است
الاثنان متغائران قضیه مقرر است منکر اثنینیت مصادم بدیهه عقل است غایة مافی الباب متکلمین در صفات
واجبی جل سلطانه لاهو و لاغیره گفته و از غیر مصطلح مراد داشته جواز انفکاک و متغایرین مراعات نموده اند
چه صفات واجبی جل سلطانه از حضرت ذات تعالی و تقدس منفک نیستند و جواز انفکاک در میان ذات و
صفات قدیمه او تعالی و تقدس متصور نیست پس لاهو و لاغیره در قدیمه صادق است بخلاف عالم که این
نسبت در وی مفقود است کان الله ولم یکن معه شیء پس نفی غیریت از عالم نمودن هم بلغت و هم باصطلاح از صدق
دور است ازین جماعه از نارسائی خود عالم را در رنگ صفات قدیمه انگاشته اند و حکم مخصوص آنرا اینجا
اطلاق نموده و این جماعه چون به نفی عینیت عالم قائل گشته اند لازم است بر ایشان که به غیریت عالم
قائل شوند و از زمرهٔ ارباب توحید وجودی بر آیند و به وجودات متعدده عالم گردند و در توحید وجود
از عین گفتن چاره نیست چنانچه شیخ محی الدین و تابعان او گفته اند و عین گفتن بآن معنی است که عالم با صانع
متحد است حاشا و کلا بلکه بآن معنی است که عالم معدوم است و موجود واجب است تعالی و تقدس چنانچه
این فقیر در بعضی رسائل خود تحقیق این معنی نموده است سوال صوفیه وجودیه گوینده دو وجود را که شرک
گویند باعتبار آنست که او دو بین است شرک طریقت است جواب دفع دو بینی که شرک طریقت است بتوحید شهودی
حاصل میشود و توحید وجودی در آنموطن هیچ در کار نیست باید که مشهود سالک ملحوظ او غیر از یکذات مقدس
امری دیگر نبود تا فنا متحقق شود و شرک طریقت مندفع گردد در روزکه آفتاب را انتهای می بیند ستارها

الکتاب ہو الاول والآخر والظاہر والباطن و ما رمیت اذ رمیت ولکن اللہ رمی ان الذین یبایعونک انما یبایعون اللہ ید اللہ فوق ایدیہم و السنۃ اللہم انت الاول فلیس قبلک شیء و انت الآخر فلیس بعدک شیء وانت الظاہر فلیس فوقک شیء انت الباطن فلیس دونک شیء ہیچ استشہاد نیست زیراکہ این عبارت حصر از برای نفی کمال وجود از ماسوا است و ابلغ وجہ نہ نفی اصل وجود چنانکہ فرمودہ لا صلوٰۃ الا بفاتحۃ الکتاب و فرمودہ لا ایمان لمن لا امانۃ لہ و امثال آن در کتاب و سنت بسیار است این توجیہ نہ تاویل نصوص است چنان کہ گمان بردہ اند بلکہ حمل نصوص است بر کمال بلاغت و در عرف چون اہتمام بامر رسالت شخصی نمایند میفرمایند کہ دست او دست منست مقصود اینجا حقیقت نیست مجاز است کہ ابلغ از حقیقت است و چون فعل از انداز و قدرت فاعل کہ عبد و مملوک صاحب قدرت کاملہ است زیادہ بوقوع آید و التفات و توجہ آن مالک قادر در آن فعل مرعی باشد مالک را سزد کہ بگوید این فعل را من کردم نہ تو سخن را ہیچ دلالت نیست بر اتحاد فعل و نہ بر اتحاد ذات حاشا و کلا کہ فعل عبد مملوک عین فعل مالک مقتدر بود و یا ذات او عین ذات او این جماعۃ مذاق انبیا را علیہم الصلوات والتسلیمات مگر نفہمیدہ اند کہ مدار دعوت ایشان بر اثنینیت است و وجود غیر و غیریت عبارات ایشان را بر توحید و اتحاد فرود آوردن از تکلفات باردہ است اگر فی الحقیقت موجود یکی بود و ماسوای او ظہورات و بوند و عبادت ماسوی عبادت او باشد چنانچہ این جماعہ گمان بردہ اند چرا انبیا علیہم الصلوات والتسلیمات مبالغہ و تاکید منع آن نمایند و عقوبتہای ابدی بر عبادت ماسوی مترتب سازند و عابدآنہا را دشمنان خدا گویند چون بر منشاء غلط ایشان اطلاع نہ بخشند و دید غیریت را کہ از جہل ایشان ناشی شدہ است زائل نگردانند و عبادت ایشانرا عین عبادت حق جل و علا نہ دانانند بعضے ازین جماعہ گویند کہ پیغمبران علیہم الصلوات والتسلیمات بواسطۂ قصور فہم عوام اسرار توحید وجود را پوشیدہ بنای دعوت را بر غیر و غیریت کردہ اند و وحدت را پوشیدہ بہ کثرت دلالت نمودہ اند این سخن در رنگ تقیۂ شیعہ نامسموع است پیغمبران علیہم الصلوات والتسلیمات احق اند بہ تبلیغ آنچہ نفس الامر است ہرگاہ نفس الامر موجود یکی بود غیر او را موجود نباشد چرا پوشیدہ داشتہ اظہار خلاف نفس نمایند علی الخصوص احکامی کہ بذات و صفات و افعال واجب الوجود تعالیٰ و تقدس تعلق داشتہ باظہار روا علان احق اند کوتہ نظران اگرچہ در فہم آن قاصر بوند نمی بینی کہ متشابہات قرآنی و آنچہ در احادیث آمدہ است از متشابہات چہ جاے عوام کہ خواص نیز در فہم آن عاجز اند مع ذلک در اظہار آن ممنوع نشدند

توحید شهودی را عین وجودی خیال کرده معرفت و وحدت وجود را از شرائط راه دانسته‌اند و وجود گوینده را ضال و مضل انگاشته حتی که بسیاری از ایشان معرفت حق جل سلطانه منحصر در معارف توحید وجودی خیال کرده اند و شهود وحدت را در مرایای کثرت از انجام کار تصور نموده تا آنکه بعضے از ایشان تصریح کرده که حضرت پیغمبر ما علیه و علی جمیع اخوانه من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها بعد از حصول کمالات نبوت در مقام شهود وحدت در کثرت بوده است کریمه انا اعطیناک الکوثر را اشارت بآن مقام مینمایند و ترجمه کریمه را باین عبارت میکنند بدرستیکه دادیم ترا شهود وحدت در کثرت ما ناکه از توسط واو کوثر در میان حروف کثر این اشارت را فهمیده اند حاشا و کلا که این قسم معارف شایان مقام نبوت باشند چه انبیا علیهم الصلوات و التحیات نجاے بیچون جل سلطانه دعوت مینمایند و هرچه در مرایاے چون گنجایش دارد از بیچونی بی نصیب است و بداغ چونی و چندی متسم حضرت حق سبحانه و تعالی ایشانرا انصاف دهاد که انبیا را علیهم الصلوات و التسلیمات به ترازوی کمالات خود میسنجند و کمالات ایشانرا ماثل کمالات خود میدانند کبرت کلمة تخرج من افواههم ۵ چو آن کرمی که در سنگے نهانست زمین و آسمان او همان است ۞ کمینه امت او را ازین قسم معرفت که اوائل حاصل شده بود ندامت و استغفار ست و آن شهود را در رنگ حلول نصاری از انجناب قدس نفی مینمایند حضرت خواجه نقشبند قدس سره میفرماید هرچه دیده شد و شنیده شد و دانسته شد آن همه غیر است بحقیقت کلمه لا نفی آن باید کرد پس شهود وحدت و کثرت نیز شایان نفی گشت و هرچه شایان نفی است از آنجناب قدس منتفی است این کلام حضرت خواجه مرا ازین شهود برآورده است و از گرفتاریهای مشاهده و معاینه نجات بخشیده و رخت از علم بجهل کشیده و از معرفت بحیرت برده جزاه الله سبحانه عنی خیر الجزاء من به این یک سخن مرید حضرت خواجه ام و حلقه بگوش ایشان و الحق از اولیاء کم کسے بمثل این عبارت تکلم نموده است و جمیع مشاهدات و معائنات را برین نهج نفی ساخته درین مقام حقیقت این سخن ایشان که فرموده اند معرفت خدا بر بهاء الدین حرام اگر ابتداء او انتها با یزید نباشد باید جست چه بایزید با آن بزرگے از شهود و مشاهده نگذشته است و از تنگنای سبحانی قدم بیرون نزده بخلاف حضرت خواجه ما که بیک کلمه لا نفی جمیع مشاهدات او فرموده اند و همه را غیر حق ساخته جل سلطانه تنزیه او نزد خواجه تشبیه است و همچون وچون کمال از نقص ناچار انتهاء او که از تشبیه نگذشته است ابتداء خواجه باشد چه بدایت از تشبیه است و نهایت به تنزیه مگر بایزید را در آخر حال برین نقص اطلاع بخشیدند

نمی بیند دفع دوبینی حاصل است هرچند هزاران از ستارها در روز موجود بوند مقصود آنست که یک آفتاب
مشهود بود ستارها معدوم باشند یا موجود بلکه گوئیم که کمال فنا دران صورتست که اشیا موجود باشند سالک از کمال فنای
که بمطلوب حقیقی دارد بهیچ چیز التفات ننماید بلکه هیچ چیز را مشاهده نکند و هیچ چیز در دیدهٔ بصیرت او نه درآید واگر اشیاء
موجود نباشند فنا از که متحقق شود و فانی از که بود و کرا فراموش سازد اول کسیکه تصریح بتوحید وجودی کرده است
شیخ محی الدین بن العربی است عبارت مشائخ ماتقدم هرچند که از توحید واتحاد خبر میدهد اما قابل حمل اند بر توحید شهودی
چه هرگاه غیر حق را جلشانه نه بینند بعضی گویند لیس فی جبتی سوی الله و بعضی ندای سبحانی زنند و بعضی لیس فی
الدار غیره دیار راندا در دهند اینهمه گلهاست که از شاخ یک بینی میشگفد هیچ کدام را دلالت بر وحدت وجود نیست و
آنکه مسئله وحدت وجود را مبوب و مفصل ساخته است و در رنگ صرف و نحو تدوین نموده شیخ محی الدین است و بعضی
از معارف غامضه این مبحث را مخصوص بخود گردانیده حتی که گفته خاتم النبوة بعضی از علوم و معارف را از خاتم
الولایت اخذ میکنند و خاتم الولایة محمدی خود را میداند و شراح در توجیه آن گفته اند که بادشاه اگر از خزینهٔ دار خود
چیزی بگیرد چه نقصان دارد بالجمله در تحصیل فنا و بقا و حصول کمالات ولایت کبری توحید وجودی هیچ در کار نیست
توحید شهودی باید تا فنا متحقق شود و نسیان ماسوی حاصل گردد و تواند بود که سالکی از بدایت تا نهایت سیر کند و از
علوم معارف توحید وجودی هیچ بروی ظاهر نشود بلکه نزدیکست که انکار این علوم نماید نزد فقیر راهیکه بی ظهور
این معارف بسلوک میسر شود اقرب است از ان راهی که متضمن این ظهور بود و ایضا سالکان این راه اکثر
شان بمطلوب میرسند و روندهای آن راه اکثر شان در راه میمانند و از دریا بقطره سیر میگردند و بتوهم اتحاد ظل
گرفتار میمانند و از وصل محروم میشوند و اینمعنی را تجربها معلوم ساخته است والله سبحانه الملهم للصواب

و نیز فقیر هرچند براه ثانی میسر شده است و از ظهورات علوم و معارف توحیدی حظ وافر یافته اما چون
عنایت خداوندی جل سلطانه شامل حال او بود و سیر محبوبی داشته بوادی سفاد ازراه را بامداد فضل عنایت
طی نموده است واز کمال کرم ورا از ظلال گذرانیده باصل رسانید چون معامله بهتر شد آن فنا دید که راه ثانی اقرب
بوصول است و اسهل بحصول الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق تنبیه تحقیق
سابق معلوم شد که اگرچه موجودات متعدد باشند و ماسوی حق جل و علا موجود بود درست که فنا و بقا متحقق شود و ولایت
صغری و کبری حاصل آید چه نسیان ماسوی فنا است نه اعدام ماسوی و دید ماسوی باید که مفقود شود نه آنکه ماسوی
معدوم و ناچیز بود این سخن باوجود ظهور بر اکثر خواص پوشیده مانده است از عوام چه گوید

ظاهر شود تنزیه نمود ز نهار بترّهات صوفیه مفتون نگردی و غیر حق را حق جلّ سلطانه حق ندانی این جماعه بواسطهٔ غلبهٔ
حال اگر معذور اند و در رنگ مجتهد مخطی از مؤاخذه مرفوع اما با مقلدان ایشان تا چه معامله کنند کاش در رنگ
مقلدان مجتهد مخطی باشند و اگر چنین نکنند کار مشکل است قیاس و اجتهاد اصلی است از اصول شرعیه که ما به تقلید آن
ماموریم بخلاف کشف و الهام که ما را بتقلید آن امر نفرموده اند الهام بر غیر حجت نیست و اجتهاد بر مقلد حجت است
پس تقلید علمای مجتهدین باید کرد و اصول دین را موافق آرای ایشان باید جست و صوفیه آنچه بگویند و بکنند مخالف
آرای علمای مجتهدین آنرا تقلید نباید کرد و بحسن ظن از طعن ایشان لب باید بست و از شطحیات ایشان باید شمرد
و از ظاهر مصروف باید ساخت عجب است که بسیاری از صوفیان عوام را بایمان امور کشفیه و الهامیه خود همچو
وحدت وجود مثلاً دلالت میکنند و ترغیب بتقلید آنها مینمایند و بر عدم آن ایمان تهدیدات میکنند
کاش دلالت بر عدم انکار این امور مینمودند و بر منکران تهدیدات میفرمودند چه ایمان دیگر است
و عدم انکار دیگر ایمان این امور لازم نیست اما از انکار آنها محافظت باید نمود تا مبادا انکار این امور
به انکار ارباب این امور کشد و به اولیای حق جلّ و علا بغض و عداوت پیدا کند بر وفق آرای علمای اهل
حق کار باید کرد و از کشفیه صوفیه بحسن ظن سکوت باید ورزید و به لا و نعم جرأت نباید کرد هذا هو الحق المتوسط
بین الافراط و التفریط والله سبحانه الملهم للصواب عجائب کاروبار است جمعی از مدعیان این راه
باین شهود و مشاهده قناعت ندارند بلکه این شهود را تنزل انگاشته درین اثنا بر رؤیت بصری قائلند میگویند
که ذات بیچون واجب الوجود را جلّ سلطانه می بینیم و میگویند که آن دولت که حضرت پیغمبر ما را علیه الصلوة
والسلام یکبار در شب معراج میسر شده بود ما را هر روز میسر است و نوریکه مرئی ایشان میشود آن را
باسفار صبح تشبیه مینمایند و نور را مرتبه یک بینی می انگارند و نهایت مراتب عروج را تا ظهور آن نور تصور
مینمایند تعالی سبحانه عما یقول الظالمون علوا کبیرا و ایضاً اثبات کلام و مکالمه با آنحضرت جلّ شانه مینمایند
و میگویند که خدای تعالی چنین فرموده است و چنان گاهی در حق دشمنان خود از آن حضرت عز شانه
و غیرها نقل میکنند و گاهی دوستان خود را بشارتها میدهند بعضی از ایشان گویند که بقیهٔ ثلث شب یا ربع
شب تا نماز صبح با حق سبحانه و تعالی مکالمه داشتم و از هر باب سخنان پرسیدم جواب یافتم لقد استکبروا فی
انفسهم و عتوا عتوا کبیرا از سخنان این جماعه مفهوم میشود که آن نور مرئی را عین حق می دانند جلّ
سلطانه و آن نور را ذات او تعالی تصور میکنند نه آنکه آنرا ظهوری از ظهورات او تعالی انگارند

که نزدیک باستغفار میگفت ما ذکرتک الا عن غفلة وما خدمتک الا عن فترة حضور سابق را غفلت دانست که حضور او نبود تعالیٰ
بلکه حضور ظلی بود از ظلال و ظهوری بود از ظهورات پس ناچار از و غافل باشد جل سلطانه و تعالیٰ ورای ورا و براستظلال
و ظهورات همه از مبادی و مقدمات اند و از معارج و معدات و آنچه حضرت خواجه فرموده اند ما نهایت را
در بدایت درج میکنیم مطابق واقع است زیرا که از ابتدای توجه ایشان بر احدیت صرف است و از اسم و صفت
جز ذات نمی خواهند تعالیٰ مبتدیان رشید این طائفه علیه را این دولت بطریق انعکاس از شیخ مقتدا
که باین کمال مشرف شده است حاصل میشوند اند پس ناچار نهایت کمل در بدایت این بزرگواران مندرج
باشد غایة ما فی الباب این توجه احدیت در ایشان اگر غلبه پیدا کند و ظاهر را نیز برنگ باطن منصبغ سازد
سالک از مشاهدات سفلی که در مرایای ممکنات ظاهر شود آزاد است و از معارف تشبیهی خلاص و اگر این توجه
غلبه پیدا نکرد و بر باطن مقصور گشت ممکن است که ظاهر بشهود وحدت در کثرت متلذذ بود و بتوحید و اتحاد محظوظ
باشد اما این شهود در حق ایشان مقصور بر ظاهر است بباطن سرایت نکند باطن شان متوجه احدیت
صرف است و ظاهر شان مشاهد وحدت از کثرت باشد که توجه باطن بواسطهٔ غلبهٔ نسبت ظاهر معلوم نشود و غیر
از شهود ظاهر امر دیگر مفهوم نشود چنانچه در اوائل حال کاتب این سطور بوده است که بواسطهٔ غلبهٔ نسبت ظاهر
از توجه بباطن که باحدیت صرف بود آگاهی نداشت و بالکلیت خود را متوجه شهود وحدت در کثرت می یافت
بعد از مدتی حضرت حق سبحانه بر توجه باطن اطلاع بخشید و باطن را بر ظاهر نصرت داد معامله را تا بانجا رسانید
الحمد لله سبحانه علی ذلک از این قبیل است معارف توحیدی و مشاهدات سفلی که از بعض خلفاء این
خاندان بزرگ سر بر زده است نه آنکه ایشان بظاهر و باطن متوجه این شهود اند و گرفتار این معرفت
بخلاف دیگران که بظاهر و باطن گرفتار این شهود اند و این شهود را جامع تنزیه و تشبیه دانسته از کمال
می دانند این جماعه هرچند باطن ایشان نیز ایمانی بتنزیه صرف دارد اما گرفتاری دیگر است
و ایمان دیگر و حال دیگر است و علم دیگر جماعه که ایمان به تنزیه صرف ندارند و جز مشاهدهٔ سفلی
امر دیگر را معتقد نیستند از ملاحده اند که از مبحث خارج اند نزد فقیر شهود حق جل و علا
در مرایای ممکنات که جماعهٔ از صوفیه آنرا کمال می شمرند و جمع بین التشبیه والتنزیه می انگارند
آن شهود شهود حق نیست جل و علا مشهود در آن جز متخیل و منحوت ایشان نه آنچه در ممکن
می بینند واجب نیست تعالیٰ و تقدس و آنچه در حادث می یابند قدیم نه و بهرچه در تشبیه

منکر آن کافر بود فافهم فان هذا التحقیق ینفعک فی کثیر من المواضع واللّٰه سبحانه الموفق باید دانست وجودی که در ممکنات اثبات میکنیم وجودیست ضعیف در رنگ سائر صفات ممکنات را در جنب علم واجب تعالی چه مقدار است و قدرت حادثه را در جنب قدرت قدیمه چه اعتبار همچنین وجود ممکن در جنب وجود واجب تعالی لاشئ محض است چه جای آن دارد که ناظر بواسطهٔ تفاوت مراتب این دو وجود در شک افتد که آیا اطلاق وجود برین دو فرد بطریق حقیقت است یا اطلاق او بر یک فرد بطریق حقیقت است و بر فرد دیگر بطریق مجاز نمی بینی که جم غفیر از صوفیه بشق ثانی یقین نموده اند اطلاق وجود بر وجود ممکن بر سبیل تجوز دانسته اند موجود ممکنات را اثبات نکنند مگر عوام یا اخص خواص مراد از اخص انبیا اند علیهم الصلوات والتسلیمات و از امتان ایشان کسیکه بولایات اصلیه ایشان مشرف شده است و دائرهٔ ظلال را تمام طے کرده عوام ظاهر بین اند وجود واجب تعالی و وجود ممکن را از اقسام مطلق وجود میدانند و هر دو را موجود تصور مینمایند و اخص خواص حدید البصر اند هر دو وجود را از افراد مطلق وجود می یابند و تفاوت مراتب افراد وجود را راجع بصفات و اعتبارات وجود مینمایند نه راجع بحقیقت و ذات وجود تا یکے حقیقت شود و دیگر مجاز و جماعهٔ متوسطان که از رتبهٔ عوام قدم فوق مانده است و از کمالات اخص خواص کوتاه دست اند مشکل است که قائل بوجود ممکنات گردند و اطلاق وجود بر وجود ممکن بطریق حقیقت نمایند از ینجاست که گفته اند که ممکن را موجود به این علاقه میگویند که او را نسبتے ست بوجود کما یقال ماء مشمس آنکه وجودی بوی قائم است تا بطریق حقیقت موجود شود و بعضے ازین جماعه از وجود ممکن ساکت اند بنفی و اثبات آن تصریح نمی نمایند و بعضے دیگر نفی وجود از ممکن مینمایند و موجود جز واجب تعالی را نمیدانند و طائفهٔ از ایشان وجود ممکن را غیر وجود نمیدانند چنانچه عین نمیدانند

۲ گروہے از ایشان تصریح کرده اند باینکه وجودی که واجب تعالی بآن وجود موجود است ممکن نیز بهمان وجود موجود است این عبارت نیز نفی وجود از ممکن مینماید بالجمله در اثبات وجود ممکن حدت نظر باید تا در عین شعشعهٔ نور وجود واجب تعالی تواندان را دید تیز بینان در روز با وجود شعشعهٔ آفتاب ستارها را می بینند و آنکه تیز بین نیست نمیتوانند دید پس وجود ممکنات در رنگ وجود ستارهاست در روز هر که حدید البصر است تواند دید هر که ضعیف البصر است ازین دید بے نصیب است اگر پرسند نه عوام با وجود ضعف بصر در کوری بصیرت چگونه وجود ممکنات را میتوانند دید و حال آنکه شعشعهٔ انوار وجود واجب تعالی مانع رؤیت اوست گوئیم از ارباب علم اند نه ارباب دید سخن ما در ارباب دید است نه در

وظلی از ظلال او دانند و شک نیست که آن نور را ذات حق گفتن جل سلطانه افترا محض است والحاد صرف و زندقهٔ خالص نهایت تحمل خداوندی است جل شانه که امثال این مفتریان را بعذابهای گوناگون استعجال نمی فرماید و استیصال آنها نمی نماید سبحانک علی حلمک بعد علمک سبحانک علی عفوک بعد قدرتک قوم حضرت موسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام بمجرد طلب رویة هلاک گشتند و حضرت موسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام بعد از طلب رویة زخم لن ترانی خورد و بیهوش افتاد و از ان طلب تائب گشت و محمد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم که محبوب رب العالمین است و بهترین موجودات اولین و آخرین با وجود آنکه بدولت معراج بدنی مشرف شد و از عرش و کرسی درگذشت و از مکان و زمان بالا رفت علما را در رویة او علیه وعلی آله الصلوة و السلام با وجود اشارتهای قرآنی اختلاف است اکثر علما بعدم رویة او علیه وعلی آله الصلوة والسلام قائل گشته اند قال الامام الغزالی والاصح انه علیه وعلی آله الصلوة والسلام ما رای ربه سبحانه لیلة المعراج این بی سرانجامان بزعم باطل خود هر روز خدا را می بینند جل شانه حال آنکه علما در یک دیدن محمد رسول الله صلی الله علیه وعلی آله وسلم قیل و قال دارند قبحهم الله سبحانه ما اجهلهم و ایضاً از سخنان این جماعه معلوم گردد که آن کلام را که می شنوند نسبت آن را بحضرت حق سبحانه همچو نسبت کلام بمتکلم میدانند و این عین الحاد است حاشا و کلا که از حضرت حق سبحانه کلامی صادر شود بطریق تکلم که در وی ترتیب باشد و تقدیم و تاخیر بوده که آن علامات حدوث است سخنان مشائخ کبار ایشان را در غلط انداخته است چه مشائخ نیز اثبات کلام و مکالمه با حضرت جل سلطانه نموده لیکن باید دانست که مشائخ نسبت آن کلام را بحضرت حق سبحانه همچو نسبت کلام بمتکلم نمیدانند بلکه همچو نسبت مخلوق بخالق یقین میکنند و در ینجا هیچ محذور نیست حضرت موسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام که از شجرهٔ مبارکه کلام حق شنید جل شانه نسبت این کلام بحق جل سلطانه همچو نسبت مخلوق بود بخالق نه همچو نسبت کلام بمتکلم و همچنین کلامیکه از حضرت جبرئیل علی نبینا و علیه الصلوة والسلام شنید نسبت آن کلام بحضرت حق سبحانه و تعالی همچو نسبت مخلوق بود بخالق غایة ما فی الباب آن کلام نیز کلام حق است جل سلطانه و منکران آن کافر و زندیق گویا کلام حق مشترک است در میان کلام نفسی و کلام لفظی که بتوسط امری حق سبحانه و تعالی ایجاد آن فرماید پس کلام لفظی نیز بحقیقت کلام حق باشد جل و علا پس ناچار

علیه و علی آله و اصحابه من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها بر اصل سخن رویم و گوئیم که ایمان انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات و ایمان اصحاب ایشان و ایمان اولیا که ملحق باصحاب اند بعد از شهود بواسطهٔ رجوع بدعوت به غیبت قرار یافته است در رنگ آنکه شخصے آفتاب را در روزنه بیند و ایمان شهودی بوجود آفتاب پیدا کند و چون شب شود ایمان شهودی او مبدل به ایمان غیبت گردد و ایمان علماء هر چند بغیب است تا غیب ایشان بواسطهٔ متابعت انبیا علیهم الصلوات و التحیات حکم حدس پیدا کرده است و از نظر نه برآمده است مراد اینجا علماء آخرت ست نه علماء دنیا زیرا که علماء دنیا داخل عامهٔ مومنان اند و ایمان بغیب که بعامهٔ مومنان منسوب است بهترین اقسام ایمانی ست که بتقلید انبیاء علیهم الصلوات و التسلیمات مربوط است تعالی الله و قال رسول الله صلی الله علیه و سلم منوط است سوال علماء فرموده اند ایمان استدلالی بهتر است از ایمان تقلیدی حتی که بسیاری از علماء استدلال را شرائط ایمان نموده اند و ایمان تقلیدی را معتبر نداشته و تو ایمان تقلیدی را بهتر گفته جواب ایمانی که بر تقلید انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات حاصل شود ایمان استدلالی است زیرا که صاحب تقلید بدلیل میداند که انبیا علیهم الصلوات و التحیات در تبلیغ رسالت صادق اند چه شخصیکه حضرت حق سبحانه و تعالی بمعجزات تصدیق او نموده است البته صادق است پس انبیا که همه مؤید بمعجزات اند همه صادق باشند علیهم الصلوات و التسلیمات تقلید غیر معتبر آن است که در ایمان تقلید آن وجود نماید و صدق انبیا علیهم الصلوات و التحیات و حقیت تبلیغ ایشان هیچ منظور او نبود و این ایمان نزد بسیارے از علماء معتبر نیست باقی ماند استدلالی که بمقدمات ارباب نظر حاصل کند و به ترتیب صغری و کبری ایمان نتیجه پیدا سازند آن استدلال امریست که بمکان نزدیکست و از وقوع دور و در مقام استدلالی باثبات واجب تعالی مثل مولانا جلال الدین دوانی از ارباب نظر معلوم نیست که کسے گذشته باشد زیرا که او هم محقق است و هم متاخر در اثبات این مطلب عالی سعی بسیار نموده مع ذلک هیچ مقدمه از مقدمات استدلالات او نباشد که محشیان رسائل او در آن مقدمه بمنع یا بنقص پیش نیامده باشند و دخلهای موجه نکرده باشند و امی به صاحب استدلال که ایمان را بمجرد استدلال حاصل نماید و تقلید انبیا علیهم الصلوات دستگیری او نه نماید ربنا آمنا بما انزلت و اتبعنا الرسول فاکتبنا مع الشاهدین

مکتوب دویست و هفتاد و سوم

بمرزا حسام الدین احمد صدور یافت در بیان آنکه سالک را باید که ملتزم طریق شیخ خود باشد و بطریق مشائخ دیگر التفات نکند و اگر وقائع برخلاف آن رو دهند اعتبار نکند که شیطان دشمنے است قوی از مکر و کید او غافل نباید شد

ارباب علم چه ارباب علم از بحث خارج اند پس گویا ظهور انوار واجب تعالی در حق ایشان مفقود است پس مانع رویت وجود ممکنات
نباشد یا آن گوئیم که ظهور انوار مانع شهود وجود ممکنات است نه مانع علم بوجود ممکنات چه علم اشیا بسا است که بسماع و تقلید نیز
حاصل شود و بنظر استدلال هم متصور بود چنانچه علم بوجود ستارها در روز ضعیف البصر را نیز حاصل است با وجود ظهور نور
از آفتاب عوام را علم بوجود ممکنات است نه شهود وجود آنها چه شهود از صفات بصیرة است و بصیرة ایشان کور است
مشهود ملک بود یا ملکوت جبروت باشد یا لاهوت اے عزیز عوام چنانچه درین مبحث مشارک اخص خواص اند در جاهاے
دیگر نیز در میان ایشان شرکتے حاصل است ازینجاست که انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات در بسیاری از احکام
در رنگ عوام زندگانی مینمایند در معاشرت با خلق یا اہل و عیال خیر البشر با اہل و عیال مثل ایشان معامله میفرماید
اخبار حسن معاشرت خود علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات مشهور اند منقولست که روزے سید البشر علیه و علی آله
الصلوات والسلام تقبیل امامین میفرمودند و به انبساط تمام با ایشان معاشرت می نمودند شخصی از حاضران
گفت یا رسول الله من یازده پسر دارم و هرگز هیچ یکے را بوسه نکرده ام حضرت پیغمبر فرمودند علیه و علی آله
الصلوات والسلام که این رحمت است که بر بندهاے رحیم خود عطا می فرماید و چون اخص خواص و بعضی اوصاف
بعوام مشارک اند اگرچه شرکت باعتبار صورت باشد و ناچار عوام از نارسائی خود از کمالات ایشان
قلیل النصیب اند و ایشانرا در رنگ خود خیال میکنند و آنکه در اوصاف و شمائل از ایشان جدا بود
اورا میگزیدند و بزرگ میدانند ازینجاست که اوصاف و اخلاق اولیا را که از اوصاف اخلاق ایشان
جدا است بهتر میدانند از ان اوصاف و اخلاق که مشابه اخلاق ایشان است اگرچه آن اخلاق در انبیا
موجود بودند علیهم الصلوات والتسلیمات بشنو نقل کرده اند از مخدوم شیخ فرید گنجشکر که چون یکے از فرزندان
ایشان می مرد و خبر موت او بایشان میرسید هیچ تغیرے در ایشان راه نمی یافت و میگفتند که سگ بچه
مرده است بیرون تابید و چون فرزند سید البشر ابراهیم نام علیه الصلوات والسلام فوت کرد حضرت پیغمبر علیه و
علی آله الصلوات والسلام بروے گریه کردند و محزون گشتند و فرمودند انا بفراقک یا ابراهیم
لمحزونون بتاکید مبالغه بیان حزن خود فرمودند گنجشکر بهتر است یا سید البشر نزد عوام کالانعام معامله اول
بهتر است و آنرا بی تعلق میدانند و ثانی را عین تعلق و گرفتاری می انگارند اعاذنا الله سبحانه عن معتقداتهم
السوء و چون این وارد از آزمایش و ابتلا است عوام را شبهه ساختن و در شبهات انداختن عین حکمت
و مصلحت است اللهم ارنا الحق حقا وارزقنا اتباعه وارنا الباطل باطلا وارزقنا اجتنابه بحرمة سید البشر

وصناديد قريش و رؤساے اہل کفر آنجا حاضر بودند و بسیارے از اصحاب کرام نیز در آن مجلس بودند پیغمبر علیه وعلی آله الصلوة والسلام برایشان سورهٔ والنجم میخواندند چون ذکر آلهه باطلهٔ ایشان بکلام آنسرور علیه وعلی آله الصلوة والسلام منضم ساخت بر نحویکه حاضران آنرا از کلام آن سرور علیه وعلی آله الصلوة والسلام انگاشتند وهیچ راه به تمیز آن نیافتند کافران که حاضر بودند غلغله بر آوردند وگفتند که محمد با ما صلح کرد وستائش بتان ما نمود وحاضران اہل اسلام نیز ازان کلام متحیر ماندند وآن سرور از کلام آن لعین اطلاع نداشتند فرمودند چه واقعه است صحابه کرام عرض کردند که این فقرہا در اثناء کلام شما ظاہر شد آن سرور علیه وعلی آله الصلوة والسلام متفکر ومحزون گشتند درین اثنا جبرئیل امین علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام آمد ووحی آورد که آن کلام القاء شیطانی بوده وهیچ نبی ورسولی نگذشته است که شیطان در کلام او القاء نکرده است پس ازان حق سبحانه وتعالی آنرا رد کرده است وکلام خود را محکم ساخته است پس ہرگاه در زمان حیات آنسرور علیه وعلی آله الصلوة والسلام درحالت یقظه ودر محضر صحابه شیطان لعین در کلام آن سرور علیه وعلی آله الصلوة والسلام کلام باطل خود را القا نماید وہیچکس تمیز نکند بعد از وفات آن سرور علیه وعلی آله الصلوة والسلام درحالت منام که محل تعطیل حواس است وجاے التباس واشتباه با وجود تنہائی رائی از کجا معلوم شود که آن واقعه از تصرف شیطان محفوظ است واز تلبیس او مصئون یا آنکه گوئیم چون در اذہان قصائد نعت خوانندگان وشنوندگان متمکن شده بود که آن سرور علیه وعلی آله الصلوة والسلام ازین عمل راضی خواہند بود چنانچه محمد حسان از ما وحسان راضی اند واین معنے در متخیلهٔ ایشان منتقش گشته تواند بود که در واقعه آن صورت متخیلهٔ خود را دیده باشند بے آنکه واقعهٔ حقیقی باشد ویا تمثیل شیطانی بود وایضاً واقعات ورویاء صادقه گاہے محمول بر ظاہر وحقیقت آنہا ہانست که رائی دیده است مثلاً صورت زید را در خواب دیده است ومراد ہمان حقیقت زید است وگاہے مصروف از ظاہر اند ومحمول بر تعبیر مثلاً صورت زید را در خواب دیده است ومراد ازان عمرو داشته اند مثلاً بواسطه علاقهٔ مناسب که درمیان عمرو وزید بوده است پس این وقائع یاران از کجا معلوم شود که محمول بر ظاہر اند واز ظاہر مصروف نیند چرا نتوان بود که مراد ازان وقائع تعبیرات بود وآن وقائع کنایات باشد از امور دیگر بے آنکه تمثیل شیطانی را گنجائش بود با لجمله اعتبار وقائع نباید نہاد اشیا در خارج موجود اند سعی باید نمود که اشیا را در یقظه بینند که شایان اعتماد است وگنجائش تعبیر نه آنچه در خیال

وانا بسبب فی ذلک الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق علیهم من الصلوات اتمها والتسلیمات اکملها صحیفهٔ التفات که از روی کرم نامزد این حقیر ساخته بودند بوصول آن مبتهج و مسرور گردید جزاکم الله سبحانه خیر الجزاء اندراج یافته بود که اگرچه در منع سماع مبالغه است متضمن منع مولود که عبارت از قصائد نعت و اشعار غیر نعت خواندن است نیز بود اخوی و اعزی میر محمد نعمان و بعض یاران اینجائی که در واقعه آنحضرت را صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم دیده اند که ازین معرکهٔ مولود بسیار راضی اند بر نمی‌آید ترک شنودن مولود بسی مشکل است مخدوما اگر وقائع را اعتبار بود و بر منامات اعتبار باشد مریدان را به پیران هیچ احتیاج نباشد و التزام طریقه از طرق عبث می افتد چه هر مریدی موافق وقائع خود عمل خواهد کرد و مطابق منامات خود زندگانی خواهد نمود آن وقائع و منامات موافق طریق پیر باشند یا نباشند و مرضی او بوند یا نبوند برین تقدیر سلسلهٔ پیری و مریدی برهم میخورد و هر بوالهوسی بوضع خود مستقل میگردد و مرید صادق هزار وقائع را با وجود پیر به نیم جو نمیخرد و طالب رشید بدولت حضور پیر منامات را از اضغاث احلام می‌شمرد و هیچ التفات به آنها نمی‌نماید شیطان لعین دشمنی است قوی منتهیان از کید او ایمن نیستند و از مکر او ترسان و لرزان اند از مبتدیان و متوسطان چه گویند غایة ما فی الباب منتهیان محفوظ اند و از سلطان شیطان مصئون بخلاف مبتدیان و متوسطان پس وقائع ایشان شایان اعتماد نباشد و از مکر دشمن محفوظ نبوند سوال واقعه که دران واقع حضرت پیغمبر را ببینند صادق است و از کید و مکر شیطان محفوظ فان الشیطان لا یتمثل بصورته کما ورد پس وقائع ما نحن فیه صادق باشند و از مکر شیطان محفوظ بوند جواب صاحب فتوحات مکیه عدم تمثیل شیطان را مخصوص بصورت خاصهٔ آنسرور علیه و علی آله الصلوة والسلام که مدفون در مدینه است میسازد و حکم بعدم آن تمثیل بهر صورتیکه ببیند تجویز نمی‌نماید و شک نیست که تشخیص آن صورت علی صاحبها الصلوة والسلام خصوصاً در منامات بسیار متعسر است پس چگونه شایان اعتماد بود و اگر عدم تمثیل شیطان را مخصوص بصورت خاصهٔ آنسرور علیه و علی آله الصلوة والسلام نسازیم و بهر صورتیکه ببیند عدم آن تمثیل را در صورت تجویز نمائیم چنانچه بسیار از علماء بدان رفته اند و نیز مناسب رفعت شان آنسرور است علیه و علی آله الصلوة والسلام گوئیم که اخذ احکام از آن صورت و دریافتن مرضی آن از مشکلات است چه تواند بود که دشمن لعین در میان متوسط شده باشد و خلاف واقع را بواقع نموده بود و بیننده را در اشتباه و التباس انداخته عبارت و اشارت خود را عبارت و اشارت آن صورت علی صاحبها الصلوة گردانیده باشد چنانچه مرویست که روزی سید البشر علیه و علی آله الصلوة والسلام مجلسی داشتند

مرا فکر رسید که نا پسند است بمقصود تکرار کلمۂ طیبہ لا اله الا الله که فقیر در مکتوب سابق بشما نوشته بود نفی این شهود بود که کثرت تعلق داشت لله سبحانه الحمد والمنة که ببرکت این کلمۂ طیبه این شهود از شما زائل گشت همت بلند دارند و تجویز دوری راه اکتفا نمایند ان الله سبحانه یحب معالی الهمم از کوچۂ تنگ توحید بر آمده بشاهراه برافتاده اند چه نعمتی است اگر تذکرۂ احوال سابق نکنند و یاد لذتهای شهود کثرت آمیز ننمایند و استقامت عمری درین راه تنگ و بو فرمایند بسیاری از کوکنار یا نزادیده ام که کوکنار را گذاشته اند و بر قبیح آن فعل مطلع گشته اتفاقاً بعد از مدتے تذکرۂ احوال کوکنار خوردن و یاد لذتهای آن حالت نمودن باز ایشان را بحالت قدیم ایشان برده است مخدوما شهود یکه بمرایای کثرت تعلق دارد لذت بخش است و شهود تنزیهی که روبجهل دارد از التذاذ بعید است تا بمدد شیخ مقتدا بآن راه رفتن متعذر است اخوی اعزی مولانا احمد برکی که عوام او را از علما ظاهر میدانند و او نیز علم باحوال خود و احوال یاران خود نداده سرش آنست که باطن او متوجه شهود تنزیهی است که موطن جهل است و ایمان او در رنگ علما ایمان بغیب است باطن او از ابتدا فطرتی اتفاقی به شهود کثرت آمیز نگردده است و ظاهر بتبریات صوفیه مفتون و مغرور نگشته وجود شریف او دران نواحی مغتنم است این حالت که شما از حصول آن خبر داده اید مولانا و یرا است که بآن حالت متحقق است علم او لم یعلم نزد فقیر مدار آن بقعه بر وجود مولانا است عجب است که بر اہل کشوف آن نواحی این معنی چگونه مخفی مانده است در علم فقیر بزرگی مولانا در رنگ وجود آفتاب ظاهر و باهر است زیاده چه تصدیع دهد التماس دعا و فاتحه دارد والسلام

مکتوب دویست و هفتاد و پنجم بملا احمد برکی صدور یافته در جواب استفسار که از قبول خود نموده و بیان احوال یاری از یاران خود نوشته بود و تحریض نمودن بر تعلیم علوم شرعیه و نشر احکام فقهیه و ما یناسب ذلک بعد الحمد والصلوٰة و تبلیغ الدعوات میرساند که دو صحیفۂ شریفه که بمصحوب شیخ حسن و غیره ارسال داشته بودند رسید فرحت فراوان رسانید در یک صحیفه بیان احوال خواجۂ اویس نموده اند و در صحیفۂ دیگر استفسار از قبول خود فرموده و درین اثنا توجهی بحال ایشان نموده اند دید که مردم آن نواحی بجانب شما میدوند و التجا بشما می آرند معلوم شد که شما را مدار آن زمین ساخته اند و مردم آن حدود را بشما مربوط داشته لله سبحانه الحمد والمنة علی ذلک ظهور این معامله را از جمله واقعات نه انگارند که از مظان ریب و اشتباه است بلکه از محسوسات و مشاهدات شمرند عمده در تحصیل اید و لت شما را از تعلیم علوم شرعیه است و نشر احکام فقهیه در مواضعیکه در آنجا تمکن گشته است و بدعت رسوخ پیدا کرده و بآن محبت و اخلاص که شما را

دیده شود خواب و خیال است یاران آنجا مانیست که بوضع خود زندگانی نموده اند اختیار بدست ایشانست اما
میر محمد نعمان را غیر از انقیاد چه چاره است عیاذا بالله سبحانه اگر لمحه بعد از منع توقف نماید اگر فرضاً توقف کند که
آمرزیده خواهد کرد مبالغه فقیر در منع بواسطه مخالفت طریقت خود است مخالفت طریق خواه بسماع و رقص بود خواه بمولود
و شعرخوانی هر طریق را موصولیت بمطلب خاص و وصول بمطلب خاص این طریق متوسط بترک این امور هر که طالب مطلب
این طریق بود باید که از مخالفت این طریق اجتناب نماید و مطالب طریق دیگر منظور نظر او نباشد حضرت خواجه نقشبند
قدس سره فرموده اند نه این کار میکنیم و نه آنکار میکنیم یعنی این کار منافی طریق خاص است پس نکنیم و چون مشائخ دیگر کرده اند
بر آن انکار هم نمائیم لکل وجهة هو مولیها فیروز آباد که ملجأ و ملاذ ما فقراست و قدوه ما پیروان هر گاه در روامری حادث شود
که مخالف این طریقه علیه بود جای اضطراب ما فقراست مخدوم زاده با احق بمحافظت طریق والد بزرگوار خود فرزندان
حضرت خواجه احرار قدس سره بعد از تغیر والد بزرگوار ایشان طریق اصل را ایشان محافظت نمودند و با تغیر کنندگان
مجادله فرمودند چنانچه بسمع شریف شما نیز رسیده باشد از مشرب قوی العذب حضرت خواجه ما نوشته بودند آری در اوائل
حال در بعض صورات رعایت مذهب ملامتیه نموده مساهله میفرمودند و ملامت را ترجیح داده ترک عزیمت در بعض اشیاء
ارتکاب مینمودند اما در اواخر از این امور هم اجتناب داشتند و با ملامت و ملامتیه نمیکردند به نظر انصاف به بینند و اگر
فرضاً حضرت ایشان درین اوان در دنیا زنده بودند و این مجلس و اجتماع منعقد میشد آیا این امر راضی میشدند
و این اجتماع را می پسندیدند یا نه یقین فقیر آنست که هرگز این معنی تجویز نمیفرمودند بلکه انکار می نمودند مقصود فقیر
اعلام بود قبول کنید یا نکنید هیچ مضائقه نیست و گنجائش مشاجره نه اگر مخدوم زاده ها و یاران آنجایی بر همان
وضع مستقیم باشند ما فقیران را از صحبت ایشان غیر از حرمان چاره نیست زیاده چه تصدیع دهد والسلام
اولاً و آخراً **مکتوب دویست و هفتاد و چهارم** بشیخ یوسف برکی صدور یافته در بیان
بلند همتی و عدم التفات به شهودات سفلی که تعلق بمرایای کثرت دارد و ما یناسب ذلک بعد الحمد و الصلوة
و تبلیغ الدعوات میرساند رسائل ثلثه شما که ارسال داشته بودید رسید و از وقائع احوال و کرامات که
اندراج یافته بود بوضوح انجامید حالیکه در آخر حال شهود وحدت در کثرت نوشته اند و باین عبارت ادا
نموده اند که دیگر انتها آنست که بحال اول شهود گم شدن کم کند یعنی بنده ام و خلق و امت محمد مصطفی ام
صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم آن حال اصیل است و فوق احوال مذکوره است اما
انتها دیگر است و نهایت از آن حال بمراحل بعید است ع هنوز ایوان استغنا بلند است

وقسم ثانی مخزن علم حقائق و اسرار ید و وجه و قدم و ساق و اصابع و انامل که در قرآن و حدیث آمده است همه از
متشابهات است و همچنین حروف مقطعات که در اوائل قرآن وارد شده اند نیز از متشابهات اند که بر تاویل آنها
اطلاع نداده مگر علماء راسخین را خیال نکنی که تاویل عبارت از قدرت است که به ید تعبیر آن نموده اند و یا ذات
است که به وجه آنرا معبر ساخته بلکه تاویل آنها از اسرار غامضه است که با خص خواص آنرا نموده اند از حروف
مقطعات قرآنی چه نویسد که هر حرفی از ان حروف بحریست مواج از اسرار خفیه عاشق و معشوق و رمزیست
غامض از رموز دقیقه محب و محبوب و محکمات هر چند امهات کتاب اند اما نتائج و ثمرات آن که متشابهات اند از مقاصد
کتاب اند امهات از وسائل بیش نیستند از برای حصول نتائج پس لب کتاب متشابهات اند و محکمات کتاب قشر آن لب
متشابهات اند که برمز و اشاره بیان اصل می نمایند و از حقیقت معامله آن مرتبه نشان میدهند بخلاف محکمات متشابهات
حقائق اند و محکمات بنسبت متشابهات صور آن حقائق عالم راسخ کسی بود که لب را بالقشر تواند جمع ساخت
و حقیقت را بالصورت تواند فرو آورد و علماء قشر بقشر خرسند اند و به محکمات اکتفا نموده و علماء
راسخین علم محکمات را حاصل نموده از تاویل متشابهات حظ وافر فرا میگیرند و جمع صورت و حقیقت نما
که محکم و متشابه است مینمایند اما کسیکه بعلم محکمات و بعمل بمقتضاے آن محکمات تاویل متشابهات
جوید و صورت را گذاشته بحقیقت پوید آنکس جاهل است که از جهل خود بیخبر است و ضالست
خود بی شعور نمیداند که این نشاء مرکب از صورت و حقیقت است تا این نشاء است هیچ حقیقت از صورت
منفک نیست قال الله تعالی واعبد ربک حتی یاتیک الیقین ای الموت کما قال المفسرون عبادت را
تا زمان موت منتهی ساخت که منتها این نشاء است لان من مات فقد قامت قیامته و در نشاء اخروی
که ظهور حقائق است انفکاک صور از حقائق آنجا حاصل است پس حکم هر نشاء علیحده است خلط نکند یکی را
بدیگرے مگر جاهل یا زندیق که مقصودش ابطال شرائع است چه هر حکمی که شریعت را بر مبتدیست همان حکم
بر منتهی است عامه مومنان و اخص خواص از عارفان درین معنی متساوی الاقدام اند متصوفان خام و ملحدان
بی سرانجام در صدد آنند که گردنهای خود را از ربقه شریعت بر آرند و احکام شرعیه را مخصوص بعوام دارند
خیال میکنند که خواص مکلف بمعرفت اند و بس چنانکه از جهل امراء و سلاطین را بجز عدل و انصاف
مکلف نمیدانند و میگویند که مقصود از اتیان شریعت حصول معرفت است و چون معرفت
میسر شد تکلیفات شرعیه ساقط گشت و این کریمه واعبد ربک حتی یاتیک الیقین ای الله

بہندوستان خود بعض عطا فرمودہ است تعالی فعلیکم بتعلیم العلوم الدینیۃ ونشر الاحکام الفقہیۃ ما استطعتم فانہما ملاک الامر ومناط الارتقاء ومدار النجاۃ کمر ہمت را مضبوط بستہ خود را در جرگہ علما دارند و بامر معروف ونہی منکر خلق را براہ حق جل سلطانہ دلالت فرمایند قال اللہ سبحانہ وتعالی ان ہذہ تذکرۃ فمن شاء اتخذ الی ربہ سبیلا ذکر قلبی کہ آن مجاز است نیز موید ایشان احکام شرعیہ است و دافع سرکشی نفس امارہ آن طریق را نیز جاری دارند و از عدم اطلاع بہ احوال یاران خود دلگیر نباشند و آنرا دلیل بیحاصلی خود ندانند احوال یاران در آئینہ داری کمالات شما کافی است احوال شما است کہ بطریق انعکاس در یاران ظاہر گشتہ است شیخ حسن یکی از ارکان دولت شما است و ممد و معاون معاملہ شما اگر فرضاً شما را میل باوراء النہر یا سیر ہندوستان پیدا شود و نائب مناب شما آنجا شیخ حسن است التفات و توجہ در حق او مرعی دارند و کوشش بلیغ فرمایند کہ از تحصیل علوم دینیہ ضروریہ زودتر فارغ شود این سیر ہندوستان ہم در حق او مغتنم بود و ہم در حق شما رزقنا اللہ سبحانہ وایاکم الاستقامۃ علی ملۃ الاسلام علی صاحبہا الصلوۃ والسلام والتحیۃ نوشتہ بودند کہ آن یار رشید شاہ است کہ ترقی واقع شدہ است آنچہ در غیبت و بی شعوری دست میدہد از ارواح طیبات حالا در افاقت می بینند مخدوما این دید را ہیچ دلالت بر ترقی نیست در شعور بینند یا در بی شعوری قدم اول درین راہ آنست کہ غیر حق را سبحانہ ہیچ نہ بینند و از ما سوای او سبحانہ در مبدأ اندیشہ او ہیچ نماند باین معنی کہ اشیا را غیر او تعالی نہ بینند و بعنوان ما سوای اند این خود کثرت بینی است بلکہ غیر او را سبحانہ اصلا نہ بینند و ندانند این حالت معبر بفنا است و منزل اول است از منازل این راہ و بدون خرط القتاد ست ہیچکس را

تا نگردد او فنا * نیست رہ در بارگاہ کبریا *

مکتوباتی کہ درین ایام نوشتہ شدہ است بسیار عزیز الوجود ست و فوائد غریبہ در انجا اندراج یافتہ نقل آنرا شیخ حسن آوردہ اند نیک ملاحظہ خواہند فرمود التماس دعاء مغفرت والدہ مرحومہ خود نمودہ بودند اجابت نمودہ آمد باقی احوال اینجا را شیخ حسن بتفصیل معروض خواہند داشت والسلام علی من اتبع الہدی والتزم متابعۃ المصطفی علیہ وعلی آلہ من الصلوات افضلہا ومن التحیات اکملہا فقیر و فقیرزادہ ہا التماس دعاء سلامتی خاتمہ دارند والسلام

مکتوب دویست و ہفتاد و ششم بمیان شیخ بدیع الدین صدور یافتہ در بیان محکمات و متشابہات قرآنی و بیان علماء راسخین و بیان کمالات ایشان و ما یناسب ذلک

الحمد للہ رب العالمین والصلوۃ والسلام علی سید المرسلین علیہ وعلی آلہ واصحابہ الطیبین الطاہرین اجمعین جعلنا اللہ سبحانہ وایاکم من الراسخین فی العلم اے برادر حضرت حق سبحانہ وتعالی کتاب مجید خود را دو قسم ساخت محکمات و متشابہات قسم اول منشاء علم شرائع و احکام است

کلامیکہ برای اہل سنت بہ ثبوت پیوستہ است ہزاران شہود و مشاہدات را بیک مسئلہ بیچونی و بیچگونگی حق جل و علا کہ از مسائل کلامیہ است برابر نمی اندازند و احوال و مواجید و تجلیات و ظہورات را کہ بخلاف حکمی از احکام شرعیہ ظاہر کردند بہ نیم جو نخرند و آن ظہور را از منطان استدراج می شمرند او لئک الذین ہدی اللہ فبہداہم اقتدہ ایشانان علماء راسخان اندکہ بر حقیقت معاملہ ایشانرا اطلاع بخشیدہ اند و ببرکت مراعات آداب شریعت ایشانرا بحقیقت شریعت رسانیدہ بخلاف فرقۂ ثانیہ کہ ہرچند متوجہ حقیقت اند و گرفتاری بحقیقت دارند و در اتیان احکام شرعیہ مہما امکن سر موی تجاوز نمی نمایند اما چون آن حقیقت را ورای شریعت دانستہ اند و شریعت را قشر آن حقیقت تصور نمودہ ناچار ظلی از ظلال آن حقیقت فرو ماندہ اند و بحقیقت معاملۂ آن حقیقت راہ وصول نیافتہ لاجرم ولایت ایشان ظلی آمد و قرب ایشان صفاتی بخلاف ولایت علماء راسخ کہ اصل است در راہ وصول باصل یافتہ و از حجب ظلال تمام گذشتہ لاجرم ولایت ایشان ولایت انبیا است علیہم الصلوات والتسلیمات و ولایت آن اولیا ظل ولایت انبیا علیہم الصلوات والتحیات و فقیر علماء راسخان را غیر از ایمان بمتشابہات نصیب نمی یافت و تاویلاتی کہ علماء صوفیہ بیان کردہ اند آنہا را لائق بشان آن متشابہات نمی دانست و از اسراری کہ قابل استتار باشد آن تاویلات را تصور نمیکرد چنانچہ عین القضاۃ در تاویل بعضے از متشابہات گفتہ مثلا از الف لام میم الم خواستہ کہ بمعنی دوست کہ لازم عشق و محبت است و امثال آن آخر کار چون حضرت حق سبحانہ تعالی بمحض فضل خود شمۂ از تاویلات متشابہات را برین فقیر ظاہر ساخت و جدولی از آن دریای محیط بہ زمین استعداد این مسکین کشادہ گردانید دانست کہ علماء راسخانرا نیز از تاویلات متشابہات نصیب وافر است الحمد للہ الذی ہدانا لہذا و ما کنا لنہتدی لولا ان ہدانا اللہ لقد جاءت رسل ربنا بالحق تعبیرات و قائع مسطورہ را کہ طلب نمودہ بودند حوالہ بر حضور داشتہ از ان مقولہ ہیچ ننوشت چہ کند قلم بمعارف دیگر جاری گشت و معاملہ دیگر پیش آمد معذور خواہند داشت والسلام علیکم و علی سائر من اتبع الہدی والتزام متابعۃ المصطفی علیہ و علی آلہ و علی اخوانہ الصلوات والتسلیمات العلی

مکتوب دویست و ہفتاد و ہفتم بملا عبد الحی صدور یافتہ

در بیان علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین این علوم از علوم سابقہ است کہ در توسط حال تحریر یافتہ بود درین معرفت نہایت شہود و شہود انفسی است و معارفیکہ اخیر نوشتہ اند شہود انفسی را در رنگ شہود افاقی بے ماحصل دانستہ و ورای انفس شہود اثبات نمودہ اند در رنگ

کما قال سهل التستری بیت شاهد می آرند یعنی انتهاء عبادت تا حصول معرفت حقتعالی است ظاهرا کسیکه باین کرده است یقین را بالله سبحانه مرادش انتها کلفت عبادت بوده باشد تا زمان حصول معرفت حق جل وعلا نه نفس عبادت که آن مفضی الحاد و زندقه است ومی انگارد که عبادت عارفان ریائی است برای آن میکنند که مبتدیان و پس روان ایشان بآن اقتدا کنند نه آنکه عارفان محتاج بعبادات اند و در تائید این قول از مشائخ نقل میکنند که گفته اند تا پیر منافق و مرائی نباشد مرید از وی منتفع نگردد خذلهم الله سبحانه ما اجهلهم آنقدر احتیاج که عارفان را بعبادات است عشر آن مبتدیان را ازان احتیاج حاصل نیست وعروجات ایشان مربوط بعبادات است و ترقیات ایشان منوط به اتیان احکام و شرائع ثمرات عبادات که عوام را فردا متوقع است عارفان را ثمرات آن امروز میسر است پس ایشان احق بعبادات باشند واحوج باتیان شریعت بوند باید دانست که شریعت عبارت از مجموع صورت و حقیقت است صورت ظاهر شریعت است وحقیقت باطن شریعت پس قشر و لب هر دو اجزاء شریعت اند و محکم و متشابه هر دو افراد آن علماء ظاهر بقشر آن کفایت نموده اند و علماء راسخین قشر آنرا بلب جمع ساخته اند و از مجموع صورت و حقیقت حظ وافر فرا گرفته پس شریعت را در رنگ شخصے که مرکب از صورت و حقیقت است تصور باید کرد جمعے بصورت آن گرفتارے پیدا کردند و از حقیقت آن انکار نمودند و پیر مقتدای خود را غیر از مداهنه بود و سے ندانستند این جماعه علماء قشر اند جماعه دیگر گرفتاران حقیقت گشتند اما ان حقیقت را حقیقت شریعت ندانستند بلکه شریعت مقصور بر صورت داشتند و قشر انگاشتند و لب وراء آن تصور نمودند مع ذلک سرموی از اتیان احکام شریعت باز نماندند که صورت را از دست ندادند و تارک حکمے از احکام شریعت را بطال و ضال شمردند اینها اولیاء خدا اند جل سلطانه و بمحبت او تعالی از ما سوای او سبحانه بریده اند و جمعے دیگر آنند که شریعت را مرکب از صورت و حقیقت دانسته و مجموع قشر و لب یقین نموده حصول صورت شریعت بی تحصیل حقیقت آن نزد ایشان از حیز اعتبار ساقط است و حصول حقیقت آن بی ثبات صورت ناتمام و ناقص بلکه حصول صورت را که بے ثبوت حقیقت بود آنرا از اسلام نیز میدانند و نجات بخش تصور میکنند کما هو حال ظواهر العلماء و عوام المؤمنین و حصول حقیقت از بی ثبوت صورت از جمله محالات تصور مینمایند و قائل آنرا زندیق و ضال می نامند بالجمله کمالات صوری و معنوی نزد این بزرگواران منحصر در کمالات شرعیه است و علوم و معارف الهیه مقصور بر عقائد

قدس الله تعالی سره علم الیقین حجاب عین الیقین و عین الیقین حجاب علم الیقین وقال ایضا وعلامة من عرف حق المعرفة ان یطلع علی سره فلا یجد علما به فذلک الکامل فی المعرفة التی لا معرفة وراءها وقال بعضهم ایضا قدس الله تعالی اسرارهم الغلبة اعرفهم بالله اشدهم تحیرا فیه حق الیقین عبارت از شهود اوست سبحانه بعد ارتفاع التعین و اضمحلال المتعین اما این شهود او حق را سبحانه بحق است جل و علا اذ لا یحمل عطایا الملک الا مطایاه و این در بقا بالله که مقام بی یسمع و بی یبصر است صورت بندد وگاه سالک را بعد از تحقق بفنا مطلق که فنای ذات و صفات است حق سبحانه و تعالی بمحض عنایت خویش از نزد خود وجودی می بخشد و از سکر حال و بیخودی بصحو و افاقت می آرد و این وجود را وجود موهوب حقانی گویند دران موطن علم و عین حجاب یکدیگر نمی شوند در عین شهود عالم و در عین علم مشاهد و همین تعین اوست که عارف درانموطن آنرا عین حق می یابد عز شانه بتعین کونی چه اثری ازان در دیده شهود او نمانده است و از تجلیات صوریه که تعینات و صور خودها را حق می یابند تعالی شانه آن تعینات کونیه است که فناء باو راه نیافته است فاین احدهما عن الآخر ما للتراب و رب الارباب اگرچه ظاهر عبارت نزد عوام موهم عدم فرق است میان تجلی صوری که خود را حق یافتن است و میان حق الیقین که درانجا هم خود را حق یافتن است اما در تجلی صوری آثار صورت نیفتد و در حق الیقین بر حقیقت و نیز در تجلی صوری حق را بخود می بیند و درین موطن حق را بحق می بیند تعالی شانه حق را بخود نمیتوان دید پس اطلاق شهود در تجلی صوری بر سبیل تجوز است چه حق را جز بحق نمیتوان دید آن در مرتبه حق الیقین است که حقیقت شهود دران مقام متحقق است و بعض شیوخ الزمان لما لم یطلع علی هذا الفرق ولم یعلم التعین الا التعین الکونی اطال لسان الطعن علی الاکابر قدس الله تعالی اسرارهم فی تفسیرهم حق الیقین علی النحو الذی قرر و زعم ان هذا التعین قد یحصل فی التجلی الصوری الذی هو اول القدم فی السلوک وهم فسروا به حق الیقین الذی هو نهایة الاقدام فکیف یستقیم بل حکم ان حق الیقین الذی حصل لهم فی النهایة یحصل لنا فی التجلی الصوری الذی هو اول اقدامنا والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم والسلام

مکتوب دویست و هفتاد و هشتم

بملا عبدالکریم سنامی صدور یافت در بیان آنکه لازم بر هر کسی بعد از تصحیح عقائد و عمل بمقتضای شریعت غرا سلامت داشتن قلب لازم است از ما دون حق جل و علا که نسیان ماسواست و مداحی طریقه علیه

شہود آفاقی بی حاصل دانستہ ورائی انفس و آفاق شہود اثبات نمودہ اند بلکہ انفس شہود را دروازۂ وصول دانستہ از ماورای آن علوم و معارف نوشتہ اند چنانکہ بمعنے از کتب و رسائل ایشان لائح است بدان ارشدک اللہ تعالی کہ علم الیقین در ذات حق سبحانہ و تعالی عبارت از شہود آیاتیست کہ دال اند بر قدرت او تعالی و تقدس و شہود آن آیات را سیر آفاقی گویند اما شہود و حضور ذاتی جز سیر انفسی متصور نیست و آن جز در نفس سالک نمی باشد ؎ ذرہ گر نیک ور بس بد بود * گرچہ عمری تگ زند در خود بود :. و آنچہ در بیرون خود مشاہدہ میکند ہمہ از قبیل مشاہدۂ آثار و دلائل است بر ذات او تعالی نہ مشاہدہ ذات حضرت سلطانہ قطب المحققین سید العارفین ناصر الدین خواجہ عبد اللہ قدس سرہ الاقدس فرمودہ اند کہ سیر بر دو نوع است سیر مستطیل و سیر مستدیر سیر مستطیل بعد در بعد است و سیر مستدیر قرب در قرب سیر مستطیل مراد از خارج دائرۂ خود طلبیدن است و سیر مستدیر گرد دل خود گشتن ست و مقصود از خود جستن پس تجلیاتے کہ در صور حسی ہو مثالی و ہمچنین در پردۂ انوار میباشند داخل علم الیقین اند ہر صورتیکہ باشد و ہر نوریکہ ظاہر شود رنگین باشد آن نور یا بیرنگ متناہی باشد یا غیر متناہی محیط کائنات بود یا نہ حضرت مخدومی مولوی عبد الرحمن الجامی قدس اللہ سرہ السامی در شرح لمعات میفرمایند در بیان این بیت ؎ اے دوست ترا بہر مکان میجستم * ہر دم خبرت زاین و آن میجستم :. کہ این اشارت بمشاہدۂ آفاقیست کہ مفید علم الیقین است و این شہود چون از مقصود منہ خبر نمید ہد و حضور آن نمی بخشد الا بالامارات والاستدلال لاجرم در رنگ شہود دود و حرارت باشد کہ دلالت میکند بر ذات آتش پس این شہود از دائرہ علم نہ برآید و مفید عین الیقین نشود و مغنی وجود سالک نباشد عین الیقین عبارت از شہود حق است ایزد سبحانہ بعد انکان معلوماً بالعلم الیقینی و این شہود مستلزم فنای سالک است در غلبہ این شہود و تعین او بالکلیہ گم میگردد و در دیدۂ شہود او اثرے از ان باقی نمیماند و در شہود فانی و مستہلک می گردد و این شہود نزد طائفہ علیہ قدس اللہ تعالی اسرارہم معتبر است با دراک بسیط و معرفت نیز گویند و درین ادراک عوام و خواص شریک اند لیکن فرق آنست کہ خواص را شہود خلق مزاحم شہود حق جل و علا نیست بلکہ در دیدۂ شہود شان جز حق جل و علا شہود نہ عوام را مزاحم است لہذا از آن شہود ذہول تمام دارند و از ادراک خبر ندارند و این عین الیقین حجاب علم الیقین است کما ان علم الیقین حجابہ در وقت تحقیق این شہود ہمہ حیرت و نادانی است علم را دران موطن اصلا گنجایش نیست قال بعض الکبراء

حق سبحانه وتعالی استقامت بران کرامت فرماید که مشارالیه چون در اسلام نو درآمده است اورا تعلیم عقائد کلامیه که در کتب فارسی مذکوراند نمایند وهمچنین تعلیم احکام فقهیه نیز نمایند تا معرفت فرض وواجب وسنت ومندوب وحلال وحرام ومکروه ومشتبه پیدا کند وبمقتضاے آن زندگانی نماید وتعلم وتعلیم کتاب گلستان وبوستان داخل بیکاریست والسلام **مکتوب دویست وهفتاد ونهم** بملا حسن کشمیری صدور یافت.

در اداء شکر نعمت ودلالت او بر طریقهٔ علیه نقشبندیه وتحریض بر صحبت وخدمت حضرت ایشان قدس سره الاقدس ودرضمن آن اظهار نعم خداوندی جل سلطانه که بتوسط آن مرتب گشته ذکر یافته الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه شریفه که از روے کرم والتفات تام نزد این فقیر ساخته بودند جناب مولانا احمد بعلی رسانیدند موجب فرحت فراوان گشت سلامت باشند استفسار رفته بود ازین عبارت شیخ محیی الدین بن العربی قدس سره که بسبب ترتیب خلافتهم مدة اعمارهم که درکدام کتاب از مصنفات ایشان واقع شده است مخدوما فقیر این عبارت را ندیده است که در فتوحات مکیه دیده بود درینولا هر چند تفحص کرد تعیین الموضع میسر نشد اگر مرة ثانیه بنظر در آمد اعلام خواهد نمود انشاء الله تعالی دیگر فقیر در اداء شکر نعمت دلالت شما اعتراف بقصور دارد ودر مکافات آن احسان شما معترف بعجز انهمه کاروبار متمنی بر آن نعمت است وانهمه بدو واد مربوط باحسان محسن توسط شما آن داده اند که کم کسے دیده است وهمین توسل شما آن بخشیده اند که کم کسے چشیده است از خواص عطایا آنقدر عطا فرموده اند که اکثرے را از علوم عطایای آن مقدار میسر نشده است احوال ومقامات واذواق ومواجید وعلوم ومعارف وتجلیات وظهورات همه زینه هارا عروج ساخته بمدارج قرب ومنازل وصول رسانیده اند لفظ قرب ووصول از تنگی میدان عبارت اختیار کرده است والا فلا قرب ثمه ولا وصول ولا عبارة ولا اشارة ولا شهود ولا حلول ولا اتحاد ولا کیف ولا این ولا زمان ولا مکان ولا احاطة ولا سریان ولا علم ولا معرفة ولا جهل ولا حیرة ؎ چه گویم با تو از مرغے نشانه * که با عنقا بود هم آشیانه * ز عنقا هست نامے پیش مردم * ز مرغ من بود آن نام هم گم * چون اظهار این احسانهای خداوندے جل سلطانه که در عالم اسباب ظهور آنها مترتب است بران نعمت شما بوده است متضمن شکر نعمت شما نیز بوده است درضمن چند فقره مندرج ساخته بقید کتابت در آورده بود که لختے از شکر آن نعمت شما ادا یابد والسلام علیکم وعلی سائر من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات **مکتوب دویست وهشتادم**

نقشبندیه و در تحریض بامداد و اعانت موتی و ما یناسب ذلک الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی
مکتوب مرغوب اخوی رسید موجب فرحت گشت نصیحتی که به یاران کرده و میکنند آنست که بعد از تصحیح
عقائد بروفق کتب کلامیه اهل سنت و جماعت شکر الله تعالی سعیهم بعد از اتیان احکام فقهیه از فرض و واجب و سنت
و مندوب و حلال و حرام و مکروه و مشتبه امتثالا و انتهاء سلامت داشتن قلب است از گرفتاری ما دون حق سبحانه
و تعالی و سلامتی قلب وقتی میسر شود که در قلب ماسوی حق جل و علا مخطور نشود فرضاً اگر هزار سال
حیات وفا کند غیر حق سبحانه در دل خطور نکند بآن معنی که اشیاء در خاطر گذرند و آنها را غیر حق ندانند
جل سلطانه زیرا که این معنی در ابتداء مراقبان توحید را نیز میسر است بلکه بآن معنی که اشیاء اصلا در دل
خطور نکنند و این عدم خطور مبنی بر نسیان قلب است ما دون حق را سبحانه بر نهجی که اگر به تکلف اشیا را
بیاد او بدهند یاد نکند این دولت معبر بفناء قلب است و قدم اول است درین راه و سائر کمالات لاحقه
متفرع برین دولت اند ∴ هیچکس را تا نگردد او فنا ∴ نیست ره در بارگاه کبریا ∴ و اقرب طرق
از برای وصول باین دولت عظمی طریقه علیه نقشبندیه است قدس الله تعالی اسرار اربابها چه این بزرگواران
ابتداء سیر از عالم امر نموده اند و از قلب بمقلب قلب راه جسته ایشان را بجای ریاضات و مجاهدات
دیگران التزام سنت است و اجتناب از بدعت حضرت خواجه نقشبند قدس سره فرموده اند طریق ما اقرب
طرق است اما التزام سنت کار مشکل فطوبی لمن توسل بهم و اقتدی بهداهم المولوی الجامی ؎
نقشبندیه عجب قافله سالارانند ∴ که برند از ره پنهان بحرم قافله را ∴ از دل سالک ره جاذبهٔ
صحبت شان ∴ می برد وسوسهٔ خلوت و فکر چله را ∴ قاصری گر کند این طائفه را طعن قصور ∴ حاش لله که
برآرم بزبان این گله را ∴ همه شیران جهان بستهٔ این سلسله اند ∴ روبه از حیله چسان بگسلد این سلسله را ∴
ثانیاً مرفوع آنکه صحیفه محبت اطوار قاضی محمد شریف رسید چون منبی از فرط محبت فقرا بوده موجب فرحت
گشت دعاء فقیر را بایشان رسانند ثالثاً لائح باد که مکتوب مرغوب بشیخ حبیب الله رسید از فوت
والد مرحوم خود نوشته بودند انا لله و انا الیه راجعون از جانب فقیر دعاء رسانیده عزای
مصیبت نمایند و گویند که بدعاء و فاتحه و صدقه و استغفار امداد و اعانت والد مرحوم خود
نمایند فان المیت کالغریق ینتظر دعوة تلحقه من ولد او اب او ام او اخ او صدیق رابعاً
مکشوف آنکه شیخ احمد بی طریقه این بزرگواران را نموده متاثر گشته است حضرت

و بعد از اجلاس دیگرے بجاے خود بنحیکه هیچ فتوری بوضع سابق راه نیابد اگر متوجه اینجد و دشوند گنجایش دارد بدون این شرائط معامله آنجا را برهم نزنند و در جمعیت طالبان فتور نه اندازند زیاده چه مبالغه نماید والسلام

مکتوب دویست و هشتاد و دوم بمیان بدیع الدین صدور یافته در بیان ملاقات حضرت الیاس و حضرت خضر علی نبینا و علیهما الصلوة والسلام وشمه از احوال ایشان

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی مدتی بود که یاران از احوال حضرت خضر علی نبینا و علیه الصلوة والسلام استفسار مینمودند فقیر را چون اطلاع بر احوال ایشان کما ینبغی نداده بودند در جواب توقف میکرد اتفاقاً امروز در حلقه بامدادی می بینم که حضرت الیاس و حضرت خضر علی نبینا و علیه الصلوة والتسلیمات بصورت روحانیان حاضر شدند و به تلقی روحانی حضرت خضر فرمودند که ما از عالم ارواحیم حضرت حق سبحانه و تعالی ارواح ما را قدرت کامله عطا فرموده است که بصورت اجسام متمثل شده کارهای که از اجسام بوقوع می آید از ارواح ما صدور می یابد از حرکات و سکنات جسمانی و طاعات و عبادات جسدی درین اثنا پرسیده که شما نماز به مذهب شافعی ادا مینمایید فرمودند ما بشرائع مکلف نیستیم چون مهمات قطب مدار را با ما مربوط ساخته اند و قطب مدار بر مذهب شافعی است ما هم در پس او نماز بمذهب شافعی ادا مینماییم درانوقت معلوم شد که بر طاعت ایشان جزا مترتب نیست در ادای طاعات موافقت با اهل طاعت مینمایند و مراعات صورت عبادت میکنند و نیز معلوم شد که کمالات ولایت را موافقت بفقه شافعی است و کمالات نبوت را مناسبت بفقه حنفی اگر فرضاً درین امت پیغمبرے مبعوث میشد موافق فقه حنفی عمل میکرد و درینوقت حقیقت سخن حضرت خواجه محمد پارسا قدس سره معلوم شد که در فصول سته نقل کرده اند که حضرت عیسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام بعد از نزول بمذهب امام ابوحنیفه رضی الله عنه عمل خواهد کرد درانوقت بخاطر رسید که ازین دو بزرگوار دریوزه نماید فرمودند که کسی را که عنایت خداوندی جلشانه شامل حال او بود ما را درانجا چه دخل باشد گویا خود را از میان کشیدند و حضرت الیاس علی نبینا و علیه الصلوة والسلام درین گفتگو هیچ تکلم نفرمودند والسلام

مکتوب دویست و هشتاد و سوم به صوفی قربان صدور یافت در بیان رویة حضرت رسالت خاتمیت علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات در شب معراج که آن در دنیا واقع نشده است بلکه در آخرت واقع شده است

پرسیده بودند که اجماع اهل سنت و جماعت است که رویت در دنیا واقع نیست که اکثر علما را اهل سنت منع رویة حضرت رسالت خاتمیت علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات در شب معراج نموده اند قال حجة الاسلام والاصح

بحافظ محمود صدور یافته محبت این طائفه سرمایهٔ سعادتست وهر کرا باین نعمت مشرف سازند واستقامت
دهند همه چیز خواهند داد وبعد الحمد لله والصلوة وتبلیغ الدعوات میرساند که مکتوب شریف که بمصحوب جناب مولانا
محمد یعلی ارسال داشته بودند رسید موجب فرحت گشت لله سبحانه الحمد که محبت فقرا که سرمایهٔ سعادت دنیویه واخرویه است
رسوخ تمام دارد وتمادی ایام مفارقت تاثیرے دران نکرده دو چیز را محافظت لازم است متابعت صاحب شریعت
علیه وعلی آله الصلوة والسلام ومحبت واخلاص با شیخ مقتدا باین دو چیز هرچه دهند نعمتی است اگر هیچ ندهند واین دو چیز
راسخ باشند غم نیست آخر خواهند داد واگر عیاذا بالله سبحانه دریکی ازین دو چیز خلل رفت مع ذلک احوال واذواق
بحال خود است از استدراج باید دانست وخرابی خود باید انگاشت طریق استقامت اینست والله سبحانه الموفق
والسلام مکتوب دویست وهشتاد ویکم بسیادت مآب میر محمد نعمان صدور یافت در شکر نعمت انتساب بسلسلهٔ
علیه نقشبندیه وآنکه درین طریق راه بکمالات نبوت بطریق تبعیه ووراثت میکشایند وهرکه درین طریق بنا بر اعتماد
بر وقائع ومنامات خود سازد واختراع امور محدثه نماید ومراعات آداب آن نکند خاسر وخائب است و نامناسب
ذلک الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی شکر این نعمت عظمی بکدام زبان بجا آید که حضرت حق سبحانه وتعالی ما
فقرا را بعد از تصحیح عقائد بموجب آرای اهل سنت وجماعت شکر الله تعالی سعیهم بسلوک طریقه علیه نقشبندیه مشرف ساخت و
از مریدان منتسبان این خاندان بزرگ گردانید نزد فقیر یک گام درین طریق زدن بهتر از هفت گام طرق دیگر است
راهیکه بکمالات نبوت بطریق تبعیه ووراثت کشاده میشود مخصوص باین طریق عالی است انتهای طرق دیگر تا نهایت کمالات
ولایت است از انجا راهی بکمالات نبوت نکشاده اند ازینجاست که این فقیر در کتب ورسائل خود نوشته است که طریق این بزرگواران
طریق اصحاب کرام است علیهم الرضوان چنانچه اصحاب کرام بوراثت از کمالات نبوت حظ وافر گرفته اند منتهیان این طریق نیز از ان
کمالات بطریق تبعیت نصیب کامل میابند مبتدیان ومتوسطان که ملتزم این طریق اند ومحبت کامل بمنتهیان این طریق دارند نیز
امیدوار اند المرء مع من احب بشارتی است دور افتادگان را خائب وخاسر درین طریق کسی است که داخل این طریق شود ومراعات
آداب این طریق نکند وامور محدثه درین طریق اختراع نماید وباعتماد منامات ووقائع خود بخلاف این طریق اقدام کند
درینصورت گناه طریق چیست او براه منامات وواقعات خود متمشی است که روی بترکستان دارد وبه اختیار از
راه کعبه منحرف گشته است ؎ ترسم نرسی بکعبه اے اعرابی * این ره که تو میروی بترکستان است * خوش نمی آید که با وجود
جمعیت یاران وسرگرمی طالبان این طریق شما را از اینجا بجا سازم پیش ازین اگر اشارتے بسیر اینجا شده رفته بود
مشروط بشرائط بود ودر الحال نیز مشروط بشرائط است بعد از استخاره هاے مکرر وانشراح قلب بے شبهه بی تردد

دو قسم اند طائفه اند که علم بنفس حصول احوال ندارند و از تلوینات آنها اصلا واقف نیستند و جمعی دیگر تلوینات احوال
را خبردارند اما تشخیص احوال نمی توانند کرد این جماعه هرچند تشخیص احوال نمیتوانند کرد اما داخل ارباب علم اند و
شایان مشیخت و تشخیص احوال کار هر شیخ نیست بلکه این دولت بعد از قرون متطاوله ظهور مینماید تا یکی را بآن دولت
بنوازند و دیگران را بعلم او حواله فرموده طفیلی او سازند انبیاء اولو العزم صلوات الله تعالی و تسلیماته علیهم بعد از
مدتهای مدیده مبعوث میشدند باحکام متمائزه هر کدام از ایشان مخصوص می گشت و انبیاء دیگر علیهم الصلوات و
التحیات مامور بمتابعت آنها میشدند و در دعوت بهمان احکام اکتفا میفرمودند ع خاص کند بنده مصلحت
عام را؛ والسلام

مکتوب دویست و هشتاد و پنجم بمیر سید محب الله مانکپوری صدور یافته در بیان
احکام سماع و وجد و رقص و بعضی از معارف که بروح تعلق دارند

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی
عباده الذین اصطفی بدان ارشدک الله تعالی طریق السداد و انهاک صراط الرشاد که سماع و وجد جماعه را
نافع است که بتقلب احوال متصف اند و بتبدل اوقات متسم وقتی حاضر اند و وقتی غائب گاهی واجد گاهی
فاقد ایشانند ارباب قلوب که در مقام تجلیات صفاتیه از صفتی بصفتی و از اسمی باسمی متنقل و متحول اند
تلون احوال نقد وقت ایشان است و تشتت آمال حاصل مقام ایشان و دوام حال در حق ایشان محال است
و استمرار وقت در شان ایشان ممتنع زمانی در قبض اند و زمانی در بسط فهم ابناء الوقت و تحلو به ثمرة تعسر حوله
و اخری یهبطون ارباب تجلیات ذاتیه که تمام از قلب بر آمده بمقلب قلب پیوسته اند و بکلیت رسته وقت ایشان
دائمی است و حال ایشان سرمدی لا بل لا وقت و لا حال فهم آباء الوقت و ارباب التمکین و هم الواصلون الذین
لا رجوع لهم اصلا و لا فقد لهم قطعا فمن لا فقد له لا وجد له آری قسمی از منتهیان اند که سماع با وجود استمرار وقت ایشان
را نیز نافع است بیان آن بتفصیل در آخر این مبحث تحریر خواهد یافت انشاء الله تعالی اگر سوال کنند که حضرت
رسالت خاتمیت علیه و علی آله الصلوة و التحیة فرموده است لی مع الله وقت و لا یسعنی فیه ملک مقرب و لا نبی مرسل
ازین حدیث مفهوم میشود که وقت دائمی نمی باشد جواب گوئیم که بر تقدیر صحت این حدیث بعضی از مشائخ
ازین وقت وقت مستمر خواسته اند لی مع الله وقت مستمر فلا اشکال جواب دیگر گوئیم که در وقت مستمر
کیفیت خاصه احیانا درست میدهد تواند بود که از وقت وقت نادره مراد دارند و این کیفیت نادره
خواهند این زمان نیز اشکال مرتفع میشود و اگر سوال کنند که سماع نغمه تواند بود که در تحصیل آن
کیفیت نادره مدخلے داشته باشد پس مغنی نیز برای تحصیل آن کیفیت محتاج

انه علیه الصلوة والسلام ما رأی ربه لیلة المعراج و تو در رسائل خود بوقوع رویة آنسرور علیه الصلوة والسلام
در شب معراج در دنیا اعتراف نموده وجه آن چه باشد در جواب گوییم که رویة آنسرور علیه الصلوة والسلام در
شب معراج در دنیا واقع نشده است بلکه در آخرت واقع شده زیرا که آنسرور علیه الصلوة والسلام دران
شب چون از دائره امکان و زمان بیرون جست و از تنگی امکان برآمد ازل و ابد را آن واحد یافت و بدایت
و نهایت را در یک نقطه متحد دید اهل بهشت که بعد از چندین هزار سال به بهشت خواهند یافت در بهشت دید
عبد الرحمن بن عوف که بعد از پانصد سال از فقراء صحابه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین به بهشت خواهند رفت
دید که به بهشت قبل از مضی آن مدت در آمد و سر توقف را از وی پرسید پس رویتی که دران موطن شود
رویة آخرت خواهد بود و منافات باجماع بر عدم وقوع آن نخواهد داشت و آن رویة دنیوی گفتن محمول
بر تجوز است و مبنی بر ظاهر والله سبحانه اعلم بحقائق الامور کلها **مکتوب دویست و هشتاد و چهارم**
بملا عبد القادر انبالی صدور یافت در بیان آنکه احوال و مواجید نصیب عالم امر است و علم باحوال نصیب
عالم خلق این معرفت از معارف سابقه است حقیقت معامله آنست که در مکتوبات حضرت مخدوم زاده کلان
علیه الرحمة در بیان طریقت تحریر یافته است بدانکه انسان مرکب است از عالم خلق که ظاهر اوست و از عالم
امر که باطن اوست احوال و مواجید و مشاهدات و تجلیات که در ابتدا و توسط ظهور مینماید نصیب عالم امر است
که باطن انسان است و همچنان حیرت و جهالت و عجز و یاس که در انتها حاصل میشود نیز نصیب عالم امر است
که باطن انسان ست ظاهر الحکم والارض من کاس الکرام نصیب بروقت قوت دارد و ازین ماجرا نیز نصیب است
هر چند ثبات و استقامت نیست اما نحوی از ان عالم پیدا میگردد و باصالت کاری که بظاهر تعلق دارد علم بآن
احوال است زیرا که باطن را حصول احوال ست نه علم بآن احوال اگر ظاهر نمیبود در راه دانش و تمیز نمی کشود ظهور
صور مثالیه و معاریج مقامات از برای ادراک ظاهر است پس حال باطن را ست علم بآن حال ظاهر را ازین بیان
معلوم شد که اولیای که صاحب علم اند و آنانیکه از علم بی نصیب اند در نفس حصول احوال فرقی ندارند اگر
فرقی هست از راه علم بران احوال است و عدم علم به آنها مثلا شخصی که حالة جوع بروی طاری
شده است وی بی قرار و بی آرام ساخته مع ذلک میداند که این حالت را جوع می نامند و همچنین شخصی
دیگر است که طریان آن حالت در حق وی ثابت شده است اما نمی داند که آن حالة معبر بجوع
است پس این هر دو شخص در نفس حصول آن حالت برابر اند فرقی ندارند مگر در علم و عدم علم باید دانست جماعة که علم ندارند

وتسکین در ادای حقوق بندگی و طاعات میل عروج در نہایت ایشان کم است وشوق صعود در بواطن شان قلیل ہنوز متابعت ملت جبین وقت ایشان لامع است ومکحل اتباع سنت دیدۂ بصیرت شان مکتحل لاجرم حدید البصر انداز دو چیزے بینند کہ نزدیکان در ابصار آن عاجز ند ہر چند عروج کمتر دارند اما نورانی کہ بنور اصل منور در ہمان مقام شان عظیم دارند وجلیل القدر اند ایشانرا احتیاج بسماع و وجد نیست عبادات ایشانرا کار سماع میکند و نورانیت اصل از عروج کفایت میبخشد جماعۂ مقلد از اہل سماع و وجد کہ بر عظم شان این بزرگواران واقف نیستند خود را از عشاق میگیرند وایشانرا از زہاد گویا عشق محبت را منحصر در رقص و وجد میدانند وطائفہ دیگر از منتہیان آنانند کہ بعد از قطع مسالک سیر الی اللہ وتحقق بہ بقاء باللہ ایشانرا جذب قوی عنایت میفرمایند و بقلاب انجذاب کشان کشان می برند برودت آنجا از سرایت ممنوع است وتسلیۂ ایشانرا غیر جائز در عروج محتاج بامور غریبہ نیستند سماع ورقص را در تنگنائے خلوت ایشان بار نیست و وجد و تواجد را با ایشان کار نہ باین عروج انجذابی بنہایت نہایت مرتبہ ممکن الوصول میرسند وبواسطۂ متابعت آنسرور علیہ وعلی آلہ الصلوات والتسلیمات والتحیات از مقامیکہ مخصوص بآنسرور است علیہ الصلوٰۃ والتحیۃ نصیبے مے یابند این نوع وصول مخصوص طائفۂ افراد است اقطاب نیز ازان مقام نصیب ندارند اگر بمحض فضل ایزدے جل سلطانہ این نوع واصل نہائیت النہایت را بعالم باز گردانند وتربیت مستعدان با وحوالہ نمایند نفس او در مقام بندگی فرود می آید و روح بمیرغ نفس متوجہ جناب مقدس است اوست کہ جامع کمالات فردیۂ است وحاوی تکمیلات قطبیہ واعنی بالقطب ہہنا قطب الارشاد ولا قطب الاوتاد علوم مقامات ظلی ومعارف مدارج اصلی او را میسر است بلکہ آنجا کہ اوست نہ ظل است ونہ اصل از ظل واصل او را گذرانیدہ اند این کامل مکمل بسیار عزیز الوجود است اگر بعد از قرون متطاولہ وازمنۂ متباعدہ بظہور آید ہم مغتنم است عالمی از وے منور گردد ونظر او شافی امراض قلبیہ است وتوجہ او دافع اخلاق ردیۂ نامرضیہ اوست کہ مدارج عروج را اتمام کردہ در مقام بندگی فرود آمدہ است وآرام وانس بعبادات گرفتہ بمقام عبدیت کہ فوق آن مقامی نیست در مقامات ولایت ازین طائفہ بعضے را انتخاب نمودہ مشرف میسازند وقابلیت منصب محبوبیت نیز ایشانرا مسلم است جامع جمیع کمالات مرتبہ ولایت است وحاوی تمام مقامات درجہ دعوت از ولایت خاصہ ونبوت بہرہ مند است بالجملہ در شان او این مصراع صادق است ع آنچہ خوبان ہمہ دارند تو تنہا داری ہذا مبتدی را سماع و وجد مضر است ومنافی عروج ہر چند بشرائط واقع شود شمۂ از شرائط سماع در آخر این رسالہ تحریر

بسماع گشت جواب گوئیم که تحقیق آن کیفیت غالباً در حین ادای نماز است و اگر در بیرون نماز احیاناً دست دهد نیز از نتائج و ثمرات آنست تواند بود که در حدیث قرة عینی فی الصلوة اشاره باین کیفیت نادره باشد و ایضاً در خبر است اقرب ما یکون العبد من الرب فی الصلوة و قال تبارک و تعالی واسجد واقترب و شک نیست که در هر وقتیکه قرب الهی جل شانه بیشتر است گنجایش غیر در آنوقت منتفی تر پس از ین خبر و از کریمه نیز مفهوم میشود که آنوقت در نماز است دلیل بر استمرار وقت و دوام وصل اتفاق مشائخ است قال ذوالنون المصری ما رجع من رجع الا من الطریق و من وصل لا رجع و یادداشت که عبارت از دوام حضور است بجناب قدس خداوندی جل سلطانه در طریقهٔ حضرات خواجگان قدس الله اسرارهم امر مقرر است بالجمله انکار از دوام وقت علامت نارسائی است و شرذمه قلیله از مشائخ کابن العطا و امثاله که بجواز رجوع واصل بصفات بشریت قائل گشته اند و از انجا عدم دوام وقت مفهوم میشود خلاف در جواز رجوع دارند نه در وقوع چه رجوع البته واقع نیست کما لا یخفی علی اربابه پس اجماع مشائخ بر عدم رجوع واصل ثابت شد و خلاف بعض را که بجواز رجوع گشت ها طائفه از منتهیان اند که بعد از وصول بدرجه از درجات کمال و وصول مشاهده جمال لایزالی ایشان را برودت قویه دست میدهد و نسبت تامه حاصل میشود که از عروج بمنازل وصول باز میدارد و چه منازل وصول هنوز در پیش دارند و مدارج قرب تا غایت منقطع نگشته اند با وجود این برودت میل عروج دارند و از روی کمال قرب درین صورت سماع ایشانرا سودمند است و حرارت بخش هر زمان بمدد سماع ایشانرا عروج بمنازل قرب میسر میشود و بعد از تسکین از ان منازل فرود می آیند اما رنگی از ان مقامات عروج همراه می آرند و بآن رنگ منصبغ می گردند این وجه بعد از فقد نیست چه فقد در حق ایشان مفقود است بلکه با وجود دوام وصل از برای ترقی بمنازل وصول است ازین قبیل است سماع و وجد منتهیان و واصلان آری بعد از فنا و بقا ایشان را هرچند جذبه عطا فرمایند لیکن چون برودت قوت دارد جذبه تنها در تحصیل ترقیات منازل عروج کفایت نمی کند محتاج به سماع می گردند طائفه دیگر از مشائخ اند قدس الله تعالی اسرارهم که بعد از وصول بدرجه ولایت نفوس ایشان در مقام بندگی فرود می آیند و ارواح ایشان بی مزاحمت نفوس در مقام اصلی متوجه جناب قدس اند هر زمان از مقام نفس مطمئنه که در مقام بندگی متمکن و راسخ گشته است مددی بروح میرسد روح را بواسطهٔ آن امداد مناسبت خاصه بمطلوب پیدا میگردد و آرام این بزرگواران بعبادات است

اگر خواهند که او را ازان اسم گذرانند تواند بود که بیک قدم آن اسم را طی نماید و بنهایة النهایة برسد و اگر همانجا مستهلک گشت زهی شرافت و اگر برای تربیت خلق بازش آورند زهی فضیلت گمان نکنی که وصول بآن اسم امر آسان است جای نمی باید کرد تا باین دولت مشرف سازند و تا کرا ازین میان باین نعمت قصوی سرفراز گردانند و آنکه تو آنرا تنزیه و تقدیس خیال میکنی بسا است که عین تشبیه و تنقیص است بلکه بسیاری از مراتب که تو آنرا تنزیه خیال میکنی از مقام روح نیز پایان تر است تنزیهی که فوق العرش ترا متخیل میشود نیز داخل دائره تشبیه است و آن مکشوف منزه از عالم ارواح است چه عرش محدد جهات و منتهای ابعاد است عالم ارواح ماوراء عالم جهات و ابعاد است چه روح لامکانی است در مکان نمیگنجد و روح را در ماوراء عرش اثبات نمودن ترا در وهم نیندازد که روح از تو بعید است و مسافت دور و دراز در میان تو و روح است نه چنین است روح را نسبت با جمیع امکنه با وجود لامکانیت برابر است ماوراء عرش گفتن معنی دیگر دارد تا بآنجا نرسی نتوانی دریافت طائفه از صوفیه که به تنزیه روحی رسیده اند و فوق العرش آنرا دریافته تنزیه الهی جل شانه تصور نموده اند و علوم و معارف آن مقام را از غوامض علوم گفته و سر استوا را درین مقام حل کرده و حق آنست که آن نور نور روح است این فقیر را نیز در وقت حصول آن مقام این نوع اشتباه پیدا شده بود اما چون عنایت خداوندی جل سلطانه ازان ورطه گذرانیده دانست که آن نور نور روح بود نه نور الهی جل سلطانه الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله و چون روح لامکانی است و بصورت بیچگونگی مخلوق است لاجرم محل اشتباه میگردد و الله یحق الحق و هو یهدی السبیل و جماعه از ایشان که آن نور روح فوق العرش را گرفته فرو می آیند و بآن بقا پیدا می کنند خود را جامع بین التشبیه و التنزیه میدانند و اگر آن نور را از خود جدا می یابند مقام فرق بعد الجمع تصور میکنند امثال این مغالطات صوفیه را بسیار است و هو سبحانه العاصم عن مظان الاغلاط و مجال الاحتیاط باید دانست که روح هر چند بنسبت بعالم بیچون است حقیقی داخل دائره چون است گوئیا برزخ است درمیان عالم چون و درمیان جناب قدس حقیقی پس رنگ هر دو طرف دارد و هر دو اعتبار در وے صحیح است بخلاف بیچون حقیقی که چون را اصلا بوے راه نیست پس تا از جمیع مقامات روح عروج ننماید بآن اسم نرسد پس اول از جمیع طبقات سموات حتی العرش می باید گذشت و بتمام از لوازم مکان می باید برآمد بعد ازان مراتب لامکانیت عالم ارواح را نیز طی باید نمود آنزمان تا بآن اسم رسد خواجه پندارد که مرد واصل است

خواہد یافت انشاء اللہ تعالی وجد او معلول است حال و وبال حرکت او طبعی است تحرک و مشوب بہوائے نفسانی و اعنی بالمبتدی من لایکون من ارباب القلوب ارباب القلوب متوسطون بین المبتدین و المنتہین ہو الفانی فی اللہ و الباقی و ہو الواصل الکامل و للانتہاء درجات بعضہا فوق بعض و للوصول مراتب لایمکن قطعہا ابد الآبدین بالجملہ سماع متوسطان را نافع است و قسمی از منتہیان را نیز چنانکہ بالا گذشت لیکن باید دانست کہ ارباب قلوب را نیز سماع مطلقاً محتاج الیہ نیست بلکہ جماعہ را است کہ بدولت جذب مشرف نشدہ اند بریاضات و مجاہدات شاقہ میخواہند کہ قطع مسافت نمایند سماع و وجد درینصورت این جماعہ را ممد و معاون است و اگر ارباب قلوب از مجذوبان باشند قطع مسالک سیر ایشانرا بمدد جذبہ است محتاج بسماع نیستند و نیز باید دانست کہ سماع ارباب قلوب غیر مجذوب را مطلقاً نافع نیست بلکہ انتفاع از ان مشروط بشرائط است و بدونہا ضرہا القتاد و از جملہ شرائط عدم اعتقاد است بکمال خویش و اگر بتمامی خود معتقد است محبوس است آرے سماع او را نیز نحوی از عروج میبخشد اما بعد از تسکین از انمقام فرود می آید و شرائط در کتب کابر مستقیم الاحوال کعوارف المعارف و نحوہا مبین شدہ کہ اکثر آنہا در ابنای این وقت مفقود است بلکہ این قسم سماع و رقص کہ درینوقت شائع شدہ است و این نوع اجتماع کہ درین اوان متعارف گشتہ شک نیست کہ مضر محض است و منافی صرف عروج و در انجا معنی ندارند و صعود در انصورت متصور نیست امداد و اعانت از سماع درین محل مفقود است مضرت و منافات موجود و تنبیہ سماع و رقص ہر چند نسبت بعضی منتہیان نیز درکار است لیکن ایشان چون ہنوز مراتب عروج در پیش دارند از اوساط اند و تا مراتب عروج ممکن الحصول بتمام طی نکنند حقیقت انتہا از ینہا مفقود است نہایت گفتن باعتبار نہایت سیر الی اللہ است و نہایت این سیر تا اسمی است کہ سالک مظہر آنست بعد از ان سیر در ان اسم و ما یتعلق بہ است و چون از اسم و ما یتعلق بہ ما ینکشف علی اربابہ گذشتہ بمسمای حقیقی برسد و در انجا فنائی و بقائی پیدا کند منتہی حقیقی است و فی الحقیقت نہایت الی اللہ درینصورت است نہایت اول را کہ نہایت تا اسم است نیز نہایت سیر الی اللہ اعتبار کردہ اند و باعتبار فنائے و بقائے کہ در آنمرتبہ حاصل میشود اطلاق اسم ولایت نمودہ اند و آنکہ گفتہ اند کہ سیر فی اللہ را نہایت نیست این سیر در وقت بقاست و بعد از طی منازل عروج معنے بے نہایتی آن سیر آنست اگر سیر در ان اسم واقع شود تفصیل بشیونات مندرج در ان متخلق گردد و ہرگز بنہایت آن نرسد چہ آن اسم مشتمل بشیونات مندرج ولی نہایت است اما در وقت عروج

بسم الله الرحمن الرحیم بدان ارشدک الله تعالی و الهمک سواء الصراط که از جملهٔ ضروریات طریق سالک اعتقاد صحیح است که علماء اهلسنت آنرا از کتاب و سنت و آثار سلف استنباط فرموده اند و کتاب و سنت را محمول داشتن بر معانی که جمهور علماء اهل حق یعنی علماء اهلسنت و جماعة آن معنی را ازان کتاب و سنت فهمیده اند نیز ضروریست و اگر بالفرض خلاف آن معانی مفهومه بکشف و الهام امرے ظاهر شود آنرا اعتبار نباید کرد و ازان استعاذه باید نمود مثلاً آیات و احادیث که از ظواهر آنها توحید وجود مفهوم میشود و همچنین احاطه و سریان و قرب و معیت ذاتیه معلوم میگردد و چون علماء اهل حق ازان آیات و احادیث این معانی نفهمیده اند اگر در اثناے راه بر سالک اینمعانی منکشف شود و موجود جز یکے نیابد یا او را بالذات محیط داند و قریب ذاتا بیابد هر چند او درینوقت بواسطهٔ غلبهٔ حال و سکر وقت معذور است اما باید که همیشه بحق سبحانه و تعالی ملتجی و متضرع باشد که او را ازین ورطه بر آورده امورے که مطابق آراے صائبهٔ علماء اهل حق ست بروے منکشف گرداند و سر موی از خلاف معتقدات حقهٔ ایشان ظاهر نسازد و بالجمله معانی مفهوم علماء اهل حق را مصداق کشف خود باید ساخت و محک الهام خود را جز آن نباید داشت چه معانی که خلاف معانی مفهومهٔ ایشانست از حیز اعتبار ساقط است زیرا که هر مبتدع و ضال مقتداے معتقدات خود را کتاب و سنت میداند و باندازهٔ افهام رکیکهٔ خود ازان معانی غیر مطابقه می فهمد یضل به کثیراً و یهدی به کثیراً و آنکه گفتم که معانی مفهومهٔ علماء اهل حق معتبر است و خلاف آن معتبر نیست بنا بر آنست که آن معانی را از تتبع آثار صحابه و سلف صالحین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین اخذ کرده اند و از انوار نجوم هدایت شان اقتباس فرموده اند لهذا نجات ابدی مخصوص با ایشان گشت و فلاح سرمدی نصیب شان آمد اولئک حزب الله الا ان حزب الله هم المفلحون و اگر بعضے از علماء با وجود حقیت اعتقاد در فرعیات بداهنت نمایند و مرتکب تقصیرات باشند در عملیات انکار از مطلق علماء نمودن و همه را مطعون ساختن بی انصافی محض است و مکابرهٔ صرف بلکه انکار است از اکثر ضروریات دین چه ناقلان آن ضروریات ایشانند و ناقدان جیدٔ آنرا از ردیه آن ایشانند لولا نور هدایتهم لما اهتدینا لولا تمییزهم الصواب عن الخطاء لغوینا وهم الذین بذلوا جهدهم فی اعلاء کلمة الدین القویم و سلکوا طریق کثیر من الناس علی الصراط المستقیم فمن تابعهم نجی و افلح و من خالفهم ضل و اضل باید دانست که معتقدات صوفیه بالآخرة یعنی بعد از تمامے منازل سلوک و وصول باقصاے درجات الولایت همین معتقدات علماء اهل حق است

حاصلِ خواجہ بجز بیند از بیست ؛ فہو سبحانہ وراء الوراء این عالم خلق عالم امر است و وراء عالم امر مراتب اسما و شیونات ظلاً و اصالۃً و اجمالاً و تفصیلاً و ورماورای این مراتب ظلی و اصلی و کونی و آلہی و اجمالی و تفصیلی مطلوب حقیقی رامی باید جست تا کرا باین جست وجو بنوازند و کدام صاحب دولت را باین سعادت مشرف سازند ذٰلک فضل اللّٰہ یؤتیہ من یشاء واللّٰہ ذو الفضل العظیم ہمت بلند باید داشت و بہرچہ درراہ بدست افتد قناعت نباید کرد و ورماوراء ورای باید جست ؎ کیف الوصول الی سعاد ودو نہا ؛ قلل الجبال و دونہن حیوف ؛ تنبیہ آخر دوام وصل و استمرار وقت کسی را مسلم است کہ بعد از تحقیق فنا مطلق باللّٰہ مشرف شدہ باشد و علم حصولی او بعلم حضوری تبدیل یافتہ این مبحث را بہ بیان واضح ولائح گردانیم بدانکہ ہر علمیکہ عالم را از ماوراء ذات خود حاصل میگردد طریق حصول آن حصول صورت معلوم است در ذہن عالم و ہر علمیکہ محتاج بحصول صورت نباشد و آن علم ذات خود است علم حضوری است چہ ذات بنفسہ حاضر در عالم است در علم حصولی تا صورت معلوم حاصل است در ذہن متوجہ معلوم است وچون صورت از ذہن زائل گشت آن توجہ ذہن نیز زائل گشت پس دوام توجہ در علم حصولی محال عادی است بخلاف در علم حضوری کہ غفلت از معلوم در انجا غیر متصور است چہ منشار تحقق آن علم حضور ذات عالم است وچون این حضور دائمی است علم نیز بذات دائمی باشد پس زوال توجہ از ذات خود ممکن نباشد و در بقاے باللّٰہ علمی است حضورے کہ زوال آن متصور نیست گمان نکنی کہ بقاء باللّٰہ عبارتست از آنکہ خود را عین حق یابی چنانکہ بعضے ازین طائفہ حق الیقین را باین عبارت تعبیر نمودہ اند نہ چنین است بقار باللّٰہ کہ بعد از فنار مطلق میسر شود باین قسم علوم مناسبت ندارد و این حق الیقین کہ بعضی گفتہ اند مناسب بقار است کہ در جذبہ دست میدہد بقائی کہ مقصود ما دیگر است ع ذوق این می نشناسی بخدا تا نچشی ؛ پس استمرار توجہ و دوام حضور در صورت بقار باللّٰہ ثابت شد پیش از تحقق ببقار باللّٰہ دوام ممکن نیست اگرچہ بسیاری را پیش از رسیدن باین مقام اینمعنی متوہم میشود علی الخصوص در طریقہ عالیہ نقشبندیہ قدس اللّٰہ تعالیٰ اسرارہم والحق ما حققت والصواب ما الہمت واللّٰہ تعالیٰ اعلم بالصواب والیہ المرجع والمآب الحمد للّٰہ رب العالمین اولاً و آخراً والصلوٰۃ والسلام علی رسولہ دائماً و سرمداً مکتوب دوصد و ہشتاد و ششم بمولانا امان اللّٰہ فقیہ صدور یافت در بیان اعتقاد صحیح ماخوذ از کتاب و سنت بروفق آراے صائبہ اہل سنت وجماعۃ و رد جماعتیکہ از کتاب و سنت خلاف معتقدات اہل سنت وجماعۃ فہمیدہ اند و یا بکشف خلاف اہل حق معلوم ساختہ اند

الا تجلی صوری و این قول مستلزم انکار رؤیت حق است سبحانه رؤیتی که تجلی صوری تجویز نموده اند فی الحقیقة رؤیت حق نیست سبحانه قریب ست از شبح و مثالی ؎ یراه المؤمنون بغیر کیف ٭ و ادراک و ضرب من مثال ٭

و کقولهم بتقدم ارواح الکمل و ازلیتها و هذا القول ایضاً مخالف لاهل الاسلام فان عندهم العالم بجمیع اجزائه محدث و الارواح من جملة العالم لان العالم اسم لجمیع ما سوی الله تعالی فافهم پس سالک را باید که پیش از وصول بحقیقت کار با وجود مخالفت کشف و الهام خود تقلید علماء اهل حق را لازم داند و علماء را محق و خود را مخطی انگارد چه مستند علماء تقلید انبیاء است علیهم الصلوات و التسلیمات که بوحی قطعی موید اند و از خطا و غلط معصوم و کشف و الهام او بر تقدیر مخالفت با احکام ثابته بوحی خطا و غلط است پس کشف خود را بر قول علماء مقدم داشتن فی الحقیقت مقدم داشتن است بر احکام قطعیه منزله و هو عین الضلالة و محض الخسارة و ایضاً همچنانکه اعتقاد بموجب کتاب و سنت ضروریست عمل بمقتضای آنها بر نهجیکه ائمه مجتهدین از کتاب و سنت استنباط فرموده اند استخراج احکام از انها نموده از حلال و حرام و فرض و واجب و سنت و مستحب و مکروه و مشتبه و علم باین احکام نیز ضروریست مقلد را نمیرسد که خلاف رای مجتهد از کتاب و سنت احکام اخذ کند و بران عامل باشد و در عمل قول مختار را از مذهب مجتهدی که خود را تابع او ساخته اختیار کند و از رخصت اجتناب نموده بعزیمت عمل نماید و مهما امکن در جمع کردن اقوال مجتهدین سعی نماید تا بر قول متفق علیه عمل واقع شود مثلاً امام شافعی در وضو نیت را فرض می گوید بی نیت وضو نکند و همچنین ترتیب در غسل اعضا و ولا را نیز لازم میداند رعایت ترتیب و ولا باید کرد امام مالک دلک را در غسل اعضا فرض میگوید البته دلک بکند همچنین لمس نساء و مس ذکر را ناقض وضو گفته اند بر تقدیر وقوع لمس نساء و مس ذکر تجدید وضو بکند علی هذا القیاس بعد از حصول این دو جناح اعتقادی و عملی متوجه عروج مدارج قرب ایزدی گردد جلشانه که طالب قطع منازل ظلمانی و مسالک نورانی باشد لیکن بداند که این قطع منازل و عروج مدارج وابسته بتوجه و تصرف حضرت شیخ کامل مکمل راه دان راه بین راه نماست که نظر او شافی امراض قلبیه است و توجه او دافع اخلاق ردیه نامرضیه پس لابد طلب شیخ نماید اگر بمحض فضل خداوندی جل شانه شیخ را یابد و انانند معرفت شیخ را نعمت عظمی تصور کرده خود را ملازم او سازد و تمام منقاد تصرفات او گردد شیخ الاسلام هروی میفرماید الهی چیست اینکه دوستان خود را کردی که هر که ایشان را شناخت ترا یافت و تا ترا نیافت ایشان را نشناخت اختیار خود را بالکلیه در اختیار شیخ گم کند و خود را از جمیع مرادات تهی ساخته کمر همت را در خدمت او بندد و هر چه شیخ او را امر فرماید سرمایهٔ سعادت خود را دران دانسته در امتثال آن بجان

علما را بنقل و باستدلال ست و صوفیه را بکشف والهام اگرچه بعضی صوفیه را در اثنای راه بواسطه سکر وقت و غلبه حال امور مخالفه آن معتقدات ظاهر میشوند لیکن اگر او را از آن مقام گذرانیده بنهایت کار رسانند آن مخالفات اباز نشور میگردند والا بر بهان مخالفت مینمایند آیا امید ست که او را بآن مخالفت اخذ میکنند حکم او حکم مجتهد مخطی است مجتهد در استنباط خطا نمود و او در کشف از جمله مخالفات بعضی ازین طائفه حکم بوحدت وجود ست و احاطه و قرب و معیت ذاتی چنانکه بالا گذشت و همچنین ست انکار ایشان از وجود صفات سبعه یا ثمانیه در خارج بوجود زائد بر ذات عز سلطانه زیراکه علما از اهلسنت صفات را موجود میدانند در خارج بوجود زائد بر وجود ذات تعالی انکار ایشان ازین راه پیدا شده است که در منوقت مشهود ایشان ذاتست تعالی و تقدس در مرأت این صفات و معلوم است که مرأت از نظر رائی مختفی میباشد پس بواسطه آن اختفا حکم بعدم وجود آنها در خارج کرده اند و گمان برده اند که اگر موجود میبودند مشهود میگشتند فحیث لا شهود لا وجود و بر علما بواسطه حکم ایشان بوجود صفات طعنها کرده اند بلکه بکفر و ثنویه حکم نموده اعاذنا الله سبحانه عن الجرأة فی الطعن و اگر ایشانرا ازین مقام ترقی واقع میشد و شهود ایشان ازین پرده می برآمد و حکم مرآتیه زائل میگشت صفات را جدا میدیدند و حکم بانکار نمیکردند و کار ایشان بطعن اکابر علما نمیکشید و از جمله مخالفات آن بعض حکم بعضے امور ست که مستلزم ایجاب واجب اند تعالی و تقدس اگرچه ایشان لفظ ایجاب اطلاق نمیکنند و اثبات ارادت مینمایند امافی الحقیقت نافی اراده اند و درین حکم جمیع اهل ملل را مخالفند یکے از انجمله امور حکم ایشانست بآنکه حق سبحانه قادر ست بقدرت بمعنی ان شاء فعل وان لم یشاء لم یفعل اما شرطیه اولے را واجب الصدق میدانند و ثانیه را ممتنع صدق و این قول بایجاب ست بلکه انکار قدرت ست نیز بمعنی که مقرر اهل ملل ست چه نزد ایشان قدرت بمعنی صحت فعل و ترک ست و لازم از قول ایشان وجوب فعل و امتناع ترک ست فاین هذا من ذلک مذهب ایشان درین مسئله بعینه مذهب حکماست و اثبات اراده نمودن باوجود وجوب صدق اولے و امتناع صدق ثانیه و خود را باین اثبات از حکما جدا ساختن نافع نیست چه ارادت تخصیص احدے المتساویین ست فحیث لا تساوی لا ارادة و ههنا التساوے معدوم للوجوب والامتناع فافهم و از جمله آن امور بیان ایشانست در تحقیق مسئله قضا و قدر بنهجیکه ظاهرش ایجاب است و از جمله عبارات ایشان دران مبحث انیست که الحاکم محکوم والمحکوم حاکم قطع نظر از ایجاب حق سبحانه را محکوم احدے ساختن و حاکمی بروے گماشتن بسیار مستقبح است انهم لیقولون منکرا من القول و زورا و امثال اینها از مخالفات بسیارست کقولهم بعدم امکان رویة الحق سبحانه

فراغت خود است نمیخواهد که خود را بچیزے مقید گرداند و آن فراغت و عدم تقید نیز داخل محرم است یا فضول
پس در امتثال اوامر مخالفت با نفس اماره اجتناب ازین محرم یا فضول آمده از راه آدای اوامر فقط که
ملائکه نیز دارند فاالقیاس صحیح پس هر طریقے که مخالفت نفس دران بیشتر ست اقرب طرق است و شک نیست
که رعایت مخالفت نفس از سائر طرق در طریقه علیه نقشبندیه بیشتر است چه این بزرگواران عمل بعزیمت اختیار
کرده اند و از رخصت اجتناب نموده و معلوم است که در عزیمت هر دو جز را اجتناب محرم و فضول مرعی
است بخلاف در رخصت که اجتناب از محرم است و بس اگر گفته شود که تواند بود که سائر طرق نیز
عزیمت اختیار کرده باشند گوئیم که در اکثر طرق سماع و رقص است بعد از تحمل بسیار کار رخصت
میرسد عزیمت را در ان چه مجال و همچنین ذکر جهر که بیش از رخصت دران متصور نیست و
ایضاً مشائخ سلاسل دیگر در طرق خود بواسطهٔ بعضے نیات حقانیه امور محدثه پیدا کرده اند
که نهایت تصحیح دران حکم برخصت است بخلاف اکابر این سلسله علیه که سر موی مخالفت
سنت تجویز نکرده اند و ابداع و احداث روا نداشته پس مخالفت نفس درین طریق اتم باشد
پس اقرب طرق باشد پس طالب را اختیار این طریق اولے و انسب باشد چه راه بغایت
اقرب است و مطلب در کمال رفعت و جماعهٔ از متاخرین خلفاے ایشان ترک اوضاع این
بزرگواران گرفته بعضے امور درین طریق احداث نموده اند و سماع و رقص و جهر اختیار کرده منشار
آن عدم وصول است بحقیقت نیات اکابر این خانوادهٔ بزرگ خیال کرده اند که برین محدثات
و مبدعات تکمیل و تتمیم این طریقه مینمایند ندانسته اند که در تخریب و اضاعت آن میکوشند
واللہ یحق الحق و هو یہدے السبیل مکتوب دو صد و هشتاد و هفتم بحقائق آگاه
برادر حقیقی حضرت ایشان میان غلام محمد صدور یافته در بیان جذبه و سلوک و معارفے که
مناسب این دو مقام اند بسم الله الرحمٰن الرحیم الحمد لله الذی هدانا لهذا و ماکنا لنهتدی لولا ان
هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق و ختمهم بافضلهم و اکملهم محمد الذی جاء بالصدق صلوات الله
سبحانه و برکاته علیه و علیهم و علی من تابعهم اجمعین الے یوم الدین آمین چون دیده شد که طالبان
بواسطهٔ دنارت همت و پستی فطرت و عدم دریافت صحبت شیخ کامل مکمل مسلک طویل را و مطلب رفیع
را براه قصیر و مقصد وضیع فرود آورده اند و بهر چه ایشان را در راه میسر شده از حقیر و نقیر اکتفا نموده اند

سعی نماید شیخ مقتدے اگر مناسب استعداد او ذکر خواہد دید بآن امر خواہند نمود و اگر توجہ و مراقبہ مناسبت
بآن اشارت خواہد کرد و اگر در مجرد صحبت کفایت معلوم خواہد کرد بآن امر خواہد نمود و بالجملہ با وجود دریافت صحبت
شیخ احتیاج ذکر بہیچ شرطے از شرائط راہ نیست ہرچہ مناسب حال طالب خواہد دید خواہد فرمود و اگر در بعضی از
شرائط راہ تقصیرے واقع خواہد شد صحبت شیخ آنرا تلافی خواہد کرد و توجہ او جبر نقصان آن خواہد نمود و اگر بشرف
صحبت چنین شیخ مقتدا مشرف نشد اگر از مرادانست جذبش خواہند کرد بمحض عنایت بنہایت کار او را کفایت
خواہند نمود و بہر شرطی و او سبکہ در کار شود اعلام خواہند فرمود و در قطع منازل سلوک روحانیات بعضی اکابر را
وسائل راہ او خواہند ساخت چہ بطریق جذبہ عادۃ اللہ سبحانہ در قطع راہ سلوک توسط روحانیات مشائخ
در کار ست و اگر از مریدانست کار او بے توسط شیخ مقتدا در خطر ست تا زمان وصول شیخ میباید کہ ہمیشہ بحق
سبحانہ ملتجی و متضرع باشد کہ او را بشیخ مقتدا رساند و نیز میباید کہ رعایت شرائط راہ لازم داند شرائط در کتب
مشائخ بتفصیل بیان یافتہ است از انجا ملاحظہ نمودہ مرعی دارند کہ عبارت معظم شرائط راہ مخالفت با نفس
است و آن موقوف بر رعایت مقام ورع و تقوے است کہ عبارت از انتہا از محارم ست و انتہا از
محارم صورت نہ بندد تا از فضول مباحات اجتناب نکند چہ ارخاے عنان در ارتکاب مباحات باشیار
مشتبہات میرساند و مشتبہ بمحرم نزدیک است و احتمال وقوع در ان قوی تر و من حام حول الحمی یوشک ان
یقع فیہ پس اجتناب از محرمات موقوف شد بر اجتناب از فضول مباحات پس در ورع اجتناب از فضول
مباحات نیز مرعی شد و ترقے و عروج وابستہ بورع است بیانش آنست کہ اعمال را دو جز ست امتثال
اوامر و انتہا از مناہی در امتثال اوامر قدسیان نیز شریک اند اگر در امتثال ترقے واقع میشد قدسیانرا نیز
واقع میشد و انتہا از مناہی در قدسیان نیست چہ ایشان بالذات معصوم اند مجال مخالفت ندارند تا
از ان نہی کردہ شود پس لازم آید کہ ترقے وابستہ بہمین جزو است و این اجتناب سراسر مخالفت
نفس است چہ شریعت برائے رفع ہوای نفسانی و دفع رسوم ظلمانی وارد شدہ است زیرا کہ مقتضاے
طبیعت نفس یا ارتکاب محرم ست یا فضولی کہ بانجام بمحرم رساند پس اجتناب از محرم و فضول عین مخالفت
نفس ست اگر سوال کنند کہ در امتثال اوامر نیز مخالفت نفس ست زیرا کہ نفس نمیخواہد کہ بعبادات اشتغال
نماید پس امتثال نیز مستلزم ترقے باشد و چون در ملائکہ در امتثال مخالفت مفقود است سبب ترقی نہ شد
فالقیاس مع الفارق جوابش آنست کہ عدم رضاء نفس در اداے عبادات بواسطہ آنست کہ او خواہان

این طریق را که بدولت سلوک مشرف نشده اند انقسم تخیل و این نوع توهم پر بسیار است وجمعی را هم از ایشان
که منقلب در مقام جذبه حاصل میشود از حالی بحالی میروند قطع منازل سلوک وطی مسالک سیر الی الله
می انکار نمود و بآن نقلیات خود را مجذوب سالک میدانند بخاطر فاتر قرار یافت که فقره چند نوشته شود
در بیان حقیقت جذبه و سلوک و فرق در میان این هر دو مقام با ذکر بعضی از خواص ممیزه هر یک از
دیگرے و فرق در میان جذب مبتدے و جذب منتهی و حقیقت مقام تکمیل و ارشاد و علوم دیگر که مناسب
آن مقام باشد لیحق الحق ویبطل الباطل ولو کره المجرمون فشرعت فیه بحسن توفیقه سبحانه وهو سبحانه یهدی السبیل ونعم المولی
ونعم الوکیل این مکتوب مشتمل است بر دو مقصد و یک خاتمه مقصد اول در بیان معارفیکه بمقام جذبه متعلق اند
ومقصد ثانی در انچه تعلق بسلوک دارد و در خاتمه بیان بعضی علوم و معارف متفرقه است که طالبان را دانستن آنها
کثیر المنفعت است مقصد اول بدانکه مجذوبان سلوک تمام ناکرده هر چند جذب قوی داشته باشند واز هر راهیکه
منجذب باشند داخل جرگه ارباب قلوب اند بے سلوک و تزکیه نفس از مقام قلب نمی توانند گذشت که تقلب قلب
بپوست انجذاب ایشان قلبی است محبت شان عرضی ست نه ذاتی عرضی ست نه اصلی چه نفس با روح در نیمه مقام
ممتزج است و ظلمت با نور در نیمه معامله مختلط بالکلیه از ضیق مقام قلب بر آمدن و تقلب قلب بپوستن و انجذاب
روحی بمطلوب پیدا کردن بی تخلص روح از نفس از برائے توجه بمطلوب و جدا شدن نفس از روح و فرود آمدن
او در مقام بندگی متصور نیست مادام که این هر دو فی الحقیقت مجتمع اند ما حقیقت جامعه قلبیه بحکم و بر پاست
انجذاب خالص روحی متصور نیست و تخلص روح از نفس بعد از قطع منازل سلوک وطی مسالک سیر الی الله
وتحقق سیر فی الله بلکه بعد از حصول مقام الفرق بعد الجمع که بسیر عن الله بالله تعلق دارد وصورت بندد
هر گدائی مرد میدان کی شود * پشه آخر سلیمان کی شود * فظهر الفرق بین جذب المنتهی وجذب المبتدی شهود این
مجذوبان ارباب قلوب در پرده کثرت است این معنی را معلوم کنند یا نه و شهود شان درین کثرت نیست لا عالم ارواح
که بلطافت واحاطه و سریان بوجه خود بصورت شبه است ان الله خلق آدم علی صورته و باین مناسبت
شهود روح با شهود حق میدانند تعالی وتقدس واحاطه سریان و قرب و معیت همبرین قیاس است زیرا که
نظر سالک عبور نمیکند مگر تا بمقام فوق نه بمقام فوق فوق و فوق مقام ایشان مقام روح است پس نظر شان از
مقام روح بالا نرود و شهود جز روح امر دیگر نباشد نظر بفوق روح موقوف است برسیدن بمقام روح و محبت و
انجذاب هم در رنگ شهود است شهود حق سبحانه بلکه محبت و انجذاب بجناب قدس او وابسته بحصول فناست

و ہمانرا مقصد پنداشته وخود را بحصول آن کامل و منتهی انگاشته اند احوالیکه منتهیان راه و واصلان درگاه از انجام کار و نهایت روزگار خود بیان فرموده اند این جماعت پست فطرتان باستیلاء قوت متخیلهٔ خود آن احوال کامله را بر احوال ناقصهٔ خود تطبیق داده اند همان قصه است م بخواب اندر مگر موشی شتر شد ۞ از بحر عمیق بقطره بلکه بصورت قطره از دریاے عمان برشحهٔ بلکه بصورت رشحه قناعت کرده اند چون را بیچون تصور کرده از بیچون آرام گرفته و مانند را بیمانند تخیل نموده از بیمانند باشند گردیده اند احوال جماعه که بتقلید ایمان به بیچون آورده اند و بیمانند را گرویده از احوال این طالبان سلوک تمام ناکرده و تشنگان آرام بسراب گرفته بمراتب بهتر است از محق تا مبطل و از مصیب تا مخطی فرق بسیار است وای بر طالبان بمطلب نارسیده که محدث را قدیم میدانند و چون را بیچون می انگارند اگر بکشف غیر صحیح ایشانرا معذور ندارند و باین خطا و غلط مواخذه نمایند ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطانا مثلاً شخصے طالب کعبه شد و از شوق متوجه وصول آن گشت اتفاقاً در اثنای راه خانهٔ شبیه بخانهٔ کعبه او را پیش آمد اگرچه آن مشابهت در صورت است آن شخص خیال کرد که کعبه است و همانجا معتکف گشت و شخصے دیگر خواص کعبه را از واصلان کعبه معلوم ساخته تصدیق به کعبه کرد این شخص هرچند گامی از طلب براه کعبه نزده است اما غیر کعبه را کعبه ندانسته است و در تصدیق خود محق ست حال او از حال طالب مخطی مذکور بهتر است آرے حال طالبی که هرچند بمطلب نرسیده است اما غیر مطلب را مطلب ندانسته احسن از حال مقلد محق که قدمے در راه مطلب نزده است بهتر ست چه او با وجود حقیقت تصدیق بمطلوب قطع مسافت راه مطلوب فے الجمله کرده است پس مزیه او را متحقق باشد و طائفه هم از ایشان باین کمال خیالی و وصال وهمی خود را بمسند شیخی و اقتدار خلق کشیده اند و بعلت منقصت خویش استعداد بسیارے از مستعدان کمالات را ضائع ساخته اند و بشومی برودت صحبت خود حرارت طلب طالبان را زائل گردانیده اند ضلوا فاضلوا اضاعوا فاضاعوا این تخیل کمالات و این توهم وصال در مجذوبان سلوک ناکرده از سالکان مجذوب نارسیده بیشتر است زیرا که مبتدے و منتهی در صورت جذب متشارکند و بظاهر در عشق محبت متساوے اگرچه فے الحقیقت بایکدیگر مناسبت ندارند و احوال یکدیگر جدا است ع چه نسبت خاک را با عالم پاک ۞ در ابتدا هرچه هست معلول ست و بر غرض محمول و در انتها چون بحق ست برای حق است تفصیل این سخن عنقریب مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالے این مشابهت صوری و این مناسبت ظاهری باعث آن تخیل میشود و چون در طریقهٔ علیهٔ نقشبندیه جذب سلوک مقدم ست مجذوبان

است کہ دیگراں را نیست واگر ہست نادر است ولہذا البعض ایشانرا در ہمیں مقام بے آنکہ قطع منازل سلوک نمایند فنا و بقا رشبیہ بفنا و بقاے ارباب سلوک حاصل میشود و شرے از مقام تکمیل کہ شبیہ بمقام سیر عن اللہ باللہ ہست نیز بدست می آید کہ بآن تربیت مستعدان نمایند تحقیق این مبحث عنقریب بتحریر خواہد یافت انشاء اللہ تعالیٰ ایجا دقیقہ است باید دانست کہ روح را پیش از تعلق بہ بدن نحوی از توجہ بمقصود حاصل بود چون بہ بدن متعلق گشت آن توجہ زائل شد اکابر این سلسلۂ علیہ طریقۂ از براے ظہور آن توجہ سابق وضع نمودہ اند لیکن چون روح متعلق بہ بدن است توجہ قلبی حاصل میشود کہ جامع توجہ نفس و روح است و شک نیست کہ توجہ روحی در توجہ قلبی مندرج است اما توجہ روحی کہ منتہیان راست بعد از فناے روح است و بقاے او بوجود حقانی کہ معبر بہ بقا باللہ است و توجہ روحی کہ در ضمن توجہ قلبی است بلکہ توجہ روح کہ پیش از تعلق بہ بدن بود نیز توجہی است کہ با وجود ہستی روح است کہ فنا باو راہ نیافتہ است و فرق در میان توجہ روح با وجود ہستی روح و توجہ روح با فنای روح بسیار است پس نہایت گفتن آن توجہ روحی مندرج را باعتبار آنست کہ توجہ روح است کہ در نہایت ہمین توجہ میماند و بس پس مراد از اندراج نہایت در بدایت اندراج صورت نہایت است در بدایت نہ حقیقت نہایت کہ اندراج او در بدایت محال است تواند بود کہ عدم اتیان لفظ صورت برای ترغیب طلاب این طریق بودہ باشد والحقیقۃ ما حققت بعون اللہ تعالیٰ و سابقان کہ انجذاب ایشان بی تعمل و کسب ست بلکہ بتوجہ و حضور آمدہ اند آن انجذاب نیز قلبی است و اثرے است از توجہ سابق روح کہ بالکل بواسطۂ تعلق بہ بدن زائل نشدہ است کسب و تعمل از براے ظہور توجہ سابق جماعہ راست کہ بواسطۂ این تعلق توجہ سابق را فراموش کردہ اند کسب گویا از برای تنبیہ بر توجہ سابق است و تذکیر است مر آن دولت گم شدہ را لیکن ناسیان توجہ سابق از سابقان مذکورین لطیف الاستعداد اند و جہ نسیان توجہ سابق بالکلیہ از توجہ کلی بمتوجہ الیہ بالفعل و گم شدن دران خبر میدہد و عدم نسیان توجہ بچنین است غایت ما فی الباب در سابقان آن توجہ و شمول و سریان در کلیہ ایشان پیدا میکند و بدن ایشان نیز حکم روح شان بیگیرد کما ہو شان المحبوبین المرادین اما فرق در میان شمول محبوبان و شمول سابقان در رنگ فرق میان حقیقت شئ و صورت شئ است کما ہو الظاہر علی ارباب ری محبان واصل و مریدان کامل را این قسم شمول نیز تحقیق ہست لیکن کالبرق است دائمی نیست شمول دائمی خاصۂ

که نهایت سیر الی الله معبر است ؎ هیچکس راهم نکرده او فنا ٭ نیست ره در بارگاه کبریا ٭ اطلاق شهود درین مقام از تنگی میدان عبارتست و الا کار خانهٔ این بزرگواران با وراء وراء شهود متعارفست همچنانکه مقصد ایشان بیچون و بیچگونه است اتصال ایشان باو سبحانه نیز بیچون و بیچگونه است چون را به بیچون راه نیست لا یحمل عطایا الملک الا مطایاه ؎ اتصالی بی تکیف بی قیاس ٭ هست رب الناس را با جان ناس ٭ احاطه و سریان و قرب و معیت حق سبحانه نزد محققین ارباب سلوک که بنهایت کار رسیده اند علمی است موافق علماء اهل حق شکر الله تعالی سعیهم حکم کردن بقرب ذاتی و امثال آن نزد ایشان از بیحاصلی و دوری است نزدیکان حکم بقرب نمیکنند بزرگی میفرماید هر که گوید نزدیکم دور است و هر که دور است نزدیک است تصوف بنسبت علمیکه متعلق بتوحید وجود است منشاء آن محبت و انجذاب قلبی است ارباب قلوب که جذبه پیدا نکرده اند و براه سلوک قطع منازل مینمایند این علم با ایشان مناسبت ندارد و همچنین مجذوبانی که بسلوک از قلب بکلیت متوجه بمقلب قلب نشده اند ازین علوم تبری مینمایند و مستغفر میباشند بعضی از مجذوبان باشند که هرچند براه سلوک در آیند و طی منازل نمایند اما نظر شان از مقام مالوف قطع نشود و از ذوق و شوق پیدا نکند امثال این علوم دامن ایشان نمیگذارد و ازین ورطه نمیتوانند بر آمد لهذا از عروج بمدارج قرب و صعود بمعارج قدس کند و لنگ اند ربنا اخرجنا من هذه القریة الظالم اهلها واجعل لنا من لدنک ولیا واجعل لنا من لدنک نصیرا علامت وصول بنهایت مطلب تبری ازین علوم است چه هرچند بتنزیه بیشتر مناسبت پیدا شود عالم را با صانع بی مناسبت تر می یابد این زمان عالم را عین صانع داشتن و یا صانع را محیط عالم پنداشتن بالذات معنی ندارد و ما للتراب و رب الارباب معرفت حضرت خواجه نقشبند قدس الله تعالی سره الاقدس فرموده اند که ما نهایت را در بدایت درج میکنیم معنی این عبارت آنست که انجذاب و محبتی که منتهیان را در نهایت میسر میشود در طریق انجذاب و محبت که در ابتدا پیدا میشود مندرج است زیرا که انجذاب منتهی روحی است و مبتدی جذب قلبی و چون قلب برزخ است میان روح و نفس در ضمن جذب قلبی جذب روحی نیز حاصل است و تخصیص کردن این اندراج را بآن طریق هرچند این معنی در جمیع جذبات حاصل است بنا بر آنست که اکابر این خانواده طریقی از برای حصول این معنی وضع نموده اند و مسلکی از برای وصول این مطلب تعین کرده اند و دیگران را این معنی بر سبیل اتفاق میسر میشود و ضابطه بدست ندارند و ایضاً این بزرگواران را در مقام جذبه شان خاص

مخصوص بمنتهی است پس لاجرم در کیفیت افاده منتهی راجح باشد و ایضاً منتهی را فی الحقیقت ہمت و توجه
نیست و مجذوب صاحب ہمت و توجه است ہمت و توجه کار طالب را پیش میبرد ہر چند بحد کمال
نرساند و ایضاً نہایت توجهیکه طالبانرا از مجذوبان حاصل میشود ہمان توجه سابق روح است که فراموش
کرده بودند و در صحبت شان بیاد ایشان آمده بطریق اندراج در توجه قلبی حاصل گشته بخلاف توجهیکه
در صحبت منتهیان پیدا میشود و توجه حادث است که بیشتر اصلا موجود نبود و موقوف بود بر فنای روح بلکه
بر بقاے او بوجود حقانی پس لابد توجه اول اسہل الحصول باشد و توجه ثانی متعسر الوجود و ہر چه سہل است
بیشتر است و ہر چه متعسر است کمتر ازینجا است که گفته اند که تحصیل جہت جذبه شیخ مقتدا واسطه نیست
چه آن نسبت اورا اول حاصل شده بود که بواسطه نسیان به تنبیه و تعلیم محتاج گشته این شیخ را شیخ تعلیم میگویند
و شیخ تربیت و در جہت سلوک از برای قطع منازل سلوک شیخ مقتدا در کار است و تربیت آن ضروری
شیخ مقتدا را نشاید که انقسیم مجذوب متمکن را بافاده عام رخصت بدہد در مقام تکمیل و شیخی نشاند چه بعضی
از طالبان باشند که استعداد ایشان بلند افتاده باشد و قابلیت کمال و تکمیل بروجه اتم داشته باشند در صحبت
این مجذوب اگر افتند محتمل که آن استعداد ضائع شود و آن قابلیت برطرف گردد مثلا زمینی که قابلیت تمام از
براے زراعت گندم داشته باشد اگر تخم جید گندم دران زمین اندازند بار با ندازه استعداد نیکومی آرد و
اگر دران زمین تخم ردی گندم یا تخم نخود اندازند چه جای بار که مسلوب القابلیت گردد و اگر بالفرض شیخ مقتدا
مصلحت در رخصت او بیند و معنی افاده در وے یابد باید که افاده او را مقید سازد ببعضی قیود مثل ظہور مناسبت
طالب بطریق افاده او و عدم اضاعت استعداد این در صحبت او و عدم طغیان نفس او و در ین ریاست
و اقتدار بہواے نفسانی از وی زائل نشده است بواسطه عدم تزکیه نفس چون معلوم کند که طالب از وے
بنہایت افاده او رسیده است و در استعداد طالب ہنوز قابلیت ترقی است باید که بوی آنمعنی را ظاہر سازد
و او را رخصت بدہد تا کار خود را از شیخ دیگر با تمام رساند و خود را منتهی نداناند و باین حیله راه زنی مردم نکند
و امثال این شرائط که مناسب وقت و حال او داند مذکور سازد و بآن وصیت تمام نموده رخصت بدہد اما منتهی
مرجوع در افاده و تکمیل محتاج باین قیود نیست چه او را بواسطه جامعیت بجمیع طرق و استعدادات مناسبت است
ہر کس از وی بقدر استعداد و مناسبت بہره تواند یافت ہر چند تفاوت در سرعت و بطوء بواسطه قوت
مناسبت و ضعف آن در صحبت شیوخ و مقتدایان نیز متصور است اما در اصل افاده متساوی الاقدام اند شیخ

محبوبان است معرفت مجذوبان ارباب قلوب چون در مقام قلب تمکن و رسوخ پیدا کنند و معرفتے و
صحوے که مناسب آنمقام است ایشانرا میسر شود میتوانند که طالبانرا فائده رسانند و در صحبت ایشان انجذاب و
محبت قلبی جماعه طلاب را حاصل شود هر چند از ایشان بکمال نرسند چه ایشان خود بحد کمال نرسیده اند دیگریرا
واسطه حصول کمال نمیتوانند شد مشهور است که از ناقص کامل نیاید افاده ایشان هر قدر که باشد پیش
از افادهٔ ارباب سلوک است هر چند بنهایت سلوک رسند و جذب بتمامه پیدا کنند اما بمقام قلب ایشانرا بطریق
سیر عن الله بالله فرود نیاورده باشند چه منتهی غیر مرجوع بعالم مرتبه تکمیل و افاده ندارد چه او را بعالم مناسبتے
و توجهے نمانده تا افاده تواند نمود و شیخ مقتدا را که برزخ میگویند باعتبار آنست که او در مقام برزخیت که مقام
قلب است فرود آمده است و از هر دو جهت روح و نفس حظی وافر گرفته است از جهت روح از فوق
استفاده میکند و از جهت نفس بمادون خود افاده مینماید زیرا که او را توجه حق سبحانه با توجه خلق جمع شده است
که هیچ کدام حجاب دیگرے نیست پس افاده و استفاده معا او را حاصل است بعضی از مشائخ ازین
برزخیت برزخیت بین الخلق والحق میخوانند و شیخ برزخ را جامع بین التشبیه والتنزیه میگویند پوشیده نماند
که این قسم برزخیت که بنا بر آن بر سکر است لائق مقام شیخی که مبناے آن بر صحو است نیست زیرا که
نفس شان درین مقام در غلبات انوار روح مندرج است و همان اندراج منشاء سکر شده است
و در مقام برزخیت قلب نفس و روح از یکدیگر جدا است پس ناچار سکر را دران گنجائش نباشد بلکه
آنجا همه صحو است که مناسب مقام دعوت است هذا و شیخ کامل را چون در مقام قلب فرود می آرند
بواسطهٔ برزخیت مناسبت بعالم پیدا میکند و واسطه حصول کمالات مستعدان کمالات میشود و
و مجذوب متمکن نیز چون در مقام قلب است بعالم مناسبت دارد توجهے را از ایشان دریغ نمیدارد
و از انجذاب و محبت اگرچه قلبی باشد نیز نصیبے بدست آورده است لاجرم راه افاده بروے
کشاده است بلکه گوئیم که کمیت افاده مجذوب متمکن بیش از کمیت افاده منتهی مرجوع است و کیفیت
افادهٔ منتهی زیاده از کیفیت افاده مجذوب است زیرا که منتهی مرجوع را هر چند بعالم مناسبت پیدا شده است
اما در صورت است فی الحقیقت جدا است منصبغ برنگ اصل است و باقیست باو و این مجذوب را بعالم
مناسبت فی الحقیقت است و از جمله افراد عالم است و باقی است ببقائی که عالم بآن بقا باقی است پس ناچار
طالبان بواسطه مناسبت حقیقے از مجذوب بیشتر فائده گیرند و از منتهی مرجوع کمتر لیکن افاده مراتب کمالات ولایت

بحصول

و برکاته علی نبینا و علیهم و علی جمیع اتباعهم وصول این فیض بلکه فیض اول هم ایشان را بتوسط صفات است
پس گوییم اسمی که رب آنسرور است علیه الصلوة و السلام و واسطه وصول فیض دوم است ظل شان العلم
است و این شان جامع جمیع شیون اجمالی است و آن ظل معبر بقابلیت ذاتست تعالی و تقدس مر شان
علم را بلکه جمیع شیون اجمالی و تفصیلی را لیکن باعتبار شمول علم مر انها را باید دانست که این قابلیت
اگرچه برزخ است میان ذات عز شانه و میان شان العلم اما چون بجهت او بیرنگ است و آن جهت ذات
است تعالی شانه در برزخ نیز رنگ آن پیدا نمیشود پس آن برزخ برنگ جهت دیگر که شان العلم است
منصبغ است پس ناچار اثر ظل آن شان گفته شد و ایضاً ظل شی عبارت از ظهور شی است اگرچه بشبه و
مثال باشد در مرتبه دوم و چون حصول برزخ بعد حصول طرفین است لاجرم این برزخ در وقت مکاشفه
در تحت آن شان منکشف میشود پس باعتبار این ظهور بالآخر اطلاق ظلیت مناسب افتاد و طائفه از
اولیاء الله که بر قدم وی اند صلی الله علیه و علیهم وسلم و بارک اسمائی که ارباب ایشان اند در وصول فیض ثانی
ظلال آن قابلیت را جامع اند و کالتفاصیل اند مر آن ظل مجمل را و ارباب سائر انبیا صلوات الله تعالی
و تسلیماته علی نبینا و علیهم و واسطه وصول فیض اول و ثانی ایشان را قابلیات اتصاف ذاتست عز سلطانه به
صفات موجوده زائده و طائفه که بر اقدام ایشان اند ارباب ایشان صفات است در حق وصول فیض اول و ثانی
و واسطه وصول فیض اول مر آنسرور را علیه الصلوة و السلام قابلیت اتصاف ذاتست تعالی و تقدس مر جمیع
صفات را گوئیا قابلیاتی که وسائل فیوض سائر انبیا اند صلوات الله و برکاته علی نبینا و علیهم ظلال این قابلیت
جامعه اند و کالتفاصیل اند مر آن جامع مجمل را و طائفه که بر قدم آنسرور اند علیه الصلوة و التحیة وسائط وصول
فیض اول نیز ایشان را جدا است که صفات اند پس محمدیان را وسائل وصول فیض اول جدا آمد از وسائط
وصول فیض ثانی بخلاف دیگران که یکی است بعضی از مشائخ قدس الله تعالی اسرارهم که رب آنحضرت را
علیه الصلوة و التحیة در قابلیت اتصاف منحصر ساخته اند منشاء آن عدم فرق است میان شیون و صفات
بلکه عدم علم است بمقام شیون والله یحق الحق و هو یهدی السبیل پس محقق شد که رب آنحضرت
علیه الصلوة و السلام و التحیة رب الارباب است هم در مقام شیون و هم در خانه صفات و واسطه
وصول هر دو فیض است و نیز معلوم گشت که وصول فیض مراتب کمالات و لایت آنحضرت
علیه الصلوة و السلام از ذاتست بی توسط امر زائد چه شیون عین ذات اند اعتبار زیادتی در ایشان

مقتدا را در وقت افاده طالب التجا بجناب حق سبحانه و اعتصام بحبل متین او و خوفا لمکره سبحانه فی ضمن هذا الاشتهار لازم است و این التجا چه درین امر بلکه در جمیع امور و در جمیع اوقات حق سبحانه و تعالی او را عطا فرموده است در هیچ وقتی از اوقات و در هیچ فعلی از افعال ازوی منفک نمیشود ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم

مقصد ثانی در بیان سلوک ۱۲

مقصد ثانی در بیان آنچه تعلق بسلوک دارد بدانکه طالبی چون بطریق سلوک متوجه بفوق گردد و اگر باسمیکه رب اوست برسد و دران فانی و مستهلک گردد اطلاق فنا بروے درست می آید و بعد ازان بقا بدان اسم اطلاق بقا بروے مسلم است و باین فنا و بقا بمرتبه اولی از ولایت مشرف گردد لیکن اینجا تفصیلی است که بسط سخن دران ضروریست تمهید فیضی که از ذات تعالی و تقدس میرسد دو نوع است نوعی است که بایجاد و ابقا و تخلیق و ترزیق و احیا و اماتت و امثال آنها تعلق دارد و نوع دیگر با یمان و معرفت و سائر کمالات مراتب ولایت و نبوت متعلق است نوع اول از فیض بتوسط صفاتست و بس و نوع ثانی بعضی را بتوسط صفات است و بعضی دیگر را بتوسط شیوناتست و فرق درمیان صفات و شیونات بسیار دقیق است لایظهر الا علی احاد من الاولیاء المحمدی المشرب و لم یعلم انه تکلم به احد بالجمله صفات در خارج موجودند بوجود زائد بر ذات تعالی و تقدس و شیونات مجرد اعتبارات اند در ذات عز سلطانه این مبحث بمثالی روشن گردد آب مثلا بالطبع از بالا به پایان فرود می آید این فعل طبعی در وی اعتبار حیات و علم و قدرت و ارادت پیدا میکند چه ارباب علم بواسطه ثقل خود بمقتضای علم از بالا به پایان می آیند و توجه فوق نمیکنند و علم تابع حیوة است و اراده تابع علم است و قدرت نیز ثابت شد چه ارادت تخصیص احد المقدورین است این اعتبارات در ذات آب اثبات کرده شود و بمنزله شیوناتست اگر باوجود این اعتبارات صفات زائده در ذات آب اثبات کرده شود بمنزله صفات موجود است بوجود زائد آب را باعتبارات اولی حی و عالم و قادر و مرید نمیتوان گفت از برای این اسامی ثبوت صفات زائده در کار است پس آنچه در عبارت بعضی مشائخ در اثبات اسامی مذکوره از برای آب واقع شده است بنای آن عدم فرق است میان شیون و صفات و همچنین حکم بنفی وجود صفات نیز محمول است بر عدم آن فرق و فرق دیگر درمیان شیون و صفات آنست که مقام شیون مواجهه ذو ایشانست و مقام صفات همچنین است محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و اولیائیکه بر قدم وی اند رضوان الله تعالی علیهم اجمعین وصول فیض ثانی ایشانرا بتوسط شیوناتست و سائر انبیاء و جماعه که بر قدم ایشانند صلوات الله تعالی

این فانی را فانی فی اللہ نباید گفت و باقی را باقی باللہ بلکہ مطلق فانی و باقی نتوان گفت یا مقید بصفتے یعنے فانی در صفت علم یا باقی بآن صفت پس ناچار فنای محمدیان اتم آمد و بقای ایشان اکمل و ایضاً عروج محمدی چون بجانب شیون است و شیون را با عالم ہیچ مناسبتے نیست چہ عالم ظل صفاتست نہ ظل شیون پس فنای سالک در شانی مستلزم فنای مطلق او باشد بنہجیکہ ہیچ بقا وجود سالک و اثر او نماند و ہمچنین بر تقدیر بقا بتمامے خود بآن شان باقی میگردد بخلاف فانی در صفت کہ بتمام از خودی بر آید و اثرش زائل نمیگردد چہ وجود سالک اثر ہمان صفت است و ظل آن پس ظہور اصل ماحی وجود ظل بالکل نباشد و بقا باندازۂ فناست پس محمدی از رجوع بصفات بشریت امین باشد و از خوف او محفوظ چہ او بکلی از خود بر آمدہ است و باو سبحانہ باقی گشتہ درین محل عود ممنوع باشد بخلاف در صورت فنای صفاتی کہ عود در انجا بواسطہ بقای اثر وجود سالک ممکن است ازینجا تواند بود اختلافیکہ در میان مشائخ در جواز رجوع و اصل و عدم جواز آن واقع است حق آنست کہ اگر محمدیست محفوظ است از عود و الا در خطر است و ہمچنین است اختلافیکہ در زوال اثر وجود سالک بعد از فنای او واقع است بعضے بزوال عین و اثر قائل گشتہ اند و بعضے دیگر زوال اثر را جائز نداشتہ اند حق درین باب نیز تفصیل است اگر محمدیست عین و اثر ہر دو را گم میسازد و غیر او را اثر زائل نمیشود چہ اصل صفت کہ اصل وست باقی است پس زوال ظل آن را ساممکن نباشد اینجا دقیقہ ایست باید دانست کہ مراد از زوال عین و اثر شہود زوال شہودیست نہ وجودی چہ قول بزوال وجودی مستلزم الحاد و زندقہ است و جماعہ ازین طائفہ زوال وجودی تصور کردہ اند و از زوال اثر ممکن گریختہ اند و آنرا الحاد و زندقہ دانستہ اند و الحق ما حققت با علامہ سبحانہ عجیب است کہ با وجود قول بزوال وجودے بزوال عین نیز قائل گشتہ اند چہ حکم بزوال عین وجود در رنگ حکم بزوال اثر مستلزم الحاد و زندقہ است بالجملہ زوال وجودی در عین و اثر محالست و شہودی در ہر دو ممکن بلکہ واقع لیکن مخصوص بمحمدے مشرب است پس محمدیان کہ بتمام از قلب می بر آیند و بمقلب قلب می پیوندند از تقلب احوال آزاد و از رقیت ما سوے بالکلیہ محرر و دیگران را چون وجود آثار دامنگیر است و تقلب احوال نقد وقت مخلصے از مقام قلب ندارند چہ وجود آثار و تقلب احوال از شعب حقیقۂ جامعۂ قلبیہ است پس شہود دیگران ہمیشہ در پردہ باشد چہ ہر قدر کہ از بقایاے وجود سالک ثابت است پردۂ مطلوب ہمان قدر است چون اثر باقیست پردہ ہمان اثر است معرفت اگر سالکے از راہ سلوک غیر متعارف در مرتبہ از مراتب فوق اسمی کہ رب وست برسد و پیش از آنکہ بآن اسم رسد در آن مرتبہ فانی و مستہلک گردد فانی فی اللہ در آن صورت گفتن درست است و ہمچنین است بقا بآن

از منتزعات عقل است لهذا تجلی ذاتی مخصوص او گشت و کمل تابعان او چون از راه او فیض میگیرند ایشان نیز از ینمقام مشرب بے بدست آمد و دیگران را چون وسائط صفاتی درمیان است صفات بوجود زائد موجود اند حاجز حصین درمیان افتاد و تجلی صفاتی نام زد ایشان گشت باید دانست که قابلیت اتصاف هرچند اعتبار است وجود زائد ندارد چه صفات وجود اند نه قابلیات اینها اما چون قابلیات در رنگ برازخ اند میان ذات و صفات بلکه میان شیون و صفات و برزخ رنگ طرفین خود میگیرد و قابلیات نیز رنگ صفات گرفته حاجب سید اگر ده اند ؎ فراق دوست اگر اندک است اندک نیست ٭ درون دیده اگر نیم موست بسیار است ٭ ازین بیان لائح گشت که ظهور ذات تعالی و تقدس بی پرده منافی تجلی شهودی نیست لیکن تجلی وجودی را منافی است لهذا آنسرور را علیه الصلوة والسلام والتحیة در جانب وصول فیض وجود کمالات ولایت حائلی درمیان نیامد و در جانب فیض وجود حائلی درمیان آمد که قابلیت اتصاف است چنانکه گذشت گفته نشود که چون شیون و قابلیات اینها از اعتبارات عقل باشند وجود ذهنی ثابت شد و از ان حجاب علمی لازم آمد غایت ما فی الباب حجب صفات خارجی است و حجب شیون علمی زیرا که گوئیم که موجود ذهنی درمیان دو موجود خارجی پرده نمیشود و موجود خارجی را پرده نمیشود مگر موجود خارجی و لو سلم فالحجاب العلمی یمکن ارتفاعه من البین بحصول بعض المعارف بخلاف الخارجی فانه لا یمکن زواله چون این مقدمات معلوم گشت پس بدانکه اگر محمدیست منتهای سیر او که مسمی بسیر الی الله است تا بظل شان است که اسم او ست بعد از فنا دران اسم بفنائے فی الله مشرف میگردد و اگر بآن اسم باقی گشت ببقا بالله او را نیز میسر گشت و باین فنا و بقا در مرتبه اولی از ولایت خاصهٔ محمدیه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة داخل میشود و اگر محمدی مشرب نیست بقابلیت صفت یا نفس صفت که رب او ست میرسد و اگر درین اسم فانی گشت فانی فی الله بروی اطلاق نباید کرد و همچنین بر تقدیر بقا بآن اسم باقی بالله نیست چه اسم الله عبارت از مرتبه ایست که جامع جمیع شیون و صفات است و چون در جهت شیون زیادت اعتبار است عین ذات اند و عین یکدیگر پس فنا در یک اعتبار فنا در جمیع اعتبارات است بلکه فنا در ذات است تعالی و تقدس و همچنین بقا بیک اعتبار بقا بجمیع اعتبارات است پس فانی فی الله و باقی بالله درین صورت گفتن درست میشود بخلاف در جانب صفات که موجود اند بوجود زائد بر ذات مغائرت اینها با ذات عز سلطانه و با یکدیگر تحقیقی است پس فنا در یک صفت مستلزم فنا در جمیع نیست و هکذا الحال فی البقاء پس ناچار

بلکہ گوئیم آن تجلی کہ در پردہ است تجلی ذات نیست داخل تجلی صفاتست تجلی ذات کہ مخصوص آنحضرت است علیہ الصلوٰۃ والسلام والتحیۃ تجلی بے پردہ است و علامت پردہ بے شعوری است و بے شعوری از دوریست و دلیل بے پردگی شعور است و شعور در کمال حضور است بزرگی از حال صاحب این تجلی کہ بالاصالۃ والاستقلال نسبت چنین خبر داده علیہ الغفران آنجا کہ گفت؎ موسیٰ ازہوش رفت بیک پرتو صفات ؛ تو عین ذات می نگری در تبسمی ؛ ہمین تجلی ذاتی کہ بے پردہ است محبوبان را دائمی است و محبان را برقے زیرا کہ ابدان محبوبان رنگ ارواح شان گرفته اند آن نسبت در کلیہ ایشان سرایت کرده است و در محبان این سرایت بر سبیل ندرت و آنچہ در حدیث نبوی علیہ من الصلوٰۃ اتمہا و اکملہا واقع شدہ است لی مع اللہ وقت مراد از وقت نہ این تجلی برقے است زیرا کہ این تجلی در حق آنسرور کہ بادشاہ مراد انست علیہ الصلوٰۃ والسلام دائمی است بلکہ نوعی از خصوصیت این تجلی دائمی است کہ آن بر سبیل قلت واقع است کما لایخفی علی اربابہ معرفت مشائخ قدس اللہ تعالیٰ اسرارہم در بیان حدیث لی مع اللہ وقت لایسعنی فیہ ملک مقرب ولا نبی مرسل دو طائفہ اند جمعی از وقت وقت مستمر اراده نموده اند و دیگر جمعی بندرت وقت قائل گشتہ اند و حق آنست کہ باوجود استمرار وقت وقت نادر نیز متحقق است کما مرت الاشارۃ الیہ آنفا نزد این حقیر تحقق آن وقت نادر در وقت ادائے نماز است و ہمانا کہ آنسرور علیہ الصلوٰۃ والسلام در حدیث قرۃ عینی فی الصلوٰۃ بآن اشارت فرموده است و ایضاً آنسرور فرموده علیہ الصلوٰۃ والسلام والتحیۃ اقرب ما یکون العبد من الرب فی الصلوٰۃ وقال تبارک و تعالیٰ واسجد واقترب پس در ہر وقتے کہ قربت الٰہی جلشانہ بیشتر است گنجائش غیر در آن وقت منتفی تر است و آنچہ بعضی از مشائخ قدس اللہ تعالیٰ اسرارہم فرموده اند از وقت حال وقوف و استمرار آن چنین خبر داده است حیث قال حالی فی الصلوٰۃ کحالی قبل الصلوٰۃ فالاحادیث المذکورۃ بل النص المذکور ینفی المساواۃ والاستمرار باید دانست کہ استمرار وقت متحقق است سخن در انست کہ باوجود استمرار حالتے نادره ہم واقع است یا نہ جمعی را کہ بر ندرت وقت اطلاع نداده اند بنفی آن قائل گشتہ اند و جمعی دیگر را کہ از آن مقام بہره داده اند بآن اعتراف نموده اند والحق کسی را کہ بطفیل آنحضرت علیہ الصلوٰۃ والتحیۃ در نماز جمعیت داده اند از دولت قرب آن شربے ارزانی داشتہ اند اقل قلیل اند رزقنا اللہ سبحانہ بکمال کرمہ نصیبا من ہذا المقام بحرمۃ محمد علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ والتحیۃ والسلام معرفت منتہیان ارباب صفات در علوم و معارف

مرتبه پس تخصیص فنا فی الله بآن اسم باعتبار آنست که آنمرتبهٔ اولی است از مراتب فنا فی الله معرفت سلوک انواع است بعضے را بی تقدم جذبه است و بعضی دیگر را جذبه بر سلوک شان مقدم است و جماعه را در اثنای قطع منازل سلوک جذبه حاصل میشود و جمعی را طی منازل سلوک میسر میشود اما تا بحد جذبه نمیرسند تقدم جذبه محبوبان راست و باقی اقسام بمحبین تعلق دارد و سلوک محبان عبارت از طی مقامات عشره مشهوره است به ترتیب و تفصیل و در سلوک محبوبان خلاصه مقامات عشره حاصل میشود و به ترتیب و تفصیل کارے ندارند علم بوحدت وجود و مانند آن از احاطه و سریان و معیت ذاتیه بجذبه مقدم یا متوسط وابسته است سلوک خالص و جذبه منتهیان را با مثال این علوم مناسبت نیست چنانکه بالا گذشت و حق الیقین منتهیان را نیز بعلوم مناسبه توحید وجود مناسبت نیست هرجا بیان حق الیقین بمقام مجذوبان مناسب مقام ارباب توحید وجود کرده اند آن حق الیقین مجذوبان مبتدے یا متوسط است معرفت بعضی مشائخ فرموده اند که چون کار طالب بجذبه برسد بعد از ان راهبر همان جذبه است و بس یعنے احتیاج بتوسط راهبر دیگر ندارد و همان جذبه کافی است اگر ازین جذبه جذبهٔ سیر فی الله اراده نموده اند بلے کافی است اما لفظ راهبر منافی این اراده است چه بعد از سیر فی الله مسافتی نیست که در قطع آن محتاج براهبر باشد و همچنین جذبه متقدم هم مراد نیست چنانکه متبادر از عبارتست پس ناچار جذبهٔ متوسط اراده نموده باشند و کفایت او در وصول به مطلوب معلوم نمیشود چه بسیارے از متوسطان در وقت حصول این جذبه از عروج بفوق تقاعد نموده اند و همان جذبه را جذبه نهایت انگاشته اند اگر کافی میبود در اثنای راه نمیگذاشت آرے جذبه متقدم چون بمحبوبان تعلق دارد اگر کافی باشد گنجایش دارد و محبوبان را بقلاب عنایت خواهند کشید و در اثنای طریق نخواهند گذاشت اما این کفایت در حق جمیع جذبات متقدم هم ممنوع است جذبه که انجام کار او بسلوک کشد کافی است و اگر بسلوک نیاید مجذوب ابتر است از محبوبان نیست

خاتمه طائفه از مشائخ قدس الله تعالی اسرارهم گفته اند که تجلی ذاتی مذهل شعور است و معطل حس بعضی از ایشان از حال خود چنین گفته اند که در وقت ظهور این تجلی ذاتی تا مدتے بے حس و حرکت افتاده بودند و مردم مرده می انگاشتند و بعضے دیگر منع کلام و جز آن در تجلی ذات کرده اند حقیقت این سخن آنست که این تجلی ذات در پرده اسمی است از اسماء و بقاء پرده بواسطه بقایاے اثر وجود صاحب تجلی است و آن بے شعورے بواسطهٔ آن بقیه است اگر بتمام فانی میگشت و به بقا بالله مشرف میشد آن تجلی هرگز او را بے شعوری نساخت شعر یحرق بالنار من یمس به + من هو النار کیف یحترق

بلکه بقائی بقدیم یافته عرش و ما فیها اگر در وافتد محو و متلاشی گردند و اثر ازینها باقی نماند کما قال سید الطائفة فی هذا المقام ان المحدث اذا قورن بالقدیم لم یبق له اثر این لباسی است یکتا که خاص بر قد روح دوخته اند ملائکه نیز این خصوصیت ندارند داخل دائره امکان شد و متصف بچون شد لاجرم انسان خلیفهٔ رحمن آمد جل سلطانه بلی صورت شیٔ خلیفهٔ شیٔ است تا بر صورت شیٔ مخلوق نباشد خلافت شیٔ را نشاید و تا خلافت را شایان نباشد تحمل بار امانت اصل خود نتواند کرد لا یحمل عطایا الملک الا مطایاه قال تبارک و تعالی انا عرضنا الامانة علی السموات والارض والجبال فابین ان یحملنها واشفقن منها وحملها الانسان انه کان ظلوما جهولا کثیر الظلم علی نفسه بحیث لا یبقی من وجوده ولا توابع وجوده اثرا ولا حکما کثیر الجهل حتی لا یکون له ادراک یتعلق بالمقصود والاعلم له بنسبته الی المطلوب بل العجز عن الادراک فی ذلک الموطن ادراک والاعتراف بالجهل معرفة اکثرهم معرفة بالله اشدهم تحیرا فیه تنبیه اگر در بعضی عبارات لفظی که موهم ظرفیة یا مظروفیة است در شان او تعالی و تقدس واقع میشود حمل بر تنگی میدان عبارت میباید کرد و مراد کلام را مطابق آرای اهل سنت میباید داشت معرفت عالم چه صغیر چه کبیر مظاهر اسما و صفات الٰهیه است تعالی شانه و مرایای شیونات و کمالات ذاتیه او سبحانه گنجی بود مکنون و سری بود مخزون خواست که خلا بملا آورد از اجمال بتفصیل آرد عالم را آفرید تا دلالت کند بر اصل خویش و علامت باشد بر حقیقت خود پس عالم را با صانع بیچون هیچ نسبتی نیست الا آنکه عالم مخلوق اوست و دلیل است بر کمالات مخزونه او تعالی و تقدس ما ورا این هر حکمی که هست از قبیل اتحاد و عینیت و احاطه و معیت از سکر وقت و غلبهٔ حال است اکابر مستقیم الاحوال که از قدح صحو ایشان شربی ارزانی داشته اند ازین علوم متبری و مستغفر اند اگرچه بعضی ایشان را در اثنای راه این علوم حاصل میشود اما بالآخرة ازینها میگذرانند و مطابق علوم شریعت علوم ازلی بر ایشان ایراد میفرمایند مثالی از برای تحقیق این مبحث بیان کنیم عالمی نحریری ذو فنونی که کمالات مخزونهٔ خود را در عرصهٔ ظهور آرد و فنون مکنونهٔ خود را بر ملا جلوه دهد ایجاد حروف و اصوات نماید تا در پردهٔ آن حروف و اصوات آن کمالات را متجلی سازد و آن فنون را اظهار نماید پس درین صورت این حروف و اصوات دوال را با معانی مخزونه بلکه با آن عالم موجد هیچ نسبتی نیست الا آنکه آن عالم موجد اینها است و اینها دوال اند بر کمالات مکنونهٔ او و حروف و اصوات را عین آن عالم موجد یا عین آن معانی گفتن معنی ندارد و همچنین حکم باحاطه و معیت درین حادثه غیر واقع است معانی بهمان صرافت مخزونه اند آری چون در میان معانی و صاحب معانی و در میان حروف و اصوات مناسبت

مجذوبان نزدیک اند و در شهود هر دو شان نیز یکرنگ چه هر دو از ارباب قلوب اند غایة ما فی الباب ارباب
صفات از تفاصیل مطلع اند بخلاف مجذوبان و ایضاً ارباب صفات بواسطهٔ سلوک و عروج بفوق قرب
بیشتر دارند از مجذوبان عروج ناکرده لیکن محبت اصل دامنگیر شان است اگرچه حب در میان است چه عجب گر بحکم المرء مع
من احب در مجذوبان نیز قرب و معیت اصل اعتبار کرده شود و پس مجذوبان در محبت مناسبت بمجذوبان دارند چه حب
ذاتی او اوسع الحجب در مجذوبان نیز متحقق است معرفت در عبارت بعضی ازین طائفه واقع است که اقطاب را تجلی
صفات است و افراد را تجلی ذات درین سخن مجال تامل است چه قطب محمدی مشرب است محمد یار را تجلی ذات است آری
درین تجلی نیز تفاوتها است قریبیکه افراد راست اقطاب را نیست اما هر دو را از تجلی ذات نصیب است مگر آنکه گوئیم که
از قطب قطب ابدال مراد داشته باشند که بر قدم حضرت اسرافیل است نه بر قدم محمد معرفت ان الله خلق
آدم علی صورته الله تعالی بیچون و بیچگونه است روح آدم که خلاصهٔ اوست بر صورت بیچونی و بیچگونگی آفرید
پس همچنانکه حق سبحانه لامکانیست روح نیز لامکانی آمده و نسبت روح با بدن همچو نسبت اوست تعالی او
تقدس با عالم نه داخل است و نه خارج نه متصل نه منفصل بیش از قیومیت نسبتی مفهوم نمیشود و هر ذره از ذرات
بدن را مقوم روح است همچنانکه الله تعالی قیوم عالم است قیومیت او تعالی مر بدن را بواسطهٔ قیومیت
روح است هر فیضی که وارد میشود محل ورود آن فیض ابتدا روح است و بواسطهٔ روح آن فیض ببدن میرسد
و چون روح بصورت بیچونی و بیچگونگی آفریده شد لاجرم بیچون و بیچگون حقیقی را در وی گنجایش آمد
لا یسعنی ارضی و لا سمائی و لکن یسعنی قلب عبدی المؤمن چه ارض و سما با وجود وسعت و فراخی چون
داخل دائره امکان شده و بداغ چونی و چگونگی متسم گنجائش لامکانی که مقدس از چندی و چونی است ندارند
لامکانی در مکان گنجائش ندارد و بیچون در چون آرام نمیگیرد و پس ناچار گنجائش در قلب عبد مؤمن که لامکانی
است و مبرا از چندی و چونی است متحقق گشت تخصیص بقلب عبد مؤمن بنا بر آنست که قلب غیر
مؤمن کامل از اوج لامکانی فرود آمده است و گرفتار چندی و چونی شده است و حکم آن گرفته پس بواسطهٔ این تنزل
و گرفتاری چونکه داخل دائره امکان شده است و چونی پیدا کرده است آن قابلیت را ضائع ساخته است
اولئک کالانعام بل هم اضل و از مشائخ هر که از وسعت قلب خود خبر داده است مرادش لامکانیت قلب
بوده باشد چه مکانی هر چند وسیع است تنگ است عرش با وجود عظمت و فراخی چون مکانیست هر آئینه
در جنب لامکانی که روح است حکم دانهٔ خردل دارد بل اقل بلکه گوئیم که این قلب چون محل تجلی انوار قدس شده است

وعلی آله الابرار وصحبه الاخیار باید دانست که اکثر مردم از خواص وعوام درین زمان در ادای نوافل اهتمام تمام دارند ودر مکتوبات مساهلات مینمایند ومراعات سنن ومستحبات را در اینها کمتر میکنند نوافل را عزیز میدارند و فرائض را ذلیل وخوار کم است که فرائض را در اوقات مستحبه ادا نمایند ودر تکبیر جماعه مسنونه بلکه در نفس جماعة تقییدی ندارند بتکاسل وتساهل اداے نفس فرائض را غنیمت میشمارند وروز عاشورا وشب برات و شب بست وهفتم ماه رجب واول شب جمعه ماه مذکور که آنرا لیلة الرغائب نام نهاده اند بکمال اهتمام را مرعی داشته بجمعیت تمام نوافل را بجماعت میگزارند وآنرا نیک ومستحسن می پندارند نمیدانند که این تسویلات شیطان است که سیئات را بصورت حسنات مینماید شیخ الاسلام مولانا عصام الدین هروی در حاشیه شرح وقایه میفرماید که تطوع بجماعت وترک فرض بجماعت از حبائل شیطانست باید دانست که نوافل را بجمعیت تمام گزاردن از بدعتهاے مذمومه ومکروهه است از ان بدعتها است که حضرت رسالت خاتمیت علیه من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها در شان آن فرموده است من احدث فی دیننا هذا فهو رد بدانکه اداى نوافل بجماعت در بعضی روایات فقهیه مطلق مکروه است ودر بعضی دیگر کراهت مشروط بتداعی وتجمع است پس اگر بے تداعی یک دو کس در ناحیۀ مسجد نفل بجماعت گزارند روا باشد بے کراهت ودر سه کس اختلاف مشائخ است ودر چهار کس باتفاق مکروه نیست در بعضی روایات ودر بعضی دیگر اصح آنست که مکروه است فی الفتاوی السراجیة کره التطوع بالجماعة بخلاف التراویح وصلوة الکسوف وفی الفتاوے الغیاثیة قال الشیخ الامام السرخسی رحمه الله سبحانه التطوع بالجماعة خارج رمضان انما یکره اذا کان علی سبیل التداعی اما اذا اقتدا واحد واثنان لایکره وفی الثلث اختلاف وفی الاربع یکره بلاخلاف وذکر فی الخلاصة التطوع بالجماعة اذا کان علی سبیل التداعی یکره اما اذا صلوة بجماعة بغیر اذان واقامة فی ناحیة المسجد فلا یکره وقال شمس الائمة الحلوانی اذا کان سوے الامام ثلثة لایکره بالاتفاق وفے الاربع اختلاف والاصح مکروه وفی الفتوے الشافیة ولا یصلی التطوع بالجماعة الا فی شهر رمضان وذلک انما یکره اذا کان علی سبیل التداعی یعنی باذان و اقامة اما لو اقتدے واحد او اثنان لا علی سبیل التداعی فلا یکره واذا اقتدے ثلثة اختلف المشائخ رحمهم الله وان اقتدے باربعة کره اتفاقاً وامثال این روایات بسیار است وکتب فقهیه به آن مملو اند واگر روایتے پیدا شود که از ذکر عدد ساکت باشد ومطلقا مجوز باشد اداے نوافل به جماعت آنرا حمل باید کرد بر مقید که در روایات دیگر واقع شده است واز مطلق مقید مراد باید داشت

دالیت و مدلولیت متحقق است بعضی معانی زائده غیر واقعه در تخیل مے آید فی الحقیقت آن عالم و معانی مخزونۂ
او از ان نسب نائده منزه و مبرا است و این حروف و اصوات در خارج موجود اند نه آنکه آن عالم و معانی موجود
اند و آن حروف و اصوات اوہام و خیالات اند پس عالم که عبارت از ماسوی است در خارج موجود است با لوجود
الظلی و الکون الطبعی نه آنکه عالم اوہام و خیالات است این مذہب بعینہ مذہب سوفسطائی است که عالم را اوہام
و خیالات میدانند اثبات حقیقت در عالم نمودن عالم را از اوہام و خیالات می برآرد و حقیقت موجود شد نه عالم
زیرا که عالم ورای الحقیقة مفروض است تنبیہ مراد از مظہریت و مرآتیت عالم را مر اسما و صفات او است مر صور اسما
و صفات را نه اسما و صفات با عیانہا چه اسم در رنگ مسمی محاط ہیچ مرات نمیشود و صفت ہمچون موصوف مقید
به ہیچ مظہر نگردد ؎ در تنگنا ے صورت معنی چگونه گنجد ۞ در کلبۂ گدایان سلطان چکار دارد ۞ معرفت کمل
تابعان آنسرور علیه الصلوٰۃ والسلام اگرچه بواسطۂ اتباع آنحضرت علیه الصلوٰۃ والسلام و التحیة از تجلی ذات که
بالاصالة مخاصۂ آنحضرت است علیه الصلوٰۃ والسلام نصیب است و سائر انبیا را علی نبینا و علیهم الصلوات
والتسلیمات تجلیات صفاتست و تجلی ذات اشرف است از تجلی صفات لیکن باید دانست که انبیا را
علی نبینا و علیهم الصلوات والتحیات در تجلیات صفات مراتب قرب حاصل است که کمل تابعان این
امت را نیست با وجود تجلی ذات بطریق تبعیت مثلاً شخصے بمحبت جمال آفتاب مدارج عروج را طی کرده
تا آفتاب برسد در میان آفتاب و او غیر از حائلی دقیقی نماند و شخصی دیگر با وجود محبت ذات آفتاب در عروج بآنمرا
عاجز است ہر چند میان او و آفتاب حائلی در میان نیست که شک نیست که شخص اول نزدیکتر است بآفتاب
و عالم تر است بکمالات دقیقۂ او پس در ہر که قرب بیشتر است و معرفت زیاده تر فاضل تر است پس ہیچ ولی از
اولیاء این امت که خیر الامم است با وجود افضلیت پیغمبر خویش بمرتبۂ ہیچ نبی از انبیا نرسد اگرچه او را بواسطۂ متابعت
پیغمبر خویش از مقام مابه الافضلیة نصیبے حاصل شود فضل کلی انبیا را است اولیا طفیلی اند و لیکن هذا آخر الکلام
الحمد لله سبحانه علی ذلک و علی جمیع نعمائه و الصلوٰۃ والسلام علی افضل انبیائه و علی جمیع الانبیاء و المرسلین
و الملائکة المقربین و علی الصدیقین و الشهداء و الصالحین **مکتوب دو صد و ہشتاد و ہشتم**
بسید امین مانکپوری صدور یافته در منع از اداے صلوات نوافل بجماعه در نماز عاشوراء و شب برات
و غیرہا و ما یناسب ذلک بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی شرفنا بمتابعة سید المرسلین و جنبنا عن ارتکاب
المبتدعات فی الدین و الصلوٰۃ والسلام علی من قمع بنیان الضلالة و رفع اعلام الهدایة

بحی

و در ینباب زجر را بابلغ وجوه مرعی دارند تا استیصال این بدعت که منجر بفتنه است متحقق شود والله یحق
الحق وهو یهدی السبیل **مکتوب دو صد و هشتاد و نهم** بمولانا بدرالدین صدور یافت در بیان
اسرار قضا و قدر و ما یناسب ذلک بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی کشف سر القضاء والقدر علی
الخواص من عباده وستر عن العوام لمکان الضلال عن سواء السبیل والاقتصاد والصلوة والسلام علی من
اکمل به الحجة البالغة وقطع به اعذار العصاة الهالکة وعلی آله واصحابه البررة الاتقیاء الذین آمنوا بالقدر
ورضوا بالقضاء وبعد فلما کانت مسئلة القضاء والقدر قد کثر فیه الحیرة والضلال وغلب علی الاکثر ناظریها
باطل الوهم والخیال حتی قال بعضهم بمحض الجبر فیما یصدر من العبد بالاختیار ونفی بعضهم نسبته الی الواحد القهار
واخذ طائفة بطرفی الاقتصاد فی الاعتقاد الذی هو الصراط المستقیم والمنهج القویم ولقد وفق بهذا الطریق
الفرقة الناجیة الذین هم اهل السنة والجماعة رضی الله تعالی عنهم وعن اسلافهم واخلافهم فترکوا الافراط
والتفریط واختاروا الوسط والبین روی عن ابی حنیفة رضی الله تعالی عنه انه سأل جعفر ابن محمد الصادق
رضی الله تعالی عنهما فقال یا ابن رسول الله هل فوض الله تعالی الامر الی العباد فقال الله تعالی اجل من
ان یفوض الربوبیة الی العباد فقال هل یجبرهم علی ذلک فقال الله اعدل من ان یجبرهم علی ذلک ثم
یعذبهم فقال وکیف ذلک فقال بین البین لا جبر ولا تفویض ولا کره ولا تسلیط لهذا قال اهل السنة ان الافعال
الاختیاریة للعباد مقدورة لله تعالی من حیث الخلق والایجاد ومقدورة العباد علی وجه آخر من التعلق
یعبر عنه بالاکتساب فحرکة العبد باعتبار نسبتها الی قدرته تعالی یسمی خلقا وباعتبار نسبتها الی قدرة العبد
کسبا له غیر ان الاشعری منهم ذهب الی ان لا مدخل لاختیار العباد فی افعالهم اصلا الا انه سبحانه اوجد
الافعال عقیب اختیارهم بطریق جری العادة اذ لا تاثیر للقدرة الحادثة عنده وهذا المذهب حائل الی الجبر و
لهذا یسمی بالجبر المتوسط قال الاستاد ابو اسحاق الاسفراینی بتاثیر القدرة الحادثة فی اصل الفعل وحصول
الفعل بمجموع القدرتین وقد جوز اجتماع المؤثرین علی اثر واحد بجهتین مختلفتین قال القاضی ابوبکر الباقلانی
بتاثیر القدرة الحادثة فی وصف الفعل بان یجعل الفعل موصوفا بمثل کونه طاعة ومعصیة والمختار عند
العبد الضعیف تاثیر القدرة الحادثة فی اصل الفعل وفی وصفه معا اذ لا معنی للتاثیر فی الوصف بدون
التاثیر فی الاصل والوصف اثره المتفرع علیه لکنه محتاج الی تاثیر زائد علی تاثیر اصل الفعل اذ وجود الوصف
زائد علی وجود الاصل ولا محذور فی القول بالتاثیر وان کبر ذلک علی الاشعری اذ التاثیر فی القدرة

وجواز مقصود بر اثنین یا ثلث باید نمود چه علمای حنفیه اگرچه در اصول مطلق برا بر اطلاق میگذارند و بر مقید حمل نمیکنند اما در روایات حمل مطلق بر مقید جائز داشته اند بلکه لازم دانسته و اگر بر طریق فرض محال حمل نکنیم و بر اطلاق بگذاریم هر آئینه این مطلق معارض خواهد بود مر آن مقید را اگر در قوت برابر باشند و مساوات ممنوع است چه روایات کراهت با وجود کثرت مختار و مفتی بها اند بخلاف روایت اباحت و لو سلم مساواتهما گوئیم که بر تقدیر تعارض ادلهٔ کراهت و ادلهٔ اباحت ترجیح جانب کراهت راست که رعایت احتیاط در آنست چنانچه مقرر اهل اصول فقه است پس جماعت که در روز عاشورا و شب برات و لیلة الرغائب نماز بجماعت میگذارند و دویست و سیصد سیصد کما بیش که در مسجدها جمع میشوند و آن نماز را و اجتماع و جماعت را مستحسن می پندارند مرتکبان امر مکروه اند باتفاق فقها و مکروه را مستحسن دانستن از اعظم جنایات است چه حرام را مباح دانستن منجر بکفر است و مکروه را حسن پنداشتن یک مرتبه از آن پایان است شناعت این فعل را نیک ملاحظه باید نمود و دست آویز ایشان در باب دفع کراهت عدم تداعی است آری عدم تداعی بمقتضای بعضی روایات دفع کراهت میکند اما مخصوص بواحد و اثنین است و آنهم بشرطی است که ناحیهٔ مسجد متحقق شود و بدونها خرط القتاد با آنکه تداعی عبارت از اعلام یکدیگر است از برای ادای نماز نفل و این معنی درین جماعت متحقق است چه قبیله قبیله در روز عاشورا یکدیگر را اعلام میکنند و می خوانند که در مسجد فلان شیخ یا فلان عالم می باید رفت و نماز بجمعیت می باید گزارد و این فعل را اعتبار نموده اند قسم اعلام از اذان و اقامت هم ابلغ است پس تداعی هم ثابت شد اگر تداعی را مخصوص باذان و اقامت داریم چنانچه در بعضی روایات واقع شده است و حقیقت اذان و اقامت خواهیم پس جواب همانست که بالا گذشت که مخصوص بواحد و اثنین است باشرط دیگر که بالا مذکور شد باید دانست که بنای ادای نوافل بر اخفا و تستر است که مظنهٔ ریا و سمعه است و جماعت منافی آنست و در ادای فرائض اظهار و اعلان مطلوب است چه از شائبهٔ ریا و سمعه مبرا است پس با جماعت مناسب باشد یا آنکه گوئیم کثرت اجتماع محل حدوث فتنه است لهذا از برای ادای نماز جمعه حضور سلطان یا نائب او شرط کرده اند تا از حدوث فتنه امن متحقق شود و درین جماعت مکروهات هم احتمال ایقاظ فتنه قوی است پس این اجتماع مشروط نباشد و منکر باشد و در حدیث نبوی علیه من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها الفتنة نائمة لعن الله من ایقظها پس ولاة اسلام و قضاة و اهل احتساب را لازم است که منع این اجتماع نمایند

درنهایه ۱۲

فی ہذہ المسئلۃ حتی قالوا ان المجوس اسعد حالا منہم حیث لم یثبتوا الا شریکا واحدا والمعتزلۃ اثبتوا شرکاء لا تحصے فزعمت الجبریۃ انہ لا فعل للعبد اصلا وان حرکاتہ بمنزلۃ حرکات الجمادات لا قدرۃ لہم اصلا ولا قصد ولا اختیار وزعموا ان العباد یثاب بالخیر ولا یعاقب بالشر والکفار والعصاۃ معذورون غیر مسئولین لان الافعال کلہا من اللہ تعالیٰ والعبد مجبور فی ذلک وہذا کفر وہؤلاء المرجئۃ الملعونون الذین یقولون بان المعصیۃ لا یضر والعاصی لا یعاقب روی عن النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم انہ قال لعنت المرجئۃ علی لسان سبعین نبیا ومذہبہم باطل بالضرورۃ للفرق الظاہر بین حرکۃ البطش وحرکۃ الارتعاش فعلم ونعلم قطعا ان الاول باختیارہ دون الثانی والنصوص القطعیۃ تنفی ہذا المذہب ایضا کقولہ تعالیٰ جزاء بما کانوا یعملون وقولہ سبحانہ فمن شاء فلیؤمن ومن شاء فلیکفر الی غیر ذلک واعلم ان کثیر الناس لضعف فہمہم وقصور نیاتہم لطلبون الاعتذار ودفع السؤال عن انفسہم فیمیلون الی مذہب الاشعری بل الی مذہب الجبری فتارۃ یقولون بان لا اختیار للعبد حقیقۃ ونسبۃ الفعل الیہ مجاز وتارۃ یقولون بضعف الاختیار المستلزم للاجبار ومع ذلک یسمعون کلام بعض الصوفیۃ فی ہذا المقام من ان الفاعل واحد لیس الا ہو وان لا تاثیر لقدرۃ العبد فی الافعال وان حرکاتہ بمنزلۃ حرکات الجمادات بل وجود العبد ذاتا وصفۃ کسراب بقیعۃ یحسبہ الظمآن ماء حتی اذا جاءہ لم یجدہ شیئا ووجد اللہ عندہ وامثال ہذا الکلام ازدادوا ہم جراءۃ علی المداہنات والمساہلات فی الاقوال والافعال فنقول فی تحقیق ہذا المقام واللہ سبحانہ اعلم بحقیقۃ المرام ان الاختیار لو لم یکن ثابتا للعبد حقیقۃ کما ہو مذہب الاشعری لما نسب اللہ تعالیٰ الظلم الی العباد اذ لا اختیار لہم ولا تاثیر لقدرتہم وانما ہی مدار المحض عندہ وقد نسب سبحانہ الظلم الیہم فی غیر موضع من کتابہ المجید ومجرد المداریۃ بدون التاثیر ولو فی الجملۃ لا یوجب الظلم منہم نعم ان الایلام والتعذیب للعباد منہ تعالیٰ من غیر ان یکون الاختیار ثابتا لہم لیس بظلم اصلا اذ ہو سبحانہ مالک علی الاطلاق یتصرف فی ملکہ المطلق کیف یشاء اما نسبۃ الظلم الیہم مستلزم لثبوت الاختیار لہم واحتمال المجاز فی ہذہ النسبۃ خلاف المتبادر فلا یرتکب من غیر ضرورۃ فاما القول بضعف الاختیار فلا یخلو اما یراد بہ الضعف بالنسبۃ الی اختیارہ تعالیٰ فمسلم ولا نزاع فیہ لاحد وکذا الضعف بمعنی عدم الاستقلال فی صدور الافعال ایضا مسلم واما الضعف بمعنی عدم المدخلیۃ للاختیار فی الافعال ممنوع وہو اول المسئلۃ وسند المنع قدمر مفصلا ینبغی ان یعلم ان اللہ تعالیٰ کلف عبادہ بقدر طاقتہم واستطاعتہم وخفف فی التکلیف بضعف خلقہم قال اللہ تبارک تعالیٰ یرید اللہ ان یخفف عنکم خلق الانسان ضعیفا کیف وہو سبحانہ حکیم رؤف رحیم لا یلیق بالحکمۃ والرأفۃ والرحمۃ تکلیف ما لا یستطیع لہ

ایضا بایجاد اللہ سبحانہ کما ان نفس القدرۃ بایجادہ تعالی ایضا والقول بتاثیر القدرۃ ہو الاقرب الی الصواب
ومذہب الاشعری داخل فی دائرۃ الجبر فی الحقیقۃ اذ لا اختیار عندہ حقیقۃ ولا تاثیر للقدرۃ الحادثۃ اصلا عندہ
الا ان الفعل الاختیاری عند الجبریۃ لا ینسب الی الفاعل حقیقۃ بل مجازا وعند الاشعری ینسب الی الفاعل
حقیقۃ وان لم یکن الاختیار ثابتا لہ حقیقۃ لان الفعل ینسب الی قدرۃ العبد حقیقۃ سواء کان القدرۃ مؤثرۃ ولو فی المحل
کما ہو مذہب غیر الاشعری من اہل السنۃ او مدارا محضا کما ہو مذہبہ وبہذا الفرق تمیز مذہب اہل الحق عن
مذہب اہل الباطل ونفی الفعل عن الفاعل حقیقۃ واثباتہ لہ مجازا کما ہو مذہب الجبریۃ کفر محض وانکار عن
الضرورۃ قال صاحب التمہید ومن الجبریۃ من قال بان الفعل من العبد ظاہرا ومجازا لا فی الحقیقۃ لا استطاعۃ
بہا والعبد کالشجر اذا حرکتہا الریح تحرکت فکذلک العبد مجبور کالشجر وہذا کفر ومن اعتقد ہذا یصیر کافرا وقال ایضا فی
مذہب الجبریۃ وقولہم ان لیس للعباد افعال علی الحقیقۃ لا فی الخیر ولا فی الشر وما یفعلہ العبد فالفاعل ہو اللہ سبحانہ و
ہذا کفر فان قلت اذا لم یکن لقدرۃ العبد تاثیر فی الافعال ولم یکن الاختیار لہ حقیقۃ فما معنی لنسبۃ الافعال
الی العبد حقیقۃ عند الاشعری قلت ان القدرۃ وان لم یکن لہا تاثیر فی الافعال لانہ سبحانہ جعلہا مدار الوجود
الافعال بان یخلق اللہ تعالی الافعال عقب صرف قدرتہم واختیارہم الی الافعال بطریق جری العادۃ و
کان القدرۃ علۃ عادیۃ لوجود الافعال فیکون للقدرۃ مدخل فی صدور الافعال عادۃ لانہا لم توجد بدونہا
عادۃ وان لم یکن لہا تاثیر فی الافعال فباعتبار العلۃ العادیۃ ینسب الی العباد افعالہم حقیقۃ ہذا ہو
النہایۃ فی تصحیح مذہب الاشعری والکلام بعد محل تامل علم ان اہل السنۃ آمنوا بالقدر وقالوا بان القدر
خیرہ وشرہ وحلوہ ومرہ من اللہ سبحانہ لان معنی القدر ہو الاحداث والایجاد ومعلوم انہ لیس محدث ولا موجد
الا اللہ سبحانہ لا الہ الا ہو خالق کل شیء فاعبدوہ والمعتزلۃ والقدریۃ انکروا القضاء والقدر وزعموا ان
افعال العباد حاصلۃ بقدرۃ العبد وحدہا قالوا لو قضی اللہ سبحانہ الشر ثم یعذبہم علی ذلک جور امنہ سبحانہ
ہذا جہل منہم لان القضاء لا یسلب القدرۃ والاختیار عن العبد لانہ قضی بان العبد یفعلہ او یترکہ باختیارہ غایۃ
ما فی الباب انہ یوجب الاختیار وہو محقق للاختیار لا مناف لہ وایضا منقوض بافعال الباری تعالی لان فعلہ
سبحانہ بالنظر الی القضاء اما واجب او ممتنع اذ لو تعلق القضاء بالوجود فیجب او بالعدم فیمتنع فلو کان وجوب الفعل
بالاختیار منافیا لہ لم یکن الباری تعالی مختارا وہذا کفر ولا یخفی علی احد ان القول باستقلال قدرۃ العبد فی ایجاد افعالہ
مع کمال ضعفہ فی غایۃ السخافۃ ومنشاء نہایۃ السفاہۃ ولہذا بالغ مشائخ ما وراء النہر شکر اللہ تعالی سعیہم فی تضلیلہم

علی سید المرسلین و آله و اصحابه الطیبین الطاهرین بدانکه طریقی که اقرب است و اسبق و اوفق و اوثق و اسلم و احکم و اصدق و اولی و اعلی و اجل و ارفع و اکمل طریقهٔ علیهٔ نقشبندیه است قدس اللہ تعالی ارواح اهالیها و اسرار موالیها اینهمه بزرگی اینطریق و علوشان این بزرگواران بواسطهٔ التزام متابعت سنت سنیه است علی صاحبها الصلوٰة والسلام والتحیة و اجتناب از بدعت نامرضیه ایشانند که در رنگ اصحاب کرام علیهم الرضوان من الملک المنان نهایت کار در بدایت شان مندرج گشته است و حضور بی آگاهی ایشان دوام پیدا کرده بعد از وصول بدرجهٔ کمال فوق آگاهیهای دیگران شده ای برادر ارشدک اللہ تعالی الی سواء الصراط این درویش را چون هوس این راه پیدا شد عنایت خداوندی جل و علا هادی کار او گشته بخدمت ولایت پناه حقیقت آگاه هادی طریق اندراج النهایة فی البدایة و دال سبیل الموصل الی درجات الولایة مؤید الدین الرضی شیخنا و امامنا محمد الباقی قدس اللہ تعالی سره که یکی از خلفای کبار خانوادهٔ حضرت اکابر نقشبندیه قدس اللہ تعالی اسرارهم بوده اند رسانید و ایشان این درویش را ذکر اسم ذات جل سلطانه تعلیم فرمودند بطریق معهود و توجه نمودند تا لذت تمام در من پیدا شد و از کمال شوق گریه دست داد و بعد از یکروز کیفیت بیخودی که نزد این اکابر معتبر است و مسمی است بغیبت رو نمود و در آن بیخودی یک دریای محیط دیدم و صور اشکال عالم را در رنگ سایه در آن دریا یافتم و این بیخودی رفته رفته استیلائی پیدا کرده بامتداد کشید گاهی تا یک پهر روز میکشد و گاهی تا دو پهر و ببعضی اوقات استیعاب شب مینمود و چون این قصه را بحضرت ایشان رسانیدم فرمودند نحوی از فنا حاصل شده است و از ذکر گفتن منع فرمودند و بنگاهداشت آن آگاهی امر نمودند بعد از دو روز فنای مصطلح حاصل شد بعرض رسانیدم فرمودند بکار خود مشغول باش بعد از آن فنای فنا حاصل شد چون بعرض رسانیدم فرمودند که تمام عالم را یکی می بینی و متصل و احد می یابی عرض کردم که بلی فرمودند که معتبر در فنای فنا آنست که با وجود دید آن اتصال بیشعوری حاصل در همان شب فنای فنا بآن صفت حاصل شد بعرض رسانیدم و حالتیکه بعد از فنا حاصل شد نیز بعرض رسانیدم و گفتم که من علم خود را نسبت بحق سبحانه حضوری مییابم و اوصافیکه بمن منسوب بوده بحق سبحانه منسوب می‌یابم بعد از آن نوری که محیط همه اشیاء است ظاهر گشت و من آنرا حق دانستم جل و علا و آن نور رنگ سیاه داشت بعرض رسانیدم فرمودند که حق مشهود است جل سلطانه اما در پردهٔ نور و نیز فرمودند که این انبساط که در آن نور مینماید در علم است بواسطهٔ تعلق ذات جل شانه باشیاء متعدده که در بالا و پست واقع شده اند منبسط

العبد فلم تکلف برفع الصخرة العظیمة التی لا یقدر علی رفعها العبد بل کلف بما ہو الیسر علی العبد من الصلوات والسنة
علی القیام والرکوع والسجود والقرأة المیسرة وکل ذلک یسیرة غایة الیسر وکذا الصوم مثلا فی نہایة السہولة والزکوة
ایضا کذلک اذ قدر بربع العشر ولم یقدر بالکل والنصف مثلا للثقل علی العباد من کمال الرافة جعل للمامور
حلفا ان تعسر الاصل فجعل للوضوء خلفا ہو التیمم وکذا حکم بان من لم یقدر علی القیام صلی قاعدا ومن لم یقدر
علی القعود صلی مضطجعا وکذا من لم یقدر علی الرکوع والسجود صلی مومیا الی غیر ذلک مما لا یخفی علی الناظر فی الاحکام
الشرعیة بنظر الاعتبار والانصاف یجد تمام التکلیفات الشرعیة فی غایة الیسر ونہایة السہولة ویطالع کمال الرأفة
منہ سبحانہ علی العباد فی صفحات صفحات التکلیفات ومصداق تحقیق التکلیفات تمنی العوام فی زیادة التکلیف
من المامورات فان بعضہم یتمنی الزیادة فی الصوم المفروض وبعضہم فی الصلوات المفروضات علی ہذا القیاس
وما ہذا التمنی الا لکمال التخفیف وعدم وجدان العسر فی اداء الاحکام للبعض مبنی علی وجود ظلمات نفسانیة و
کدورات طبعیة ناشیة عن ہوی النفس الامارة المنتصبة بمعادات اللہ سبحانہ قال اللہ سبحانہ کبر علی المشرکین
ما تدعوہم الیہ وقال تعالی وانہا لکبیرة الا علی الخاشعین فکما ان مرض الظاہر موجب للعسر لاداء الاحکام کذلک
مرض الباطن ایضا موجب لذلک العسر وقد ورد الشرع الشریف لابطال رسوم النفس الامارة ورفع ہواجسہا
فہوی النفس ومتابعة الشریعة علی طرفی نقیض فلا جرم یکون وجود ذلک العسر دلیل وجود ہوی النفس فبقدر وجود
الہوی یقدر العسر فاذا انتفی الہوی کلیة انتفی العسر راسا واما کلام بعض الصوفیة المذکور سابقا فی
نفی الاختیار وضعفہ فاعلم ان کلامہم ان لم یکن مطابقا باحکام الشریعة فلا اعتبار لہ اصلا فکیف یصلح للحجة
والتقلید وانما الصالح للحجة والتقلید اقوال العلماء من اہل السنة فما وافق اقوالہم من کلام الصوفیة نقبل وما
خالفہم لا نقبل علی انا نقول ان الصوفیة المستقیمة الاحوال لم یتجاوزوا الشریعة اصلا لا فی الاحوال ولا فی
الاعمال ولا فی الاقوال ولا فی العلوم والمعارف وتعلمون ان بقیة الخلاف مع الشریعة ناشیة عن سقم فی الحال
وعلل فیہ ولو صدق الحال ما خالف الشریعة الحقة وبالجملة خلاف الشریعة دلیل الزندقة وعلامة الالحاد غایة ما فی الباب
ان الصوفی لو تکلم بکلام مخالف للشریعة ناش عن الکشف فی غلبة الحال وسکر الوقت فہو معذور وکشفہ غیر صحیح وغیر
صالح للتقلید ینبغی ان یحمل کلامہ ویصرف عن ظاہرہ فان کلام السکاری یحمل ویصرف عنہ ہذا ما تیسر
فی ہذا المقام بعون اللہ سبحانہ وحسن توفیقہ تعالی الحمد للہ وسلام علی عبادہ الذین اصطفی مکتوب
دو صد و نود وہم بملا محمد ہاشم صدور یافتہ بسم اللہ الرحمن الرحیم الحمد للہ رب العالمین والصلوة والسلام ۲۹۰

عرض یا فہم و در خارج جز تکیذات موجود ندیدم چون آنحالت را بعرض اشرف رسانیدم فرمودند کہ مرتبہ فرق بعد الجمع ہمین است و نہایت سعی تا اینجاست بیش ازین آنچہ در نہاد و استعداد او ہر کس نہاده اند ظاہر میشود و این مرتبہ را مشائخ طریقت مقام تکمیل گفتہ اند باید دانست کہ این درویش را در مرتبہ اولی چون از سکر بصحو آوردند و از فنا ببقا مشرف ساختند چون در ہر ذره از ذرات وجود خود نظر کرد جز حق را نیافت و ہر ذره را مرآت شہود او یافت از انمقام باز بحیرت بردند چون بخود آوردند حضرت حق سبحانہ تعالی را با ہر ذره از ذرات وجود خود یافت نہ دروی و مقام سابق نسبت باین مقام ثانی فرود تر در نظر در آمد باز بحیرت بردند چون بافاقت آوردند و در ینمرتبہ حق را سبحانہ نہ متصل عالم یافت و نہ منفصل نہ داخل عالم و نہ خارج نسبت معیت و احاطہ و سریان بہیچکہ اول میبافت بالکلیہ منتفی گشت مع ذالک بہمان کیفیت مشہود شد بلکہ محسوس و عالم نیز درین وقت مشہود بود اما با حق سبحانہ ازین نسبت مذکورہ ہیچ نداشت باز بحیرت بردند چون بصحو آوردند معلوم گشت کہ حق سبحانہ و تعالی را بالعالم نسبتے است ورای این نسبت مذکورہ و آن نسبت مجہول الکیفیہ است او تعالی مشہود شد بہ نسبت مجہول الکیفیہ باز بحیرت بردند و نحوے از قبض درین مرتبہ رو داد چون باز بخود آوردند او تعالی مشہود گشت بغیر آن نسبت مجہول الکیفیہ بطورے کہ ہیچ نسبت بعالم نداردنہ معلوم الکیفیہ نہ مجہول الکیفیہ و درینوقت عالم مشہود بود بہمان خصوصیت و درانوقت علم خاص عنایت شد کہ بسبب آن علم ہیچ مناسبتے درمیان خلق و حق تعالی نماند با وجود حصول ہر دو شہود درین وقت معلوم گردانیدند کہ این مشہود باین صفت باین تنزیہ ذات حق است سبحانہ تعالی عن ذلک بلکہ صورت مثالی تعلق تکوین اوست سبحانہ کہ ورا او تعلقات کونی است معلوم الکیفیہ باشد آن تعلق یا مجہول الکیفیہ ہیہات ہیہات شعر کیف الوصول الی سعاد و دونہا قلل الجبال و دونہن حیوف* ای عزیز اگر قلم را در تفصیل احوال و تبیین معارف جاری سازم بتطویل انجامد و بہ اطناب کشد علی الخصوص معارف توحید وجود عالم ظلیت اشیا اگر در بیان آید جماعۃ کہ عمرہا در توحید وجود گذرانیده اند معلوم نمایند کہ قطره از ان دریای بے نہایت حاصل نکرده اند عجب آنست کہ جہان جماعت این درویش را از ارباب توحید وجودی انکار نند و از علماء منکرین توحید می شمارند و از کوتہ نظرے پنداشتہ اند کہ اصرار بر معارف توحیدی از کمال است و ترقی از انمقام از نقص بے بخودے چند خود بخیرہ عیب پسندند بر عجم ہنرہ مستشہد آنجاعۃ در ینمقام اقوال مشائخ ما تقدم است کہ در توحید وجودی واقع شده اند حضرت حق سبحانہ و تعالی ایشان را انصاف

بنماید نفی انبساط باید کرد بعد ازان آن نور سیاه منبسط رو بانقباض آورد و تنگ شدن گرفت تا آنکه بنقطه کشید فرمودند آن نقطه را هم نفی باید کرد بحیرت آمده همچنان کردم آن نقطه موهوم هم از میان زائل شد و بحیرت انجامید که درین موطن حق سبحانه خود بخود داست چون بعرض رسانیدم فرمودند که همین حضور حضور نقشبندیه است و نسبت نقشبندیه عبارت ازین حضور است و این حضور را حضور بے غیبت نیز میگویند و اندراج نهایت در بدایت درین موطن صورت می بندد و حصول این نسبت مرطالب را درین طریق در رنگ اخذ کردن طالب است در سلاسل دیگر اذکار و اوراد از پیر تا بران عمل نماید و پی بمقصود برد ع قیاس کن زگلستان من بهار مرا

و این نسبت عزیز الوجود بعد از دو ماه و چند روز از ابتداء زمان تعلیم ذکر حاصل شده بود و بعد از متحقق شدن این نسبت فنای دیگر که آنرا فنای حقیقی میگویند حاصل گشت و دل را آنقدر وسعت پیدا شد که تمام عالم را از عرش تا مرکز زمین در جنب آن وسعت مقدار خردل قدرے نبود بعد ازان خود را و هر فرد عالم را بلکه هر ذره را حق میدیدم جل و علا بعد ازان هر ذره عالم را فرادی فرادی عین خود دیدم و خود را عین همه اینها تا آنکه تمام عالم را در یک ذره گم یافتم بعد ازان خود را بلکه هر ذره را بدانقدر منبسط و وسیع دیدم که تمام عالم را بلکه اضعاف عالم را دران گنجائش باشد بلکه خود را و هر ذره را نورے یافتم منبسط که بهر ذره سارے ست صور و اشکال عالم دران نور مضمحل و متلاشی بعد ازان خود را بلکه هر ذره را مقوم تمام عالم یافتم چون بعرض رسانیدم فرمودند که مرتبه حق الیقین در توحید همین است و جمع الجمع عبارت ازین مقام است بعد ازان صور و اشکال عالم را چنانکه اول حق می یافتم این زمان موهوم و هر ذره را که حق مییافتم بے تفاوت و بے تمیز همان ذره را موهوم یافتم بغایت حیرت دست داد درین اثنا عبارت فصوص که از پدر بزرگوار علیه الرحمة شنیده بودم بیاد آمد که فرموده است

ان شئت قلت انه ای العالم حق وان شئت قلت انه خلق وان شئت قلت انه حق من وجه و خلق من وجه وان شئت قلت بالحیرة لعدم التمیز بینهما

این عبارت فی الجمله مسکن آن اضطراب گشت بعد ازان در ملازمت ایشان رفته عرض حال خود نمودم فرمودند که هنوز حضور تو صاف نشده است بکار خود مشغول باش تا تمیز موجود از موهوم ظاهر شود و عبارت فصوص را که مشعر بر عدم تمیز بود خواندم فرمودند که شیخ بیان حال کامل نکرده است عدم تمیز هم نسبت به بعضی ثابت است حسب الامر بکار خود مشغول گشتم حضرت حق سبحانه و تعالی بمحض توجه شریف حضرت ایشان بعد از دو روز تمیز در موجود و موهوم ظاهر گردانید تا موجود حقیقی از موهوم متخیل ممتاز یافتم و صفات و افعال و آثار که از موهوم مینمایند از حق سبحانه دیدم و این صفات و افعال را نیز موهوم

وثانی واصل منتهی است و واصل را رجوع نمیباشد بزرگی میفرماید مارجع من رجع الا من الطریق ومن وصل
الیه لا یرجع باید دانست که صاحب وجود عدم هرچند در راه است اما از نهایت کار بحکم اندراج النهایه
فی البدایه آگاه است آنچه منتهی را در آخر میسر است خلاصه آن این را در بدایت اجمالا حاصل است و این نسبت
چونکه در منتهی شمولی پیدا کرده است و عموم سیر البته آن در روحانیت و جسمانیت او حاصل گشته و در وجود
عدم مقصور بر خلاصه قلب است ولو فی الجملة وان کان علی سبیل الاجمال لاجرم منتهی صاحب تفصیل است و
رجوع او بصفات جسمانیه ممتنع چه سریان آن نسبت در مراتب جسمانیه او را از صفات آن برآورده است و
فانی ساخته و این فنا موهبت محض است و رجوع از موهبت محض لایلیق بجناب قدسه تعالی و تقدس
بخلاف صاحب وجود عدم که این سرایت در حق او مفقود است چون این مراتب تابع قلب اند آن
نسبت بطریق تبعیت در ینها نیز فی الجملة ساری شده است و از صورت باز داشته مغلوب ساخته لیکن تا
فنا و زوال نرسانیده فیمکن الرجوع منه اذ المغلوب قد یغلب بعروض بعض العوارض ولحوق بعض الموانع و
الزائل لا یعود کما مر بدانکه بعضی از مشائخ این سلسله علیه قدس الله تعالی ارواحهم بر استهلاک و اضمحلال
مذکور و بقائیکه بران مترتب است اطلاق فنا و بقا کرده اند و تجلی ذاتی و شهود ذاتی نیز در ینمرتبه اثبات نموده
و این باقی را واصل گفته اند و یاد داشت که عبارت از دوام آگاهی است بجناب قدس حق سبحانه نیز
در ینجا متحقق میدانند و کل ذلک باعتبار اندراج النهایة فی البدایة والا فالفناء والبقاء لا یکونان الا
للمنتهی هو الواصل والتجلی الذاتی مخصوص به و دوام الحضور مع الله سبحانه لا یکون الا للمنتهی الواصل
اذ لا رجوع له اصلا اما اطلاق اول هم باعتبار مذکور صحیح است و منتهی بر وجه وجیه ازین قبیل است فنا و بقا و
تجلی ذاتی و شهود ذاتی و وصل و یاد داشت در کتاب نفحات حضرت خواجه احرار قدس الله تعالی سره الاقدس
واقع است عزیزی میفرمودند که بنای آن کتاب بر مکتوبات و رسائل است بعضی از مخلصان ایشان در رایت و
معرفت من ارسلت الیه است کلموا الناس علی قدر عقولهم در انجا مرعی است و نیز ازین قبیل است رساله
سلسلة الاحرار که بطریق کلام حضرت خواجه احرار واقع شده است و رباعیات مشرحه که حضرت خواجه ما
موید الدین رضی شیخنا و مولانا محمد الباقی سلمه الله تعالی نوشته اند و این بقا را بلکه بر بقائیکه در جهت جذبه پیدا
شود آنرا و در توحید وجود است لهذا بعضی از مشائخ حق الیقین را بر نهجی بیان کرده اند که مآلش بتوحید وجودی است
و بعضی را همین بیان در اشتباه انداخت که حق الیقین ایشان عبارت از تجلی صوری است و کار که بطریق و تشبیه

دہاو از کجا دانستہ اند کہ آن مشائخ را از انمقام ترقی واقع نشدہ است و محبوس آنمقام ماندہ اند سخن در نفس حصول معارف توحیدی نیست کہ آن البتہ واقع است بلکہ سخن در ترقی ازانمقام است اگر صاحب ترقی را منکر توحید گویند و بران اصطلاح بندند چہ مناقشہ است برسر اصل سخن رویم و گوئیم کہ چون قلیل را بر کثیر دلالت است و قطرہ را بہ بحر غدیر اشارۃ اقتصار بر قلیل نمودم و اکتفا بقطرہ ای برادر چون حضرت خواجہ مرا کامل مکمل دانستہ اجازت تعلیم طریقہ فرمودند و جمعی از طالبان را حوالہ من نمودند مرا در انوقت در کمال و تکمیل خود ترددی بود فرمودند جای تردد نیست کہ مشائخ عظام این مقامات را مقام کمال و تکمیل فرمودند اگر ترددی درین مقام پیدا شود ترددی در کمالیت آن مشائخ لازم آید حسب الامر شروع در تعلیم طریقت نمودم توجہات در کار طالبان مرعی ساختم و در مستر شدان اثرہای عظام محسوس شد حتی کہ کار سنین بساعات قرار یافت یک چندی باین امر سرگرمی داشتم آخر الامر باز علم بہ نقص خود پیدا شد و ظاہر ساختند کہ تجلی ذاتی برقی کہ اکابر مشائخ آنرا نہایت گفتہ اند ہیچ درین راہ پیدا نشد و سیر الی اللہ و سیر فی اللہ نیز معلوم نشد کہ چیست پس از تحصیل مثال این کمالات چارہ نبود این زمان علم بہ نفس خود مبرہن گشت طالبانی کہ در گرد من بودہ اند جمع کردہ حدیث نقص خود گفتم و وداع ہمہ را ساختم اما طالبان آنمعنی را بر تواضع محمول داشتہ ازانچہ داشتند بر نگشتند بعد از چندگاہ حضرت حق سبحانہ و تعالی احوال منتظرہ را محصل گردانید بصدقہ حبیبہ علیہ و آلہ الصلوات و التسلیمات بدانکہ حاصل طریقہ حضرات خواجگان قدس اللہ تعالی اسرارہم اعتقاد اہلسنت و جماعت است و اتباع سنت سنیہ مصطفویہ علی صاحبہا الصلوٰۃ و السلام و التحیۃ و اجتناب است از بدعت و ہواے نفسانیہ و عمل بعزیمت امور مہما امکن و احتراز از عمل بہ رخصت و استہلاک و اضمحلال است اولا در جہت جذبہ و این استہلاک را بعدم تعبیر کردہ اند و بقائی کہ درین جہت پیدا شود بعد از تحقق این استہلاک معبر بوجود عدم است یعنی وجودی و بقای کہ مترتب است بر عدم استہلاک است و این استہلاک و اضمحلال نہ عبارت از غیبت از حس است بلکہ با این استہلاک بعضی را غیبت از حس اتفاق افتد و بعضی دیگر را نہ و صاحب این بقا ممکن است کہ بصفات بشریت رجوع کند و باخلاق نفسانیہ عود نماید بخلاف بقائیکہ بر فنا مترتب است کہ عود ازان جائز نیست تواند بود کہ حضرت خواجہ بزرگ قدس اللہ تعالی سرہ الاقدس ہمین معنی فرمودہ باشد کہ وجود عدم بوجود بشریت عود میکند اما وجود فنا بوجود بشریت ہرگز عود نمی کند چہ باقی ببقاء اول ہنوز در راہ است و رجوع از راہ ممکن است

ازان اسم نیز عروج میفرمایند و ترقیات بی نهایت الا ماشاء الله مینمایند شعر ومن بعد هذا ما یدق صفاته ٭ وما کتمه احظی لدیه واجمل ٭ هرچند واصلان سائر ارباب سلوک در جهت ثانی با ایشان مشارک اند و بفنا فی الله و البقاء به متحقق لیکن مسافتی که ارباب سلوک بریاضات و مجاهدات قطع میکنند و درازمنهٔ طویله بمنتهای آن میرسند اکابر این خانوادهٔ بزرگ بالتذاذ دولت شهود و ذوق یافت مقصود آن مسافت را بزمان قلیل قطع میفرمایند و بکعبهٔ مطلوب میرسند و بعد از رسیدن ترقیات بی نهایت مینمایند که منتهیان ارباب سلوک ازان ترقی و قرب قلیل النصیب اند چه تقدم جذبه بر سلوک نحوی از معنی محبوبیت میطلبند تا مراد نباشد جذبه نمیکنند و چون بکشند هر آئینه نزدیکتر افتند و قرب بیشتر پیدا کنند از خواسته شده و ناخواهنده فرق بسیار ست ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم مثنوی عشق معشوقان نهانست و ستیر ٭ عشق عاشق با دو صد طبل و نفیر ٭ لیک عشق عاشقان تن زه کند ٭ عشق معشوقان خوش و فربه کند ٭ اگر گویند که مرادان سلاسل دیگر هم درین ترقی و قرب شریک اند چه جذبه بر سلوک شان مقدم ست پس مزیت این طریق بر طرق دیگر چه باشد و اقرب طرق برای چه گفته شود جواب آنست که طرق دیگر موضوع از برای حصول این معنی نیستند بلکه بعض ایشان را بر سبیل اتفاق این دولت دست میدهد و این طریق موضوع از برای حصول این دولت است و یادداشت که در عبارات اکابر این سلسلهٔ علیه واقع میشود بعد از تحقق هر دو جهت جذبه و سلوک صورت می بندد و نهایت گفتن او را باعتبار نهایت مراتب شهود و آگاهیست و الا نهایت مطلق وراء الوراء ست تفصیلش آنست که شهود یا در مرآت صورتست یا در معنی یا وراء صورت و معنی این شهود بی پرده را برقی گفته اند یعنی حصول آن شهود کالبرق است باز در پرده میشود و همین شهود اگر بمحض فضل ایزدی جل سلطانه دوام پذیرد و تمام از ضیق پردها برآید تعبیر از آن بیادداشت میفرمایند که حضور بی غیبت است چه هرگاه مشهود در پرده آمد غیبت متحقق گشت مادام که دوام بی پردگی پیدا نکند نام یادداشت بران اطلاق نمیشود اینجا دقیقه ایست باید دانست که مر هر واصل را رجوع نباشد و آگاهیش دائمی است اما سریان آن نسبت در کلیه وی کالبرقیست بخلاف مجذوبان که جذبه بر سلوک شان مقدم است این سریان دائمی است کلیهٔ ایشان حکم سر گرفته ست و کار سر میکند کما مرت الاشارة الیه لانت اجسادهم کما لانت ارواحهم حتی صارت ظواهرهم بواطنهم و بواطنهم ظواهرهم لیس لا جرم غیبت را در آگاهی ایشان گنجایش نباشد پس آن نسبت فوق همه نسبتها باشد و بهمین معنی در کتب و رسائل این حضرات آن عبارت شایع ست چه نسبت عبارت از آگاهی است و نهایت مراتب آگاهی آنست که بی پرده میسر شود و دوام پذیرد و مشائخ

انجامید و حق آنست که این حق الیقین ایشان در جهت جذبه پیدا شده است و این معرفت مناسب
آن مقام است تجلی صوری چیزی دیگر است کما لا یخفی علی اربابه و شهود وحدت در مرآت کثرت بنحوی که مرآت بتمام
مختفی شود و شهود جز وجه باقی هیچ نماند آن مقام را بیاد داشت مناسب در اصطلاح یادداشت برین مرتبه کرده اند
و این را تجلی ذاتی و شهود ذاتی نیز میگویند و این مقام را مقام احسان میفرمایند و آن گم شدن را بوصل معبر ساخته
ع تو در وی گم شو وصال اینست و بس ٭ و این اصطلاح مخصوص است بحضرت ناصر الدین خواجه عبید الله از مشائخ
متقدمین این سلسله هم کسی باین اصطلاح تکلم نفرموده است ع هرچه خوبان کنند خوب آید ٭ از کلمات قدسی
سمات ایشانست که زبان مرآت دل است و دل مرآت روح و روح مرآت حقیقت انسانی و حقیقت انسانی
مرآت حق سبحانه تعالی الحقائق غیبیه از غیب الغیب قطع مسافات بعیده کرده بزبان می آید و آنجا صورت لفظی
پذیرفته بمسامع مستعدان حقائق میرسد و نیز فرموده اند بعضی اکابر را که ملازمت کردم دو چیز مرا کرامت کردند
یکی آنکه هرچه نویسم جدید بود نه قدیم دویم آنکه هرچه گویم مقبول بود نه مردود و ازین کلمات قدسیه بزرگی ایشان
و علو منزلت معارف شان مفهوم میگردد و بوضوح میگردد که ایشان دران سخنان در میان نیستند و مرآت
بیش نیند والله سبحانه اعلم بحقیقة الحال و ما عنده و من علو درجته و منزلته کماله این مثنویات را مناسب حال
خود میخوانند مثنوی هر کسی از ظن خود شد یار من ٭ از درون من نجست اسرار من ٭ سر من از ناله من دور
نیست ٭ لیک گوش و چشم را این نور نیست ٭ این حقیر شمه از حقیقت علوم و معارف ایشان در آخر
این مکتوبات باندازه فهم قاصر خود خواهد نوشت والامر عند الله سبحانه و اگر حق سبحانه بکمال عنایت خویش
بعضی ایشان را بعد از حصول آن جذبه و تمامی آن جهت بدولت سلوک مشرف گرداند بمدد جذبه مسافت بعیده را که
تقدیر به پنجاه هزار ساله راه کرده اند در کریمه تعرج الملائکة والروح الیه فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة
رمزیست باین تقدیر باندک مدت تواند قطع نمود و بحقیقت فنا فی الله و البقاء بالله تواند رسید منتهای سلوک
تا نهایت سیر الی الله است که بفنای مطلق معبر است بعد ازان باز مقام جذبه است که بالسیر فی الله و البقاء
بالله تعبیر کرده اند سیر الی الله عبارت از سیر تا اسمی است که سالک مظهر آنست که سیر فی الله سیر دران اسم است
چه هر اسم جامع اسماء بی نهایت است پس سیر دران نیز بی نهایت باشد و این روش را و درین مقام معرفت خاص
است و درین نزدیکی ذکر خواهد یافت ان شاء الله تعالی و این اسم در مراتب عروج فوق عین ثابته است زیرا که عین
ثابته سالک ظل همان اسم است و صورت علمیه آن جماعه که بفضل ایزدی جل شانه مخصوص اند

مشهورست در عبارات ایشان واقع میشود که اقرب طرق طریقهٔ علیه علائیه است هرچند اصل این جذبه از حضرت خواجه نقشبند ست اما وضع طریق از برای تحصیل مخصوص آن بخواجه علاء الدین ست قدس الله تعالی اسرارهما والحق که این طریق کثیر البرکت ست اندک این طریق نافعتر از بسیار طرق دیگر آنست تا این وقت خلفای مشائخ خانوادهٔ علائیه واحراریه باین دولت عظمی بهره مند اند و طالبان ازین راه تربیت میفرمایند حضرت خواجه احرار باین دولت عظمی از خدمت مولانا یعقوب چرخی علیهما الرضوان که از خلفای حضرت خواجه علاء الدین رسیده است نوع اول از جذبه که بحضرت صدیق رضی الله تعالی عنه منسوب است طریق علیحده از برای حصول آن موضوع ست و آنطریق وقوف عددی ست سلوکیکه بعد از حصول این جذبه متحقق میشود هم دو نوع ست بلکه انواع ست نوعیست که حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه از انطریق بمقصود پیوسته اند و حضرت رسالت خاتمیت علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة نیز از همین خانه جذبه بهمین طریق رسیده اند و حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه بجهت کمال اخلاص که بآنسرور داشتند و فانی در ایشان بودند از میان سائر اصحاب رضوان الله تعالی علیهم اجمعین باین خصوصیت طریق مخصوص گشته اند و همین نسبت جذبه و سلوک تا بحضرت امام جعفر صادق بهمین خصوصیت رسیده و چون والدهٔ امام از اولاد کرام حضرت صدیق است رضی الله تعالی عنهم امام باعتبار این هر دو فرمودند ولدنی ابوبکر مرتین و چون حضرت امام از آبای کرام خود هم نسبتی جدا گرفته اند جامع این هر دو طریق گشته اند و آنجذبه را با سلوک ایشان جمع فرمودند و باین سلوک بمقصود پیوستند و فرق درمیان این هر دو سلوک آنست که سلوک حضرت امیر بسیر آفاقی قطع میشود و سلوک حضرت صدیق بآفاقی چندانی تعلق ندارد بآن میماند که نقبی از خانهٔ جذبه کنده باشند و بمطلوب رسانیده و در سلوک اول تحصیل معارف ست و در ثانی غلبهٔ محبت لاجرم حضرت امیر باب مدینهٔ علم آمد و حضرت صدیق قابلیت خلت آنسرور علیه الصلوة والسلام پیدا کرد قال علیه الصلوة والسلام لو کنت متخذا احدا خلیلا لاتخذت ابا بکر خلیلا و حضرت امام باعتبار جانب جذبه که مبنای آن محبت ست و بجهت سلوک آفاقی که منشاء علوم و معارف ست نصیبی وافر از محبت و معرفت حاصل کردند بعد از ان امام این نسبت مرکبة الطریق ودیعت بسلطان العارفین قدس الله تعالی سره سپرده اند گویا این بار امانت را بر پشت ایشان نهاده اند تا بتدریج باهل آن برسد و روی توجه شان جانب دیگرست پیش از تحمل آن امانت بآن نسبت مناسبت ندارند و درین تحمیل نیز حکمتهاست هرچند حاملان ازین نسبت قلیل النصیب اند

اینطریقه که این نسبت را بخود مخصوص میدانند باعتبار وضع طریق ست از برای حصول آن دولت کما مر والا بعضے اکابر سلاسل دیگر را هم اگرچه میسر شود جائز ست بلکه واقع قدوه اکابر اہل الله شیخ ابوسعید ابوالخیر قدس الله تعالی سره ازین آگاهی رمزے مینماید واز استاد خود تحقیق آن میفرماید آنجا که میپرسد که این حدیث دائمی باشد استاد در جواب میفرماید نباشد شیخ باز تکرار آن مسئله مینماید و همان جواب میباید و مرتبه سوم باز تکرار آن سوال میکند استادش در جواب میفرماید که اگر باشد نادر ست شیخ برقص در آمده و گفته که این از آن نادرها ست و آنکه گفته بودم که نهایت مطلق ورا الورا ست بیانش آنست که بعد از تحقق این آگاهی اگر عروجی واقع شود در گرداب حیرت می افتد و این آگاهی را در رنگ سائر مراتب عروج واپس میگذارد و همین حیرت ست که مسمے بحیرت کبرے ست که مخصوص باکابر ست کما وقع فی کتب القوم بزرگے درین مقام میفرماید ؎ حسن تو مرا کرد چنان زیر و زبر ÷ کز خال و خط و زلف توام نیست خبر ÷ دیگرے میفرماید ؎ عشق بالاے کفر و دین دیدم ÷ برتر از شک و از یقین دیدم ÷ کفر و دین و یقین و شک هر چار ÷ همه با عقل همنشین دیدم ÷ چون گذشتم ز عقل صد عالم ÷ چون بگویم که کفر و دین دیدم ÷ هر چه هستند سد راه تواند ÷ سد اسکندری همین دیدم ÷ عزیزی دیگر میفرماید ؎ لا و هو زان سرای روزبهی ÷ باز گشتند جیب و کیسه تهی ÷ بعد از حصول این حیرت مقام معرفت ست تا کرا بدین دولت مشرف سازند و بحصول ایمان حقیقی بعد از کفر حقیقی که مقام حیرت ست بنوازند نهایت مطلوب محققان درین ایمان ست و مقام دعوت و کمال متابعت حضرت صاحب شریعت علیه الصلوة والسلام که ادعوا الی الله علی بصیرة انا و من اتبعنی درین مقام ست که آنسرور دین و دنیا علیه الصلوة والسلام این ایمان را میطلبد و میفرماید اللهم اعطنی ایمانا صادقا و یقینا لیس بعده کفر و از کفر حقیقی که مقام حیرت است استعاذه میفرماید که اعوذ بک من الفقر و الکفر این مرتبه مراتب نهایت حق الیقین ست اینجا علم و عین حجاب یکدیگر نیستند شعر فطوبے لارباب النعیم نعیمها ÷ وللعاشق المسکین ما یتجرع ÷ بدان ارشدک الله تعالی که جذبه این عزیزان دو نوع است نوع اول که از حضرت صدیق اکبر رسیده و بهمین اعتبار طریق ایشان منسوب بآنحضرت است رضی الله تعالی عنه و حصول آن بتوجه بوجه خاص ست که قیوم جمله موجودات ست و استهلاک و اضمحلال دران نوع دوم که مبدا ظهور آن در طریق حضرت خواجه نقشبند و آن از راه معیت ذاتیه میخیزد و آن جذبه از حضرت خواجه بخلیفه نخستین ایشان خواجه علاء الدین رسیده و چون ایشان قطب ارشاد وقت خود بودند از برای حصول این قسم جذبه نیز طریقه وضع کردند آن طریق در خلفای خانواده ایشان بطریق علائیه

وافع اخلاق نامرضیه سید الطائفه جنید البغدادی باین دولت مستسعد شده بود و باین منزلت که مشرف گشته نسبت قطبیت ایشانرا از شیخ سری سقطی حاصل شده بود و نسبت فردیت از شیخ محمد قصاب از سخنان قدسی نشان ایشانست مروم میدانند که من مرید سری ام من مرید محمد قصابم نسبت فردیت را غالب ساخته نسبت قطبیت را فراموش کرده در جنب آن معدوم دانسته است بعد از خلفای حضرت خواجه نقشبند چراغ این خاندان بزرگ حضرت خواجه احرار بودند جذبه خواجهارا اتمام نموده متوجه سیر آفاقی گشتند و تا اسم سیر رارسانیده بی آنکه در اسم در آمده استهلاک و فنا دران پیدا کنند باز بجانب جذبه در آمدند و استهلاک و اضمحلال خاص در همین جهت پیدا کردند و بقای هم در همین جهت یافتند بالجمله شان عظیم در جذبه داشتند و علوم و معارف که از فنا و بقا دست میدهد ایشانرا در همین مقام میسر شد اگرچه در علوم بواسطه تغایر جهتین تفاوت پیداست یکی از تفاوتها اثبات توحید وجود ست و عدم آن و همچنین ست اثبات اموریکه مناسب توحید مذکوراند من الاحاطة والسریان والمعیة الذاتیات وشهود الوحدة فی الکثرة مع اختفاء الکثرة بالکلیة بحیث لا یرجع کلمة انا علی السالک اصلا و امثال ذلک بخلاف العلوم التی تترتب علی البقاء الذی بعد الفناء المطلق فانها لیست کذلک بل علومهم مطابقة لعلوم الشرعیة بحقیقة غیر محتاجة الی التمحلات والتکلفات والاسولة والاجوبة بالجملة بقائیکه در جهت جذبه ست هر نوع جذبه که باشد از سکر بیرون برآرد و در صحو نمی آرد لهذا با وجود بقا انا بر باقی رجوع نمیکند و اشارت باو نمی افتد چه در جذبه غلبه محبت ست و غلبه محبت را سکر لازم ست بس بهیچ وجه سکر از وی منفک نشود پس ناچار علوم آن نیز سکر آمیز باشد کالقول بوحدة الوجود فان مبناها علی السکر و غلبة المحبة بحیث لا یبقی فی نظره الا المحبوب فیحکم بنفی ما سواه و اگر بصحو می آمد شهود محبوب مانع شهود ماسوای او نمیشد و حکم بوحدت وجود نمیکرد و بقائیکه بعد از فنای مطلق و نهایت سلوک ست منشای صحو و مبدای معرفت ست سکر را در ان موطن مدخلی نیست انچه از سالک در حالت فنا گم شده بود همه رجوع کرده اما منصبغ برنگ اصل و هو المعنی بالبقاء بالله پس ناچار در علوم شان سکر را مجال نباشد پس علوم ایشان مطابق علوم انبیا باشد علیهم الصلوات والتسلیمات والبرکات الی یوم الدین ایضا از عزیزی شنیده ام که حضرت خواجه نسبتی از آبای مادری خود که صاحب غربیه بودند و جذبه های قویه داشتند نیز حاصل کرده بودند و از مقام اقطاب اثنا عشر که تائید دین با ایشان مربوط ست و در محبت شان عظیم دارند حضرت خواجه را نصیب افر بود و تائید شریعت و نصرت دین ایشان را از انجا بود و شمه از احوال گرامی ایشان بالا مذکور شده است بعد ازان

اما این نسبت را از انوار آن بزرگوار نصیبے وافر ست مثلا نوعی از سکر که درین نسبت مندرج ست از آثار
انوار سلطان العارفین ست آن سکر مبتدیانرا از حس غائب میسازد و از هوش می برد بعد از ان بتدریج رو
باستتار مے آرد و باعتبار غلبۂ صحو این نسبت در مراتب صحو مندرج میگردد در ظاهر صحو ست و در باطن سکر
این بیت در بیان حال ایشان ست ؎ از درون شو آشنا و از برون بیگانه وش ٭ اینچنین زیبا روش
کم میبود اندر جهان ٭ علی هذا القیاس از هر بزرگے نورے فرا گرفته تا باہل خود رسیده و آن عارف
ربانی حضرت خواجه عبد الخالق غجدوانی ست که سر حلقۂ سلسلۂ حضرات خواجهاست قدس الله تعالیٰ
اسرارهم و در آن وقت باز این نسبت علیه از سر طراوت گرفته در عرصۂ ظهور آمد بعد از ایشان درین سلسله
جانب سلوک آفاقے باز مختفی شد بعد حصول جذبه براهها ے دیگر سلوک نمودند و عروج پیدا کردند تا
زمانیکه حضرت خواجه نقشبند قدس الله تعالی سره الاقدس بعالم ظهور آمدند آن نسبت بآن جذبه و سلوک
آفاقے باز ظاهر گشت و بآن هر دو جهت جامع کمال معرفت و محبت گشتند باوجود آن یک قسم جذبه دیگر را
که از راه معیت میخیزد نیز ایشانرا عطا فرمودند چنانکه بالا گذشت و از کمالات ایشان نصیبے وافر اصحاب
ایشان اعنی خدمت خواجه علاء الحق والدین را حاصل گشت و بدولت هر دو جذبه و سلوک آفاقی مشرف گشتند و
بمقام قطب ارشاد رسیدند و همچنین خدمت خواجه محمد پارسا از کمالات ایشان بهره تمام یافتند و حضرت
خواجه در آخر حیات در حق ایشان فرمودند که هر که میل دیدن من کند محمد را ببیند و نیز از ایشان منقول ست که
میفرمودند مقصود از وجود بهاء الدین ظهور محمد ست و خدمت خواجه پارسا باوجود این کمالات نسبت فردیت
مولانا عارف ریوگرانی ست در آخر حیات خود عطا فرمودند و غلبۂ همین نسبت ایشانرا مانع شیخی و تکمیل طلبه
گشت و الا در کمال و تکمیل درجۂ علیا داشتند حضرت خواجه نقشبند در شان ایشان فرمودند اگر او شیخی کند عالم از وے
منور شود و مولانا عارف این نسبت فردیت را از مولانا بهاء الدین که پدر شان بود یافته بودند باید دانست که نسبت فردیت
را تمام رو بحق ست سبحانه و بشیخی و تکمیل و دعوت کارے ندارد و اگر آن نسبت با نسبت قطب ارشاد که مقام دعوت
و تکمیل خلق ست جمع شود باید دید که اگر نسبت فردیت غالب ست پله ارشاد و تکمیل درینصورت زبون ست والا
صاحب آن دو نسبت در حد اعتدال ست ظاهرش بتمام با خلق ست و باطنش بالکلیه با حق تعالی و تقدس
درجۂ علیا در مقام دعوت خلق صاحب این دو نسبت راست هر چند نسبت قطبیت ارشاد نیز تنها در دعوت کفایت
میکند الا این بزرگواران را درینمقام مرتبۂ دیگر ست نظر ایشان شافی امراض قلبیه ست و صحبت شان

نفع

ایشان مغلوب آنحال اند پس ہر آئینہ معذور باشند ولا رد ولا طعن علی المضطر المعذور لیکن اینقدر میدانند کہ
فوق این معرفت دیگر ست و ورای این حال حالی دیگر متحقق محبوسان اینمقام از کمالات بسیار ممنوع اند و از مقامات
بیشمار محروم اینحقیر قلیل البضاعت را بی آنکہ ممارست بمعنی توحید نماید در ضمن مراقبات واذکار بلکہ بے آنکہ
جد و جہد نماید بمحض فضل ایزدی در ملازمت ہدایت و افاضت پناہی حقائق و معارف آگاہی مؤید الدین الرضی
شیخنا و مولانا محمد الباقی قدس اللہ تعالی سرہ الاقدس بعد از تعلیم ذکر و توجہ و التفات ایشان در مقام قلب آورده
در این معرفت کشاده بودند و علوم و معارف اینمقام را فراوان عطا فرموده و دقائق این معارف را منکشف ساختہ و تا
مدتے در اینمقام داشتند آخر الامر از کمال بنده نوازی از مقام قلب بر آوردند درین ضمن آن معرفت کہ بزوال آورده رفتہ
رفتہ بتمام معدوم گشت مقصود از اظہار احوال خود آنست تا معلوم شود کہ اینقوم را از روی کشف و ذوق تحقق
آورده است نہ از روی ظن و تقلید و معارف توحیدے کہ از بعضے اولیاء اللہ ظاہر شده اند در ابتدای حال در مقام
قلب سر برزده باشند پس ہیچ نقص با ایشان ازین راه لاحق نشود و اینحقیر نیز در آنوقت رسائل در معارف توحیدی نوشتہ
ست و چون آن نوشتہا را بعضے یاران منتشر ساختہ جمع آنرا متعسر دانستہ آن رسائل را بحال خود گذاشتہ نقص و
لازم می آید کہ ازان مقام نگذرانند طائفۂ دیگر از ارباب توحید آنانند کہ استہلاک و اضمحلال در شہود خود بر وجہ اتم
پیدا کرده اند و ہمت ایشان آنست کہ در شہود ہموارہ مضمحل و معدوم باشند و اثرے از لوازم وجود ایشان ظاہر نشود
رجوع آثار را بر خود کفر میدانند و نہایت کار نزد ایشان فنا و نیستی ست مشاہده را نیز گرفتارے میدانند بعضے از ایشان
میفرمایند اشتہی عدما لا اعود ابدا عدمی میخواہم کہ ہرگز او را وجود نبود ایشان اند مقتول محبت حدیث قدسی من
قتلتہ فانا دیتہ شان ایشان متحقق ست ہمیشہ در زیر بار وجود اند و لمحہ آسایش ندارند چہ آسایش در غفلت ست بر
تقدیر دوام استہلاک غفلت را گنجائش نیست شیخ الاسلام ہروی میفرماید کسیکہ مرا یکساعت از حق سبحانہ غافل سازد
امید ست کہ گناہان او را ببخشند وجود بشریت را غفلت در کار ہست حق سبحانہ تعالی از کمال کرم خویش ہر یکے را از ایشان
باندازۂ استعداد بامور یکہ مستلزم غفلت اند ظاہر ایشانرا بآن امور مشغول ساختہ است تا آن بار وجود فی الجملہ از ایشان
تخفیف یابد جمعی را بسماع و رقص الفت داده و طائفہ را بتصنیف کتب و تحریر علوم و معارف شعار ساختہ و گروہے
را ببعضے امور مباح مشغول داشتہ عبد اللہ اصطخری ہمراه سگبانان بصحرا میرفت شخصی از عزیزے سر آنرا پرسید
فرمود تا نفسے از بار وجود خلاص شود و بعضی را بعلوم توحید وجودی در شہود وحدت در کثرت آرام داد و ازان بار ساعتے
بیاسایند ازین قبیلہ ست توحیدیکہ از بعضے اکابر مشائخ نقشبندیہ قدس اللہ تعالی اسرارہم ظاہر شده است نسبت این

احیای طریقت این بزرگواران و اشاعت آداب این عزیزان علی الخصوص در ممالک ہندوستان کہ اہل آن
از کمالات ایشان بے بہرہ بودند بظہور ارشاد وپناہی معارف آگاہی مؤید الدین الرضی شیخنا ومولانا محمد الباقی
سلمہ اللہ تعالی متحقق گشت خواست کہ شمہ از کمالات ایشان نیز درین مکتوب درج نماید چون رضای
ایشان درین باب مفہوم نگشت از جرأت آن درین باب تقاعد نمود **مکتوب دوصد ونود و یکم**
بمولانا عبد الحی صدور یافتہ در بیان مراتب توحید وجودی وشہودی ومعارف متعلقہ آنہا بسم اللہ الرحمن
الرحیم الحمد للہ رب العالمین والصلوٰۃ والسلام علی سید المرسلین وعلی آلہ واصحابہ اجمعین بدان ارشدک
اللہ تعالی کہ منشأ توحید وجودی جمعی را کثرت ممارست مراقبات توحید ست وتعقل معنی کلمہ طیبہ لا الہ الا اللہ
بلا موجود الا اللہ ظہور این قسم توحید بعد از تخیل وتامل وتخیل بواسطہ استیلای سلطان خیال ست کہ از
کثرت مزاولت معنی توحید این معرفت در متخیلہ نقش بستہ است وچون بجعل جاعل مجعول ست ہر آئینہ
معلوم ست صاحب این توحید از ارباب احوال نیست چہ ارباب احوال ارباب قلوب اند واو از مقام قلب
در ینوقت خبر ندارد وعلمی بیش نیست بلکہ علم را درجات ست بعضہا فوق بعض وجمعی دیگر را انشاء توحید
وجودی انجذاب ومحبت قلبی ست کہ ابتداء باذکار ومراقبات کہ خالی از تخیل معنی توحید ست اشتغال نمودہ اند
وبجد وجہد بالجملہ وسابقہ عنایت بمقام قلب رسیدہ اند وجذبہ پیدا کردہ اند ودرینمقام اگر برایشان جمال توحید محققی
وجودی ظاہر شود سبب آن غلبہ محبت محبوب خواہد بود کہ ماسوای محبوب را از نظر شان مختفی ساختہ است
ومستور گردانیدہ وچون ماسوای محبوب را نمی بینند ونمی یابند لاجرم جز محبوب را موجود نمی دانند این قسم
توحید از احوال ست واز علت تخیل وشائبہ توہم پاک ومبرا واگر اینجا عہ ارباب قلوب را از ہمان مقام
بعالم باز گردانند محبوب خود را در ہر ذرہ از ذرات عالم مشاہدہ نمایند وموجودات را مرایا ومجالی حسن وجمال
محبوب میدانند اگر بمحض فضل خداوندی جل سلطانہ از مقام قلب برآمدہ متوجہ جناب قدس مقلب قلب گردند
آن معرفت توحید کہ در مقام قلب پیدا شدہ بود رو بزوال می آرد ہر چند در معارج عروج صعود نمایند خود را ازان معرفت
بے مناسبت تر یابند جمعی از اینہا تا بحد انکار وطعن برسند بر ارباب آن معرفت مثل رکن الدین ابو المکارم شیخ
علاء الدولہ سمنانی وبعضی دیگر را بعد از زوال آن معرفت بنفی واثبات آن کاری نمی ماند کاتب این سطور از
انکار ارباب این معرفت تحاشی مینماید واز طعن ایشان خود را دور میدارد وانکار وطعن را وقتی مجال باشد کہ ارباب
آن حال را در ظہور آن حال قصدی واختیاری باشد بے ارادہ ایشان این معنی در ایشان ظاہر شدہ است

میگردند پس ناچار عالم را عین شهود مینمایند یا در مرآت عالم آنرا جلوه میدهند تا ساعتی ازان بار تخفیف یابند منشاء این تقسیم اخیر توحید این حقیر را بطریق کشف و ذوق معلوم نبود همان دو وجه سابق را مید انست ظنی باین تقسیم داشت و لهذا در رسائل و مکتوبات همان دو وجه بلکه وجه دوم را نوشته است و توحید وجودی را منحصر دران ساخته است لیکن چون بعد از رحلت ارشاد پناهی قبله گاهی بتقریب زیارت مزار شریف بلدهٔ محروسهٔ دهلی اتفاق عبور افتاد روز عید بزیارت شریف ایشان رفته بود در اثنای توجه بمزار متبرک التفاتی تمام از روحانیت مقدسهٔ ایشان ظاهر گشت و از کمال غریب نوازی نسبت خاصهٔ خود را که بحضرت خواجه احرار منسوب بود مرحمت فرمودند چون آن نسبت در خود یافت بضرورت حقیقت این علوم و معارف را بطریق ذوق دریافت و معلوم گشت که منشاء توحید وجودی در ایشان انجذاب قلبی و غلبهٔ محبت نیست بلکه مقصود ازین معرفت تخفیف آن غایت ست تا مدتی اظهار این معنی را مناسب نمی دید اما چون در بعضی رسائل آن دو وجه سابق سابق مذکور شده بودند مردم قلیل الدرایت ازان در توهم افتادند که ازین بیان تنقیص این دو اکابر لازم می آید که طریق ایشان طریق ارباب توحید ست باین توسل زبان فتنه انگیزی دراز کردند حتی که این توهم در بعضی طلاب قلیل الارادت باعث فتور احوال ایشان گشت بضرورت مصلحت در اظهار این تقسیم توحید دید و از برای استشهاد ذکر آن واقعه نیز مناسب دانسته در تحریر آورد و درویشی از مخلصان خواجهٔ ما نقل کرد که میفرمودند مردم میدانستند که ما از مطالعهٔ کتب ارباب توحید نسبتی فرا میگیریم نه چنین ست مقصود آنست که ساعتے خود را غافل سازیم این سخن مؤید کلام سابق ست فضیلت پناهی شیخ عبد الحق که از مخلصان حضرت خواجهٔ ماست نقل کردند که حضرت خواجه قبیل ایام رحلت میفرمودند که مارا بتعین الیقین معلوم شده است که توحید کوچهٔ تنگ ست شاه راه دیگر ست هر چند پیش ازین هم میدانستم اما این قسم یقین اکنون بظهور آمده است ازین سخن نیز مفهوم میشود که در آخر کار مشرب ایشان بتوحید مناسبت نداشت در ابتدا رحال اگر این قسم توحید هم ظاهر شده باشد باکی نیست بلکه بسیارے از مشائخ را در ابتدا این قسم بظهور آمده است و بآخر کار ازان بر آمده اند ایضاً بعد از وصول بمقام جذبهٔ نقشبندیه طریق حضرت خواجه نقشبند و طریق حضرت خواجه احرار از یکدیگر جدا ست و علوم و معارف نیز از همدگر جدا اند غلبهٔ توجه حضرت خواجه احرار بعد ازان به نسبت باطنی اجداد مادری خود ست که پشت به پشت بزرگ آمده اند و این فنا نیستی که در بالا مذکور شد از لوازم نسبت آن بزرگواران ست این حقیر بواسطهٔ مصلحت ابنای این وقت از برای تربیت طالبان طریق حضرت

بزرگواران به تنزیه صرف میکشند بعالم و شهود در عالم کارے ندارند معارفیکه ارشاد پناهی حقائق و معارف
دستگاهی ناصر الدین خواجه عبد الله مناسب علوم توحید وجودی و شهود وحدت در کثرت نوشته اند از قسم اخیر توحید
ست کتابت فقرات ایشان که مشتمل ست بر بعضی علوم توحید و جز آن منشاء علوم آن کتاب مقصود از ان
معارف استیناس و الفت ایشانست بعالم و همچنین ست معارف خواجه تا که در بعضی رسائل بر طبق کلام کتاب
فقرات تحریر یافته منشاء این علوم توحید نه جذبه ست و نه غلبه محبت و شهود ایشانرا با عالم نسبتی نیست انچه ایشانرا
در عالم مینماید شبه و مثال مشهود حقیقی ایشانست مثلاً شخصے گرفتار جمال آفتاب ست و از کمال محبت خود را در
آفتاب گم ساخته ست نام و نشانے از خود نگذاشته اینچنین گم شده را اگر خواهند باو باز دهند و انسی و الفتے
در وی بما سوے آفتاب پیدا آرند تا ساعتے از شعشعان انوار آفتاب نفسی راست کنند و دمی بیاساید
همان آفتاب را در مجالی اینعالم و انمایند و بآن علاقه او را باینعالم انسی و التفاتی پیدا میسازند گاهی او را
میدانانند که اینعالم عین آفتابست و جز آفتاب هیچ چیز موجود نیست و گاهی در مرآت ذرات عالم جمال آفتاب را
مینمایند اینجا کسی سوال نکند که چون عالم نفس الامر عین آفتاب نباشد پس آنرا آفتاب نمائیدن خلاف واقع باشد زیرا
که گوئیم افراد عالم با یکدیگر در بعضی امور اشتراک دارند و در بعضی دیگر امتیاز حق سبحانه و تعالی بکمال قدرت خویش اموری که
باعث امتیاز ند بواسطه بعضی حکم و مصالح از نظرها مختفی میسازد و اجزاے مشترک فقط مشهود مینمانند پس ناچار حکم
باتحاد یکدیگر میکنند پس آفتاب را نیز باین علاقه عین عالم میباید همچنین حق را سبحانه با عالم هر چند فی الحقیقت هیچ
مناسبت نیست اما مشابهت اسمی مصحح این اتحاد میگردد مثلا حق سبحانه و تعالی موجود ست و عالم هم موجود هر چند
فی الحقیقت در میان این دو وجود هیچ مناسبت نیست و همچنین او تعالی سمیع و عالم و بصیر و حی و قادر و مرید ست و
بعضے افراد عالم نیز باین صفات متصف اند هر چند صفات یکدیگر از همدگر جدا است اما چون خصوصیت وجود امکانی
و نقائص صفات محدثات را از نظر ایشان مستور ساخته اند اگر حکم باتحاد کنند گنجائش دارد این قسم اخیر توحید اعلاے
اقسام توحید ست بلکه فی الحقیقت ارباب این معرفت مغلوب این دار و نیند و سکر ایشان باعث این معرفت نشده است
بلکه این دارو برایشان از براے مصلحتے آورده اند و خواستند که بتوسل این معرفت ایشان را از سکر بصحو
آرند و تسلی دهند چنانچه جمعی را بسماع و رقص و طائفه را استعمال بعضی امور مباحه تسلیه داده اند باید دانست که همگنان
ایشان از ین طائفها ببعضے امور یکه مغائر مشهود ایشانست اشتغال مینمایند و تسلی مییابند بخلاف این بزرگواران
بامرے که مغائر مشهود ایشانست التفات نمی نمایند و رام نمیگردند پس ناچار عالم را عین مشهود ایشان مینمایند و رام

طالبی را بایں طور پیر کامل مکمل دلالت فرمودند باید که وجود شریف او مغتنم داند و خود را بتمام باو سپارد و سعادت خود را در مرضیات او داند و شقاوت خود را در خلاف مرضیات او شناسد بالجمله هوای خود را تابع رضای او سازد در خبر نبویست علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات اتمها واکملها لن یؤمن احدکم حتی یکون هواه تبعا لما جئت به بداند که رعایات آداب صحبت و مراعات شرائط از ضروریات این راه است تا راه افاده و استفاده مفتوح گردد و بدونها لا نتیجة للصحبة ولا ثمرة للمجلس بعضی از آداب و شرائط ضروریه در معرض بیان آورده میشود بگوش هوش باید شنید بدانکه طالب را باید که روی دل خود را از جمیع جهات گردانیده متوجه پیر خود سازد و با وجود پیر بی اذن او بنوافل و اذکار نپردازد و در حضور او بغیر او التفات ننماید و بکلیه خود متوجه او نشیند حتی که بذکر هم مشغول نشود مگر آنکه او امر کند و غیر از نماز فرض و سنت در حضور او ادا نکند نقل کرده اند از سلطان اینوقت که وزیرش پیش او استاده بود اتفاقاً درین اثنا آن وزیر التفاتی بجانب جامه خود کرده بند آنرا بدست خود راست میساخت و درینحال نظر سلطان بران وزیر افتاد و دید که بغیر او متوجه است بزبان عتاب گفت که این را هضم نمیتوانم کرد که تو وزیر من باشی و در حضور من به بند جامه التفات نمائی باید اندیشید که هرگاه وسائل دنیا دنیه را آداب دقیقه در کار است وسائل وصول الی الله را بر وجه اتم و اکمل رعایت این آداب لازم خواهد بود و مهما امکن در جای نه ایستد که سایه او بر جامه پیر یا بر سایه او افتد بر مصلای او پا ننهد و در متوضای او طهارت نکند و بظروف خاصه او استعمال نکند و در حضور آب نخورد و طعام تناول ننماید و بکسی سخن نکند بلکه متوجه احدی نگردد و در غیبت پیر در جائی که اوست پا دراز نکند و بزاق و دهن بآنجانب نیندازد و هرچه از پیر صادر شود آنرا صواب داند اگرچه بظاهر صواب ننماید و هرچه میکند از الهام میکند و باذن کار میکند برین تقدیر اعتراض را گنجائش نباشد و اگرچه در بعضی صور در الهامش خطا راه یابد چه خطای الهامی در رنگ خطای اجتهادیست ملامت و اعتراض بران مجوز نیست و ایضاً چون این را محبتی به پیر پیدا شده است در نظر محب هرچه از محبوب صادر میشود محبوب نماید پس اعتراض را مجال نباشد و در کلی و جزئی اقتدا به پیر کند چه در خوردن و پوشیدن و چه در خفتن و طاعت کردن نماز را بطرز او بپا دارد و فقه را از عمل او باید اخذ نمود ع آنرا که در سرای نگاریست فارغ است ٭ از باغ و بوستان و تماشای لاله زار ٭ و هیچ اعتراض را در حرکات و سکنات او مجال ندهد اگرچه آن اعتراض مقدار حبه خردله باشد زیرا که اعتراض را غیر از حرمان نتیجه نیست و بی سعادت ترین جمیع خلائق عیب بین این طائفه علیه است نجانا الله سبحانه عن هذا البلاء العظیم و طلب خوارق و کرامات از پیر خود نکند اگرچه آن طلب بطریق خواطر و وساوس باشد

خواجه نقشبندیه اختیار کرده است و علوم و معارف آن طریق که بعلوم ظاهر شریعت بیشتر مناسبت دارند
درینچنین زمان فاسد که ارکان شریعت را ان سستی تمام پیدا کرده اند ظهور آنها را مناسب دیده تعیین همان طریق از
برای افاده طلبه نمود اگر حق سبحانه طریق احراریه را بتوسط این حقیر ترویج میخواهد است عالم را بآن انوار منور میساخت
چه انوار این هر دو بزرگواران را بطریق کمال عطا فرموده است و طریق تکمیل هر دو اکابر را والهام نموده ان الفضل
بید الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم؎ بادشاهیست که عنایت خویش ٭ هر دو عالم بیک گدا بخشد
؎ اگر بادشه بر در پیر زن ٭ بیاید تو ای خواجه سبلت مکن ٭ بحکم و اما بنعمة ربک فحدث بعضی اسرار خفیه را
در معرض ظهور آورده است حق سبحانه و تعالی طالبان حق را ازان بهره مند گرداند هر چند میدانند که منکران را
غیر از انکار نخواهد افزود اما مقصود افادهٔ طلاب است منکران از مبحث خارج اند و از مطمح نظر بیرون یضل به کثیرا
و یهدی به کثیرا ارباب بصیرت مخفی نیست که اختیار یک طریق برای مصلحتی فضیلت آن طریق بر طریق دیگر
لازم نمی آید و نقص دیگر نمیکشد؎ دروازهٔ شهر را توان بست ٭ نتوان دهن مخالفان بست ٭ مکتوب
دو صد و نود و دوم بشیخ حمید صدر بیان آداب ضروریهٔ مریدان و رفع شبهه بسم الله الرحمن
الرحیم الحمد لله الذی ادبنا بالآداب النبویة و هدانا بالاخلاق المصطفویة علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات
اتمها و اکملها بدانکه سالکان این راه از دو حال خالی نیستند مرید یا مراد و اگر مراد اند طوبی لهم براه انجذاب
و محبت ایشان را کشان کشان خواهند برد و بمطلب اعلی خواهند رسید و هر ادبی که در کار شود بتوسط یا بیتوسط
تعلیم شان خواهد شد و اگر زلتی واقع شود زود متنبه خواهند فرمود و بر آن مواخذه نخواهند کرد و اگر
به پیر ظاهر احتیاجی داشته باشد بی سعی ایشان بآن دولت دلالت خواهند فرمود بالجمله عنایت ازلی
جل سلطانه متکفل حال این بزرگواران است بسبب یا بی سبب کار ایشان را خواهند کرد و الله یجتبی من یشاء و اگر
مریدند کار ایشان بیتوسط پیر کامل مکمل دشوار است پیری باید که بدولت جذبه و سلوک مشرف شده باشد و
بسعادت فنا و بقا مستسعد گشته و سیر الی الله و سیر فی الله و سیر عن الله بالله و سیر فی الاشیاء بالله را
بانصرام رسانیده اگر جذبه او بر سلوک او مقدم است و تربیت مرادان مربی شده کبریت احمر است کلام او دوا است
و نظر او شفا احیای دلهای مرده بتوجه شریف او منوط است و تازگی جانهای فسرده بالتفات لطیف او مربوط
و اگر این چنین صاحب دولتی پیدا نشود سالک مجذوب هم مغتنم است و تربیت ناقصان از و نیز می آید و بتوسط او دولت
فنا و بقا میسر شود؎ آسمان نسبت بعرش آمد فرود ٭ ورنه بس عالیست پیش خاک تود ٭ اگر بعنایت خداوندی جل سلطانه

تکمیل صناعت بتلاحق افکار ست اگر بر یک فکر ماندی زیادتی پیدا نه کردی نحو یکه در زمان سیبویه بوده است
امروز باختلاف آرا و تلاحق انظار وه صد زیادتی و کمال پیدا کرده است اما چون بنا را او نهاده است فضل
او راست الفضل للمتقدمین لیکن کمال بنها را مثل امتی کمثل المطر لا یدری اولهم خیر ام آخرهم حدیث نبوی است علیه و
علی آله الصلوة والسلام تذنیب لرفع شبهة بعض المریدین بدانکه گفته اند الشیخ یحیی و یمیت احیا و اماتت از لوازم
مقام شیخی ست مراد از احیا احیاء روحی ست نه جسمی و همچنین مراد از اماتت اماتت روحی ست نه جسمی مراد از حیوة و
موت فنا و بقاست که بمقام ولایت و کمال میرساند و شیخ مقتدا باذن الله سبحانه متکفل این هر دو امر است پس شیخ را
ازین احیا و اماتت چاره نباشد معنی یحیی و یمیت یبقی و یفنی احیا و اماتت جسمی را بمنصب شیخی کاری نیست شیخ مقتدا
حکم کاه ربا دارد هر کس را که با و مناسبت ست در رنگ خس و خاشاک در عقب او میدود و نصیب خود را از وی استیفا
مینماید خوارق و کرامات از برای جذب مریدان نیست مریدان به مناسبت معنویه منجذب میگردند و آنکه با این بزرگواران
مناسبت ندارد از دولت کمالات ایشان محروم ست اگر چه هزار معجزه خوارق و کرامات ببیند ابوجهل و ابولهب
را شاهد این معنی باید گرفت قال الله سبحانه فی حق الکفار و ان یروا کل آیة لا یؤمنوا بها حتی اذا جاؤک یجادلونک
یقول الذین کفروا ان هذا الا اساطیر الاولین والسلام **مکتوب دو صد و نود و سوم** بشیخ محمد چتری
صدور یافته در جواب اسوله که پرسیده بود ولی مع الله وقت در حدیث نبوی علیه و علی آله الصلوة والسلام آمده
است و ابوذر غفاری نیز همین را گفته وجه آن چه باشد و پرسیده بود که قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله حضرت شیخ
عبدالقادر قدس سره فرموده و دیگری نیز همین را گفته حقیقت این معامله چیست و پرسیده که مراد از اولیا که قدم ایشان بر
گردن آنها نهاده بود اولیاء همان عصر اند یا مطلقاً الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه شریفه که ارسال داشته بودند
بورود آن مبتهج و مسرور گردید چه نعمتی ست که دوستان حق جل و علا دور افتاده ها را یاد فرمایند اندراج یافته بود که
حضرت رسالت پناه علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات فرموده است لی مع الله وقت و حضرت ابوذر غفاری نیز همین
گفته و حضرت میران محی الدین گفته که پای من بر گردن همه اولیا و دیگری همین گفته است گاه گاه بر بیچ و لفظ غوغا
میشود عنایت نموده نویسند که این دو سخن چه معنی دارد و درین دو چه فرق ست متوجه شده تمامی را واضح نوشته
که قریب بفهم این غریب باشد ارسال نمایند مخدوما این فقیر در رسائل خود نوشته است که آنسرور را وجود استمرار
وقت و وقت نادر هم بوده است و آن وقت در حین ادای نماز بوده است الصلوة معراج المومنین شنیده باشند
وارحنی یا بلال شاهد است عدل در اثبات این مطلب و ابوذر غفاری بوراثت و تبعیت نیز باین دولت

هیچ شنیده که مومنی از پیغمبرے معجزه طلب کرده باشد معجزه طلبان کفاراند و اهل انکار سے معجزات از بهر قهر
دشمن است ٭ بوی جنسیت پی دل بردنست ٭ موجب ایمان نباشد معجزات ٭ بوی جنسیت کند جذب صفات ٭
اگر شبهه پیدا شود در خاطر آنرا بی توقف عرض نماید اگر حل نشود تقصیر بر خود نهد و هیچ منقصت را بجناب پیر عائد
نسازد و واقعه که رو دهد از پیر پنهان ندارد و تعبیر وقائع از و طلب کند و تعبیریکه بر طالب منکشف شود نیز عرض
نماید و صواب و خطا را از و جوید و بر کشوف خود زینهار اعتماد نکند که حق با باطل درین دار ممتزج است و صواب با خطا
مختلط و بی ضرورت بی اذن از و جدا نشود که غیر او را برای گزیدن منافی ارادت است و آواز خود را بر آواز او بلند نکند و
سخن بلند با او نگوید که سوء ادبست و هر فیضی و فتوحیکه برسد آنرا بتوسط پیر تصور نماید و اگر در واقع بیند که فیضی از مشائخ دیگر
رسیده است آنرا نیز از پیر داند و بداند که چون پیر جامع کمالات و فیوض است فیض خاص از پیر مناسب استعداد خاص
مرید ملائم کمال شیخی از شیوخ که صورت افاضه از وی ظاهر شده است بمرید رسیده است و لطیفه از لطائف پیر که
مناسب آن فیض دارد بصورت آن شیخ ظاهر شده است بواسطه استیلای مریدان لطیفه را شیخ دیگر خیال کرده است و
فیض را از ان دانسته این مغلطه عظیم است حقسبحانه از زلت قدم نگاه دارد و بر اعتقاد و محبت پیر مستقیم دارد بحرمة سید البشر
علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات بالجمله الطریق کله ادب مثل مشهور است هیچ بی ادبی بخدا نرسد و اگر مرید در رعایت
بعضی از آداب خود را مقصر داند و در ادای آن کما ینبغی نرسد و اگر سعی هم نتواند از عهده برآید معفوست اما اعتراف
بتقصیر ناچار است و اگر عیاذا بالله سبحانه رعایت آداب نکند و خود را مقصر هم نداند از برکات این بزرگواران محروم
است سے هر که از روی به بهبود نداشت ٭ دیدن روی نبی سود نداشت ٭ آری مریدیکه ببرکت توجه پیر بمرتبه فنا و بقا برسد و از
الهام و طریق فراست بهره ظاهر شود و پیر آنرا مسلم دارد و بکمال او گواهی دهد آن مرید را میرسد که در بعضی امور الهامی به پیر خلاف
کند و بمقتضای الهام خود عمل کند اگرچه نزد پیر خلاف آن متحقق بود چه آن مرید درینوقت از ربقه تقلید برآمده است و تقلید
در حق وے خطاست نمی بینی که اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات را در امور اجتهادیه و در احکام غیر منزله
با آنسرور خلاف کرده اند و در بعضی اوقات صواب بجانب اصحاب ظاهر شده است کما لا یخفی علی ارباب العلم پس معلوم شد
که خلاف با پیر مرید را بعد از رسیدن بمرتبه کمال مجوز است و از سوء ادب مبراست بلکه اینجا همین ادب است و اگرنه
اصحاب پیغمبر علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات بکمال ادب مؤدب بوده اند غیر از تقلید امر دیگر نمیکردند ابو یوسف را
بعد از رسیدن بمرتبه اجتهاد تقلید ابی حنیفه رضی الله تعالی عنه خطاست صواب در متابعت رای خود است
نه رای ابی حنیفه قول مشهور است از امام ابو یوسف که گفت ناظرت ابا حنیفه فی مسئلة خلق القرآن ستة اشهر شنیده باشید که

افضل باشد چه ولایت محمدی فوق جمیع ولایات انبیاست علی نبینا و علیهم الصلوات و التحیات زیرا که گوییم سرحلقهٔ ولایت محمدیست که از راه سر حاصل گشته است چنانکه گذشت نه سرحلقهٔ مطلق آن و از این تا افضلیت لازم آید یا آنکه گوییم سرحلقهٔ مطلق ولایت محمدیه بودن مستلزم افضلیت نیست زیرا که تواند بود که دیگرے در کمالات نبوة محمدیه بطریق تبعیت و وراثت پیش قدم بود و افضلیت از راه آن کمالات او را ثابت باشد جمعی از مریدان حضرت شیخ عبد القادر قدس سره در حق شیخ غلو مینمایند و در محبت جانب افراط میگیرند و در رنگ محبان مفرط حضرت امیر کرم الله وجهه از فحوای کلمه و کلام اینجماعه مفهوم میشود که شیخ را ایشان از جمیع اولیاء ما تقدم و ما تاخر افضل میدانند و غیر از انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات معلوم نیست که دیگری را بر حضرت شیخ فضل نهند این از افراط محبت است اگر گویند آنقدر ظهور خوارق و کرامات که از شیخ بوجود آمده است از هیچ ولی بظهور نیامده پس افضل او را باشد گوییم که کثرت ظهور خوارق بر افضلیت دلالت ندارد و تواند بود که یکے بود که هیچ خارق از وی بظهور نیاید افضل باشد از آنکس که خوارق و کرامات از وی بظهور می آیند شیخ الشیوخ در عوارف بعد ذکر کرامات و خوارق مشائخ فرموده است

کل هذه مواهب الله سبحانه و قد یکاشف بها قوم و یعطی و قد یکون فوق هؤلاء من لا یکون له شئ من

هذا لان هذه کلها تقویة للیقین و من منح صرف الیقین لا حاجة له الی شئ من هذه الکرامات و دون ما ذکرنا تجویز الذکر فی القلب و وجود ذاکر الذات کثرت ظهور خوارق را دلیل بر افضلیت ساختن در رنگ آنست که کسی کثرت فضائل و مناقب حضرت امیر را دلیل افضلیت او سازد بر حضرت صدیق رضی الله تعالی عنهما که آنقدر فضائل و مناقب از وی بظهور نیامده است ای برادر بشنو خوارق عادات بر دو نوع است نوع اول علوم و معارف الهیست جل سلطانه که بذات و صفات و افعال واجبی جل و علا تعلق دارد و ورای طور نظر عقل است خلاف متعارف معتاد است که بنده های خاص خود را بآن ممتاز ساخته است و نوع ثانی کشف صور مخلوقات و اخبار از مغیبات که بعالم تعلق دارد و نوع اول مخصوص باهل حق و ارباب معرفت است و نوع ثانی شامل محق و مبطل است زیرا که اهل استدراج را نیز نوع ثانی حاصل است نوع اول نزد خدا جل و علا شرافت و اعتبار دارد که باولیاء خود مخصوص ساخته است و اعداء را در آن شرکت نداده و نوع ثانی نزد عوام خلائق معتبر است و در انظار ایشان معزز و محترم انمعنی اگرچه از اهل استدراج بظهور آید نزدیک است که از نادانی او را پرستش نمایند و بر رطب و یابس که او ایشانرا تکلیف نماید مطیع و منقاد او گردند بلکه محجوبان نوع اول را از خوارق نمیدانند و از کرامات نمی شمرند خوارق نزد ایشان منحصر در نوع ثانی است

مشرف شده باشد چه کمل تابعان آنسرور را از جمیع کمالات او علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات بطریق وراثت نصیب وافرست و حظ کامل و آنچه حضرت شیخ عبد القادر فرموده قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله و جمیع الاولیاء صاحب عوارف که مرید و مربای شیخ ابو النجیب سهروردی ست که از محرمان و مصاحبان حضرت شیخ عبد القادر بوده است این کلمه را از آن کلمات ساخته است که مشعر عجب اند که از مشائخ در بدایت احوال بواسطهٔ بقایای سکر یافته اند و در نفحات از شیخ حماد دباس که از شیوخ حضرت شیخ است نقل کرده است که او بطریق فراست فرموده که این عجمی را قدمیست که در وقت وی برگردن همهٔ اولیا خواهد بود و هر آئینه مامور شود بآنکه بگوید قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله و هر آئینه آنرا بگوید و همهٔ اولیاء برگردن نهند بهر تقدیر حضرت شیخ درین کلام محق اند این کلام خواه از بقایای سکر از ایشان سر بر زده باشد و خواه مامور باشند باظهار این کلام چه قدم ایشان برگردنهای جمیع اولیاء آنوقت بوده است و جمیع اولیاء آنوقت بزیر قدم ایشان بوده اند لیکن باید دانست که این حکم مخصوص باولیاء آنوقت است اولیاء ما تقدم و ما تاخر ازین حکم خارج اند چنانکه از کلام شیخ حماد مفهوم میشود که قدم او در وقت وی برگردن همه اولیا خواهد بود و نیز غوثی که در بغداد بوده است و حضرت شیخ عبد القادر و ابن سقا و عبد الله بزیارت او رفته بودند که آن غوث بطریق فراست در حق شیخ گفته که می بینم ترا در بغداد که بمنبر بر آمده و میگوئی قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله و می بینم اولیاء وقت ترا که همه گردنهای خود را پست کرده اند اجلال و اکرام ایشان از کلام این بزرگ نیز مفهوم که آن حکم مخصوص باولیاء آنوقت بوده است و درینوقت نیز اگر کسی را حق سبحانه چشم بینا عطا فرماید ببیند چنانچه آن غوث دیده بود که گردنهای اولیاء آنوقت زیر قدم وی اند و آنحکم تجاوز بغیر اولیاء آنوقت نکرده است در اولیاء ما تقدم آنحکم چگونه مجوز بود که شامل اصحاب کرام است که بیقین از حضرت شیخ افضل اند و در ما تاخر نیز چگونه متمشی شود که شامل حضرت مهدی ست که آنسرور علیه و علی آله الصلوة و السلام بقدوم او بشارت داده است و امت را بوجود او بشر ساخته و او را خلیفة الله فرموده و همچنین اصحاب حضرت عیسی علی نبینا و علیه الصلوة و السلام که از انبیاء اولو العزم ست از سابقان اند و بواسطهٔ متابعت این شریعت ملحق باصحاب خاتم الرسل اند علیهم الصلوة و السلام از بزرگ متاخران این امت توانند بود که آن سرور فرموده باشد علیه و علی آله السلام لا یدری اولهم خیر ام آخرهم بالجمله حضرت شیخ عبد القادر را در ولایت شان عظیم ست و درجهٔ علیاست ولایت خاصهٔ محمدیه را علی صاحبها الصلوة و السلام و التحیة از راه سیر بنقطهٔ آخر رسانیده است و سر حلقهٔ آن دائره گشته ازینجا کسی توهم نکند که چون شیخ سر حلقهٔ دائرهٔ ولایت محمدیه بود باید که از همه اولیاء

بصفات ثمانیۂ واجب الوجود تعالیٰ و تقدس تعلق وارد و در تحقیق مبادی تعینات انبیا علیهم الصلوات
والتسلیمات و مبادی تعینات سائر خلائق و لحوق جزئیات با کل خود و عدم جواز انتقال جزئیات بیک کلے
دیگر و در فرق میان تجلی و شهود انبیا و اولیاء علیهم الصلوات والتسلیمات و در بیان حصول وصل عریان مر
کمل تابعان را با وجود توسط انبیا علیهم الصلوات والسلام و در تحقیق الفاظ محو و اضمحلال که در عبارت مشائخ
قدس الله اسرارهم واقع شده اند و ما یناسب ذلک صفات ثمانیۂ حقیقیہ واجب الوجود تعالیٰ و تقدس
که اول شان صفة الحیواة است و آخر شان صفت تکوین سه قسم اند قسمی است که تعلق آن بعالم غالب
است و اضافت آن بخلائق بیشتر کالتکوین ازینجاست که جمعی از اہل سنت و جماعت انکار وجود او نموده اند
وگفته اند که تکوین از صفات اضافیه است والحق انه من الصفات الحقیقیۃ الغالبۃ علیها الاضافۃ و
قسمی دیگر آنست که اضافت دارد اما کمتر از قسم سابق کالعلم والقدرۃ والارادۃ والسمع والبصر والکلام و
قسم ثالث اعلای اقسام ثلثه که آنرا ہیچ وجه بعالم تعلق نیست و رائحہ از اضافت ندارد کالحیوۃ این صفت
ام جمیع صفاتست و اصل همه آنها و اسبق کل و اقرب باین صفت صفة العلم است که مبدا تعین خاتم الرسل
است علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات اتمها و صفات دیگر مبادی تعینات خلائق دیگر است و چون هر صفت
باعتبار تعلقات متعدده جزئیات دارد و مثل تکوین که آنرا باعتبار تعلقات شتی تخلیق و ترزیق و احیا و اماتت جزئیات
پیدا شده است و این جزئیات نیز در رنگ کلیات خود مبادی تعینات خلائق آمده و هر که مبدا تعین
او کلی آمد تعینات دیگر که مبادی آنها جزئیات آن کلی است تابع آنکس خواهد بود و زیر قدم او زندگانی خواهند
نمود ازینجاست که میگویند فلانی زیر قدم محمد است و فلانی زیر قدم عیسیٰ و فلانی زیر قدم موسیٰ علیهم الصلوات
والتحیات و التسلیمات اتمها و اکملها و چون این جزئیات را بطریق سلوک ترقی واقع شود ملحق بکلیات خود
خواهند شد و شهود کلیات خواهد بود و فرق باصالة و تبعیت خواهد ماند و امتیاز متوسط و عدم توسط خواهد شد چه
تابع هرچه باید و هرچه بیند بے توسط اصل ممکن نیست گاه باشد که تابع از قصور خود اصل را متوسط نه اند اما فی الحقیقه
اصل درمیان تابع و شهود او حائل است نه حائلی که مانع شهود باشد بلکه باعث شهود در رنگ عینک
صاف و جائز نیست که جزئیات یک کلی ترقی نموده از کلی خود خروج کرده تحت کلی دیگر درآیند و مشهود
ایشان مشهود آن کلی دیگر شود مثلاً جماعه که زیر قدم موسیٰ اند انتقال نموده زیر قدم عیسیٰ داخل شوند
اما تواند بود که زیر قدم محمد آیند بلکه همیشه زیر قدم او یند علیه و علی آله الصلوۃ والسلام زیرا که

وکرامات بزعم این محجوبان مخصوص بکشف صور مخلوقاتست واخبار از مغیبات ایشان زهی بیخردان
علمیکه به احوال مخلوقات حاضر یا غائب تعلق دارد کدام شرافت وکرامت دروی حاصل ست بلکه این
علم شایان ست که بجهل مبدل گردد تا نسیان از مخلوقات واحوال ایشان حاصل آید معرفت واجبی
ست حق تعالی وتقدس که بشرافت وکرامت سزاوارست وباعزاز واحترام شایان ست ۵ پری نهفته
رخ ودیو در کرشمه وناز ؛ بسوخت عقل زحیرت که این چه بوالعجبیست ؛ وقریب مما ذکرنا قال شیخ الاسلام
الهروی والامام الانصاری فی منازل السائرین وشارحه والذی ثبت عندی بالتجربة ان فراسة
اهل المعرفة انما هی فی تمییزهم من یصلح لحضرة الله جل وعلا ممن لا یصلح ویعرفون اهل الاستعداد الذین
اشتغلوا بالله سبحانه ووصلوا الی حضرة الجمع فهذه فراسة اهل المعرفة واما فراسة اهل الریاضة بالجوع
والخلوة وتصفیة الباطن من غیر وصلة الی جانب الحق تعالی فلهم فراسة کشف الصور والاخبار
بالمغیبات المختصة بالخلق فانهم لا یخبرون الا عن الخلق لانهم محجوبین عن الحق سبحانه واما اهل المعرفة
فلاشتغالهم بما یرد علیهم من معارف الحق تعالی لا یکون اخبارهم الا عن الله تعالی لما کان العالم اکثرهم
اهل انقطاع عن الله سبحانه واشتغال بالدنیا مالت قلوبهم الی اهل کشف الصور والاخبار عما غاب من
احوال المخلوقات فعظموهم واعتقدوا انهم اهل الله خاصة واعرضوا عن کشف اهل الحقیقة واتهموهم فیما یخبرون
عن الله سبحانه وقالوا لو کان هؤلاء اهل الحق کما یزعمون لاخبرونا عن احوالنا واحوال المخلوقات و
اذا کانوا لا یقدرون علی کشف احوال المخلوقات فکیف یقدرون علی کشف امور اعلی من هذه وکذبوهم بهذا
القیاس الفاسد وعمیت علیهم الانباء الصحیحة ولم یعلموا ان الله تعالی قد حمی هؤلاء عن ملاحظة الخلق
وخصهم وشغلهم عما سواه حمایة لهم وغیرة علیهم ولو کانوا ممن یتعرض الی احوال الخلق ما صلحوا للحق سبحانه
وقد رأینا اهل الحق اذا التفتوا ادنی التفات الی کشف الصور ادرکوا بما لا یقدر غیرهم علی ادراکه بالفراسة
التی شیئتها اهل المعرفة وهی الفراسة فیما یتعلق بالحق سبحانه والقرب منه واما فراسة اهل الصفاء
الخارجین المتعلقین بالخلق فلا یتعلق بجناب الحق سبحانه ولا بالقرب منه ویشترک المسلمون
والنصاری والیهود وسائر الطوائف فیها لانها لیست شریفة عند الله سبحانه فیختص بها اهله

مکتوب دو صد و نود و چهارم بمخدوم زادگی که جامع علوم ظاهره معارف واسرار باطنه اند مجد الدین خواجه محمد معصوم سلمه الله تعالی صدور یافت در بیان معارفی که

اگرچہ سائر انبیا را نیز بالاصالۃ از ذات تعالی نصیب است و امثال کمل ایشان را بہ تبعیت انبیا و رسل علیہم و علی اممہم الصلوٰۃ والتحیات نیز نصیب است سوال ہرگاہ صفت الحیوٰۃ فوق صفت العلم باشد پس در راہ حقیقت الحقائق نیز تعین صفۃ الحیوٰۃ حائل آمد پس وصل عریان چون بود و تجلّی ذات چرا نامند جواب آن تعین کالا تعین است محو و متلاشی میگردد و ہیچ اعتبارے او را در مرتبہ حضرت ذات تعالی نمیماند ہرچند صفات دیگر را نیز در مرتبہ حضرت ذات اعتباری نیست اما آنہا تا مرتبہ ذات نمیرسند بنوعی کہ متلاشی گردند بخلاف صفۃ الحیوٰۃ کہ آنجا میرسد و متلاشی میگردد لہذا تعین حقیقت محمدی و سائر تعینات خلائق دیگر دائمی اند و زوال آنہا در مرتبہ از مراتب محال گشت بلی رسیدن بشیٔ دیگر است و مضمحل گشتن در شیٔ دیگر در عبارت بعضی از مشائخ قدس اللہ اسرارہم کہ لفظ محو و اضمحلال واقع میشود مراد از ان محو نظرے است نہ محو یعنی تعین سالک از نظر او مرتفع میگردد نہ آنکہ در نفس الامر محو میشود کہ آن الحاد و زندقہ است جمعی از ناقصان این راہ از ان الفاظ موہمہ محو و اضمحلال عینی دانستہ اند و بزندقہ رسیدہ اند کہ از عذاب و ثواب اخروے انکار نمودہ اند و خیال کردہ اند کہ ہمچنانکہ از وحدت بکثرت آمدہ اند مرتبہ دیگر ہمین طور از کثرت بوحدت خواہند رفت و این کثرت دران وحدت مضمحل خواہد شد و جمعی ازین زنادقہ آن محو شدن را قیامت کبریٰ خیال کردہ اند و از حشر و نشر و حساب و صراط و میزان انکار نمودہ اند ضلوا فاضلوا کثیرا من الناس یک شخص را ازان جماعت دیدہ کہ در مطلب خود شعر مولانا عبد الرحمٰن الجامی را قدس اللہ سرہ استشہاد می آورد؎ جامی معاد و مبدا ما وحدت است و بس ؛ ما در میانہ کثرت موہوم و السلام ؛ نمیداند کہ مراد مولانا ازین بیت عود و رجوع بوحدت باعتبار نظر و شہود است غیر از یکذات مشہود ایشان نمیماند و کثرتہا تمام از نظر ایشان مختفی میگردد نہ رجوع عینی و وجودی مگر کور زندقی نبیند کہ از ہیچ کاملی عجز و نقص و احتیاج زائل نشدہ است پس رجوع وجودی بوحدت چہ باشد و اگر رجوع بوحدت بعد از موت خیال کردہ اند کافر زندیق اند کہ از عذاب اخروے انکار دارند و ابطال دعوت انبیا مینمایند علیہم الصلوات والتسلیمات اتمہا و اکملہا سوال تو در بعضے از رسائل خود نوشتہ کہ فنای اخفا مخصوص بولایت محمدیست معنی آن سخن چیست جواب از تحقیق ما تقدم معلوم شد کہ وصل عریان مخصوص بولایت محمدیست و دیگران را ہرچند حجب مرتفع شود اما از حیلولہ ہمچو پیراہن شعر کہ از راہ توسط حقیقت محمدی حاصل می گردد چارہ نبود کما مر پس از اخفا کہ نہایت مراتب انسانی است ترعلو باندازۂ

رب محمد رب الارباب است و اصل جمیع آن کلیات پس نسبت بآن جزئیات اصل لا اصل باشد و
این ترقی گوئیا باصل الاصل است نه باصل که مبائن اصل آنهاست اینقدر فرق درمیان جزئیات و
کلیات آنها خواهد ماند که جزئی را دو حائل است یکی اصل خود که کلی اوست دیگر اصل لا اصل و کلی او را
حجاب اصل لا اصل است پس اینجا معلوم گشت که شهود محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وعلی آلہ وسلم بی پردهٔ
تعینات است و شهود دیگران در پردهٔ تعینات لااقل در پردهٔ تعین محمدی از اینجاست که گفته اند تجلی ذات
خاصه محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وعلی آلہ وسلم و تجلی دیگران در پردهٔ صفات لااقل در پردهٔ رب الارباب
که رب محمد است که فوق جمیع اسماء و صفات است سوای صفة الحیوٰة اگر گویند که ازین بیان لازم می آید
شهود سائر انبیاء علیہم الصلوات والتسلیمات در پردهٔ مبداء تعین محمدیست که رب وست و اولیاء امت او
که بالاصالة زیر قدم اویند علیہ الصلوٰة والسلام شهود ایشان نیز در رنگ شهود سائر انبیا در پردهٔ رب الارباب
خواهد بود پس فرق درمیان سائر انبیا علی نبینا و علیہم الصلوات والتحیات و درمیان اولیاء امت او
علیہ الصلوٰة والسلام چه باشد در جواب گوئیم که انبیاء را سوای این شهود که در پردهٔ حقیقت محمدی است
شهود دیگر هم هست که از راه مبادی تعینات ایشان پیدا میشود و بالاصالة عینک هاے مخصوصهٔ
خود را بر دیده هاے بصیرت گذاشته مشاهدهٔ غیب الغیب میفرمایند باید دانست که این دو شهود
نه بآن معنی است که هر دو معاً متحقق میشود بلکه بآن معنی است که اگر ترقی که باصل لا اصل برسد شهود او
در پردهٔ حقیقت محمدیست در رنگ عیسٰی علی نبینا و علیہ الصلوات والسلام که بعد از نزول بدین دولت
مشرف خواهد شد و این ترقی متعسر است نزدیک باستحاله است فضل عظیم خداوندی جل سلطانه درکار است
و در عالم اسباب شفقت پیر محمدے مشرب است و اگر ترقی از اصل خود نموده و از حقیقت خود
بحقیقة الحقائق نرسیده شهود او در پردهٔ حقیقت مخصوصهٔ خود است بدان و آگاه باش همچنانکه بحضرت
ذات تعالی و تقدس راهی است از حقیقت الحقائق که بعد طی منازل کثیره وصول میسر میشود همچنین
از سائر حقائق کلیات نیز راهی است بحضرت تعالی و تقدس که بعد از طی مراحل متکثره وصول حصول
می پیوندد و غایت مافی الباب در راه حقیقت الحقائق وصل عریانست و در سائر طرق هر چند وصل
ذات میسر میشود اما این سیر از منتهای اصول عالیه حقیقت الحقائق که حقیقت محمدی است درمیان
حائل ست اگرچه حصین نباشد و مانع متین نبود همین قدر حاجزیت است که مانع اطلاق تجلی ذات گشته

سبحانه هذا العبد بها بصدقة حبیبه محمد علیه و علی آله الصلوة والسلام **سوال** مقرر است که مقصود از آفرینش خاتم الرسل است علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات دیگران در نفس وجود و حصول کمالات طفیلی او یند در تبعیت او بدرجات علیا میرسند لهذا در روز قیامت آدم و من دونه تحت لوای او علیه و علیهم الصلواة خواهند بود و توفیق دولت وصول بر سائر انبیا علی نبینا و علیهم الصلوات والتحیات بطریق اصالت است نه بطریق تبعیت وجه آن چه باشد **جواب** همچنانکه محمد رسول الله صلی الله علیه و علی آله وسلم از راه حقیقت خود طریقی است بحضرت ذات تعالی و تقدس انبیاء دیگر را علی نبینا و علیهم الصلوات والتسلیمات نیز راهها است از حقائق خود بحضرت ذات تعالی شانه در هیچ وصول تبعیتی نیست بخلاف امتان که به تبعیت انبیا از راه حقائق ایشان که مناسب استعداد هر کدام است بمطلب میرسند اصالة در حق ایشان مفقود است غایت ما فی الباب چون وصل دیگران اگرچه باصالة باشد وصل عریانی نیست چه حقیقت خاتم الرسل علیه الصلوات والتسلیمات پیراهن شعر مطلوب گشته است پس ناچار اول فیضی که میرسد بآن حقیقت اتصال می یابد بعد از آن بتوسط او بدیگران میرسد و معنی تبعیت همین حصول توسط است پس آن اصالة باین تبعیت جنگ ندارد و نیک باید دریافت تبعیتی که در حق امتان گفته شده است ورای این تبعیت است که منافی اصالة است کما مر غیر مرة فافترقا اگر گویند که در مراتب عروج از مرتبه صفة الحیوة نیز نصیب کمل هست یا نه گوئیم که هست اگر گویند که در بالا مذکور شد که نهایت این صفت را اضمحلال و تلاشی است در حضرت ذات تعالی و تقدس نصیب کمل از مقام محو و تلاشی چه بود و حال آنکه تو در بالا گفته که تعینات حقائق را اضمحلال عینی نیست اگر هست نظری است که اضمحلال عینی بالحاد و زندقه میرساند **جواب** اضمحلال عینی چه در کار اضمحلال نظری کافیست اگرچه درین اضمحلال مراتب متفاوت باشد فافهم والله سبحانه اعلم بحقیقة الحال والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات اتمها واکملها **مکتوب** دو صد و نود و پنجم بحاجی یوسف کشمیری صدور یافته در بیان نظر بر قدم و هوش در دم و سفر در وطن و خلوة در انجمن که اصول مقرره طریقه علیه نقشبندیه است قدس الله تعالی اسرار مشائخها باید دانست که یکی از اصول مقرره طریقه نقشبندیه قدس الله تعالی اسرار مشائخها نظر بر قدم است مراد از نظر بر قدم آن نیست که باید نظر از قدم تجاوز نکند و پیش از قدم میل بفوق نماید زیرا که خلاف واقع است بلکه نظر همیشه از قدم تفوق میفرماید و قدم را ردیف خود مینماید زیرا که

آن حیلولہ بقیہ مینماید پس بملاحظۂ آن بقیہ اطلاق فنای در مطلق مجوز نباشد بقای آن بقیہ را غیر از محمدی کیست کہ دریابد واز ہزاران محمدی المشرب اگر کسی را این حدت نظر پیدا شود ہم مغتنم است مشائخ طبقات اکثرشان تا روح وسر سخن کردہ اند کم کسے باشد کہ از اخفا سری گفتہ باشد فکیف از اخفا و آنکہ در دریای اخفا غوطہ زدہ باشد و بہر ذرہ از ذرات آن رسیدہ و اطلاع یافتہ کبریت احمر است ذلک فضل اللہ یؤتیہ من یشاء واللہ ذو الفضل العظیم **سوال** معتقد تو آنست کہ ہرچہ نبی را علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ والسلام از کمالات حاصل آید کمل تابعان او را نیز بہ تبعیت از ان کمالات نصیب است پس لازم آید کہ از وصل عریان نیز نصیب باشد وحال آنکہ ہمان درمیان حائل است **جواب** حیلولۂ نبی در وصل عریان ضرر ندارد چہ آن واصل بہ تبعیت نہ باصالۃ پس حیلولہ موکد تبعیت باشد نہ منافی چہ معنی تبعیت حصول متوسط است نہ رفع از متوسط کہ آن مناسب مقام اصالۃ است پس ہم حیلولہ باشد وہم وصل عریان بہ تبعیت میسر شود فافہم **سوال** فرق چیست کہ در مادۂ کمل تابعان نبی علیہ وعلیہم الصلوات والتسلیمات وصل عریان وتجلی ذات اطلاق میکنند و در انبیاء دیگر صلوات اللہ تعالی وتسلیماتہ علی نبینا وعلیہم این اطلاق تجویز نمیکنند با آنکہ حیلولۂ نبی ما علیہ الصلوٰۃ والسلام درہر دو مادہ حاصل **جواب** تجویز این اطلاق در مادۂ کمل تابعان باعتبار تبعیت است کہ توسط نبی منافی آن اطلاق نیست چنانکہ گذشت و در انبیاء دیگر علی نبینا وعلیہم الصلوات والتحیات اگر این اطلاق تجویز یابد باعتبار اصالۃ خواہد بود چہ این بزرگواران باصالۃ قطع منازل فرمودہ بحضرت ذات تعالی رسیدہ اند وشک نیست کہ توسط در صورت اصالۃ منافی آن اطلاق خواہد بود پس فرق واضح گشت باید دانست کہ فرق اصالۃ وتبعیت درمیان انبیاء ما تقدم وکمل تابعان این امت علی نبینا وعلیہم وعلی امہم الصلوٰۃ والسلام والتحیۃ موجب افضلیت انبیاء است علی نبینا وعلیہم الصلوات والتحیات چہ اصل مقصود است وتابع طفیلے ہرچند بر تابعان اطلاق وصل عریان وتجلی ذات صحیح است و در متبوعان این اطلاق نیست اما طفیلے را چہ یارا کہ بمقصودی مساوات جوید چگونہ مساوات میسر شود کہ آن دولت در اصل بر وجہ اتم واکمل است و در تابع بوجہ اسم ورسم اما اینقدر مناسبت تصحیح نسبت مینماید وتابع را ہمچو متبوع میسازد لہذا خاتم الرسل علیہ وعلیہم الصلوات علماء امت خود را ہمچو انبیاء بنی اسرائیل فرمود از ین بیان لازم آمد کہ حصول تجلی ذات مر اولیاء این امت را موہم فضل نباشد مر انبیاء را کہ تجلی ذات ندارند فافہم فانہ من مزلۃ الاقدام وانصف فان ہذہ العلوم استاثر اللہ

عالی اندراج البدایت فی النهایت نیز گوئیم گنجائش دارد و کلمۂ چہارم کہ قرین این کلمات سہ گانہ است کلمۂ خلوت در انجمن ست ہرگاہ سفر در وطن میسر شد پس در انجمن نیز در خلوت خانۂ وطن سفر نماید و تفرقۂ آفاق بحجرۂ انفس راہ نیابد این نیز بر تقدیریست کہ درہای حجرہ را بربستہ باشد وروزنہا مسدود ساختہ بنشیند کہ در انجمن تفرقہ متکلم و مخاطب نباشد و ملتفت احدی نگردد و اینہمہ تجملات و تکلفات در ابتدا است و در وسط و انتہا ہیچ ازینہا در کار نیست در عین تفرقہ جمعیت است و در نفس غفلت حاضر از ینجا کسی گمان نکند کہ تفرقہ و عدم تفرقہ در جمعیت حق منتہی مطلقاً مساوی است لابلکہ مراد آنست کہ تفرقہ و عدم تفرقہ در جمعیت باطن او برابر اند مع ذلک اگر ظاہر را با باطن جمع سازد و تفرقہ را از ظاہر نیز دفع نماید اولی و انسب خواہد بود قال اللہ سبحانہ و تعالی لنبیہ علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ و السلام واذکر اسم ربک و تبتل الیہ تبتیلا باید دانست کہ در بعضی اوقات از تفرقۂ ظاہر چارہ نبود کہ حقوق خلق ادا شود پس تفرقۂ ظاہر نیز در بعضی اوقات مستحسن باشد اما تفرقۂ باطن ہیچ وقتی از اوقات مستحسن نیست کہ آن خالص از برای حق است سبحانہ پس سہ حصہ از عبادت مسلم از برای حق باشد جلشانہ باطن تمام و نصفی از ظاہر و نصفی دیگر از ظاہر از برای او احقوق خلق ماند و در ادای آن حقوق چونکہ امتثال او امر حق است سبحانہ آن نصف دیگر ہم راجع بحق گشت تعالی و تقدس الیہ یرجع الامر کلہ فاعبدہ مکتوب دو صد و نود و ششم

در بیان بساطت صفات حق جل و علاو نفی تعدد و تعلق آن باشیاء بحضرت مخدوم زادگی خواجہ محمد سعید سلمہ اللہ تعالی و ابقاہ صدور یافت الحمد للہ رب العالمین و الصلوٰۃ و السلام علی سید المرسلین و آلہ الطاہرین اجمعین بدان اسعدک اللہ تعالی کہ صفات واجبی جل سلطانہ در رنگ ذات او تعالی بیچون و بیچگونہ اند و بر بساط حقیقت اند مثلاً علم یک انکشاف بسیط است کہ معلومات ازل و ابد بہمان یک انکشاف منکشف میگردد و یک قدرت کاملہ بسیطہ است کہ مقدورات اولین و آخرین بوسیلۂ آن بوجود می آید دیگر یک کلام بسیط است کہ از ازل تا ابد بہمان کلام گویاست علی ہذا القیاس سائر الصفات الحقیقیۃ و تعدد کہ باعتبار تعلق بمعلومات و مقدورات پیدا شود نیز در ان مرتبہ مفقود است اشیاء معلوم و مقدور حق اند سبحانہ اما صفت علم و قدرت را با اشیاء ہیچ تعلقی نیست اینمعرفت وراء طور نظر عقل ست ارباب معقول ہرگز مثل اینمعنی تجویز نمی نمایند و محال میدانند کہ اشیاء معلوم و مقدور حق باشند جلشانہ و علم او تعالی بآنہا تعلق نکند و ہمچنین مقدور باشند و قدرت متعلق نشود و نمی بینند کہ در آن مرتبہ ازل و ابد آن حاضر است

عروج بر زینهاے علو اول نظر است بعد از ان قدم صعود مینماید و چون قدم بمرتبۂ نظر رسید نظر از انجا بر زینۂ بالائی آید و قدم بتبعیت آن نیز صعود میفرماید بعد از ان باز نظر از ان مقام ترقی میکند علی ہذا القیاس و اگر مراد آنست که نظر باید که بمقامی ترقی نماید که آنجا قدم را گنجائش نباشد پس آن نیز خیر و قصست زیرا که بعد از تمامی قدم اگر نظر تنها نباشد بسیاری از مراتب کمال فائت شود بیانش آنست که نہایت قدم تا نہایت مراتب استعداد سالک است بلکه تا نہایت استعداد نبی که آن سالک بر قدم اوست لیکن قدم اول باصالت است و قدم ثانی بتبعیت آن نبی و فوق مراتب این استعداد و راقدم نیست اما نظر ست و این نظر چون حدت پیدا کند منتہای او نہایت مراتب نظر آن نبی است علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات که آن سالک بر قدم اوست چه کمل تابعان نبی را که از جمیع کمالات او نصیب است لیکن بانہایت مراتب استعداد که باصالہ سالک و بتبعیت اوست قدم و نظر موافقت دارند بعد از ان قدم کوتہی میکند و نظر تنہا صعود مینماید و تا نہایت مراتب نظر آن نبی ترقیات میفرماید پس معلوم شد که نظر انبیا علیہم الصلوات والتسلیمات نیز فوق اقدام ایشان صعود میفرماید و کمل متابعان این بزرگواران را از مقام انظار ایشان نیز نصیب است چنانچه از مقامات اقدام ایشان نصیب است و فوق قدم خاتم الانبیا علیه و علیہم الصلوات والتسلیمات مقام رویت است که دیگران را موعود بآخرتست انچه دیگران را نسیه است او را نقد است کمل تابعان او را از ینمقام نصیب است اگرچه رویت نیست ؎ فریاد حافظ این همه آخر بهرزه نیست ؛ هم قصۂ غریب و حدیث عجیب ہست ؛ بر سر اصل سخن رویم و گوئیم که اگر مراد آنست که قدم باید که از نظر تخلف ننماید بنوعیکه در ہیچ وقتی از اوقات بمقام نظر نرسد نیک است زیرا که اینمعنی مانع ترقی است و ہمچنین اگر از قدم و نظر قدم و نظر ظاہر مراد داشته شود گنجائش دارد چه در وقت راه رفتن نظر را پراگندگی پیدا میکند و بمحسوسات متلونه انتشار حاصل میگردد و اگر نظر را بر قدم دوخته شود بجمعیت اقرب باشد و این مراد مناسب است بمعنے کلمۂ دیگر که قرین اوست و آن کلمۂ ہنیست ہوش در دم غایت مافی الباب کلمۂ اولی از برای دفع تفرقه ایست که از آفاق میخیزد و کلمۂ ثانی دفع تفرقۂ انفس میسازد ؛ کلمۂ ثالث که قرین این دو کلمه است کلمۂ سفر در وطن است و آن عبارت از سیر در انفس است که منشاء حصول اندراج النہایت فی البدایت است که مخصوص بان طریقه علیه است ہر چند سیر در انفس در جمیع طرق است اما بعد از وصول سیر آفاقی است و در ین طریق شروع از ین سیر است و سیر آفاقی در ضمن این سیر مندرج است و باین اعتبار اگر در ین طریق

اقسام الاقسام من الماضی والمضارع والامر والنهی والمصدر واسم الفاعل والمفعول والمثنی المتصل والمنقطع والحال والتمیز والثلاثی والرباعی والخماسی والحروف الجارة والناصبة والحروف المختصة بالافعال والحروف المختصة الداخلة علیها الی غیر ذلک من الاقسام الحاصلة من التقسیمات الغیر المتناهیة فهذه الاقسام کلها غیر الکلمة بل ہو لا اعتبارات مندرجة تحت الکلمة مازاد فی تفصیلها وتمیزہا عن الکلمة وفی تمیز بعضها عن بعض شئ الا اعتبار العقل وفی الخارج لیست الا الکلمة ولهذا صح الحمل ولکن لکل مرتبة من المراتب اسم تختص ہو بہا واحکام لا توجد فی غیرہا مثلا الدال علی المعنی بالاستقلال مع الاقتران بالزمان فعل وبغیر الاقتران اسم وغیر الدال علی المعنی بالاستقلال حرف وکذا المقترن بالزمان الماضی فعل ماض وبالزمان الحال والاستقبال مضارع وما وجد فیه علتان من العلل التسعة المشهورة فغیر منصرف والا فمنصرف وحروف عملها الجر جارة وحروف عملها النصب ناصبة فاطلاق اسم مرتبة علی مرتبة اخرے واجراء احکام احدہما علی الاخرے کاطلاق فعل الماضی علی المضارع والمنصرف علی غیر المنصرف والجارة علی الناصبة مع کون المراتب کلها لیست الا الکلمة فاجراء احدہما علی الآخر ضلالة محضة وخروج عن الصراط السوی فنقول والله سبحانه اعلم ان لکل مرتبة من المراتب منزل الوجود سبحانه اسما تختص بہا واحکام لا توجد الا فیہا فالوجوب الذاتی والاستغناء الذاتی مختصة بمرتبة الجمع والالوہیة والامکان الذاتی والافتقار الذاتی مختصة بمرتبة الکون والفساد والمرتبة الاولی بمرتبة الربوبیة والخالقیة والمرتبة الثانیة مرتبة العبودیة والمخلوقیة فلو اطلق اسامی احدہما علی الاخرے واجرے احکام مختصة بمرتبة علی المرتبة الاخرے لکان زندقة صرفة وکفرا محضا والعجب من بعض الملاحدة والزنادقة انہم کیف یخلطون المراتب یجرون احکام مرتبة علی مرتبة اخریٰ فیصفون الممکن بصفات الواجب والواجب بصفات الممکن مع علمہم بتمایز صفات الممکن الذی ہو مرتبة واحدة بعضہا عن بعض واختلاف احکامہم وعلمہم بعدم زوال تمایزہم واختلاف احکامہم مع صلاح اتحادہم فی المرتبة الکونیة فانہم یعلمون بالبداہة مثلا ان الحرارة والاشراق من صفات النار المختصة بہا لیست واحدة منہما فی الماء ولا یوصف بہا الماء وکذا البرودة التی اختصت بالماء لیست فی النار وکذا یتمیزون بالضرورة بین ازواجہم وامہاتہم ویحکمون بتفرقة احکامہم والله سبحانه الہادی الی سبیل الرشاد والسلام علی من اتبع الہدے مکتوب صد و نود و ہشتم بمیر سید محب الله مانکپوری صدور یافت در بیان فصول نہایت کار بطریق اشارت خفیه وعبارت لطیفه و نیز سر این معما غیر از مخدوم زاده کلان علیه الرحمته

بلکہ آنہم گنجائش ندارد بیش از تعبیر باقرب شی واوفق آن نیست وموجودات ازل وابد در آن آن حاضر اند و در ہمان آن حاضر زید را ہم معدوم میداند ہم موجود و ہم جنین میداند و ہم صبی و ہم جوان میداند و ہم پیر و ہم حی میداند و ہم میت و ہم در برزخ میداند ہم در حشرات وجنات ومعلوم است کہ آن آنرا باین موجودات ہیچ تعلقے نیست چہ اگر تعلقی پیدا کند از آنیت خواہد برآمد و زمان نام ماخواہد یافت و ماضی و استقبال خواہد گشت پس این موجودات ہمدران ثابت اند و ہم غیر ثابت پس اگر انکشافے ثابت کردہ شود ببسیط حقیقے کہ او را ہیچ یکے از معلومات تعلق نباشد و جمیع معلومات بآن یک انکشاف معلوم گردند چہ عجب زیرا کہ جمع ضدین در ہمین موطن انہا استحالہ برآمدہ است کہ مخصوص باتحاد زمانست و اتحاد جہت اینجا زمان را گنجائش نیست اذ لا یجری علیہ سبحانہ زمان و اتحاد جہت نیز مفقود است کہ فرق اجمال و تفصیل است در رنگ آنکہ در مرتبہ کلمہ شخصی بگوید کہ اسم و فعل و حرف کہ قسیم یکدیگر اند ہمہ را در آنمرتبہ در آن واحد متحد می بینیم و منصرف را عین غیر منصرف می یابم و مبنی را عین معرب میدانم و بگوید کہ باوجود این جامعیت کلمہ را باہیچ یکی ازین اقسام تعلقے نیست و ازین ہمہ مستغنی است و ہیچ یکی از عقلا انکار آن شخص نمی نماید و استبعاد آن نمیکند در ما نحن فیہ وللہ المثل الاعلی چرا استبعاد کنند و توقف نمایند اگر گویند کہ مثل این سخن کسی نگفتہ است چہ شد اگر نگفتہ است امامخالف سخن دیگران نیست تا مناسب مرتبہ وجوب نہ تعالی و تقدس ؎ خربوزہ بخور ترا بفالیز چہ کار ہ مثالیکہ در مخلوقات میتوان گفت از برای توضیح انمعرفت است کہ گفتہ اند کہ علم بعلت مستلزم علم بمعلول است و درینصورت بالاصالۃ مدرکہ متوجہ علت است و تعلق بعلت پیدا کردہ است علم معلول بہ تبعیت آن علم علت آمدہ بے آنکہ تعلق ثانی پیدا کردہ باشد ارباب معقول درینصورت نیز بے تعلق علم در مرتبہ ثانی معلومیت معلول تجویز نخواہند کرد اگرچہ آن تعلق باصالۃ نباشد لیکن مثالی قریب تر ازین مثال معلوم نیست کہ پیدا شود و مقصود توضیح است نہ اثبات واللہ تعالی اعلم بحقائق الامور کلہا والصلوۃ والسلام علی من اتبع الہدی والتزم متابعۃ المصطفی علیہ وعلی آلہ من الصلوات والتحیات والمبارکات

مکتوب دو صد و نود و ہفتم بمولانا بدر الدین صدور یافتہ در تحقیق احاطہ و سریان حق سبحانہ و توضیح آن بامثلہ و در رعایت حفظ مراتب وجوبی و امکانی اعلم ان احاطۃ الحق سبحانہ بالاشیاء و سریانہ فیہا کاحاطۃ المجمل بالمفصل و سریانہ فیہ کالکلمۃ مثلا ساریۃ فی جمیع اقسامہا من الاسم والفعل والحرف کذا فی

است زیاده چه نویسد مکتوب سه صد و دوم بمخدوم زادگی جامع علوم عقلی و نقلی مجد الدین محمد معصوم
سلمه الله تعالی صدور یافته در بیان اسرار غامضه و معارف غریبه بلسان رمز و اشارت و ایمای از
مقام قاب قوسین او ادنی نیز اندراج یافته الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی انسان کامل
چون سیر تفصیلی مراتب اسماء و صفات را طی کرده جامعیت تام پیدا کند و مرآت کمالات اسماء و صفات
الٰهی جل سلطانه گردد و عدم ذاتی او که مرآت آن کمالات است بتمام متحقق شود و غیر آن کمالات در روی
هیچ چیز ظاهر نبود درین زمان به بقاء خاص که منوط بآن کمالات است بعد حصول فنای تام که مربوط
بانتفای عدم او بوده مشرف گردد و اسم ولایت بروی صادق آید و بعد ازان اگر عنایت ازلی جل سلطانه
شامل حال او بود تواند بود که مرة ثانیه این کمالات که عارف بآن بقا یافته بود در مرآت حضرت ذات
تعالی و تقدس منعکس گردد و ظهوری آنجا پیدا کند در ین وقت سر قاب قوسین بظهور آید باید دانست که ظهور شئی
در روی در ین موطن کنایت از حصول نسبت مجهول است مر شئی را بآن مراتب نه آنکه آنجا حقیقت مرآت است و
حصول شئی است در روی و لله المثل الاعلی و چون آن کمالات که عارف بقا بآن یافته بود در مرآت
آنجناب قدس سره بطریق حقیقت و اصالت منعکس گردد و ظهور آنجا پیدا کند و نسبت مجهول الکیفیت
او را آنجا حاصل شود لاجرم انا که بعارف تعلق داشت آنجا اطلاق یابد و خود را آن کمالات ظاهره
بیند بنهایت عروج آنا در مقام قاب قوسین تا اینجا است ای فرزند شنو مرآت صورت که در روی
حسن و جمال منعکس گردد و اگر فرضا آن مرآت صورت و علم پیدا کند ناچار بظهور آن حسن و جمال ملتذ خواهد شد
و حظ وافر خواهد برد و در مراتب حقیقت هر چند لذت و الم مفقود است که از صفات امکانست اما امری که شایان
آن مرتبه علیاست و از سمات نقص و حدوث مبرا کائن و ثابت است ؎ فریاد حافظ اینهمه آخر بهرزه نیست ؛
هم قصهٔ غریب و حدیث عجیب هست ؛ این کمالات ظاهره که در آن مرتبه نسبت مجهول الکیفیت پیدا کرده اند
حکم اینها در رنگ حکم عالم خلق انسانست نسبت بعالم امر سر من عرف نفسه فقد عرف ربه اینجا در یابد و چون این
کمالات ظاهره که تفصیل حضرت اجمال ذات است تعالی و تقدس نسبت مجهول الکیفیت بحضرت اجمال هم پیدا کرده
و اتصال بلا کیف بدست آورده اند آئینه داری حضرت اجمال نمودند ناچار در حضرت اجمال تفصیل بمجرد اعتبار و
بمحض توهم نیز پیدا شد که سبب عروج انای عارف گشت این کمال وابسته بمقام او ادنی است ؎ قلم اینجا رسید
و سر بشکست ؛ این نیست بیان نهایت النهایت و غایت الغایت که فهم آن از ادراک خواص بمراحل دور است و از

والرضوان از یاران هیچکس اطلاع نیافته بدان ارشدک الله تعالی مدتها که سیر در ظلال داشت وصول بظل عین
حصول می یافت حالاکه وصول باصل میسر شده است حصول جز ظل ندارد کالمرآة الکائنة فی ید الشخص لو نظر
الیه لانصیب بها من الشخص الا ظله فافهم فان کلامنا اشارة بدانند عبارتی مناسب بیان که بطریق رمز و
اشارت تحریر یافته بود مناسب اینمقام دانسته نیز درین مکتوب مندرج ساخت فهم نمایند ذکر چنان ما خوذ از پیران
مداومت بران باز گشت بفضل حضرت رحمان جل وعز بیان باقی همه حسبان والسلام علی من اتبع الهدی والتزم
متابعة المصطفی علیه وعلی آله من الصلوات اتمها ومن التحیات اکملها مکتوب صد و نود و نهم بشیخ فرید بهوسی
صدور یافته در عزای مصیبت و دلالت بصبر و رضا بقضا و فضیلت مرگ طاعون و در بیان آنکه فرار از زمین
طاعون گناه کبیره است و در رنگ فرار یوم زحف است بعد الحمد والصلوٰة و تبلیغ الدعوات میرساند که مکتوب شریف
رسید از مصیبتها نوشته بودند انا لله وانا الیه راجعون صبر و تحمل باید نمود و رضا بقضا باید داد ع من از تو روی
نپیچم گرم بیازاری * که خوش بود ز عزیزان تحمل خواری * قال الله تبارک و تعالی ما اصابکم من مصیبة فبما
کسبت ایدیکم ویعفو عن کثیر وقال تبارک وتعالی ظهر الفساد فی البر والبحر بما کسبت ایدی الناس و درین بار از
شومی اعمال ما اول موشان هلاک شدند که باختلاط بیشتر داشتند و زنان که مدار نسل و بقای نوع انسان
بر وجود ایشانست بیشتر از مردان مردند هر که درین وبا از مردن گریخت و سلامت ماند خاک بر حیوٰة او و آنکه نگریخت و
مرد طوبی له و بشری له بالشهادة وقد جزم شیخ الاسلام ابن حجر فی کتاب بذل الماعون فی فضل الطاعون
بان المیت بالطاعون لایسأل لانه نظیر المقتول فی المعرکة وبان الصابر فی الطاعون محتسبا یعلم انه لا یصیبه
الا ما کتب له اذا مات فیه بغیر الطعن لا یفتن ایضا لانه نظیر المرابط کذا ذکره الشیخ الاجل السیوطی فی کتاب
شرح الصدور بشرح حال الموتی والقبور وقال هو حجة جدا و همین کسی که نگریخت و نمرد از جملهٔ غازیان و مجاهدانست و
از جرگهٔ صابران و بلاکشان هر کسی را اجلی است مسمی که گنجائش تقدیم و تاخیر ندارد و اکثر گریزپایان که سلامت
ماندند بعلت آنکه اجل ایشان نرسیده بود نه آنکه گریختن ایشان را از مرگ خلاص ساخت و اکثر صابران
که هلاک شدند هم باجل هلاک شدند فلیس الفرار ینجی ولا الاستقرار یهلک این فرار در رنگ فرار یوم
زحف است و گناه کبیره است از مکر خداوندیست جل سلطانه که گریزندگان سلامت مانند و صبر کنندگان
هلاک شوند یضل به کثیرا ویهدی به کثیرا شنیده میشد از صبر و تحمل شما و امداد و اعانت شما بمسلمانان جزاکم
الله سبحانه خیرا در تربیت طفلان و تحمل اذای ایشان دلتنگ نشوند که امیدواری اجر جزیل بران مترتب

از خصائص مقام نبوة انگاشته نه این چنین هست بلکه این نزول در رنگ عروج هر دو از ولایت اند عروج و
نزول دیگر است فوق مقام ولایت که بنبوت تعلق دارد و این توجه بخلق غیر آن توجه بخلق است که به نبوة
مناسب هست و این دعوت غیر آن دعوت است که از کمالات نبوة شمرده اند چه کنند که قدم از دائره ولایت
بیرون ننهاده اند و حقیقت کمالات نبوة را در نیافته نصف ولایت را که جانب عروج اوست تمام ولایت
انگاشته اند و نصف دیگر آن که جانب نزول اوست مقام نبوة تصور کرده اند سه چو آن کرمے که در سنگی نهانست
زمین و آسمانِ او همانست ؛ و ممکن است که شخصی براه اول وصول پیدا کند و جمع کمالات مفصله ولایت و نبوة
نماید و تمیز در میان کمالات باین دو مقام کما ینبغی حصول فرماید و عروج و نزول هر کدام را جدا سازد و حکم نماید
بدانکه نبوة نبی بهتر است از ولایت او و باید دانست که بعد از وصول براه دوم هر چند کمالات مفصله مقام ولایت
بحصول نه پیوسته است اما زبده و خلاصه ولایت بوجه احسن میسر شده است توان گفت که اهل ولایت از
کمالات ولایت پوست بدست آورده اند و این واصل مغز آنرا حاصل کرده آری بعضی از علوم سکریه و ظهورات
ظلیه که ارباب ولایت را حاصل شده است آن واصل از آن علوم و ظهورات قلیل النصیب است و این معنی موجب
مزیت نیست بلکه آن واصل را از ین علوم و ظهورات ننگ و ناموس است جای آن دارد که آنرا ذنب و سوء ادب
داند بلی واصل اصل از ظلال آن اصل گریزان و مستغفر است گرفتاری بظل تا زمان عدم وصول ست با صل ظل
بے حاصل است و توجه بظل سوء ادب ای فرزند حصول کمالات نبوة مربوط بموهبت محض است و منوط بمکرمت
صرف کسب و عمل را در حصول این دولت عظمی هیچ مدخلی نیست کدام عمل و کسب است که منتج این دولت
عظمی باشد و کدام ریاضت و مجاهده است که مثمر این نعمت اسنی بود بخلاف کمالات ولایت که مبادی و
مقدمات آن کسبی است و حصول آن مربوط بریاضت و مجاهده است هر چند رواست که بعضی را بی توسط کسب
و عمل نیز باین دولت هستند سازند و فنا و بقا که ولایت عبارت از انست نیز موهبت است و بعد از کسب مقدمات
بفضل و کرم هر کرا خواهند بدولت فنا و بقا مشرف سازند و ریاضات و مجاهدات آنسرور علیه و علی جمیع الانبیاء
والمرسلین و علی ملائکة المقربین و علی اهل طاعته اجمعین الصلوات والتسلیمات پیش از بعثت و بعد از بعثت
نه از برای تحصیل این دولت بود بلکه منافع و فوائد دیگر منظور بوده قلت حسنات و کفارت زلات بشریت و
ارتفاع درجات و مراعات صحبت فرشته مرسل که از اکل و شرب پاک است و کثرت ظهور خوارق که
مناسب مقام نبوة اند و امثال آن باید دانست که حصول این موهبت در حق انبیاء علیهم الصلوات

عوام چه گوید از خص خواص نیز اقل قلیل اند که باین دولت و معرفت مهتد گشته اند ؎ اگر بادشه بر در پیر زن ؛ بیاید
تو ای خواجه سبلت مکن ؛ این نهایت باعتبار ظهورات و تجلیاتست که بعد آن از قسم تجلی و ظهور هیچ متصور
نیست ؎ و من بعد هذا لا یدق صفاته ؛ و ما کتمه احظی لدیه و اجمل ؛ والسلام علی من اتبع الهدی والتزم
متابعة المصطفی علیه و علی آله و علی جمیع الانبیاء و المرسلین و علی کل الملئکة المقربین الصلوات التسلیمات
و التحیات و البرکات اتمها و اکملها و اولها و اعلاها و ادومها و ابقاها و اعمها و اشملها مکتوب سه صد و یکم بمولانا
امان الله در بیان قرب نبوة و قرب ولایت و راه هائے که بقرب نبوة موصل اند بعد الحمد و الصلوة معلوم
فرزندے مولانا امان الله باد که نبوة عبارت از قرب الٰهی است جل سلطانه که شائبه ظلیت ندارد و
عروجش رو بحق دارد جل و علا و نزولش رو بخلق این قرب بالاصالة نصیب انبیا است علیهم الصلوات
و التسلیمات و این منصب مخصوص باین بزرگواران علیهم الصلوات و البرکات و خاتم این منصب سید البشر است
علیه و علی آله الصلوة و السلام حضرت عیسی علی نبینا و علیه الصلوة و التحیة بعد از نزول متابع شریعت خاتم
الرسل خواهد بود علیهما الصلوة و السلام غایت ما فی الباب متابعان و خادمان را از دولت و اوکشش
صاحبان نصیب است پس از قرب انبیا علیهم الصلوات و التحیات کمل تابعان را هم نصیب بوده و علوم
و معارف و کمالات آن مقام بطریق وراثت نیز نصیب تابعان باشد ع خاص کند بندهٔ مصلحت
عام را ؛ پس حصول کمالات نبوة مر تابعان را بطریق تبعیت و وراثت بعد از بعثت خاتم الرسل علیه و
علی جمیع الانبیاء و الرسل الصلوات و التحیات منافی خاتمیت او نیست علیه و علی آله الصلوة و السلام فلا
تکن من الممترین بدان اسعدک الله تعالی که راه هائے که بکمالات نبوة موصل اند دو است راهی است که مربوط بطی
کمالات مفصلهٔ مقام ولایت است و منوط است بحصول تجلیات ظلیه و معارف سکریه که مناسب قرب ولایت اند
بعد از طی این کمالات و حصول تجلیات قدم در کمالات نبوة نهاده می آید درین مقام وصول و التفات بظلیت نیست
راه دیگر آنست که بتوسط حصول این کمالات ولایت وصول بکمالات نبوة میسر میگردد و این راه دوم شاهراه است و
اقرب است بوصول که بکمالات نبوة رسیده است الا ما شاء الله تعالی باین راه رفته است از انبیاء کرام علیهم
الصلوة و السلام و از اصحاب ایشان بتبعیت و وراثت ایشان علیهم و علی اصحابهم الصلوة و التحیة و راه اول
دور و دراز است متعسر الحصول متعذر الوصول جمعی از اولیا در مقام ولایت که بشرف نزول مشرف گشته اند
کمالاتیکه بمقام نزول تعلق داشته کمالات نبوة خیال کرده اند و رو بخلق را که مناسب مقام دعوت است

بوده در پرده الوان و انوار همه وقت در مقامات ولایت است و در طی مقامات و مبادی آن بخلاف مرتبهٔ نبوة
که در آنموطن وصول باصل است و استغناست از تجلیات و ظهورات که ظلال آن اصل اند و همچنین در وقت طی مقامات
و مبادی آن مرتبه نیز احتیاج بآن تجلیات نیست مگر آنکه از راه ولایت عروج واقع شود این زمان حصول آن
تجلیات بواسطهٔ ولایت نیست نه بواسطهٔ طی مسافت راه وصول نبوة بالجمله تجلیات و ظهورات از ظلال خبر میدهند
و آنکه از گرفتاری ظلال گذشته است از تجلیات وارسته سرّ ما زاغ البصر اینجا باید طلبید ای فرزند ذوق و عشق
و طنطنهٔ محبت و نعرهای شوق انگیز و صیحهای درد آمیز و وجد و رقص و رقاصی همه در مقامات ظلال است و در
آوان ظهورات و تجلیات ظلیه بعد از وصول باصل حصول این امور متصور نیست محبت در آنموطن بمعنی
اراده طاعت است چنانچه علما فرموده اند نه معنی زائد بر آن که منشا شوق و ذوق است چنانچه بعضے
صوفیه گمان برده اند ای فرزند بشنو چون در مقام ولایت رفع اثنینیت مطلوبست ناچار او بیاید بزوال
اراده سعی مینماید شیخ بسطام گویا ارید ان لا ارید و در مرتبهٔ نبوة چونکه رفع اثنینیت در کار نیست زوال نفس
اراده مطلوب نگشت چرا مطلوب باشد که اراده صفتے است فی حد ذاتها کامل اگر نقصے باو راه یافته است
بواسطهٔ حیثیت متعلق اوست پس باید که متعلق او امر مجتنب و نامرضی نباشد بلکه جمیع مرادات آن مرضی
حق باشد جل و علا و همچنین در مقام ولایت در نفی جمیع صفات بشریت میکوشند و در مرتبهٔ نبوة مطلوب
نفی متعلقات سوء این صفات است نه نفی اصل این صفات که فی حد ذاتها کامله اند مثلا صفة علم فی حد
ذاتها از صفات کامله است اگر نقصے بوی راه یافته است از راه متعلق سوء اوست پس نفی متعلق سوء آن
ضروری آمد نه نفی اصل آن صفة علی هذا القیاس پس شخصے که بمقام نبوة از راه ولایت آمده است ورا در اثنای
راه از نفی اصل صفات چاره نبود و آنکه بے توسط ولایت بآنمقام رسیده است ورا بنفی اصل صفات کاری
نیست نفی متعلقات سوء این صفات باید کرد باید دانست که مراد ازین ولایت که مذکور شد ولایت ظلی است
که بولایت صغری معبر است و ولایت اولیاست اما ولایت انبیا که از ظل گذشته است دیگر است آنجا مطلوب
نفی متعلقات سوء صفات بشریت است نه نفی اصل این صفات و چون نفی متعلقات سوء صفات حاصل گشت
ولایت انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات بحصول پیوست بعد از آن عروجی که واقع شود متعلق بکمالات نبوة
خواهد بود ازین بیان لائح گشت که نبوة را از اصل ولایت چاره نبود زیرا که ولایت از مبادی و مقدمات
اوست اما ولایت ظلی در وصول کمالات نبوة هیچ در کار نیست بعضی را اتفاق افتد و بعضی دیگر را اصلا

و التسلیمات بتوسط است و در حق اصحاب انبیا علیهم الصلوات و التحیات که به تبعیت و وراثت باین دولت مشرف گشته اند بتوسط انبیا است علیهم الصلوات و البرکات بعد از انبیا و اصحاب ایشان علیهم الصلوات و التسلیمات کم کسی باین دولت مشرف گشته است هر چند جائز است و دیگران نیز به تبعیت و وراثت باین دولت ممتاز سازند ؎

فیض روح القدس ار باز مدد فرماید ❊ دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد ❊

انکارم که این دولت در کبار تابعین نیز پرتوے انداخته است و در اکابر تبع تابعین نیز سایه افکنده بعد از ان رو باستتار آورده تا آنکه نوبت بالف ثانی از بعثت آن سرور علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات رسیده درین وقت نیز آن دولت به تبعیت و وراثت بر منصهٔ ظهور آمده و آخر را باول مشابه ساخته ؎

اگر پادشه بر در پیر زن ❊ بیاید تو ای خواجه سبلت مکن ❊

والسلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات اتمها و اکملها

مکتوب سه صد و دوم بمخدوم زادگی که جامع علوم ظاهره و اسرار و معارف باطنه اند اعنی مجد الدین محمد معصوم سلمه الله تعالی صدور یافته در بیان فرق ولایت سه گانه که ولایت اولیا و ولایت انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات و ولایت ملاء اعلی است علی نبینا و علیهم الصلوات و التحیات و در بیان آنکه نبوة افضل است از ولایت و بعضی از خصائص معارف تعلق دارند و ما یناسب ذلک

بدان ارشدک الله تعالی که ولایت عبارت از قرب الهی است جل سلطانه که بے شائبهٔ ظلیت صورت نه بندد و بے حیلولهٔ حجب حصول نه پذیرد و اگر ولایت اولیا است البته بداغ ظلیت متسم است و ولایت انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات هر چند از ظلیت بر آمده است اما بی حیلولهٔ حجب اسما و صفات متحقق نیست و ولایت ملاء اعلی علی نبینا و علیهم الصلوات و التسلیمات هر چند از حجب اسما و صفات بلند رفته است لیکن از حجب شیون و اعتبارات ذاتیه چاره ندارد و نبوة و رسالت است که شائبهٔ ظلیت باو راه یافته است و حجب صفات و اعتبارات را در راه گذاشته پس ناچار نبوة از ولایت افضل باشد و قرب نبوة ذاتی و اصلی باشد و من لم یطلع علی حقیقتها حکم بالعکس و جزم بالقلب پس وصول در مرتبهٔ نبوة باشد و حصول در مقام ولایت زیرا که حصول بملاحظهٔ ظلیت صورت نه پذیرد بخلاف وصول و ایضا در کمال حصول رفع اثنینیت است و در کمال وصول بقاء اثنینیت پس رفع دوگانگی مناسب مقام ولایت باشد و بقاء دوگانگی ملائم مرتبهٔ نبوة و چون رفع دوگانگی مناسب مقام ولایت است پس ناچار سکر همه وقت لازم مقام ولایت باشد و در مرتبهٔ نبوة چون بقاء اثنینیت است پس صحو از خواص آن مرتبه بود و ایضا حصول تجلیات خواه در کسوت صور و اشکال

آخرت را در رنگ گرفتاری دنیا باید شمرد و درد آخرت را در رنگ درد دنیا محمود نباید دانست امام داؤد طائی فرمایدان اردت السلامة سلم علی الدنیا وان اردت الکرامة کبر علی الآخرة و دیگرے ازین طائفه گوید کریمهٔ منکم من یرید الدنیا ومنکم من یرید الآخرة شکایت از فریقین است بالجمله فنا که عبارت از نسیان ما ورائے حق است جل و علا شامل دنیا و آخرت است و فنا و بقا هر دو اجزائے ولایت اند پس در ولایت از نسیان آخرت چاره نبود و در مرتبهٔ کمالات نبوة گرفتارے آخرت محمود است و درد آخرت مرضی و مقبول بلکه در آنموطن درد آخرتست و گرفتارے آخرت کریمهٔ یدعون ربهم خوفا وطمعا و کریمهٔ و یخشون ربهم و یخافون عذابه و کریمهٔ الذین یخشون ربهم بالغیب وهم من الساعة مشفقون نقد وقت ارباب آنمقام است گریه و نالهٔ ایشان از تذکر احوال آخرتست و الم و اندوه شان از ترس اهوال قیامت همواره از فتنهٔ قبر در استعاذه اند و همیشه از عذاب نار پناه جو و متضرع در و حق جل و علا نزد شان درد آخرة است و شوق و محبت ایشان شوق و محبت آخرة چه اگر بقا است موعود بآخرة است و اگر رضا است کمالش نیز موقوف بآخرة و دنیا مبغوضهٔ حق است جل و علا و آخرة مرضیهٔ او تعالی مبغوضه را با مرضیه در هیچ امر برابر نمیتوان ساخت زیرا که مبغوضه شایان اعراض است و مرضیه شایان اقبال از مرضیه اعراض نمودن عین سکر است و خلاف موعود مرضی او تعالی کریمهٔ والله یدعوا الی دار السلام شاهد این معنی است حضرت حق سبحانه و تعالی بمبالغه و تاکید ترغیب آخرة میفرماید پس اعراض از آخرت نمودن فی الحقیقت معارضه است بحق جل و علا و سعی در رفع مرضی او کردن است امام داؤد طائی با آن بزرگی چون در ولایت قدم راسخ داشت ترک آخرت را اکرامے گفت مگر ندانست که اصحاب کرام علیهم الرضوان همه بدرد آخرة مبتلا بودند و از عذاب آخرت ترسان روزے حضرت فاروق رضی الله تعالی عنه شتر سوار بکوچه میگذشتند قاری این کریمه را خواندان عذاب ربک لواقع ماله من دافع از استماع آن از هوش رفتند و از شتر بیخود بزمین افتادند از آنجا برداشته بخانه بردند و تا مدتی از ان درد بیمار افتادند که مردم بعیادت ایشان می آمدند آرے در توسط احوال در مقام فنا نسیان از دنیا و آخرة میسر میگردد و گرفتاری آخرة را در رنگ گرفتاری دنیا میدارند اما چون بشرف بقا مشرف گشت و کار را بانجام رسانیده کمالات نبوة پرتوے انداخت آنجا همه درد آخرتست و استعاذه از دوزخ است و تمنای بهشت و اشجار و انهار و حور و غلمان بهشت را با شیای دنیوی هیچ مناسبت نیست بلکه اینها دو طرف نقیض اند در رنگ تناقض غضب و رضا اشجار و انهار و آنچه در بهشت است نتایج و ثمرات

باآن بابه آن عبوری واقع شود فافهم وشک نیست که نفی اصل صفات عسیر است نسبت بنفی متعلقات سوء آن صفات پس حصول کمالات نبوة اهون واقرب باشد نسبت بحصول کمالات ولایت وهمین نسبت بسیر وقرب است در هر امرے که وصول باصل دارد نسبت باموریکه از اصل جدا افتاده اند نمی بینی که کیمیای اصل بسهولت عمل میسر است باقرب طرق حاصل وآنکه از اصل آن جدا افتاده است و در محنت است وعمرے در تحصیل آن فانی میسازد مع ذلک حرمان نقد وقت وسے آنچه بدست آورده است بعد اللتیا والتی شباهت بآن اصل دارد وبساست آن شباهت عارضه از وے زائل گردد وبه اصل خود عود نماید وبقلابی وغلی نکشد بخلاف واصل اصل آنکه باوجود سهولت عمل ونزدیکی راه از خوف قلابی وغلی ایمن است جمعی از سالکان این راه که بریاضات شاقه ومجاهدات شدیده بظلی از ظلال رسیده اند گمان برده اند که وصول بمطلب منوط بریاضات شاقه ومجاهدات شدیده نمیدانند که راه دیگر اقرب ازین راه است که موصل بنهایة النهایت وآن راه اجتبا است که بمجرد فضل وکرم منوط است وراهی که ایشان اختیار کرده اند راه انابت است که بمجاهدات مربوط است وواصلان این راه اقل قلیل اند وواصلان راه اجتبا جم غفیر انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات همه براه اجتبا رفته اند واصحاب ایشان علیهم الصلوات والتحیات نیز بتبعیت ووراثت براه اجتبا واصل گشته اند وریاضات ارباب اجتبا از برای ادای شکر نعمت وصول است قال علیه الصلواة والسلام فی جواب السائل عن وجه ریاضاته الشدیدة مع کون ذنوبه المتقدمة والمتاخرة مغفورة افلا اکون عبدا شکورا ومجاهدات اهل انابت از برای حصول وصول است شتان ما بینهما راه اجتبا راه بردنست وراه انابت راه رفتن از بردن تا رفتن فرق عظیم است زود می برند و دور می رسانند و دیر میروند و در راه میمانند حضرت خواجه نقشبند قدس سره فرموده اند ما فضلیانیم بلے تا فضل نباشد نهایت دیگران در بدایت ایشان چگونه مندرج گردد ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم بر سر اصل سخن رویم وگوئیم که این فقیر در عرضداشتها که به پیر بزرگوار خود قدس سره نوشته است که جمیع مرادات مرتفع گشته اند اما نفس اراده هنوز برجا است بعد از مدتے نوشته که آن اراده نیز در رنگ مرادات مرتفع گشته وچون حضرت حق سبحانه وتعالی بوراثت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات مشرف ساخت دانست که مقصود رفع متعلق سوء آن اراده بوده است نه رفع نفس آن اراده لازم نیست که رفع متعلق سوء بعد از رفع اصل بروجه اتم واکمل حاصل شود بلکه بسا است که بمجرد فضل آن میسر شود که شغل وتکلف عشر عشیر آن حاصل نگردد ای فرزند در مقام ولایت دست از دنیا وآخرت باید شست وگرفتاری

بمولانا عبدالحی صدور یافت در بیان اعمال صالحه که در اکثر آیتهای قرآنی دخول بهشت منوط بآن ساخته است
تعالی و تقدس و در بیان ادای شکر و در بیان بعضی از معانی و اسرار نماز بعد الحمد والصلوٰة بدان اسعدک الله
تعالی تا مدتها تردد داشت که آیا مراد از اعمال صالحه که حضرت حق سبحانه و تعالی در اکثر آیتهای قرآنی وعدهٔ دخول
بهشت را مربوط بآن ساخته است جمیع اعمال صالحه است یا بعضی اگر جمیع است متعسر است که کسی باتیان جمیع
موفق شده باشد و اگر بعضی است مجهول است و تعیین نیافته آخر بمحض فضل خداوندی جل سلطانه بخاطر ریخت که
شاید مراد از اعمال صالحه ارکان خمسهٔ اسلام باشد که بنای اسلام بر آنست امید است که اگر این اصول پنجگانهٔ
اسلام بر وجه کمال ادا یابد نجات فلاح نقد وقت است چه اینها فی حد ذاتها اعمال صالحه اند و موانع سیئات و
منکرات اند کریمهٔ ان الصلوٰة تنهی عن الفحشاء والمنکر شاهد این معنی است چون اتیان این پنجگانهٔ اسلام میسر شد
امید است که شکر ادا یافت و چون شکر ادا یافت از عذاب نجاتی حاصل آمد ما یفعل الله بعذابکم ان شکرتم و آمنتم
پس در اتیان این پنجگانه بجان باید کوشید علی الخصوص در اقامت نماز که عماد دین است حتی الامکان بترک
ادنی از آداب آن راضی نباید شد اگر تمام ساخته شد اصل عظیم از اسلام بدست آورد و حبل متین از برای خلاصی حاصل گردد
والله سبحانه الموفق بدانکه تکبیر اولی در نماز اشارت به استغنا و کبریای اوست تعالی از عبادت عابدان و از نماز مصلیان و
تکبیراتی که بعد ارکان اندر موز باشارت بعدم لیاقت ادای هر رکن از برای عبادت جناب قدسی و تعالی در تسبیح رکوع
چون معنی تکبیر ملحوظ بوده است در آخر رکوع تکبیر گفتن نفرموده بخلاف سجدتین که باوجود تسبیحات آنها در اول و آخر تکبیر گفتن
فرموده تا کسی در وهم نیفتد که در سجود که نهایت انحطاط و انخفاض است غایت تذلیل و انکسار حق عبادت ادا
می یابد و از برای دفع این وهم هم در تسبیح سجود لفظ اعلی اختیار افتاده هم تکرار تکبیر مسنون گشته و چون نماز
معراج مؤمن است در آخر نماز کلماتیکه آنسرور علیه و علی آله الصلوٰة والسلام در شب معراج به آن کلمات
مشرف شده بود خواندن فرموده پس مصلی را باید که نماز را معراج خود سازد و نهایت قرب در نماز جوید قال علیه و
علی آله الصلوٰة والسلام اقرب ما یکون العبد من الرب فی الصلوٰة و مصلی چون مناجی رب است عز شانه
و مشاهدهٔ عظمت جلال اوست تعالی در وقت ادای نماز جای آنست که در وی رعبی و هیبتی پیدا شود
از برای تسلی او ختم نماز بتسلیمتین فرموده و آنچه در حدیث نبوی آمده است علیه و علی آله الصلوٰة والسلام
صد بار تسبیح و تحمید و تهلیل بعد از نماز فرض در علم فقیر سرش آنست که در ادای نماز هرچه از قصور و تقصیر واقع شده
به تسبیح و تکبیر تلافی آن باید نمود و اعتراف عدم لیاقت و ناتمامی عبادت خود باید فرمود و چون ادای عبادت

اعمال صالحه اند پیغمبر علیه وعلی آله الصلوٰة والسلام فرمود که بهشت درخت ندارد و آنجا درختان بنشانید
پرسیدند که چه طور بنشانیم فرمود علیه وعلی آله الصلوٰة والسلام به تسبیح و تحمید و تمجید و تهلیل یعنی سبحان الله
بگوئید تا در بهشت نهال یک درخت بنشانند پس درخت بهشت نتیجه تسبیح گشت کمالات تنزیهی است چنانچه
درین کلمه در کسوت حروف و اصوات مندرج ساخته اند در بهشت آن کمالات را در کسوت درخت تعبیه میفرمایند
علی هذا القیاس آنچه در بهشت نتیجه عمل صالح و هر چه از کمالات و خوبی بغایت تعقید است در ضمن کسوت صالحه
قولی و عملی اندراج یافته است در بهشت آن کمالات در پردهٔ لذات تنعمات ظهور میفرمایند پس ناچار آن
تلذذ و تنعم مرضی و مقبول باشند و وسیله باشد از برای بقا و وصول رابعه بیچاره اگر ازین سر آگاه میگشت
فکر سوختن بهشت نمی نمود و گرفتاری آنرا غیر گرفتاری حق جل و علا نمیدانست بخلاف تلذذ و تنعم دنیوی که
منشار آن خبث و شرارت است منتهی آن حرمان در آخرة اعاذنا الله سبحانه منه این تلذذ اگر مباح شرعی است
محاسبه در پیش است اگر رحمت دستگیری نفرماید وای صد وای و اگر مباح شرعی نیست مورد وعید است ربنا ظلمنا
انفسنا وان لم تغفرلنا وترحمنا لنکونن من الخاسرین پس این تلذذ را با آن تلذذ چه نسبت بود این تلذذ سم قاتل است
و آن تلذذ تریاق نافع پس در آخرة یا نصیب عوام مومنانست یا نصیب اخص خواص خواص از زین ورد
تنزه مینمایند و کراهت در خلاف آن می انکار نوع آن ایشانند من چنینیم یارب مکتوب سه صد و
سوم بحاجی یوسف کشمیری بعد الحمد والصلوٰة باید دانست که کلمات اذان هفت است الله اکبر
الله اکبر ان یکون له حاجة الی عبادة عابد کررت هذه الکلمة اربع مرات لتاکید هذا المعنی المبهم اشهد ان
لا اله الا الله ای اشهد انه تعالی مع کبریائه واستغنائه عن العبادة لیس المستحق للعبادة الا هو سبحانه
اشهد ان محمدا رسول الله ای اشهد انه علیه وعلی آله الصلوٰة والسلام رسوله سبحانه ومبلغ عنه تعالی
طریق العبادة فلا یکون العبادة اللائقة بجناب قدسه تعالی الا ما هی ماخوذة من جهة تبلیغه و رسالته علیه
وعلی آله الصلوٰة والتحیة حی علی الصلوٰة حی علی الفلاح کلمتان بطلب المصلی الی اداء الصلوٰة المؤدیة الی
الفلاح الله اکبر ای اکبر من ان یلیق بجناب قدسه تعالی عبادة احد لا اله الا الله ای انه تعالی لا محالة هو
المستحق للعبادة وان لم تصدر العبادة من احد لائقة بجناب قدسه تعالی بزرگی شان نماز از بزرگی این
کلمات که موضوع از برای اعلام نماز است باید دریافت ع سالی که نکوست از بهارش پیداست * اللهم
اجعلنی من المصلین المفلحین بحرمة سید المرسلین علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات مکتوب سه صد و چهارم

والتحیة میداند که منشای تمام تمامی حسنات خود را در جنب سهو آن سرور علیه و علی آله الصلوة والسلام مسالت می نماید و عمل سهو آن سرور علیه و علی آله الصلوة والسلام مثل سلام دادن اوست علیه و علی آله الصلوة والسلام بر دو رکعت نماز فرض چهارگانی بطریق سهو کما روی پس نماز منتهی باوجود نتائج و ثمرات دنیوی اجر جزیل آخرت بر آن مترتب باشد بخلاف نماز مبتدی و عامی ع چه نسبت خاک را با عالم پاک ؛ شمهٔ از خصائص نماز منتهی وامی نماید از آنجا قیاس نمایند گاه هست که منتهی در نماز در وقت قرآت قرآن و اتیان تسلیمات و تکبیرات زبان خود را در رنگ شجرهٔ موسوی می یابد و قوی و جوارح خود را بیش از آلات و وسائط نمیداند و گاهی می یابد که در وقت ادای نماز باطن و حقیقت بتمام از ظاهر و صورت تعلق گسسته بعالم غیب ملحق شده است و نسبت مجهول الکیفیت بغیب پیدا کرده و چون از نماز فارغ شده باز رجوع نموده با آنکه جواب اصل سوال گوییم که اتیان امور اربعه مذکوره بتمام و کمال نصیب منتهی است مبتدی و عامی دور است که باتیان این امور بتمام و کمال موفق شوند هرچند ممکن و جائز است وانها لکبیرة الا علی الخاشعین والسلام علی من اتبع الهدی

مکتوب سه صد و ششم بمولانا صالح صدور یافته در ذکر بعضے از مناقب و کمالات حقائق آگاه معارف دستگاه مخدوم زادهٔ کلان خواجه محمد الصادق علیه الرحمة والغفران و مخدوم زادهای خرد مرحومی مغفورے محمد فرخ و عیسی رحمة الله علیهم و در خاتمه این مکتوب بیان فنای ارباب ولایت و در بیان آنکه این فنا در قرب نبوة هیچ در کار نیست و ما یناسب ذلک

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی اخوی ملا صالح واقعات اهل سرهند را شنیده باشد فرزندی اعظم رضی الله عنه نیز با دو برادر خرد محمد فرخ و محمد عیسی سفر آخرت اختیار فرمودند انا لله وانا الیه راجعون حمد الله سبحانه که اول بازماندگان را قوت صبر عطا فرمودند ثانیه بلیه را سهل نمودند خوش گفت ع من از تو روی نپیچم گرم بیازاری ؛ که خوش بود ز عزیزان تحمل خواری ؛ فرزند مرحومی آیتی بود از آیات حق جل و علا و رحمتی بود از رحمتهای رب العالمین در بیست و چهار سالگی آن یافت که کم کسی یافت پایهٔ مولویت و تدریس علوم نقلیه و عقلیه را بحد کمال رسانیده بود حتی که تلامذه ایشان بیضاوی و شرح مواقف و امثال اینها را بقدرت تام درس دارند و حکایات معرفت و عرفان و قصص شهود و کشوف ایشان مستغنی است از آنکه در بیان آرد معلوم شما است که در سن هشت سالگی بر نهجی مغلوب حال شده بود که حضرت خواجهٔ ما قدس سره معالجه تسکین حال ایشان را بطعام های بازار که مشکوک و مشتبه است می نمودند می فرمودند که محبتی که مرا بمحمد صادق است با هیچکس نیست و همچنین محبتی که او را با ماست با هیچکس نیست ازین سخن بزرگی ایشان باید دریافت ولایت موسوی را بنقطهٔ آخر رسانیده بود و عجائب و غرائب آن ولایت علیه را بیان می فرمود و همواره

بتوفیق او تعالی میسر شده است تحمید وشکر آن نعمت باید بجا آورد و مستحق عبادت غیر او را نباید داشت امید است که چون ادای نماز مقرون بشرائط و آداب واقع شود و بعد از آن تلافی تقصیر و شکر نعمت توفیق و نفی استحقاق عبادت از غیر او تعالی از صمیم قلب باین کلمات طیبه نموده آید تا آن نماز شایان قبول خداوندی جل سلطانه گردد و صاحب آن نماز مصلی ومفلح بود اللهم اجعلنی من المصلین المفلحین بحرمة سید المرسلین علیه وعلیهم وعلی آله الصلوات والتسلیمات

مکتوب سی صد و نهم بمیر محب الله صدور یافت در بیان اسرار نماز و فرق در میان نماز مبتدی و عامی و در میان نماز منتهی و ما یناسب ذلک

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی بدان ارشدک الله تعالی تمامی صلوة و کمالات آن نزد فقیر عبارت از اتیان فرائض و واجبات و سنن و مستحبات نماز است که در کتب فقهیه بتفصیل بیان یافته است امرے دیگر ورای این امور اربعه نیست که در تمامی نماز آن مدخلی باشد خشوع نماز نیز مندرج در همین امور اربعه است خضوع قلب نیز منوط باینها جمعی که بعلم این امور کفایت ورزیده اند و در عمل مساهلت و مداهنت اختیار نموده لاجرم از کمالات نماز قلیل النصیب گشته اند و جمعی دیگر اهتمام بحضور قلب بحق سبحانه داشته باعمال ادبیه جوارح کم پرداخته اند و اقتصار بر فرائض و سنن نموده اند و این جماعه نیز از حقیقت نماز آگاه نگشته اند و کمال نماز را از غیر نماز جسته چه حضور قلب را از جمله احکام نماز نشمرده اند و آنچه در خبر آمده است لاصلوة الا بحضور القلب تواند بود که مراد از حضور حضور قلب باشد باین امور اربعه تا فتورے در اتیان امرے ازین امور واقع نشود و ورای این حضور حضور دیگر بفهم این فقیر نمی درآید سوال چون تمامی نماز و کمال آن مربوط باتیان امور اربعه گشت و امرے دیگر ورای اینها در کمال آن ملحوظ نشد پس فرق در میان نماز مبتدی و منتهی بلکه نماز عامی که مقرون باتیان این امور باشد چه بود جواب فرق از راه عامل است نه از راه عمل اجر یک عمل بواسطه تفاوت عمل متفاوت است عملیکه از عامل مقبول و محبوب بوقوع آید اجر آن اضعاف مضاعف است از آن اجری که مترتب بر عمل غیر آن عامل باشد چه عامل هر چند عظیم القدر باشد عمل او جزیل الاجر است ازینجا گفته اند که عمل ریائی عارف بهتر از عمل باخلاص مرید است فکیف که عمل عارف مقرون باخلاص بود لهذا حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه سهو حضرت پیغمبر را علیه وعلی آله الصلوة بهتر از صواب عمد خود دانسته طلب سهو او علیه وعلی آله الصلوة والتحیة میفرماید آنجا که میگوید یا لیتنی کنت سهو محمد آرزوی آن دارد که بعلت خود سهو آن سرور باشد علیه وعلی آله الصلوة والسلام پس تمامی اعمال و احوال خود را کم از عمل سهو آن سرور علیه وعلی آله الصلوة

علم حضوری نسبت بآن علم همچو علم حصولی است نسبت بعلم حضوری این معرفت را طور عقل و فکر است من لم یذق لم یدر پس مقرر شد که علم اشیا منافی علم حق نشد جل و علا پس نسیان اشیا هیچ در کار نباشد بخلاف طریق ولایت که زوال گرفتاری اشیا آنجا بی نسیان اشیا متصور نیست چه در ولایت گرفتاری بظلال است و گرفتاری ظلال را آنقدر قوت نیست که باوجود علم اشیا گرفتاری اشیا را تواند زائل گرداند پس اول از نسیان اشیا چاره نبود تا گرفتاری بانزائل گردد این معرفتی است که مخصوص باین درویش است و دیگری بآن تکلم نکرده الحمد لله الذی هدٰنا لهٰذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدٰنا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق

مکتوب سه صد و هفتم بمولانا عبد الواحد لاهوری صدور یافته در بیان معنی کلمه طیبه سبحان الله و بحمده و مایناسب ذلک

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد الحمد و الصلوٰة باید دانست که عابد در وقت ادای عبادت هرچه از جنس حسن و کمال در عبادت خود یابد آن همه راجع بتوفیق خداوندی است جل سلطانه و از حسن تربیت و احسان اوست تعالی و هرچه از جنس قصور و ناتمامی در عبادت خود یابد آن همه عائد بنفس اوست و از شرارت جبلی او ناشی شده است و بجناب قدس او تعالی هیچ چیز از قسم نقص و قصور راجع نیست آنجا همه خیر و کمال است و همچنین هرچه در عالم وقوع می آید حسن و کمال آن راجع بجناب قدس اوست تعالی و شر و نقص آن عاید بدائره ممکنات که قدم راسخ در عدم دارد که منشاء هر شر و نقص است کلمه طیبه سبحان الله و بحمده بوجه ابلغ بیان این دو امر میفرماید و کمال تنزیه و تقدیس او تعالی مینماید از آنچه شایان جناب قدس او تعالی نیست از شرور و نقائص و ادای شکر بعبارت حمد که راس هر شکر است میکند بر صفات و افعال جمیله او و بر انعامات و احسانات جزیله او سبحانه ازانجاست که در حدیث نبوی آمده است علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات که هر که این کلمه طیبه در روز یا در شب صد بار بگوید هیچ یکی در عمل در آن روز و در آن شب با و برابری نجوید مگر آنکه مثل او این کلمه طیبه را بگوید چگونه برابری جوید که هر عمل که عبادت و ادای شکری است از شکرهای خداوندی جل سلطانه بجز و این کلمه طیبه او را یافته است و جزو دیگر او که بیان تنزیه و تقدیس او تعالی مینماید علیحده است فعلیکم باتیان هذه الکلمة الطیبة کل یوم و لیلة مائة مرة والله سبحانه الموفق

سوال در حدیث نبوی آمده است علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات سبحان الله و بحمده عدد خلقه و رضا نفسه و زنة عرشه و مداد کلماته و آمده است سبحان الله ملا المیزان و آمده الحمد لله اضعاف ما حمده جمیع خلقه و قائل غیر از یکبار نگفته است و عدد غیر از یک فرد بوقوع نیامده آن را عدد خلقه بچه اعتبار گویند و رضا نفسه بچه معنی گویند و زنه عرشه چگونه بود و مداد کلماته چون

خاضع و خاشع و ملتجی و متضرع و متذلل و منکسر بوده میفرموده که هر یکی از اولیا از حضرت حق سبحانه تعالے چیزے خواسته است و من التجا و تضرع خواسته ام از محمد فرخ چه نویسد که در یازده سالگی طالب العلم شده بود و کافیه خوان و بشوق سبق میخوانده و همواره از عذاب آخرة ترسان و لرزان بوده و دعا میکرده که در سن طفولیت دنیا دنیه را وداع نماید تا از عذاب آخرت خلاص شود و در مرض موت یارانی که بیمار داری او میکردند عجائب و غرائب از وی مشاهده نمودند و کرامات و خوارق از محمد عیسیٰ تا هشت سالگی که مردم معائنه کرده اند چه نویسد بالجمله جواهر نفیسه بودند که بودیعت سپرده بودند لله سبحانه الحمد و المنة که امانات را باهل امانات بے کره و بے اکراه حواله نمودیم اللهم لا تحرمنا اجرهم و لا تفتنا بعدهم بحرمة سید المرسلین علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات ◦ از هر چه میرود سخن دوست خوشتر است ◦ بدانند که مقصود از فنا که عبارت از نسیان ماسوای حق است سبحانه آنست که محبت گرفتاری مادون او تعالی زائل گردد چه هرگاه ذوات و صفات و افعال اشیا از دیده دانش زائل گردند گرفتاری محبت اینها ناچار رو بزوال خواهد آورد و در طریق ولایت از برای زوال گرفتارے مادون حق جل و علا از نسیان ماسوای چاره نبود و در مدارج قرب نبوة در زوال گرفتاری اشیا نسیان اشیا هیچ در کار نیست زیراکه در قرب نبوة گرفتاری باصل که فی حد ذاتها حسن و جمیل است میگذارد که از گرفتاری اشیا که فی نفسها قبیح و غیر مستحسن اند نامی و نشانی بماند و اشیا فراموش شوند یا نه زیراکه علم اشیا بواسطه گرفتاری به اشیا که مستلزم اعراض است از جناب قدس او تعالی وصف ذم پیدا کرده بودند چون گرفتاری اشیا زائل گشت علم اشیا مذموم نشد علم اشیا چگونه مذموم بود که اشیا همه مستلزم حق اند جل سلطانه و علم اینها از صفات کامله است اگر گویند که هرگاه علم مادون حق جل و علا زائل نشود نسبت بعلم حق جل و علا با علم مادون حق جل شانه در یکوقت چگونه جمع شود پس از نسیان مادون او تعالی چاره نبود گوئیم علمیکه باشیا تعلق میگیرد از قبیل علم حصولی است و علمیکه بحضرت حق سبحانه و تعالی تعلق پیدا میکند مشابه علم حضورے پس هر دو علم در یکوقت جمع شوند و هیچ محذور لازم نیاید محذور وقتی لازم آید که هر دو علم حصولی باشند و آنکه گفتیم از قبیل علم حصولی است و مشابه علم حضورے زیراکه آنجا نه حقیقت حصول است و نه گنجائش حضور علم حق سبحانه و تعالی که باشیا تعلق میگیرد حصولی نیست زیراکه حوادث را در ذات و صفات او تعالی حلولی و حصولی نیست و علم این عارف پر قوی است از آن علم و علمیکه متعلق بحضرت حق سبحانه بود آنرا حضورے نیز نمیتوان گفت زیراکه او تعالی بمدرک از مدرکه هم نزدیکتر است

صفات الکمال کما قال هل جزاء الاحسان الا الاحسان فلا جرم تکون الکلمتان ثقیلتین فی المیزان لمحو السیئات
بسبب تکرارهما حبیبتین الی الرحمان بوجود الاخلاق الحمیدة بواسطتهما والسلام مکتوب سه صد و نهم بمولانا
حاجی محمد فرکتی صدور یافته در بیان محاسبه یومی ولیلی کما ورد حاسبوا قبل ان تحاسبوا بعد الحمد و الصلوٰة و تبلیغ
الدعوات میرساند که جمعی از مشائخ کرام قدس الله تعالی اسرارهم طریقه محاسبه اختیار کرده اند و در شب قبل نوم
دفتر افعال و اقوال و حرکات و سکنات یومیه خود را ملاحظه مینمایند و بتفصیل بحقیقت هر کدام و امی رسند تقصیرات
و سیئات خود را تدارک بتوبه و استغفار و التجا و تضرع میفرمایند و اعمال و افعال صالحه خود را راجع بتوفیق حق
تعالی ساخته بحمد و شکر خداوند جل سلطانه پیش می آیند و صاحب فتوحات مکیه قدس سره از محاسبان
بوده میفرماید من در محاسبه خود از مشائخ دیگر افزوده‌ام خطرات و نیات خود را نیز محاسبه نمودم و نزد فقیر صد
بار تسبیح و تحمید و تکبیر قبل نوم بر نهجیکه از مخبر صادق به ثبوت پیوسته است علیه و علی آله الصلوٰة و التسلیمات
حکم محاسبه دارد و کار محاسبه مینماید گوئیا به تکرار کلمه تسبیح که مفتاح توبه است اعتذار از تقصیرات و سیئات خود
مینماید و جناب قدس او تعالی از آنچه ارتکاب این سیئات عائد شده بود تنزیه و تقدیس میفرماید چه مرتکب
سیئات را اگر عظمت و کبریائی جناب قدس حضرت آمر و ناهی ملحوظ و منظور میشد هرگز بعدم امتثال امر او
تعالی مبادرت نمی نمود و چون مبادرت نمود معلوم شد که امر و نهی او تعالی نزد مرتکب اعتدادی و
اعتباری نبوده اعاذنا الله سبحانه من ذلک پس به تکرار کلمه تنزیه تلافی آن تقصیر مینماید باید دانست در استغفار
طلب ستر ذنب است که در تکرار کلمه تنزیه طلب استیصال ذنب فاین هذا من ذلک سبحان الله عجب کلمه ایست
الفاظش در غایت قلت و معانی و منافع آن در نهایت کثرت و بتکرار کلمه تحمید شکر توفیق خداوندی جل سلطانه
بجامی آرد و اداء شکر نعم او تعالی میفرماید تکرار کلمه تکبیر اشارتست به آنکه جناب قدس او تعالی بلند تر است
از آنکه این اعتذار و این شکر شایان آنحضرت جل شانه باشند زیرا که اعتذار و استغفار او محتاج باعتذار و
استغفار کثیر است حمد او راجع بنفس او و سبحان ربک رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین والحمد لله
رب العالمین محاسبان با استغفار و شکر کفایت مینمایند و باین کلمات قدسیه هم کار استغفار حاصل شود و هم شکر
بجامی آید و هم ایمائی باظهار نقص استغفار و شکر میسر گردد ربنا تقبل منا انک انت السمیع العلیم و صلی الله تعالی
علی سیدنا محمد و علی آله و صحبه الطاهرین و سلم و بارک علیه و علیهم اجمعین مکتوب سه صد و دهم بمولانا
محمد هاشم در بیان جامعیت انسان و بعضی از اسرار غامضه که تعلق باین مقام دارد و ما یناسب ذلک

راست آمد و میزان را چگونه پر سازد و اضعاف یا حمد جمیع خلقه بچه معنی گفته شود گوئیم که انسان جامع عالم خلق و
عالم امر است هر چه در خلق و امر است مر انسان است مع شئ زائد و آن هیئة وحدانی اوست که از ترکیب خلق و امر
ناشی شده است و این هیئة وحدانی هیچکس را بغیر او میسر نشده است و این هیئة اعجوبه ایست غریب و انموذجی است بدیع
پس حمدی که از انسان بوقوع آید اضعاف حمد جمیع خلائق خواهد بود و علی هذا القیاس حل سائر الاسوله میسر است و از جمیع
خلق ماسوای انسان باید داشت و اگر انسان را نیز داخل کنیم گوئیم که انسان کامل چنانچه جمیع افراد عالم را اجزای
خودمی یابد افراد انسان را نیز اجزای خود می یابد و خود را کل همه میداند برین تقدیر حمد خود را اضعاف حمد خود میداند و
اضعاف حمد جمیع افراد انسانی نیز خواهد یافت والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی
آله من الصلوات اتمها و من التحیات اکملها مکتوب سه صد و هشتم بمولانا فیض الله پانی پتی صدور یافته
در بیان معنی حدیث نبوی علی صاحبها الصلوٰة والسلام کلمتان خفیفتان علی اللسان ثقیلتان فی المیزان
حبیبتان الی الرحمٰن سبحان الله وبحمده سبحان الله العظیم بدان ارشدک الله تعالی قال علیه وعلی آله الصلوٰة
والسلام کلمتان خفیفتان علی اللسان ثقیلتان فی المیزان حبیبتان الی الرحمٰن سبحان الله وبحمده سبحان الله
العظیم وجه خفتهما علی اللسان ظاهر لقلة الحروف اما وجه ثقلهما فی المیزان وکونهما حبیبتین الی الرحمٰن فلان
الجزء الاول من الکلمة الاولی تفید تنزیهه تعالی سبحانه عما لا یلیق بجناب قدسه عز وجل والبعاد جناب
کبریائه عن صفات النقص وسمات الحدوث والزوال والجزء الثانی من تلک الکلمة یفید اثبات صفات
الکمال وشیونات الجمال له تعالی سواء کانت الصفات والشیونات من الفضائل او من الفواضل وجعل الاضافة
للاستغراق فی الجزئین یفید ثبوت جمیع التنزیهات والتقدیسات وثبوت جمیع صفات الکمال والجمال له تعالی
فحاصل الجزئین من الکلمة الاولی ارجاع جمیع التنزیهات والتقدیسات لله سبحانه واثبات جمیع صفات الکمال
والجمال له عز وجل وحاصل الکلمة الثانیة اثبات جمیع التنزیهات والتقدیسات له تعالی مع اثبات العظمة والکبریاء
له عز وجل وفیها الی ان سلب النقائص عنه تعالی لیس الا لاجل العظمة وکبریائه سبحانه فلاجرم یکون الکلمتان ثقیلتین
فی المیزان حبیبتین الی الرحمٰن وایضاً التسبیح مفتاح التوبة بل زبدة التوبة وخلاصتها کما حققت فی بعض المکاتیب
فیکون التسبیح وسیلة الی محو الذنوب وعفو السیأت فلاجرم یکون ثقیلاً فی المیزان مرجحا لکفة الحسنات حبیباً الی
الرحمٰن لانه سبحانه یحب العفو وایضاً ان المسبح الحامد لما نزه جناب قدسه تعالی عما لا یلیق به واثبت صفات
الکمال والجمال له تعالی فالمرجو من الکریم الوهاب جل شانه ان ینزه المسبح عما لا یلیق به ویوجد فی الحامد

صفات الکمال

ما تا که توهم در غیبت ذات و صفات واجبی تعالی و تقدس ایشانرا ازینجا ناشی شده است که تغایر و تباین آنموطن را در رنگ تباین و تغایر اینموطن خیال کرده اند و چون آنرا در رنگ تباین و تغایر اینموطن که ذات و صفات ما باشد نیافتند و تمائز آنرا با تمائز این مشابه ندیدند لاجرم حکم بنفی تغایر و تمائز نمودند و بعینیت یکدیگر قائل گشتند ندانستند که تمائز و تباین آنموطن در رنگ ذات و صفات واجبی تعالی بیچون و بیچگونه است و آن تمائز را باین تمائز نسبتی نیست الا در صورت و اسم پس تباین و تمائز در آنموطن متحقق باشد و ما در درک آن عاجز باشیم نه آنکه هر چه را ادراک نتوانیم کرد نفی آن بکنیم و مخالف اهل حق باشیم والله سبحانه الملهم للصواب

مکتوب سه صد و یازدهم

بمخدوم زادگی مظهر فیض الهی و مظهر اسرار نامتناهی خواجه محمد سعید صدور یافت در بیان اسرار غامضه و حقائق نادره بطریق رمز و اشارت این اسرار تعلق بحروف مقطعات دارد که از متشابهات قرآنی است که علماء راسخین را از تاویل آن اطلاع داده اند در الم سه های دو چشمی است مربی ما: هیچو الف رب حبیب خدا: لام مربی خلیل الله است: میم زند بیر کلیم الله است: مبدای کار بار حضرت کلیم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام حقیقت الف است و مبدای معامله این حقیر نیز به تبعیت و وراثت همان حقیقت الف لیکن بازگشت حضرت کلیم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام بحقیقت میم است و بازگشت این حقیر بحقیقت های دو چشمی است الحال مرجع و ملاذ من همین حقیقت ها است این حقیقت همانست که تعبیر ازان بغیب هویت مینماید و این حقیقت گنجینهٔ رحمت است یک رحمت که در دنیا پهن کرده اند بود و نه رحمت که برای آخرة ذخیره مانده اند مستقر و مستودع همه آنها همین حقیقت است گوئیا یک چشمه آن مخزن رحمت دنیا است و چشمه دیگر گنجینهٔ رحمت آخرت صفت ارحم الراحمین ازین حقیقت ابنار مینماید در همین موطن ظهور جمال صرف است که شائبه از جلال آنرا نیافته است دوستانرا در دنیا هر چه از قسم محنت و اندوه بدهند تربیت جمالی است که بصورت جلال ظاهر شده است و دشمنانرا در دنیا هر چه از جنس نعمت و سرور بدهند ظهور جلالست که بصورت جمال وانموده اند هذا هو المکر الالهی جل سلطانه یضل به کثیرا و یهدی به کثیرا و مبدای کار و بار حضرت خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات حقیقتی است که فوق حقیقت الف است و همچنین مبدای حضرت خلیل علی نبینا و علیه الصلوة والسلام همان حقیقت فوقانی است غایت ما فی الباب حقیقت مبدای حضرت خاتم الرسل اجمال الحقیقت است و حقیقت مبدای حضرت خلیل تفصیل آن حقیقت علیهم الصلوات والتسلیمات اتمها و اکملها و بازگشت حضرت خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوة والسلام حقیقت الف است و بازگشت حضرت خلیل علی نبینا و علیه الصلوة والسلام حقیقت لام است بلی جمال را بوحدت بیشتر مناسبت

بعد الحمد والصلوٰة مینماید که هرچه در انسان از کمالات است همه مستفاد از مرتبه وجوب است تعالت وتقدست اگر علم هست مستفاد از علم آنمرتبه است واگر قدرتست نیز ماخوذ از قدرت آنمرتبه علی هذا القیاس اما کمال هر مرتبه باندازهٔ آنمرتبه است علم انسان در جنب علم واجب تعالی وتقدس حکم مرده دارد که لاشیٔ محض است نسبت بزنده که بحیات ابدی زندگی یافته باشد وهمچنین قدرت انسان در جنب قدرت واجب تعالی وتقدس حکم عنکبوت دارد که نساجی بیت خود نماید نسبت بشخصی که بیک دمیدن او آسمانها و زمینها وجبال وبحار پاره پاره گردند وهبای منثور شوند کمالات دیگر را هم برین قیاس باید کرد این تفاوت از تنگی عبارت گفته میشود والا چه نسبت ع چه نسبت خاک را با عالم پاک ٭ پس کمالات انسان در صورت کمالات مرتبه وجوب تعالت وتقدست گشت واین کمالات بیش از مشارکت اسمی از کمالات آنمرتبه چیزی دیگر حاصل نکرده است ازینجاست ان اللّٰه خلق آدم علی صورته ومعنی من عرف نفسه فقد عرف ربه ازین بیان لائح میگردد چه هرچه در نفس است اگرچه صورتست اما آنست که حقیقت آن در مرتبه وجوب تعالت وتقدست حاصل است ازینجا سر خلافت انسان را دریاب چه صورت شی خلیفه شی است درین مقام زنادقه ومجسمه گمان برده اند که خداعزوجل سلطانه بصورت انسانست از بنجهت قوی وجوارح انسانی را در ان حضرت جل سلطانه اثبات نموده اند ضلوا فاضلوا اند ندانسته اند که اطلاق صورت ومثال آن در آنحضرت از قبیل تشبیه وتمثیل است نه بر سبیل تحقیق وتثبیت چه حقیقت آنصورت ترکیب مطلبد وتبعض وتجزی میخواهد که منافی وجوبست ومانع قدم متشابهات قرآنی نیز از ظاهر مصروف اند وبر تاویل محمول قال اللّٰه تعالی وما یعلم تاویله الا اللّٰه یعنی تاویل آن متشابه را هیچ کس بمیداند مگر خدای عزوجل پس معلوم شد که متشابه نزد خدای عزوجل وعلا نیز محمول بر تاویل است واز ظاهر مصروف وعلمای راسخین را نیز از علم این تاویل قلبی عطا میفرماید چنانچه بر علم غیب که مخصوص باوست سبحانه خاص رسل را اطلاع می بخشد آن تاویل را خیال نکنی که در رنگ تاویل یدست بقدرت وتاویل وجه بذات حاشا وکلا آن تاویل از اسرار است که باخص خواص علم آن عطا میفرماید وباید دانست که صاحب فتوحات مکیه وتابعان او میگویند که صفات واجبی تعالی وتقدس چنانچه عین ذات واجب اند تعالی همچنین این صفات نیز عین یکدیگر اند مثلا علم چنانچه عین ذاتست عین قدرتست نیز وعین ارادتست وعین سمع وعین بصر علی هذا القیاس سائر الصفات واین سخن نزد فقیر از صواب دور است زیرا که این سخن مبنی بر نفی وجود صفات زائده است که خلاف مذهب اهل سنت وجماعت است چه صفات ثمانیه یا سبعه بر وفق آرای این بزرگواران در خارج موجود اند

غیر روایات اصول است و غیر ظاہر مذہب است و آنچہ امام محمد شیبانی گفتہ کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ و علی آلہ
وسلم یشیر ونصنع کما یصنع النبی علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ والسلام ثم قال ہذا قولی و قول ابی حنیفۃ رضی اللہ تعالیٰ عنہما از
روایات نوادر است و نہ روایات اصول کما فی الفتاویٰ والغرائب فی المحیط ہل یشیر باصبعہ السبابۃ من یدہ الیمنی
لم یذکر محمد ہذہ المسئلۃ فی الاصل وقد اختلف المشائخ فیہ منہم من قال لا یشیر ومنہم من قال یشیر وذکر محمد فی غیر
روایۃ الاصول حدیثا عن النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم انہ کان یشیر ثم قال ہذا قولی وقول ابی حنیفۃ رضی اللہ تعالیٰ
عنہما وقد قیل انہ سنۃ وقیل مستحب ثم قال ہذا ما ذکروا والصحیح ان الاشارۃ حرام وفی السراجیۃ ویکرہ ان یشیر
بالسبابۃ فی الصلوٰۃ عند قولہ اشہد ان لا الہ الا اللہ ہو المختار ومن الکبریٰ وعلیہ الفتویٰ لان مبنی
الصلوٰۃ علی السکون والوقار وفی الغیاثیۃ من الفتاویٰ ولا یشیر بالسبابۃ عند التشہد ہو المختار وعلیہ الفتویٰ
فی جامع الرموز لا یشیر ولا یعقد وہو ظاہر اصول اصحابنا کما فی الزاہدی وعلیہ الفتویٰ کما فی المضمرات والولوالجی
والخلاصۃ وغیرہا وعن اصحابنا انہ سنۃ فی خزانۃ الروایات من التاتارخانیۃ ثم اذا اخذ فی التشہد وانتہی الی
قولہ لا الٰہ الا اللہ ہل یشیر باصبعہ السبابۃ الید الیمنی لم یذکر محمد رحمہ اللہ فی الاصل فقد اختلف المشائخ فیہ
منہم من قال لا یشیر وفی الکبریٰ وعلیہ الفتویٰ ومنہم من قال یشیر ومن الغیاثیۃ ولا یشیر بالسبابۃ عند التشہد
ہو المختار ہرگاہ در روایات معتبرہ حرمت اشارہ واقع شدہ باشد و بر کراہت اشارہ فتویٰ دادہ باشند
واز اشارت وعقد نہی کنند و آنرا ظاہر اصول اصحاب گویند ما مقلدان را نمی رسد کہ بمقتضاے احادیث
عمل نمودہ جرأت در اشارت نمائیم و بفتاوے چندین علماء مجتہدین مرتکب امر محرم و مکروہ و منہی گردیم و مرتکب
این امر از حنفیہ از دو حال خالی نیست یا آنکہ علماء مجتہدین را علم احادیث معروفہ جواز اشارت اثبات می
نماید یا آنکہ بعالم این احادیث میدانند ما عمل بمقتضای این احادیث در حق این بزرگواران تجویز می کنند و
می انکار دکہ اینہا بمقتضای آراء خود بر خلاف احادیث حکم بر حرمت وکراہت کردہ اند واین ہر دو شق فاسد
است تجویز نکند آنرا اگر سفیہ یا معاند وآنچہ در ترغیب الصلوٰۃ گفتہ است کہ انگشت شہادت برداشتن
در تشہد سنت علماے متقدم است اما علماے متاخر نہی کردہ اند از آنکہ چون رافضیان
درین غلو کردند سنیان ترک کردند از براے نفی تہمت سنی بہ رافضی مخالف روایات کتب معتبرہ
است زیراکہ ظاہر اصول اصحاب ما عدم اشارت و عدم عقد است پس عدم اشارت سنت علمای
ما تقدم شدہ و وجہ ترک نفی تہمت نگشت حسن ظن ما باین اکابر دین آنست کہ تا از ما نیکہ دلیل حرمت

است لاجرم بالف مراجعت میسر گشت که قریب بوحدت است و تفصیل بکثرت بیشتر مناسبت داشت ناچار باز گشت
به لام که نزدیک بکثرت است حاصل آمد و پس حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام هم در مبدا کثیر البرکت اند
و هم در معاد و مرجع ازینجا است که سید البشر علیه و علی آله الصلوة والسلام صلوة و برکت که مماثل صلوة و برکت
حضرت خلیل است علی نبینا و علیه الصلوة والسلام مسالة مینماید و در اسماء الٰهیه که رتبه اینها فوق رتبهٔ صفات است
رب حضرت خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات اسم مبارک الله است تعالی شانه و رب اینحقیر اسم مبارک
الرحمن است جل و علا چون اینحقیر را در مبدایت مناسبت بحضرت کلیم است علی نبینا و علیه الصلوة والسلام ناچار
برکات بسیار از آنحضرت باینحقیر رسیده است هر چند ولایت اینحقیر ولایت موسوی نیست اما از برکات آن عطایات
ملو است و ترقیات بسیار از آن راه نموده استفاده که اینحقیر از ولایت نموده است از راه اجمال آن ولایت است
و استفادهٔ فرزندی اعظمی علیه الرحمة از راه تفصیل آن ولایت و ولایت فقیر که از ولایت موسوی مستفاد است شبیه بولایت
رجل مومن است که از آل فرعون بوده و ولایت فرزندے علیه الرحمة شبیه بولایت سحرهٔ فرعون است که
ایمان آوردند مکتوب سه صد و دوم نیز هم بمیر محمد نعمان صدور یافت در جواب اسوله که پرسیده بود
در اینجا تحقیق اشارت سبابه است و آنچه مختار علماء حنفیه است دران باب الحمد لله رب العالمین و الصلوة والسلام
علی سید المرسلین و علی اخوانه من الانبیاء والمرسلین والملائکة المقربین و عباد الله الصالحین اجمعین صحیفهٔ شریفه
که بمصحوب ملا محمود ارسال داشته بودند رسید فرحت فراوان رسانید پرسیده بودند که علما میگویند که زمین
روضهٔ متبرکه مدینه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة از مکه معظمه بزرگتر است با وجود مسجود بودن صورت
و حقیقت کعبه معظمه بر صورت و حقیقت محمدیه را علی صاحبها الصلوة والتحیة زمین روضهٔ متبرکه چون بزرگتر
باشد مخدوما آنچه نزد فقیر ثابت شده است آنست که خیر البقاع کعبه معظمه است بعد از ان روضهٔ مقدسه
مدینه علی صاحبها الصلوة والتحیة بعد از ان زمین حرم حضرت مکه حرسها الله تعالی عن الآفات اگر علمای
روضهٔ متبرکه را از مکه معظمه بهتر گفته باشند مراد از مکه معظمه سوای زمین کعبه مقدسه مراد داشته باشند و ایضاً
پرسیده بودند در مادهٔ تجویز اشارت سبابه ملازمان مرحومی مولانا علم الله رساله نوشته اند فرستاده شده است
و در ینباب هر چه اشارت شود مخدوما احادیث نبوی علی مصدرها الصلوة والسلام در باب جواز اشارت
سبابه بسیار وارد شده اند و بعضے از روایات فقهیه حنفیه نیز درین باب آمده چنانچه مولانا در رساله ایراد
نموده است و چون در کتب فقه حنفی نیک ملاحظه نموده می آید معلوم میشود که روایات جواز اشارت

تواند بود که جمیع روایات را در اوقات مختلفه کرده باشند گوئیم که در بسیاری از روایات لفظ کان واقع شده است که نزد غیر منطقیان از ادوات کلیه است فلا یمکن التوفیق وانچه از امام اعظم منقولست که اگر حدیثی مخالف قول من بیابید قول مرا ترک کنید و بر حدیث عمل نمائید مراد ازان حدیث حدیثی است که بحضرت امام نرسیده است و بنابر عدم علم این حدیث حکم بخلاف آن فرموده است احادیث اشارت ازان قبیل نیست احادیث معروفه اند احتمال عدم علم ندارند اگر گویند که علمای حنفیه بر جواز اشارت نیز فتوی داده اند بمقتضای فتاوای متعارضه بهر طرف که عمل نموده مجوز باشد گوئیم اگر تعارض در جواز و عدم جواز و حل و حرمت واقع شود ترجیح جانب عدم جواز را ست و جانب حرمت را ایضاً شیخ ابن همام در رفع یدین گفته است که احادیث رفع و عدم رفع متعارض اند بالقیاس احادیث عدم رفع را ترجیح میدهیم که مبنای صلوٰة بر سکون و خشوع است که باجماع مطلوب و مرغوب است والعجب من الشیخ ابن الهمام انه قال وعن کثیر من المشائخ عدم الاشارت و هو خلاف الروایة والدرایة کیف نسب التجهیل الی العلماء المجتهدین المتمکنین بالقیاس الذی هو الاصل الرابع من الشرع و هو ظاهر المذهب وظاهر الروایت عند الحنفیة و هذا الشیخ قد ضعف حدیث القلتین بالاضطراب الحاصل من کثرة اختلاف الرواة فرزندی ارشدی محمد سعید درین باب رساله مینویسد چون به بیاض برسد فرستاده خواهد شد ان شاء اللّٰه تعالیٰ و ایضاً پرسیده بودند که طالبان طریقهٔ ایشان بهر طرف جمعی هستند در هیچ جا دلیری فکرده بکس نگفته که سر حلقه باشد بهر چه اشارت شود هر کرا نامناسب دانند فرمایند که سر حلقهٔ جمعی باشد این امر بصلاح شما مفوض است بعد از استخاره و توجه امر فرمایند والسلام علیکم و علی من لدیکم

مکتوب سه صد و سیزدهم

بخواجه محمد هاشم صدور یافته در حل اسوله که نوشته بودند سوال اول آنکه کمالات اصحاب کرام مربوط به فنا و بقا و سلوک و جذبه بود یا نه سوال دوم آنکه طریقهٔ علیهٔ نقشبندیه از ریاضات منع میکنند و مضر میدانند و حال آنکه آنسرور علیه و علی آله الصلوٰة والسلام ریاضات شاقه کشیده اند سوال سوم آنکه این طریق چرا منسوب بحضرت صدیق گشت سوال چهارم آنکه در یک مکتوب نوشته اند که طالب را از ولایت موسوی بولایت محمدی بتصرف نمیتوان برد و در مکتوب دیگر نوشته اند که شما را از ولایت موسوی بولایت محمدی آورد وجه توفیق چیست سوال پنجم آنکه پیراهن پیش چاک باید پوشید یا پیراهن حلقهٔ گریبان سوال ششم آنکه توجه نفی و اثبات بدل گفته شود لا را چرا بر فوق برند و آله را بجانب یمین و در آخر

یا کراهت در مبحث بر ایشان ظاهر نشده است حکم بحرمت یا کراهت نکرده اند هرگاه بعد از ذکر سنیت و استحباب اشارت گویند هذا ما ذکروا والصحیح ان الاشارة حرام معلوم میشود که ادله سنیت و استحباب نزد این بزرگواران بصحت نه پیوسته است بلکه خلاف آن بصحت رسیده غایت ما فی الباب ما را علم بآن دلیل نیست این معنی مستلزم قدح اکابر نیست اگر کسی گوید که ما علم بخلاف آن دلیل داریم گوئیم که علم مقلد در اثبات حل و حرمت معتبر نیست درین باب ظن مجتهد معتبر است ادله مجتهدین را اوهن از بیت عنکبوت گفتن بسا جرأت نمودن است و علم خود را بر علم این اکابر ترجیح دادن ظاهر اصول اصحاب حنیفه را باطل ساختن و روایات معتبره مفتی بها را برهم زدن و شواذ گفتن احادیث را این اکابر بواسطه قرب عهد و فور علم و حصول ورع و تقوی از ما دور افتادگان بهتر میدانستند و صحت و سقم و نسخ و عدم نسخ آنها را بیشتر از ما می شناختند البته وجه موجه داشته باشند در ترک عمل بمقتضای این احادیث علی صاحبها الصلوة والسلام و ما قاصر فهمان اینقدر می فهمیم که روایت احادیث در کیفیت اشارت و عقد اختلاف بسیار دارند و کثرت اختلاف ایشان اضطراب در نفس اشارت پیدا کرده است از بعضی روایات مفهوم میشود که اشارت بی عقد فرموده اند و آنکه بعقد گفته اند بعضی روایت کرده اند که عقد پنجاه و سه بود و بعضی دیگر روایت کرده اند که عقد بست و سه و بعضی بر قبض خنصر و بنصر و حلقهٔ ابهام با وسطی اشارت سبابه روایت کرده اند و در روایتی بمجرد وضع ابهام بر وسطی اشارت میفرموده اند و در روایتی آمده که دست راست را بر فخذ چپ وضع کرده و دست چپ را بر پای راست نهاده اشارت میکردند و در روایت دیگر است دست راست بر پشت دست چپ و رسغ بر رسغ و ساعد بر ساعد نهاده اشارت میفرمودند و در بعضی روایت آمده است که قبض جمیع اصابع فرموده اشارت میکردند از بعضی روایات معلوم میشود که اشارت بی تحریک سبابه بوده است و بعضی دیگر اثبات تحریک نیز مینمایند و ایضا در بعضی روایات واقع شده است که اشارت در وقت قراة تشهد میفرمودند من غیر تعین و در بعضی دیگر آمده است که اشارت در وقت تلفظ بکلمه شهادت بوده است و در بعضی روایات مقید بوقت دعا ساخته است که میفرمود یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک و چون علمای حنفیه در اتیان اشارت اضطراب روات دیدند فعل زائد در نماز بخلاف قیاس اثبات نه نمودند که بنای صلوة بر سکون و وقار است و ایضا توقیع اصابع بجانب قبله تا ممکن باشد سنت است کما قال علیه الصلوة والسلام فلیوجه من اعضاءه القبلة ما استطاع اگر گویند که کثرت اختلاف وقتی مضطرب سازد که توفیق در میان روایات ممکن نباشد و در ما نحن فیه ممکن است زیرا که

در ملازمت حضرت خواجهٔ خود بودم قدس سره که این دولت رو بظهور آورده بود باین عبارت بخدمت ایشان عرض کرده بودم که برمن امری ظاهر شده است که سیر انفسی نسبت بآن امر همچو سیر آفاقیست نسبت به سیر انفسی زیاده تر ازین عبارت در خود قدرت تعبیر ازان دولت نمی یافتم بعد از سالها چون آن اجمال بتفصیل منقح و محرر گشت بعبارت مجمله در تحریر آورد والحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق پس عبارت فنا و بقا و جذبه و سلوک محدث باشد و از مخترعات مشائخ بود مولوی جامی علیه الرحمة در نفحات می نویسد که اول کسی که دم از فنا و بقا زده است ابوسعید خراز است قدس سره حاصل سوال دوم آنکه در طریقهٔ نقشبندیه التزام متابعت سنت است و حال آنکه آنسرور علیه و علی آله الصلوٰة والسلام ریاضات عجیبه و گرسنگیهای شدیده کشیده اند و درین طریق از ریاضات منع مینمایند بلکه ریاضات را بواسطهٔ ظهور کشوف صوریه مضر میدانند عجب نمایند که در متابعت سنت چگونه احتمال ضرر متصور شود محبت اطوارا که گفته است که ریاضات درین طریقه ممنوع اند از کجا شنیده که ریاضات را مضر میدانند درین طریق دوام محافظت نسبت و التزام متابعت سنت علی صاحبها الصلوٰة والسلام والتحیة و سعی در ستر احوال و اختیار توسط حال و مراعات حد اعتدال در مطاعم و ملابس از ریاضات شاقه و مجاهدات شدیده است غایت مافی الباب عوام کالانعام این امور را از ریاضات نمی شمرند و از مجاهدات نمیدانند ریاضت و مجاهدت نزد ایشان منحصر در گرسنگی است و کثرت جوع در نظر ایشان عظیم القدر است زیرا که خوردن نزد این بهائم صفتان از اهم مهام است و از اعظم مقاصد پس ناچار ترک آن ریاضت شاقه بود و مجاهدهٔ شدیده باشد بخلاف دوام محافظت بسنت و التزام متابعت سنت علی صاحبها الصلوٰة والتحیة و امثال آنها را در نظر عوام قدری نیست و اعتدادی بهٔ نه تا ترک اینها را از منکرات دانسته تحصیل این امور را از ریاضات شمرند پس لازم است بر اکابرین طریقت که در ستر احوال میکوشند ترک ریاضتی که در نظر عوام عظیم القدر است و باعث قبول خلق است و مستلزم شهرت است که متضمن آفت است و متمر شرارت نمایند قال علیه و علی آله الصلوٰة والسلام بحسب امرء من الشر ان یشار الیه بالاصابع فی دین او دنیا الا من عصمه الله نزد فقیر گرسنگیهای دور دراز مراعات حد اعتدال در ماکولات بسیار آسان است که سیر تمام دارد می باید که ریاضت مراعات توسط حال از ریاضت کثرت جوع زیاده است حضرت والد بزرگوار قدس سره میفرمودند که در علم سلوک رساله دیده ام که در انجا نوشته که ماکولات مراعات اعتدال نمودن حد وسط

این مکتوب بیان مراعات آداب پیر فرموده اند و فرموده اند که ختم دفتر این مکتوب را بهمین مکتوب سازند و عدد سیصد و سیزده را رعایت کنند که موافق عدد پیغمبران مرسل ست علیهم الصلوت والتسلیمات و نیز عدد اهل بدر ست رضی الله تعالی عنهم اجمعین و فرموده اند که در خاتمه این مکتوب عرضه داشتی که حضرت مخدوم زادهٔ کلان علیه الرحمة والغفران نوشته اند نویسند تا خوانند با دعای و فاتحه ایشانرا یاد کنند بعد الحمد والصلوٰة و تبلیغ الدعوات بجناب اخوی خواجه محمد هاشم میرسانند سواله که طلب حل آنها در مکتوب میر سید محب الله نموده بودند در جواب آنها چه معلوم داشت نوشته فرستاده حاصل سوال اول آنکه قرب الٰهی جلسلطانه بحسب فنای فی الله و بقای بالله و طی تمام مقامات جذبه و سلوک است اصحاب کرام که بیک صحبت خیر الانام علیه و علیهم الصلوٰة والسلام از اولیای امت افضل گشتند آیا اینهمه سیر و سلوک و فنا و بقا ایشانرا در همان یک صحبت فضل بود از تمامی سیر و سلوک دیگر فنا و بقا اصحاب کرام را بتوجه و تصرف آنحضرت بوده علیه و علیهم الصلوٰة والتحیة بمجرد اسلام و نیز ایشانرا علم بسلوک و جذبه حالاً و مقاماً بوده یا نه و اگر بوده بچه نام میخواندند و اگر طریق سلوک و تصرف نبوده پس اینها را بدعت حسنه توان گفت بدانند که حل این مشکل منوط به صحبت ست و موقوف بر خدمت سخنی که درین مدت کسی نگفته است به یک نوشتن چگونه معقول شما خواهد شد اما چون سوال کرده اند از جواب گفتن چاره ندارد و بضرورت بوجه اجمال حل آن مینماید استماع نمایند قربیکه منوط بفنا و بقا و سلوک و جذبه است قرب ولایت است که اولیای امت به آن مشرف گشته اند و قربیکه اصحاب کرام را در صحبت خیر الانام علیه و علیهم الصلوٰة والسلام میسر شد قرب نبوة است که بتبعیت و وراثت ایشانرا حاصل میگشت و درین قرب نه فنا است نه بقا نه جذبه است نه سلوک و این قرب بمراتب از قرب ولایت اعلی و افضل است چه این قرب قرب اصالة ست و آن قرب ظلیت خستان ما بینهما اما فهم هر کس بمذاق این معرفت نرسد نزدیکست که خواص در فهم این معرفت بعوام مشارک باشند

گر بو علی نوای قلندر زنو اختی ٭ صوفی بدی هر آنکه بعالم قلندر ست ٭

آری بدرودهٔ کمالات قرب نبوة براه قرب ولایت عروج واقع شود از فنا و بقا و جذبه و سلوک چاره نباشد که اینها مبادی و معدات آن قرب اند و اگر این راه رفته نشود و شاهراه قرب نبوة اختیار افتد فنا و بقا و جذبه و سلوک هیچ درکار نباشد اصحاب کرام بشاهراه قرب نبوة رفته اند که بجذبه و سلوک و فنا و بقا کار ندارند بیان این معرفت از مکتوبیکه بنام مولانا امان الله نوشته است طلب نمایند و این فقیر هرجا در مکتوبات و رسائل خود نوشته است که معامله من بما ورای سلوک و جذبه است و ورای تجلیات و ظهور ست مراد از ان همین قرب است

او ست تا زمانیکه بسیاست قلب بلکه بمتابعت سنت و اتباع شریعت علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة بلکه بمحض
فضل خداوندی جل سلطانه مزکی و مطهر نگردد و خبث ذاتی او زائل نگردد و فلاح و بهبود از وی متصور نیست فلاطون
از کمال جهل صفائی خود را که باماره او تعلق داشت در رنگ صفای قلب موسوی انگاشت ناچار خود را نیز
مهذب و مطهر در رنگ او خیال کرده و از دولت متابعت او علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام محروم ماند و بداغ
خسارت ابدی متسم گشت عاذنا الله سبحانه عن هذا البلاء و چون این حضرات در نهاد جوع مکمون بوده اکابر
این طریقه قدس الله تعالی اسرارهم ریاضت جوع را ترک نموده در مطعومات بریاضت اعتدال و مجاهده توسط
حال و لالت نموده اند و منافع جوع را باحتمال این ضرر عظیم الخطر ترک کرده اند و دیگران منافع جوع را ملاحظه نموده
چشم از مضار آن پوشیده اند بجوع ترکیب نموده اند مقرر عقلا است که باحتمال ضرر منافع کثیره را نتوان گذاشت
نزدیک این مقاله است آنچه علما فرموده اند شکر الله تعالی سعیهم که اگر امری دائر باشد میان سنت و بدعت ترک
بدعت بهتر است از اتیان سنت یعنی در بدعت احتمال ضررست و در سنت توقع منافع پس احتمال ضرر را بر توقع
منافع ترجیح داده ترک بدعت باید نمود پس عجب نباشد که در اتیان سنت ضرری از راه دیگر پیدا شود
حقیقت این سخن آنست که آن سنت گوئیا موقت بآن قرن است چون توقیت آنرا بواسطه دقت و خفا جمعی در نیافته اند
مبادرت در تقلید آن نموده اند و جمع دیگر آنرا موقت دانسته تقلید نورزیده اند والله سبحانه اعلم بحقیقة الحال
سؤال سوم آنکه در کتب اکابر این طریقه علیه است که نسبت باآنحضرت صدیق رضی الله عنه منسوبست بخلاف سائر طرق اگر مدعی
گوید که اکثر طرق به امام جعفر صادق رضی الله عنه میرسد و حضرت امام بحضرت صدیق رضی الله عنه منسوبست پس سلاسل دیگر چرا بحضرت
صدیق رضی الله عنه منسوب نباشند جواب آنکه حضرت امام نسبتی هم از حضرت صدیق دارد و دیگر هم از حضرت امیر رضی الله تعالی
عنهما و باوجود اجتماع این دو نسبت علیه در حضرت امام کمالات هر نسبت در ایشان جداست و از یکدیگر متمیز
است جمعی بواسطه مناسبت صدیقی از حضرت امام نسبت صدیقیه اخذ نموده اند و بحضرت صدیق منسوب
گشته و جمعی دیگر هم بواسطه مناسبت امیری نسبت امیریه را اخذ نموده بحضرت امیر منسوب گشته اند این فقیر بتقریبی
در پرگنه بنارس رفته بود که آنجا آب گنگ و آب جمن جمع اند باوجود آن اجتماع محسوس میگردد که آب گنگ علاحده
است و آب جمن علاحده بنهجیکه گوئیا در میان برزخ مانده اند که آب یکی بدیگری خلط نشود جمعیکه بجانب آب
گنگ واقع شده اند از همان آب مجمع آب گنگ میخورند و جمع دیگر که بجانب آب جمن اند از آب جمن میخورند
اگر گویند که حضرت خواجه محمد پارسا قدس سره در رساله قدسیه تحقیق نموده است که حضرت امیر چنانچه از

نگاہداشتن در وصول بمطلوب کافیست باین مراعات ہیچ احتیاج بذکر و فکر نیست والحق که در مطاعم و ملابس
بلکه در جمیع امور توسط حال و میانه روی چه زیباست ؏ نه چندان بخور کز دہانت برآید؛ نه چندان که
از ضعف جانت برآید؛ حضرت حق سبحانه و تعالی حضرت پیغمبر ما را علیه و علی آله الصلوٰة والسلام قوت چهل
مرد عطا فرموده بود که بآن قوت تحمل بار گرسنگیهای شاقه مینمودند و اصحاب کرام نیز به برکت صحبت
خیر البشر علیه الصلوٰة والتحیة تحمل این بار میفرمودند و ہیچ فتوری و خللی در اعمال و افعال ایشان واقع نمی شد باوجود
گرسنگی قدرت بر محاربه اعدا بر نہجی داشتند که قدرت سیر شکمان به عشر آن نرسد ازینجا بوده که بیست کس از
صابران بر دویست کس از کفار غالب می آمدند و صد کس بر ہزار غلبه مینمودند و جوع کشان غیر از صحابه
نزدیک ست که در اتیان آداب و سنن عاجز آیند بلکه بسا ست که از عہدهٔ ادای فرائض بتکلف برآیند بی قدرتی
درین امر تقلید اصحاب کرام نمودن در اتیان سنن و فرائض خود را عاجز ساختن ست منقولست که حضرت صدیق
رضی الله عنه تقلید آنسرور علیه و علی آله الصلوٰة والسلام نموده صوم وصال اختیار کرده ند از ضعف و ناتوانی
بی اختیار بر زمین افتادند آنسرور بطریق اعتراض فرمودند علیه و علی آله الصلوٰة والسلام کیست از شما مثل من
نزد پروردگار خود بیتوته میکنم و طعام و شراب از آنجا میخورم پس بی قدرت تقلید نمودن مستحسن نداشتند و ایضا
اصحاب کرام ببرکت صحبت خیر الانام علیه و علیهم الصلوٰة والسلام از مضرتہای خفیه کثرت جوع محفوظ و مامون
بودند و دیگران را این حفظ و امن میسر نیست بیانش آنست که کثرت جوع البته صفا بخش ست جمعی را صفای
قلب میبخشد و جمعی دیگر را صفای نفس صفای قلب ہدایت افزای و نور بخش ست و صفای نفس ضلالت نماست و
ظلمت افزا فلاسفهٔ یونان و براہمه و جوگیه ہند ہمه را ریاضت گرسنگی صفای نفس بخشیده بضلالت و خسارت
دلالت نمود افلاطون بی خرد اعتماد بر صفای نفس خود نمود و صور کشفیهٔ خیالیه خود مقتدای خود ساخته حجب
ورزید و بحضرت موسی علی نبینا و علیه الصلوٰة والسلام که درانوقت مبعوث شده بود نگروید و گفت نحن قوم
مهدیون لا حاجة بنا الی من یهدینا اگر این صفای ظلمت فزای نمیداشت صور کشفیه خیالیه سد راہ او نمیگشتند
وازو وصول بمطلب مانع نمی آمدند او مغلطه این صفا خود را نورانی میپنداشت ندانست که این صفا از پوست رقیقهٔ امارهٔ
او نگذشته است و امارهٔ او بر ہمان خبث و نجاست خود ست بیش ازین نیست که نجاست مغلظه را بشکل غلاف رقیق
نماید قلب که فی حد ذاته پاکیزه است نورانی میگردد و زنگی بر روی او از مجاورت نفس ظلمانی نشسته است به
باندک تصفیه بحالت اصلی رجوع مینماید و نورانی میگردد بخلاف نفس که فی ذاتها خبث ست و ظلمت صفت ذاتی

شیخ نظام نارنولی پیراهن حلقه گریبان پوشیده طواف کعبه مینماید وجمعی از عرب از پیراهن او تعجب دارند که پیراهن زنان پوشیده است پس باعتبار عرف وعادت هم عمل عرب بر صواب باشد وهم عمل هند و ماوراء النهر لکل وجهة هو مولیها اگر سنیت پیراهن پیش چاک ثابت می شد علماء حنفیه لباس آنرا با اهل ذمه تجویز نمی نمودند ومخصوص باهل دین واهل علم میداشتند وچون زنان درین لباس پیش قدم اند اینجا لباس مردان را تابع لباس زنان نموده اند حاصل سوال ششم آنکه چون از ابتداء توجه طالبان اینطریق با احدیت صرف است باید که نفی واثبات این توجه جمع نشود زیرا که در وقت نفی توجه بغیر ست جواب آنکه توجه بغیر از برای تقویت وتربیت توجه احدیت است ومقصود از نفی غیر حصول دوام آن توجه است بی مزاحمت اغیار پس توجه نفی غیر منافی توجه احدیت نباشد ومنافی توجه احدیت توجه بغیر است نه توجه بنفی غیر شتان ما بینهما حاصل سوال هفتم آنکه باید که هر ذکر که مبتدی اینطریقه بکام وزبان میگوید قلب نیز همان میگوید آیا در نفی واثبات قلب تمام را میگوید یا نه اگر تمام را میگوید پس صرف کردن لا بفوق وآله به یمین چگونه است جواب آنکه قلب اگر تمام را بگوید چه نقصان دارد ولا را بفوق ببرد وآله را بجانب یمین صرف کند والا الله را بجانب خود بکشد با آنکه نفی واثبات را دران طریق به تخیل میگذرانند بکام وزبان کاری ندارد تا مواطات قلب شرط قول نمایند این دو سوال اخیر شما از قبیل تشکیکات فخر رازی است اگر نیک متوجه میشدید مندفع میگشت بقیة المرام آنکه بعضی از یاران آنجائی مکرر نوشته اند که خدمت میر درین ایام باحوال طالبان کم می پردازند وگرفتاری بعمارت دارند مبلغ فتوح بر عمارت خرج میشود وفقراء بی نصیب می مانند اینمقدمات را بر نهجی نوشته بودند که شائبه اعتراض از انجا مفهوم میگشت وبوی انکاری می آمد بدانند که انکار این طائفه سم قاتل است واعتراض بر افعال واقوال این بزرگواران زهر افعی که بموت ابدی رساند وبهلاک سرمدی گرداند فکیف که این انکار واین اعتراض عائد به پیر گردد وسبب ایذاء پیر شود منکر این طائفه از دولت ایشان محروم است ومعترض بر ایشان همه وقت خائب وخاسر تا زمانیکه جمیع حرکات وسکنات پیر در نظر مرید مستحسن وزیبا نه در آید از کمالات پیر بهره نیابد واگر یابد استدراج بود که عاقبت آن خرابی ورسوائی است مرید با وجود کمال محبت واخلاص که به پیر دارد اگر در خود برابر سر موی گنجائش اعتراض بر پیر یابد جز خرابی خود هیچ نداند واز کمالات پیر بی نصیب بود واگر فرضاً مرید را در فعلی از افعال پیر شبهه پیدا شود ودفع نشود باید که آنرا

حضرت رسالت خاتمیت علیه و علی آله الصلوٰة والسلام والتحیة تربیت یافته اند از حضرت صدیق رضی نیز تربیت یافته
پس نسبت حضرت امیر عین نسبت حضرت صدیق باشد و فرق چه بود گوئیم با وجود اتحاد نسبت خصوصیات تعدد مجال
بحال خود است یک آب بواسطهٔ تعدد مجال خصوصیات متمیزه پیدا میکند پس و است که نظر بخصوصیت هر یکی طریقے
باو منسوب شود حاصل سوال چهارم آنکه در مکتوب ملا محمد صدیق نوشته اند که شخصے که استعداد ولایت موسوے
دارد معلوم نیست که صاحب تصرف او را باستعداد ولایت محمدی تواند آورد و در مکتوب درویش زادهٔ کلان قدس سره
نوشته اند که شمارا از ولایت موسوی بولایت محمدی آورده چه توفیق چه باشد جواب آنکه در مکتوب ملا محمد صدیق واقع
شده است که از ولایت موسوی بولایت محمدے بردن معلوم الوقوع نیست در آنوقت علم بوقوع این امر نبوده بعد از انکه
این امر را معلوم ساختند و قدرت تغییر و تبدیل دادند نوشته که شمارا ازین ولایت بآن ولایت برده زمانه متحد نیست تا
تناقض متصور شود حاصل سوال پنجم آنکه پیراهن را صوفیان اینجائی پیش چاک می پوشند و میگویند سنت این است
و بندگان حضرت امیر بطریق حلقه میسازند تحقیق این چیست بدانند که ما هم درین باب تردد داریم اهل عرب پیراهن
پیش چاک می پوشند و آنرا سنت میدانند از بعضے کتب معتبرهٔ فقهیه مفهوم میشود که پیراهن پیش چاک مردان را
نباید پوشید که لباس زنان است امام احمد و ابوداؤد از ابی هریره روایت کنند که پیغمبر فرمودند علیه وعلی آله الصلوٰة
والسلام لعن رجل یلبس لبس المراة والمراة یلبس لبس الرجل فی مطالب المؤمنین ولا تشبه المراة بالرجل ولا تشبه الرجل
بالنساء فان کلا الفریقین ملعون بلکه مفهوم میشود که پیراهن پیش چاک لباس اهل دین و اهل علم نیست لهذا اهل
ذمه را این لباس تجویز نموده اند در جامع الرموز از محیط نقل میکند فلا یلبس ای الذمی ما یختص باهل الدین والعلم
کالرداء والعمامة بل قمیصا خشنا من الکرباس جیبه علی صدره کالنساء و ایضا بقول بعض علماء پیش چاک قمیص
نیست بلکه درع است قمیص نزد ایشان آنست که بمنکبین چاک داشته باشد فی جامع الرموز فی بیان کفن
المراة وفی الهدایة بدل القمیص الدرع و فرق بینهما ان شقه فی الصدر والقمیص الی المنکبین ح قالوا بالترادف
نزد فقیر صواب آن مینماید که چون مردان از تشبیه بلباس زنان ممنوع گشته اند به بینیم جائیکه زنان پیراهن
پیش چاک پوشند باید که مردان ترک تشبیه زنان نموده پیراهن حلقهٔ گریبان بپوشند و در جائیکه زنان
پیراهن حلقهٔ گریبان بپوشند مردان پیراهن پیش چاک اختیار کنند و در عرب زنان حلقهٔ گریبان میپوشند مردان
بضرورت پیراهن پیش چاک بپوشند و در ما وراء النهر و هند لباس زنان پیراهن پیش چاک است ناچار مردان نیز حلقهٔ
گریبان اختیار کنند میان شیخ عبد الحق دهلوے میگفت که در حضرت مکه بودم دیدم که یکے از مریدان

نشده است باقی احوال بجمعیت گذران است و درپناه معظم خیلی برکت مفهوم میشود واخوی محمد سعید اوضاع هموار دارد
واوقات بجمعیت و بذکر میگذراند یاران شهر نیز بذوق تمام حاضر میشوند وفقیر تا الحال چهار سیپاره چیزی بالحفظ
کرده است تا روز عید ظاهراً پنج سیپاره یاد کند والعبودیة **عریضداشت دوم** عرضداشت کمترین بندگان
محمد صادق بذروهٔ عرض میرساند که احوال واوضاع اینجا مستوجب شکر است خیریت آن ذات کعبهٔ مرادات
مع خادمان ومخلصان مطلوب ومسئول است سرفراز نامهٔ نامی وصحیفهٔ گرامی که بمصحوب اسمعیل مرسل بود بمطالعهٔ
آن مشرف ومبتهج گردید حق سبحانه وتعالی شانه عاطفت آن قبلهٔ عالمیان بر کافهٔ اهل اسلام باقی وپاینده دارد
بحرمة النبی الامی وآله الامجاد علیه من الصلوات اتمها ومن التسلیمات اکملها قبله گاها از خرابی احوال چه نویسد که
غیر از حسرت وندامت برصدور اعمال وتضییع احوال ماضیه وحال سرمایه بدست ندارد وآرزوی آنست که هیچ
لحظه وساعتی بخلاف رضای او تعالی وتقدس نگذرد وآن میسر نه مگر آنکه توجه خادمان آنسرور درگاه مددی
فرماید ودستگیری نماید از کریمان کارها دشوار نیست الحمد لله والمنة که تاحال بهمین توجه شریف بطریقیکه
امر فرموده بودند استقامت دارد ودران کم فتوری راه میابد بلکه روز بروز امیدوار ترقی وتزاید است
بعد از فجر وظهر وعصر حلقه می نشیند وحافظ بهاء الدین چون از ترددات فرصت میابد قرآن نیز میخواند واین
فقیر در بعضی اوقات مقبوض است و دیگر مبسوط وقبض وبسط وتوجه وذوق وآرام وجز آن تعلق ببدن
دارد واز آن تجاوز نمی نماید ولطائف سته نه متوجه اند ونه غافل واگر متوجه اند توجه آنها مثل علم حضوری است
بلکه عین آن وتوجه وذوق ومثل آن همه را داخل ظلال میداند واز ظل متجاوز نمیابد ولطائف اولاً
ببدن مختلط بودند ودر نظر بصیرت غیر از بدن امری دیگر مفهوم نمی شد چنانچه بحضور موفور السرور
عرض کرده بود الحال از بدن ممتاز درمی آیند واینمقام مقام بقا میداند وبعد از بقا باز یک نوعی
از فنا به لطائف رو نمود وچنان معلوم شد که بی این فنا که بعد از بقا شود تمامی کار میسر نیست والحال
چندروز است که مقبوض ومعامله سربمهر است تا چه ظاهر شود فاما تاحال توجه بعالم نیامده است چون
عرض احوال ضرور میشود بچند کلمه جرأت نمود قبله گاها فقیر هر شب حضرت را بخواب می بیند الا ما شاء الله
زیاده چه نویسد که داخل تعلقات رسمیه است والعبودیة **عریضداشت سوم** عرضداشت کمترین
بندگان محمد صادق بموقف عرض میرساند که این حقیر مدتیست که مقبوض ومغموم میبود آخرالامر بمحض توجه
اقدس عنایت خداوندی جل سلطانه دررسید وبسطی عظیم روی نمود ودران بسط چنان معلوم گشت که

استفسار بر نہجی نماید که از شائبه اعتراض پاک بود و از مظنّه انکار مبرا و در ینوقت چون محق و مبطل ممتزج اند اگر احیاناً از پیر امرے خلاف شریعت ظاهر شود باید که مرید دران امر تقلید پیر نکند و بحسن ظن مهما امکن آن را محملے طلبد و وجه صحت خواهد و اگر وجه صحت پیدا نشود باید که در رفع آن ابتلا بحضرت حق سبحانه و تعالی ملتجی و متضرع شود و بگریه و زارے سلامتی پیر خواهد و اگر مرید را در حق پیر شبهه در ارتکاب امر مباح پیدا شود آن شبهه را اعتبار نکند هرگاه مالک الملک جل سلطانه در اتیان مباح منع نفرموده باشد و اعتراض ننموده دیگرے را چه رسد که از نزد خود اعتراض کند بسیار است که در بعضے جاها ترک اولی اولی باشد از اتیان اولی در حدیث نبوی آمده علیه و علی آله الصلوة والسلام ان الله کما یحب ان یؤتی بالعزیمة یحب ان یؤتی بالرخصة خدمت پیر چون فیضهای مفرط دارند در ایام فیض اگر باحوال مریدان به پردازند تسلی خود ببعضے از امور مباحه نمایند چه جاے اعتراض است در ینوقت عبد الله اصطخرے از برائے تسلی خود همراه سگبانان به صحرا به شکار میرفت و بعضے از مشائخ درین وقت تسلی خود بسماع و نغمه مینمودند والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات اتمها و اکملها

خاتمه عرضداشت اول که مغفرت پناه مخدوم زاده کلان قدس سره نوشته بودند

عرضداشت کمترین بندگان محمد صادق بعرض اشرف میرساند که احوال و اوضاع این حدود بیمن توجهات علیه بجمعیت صوریے و معنوے گذران است مدتیست که از طرف خادمان حضرت خاطر نگران و پریشان بوده روز تحریر عریضه میان بدر الدین رسید و خیر و عافیت کامل رسانید فرحت بیحد و مسرت بے اندازه روی نمود و الحمد لله سبحانه علی ذالک حمداً کثیراً کثیرا قبله گاها حافظ بهاؤالدین شب سیزدهم ختم قرآن مجید کرد از شب چهاردهم حافظ موسی شروع کرده است پنج پنج سیپاره میخوانند شب آینده که شب نوزدهم است ختم میکند در عشره اخیر حافظ بهاؤالدین قرار داده است که ختم خواهد کرد حضرت سلامت شبی در نماز تراویح حافظ قرآن میخواند که مقامی وسیع بس نورانی ظاهر شد گوئیا که مقام حقیقت قرآنی بود هر چند باین جراءت نمیتواند کرد و چنان معلوم شد که حقیقت محمدی علی صاحبها الصلوة والسلام اجمال اینمقام است گویا که دریای عظیم را در کوزه در آورده باشند و اینمقام تفصیل حقیقت محمدی است و اکثر از انبیاء و اولیاء کمل بقدر خود از بعض آن مقام بهره دارند و از تمام آنمقام بغیر از پیغمبر ما علیه الصلوة والسلام نصیبے مفهوم نشد و این حقیر نیز بهره یافت حق سبحانه و تعالی بتوجه عالی نصیبے کامل روزی گرداناد و تا حال هنوز اینمقام خوب واضح

فہرست جلد ثانی مکتوبات امام ربانی حضرت مجدد الف ثانی

صفحہ — مضمون

چنانچه سابقاً یاد و توجه مثلاً از جانب این کس سیئ الحال هرچه هست از جانب اوست تعالی و تقدس و در خود
بیش از قابلیت قبول نمی یافت کالمرآة التی تطلع علیه الشمس فاحترق باشراق الطلوع کل ظلمة وکدورة من
البدن واللطائف وحصل فیها کل نور وبرکة ینبغی فانشرح الصدر واتسع القلب وصار البدن کالنور
مضیئاً الطف من الروح والسر اللذین کانا قبل ذلک ووجدت التجلی الاکمل من بین اللطائف علی
القلب فلما نظرت الی القلب ظهر لی فی القلب قلباً آخر المتجلی علیه فلما نظرت الی القلب الثانی
ظهر لی فی ذلک قلباً آخر وهکذا الی غیر النهایة فلم یظهر قلب بسیط الا وقلب آخر فیه ولم ینته الامر
الی القلب البسیط ولیس بمتیقن واعلم ان الحالات السابقة من هذه الحالة بالنسبة الیها کانها
کلها تکلفات صرفة وکان یخطر اسم هذا المقام فاکتتبها لسوء الادب قبله گاها اینهمه کمترین اثریست
از آثار توجه اطهر ؎ گر بر تن من زبان شود هر موی یک شکر تو از هزار نتوانم کرد حضرت سلامت
آرزومندی دریافت ملازمت خادمان درگاه را چه شرح دهد و چه نویسد شب و روز بلکه هر ساعت
در تصور آنست که کدام وقت نیک و ساعت خوش خواهد بود که مطلب اعلی و مقصد اقصی بحصول
خواهد پیوست غیر ازین تمنای آرزومندی در تصور نمی آید حق سبحانه ولقای باحسن وجوه واوفق طرق این دولت
عظمی میسر گرداناد بحرمة النبی وآله الامجاد علیه وعلی آله من الصلوات اتمها ومن التسلیمات اکملها والعبودیة

تمام شد جلد اول مکتوبات امام ربانی

بعون صانع مکین و مکان فضل و خلاق زمین و زمن

شمع کاشانۂ ہدایات و عرفان مصقل آئینۂ صافی درونان مورد انوار الہامات یزدانی اعنی

ازدفتر

مکتوبات امام ربانی

جلد ثانی

از ارشادات علیہ غوث ربانی حضرت مجدد الف ثانی قدس سرہ بمریدان خاص الخاص حضرت عرفان پناہ

در مطبع منشی نولکشور لکھنؤ بطبع مزین مطبوع شد

تمت

بن العربی در مسئلہ وحدة الوجود بانچہ مختار حضرت ایشان ست سلمہ اللہ تعالی بسم اللہ الرحمن الرحیم الحمد للہ الذی جعل الامکان مرآة للوجوب وصیر العدم مظہر الوجود والوجوب والوجود ان کانتا صفتی کمال لہ سبحانہ فہو تعالی وراء جمیع الاسماء والصفات ووراء جمیع الشیون والاعتبارات اووراء الظہور والبطون ووراء البروز والکمون ووراء التجلیات والظہورات اووراء المشاہدات والمکاشفات ووراء کل محسوس ومعقول ووراء کل موہوم ومتخیل فہو سبحانہ وراء الوراء ثم وراء الوراء ثم وراء الوراء

؎ چگویم با تو از مرغی نشانہ + کہ با عنقا بود ہم آشیانہ + ز عنقا ہست نامی پیش مردم + ز مرغ من بود آن نام ہم گم + فلا یصل حمد حامد الی جناب قدس ذاتہ بل منتہی جمیع المحامد دون سرادقات عزتہ فہو الذی اثنی علی نفسہ وحمد ذاتہ بذاتہ فہو سبحانہ الحامد والمحمود وماسواہ عاجز عن اداء الحمد المقصود کیف وقد عجز عن حمدہ سبحانہ من ہو حامل لواء الحمد یوم القیمة تحتہ آدم من دونہ وہو افضل البرایا واکملہم ظہورا واقربہم منزلة واجمعہم کمالا واشملہم جمالا واتمہم بدرا وارفعہم قدرا واعظمہم ابہة وشرفا واقومہم دینا واعدلہم ملة واکرمہم حسبا واشرفہم نسبا واعزہم بیتا لولاہ لما خلق اللہ سبحانہ الخلق ولما اظہر الربوبیة وکان نبیا وآدم بین الماء والطین واذا کان یوم القیمة کان ہو امام النبیین وخطیبہم وصاحب شفاعتہم الذی قال نحن الآخرون ونحن السابقون یوم القیمة وانی قائل قولا غیر فخر وانا حبیب اللہ وانا خاتم النبیین ولا فخر وانا اول الناس خروجا اذا بعثوا وانا قائدہم اذا وفدوا وانا خطیبہم اذا انصتوا وانا مستشفعہم اذا حبسوا وانا مبشرہم اذا ایسوا والمفاتیح یومئذ بیدی

؎ در قافلہ کہ اوست دانم نرسم ٭ این بس کہ رسد ز دور بانگ جرسم ٭ صلوة اللہ سبحانہ وتسلیماتہ تعالی وتحیة عز شانہ وبرکاتہ جل برہانہ علیہ وعلی جمیع اخوانہ من النبیین والمرسلین والملائکة المقربین وعلی اہل الطاعة اجمعین صلوة وسلاما وتحیة وبرکة ہو لہا اہل کلما ذکرہ الذاکرون وکلما غفل عن ذکرہ الغافلون وبعد الحمد والصلوة وتبلیغ الدعوات وارسال التحیات نمودہ می آید صحیفۂ شریفہ کہ نامزد این فقیر ساختہ بودند اخوی اعزی شیخ محمد طاہر رسانیدند وخوش وقت ساختند چون متضمن حقائق ومعارف ارباب کشف وشہود بود فرحت بر فرحت افزود جزاکم اللہ سبحانہ فقیر نیز موافقت صحیفۂ ایشان نمودہ از اذواق ومذاق این طائفہ علیہ سخن در میان آوردہ بچند کلمہ مصدع گشت مخدوما معلوم شریف ست کہ وجود مبداء ہر خیر وکمال ست وعدم منشاء ہر نقص وشرارت

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله حمداً كثيراً طيباً مباركاً فيه وعليه كما يحب ربنا ويرضى والصلوٰة والسلام الاتمان الاكملان على حبيبه محمد وآله واصحابه واهل بيته وكمل ورثته وسائر من اتبع الهدى وعلى جميع الانبياء والمرسلين والملائكة المقربين كما يليق بعلو شانهم ويحري اما بعد فهذه مكاتيب متضمنة لعلوم غريبة ومعارف عجيبة واسرار لطيفة ودقائق شريفة ما تكلم بها احد من العرفاء وما اشار اليها واحد من الاولياء مقتبسة من مشكوٰة انوار النبوة للامام الهمام قدوة العلماء الراسخين المشرف بتشريفات المرسلين صاحب الولاية الاصلية مخزن الاسرار الالٰهية واقف دقائق المتشابهات القرآنية الآتية العجيبة من الآيات الرحمانية مجدد الالف ثاني شيخنا وامامنا الشيخ احمد الفاروقي سلمه الله تعالى سبحانه على رؤس العالمين چون جلد اوّل مكتوبات بعدد سيصد وسيزده مكتوب رسيد حضرت ايشان سلمهم الله تعالى فرمودند كه بر همين عدد ختم كنند كه موافق عدد پيغامبران مرسل است صلوٰة الله تعالى على نبينا وعليهم ونيز موافق عدد اهل بدر است رضوان الله تعالى عليهم اجمعين تبركاً وتيمناً بران عدد ختم نموده آمد بعد از ان مكتوبات قدسي آيات ديگر كه صدور يافتند معارف آگاهي حقائق دستگاهي مظهر فيض الٰهي مظهر اسرار نامتناهي جامع علوم ظاهره وباطنه حضرت مخدوم زادگی شيخ مجدد الدين خواجه محمد معصوم سلمه الله تعالى وابقاه واوصله الى غاية ماتمناه باعث گشتند كه اين مكاتيب جمع شوند بحسب اشارهٔ شريف ايشان كمترين خاكروبان اين درگاه ضعيف عباد الله الباري عبد الحي بن خواجه چاكر حصاري غفر الله تعالى ذنوبه وستر الله سبحانه عيوبه واحسن الله تعالى خاتمته متصدي جمع اين مكاتيب گشت هو الله الموفق وعليه التكلان مكتوب اوّل بشيخ عبد العزيز جونپوري صدور يافته در بيان تحرير مذهب شيخ محي الدين

مثلاً علم و قدرت چنانچه عین ذات اند تعالی عین یکدیگر اند نیز پس در آن موطن در هیچ اسم و رسم تعدد و تکثر نباشد و تمایز
و تباین نبود غایة ما فی الباب آن اسما و صفات شیون و اعتبارات در حضرت علم تمایز و تباین پیدا
کرده اند اجمالاً و تفصیلاً اگر تمیز اجمالی است مسمی بتعین اول است و اگر تفصیلی ست مسمی بتعین ثانی تعین اول
را وحدت می نامند و آنرا حقیقت محمدی میدانند و تعین ثانی را واحدیت میگویند و حقائق سائر ممکنات
می انگارند و این حقائق ممکنات را اعیان ثابته میدانند این دو تعین علمی که وحدت و واحدیت اند در مرتبه
وجوب اثبات مینمایند میگویند این اعیان بوی از وجود خارجی نیافته اند و در خارج غیر از احدیت مجرده هیچ موجودی
نیست و این کثرت که در خارج مینماید عکس آن اعیان ثابته است که در مرآت ظاهر وجود که جز او در خارج
موجودی نیست منعکس گشته است و وجود تخیلی پیدا کرده در رنگ آنکه در مرآت صورت شخص منعکس گردد
وجود تخیلی در مرآت پیدا کند این عکس را وجودی جز در تخیل ثابت نیست و در مرآت روے حلول
نکرده است و در روی آن مرآت چیزی منقش نگشته اگر انتقاش است در تخیل است که در وے
مرآت متوهم شد این متخیل و متوهم چون صنع خداوند است جل سلطانه که اتقان تمام دارد برفع وهم و منتقش
تخیل مرتفع نگردد و ثواب و عذاب ابدی بر آن مرتب باشد این کثرتی که در خارج نمودے پیدا
کرده است بسه قسم منقسم است قسم اول تعین روحی است و قسم دوم تعین مثالی و قسم سوم تعین جسدی
که بشهادت تعلق دارد و این سه تعین را تعینات خارجیه میگویند و در مرتبهٔ امکان اثبات می نمایند تنزلات
خمسه عبارت ازین تعینات پنجگانه است و این تنزلات خمسه را حضرات خمس نیز گویند چون علم حق جل
غیر از ذات واجب است تعالی و غیر از اسماء و صفات واجبی جل سلطانها که عین ذات اند تعالی و تقدس
نزد ایشان ثابت نشده است و صورت علمیه را عین این صورت دانسته اند نه شبح و مثال آن و
همچنین صورت منعکسه اعیان ثابته را که در مرآت ظاهر وجود نمودی پیدا کرده است عین آن اعیان را
تصور کرده اند نه شبه آن ناچار حکم باتحاد نموده اند و همه اوست گفته اینست بیان مذهب شیخ
محی الدین ابن العربی در مسئله وحدت وجود بر وجه اجمال همین علوم اند و امثال این علوم که شیخ
آنها را مخصوص بخاتم الولایت مے داند و می گوید که خاتم النبوة این علوم را از خاتم
الولایت اخذ مے نماید و شراح فصوص در توجیه آن تکلفات مینمایند بالجمله پیش از شیخ
هیچ یکی ازین طائفه باین علوم و اسرار زبان نگشاده است و این حدیث را بدین نهج

پس وجود مر واجب را ثابت باشد جل سلطانه و عدم نصیب ممکن بود تا همه خیر و کمال عائد باو باشد و همه شر و
نقص راجع باین ممکن را وجود ثابت کردن و خیر و کمال راجع باو داشتن فی الحقیقة شریک کردن است اورا
در ملک و ملک حق جل سلطانه و همچنین ممکن را عین واجب گفتن تعالی شانه و صفات و افعال او را عین صفات
و افعال او تعالی ساختن سوء ادب است و الحاد است در اسماء و صفات او تعالی اکناس خسس که بنقص و خبث ذاتی
متسم است چه مجال که خود را عین سلطان عظیم الشان که منشاء خیرات و کمالات است تصور نماید و صفات و افعال فهیمه
خود را عین صفات و افعال جمیله او توهم کند غایة ما فی الباب بنا بر قضیه تشکیک علماء ظواهر ممکن را وجود ثابت
کرده اند و وجود واجب تعالی و وجود ممکن را از افراد مطلق وجود داشته و وجود واجب را تعالی اولی و
اقدم گفته اند همین معنی موجب تشریک ممکن است بواجب تعالی در کمالات و فضائل که از وجود ناشی
گشته اند تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا در حدیث قدسی آمده الکبریاء ردائی والعظمة ازاری اگر علمای
ظواهر ازین دقیقه آگاه می گشتند هرگز ممکن را وجود ثابت نمیکردند و خیر و کمال که مخصوص بآن حضرت
است جل و علا باعتبار اختصاص وجود ممکن را اثبات نمی نمودند ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطانا
اکثر صوفیه علی الخصوص متاخران ایشان ممکن را عین واجب تعالی دانسته اند و صفات و افعال
آنرا عین صفات و افعال او تعالی انگاشته میگویند ؎ همسایه و همنشین و همره همه اوست +
در دلق گدا و اطلس شه همه اوست + در انجمن فرق و نهانخانهٔ جمع + بالله همه اوست ثم بالله همه
اوست + این بزرگواران هرچند از تشریک وجود تنزه نموده اند و از اثنینیت گریخته اما غیر وجود
را وجود یافته اند و نقائص را کمالات گفته می گویند در هیچ چیز شرارت و نقص ذاتی نیست اگر هست
نسبی و اضافی است سم قاتل نسبت بانسان شرارت دارد که مزیل حیات اوست و نسبت بحیوانی که
دران سم مخلوق است آب حیات است و تریاق نافع مقتدای ایشان درین امر کشف و شهود است
هر قدر که ظاهر ساخته اند دریافته اند اللهم ارنا حقائق الاشیاء کماهی درین باب آنچه بر فقیر ظاهر ساخته اند
بتفصیل وا مینماید اول مذهب شیخ محی الدین ابن العربی که امام و مقتدای متاخران صوفیه
است درین مسئله بیان میکند بعد ازان آنچه منکشوف گشته است در تحریر می آرد تا فرق درمیان دو
مذهب بر وجه اتم حاصل گردد و از دقت یکی بدیگری خلط نشود شیخ محی الدین عربی و تابعان او میفرمایند
که اسماء و صفات واجبی جل و علا عین ذات واجب اند تعالی و تقدس و همچنین عین یکدیگر اند

از علم واجب تعالی و تقدس و ظلی است ازان که در مقابل خود منعکس گشته است و قدرت ممکن نیز ظلے
است که در عجز مقابل اوست منعکس شده و همچنین وجود ممکن ظلی است از حضرت وجود که
مرآت عدم که مقابله اوست منعکس گشته است سه بیا در دم از خانه چیزے نخست ؛ تو دادی
همه چیز من چیز تست ؛ لیکن نزد فقیر ظل شئ عین شئ نیست بلکه شبحی است و مثال آن شئ و حمل
یکی بر دیگرے ممتنع ست پس نزد فقیر ممکن عین واجب ثابت نبود چه حقیقت ممکن عدم است
و عکسی که از اسماء و صفات دران منعکس گشته است شبح و مثال آن اسماء و صفات است نه عین
آنها پس همه اوست درست نباشد بلکه همه ازوست چه آنچه ذاتی ممکن ست عدم ست که شرارت
و نقص و خبث را منشاء است و هر چه از جنس کمالات در ممکن پیدا است از وجود و توابع آن همه مستفاد
ازان حضرت است جل سلطانه او پرتوی است از کمالات ذاتیه او سبحانه پس ناچار او تعالے نور آسمانها
و زمین باشد و ما ورای او سبحانه همه ظلمت بود کیف والعدم فوق جمیع الظلمات تحقیق این مبحث کما ینبغی در
مکتوبے که بنام فرزندی اعظمی مرحومی در بیان حقیقت وجود و تحقیق ماهیات ممکنات نوشته است
طلب فرمایند پس عالم باسرها نزد شیخ محی الدین عبارت از اسماء و صفات ست که در خانهٔ علم تمیز پیدا
کرده در مرآت ظاهر وجود در خارج نمودی حاصل کرده است و نزد فقیر عالم عبارت از عدمات
است که اسماء و صفات واجبی جل سلطانها در خانهٔ علم در آنجا منعکس گشته اند و در خارج بایجاد
حق سبحانه آن عدمات بآن عکوس بوجود ظلی موجود شده پس در عالم خبث ذاتی پیدا شد و
شرارت جبلے ظاهر گشت و خیر و کمال همه عائد بجناب قدس او شد جل و علا کریمهٔ ما اصابک من حسنة
فمن الله و ما اصابک من سیئة فمن نفسک موید این معرفت ست والله سبحانه الملهم پس ازین تحقیق
معلوم گشت که عالم در خارج موجود ست بوجود ظلی چنانچه حضرت حق سبحانه در خارج موجود است
بوجود اصلی بل بذاته غایته مافی الباب ازین خارج نیز ظل همان خارج ست در رنگ وجود و صفات
پس عالم را عین حق جل و علا سلطانه نمیتوان گفت و حمل یکے بر دیگرے جائز نباشد ظل شخص
را عین شخص نمیتوان گفت لوجود التغایر بینهما فی الخارج لان الاثنین متغائران و اگر کسے ظل شخص را عین
شخص گوید بر سبیل تسامح و تجوز خواهد بود که خارج از مبحث ست اگر گویند که شیخ محی الدین نابعان
او نیز عالم را ظل حق می دانند تعالی پس فرق چه بود گویم ایشان وجود آن ظل را جز در وهم نمی اثبات کنند

بیان ننموده هرچند سخنان توحید و اتحاد در غلبات سکر از ایشان بظهور آمده اند و انا الحق و سبحانی گفته اند اما
توجیه اتحاد را معلوم نساخته اند و منشای توحید را در نیافته پس شیخ برهان متقدمان این طائفه آمده و حجت
متاخرین ایشان گشته مع ذلک دقائق کثیره درین مسئله مختفی مانده ست و اسرار غامضه درین باب
بر منصهٔ ظهور نیامده که فقیر باظهار آن توفیق یافته است و بتحریر منشر گشته و الله یحق الحق و هو یهدی السبیل
مخدوما صفات ثمانیه واجب الوجود تعالی و تقدس که نزد اهل حق شکر الله تعالی سعیهم در خارج موجود اند
ناچار در خارج از ذات تعالی و تقدس متمیز باشند تمیزیکه از قسم بیچونی و بیچگونگی بود و همچنین این صفات از
یک دیگر متمیز ند تمیز بیچونی بلکه تمیز بیچون در مرتبهٔ حضرت ذات تعالی و تقدس نیز ثابت ست لانه الواسع
بالوسع المجهول الکیفیة و تمیزیکه فراخور فهم و ادراک ما باشد از ان جناب قدس مسلوب ست چه تبعض
و تجزی در انجا متصور نیست تحلیل و ترکیب را در ان حضرت جلسلطانه بار نه و حالیت و محلیت را
گنجائش نه بالجمله انچه از صفات و اعراض ممکن است از ان جناب قدس مسلوب ست لیس کمثله
شئ لا فی الذات و لا فی الصفات و لا فی الافعال باوجود این تمیز بیچونی و وحدت بیکیفی اسما و صفات
واجبی جلسلطانها در خانهٔ علم نیز تفصیل و تمیز پیدا کرده اند و منعکس گشته و هر اسم و صفت متمیز را مقابلے
است در مرتبهٔ عدم و نقیضے ست در ان موطن مثلاً صفت علم را در مرتبهٔ عدم مقابلے است و نقیضے که عدم علم
باشد که معبر بجهل است و صفت قدرت را مقابلی ست عجز که عدم قدرت باشد علی هذا القیاس و آن
عدمات متقابله نیز در علم واجبی جلشانه تفصیل و تمیز پیدا کرده اند و مرایاے اسما و صفات متقابله خود
گشته و مجالی ظهور عکوس آنها شده نزد فقیر ان عدمات بآن عکوس اسما و صفات حقائق ممکنات اند غایة ما
فی الباب آن عدمات در رنگ اصول و مواد آن ماهیات اند و آن عکوس همچون صور حاله در ان مواد
پس حقائق ممکنات نزد شیخ محی الدین همان اسما و صفات متمیزه اند در مرتبهٔ علم و نزد فقیر حقائق ممکنات
عدمات اند که نقائض اسما و صفات اند با عکوس اسما و صفات که در مرایاے آن عدمات در خانهٔ علم ظاهر
گشته و با یکدیگر ممتزج شده و قادر مختار جلسلطانه هرگاه خواسته که ماهیتے را از ان ماهیات ممتزجه بوجود
ظلی که پرتوے است از حضرت وجود بدین متصف گردانیده موجود خارجی ساخته بالجمله پرتوے
از حضرت وجود باین ماهیت ممتزجه انداخته مبدا آثار خارجیه گردانید پس وجود ممکن در علم و
در خارج در رنگ سائر صفات او پرتویست از حضرت وجود و از کمالات تابعه او مثل علم ممکن پرتو
لیست

والحمد للہ رب العالمین والسلام علیکم وعلی من لدیکم مکتوب دوم بمیر شمس الدین خلخانی تحریر یافت

دربیان آنکہ مرتبۂ ذات او تعالیٰ و مرتبۂ صفات او سبحانہ فوق از اعتبار وجود و وجوبست الحمد للہ وسلام

علیٰ عبادہ الذین اصطفیٰ مفاوضۂ شریفہ کہ از روی محبت واخلاص صادر فرمودہ بودند رسید فرحت

فراوان رسانید کثرت اخوان دین سبب امیدواری است در آخرت اللھم اکثر اخواننا فی

الدین وثبتنا وایاھم علیٰ متابعۃ سید المرسلین علیہ وعلیھم من الصلوات افضلھا ومن التسلیمات

اکملھا ازھرچہ میرود سخن دوست خوشتر است محبت آشنا را صفات سبع با ثمانی واجب

الوجود تعالیٰ وتقدس اختلاف الآراء کہ صفات حقیقیہ اند در خارج موجود اند وغیر از اہل حق شکر

اللہ تعالیٰ سعیھم از فرق مخالفہ ہیچ یکی بوجود صفات واجبی جل سلطانہ قائل نگشتہ است حتی کہ متاخرین

صوفیہ از ایشان نیز انکار وجود صفات نمودہ اند وزیادتی صفات را بعلم راجع داشتہ اند گویند

از روے تعقل ہمہ غیر اند صفات با ذات تو از روی تحقق ہمہ عین والحق کہ سخن اہل حق برحق است

ومقتبس ست از مشکات نبوت ومؤید ست بنور کشف وفراست غایۃ ما فی الباب اشکالی کہ مخالفان

در وجود صفات دارند قوی ست چہ صفات اگر موجود باشند خالی نیستند ممکن باشند یا واجب امکان

مستلزم حدوث ست لان کل ممکن حادث عندھم وقول بتعدد واجب منافی توحید ست وایضاً

بر تقدیر امکان جواز انفکاک صفات از ذات تعالیٰ وتقدس لازم ست واینمعنی موجب جواز جہل و

عجز ست مر واجب را تعالیٰ وتقدس حل این اشکال آنچہ برین فقیر ظاہر ساختہ اند آن ست کہ حضرت

حق تعالیٰ بذات خود موجود ست نہ بوجود کہ عین باشد آن وجود یا زائد وصفات واجب تعالے

بذات تعالیٰ او موجود اند نہ بوجود زیراکہ وجود را دران موطن گنجایش نیست شیخ علاء الدولہ اشارتے

باینمقام فرمودہ است آنجاکہ گفتہ فوق عالم الوجود عالم الملک الودود پس نسبت امکان و وجوب

نیز دران موطن متصور نباشد چہ امکان و وجوب نسبتی ست میان ماہیت و وجود حیث لا وجود لا امکان

ولا وجوب این معرفت وراء طور نظر و فکر ست محبوسان عقیلہ عقل ازین معرفت چہ دریابند وغیر

از انکار نصیب شان چہ بود الا من عصمہ اللہ سبحانہ دیگر سیادت پناہ میر محب اللہ چندگاہ اینجا

بودند الحال چون متوجہ آن حدود شدند صحبت وخدمت ایشانرا غنیمت دانند والسلام علیکم وعلی

من لدیکم مکتوب سوم بمخدوم زادگی حقائق ومعارف آگاہی مظہر فیض الٰہی خواجہ محمد سعید

وبوی از وجود خارجی در حق آن تجویز نمینمایند بالجمله کثرت موهومه را بظل وحدت موجوده تعبیر مینمایند
و در خارج موجود واحد را میدانند تعالی وشتان ما بینهما پس منشاء حمل ظل بر اصل و عدم آن حمل اثبات
وجود خارجی گشت مر ظل را و عدم اثبات آن وجود ایشانان و چون ظل وجود را وجود خارجی اثبات
نمی نمایند ناچار بر اصل محمول میسازند و این فقیر چون ظل را در خارج موجود میداند بحمل مبادرت نمی نماید در نفی وجود
اصلی از ظل فقیر و ایشانان شریک اند و در اثبات وجود ظلی نیز متفق لیکن این فقیر وجود ظلی در خارج اثبات
مینماید و ایشانان وجود ظلی را در وهم وتخیل می انگارند و در خارج جز احدیت مجرده را موجود نمیدانند و صفات
ثمانیه را که بآرای اهل سنت وجماعت رضی الله تعالی عنهم وجود اینها در خارج ثابت شده است نیز
در علم اثبات نمیکنند علماء ظواهر و ایشانان رضی الله تعالی عنهم دو طرف اقتصار را اختیار فرموده اند وحق
متوسط نصیب این فقیر بوده که بآن موفق گشته اگر ایشانان را نیز این خارج را ظل آن خارج می یافتند
از وجود خارجی عالم انکار نمی نمودند و بر وهم وتخیل اقتصار نمی فرمودند و انکار از وجود خارجی از صفات واجب
اثبات الوجود نیز نمی کردند و اگر علما نیز آگاه می گشتند هرگز ممکن را وجود اصلی ثابت نمی کردند و بر وجود ظلی اکتفا می نمودند
وانچه فقیر در بعضی مکتوبات نوشته است که اطلاق وجود بر ممکن بطریق حقیقت است نه بطریق مجاز منافی
این تحقیق نیست زیرا که ممکن در خارج بوجود ظلی بطریق حقیقت موجود است نه بر سبیل توهم وتخیل کما زعموا
سوال صاحب فتوحات مکیه اعیان ثابته را برزخ گفته است بین الوجود والعدم پس عدم بطور
او نیز داخل حقائق ممکنات گشت پس فرق در میان تحقیق و آن قول چه بود جواب برزخ باین اعتبار
گفته است که صور علمیه را دو رو است روی است که بوجود دارد بواسطهٔ ثبوت علم و روئی
است که بعدم دارد بواسطهٔ خارجی لان الاعیان ما شمت رائحة من الوجود الخارجی عنده و عدمی
که درین تحقیق اندراج یافته است حقیقت دیگر دارد و همچنین انچه در عبارات بعضی اعزه که اطلاق
عدم بر ممکن رفته است مراد از ان معدوم خارجی است نه عدمی که بالتحقیق یافته و او تعالی
از ان اسما و صفات که در علم تفصیل وتمیز یافته اند و در مرایای عدمات منعکس گشته حقائق
ممکنات شده اند و راء وراء و راء است پس با عالم او را سبحانه هیچ وجه مناسبت نباشد ان الله لغنی
عن العالمین او را سبحانه با عالم عین ومتحد ساختن بلکه نسبت دادن برین فقیر بسیار گران است
ـــه آن ایشانند و من چنینم یا رب ٭ سبحان ربک رب العزت عما یصفون وسلام علی المرسلین

سیرے کہ بعد از سیر آفاق وانفس میسر گردد سیر در اقربیت حق است سبحانہ وتعالی زیرا کہ فعل او تعالی نیز از ما بما نزدیکتر ست وہمچنین صفت او تعالی از ما وا ز فعل و تعالی نیز بما نزدیکتر ست وذات او تعالی ہم از ما وہم از فعل وصفت او سبحانہ بما نزدیکتر ست سیر درین مراتب سیر در اقربیت است حقیقت تجلی فعل وتجلی صفت وتجلی ذات درین موطن متحقق میشود واز سلطنت وہم ودائرہ خیال اینجا نجاتی حاصل میگردد زیرا کہ سلطان وہم وخیال را در بیرون دائرہ آفاق وانفس سلطنت میسر نیست بنہایت وہم تا نہایت ظل است ہرجا ظل نبود وہم نبود پس ناچار در ولایت ظلی خلاصی از قید وہم بعد موت میسر شود کہ وہم او بعدم آرد و در ولایت اصلی کہ ولایت کبری است خلاصی از قید وہم وخیال درین نشاء میسر است باوجود وہم از قید وہم آزادی است آنچہ طائفۂ اولی را در آخرت است طائفۂ اخری را اینجا میسر است در ولایت ظلی درین نشاء حصول مطلوب غیر از منحوت وہم وخیال نیست و در ولایت اصلی مطلوب از علت تراش وہم منزہ ومبرا است ما نا کہ حضرت ملا آدم از حیطہ وہم وقید خیال ہم تنگ آمدہ آرزوی موت مینماید تا بود کہ مطلوب را عریان از لباس وہم وخیال در کنار کشد و در مبادی موت منع عافاک اللہ نمودہ میفرمایدـــــ من شوم عریان ز تن او از خیال ٭ تا خرام در نہایات الوصال ٭ بشنو آنکہ گفتیم در آفاق وانفس تجلیات ظلال افعال وصفات است نہ تجلیات نفس افعال وصفات بیانش آنست کہ تکوین از صفات حقیقیہ است چنانچہ مذہب علماء ماتریدیہ است شکر اللہ تعالی سعیہم نہ از صفات اضافیہ کما زعمت الاشعریۃ درین صفت چون رنگ اضافت غالب است نظیر بصفات دیگر از صفات اضافیہ گمان بردہ اند نہ ہمچنین است بلکہ آن صفت از صفات حقیقیہ است کہ رنگ اضافت آن ممتزج گشتہ است واین صفت تکوین پایان ترجمیع صفات است برنگ صفات عالیہ دارد شمول نصیبے از علم وحیوۃ وارد وظلی از قدرت وارادت نیز دارد واین صفت تکوین راجزئیات است کہ فی الحقیقت ظلال وی اند ہمچون تخلیق وترزیق واحیاء وامانت وانعام وایلام واین جزئیات داخل افعال اند کہ فی الحقیقت ظلال آن صفت اند واز دائرہ صفات حقیقیہ خارج واین فعل را دو وجہ است وجہیست بفاعل ووجہیست دیگر بمفعول واین دو وجہ در نظر کشفی متمائز اند وجہ اولی عالیست ووجہ ثانیہ سافل وایضاً وجہ اولی در نظر ہمچو اصل می در آید ووجہ ثانیہ در رنگ ظل آن اصل وایضاً وجہ اول رنگے از وجوب دارد ووجہ ثانی رنگے از امکان این وجہ ثانی مبادی تعینات غیر انبیا است علیہم الصلوات والتسلیمات واز اولیاء کرام وسائر انام واین فعل حق جل سلطانہ چون باعتبار

سلمه الله تعالی صدور یافت در بیان آنکه معامله آفاق و انفس داخل ظلال ست و در بیان ولایت صغرے و کبری و کمالات نبوت و تحقیق حقیقت تجلی افعال که بعضے صوفیه را رو داده اند که آن ظل فعل حق ست نه عین فعل بصفات و ذات + الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی هرچه در مرایای آفاق و انفس ظاهر شود بداغ ظلیت متسم است پس سزاوار نفی بود تا اثبات نموده آید و چون معامله از آفاق و انفس گذشت از قید ظلیت رست و شروعی در تجلی فعل و صفت متیسر گشت و معلوم شد که قبل ازین هر تجلی که رو داده بود در سیر آفاقی و انفسی اگرچه آن را تجلی ذات دانند همه تعلق بظلال فعل و صفت داشت نه بنفس فعل و صفت بذات خود چه رسد تعالی و تقدس زیرا که دائرۂ ظلیت بنهایت انفس منتهی میگردد پس هرچه در آفاق و انفس ظهور کند داخل آن دائره است فعل و صفت نیز هرچند فی الحقیقة ظلال حضرت دانند تعالی و تقدس اما داخل دائرہ اصل اند و ولایت انیمرتبه ولایت اصلی است بخلاف ولایت مرتبۂ سابق که بآفاق و انفس تعلق دارد که ولایت ظلی ست منتهیان دائرہ ظل را باتجلی برقی که ناشی از مرتبۂ اصل است متیسر است که یکساعت از قید آفاق و انفس وارهانند و جمعیکه از دائرہ آفاق و انفس درگذشتند و از ظل باصل پیوستند ضیاء تجلی برقی در حق ایشان دائمی ست چه مسکن و ماوای این بزرگواران دائرہ اصل است که تجلی برقی ناشی ازان ست بلکه معامله این بزرگواران از تجلیات و ظهورات فوق است زیرا که هر تجلی و ظهور بهر مرتبه که تعلق کند از شائبۂ ظلیت بیرون نیست و گرفتارے اصل الاصل ایشانرا از ظل فارغ ساخته است و از زیغ البصر خلاص کرده نهایت کمال در ولایت ظلی که ولایت صغری است به تجلی برقی حصول می پیوندد این تجلی برقی قدم اول ست در ولایت کبرے که ولایت انبیاست علیهم الصلوات والتسلیمات و ولایت صغری ولایت اولیاست قدس الله تعالی اسرارهم ازینجا تفاوت ولایت اولیا و ولایت انبیا باید دریافت صلوات الله تعالی و تسلیماته سبحانه علیهم که نهایت آن ولایت بدایت این ولایت ست از کمالات نبوة انبیا علیهم الصلوات والتحیات چه گوید که بدایت نبوت نهایت این ولایت است مگر حضرت خواجه نقشبند قدس سره نصیبے از ولایت انبیا علیهم الصلوات والتحیات به تبعیت و وراثت فراگرفته اند که گفته ما نهایت را در بدایت درج میکنیم این فقیر اینقدر میداند که نسبت و حضور نقشبندیه چون بکمال برسد بولایت کبری می پیوندد و از کمالات آن ولایت حظ وافری گیرد بخلاف طرق دیگران که نهایت کمال شان تا تجلی برقی ست باید دانست

۱۶۹

وامتناع از آن حضرت تعالی مسلوب است پس قسم رابع پیدا شد سوای وجوب و امکان و امتناع و حال آنکه
انحصار عقلی ثابت شده است درین اشیاء ثلثه گوئیم که این انحصار ماهیت را ست نسبت بوجود آن بحیث
لا نسبة للماهية الى الوجود لا انحصار كما فى ذات الواجب تعالى وصفاته سبحانه فان ذاته تعالى موجودة بذاته لا بالوجود
عينا كان او زائدا وصفاته تعالى موجودة بذاته سبحانه من غير ان تخلل فيها وجود فذاته تعالى وصفاته سبحانه فوق
هو ولا والثلثة المنحصرة غاية ما فى الباب ما تصور ذاته تعالى وتعقل صفاته سبحانه بالوجوه والاعتبارات فلا سبيل
الى الكنه عرض لذاته سبحانه فى الوجود التصورى الظلى الوجوب كما هو المناسب والأليق بعنايته تعالى وعرض لصفاته
سبحانه فى الوجود الذهنى الامكان كما هو المناسب لها لاحتياجها الى الذات فذاته تعالى وصفاته سبحانه فى حد نفسها
فوق مرتبة الوجوب والامكان بل فوق مرتبة الوجود ايضا وباعتبار الوجود التصورى الظلى الوجوب يناسب الذات
تعالى والامكان يناسب الصفات تعالت وتقدست فى الصفات تعالت من حيث الوجود الخارجى لا واجبة ولا
ممكنة بل هى فوق الوجوب والامكان وباعتبار الوجود الذهنى ممكنة ولا يلزم من هذا الامكان الحدوث لما انه ليس
لذواتها كما فى الممكنات بل لوجوداتها الظلية ويناسب هذه المعرفة ما قاله ارباب المعقول من ان الكلية والجزئية تعرضان
للماهية باعتبار خصوصية الوجود الذهنى فلا يوصف بها الماهية حال الوجود الخارجى فزيد الموجود فى الخارج مثلا قبل التعقل
ليس بجزئى كما انه ليس بكلى بل عرض له الجزئية بعد الوجود الذهنى الظلى بل نقول جميع النسب والاضافات والاحكام
والاعتبارات التى تحمل عليه تعالى كالالوهية والازلية غير الصفات الثمانية الموجودة انما يصدق عليه سبحانه باعتبار
التصور والتعقل والا فالذات من حيث هو غير متصف بصفة ولا مسمى باسم ولا محكوم بحكم فصاحب الشرع تعالى
انما اطلق على ذاته اسما واحكاما باعتبار التناسب والتشابه لتكون قرينة الى افهام المخلوقات وليكون التكلم
منهم على قدر عقولهم كما يقال لزيد الموجود فى الخارج بدون ملاحظة وجوده الذهنى انه جزئى على سبيل التشبيه
والتنظير وليكون حكمهم بالجزئية لزيد انسب واشبه من حكمهم بانه كلى فكذلك الحكم بالوجوب والوجود على الذات
انسب واعلى واولى وانسب من الحكم بالامكان والامتناع والا فلا سبيل الى جناب قدسه تعالى وجوب
ولا وجود كما لا يليق بجناب تنزيهه تعالى امكان وامتناع فافهم هذه المعرفة الشريفة المقدسة فانها
اساس الدين وخلاصة علم الصفات والذات تعالت وتقدست وما تكلم بها احد من العلماء ولا احد
من الكبراء واستاثر الله سبحانه هذا العبد بهذه المعرفة والسلام على من اتبع الهدى مکتوب چهارم
بسیادت مآب میر محمد نعمان صدور یافته در بیان آنکه علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین که بعضے

چنین رنگی از وجوب دارد و رنگی از امکان ناچار ممکن باشد زیراکه مرکب از واجب و ممکن ممکن ست وایضاً این فعل چون باعتبار جهت فوقانی روی بقدم دارد باعتبار جهت تحتانی قدمی در حدوث ناچار حادث باشد زیراکه مرکب از قدیم و حادث حادث است و جمعیکه فعل حق را جل سلطانه قدیم گفته اند نظر بجهت اولی است و جمعی دیگر که حادث دانسته اند منظور ایشان جهت اخری ست نظر طائفه اولے بلند است و نظر طائفه ثانیه پست هرچند هر دو فریق از حق دو طرف مانده است و حق متوسط آنست که این فقیر بآن انبیاز یافته است ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم مثل این تحقیق در صفات حقیقیه نیز در بعضے از مکاتیب تحقیق یافته است طلب نمایند باید دانست که وجه ثانیه در فعل عبارت از خلق خاص است که تعلق بزید گرفته است و این خلق زید گویا جزئی ست از جزئیات مطلق خلق مثلاً و این خلق خاص که تعلق بزید گرفته است نیز جزئیات دارد در رنگ خلق ذات زید و خلق صفات زید و خلق افعال زید و این جزئیات خلق زید در رنگ ظلال اند مر آن خلق زید را که بیچون کلیست و خلق فعل زید را نیز ظلے است و مظهری و آن کسب زید ست که تعلق بفعل نموده است این کسب را زید از خانهٔ پدر خود نیاورده است بلکه کسب او پرتوی است از خلق حق جل و علا پس ازین معارف معلوم گشت که فعل ظل تکوین ست و وجه ثانیه از فعل ظل ست مر وجه اولی را چنانچه تحقیق یافته است و وجه ثانیه را نیز ظلی ست که خلق زید بود مثلاً و خلق زید را نیز ظلی است که خلق فعل زید بود و این ظل را نیز ظلی ست که کسب زید باشد چون این علوم دانستی بدانکه در نظر سالکان در وقت سلوک مثلاً چون نسبت کسب زید از زید منتفی گردد و اضافت آن بزید مرتفع شود ناچار فاعل آن فعل حق را میدانند تعالی و تقدس بلکه افعال متکثره و متباینه خلائق را فعل یک فاعل می یابند و ظهور آنمعنے را تجلی افعال می انگارند انصاف بباید داد که این تجلی تجلی فعل حق است سبحانه یا تجلی ظلی از ظلال آن فعل ست که بمراتب تنزل نموده اسم ظلیت یافته است بر تجلی فعلی تجلیات دیگر را قیاس باید کرد که بظلے از ظلال کفایت نموده اصل اصل انگاشته اند و بجوز و مویز آرام یافته باید دانست که وجوب وجود چونکه نسبت و اضافت است ناچار در مرتبهٔ فعل یافته شود و چون این نسبت بعالم مناسبت ندارد بلکه مخصوص بصانع عالم است تعالی و تقدس پس بوجه اولی از فعل که بالا ذکر یافته است مناسب باشد اگر گویند ازین بیان لازم می آید که وجوب در مرتبهٔ ذات و صفات تعالی و تقدس ثابت نباشد و ذات و صفات او تعالی و تقدس واجب گفته نشود پس وجوب از حضرت ذات و صفات مسلوب بود چنانچه امکان

هر مائة مجددی گذشته است اما مجدد مائة دیگر است و مجدد و الف دیگر چنانچه در میان مائة و الف فرق ست در مجددین اینها نیز ہمانقدر فرق ست بلکه زیاده ازان و مجدد آنست که هرچه دران مدت از فیوض بامتان برسد بتوسط او برسد اگرچه اقطاب و اوتاد آن وقت بود و بدلا و نجبا باشند ؎ خاص کند بندهٔ مصلحت عام را ؛ والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات العلی و علی جمیع اخوانه من الانبیاء والمرسلین والملائکة المقربین و عباد الله الصالحین اجمعین مکتوب پنجم بمیر شمس الدین علی خلخالی صدور یافته در بیان آنکه صفات او تعالی دو اعتبار دارند اول اعتبار حصول آنها است فی انفسها و اعتبار دوم قیام آنها است بذات و هر دو اعتبار متمیز در خارج اند ✦ الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی مخدوما صفات واجبی جلسلطانه که موجود اند و قیام بذات وار ند تعالی و تقدس دو اعتبار دارند اعتبار اول آنکه فی حد ذاتها ثابت اند و اعتبار دوم آنکه قیام بذات واجب وارند تعالی و تقدس باعتبار اول مناسبته بعالم دارند و مبادی تعینات اند باعتبا دوم از عالم مستغنی اند و هیچ توجهی بعالم و عالمیان ندارند و ایضاً در نظر کشفی باعتبار اول از ذات تعالی و تقدس منفک مینماید و اثبات ذات تعالی و تقدس ماورای اینها نموده می آید و باعتبار ثانی نه چنین اند و انفکاک متصور نه و ایضاً باعتبار اول حجاب ذات اند تعالی و تقدس و باعتبار ثانی احتجاب نوع ست در رنگ آنکه بیاضی که قائم بجامه باشد حجاب جامه نیست غایة ما فی الباب بیاض بهر دو اعتبار حصول نفسی و حصول قیامی حجاب ذات نیست هرچند محسوس همان بیاض ست اما حجابیت مرفوع است بخلاف صفات واجبی تعالی و تقدس باعتبار اول حاجب اند و باعتبار ثانی غیر حاجب و فرق در میان این دو اعتبار اندک خیال نکنی این فقیر با وجود جذب قوی و سرعت سیر ما بین این دو اعتبار را نزدیک به پانزده سال قطع کرده است علماء متقدمین بفرق این دو اعتبار مهتدی نگشته اند که حصول عرض فی نفسه همان حصول قیامی او ست در جوهر و از علماء متاخرین بعضی بفرق این دو اعتبار راه یافته اند و تحقیق نموده اند که حصول نفسی عرض دیگر ست و حصول قیامی دیگر لان العرض یقال فی حقه انه وجد فقام فی الوجود غیر القیام این تحقیق متاخران که در عرض نموده اند گوئیا زینه بود از برای عروج مستمندی و وسیله بود از برای حاجتمندی بسیار ے از تحقیقات کلامی و فلسفی درین سیر و سلوک مدد نموده است و واسطهٔ معارف الٰهی جلشانه گشته والسلام علی من اتبع الهدے

صوفیہ قرار داده اند فی الحقیقة دو شطر اند از سه شطر علم الیقین و یک شطر علم الیقین در پیش است تا بعین الیقین چه رسد ٭ بیان آنکه صاحب این علوم مجدد این الف ست و الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی ٭ مرقومی که نیست که از احوال خیر مآل خود اطلاع بخشیده اند المسئول من الله سبحانه سلامتکم و استقامتکم بدانند که علم الیقین عبارت از شهود آیات ست که افاده یقین علمی نماید این شهود فی الحقیقة استدلال ست از اثر بمؤثر پس انچه از تجلیات و ظهورات و مرایای آفاق و انفس دیده شود همه از قبیل استدلال اثر بمؤثر است اگرچه آن تجلیات را تجلیات ذاتیه نامند و آن ظهورات را بی کیف خوانند چه ظهور شیئ در مرآت حصول اثریست از آثار آن شیئ بحصول عین آن شیئ پس سیر آفاقی و انفسی بتمامه قدم از دائرهٔ علم الیقین بیرون نکشد و غیر از استدلال از اثر بمؤثر نصیب آن بنا شد قال الله تبارک و تعالی سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی تبین لهم انه الحق دیگران سیر آفاقی را از علم الیقین دانسته اند و عین الیقین و حق الیقین در سیر انفسی اثبات نموده اند و بیرون آنفس سیر نگفته ع آن ایشا نند و من چنینم یا رب ٭ میدانند که حضرت حق سبحانه به بنده از بنده نزدیکتر است پس از بنده تا حق جل و علا در جانب اقربیت سیر دیگر متخلل است که وصول بقطع آن منوط است این سیر ثالث نیز فی الحقیقة مثبت علم الیقین است هر چند دائرهٔ ظلیت بیرون ست امّا از شائبهٔ ظلیت پاک و مبرا نیست زیرا که اسماء و صفات واجبی جل سلطانه فی الحقیقة ظلال حضرت ذات اند تعالی و تقدس و هر جا شوب ظلیت است داخل آثار و آیات است پس ایشانان از سه سیر علم الیقین یک سیر اول را مخصوص بعلم الیقین ساخته اند و سیر دوم آنرا محصل عین الیقین و حق الیقین گردانیده اند و به سیر ثالث لب نکشاده تا دائرهٔ علم الیقین تمام شود عین الیقین هنوز در پیش است ع قیاس کن زگلستان من بهار مرا ٭ از عین الیقین و حق الیقین چه گویید و اگر گوید که فهم کند که دریابد این معارف از حیطهٔ ولایت ارباب ولایت در رنگ علمای ظواهر در ادراک آن عاجز اند و در درک آن قاصر این علوم مقتبس از مشکوة انوار نبوت اند علی اربابها الصلوة و السّلام و التحیة که بعد از تجدید الف ثانی به تبعیت وراثت تازه گشته اند و بطراوت ظهور یافته صاحب این علوم و معارف مجدد این الف است کما لا یخفی علی الناظرین فی علومه و معارفه التی تتعلق بالذات و الصفات و الافعال و تتلبن بالاحوال و المواجید و التجلیات و الظهورات فیعلمون ان هؤلاء المعارف و العلوم وراء علوم العلماء و وراء معارف الاولیاء بل علوم هؤلاء بالنسبة الی تلک العلوم قشر و تلک المعارف لب ذلک القشر و الله سبحانه تعالی الهادی و بدانند که برسر

علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام والتحیۃ موطن ومسکن در مقام ملاحت دارد بواسطۂ غلبہ محبت ولایت محمدیہ علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام والتحیۃ نسبت محبوبیت غالب است ونسبت محبیت مغلوب ومستور ای فرزند با وجود اینمعاملہ کہ بخلقت من مربوط بودہ است کارخانہ عظیم دیگر من حوالہ فرمودہ اند وبرای پیری ومریدی مرا نیاوردہ اند ومقصود از خلقت من تکمیل وارشاد خلق نیست معاملۂ دیگر است وکارخانۂ دیگر درین ضمن ہرکہ مناسبت دارد فیض خواہد گرفت والا اساعلہ تکمیل وارشاد نسبت بآن کارخانہ امریست ہمچون مطروح فی الطریق دعوت انبیا علیہم الصلوات والتسلیمات نسبت بمعاملات باطنیہ ایشان ہمین حکم دارد ہرچند منصب نبوت ختم یافتہ است اما از کمالات نبوت وخصائص آن بطریق تبعیت ووراثت اکمل تابعان انبیا را نصیب است علیہم الصلوات والتحیات مکتوب ہفتم بفقیر حقیر عبد الحی کہ جامع این مکتوبات شریف است صدور یافتہ در بیان مراتب پنجگانہ محبوبیت ومحبیت ومحبت وحب ورضا ومرتبۂ فوق آنہا وخصوصیت ہر کدام آنہا بہ پیغمبری وما ینا سب ذلک الحمد للہ وسلام علی عبادہ الذین اصطفی والحمد للہ الذی انعم علینا وہدانا الی الاسلام وجعلنا من امۃ حبیبہ محمد المصطفی علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ والسلام بدان ارشدک اللہ تعالی در محبت ذاتیہ کہ حضرت ذات تعالی وتقدس خود را دوست دارد سہ اعتبار محبوبیت ومحبیت ومحبت ظہور کمالات محبوبیت ذاتیہ بخاتم الرسل علیہ وعلی آلہ وعلیہم الصلوات والتسلیمات مسلم است غایۃ ما فی الباب در جانب محبوبیت دو کمال ست فعلی وانفعالی فعلی اصل ست وانفعالی تابع آن لیکن انفعال علت غائی است مر فعل را ہرچند در وجود متاخر است اما در تصور متقدم وظہور کمالات محبت نصیب حضرت کلیم اللہ است علی نبینا وعلیہ الصلوٰۃ والسلام واعتبار سوم کہ نفس محبت است ابو البشر حضرت آدم علی نبینا وعلیہ الصلوٰۃ والسلام اولا در انجا مشہود گشت ثانیا حضرت ابراہیم نیز علی نبینا وعلیہ الصلوٰۃ والسلام ہمانجا مشہود شد وثالثا حضرت نوح نیز در ہمان اعتبار بنظر در آمد والامر الی اللہ سبحانہ حضرت ذات تعالی وتقدس چنانچہ خود را دوست میدارد کمالات اسمائی وصفاتی وافعالی خود را نیز دوست میدارد وظہور این محبت حضرت تعالی وتقدس مر اسما وصفات خود را در حضرت خلیل اتم ست علی نبینا وعلیہم الصلوٰۃ والسلام وظہور محبوبیت اسمائی وصفاتی وافعالی در انبیاء دیگر متحقق ست علی نبینا وعلیہم الصلوٰۃ والسلام والتحیات در رنگ ظہور محبیت اینہا وچون اسما وصفات وافعال را ظلال است ظہور محبوبیت آن ظلال بتوسط اصول انبیا نصیب اولیای مراد ان ومحبوبان است در رنگ محبیت آن ظلال کہ نصیب اولیای مریدین ومحبین است فوق مقام محبت ذاتیہ مقام حب است کہ جامع اعتبارات ثلثہ است واجمال آنہا ومقام رضا فوق مقام محبت وحب است چہ مرتبۂ رضا فوق مرتبۂ محبت است

مکتوب ششم
و التزام متابعة المصطفى وعلی آله و اصحابه من الصلوات انمها ومن التسلیمات اکملها
بمخدوم زادگی جامع علوم عقلیه و نقلیه مجد الدین خواجه محمد معصوم سلمه اللہ تعالی صدور یافته در بیان بعضے
از اسرار غامضه و از انجا وجه امر اتباع پیغمبر با مر ملت حضرت ابراہیم را علیہما الصلوۃ والسلام مفہوم می گردد

الحمد للہ وسلام علی عبادہ الذین اصطفی انکارم که مقصود از آفرینش من آنست که ولایت محمدی لعو لایت ابراہیمی
علیہما الصلوات والتحیات منصبغ گردد وحسن ملاحت این ولایت با جمال صباحت آن ولایت ممتزج شود
و ورد فی الحدیث اخی یوسف اصبح وانا املح باین انصباغ و امتزاج مقام محبوبیت محمدیہ بدرجہٴ علیہ رسد مانا
که مقصود از امر باتباع ملت ابراہیم علی نبینا وعلیہ الصلوۃ والسلام حصول این دولت عظمی بودہ است و
طلب صلوات وبرکات مماثل صلوات و برکات حضرت ابراہیم علی نبینا وعلیہ الصلوۃ والسلام برائے این
غرض بودہ ملاحت وصباحت ہر دو مبنی از حسن ذات اند تعالی برخ صفات لیکن حسن صفات وافعال و آثار ہمہ
مستفاد از حسن صباحت است که کثیر البرکۃ است حسن ملاحت بحضرت اجمال مناسب تر است گویا ملاحت مرکزی
است حسن را وصباحت دائرۂ آن مرکز و درحضرت ذات تعالی و تقدس چنانچه بساطت است وسعت است نیز نہ
آن بساطت و وسعت که در فہم ما در آید و نہ آن اجمال و تفصیل که مدرک ما گردد و لا تدرکہ الابصار و ہو یدرک الابصار
و ہو اللطیف الخبیر بساطت و وسعت که در حضرت ذات تعالی اثبات بینما یم از یکدیگر جدا اند نہ آنکه عین یکدیگر اند چنانچه
بعضے گمان بردہ اند ما تمیزی که در میان انبیا دران مرتبہ ثابت است خارج از حیطۂ ادراک ما است وبیرون از
دائرۂ افہام ما پس ملاحت و صباحت نیز در ان مرتبہ متمیز باشند و احکام یکدیگر از ہمدگر جدا بوند و کمالاتی که باینہا متعلق
شوند از ہمدگر جدا باشند وانچه مقصود از آفرینش خود دید انستم معلوم شد که بحصول پیوست و مسئول ہزار سالہ باجابت
قرین گشت الحمد للہ الذی جعلنی صلۃ بین البحرین و مصلحا بین الفئتین اکمل الحمد علی کل حال والصلوۃ والسلام علی
خیر الانام وعلی اخوانه الکرام من الانبیاء والملائکۃ العظام وچون صباحت نیز برنگ ملاحت متلون
گشتہ است لاجرم مقام خلت ابراہیمی نیز وسعتے پیدا کردہ است و محیط حکم مرکز نیز یافتہ باید دانست
که مقام محبت بمرتبہ ملاحت مناسبت دارد و مقام خلت بمرتبہ صباحت در محبت محبوبیت
صرف نصیب خاتم الرسل است علیہ وعلیہم الصلوۃ والسلام و محبت خالص مخصوص بحضرت کلیم علی
نبینا وعلیہ الصلوۃ والسلام و حضرت خلیل علی نبینا وعلیہ الصلوۃ والسلام نسبت یاری و ندیمی دارد محب و محبوب دیگر
است و یار و ندیم دیگر بہر کدام نسبت علیحدہ است و این فقیر چون مربای ولایت محمدیہ و ولایت موسویہ است

حاصل کرده اند و خص خواص غیب الغیب را در پس پرده های ظلال جمال و جلال و ورای سرادقات تجلیات و
ظهورات مطالعه نموده ایمان بغیب حاصل نموده اند و متوسطان ظلال را اصل انگاشته و تجلیات عین متجلی دانسته بایمان
شهودی خرسند اند و در حق ایشان ایمان بالغیب نصیب اعداء است کل حزب بما لدیهم فرحون باعث تصدیع آنکه
مولانا عبد الغفور و مولانا حاجی محمد از یاران مخصوص اند هر چه قسم احسان در باب مشار الیهما بوقوع آید موجب امتنان
فقیر است ع باکریمان کارها دشوار نیست • والسلام **مکتوب نهم** بملا عارف ختنی صدور یافت در بیان فضائل
کلمه طیبه لا اله الا الله و تحقیق مقام تنزیه و بیان آنکه ایمان بغیب وقتی متحقق شود که معامله باقربیت رسد چه آن معامله از
ضبط وهم و خیال بیرون است الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی مولانا محمد عارف ختنی نخست نفی آلهه باطله نموده
اثبات معبود بحق جل سلطانه نماید و هر چه بداغ چونی و چندی متسم است آنرا تحت لا در آورده باید ساخت ایمان بخدای بیچون
جل شانه حاصل کند تمامترین چه در نفی و اثبات کلمه طیبه لا اله الا الله است قال علیه و علی آله الصلوة والسلام افضل الذکر لا اله
الا الله و قال علیه و علی آله الصلوة والسلام حاکیا عن الله سبحانه لو ان السموات السبع و ما فیهن غیری و الارضین السبع فی
کفة و لا اله الا الله فی کفة لمالت بهن لا اله الا الله چرا افضل نباشد و راجح نباید که یک کلمه آن نفی جمیع ماسوای مینماید چه
سموات و چه ارضین چه عرش و چه کرسی چه لوح و چه قلم و چه عالم و چه آدم و کلمه دیگر آن اثبات معبود بحق میفرماید جل شانه
که خالق سموات و ارضین است ماسوای حق جل و علا هر چه هست از آفاق و انفس همه بداغ چونی و چندی متسم است اینجا که
در مرایای آفاق و انفس متجلی شود بطریق اولی چند و چون خواهد بود که شایان نفی است پس معلوم و موهوم و مشهود و محسوس
ما همه بچون و بچگونه متصف است بصفت حدوث و امکان معبود نمی تواند که معلوم و محسوس ما منحوت ماست و مجعول تنزیهی که در علم
ما آن متعلق شود عین تشبیه است و کمال که باندازه فهم ما بود عین نقص پس آنچه بر ما تجلی و مکشوف و مشهود گردد همه غیر حق
است سبحانه و تعالی و وراء الوراء است حضرت خلیل علی نبینا و علیه الصلوة والسلام فرماید اتعبدون ما تنحتون و الله خلقکم و ما
تعملون و منحوت ما خواه بدست تراشیده باشیم و خواه بعقل و وهم همه مخلوق حق است سبحانه و شایان عبادت نه شایان عبادت
آن خدای بیچون و بیچگونه است که دست وهم ما از دامن ادراک وی تعالی کوتاه است و دیده کشف و شهود ما از
شهود عظمت و جلال او سبحانه خیره و تباه پس ایمان باینچنین خدای بیچون و بیچگون جل شانه میسر نشود مگر بطریق غیب
چه ایمان شهودی ایمان باو نیست تعالی بلکه ایمان است بمنحوت خود که از مخلوقات اوست تعالی و تشریک است
ایمان غیر او با ایمان او تعالی بلکه ایمان بغیر است و بس اعاذنا الله سبحانه عن ذلک ایمان بغیب وقتی میسر شود که وهم سریع
السیر را آنجا جولانگاه نماند و هیچ چیز از انجا در متخیله منتقش نگردد و این معنی در اقربیت او تعالی متحقق است که از حیطه وهم

زیرا که در محبت وجود نسبت ست اجمالاً وتفصیلاً ودر مقام رضا خروج نسبت که مناسب حضرت ذات است تعالی و تقدس فوق مقام رضا قدمی نیست مگر خاتم الرسل علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات ازان مقام خبر داده که فرموده علیه وعلی آله الصلوة والسلام لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب ولا نبی مرسل در حدیث قدسی مگر بایں خصوصیت اشارتست که وارد شده یا محمد انا وانت وماسواک خلقت لاجلک فقال محمد علیه وعلی آله الصلوة والسلام اللهم انت وما انا وماسواک ترکت لاجلک محمد رسول الله را صلی الله علیه وعلی آله وسلم امروز چه دریابند وعظمت وبزرگی ایشان را درین نشاء چه شناسند که حق با مبطل درین دار ابتلا ممتزج است وحق با باطل مخلوط در روز قیامت بزرگی ایشان معلوم خواهد گشت که امام پیغمبران باشند وصاحب شفاعت ایشان و آدم ومن دونه همه تحت لوای ایشان بوند علیه وعلی جمیع الانبیاء والمرسلین من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها جائز ست که در انموطن خاص که فوق مقام رضا است خادمی را از خادمان اولش خور ایشان بوراثت وتبعیت جا دهند وبطفیل محرم آن بارگاه سازند ع برکریمان کارها دشوار نیست، همینی مستلزم مزیت غیر انبیا بر انبیا نیست علیهم الصلوات والتحیات چه خادم را با همگنان مخدوم چه مساوات وتابع را با همسران متبوع چه نسبت اصل مقصود دیست وتابع طفیلی نهایت معامله تابع بفضل جزئی میکشند که دران محظور نیست چه هر حائک وحجام باعتبار صنعت خود بر عالم ذی فنون فضل دارد که از حیز اعتبار ساقط است کانها اشارات ورموز وبشارات وکنوز لا نصیب منها للاکثر الا ان یؤمنوا بها بحسن الظن فینتج ایمانهم ثمرات تشفع لهم والله سبحانه الموفق والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی جمیع اخوانه من الانبیاء والمرسلین والملائکة المقربین من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها

مکتوب هشتم بخانخانان صدور یافته در بیان فرق ایمان غیب اخص خواص وایمان عوام وایمان متوسطان

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی ع از هرچه میرود سخن دوست خوشتر است، قال الله تبارک وتعالی واذا سالک عبادی عنی فانی قریب وقال الله تعالی مایکون من نجوی ثلثة الا هو رابعهم ولا خمسة الا هو سادسهم ولا ادنی من ذلک ولا اکثر الا هو معهم اینما کانوا اقربیت ومعیت او تعالی بیچون ذات او سبحانه بیچون وبیچگونه است زیرا که چون را به بیچون راه نیست پس هرچه از معنی قرب ومعیت بعقل وفهم ما مدرک شود ویا بکشف وشهود ما در آید او تعالی ازین معنی منزه ومبرا است که ور مذهب مجسمه دارد وایمان آریم که او تعالی قریب وباما است اما معنی قرب ومعیت ندانیم که چیست درین نشاء نهایت نصیب اکمل ایمان بغیب است بذات وصفات او تعالی که دوربینان بارگاه الست، پیش ازین پی نبرده اند که هست + ایمان بغیب که نصیب اخص خواص است در رنگ ایمان عجب عام نیست عوام بسماع یا باستدلال ایمان بغیب

باشد نسبت بدریای محیط بل اقل عرش آن است که حضرت حق سبحانه وتعالی آنرا عظیم می نامد و سر استوا آن جا اثبات می فرماید و
قلب عارف را بواسطهٔ جامعیت بر سبیل تشبیه و تمثیل عرش الله می گویند چنانچه عرش مجید برزخ است در میان عالم امر و عالم
کبیر و جامع است هر دو طرف خلق و امر را قلب نیز برزخ است میان عالم خلق و عالم صغیر و جامع است هر دو طرف خلق و امر
آن عالم پس قلب را نیز بر سبیل تشبیه عرش میتوان گفت لیکن قابلیت ظهور انوار قدم که از شائبهٔ ظلیت منزه و مبرا است مخصوص
بعرش مجید است هیچکس نه از عالم خلق و نه از عالم امر و نه از عالم کبیر و نه از عالم صغیر این قابلیت دارد و غیر از عرش مجید قلب عارف کامل
بواسطهٔ علاقهٔ جامعیت و برزخیت از ان انوار اقتباس مینماید و نصیبی از جهت آن بدست می آرد بعد عرش و قلب عارف تمام المعرفة هر جا ظهور است
بداغ ظلیت تسلیم است و بوئی از اصل نیافته بایزید اگر از سکر اینچنین گوید بر سر سلاماً از جنید که مدعی صحو است این سخن زیبا نیست چه کنند که از حقیقت
معامله آگاهی نیافته اند و از گرداب دریای ظلیت بساحل نشتافته اند این سخن هر چند امروز در نظر اکثر خلق مستبعد مینماید اما امروز و فردا نزدیک
است استعجال نمایند اتی امر الله فلا تستعجلوه سبحانه وتعالی عما یشرکون و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات
والتسلیمات العلی علی جمیع الانبیاء والمرسلین و علی الملائکة المقربین و علی سائر الصالحین و علی المؤمنین والمؤمنات اجمعین

مکتوب یازدهم بمخدوم زادگی حقائق و معارف آگاهی مظهر فیض الهی مجد الدین خواجه محمد معصوم صدور یافته در بیان بعضی از خصائص مظهر ذوق عرشی و معنی تاویلی کریمهٔ الله نور السموات والارض الآیة و بعضی از خواص کمالات انسان و فضائل جزو ارضی و ما یناسب ذلک

نحمده و نصلی علی نبیه و نسلم علیه و علی آله الکرام عالم کبیر با وجود وسعت و تفصیل چونکه هیئت وحدانی ندارد قابلیت ظهور بسیط حقیقی که مجرد از نسب و اعتبارات است
و معرا از تفاصیل شیونات و صفات است ندارد و اشرف اجزای عالم کبیر حضرت عرش رحمن است که محل ظهور انوار حضرت ذات مستجمع الصفات
است جل سلطانه و ماورای عرش مجید هر چه از عالم کبیر است ظهور را قادر آن شائبهٔ ظلیت خالی نیست لهذا رب العالمین استوای آن
در میان اجزای عالم کبیر مخصوص بعرش مجید گردانیده که افضل اجزای آن عالم است زیرا که ظهور ظلی از ظلال فی الحقیقة ظهور او نیست
تعالی تا بعبارت استوا نموده آید و ایضاً ظهوری که آنجاست اصلی است بی تخلل استتار هر چند نور آسمانها و زمین است تعالی اما آن
نور مقرون بحجب ظلال است بی توسط ظلیت در اینها ظهور نفرموده و اینهمه ظهورات مقتبس از انوار ظهور عرشی است
که بحجاب ظلی از ظلال محتجب گشته ظهور فرموده است در رنگ آنکه از دریای محیط بتوسط ظروف آب را هر جا
ببرند و منتفع گردند و در رنگ آنکه از مشعل کلان چراغهای خورد را گیرانند و اطراف و اکناف را بآن چراغها روشن
سازند معنی که در کریمه الله نور السموات والارض مثل نوره کمشکوة فیها مصباح المصباح فی زجاجة الزجاجة کانها کوکب
دری یوقد من شجرة مبارکة زیتونة لا شرقیة ولا غربیة یکاد زیتها یضیئ ولو لم تمسسه نار ایمای است باین معارف
زیرا که در کریمه تمثیل برای آن اختیار افتاده تا ظهور آن نور را در اینها بی توسط نفهمند و ظل را باصل مشتبه

وخیال بیرونست چه هرچند دورتر بود جولانگاه وهم آنجا بیشتر باشد و در سلطنت خیال زودتر داخل شود این دولت مخصوص بانبیا است علیهم الصلوات والتسلیمات ایمان بغیب نصیب این بزرگواران علیهم الصلوات والتسلیمات و بتبعیت و وراثت ایشان هرکرا باین دولت مشرف سازند و ایمان بغیب که عامه مومنان را حاصل ست از حیطه وهم خارج نیست چه وراء الوراء نزد عوام جانب بعد ست که جولانگاه وهم ست و وراء الوراء نزد این بزرگواران علیهم الصلوات والتسلیمات والتحیات در جانب اقرب که وهم را آنجا مجال نیست تا زمانیکه دنیا برپاست و حیات دنیا زنده است از ایمان غیب چاره ندارد چه ایمان شهود اینجا معلوم است و چون نشاء آخرت پرتوی نماید و صورت وهم وخیال را بشکند ایمان شهودی مقبول گردد و از علت جهل و تحت مبرا باشد الکارم که چون محمد رسول الله صلی الله علیه وعلی آله وسلم در دنیا بدولت رویت مشرف گشت اگر ایمان شهودی در حق او علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات اینجا اثبات کنیم محمود بود و از علت جهل و تحت آزاد باشد چنانچه دیگران را فردا موعود است او را اینجا میسر است علیه وعلی آله الصلوة والسلام ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم باید دانست که کلمه نفی را حضرت خلیل علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام تمام کرد و هیچ دریچه از دریچهای شرک نگذاشت که مسدود نساخت لهذا امام انبیا آمد علیهم الصلوة والسلام و پیش قدم ایشان گشت علیه وعلیهم الصلوات والتحیات چه نهایت کمال در نشاء منوط باتمام این نفی است زیرا که ظهور کمالات کلمه طیبه اثبات موقوف بنشاء آخرت است غایة ما فی الباب چون خاتم الرسل علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات درین نشاء بدولت رویت مشرف گشت از کمالات کلمه طیبه اثبات درین نشاء نیز نصیب وافر یافته توان گفت که کلمه اثبات باندازه این نشاء ببعثت ایشان تمام گشت علیه وعلی آله الصلوة والسلام و بهمین معنی تواند بود که تجلی ذات در حق ایشان درین نشاء اثبات مینمایند و دیگران را موعود میسازند والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها

مکتوب دهم بحقائق آگاهی برادر حقیقی حضرت ایشان میان محمد مودود صدور یافت در بیان آنکه هر ظهوریکه باشد بی شائبه ظلیت نیست بخلاف ظهور فوق عرشی و چون قلب بنهایت خود رسد لمعه از انوار عرشی اقتباس مینماید شیخ ابو یزید بسطامی گوید اگر عرش و آنچه در عرش است در زاویه قلب عارف بنهند عارف را از فراخی قلب هیچ احساس آن نشود و شیخ جنید تایید این سخن مینماید و بدلیل اثبات آن میکند و میگوید که حادث چون بقدیم مقرون گردد آنرا اثر نماند یعنی عرش و ما فیه حادث است قلب عارف محل ظهور انوار قدم ست چون آن حادث را با آن قلب اقتران واقع شود مضمحل و متلاشی گردد فکیف محسوس شود عجب هزار عجب و سادات صوفیه که سلطان العارفین و سید الطائفه باشند هرگاه چنین گویند و عرش مجید را در جنب قلب عارف هیچ اعتبار ننهند و عرش را خالی از ظهورات انوار قدم دانسته حادث گویند و قلب را بواسطه ظهور انوار قدم قدیم نامند از دیگران چه گوید و چه نویسد نزد این فقیر که مربی خدمت الهی است آن ست که قلب عارف چون بمقتضای استعداد خاص خود بنهایت النهایه رسد و کمال حاصل کند که فوق آن متصور نباشد قابلیت آن پیدا کند که لمعه از لمعات بی نهایت ظهور انوار عرشی بروی فائض گردد و این لمعه نسبت بآن لمعات قطره

ذات او نخواهد بود و محسوس شخصے مستجمع صفات خواهد گشت و همچنین مفارقت صفات از حضرت ذات تعالی و تقدس
در مراتب ظلال ست و در تصویرات مثال و چون وصول باصل میسر گشت صفات را منفک از ذات تعالی نخواهد یافت
و شهود ذات منفک از شهود صفات نخواهد بود و تجلی صفات که از تجلی ذات جدا ساخته اند و تجلی افعال علیحده دانسته اند
و همه در مقامات ظلال ست بعد از وصول باصل یک تجلی است که متضمن تجلیات ثلثه است مثلاً زید را که می بیند
شهود ذات او از شهود صفات او منفک نیست در همان وقت که زید را می بیند می یابد که او عالم و فاضل ست علم و
فضل چنانچه حجاب رویت او نیستند منفک از و نیز نیند آری اگر زید را تعقل کند و بعنوان ظلیت او را ادراک نماید صفات
از ذات او منفک خواهند بود و حجاب ذات خواهند گشت چنانچه گذشت نمی بینی که مرئی در آخرت ذات مستجمع صفات
است تعالی و تقدس نه ذات معرا از اسماء و صفات که آن مجرد اعتبار است زیرا که ذات را از صفات هرگز تجرد
نیست و صفات از ذات هرگز منفک نیستند تجرد بآن اعتبار گویند که عارف کامل را چون گرفتاری ذات تعالی
و تقدس استیلا می یابد ملاحظه اسماء و صفات از نظر او ساقط میگردد و غیر از ذات احدیت تعالی هیچ مشهود او نمی ماند
پس تجرد ذات تعالی و تقدس از صفات باعتبار نظر عارف گشت نه باعتبار خارج و نفس امر کما سیجئ تحقیقه ان شاء
الله تعالی و ایضاً این ظهور جامع منتهای تصویرات مثال است کمالے که بعد از آن رود هر در مرآت مثال
تصور نتواند یافت چه در مثال امری را تصویر مینماید که مشابهت و مناسبت بخارج داشته باشد اگر چه آن
مشابهت در اسم بود و امریکه بهیچ چیز و بهیچ وجه در خارج مشابهت ندارد تصویر آن در مثال محال است و کمالات
فوق ازین قبیل اند که هیچ چیز بهیچ وجه مشابه آنها نیست تا در مثال تصویر آن نموده آید ازینجاست که در ان
موطن جهل همه وقت دامنگیر است و عدم ادراک نشانه ادراک است درین نشاء هر چند از ان مقام غیر از
جهل یا علم یافت امری دیگر بحصول نه پیوسته اما امید ست که در آخرت قوتی بخشند و ولی دهند که در شعشان
نور متلاشی نگردد و از حقیقة معامله آگاه بود سه تو مرا دل ده و دلیری بین ٭ روبه خویش خوان و شیری بین ٭
آگاه باش که ظهور فوق العرش در وهم نیند از دکه حضرت حق سبحانه و تعالی فوق العرش مستقر بود و مکان و جهت
او را ثابت باشد تعالی عن ذلک و عما لا یلیق بجناب قدسه تعالی ظهور صورت زید در مرآت مستلزم
استقرار زید نیست در مرآت هر چند بیخردان در توهم افتند و لله المثل الاعلی مومنان در آخرت حضرت
حق سبحانه و تعالی را در بهشت خواهند دید با آنکه بهشت و غیر بهشت نسبت بحق سبحانه برابر اند و همه مخلوق
وے اند تعالی و تجلی که بکوه طور واقع شده بود شائبه حالیت و محلیت نداشت غایة ما فی الباب

فنا سازند و نور ظل را سوقد و مقتبس از نور اصل و انند یهدی الله لنوره من یشاء الآیة الکریمة محمول علی اراد الله تعالی

و نحن نتاولها تاویل لو کشف علینا فمقبول بعون الله تعالی سبحانه و حسن توفیقه تعالی الله نور السموات و الارض نور آنست که اشیا باو روشن گردند آسمانها و زمین باو تعالی روشن گشته است چه او سبحانه اینها را از ظلمات عدم برآورده است و بظلال وجود و توابع وجود متصف گردانیده منور ساخته است آسمانها و زمین را که بآن نور نتیها روشن گشته اند در رنگ مشکوٰة تصور باید نمود و آن نور را بمثابه مصباح باید دانست که دران مشکوٰة مودوع است و دخول کاف تمثیل بر مشکوٰة بنابر اشتمال آن مشکوٰة است بران مصباح و از زجاجه پرده اسما و صفات ملاحظه باید نمود چه آن نور متلبس باسما و صفات است نه معرا از شیون و اعتبارات و زجاجه صفات عز سلطانه بحسن وجوب و جمال قدم همچون کوکبی است درخشان و آن مصباح که دران مشکوٰة مودوع است از شجرهٔ مبارکه زیتونه ایقاد یافته است که کنایت از ظهور جامع عرشی ست که استوی رمز یست ازان ظهور چه ظهورات دیگر که با آسمانها و زمین تعلق دارند در رنگ اجزا اند مر آن ظهور جامع را و چون آن ظهور جامع لامکانی ست و بی جهت ست لاشرقیة و لاغربیة آنرا توان گفت یکاد زیتها یضیء و لو لم تمسسه نار صفت مادحه است مر آن شجرهٔ مبارکه را و بیان صفا و تلالؤیت آن شجره است که ممثل بنهایت نور رسید یعنی آن پردهٔ زجاجه از جهت صفا و درخشندگی از دیاد آن نور نموده است و در حسن و جمال آن افزوده چه کمالات صفات با کمال ذات تعالی و تقدس جمع گشته است و حسن صفات با حسن ذات تعالی مقرون شده باوجود تضاعف نور و کمال ظهور یهدی الله لنوره من یشاء علی من لم یجعل الله له نورا فما له من نور و این ظهور جامع که بعرش انتساب یافته است منتهای مشاهدات و معاینات و مکاشفات است و نهایت تجلیات و ظهورات است تجلی ذات باشد یا تجلی صفات بعد ازان معامله بجهل قرار بیابد و چنانچه شمهٔ ازان در بیان خواهد آمد انشاء الله تعالی و این ظهور جامع هرچند مقرون بصفات است اما صفات درین موطن حجاب ذات نیستند حجابیت صفات مر ذات را تعالی و تقدس مخصوص بظهورات ظلیه است زیرا که ظهورات ظلیه در مرتبهٔ علم است و ظهور اصل در مقام عین و در علم صفات حجاب ذاتند نه در عین نمی بینی که زید را در مرتبهٔ علم چون تعقل کنی ظهور او در علم بصفات خواهد بود مثل طویل یا قصیر یا عالم یا جاهل صغیر یا کبیر شاعر یا کاتب اینهمه صفات که تعقل کنی حجاب ذات او خواهد بود و اینهمه تقیدات کلیه مفید تشخص او نخواهند گشت و چون آن زید رخت از علم بعین کشد با وجود صفات مشهود گردد و معامله از ظلیت بر اصالت قرار یابد چه صورت علمی زید ظل است مر زید موجود خارجی که اصل اوست اینجا صفات حجاب

احد جل سلطانه پیدا کند و از صفات شیونات هیچ ملحوظ و منظور و مقصود و مطلوب او نباشد بحکم المرء مع من احب او را ایک قسم اتصالی مجهول الکیفیة بحضرت احدیت مجرده پیدا میگردد و آن گرفتاری که بذات احد جل سلطانه او را حاصل شده بود نسبت قرب بیچون بذات بیچون در روی اثبات نماید درین وقت انسان کامل مرآت ذات احد میگردد بحیثیتی که از صفات و شیونات دران هیچ مشهود و مرئی نشود بلکه احدیت مجرده تعالت و تقدست در روی ظاهر و متجلی باشد سبحان الله العظیم ذاتی که از صفات هرگز انفکاک نداشته در مرآت این انسان کامل بحیثیت تجرد ظاهر و متجلی گشت و حسن ذاتی از حسن صفاتی ممیز باشد و این آئینیت و مظهریت غیر از انسان کامل احدی را میسر نشده است حضرت ذات تعالی و تقدس بی اقتران صفات و شیونات در هیچ چیز غیر از انسان متجلی نگشته عرش مجید در عالم کبیر مظهر ذات مستجمع صفات ست تعالی و تقدس و انسان کامل در عالم صغیر مظهر ذات احد ست که مجرد از اعتبارات ست این مرآتیت از اعجوبگیهای انسان ست والله سبحانه المعطی لا مانع لما اعطاه ولا معطی لما منعه والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله واصحابه الصلوات والتحیات العلی

مکتوب دوازدهم بجانب آگاهی برادر حقیقی حضرت ایشان سلمه الله تعالی میان غلام محمد صدور یافت

در بیان آنکه ملک هر چند مشاهد اصل است و شهود انسان در مرآت نفس ست اما آن دولت را در انسان کالجزو ساخته اند و بقائی بآن بخشیده و ما یناسب ذلک

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی ملائکه کرام علی نبینا وعلیهم الصلوات والسلام مشاهد اصل اند و متوجه اصل و گرفتاری باصل دارند شائبه ظلیت در حق ایشان مفقود ست انسان بیچاره درین نشاء کم ست که از دائره ظلیت قدم بیرون نهد و بی توسط مرایای آفاق و انفس شهود دائمی پیدا کند بعد از وصول باصل پرتوی از شعشان انوار اصل را در مرآت قلب او متجلی ساخت بعالمش باز میگردانند و تربیت ناقصان با و حواله میدارند درین رجوع هم تربیت اوست و هم تربیت دیگران زیرا که آن پرتو انوار اصل که بجزو او ساخته اند در مدت رجوع اجزای دیگر او را نیز منصبغ برنگ خود میسازد و متلون بلون خود مینماید چنانچه دیگرانرا از نقص بکمال می آرد و از غیب بشهود دلالت می کند و چون مدت دعوت و رجوع تمام شود و کتاب باجل رسد شوق اصل پیدا شود و ندای رفیق اعلی از نهاد او سر بر زند و از تعلقات شتی وارسته رخصت از غیبت بشهادت کشد و معامله را از گوش باغوش آرد الموت جسر یوصل الحبیب الی الحبیب اینجا صادق می آید باید دانست که ملک هر چند مشاهد اصل ست و شهود انسان در مرآت انفس ست اما آن دولت را در انسان کالجزو ساخته اند و بقائی بآن بخشیده اند و متحقق بآن گردانیده بخلاف ملک که آن دولت را در وی کالجزو نگردانیده اند

بعضے محال قابلیت ظهور دارند بعضے دیگر را ازین قابلیت نیست مرآت قابلیت ظهور صور دارد و فعل مستور را این قابلیت نیست با آنکه هر دو ازان اند پس تفاوت در مظهر است نه در ظاهر و نسبت بظاهر نه مظاهر برابر اند قابل و ناقابل و همچنین الفاظی که موهم کلیه و جزئیه باشند و یا حالیت و محلیت ازان مفهوم میگردد از ظاهر مصروف اند شایان جناب قدس او تعالی نیستند از تنگی عبارت ارتکاب این الفاظ نموده می آید ؎ این قاعده یاد دار کانجا که خداست ٭ نی جزو نه کل نه ظرف نه مظروف است ٭ و چون قلب انسان عرش عالم صغیر است و مشابه عرش عالم کبیر تجلی که آن ذات ست بی شائبه ظلیت لمعه از همان تجلی بی شائبه نصیب آن قلب ست هرچند با سمانها و زمین نیز از همان تجلی رسیده است اما در پرده ظلی از ظلال ست مگر قلب در رنگ عرش از شائبه ظلیت مبرا است اگرچه ظهور باعتبار صغیر و کبیر متفاوت ست ؎ بقدر آینه حسن تو مینماید رو ٭ پس تجلی بی شائبه ظلیت بعد از عرش مجید نصیب قلب کمال اکمل انسان ست و دیگر انرا ظلیت دامنگیر است باید دانست که ظهور عرشی از شائبه ظلیت مبرا است اما آنجا صفات با ذات تعالی و تقدس ممتزج ست و شیون و اعتبارات در ذات تعم ثابت اگرچه صفات و شیونات دران مرتبه حجاب ذات نباشند لیکن در دید و دانش مشارک اند و در محبت و گرفتاری مساهم گرفتاران محبت احدیت مجرده تعالت و تقدست بشرکت امری راضی نیستند و بحکم کریمه الا لله الدین الخالص دین خالص را خواهانند عدم شرکت صفات علی تفاوت الدرجات نصیب هیئت وحدانی انسانی است و نصیب هیئت وحدانی قلب انسانست و نصیب جزو ارضی انسانست و فوق همه اینها هیئة ایست وحدانی مر انسان را که برنگ جزو ارضی او برآمده است و حکم آن گرفته بالجمله عمدهٔ اینها مر جزو ارضی است امور دیگر در رنگ تحسینات زائده است در انسان دو چیز اند که عرش ندارد و عالم کبیر را ازین نصیب نیست در انسان جزو ارضی ست که در عرش نیست و هیئة وحدانی که در عالم کبیر نیست و شعوریکه به هیئة وحدانی تعلق دارد نور علی نور ست که مخصوص بعالم اصغر است پس انسان اعجوبه ایست که لیاقت خلافت پیدا کرده است و بار امانت برداشته است از خصائص غریبه انسانی بشنو بشنو که معامله او بجائے میرسد که قابلیت مرآتیت حضرت احدیت مجرده پیدا میکند و بی اقتران صفات و شیونات مظهر ذات احد می گردد تعالے شانه و حال آنکه حضرت ذات تعالے و تقدس همه وقت مستجمع صفات و شیونات است هیچ وقت ذات را تعالے انفکاکے از صفات و شیونات نیست بیانش آنکه انسان کامل چون از گرفتارے ماسوائے ذات احدیت تعالے و تقدس آزاد گشته گرفتاری بذات

ورثهٔ انبیا اند علیهم الصلوات والتسلیمات بانچه علماء ظواهر دارند و بانچه صوفیه بآن ممتاز اند اسرار و دقائق است که در
متشابهات قرآنی رمزی و اشارتی بآن رفته است و بر سبیل تاویل اندراج یافته فهم الکاملون فی المتابعة
والمحققون بالوراثة ایشان بر سبیل تبعیت و وراثت شریک دولت خاص انبیا اند علیهم الصلوات والتسلیمات
و محرم بارگاه لاجرم بشرف کرامت علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل مشرف گشته اند فعلیکم بمتابعة سید المرسلین
وحبیب رب العالمین علیه و علی جمیع الانبیاء والمرسلین والملائکة المقربین و اهل طاعتک اجمعین الصلوات
والتحیات و علما عملا حالا و وجدا لتکون وسیلة الی حصول الوراثة التی هی نهایة درجات السعادة **مکتوب**
هفتاد و هفتم بمولانا احمد برکی صدور یافته در جواب استفسار او که صاحب منصب البته صاحب علم ست یا نه استفسار
دیگر که فنا فی الله و بقا بالله تا اکنون بدست نیاید و در عدم اطلاع بر احوال خود بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی
عباده الذین اصطفی و صحیفهٔ شریفه پی در پی رسید عزای مصائب نوشته اند انا لله وانا الیه راجعون بیاران و دوستان
فرمایند که هفتاد هفتاد بار کلمهٔ طیبه لا اله الا الله بروحانیت مرحومی خواجه محمد صادق و بروحانیت مرحومه همشیرهٔ او
ام کلثوم بخوانند و ثواب هفتاد هزار بار را بروحانیت یکی بخشند و هفتاد هزار دیگر را بروحانیت دیگرے از دوستان
دعا و فاتحه مسئول ست نوشته بودند که در مکتوبات اندراج یافته است که صاحب منصب صاحب علم ست مخدوما
قطب الاقطاب صاحب علم ست و اقطاب بقعات در رنگ اجزای وی دست و پای وی اند بعضی را علم بداریت خود
بود و بعضے دیگر را نبود نوشته بودند که فنا فی الله و بقا بالله تا اکنون بدست نیاید چه توان کرد که شما در صحبت کم بوده اید بقدر
مکث نکردید که از حصول بعضی از احوال شما اطلاع داده شود اکنون از هندوستان فنای و بقا شمارا مشاهده میکنیم و این دو کمال که
گفته اند در شما احساس مینمائیم و شما انکار اینمعنی مینمائید مسافت بعیده در میان ست تا ملاقات صوری میسر نشود اطلاع بر احوال
اکنونه متعسر ست مشائخ در فنا و بقا سخنان گفته اند که همه برمز و اشارت ست از خود کس چه دریابد و حضرت حق سبحانه در
همه علم و احوال نمی بخشند شخصی را علم باحوال عطا فرموده پیشوا میسازد و جمعی را بامر او ساخته بمرتبه کمال و تکمیل میرسا
ـد خاص کند بنده مصلحت عام را بناً کاش شیخ حسن را چندروز دیگر نگاهداشته اطلاع بر بعضے احوال
او داده بخدمت شما میفرستادیم آمدن شما مشکل و زیاران رشید قابل شما اگر کسے می آمد و چندروز اقامت میکرد و فهم
سخن میداشت چه خوب بوده تاخیرهای ضروری لوی نموده میشد مقصود آنست که احوال حاصل شوند اطلاع بر احوال
امر دیگر ست والباقی عند التلاقی انشاء الله الباقی والسلام و نصیحتی که لابد ست آنست که در درس علوم
بهیچ وجه خود در اصناف ندارند اگر تمام وقت شما مستغرق بدرس شود هوس ذکر و فکر نکنند ساعات شب

در بیرون نظارگی میکند و بقای تحقیقی بآن حاصل می نماید آن انصباغ و تلون که انسان را بلون اصل میسر شده است ملک ندارد و اختصاصی که خاکیانرا دست داده قدسیان را حاصل نه زیرا که از درون تا بیرون تفاوت بسیارست اگرچه دولت درونی کالجزء بود و دولت بیرونی کالکل درون درون است و بیرون بیرون کلامنا اشارة و بشارة لهذا خواص بشر از خواص ملک افضل گشتند و باوجود انبیها استحقاق خلافت پیدا کردند واللہ یختص برحمته من یشاء واللہ ذو الفضل العظیم ؎ زمین زاده بر آسمان تاخته ٭ زمین و زمان را پس انداخته ٭ این دولت انسانرا بواسطهٔ جزء ارضی میسر شده است و قلب که عرش اللہ گشته است بدولت عنصر خاک ست که جامع کل ست و مرکز دائرهٔ امکان بلی زمین از پستی و بی سری اینهمه علو و رفعت پیدا کرده است و فروتنی او را سربلند ساخته من تواضع للہ سبحانه رفعه اللہ تعالی و چون انسان بعد از تمامی مدت رجوع و دعوت و بعد از انصباغ بصبغ اصل رجوع باصل نماید و متوجه بجناب قدس گردد و اختصاصی و انبساطی که او را آنجا میسر شود یقین ست که دیگری را نشود و قربی و منزلتی که او را حاصل گردد غیری را نه چه او واصل فانی گشته است و بقای باصل پیدا کرده و منصبغ برنگ اصل شده دیگری را چه مجال که (درمثل) با او برابری جوید چه انصباغ دیگران اگرچه باعتبار تجرد و تنزه اکمل و اتم بود اما از خارج آمده است حکم عارض دارد و انصباغ انسان چون درونی ست حکم ذاتی دارد شتان ما بینهما این کمال مخصوص بانبیاست صلوات اللہ تعالی و تسلیماته علیه و علیهم اجمعین که مراد از خواص بشر ایشانند و بوراثت و تبعیت هر کرا باین دولت عظمی مشرف سازند در اصحاب انبیا علیهم الصلوات و التحیات ببرکت صحبت این دولت بیشتر میسر بوده و از غیر اصحاب کرام هر کرا بنوازند هرچند قلیل بوند بل اقل ؎ اگر بادشه بر در پیرزن ٭ بیاید تو ای خواجه سبلت مکن ٭ ربنا اتمم لنا نورنا واغفرلنا انک علی کل شیء قدیر بحرمة سید المرسلین علیه و علیهم الصلوات و التحیات و التسلیمات اکملها و اتمها

مکتوب سیزدهم (۱۳)

بمرزا شمس الدین صدور یافته در جواب کتابت او و در بیان آنکه نصیب علماء ظواهر چیست و نصیب صوفیه علیه چیست و نصیب علماء راسخین چیست که ورثهٔ انبیا اند و ما یناسب ذلک + بعد الحمد و الصلوٰة و تبلیغ الدعوات میرساند صحیفه شریفه که از روی کرم صادر فرموده بودند اخوی اعزی شیخ محمد طاهر رسانیدند و خوشوقت ساختند اندراج یافته بود که تا زمان حصول ملاقات بمکتوبات که مشتمل بر نصائح باشد یاد میکرده باشند مخدوما مکرما النصیحة هی الدین و متابعة سید المرسلین علیه و علیهم من الصلوات افضلها و من التحیات اکملها نصیب علماء ظواهر از دین و متابعة سید المرسلین بعد از تصحیح عقائد علم شرائع و احکام ست و عمل بمقتضای آن علم و نصیب صوفیه علیه با آنچه علماء دارند احوال و مواجید ست و علوم و معارف و نصیب علماء راسخین که

ازاکابر صحابہ اند و از اقارب آن سرور علیہ و علیہم التحیات پس محبت و مودت احق باشند قال اللہ تعالیٰ قل لا اسئلکم علیہ اجراً الا المودۃ فی القربیٰ و قال علیہ و علیٰ آلہ الصلوٰۃ والسلام اللہ اللہ فی اصحابی لا تتخذوہم غرضاً من بعدی فمن احبہم فبحبی احبہم و من ابغضہم فببغضی ابغضہم و من آذاہم فقد آذانی و من آذانی فقد آذی اللہ و من آذی اللہ یوشک ان یاخذہ این قسم کلی بد بو از ابتدای اسلام تا اینوقت معلوم نیست کہ در ہندوستان شگفتہ باشد نزدیک است کہ ازین معاملہ تمام شہر متہم گردد بلکہ اعتماد از ہندوستان مرتفع شود سلطان وقت نصرہ اللہ سبحانہ علیٰ اعداء الاسلام از اہل سنت و حنفی مذہب است در زمان او اینچنین بدعت نمودن نہایت جرأت است بلکہ فی الحقیقت منازعہ کردن است با سلطان و خروج است از اطاعۃ اولی الامر مع ذلک عجب است کہ مخادیم عظام آن مقام درین واقعہ خود معاف دارند و مساہلہ فرمایند قال اللہ تبارک و تعالیٰ فی ذم اہل الکتب لولا ینہٰہم الربانیون والاحبار عن قولہم الاثم و اکلہم السحت لبئس ما کانوا یصنعون و قال اللہ تعالیٰ ایضاً کانوا لا یتناہون عن منکر فعلوہ لبئس ما کانوا یفعلون درین طور واقعات تغافل ورزیدن مبتدعان را دلیر ساختن است و رخنہ در دین کردن از مساہلات است کہ جماعۃ مہدیہ آنجا برملا اہل حق را بباطل خود دعوت مینمایند و در اندک مدت یک دو را در رنگ گرگان از رمہ می ربایند زیادہ چہ تصدیع دہد چون استماع اینخبر وحشت انگیز مورث شورش آورد و رگ فاروقیم را حرکت داد بچند کلمہ اقدام نمود معذور خواہند داشت والسلام علیکم و علیٰ سائر من اتبع الہدیٰ والتزم متابعۃ المصطفیٰ علیہ و علیٰ آلہ الصلوات والتسلیمات والتحیات والبرکات

مکتوب شانزدہم ۱۶

بشیخ بدیع الدین سہارنپوری صدور یافتہ در جواب استفسارہای او و در بیان عجائب و غرائب احوال برزخ صغریٰ و فضیلت مرگ طاعون۔ الحمد للہ و سلام علیٰ عبادہ الذین اصطفیٰ صحیفہ شریفہ رسید اندراج یافتہ بود کہ درینجدود حادثہ قوی رو دادہ است اول حادثہ قحط اعاذنا اللہ سبحانہ و ایاکم عن البلیات دوم حادثہ طاعون نوشتہ بودند کہ باوجود این فتن شب و روز بعبادت و مراقبہ صرف میگردد و باطن معمور است للہ سبحانہ الحمد والمنۃ علیٰ ذلک جواب اسولہ کہ اندراج یافتہ بود در سنن اکثر اوقات قرأت چہار قل کردہ میشود و کفن مسنون رجال را سہ ثوب است و دستار زائد است اقتصار بر مسنون نمائیم و جواب نامہ نمی نویسیم کہ احتمال تلوث بقاذورات است و بسند صحیح بثبوت نہ پیوستہ است و عمل علماء ماوراء النہر برانیست و پیراہن تبرکی را اگر بجاے قمیص کفن بدہند گنجائش دارد جامہاے شہدا ہمان اکفان ایشانست و حضرت صدیق رضی اللہ عنہ وصیت کردہ بودند کفنونی فی ثوبی ہذین برزخ صغرےٰ چون از یک وجہ از مواطن دینوی است گنجائش ترقی دارد و احوال اینموطن نظر باشخاص متفاوت تفاوت فاحش دارد الانبیاء یصلون فی القبور شنیدہ باشند و حضرت پیغامبر ما علیہ و علیٰ

از برای ذکر و فکر فراخ ست شیخ حسن را نیز سبق گفته بیا شند و معطل نگذارند و چون آن حدود از علم قلیل النصیب است احیای علوم شرعیه نمایند زیاده چه مبالغه نماید اوراق وقائع خواجه اویس رسید اکثر جاها بنظر در آمد مبشر انند از حضرت حق سبحانه و تعالی امیدوار باشند تا از قوة بفعل آیند والسلام

مکتوب ۱۵ پانزدهم بسادات عظام و قضاة و اهالی و موالی کرام بلدهٔ سامانه صدور یافته در نکوهش خطیب آنجا که در عید قربان ذکر خلفاء راشدین رضی الله تعالی عنهم ترک کرده و نخوانده مناسب ذلک الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی باعث تصدیع خدام ذوی الاحترام سادات عظام و قضاة و اهالی و موالی کرام بلدهٔ سامانه آنکه شنیده شد که خطیب آن مقام در خطبهٔ عید قربانی ذکر خلفاء راشدین را رضی الله تعالی عنهم ترک کرده و اسامی متبرکهٔ ایشانرا نخوانده و نیز شنیده که چون جمعی باو تعرض نمودند بسهو و نسیان خود اعتذار نا کرده تمرد پیش آمده و گفته که چه شد اگر اسامی خلفاء راشدین مذکور نشده و نیز شنیده که اکابر و اهالی آن مقام در مباب مساهله ورزیدند و بشدت و بغلظت با آن خطیب بی انصاف پیش نیامدند ع

دای نه یکبار که صد بار وای

ذکر خلفاء راشدین رضی الله تعالی عنهم اجمعین اگرچه از شرائط خطبه نیست ولیکن از شعائر اهل سنت ست ترک آنرا نکند الا کسیکه دلش مریض و باطنش خبیث است اگر فرض کنیم که بتعصب و عناد ترک نکرده باشد و عید من تشبه بقوم فهو منهم را چه جواب خواهد گفت و از مظان تهم که اتقوا مواضع التهم چگونه خلاص خواهد گشت اگر در تقدیم و تفضیل حضرات شیخین متوقف ست طریق اهل سنت را رافض است و اگر در محبت حضرات شیخین متردد است نیز از اهل حق خارج و دور نیست که آن بیحقیقت که بکشمیر منسوب است این خبیث را از مبتدعان کشمیر اخذ کرده باشد معقول و باید ساخت که افضلیت حضرات شیخین باجماع صحابه و تابعین ثابت شده است چنانچه نقل کرده اند آنرا جماعهٔ از اکابر ائمه که یکی از ایشان امام شافعی ست قال الشیخ الامام ابو الحسن الاشعری ان تفضیل ابی بکر ثم عمر رض علی بقیة الامة قطعی و قد تواتر عن علی رضی الله تعالی عنه فی خلافته و کرسی مملکته و بین الجم الغفیر من شیعته ان ابا بکر رض و عمر رض افضل الامة و قال الذهبی ثم قال و رواه عن علی رضی الله تعالی عنه سبعا و ثمانون نفسا و عدد منهم جماعة ثم قال فقبح الله الرفضة ما اجهلهم و روی البخاری الذی کتابه اصح الکتب بعد کتاب الله تعالی انه قال خیر الناس من بعد النبی علیه و علی آله الصلوٰة والسلام ابو بکر رض ثم عمر رض ثم رجل آخر فقال انه محمد بن الحنفیة ثم انت فقال انما انا رجل من المسلمین و امثال ذلک عنه و عن غیره من اکابر الصحابة والتابعین کثیرة شهیرة لا ینکرها الا جاهل او معاند و آن بی انصاف باید گفت که بمحبت جمیع صحابهٔ پیغامبر علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات مأموریم و از بغض و ایذای ایشان ممنوع حضرات شیخین

دیگر شہدا فی سبیل اللہ باین خصائص متمیز باشند مخدوما مفارقت فرزندی اعزی قدس سرہ از اعظم مصائب است معلوم نیست کہ کسی بمثل این مصیبت مصاب شدہ باشد اما صبر و شکری کہ حضرت حق سبحانہ تعالی در ین مصیبت این ضعیف قلب را کرامت فرمودہ از اجل نعم و اعظم انعامات است از حضرت حق سبحانہ مسألت مینماید کہ جزای این مصیبت معد باخرت باشد و در دنیا ہیچ از ان جزا ظاہر نشود ہرچند میداند کہ این مسألہ از تنگی سینہ است والا او تعالی واسع الرحمۃ فلہ الآخرۃ والاولی المسئول من الاخوان الامداد والاعانۃ و دعاء و سلامۃ الخاتمۃ والعفو من الزلات اللازمۃ للانسانیۃ والتجاوز من التقصیرات الناشیۃ من البشریۃ ربنا اغفرلنا ذنوبنا و اسرافنا فی امرنا وثبت اقدامنا وانصرنا علی القوم الکافرین والسلام علیکم و علی سائر من اتبع الہدی

مکتوب ہیژدہم

بشیخ جمال ناگوری صدور یافت در بیان آنکہ نصیب علماء راسخین چیست و نصیب علماء ظواہر چیست و نصیب صوفیہ چیست در جواب التماسی کہ نمودہ بود۔ الحمد للہ و سلام علی عبادہ الذین اصطفی العلماء ورثۃ الانبیاء در مدائح علماء عظام کافیست علم وراثت علم شریعت است کہ از انبیا باقیماندہ علیہم الصلوات والتسلیمات وعلم شریعت را صورتی است و حقیقتی صورتش آنکہ نصیب علماء ظواہر ست شکر اللہ تعالی سعیہم کہ تعلق بمحکمات کتاب و سنت دارد و حقیقتش آنکہ نصیب علماء راسخین است رضی اللہ تعالی عنہم کہ متعلق بمتشابہات کتاب و سنت است و محکمات ہرچند امہات کتاب اند اما نتائج و ثمرات آن متشابہات اند کہ از مقاصد کتاب اند امہات وسائل بحصول نیستند از برای حصول نتائج پس لب کتاب متشابہات اند و محکمات کتاب قشر آن لب متشابہات اند کہ برمز و اشارت بیان اصل مینماید و از حقیقت آن معاملہ نشان میدہند علماء راسخین قشر را بلب جمع ساختہ اند و مجموع صورت و حقیقت شریعت را دریافتہ بزرگواران شریعت را در رنگ شخصی تصور نمودہ اند کہ قشر و لب آن از صورت شریعت حقیقت شریعت باشد علم شرائع و احکام را صورت شریعت دانستہ اند و علم حقائق و اسرار را حقیقت شریعت دریافتہ و جمعی بصورت شریعت گرفتار گشتہ از حقیقت آن انکار نمودند و پیر و مقتدای خود را غیر از ہدایۃ پیروی ندانستہ و جمعی دیگر ہرچند گرفتار آن حقیقت گشتہ اما چون آن حقیقت را حقیقت شریعت ندانستہ بلکہ شریعت را مقصور بر صورت داشتند و قشر انگاشتہ و لب را اورا و آن تصور نمودند لاجرم از حقیقت آن حقیقت آگاہی بنافتند و از متشابہات نصیبی فرانگرفتند و العلماء الراسخون ہم الوارثون فی الحقیقۃ جعلنا اللہ سبحانہ و ایاکم من محبیہم و مقتفی آثارہم ثانیاً آنکہ اخوی میان شیخ نور محمد از جانب ایشان ظاہر

آلہ الصلوٰۃ والسلام شب معراج چون بر قبر حضرت کلیم علی نبینا وعلیہ الصلوٰۃ والسلام گذشتند دیدند کہ در قبر نماز میگذارد وہمان لحظہ چون بآسمان رسیدند حضرت کلیم را آنجا یافتند حاصلہ آنموطن عجائب وغرائب دارد ودرین ایام چون بتقریب فرزندی اعظمی مرحومی نظر بآن موطن بسیار کردہ میشود اسرار غریبہ بظہور می آید اگر شمۂ ازان در گفت آید باعث فتنہا گردد ہر چند سقف جنت عرش مجید است اما قبر نیز روضہ ایست از ریاض جنت ہر چند عقل کوتہ اندیش در تصور آن عاجز باشد چشم دیگر است کہ تماشای این عجوبہای مینماید مجرد ایمان اگرچہ بعد اللتیا والتی ہمی است اما نفع کلمہ طیبہ مربوط بعمل صالحہ است وگریختن از موت گناہ کبیرہ است دررنگ فرار یوم زحف وکسیکہ در زمین وبا باصبر بماند وبمیرد از شہدا است واز فتنۂ قبر مامون و آنکہ صبر نماید وبمیرد از غازیان است ع ان قال لی مت مت سمعًا وطاعۃً ؛ وقلت لداعی الموت اہلًا ومرحبًا ؛ چند روز است کہ بلغم وسرفہ زبون ساختہ است وضعف بدن بہم رسیدہ بضرورت اقتصار بر اجوبہ نمودہ آمد والسلام

مکتوب ہفتم ہم بمیرزا حسام الدین احمد صدور یافتہ در بیان آنکہ مصیبتہای این عالم اگرچہ بظاہر جراحت اند اما فی الحقیقۃ باعث ترقیات اند ومراہم ودر فضیلت مرگ طاعون وما یناسب ذلک ؛

بعد الحمد والصلوٰۃ وتبلیغ الدعوات تصدیع میدہد کہ صحیفۂ شریفہ کہ مصحوب شیخ مصطفےٰ درباب عزاء مصیبتہا ارسال داشتہ بودند بمضمون آن مشرف گشت انا للہ وانا الیہ راجعون این مصیبتہا بظاہر جراحتہا بودہ است وفی الحقیقۃ ترقیات ومراہم بعنایت اللہ سبحانہ نتائج وثمراتی کہ درین نشأہ برآنہا مترتب شدہ است عشر عشیر آن ثمرات است کہ از تجلیات او تعالی در آخرت متوقع ومامول است بس وجود فرزندان عین رحمت است ہم در حیوۃ شان منافع وفوائد است وہم بعد ممات شان ثمرات ونتائج مترتب است امام اجل محی السنۃ در حلیۃ الابرار مینویسد کہ در زمان عبد اللہ بن الزبیر سہ روز طاعون واقع شد ودر سہ روز طاعون ہشتاد وسہ پسر از حضرت انس کہ خادم حضرت پیغامبر بودہ علیہ وعلی آلہ الصلوات والتسلیمات وآن سرور در حق او دعاء برکت فرمودہ فوت کردند وچہل پسر از حضرت عبد الرحمن ابن ابی بکر رضی اللہ تعالی عنہم فوت شدند ہرگاہ باصحاب کرام خیر الانام علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ والسلام این معاملہ فرمایند ما عاصیان در کدام حساب در خبر آمدہ است کہ طاعون امتان سابق را عذاب بودہ است واین امت را شہادت ست والحق جماعہ کہ درین وبا می میرند عجب حاضر ومتوجہ میروند ہوس می آید کہ کسے درین ایام باین جماعہ ارباب بلا ملحق شود ورخت از دنیا بآخرت بکشد این بلا درین امت بظاہر غضب است وبباطن رحمت میان شیخ طاہر نقل می کردند کہ در لاہور در ایام طاعون شخصے دیدہ بود کہ میگویند کہ ہرکہ درین ایام نمیرد حسرت خواہد کشید بلی ہرگاہ کہ نظر باحوال این گذشتگان سر دادہ میشود احوال غریبہ ومعاملات عجیبہ مشاہدہ میگردد

مومن است پس اهتمام تمام در ادای آن مرعی باید داشت و احتیاط باید نمود که از ارکان و شرائط و سنن و آداب آن کما ینبغی و یلیق ادا یابد و در رعایت طمانینت و تعدیل ارکان بتکرار مبالغه نموده می آید زینهار محافظت نمائید که اکثر مردم نماز را ضائع ساخته اند و طمانینت و تعدیل ارکان را برهم زده اند وعیدها در حق اینجماعه وارد شده اند و تهدیدها آمده و چون نماز درست شد امید عظیم از برای نجات میسر گشت چه دین برپا شد و معراج عروج باتمام رسید شعر بر شکر غلطید ای صفرائیان ÷ از برای کوری سودائیان ÷ والسلام علیکم وعلی سائر من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات العلی

مکتوب بست و یکم بخواجه محمد صدیق ملقب بهدایه صدور یافته در بیان آنکه مراد از قلب که در حدیث قدسی واقع شده است لا یسعنی ارضی الخ مضغه است نه حقیقة جامعه که بعضی مشائخ از وسعت آن خبر داده اند اما مضغه که بعد سلوک و جذبه و بعد از تصفیه و تزکیه و بعد تمکین قلب و اطمینان نفس از ترکیب اجزای عشره صورت یافته و هیئتی وحدانی پیدا کرده و در بیان این مضغه بحقیقة جامعه بچندین وجوه در بیان آنکه اینهمه کمالات که مضغه را ثابت نموده شد در مقام قاب قوسین است او معامله ادنی ورای این است ÷ بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی پرسیده بودند که تو در مکتوبات و رسائل خود نوشته که ظهور قلبی لمعه ایست از ظهور عرشی و فضل کلی مر ظهور عرشی راست و در حدیث قدسی آمده است لا یسعنی ارضی ولا سمائی ولکن یسعنی قلب عبدی المومن ازین حدیث لازم می آید که ظهور قلبی اتم بود و فضل مر او را باشد محبت آثارا حل این اشکال مبنی بر مقدمه است بدانکه ارباب ولایت قلب گویند و مراد حقیقة جامعه انسانی دارند که از عالم امر است و بلسان نبوت علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة قلب عبارت از مضغه است که بصلاح آن صلاح جسد مربوط است و بفساد آن فساد جسد منوط کما ورد فی الحدیث النبوی علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات ان فی جسد آدم لمضغة اذا صلحت صلح الجسد کله واذا فسدت فسد الجسد کله الا وهی القلب و وسعت قلب لازم اطلاق اول است ازینجا است که بایزید و جنید قدس الله تعالی اسرارهما از وسعت قلب خبر داده اند و عرش و ما فیه را در جنب عظمت قلب محقر انگاشته تنگی قلب لازم اطلاق ثانی است درین مقام قلب را تنگی برنهجی است که جزء لا یتجزی را که احقر و اصغر جمیع اشیا است در آنجا گنجائش نیست در بعضی اوقات که تنگی قلب را بجزء لا یتجزی نسبت داده میشود آن جزء محقر در نظر در رنگ طبقات سموات وارض ظاهر می گردد این معامله ورای طور نظر عقل است فلا تکن من الممترین هذا چون این مقدمه معلوم گشت بدانکه ظهوری که بحقیقة جامعه مربوط است شک نیست که لمعه ایست بسته به ظهور تام عرشی و فضل کلی درین مقام مر عرش راست و شیخ بایزید و

ساختند که میفرمودند مارا از مشائخ سلاسل اجازتهاست از جانب نقشبندیه نیز اجازتی میخواهم مخدوما مکرما
پیری و مریدی در طریقهٔ علیه نقشبندیه بتعلیم و تعلم طریقه است نه بکلاه و شجره که در سلاسل دیگر متعارف است
طریق این بزرگواران صحبت است و ترتیب ایشان انعکاسی است لاجرم در بدایت ایشان نهایت
دیگران اندراج یافته است و راه اقرب گشته و نظر ایشان شافی امراض قلبیه است و توجه شان
دافع علل معنویه ع نقشبندیه عجب قافله سالارانند * که برند از ره پنهان بحرم قافله را * معذور خواهند
داشت والعذر عند کرام الناس مقبول والسلام * مکتوب ۱۹ نوزدهم بمیر محب الله صدور یافته در
اتباع سنت سنیه و اجتناب از بدعت نامرضیه و ما یناسب ذلک * بعد الحمد والصلوة و تبلیغ الدعوات
بسیادت پناهی اخوی اعزی میر محب الله میرساند که احوال و اوضاع فقرا اینجا مستوجب حمد است
المسئول من الله سبحانه سلامتکم و ثباتکم و استقامتکم درین مدت از کیفیت احوال اینجا اطلاع نبخشیده اند
بعد مسافت از موانع است النصیحة هی الدین و متابعة سید المرسلین علیه وعلیهم الصلوة والسلام و اتیان
السنة السنیة والاجتناب عن البدعة اللامرضیة وان کانت البدعة تری مثل فلق الصبح لانه فی الحقیقة لا نور فیها
ولا ضیاء ولا للعلیل منها شفاء ولا للداء منها دواء کیف والبدعة اما رافعة للسنة او ساکتة عنها والساکتة لا بد وان
تکون زائدة علی السنة فتکون ناسخة لها فی الحقیقة ایضا لان الزیادة علی النص نسخ له فالبدعة کیف کانت تکون
رافعة للسنة نقیضة لها فلا خیر فیها ولا حسن فیها لیت شعری من این حکموا بحسن البدعة المحدثة فی الدین الکامل
والاسلام المرضی بعد اتمام النعمة ولم یعلموا ان الاحداث بعد الاکمال والاتمام وحصول الرضا بمعزل من الحسن
فماذا بعد الحق الا الضلال ولو علموا ان الحکم بحسن المحدث فی الدین الکامل مستلزم لعدم کماله ومبنی عن
عدم تمام النعمة لم یجترؤا علیه ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطانا والسلام علیکم وعلی من لدیکم مکتوب
بیستم بمولانا محمد طاهر بدخشی صدور یافته در فضائل صلوة و تحریض نمودن بر آنکه ارکان و شرائط
و آداب و تعدیل ارکان کما ینبغی بجا آورد و ما یناسب ذلک * الحمد لله و سلام علی
عباده الذین اصطفی مکتوب شریف که از نواحی جونپور نوشته بودند رسید چون متضمن خبر ضعف
بوده باعث بی آرامی گشت مترصد خبر صحت است بدست آینده ها مرسل دارند و کیفیات احوال
نویسند محبت اطوارا چون این دار دار عمل و دار جزا دار آخرت است سعی در اتیان باعمال صالحه
باید فرمود و بهترین اعمال فاضلترین عبادات اقامت صلوة است که عماد دین است و معراج

این اطمینان در مرتبهٔ ولایت صورت می بندد که زینهٔ نبوت است علی اربابها الصلوة والسلام والتحیة مناسب
شان نبوت تقلب و اضطراب مضغه است نه تقلب حقیقت جامعه که آن نصیب عوام است و حضرت رسالت
خاتمیت علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة که ثبات قلب نموده اند و گفته اللهم یا مقلب القلوب ثبت قلبی
علی طاعتک مقصود ثبات مضغه است و در بعضی احادیث که در باب تقلب قلب وارد گشته اند نظر باحوال آنها
اگر از قلب معنی گرفته شود که جامع و شامل حقیقهٔ جامعه و مضغه بود گنجائش دارد و سوال این مضغه هرگاه
بشرف یعنی قلب عبدی المؤمن مشرف شده باشد و شایان مرآئیت حضرت تعالی و تقدس گشته تقلب و
اضطراب در وی چرا بود و محتاج باطمینان برای چه باشد جواب ظهور هر چند اتمست پیدا کند و از شائبهٔ شیون و صفات
وار هر جهل و حیرت بیشتر پیدا کند و نکارت و نایافت زیاده نیز حال آید بسا است که باوجود این ظهور و باوجود این گنجائش از
کمال جهل و حیرت طلب دلیل بر وجود صانع نماید و در رنگ عوام بی استدلال یا تقلید یقین بوجود صانع تعالی
پیدا نکند پس تقلب و اضطراب مناسب حال آن باشد و طلب اطمینان مر او را ضروری بود این فقیر در بعضی از
رسائل خود نوشته است که عارف صاحب یقین را بعد از رجوع احتیاج باستدلال میگردد در نیمقام معلوم شد که
در عین حصول و وصول احتیاج بدلیل است انیمقام موافق حال بکمالات مرتبهٔ نبوت است علی صاحبها الصلوة والسلام
والتحیة و آن مقام مناسب حال ولایت و چون صاحب این قلب را رجوع بدعوت واقع شود قلق و اضطراب
و تقلب و تلون قلب او را بیشتر خواهد بود هرگاه در عین وصول بواسطهٔ جهل و حیرت محتاج بدلیل ست
در زمان فرقت اولی باستدلال محتاج بود تا بوسیلهٔ استدلال فی الجمله اطمینان پیدا کند با آنکه گوئیم که دوستی که
چند روز از و پوشیده داشته اند و بداغ فرقت آن تبسم ساخته جای آن دارد که همواره بقلق و اضطراب بود
و بدوام بحزن و اندوه باشد کان رسول الله صلی الله علیه وسلم متواصل الحزن دائم الفکر بعضی وجوه که فارق این
دو اطلاق قلب است بیان میکند بگوش هوش استماع باید نمود حقیقت جامعه که از عالم امر است بعد از
تصفیه و تزکیه تمکین تام بر دوام او را میسر است بخلاف مضغه که اطمینان او مربوط بادراک حواس است تا زمانیکه
شئی را بحواس ادراک ننماید از قلق نه برآید لهذا حضرت خلیل علی نبینا و علیه الصلوة والسلام وعلی جمیع الانبیاء
والمرسلین والملائکة المقربین از برای اطمینان قلب خود سوال کرد و گفت رب ارنی کیف تحی الموتی
فارق دیگر آنکه حقیقت جامعه بذکر متاثر می گردد و چون حال ذکر میرسد بذکر متحد میشود و تجوهر بذکر می
گردد و انیمقام را صاحب عوارف قدس الله تعالی سره مقصد اسنی گفته است این تجوهر قلب را بذکر

شیخ جنید کہ قلب را اوسع از ہمہ گفتہ اند و عرش و ما فیہ را در جنب آن محقر دانستہ از قبیل اشتباہ شئی بہ انموذج شئی
است انموذجات عرش و ما فیہ را در جنب جامعیت قلب محقر دیدہ حکم بر حقائق عرش و ما فیہ نمودہ اند و منشاء این
اشتباہ را این فقیر در کتب و رسائل خود مکرر نوشتہ ست و آنچہ در حدیث قدسی آمدہ است موافق لسان انبیا است
علیہم الصلوات و التسلیمات مراد از آن قلب مضغہ است و شک نیست کہ ظہور اتم آنجا است و مراتب احدیت
ذات مجردہ تعالی مراد او را مسلم ست عرش را ہر چند از ظہور تام کہ ظہور اصل ست نصیب وافر است اما صفات
را در آن موطن امتزاج است و چون صفات فی الحقیقۃ ظلال حضرت ذات اند تعالی و تقدس آن ظہور از شائبہ
ظلیت پاک و مبرا باشد از اینجا است کہ عرش را از این ظہور انسانی کہ باصل صرف تعلق دارد توقعات ست و مرکز این
معاملہ او ست سوال از حدیث قدسی وسعت آن قلب مفہوم میگردد تو آنرا تنگ میگوئی جواب تنگی آن باعتبار عدم
گنجائش ماسوی است در روی و وسعت آن باعتبار ظہور انوار قدم ست فلا منافاۃ این فقیر در بعضے رسائل خود تعبیر
از آن قلب باعتبار این عبارت کردہ است الضیق الاوسع البسیط الابسط و الاقل الاکثر سوال شایان فضیلت
حقیقت جامعہ است کہ از عالم امر است مضغہ کہ از عالم خلق است و مرکب از عناصر این فضیلت از کجا یافت جواب
عالم خلق را فضیلتے ست بر عالم امر کہ ادراک عوام بلکہ ادراک اکثر خواص از آن مزیت قاصر است اینمعنے را این
فقیر در مکتوبی کہ بنام مرحومی فرزندی اعظمی در بیان طریق نوشتہ است واضح ساختہ اگر ترددی ماند از آنجا تشفی طلبند
حقیقت این مضغہ بشنو عوام را مضغہ ایست کہ ترکیب عناصر اربعہ بہم رسیدہ است و خواص را بلکہ اخص خواص را مضغہ
ایست کہ بعد از سلوک و جذبہ و بعد از تصفیہ و تزکیہ و بعد تمکین قلب و اطمینان نفس بلکہ بمحض فضل و کرم خداوندی
جلسلطانہ از ترکیب اجزای عشرہ صورت یافتہ است چہار جزو از عناصر و یک جزو از نفس مطمئنہ و پنج جزو از عالم امر
این ہر دو جزو با وجود تضاد و تباین یکدیگر بقدرت کاملہ واجب الوجود تعالی و تقدس صورت تضاد و تباین اینہا
زائل گشتہ جمع شدہ اند و ہیئتہ وحدانی پیدا کردہ این عجوبہ را حاصل نمودہ اند جزو اعظم درینمعاملہ عنصر خاک است
این ہیئتہ وحدانی نیز برنگ جزو ارضی برآمدہ است و بخاک استقرار یافتہ ع خاک شو خاک تا بروید گل \ کہ بجز
خاک نیست مظہر گل \ ای برادر دست ارباب ولایت بدامان این علوم و معارف نرسد کہ مقتبس از مشکوۃ انوار
نبوۃ است علی صاحبہا الصلوۃ و السلام و التحیۃ ذلک فضل اللہ یؤتیہ من یشاء و اللہ ذو الفضل العظیم و سر قلبے
کہ حضرت خلیل الرحمن علی نبینا و علیہ من الصلوۃ و السلام اتمہا و اکملہا اطمینان آن مسألت نمودہ ہمین مضغہ است
چہ حقیقت جامعہ او علی نبینا و علیہ الصلوۃ و السلام تمکین پیوستہ بود و نفس باطمینان رسیدہ زیرا کہ این تمکین و

جمیع اجزای او را از افراط و تفریط بحد اعتدال و توسط آورده اند بعد از ان محض فضل و کرم این اجزا را ترکیب داده شخص معین ساخته اند و انسان کامل گردانیده قلب آن شخص را که خلاصه اوست و مرکز وجود او بمضغه تعبیر نموده اند نسبت حقیقه مضغه که باندازهٔ عبارات در گفت آمده است و الامر الی الله سبحانه اگر ناقصی گوید که هر انسان مرکب از این اجزای عشره است و از ترکیب اینها هیئتِ وحدانی دارد گوییم آری از این اجزا مرکب است امّا آن اجزاے مزکی و مطهر نگشته اند و بجذبه و سلوک از دنس تعلقات ماسوا آزاد نگشته بخلاف اجزای انسان که بفنا و بقا پاک و پاکیزه گشته اند چنانچه گذشت و در هر انسان چون این اجزا متبائن و متمائز اند و هر جزو را احکام و احوال متمائزه است ناچار از هیئت وحدانی نصیب ندارند و اگر هیئتے پیدا کرده است اعتباریست نه حقیقی بخلاف اجزاے انسان کامل که از تمایز و تباین بر آمده ممتزج و مختلط گشته اند و احکام و احوال متمائزه ایشان زائل گشته بیک حکم قرار یافته اند پس ناچار هیئت وحدانی ر وی حقیقی بود نه اعتباری در رنگ آنکه معجون را از ادویه مختلفه راست سازند و سحق نموده جمیع اجزای او را با یکدیگر خلط کرده هیئت وحدانی ثابت کنند و از احکام متبائنه بیک حکم آرند تا فهم والله سبحانه اعلم ای برادر این همه کمالات که مر مضغه را ثابت نموده است در مقام قاب قوسین است که در ظاهر رنگی از مظهر متوهم است هر چند اینجا ظاهر اصل است نه ظل آن که صورت باشد اما شخص ظاهر از رنگ مرآت پاک و مبرا نیست پس قوسین ثابت باشند ماورای این مقام مقام او ادنی است که ظاهر از مظهر رنگی نگرفته است و امر زائد آنجا در تخیل نیامده پس قوسین آنجا مفقود اینجا باشند و جز یکرنگی در آنجا متصور نباشد که مناسب مقام او ادنی است و معامله این مقام علیحده است تمام ورق را باید گردانید تا از قوسین به او ادنی رخت برداشته شود کلامنا اشارات و رموز و بشارات و کنوز والله سبحانه الملهم و صلی الله تعالی علی سیدنا محمد و صحبه و سلم و بارک

مکتوب بست و دوم

بمولانا محمد صادق کشمیرے صدور یافته در بیان شرافت یافتن بلدهٔ سرهند بر اکثر بلاد بطفیل حضرت ایشان سلمه الله تعالی و مشاهده نمودن نوری که گردی از صفته وی راه نیافته در زمین سکنی خود و آن زمین بعد از چندگاه روضهٔ مقدسه مخدوم زادهٔ کلان خواجه محمد صادق قدس سره گشتن الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی بعنایت الله تعالی و سبحانه و بصدقهٔ حبیبه تعالی و علی آله الصلوٰة والسلام و التحیة و البرکة بلدهٔ سرهند گویا زمین احیای من ست که برای من چاه عمیق تاریک را ابر کرده صفه بلند ساخته اند و بر اکثر بلاد و بقاع آن را ارتفاع داده نوری در ان زمین ودیعت گشته است که مقتبس از نور بی منعتی و بے کیفیتی است و در رنگ انواری که از زمین مقدسه بیت الله ساطع و لامع است پیش از ارتحال فرزندی اعظمی بچند ماه این نور را در همین

ذات تعالی تعبیر فرموده بخلاف مضغه که ذکر را باو راه نیست تا ثمرات و کجا و تجوہر او کجا ظہور مذکور ست باصالت نه بظلیت نهایت عروج ما ذکر نا و نیز مذکور ست فرق دیگر آنکه حقیقت جامعه چون بنهایت النهایت سیر وا زمرآتیت خاطر نصیب وافر حاصل کند اگر نمایندگی مطلوب پیدا آرد ظاهر در روی ظل مطلوب خواهد بود عین آن مطلوب در رنگ مرآت ظاهر که ظاهر در روی شبح شخص ست نه عین شخص بخلاف مضغه که برخلاف مرآت ظاهر در روی عین مطلوب ست نه ظل او لهذا فرموده لیسعنی قلب عبدی المومن انیما له وراء طور نظر و فکر است زنهار از اینجا حلول و تمکن فهم نکنی که آن کفر و زندقه است هرچند عقل معاش باور نکند که عین یک شئی در شئی دیگر ظاهر شود و حلول و تمکن آنجا نباشد و این از تصور عقل است و قیاس غائب است بر شاهد فلا تکن من القاصرین فرق دیگر آنست که حقیقت جامعه از عالم امر است و مضغه از عالم خلق بلکه عالم خلق و عالم امر هردو اجزای او بند خلق جزو اعظم اوست و امر جزو اصغر او و از اجتماع این هردو جزئیه وحدانی ایجاد یافته است که عجوبه روزگار گشته این اعجوبه هرچند از عالم خلق و از عالم امرست و بهیچ کدام بواسطه هیئته ترکیبی تناسب و تشابه ندارد و اما معدود از عالم خلق است زیراکه جزو ارضی درین معامله عمده است و پستی خاک باعث رفعت او فرق دیگر آنکه وسعت حقیقت جامعه باعتبار ظهور که صور اشیا است در روی و وسعت مضغه که بعد از تنگی آن مکشوف میگردد باعتبار گنجایش مطلوب ست که نامحدود و نامتناهی ست و آن تنگی را نیز تنگ اوست که مانع دخول ماسوای است حتی که ذکر را نیز نمیگذارد که داخل سرادقات مذکور شود و شائبه ظلیت را نیز نمیماند که گرد آن حریم مقدس گردد و ایضاً فراخی اول چون شائبه چون دارد شایان گنجایش بیچون نبود و فراخی ثانی چون نصیبه از بیچونی یافته است چون را گنجایش نده عجائب کاروبار است همین قلب را بعد از رجوع بدعوت ظلمت و غین طاری می گردد از اینجاست که سید البشر علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات فرموده اند انه لیغان علی قلبی تا چند بیان فرق نماید ما للتراب و رب الارباب ای برادر این مضغه را بر چه گوشت لا یعبا به خیال نکنی که آن جوهر نفیس که خزائن و اسرار عالم خلق در روی مخزون گشته است و دقائق و خفایای عالم امر در روی مدفون شده باز یادتی معاملات خلاصه که بهیئته وحدانی او منوط است اول اجزای عشره را به تصفیه و تزکیه و جذبه و سلوک و بفنا و بقا مزکی و مطهر ساخته اند و از دنس تعلقات ماسوی آزاد گردانیده مثلاً قلب را از تقلب گذرانیده بتمکین رسانیده اند و نفس را از امارگی باطمینان آورده اند و جزو ناری را از سرکشی و نافرمانی باز داشته اند و خاک را از پستی و پست فطرتی ارتفاع داده اند علی هذا القیاس

خرابی مربوط به تحصیل بدعت هر بدعت که باشد بدعت را در رنگ کلند میدانند که هدم بنیاد اسلام مینماید و سنت را
در رنگ کوکب درخشان مینماید که در شب دیجور ضلالت هدایت میفرماید علماء وقت را حضرت حق سبحانه تعالی توفیق
دهاد که بحسن هیچ بدعت لب نکشایند و باتیان هیچ بدعت فتوی ندهند اگرچه آن بدعت در نظرشان در رنگ فلق صبح
روشن درآید چه تسویلات شیطان را در ماورای سنت سلطان عظیم است در ازمنهٔ ماضیه چون اسلام قوت داشت ناچار
تحمل ظلمات بدع مینمودند و شاید که بعضی ان از ظلمات در شعشان نور اسلام نورانی متخیل میشد و باعث حکم بحسن آن می گشت
اگرچه فی الحقیقة هیچ حسن و نورانیت نداشت بخلاف اینوقت که وقت ضعف اسلام است تحمل ظلمات بدع صورت ندارد
و اینجا فتوی متقدمین و متاخرین متمشی نباید ساخت چه هر وقت را احکام علیحده است در ینوقت عالم بواسطهٔ کثرت ظهور
بدعت در رنگ دریای ظلمات بنظر می درآید و نور سنت باغربت و ندرت دران دریای ظلمانی در رنگ کرمکهای شب
افروز محسوس می گردد و عمل بدعت ازدیاد آن ظلمت مینماید و تقلیل نور سنت می سازد و عمل سنت باعث تقلیل آن ظلمت است
و تکثیر آن نور فمن شاء فلیکثر ظلمة البدعة و من شاء فلیکثر نور السنة و من شاء فلیکثر حزب الشیطان و من شاء فلیکثر حزب الله
الا ان حزب الشیطان هم الخاسرون و الا ان حزب الله هم المفلحون و صوفیهٔ وقت نیز اگر بر سر انصاف بیایند و ضعف
الاسلام و افشای کذب را ملاحظه کنند باید که در ماورای سنت تقلید پیران خود نکنند و امور مخترعه را بهانهٔ عمل شیوخ دیدن
خونگیرند اتباع سنت البته منجی است و مثمر خیرات و برکات و در تقلید غیر سنت خطر در خطر است و ما علی الرسول الا البلاغ پیران
ما را حضرت حق سبحانه تعالی از ما جزای خیر دهاد که ما و اپس ماندگان را باتیان امور مبتدعه دلالت نکردند و بتقلید خودها در
ظلمات مهلکه نینداختند و جز بمتابعت سنت راه ننمودند و غیر از اتباع صاحب شریعت علیه و علی آله الصلوة والسلام والتحیة
و غیر از عمل بعزیمت هدایت نفرمودند لاجرم کارخانهٔ این بزرگواران بلند آمد و پیش طاق وصول ایشان مرتفع گشت
ایشانند که سماع و رقص را به پشت پا زده اند و وجد و تواجد را بانگشت شهادت دو نیم ساخته مکشوف و مشهود دیگران
نزد این بزرگواران داخل ماسوی است و معلوم و متخیل آنها قابل نفی معامله این اکابر در ماورای دید و دانش است و در ماورای
معلوم و متخیل است و ورای تجلیات و ظهورات است و ورای مکاشفات و معاینات است اهتمام دیگران در اثبات است و
همت این بزرگواران در نفی ماسوای و دیگران تکرار کلمهٔ نفی و اثبات برای آن میکنند تا دائرهٔ اثبات وسعت پیدا کند و تمام
عالم که بعنوان غریب پیدا است بتکرار کلمهٔ توحید بعنوان حقیقت منکشف گردد و همه را حق بینند و حق یابند تعالی و تقدس بخلاف
این بزرگواران که مقصود شان از تکرار کلمهٔ طیبه لا اله الا الله وسعت دائرهٔ نفی است تا هرچه مشهود و مکشوف و معلوم و متخیل
شده بود همه در تحت لا داخل شود و در جانب اثبات هیچ چیز ملحوظ و منظور نبود اگر فرضاً در جانب اثبات امری ظاهر شود

درویش ظاهر ساخته بودند ودر زاویهٔ زمین سکنای فقیر آثر انشان داده نوری نمود ساطع که گردی از صفت و
شان بوی راه نیافته بود و از کیفیات منزه و مبرا آرزوی آن شد که آن زمین مدفن من شود و آن نور بر سر قبر من لامع
بود تمیمی را بفرزندی عظمی که صاحب سراپرده ظاهر ساختم و ازان نور و ازان آرزوی مطلع گردانیدم اتفاقاً فرزندی
مرحومی باین دولت سبقت کرد و پردهٔ خاک در دریای نور مستغرق گشت ؎ هنیئا لارباب النعم نعیمها ؛ وللعاشق
المسکین ما یتجرع ؛ از شرافت این بلدهٔ معظم است که مثل فرزندی اعظمی که از اکابر اولیاء الله است در آنجا آسوده
است و بعد از مدتی ظاهر شد که آن نور مودع لمعه ایست از انوار قلبیه این فقیر که ازینجا اقتباس نموده در آن
زمین افروخته اند در رنگ آنکه چراغی از مشعله بر افروزند قل کل من عند الله الله نور السموات والارض سبحان
ربک رب العزة عما یصفون وسلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین **مکتوب بست وسوم** بمخدوم زاده
خواجه محمد عبد الله سلمه الله تعالی وابقاه واوصل الی غایة ما یتمناه صدور یافته در بیان آنکه عمده کار اتباع سنت سنیه است
واجتناب از بدعت نامرضیه و مزیت طریقه نقشبندیه بر سبیل دیگر بواسطه اتباع صاحب شریعت علیه وعلی آله الصلوة والسلام
والتحیة وعمل بعزیمت نمودن و مداحی این طریقه علیه و ما یناسب ذلک ÷ بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله وسلام علی عباده الذین
اصطفی نصیحتی که بفرزندی اعزی سلمه الله سبحانه عما لا یلیق بجنابه وسائر احبا نموده می آید اتباع سنت سنیه است علی
صاحبها الصلوة والسلام والتحیة واجتناب از بدعت نامرضیه چون اسلام درین آوان غربت پیدا کرده است ومسلمانان
غریب گشته اند و تا میروند غریب تر میگردند بحدیکه الله گوی بر زمین نخواهد ماند ولا تقوم الساعة علی شرار الناس سعادتمند
کسی است که درین غربت احیای سنتی از سنن متروکه نماید و اماتت بدعتی از بدع مستعمله فرماید این آن وقت ست
که هزار سال از بعثت خیر البشر علیه وعلی آله الصلوة والسلام گذشته است و علامات قیامت پرتو انداخته و سنت بواسطهٔ
بعد عهد نبوت مستور شده و بدعت بعلت افشای کذب جلوه گر گشته است شاهبازی باید که نصرت سنت فرماید و هزیمت
بدعت نماید ترویج بدعت موجب تخریب دین است و تعظیم مبتدع باعث هدم اسلام من وقر صاحب بدعة فقد
اعان علی هدم الاسلام شنیده باشند بهمگی همت و تمامی نهمت متوجه آن باید بود که ترویج سنتی از سنن نموده آید
و رفع بدعتی از بدع کرده شود و همه وقت خصوصاً درین آوان ضعف اسلام اقامت مراسم اسلام منوط به ترویج سنت
است و تخریب بدعت گذشتگان در بدعت حسنی دیده باشند که بعض افراد آنرا مستحسن داشته اند اما این فقیر درین مسئله
بایشان موافقت ندارد و هیچ فرد بدعت را حسنه نمیداند و جز ظلمت و کدورت دران احساس نمینماید قال علیه وعلی
آله الصلوة والسلام کل بدعة ضلالة و می باید که درین غربت و ضعف اسلام و سلامتی منوط با بیان سنت و

در بدایت ایشان مندرج گشته و مبتدی طریقهٔ ایشان حکم منتهیان طرق دیگر یافته و از ابتدای سفر ایشان در وطن متقرر شده و بخلوت در انجمن بحصول پیوسته و دوام حضور نقد وقت شان آمده ایشانند که تربیت طالبان مربوط بصحبت علیه ایشان است و تکمیل ناقصان منوط بتوجه شریف شان نظر شان شافی امراض قلبیه است و التفات شان دافع علل معنویه یک توجه ایشان کار صد اربعین میکند و یک التفات شان برابر ریاضات و مجاهدات سنین بسے

نقشبندیه عجب قافله سالارانند ✽ که برند از ره پنهان بحرم قافله را ✽ سعادت آثارا از ین بیان کسی توهم نکند که این اوصاف و شمائل جمیع اساتذه و تلامذه طریقه علیه نقشبندیه را حاصل است کلا بلکه این شمائل مخصوص با اکابر اینطریقه علیه است که کار را بنهایة النهایة رسانیده اند و مبتدیان رشید با این اکابر نسبت ارادت درست کرده اند و مراعات آداب نموده اندراج نهایت در بدایت در حق ایشان ثابت است بخلاف مبتدی از ین طریق که بشیخ ناقص این طریق برسد اندراج نهایت در حق او متصور نیست چه شیخ او بنهایت نرسیده است در حق مبتدی بنهایت چگونه متصور شود ✽ از کوزه همان برون تراود که درو ست ✽ نجابت آثارا طریق این اکابر طریق اصحاب کرام است علیهم الرضوان و این اندراج نهایت در بدایت اثر آن اندراج است که در صحبت خیر البشر میسر میشد علیه و علی آله الصلوٰة والسلام زیراکه در اول صحبت آن سرور علیه و علی آله الصلوٰة والسلام آن میسر میشد که در انتها کم است که دیگرانرا میسر گردد و این فیوض و برکات همان فیوض و برکات است که در قرن اول بظهور می پیوست هرچند در ظاهر آخر از اول دور است نسبة بوسط اما فی الحقیقة آخر باول از وسط نزدیکتر است و منفیع بمنبع آن متوسطان آنرا یاد دارند یا نه بلکه اکثری از متاخران نیز معلوم نیست که بحقیقت آن بعد از سند والسلام علیکم و علی من اتبع الهدیٰ والتزم متابعة المصطفیٰ علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات العلی

مکتوب بست و چهارم بحاجی محمد دکنی صدور یافته در جواب کتابت او

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفیٰ مراسلهٔ شریفه که از کمال اخلاص و مودت مرسل داشته بودند موجب فرحت فراوان گشت نسبت رابطه همواره شما را با صاحب رابطه میدارد و واسطهٔ فیوض انعکاسی میشود شکر این نعمت عظمیٰ بجا باید آورد قبض و بسط هر دو بازوی طیران این راه اند بقبض دلگیر نشوند و به بسط خوشحال نگردند آرزوی آن نموده بودند که در جمیع ذرات مشاهدهٔ جمال لایزال میسر شود محبت اطوار انبده را با آرزو چه کار آرزوی او باندازهٔ فهم قاصر او خواهد بود جمال لایزال در مرآت ذرات مشاهده نمودن از قصور نظر است ذرات را چه مجال که مرایای آن جمال گردند آنچه در مرایای ذرات مشهود میگردد ظلی از ظلال اسمی بی نهایت

آنها نیز راجع بنفی باید ساخت وغیر از تکلم بکلمهٔ مستثنیٰ در مقام اثبات هیچ نصیب نباشد پس ذکر نفی واثبات در طریق دیگران مناسب حال مبتدیان باشد و ذکر الله که کلمهٔ اثبات محض است بعد از ان مناسب بود تا ثبت مکشوف بتکرار این کلمه اثبات استقرار و استمرار پیدا کند بخلاف طریق این اکابر که بر عکس ست که اول اثبات است وثانی نفی آن اثبات پس ذکر اسم الله درین طریق در ابتدای مناسب بود و ذکر نفی واثبات بعد از ان صورت بندد اگر ناقصی سوال کند و گوید که برین تقدیر اکابر این طریق را از مقام اثبات نصیب نباشد وغیر از نفی نقد وقت شان نبود جواب گوئیم که اثبات دیگران در اوائل حال این بزرگواران را میسر است تا بعد از بلند همتی بآن التفات نمی نمایند بلکه شایان نفی دانسته آن را نفی می نمایند و مطلوب مثبت وراء آن میدانند پس هم اثبات دیگران ایشان را میسر است وهم نفی از ان اثبات که مناسب مقام کبریای است ایشان را مسلم هر بی انجام پی بکار ایشان نبرد و هر بوالهوسے از حقیقت معاملهٔ ایشان آگاه نبود وشمهٔ از عدم حصول این اکابر که دران موطن نفس حصول ست گفته شد اگر از حصول اکابر اکابر ایشان لب کشاید خواص به عوام ملحق شوند ومنتهیان در رنگ مبتدیان سبق الف و با اختیار کنند شعر فرماید حافظ انهمه آخر بهرزه نیست ٭ هم قصهٔ غریب وحدیث عجیب هست ٭ و مراقبه ذات تعالی وتقدس که دیگران اختیار کرده اند نزد ایشان از حیز اعتبار ساقط است و بے اصل و مراقبه آنجا جز ظلی از ظلال هیچ نیست تعالی الله عما یقولون علوا کبیرا ذات او تعالی بلکه اسما وصفات او سبحانه نیز بیرون از حیطهٔ فکر و مراقبهٔ ما است ازین مقام غیر از جهل وحیرت نصیبی نیست نه آن جهل وحیرت که مردم آنرا جهل وحیرت دانند که آن مذموم است جهل وحیرت این موطن عین معرفت و اطمینان است نه آن معرفت واطمینان که در فهم مردم گنجد که از قبیل چون است واز بیچونی بی نصیب دران موطن وهر چه اثبات کنیم بیچون خواهد بود و تعبیر از ان خواه بجهل کنیم و خواه بمعرفت من لم یذق لم یدر و ایضا توجه این بزرگواران باحدیت است تعالی وتقدس واز اسم وصفت جز ذات نمیخواهند تعالی و تقدس و در رنگ دیگران از ذات بصفات فرود نمی آیند و از ذروه بحضیض نمیگرایند عجب کار و بار است جمعے ازین طائفه ذکر اسم الله اختیار نموده اند و بآن اکتفا نه نموده بصفات فرود می آیند و ملاحظهٔ سمیع و بصیر و علیم می نمایند و باز بر سبیل عروج از علیم و بصیر و سمیع باسم الله میروند چرا باسم الله تنها کفایت نکنند و قبله توجه جز احدیت ذات تعالی و تقدس نسازند الیس الله بکاف عبده نص قاطع است و کریمهٔ قل الله ثم ذرهم مؤید این معنی ست بالجمله نظر همت بزرگواران این طریقه علیه بلند افتاده است بهر زراقی قاصی نسبت ندارند لهذا نهایت

بی جنون طلب ایراد آن عبارات متصور نیست بعد از ارسال مکتوب مگر انحرافی راه یافته باشد ربنا لا تزغ
قلوبنا بعد اذ ہدیتنا وہب لنا من لدنک رحمۃ انک انت الوہاب اما فقیر میداند که وصیت ایشان بحکمت نخواہد
بود و امید ہست که عاقبت محمود خواہد داشت اما افسوس است که آن قسم طلب که شمۂ از ان از مکتوب ایشان
مفہوم میگشت بر باد رود و ضد آن بجای آن نشیند بر دوستان و ہوا خواہان ہمین بسیار گران است که اہتمام
آن دارند مکرما اگر کار بمجرد تلقین تمام است مبارک باشد نزد فقیر تلقین ذکر در رنگ تعلیم الف بی است مر صبیان
که بمجرد ہمین تعلیم محصل ملکۂ مولویه است چه مضایقه متوقع از کرم التفات شما انست که پلۂ طرف دیگرے را
بگذارند و مجمع یاران بمساوات آشنائی کنند زیاده چه مبالغه نماید والسلام مکتوب بست و ہفتم بمولانا
محمد طاہر بدخشی ارسال یافته در جواب تشکیکات شیخ عبد العزیز جونپوری در مکتوب اول که بنام اوست
وسان نموده بود بعد الحمد والصلوات وتبلیغ الدعوات میرساند مکتوب شریف که بعد از مدت مدید ارسال
داشته بودند رسیده فرحت رسانید حضرت حق سبحانه وتعالی بجمعیت ظاہر و باطن متحلی و متزین دارد فقیر دو سه
سه مکتوب بشما نوشته است از انجمله یک مکتوب بشما رسیده است مسافت بعیده عذر مینماید و مکتوبیکه
مشیخت مآب شیخ عبد العزیز نوشته بودند بمصحوب مکتوب شما نیز رسید وانچه اندراج نموده بودند بوضوح انجامید
آنجا اندراج یافته بود که اگر حقائق ممکنات که صور علمیه اند عدمات باشند که اضداد صفات اند لازم می آید
حصول آن عدمات در ذات تعالی وتقدس وہو سبحانه منزه عن ذلک عجب شبه است میدانند که حضرت
حق سبحانه اشیاء شریفه وکثیفه را میداند و ہیچ کدام اینہا در ذات تعالی حصول نیست و ہیچ کدام
اتصاف نه درینصورت حصول از کجا پیدا شود و نیز اندراج یافته بود که حقائق ممکنات باید که وجودے
و ثبوتی باشند نه عدمی که حقائق عبارت از ارواح و نفوس ممکنات است بلی وجود و ثبوت علمی دارند
که ورحقائق درکار است باید که این اعتراض اول بشیخ محی الدین بکنند که گفته الاعیان ما شمت رائحة الوجود
عجب کار است اینجا حقائق عبارت از ارواح و نفوس ممکنات داشته و اعیان ثابت و معلومات الٰہیه
گذاشته و نیز اندراج یافته که انبیاء علیہم الصلوات والتسلیمات و اولیا علیہم الرضوان و سائر افراد
انسان که از ممکنات اند اگر حقائق اینہا عدمات باشند که شرف و کرامت از ین زمرۂ علیه مسلوب و
معدوم گردد چرا مسلوب و معدوم میگردد که او تعالی بحکمت بالغه و قدرت کاملۂ خود آن عدمات را
بحسن تربیت خود مرایای عکوس اسماء و صفات خویش میساخته بشرف نبوت و ولایت مشرف گردانیده

آن جمال ست او را تعالی وراء الوراء باید جست و بیرون دائرهٔ آفاق و انفس باید طلبید نسبتی که الحال شما دارید
فوق تمنای شما ست زنہار بتقلید مردم به پستی میل نکنند و تمنای نزول از اوج به حضیض ننمایند کارخانهٔ اکابر
بلند است ان اللہ سبحانہ یحب معالی الہمم المسئول من اللہ سبحانہ جمعیتکم الصوریۃ والمعنویۃ والسلام مکتوب بست
و پنجم بخواجه شرف الدین حسین در آنکه هر عملی که بر وفق شریعت غرا کرده آید داخل ذکر است اگرچه بیع و شری بود
الحمد للہ وسلام علی عباده الذین اصطفی صحیفهٔ شریفه که فرزندی اعزی مصحوب مولانا عبد الرشید و مولانا جان محمد
ارسال داشته بودند رسید و صحت و مبلغ نذر نیز رسید جزاکم اللہ سبحانہ نیز استماع خبر صحت شما فرحت فراوان
رسانید ای فرزند فرصت غنیمت است و صحت و فراغ مغتنم همواره اوقات را بذکر الٰهی جلشانه مصروف
باید ساخت هر عملیکه بر وفق شریعت غرا کرده آید داخل ذکر است اگرچه بیع و شری بود پس در جمیع حرکات
و سکنات مراعات احکام شرعیه باید نمود تا همه ذکر گردد تا چه ذکر عبارت از طرد غفلت است و چون مراعات
اوامر و نواهی در جمیع افعال نموده آید از غفلت آمر و ناهی آنها نجاتی میسر شود و دوام ذکر او تعالی حاصل گشت این
دوام ذکر و را یاد داشت حضرات خواجها است قدس اللہ تعالی اسرارہم که آن مقصود بر باطن است و این
در ظاهر نیز متمشی ست اگرچه متعسر است وفقنا اللہ سبحانہ و ایاکم بمتابعة صاحب الشریعۃ علیه و علی آله الصلوۃ
والسلام والتحیۃ مکتوب بست و ششم بعرفان پناهی میرزا حسام الدین احمد ارسال یافته در جواب
کتابت او که از انجا بوی جانب داری می آید و در آنکه تلقین ذکر در رنگ تعلیم الف و بی است مربیان را بسم اللہ
الرحمن الرحیم الحمد للہ وسلام علی عباده الذین اصطفی صحیفهٔ مکرمست که مصحوب قاصد کشمیر کرم ده ارسال داشته بودند
بمطالعهٔ آن مشرف گشت چون متضمن خیریت حضرات آنحدود بوده فرحت بخشید جزاکم اللہ سبحانہ خیرا اندراج یافته
بود که مخدوم زادهٔ کلان و خواجه جمال الدین حسین بواسطهٔ شرم تلقین میان شیخ الهداد آنجا نتوانستند رسید
مخدوما هنوز از ین قسم سخنان بوی جانب داری می آید و از ین طرح و وضع مباینت و مخالفت مفهوم میگردد
انا للہ و انا الیه راجعون مخدوم زادهٔ کلان بایستی شرم وصیت والد بزرگوار خود می کردند و شرم توجه و
افاده که در حضور ایشان نسبت بهر دو مخدومزاده بامر حضرت ایشان واقع شده بود نیز می کردند و میان
شیخ الهداد با وجود دعوی پیر پرستی با وی درین امر جرأت نمی نمودند و ملاحظهٔ وصیت و سبقت افاده میکردند
آنچه شما نوشته اید حق و ثواب خواهد بود اما مکتوبیکه مخدوم زادهٔ کلان مصحوب برادر عزیز خود ارسال
داشته بودند متضمن کمال تواضع بوده و مشتمل بر فرط طلب و شوق عبارتها در ان مکتوب اختیار نموده بودند که

افعال شاقۂ خود خبر دادہ اند کہ پیش از وجود عنصری بقرون متطاولہ صادر شدہ بودند آن صدور افعال از ارواح مجردہ ایشان بودہ و اطلاع بر ہمینیے ایشان را بعد از وجود عنصرے حاصل شدہ جمعی را صدور این افعال درتوہم تناسخ می اندازد حاشا و کلا کہ بدنے دیگر با و تعلق گرفتہ باشد روح مجرد است کہ باقدار خداوندے جل سلطانہ کار بدن میکند و ارباب زیغ را در ضلالت می اندازد و درین مقام مجال سخن بسیار ست و تحقیقات غریبہ فائقہ گشتہ اگر توفیق یافت جای ثبت خواہد نمود ان شاء اللہ تعالیٰ الآن وقت مساعدت نمود و ایضاً پرسیدہ بودند کہ در رشحات مینویسد کہ چون خواجہ علاء الدین قدس سرہ از مولانا نظام الدین خاموش گران خاطر شدہ خواستند کہ از ایشان سلب نسبت کنند مولانا در آن وقت التجا بروحانیۃ آن سرور آورد علیہ وعلیٰ آلہ الصلوٰۃ والسلام و از آنحضرت علیہ وعلیٰ آلہ الصلوٰۃ والسلام بحضرت خواجہ خطاب رسید کہ نظام الدین از آن ماست کسی را بروی مجال تصرف نباشد و جای دیگر ہمین کتاب می نویسد کہ در پیری حضرت خواجہ احرار قدس سرہ از مولانا سلب نسبت نمودند مولانا میگفت کہ خواجہ ما را پیر یافتند و ہرچہ داشتیم بُردند و در آخر کار مفلس گردانیدند این چگونہ بود کہ حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وعلیٰ آلہ الصلوٰۃ والسلام کسے را کہ از آن خود ساختہ باشند و فرمودہ کہ کسے را بروی مجال تصرف نیست حضرت خواجہ احرار قدس سرہ چگونہ بروی تصرف کنند بدانند کہ حضرت خواجۂ ما قدس سرہ این نقل را نمی پسندیدند و در سلب نسبۃ مولانا توقف داشتند و میفرمودند کہ مولانا عبد الرحمٰن و غیر ایشان از مریدان مولانا سعد الدین کاشغرے کہ مرید مولانا نظام الدین ست بسیارند و ہیچ یکی بر این نقل لب نکشادہ است و ہر دو قول پیش نیامدہ مولانا فخر الدین علی از کجا نوشتہ باشد اگر این خبر صدق میداشت بتواتر نقل میشد لتوافر الدواعی علی نقلہ و چون بتواتر منقول نگشت و بہ خبر واحد قرار گرفت معلوم شد کہ در صدق آن تردد است و بعضے از نقلہای دیگر کہ صاحب رشحات کردہ است از صدق دور اند و اہل این سلسلہ علیہ در ان نقلہا تردد ہا دارند و ہو سبحانہ اعلم ایضاً حضرت خواجۂ ما قدس سرہ می فرمودند کہ مفلس ساختن دلالت بر سلب ایمان دارد اعاذنا اللہ سبحانہ منہ و امثالہ تجویز نمودن بسیار مشکل ست ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ ہدیتنا وہب لنا من لدنک رحمۃ انک انت الوہاب **مکتوب بست و نہم** بفضیلت پناہی شیخ عبد الحق دہلوی صدور یافتہ در بیان آنکہ بہترین امتعہ این نشاء حزن و

وبظلال کمالات خود متحلی گردانیده معزز و مکرم ساخت چنانچه انسان را از ماءمهین خلق کرده بدرجات علیا رسانید العجب شرف وکرامت انسان را در نظر در آورند و تنزیه و تقدیس واجب را تعالی و تقدس از دست دادند میگویند همه اوست اشیاء خسیسه و رذیله را عین حق میگویند تعالی و تقدس از ان مقوله تحاشی نمی نمایند و حقائق عدمیه مر انسان را تجویز نمینمایند و از ان تحاشی دارند حضرت حق سبحانه تعالی انصاف دهاد و نیز اندراج یافته بود که سخن اجماعی را با بدع ارتفاع نمیتوان نمود سخن مبدع مقولهٔ همه اوست را میدانیم مقولهٔ همه از دست مجمع علیه علماست تا این زمان که راه ملامت و شناعت بر صاحب فصوص مسلوک است بواسطه همین مقوله است که همه اوست میگوید و حاصل معارف فقیر که نوشته است همه از دست که مقبول شرع و عقل است فکیف که مؤید بکشف و الهام گردد و شیخ مشار الیه بعد از ذکر اعتراضات در مقام شفقت آمده نوشته اند که اگر حقائق ممکنات ارواح انسانی دارند موافق جمهور است که از جمهور کدام صنف را امراد داشته باشند تا این زمان مسموع نشده است که حقائق ممکنات را کسے ارواح انسانی گفته باشد العجب کل العجب شیخ خیال کرده که هر کسے سخن را بقیاس و تخمین میگوید و بتفکر و تخیل بیابد فدکلا معارفی که بی کشف و الهام در گفت و نوشت آید بی شهود و مشاهده در تحریر و تقریر گنجد بهتان و افتراست علی الخصوص که مخالف قوم گوید شیخ مشار الیه تا چه اعتقاد داشته باشد و این معارف را از کدام قبیل فهمیده بود ربنا اغفر لنا ذنوبنا و اسرافنا فی امرنا و ثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم الکافرین والسلام

مکتوب بست و هشتم بمولا محمد صادق کشمیری در جواب استفسارهای او

بعد الحمد والصلوة و تبلیغ الدعوات میرساند مکتوب شریف رسید چون متضمن احوال پسندیده بود موجب فرحت گشت نوشته بودند که در درایت معامله بجای رسیده است که حمل صفات بروی تعالی و تقدس به تکلف مینماید و ویرا سبحانه ورای همه میداند سعی نمایند که این حمل هم بتکلف میسر نشود و بحیرت صرف انجامد پرسیده بودند که در رشحات از بابا و آبریز نقل کرده است که گفته چون حق سبحانه تعالی روز ازل گل آدم می سرشت من آب بران گل میریختم تاویل این چگونه باشد بدانند که خدمات طینت حضرت آدم علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام چنانچه ملائکهٔ کرام را علی نبینا وعلیهم الصلوة والسلام دخل داده بودند روح او را قدس سره نیز دخل داده باشند و خدمت آب ریزی با وسپرده بعد از نشاءٔ عنصری او بلکه بعد از کمال او باین معنے او را اطلاع داده باشند جائز است که حضرت حق سبحانه وتعالیٰ ارواح مجرده را قدرتی دهد که افعال اجسام صادر نماید از ین قبیل است آنچه بعضے از کبراء از

واخلاص است بشیخ خود باثبوت این دو چیز اگر هزاران ظلمات طاری شود باک ندارد و آخر او را ضائع
نخواهند گذاشت اگر عیاذاً باللہ سبحانہ یکی ازین دو چیز نقصان پیدا گردد خرابی در خرابی است اگرچه بحضور
وجمعیت باشد که آن استدراج است که عاقبت خرابی دارد واز حضرت حق سبحانہ تعالی بتضرع وزاری
ثبات این دو امر خواهند واستقامت برین دو امر مسئله نمایند فانهما ملاک الامر ومدار النجاة والسلام علیکم
وعلی سائر الاخوان خصوصاً علی المحب القدیم مولانا عبد الغفور السمرقندی **مکتوب سی ویکم** بخواجہ
شرف الدین حسین صدور یافته در بیان وعظ ونصیحت الحمد للہ وسلام علی عباده الذین اصطفی فرزند عزیز
فرصت مغتنم است باید که تمام عمر بامور لاطائل صرف نشود بلکه تمام بمرضی حق جل وعلا صرف یابد نماز پنجگانه
بجمعیت وجماعت باتعدیل ارکان باید که ادا یابد و نماز تهجد را از دست ندهند واستغفار سحر را رایگان
نگذارند و بخواب خرگوش محظوظ نباشند و بحظوظ عاجله مصر نگردند و تذکر موت واهوال آخرت نصب
عین دارند بالجمله از دنیا معرض باشند و بآخرت مقبل بقدر ضرورت بدنیا پردازند و سائر اوقات
باشتغال امور آخرت معمور دارند حاصل کلام آنکه دل باید که از گرفتاری ماسوی آزاد باشد وظاهر
باحکام شرعیه متحلی ومتزین سه کار اینست وغیر این هیچ :: باقی احوال بخیر است والسلام **مکتوب**
سی ودوم بمرزا قلیج اللہ صدور یافت در جواب عریضه او که شکایت از جمعیت باطن نوشته بود
وما یناسب ذلک بعد الحمد والصلوة وتبلیغ الدعوات میرساند صحیفه شریفه که در باب عزا نوشته بودند رسید
انا للہ وانا الیه راجعون ما هم بتوفیق اللہ سبحانه بقضاء او تعالی راضی شدیم شما هم راضی باشید وبدعا
وفاتحه مدد ومعاون گردید دیگر خبر خلاصی شما باعث مسرت وفرحت گشت واز دو الم یکی الم تسکین یافت
للہ سبحانه الحمد والمنة علی ذلک شکایت از جمعیت باطن نوشته بودند بلی تشتت ظاهر را تاثیر عظیم است
در تصرف باطن چون در باطن کدورت یابند تدارک آن بتوبه واستغفار نمایند وچون صورت آکله
ظاهر شود بکلمه تمجید لاحول ولا قوة الا باللہ العلی العظیم بقصد دفع آن بکنند وتکرار معوذتین دران وقت
مغتنم است باقی احوال مستوجب حمد است للہ سبحانه الحمد والمنة دائماً وعلی کل حال واعوذ باللہ سبحانه
من حال اهل النار فقیر اثر ضعف داشت بنا بران بتفصیل احوال نپرداخت حضرت حق سبحانه وتعالی
ما وشما را بر جادهٔ شریعت مصطفویه علی صاحبها الصلوة والتحیة استقامت کرامت فرماید والسلام
مکتوب سی وسوم بمولانا محمد صالح کولابی صدور یافته در بیان آنکه محبوب در نظر محب

اندوه است وگوارا ترین نعم این مائده الم ومصیبت الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی مخدوما مکرما درورود مصائب هر چند تحمل اذی است اما امید کرامتها است بهترین امتعه این نشاء حزن واندوه است وگوارا ترین نعم این مائده الم ومصیبت این شکر پاره بداروی تلخ غلاف رفیق فرموده اند باین حیله راه ابتلا وانموده سعادتمندان نظر بر حلاوت آنها انداخته وآن تلخی را در رنگ شکر می خایند ومرارت را بر عکس صفرا شیرین می یابند چرا شیرین نیابند که افعال محبوب اند که شیرین اند علتی مگر آنرا تلخ یابد که بما سوای گرفتار است دولتمندان در ایلام محبوب آنقدر حلاوت ولذت می یابند که در انعام او متصور نباشد هر چند هر دو از محبوب اند ولیکن در ایلام نفس محب را مدخلی نیست ودر انعام قیام بمراد نفس است ؎ هنیئا لارباب النعیم نعیمها ÷ اللهم لا تحرمنا اجرهم ولا تفتنا بعدهم وجود شریف ایشان درین غربت اسلام اهل اسلام را مغتنم است سلمکم الله سبحانه وابقاکم والسلام

مکتوب سی ام بخواجه محمد اشرف وحاجی محمد فرکتی در جواب کتابت ایشان ودر جواب و سوال یکی از ورزش نسبت رابطه ودیگری از فتور مشغولی خود

بسم الله الرحمن الرحیم ÷ الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه گرامی که اخوی اعزین اشرفین ارسال داشته بودند رسید وکیفیات احوال که اندراج یافته بود بوضوح انجامید خواجه محمد اشرف ورزش نسبت رابطه را نوشته بودند که بحدی استیلا یافته است که در صلوات آنرا مسجود خود می دانند ومی بینند واگر فرضاً نفی کنند منتفی نمیگردد محبت اطوار این دولت تمنای طلاب است از هزاران یکی را اگر دهند صاحب اینمعامله مستعد تام المناسبت است بتحمیل که بادنی صحبت شیخ مقتدا جمیع کمالات او را جذب نماید رابطه را چرا نفی کنند که او مسجود الیه است نه مسجود له چرا محاریب ومساجد را نفی نکنند ظهور این قسم دولت سعادتمندان را میسر است تا در جمیع احوال صاحب رابطه را متوسط خود دانند ودر جمیع اوقات متوجه او باشند نه در رنگ جماعه بیدولت که خود را مستغنی دانند وقبله توجه را از شیخ خود منحرف سازند ومعامله خود را برهم زنند دیگر خبر فوت والده فرزندان خود نوشته بودند انا لله وانا الیه راجعون خوانده فاتحه خوانده شد ودر اثنای خواندن اثر اجابت مفهوم گشت مولانا حاجی محمد اظهار نموده بودند که قریب دو ماه است که فتوری در مشغولی رفته است وآن ذوق وحلاوت که سابقا داشت نمانده موجب اظهار اغم نیست اگر در دو چیز فتور نرفته باشد یکی از آن دو چیز متابعت صاحب شریعت است علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات والتحیات دوم محبت

اضافات معر است مکملا آنچه در بعضی از مکتوبات اندراج یافته است که فوق مقام رضا قدمگاهی نیست الا خاتم الرسل را علیه و علیهم و علی آله کمل الصلوات والتسلیمات مگر عبارت ازین مقام است که مخصوص باوست علیه و علی آله الصلوة والسلام والله سبحانه اعلم بحقائق الامور کلها باید دانست که کراهت ظاهر منافی رضاء باطن نیست در مرآت صورت فانی حلاوت حقیقت نه زیرا که ظاهر و صورت عارف کامل را بر صفات بشریت واگذاشته اند تا باقتباس کمالات او گردد و ابتلاء و آزمائش پیدا کند و محق با مبطل ممتزج گردد این ظاهر و صورت عارف کامل را نسبت بباطن حقیقت او در رنگ جامه یکتا تصور باید نمود نسبت بشخص لابس آن جامه و معلوم است که جامه را نسبت بآن شخص چه مقدار است همچنین است قدر صورت نظر بحقیقت او و این صورت عارف را بی بصران در رنگ کوه می انگارند و شکل صوری حقائق خود خیال میکنند لاجرم در مقام انکار می آیند و حرمان کسب می نمایند والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی

مکتوب سی و چهارم بنور محمد تهاری صدور یافته در جواب عریضهٔ او که از تواردات احوال نوشته بود الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب شریف رسید از تواردات احوال بوضوح انجامید بدانند که حضرت حق سبحانه و تعالی چنانچه داخل عالم نیست خارج عالم هم نیست و چنانچه منفصل از عالم نیست متصل بعالم هم نیست او تعالی هست اما این همه صفات دخول و خروج و اتصال و انفصال از وی سبحانه مسلوب است خالی ازین صفات اربع او را سبحانه باید جست و بیرون ازین صفات او را تعالی باید یافت اگر رنگی ازین صفات ممتزج است گرفتاری ظلال و مثال حاصل است بلکه بصفت بیچونی و بیچگونی که گردی از ظلیت نداشته باشد او را تعالی باید طلبید و اتصال بیچونی بآن مرتبه پیدا باید کرد این دولت نتیجهٔ صحبت است بگفتن و نوشتن راست نمی آید و اگر نویسد که فهم کند که دریابد بکار خود سرگرم باشند و تا حین ملاقات کیفیات احوال را نویسان باشند والسلام

مکتوب سی و پنجم به پیرزادگی خواجه محمد عبید الله سلمه الله تعالی صدور یافته در جواب استفسارهای که نموده بودند از توحید و از عین الیقین و ما یناسب ذلک بسم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد والصلوة و تبلیغ الدعوات بجناب مخدوم زاده میرساند صحیفهٔ شریفه رسید از مطالعهٔ آن فرحت فراوان بحصول انجامید از شمول نسبت حضور و استیلای آن اندراج یافته بود نیک و مبارک است این دولت که شما را در سه ماه میسر شده است در سلاسل دیگر اگر در ده سال میسر گردد نعمت عظمی شمرند و کرم عظیم تصور نمایند شکر این نعمت بجا باید آورد چون میدانند که فطرت شما بلند است و بتحصیل این قسم احوال از شائبهٔ عجب مبراست اظهار این نعمت نموده آید لئن شکرتم لازیدنکم نص قاطع ست نوشته بودند که پیشگاه توحید ظهور کردن گرفته است این دولت نیز مبارک باشد بادب قبول این وارد نمایند اما بعلاقهٔ این حال آداب شرعیه را نیک مراعات فرمایند و حقوق بندگی را کما ینبغی

در ہمہ حال محبوب است اگر انعام فرماید و اگر ایلام نماید بلکہ نزد اقل ایلام ازدیاد محبت بخش است از انعام او مزیت حمد بر شکر و ما یناسب ذلک الحمد للہ و سلام علی عبادہ الذین اصطفی اخوی اعزے مولانا محمد صالح معلوم فرمایند کہ محبوب در نظر محب بلکہ در نفس امر ہمہ وقت محبوب است و ہمہ حال محبوب اگر ایلام فرماید محبوب است و اگر انعام نماید محبوب نزد اکثر مردم کہ بدولت محبت مشرف گشتہ اند در وقت انعام ازدیاد محبت محبوب است از وقت ایلام ازدیاد ہر دو در وقت مساوات است و نزد اقل عکس اینمعاملہ است و ایلام ازدیاد محبت بخش است از انعام او مقدمہ این دولت عظمی حسن ظن است بمحبوب حتی کہ اگر محبوب بر حلقوم محب اجرای سکین نماید و ہر عضو او را از عضو دیگر جدا سازد محب او را عین صلاح خود داند و بہبود خود تصور کند و چون بحصول این حسن ظن کراہت فعل محبوب از نظر محبت برخاست بدولت محبت ذاتی کہ مخصوص بحبیب رب العالمین است علیہ و علی آلہ الصلوات والتسلیمات و معرا است از جمیع نسب و اعتبارات مشرف گشت و در ایلام زیادہ از انعام محبوب التذاذ و فرح یافت اکارم کہ اینمقام فوق مقام رضا است چہ در رضا دفع کراہت فعل ایلام محبوب است و اینجا التذاذ باین فعل زیرا کہ ہر چند از جانب محبوب جفا بلند تر بود از جانب محب فرح و سرور زیادہ تر باشد شتان ما بینہما و چون محبوب در نظر محب بلکہ در نفس امر ہمہ وقت و ہمہ حال در نظر او محبوب است لاجرم محبوب در ہمہ وقت و ہمہ حال بلکہ در واقع و نفس امر محمود و ممدوح نیز خواہد بود و محب در وقت ایلام و انعام او مادح و ثنا خوان او فیح یصدق لہذا المحب الصادق ان یقول صادقا و مصدوقا الحمد للہ رب العالمین علی کل حال و یصیر ہذا المحب من الحامدین لہ سبحانہ فی السراء والضراء حقیقۃ ما نا کہ مزیت حمد بر شکر از ین رہگذر است کہ در شکر انعام منعم ملحوظ است کہ راجع بصفت بلکہ بفعل است و در حمد ملحوظ حسن و جمال محمود است سواء کان ذاتیا او وصفیا او فعلیا و سواء کان انعاما او ایلاما فان ایلامہ سبحانہ حسن کانعامہ تعالی فیکون الحمد ابلغ فی الثناء و اجمع لمراتب الحسن والجمال و ابقی فی حالتی السراء والضراء بخلاف الشکر فانہ مع تصورہ سریع الزوال و علی شرف الہلاک بزوال الانعام و ہلاک الاحسان سوال تو در بعضی از مکتوبات خود نوشتہ کہ مقام رضا فوق مقام محبت و مقام حب است و اینجا مینویسی کہ این مقام محبت فوق مقام رضا است توفیق در میان دو سخن چیست جواب اینمقام محبت وراء آن مقام محبت و مقام حب است چہ آن مقام مشتمل بر نسب و اعتبارات است اجمالا و تفصیلا اگرچہ آن محب را محبت ذاتی گویند و این حب را حب ذات تصور کنند زیرا کہ آنجا قطع نظر از ملاحظہ شیون و اعتبارات نیست بخلاف اینمقام کہ از نسب و

بعد الحمد والصلوٰة وتبلیغ الدعوات میرساند محبت درویشان وارتباط والفت با ایشان ورغبت استماع سخنان این طائفہ علیہ ومیل باوضاع واطوار این طبقۂ سینہ از اجل نعم خداوندیست جلسلطانہ واز اعظم دول او تعالی مخبر صادق فرموده است علیہ وعلی آلہ الصلوٰة والسلام المرء مع من احب پس محبت ایشان با ایشان است وودر حرم حریم قرب طفیلی ایشان توفیق آثار سعادت اطوار فرزندی خواجہ شرف الدین حسین ظاہر ساختند کہ این اوصاف حمیده در ایشان با وجود تعلقات شتی جمع است وانمعنی پسندیده باوجود گرفتاریہای لاطائل مجتمع للہ سبحانہ الحمد والمنۃ علی ذلک صلاح ایشان موجب صلاح جم غفیر است وفلاح ایشان مستلزم فلاح جمع کبیر مشار الیہ ظاہر ساختند کہ ایشان بسخنان تو آشنا اند ورغبت باستماع علوم تو دارند اگر چند کلمہ بجناب ایشان بنویسی بہتر باشد اجابۃ لملتمس چند کلمہ نوشتہ شد چون درین ایام از بحث امامت بسیار مذکور میشود وہر یکے درین باب بطعن وتخمین سخن میراند بضرورت درین بحث چند سطر نوشتہ آمد وحقیقت مذہب اہل سنت ومذہب مخالفان بیان نموده شد بدانکہ بعت آثار ان من علامات اہل السنۃ والجماعۃ تفضیل الشیخین ومحبۃ الختنین تفضیل شیخین کہ با محبۃ ختنین جمع شود از خصائص اہل سنت وجماعت است تفضیل شیخین باجماع صحابہ وتابعین ثابت شده است چنانچہ نقل کرده اند آنرا اکابر ائمہ کہ یکی از ایشان امام شافعی است وشیخ ابو الحسن اشعری میفرماید کہ تفضیل ابوبکر وعمر بر باقی امت قطعی است واز حضرت امیر نیز بتواتر ثابت شده است کہ در زمان خلافت وآوان مملکت خود در حضور جم غفیر خود میفرمود کہ ابوبکر وعمر بہترین این امت اند چنانچہ امام ذہبی گفتہ امام بخاری روایت کرده است کہ حضرت امیر فرموده است کہ بہترین مردم بعد از پیغمبر علیہ وعلی آلہ الصلوٰة والسلام ابوبکر است بعدہ عمر رض پستر مرد دیگر پس گفت پسر او محمد بن الحنفیہ پستر تو ئی فرمود نیستم مگر یک مردی از مسلمانان بالجملہ تفضیل شیخین از کثرت روات ثقات بحد شہرت وتواتر رسیده است انکار آن یا از راه جہل است یا از راه تعصب وچون مجال انکار نیافت عبد الرزاق کہ از اکابر شیعہ است بی اختیار بتفضیل شیخین قائل گشت وگفت کہ چون علی شیخین را بر خود تفضیل داده من ہم تفضیل او وایشان را بر خود تفضیل میدہم واگر او تفضیل نمیداد من ہم تفضیل نمیدادم گناه است کہ من دعوی محبت علی نمایم وبوی مخالفت کنم وچون در زمان خلافت حضرت ختنین ظہور فتن واختلال در امور مردم بسیار شده بود وبدلہای مردم ازین راه کدورت بیحد پیدا گشتہ وعداوت وکینہ در میان مسلمانان استیلا یافتہ بضرورت محبۃ ختنین نیز از جملہ شرائط سنت وجماعت اعتداد نموده اند تا جاہلے ازین راه سوء ظن باصحاب خیر البشر علیہ وعلی آلہ الصلوٰة والسلام

بجا آرند و بدانند که این شعبده بر تقدیر صدق و صحت بواسطه استیلای محبت محبوب است که محب هرچند بیند و داند غیر
از محبوب نه بیند و نداند و از هر که لذت و ذوق بگیرد آنرا منسوب بمحبوب دارد و درین صورت شهود محب کثرت است لیکن
بعنوان وحدت پس فنا درین موطن متحقق نباشد زیرا که در فنا رفع شهود کثرت است بالکل بواسطهٔ استیلای شهود واحد
این فنا نیز نسبت بعدم شهود کثرت ممکنات گفته اند حقیقت فنا وقتی تحقق شود که کثرت اسماء و صفات و شیون و
اعتبارات نیز تمامها از نظر محقق گردند و جز احدیت ذات مجرد تعالی هیچ چیز ملحوظ و منظور نباشد حقیقت تمامی
سیر الی الله اینجا جلوه گر گردد و خلاصی از گرفتاری ظلال بالکلیه درین مقام صورت بندد و این زمان معامله باصل
اصول افتد و از وال بمدلول رسیده شود و از علم بعین و از گوش باغوش عروج نموده آید و وصل عریان متحقق گردد
و کذا و کذا ثم کذا و کذا بغیر از رمز و اشارت و آن هم مبهم و سربرگم از ان موطن لب نمی توان کشاد مخدوم زاده
از ما بیان آن عین الیقین میطلبند و میخواهند که آن عین الیقین در علم عین گنجد مشکل کار است چه کند و چه گوید و چه سان
وانماید و مقبول سازد مگر مخدوم زاده از کرم معذور دارند و از طلب علم بطلب حال گرایند و دو سوالی که مخدوم زاده
کرده اند هر دو سوال از بلند فطرتی خبر داد یک سوال از بیان عین الیقین بطرز خاص بوده چنانچه گذشت و سوال دیگر
از بیان تاویل متشابهات قرآنی بوده که علم آن نصیب علماء راسخین است جواب سوال دوم از جواب سوال اول
هم دقیق تر است و پوشیده تر و شایان استتار است و منافی ظهور و اظهار علم تاویل متشابهات کنایات از معاملاتست
که مخصوص برسل است علیهم الصلوات والتسلیمات از امتان مگر اقل قلیل را بتبعیت و وراثت ازین علم نزولی
ارزانی دارند و درین افشاء برقع از جمال شان بر ایشان نکشایند ناامید است که از افشاء هم غیر از امتان نیز
بتبعیت باین دولت مهتد گردند اینقدر بقلم می در آید که درین نشانها نیز بعضی دیگر را در اوان اقل روا است که
باین دولت مشرف سازند اما علم بحقیقت معامله ندهند و تاویل را منکشف نسازند بالجمله جائز نیست که تاویل
متشابهات حاصل آن بعض بود اما ندانند که چه حاصل دارد زیرا که متشابهات کنایات از معاملاتست روا
بود که معامله حاصل شود و علم بآن معامله میسر نگردد و همین معنی در یک فردی از منتسبان خود مشاهده نموده است
بر مگیرے تا چه رسد سوال شما ازین معامله امیدوار ساخته است اللهم اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شئ قدیر
والسلام مکتوب سی و ششم بخواجه محمد تقی صدور یافته در بیان بحث امامت و حقیقت مذهب
اهل سنت و جماعت و مذهب مخالفان و در بیان آنکه اهل سنت متوسط اند در میان افراط و تفریط که روافض
و خوارج اختیار کرده اند و مداحی اهل بیت آنسرور صلی الله علیه وسلم و ما یناسب ذلک بسم الله الرحمن الرحیم

الصلوٰۃ والسلام من احبہم فبحبی احبہم ومن ابغضہم فببغضی ابغضہم برسر اصل سخن رویم و گوئیم چگونہ عدم محبت اہل بیت
برحق اہل سنت گمان بردہ شود کہ آن محبت نزد این بزرگواران جزو ایمان است و سلامتی خاتمہ را بر رسوخ آن
محبت مربوط ساختہ اند والد بزرگوار این فقیر کہ عالم بودند بعلم ظاہری و بعلم باطنی در اکثر اوقات ترغیب بمحبت اہل بیت
میفرمودند و میفرمودند کہ این محبت را در سلامتی خاتمہ مدخلی است عظیم نیک رعایت آن باید نمود در مرض موت
ایشان این فقیر حاضر بود چون معاملہ ایشان بآخر رسید و شعور باین عالم کم ماند فقیر در آنوقت سخن ایشان را
بیاد ایشان داد از ان محبت استفسار نمود در ان بیخودی فرمودند کہ غرق محبت اہل بیتم شکر خدای عزوجل در آن
وقت بجا آوردہ شد محبت اہل بیت سرمایۂ اہل سنت است مخالفان ازین معنی غافل اند و از محبت متوسط
ایشان جاہل جانب افراط را خود اختیار کردہ اند و ماورای افراط را تفریط انگاشتہ حکم بخروج نمودہ اند و
مذہب خوارج انگاشتہ اند ندانستہ اند کہ درمیان افراط و تفریط حد یست وسط کہ مرکز حق است و موطن صدق
کہ نصیب اہل سنت گشتہ است شکر اللہ تعالیٰ سعیہم عجب است کہ خوارج را اہل سنت گشتہ اند و بہ متعال
دشمنان اہل بیت ایشان نمودہ اند از رفضہ در آنوقت اثری و نشانے نبودہ اگر بودہ حکم عدم داشتہ مگر
بزعم فاسد خود محبان اہل بیت را رفضہ تصور کنند و اہل سنت را روافض گویند عجب معاملہ است گاہی
اہل سنت را از خوارج می شمرند کہ افراط محبت ندارند و گاہی نفس محبت را از آن بزرگواران احساس نمودہ
ایشان را روافض میدانند لہذا ایشانان از جہالت خود اوبیاء علمای اہل سنت را کہ دم از محبت اہل بیت
میزنند و اظہار حب آل محمد مینمایند علیہ و علیہم الصلوات والتسلیمات روافض می انگارند و بیارسے را
از علمای کرام اہل سنت کہ منع از افراط آن مینمایند و در تعظیم و توقیر حضرت خلفاء ثلثہ می کوشند خوارج میدانند
وای ہزار وای ازین جرأتہاے نامناسب ایشان اعاذنا اللہ سبحانہ من افراط تلک المحبۃ ومن تفریطہا
از افراط محبت است کہ تبری از خلفاء ثلثہ و غیر ایشان را شرط محبت امیر داشتہ اند انصاف باید نمود
کہ این چہ محبت است کہ شرط حصول آن بیزاری از جانشینان پیغمبر بود علیہ و علیہم الصلوٰۃ والسلام و سب
وطعن اصحاب خیر البشر باشد علیہ و علیہم الصلوات والتحیات گناہ اہل سنت ہمین است کہ با محبت
اہل بیت توقیر و تعظیم جمیع اصحاب آن سرور مینمایند علیہ و علیہم الصلوات والتسلیمات و ہیچ یکی را از ینہا با وجود
منازعات و مخالفات یکدیگر ببدی یاد نمیکنند و از ہوا و تعصب دور می دارند از جہت تعظیم صحبت پیغمبر علیہ
وعلی آلہ الصلوٰۃ والسلام و تکریم مصاحبان او علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ والسلام مع ذلک محق را محق میگویند

بیدا کنند و بجانشینان پیغمبر علیه و علیهم الصلوٰة والسلام بغض و عداوتی حاصل ننمایند پس محبت حضرت امیر شرط تسنن آمد و آنکه این محبت ندارد از اهل سنت خارج گشت و خارجی نام یافت و آنکه در محبت امیر طرف افراط اختیار کرد و زیاده از آنچه شاید بوقوع آورد و غلو در آن محبت نمود و بسب و طعن اصحاب خیر البشر علیه و علیهم الصلوٰة والسلام زبان کشود و ترک طریق صحابه و تابعین و سلف صالحین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین کرد رافضی نام یافت پس اهل سنت متوسط اند در میان افراط محبت امیر و در میان تفریط آن محبت که روافض و خوارج اختیار کرده اند و شک نیست که حق در وسط است و افراط و تفریط هر دو مذموم چنانچه امام احمد حنبل از حضرت امیر روایت کرده که گفته حضرت پیغمبر علیه و علی آله الصلوٰة والسلام فرمود که ترا مثلی است از عیسی دشمن داشتند او را یهود تا آنکه بر مادر او بهتان بستند و دوست داشتند او را نصاری تا آنکه فرود آوردند او را بمنزلی که او نداشت یعنی ابن الله گفتند پستر امیر فرمود هلاک گردند در من دو مرد یکی آنکه در محبت من افراط نماید و آنچه در من نیست مرا اثبات کند و دیگری آنکه با من دشمنی نماید بعداوت بر من بهتان بندد پس حال خوارج را بحال یهود تشبیه فرمود و حال روافض را بحال نصاری که هر دو از حق وسط دو طرف افتاده اند خیلی جاهلی باید که اهل سنت و جماعت را از محبان حضرت امیر ندارند و محبت امیر را مخصوص برفضه دارد محبت امیر رفض نیست تبری از خلفاء ثلثه رفض است و بیزاری از اصحاب کرام مذموم و ملام امام شافعی میفرماید ع لو کان رفضاً حب آل محمد فلیشهد الثقلان انی رافض یعنی حب آل محمد رفض نیست چنانچه گمان میبرند و اگر همین حب را رفض گویند پس رفض مذموم نیست زیرا که ذم رفض از راه تبری دیگران می آید نه از راه محبت ایشان پس محبان اهل بیت رسول علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات اهل سنت باشند و فی الحقیقه گروه اهل بیت هم ایشان اند نه شیعه که دعوی محبت اهل بیت رسول علیه الصلوٰة والسلام مینمایند و خود را گروه اهل بیت میگیرند اگر بر محبت اهل بیت اقتصار نمایند و تبری از دیگران نکنند و تعظیم و توقیر جمیع اصحاب پیغمبر علیه الصلوٰة والسلام والتحیات بجا آرند و مشاجرات ایشانرا بر محامل نیک محمول دارند داخل اهل سنت باشند و از خوارج و روافض بیرون بوند زیرا که عدم محبت اهل بیت خروج و تبری از اصحاب رفض و محبت اهل بیت با تعظیم و توقیر جمیع اصحاب کرام تسنن بالجمله بنای خروج و رفض بر بغض مصاحبان پیغمبر است علیهم الصلوات والتحیات و بنای تسنن بر حب مصاحبان او علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات والتحیات عاقل منصف هرگز بغض اصحاب را بر حب ایشان نخواهد گزید و بدوستی پیغمبر همه را دوست خواهد داشت علیه و علیهم الصلوات والتحیات قال علیه

بایهم اقتدیتم اهتدیتم یعنی اصحاب من بچو ستاره ها اند بهر کدام ایشان که اقتدا کنید راه یابید و احادیث دیگر هم در باب تعظیم و توقیر جمیع صحابه بسیار آمده اند پس همه را معزز و مکرم باید داشت و زلات ایشانرا بر محامل نیک حمل باید نمود نیست مذهب اهل سنت درین مسئله و رفضه درین باب غلو مینمایند و محاربان امیر را تکفیر میکنند و بانواع طعن و اقسام شتم ایشان زبانهای خود را آلوده میسازند اگر مقصود ظهور حقیت جانب امیر است و اظهار خطای محاربان او پس آنچه اهل سنت اختیار کرده اند کافی است و بر حد اعتدال است سب و طعن اکابر دین نمودن از دیانت و تدین دور است که رفضه آن اختیار نموده و شتم اصحاب پیغمبر علیه و علی آله الصلوة والسلام دین و ایمان خود تصور کرده عجب دینی است که سب جانشینان پیغمبر علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات جزو اعظم اوست طوائف مبتدعان هر کدام عقیده اختیار کرده اند و از اهل سنت جدا گشته در میان جمیع آن طوائف فرقه خوارج و روافض دور از معامله اند و از حق بعید افتاده اند جمعی که سب و طعن اکابر دین را جزو اعظم ایمان خود تصور کنند از حق چه نصیب خواهند داشت روافض دوازده فرقه اند تکفیر اصحاب پیغمبر علیه و علیهم الصلوة والسلام مینمایند و سب خلفاء راشدین را عبادت میدانند این جماعت از اطلاق لفظ رفض بر خود تحاشی مینمایند و روافض غیر خودها را میدانند که در احادیث وعید بسیار در حق رفضه آمده است کاشکے از معنی رفض هم اجتناب مینمودند و تبری از اصحاب پیغمبر علیه و علیهم الصلوات والتحیات نمیکردند هندوان هندوستان نیز خود را هندو میگویانند و از لفظ کفر تحاشی میکنند و خود را کفار نمیدانند و کفار ساکنان دار حرب را می انگارند غلط فهمیده اند هر دو صنف کفار اند بحقیقت کفر متحقق اینها مگر اهل بیت پیغمبر را علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات در رنگ خود ها تصور کرده اند و ایشانرا نیز دشمنان ابی بکر و عمر خیال نموده و اینجماعة بحکم تقیه که دارند اکابر اهل بیت را منافق و مخادع انگاشته اند و حکم کرده اند که حضرت امیر سی سال بحکم تقیه با خلفاء ثلثه صحبت نفاق داشته امر و ناحق تعظیم و توقیر ایشان نمود عجب معامله است اگر محبت اهل بیت رسول الله بواسطهٔ محبت رسول است علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات باید که دشمنان رسول را نیز دشمن باشند و سب و لعن اینها بیشتر از سب و لعن دشمنان اهل بیت کنند هرگز ابوجهل را که دشمن رسول است علیه و علی آله الصلوات والتحیات و انواع آزار و جفا های بیشمار بآن سرور رسانیده علیه و علی آله الصلوة والسلام ازین جماعة کسے نشنیده است که سب و لعن او کرده باشند و در مساوی او زبان کشوده ابوبکر صدیق را که احب الرجال الی رسول الله است علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات بزعم فاسد خود دشمن

و مبطل را مبطل تا بطلان او را از هوا و هوس دور سیدارند و برای و اجتهاد حواله ینمایند و روافض نیز از اهل سنت وقتی خوشنود گردند که اهل سنت نیز در رنگ ایشان از دیگر اصحاب کرام تبری نمایند و سوء ظن باین کابرین حاصل کنند خوشنودی خوارج مربوط بعداوت اهل بیت است و منوط ببغض آل محمد علیه و علیهم الصلوات والبرکات ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا و هب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب نزد اکابر اهل سنت شکر الله تعالی سعیهم اصحاب پیغمبر علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات در وقت منازعات و محاربات یکدیگر سه گروه بودند جمعی بدلیل و اجتهاد حقیت جانب امیر نموده بودند و جمعی دیگر بدلیل و اجتهاد حقیت جانب دیگر را یافته و طائفه دیگر متوقف بودند و هیچ جانب را بدلیل ترجیح نداده پس بطائفه اولی نصرت جانب امیر واجب آمد که موافق اجتهاد ایشان است و بر طائفه دوم نصرت جانب مخالف امیر لازم که مؤدی اجتهاد ایشان است و بر طائفه سوم توقف لازم آمد ترجیح یکی بر دیگری خطا هر سه فرقه بمقتضای اجتهاد خود عمل نمودند و آنچه بر ایشان لازم و واجب بود بجا آوردند پس ملامت چه گنجایش دارد و طعن چه مناسب بود امام شافعی فرماید و نیز منقول از عمر بن عبد العزیز است تلک دماء طهر الله تعالی عنها ایدینا فلنطهر عنها السنتنا ازین عبارت مفهوم میشود که بحقیت یکی و خطای دیگرے هم لب نباید کشود و همه را جز به نیکی یاد نباید کرد و همچنین در حدیث نبوی آمده است علیه و علی آله الصلوٰة والسلام اذا ذکر اصحابی فامسکوا یعنی چون اصحاب من مذکور گردند و از منازعات ایشان یاد کرده شود شما خود را نگاه دارید و یکی را بر دیگرے اختیار نکنید لیکن جمهور اهل سنت بدلیلی که بر ایشان ظاهر شده باشد برانند که حقیت در جانب امیر بوده و مخالف او راه خطا پیموده لیکن این خطا چون خطاء اجتهادی است از ملامت و طعن دور است و از تشنیع و تحقیر پاک و مبرا از حضرت امیر منقول است که فرموده برادران ما بر ما باغی گشتند نه ایشان کافرانند و نه فاسقان زیرا که ایشانرا تاویلی است که منع کفر و فسق میکند پس اهل سنت در رفضه هر دو تخطیهٔ محاربان امیر مینمایند و هر دو بحقیت جانب امیر قائل لیکن اهل سنت زیاده از اطلاق لفظ خطا که ناشی از تاویل است در حق محاربان امیر تجویز نمیکنند و زبان را از طعن و تشنیع ایشان نگاه میدارند و محافظت حق صحبت خیر البشر مینمایند علیه و علیهم الصلوات آن سرور فرموده علیه و علیهم الصلوٰة والسلام الله الله فی اصحابی لا تتخذوهم غرضا یعنی از خدا بترسید جلشانه از خدا بترسید جل سلطانه در حق اصحاب من از برای تاکید این کلمه را بتکرار فرموده مگیرید اصحاب مرا نشانه تیر ملامت خویش و نیز فرموده اصحابی کالنجوم

چه خیریت خواهند یافت آن طائفه مگر آیات قرآنی واحادیث نبوی را که در فضل صحبت خیر البشر علیه وعلیهم الصلوة والسلام و در فضیلت اصحاب کرام او علیه وعلی آله الصلوة والسلام را و در خیریت این امت وارد شده اند ندیده اند یا دیده اند ایمان بآن ندارند قرآن واحادیث به تبلیغ اصحاب کرام بما رسیده است چون اصحاب مطعون باشند دینی که از راه ایشان بما رسیده است نیز مطعون خواهد بود نعوذ بالله سبحانه من ذلک مقصود این جماعت مگر ابطال دین است وانکار شریعت او علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات بصورت اظهار محبت اهل بیت رسول مینمایند و به حقیقت ابطال شریعت او علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات میکنند کاشکی امیر و موافقان امیر مسلّم میداشتند و بداغ تقیه که از صفات اهل مکر و نفاق است متسم نمی ساختند جماعت از موافقان امیر و یا از مخالفان او که سی سال با یکدیگر صحبت بنفاق دارند و بمکر و خداع زندگانی نمایند چه خیریت در آنها خواهد بود و اینها چگونه شایان اعتماد خواهند بود ابو هریره رضی الله تعالی عنه را طعن میکنند و نمیدانند که در طعن او نصف احکام شرعیه مطعون میگردد زیرا که علماء مجتهدین فرموده اند که در احکام سه هزار احادیث وارد شده است یعنی سه هزار احکام شرعیه بسنت ثابت شده است از آن سه هزار یک هزار و پانصد بروایت ابو هریره به ثبوت پیوسته است پس طعن او طعن نصف احکام شرعیه باشد و امام بخاری گوید که راویان ابو هریره زیاده از هشتصد اند از صحاب کرام و تابعین یکی از ایشان ابن عباس است و ابن عمر نیز از وی روایت کند و همچنین جابر بن عبد الله و انس بن مالک از رواة اوست و حدیثی از حضرت امیر نقل میکنند در طعن ابی هریره آن حدیث مفتری است چنانچه علمای تحقیق آن فرموده اند و حدیث دعای آنسرور علیه وعلی آله الصلوة والسلام مر ابی هریره را بالفهم در علما معروف است قال ابو هریره حضرت مجلس الرسول صلی الله علیه وعلی آله وسلم فقال من یبسط منکم رداءه حتی افیض فیه مقالتی فیقبضها الیه ثم لاینساها فبسطت بردة کانت علی فافاض رسول الله صلی الله علیه وعلی آله وسلم مقالته فقبضتها الی صدری فما نسیت بعد ذلک شیئا پس بمجرد زعم خود شخصی بزرگ دین را دشمن امیر دانستن و سب و طعن و لعن در حق او جائز داشتن از انصاف دور است اینهمه کلها افراط محبت است که نزدیک است که سر از ربقه ایمان بیرون اندازد و اگر فرضا تقیه در حق امیر تجویز نموده آید چه خواهند گفت در اقوال امیر که بطریق تواتر در افضلیت شیخین منقول گشته اند و همچنین کلمات قدسیه او که در عین خلافت و مملکت خود در حقیت خلافت خلفاء ثلثه صادر شد چه تقیه همین قدر است که سعی حقیت خلافت خود نماید و به بطلان خلافت خلفاء ثلثه را ظاهر نسازد اما اظهار حقیت خلافت خلفاء ثلثه و بیان افضلیت شیخین امریست علیحده ماورای آن تقیه که محملی غیر از صدق و صواب ندارد و به تقیه رفع آن صورت نه بندد و ایضا احادیث صحاح که بحد شهرت رسیده است بلکه متواتر المعنی گشته که در فضیلت حضرات خلفاء ثلثه

اہل بیت تصور نمودہ بہ سب و طعن و زبان درازی می نمایند و امور نامناسب بایشان منسوب میسازند این چه دیانت و تدین است خداوند جل شانه که ابوبکر و عمر و سائر صحابهٔ کرام را اهل بیت رسول علیه و علی آله الصلوات والسلام دشمن بودند و بغض و عداوت با آل محمد داشته باشند این بی انصافان کاشکی دشمنان اهل بیت را سب کنند و تعیین اسامی اکابر صحابه ننمایند و سوء ظن بزرگان دین پیدا نسازند این زمان درین باب مخالفت ایشان با اهل سنت مرتفع میگردد چه اهل سنت نیز دشمنان اهل بیت را دشمن اند و طعن و تشنیع ایشان قائل از خوبی اهل سنت است که شخص معین را که بانواع کفر مبتلا بود باحتمال اسلام و توبه تتمه لعن نمیگویند و اطلاق لعن تجویز نمی کنند بر کافران علی الاطلاق لعنت تجویز میکنند اما بر کافر معین تجویز لعن نمیکنند تا زمانیکه سوء خاتمه او بدلیل قطعی معلوم شود و روافض بی تحاشی ابوبکر و عمر رضی الله تعالی عنهما را لعن می کنند و اکابر صحابه را سب و طعن مینمایند هداهم الله سبحانه سواء الصراط درین مبحث در دو مقام اختلاف عظیم است میان اهل سنت و مخالفان مقام اول آنکه اهل سنت بحقیت خلافت خلفاء اربعه قائل اند و هر چهار را خلفای برحق میدانند زیرا که در حدیث صحیح آمده است که اخبار از مغیبات است الخلافة بعدی ثلثون سنة و این مدت بخلافت حضرت امیر تمام شده پس مصداق این حدیث هر چهار خلیفه باشند و ترتیب خلافت برحق باشد و مخالفان انکار حقیت خلافت خلفاء ثلثه مینمایند و خلافت ایشان را بتعصب و تغلب منتسب میسازند و امام برحق غیر از امیر دیگری را نمیدانند و بعضی که از امیر بخلفاء ثلثه واقع شده بود بر تقیه حمل میکنند و درمیان اصحاب کرام خیر الانام علیه و علیهم الصلوة والسلام صحبت نفاق می انگارند و در مدارات یکدیگر را مخادع تصور مینمایند زیرا که بزعم اینها موافقان امیر مخالفان او بحکم تقیه البته صحبت نفاق داشتند و خلاف آنچه در دلهای ایشان بوده بزبان ظاهر میساختند و مخالفان نیز چون بزعم ایشان اعداء امیر و اعدای دوستان امیر بودند با ایشان بنفاق آشنائی می کردند و معادات را بموالات وا مینمودند پس بزعم ایشان جمیع اصحاب پیغمبر علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات منافق و مخادع بودند و بظاهر خلاف آنچه در باطن بود ظاهر می کردند پس باید که نزد اینها بدترین این امت اصحاب کرام باشند و بدترین صحبتها صحبت خیر البشر بود علیه و علی آله الصلوة والسلام که این اخلاق ذمیمه از آنجا ناشی شده است و بدترین قرون قرن اصحاب باشد که پر از نفاق و عداوت و بغض و کینه بوده و حال آنکه حضرت حق سبحانه و تعالی در کلام مجید خود ایشان را رحماء بینهم میفرماید اعاذنا الله سبحانه عن معتقداتهم السوء هرگاه سابقان این امت را باین اخلاق ذمیمه متصف سازند در لاحقان

است بعد کتاب الله تعالی و شیعه نیز بران اعتراف دارند فقیر از احمد تتی که از اکابر شیعه بوده شنیده ام که میگفت کتاب بخاری که اصح کتب است بعد کتاب الله آنجا روایات هم از موافقان امیر است و هم از مخالفان امیر و بموافقت و مخالفت راجح و مرجوح ندانسته است چنانچه از امیر روایت کند از معاویه نیز روایت دارد اگر شائبۀ طعن در معاویه و روایت معاویه بودی هرگز در کتاب خود روایت او را درج نکردی و همچنین در سلف که نقاد احادیث بوده اند هیچ یکی باینوجه در روایت حدیث فرق نکرده است و مخالفت امیر را منشاء طعن نساخته باید دانست لازم نیست که امیر در جمیع امور خلافیه محق باشند و مخالف ایشان بر خطا هر چند در امر محاربه حق بجانب امیر بوده زیرا که بسیار است که در احکام خلافیه صدر اول علمای تابعین و ائمه مجتهدین مذهب غیر امیر را اختیار کرده اند و حکم بمذهب کرده اگر حق بجانب امیر متعین بودی بخلاف آن حکم نکردندی قاضی شریح که از تابعین و صاحب اجتهاد بوده است بمذهب امیر حکم نکرده و شهادت امام حسن را علیه الرضوان بواسطۀ نسبت نبوت منظور نداشته و مجتهدین بقول قاضی شریح عمل نموده اند و شهادت پسر را برای پدر تجویز نکرده اند و در مسائل دیگر هم اختیار اقوال غیر امیر که مخالف رای امیر بوده است بسیار است بر متتبع منصف مخفی نخواهد بود تفصیل آن اطالت میطلبد پس بر مخالفت امیر گنجایش اعتراض نباشد و مخالفان مطعون و ملام نباشند حضرت عائشه صدیقه رضی الله تعالی عنها که حبیبۀ حبیب رب العالمین بوده است و تا آخر عمر مقبوله و منظورۀ او علیه الصلوة والسلام بوده و حضرت پیغمبر مرض موت را بحجرۀ او بسر برده و در کنار او جان داده و در حجرۀ مطهرۀ او مدفون گشته مع ذلک الشرف حضرت صدیقه عالمه و مجتهده بوده است و پیغمبر علیه و علی آله الصلوة والسلام بیان شطر دین را باو حواله داشته و اصحاب کرام در مشکلات احکام رجوع بوی مینمودند و حل معضلات از وی در مییافتند اینچنین صدیقه مجتهده را بواسطۀ مخالفت حضرت امیر مطعون ساختن و اشیاء ناشایسته را بوی منتسب نمودن بسیار نامناسب است و دور از ایمان به پیغمبر است علیه و علی آله الصلوة والسلام امیر اگر داماد حضرت پیغمبر است و پسر عم است حضرت صدیقه زوجۀ مطهرۀ اوست علیه و علی جمیع اهل بیته الصلوات والسلام و حبیبۀ مقبوله او علیه و علی آله الصلوات والسلام پیش ازین بچند سال داب فقیر آن بوده که اگر طعامی پخت مخصوص بروحانیات مطهرۀ اهل عبا میساخت و بآن سرور و حضرت امیر و حضرت فاطمه و حضرت امامین را ضم میکرد علیهم الصلوات والتسلیمات شبی در خواب می بیند که آن سرور حاضر است علی آله الصلوة والسلام فقیر بر ایشان عرض سلام میکند متوجه فقیر نمیشوند و رو بجانب دیگر دارند درین اثنا بفقیر فرمودند که من طعام در خانۀ عائشه میخورم هر که مرا طعام فرستد بخانۀ عائشه فرستد این زمان فقیر دریافت که سبب عدم توجه شریف ایشان آن بوده که فقیر حضرت صدیقه را دران طعام شریک

وغیر ایشان وارد گشته وجمعی را از ایشان بشر بجنت ساخته آن حدیث را چه جواب خواهند گفت زیرا که تقیه در حق حضرت پیغمبر علیه وعلی آله الصلوٰة والسلام مجوز نیست چه تبلیغ بر پیغمبران لازم است علیهم الصلوات والتسلیمات و ایضاً آیات قرآنی که درینباب نازل گشته اند تقیه آنجا متصور نیست حضرت حق سبحانه وتعالی ایشانرا انصاف وهاکلام ارباب معقول است که تقیه از صفات جبانت است باسد الله آنرا نسبت دادن نامناسب است بحکم بشریت صفت تقیه در یکساعت یا دو ساعت یا یک روز یا دو روز اگر تجویز نموده آید گنجایش دارد تا سی سال در اسد الله این صفت جبانت اثبات نمودن ومصر بر تقیه داشتن بسیار مستکره است واصرار بر صغیره کبیره گفته اند اصرار بر صفتی از صفات ارباب شقاق باصحاب نفاق چه خواهد بود کاش قباحت این امر را بفهمند از تقدیم شیخین گریخته اند که مستلزم اهانت امیرست و تقیه اختیار کرده اند اگر شناعت صفت تقیه را که از صفات ارباب نفاق است می فهمیدند هرگز تجویز آن نمیکردند واز دو بلیه اهون را اختیار مینمودند بلکه گوئیم در تقدیم شیخین هیچ اهانت امیر نیست حقیت خلافت امیر بحال خود است و درجهٔ ولایت و رتبهٔ هدایت وارشاد او کرم الله تعالی وجهه بحال خود در اثبات تقیه تنقیص و توهین لازم است که این صفت از خصائص ارباب نفاق است واز لوازم اصحاب مکر وخداع مقام دوم آنکه اهل سنت شکر الله تعالی سعیهم مشاجرات ومنازعات اصحاب خیر البشر را علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات بر محامل نیک محمول میدارند واز هوا وتعصب دور میدانند زیرا که نفوس ایشان در صحبت خیر البشر علیه وعلیهم الصلوات والتحیات مزکی شده بود وسینهای ایشان از عداوت وکینه پاک گشته غایة ما فی الباب چون هر کدام را رای واجتهاد بوده وهر مجتهد را عمل بموافق رای خود واجب بضرورت در بعض امور بسبب مخالفت الآرای مخالفت ومشاجرت لازم گشت وهر یکی را تقلید رای خود صواب آمد پس مخالفت شان در رنگ موافقت برای حق بوده نه برای هوا وهوس نفس اماره مخالفان ومحاربان حضرت امیر را تکفیر میکنند وانواع طعن وتشنیع در حق محاربان تجویز مینمایند هرگاه اصحاب کرام در بعض امور اجتهادیه با آن سرور علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات مخالفت کردند بخلاف رای آن سرور علیه وعلی آله الصلوٰة والسلام حکم نموده اند وآن خلاف ایشان مذموم وملام نبوده ومنع آن با وجود نزول وحی نیامده مخالفت با امیر در امور اجتهادیه چرا کفر باشد ومخالفان چرا مطعون وملام باشند محاربان جم غفیر اند از اهل اسلام واز اجلای اصحاب اند وبعضی از ایشان مبشر بجنت تکفیر وتشنیع ایشان امر آسان نیست کبرت کلمة تخرج من افواههم قریب نصف دین وشریعت را از بزرگان ایشان سهل نیست کرده باشند اگر ایشان مطعون باشند اعتماد از شطر دین میخیزد وچگونه این بزرگواران مطعون باشند که روایت هیچکدام ایشان را هیچکس رد نکرده نه امیر نه ونه صحیح بخاری که اصح کتب

بانفاق مدشعیرہم ولانصیفه سوہم الذین اثنی اللہ تعالی علیہم فی القرآن المجید ورضی عنہم ورضوا عنه ذلک مثلہم فی التوراة ومثلہم فی الانجیل
کزرع اخرج شطاه فازره فاستغلظ فاستوی علی سوقه یعجب الزراع لیغیظ بہم الکفار سمی اللہ تعالی غائظہم کفارا فلیحذر عن غیظہم
کما یحذر عن الکفر واللہ سبحانه الموفق جماعه که اینچنین نسبت را بآن سرور علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات درست کرده باشند
ومقبول ومنظور او علیه وعلیهم الصلوات والتحیات گشته اگر در بعض امور با یکدیگر مخالفت کنند ومشاجرت نمایند وبه رای واجتهاد
خود عمل نمایند مجال الطعن والاعتراض نیست بلکه حق وصواب درآنموطن اختلاف ست وعدم تقلید رای غیر رای خود است
امام ابو یوسف را بعد از وصول بدرجۂ اجتهاد تقلید امام ابی حنیفه رضی اللہ تعالی عنهما خطاست وثواب تقلید رای خود است امام
شافعی قول صحابه را هر صحابی که باشد خواه صدیق باشد خواه امیر بر رای خود تقدیم نمیدهد وعمل بر رای خود اگرچه مخالف قول
صحابی باشد صواب میداند هرگاه مجتهد امت را گنجایش مخالفت آرای اصحاب گشت اگر اصحاب با یکدیگر مخالفت نمایند چرا مطعون
باشند بآنکه گوئیم اصحاب کرام در سائر امور اجتهادیه بآن سرور علیه وعلی آله الصلوة والسلام والتحیات خلاف کرده اند برخلاف رای
آنسرور علیه وعلیهم الصلوات والتحیات حکم نموده باوجود نزول وحی ذم بر ایشان نیامده وبر اختلاف ایشان منع وارد نگشته
چنانچه گذشت اگر این اختلاف نامرضی ونامقبول حق بودی از جل شانه البته منع آن آمدی وبر اختلاف کنندگان وعید نازل گشتی
نه بینی جماعه که در مکالمه آن سرور علیه وعلی آله الصلوة والسلام رفع صوت مینمودند چگونه منع آن صوت آمد ووعید آن
بر آن رفع مترتب گشت قال اللہ تبارک وتعالی یایها الذین آمنوا لاترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی ولا تجهروا له بالقول
کجهر بعضکم لبعض ان تحبط اعمالکم وانتم لا تشعرون در اساری بدر اختلاف عظیم واقع شده بود حضرت فاروق وسعد معاذ حکم
بقتل آن اساری نموده بودند ودیگران بتخلیص وفدیه حکم کرده بودند ومقبول رای آنسرور علیه وعلیهم الصلوات والتحیات
حکم تخلیص وفدیه بود ومواضع اختلافات دیگر بسیار است ازین قبیل است اختلافیکه در اتیان قرطاس نموده بودند آنسرور علیه
وعلی آله وعلیهم الصلوات والتسلیمات در مرض موت طلب قرطاس فرموده بود تا از برای ایشان چیزی بنویسد جمعی گفتند
قرطاس باید آورد وجمعی دیگر منع اتیان قرطاس نمودند حضرت فاروق از جماعه بود که باتیان قرطاس راضی نشده گفت حسبنا
کتاب اللہ طاعنان ازین راه بر حضرت فاروق اعتراض کرده اند وزبانهای طعن وتشنیع کشاده اند فی الحقیقة محل طعن نیست
زیراکه حضرت فاروق دانسته بود که زمان وحی منقطع گشته است واحکام سماوی تمام شده وغیر رای واجتهاد را در اثبات
احکام گنجایش نمانده ودرین وقت آنسرور علیه وعلی آله الصلوة والسلام هرچه خواهند نوشت از امور اجتهادیه خواهد بود که دیگران
را در آن شرکت است الحکم فاعتبروا یا اولی الابصار پس صلاح در آن دید که درین طور غلبه وجع ایشان را تصدیع نباید داد
به رای واجتهاد دیگران کفایت باید نمود حسبنا کتاب اللہ یعنی قرآن مجید که ماخذ قیاس واجتهاد است مرستنبطان را کافیست

نمی ساخت بعد از آن حضرت صدیقه رض را بلکه سائر ازواج مطهرات را که همه اهلبیت اند شریک میساخت و بجمیع اهلبیت
توسل مینمود پس آزار وایذا که بحضرت پیغمبر علیه وعلی آله الصلوة والسلام از راه حضرت صدیقه برسد زیاده از آن
آزار وایذا است که از راه حضرت امیر برسد بر عقلای صاحب انصاف این معنی مخفی نیست آری این بر تقدیریست که
محبت حضرت امیر وتعظیم او بواسطهٔ محبت وتعظیم حضرت پیغمبر باشد علیه وعلی آله الصلوة والسلام نه بواسطهٔ قرابت ما وعلیه وعلی
آله الصلوة والسلام واگر کسی محبت امیر را استقلالاً اختیار کند وحب حضرت پیغمبر را در آن مدخل ندهد از بحث خارج است
وقابل مخاطبه نه غرض او ابطال دین است وهدم شریعت میخواهد که بی توسط حضرت پیغمبر علیه وعلی آله الصلوات والسلام راه
اختیار کند واز محمد ص بعلی ع گراید وهو عین الکفر ومحض الزندقة وعلی از وی بیزار است واز کردار او در آزار دوستی اصحاب وختان
او علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات بواسطهٔ دوستی پیغمبر است علیه وعلی آله الصلوات والتحیات وتعظیم وتکریم ایشان
بواسطهٔ تعظیم وتکریم او علیه وعلی آله الصلوة والسلام قال علیه وعلی آله الصلوات والسلام من احبهم فبحبی احبهم وهمچنین کسیکه با ایشان
دشمن است بدشمنی پیغمبر دشمن است کما قال علیه الصلوة والسلام من ابغضهم فببغضی ابغضهم یعنی محبتی که باصحاب من متعلق
شده است همان محبت است که بمن تعلق گرفته است وهمچنین بغض ایشان همان بغض است که بمن متعلق گشته است طلحه وزبیر
رضی الله تعالی عنهما از کبار اصحاب اند واز عشرهٔ مبشره بجنت طعن وتشنیع ایشان نامناسب است ولعن وطعن ایشان
عائد بلاعن وطاعن همان طلحه وزبیر اند که حضرت فاروق خلافت را بعد از خود در میان شش نفر شوری گذاشته و
طلحه وزبیر را داخل آنها ساخته وبر ترجیح یکی بر دیگری دلیل واضح نیافته طلحه وزبیر باختیار خود نصیب خلافت را گذاشته
وهر یکی ترک حظ خود گفته وهمان طلحه است که پدر خود را بواسطهٔ سوء ادب که نسبت بآن سرور علیه وعلی آله الصلوة والسلام
از وی بوجود آمده بود کشته است وسر او را در ملازمت آن سرور آورده بود ودر قرآن مجید ثنای او برین فعل آمده و
همان زبیر است که مخبر صادق علیه وعلی آله الصلوة والسلام قاتل او را وعید بدوزخ فرموده حیث قال علیه وعلی آله الصلوة
والسلام قاتل الزبیر فی النار طاعن ولاعن زبیر از قاتل او هیچ کمی ندارد فالحذر الحذر ثم الحذر الحذر عن طعن اکابر الدین و
کبراء الاسلام الذین بذلوا جهدهم فی اعلاء کلمة الاسلام ونصرة سید الانام وانفقوا اموالهم لتائید الدین باللیل والنهار
وفی السر والجهار وترکوا لحب الرسول عشائرهم وقبائلهم واولادهم وازواجهم واوطانهم ومساکنهم وعیونهم وزروعهم و
اشجارهم وانهارهم واثروا نفس الرسول علیه وعلیهم الصلوة والسلام علی انفسهم واختاروا محبته علی محبتهم ومحبة اموالهم واولادهم
وهم الذین نالوا شرف الصحبة وفازوا فی صحبته ببرکات النبوة وشاهدوا الوحی وتشرفوا بحضور الملک ورأوا الخوارق والمعجزات
حتی صار غیبهم شهادة وعلمهم عینا واعطوا من الیقین ما لا یعطی لاحد من بعدهم حتی لا یبلغ انفاق غیرهم مثل احد ذهبا ما بلغ

طریق سلامتی نیست واللہ سبحانہ الموفق **سؤال** چون در احکام اجتہادیہ احتمال خطا را گنجائش شد وثوق در جمیع احکام شرعیہ کہ از آن سرور منقول است علیہ وعلیٰ آلہ الصلوات والسلام چگونہ نمودہ آید **جواب** احکام اجتہادیہ در ثانی الحال احکام منزلہ سماوی گشتہ است زیرا کہ بر خطا مقرر داشتن انبیا جائز نیست علیٰ نبینا وعلیہم الصلوات والتسلیمات پس در احکام اجتہادیہ بعد از ثبوت اجتہاد مستنبطان واختلاف آرای ایشان حکمی از نزد حق جل وعلا نازل میگردد کہ صواب را از خطاء جدا سازد و امتیاز محق از مبطل نماید پس احکام اجتہادیہ نیز در زمان آن سرور علیہ وعلیٰ آلہ الصلوات والسلام بعد از نزول وحی کہ تمیز صواب از خطا نمود قطعی الثبوت بودند و احتمال خطا نداشتند پس جمیع احکام کہ در زمان آن سرور علیہ وعلیٰ آلہ الصلوات والسلام کہ بہ ثبوت پیوستند قطعی اند و از احتمال خطا محفوظ زیرا کہ بوحی قطعی ثابت گشتہ اند ابتداءً و انتہاءً مقصود از استنباط اجتہاد این احکام آن بود کہ مجتہدان و مستنبطان ایشان حکمی از نزد حق جل وعلا نازل میگردد کہ صواب را از خطا جدا سازد و امتیاز درجات کرامت حاصل آید و مخطی و مصیب علیٰ تفاوت الدرجات ثواب یابند پس در احکام اجتہادیہ ہم درجات مجتہدان بلند گشت و ہم قطعیت آن احکام بعد از نزول وحی ثابت شد آری بعد از انقراض زمانہ نبوت احکام اجتہادیہ ظنی اند کہ مفید عمل اند نہ مثبت اعتقاد کہ منکر اینہا کافر گردد مگر اجتماع مجتہدان بر آن حکم منعقد شود این زمان مثبت اعتقاد نیز باشند و نختم المکتوب بالخاتمۃ الحسنۃ فی فضائل اہل بیت الرسول علیہ وعلیٰ آلہ وعلیہم الصلوٰۃ والسلام والبرکات والتحیات روی ابن عبد البر انہ قال علیہ وعلیٰ آلہ الصلوٰۃ والسلام من احب علیاً فقد احبنی ومن ابغض علیاً فقد ابغضنی ومن اذی علیاً فقد اذانی ومن اذانی فقد اذی اللہ واخرج الترمذی والحاکم وصححہ عن بریدہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وعلیٰ آلہ وسلم ان اللہ امرنی بحب اربعۃ واخبرنی انہ یحبہم قیل یا رسول اللہ سمہم لنا قال علی منہم یقول ذلک ثلثا وابو ذر والمقداد وسلمان اخرج الطبرانی والحاکم عن ابن مسعود رضی اللہ تعالی عنہ انہ قال النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم النظر الی علی عبادۃ اسنادہ حسن واخرج الشیخان عن البراء رأیت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم والحسن علی عاتقہ وہو یقول علیہ وعلیٰ آلہ الصلوٰۃ والسلام اللہم انی احبہ فاحبہ واخرج البخاری عن ابی بکرۃ قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم علی المنبر والحسن الی جنبہ ینظر الی الناس مرۃ والیہ مرۃ ویقول ان ابنی ہذا سید ولعل اللہ ان یصلح بہ بین فئتین من المسلمین اخرج الترمذی عن اسامۃ بن زید قال رأیت النبی صلی اللہ تعالی علیہ وعلیٰ آلہ وسلم وحسن وحسین علی ورکہ فقال ہذان ابنای وابنا ابنتی اللہم انی احبہما فاحبہما واحب من یحبہما اخرج الترمذی عن انس قال سئل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ای اہل بیتک احب الیک قال الحسن والحسین وروی المسور بن مخرمۃ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قال فاطمۃ بضعۃ منی فمن ابغضہا ابغضنی وفی روایۃ یریبنی ما ارابہا ویؤذینی ما اذاہا واخرج الحاکم عن ابی ہریرۃ ان النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قال لعلی فاطمۃ احب الی منک

احکام را از انجا استنباط خواهند نمود و تخصیص ذکر کتاب الله تواند بود که برای آن باشد که بقرائن معلوم کرده باشند این احکام که در صدد نوشتن اند ماخذ آنها در کتاب ست نه در سنّت تا ذکر سنّت نموده آید پس منع حضرت فاروق از جهت شفقت و مهربانی بوده که آن حضرت در شدت وجع بامری تصریع نکشند چنانکه امر ایشان آنسرور علیه و علی آله الصلوٰة والسلام نیز برای استحسان بوده نه وجوب تا دیگران از رنج استنباط آن آسوده باشند و اگر امر ایشان از برای وجوب بودی در تبلیغ آن مبالغه میفرمود و بمجرد اختلاف اعراض از ان نمودی **سوال** حضرت فاروق در آنوقت گفته اهجر استفهموه مراد ازان چه باشد **جواب** حضرت فاروق شاید در انوقت فهمیده باشد که این کلام از ایشان بواسطهٔ وجع بی‌قصد و اختیار واقع شده است چنانچه از لفظ کتب متوهم میشود چه آن سرور گاهی چیزی ننوشته است و ایضاً فرمودن لن تضلوا بعدی هرگاه دین کامل شده باشد و نعمت تمام گشته و رضای مولی بان پیوسته ضلالت بعد آن چه صورت خواهد داشت و در یکساعت چه خواهند نوشت که دفع ضلالت کند آنچه در بیست و سه سال نوشته شده است مگر کافی نیست و دفع ضلالت نمیکند و در یکساعت با وجود شدت مرض چه چیزی نویسند که دفع ضلالت نماید از ینجا حضرت فاروق دانسته باشد که این کلام بنابر بشریت بی‌قصد ایشان بر زبان رفته است تحقیق این معنی بکنید و تجدید استفسار آن نمائید در این اثنا سخن اختلاف بلند گشت حضرت پیغمبر فرمودند که برخیزید و مخالفت مکنید که نزاع در حضور پیغمبر مستحسن نیست دیگر ازان مقوله سخن نفرمودند و از دوات و قرطاس یاد نکردند باید دانست که اختلافی اصحاب کرام در امور اجتهادیه با آن سرور علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات مینمودند اگر عیاذاً بالله سبحانه شائبهٔ هوا و تعصب می داشت بزمرهٔ اهل ارتداد میکشید و سر از ربقهٔ اهل اسلام بیرون می‌نمود حسنت سوء ادب و سوء معاشرت با آنسرور کفر است علیه و علیهم الصلوات والتحیات اعاذنا الله سبحانه منه بلکه این اختلاف بنابر امتثال امر فاعتبروا بوده است زیرا که شخصی که پایهٔ اجتهاد داشته باشد در احکام اجتهادیه او را تقلید اجتهاد و رای دیگری نمودن خطاست و منهی عنه آری در احکام منزله که رای و اجتهاد را دران مدخل نیست غیر تقلیدی آنجا گنجایش ندارد و ایمان و انقیاد آنها واجب غایة فی الباب اصحاب قرن اول از تکلفات بری بودند و از آرایش عبارات مستغنی اهتمام ایشان باصلاح باطن بوده است و ظاهر ایشان از نظر ایشان مطروح و غیر ملحوظ بوده و مراعات آداب دران قرن باعتبار حقیقت و معنی بود نه باعتبار صورت و لفظ امتثال امر رسول علیه و علی آله الصلوات والسلام کار ایشان بود و اجتناب از نامرضیات آنسرور علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات معاملهٔ ایشان آباء و امهات و اولاد و ازواج خود را فدای آن سرور نموده بودند علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات از کمال اعتقاد و اخلاص لعاب مبارک آن سرور علیه و علیهم الصلوات والتحیات نمیگذاشتند که بر زمین افتد بلکه در رنگ آب حیات تبرّکا فرو میبردند و فصد خوردن خون مبارک او را بعد از فصد از کمال اخلاص مشهور و معروف است اگر عبارتی که موهم سوء ادب است از اهل این قرون که بُرا از کذب و خداع است ازان بزرگواران صادر شود نسبت بآن سرور علیه و علی آله الصلوٰة والسلام بر طن نیک فرود باید آورد و در حاصل عبارت باید رفت الفاظ هر قسم که باشد ملحوظ نباید ساخت

باین کلمه گرویده باشند و ذره ایمان حاصل نموده مع ذلک برسوم کفر و رذائل شرک مبتلا گشته امید است که بشفاعت این کلمه از عذاب بیرون آید و از خلود دوزخ نجات یابد چنانچه در رفع عقوبات سائر کبائر این امت شفاعت محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم انفع و ادخل است و آنکه گفتیم کبائر این امت زیرا که در امم سابقه ارتکاب کبائر کمتر است بلکه امتزاج رسوم کفر و رذائل شرک نیز اندک بیشتر محتاج شفاعت این امت است در امم سابقه جمعی که بکفر مصر بودند و جمع دیگر ایمان باخلاص آورده و امتثال اوامر نموده هلاک میگشت این امت پرگناه اگر مثل کلمهٔ طیبه شفیع ایشان نمی بود و مثل خاتم الرسل علیه وعلیهم الصلوات والتحیات شفاعت خوان نمی نمود بلند مرتبه و رب غفور را قدر عفو غفران حق جل وعلا که در شأن این امت بکار خواهد رفت معلوم نیست که در شأن جمیع امم ماضیه بکار رود و بود و نه رحمت را گویا برای این امت پر ذنوب ذخیره ساختند ع که مستحق کرامت گناهگارانند ٭ و چون حق سبحانه و تعالی عفو مغفرت را دوست میدارد و هیچ ماده از برای عفو و مغفرت بهتر از این امت پرتقصیر نیست لاجرم این امت خیر الامم گشت و کلمهٔ طیبه که شفاعت کنندهٔ ایشان ست افضل الذکر آمد و پیغمبر شفیع ایشان سید الانبیا خطاب یافته علیه وعلیهم الصلوات والتحیات اولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات وکان الله غفورا رحیما یا ارحم الراحمین چنین باشد و اکرم الاکرمین چنین بود ع با کریمان کارها دشوار نیست ٭ وکان ذلک علی الله یسیرا ربنا اغفر لنا ذنوبنا و اسرافنا فی امرنا و ثبت اقدامنا وانصرنا علی القوم الکافرین ٭ و نیز از فضائل این کلمه بشنو قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم و بارک من قال لا اله الا الله دخل الجنة کوته نظران تعجب دارند که بیک کلمه گفتن لا اله الا الله چگونه دخول جنة میسر شود از برکات این کلمهٔ طیبه واقف نیستند محسوس این فقیر شده است اگر تمام عالم بیک گفتن این کلمه طیبه بخشند و به بهشت فرستند گنجایش دارد و مشهود میگردد که برکات این کلمه مقدسه را اگر تمام عالم قسمت کنند تا ابد الآباد همه را کفایت کند و همه را سیراب گرداند فکیف که باین کلمهٔ طیبهٔ مقدسه محمد رسول الله جمع شود و تبلیغ بتوحید انتظام یابد و رسالت با ولایت قرین گردد مجموعهٔ این دو کلمه جامع کمالات ولایت و نبوت است و هادی سبیل این هر دو سعادت است که ولایت را از ظلمات ضلال پاک سازد و نبوت را بدرجهٔ علیا رساند اللهم لا تحرمنا من برکات هذه الکلمة الطیبة وثبتنا علیها وامتنا علی تصدیقها واحشرنا مع المصدقین لها وادخلنا الجنة بحرمتها وبحرمة مبلغیها علیهم الصلوات والتحیات والتسلیمات والبرکات ایضا چون نظر و قدم و ابلیس ماند و پر و بال همت فرو ریزد و معاملهٔ غیب صرف افتد در آن موطن جز پای کلمهٔ طیبه لا اله الا الله محمد رسول الله نتوان رفت و جز در کنار این کلمه مقدسه قطع آن مسافت نتوان نمود و بیک گفتن کلمهٔ طیبهٔ روندهٔ آن موطن هم بامداد و اعانت حقیقت این کلمهٔ مقدسه یک گام راه از آن مسافت قطع مینماید و از خود دور و بحق جل وعلا نزدیک می افتد و هر جزوے از آن مسافت باضعاف زیاده است تمام دائرهٔ عالم امکان پس از اینجا فضیلت این ذکر باید دریافت

وانت اعز علی منہا وعن عائشۃ رضی اللہ تعالی عنہا قالت ان الناس یتحرون بہدایاہم یوم عائشۃ یبتغون بذلک مرضاۃ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وقالت ان نساء رسول اللہ صلی اللہ علیہ وعلی آلہ وسلم کن حزبین فحزب فیہ عائشۃ وحفصۃ وصفیۃ وسودۃ والحزب الاخرام سلمۃ وسائر نساء رسول اللہ صلی اللہ علیہ وعلی آلہ وسلم فکلم حزب ام سلمۃ فقلن لہا کلمی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یکلم الناس فیقول من اراد ان یہدی الی رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وسلم فلیہد الیہ حیث کان فکلمہ فقال لہا لا تؤذینی فان الوحی لم یاتنی وانا فی ثوب امراۃ الا عائشۃ قالت اتوب الی اللہ سبحانہ من ذلک یا رسول اللہ ثم انہن دعون فاطمۃ فارسلن الی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فکلمتہ فقال یا بنیۃ الا تحبین ما احب قالت بلی قال فاحبی ہذہ وعن عائشۃ رضی اللہ تعالی عنہا قالت ما غرت علی احد من نساء رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ما غرت علی خدیجۃ وما رایتہا ولکن کان یکثر ذکرہا وربما ذبح شاۃ ثم یقطعہا اعضاء ثم یبعثہا فی صدائق خدیجۃ فربما قلت لہ کانہ لم یکن فی الدنیا امراۃ الا خدیجۃ فیقول انہا کانت وکانت وکان لی منہا ولد وعن ابن عباس رضی اللہ تعالی عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم العباس منی وانا منہ واخرج الدیلمی عن ابی سعید ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قال اشتد غضب اللہ علی من اذانی فی عترتی واخرج الحاکم عن ابی ہریرۃ رضی اللہ تعالی عنہ ان رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وعلی آلہ وسلم قال خیرکم خیرکم لاہلی من بعدی واخرج ابن عساکر عن علی کرم اللہ تعالی وجہہ ان رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وعلی آلہ وسلم قال من صنع الی اہل بیتی یدا کافاتہ علیہا یوم القیمۃ واخرج ابن عدی والدیلمی عن علی رضی اللہ تعالی عنہ ان رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وعلی آلہ وسلم قال اثبتکم علی الصراط اشدکم حبا لاہل بیتی ولاصحابی ؎ الٰہی بحق بنی فاطمہ ۔ کہ بر قول ایمان کنی خاتمہ ۔ اگر دعوتم رد کنی در قبول ۔ من و دست و دامان آل رسول ۔ صلی اللہ تعالی علیہ وعلیہم وعلی جمیع اخوانہ من الانبیاء والمرسلین والملائکۃ الکرام المقربین وعلی سائر عباد اللہ الصالحین اجمعین

مکتوب سی و ہفتم بفقیر حقیر عبد الحی کہ جامع این مکتوبات شریفہ است صدور یافتہ در بیان فضائل کلمہ طیبہ لا الہ الا اللہ و ما یناسب ذلک بسم اللہ الرحمن الرحیم لا الہ الا اللہ ہیچ چیز در تسکین غضب رب جل وعلا سلطانہ ازین کلمہ طیبہ نافع ترنیست ہرگاہ این کلمہ طیبہ تسکین غضب دخول نار فرماید غضبہای دیگر کہ دون آنست بطریق اولی تسکین آنہا نماید چرا تسکین نماید کہ بندہ بتکرار این کلمہ طیبہ نفی ماسوی نمودہ ازہمہ رو گردانیدہ است وقبلہ توجہ معبود برحق راساختہ منشاء غضب توجہات شتی بودہ کہ بندہ بآن مبتلا گشتہ بود و لیس ملیس ہمینی را در عالم مجاز مشاہدہ نمائی چون مالکی از مملوکی در آزار باشد و برو غضب نماید بندہ از حسن فشاء کہ دارد توجہ خود را از ماسوی مالک خود گردانیدہ تمام خود را متوجہ مالک گرداند این زمان ناچار مالک را شفقت ومرحمت درحق مملوک خود پیدا گردد وغضب وآزار مرتفع شود و این کلمہ طیبہ را کلید خزینہ بودن رحمت کہ برای آخرت ذخیرہ فرمودہ است میباید و میداند کہ تشفیع تری از برای دفع ظلمات کفر و کدورات شرک ازین کلمہ طیبہ دیگری نیست یکیہ تصدیق

یکیہ

این شخص نیز از زمرهٔ اصحاب است و ملحق بکمالات انبیا علیهم الصلوات والبرکات در حق او مگر فرموده علیه و علی آله الصلوة والسلام لا یدری اولهم خیر ام آخرهم هرچند فرموده علیه و آله الصلوة والسلام خیر القرون قرنی لا یدری این را باعتبار قرون گفته و آنرا باعتبار اشخاص والله سبحانه اعلم لیکن اجماع اهل سنت است بر فضلیت شیخین و بعد از انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات کسے نیست که بر ابوبکر سبقت کرده باشد اسبق سابقان این امت اوست و اقدم پیشیان این امت حضرت فاروق بتوسل او بدولت فضلیت مشرف گشته است و بتوسط او از دیگران بالا گذشته از ینجا است که فاروق را خلیفهٔ صدیق میگفتند و در خطبه خلیفهٔ رسول الله میخواندند شهسوار این معامله حضرت صدیق است رضی و حضرت فاروق رضی ردیف اوست خوش ردیفے که شهسوار مرافقت نماید و باخص اوصاف او مشارکت فرماید بر سر اصل سخن رویم و گوئیم که سابقان از احکام یمین و شمال خارج اند و از معاملات ظلمانی و نورانی فوق کتاب ایشان ورای کتاب یمین و کتاب شمال است و محاسبهٔ شان ورای محاسبهٔ اصحاب یمین و اصحاب شمال کار و بار ایشان علیحده است و غنج و دلال با ایشان جدا اصحاب یمین در رنگ اصحاب شمال از کمالات شان چه دریابند و ارباب ولایت در رنگ عامهٔ مومنان از اسرار ایشان چه فراگیرند حروف مقطعات قرآنی رموز اسرار شان است و متشابهات فرقانی کنوز مدراج وصول ایشان حصول باصل ایشانرا از ظل فارغ ساخته است و ارباب ظلال را از حریم خاص ایشان دور داشته مقربان ایشانند و روح و ریحان نصیب شان ایشانند که بفزع اکبر اندوهگین نمیگردند و با هوال قیامت در رنگ دیگران از جا نمیروند اللهم اجعلنا من محبیهم فان المرء مع من احب بصدقة سید المرسلین علیه و علی آله و علیهم الصلوات والتسلیمات والتحیات والبرکات

مکتوب چہلم

بمولانا بدر الدین صدور یافته در بیان فرق حجب که باعتبار شهود است نه باعتبار وجود و مایناسب ذلک الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی خرق حجب اسما و صفات و شیون و اعتبارات از حضرت ذات تعالی و تقدس دو قسم است خرقی است که باعتبار شهود و خرق وجودی ممتنع است و خرق شهودی ممکن بلکه واقع هرچند نصیب اقل قلیل و اخص خواص بود و آنچه در خبر آمده است ان لله سبعین الف حجاب من نور و ظلمة لو کشف لاحرقت سبحات وجهه ما انتهی الیه بصره من خلقه مراد ازین کشف و خرق خرق وجودی است که ممتنع است و آنچه این فقیر در بعضی رسائل خود نوشته است از خرق جمیع حجب از حضرت ذات تعالی و تقدس مراد ازان خرق خرق شهودی است چنانچه حضرت حق سبحانه و تعالی شخصے را بصارت کرامت فرماید که ماورای حجب و استار اشیای مستوره را به بیند درینجا خرق حجب و استار باعتبار شهود است فلکذا هذا پس معلوم شد که آنچه این فقیر نوشته است از جواز خرق منافی جزم علما بعدم جواز خرق حجب

که تمام دنیا را در جنب آن هیچ مقداری و احساسے نیست کا نشکے حکم قطرہ داشت نسبت بدریای محیط عظمت این کلمہ طیبہ باعتبار درجات گوینده است هرچند درجه گوینده بیشتر ظهور این عظمت بیشتر و یزیدک وجهه حسنا اذا ما زدته نظرا آرزوی در دنیا معلوم نیست که برابر این باشد که کسے در گوشه خزیده باشد و تکرار این کلمه طیبه متلذذ و محظوظ بوده اما چه توان کرد جمیع آرزوها میسر نیست واز غفلت واختلاط خلق چاره نه ربنا اتمم لنا نورنا واغفرلنا انک علی کل شئی قدیر سبحان ربک رب العزة عما یصفون وسلام علی المرسلین والحمد للہ رب العالمین

مکتوب سی و هشتم

بحاجی یوسف کشمیری صدور یافته در بیان آنکه اہل اللہ را در باطن برابر خردله تعلق بدنیا نیست هرچند ظاہرا بدنیا واسباب دنیاوی تشبث نمایند وما یناسب ذلک

الحمد للہ وسلام علی عباده الذین اصطفی معرفة خدا جل سلطانه بر آنکس حرام که برابر خردله در باطن او محبت دنیا بوده یا باطن او را اینقدر تعلق بدنیا باشد و یا این مقدار خاطری از دنیا در باطن او خطور کند مانند که ظاہر او که از باطن بمراحل جدا افتاده است واز آخرت بدنیا آمده واختلاط بمردم پیدا کرده بحصول المناسبة المشروطة فی الافادة والاستفادة اگر سخن از دنیا گوید و باسباب دنیوی تشبث نماید گنجایش دارد و هیچ مذموم نبود بلکه محمود بود تا حقوق عباد معطل نشود وطریق افاده واستفاده مسدود نگردد پس باطن این شخص بهتر از ظاہر اوست حکم جو نمای گندم فروش دارد مردم ظاہر بین در رنگ خود ہا او را گندم نمای وجو فروش تصور مینمایند وظاہر او را از باطن او بهتر میدانند وخیال می کنند که بظاہری تعلق وابتلا و بباطن گرفتار است ربنا افتح بیننا وبین قومنا بالحق وانت خیر الفاتحین والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات العلی

مکتوب سی و نهم

بسید عبد الباقی سارنگپوری صدور یافته در بیان اصحاب یمین واصحاب شمال وسابقان وما یناسب ذلک

بسم اللہ الرحمن الرحیم الحمد للہ وسلام علی عباده الذین اصطفی بدان ارشدک اللہ تعالی که اصحاب شمال اصحاب حجب ظلمانی اند واصحاب یمین اصحاب ارباب حجب نورانی سابقان آنند که ازین حجب دوازان حجب بر آمده اند ویک قدم بر شمال وقدم دیگر بر یمین نهاده گوی سبقت بمیدان اصل برده اند واز ظلال امکانی وظلال وجوبی بالا گذشته واز اسم وصفت واز شان واعتبار جز ذات تعالی وتقدس اصحاب شمال ارباب کفر وشقاوت اند واصحاب یمین اہل اسلام وارباب ولایت اند وسابقان بالاصالة انبیا اند علیهم الصلوات والتسلیمات وبتبعیت هرکرا بامن دولت مشرف سازند این دولت بیشتر بتبعیت در اکابر اصحاب انبیاست علیهم الصلوات والتحیات وبر سبیل قلت وندرت در غیر اصحاب نیز متحقق است وفی الحقیقة

فساحت احوال و اطوار خود را در عالم مثال که از جملهٔ آفاق است مشاهده مینماید و انتقال خود را درین عالم از بیئتی
به بیئتی می بیند گویا سیر در آفاق دارد بظاهر اینچنین این سیر فی الحقیقه سیر در انفس سالک است و حرکت کیفی است در
اوصاف و اخلاق او و آنجا چون از دوربینی مطمح نظر او آفاق است نه انفس سیر نیز بآفاق منتسب گشت بتمامی این سیر
که به آفاق منسوب است تمامی سیر الی الله قرار داده اند و فنا را مربوط باین سیر داشته و تعبیر سلوک باین سیر نموده
بعد ازین سیری که واقع شود آنرا سیر انفسی مینامند و آنرا سیر فی الله نیز گویند و بقای بالله درین موطن اثبات مینمایند
و درین مقام حصول جذبه بشریت سلوک میدانند چون لطائف سالک در سیر اول تزکیه یافته اند و از کدورات بشریت
وارسته قابلیت آن پیدا کرده اند که ظلال و عکوس اسم جامع که رب اوست در مرایای این لطائف ظاهر گردند
و این لطائف موارد تجلیات و ظهورات جزئیات آن اسم جامع باشند این سیر را سیر انفسی برای آن نامند که
انفس مرایای ظلال و عکوس هماگشته است تا آنکه سیر سالک در انفس است چنانچه در سیر آفاقی گذشت باعتبار
مرآتیت آنرا سیر آفاقی گفته اند نه آنکه سیر در آفاق است درین سیر فی الحقیقه سیر ظلال اسماست در مرایای انفس
لهذا این سیر را سیر معشوق در عاشق گفته اند ؎ آئینه صورت از سفر دور است ٭ کان پذیرای صورت از نور است
این سیر را سیر فی الله باین اعتبار توان گفت که گفته اند سالک درین سیر متخلق باخلاق الله میگردد و از خلقی بخلقی
دیگر انتقال مینماید زیراکه مظهر را از بعضی اوصاف ظاهر نصیب است و لو فی الجملة پس گویا سیر در اسماء او تعالی
متحقق گشت اینست نهایت تحقیق اینمقام و تصحیح این کلام صاحب مقام تاچه حال داشته باشد و متکلم کلام را تاچه مراد
بود و هر کس باندازهٔ فهم و دریافت خود چیزی میگوید متکلم از کلام خود اراده معنی می نماید و سامع از همان کلام معنی دیگری فهمد
ایشان سیر انفسی را بی تکلف سیر فی الله میگویند و بی تحاشی آنرا بقا بالله می نامند و مقام وصال و اتصال می انگارند
و این اطلاقات بر این فقیر بسیار گران می آید لاجرم در تصحیح و توجیه آن ارتکاب تحمل تکلف نموده می آید که پارهٔ ازان
تحمل از کلام ایشان ماخوذ است و پارهٔ از راه افاضه و الهام آمده در سیر آفاقی گویا تخلیه از رذائل حاصل شده
بود و درین سیر انفسی تحلیه اخلاق حمیده است چه تخلیه مناسب مقام فنا است و تحلیه مناسب مقام بقا و این سیر انفسی
را نهایت ندانسته اند و بعدم انقطاع آن اگرچه عمر ابدی میسر شود حکم نموده و گفته اند که شمائل و اوصاف محبوب
را نهایت نیست پس لایزال در مرآت سالک متخلق بتجلی صفاتی از صفات او خواهد بود کمالی از کمالات او خواهد شد
پس انقطاع کجا بود و نهایت چگونه مجوز باشد گفته اند ؎ ذره گر بس نیک ور بس بد بود ٭ گر چه عمری تک زند در
خود بود ٭ و برین فنا و بقا که بسیر آفاقی و سیر انفسی حاصل شده اطلاق اسم ولایت مینمایند و نهایت کمال را تا اینجا

نیست آن حزق دیگر است این خرق دیگر فلا تکن من الممترین والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات العلی

مکتوب چهل و یکم بشیخ فرید تهانیسری صدور یافته در بیان آنکه مراتب نهایت النهایة مرتبه پیش می آید که هر ذرهٔ آنموطن باضعاف مضاعف زیاده از تمام دائرهٔ امکان بود و ما را بسبب ذلک بعنایة الله سبحانه و بصدقه حبیبه علیه وعلی آله الصلوة والسلام در وقت عروج بمراتب نهایت النهایة مرتبه پیش آید که هر ذرهٔ آنموطن باضعاف مضاعف زیاده از تمام دائرهٔ امکان بوده پس اگر ذرهٔ از ان موطن سلوک نموده قطع کرده شود گویا زیاده از اضعاف دائرهٔ امکان قطع میسر شده باشد فکیف که کسی مسافهٔ طویله را از ان مرتبه طی کرده باشد پس معلوم شد که دائرهٔ امکان را نسبت بمراتب وجوب فما فوقها هیچ مقداری نیست کاشکی حکم قطرهٔ داشت نسبت بدریای محیط پس ناچار بفوت پای خویش بگوی دوست نتوان رسید و بچشم خود او را نمیتوان دید لا یحمل عطایا الملک الا مطایاه

مکتوب چهل و دوم بخواجه جمال الدین حسین ولد مرزا حسام الدین احمد در بیان انحصار نمودن صوفیه سیر را در آفاق و انفس و اثبات نمودن تخلیه و تحلیه را در ان سیر و منع نمودن حضرت ایشان قدس سره این معنی را و نهایت النهایة را بیرون انفس و آفاق اثبات فرمودن بعنایة الله سبحانه بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین وعلی آله الکرام واصحابه العظام الی یوم القیام فرزند عزیز اسعدک الله تعالی فی الدارین بگوش هوش بشنو که چون سالک بعد از تصحیح و تخلیص نیت بذکر الهی جل سلطانه اشتغال نماید و ریاضات شاقه و مجاهدات شدیده پیش گیرد و تزکیه حاصل کند و اوصاف رذیله او باخلاق حسنه تبدیل یابد و توبه و انابت او را میسر گردد و حب دنیا از دل او بیرون رود و صبر و توکل و رضا حاصل آید و این معانی حاصله خود را بتدریج و ترتیب در عالم مثال مشاهده نماید و خود را از کدورت بشریه از رذائل صفات آن پاک مصفا بیند آئینه سیر آفاقی را تمام کرده باشد جمعی ازین طائفه درین مقام احتیاط ورزیده اند و هر لطیفهٔ از لطائف سبعهٔ انسانی را در عالم مثال بصورت نوری از انوار مناسبهٔ آن قرار داده اند و علامت صفائی هر لطیفه آن ظهوری و نوری از ان انوار مثالی مقرر داشته اند و این سیر را از لطیفهٔ قلب ابتدا نموده بتدریج و ترتیب تا لطیفهٔ اخفی که منتهای لطائف است رسانیده اند مثلاً علامت صفای قلب سالک را ظهور آن قلب داشته اند و در مثال بصورت نور سرخ و علامت صفای روح را بصورت نور زرد قرار داده علی هذا القیاس پس حاصل سیر آفاقی آن شد که سالک تبدیل اوصاف و تغیر اخلاق خود را در مرایای عالم مثال مشاهده نماید و زوال ظلمات و کدورات خود را در ان عالم احساس کند تا یقینی به صفائی خود او را حاصل آید و علمی بتزکیه خود او را ثابت گردد و چون سالک درین سیر ساعة

چون بود پس از آفاق و انفس باید گذشت و ماورای آفاق و انفس باید جست و همچنین در دائره امکان چه آفاق و چه انفس چنانچه ذات او را سبحانه گنجائی نیست اسما و صفات او را تعالی نیز گنجایش نه هرچه درآنجا ظاهر است ظلال و عکوس اسما و صفات است تعالت و تقدست و شبح و مثال آنها بلکه ظلیت اسما و صفات و مثالیت اینها نیز بیرون آفاق و انفس است اینجا بیش از تعبیه نیست و زیاده از انتقاش قدرت نه ظهور کرا و تجلی کجا زیرا که اسما و صفات او سبحانه در رنگ ذات او تعالی بیچون و بیچگونه اند و بی شبه و نمونه تا از آفاق و انفس بیرون نروی معنی ظلیت اسما و صفات او سبحانه تعالی ندانی فکیف الوصول الی الاسماء و الصفات تعالت و تقدست عجائب کار و باری است اگر سخنی از معلومات و مکشوفات یقینیه خود بگوییم که موافق مذاق مشائخ نباشد و مطابق مکتوبات ایشان نبود از من که باور دارد و که قبول کند و اگر نگوییم و مستتر نمائیم تجویز التباس حق بباطل کرده باشیم و تجویز اطلاق ما لا یجوز علی الحق تعالی و تقدس نموده بضرورت آنچه حق است و شایان جناب قدس او است تعالی اظهار مینمایم و آنچه نامناسب جناب قدس او است سبحانه و تعالی از سلب میکنیم و از خلاف دیگران باک ندارم و غم نخورم و مخالفت دیگران وقتی متحقق شود که در معامله خود متذبذب و دائم و در مکشوف خود مشتبه باشم هرگاه در رنگ فلق صبح حقیقت کار را وانمایند و در رنگ قمر لیلة البدر معامله اصل را واضح سازند و از ظلال تمام بگذرانند و از شبیه و مثال بالا برند اشتباه کجا بود و تذبذب کرا باشد حضرت خواجه ما قدس سره میفرمودند که علامت صحت احوال حصول یقین است بر کمال و ایضاً تذبذب و اشتباه چگونه صورت بندد که بعنایت بی غایت او تعالی اطلاع بر تفصیل احوال مقرر این بزرگواران میسر شده است و معارف این توحید و اتحاد و احاطه و سریان مکشوف گشته و حقیقت مکشوف و مشهود ایشان بحصول پیوسته و دقائق علوم و معارف ایشان بوضوح انجامیده تا مدتها در مقام اقامت ورزیده و تهلیل و تکثیر شان الا ماشاء الله تعالی وا رسیده و آخر الامر بفضل خداوندی جلسلطانه ظاهر گشت که اینهمه شعبده های ظلال است و گرفتاری بشبه و مثال مطلوب ماورای ماورای اینها است مقصود ماسوای سوای ایشان ناچار روی از همه تافته متوجه جناب قدس بیچون گشت و از همه بداغ چند و چون قسم سست مبرا باشد انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا و ما انا من المشرکین اگر معامله چنین نبودی هرگز بخلاف مشائخ لب نگشادمی و بظن و تخمین با ایشان مخالفت نکردمی و ایضاً این خلاف اگر بذات و صفات واجبی جلسلطانه تعلق داشتی و سخن از تقدیس و تنزیه او تعالی نبودی البته اظهار خلاف مکشوف این اکابر بوقوع نیامدی و سخن از مخالفت عزم ایشان بحصول نه پیوستی که من کمینه خوشه چین خرمنهای و دول ایشانم و هم ذلیله ذله بردار خوانهای نعم اینها اگر را اظهار مینمایم که ایشانند که بانواع تربیت مرا مربی ساخته اند و باصناف کرم و احسان مرا منتفع گردانیده اما چه توان کرد که حقوق خداوندی جلسلطانه فوق حقوق ایشانست چون بحث بذات و

میدانند بعد ازان اگر سیر شد نزد ایشان سیر رجوعی است که معبر است بسیر عن الله بالله و همچنین سیر رابع را که آنرا سیر فی الاشیاء بالله گفته اند نیز منزول تعلق دارد و این دو سیر را برای تکمیل و ارشاد قرار داده چنانچه آن دو سیر برای حصول نفس ولایت و کمال است و جمعی گفته اند که هفتاد هزار حجب که در خبر آمده است ان لله سبعین الف حجاب من نور و ظلمة در سیر آفاقی خرق میباید چه در هر لطیفه از لطائف سبع ده هزار حجب خرق میگردد چون آن سیر بتمامی رسد و حجب بتمامها مرتفع گردد سالک بسیر فی الله متحقق شود و بمقام وصل برسد نیست حاصل سیر و سلوک ارباب ولایت و نسخه جامعه کمال و تکمیل ایشان و درین باب آنچه برین فقیر بمحض فضل و کرم خداوندی جل سلطانه ظاهر ساخته اند و به آن تسلیک فرموده اظهار للنعمة و شکر للعطیة تسوید مینماید فاعتبروا یا اولی الابصار بدان ارشدک الله تعالی و هداک سواء الصراط حضرت حق سبحانه و تعالی که چون و بیچگون است چنانچه ورای آفاق است ورای انفس است نیز سیر آفاقی را سیر الی الله گفتن و سیر انفسی را سیر فی الله نامیدن معنی ندارد بلکه هر دو سیر آفاقی و انفسی داخل سیر الی الله است سیر فی الله سری است که بیرون از آفاق و انفس بعید است و رای ورای اینها است عجب معامله ایست سیر فی الله که سیر انفسی قرار داده اند و آن سیر را بی نهایت گفته اند و عمر ابدی قطع آن مجوز نداشته چنانکه گذشت و چون انفس در رنگ آفاق دائره امکان است برین تقدیر قطع دائره امکان ممکن نباشد فلا جرم یکون الحرمان دائما و الخسران سرمدا و لا یتحقق الفناء ابدا و لا یتصور البقاء جنید فکیف الوصل و الاتصال و کیف القرب و الکمال سبحان الله هرگاه بزرگان از آب سراب کفایت کنند و الی الله را فی الله انگارند و امکان را وجوب تصور کنند و چون را بیچون تعبیر فرمایند از خردان و پست فطرتان چه گله نماید و ظهار شکایت کند چه بلا شد انفس را بکدام اعتبار حق گفته اند جل و علا که سیر آنرا با وجود عدد نهایت بی نهایت انگاشته ظهور اسما و صفات واجبی جل سلطانه در مرآت سالک که درین سیر انفسی قرار داده اند آن ظهور ظهور ظلی از ظلال اسما و صفات است نه ظهور عین اسما و صفات چنانچه تحقیق این معنی در آخر این مکتوب تحریر خواهد یافت انشاء الله تعالی چکنم و چگونه این سوء ادب را با وجود علم و تمیز بجناب قدس او تعالی جائز دارم و در ملک او تعالی غیر او را سبحانه شریک سازم هر چند حقوق این اکابر قدس الله تعالی اسرارهم بر ذمه خود لازم دارم که بانواع تربیت مربی ایشانم اما حقوق حضرت واجب الوجود جل سلطانه فوق جمیع حقوق ایشان است و تربیت او تعالی فوق تربیتهای دیگران بحسن تربیت او تعالی ازین ورطه نجات یافته ام و در ملک مقدس او تعالی غیر او را سبحانه شریک نساخته الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله او تعالی بیچون و بیچگون است و هر چه بمعلوم و مفهوم چونی و چندی متسم است از جناب او تعالی مسلوب است بیچون را پای آفاق و مجالی انفس او را سبحانه گنجایش نباشد و هر چه درینها ظاهر گردد در رنگ مظاهر چند و

به تسلیک آن مشرف ساخته اند راهیست که جامع جذبه و سلوک است و تخلیه و تحلیه آنجا باهم جمع اند و تصفیه و تزکیه درآنموطن بایکدیگر مقترن و سیر انفس درین مقام متضمن بسیر آفاق است در عین تصفیه تزکیه است و در عین تخلیه تحلیه و نفس جذبه محصل سلوک است و انفس شامل آفاق لیکن تقدم ذاتی بر تحلیه و جذبه راست و تصفیه بر تزکیه سبقت ذاتی است ملحوظ نظر انفس است نه آفاق پس ناچار درین طریق راه اقرب گشت و بوصول نزدیکتر شد بلکه گوئیم که این طریق البته موصل است و احتمال عدم وصول آنجا مفقود است از حضرت حق سبحانه و تعالی استقامت مسالت باید نمود و فرصت باید طلبید و آنکه گفتم که این طریق البته موصل است زیرا که اول قدم این راه جذبه است که بدهلیز وصول است و مواقع توقفات یا منازل سلوک است یا مواطن جذباتی که متضمن سلوک نباشد و درین طریق هر دو مانع مرتفع است زیرا که سلوک طفیلی است که در ضمن جذبه بحصول پیوند و پس اینجا سلوک خالص است و نه جذبه ابتر تا سد راه گردد و این طریقه ست که شاه راه انبیا است علیهم الصلوات و التسلیمات این بزرگواران ازین راه بمنازل وصول علی تفاوت المراتب درجات هم رسیده اند و آفاق و انفس را بیک گام قطع کرده گام دیگر بماوراء آفاق و انفس نهاده اند و معامله را از سلوک و جذبه فوق برده زیرا که نهایت سلوک تا نهایت سیر آفاقی است و نهایت جذبه تا نهایت سیر انفسی و چون سیر آفاقی و انفسی بنهایت رسید معامله سلوک و جذبه بتمام گشت بعد از ان نه سلوک نه جذبه با ایمعنی فراخور فهم هر مجذوب سالک و سالک مجذوب نیست زیرا که نزد اینها ماوراء آفاق و انفس قدمگاهی نیست اگر بالفرض عمر ابدی یابند در سیر انفس صرف نمایند و هنوز آن را تمام نتوانند بزرگی گوید ؎ ذره گر بس نیک ور بس بد بود ✽ گرچه عمری تک زند در خود بود ✽ چنانچه گذشت و دیگری فرماید و التجلی من الذات لایکون الا بصورة المتجلی له فالمتجلی له ما رای صورته فی مرات الحق و ما رای الحق و لا یمکن ان یراه باید دانست که پیران من و بخدا رهنمایان من که بتوسل ایشان درین راه چشم واکرده ام و بتوسط شان ازین مقوله لب کشاده در طریقت سبق الف با از ایشان گرفته ام و ملکه مولویت از توجه شریفه شان حاصل کرده ام اگر علم دارم طفیل ایشان ست و اگر معرفتست هم اثر التفات ایشان طریق اندراج النهایة فی البدایة ازین بزرگواران آموخته ام و نسبت انجذاب بجهت قبولیت از ایشان اخذ نموده و بیک نظر ایشان آن دیده ام که مردم در اربعین نه بینند و بیک کلام شان آن یافته ام که دیگران در سنین نیابند ؎ آنکه به تبریز یافت یک نظر شمس دین ✽ طعنه زند بر دهه سخره کند بر چله ✽ خوش گفت آنکه گفت ؎ نقشبندیه عجب قافله سالارانند ✽ که برند از ره پنهان بحرم قافله را ✽ از علو فطرت و سمو همت ابتداء طریقت را از سیر انفسی قرار داده اند و سیر آفاقی را در ضمن آن سیر قطع نموده سفر در وطن درعبارت

صفات او تعالیٰ افتد معلوم شد کہ اطلاق بعضے امور شایان جناب قدس ہست و تعالیٰ در نیموطن سکوت و رزیدن وا ز خلاف دیگران ترسیدن از دین و دیانت دور ہست و مقام بندگی و اطاعت آنرا بر نتابد خلاف علماء مشائخ رحمہم اللہ سبحانہ در امور خلافیہ مسئلۃ التوحید وغیرہا از راہ نظر و استدلال است و خلاف این فقیر با ایشانان درین امور از راہ کشف و شہود علماء تفصیح این امور فا ملند و این فقیر بحسن این امور بشر طاعبور خلاف شیخ علاء الدولہ در مسئلہ وحدت وجود بطور علماء مفہوم میشود و تفصیح آن ناظر ست ہرچند راہ کشف در آمدہ است چہ صاحب کشف آنرا تفصیح نماند زیرا کہ این مسئلہ متضمن احوال غریبہ است و مشتمل بر معارف عجیبہ غایۃ مافی الباب اقامت درین موطن مستحسن نیست و انفاء این احوال و معارف زیبانہ سوال برین تقدیر مشائخ ہمہ باطل باشند و حق ماورای مکشوف و مشہود ایشان بود جواب باطل آن نیست کہ محلی از صدق ندارد و در ما نحن فیہ منشاء این احوال و معارف غلبہ محبت حق است سبحانہ و استیلاء حب او تعالیٰ بحیثیکہ نام و نشان ماسوی را در نظر بصیرت ایشان نگذارد و اسم و رسم غیر و غیریت را محو و متلاشی سازد و در نیوقت ناچار بواسطہ سکر و غلبہ حال سوی را معدوم خواہد دانست و موجود جز حق را نخواہد دید تعالیٰ اینجا باطل چیست و بطلان کجا در نیموطن استیلاء حق است و بطلان باطل این بزرگواران در محبت حق جل و علا خود را و غیر خود را در باختہ اند و از خود و غیر خود نام و نشان نگذاشتہ نزدیک است کہ باطل از شائبہ ایشان بگریزد و اینجا ہمہ حق است و برای حق است علماء ظاہر بین از حقیقت ایشان چہ دریابند و غیر از مخالفت صوری چہ فہمند و از کمالات ایشان چہ فرا گیرند سخن درین است کہ ماورای این احوال و معارف کمالات دیگر است کہ این احوال و معارف نسبت باین کمالات حکم قطرہ دارد و نسبت بدریای محیط آسمان نسبتہ بعرش آ فرود ورنہ بس عالیست پیش خاک تو دہ پر سر اصل سخن رویم و گوئیم کہ آنچہ در خرق حجب گفتہ اند کہ بسیر آفاقی حجب ظلمانی و نورانی بتمامہا منتفع میگردند چنانچہ گذشت نزد فقیر این سخن محل خدشہ ہست بلکہ خلاف آن ثابت شدہ و مشہود گشتہ کہ خرق حجب ظلمانی منوط بطی جمیع مراتب امکان است کہ بسیر آفاقی و بسیر انفسی میسر است و خرق حجب نورانی بسیر اسماء و صفات واجبی است

تعالیٰ و تقدس حتی لا یبقے فی نظرہ اسم و لا صفۃ و لا شان و لا اعتبار فحینئذ تیسر لہ خرق الحجب النورانی بتمامہا فتشرف بالوصل العریانی

و امکان ہذا الوصل قبل حصولہ و ہذا الوصل عزو جود البس در سیر آفاقی معلوم نیست کہ نصف حجب ظلمانی خرق شدہ باشد و خرق حجب نورانی آنجا چہ صورت دارد و غایۃ مافی الباب در حجب ظلمانی مراتب متفاوتند کہ بسبب اشتباہ میگردند چہ حجب نفسانی در ظلمت فوق حجب قلبی است مثلاً پس قلیل الظلمۃ اگر خود را بعنوان نورانیت نسبتے و انماید و ظلمانی نورانی متخیل شود فی الحقیقت ظلمانی است و نورانی نورانی حدید البصر سے یکے را بدیگرے خلط نکند و منشاء اشتباہ ما در ظلمانی قلت ظلمت را نحمول حکم نہ نماید ذلک فضل اللہ یؤتیہ من یشاء و اللہ ذو الفضل العظیم و طریقے کہ این فقیر را

قدس خداوندی جل سلطانہ بجای آن گشت ناچار اوصاف رذائل واخلاق رویہ او بتمام مرتفع شد و متحلے
باخلاق حمیدہ گشت وبمقامات عشرہ متحقق آمد وانچہ بسیر آفاقی تعلق داشت بی مؤنۃ سلوک تفصیل و بے ریاضات
ومجاہدات شدیدہ میسر شد زیراکہ محبت تقاضای اطاعت محبوب مینماید وچون محبت بکمال رسید اطاعت بتمام
حاصل آمد وچون اطاعت محبوب بروجہ اتم باندازۂ قوت بشری حاصل گشت مقامات عشرہ میسر شد وہمین سیر
محبوبی چنانچہ سیر آفاقی بدست آمد سیر انفسی نیز بانجام رسید زیراکہ مخبر صادق فرمود علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ والسلام
المرء مع من احب وچون محبوب ماورای آفاق وانفس است محب را نیز بحکم معیت از آفاق وانفس بابد گذشت
پس ناچار سیر انفسی را نیز بوا پس گذارد ودولت معیت حاصل کند پس این بزرگواران بدولت محبت نہ بآفاق
کاروارند ونہ بانفس بلکہ آفاق وانفس تابع کار ایشان است وسلوک وجذبہ بطفیلے معاملۂ شان سرمایۂ این
بزرگواران محبت است کہ اطاعت محبوب آنرا لازم است واطاعت محبوب مربوط باتیان شریعت است علی صاحبہا
الصلوٰۃ والسلام والتحیۃ کہ دین مرضی اوست تعالیٰ پس علامت کمال محبت کمال اتیان شریعت آمد واتیان
کمال شریعت منوط بعلم وعمل واخلاص است اخلاصی کہ درجمیع اقوال واعمال صورت بندد ودرجمیع حرکات
وسکنات متصور باشد کہ نصیب مخلصے است بفتح لام مخلصان بکسور اللام ازین معاملہ چہ دریابند والمخلصون علی
خطر عظیم شنیدہ باشند برسر اصل سخن رویم وگوئیم کہ مقصود از سیر وسلوک وجذبہ وتصفیہ تطہیر نفس است از اخلاق ردیہ
واوصاف رذیلہ کہ رئیس آن ہمہ ذمائم گرفتاری است بانفس وحصول مرادات وہواہای نفس است پس از
سیر انفسی چارہ نبود واز صفات ذمیمہ بصفات حمیدہ رفتن گذر نہ وسیر آفاق خارج از مقصود است وغرض
معتدبہ بآن متعلق نیست زیراکہ گرفتاری آفاق بواسطۂ گرفتاری نفس است چہ ہر چیز را کہ کسی دوست میدارد
بواسطۂ دوستی خود دوست میدارد اگر فرزند ومال را دوست می دارد برای تمتع وانتفاع خود دوست
می دارد وچون در سیر انفسی دوستی خود بواسطہ استیلاے محبت حق جل وعلا زائل گشت دوستی فرزند ومال
درضمن آن نیز زائل شد پس سیر انفسی ضروری آمدہ وسیر آفاقی بطفیل درضمن آن میسر گشت لہذا سیر انبیا علیہم
الصلوات والتسلیمات بانفس مقصود گشت وآفاقی بطفیل وضمن منقطع شد بلی سیر آفاقی ہم نیک است اگر فرصت
قطع آن بدہند وبے تخلل توقفات بانجام آن رسانند واگر فرصت قطع آن ندہند وبتوقفات بتلا
سازند نزدیک است کہ سیر آفاقی را داخل مالا یعنے شمردہ شود واز موانع حصول مطلوب اعتداد
نمودہ آید سیر انفسے ہر قدر کہ قطع کردہ شود مغتنم است کہ از سیئہ بحسنہ رفتن است نعمت عظیم است کہ

ایشان کنایت از سیر است در طریق این بزرگواران راه اقرب است و به وصول نزدیک تر و نهایت سیر دیگران بدایت سیر ایشان است لهذا فرموده اند ما نهایت را در بدایت درج میکنیم بالجملہ طریق این بزرگواران میان سائر طرق مشائخ قدس اسرارہم بسیار عالی است و حضور و آگاهی ایشان توان گفت که فوق آگاهی های اکثر شان است از ینجا است که فرموده اند نسبت ما فوق همه نسبتها است و از نسبت حضور و آگاهی مراد داشته اند لیکن چون در ماورای آفاق و انفس و ورای سلوک و جذبه ولایت اولیا را قدمگاهی نیست و گذرگاهی نه ناچار این بزرگواران نیز بیرون از آفاق و انفس خبر نداده اند و از ماورای سلوک و جذبه سخن نیز آورده باندازه کمالات ولایت پیغمبر ما ینداهل الله بعد از فنا و بقا هر چه می بینند در خود می بینند هر چه می شناسند در خود می شناسند و حیرت در ایشان در وجود خود است و فی انفسکم افلا تبصرون سبحانه له الحمد والمنة که این بزرگواران هر چند از بیرون انفس خبر داده اند اما اگر فنا را نفس هم بینند میخواهند که انفس را نیز در رنگ آفاق تحت لا سازند و بعلت غیریت نفی آن نمایند حضرت خواجه بزرگ قدس سره میفرماید هر چه دیده شد و شنیده شد و دانسته شد آن همه غیر است بحقیقت کلمهٔ لا نفی آن باید کرد سے نقشبندند ولی بند بهر نقش نیند ٭ هر دم از بوالعجبی نقش دگر پیش آرند ٭ نقشبندانه ولیک از نقش پاک ٭ نقش ماهم گر چه پاک از لوح خاک ٭ اینجا سریست باید دانست که نفی غیریت دیگر است و انتفای غیریت دیگر شتان ما بینهما و آنکه گفتم که ولایت را بیرون جذبه و سلوک و آفاق و انفس قدم گاهے نیست زیرا که ماورای این ارکان اربعه ولایت مبادی و مقدمات کمالات نبوت است که ولایت را از ان شجرهٔ بلند بالا دست کوتاه است اکثر از اصحاب انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات و اقلی از سائر امم به تبعیت و وراثت انبیا علیهم الصلوات والتحیات باین دولت مشرف گشته اند و باین راه جامع جذبه و سلوک قطع منازل نموده در ماورای سلوک و جذبه قدم نهاده اند و از دائرهٔ ظلال تمام بیرون رفته انفس را در رنگ آفاق واپس گذاشته اند و درین مقام تجلی ذاتی برقی که دیگران را کالبرق الخاطف است و ایشان را دائمی است بلکه معامله این بزرگواران فوق تجلے است چه برقی و چه غیر برقی زیرا که نحو از ظلیت می طلبند و نقطه از ظلیت برین بزرگواران از کوه عظیم است بدایت کار این بزرگواران جذب و محبت الهی است جل سلطانه و چون بغایت بغایت خداوندی جل سلطانه و عظم شانه محبت ساعةً فساعةً استیلا می یابد و قوت و غلبه پیدا می کند ناچار محبت ماسوی درجه فدرجة رو بزوال می آرد و تعلق گرفتاری اغیار بتدریج مرتفع می گردد و چون صاحب دولتے را با ستیلاے محبت خداوندی جل سلطانه محبت ماسوی بالکل زائل گشت و محبت و گرفتارے جناب

در نفس است و قطع تعلقات آفاق که در ضمن سیر نفسی صورت بیابد سیر در آفاق است بخلاف سیر آفاقی و سیر نفسی بطور دیگران که محتاج به تکلف است چنانچه گذشت بلی هرجا حقیقت است از تکلف آزاد است والله سبحانه الموفق بشنو بشنو ظهور اسما و صفات واجبی جل سلطانه در مرآت سالک که در سیر انفسی گفته اند و آنرا تجلیه بعد تخلیه دانسته اند فی الحقیقت آن ظهور ظهور اسما و صفات نیست و تجلیه بعد تخلیه نه بلکه ظهور ظلی از ظلال اسما و صفات است که محصل تجلیه است و مسهل تزکیه و تصفیه بیانش آنست که سبقت از ان طرف است که مناسب ابتدائیت است اول ظهور ظلی از ظلال مطلوب در مرآت طالب بحصول می پیوندد تا ظلمات و کدورات طالب را زائل گرداند و تصفیه و تزکیه او را حاصل کند بعد از زوال ظلمات و حصول تزکیه و تصفیه که مربوط بتمامی سیر انفسی است تجلیه صورت می بندد و استعداد تجلیه پیدا میشود و شایان ظهور اسما و صفات واجبی جل سلطانه میگردد پس در سیر انفسی تحصیل تجلیه است که منوط تزکیه و تصفیه است و تجلیه که در سیر آفاقی متوهم شده بود صورت تجلیه بود نه حقیقت تجلیه تا در سیر انفسی حصول تجلیه و ظهور متصور شود چنانچه گفته اند ازین بیان لازم آمد که پیوستن تمام بر گسستن مقدم است تا ظلی از ظلال مطلوب در مرآت سالک منعکس نشود از گسستن غیر مطلوب متصور نباشد اما پیوستن باصل بعد از حصول گسستن است پس از مشائخ هر که پیوستن را مقدم داشته است مراد از ان پیوستن ظلی باید داشت و هر که گسستن را بر پیوستن مقدم ساخته است مراد از ان پیوستن باصل باید نمود تا نزاع فریقین بلفظ راجع گردد و شیخ ابو سعید خراز قدس سره درین مقام متوقف است میگوید تا نرهی نیابی تا نیابی نرهی ندانم کدام پیش بوده معلوم گشت که یافت ظل از رهیدن است و یافت اصل بعد از رهیدن فلا اشتباه چنانچه در وقت صبح پیش از طلوع آفتاب ظهور ظلال اشعه آفتاب است تا عالم را از ظلمات خالی سازد و صفا بخشد بعد از زوال ظلمات و حصول صفا طلوع نفس آفتاب است پس ظهور ظل آفتاب از زوال ظلمات سابق است و طلوع نفس آفتاب از زوال ظلمات لاحق طلوع بادشاهان بعد از حصول تخلیه و تصفیه زیبا است هر چند تخلیه و تصفیه بی مقدم طلوع شان متصور نیست فظهر الحق و ارتفع النزاع و زال الاشتباه والله سبحانه الملهم

مکتوب چهل و سیوم بمولانا محمد فضل صدور یافته در بیان معنی آنکه گفته اند در ان حضرت ذوق یافته است نیافت و در تحقیق اندراج النهایة فی البدایة که خاصه این طریقه علیه است و بیان فضیلت این طریقه بر طرق دیگر مناسب ذلک الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی در عبارت مشائخ این طریقه علیه قدس الله تعالی

این سیر را بانجام رساند و بیرون دائره نفس خرامد چه در کار است که کسے تلونیات نفس را در مرآت آفاق
مشاهده نماید و تغیرات خود را در آفاق معائنہ کند چنانچه صفائی قلب خود را مثلاً در مرآت مثال معلوم سازد
و آن صفا را بصورت نور سرخ بہ بیند چه او بوجدان خود را کار نفرماید و بفراست خود صفائے آنرا حواله
نکند مثلی مشهور است که دوازده ساله را بطبیب چه حاجت چه بوجدان صحیح خود تلونیات احوال خواهد
دریافت و تفرس صحت و سقم خود معلوم خواهد ساخت آری سیر آفاقی علوم و معارف و تجلیات و ظهورات بسیار
وارد اما جمیع آنها راجع بظلال است و تسلی بشبه و مثال هرگاه سیر انفسی بظلال تعلق داشته باشد چنانچه در رسائل
و مکاتیب تحقیق آن نموده است سیر آفاقی باید که بظل الظل متعلق شود چه آفاق همچون ظل است مر انفس را
و مرآت است مر ظهورات او را سبحانه باید دانست که انفس در مرآت آفاق مشاهده نماید و صفا و تجلیه را
از آنجا معلوم میسازند در رنگ آنست که کسے در خواب یا در واقعه در عالم مثال خود را پادشاه
بیند یا خود را قطب وقت آنجا مشاهده نماید فی الحقیقت نه پادشاه است و نه قطب است پادشاه
و قطب آنست که در خارج باین منصب مشرف گردد غایة ما فی الباب از من خواب و از من واقعه
استعداد پادشاهیت و قابلیت قطبیت را معلوم میگردد جانی باید کند تا معامله از قوة بفعل آید و از گوش
بآغوش رسد در ما نحن فیه نیز تزکیه و تجلیه منوط بسیر انفسی است و آنچه در سیر آفاقی دیده است استعداد
و قابلیت تزکیه و تجلیه است پس تا در خارج بسیر انفسی خود را مزکے و مطهر نه بیند و بوجدان خود را
مصفے نیابد فی الحقیقت از فنا بی نصیب است و از تحقق بمقامات بے بهره است و از اطوار سبعه بجز پوست
بدست نیاورده پس ناچار سیر انفسی داخل سیر الی الله گشت و تمامی سیر الی الله که مقام فنا است مربوط
بتمامی سیر انفسی شد و سیر فی الله بمراحل بعد از سیر انفسی صورت می بندد ع کیف الوصول الی سعاد و
دونها ، قلل الجبال و دونهن حیوف ؛ سعادت آثارا چون در سیر انفسی تعلق علمی و حبے که بذات سالک
منسوب بوده زائل میگردد و گرفتاری که بخود داشت مرتفع میشود و گرفتاری دیگران در ضمن زوال گرفتاری
ذات او نیز زائل میگردد چه گرفتاریهای دیگران بواسطه گرفتاری خود است چنانچه تحقیق آن
بالا گذشت پس راست آمد که سیر آفاقی در ضمن سیر انفسی قطع گشت و سالک بهمین یک سیر هم از گرفتاری
دیگران نجات یافت پس باندازه آن تحقیق معنی سیر انفسی و معنی سیر آفاقی بی تکلف راست آمده چه
فی الحقیقت سیر در نفس است و قطع تعلقات وهم سیر در آفاق است چه قطع تعلقات نفس بتدریج سیر

چاشنی از انتها درج مینمایند و طریق انعکاس پرتوی از نهایت در باطن مبتدی رشید می اندازند و چون ظاهر مبتدی
بباطن او مرتبط است و قوت تعلق در میان ظاهر و باطن او ثابت است ناچار آن پرتو نهایت و آن چاشنی
ولایت از باطن بظاهر مبتدی میرود و ظاهر را برنگ باطن از نصیب بیساز و ذوق یافت بی اختیار در
ظاهر او پیدا میگردد پس راست آمد که در مبتدی حقیقت یافت مفقود است و ذوق یافت حاصل است ازین بیان
علو طریقه اکابر نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم و رفعت نسبت علیه ایشان معلوم میشود و حسن تربیت و کمال
اهتمام این بزرگواران در حق مریدان و طالبان مفهوم می گردد و در قدم اول آنچه خود دارند باندازهٔ حوصله
مرید رشید مطالب صادق عطا می فرمایند و بعلاقه وارتباط حبی بالتفات و انعکاس تربیت او مینمایند بعضی
از مشائخ سلاسل دیگر قدس الله تعالی اسرارهم از سخن اندراج النهایة فی البدایة که ازین بزرگواران
صادر شده است در اشتباه اند و در حقیقت این سخن تردد دارند و تجویز نمیکنند که مبتدی این طریق برابر
منتهی طرق دیگر باشد عجب است که مساوات مبتدی این طریق با منتهی طرق دیگر از کجا فهمیده اند بیش از
اندراج نهایت در بدایت ازین بزرگواران سر بر نزده است و این عبارت دلالت بر مساوات ندارد
مقصود شان آنست که درین طریق شیخ منتهی بتوجه و تصرف خود چاشنی از دولت نهایت خود بطریق انعکاس
بمبتدی رشید عطا میفرماید و در بدایت او نمک نهایت خود امتزاج مینماید مساوات کجا است و محل اشتباه کدام
و در حقیقت آن چه گنجایش تردد است و این اندراج دولتی ست بس عظیم مبتدی این طریق هرچند حکم منتهی ندارد
اما از دولت نهایت بی نصیب نیست فرضاً اگر این مبتدی را فرصت قطع طریق و وصول و طی منازل آن ندهند از
دولت نهایت بی نصیب نخواهد رفت و آن ذرهٔ نمک کلیت او را ملیح و نمکین خواهد ساخت بخلاف مبتدیان طرق
دیگر که از نهایت دور از کار اند و در قطع منازل مسافات زیر بار وای هزار وای اگر ایشانرا فرصت این قطع منازل
و طی مسافات در حق ایشان تجویز ننمایند و چون در میان مبتدی این طریق و مبتدیان طریق دیگر فرق واضح
گشت و مزیت این مبتدی بر دیگران از باب بدایت لائح شد باید دانست که در میان منتهیان این طریق و طرق
دیگر همین قدر فرق است و مزیت این منتهی بر منتهیان طرق دیگر همان مقدار ثابت است بلکه نهایت این
طریقه علیه وراء وراء نهایات سائر طرق مشائخ است این سخن را از من باور دارند یا نه اگر بر سر انصاف آیند شاید باور
دارند نهایتی که بدایت و نهایت آمیز باشد از نهایات دیگران البته امتیاز خواهد داشت و ناچار نهایت آن نهایات
خواهد بود سالی که نکوست از بهارش پیدا است جمعی از متعصبان سلاسل دیگر میگویند که نهایت

اسرارہم واقع شدہ است کہ دران حضرت جلسلطانہ ذوق یافت است نہ یافت این سخن مناسب مقام اندراج نہایت در بدایت است کہ موطن جذبہ خالص این بزرگواران است دران مقام حقیقت یافت نیست کہ مخصوص بانتہا است لیکن چون چاشنی از نہایت در بدایت درج کردہ اند ذوق یافت آنجا میسر است وچون از جذبہ معاملہ بیرون روند واز ابتدا تا توسط آید ذوق یافت نیز در رنگ یافت رو بعدم آرد نہ یافت باشد نہ ذوق یافت وچون کار بنہایت رسد یافت میسر گردد ذوق یافت مفقود بود وچون ذوق یافت در منتہی مفقود است ناچار لذت وحلاوت ورحق وی کمتر است منتہی ذوق وحلاوت را در قدم اول گذشتہ است ودر آخر محمول زاویہ بیحلاوت وبی مزگی گشتہ کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وعلی آلہ وصحبہ وسلم وبارک متواصل الحزن دائم الفکر **سوال** چون منتہی را یافت مطلوب میسر شد ذوق یافت چرا مفقود گشت ومبتدی چون از یافت بی نصیب است ذوق یافت از کجا یافت **جواب** دولت یافت نصیب باطن منتہی است کہ بعد انقطاع تعلق او کہ بظاہر خود داشت باین دولت مشرف گشتہ است وچون باطن او را بظاہر او تعلق کمتر ماندہ است ناچار نسبت باطن بظاہر سرایت نکند واز یافت باطن ظاہر ذوق نگیرد وملتذ نشود پس باطن منتہی را یافت مطلوب حاصل بود وظاہر او را ذوق آن یافت نباشد باقیماندہ ذوق باطن کہ یافت نصیب اوست چون باطن نصیبہ از بیچونی یافتہ است آن ذوق او نیز از عالم بیچونی خواہد بود ودر درک ظاہر کہ سراسر چون است نخواہد در آمد پس بسا است کہ بظاہر نفی ذوق از باطن نماید وباطن را نیز در رنگ خود بیحلاوت داند چہ ذوق چون دیگر است وذوق بیچون دیگر وچون دیگر ظاہر منتہی از ذوق باطن او خبر ندارد عوام ظاہر بین از باطن منتہی چہ خبر خواہند داشت وغیر از انکار نصیب شان چہ خواہد بود ذوقی کہ بفہم شان در آید ذوق ظاہر است کہ از عالم چون است از نیجاست کہ سماع ورقص وصیحہ واضطراب وامثال اینہا کہ از احوال ظاہر است واز اذواق صورت نزد ایشان عزیز الوجود است وعظیم القدر بلکہ بسا است کہ اذواق ومواجید را منحصر درین امور دانند وکمالات ولایت را در غیر این امور نہ انکار نند ہداہم اللہ سبحانہ سواء الصراط احوال ظاہر نسبت باحوال باطن حکم چون دارد نسبت بہ بیچون پس ثابت شد کہ باطن منتہی ہم یافت دارد وہم ذوق یافت غایۃ ما فی الباب چون آن ذوق از عالم بیچونی نصیبہ دارد و بدرک ظاہر او نمی در آید بلکہ ظاہر نفی آن ذوق حاکم است ہرچند یافت باطن ظاہر اطلاع دارد اما ذوق آن یافت را نمی دریافت پس ذوق بظاہر توان گفت کہ منتہی را یافت میسر است اما ذوق یافت مفقود است ودر مبتدی رشید این طریق عالی کہ ذوق یافت اثبات مینمایند باوجود فقدان یافت بواسطۂ آنست این بزرگواران در ابتدا

مصطفیٰ پرسیده بودند کہ صوفیہ بوحدت وجود قائل اند و علما آنرا کفر و زندقہ میدانند و ہر دو طائفہ از فرقۂ ناجیہ اند حقیقت اینمعاملہ نزد تو چیست مجبت آثار ا تحقیق این مبحث را این فقیر در مکتوبات و رسائل خود بتفصیل نوشتہ است و نزاع فریقین را بلفظ راجع داشتہ مع ذلک چون پرسیده اند سوال را از جواب چاره نبود بضرورت چند کلمہ نوشتہ اند بدانند کہ از صوفیہ علیہ ہر کہ بوحدت وجود قائل است و اشیا را عین حق می بیند تعالی و حکم ہمہ اوست میکند مرادش اینست کہ اشیا با حق جل و علا متحد اند و تنزیہ تنزل نموده تشبیہ گشتہ است و واجب ممکن شده بیچون بچون آمده کہ اینہمہ کفر و الحاد است و ضلالت و زندقہ آنجا نہ اتحاد است نہ عینیہ نہ تنزل است نہ تشبیہ فہو سبحانہ الآن کما کان فسبحان من لا یتغیر بذاتہ ولا بصفاتہ ولا فی اسمائہ بحدوث الاکوان و سبحانہ و تعالی بر ہمان صرافت اطلاق خود است از رجوع و جوب بخفیض مکان میل بفرمود و بلکہ معنی ہمہ اوست آنست کہ اشیا نیستند و موجود اوست تعالی و تقدس منصور کہ انا الحق گفت مرادش آن نیست کہ من حقم و با حق متحدم کہ آن کفر است و موجب قتل او بلکہ معنی قول او آنست کہ من نیستم موجود حق است سبحانہ غایۃ مافی الباب صوفیہ اشیا را ظہورات حق میدانند تعالی و تقدس و مجالی اسماء و صفات او سبحانہ بی انکار نہ بی شائبہ تنزل و بی مظنہ تغیر و تبدل در رنگ آنکہ ظل از شخص ممتد شود نمیتوان گفت کہ آن ظل با آن شخص متحد است و نسبت عینیت دارد و یا آن شخص تنزل نموده بصورت ظل ظاہر شده است بلکہ آن شخص بر صرافت اصالت خود است و ظل باز وی بوجود آمده است بی شائبہ تنزل و تغیر ہر چند در بعضے اوقات جمعی را بواسطۂ بکمال محبت کہ بوجود آن شخص پیدا کرده اند وجود سایہ از نظر شان مختفی گردد و غیر از شخص ہیچ چیز مشہود ایشان نباشد شاید کہ بگویند کہ ظل عین شخص است یعنی ظل معدوم است و موجود ہمان شخص است و بس از ین تحقیق لازم آمد کہ اشیا نزد صوفیہ ظہورات حق اند تعالی نہ عین حق جل سلطانہ پس اشیا از حق باشند تعالی نہ حق جل شانہ پس معنی کلام ایشان کہ ہمہ اوست ہمہ از وست باشد کہ مختار علماء کرام است و نزاع در میان علماء کرام و صوفیہ عظام کثرہم اللہ سبحانہ الی یوم القیام فی الحقیقت ثابت نباشد و مال قولین یکی بود اینقدر فرق است کہ صوفیہ اشیا را ظہورات حق میگویند تعالی و علما ازین لفظ نیز تحاشی مینمایند از جہت تحرز نمودن از توہم حلول و اتحاد سوال صوفیہ اشیا را با وجود ظہورات معدوم خارجی میدانند و موجود در خارج جز حق را نمی بینند سبحانہ و علما اشیا را موجودات خارجیہ میگویند پس نزاع فریقین در معنی ثابت شد جواب صوفیہ ہر چند عالم را معدوم خارجی میدانند اما در خارج وجودوہمی آنرا اثبات مینمایند و ارادت خارجی میگویند و از کثرت وہمیہ خارجیہ انکار نمیکنند مع ذلک

ما وصول بحق است سبحانه و آنرا شما ہدایت خود میگوئید پس از حق کجا خواہد رفت و نہایت شما وراء حق چہ خواہد بود گوئیم که ما از حق بحق سیر دیم جل سلطانه و از شائبهٔ ظلیت گریخته باصل الاصل می پوئیم و از تجلیات اعراض نموده متجلی را میجوئیم و ظہورات را و پس گذاشته ظاہر را در ابطن البطون میخواہیم و چون در بطانت مراتب متفاوت است از یک بطینت ببطینت دیگر سیر میرویم و از ان بطینت دیگر بابطینت ثالث قدم می نہیم الی ماشاء الله تعالی حضرت حق سبحانه و تعالی ہرچند بسیط حقیقی است اما واسع است نیز نه بآن وسعت که طول عرض دارد که از امارات امکان و علامات حدوث است وسعت او تعالی در رنگ او سبحانه بیچون و بیچگونه است و سیری که در ان وسعت واقع میشود نیز بیچون و بیچگونه است و صاحب سیر نیز با وجود چونی و چندی نصیب بیچونی و بیچگونگی قطع آن منازل بیچونی مینماید و از چون بیچون بیچارگان بی سروبرگ از حقیقت معامله چه دریابند و گرفتاران عالم چون از بیچون چه خبر دارند نارسائی خود را اعتراض می انگارند و بنادانی خود مباہات مینمایند ؎ بیخبری چند ز خود بیخبر ٭ عیب پسندند بزعم ہنر ٭ این قدر نمی فہمند که نہایت انبیا علیہم الصلوات والتسلیمات بلکه نہایت خاتم الرسل علیه وعلیہم الصلوات والتحیات نیز حق است سبحانه و نہایت اینان با نہایت این بزرگواران علیہم الصلوات والتحیات متحد نیست بلکه با یک دیگر ہیچ مناسبت ندارد پس تواند که جمعی را نہایتی میسر شده باشد که ورای نہایت اینان بود و دون نہایت آن بزرگواران علیہم الصلوات والتحیات باشد پس راست آمد که نہایت ہمه حق است سبحانه و تفاوت در میان طوائف علی تفاوت درجاتہم ثابت است یا آنکه گوئیم که ہمه نہایت خود را وصول بحق میدانند جل سلطانه لیکن بسیاری ہستند که ظلال ظہورات حق را ہم میدانند تعالی و تقدس با وجود تفاوت درجات آن ظلال و ظہورات پس نہایات جمیع ارباب نہایات فی نفس الامر وصول بحق نشد تعالی و تقدس بلکه بزعم ہریکی منتہاے او حق است سبحانه پس اگر ابتدا یکی ظلال و ظہورات حق باشند تعالی و تقدس که نہایت دیگر نیست بزعم حقانیت و نہایت آن یکی وصول بحق باشد تعالی که ماوراء آن ظلال و ظہورات است چه استبعاد بود و چه محل انکار و اشتباه باشد ؎ قاصری گر کند این طائفه را طعن قصور ٭ حاش لله که برآرم بزبان این گله را ٭ ہمه شیران جہان بسته این سلسله اند ٭ روبه از حیله چسان بگسلد این سلسله را ٭ ربنا اغفر لنا ذنوبنا و اسرافنا فی امرنا و ثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم الکافرین

مکتوب چہل و چہارم

به محمد صادق ولد حاجی محمد مومن صدور یافته در جواب استفسار او که از وحدت وجود پرسیده بود و تطبیق دادن آنرا بعلوم شرعیه و ایضاً پرسیده بود اذا احب الله سبحانه عبدا الخ چه معنی است و ما یناسب ذلک الحمد لله و سلام علی عباده الذین

منافی وحدت وجود است که مقرر صوفیه وجودیه است جواب هر دو نفس امریست وحدت وجود هم نفس امری و تعدد وجود هم نفس امری لیکن چون جهت و اعتبار مختلف است توهم اجتماع نقیضین مرفوع است این مبحث بمثالی روشن گردد و صورت زید مثلاً که در مرآت مینماید نفس امر در مرآت هیچ صورت کائن نیست زیرا که آن صورت نه در تخن مرآتست و نه در روی آن مرآت بلکه وجود آن صورت در مرآت باعتبار توهم است و پیش از اراءۃ خیالے آنرا در مرآت حصولی نیست و این وجود وهمی و اراءۃ خیالی که صورت را در مرآت پیدا شده است نیز نفس امریست لهذا اگر کسے گوید که من صورت زید را در مرآت دیده ام عقلا و عرفا او را درین کلام صادق میدانند و محق می انگارند و چون بنای ایمان بر عرف است اگر شخصے سوگند خورد و گوید که واللہ من صورت زید را در آئینه دیده ام میباید که حانث نشود پس درین صورت هم عدم حصول آن صورت زید در مرآت نفس امریست و هم حصول آین صورت در مرآت و اعتبار تخیل و توهم نفس امری اما نفس امر سابق مطلقاً نفس امر است و نفس امر لاحق بتوسط توهم و تخیل است عجب معامله است اعتبار توهم و تخیل که منافی نفس امر است اینجا همان اعتبار محصل نفس امر گشته است اذ لولاه لما حصل ثمه نفس الامر مثال دیگر نقطهٔ جواله است که باعتبار توهم و تخیل بصورت دائره در خارج ثبوتی پیدا کرده است درینجا هم عدم حصول دائره در خارج نفس امریست و هم حصول آن دائره باعتبار توهم و تخیل نفس امری لیکن عدم حصول دائره مطلق نفس امریست و حصول آن دائره بملاحظه توهم و تخیل نفس امریست پس اول مطلق است و ثانی مقید است پس در ما نحن فیه وحدت وجود مطلقاً نفس امری باشد و تعدد وجود باعتبار توهم و تخیل نفس امری گشته پس بملاحظه اطلاق و تقیید در میان این دو نفس امر تناقض نباشد و اجتماع نقیضین ثابت نبود سوال چون زوال وهم جمیع واهمان فرض کرده شود وجود وهمی و نمود خیالی چگونه ثابت باشد جواب این وجود وهمی بمجرد اختراع وهم حاصل نشده است تا بزوال وهم زائل گردد بلکه بصنع حق جل و علا در مرتبه وهم حاصل گشته است و اتقان پیدا کرده است ناچار بزوال وهم خلل نپذیرد و وجود وهمی باین اعتبار گویند که حق سبحانه و تعالیٰ آنرا در مرتبه حس و وهم خلق فرموده است و چون خلق است تعالیٰ هر مرتبه که باشد از زوال و خلل محفوظ است و حضرت حق سبحانه و تعالیٰ چون آنرا خلق فرموده است ناچار نفس امری گشته در مرتبه که خلق کرده باشد هر چند آن مرتبه نفس امری نباشد و مجرد اعتبار بود اما مخلوق دران مرتبه نفس امریست و آنکه گفتم که حضرت حق سبحانه و تعالیٰ آنرا در مرتبه حس و وهم خلق فرموده است یعنی اشیا را در مرتبه ایجاد فرموده است که آن مرتبه را حصول و ثبوتی نیست مگر در حس و وهم در رنگ آنکه شعبده بازی چیزهای غیر واقع را تا بدو یک چیز را ده چیز دانند آن ده چیز

میگویند که این وجود وهمی که در خارج نمود پیدا کرده است نه از قسم آن وجودات وهمیه است که بارتفاع وهم مرتفع گردد و ثبات و استقرار ندارد بلکه این وجود وهمی و این نمود خیالی چونکه تصنع حق است سبحانه و انتقاش قدرت کامله اوست تعالی از زوال محفوظ است و از خلل مصئون معامله این نشاء و آن نشاء بآن مربوط است سوفسطائی که عالم را او هام و خیالات میداند ارتفاع اشیا را بارتفاع وهم و خیال می انکارد و میگوید که وجود اشیا تابع اعتقاد ماست نفس امر تحقق ندارند اگر آسمان را زمین اعتقاد کنیم زمین است و زمین باعتقاد ما آسمان و شیرین را اگر تلخ و انیم تلخ است و تلخی باعتقاد ما شیرین بالجمله این بیخبروان انکار ایجاد صانع مختار جل سلطانه مینمایند و اشیا را با و تعالی مستند نمیدارند ضلوا فاضلوا پس صوفیه اشیا را در خارج وجود وهمی که ثبات و استقرار دارد و بارتفاع وهم مرتفع نمیگردد اثبات مینمایند و معامله این نشاء و آن که مخلد و موبد است بآن وجود مربوط میدارند و علماء اشیا را در خارج موجود میدانند و احکام خارجی ابدی را برا شیاء مرتب می دانند مع ذلک وجود اشیا را در جنب وجود حق جل علا ضعیف و نحیف تصور مینمایند و وجود ممکن را نسبت بوجود واجب تعالی و تقدس هالک میدانند پس نزد فریقین اشیا را در خارج وجود ثابت گشت که احکام این نشاء و آن نشاء بدان مربوط است و بارتفاع وهم و خیال مرتفع است فارتفع النزاع و زال الخلاف غایة ما فی الباب صوفیه آن وجود را وهمی میگویند بواسطهٔ آنکه در وقت عروج وجود اشیا از نظر ایشان مختفی میگردد و غیر از وجود حق جلشانه در نظر شان نمیماند و علماء از اطلاق لفظ وهم بران وجود تحاشی مینمایند و وجود وهمی نمیگویند تا قاصر نظری بارتفاع آن حکم نکنند و از ثواب عذاب آن انکار ننماید سوال صوفیه که اشیا را وجود وهمی اثبات مینمایند مقصود شان آنست که این وجود یا وجود ثبات و استقرار نفس امری نیست و وجودی جز در وهم ندارد و غیر از نمود نصیب او نیست و علما اشیا را در خارج موجود میدانند با وجود نفس امری فالنزاع باق جواب وجود وهمی و نمود خیالی چون بارتفاع وهم و خیال مرتفع نشد نفس امری گشت زیرا که اگر فرض کنیم زوال وهم جمیع واهمان این وجود ثابت است بزوال آنها هرگز زائل نمیگردد و لا معنی المواقع و نفس الامر الا هذا اینقدر هست که این نفس امری که در وجود ممکن اثبات نموده می آید در جنب نفس امری که در وجود واجب تعالی ثابت است حکم لاشی دارد و نزدیک است که آن را در موهومات و متخیلات شمرده شود در رنگ افراد کلی مشکک که با یکدیگر تفاوت فاش دارند چنانچه وجود ممکن که نسبت بوجود واجب تعالی حکم لاشیئی دارد نزدیک است که آنرا در عدمات شمرده شود فلا نزاع فی الحقیقة سوال وجود همه اشیا چون نفس امری گشت لازم آمد که در نفس امر موجودات متعدد باشد نفس الامر یک موجود نه بود و این

کثرت زیرا که مبنای شرائع بر کثرت است و تغایر احکام بکثرت مربوط است دعوت انبیا علیهم الصلوات و
التسلیمات و تنعیم و تعذیب اخروی بکثرت تعلق دارد و چون حضرت حق سبحانه و تعالی الحکم فاحببت ان اعرف
کثرت را میخواهد و ظهور را دوست میدارد ابقای این مرتبه نیز ضروریست چه ترتیب این مرتبه مرضی و محبوب
رب العالمین است سلطان ذی شان را خدم و حشم باید و عظمت و کبریائی او را ذل و افتقار و انکسار در کار
است معامله وحدت وجود هر چند کالحقیقة است و معامله کثرت نسبت باو در رنگ مجاز لهذا آن عالم را عالم حقیقت
گویند و این عالم را عالم مجاز اما ظهورات چونکه محبوب او تعالی گشته است و بقای ابدی اشیا را اعطا فرموده است
و قدرت را در لباس حکمت آورده و اسباب را روپوش فعل خود ساخته آن حقیقت کالمهجور شده است و مجاز
متعارف گشته نقطه جواله هر چند کالحقیقة است و دائره که ناشی ازان نقطه است کالمجاز اما حقیقت آنجا مهجور است
و آنچه متعارف است مجاز است و ایضاً پرسیده بودند معنی این قول اذا احب الله عبدا لم یضره ذنب بدانند که
چون دوست دارد حق تعالی و سبحانه بنده را ذنب از وی صادر نشود که اولیاء حق جل و علا از ارتکاب ذنوب
محفوظ اند اگرچه جائز است که ذنب از ایشان صادر شود بخلاف انبیا علیهم الصلوات و السلام که از ذنوب
معصوم اند جواز صدور ذنب هم از ایشان مسلوب است و چون ذنب از اولیا صادر نشود یقین است که ضرر
ذنب هم نخواهد بود پس در صورت عدم صدور ذنب لا یضره ذنب درست است کما لا یخفی علی ارباب
العلم و نیز تواند بود که مراد از ذنب ذنب سابق باشد که پیش از وصول بدرجه ولایت صادر شده بود فان
الاسلام یجب ما کان قبله و حقیقة الامر عند الله سبحانه ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطانا و السلام علیکم و علی
سائر من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات العلی مکتوب چهل
و پنجم بحقائق آگاهی معارف دستگاهی خواجه حسام الدین احمد صدور یافته در بیان آنکه عالم بتمام مجالی اسما ۱
و صفات واجبی است جل سلطانه بخلاف ذات که ممکن ازان دولت بی نصیب است و قیامی بخود در حق وی
ارزانی نداشته و تمامی عرض است بوی از جوهریت نیافته و ما بیناست ذلک الحمد لله و سلام علی عباده الذین
اصطفی مخدوما مکرما اعز از هر چه میرود سخن دوست خوشتر است شمه از معارف غریبه نوشته میشود استماع
فرمایند و طریق مراقبه اخص خواص نموده می آید توجه بلیغ نمایند باید دانست که عالم بتمام مجالی و
مظاهر اسما و صفات واجبی است تعالی و تقدس اگر در ممکن حیاتست مرآت حیات واجب است
تعالی و تقدس و اگر علم است مرآت علم اوست سبحانه و اگر قدرت است هم مرآت قدرت اوست

حصولی نیست مگر در حس و وهم در نفس امر جز یک چیز موجود نیست و این ده چیز را که نموده است اگر بقدرت کامله
خداوندی جلسلطانه ثبات و استقرار پیدا کنند و از خلل و سرعت زوال محفوظ باشند نفس امری می گردند پس آن
ده چیز هم در نفس امر هستند و هم نیستند لیکن بدو اعتبار اگر قطع نظر از مرتبهٔ حس و وهم کرده شود نیستند و بلاحظه حس و وهم
هستند قصه مشهور است که در یکی از بلاد هندوستان شعبده بازان پیش سلطانی بنیاد شعبده بازی نموده بودند درین اثنا به طلسم
و شعبده باغ و درختهای انبه بنظر آوردند و نمودی بود اینها را ظاهر ساختند و در همان مجلس نمودند که آن درختهاے
کلان شدند و بار آوردند و اهل مجلس ازان بارها تناول نمودند درینوقت آن سلطان حکم کرد که شعبده بازان
را قبل رسانند چه او شنیده بود که بعد از ظهور شعبده اگر شعبده باز را بکشند آن شعبده بقدرت خداوندے
جل سلطانه بحال خود می ماند و اتفاقاً چون آن شعبده بازان را کشتند آن درختهای انبه بقدرت خداوندی
جلسلطانه بحال خود ماندند و شنیده ام که آن درختها تا این زمان بحال خود اند و مردم از میوهٔ آنها میخورند
وما ذلک علی الله بعزیز پس در صورت متنازعه فیه حضرت حق سبحانه و تعالی که جز او در خارج و نفس امر
موجودی نیست بقدرت کاملهٔ خود کمالات اسماء صفاتی خود را در پردهٔ صور ممکنات در مرتبهٔ حس و وهم ظاهر
ساخت و بوجود وهمی و ثبوت خیالی آن کمالات را در مجالی اشیا جلوه گر گردانید یعنی اشیاء را بر طبق آن کمالات
در مرتبهٔ حس و وهم ایجاد فرموده تا نمود وهمی و ثبوت خیالی پیدا کردند پس بود اشیا باعتبار نمود خیالی است
لیکن چون حضرت حق سبحانه و تعالی این نمود را استقرار و ثبات کرامت فرموده است و در صنع اشیا
اتقان مرعی داشته و معامله ابدی باینها مربوط ساخته ناچار وجود وهمی و ثبوت خیالی اشیا نیز نفس الامری
گشته است و از خلل محفوظ شده پس توان گفت که اشیاء در خارج باعتبار نفس الامر هم وجود دارند و هم وجود
ندارند لیکن بدو اعتبار چنانچه مکرر گذشت حضرت والد بزرگوار این فقیر که از علمای محققین بودند قدس سره
میفرمودند که قاضی جلال الدین اکری که از علماء متبحر بود از من پرسید که نفس الامر وحدت است یا کثرت
اگر وحدت است شریعت که بنای آن بر احکام متباینه و متمائزه است باطل می گردد و اگر نفس امر کثرت
است قول صوفیه که بوحدت وجود قائلند باطل میشود حضرت ایشان در جواب او فرمودند که هر دو
نفس امری است و آنرا بیان فرمودند بخاطر فقیر نمانده است که در بیان آن چه فرمودند آنچه درینوقت
بخاطر فقیر ریختند در تسوید آورده والامر الی الله سبحانه پس صوفیه که بوحدت وجود قائل اند محق اند و
علما که بکثرت وجود حاکم اند نیز محق مناسب احوال صوفیه وحدت است و مناسب احوال علما

بآن ذات است تعالی و تقوم جمیع اشیا اوست سبحانه سوال چون اشارت هر یک که بذات خود بلفظ انا مینماید راجع بذات واجب تعالی باشد لازم می آید که ذات ممکن یعنے ماہیت وحقیقت او عین ذات واجب بود تعالے چه اشارت هر کس بلفظ انا بماهیت وحقیقت خود است واین مستلزم قلب حقیقت است وبعینه سخن ارباب توحید وجود است جواب آری اشارت هر کس بلفظ انا هر چند بحقیقت خود است اما حقیقت او چون اعراض مجتمعه است قابلیت این اشارت ندارد چه اعراض بالاستقلال و بالاصالت قابل اشارت حسی نیست وچون حقیقت او قبول این اشارت نکرد ناچار آن اشارت راجع بمقوم آن حقیقت گشت پس ماهیت ممکن همان اعراض مجتمعه است هر چند اشارت انای او بواسطه عدم قابلیت حقیقت او راجع بمقوم او گشته است که ذات واجب است تعالی وتقدس پس قلب حقیقت نشد وممکن واجب نگشت تعالی وتقدس و ورای سخن ارباب توحید شد عجب معامله است انای ممکن بواجب تعالی رجوع نماید وممکن بحال خود ممکن ماند وبقول سبحانی وانا الحق تکلم نکند بلکه نتواند کرد که صاحب تمیز است سوال قیام ممکن بذات واجب تعالی مستلزم قیام حوادث است بذات او تعالی وآن ممتنع است جواب امتناع قیام حوادث بمعنے حلول حوادث است در ذات او تعالی که محال است لیکن قیام اینجا بمعنی حلول نیست بلکه بمعنے ثبوت وتقرر است یعنی ثبوت وتقرر ممکن بذات واجب است تعالے سوال چون ثبوت ممکن بذات واجب است بتمامه عرض باشد از محل ورا چاره نبود که قائم باو باشد وآن محل کدام است ذات واجب نیست تعالی وهمچنین ممتنع محل او نتواند بود جواب عرض آنست که او را قیام بذات خود نباشد بلکه قائم بغیر بود وچون ارباب معقول در قیام عرض بغیر از معنے حلول نفهمیده اند ناچار عرض را اثبات محل نموده اند وبغیر محل ثبوت او را محال دانسته اند وچون قیام را معنے دیگر پیدا شود چنانچه گذشت محل هیچ در کار نباشد محسوس ومشاهد ماست که قیام جمیع اشیا بذات واجب است تعالی هیچ حلولے و محلے در میان نیست ارباب معقول آنرا باور ندارند یا تشکیک ایشان مصادم بداهت ما میشود ویقین ما بشک ایشان زائل نمیگردد واین مبحث را بمثالے واضح گردانیم ارباب طلسم واصحاب سیمیا چیزها مینمایند از جنس اجسام غریبه واعراض عجیبه درین صورت هر کس میداند که این اجسام را در رنگ اعراض بخود قیامی نیست بلکه قیام این هر دو بذات صاحب طلسم است وهیچ محل اینها را ثابت نیست ونیز میدانند که درین قیام شائبه حالیت ومحلیت نیست بلکه ثبوت وتقرر اینها بذات صاحب طلسم است بی توهم حلول ودر ما نحن فیه نیز همین تصویر است چه حضرت حق سبحانه وتعالے اشیا را در مرتبه حس ووهم

تعالیٰ علیٰ ہٰذہ القیاس وذات او را تعالیٰ در عالم مظہری نیست و مرآتی نہ بلکہ ذات او را تعالیٰ با عالم ہیچ مناسبتی نیست و در ہیچ چیز اشتراکی نہ اگر چہ آن مناسبت در اسم بود و آن مشارکت در صورت باشد ان اللہ لغنی عن العٰلمین بخلاف اسماء و صفات کہ با عالم مناسبت اسمی دارند و مشارکت صوری در میان اینہا ثابت است چنانچہ در واجب تعالیٰ علم است در ممکن نیز صورت آن علم ثابت است و چنانچہ آنجا قدرت است اینجا نیز صورت آن قدرت است بخلاف ذات کہ ممکن ازان دولت بی نصیب است و قیامی بخود در حق وی ارزانی نداشتہ اند بلکہ ممکن چون بر صور اسماء و صفات او تعالیٰ مخلوق است بتمامہ عرض است و لوی از جوہریت نیافتہ و قیام او بذات واجبی است تعالیٰ و تقدس و ارباب معقول کہ ممکن را بجوہر و عرض تقسیم نمودہ اند از ظاہر مبنیٰ است و قیام بعض ممکن ببعض دیگر کہ ثابت است از قبیل قیام عرض بعرض است نہ از قبیل قیام عرض بجوہر بلکہ فی الحقیقت آن ہر دو عرض بذات الواجبی قیام دارند تعالیٰ جوہریتے در میان اینہا ثابت نیست قیوم جمیع ممکنات او ست تعالیٰ و تقدس پس ممکن را فی الحقیقت ذات نبود کہ صفات او قائم بآن ذات باشند بلکہ ذات مر واجب را ست تعالیٰ کہ صفات او تعالےٰ و ہمچنین جمیع ممکنات باو قائم اند و اشارتے کہ ہر یک بذات خود بلفظ انا می نماید آن اشارت فی الحقیقت راجع بہمان یک ذات است کہ ہمہ را قیام باو ست اشارت کنندہ اند یا نہ اند ہر چند ذات تعالیٰ مشار الیہ ہیچ اشارت نیست و با ہیچ چیز متحد نہ این معارف غامضہ را کوتہ نظران با معارف توحید وجودی خلط نکنند و دست دگریبان یکدیگر ندانند ارباب توحید وجودی جز یک ذات تعالیٰ و تقدس موجود نمیدانند و اسماء و صفات او را تعالیٰ نیز اعتبارات علے می انگارند و حقائق ممکنات را میگویند کہ بوی از وجود باینہا نرسیدہ است الاعیان ماشمت رائحۃ الوجود کلام ایشان است و این فقیر صفات او را تعالیٰ نیز موجود بوجود زائد میداند چنانچہ علماء اہل حق فرمودہ اند و ممکنات را کہ مجالی اسماء و صفات او ست تعالیٰ نیز وجودی اثبات مینماید غایۃ مافی الباب ممکنات را غیر از اعراض کہ قیامی بخود ندارند نمیداند و جوہریتے کہ قیام بخود دارد در ممکنات اثبات نمیکند و ہمہ را قیام بذات او تعالیٰ یقین مینماید سوال ازین تحقیق معلوم میشود کہ ذات ممکن عین ذات واجب است تعالیٰ و ممکن با واجب متحد است جل شانہ و این محال است کہ مستلزم قلب حقائق است جواب گوئیم کہ ذات ممکن یعنی ماہیت و حقیقت او ہمان اعراض متعددہ مخصوصہ است کہ مجالی اسماء و صفات واجب تعالیٰ و این اعراض را با ذات واجب تعالےٰ و تقدس ہیچ عینیتے نیست و ہیچ وجہ اتحادی نہ تا قلب حقائق لازم آید بیش ازین نیست کہ قیام این اعراض

در شہود است واللّٰہ سبحانہ الملہم للصواب و حکم بعدم بقاء اعراض در دو زمان کہ بعضے از متکلمین گفتہ اند مدخول است و بہ ثبوت نہ پیوستہ و اولہ کہ بر عدم بقاء اعراض آوردہ اند نا تمام اندایں معارف غامضہ گویا سبقی است مر اکثر یاران آنجای را التفات بفرمودہ نقل آنرا بہر کہ شوق کند التفات فرمایند چون در فقیر کسلے بود بہر کدام از یاران کتابت علیحدہ نوشتہ نشد و اکتفا بہمین معارف نمودہ آمد والسلام علیکم و علی من لدیکم مکتوب

چہل و ششم

بمولانا حمید بنگالی صدور یافتہ در فضائل کلمۂ طیبہ کہ متضمن طریقت و حقیقت و شریعت است و در بیان آنکہ کمالات ولایت را در جنب کمالات نبوت ہیچ مقدارے نیست و در بیان آنکہ ولایت را از شریعت چارہ نیست و ہمیشہ بشریعت مکلف است و باطن گرفتار آن و ما ینا سب ذلک لا الہ الا اللّٰہ محمد رسول اللّٰہ این کلمۂ طیبہ متضمن طریقت و حقیقت و شریعت است تا زمانیکہ سالک در مقام نفی است در مقام طریقت است و چون از نفی بتمام فارغ شود و جمیع ماسوی از نظر او منتفی گردد طریقت را تمام کردہ باشد و بمقام فنا رسیدہ بود و چون بعد از نفی در مقام اثبات آید و از سلوک بجذبہ گراید و بمرتبۂ حقیقت متحقق شدہ باشد و ببقا موصوف گشتہ و باین نفی و اثبات و باین طریقت و حقیقت و باین فنا و بقا و باین سلوک و جذبہ اسم ولایت صادق می آید و نفس از آمارگی باطمینان میگراید و مزکی و مطہر میگردد و پس کمالات ولایت مربوط بجزو اول این کلمۂ طیبہ گشت کہ نفی و اثبات است باقی ماند جزو دوم این کلمۂ مقدسہ کہ مثبت رسالۃ خاتم الرسل است علیہ و علی آلہ و علیہم الصلوات و التسلیمات این جزو اخیر محصل و مکمل شریعت است آنچہ در ابتدا و وسط از شریعت حاصل شدہ بود صورت شریعت بود و اسم و رسم او بود حصول حقیقت شریعت درین موطن است کہ بعد از حصول مرتبۂ ولایت بحصول می پیوندد و کمالات نبوت کہ کمل تابعان را بہ تبعیت و وراثت انبیا علیہم الصلوات و التحیات حاصل میگردد و نیز درین موطن است طریقت و حقیقت کہ محصلان ولایت اند گویا شرائط اند از برائے تحصیل حقیقت شریعت و تحصیل کمالات نبوت و ولایت را ہمچون طہارت باید دانست و شریعت را ہمچون صلوۃ در طریقت گویا ازالۂ نجاسات حقیقیہ است و در حقیقت از الۂ نجاسات حکمیہ تا بعد از طہارت کاملہ شایان اتیان احکام شرعیہ گردد و قابلیت اداے نمازے کہ نہایت مراتب قرب است و ستون دین است و معراج مؤمن است پیدا کند جزو اخیر این کلمۂ مقدسہ را دریای یافتم بیکران کہ جزو اول در جنب آن قطرہ مینمود سبلے کمالات ولایت را در جنب کمالات نبوت مقدارے نیست ذرہ را در جنب آفتاب چہ مقدار بود سبحان اللّٰہ جمعی از کج بینی ولایت را از نبوت افضل دانستہ اند

خلق فرموده واتقان واحکام در صنع اینها مراعات نمود و معامله ابدی وتنعیم وتعذیب سرمدی بانها مربوط ساخت پس این اشیاء را قیامی بخود نیست بلکه قائم بذات حق اند بی شائبه حلول و بے مظنه حال ومحل وتمثیل دیگر صورت کوه یا صورت آسمان که در آئینه ظاهر شود اینها باید که آن صور را اجسام دانسته جواهر انکارد و آن تماثیل را جواهر انگاشته قائم بخود دانند و اگر فرضاً شخصے آن صور را اعراض داند و قائم بغیر تصور نماید و بعلت عرضیت طالب محال آنها بود و بی محال ثبوت آنها را محال داند آن شخص نیز سفیه است که بتقلید مردم انکار بداهت خود مینماید چه هر که تمیز دارد ببداهت مے یابد که آن صور را اصلا محال ثابت نیست بلکه احتیاجی بمحال ندارند همچنین نزد ارباب کشف شهود تمام ممکنات در رنگ آن صور ند وبیش از تماثیل نیستند غایت مافی الباب حضرت حق سبحانه وتعالے آن صور تماثیل را بصنع کامل خود بر نهجے اتقان واحکام داده است که از خلل مصئون اند و از زوال محفوظ و معامله اخروے ابدی باینها مربوط است که امر غیر مرتفع از متکلمین نظام که از علماء معتزله است بحکم ریبته من غیر رام عالم را مجموع اعراض دانسته است و از جواهر خالی انگاشته بلی ان الکذوب قد یصدق چون او از کوته نظری قیام این اعراض را بذات واجب الوجود جل سلطانه ندانسته مورد طعن وتشنیع عقلا گشته است چه عرض را از قیام بغیر چاره نبود و بوجود جوهر قائل نیست تا قیام را باو مستند سازند و از صوفیه صاحب فتوحات مکیه عالم را اعراض مجتمعه در عین واحد دانسته و عین واحد را عبارت از ذات احدیت داشته جل سلطانه لیکن بعدم بقاے این اعراض در دو زمان حکم کرده است و گفته عالم در هر آنے بعدم میرود و مثل آن بوجود می آید و نزد فقیر این معامله شهودی است نه وجودے چنانچه در حواشی شرح رباعیات تحقیق این مبحث نموده است سالک را در توسط احوال پیش از آنکه ماسوے از نظر او مطلقا مرتفع گردد در ان چنان می بیند که عالم معدوم گشته است و در آن ثانی بیابد که عالم موجود است و در آن ثالث باز معدوم بیابد و در آن رابع موجود می انگارد تا آنکه بفناے مطلق مشرف گردد و همیشه ماسوے را معدوم یابد و درین زمان در شهود او عالم مستمر العدم است و همچنین در توسط حصول بقا و رجوع بعالم گاہے عالم بنظر مے در آید و گاہے مختفی می گردد و از انجا نیز حالت تجدد امثال متوهم میگردد و همواره عارف را معامله بقا و رجوع بعالم بانجام میرسد و در مقام تکمیل و ارشاد استتنا و فرماید باز عالم بنظر او خواهد در آمد و عالم را مستمر الوجود خواهد یافت پس این معامله راجع بشهود سالک گشت نه بوجود عالم که وجود او همیشه بیک نحو است اگر تذبذب ست

گذاردن بهتر است باید دانست کو ذکر عبارت از طرد غفلت است بهر وجه که میسر شود نه آنکه ذکر مقصور بر تکرار کلمهٔ نفی و اثبات است یا تکرار اسم ذات تعالی چنانچه گمان برده میشود پس انچه از امتثال اوامر و انتها از نواهی شرعیه نموده آید همه داخل ذکر است بیع و شری با مراعات حدود شرع ذکر است و همچنین نکاح و طلاق با آن مراعات ذکر چه در حین مباشرت این امور با مراعات مذکوره امر و ناهی جل سلطانه نصب عین مباشر این امور است پس غفلت را گنجایش نباشد لیکن ذکرے که با سم و صفت مذکور واقع شود سریع التاثیر است و محبت بخش مذکور است و قریب الایصال است بمذکور بخلاف ذکرے که با متثال اوامر و انتها از نواهی واقع شود که ازین صفات قلیل النصیب است هر چند ازین صفات در بعضے افراد که ذکر شان با متثال اوامر و انتها از مناهی شرعیه است بر سبیل ندرت یافته شود حضرت خواجه نقشبندی فرمودند قدس سره که حضرت مولانا زین الدین تابیادی قدس سره از راه علم بخدا رسیده است جل سلطانه و ایضاً ذکرے که با سم و صفت واقع شود وسیله ایست مر ذکرے را که بمراعات حدود شرعیه حاصل شود زیرا که در جمیع امور مراعات احکام شرعیه نمودن بی محبت تام بناصب شرع میسر نیست و این محبت تام مربوط بذکر و صفت اوست تعالی پس اول آن ذکر باید تا بدولت این ذکر مشرف گردد و معاملهٔ عنایت دیگر است آنجا نه هیچ شرط و نه هیچ وسیله الله یجتبی من یشاء بر سر اصل سخن رویم و گوئیم که ورای این معامله سه گانه طریقت و حقیقت و شریعت معامله دیگر است و کار و بار دیگران توان گفت که این معامله را در جنب آن معامله هیچ اعتدادی و اعتباری نیست انچه در مرتبهٔ حقیقت حاصل شده بود و با ثبات تعلق داشت صورت این معامله بود و این معامله حقیقت آن صورت است در رنگ صورت شریعت که در ابتدا مرتبهٔ عوام بحصول پیوسته بود و بعد از حصول طریقت و حقیقت حقیقت آن صورت میسر میگردد و خیال باید کرد معامله صورت او حقیقت باشد و مقدمهٔ او ولایت بود در گفتگو چگونه در آید و در بیان چگونه گنجد و اگر فرضاً بیان کرده شود که دریابد و چه دریابد این معامله وراثت انبیای اولی العزم است علیهم الصلوات والتسلیمات والتحیات والبرکات که نصیب اقل قلیل است هرگاه اصول درین معامله قلیل باشند فروع ناچار اقل خواهند بود

سوال ازین معارف لازم می آید که در بعضے مراتب عارف قدم از شریعت بیرون مے نهد

وشریعت راکہ لب لباب است پوست انگاشتہ چہ کند نظر شان مقصور بر صورت شریعت است وازمغز جز پوست
بدست نیاوردہ اند ونبوت را بعلت توجہ بخلق قاصر انگاشتہ اند واین توجہ را در رنگ توجہ عوام ناقص انگاشتہ
ولایت راکہ توجہ بحق دارد جل وعلا بران توجہ ترجیح دادہ اند وولایت راافضل از نبوت گفتہ نمیدانند کہ
درکمالات نبوت نیز در وقت عروج روبحق است سبحانہ چنانچہ در مرتبۂ ولایت بلکہ در مرتبۂ ولایت صورت
آن کمالات عروجی است کہ در مقام نبوت حاصل است چنانچہ شمۂ ازان ذکر خواہد یافت و در وقت
نزول نبوت در رنگ ولایت رو بخلق است این قدر فرق است کہ در ولایت بظاہر متوجہ خلق است و
بباطن بحق است سبحانہ و در نزول نبوت بظاہر و باطن متوجہ خلق است وبکلیت خود ایشانرا بحق جلشانہ
دعوت مینمایند واین نزول اتم واکمل است از نزول ولایت چنانچہ در کتب ورسائل تحقیق آن نمودہ
است واین توجہ ایشان بخلق نہ در رنگ توجہ عوام است چنانچہ گمان بردہ اند بلکہ توجہ عوام بخلیق ازجہت
گرفتاری ایشان است کہ بماسوے دارند وتوجہ اخص خواص بخلق نہ بواسطۂ گرفتاری است بماسوے
چہ این بزرگواران گرفتاری ماسوے را در اول قدم وداع نمودہ اند وگرفتارے بخالق
خلق جلسلطانہ بجای آن گزیدہ بلکہ توجہ بخلق این بزرگواران را برائے ہدایت وارشاد است
تابخالق خلق جل سلطانہ ایشانرا رہنمونی فرمایند وبرضائی مولای ایشان تعالی وتقدس دلالت
نمایند وشک نیست کہ این قسم توجہ بخلق کہ مقصود ازان تخلیص ایشان است از رقیت ماسوے
فاضل تر است ازان توجہی کہ برای نفس خود بحق نمایند جل وعلا مثلاً شخصے بذکر آلہی جل سلطانہ اشتغال
دارد دربن اثنا نابینائی پیدا شد کہ بپیش راہ او چاہ است کہ اگر قدم دیگر بردارد درچاہ رود
درین صورت آن شخص را ذکر گفتن بہتر است یا نابینا را از چاہ خلاص کردن بہتر شک نیست کہ
تخلیص نابینا بہتر است از ذکر گفتن او چہ او تعالے غنی است از وے واز ذکر او ونابینا بندہ ایست
محتاج کہ دفع ضرر از وی ضروریست علی الخصوص کہ باین تخلیص مامور شود لہذا دران زمان تخلیص او اہم
ذکر است کہ امتثال امر است درذکر او ای یک حق است کہ حق مولا باشد جل شانہ ودر تخلیص کہ بامر
واقع شود ادای دو حق است حق عبد وحق مولے تعالے بلکہ نزدیک است کہ ذکر گفتن دران
وقت داخل ذنب نمودہ آید چہ ہمہ وقت ذکر گفتن مستحسن نیست در بعضے اوقات ذکر ناگفتن مستحسن است
ودرایام منہی ودرساوقات مکروہ روزہ نادشتن ونماز ناگذاردن از روزہ داشتن واز نماز

مرآت واجب تعالی ملحوظ اولاہان مرآت است والتفات ثانی از برای شہود اشیا درکار است وایضاً در مرآت صورت صور نیز مرایای احکام وآثار مرآت اند اگر مرآت طولانی است مثلاً صور نیز طولانی ظاہر میشوند و مرایای طول مرآت میگردند وہمچنین اگر مرآت صغیر است آن صغیر در مرایای صور ظاہر میگردد بخلاف مرآت ذات واجب تعالی که اشیا مرایای احکام وآثار او نمیتوانند شد چه در ان مرتبه علیه ہیچ حکمی واثری نیست بلکه جمیع نسبت آنجا مسلوب است اشیا اگر مرایا باشند چه چیز وا نمایند آری در مراتب تنزل که موطن ثبوت اسما وصفات است اگر اشیا مرایای صور احکام واجبی باشند گنجایش دارد چه سمع وبصر وعلم وقدرت مثلاً که در مرایای اشیا ظاہر اند صور سمع وبصر وعلم وقدرت مرتبۂ وجوبند که مرآت آن اشیا است اینہا احکام مرآت اند که در مرآت اشیا ظاہره ظاہر گشته اند وآنکه گفتیم که در مرآت واجب تعالی ملحوظ اولاہان مرآت است والتفات ثانی از برای شہود اشیا که کالصور اند در آن مرآت درکار است حال ابتدا ورجوع است که صور بنظر در آمده اند بعد از انکه از نظر بتمام مرتفع شده بودند وچون معاملۂ رجوع بآخر رسد وسیر در اشیائی دور ودراز واقع شود واستقرار در مرکز دائرۂ امکان میسر گردد ناچار شہود بغیب مبدل خواہد شد وایمان شہودی ایمان غیبی خواہد شد تا آنکه معاملۂ دعوت تمام شود وندای الرحیل در زنند آن وقت غیب نخواہد ماند وجز شہود نخواہد بود اما این شہود اتم واکمل خواہد بود از ان شہودی که قبیل رجوع حاصل شده بود چه شہودی که بآخرت تعلق دارد اکمل است از ان شہودی که بدنیا متعلق است ؎ ہنیئاً لارباب النعیم نعیمہا ۞ وللعاشق المسکین مایتجرع ۞ باید دانست که از تحقیق سابق لائح گشت که صورت شئی راکه در مرآت بینند یا جز در تخیل ثبوتی نیست مرآت بر صرافت تجرد خود است از حصول آن صورت این صورت را نتوان گفت که آئینه قریب اوست ونیز نتوان گفت که آئینه محیط آن صورت است وبا آن صورت است این قربت واحاطه ومعیت نه از قبیل قرب واحاطۂ جسم یا جوہر بعرض بلکه آنجا قرب واحاطه است که عقل در تصویر آن عاجز است وو در ادراک کیفیت قاصر پس درین صورت قرب ومعیت واحاطه ثابت بود وکیفیت ہیچ معلوم نبود و لله المثل الاعلی ہمچنین است قربی که حضرت حق را سبحانه باعالم است وہمچنین احاطه ومعیت او تعالی معلوم الماہیة است ومجہول الکیفیت ایمان آرم که او تعالی قریب ومحیط است وباعالم است اما کیفیت قرب واحاطه ومعیت او را تعالی نمیدانیم که چیست چه این صفات از صفات اشیا جدا است واز سمات امکان وحدوث علیحده ہرچند تنظیری وتشبیہی آنرا در عالم مجاز که قنطرۂ حقیقت است آورده است وبه آئینه وصورت

و به ماوراء شریعت عروج مینماید جواب شریعت اعمال ظاهر است و آن معامله درین نشاء بباطن متعلق است ظاهر همیشه بشریعت مکلف است و باطن گرفتار آن معامله و چون این نشاء دار عمل است باطن را از اعمال ظاهره مدد عظیم است و ترقیات باطن مربوط باتیان شریعت است که بظاهر تعلق دارد پس همه وقت درین نشاء ظاهر و باطن از شریعت چاره نبود کار ظاهر عمل بشریعت است و نصیب باطن نتائج و ثمرات پس شریعت ام جمیع کمالات آمد و حصول جمیع مقامات گشت نتائج و ثمرات شریعت مقصور برین نشاء دنیوی نیست کمالات اخروی و تنعمات سرمدی نیز از ثمرات نتائج شریعت است پس شریعت شجرهٔ طیبه آمد که درین نشاء و در ان نشاء از ثمرات و فواکه آن عالم منتفع است و جهان جهان فوائد ازانجا ماخوذ است سوال ازین بیان لازم آید که در کمالات نبوت نیز باطن بحق است سبحانه و ظاهر بخلق و خود در مکتوبات و رسائل خود نوشته و بالا نیز گذشته است که در مقام نبوت که محل دعوت است تمام رو بخلق است وجه توفیق چیست جواب آن معامله بعروج تعلق دارد و مقام دعوت مربوط بهبوط است پس در وقت عروج باطن بحق باشد سبحانه و ظاهر بخلق تا بوفق شریعت عمل اداے حقوق اینها نماید و در وقت هبوط تمام بخلق متوجه باشد و بکلیت خود خلق را بحق جل و علا دلالت فرماید فلا منافاة و تحقیق این مقام آنست که توجه بخلق عین توجه بحق است سبحانه فاینما تولوا فثم وجه الله نه باین معنی که ممکن عین واجب است سبحانه یا مرآت واجب است تعالی ممکن حقیر را چه یارا که عین واجب تعالی و تقدس باشد یا قابل مرآتیت او تعالی تواند بود بلکه توان گفت که واجب تعالی و تقدس مرآت ممکن است و اشیاء در مرآت واجب تعالی چنان متوهم میشود که صور اشیا در مرآت صورت چنانچه آن صور را در مرآت صورت حلولی و سریانی نیست همچنین اشیا را در مرآت واجب تعالی حلول و سریان نه چگونه حلول متصور شود که در مرتبهٔ مرآت صور را وجودی نیست وجود صور در مرتبهٔ توهم و تخیل است پس آنجا که مرآت است صور نیست و آنجا که صور است مرآت را آنجا هزاران عار است زیرا که صور را بیش از نمود خیالی ثبوتی نیست و غیر از تحقق وهمی بودی نه اگر مکان دارند در مرتبهٔ توهم دارند و اگر زمان دارند در مرتبهٔ تخیل دارند لیکن این نمودی بود اشیا چون بصنع خداوندی جل سلطانه از خلل مصئون است و از سرعت زوال محفوظ و معاملهٔ ابدی باینها مربوط است و عذاب و ثواب سرمدی بایقان منوط بدانند که در مرآت صورت ملحوظ اولا صور است و التفات ثانی از برای شهود مرآت در کار است و در

که بعد لا چیه ماند؛ ماند الا الله باقی جمله رفت؛ شاد باش ای عشق شرکت سوز رفت؛ والسلام علی من اتبع الهدی

مکتوب چهل و نهم بخواجه محمد گدا صدور یافته در بیان آنکه نسیان ماسوی گام اول این طریق است سعی کنند که ازین گام کوتهی نشود

نحمده و نصلی علی نبیه و نسلم علیه و علی آله الکرام نصیحتی که با خوی خواجه محمد گدا نموده می آید بعد تصحیح عقائد کلامیه و بعد اتیان احکام فقهیه دوام ذکر الٰهی است جل سلطانه بر نهجیکه یاد گرفته اند بابد که ذکر آنقدر استیلا یابد که غیر مذکور را در باطن نگذارد و تعلق علمی و حبی را از ماسوی مذکور زائل گرداند این زمان قلب را نسیان از ماسوا حاصل گردد و از دید و دانش غیر فارغ شود که اگر بتکلف و تعمل اشیا را بوی یاد دهند یاد نکند و نشناسد و همواره مستهلک و مستغرق مطلوب بود چون معامله تا اینجا رسد یک گام درین راه زده باشد سعی نمایند که از یک گام هم کوتهی نکنند بدید و دانش غیر گرفتار نمانند سه گوی توفیق و سعادت در میان افگنده اند؛ کس بمیدان در نمی آید سواران را چه شد بظاهر تعلقات شما کم مینماید تا شوق تعلق خود را ارباب تعلق محشور میدارند الراضی بالضرر لا یستحق النظر مسئله مقرره است والسلام

مکتوب پنجاهم بمرزا شمس الدین صدور یافته در بیان آنکه شریعت را صورت است و حقیقت و در بیان آنکه از ابتدا تا انتها از شریعت چاره نبود و در بیان تمکین قلب و اطمینان نفس و اعتدال اجزای قالب که در مرتبه نبوت است و ما یناسب ذلک

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی شریعت را صورت است و حقیقت صورت شریعت عبارت از اتیان احکام شرعیه است بعد از ایمان بالله و رسوله و بما جاء من عنده سبحانه با وجود منازعت نفس امّاره و با وجود سرکشی و طغیان و انکار که در جبلت او مودع است درین موطن اگر ایمان است صورت ایمان است و اگر نماز است صورت نماز است و اگر روزه است صورت روزه و علی هذا القیاس سائر الاحکام الشرعیه زیرا که نفس که عمده وجود انسان است و مشار الیه هر فرد بقول انا هم اوست بر کفر و انکار خود است و حقیقت ایمان و حقیقت اعمال صالحه چگونه متصور شود رحمت خداوندی است جلشانه که مجرد صورت را قبول فرموده بشارت بدخول جنت که محل رضای اوست تعالی نموده است و هم احسان اوست تعالی که در نفس ایمان بتصدیق قلب کفایت فرموده است و باذعان نفس تکلیف ننموده بلی جنت را هم صورت است و هم حقیقت اصحاب صورت از صورت جنت محظوظ خواهند شد و ارباب حقیقت از حقیقت جنت اصحاب صورت و ارباب حقیقت از یک فاکهه جنت تناول نمایند صاحب صورت از ان لذتی یابد و صاحب حقیقت لذتی دیگر ازواج مطهرات امهات المومنین بآن سرور علیه و علی آله الصلوات والسلام در یک

ایمای فرموده تا ضعیف نبیان بعنایت او تعالی از مجازی بحقیقت برند و از صورت بمعنی گرایند والسلام
علی من اتبع الهدی **مکتوب چهل و هفتم** بخواجه محمد قاسم بدخشی صدور یافته در نصیحت و تنبیه بسم الله الرحمن
الرحیم بعد الحمد والصلوٰة و تبلیغ الدعوات می رساند شکر لله سبحانه الحمد و المنة که از کلمه و کلام آن اخوی حرارت
طلب مفهوم میشود و بوی از جمعیت می آید مانا که این دولت اثر قرب صحبت است گرفتاریهای لاطائل
شما را نگذاشت که یک هفته صحبت دارند مجموع ایام صحبت شما معلوم نیست که بیک عشره کشیده باشند
از خدا شرم باید داشت جل سلطانه که از هزار روز یک روز اهم برای خدای عز و جل انتخاب
نمیکنند و از تعلقات شتی خود را جمع نمی نمایند حجت بر شما درست شده است و به وجدان خود دریافته آید که
یکساعت این صحبت بها از اربعینات مجاهده است مع ذلک ازین صحبت گریزانند و به حیلهای خود را
دوری اندازند جوهر استعداد شما نفیس است اما چه فائده که از قوت بفعل نیامده استعداد شما بلند افتاده
است لیکن شما پست در رنگ طفلان از جوهر نفس بخزف ریزه های خسیس آرام گرفته اند ع بوقت صبح شود همچو
روز معلومت ؛ که باکه باخته عشق در شب دیجور ؛ حالا هم هیچ نرفته است فکر بر اصل باید نمود عمده این کار
صحبت ارباب جمعیت است و اگر این دولت میسر نشود اوقات خود را بذکر الهی جل شانه که ماخوذ از صاحب
دولت است مشغول باید داشت و هرچه منافی ذکر است ازان اجتناب باید نمود و در حل و حرمت شرعی
نیک احتیاط باید فرمود و بمساهله نباید گذرانند و نماز پنج وقت بجماعت التزام نمایند و در تعدیل ارکان سعی
بلیغ مرعی دارند و محافظت نمایند که نماز در اوقات مستحبه ادا یابد ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شیء قدیر
مکتوب چهل و هشتم بخواجه محمد طالب بدخشی صدور یافته در ترغیب نمودن بمقام رضا بسم الله
الرحمن الرحیم الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی خواجه محمد طالب همواره خواهان مطلوب باشند خبر
فوت قرة العین محمد صدیق نوشته بودند انا لله وانا الیه راجعون برادر عزیز حضرت حق سبحانه و تعالی
نزد مومنان از همه چیز عزیزتر و محبوب تر است چه اموال و چه نفس و احیاء و اماتت فعل اوست تعالی
که دیگری را دروی مدخل نیست پس ناچار فعل او تعالی نیز عزیزتر و محبوب تر خواهد بود جای آنست
که محبان از فعل محبوب بلذت بگیرند و عیش نمایند بصبر چه دلالت کند که ایمای بکراهت دارد و مقام
رضا هر چند از رغبت و سرور خبر میدهد اما مرتبه التذاذ امری دیگر است ع عشق آن شعله است
کو چون بر فروخت ؛ هرچه جز معشوق باقی جمله سوخت ؛ تیغ لا در قتل غیر حق براند ؛ در نگر زان پس

اطمینان اگرچه سر مو تفاوت کند هرچه گویند از طغیان و سرکشی گنجایش دارد امّا بعد از حصول اطمینان مخالفت و طغیان را مجال نیست درینباب این فقیر هرچند بامعان نظر مطالعه نموده است و در حل این معما دور در دور رفته که مخالفت مقرر قوم است امّا بعنایت الله سبحانه برابر سر مو در نفس مطمئنه مخالفت و سرکشی نیافته و جز استهلاک و اضمحلال چیزی دیگر در وی ندیده و هرگاه نفس خود را اگر خدای مولای جل سلطانه ساخته باشد مخالفت چه گنجایش دارد و چون نفس باز حضرت حق سبحانه تعالی راضی گشت و حضرت حق سبحانه و تعالی از وی راضی شد طغیان چه صورت دارد که منافی رضا است مرضی حق جل شانه هرگز نامرضی نمیگردد و مراد از جهاد اکبر والله سبحانه بحقیقة الحال تواند بود که جهاد با قالب بود که مرکب از طبائع مختلفه است و هر طبیعت او خواهان امری است و گریزان از امری دیگر اگر قوت شهویه است از قالب ناشی است و اگر غضبیه است هم از انجا هویدا است نمی بینی سائر حیوانات که نفس ناطقه ندارند این صفات رذیله در آنها کائن است و بشهوت و غضب و شره و حرص متصف اند این جهاد همیشه برپا است اطمینان نفس تسکین این جهاد نمی نماید و تمکین قلب رفع این قتال نمی فرماید در ابقای این جهاد فوائد کثیره است که متضمن تنقیه و تطهیر قالب است تا کمالات آن نشاء و معاملهٔ آخرت باصالت او تواند مربوط گشت چه در کمالات این نشاء قالب تابع است و قلب متبوع آنجا کار برعکس است قلب تابع و قالب متبوع و چون این نشاء خلل پذیرد و آن نشاء پرتو اندازد این جهاد منقضی گردد و این قتال بانجام رسد و چون بفضل الله سبحانه نفس در مقام اطمینان آمد و منقاد حکم الهی جل شانه گشت اسلام حقیقی میسر شد و حقیقت ایمان صورت گرفت بعد ازان هر عمل خواهد در آمد از حقیقت خواهد بود و اگر نماز ادا یافت حقیقت نماز خواهد بود و اگر صوم است حقیقت صوم است و اگر حج است حقیقت حج علی هذا القیاس سائر اتیان بالاحکام الشرعیة پس طریقت و حقیقت در میان صورت شریعت و حقیقت شریعت متوسط گشت تا بولایت خاصه مشرف نشود از اسلام مجازی باسلام حقیقی نرسد و چون بمحض فضل خداوندی جل سلطانه بحقیقت شریعت متحلی گشت و اسلام حقیقی میسر شد مستعد آن گشت که از کمالات نبوت به تبعیت و وراثت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات بهرهٔ تام یابد و نصیب وافر گیرد چنانچه صورت شریعت همچون شجرهٔ طیبه است مر کمالات ولایت را که گویا ثمرات اویند حقیقت شریعت نیز گویا شجرهٔ مبارک است مر کمالات نبوت را که همچون ثمرات اویند و کمالات ولایت چون ثمرات صورت اند و کمالات نبوت ثمرات حقیقت آن صورت ناچار کمالات ولایت صور باشند مر کمالات نبوت را که حقائق آن صوراند باید دانست که فرق در میان صورت شریعت و حقیقت شریعت از راه نفس آمده بود که در صورت نفس اماره طغیان داشت

جنت باشند و از یک فاکهه تناول فرمایند اما التذاذ و تنعم هر کدام علیحده است و اگر علیحده نباشد لازم آید افضلِ امهات المؤمنین بر جمیع بنی آدم بعد از پیغمبر ما علیه و علی آله الصلوة والسلام و نیز لازم آید که هر که افضل باشد از شخص زوجهٔ او نیز از ان شخص افضل بود که زوجه با زوج ممتزج است این صورت شریعت بشرط استقامت موجب فلاح است و مستلزم نجات اخروی و مصحح دخول جنت چنانچه گذشت و چون صورت شریعت درست کرد ولایت عام حاصل نمود الله ولی الذین امنوا و این زمان بعنایت الله سبحانه سالک مستعد آن گشت که قدم در طریقت نهد و رو بولایت خاصه آرد و نفس را از امارگی بتدریج باطمینان کشد لیکن بداند که طے منازل و وصول بآن ولایت نیز مربوط باعمال شریعت است ذکر الٰهی جل شانه که عمده این راه است از مامورات شرعیه است و اجتناب از مناهی شرعیه نیز از ضروریات این راه است و ادای فرائض از مقربات است و طلب پیر راه بین راه نماید که وسیله تواند شد نیز مامور شرعی است قال الله تعالی وابتغوا الیه الوسیلة بالجمله از شریعت چاره نبود چه صورت شریعت و چه حقیقت شریعت زیرا که امهات جمیع کمالات ولایت و نبوت احکام شرعیه است کمالات ولایت نتائج صورت شریعت است و کمالات نبوت ثمرات حقیقت شریعت کما سیجئ آنفا انشاء الله تعالی مقدمه ولایت طریقت است که آنجا نفی ماسوی مطلوب است و رفع غیر و غیریت مقصود و چون بفضل خداوندی جلشانه ماسوی بکلیت از نظر مرتفع گشت و در دید نامی و نشانی از اغیار نماند فنا حاصل گشت و مقام طریقت بانجام رسید و سیر الی الله تمام شد بعد از ان شروع در مقام اثبات است که معبر بسیر فی الله است و همین است مقام بقا که موطن حقیقت که مقصد اقصی است از ولایت بآن طریقت و حقیقت که فنا و بقا است اسم ولایت صادق می آید و اماره مطمئنه می گردد و از کفر و انکار خود باز میماند و از مولای خود جلسلطانه راضی میگردد و مولی نیز از وی راضی میشود و گرانیکه در جبلت خود داشت زائل میشود گویند هر چند نفس در مقام اطمینان برسد از سرکشی خود باز نیاید ؎ هر چند که نفس مطمئنه گردد ؛ هرگز ز صفات خود نگردد ؛ جهاد اکبر که آن سرور علیه و علی آله الصلوة والسلام در حدیث رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر فرموده است مراد از ان جهاد با نفس داشته اند و آنچه به کشف فقیر در آمده است و بوجدان خود دریافته است خلاف این حکم متعارف است بعد از حصول اطمینان در نفس هیچ سرکشی و طغیان نمی یابد و در مقام انقیاد متمکن می بیند بلکه آنرا در رنگ قلب متمکن که نسیان ماسوی نموده است می یابد که از دید و دانش غیر و غیریت گذشته است و از حب جاه و ریاست و از لذت و الم و از رتبه مخالفت کجاست و سرکشی کرا پیش از حصول

در کرم است این مقام نسبت بمقامات سابق بس عالی ست و وسعت تمام دارد و نورانیتے دارد که در سابق اثری از آن نبود این مقام با صالت مخصوص بہ انبیا اولی العزم ست علیہم الصلوات والتسلیمات و بہ تبعیت هر کرا نبوازند و بوراثت هر کرا مشرف بنازند سہ باکریمان کارہا دشوار نیست بنا اینجا کسے غلط نکند و نگوید که درین موطن از صورت و حقیقت شریعت استغنا حاصل میگردد و احتیاج باتیان احکام شرعیہ نمیماند زیرا که گوئیم شریعت اصل این کار است و بنیاد اینمعاملہ است و درختے هر چند بالا رود و سر فراز گردد و دیوار هر چند بلند بر آید و کوشکهای عالی بروی راست شود از اصل و بنیاد مستغنی نباشد و احتیاج ذاتی از ایشان زائل نگردد مثلاً خانہ علو هر چند رفعت پیدا کند و از پستی دور تر رود از خانہ سفل ورا چارہ نبود و احتیاج او از سفل هرگز زائل نشود اگر فرضاً در خانہ سفل خللی راہ یابد آن خلل در خانہ علو نیز تاثیر خواهد نمود و زوال سفل بزوال علو خواهد رسانید پس شریعت همہ وقت بهمہ حال در کار است و باتیان احکام آن همہ کس محتاج و چون بعنایت خداوندی جلشانہ معاملہ ازین موطن نیز بالا رود و کار از تفصل بمحبت آید مقامی بیش خواهد آمد بس عالی کہ بالا صالت مخصوص بخاتم الرسل است علیہ و علیہم و علی آلہ کل الصلوات و التسلیمات و التحیات و البرکات و بہ تبعیت و وراثت تا کرا باین دولت مشرف سازند آن کوشک عالی کہ از غایت رفعت بنظر تنگ می درآید حضرت صدیق را در انجا بطریق وراثت تا تاف دخل بیابد و حضرت فاروق نیز باین دولت مهتند است و از امهات المومنین حضرت خدیجہ و حضرت صدیقہ را با آنسرور علیہ و علی آلہ و صحبہ الصلوٰۃ و السلام بعلاقہ ازدواج آنجا نیز می بیند والامر الی اللہ سبحانہ مکتوب پنجاہ و یکم بخواجہ محمد صدیق صدور یافتہ الحمد للہ و سلام علی عبادہ الذین اصطفی اعلم ایها الاخ الصدیق ان کلامہ سبحانہ مع البشر قد یکون شفاهاً و ذلک لافراد من الانبیاء علیہم الصلوات والتسلیمات و قد یکون ذلک لبعض الکمل من متابعیہم بالتبعیۃ و الوراثۃ ایضاً و اذا کثر ہذا القسم من الکلام مع واحد منہم سمی محدثاً کما کان امیر المومنین عمر رضی اللہ تعالیٰ عنہ و ہذا غیر الالہام و غیر الالقاء فی الروع و غیر الکلام الذی مع الملک انما یخاطب بہذا الکلام الانسان الکامل الجامع بعالمی الامر و الخلق و الروح و النفس و العقل و الخیال و اللہ یختص برحمتہ من یشاء و اللہ ذو الفضل العظیم و لا یلزم من کون الکلام شفاهاً ان یکون المتکلم مرئیا للسامع لجواز ان یکون السامع ضعیف البصر لا یحتمل شعشعان انوارہ کما قال علیہ و علی آلہ الصلوات والتسلیمات فی جواب سوال الرویۃ عنہ نور انی اراہ و لان فی الشفاہ خرق الحجب الشہودی لا الوجودی فافہم فان ہذہ معرفۃ شریفۃ قلما تکلم بہا احد و السلام علی من اتبع الہدی مکتوب پنجاہ و دوم

وحقیقت شریعت بر انکار خود بوده در حقیقت نفس مطمئنه گشته است و مسلمان ہمچنین فرق در میان کمالات ولایت که کالصورة
اند و در میان کمالات نبوت که کالحقائق اند از راه قالب است در مقام ولایت اجزای قالب از طغیان و سرکشی کم باز
نمانده اند مثلاً جزو ناری او با وجود اطمینان نفس از دعوی خیریت و تکبر خود باز نمانده است و جزو ارضی از خست پشیمان نگشته
علی ہذا القیاس سائر الاجزاء و در مقام کمالات نبوت اجزای قالب نیز باعتدال آمده است و از افراط و تفریط باز گشته
از ینجا تواند بود آنچه آنسرور فرموده علیه وعلی آله الصلوات والسلام اسلم شیطانی چنانچه در آفاق است در انفس است
نیز و آن جزو ناری است که مدعی خیریت خود است و خواہان تکبر و ترفع خود که بدترین صفات رذیله است و اسلام
او کنایه از رفع این ارذل رذائل است پس در کمالات نبوت ہم تمکین قلب است و ہم اطمینان نفس و ہم اعتدال اجزای
قالب و در ولایت ہمین تمکین قلب است و بعد اللتیا والتی اطمینان نفس و آنکه گفتم بعد اللتیا والتی اطمینان نفس زیرا که
اطمینان مر نفس را بر حد کمال و بی تکلف بعد از اعتدال اجزای قالب است لهذا ارباب ولایت بواسطهٔ عدم
اعتدال اجزای قالب رجوع مطمئنه را بصفات بشریت تجویز نموده اند چنانچه بالا گذشت و اطمینانی که بعد از اعتدال
اجزای قالب مر نفس را حاصل میگردد از رجوع بصفات رذیله پاک و مبرا است پس اختلاف رجوع نفس برذائل و عدم
رجوع آن مبنی بر اختلاف مقامات نفس و انظار است ہر یکی از مقام خود خبر داده است و از یافت خود سخن رانده سؤال
ہرگاه اجزای قالب نیز بحد اعتدال آیند و از طغیان و سرکشی باز مانند جهاد با اینها چه صورت دارد و در رنگ نفس مطمئنه
جهاد از اینها نیز مرتفع گردد جواب فرق است در میان مطمئنه و این اجزا که مطمئنه صاحب استهلاک و اضمحلال است
و ملحق بعالم امر است که بکمال استهلاک و سکر متصف است و این اجزا بواسطهٔ اتیان احکام شرعیه که بنای آن
بر صحو است مناسبت باستهلاک و سکر ندارند و در مستهلک گنجائش مخالفت نیست و آنکه صحو دارد بواسطهٔ بعضے
مصالح و منافع اگر در بعضے امور صورت مخالفت نماید گنجایش دارد امید است که این مخالفت بفضل خداوندی
جل سلطانه از ترک استحباب بالا نرود و از ارتکاب کراهت تنزیه پایان تر فرود نیاید پس جهاد در مرتبهٔ قالب
وجود اعتدال اجزای او متصور شود و در مطمئنه جهاد مجوز نباشد تحقیق این بحث در مجلد مکتوبات اول در مکتوب بیان
طریق که باسم فرزندی اعظمی مرحوم نوشته شده است بتفصیل اندراج یافته است اگر خفائی مانده باشد
آنجا رجوع نمایند و اگر به محض فضل خداوندی جل سلطانه کمالات نبوت که نتائج و ثمرات حقیقت شریعت
اند نیز بانجام رسند و ترقیات آنجا منوط باعمال نباشند معامله در ان موطن به محض فضل خداوندی
و احسان حضرت رحمان است جل سلطانه اعتقاد آنجا اثر نیست و علم و عمل را حکم نه فضل در فضل و کرم

نه معجب و مستغنی و چون دید قصور در اعمال پیدا شود اعمال را قیمت افزاید و بقبول سزاوار بود بسی نمایند
که این دید پیدا شود و او معجب نبود و بذروهٔ خبر ما لقیتا و الا ان یشاء ربی شیئا و جمعی را که این دید
قصور اعمال بوجه کمال میسر میگردد چنان می انگارند که کاتب یمین معطل و بیکار است و حسنی نیست
که در کتاب او در آید و کاتب شمال همیشه در کار است که همه قبیح و سوء است و چون معاملهٔ عارف
تا باین حد میرسد عمل معلوم شد قلم اینجا رسید سر بشکست ؎ والسلام علی من اتبع الهدی

مکتوب پنجاه و چهارم

بسید شاه محمد صدور یافته در بیان آنکه متابعت آنسرور علیه وعلی آله الصلوة والسلام مراتب و درجات دارد و آن هفت درجه است و بیان تفصیل هر درجه و ما یناسب ذلک الحمد لله
وسلام علی عباده الذین اصطفی متابعت آن سرور علیه وعلی آله الصلوة والسلام که سرمایهٔ سعادت
دینیه و دنیویه است درجات و مراتب دارد درجهٔ اولی مر عوام اهل اسلام راست از اتیان
احکام شرعیه و متابعت سنّت سنیه بعد از تصدیق قلب و پیش از اطمینان نفس که بدرجهٔ ولایت
مربوط است و علماء ظواهر و عباد و زهاد که معامله شان باطمینان نفس نه پیوسته است همه درین درجهٔ
متابعت شریک اند و در حصول صورت اتباع برابر اند و چون نفس درین مقام از کفر و انکار خود نرسته
است لاجرم این درجه مخصوص بصورت متابعت باشد این صورت متابعت در رنگ حقیقت متابعت
موجب فلاح و رستگاری آخرت است و منجی از عذاب نار است و مبشر بدخول جنت از کمال کرم انکار
نفس را اعتبار نانموده بتصدیق قلب کفایت فرموده است و نجات را مربوط بآن تصدیق ساخته ؎
میتوانی که دهی اشک مرا حسن قبول ؛ ای که در ساختهٔ قطرهٔ بارانی را ؛ درجهٔ دوم از متابعت اتباع اقوال
و اعمال اوست علیه وعلی آله الصلوة والسلام که بباطن تعلق دارد از تهذیب اخلاق و دفع رذائل صفات
و ازالهٔ امراض باطنیه و علل معنویه که بمقام طریقت متعلق اند این درجهٔ اتباع مخصوص بارباب سلوک
است که طریقهٔ صوفیه را از شیخ مقتدا اخذ نموده آیند و مسافت سیر الی الله را قطع مینمایند و درجهٔ سوم از متابعت
اتباع احوال و اذواق و مواجید آن سرور است علیه وعلی آله الصلوة والسلام که بمقام ولایت خاصه تعلق
دارند و این درجه مخصوص بارباب ولایت است که مجذوب سالک باشند یا سالک مجذوب چون مرتبهٔ ولایت
بانجام رسد نفس مطمئنه گشت و از طغیان و سرکشی باز ماند و از انکار باقرار و از کفر باسلام آید بعد ازین
هرچه در متابعت کوشد حقیقت متابعت خواهد بود اگر نماز ادا می نماید حقیقت متابعت بجا می آرد

بخواجه محمد علی کشمیری صدور یافته در ترغیب این طائفهٔ علیه الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی صحیفهٔ شریفه که از کمال محبت و اخلاص صدور یافته بود رسید ع هدایا بر سید حضرت حق سبحانه و تعالی بر محبت این طائفه استقامت کرامت فرماید و با ایشان محشور دارد و هم قوم لا یشقی جلیسهم و لا یحرم انیسهم و لا یخیب علیهم جلساء الله و هم اذا راوا ذکر الله و هم من عرفهم وجد الله نظرهم دواء و کلامهم شفاء و صحبتهم ضیاء و بهاء من رای ظاهرهم خاب و خسر و من رای باطنهم فاز و ظفر خوش گفت الهی چیست اینکه دوستان خود را کردے که هر که ایشان را شناخت ترا یافت و تا ترا نیافت ایشان را نشناخت یعنے شناخت ایشان و یافت تو از یکدیگر منفک نیستند تقدم ذاتی بیک اعتبار شناخت را است و بیک اعتبار یافت را و مختار قائل تقدم آن طرف است لانه المبدا و منه البدایة اولے و احری و السلام علیکم و علی من لدیکم

مکتوب پنجاه و سوم بیکے از مشائخ نواحی صدور یافته در جواب استفسار او که اگر عبادت کنم نفس را استغنا حاصل میشود و اگر زلتے خلاف شرع از من صادر میشود ندامت و شکستگی پیدا می آید + الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی پرسیده بودند اگر در ریاضت خود را می آرم نفس را استغنا پیدا میشود و میدانم که مثل من صالحی نیست اگر چیزی خلاف شرع واقع میشود خود را محتاج و فروتر خیال میکنم علاج این چیست توفیق افکار را احتیاج و فروتنی که مبنی از ندم است در شق ثانی که پیدا میشود نعمت است عظیم عیاذاً بالله سبحانه اگر بعد از ارتکاب محظور شرعی ندامت هم که از شعب توبه است پیدا نشود و باتیان ذنب متلذذ و محظوظ بود که التذاذ از ذنب اصرار بر ذنب است اگر اصرار بر سیئهٔ صغیره است بکبیره میرساند و اصرار کبیره دهلیز کفر است شکر این نعمت عظمی نمایند تا ازدیادے در ندم پیدا شود و از ارتکاب خلاف شرع باز دارد قال الله سبحانه تبارک و تعالی لئن شکرتم لازیدنکم حاصل شق اول حصول عجب است بعد از اتیان اعمال صالحه و این عجب سمی است قاتل و مرضی است مهلک که اعمال صالحه را نابود میگرداند چنانچه آتش حطب را ناچیز سازد و منشاء عجب آنست که اعمال صالحه در نظر عامل مزین می در آیند و مستحسن می نمایند فالمعالجة بالاضداد باید که حسنات خود را متهم دارد و قبائح خفیهٔ حسنات در نظر آرد تا خود را و اعمال خود را قاصر داند بلکه شایان لعن و طرد یابد قال علیه و علے آله الصلوات و التسلیمات رب قاری للقرآن و القرآن یلعنه و کم من صائم لیس له من صیامه الا الظماء و الجوع خیال نکند که حسنهٔ او قبح ندارد اگر اندک متوجه شود بعنایت الله سبحانه همه قبح یابد و بوے از حسن احساس نکند عجب کجا و استغنا کرا بلکه از استیلای دید قصور اعمال باید که از اتیان حسنه منفعل و شرمنده بود

سینه است علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة واجتناب از اسم و رسم بدعت تا از بدعت حسنه در رنگ بدعت سیئه احتراز ننماید بوئی ازین دولت بمشام جان او نرسد و این معنی امروز متعسر است که عالم در دریای بدعت غرق گشته است و بظلمات بدعت آرام گرفته کرا مجال است که دم از رفع بدعت زند و باحیای سنت لب کشاید اکثر علمای این وقت رواج دهندهای بدعت اند و محو کنندهای سنت بدعتها پهن شده را تعامل خلق دانسته بجواز بلکه باستحسان آن فتوی میدهند و مردم را بدعت دلالت مینمایند چه میگویند اگر ضلالة شیوع پیدا کند و باطل متعارف شود تعامل گردد مگر نمیدانند که تعامل دلیل استحسان نیست تعاملے که معتبر است همانست که از صدر اول آمده است یا باجماع جمیع مردم حاصل گشته کما ذکر فی الفتاوی الغیاثیة قال الشیخ الاسلام الشهید رحمه الله سبحانه لا ناخذ باستحسان مشائخ بلخ وانما ناخذ بقول اصحابنا المتقدمین رحمهم الله سبحانه لان التعامل فی بلدة لا یدل علی الجواز وانما یدل علی الجواز ما یکون علی الاستمرار من الصدر الاول لیکون ذلک دلیلا علی تقریر النبی علیه وعلی آله الصلوات والسلام ایاهم علی ذلک فیکون تشریعا منه علیه وعلی آله الصلوة والسلام واما اذا لم یکن کذلک لا یکون فعلهم حجة الا اذا کان ذلک من الناس کافة فی البلدان کلها لیکون اجماعا والاجماع حجة الا تری انهم لو تعاملوا علی بیع الخمر وعلی الربوا لا یفتی بالحل و شک نیست که علم بتعامل کافهٔ انام و بعمل جمیع قری و بلدان از حیطهٔ بشر خارج است باقیماند عمل صدر اول که فی الحقیقت تقریر است از آن سرور علیه وعلی آله الصلوة والسلام و راجع است بسنت او علیه وعلی آله الصلوة والسلام بدعت کجا است و حسن بدعت کدام اصحاب کرام را در حصول جمیع کمالات صحبت خیر البشر کافی بوده علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات و از علماء سلف هر که بدولت رسوخ مشرف گشته است بی آنکه اختیار طریق صوفیه نماید و بسلوک و جذبه قطع مسافت کند بواسطهٔ التزام متابعت سنت سینه است علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة واجتناب از بدعت نامرضیه اللهم ثبتنا علی متابعة السنة وجنبنا عن ارتکاب البدعة بحرمة صاحب السنة علیه وعلی آله الصلوة والسلام که علم و عمل را در حصول آن کمالات مدخلی نیست بلکه حصول آن منوط بمحض فضل و احسان خداوندیست جل سلطانه و این درجه بس عالیست درجات سابق را بآن مساسی نیست این کمالات بالاصالة مخصوص بانبیاء اولو العزم است علیهم الصلوات والتسلیمات و بتبعیت و وراثت تا کرا باین دولت مشرف سازند درجهٔ ششم از متابعت ابتلاع آن سرور است علیه وعلی آله الصلوة والسلام در کمالی که مخصوص بمقام محبوبیت آن سرور است علیه وعلی آله الصلوة والسلام چنانچه در درجهٔ پنجم افاضهٔ کمالات بمجرد فضل و احسان بوده درین درجهٔ ششم افاضه

واگر صوم است همین حکم است واگر زکوة است همین نمط است وعلی هذا القیاس در اتیان جمیع احکام شرعیت
حقیقت اتباع کامن است سوال حقیقت نماز وروزه چه معنی است نماز وروزه افعال مخصوصه است اگر
آن افعال چنانچه فرموده است ادا یابد حقیقت او یافته باشد صورت چه بود وحقیقت ورای آن چه باشد جواب
مبتدی چون نفس اماره دارد که بالذات منکر احکام سماویست اتیان احکام شرعیه از وی باعتبار صورت است
ومنتهی را چون نفس مطمئنه گشته است وبرضا ورغبت قبول احکام شرعیه نموده اتیان احکام از وے باعتبار
حقیقت است مثلاً منافق ومسلم هر دو اداء نماز مینمایند منافق چون انکار باطن دارد صورت نماز بجای آرد
ومسلم بواسطهٔ انقیاد باطن بحقیقت نماز متحلی است پس صورت وحقیقت باعتبار انکار واقرار باطن است
این درجهٔ چهارم درجه ایست از متابعت در درجهٔ اولی صورت این متابعت بوده واینجا حقیقت اتباع
است این درجهٔ چهارم از اتباع مخصوص بعلماء راسخین است شکر الله تعالی سعیهم که بعد از اطمینان نفس بدولت
متابعت متحقق نیز اند واولیاء الله را قدس الله تعالی اسرارهم هر چند نحوی از اطمینان نفس بعد تمکین
قلب حاصل است اما کمال اطمینان مر نفس را در تحصیل کمالات نبوت حاصل است که علماء راسخین را
از ان کمالات بطریق وراثت نصیب است پس علماء راسخین بواسطهٔ کمال اطمینان نفس بحقیقت شریعت
که حقیقت اتباع است متحقق باشند ودیگران چون این کمال ندارند گاهی بصورت شریعت متلبس اند و
گاهی بحقیقت شریعت متحقق علامتی از برای علماء راسخین بیان کنم تا هر ظاهر دانی دعوی رسوخ ننماید و
امارهٔ خود را مطمئنه ننانگارد عالم راسخ کسی است که او را از تاویل متشابهات کتاب وسنت نصیب است
واز اسرار حروف مقطعات اوائل سور قرآنی بهره دارد تاویل متشابهات از جمله اسرار غامضه است
خیال نکنی که در رنگ تاویل ید بقدرت است وتاویل وجه بذات که آن ناشی از علم ظاهر است باسرار
کاری ندارد واصحاب این اسرار پیغمبران اند علیهم الصلوات والتسلیمات واین رموزات اشارات معاملات
ایشان است وبه تبعیت ووراثت این بزرگواران هر کرا باین دولت عظمی مشرف سازند حصول این درجهٔ
متابعت که منوط باطمینان نفس است ووصول بحقیقت متابعت صاحب شریعت است علیه وعلی آله الصلوة
والسلام گاه هست که بتوسط فنا وبقا بی توسل سلوک وجذبه میسر گردد وتواند بود که از احوال ومواجید
واز تجلیات وظهورات هیچ در میان نباشد واین دولت نقد وقت بود لیکن از راه ولایت باین
دولت رسیدن اقرب است از آنکه براه دیگر برسد وآن راه دیگر بزعم این فقیر التزام متابعت سنت

است مداحی صوفیه علیه آنکه احکام الهامیه همه وقت ثابته و ما ینا سب ذلک بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله وسلام
علی عباده الذین اصطفی قرآن مجید جامع جمیع احکام شرعیه است بلکه جامع جمیع شرائع ما تقدم ست غایة ما فی الباب
بعضے از احکام این شریعت از ان قسم اند که بعبارت نص و اشارت نص و دلالت نص و اقتضاء نص مفهوم میگردند عوام
و خواص از اهل لغت درین فهم برابر اند و قسم دیگر از احکام از ان قبیل اند که بتوسط اجتهاد و استنباط مفهوم میگردند این
فهم مخصوص بائمه مجتهدین است که آن سرور باشد بقول جمهور و اصحاب کرام آن سرور و مجتهدان سائر امت آن سرور
باشند علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات لیکن احکام اجتهادیه در زمان آن سرور که اوان وحی بوده علیه و علی آله الصلوة و
السلام درمیان خطا و صواب متردد نبودند بلکه بوحی قطعی صواب محق از خطای مخطی متمیز میگشت و حق با باطل ممتزج
نمیماند که تقریر و تثبیت نبی بر خطا مجوز نیست بخلاف احکامیکه بعد از انقراض زمان وحی بطریق استنباط
مجتهدان حاصل گشته درمیان صواب و خطا متردد اند لهذا احکام اجتهادی که در زمان وحی مقرر گشته اند موجب
یقین اند که مفید عمل و اعتقاد ست و بعد از زمان وحی ناچار موجب ظن باشند که مفید عمل است نه موجب
اعتقاد و قسم ثالث از احکام قرآن از ان نوع اند که طاقت بشری در فهم آن عاجز ست تا اعلامی از جانب
منزل احکام جل سلطانه حاصل نشود فهم آن احکام متصور نبود حصول این اعلام مخصوص به پیغمبر است علیه و علی
آله الصلوة و السلام غیر پیغمبر این اعلام نکند این احکام هر چند ماخوذ از کتاب اند اما چون مظهر آن احکام پیغمبر است
علیه و علی آله الصلوة و السلام ناچار این احکام را منسوب بسنت داشته اند که مظهر آن سنت است
در رنگ آنکه احکام اجتهادیه را بقیاس نسبت کنند باعتبار آنکه قیاس مظهر آن احکام است پس سنت و
قیاس هر دو مظهر احکام باشند اگرچه درمیان این دو مظهر فرق بسیار است که یکی مستند برای است که مجال
خطا دارد و دیگری مؤید باعلام حق جل و علا که خطا را آنجا گنجایش نیست قسم اخیر کمال شباهت بأصل دارد
گویا مثبت احکام است هر چند فی الحقیقت مثبت جمیع احکام همان کتاب عزیز است پس باید دانست که در احکام
اجتهادیه غیر پیغمبر را با پیغمبر علیه و علی آله الصلوة و السلام مجال خلاف هست اگر آن غیر بپایه اجتهاد برسد و احکامیکه
بعبارت و اشارت و دلالت نص ثابت شده اند و همچنین احکامیکه مظهر آنها سنت است احدی را در آنها مجال
مخالفت نیست بلکه بر جمیع امت اتباع آن احکام لازم است پس مجتهدان امت را در احکام اجتهادیه متابعة
رای پیغمبر لازم نیست علیه و علی آله الصلوة و السلام بلکه صواب در آن موطن متابعت رای خود ست اینجا دقیقه است
باید دانست پیغمبر اینکه متابعت شرائع پیغمبران اولو العزم مینمایند علیهم الصلوة و السلام و اجب بر ایشان همان اتباع

کمالات آن بمجرد محبت است و فوق الفضل درجه سابعه است از درجه متابعت نیز اقل قلیل را نصیب است این پنج درجه
متابعت غیر از درجه اولی همه بمقامات عروج تعلق دارند و حصول اینها بصعود مربوط است درجه ششم از متابعت است که
تعلق بنزول و هبوط دارد و این درجه سابع از متابعت جامع جمیع درجات سابق است زیرا که در هبوط نیز نزول
هم تصدیق قلب است و هم تمکین قلب است و هم اطمینان نفس است و هم اعتدال اجزای قالب که از طغیان و سرکشی
باز مانده اند درجات سابق گویا اجزای متابعت بوده اند و این درجه همچون کل است مرآن اجزا را درین مقام تابع به متبوع بنحوی
شباهت بهم میرساند که گویا اسم تبعیت از میان برمیخیزد و امتیاز تابع و متبوع زائل میگردد چنان متوهم میشود که تابع در رنگ
متبوع هرچه میگیرد از اصل میگیرد و گویا هر دو از یک چشمه آب میخورند و هر دو آغوش یک کنار اند و هر دو در یک بستر اند و هر دو
در رنگ شیر و شکر اند تابع کجا و متبوع کدام و تبعیت کرا در اتحاد نسبت تغایر گنجایش ندارد عجب معامله است
درین مقام هر چند با معان نظر ملاحظه مینماید نسبت تبعیت هیچ ملحوظ و منظور نمیگردد و امتیاز تابعیت و متبوعیت اصلا مشهود
نمیشود و اینقدر هست که خود را طفیلی میداند و وارث نبی خود میباید علیه و علی جمیع الانبیاء من الصلوات افضلها و من التسلیمات
اکملها ما تا که تابع دیگر است و طفیلی و وارث دیگر هر چند همه در قطار تبعیت اند ظاهرا و تابع حیلولت متبوع در کار است
و در طفیلی و وارث هیچ حیلولتی در کار نیست تابع او از پس خورده است و طفیلی جلیس ضمنی بالجمله هر دولتی که آمده است از
برای انبیا آمده است علیهم الصلوات و التحیات سعادت امتان است که بطفیل انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات
از آن دولت بهره یابند و از پس ایشان تناول نمایند ع در قافله که اوست دانم نرسم ؛ این بس که رسد
ز دور بانگ جرسم ؛ تابع کامل کسی است که باین هفت درجه متابعت متحلی شود و آنکه بعضی از درجات متابعت
دارد و بعضی ندارد تابع فی الجمله است علی تفاوت الدرجات علماء ظواهر بدرجه اولی خرسند اند کاش
آن درجه را هم سرانجام بدهند متابعت را تصور بر صورت شریعت کرده اند و ورای آن امری دیگر انگاشته
طریقه صوفیه را که وسیله حصول درجات متابعت است بیکار تصور نموده اند و اکثر شان پیر و مقتدای خود را
غیر از هدایت و بزرگواری ندانسته ع چه آن کرمی که در سنگی نهان است ؛ زمین و آسمان او همان است ؛
حققنا الله سبحانه و ایاکم بحقیقة المتابعة المرضیة المصطفویة علی صاحبها الصلوة و السلام و البرکة و التحیة و علی جمیع
اخوانه من الانبیاء و الکرام و الملائکة العظام و علی جمیع اتباعهم الی یوم القیام مکتوب پنجاه و پنجم بمخدوم
زادهای عالی درجات اعنی خواجه محمد سعید و خواجه محمد معصوم سلمهما الله تعالی صدور یافته در بیان آنکه
قرآن مجید جامع جمیع احکام شرعیه است و در مناقب امام اعظم ابی حنیفه رض و در بیان آنکه اصل این کار شریعت

در آنجا متصور نیست که این احکام نسبت ببعضی است نه ببعضی دیگر پس اجتهاد پیغمبری و همچنین سنت او در رفع اجتهاد و سنت پیغمبر دیگر نمیتواند شد که آن نسبت بقومی است و این نسبت بقوم دیگر و اگر اختلاف نسبت بکافهٔ انام یا نسبت بیک گروه کرده باشد البته نسخ است چنانچه درین شریعت که حکم به نسبت کافهٔ انام است حکم ثانی ناسخ حکم اول است پس سنت لاحق پیغمبر ما علیه وعلی آله وجمیع الانبیاء والمرسلین الصلوات والتحیات ناسخ باشد مر سنت سابق او را علیه وعلی آله الصلوة والسلام وحضرت عیسی علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام بعد از نزول که متابعت این شریعت خواهد نمود و اتباع سنت آن سرور علیه وعلی آله الصلوة والسلام خواهد کرد نسخ این شریعت مجوز نیست نزدیک است که علماء ظواهر مجتهدات او را علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام از کمال دقت وغموض ماخذ انکار نمایند و مخالف کتاب وسنت دانند مثل روح الله مثل امام اعظم کوفی است که ببرکت ورع وتقوی وبدولت متابعت سنت درجهٔ علیا در اجتهاد واستنباط یافته است که دیگران در فهم آن عاجز اند و مجتهدات او را بواسطهٔ دقت معانی مخالف کتاب وسنت دانند و او را و اصحاب او را اصحاب رای پندارند کل ذلک لعدم الوصول الی حقیقة علمه ودرایته وعدم الاطلاع علی فهمه وفراسته امام شافعی بکرشمهٔ از دقت فقاهت او علیه الرضوان دریافت که گفت الفقهاء کلهم عیال ابی حنیفه وای از جرأتهای قاصر نظران که قصور خود را بدیگری نسبت نمایند ع قاصری گر کند این قافله را طعن قصور * حاش لله که برآرم بزبان این گله را * همه شیران جهان بستهٔ این سلسله اند * روبه از حیله چسان بگسلد این سلسله را * و بواسطهٔ همین مناسبت که بحضرت روح الله دارد تواند بود آنچه خواجه محمد پارسا در فصول سته نوشته است که حضرت عیسی علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام بعد از نزول بمذهب امام ابی حنیفه عمل خواهد کرد یعنی اجتهاد حضرت روح الله موافق اجتهاد امام اعظم خواهد بود نه آنکه تقلید این مذهب خواهد کرد علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام که شان او علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام از ان بلند ترست که تقلید علماء امت فرماید بی شائبهٔ تکلف وتعصب گفته میشود که نورانیت این مذهب حنفی بنظر کشفی در رنگ دریای عظیم مینماید وسائر مذاهب در رنگ حیاض وجداول بنظر می درآیند وبظاهر هم که ملاحظه نموده می آید سواد اعظم از اهل اسلام متابعان ابی حنیفه اند علیهم الرضوان واین مذهب با وجود کثرت متابعان در اصول وفروع از سائر مذاهب متمیز است ودر استنباط طریق علیحده دارد واین معنی مبنی از حقیقت است عجب معامله است امام ابو حنیفه در تقلید سنت از همه پیش قدم است واحادیث مرسل را در رنگ احادیث مسند شایان متابعت میداند وبر رای خود مقدم میدارد وهمچنین قول صحابه را بواسطهٔ شرف صحبت خیر البشر علیه وعلیهم الصلوة والتسلیمات بر رای خود مقدم میدارد ودیگران نه چنین اند مع ذلک مخالفان او را صاحب رای میدانند

احکام است که از کتب و صحف ایشانان بعبارت و اشارت و دلالت ثابت شده اند نه آن احکام که باجتهاد و
سنن ایشانان ظاهر گشته زیرا که در احکام اجتهادی هرگاه مجتهد را متابعت لازم نبوده چنانچه گذشت پیغمبر متابع را
چگونه متابعت لازم باشد و احکامیکه مظهر آنها سنّت است چنانچه پیغمبر اولوالعزم را آن احکام باعلام حاصل اند و پیغمبر غیر
اولوالعزم را نیز احکام باعلام او تعالی ثابت اند متابعت چه بود بلکه متابعت را گنجایش نیست زیرا که باندازه هر وقت
و مناسب هر گروه احکام علیحده است گاهی حل مناسب است و گاهی حرمت پیغمبر اولی العزم را اعلام بحل امری شده بود
و پیغمبر غیر اولی العزم را اعلام بحرمت آن و این حل و حرمت هر دو ماخوذ از صحیفه منزله است چنانچه دو مجتهد از یک ماخذ
دو حکم مختلف اخذ مینمایند یکی از انجا حل می فهمد و دیگری حرمت سؤال این اختلاف در اجتهاد گنجایش دارد
که مدار آن بر رای است که هم احتمال صواب دارد و هم احتمال خطا اما این معنی در اعلام او تعالی گنجایش ندارد
زیرا که آنجا تردد در صواب و خطا جائز نیست بلکه نزد حق جل و علا یک حکم است اگر حل است حرمت گنجایش ندارد و اگر
حرمت است حل را مجال نیست جواب روا است که نسبت بیک قوم حل باشد و نسبت بقوم دیگر حرمت پس حکم خدا
جل و علا در یک واقعه متعدد باشد نسبت بتعدد قوم ولا محذور آری در امت خاتم الرسل این معنی درست نمی آید که
کافۂ انام درین شریعت بیک حکم محکوم اند در یک واقعه نزد خدا عز و جل سلطانه اتحاد دو حکم نیست سؤال پیغمبر
اولی العزم هرگاه حکم بحل امری کرده باشد و پیغمبر دیگر متابع او در ان امر حکم بحرمت نماید لازم می آید که حکم ثانی ناسخ
حکم اول باشد و این جائز نیست که نسخ مخصوص به پیغمبر اولی العزم است غیر او ناسخ نمیتواند شد جواب نسخ وقتے لازم
می آید که حکم ثانی عام بود نسبت بکافۂ انام تا رفع حکم اول که نسبت بگروهی واقع شده بود نماید حکم ثانی عام نیست
بلکه نسبت بیک گروهی حکم بحرمت کرده است بحکم اول جنگ ندارد نمی بینی که در یک واقعه مجتهدی حکم بحل میکند و مجتهد
دیگر در همان واقعه حکم بحرمت مینماید و هیچ نسخ نیست هر چند در میان این و آن تفاوت فاحش است که اینجا رای
است و آنجا اعلام و در رای تعدد حکم گنجایش دارد و در اعلام گنجایش ندارد اما تعدد قوم علاج آن مینماید چنانچه
گذشت پس در شرائع ماتقدم احکامیکه از کتب و صحف پیغمبران اولی العزم بحسب لغت مفهوم میگردند پیغمبران متابع
را نیز در آنها مجال مخالفت نیست و آن احکام نسبت بکافۂ انام وارد گشته اند هر پیغمبر متابع بهر قوم که دعوت کند
خلاف آن احکام تبلیغ نخواهد کرد اگر حل است همه را حل است و اگر حرمت است همه را حرمت است تا زمانیکه پیغمبر
دیگر از اولی العزم بیاید و رفع آن حکم فرماید این زمان نسخ متصور است پس نسخ باعتبار همان احکام باشد که بحسب
لغت از صحیفۂ منزله ماخوذ اند و احکامیکه باجتهاد و اعلام ثابت شده اند و بسنت و اجتهاد منسوب اند نسخ

ماسوی است از قدم ثانی ایشان چه وا نماید که بیرون آفاق و انفس ست الهام ایشان راست و کلام با ایشان ست
اکابر ایشان علوم و اسرار بی توسط از اصل اخذ مینمایند و در رنگ مجتهد که تابع رای اجتهاد خود است ایشان نیز در معارف
و مواجید تابع الهام و فراست خود اند حضرت خواجه محمد پارسا قدس سره نوشته اند که در افاضهٔ علوم لدنی روحانیت
حضرت متوسط است علی نبینا و علی جمیع الانبیاء الصلوة والسلام ظاهرا این سخن نسبت با بتدا او توسط خواهد بود و معامله انتها
دیگر است کما یشهد به الکشف الصریح و مؤید این تحقیق است آنچه از حضرت شیخ عبد القادر جیلانی قدس الله تعالی سره منقول
است که روزی بر سر منبر بیان علوم و معارف مینمودند درین اثنا گذر حضرت خضر واقع شد شیخ فرمود ای اسرائیلی بیا
کلام محمدی بشنو ازین عبارت شیخ مفهوم میشود که حضرت خضر از محمدیان نیست از ملل سابقه است چون چنین باشد
محمدیان را بچگونه واسطه بود پس محقق شد که علوم و معارف دیگر اند ماورای احکام شرعیه که اهل الله بآن مخصوص اند هرچند آن
معارف ثمرات و نتائج این احکام اند مقصود از درخت نشاندن حصول ثمرات او ست تا زمانیکه درخت برپاست ثمرات
متوقع ست و چون در اصل درخت خلل رفت ثمرات معدوم گشت بی عقلی باشد که درخت را ببرد و ثمرات را توقع دارد
هرچند درخت را نیک تربیت کنند ثمرات وافر آرد ثمره اگرچه مقصود ست اما فرع شجره است ملتزم شریعت
و مداهن شریعت را برین معنی قیاس باید کرد آنکه التزام دارد صاحب معرفت ست هرچند التزام بیش معرفت بیش و آنکه
مداهن ست از معرفت بی نصیب ست و بالفرض آنچه بزعم فاسد خود دارد و اگرچه هیچ ندارد از قبیل استدراج است که
جوگیه و براهمه را در ان شرکت است کل حقیقة ردته الشریعة فهو زندقة والحاد پس روا ست که خواص الله در معارف
ذات و صفات و افعال او تعالی ببعضی از اسرار و دقائق فهم کنند که ظاهر شریعت از ان معارف ساکت است و در حرکات
و سکنات اذن و عدم اذن او تعالی دریابند و مرضی و غیر مرضی دانند بسیار ست که در بعضی اوقات اداء
بعضی از عبادات نافله را غیر مرضی یابند و ترک آن ماذون گردند گاهی نوم را به از یقظه فهمند احکام شرعیه
با وقات موقت اند و احکام الهامیه همه وقت ثابت اند و چون حرکات و سکنات این بزرگواران مربوط باذن ست
ناچار نوافل دیگران نیز فرائض ایشان باشند مثلاً یک فعل نسبت بیک شخص بحکم شریعت نفل ست و همان فعل
نسبت بشخص دیگر بحکم الهام فرض پس دیگران گاهی ادای نوافل مینمایند و گاهی مرتکب امور مباحه میگردند و
این بزرگواران چون کار را بامر و اذن مولی جل سلطانه میکنند همه از فرائض ادا می یابد مستحب و مباح
دیگران فرض ایشان ست ازینجا علو شان این بزرگواران باید دریافت علماء ظواهر در امور دین اخبار غیبیه را
مخصوص باخبار پیغمبران میدانند علیهم الصلوات والتسلیمات و دیگران را در ان اخبار شرکت نمی دهند این معنی

والفاظیکه منبی از سوء ادب اند با او منتسب میسازند با وجود آنکه همه بکمال علم و وفور ورع و تقوی او معترف اند حضرت حق سبحانه وتعالی ایشانرا توفیق دهاد که از رئیس دین و رئیس اسلام اعراض ننمایند و سواد اعظم اسلام را ایذا نکنند یریدون ان یطفؤا نور الله بافواههم جماعه که این اکابر دین را اصحاب رای میدانند اگر این اعتقاد دارند که ایشانان برای خود حکم میکردند و متابعت کتاب و سنت نمی نمودند پس سواد اعظم از اهل اسلام بزعم فاسد ایشان ضال و مبتدع باشند بلکه از جرگهٔ اهل اسلام بیرون بوند این اعتقاد نکند مگر جاهلی که از جهل خود بیخبر است یا زندیقی که مقصودش ابطال شطر دین است ناقصی چند احادیث چندرا یاد گرفته اند و احکام شریعت را منحصر دران ساخته اند و ماورای معلوم خود را نفی مینمایند و آنچه نزد ایشان ثابت نشده منتفی میسازند ع چو آن کرمی که در سنگی نهان است ✽ زمین و آسمان او همان است ✽ وای هزار وای از تعصبهای بارد ایشان و از نظرهای فاسد ایشان بانی فقه ابو حنیفه است و سه حصه از فقه او را مسلم داشته اند و در ربع باقی همه شرکت دارند و فقه صاحب خانه اوست و دیگران همه عیال وی اند با وجود التزام این مذهب مرا با امام شافعی گویا محبت ذاتی است و بزرگ میدانم لهذا در بعضی اعمال نافله تقلید مذهب او مینمایم اما چه کنم که دیگرانرا با وجود وفور علم و کمال تقوی در جنب امام ابی حنیفه در رنگ طفلان می یابم والامر الی الله سبحانه بر سر اصل سخن رویم و گوئیم که بالا گذشته است که اختلاف احکام اجتهادیه اگرچه آن اختلاف از پیغمبر صادر شود مستلزم نسخ نیست بخلاف اختلاف در احکام کتاب و سنت که موجب نسخ است کما مر ایضاً تحقیقه پس مقرر شد که معتبر در اثبات احکام شرعیه کتاب و سنت است و قیاس مجتهدان و اجماع امت نیز بحقیقت مثبت احکام است بعد ازین چهار ادلهٔ شرعیه هیچ دلیلی مثبت احکام شرعیه نمیتواند شد الهام مثبت حل و حرمت نبود و کشف ارباب باطن اثبات فرض و سنت نه نماید ارباب ولایت خاصه با عامهٔ مؤمنان در تقلید مجتهدان برابر اند کشف و الهامات ایشان را مزیتی نمی بخشد و از ربقهٔ تقلید نمی بر آرد ذوالنون و بسطامی و جنید و شبلی با زید و عمرو و بکر و خالد که از عوام مؤمنان اند در تقلید مجتهدان در احکام اجتهادیه مساوی اند آری مزیت این بزرگواران در امور دیگر است اصحاب کشوف و مشاهدات ایشانند و ارباب تجلیات و ظهورات هم ایشانند که بواسطهٔ استیلای محبت محبوب حقیقی جل سلطانه از ماسوای او تعالی گسسته اند و از دید و دانش غیر و غیریت آزاد گشته اگر حاصل دارند او را دارند و اگر واصل اند او را واصل اند در عالم بیعالم اند و با خود بیخود اند اگر میرند برای او میرند و اگر میزیند برای او میزیند ایشان مطلوب را بواسطهٔ غلبهٔ محبت در مرآت هر ذره از ذرات عالم مشاهده مینمایند و هر ذره را جامع جمیع کمالات اسمائی و صفاتی او می یابند از منتهیان ایشان چه نشان دهد که بی نشان اند قدم اول شان نسیان

آمده است وعلی ہذا القیاس سائر الصفات اولئک یبدل اللّٰہ سیئاتہم حسنات وکان اللّٰہ غفورا رحیما والسلام

مکتوب پنجاہ و ہفتم بملا غازی نائب صدور یافتہ در بیان آنکہ ذکر حق جل وعلا شانہ اولی است از صلوۃ فرستادن بخیر البشر علیہ وعلی آلہ من الصلوات افضلہا ومن التسلیمات اکملہا آن ذکری کہ شایان قبولیت داشتہ باشد یا ذکری کہ طالب از شیخ مقتدا اخذ نمودہ باشد و ما یناسب ذالک چند گاہ بصلوۃ خیر البشر علیہ وعلی آلہ الصلوۃ والسلام اشتغال داشتم و بانواع واقسام صلوۃ درود میفرستادم ونتائج وثمرات عاجلہ بران ترتب مییافتم و بدقائق واسرار ولایت خاصۂ محمدیہ علی صاحبہا الصلوۃ والسلام والتحیہ مہتدی میگشتم چون مدتے برین عمل گذشت اتفاقاً فتوری درین التزام پیدا گشت وتوفیق این اشتغال زائل شد و بر صلوات موقتہ اقتصار افتاد و درآن وقت خوش می آمد کہ بجای صلوۃ بہ تسبیح وتقدیس وتہلیل اشتغال نمایم گفتم حکمتے درین امر خواہد بود تا چہ ظاہر سازند آخر بعنایت اللّٰہ سبحانہ معلوم گشت کہ درین وقت ذکر گفتن بہ از درود فرستادن است ہم مرسل را وہم مرسل الیہ را بدو وجہ یکی آنکہ در خبر قدسی آمدہ است من شغلہ ذکری عن مسألتی اعطیتہ افضل ما اعطی السائلین وجہ دوم آنکہ چون ذکر ماخوذ از حضرت پیغمبر ست علیہ وعلی آلہ الصلوۃ والسلام ثواب آن ذکر چنانچہ بذاکر میرسد بآن سرور نیز مثل آن ثواب میرسد قال علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ والسلام من سن سنۃ حسنۃ فلہ اجرہا واجر من عمل بہا وہمچنین ہر عملے نیک کہ از امتان بوجود می آید اجر آن عمل چنانچہ بعامل میرسد بہ پیغمبر کہ واضع آن عمل است نیز ہمانقدر اجر واصل میگردد بی آنکہ از اجر عامل چیزی نقصان کنند وہیچ در کار نیست کہ عامل بہ نیت پیغمبر عمل نماید چہ آن عطاے حق ست جلسلطانہ عامل را دران صنعی نیست آری اگر از عامل نیت پیغمبر نیز بوجود آمد باعث از دیاد اجر عامل خواہد بود واین زیادتی نیز بہ پیغمبر عائد خواہد گشت ذلک فضل اللّٰہ یؤتیہ من یشاء واللّٰہ ذو الفضل العظیم وشک نیست کہ مقصود اصلی از ذکر یاد حق است سبحانہ وطلب اجر طفیلی اوست ودر درود مقصود اصلے طلب حاجت است شتان ما بینہما لیس فیہ ضمنی کہ از راہ ذکر بہ پیغمبر برسد باضعاف زیادہ خواہد بود از ان برکاتی کہ از راہ درود باو برسد علیہ الصلوۃ والسلام باید دانست کہ ہر ذکر این رتبہ ندارد وذکری کہ شایان قبول ست این مزیت مخصوص ست ذکری کہ این چنین ست در درود را برے مزیت ست ووصول برکات از درود وپیشتر متوقع ست لیکن ذکری کہ طالب از شیخ کامل مکمل اخذ نماید وبشرائط طریقہ بران مداومت کند از درود گفتن افضل ست چہ این ذکر وسیلۂ آن ذکر ست تا این ذکر نکند بآن ذکر نرسد از ینجاست کہ مشائخ طریقت قدس اللّٰہ تعالی اسرارہم مبتدی را غیر از ذکر گفتن تجویز نکردہ اند ودر حق او اقتصار بر فرائض وسنن نمودہ اند واز امور نافلہ منع ساختہ اند از ین بیان لائح گشت کہ ہیچ فروی از امت

منافی وراثت است ونفی است مر بسیاری از علوم ومعارف صحیحه را که بدین متین تعلق دارند آری احکام شرعیه مربوط بادلهٔ اربعه است که الهام را دران گنجایش نیست امّا امور دینیه ماورای احکام شرعیه بسیار است که اصل خامس الخ الهام است بلکه توان گفت که اصل ثالث الهام است بعد کتاب وسنّت این اصل تا انقراض عالم بر پا است پس دیگران را باین بزرگواران چه نسبت بود بسیار است که دیگران در بعضے اوقات عبادت کنند وآن عبادت غیر مرضی باشد واین بزرگواران در بعضے احوال ترک عبادت کنند وآن ترک مرضی بود پس نزد حق جل وعلا ترک ایشان به از فعل دیگران شد وعوام بخلاف این حاکم اند آن را عابد میدانند واین را مکاری شمرند سوال چون دین بکتاب وسنّت کامل گشت بعد از کمال بالهام چه احتیاج بود وچه نقصان مانده که بالهام کامل گردد جواب الهام مظهر کمالات خفیه دین است نه مثبت کمالات زائده در دین چنانچه اجتهاد مظهر احکام است الهام مظهر دقائق واسرار است که فهم اکثر مردم از ان کوتاه است هر چند در اجتهاد و الهام فرق واضح است که آن مستند است بخالق را جلّ سلطانه پس در الهام یک قسم اصالت پیدا اشد که در اجتهاد نیست الهام شبیه اعلام نبی است که ماخذ سنّت است چنانچه بالا گذشت اگرچه الهام ظنی است وآن الهام قطعی ربنا اتنا من لدنک رحمة وهیئ لنا من امرنا رشدًا والسلام علی من اتبع الهدیٰ

مکتوب پنجاه وششم بمولانا عبد القادر انبالی صدور یافت در بیان آنکه معاملهٔ عارف بجاے میرسد که سیئات دیگران در حق او حکم حسنات پیدا میکنند

بسم الله الرحمٰن الرحیم قال الله تبارک وتعالیٰ اولٰئک یبدل الله سیئاٰتهم حسنات معاملهٔ درویش بعنایت الله سبحانه وبصدقهٔ حبیبه علیه وعلی آله الصلوٰة والسلام تا بجای میرسد که سیئات دیگران حسنات او میگردد ورذیلهٔ ایشان حمیدهٔ او میشود مثلاً ریا وسمعه از سیئات است واز رذائل او وصاف در حق او حسن پیدا میکند وحکم حمد وشکر میگیرد زیرا که آن درویش جمیع اقسام عظمت وکبریائی را از خود مسلوب ساخته بجناب قدس خداوندے جل سلطانه منسوب دانسته است وجمیع انواع حسُن وجمال وخیر وکمال را از خود دور داشته باو تعالےٰ مخصوص گردانیده است خود را غیر از شر ونقص هیچ نمی یابد ودر خود غیر از ذل وافتقار وانکسار هیچ نمی بیند اگر فرضًا فردی از افراد عظمت وکبریائی بظاهر متوجه او شود واو را زینه خواهد یافت که از راه او بفوق خواهد گذشت وبجنابے که شایان عظمت وکبریائی است خواهد رسید وهمچنین حالت حسُن وجمال وخیر وکمال که پیش از زینه بودن از ینها نصیب او نیست امانات باهل امانات راجع است پس در صورت ریا وسمعه مقصود اشتهار وافتخار ورفعت وعظمت او نیست بلکه اظهار نعمت حق است سبحانه واعلام احسان اوست تعالےٰ که نسبت باو وقوع آمده است پس ریا وسمعه عین حمد وشکر حق باشد تعالیٰ وتقدس که از رذالت بحمدت

اثنای طواف ایشان دو بیت عربی خواندند که یکی ازان دو بیت این ست ؎ لقد طفنا کما طفتم سنینا + بهذا البیت طرا اجمعینا + چون این بیت شنیدم در خاطر گذشت که اینها ابدان عالم مثال اند و مفارن این خطور یکی از ینها بجانب من نگاه کرد و فرمود که من از جملهٔ اجداد توام من پرسیدم که چند سال ست از فوت تو فرمود که از فوت من زیاده از چهل هزار سال ست من از روی تعجب گفتم که از ابتدای خلقت آدم ابی البشر علی نبینا و علیه الصلوٰة والسلام تا اینندم هفت هزار سال تمام نشده ست فرمود تو از کدام آدم میگوئی این آدم ست که در اول دوره هفت هزار سال خلق شده است شیخ فرموده در نیوقت آن حدیث نبوی علیه وعلی آله الصلوٰة والسلام که سابق تحریر یافته است بخاطر گذشت که شنو ید این قول ست مخدوما مکرما درین مسئله بعنایت اللّٰه سبحانہ برین فقیر ظاهر گشته است آنست که اینهمه آدم که پیش از وجود حضرت آدم علی نبینا وعلیه الصلوٰة والسلام گذشته اند وجود شان در عالم مثال بوده است نه در عالم شهادت همین حضرت آدم ست که در عالم شهادت موجود گشته است و در زمین خلافت یافته و مسجود ملائک شده صلوات اللّٰه تعالیٰ و تسلیماته سبحانه علی نبینا و علیهم اجمعین غایة ما فی الباب آدم چون بر صفت جامعیت مخلوق گشته است و در حقیقت خود لطائف و اوصاف بسیار دارد و پیش از وجود او بقرون متطاوله در هر وقتی از اوقات صفتی از صفات یا لطیفه از لطائف او بایجاد خداوندی جلسلطانه در عالم مثال موجود گشته است و بصورت آدم ظاهر شده و مسمّی باسم او گشته و کار دبار آدم منتظر از وی بوقوع آمده حتی که توالد و تناسل که مناسب عالم مثال ست نیز بظهور پیوسته و کمالات صوری و معنوی مناسب آن عالم نیز یافته و شایان عذاب و ثواب گشته بلکه در حق او قائم شده بهشتی به بهشت و دوزخی بدوزخ رفته بعد ازان در وقتی از اوقات بمشیته اللّٰه سبحانه صفتی یا لطیفهٔ دیگر از صفات و لطائف او علی نبینا وعلیه الصلوٰة والسلام در همان عالم بمنصهٔ ظهور آمده و کار وبار که از ظهور اول بوجود آمده بود از ظهور ثانی نیز بوجود آمده چون آن دوره نیز تمام شده ظهور ثالث ازان صفات و لطائف او علی نبینا وعلیه الصلوٰة والسلام بحصول پیوسته و چون آن ظهور نیز دورهٔ خود را تمام کرده ظهور رابع بثبوت پیوسته الی ماشاء اللّٰه تعالیٰ و چون دوائر ظهورات مثالیهٔ او که تعلق بصفات و لطائف او داشت تمام گشته آخر الامر آن نسخهٔ جامعه در عالم شهادت بایجاد خداوندی جل سلطانه بوجود آمده و بفضل خداوندی جلسلطانه معزز و مکرم گشته اگر صد هزار آدم باشند اجزای همین آدم اند دوست و پای او یند و مبادی و مقدمات او یند جد شیخ بزرگوار که زیاده از چهل هزار فوت او گذشته است لطیفه بوده است در مثال از لطائف جد شیخ که بعالم شهادت وجود داشته است و طواف بیت اللّٰه که میکرده در عالم مثال میکرده

اگرچہ در کمالات بدرجۂ علیا برسد بہ پیغمبر خود مساوات پیدا نہ کند زیرا کہ اینہمہ کمالات کہ او را حاصل شدہ است بواسطۂ متابعت شریعت آن پیغمبرست علیہ الصلوٰۃ والسلام پس این ہمہ کمالات مر آن پیغمبر را نیز ثابت باشد با کمالات متابعان دیگر و با کمالات مخصوصۂ او علیہ الصلوٰۃ والسلام و ہمچنین آن فرد کامل بمرتبۂ ہیچ پیغمبری نرسد اگرچہ آن پیغمبر را ہیچ یکی متابعت نکردہ باشد و دعوت او را قبول ننمودہ بود چہ ہر پیغمبر باصالت صاحب دعوت ست و بہ تبلیغ شریعت مامور انکار ہمتان در دعوت و تبلیغ قصور پیدا نکرد و نیز ظاہر است کہ ہیچ کمالی برتبۂ دعوت و تبلیغ نرسد فان احب عباد اللّٰہ الی اللّٰہ من حبب اللّٰہ الی عبادہ وحبب عباد اللّٰہ الی اللّٰہ وہو الداعی والمبلغ شنیدہ باشد کہ در خبر آمدہ است فردای قیامت سیاہی علما را با خون شہدای فی سبیل اللّٰہ وزن کنند و پلۂ آن سیاہی بر پلۂ آن خون راجح آید و امتان را این دولت میسر نشدہ است ہرچہ طفیلی و ضمنی ست اصل از اصل است و فرع مستنبط ازینجا فضل اعیان و مبلغان این امت باید دریافت ہرچند در دعوت و تبلیغ درجات است اعیان و مبلغان در درجات متفاوتند علما بتبلیغ ظاہر مخصوص اند و صوفیہ بباطن اہتمام دارند و آنکہ عالم صوفی است کبریت احمرست و شایان دعوت و تبلیغ ظاہر و باطن ست و نائب و وارث پیغمبرست علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ والسلام جمعی محدثان این امت را کہ تبلیغ احادیث نبوی مینمایند علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ والسلام افضل این امت دانستہ اند اگر مطلقاً افضل دانستہ اند محل خدشہ است و اگر نسبت بمبلغان ظاہر گفتہ اند گنجایش دارد و فضل مطلق مر مبلغ جامع را است کہ ہم تبلیغ ظاہر نماید و ہم تبلیغ باطن و ہم بظاہر دعوت کند و ہم بباطن لان فی الاقتصار قصورا ینافی اطلاق الفضل فافہم ولا تکن من القاصرین بلی ظاہر ہرچند عمدہ است و مناط نجات و کثیر البرکۃ و عموم المنفعۃ اما کمال او مربوط بباطن است ظاہر بی باطن ناتمام ست و باطن بے ظاہر نافرجام و آنکہ باطن را بظاہر جمع سازد کبریت احمرست ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شیء قدیر والسلام علی من اتبع الہدیٰ

مکتوب پنجاہ و ہشتم

بخواجہ محمد تقی صدور یافتہ در جواب استفسار او کہ از عالم مثال بود از دو جماعۃ کہ یکی بہ تناسخ قائل و جماعۃ دیگر کہ بنقل روح میگویند دبیان کمون و بروز و ما یناسب ذلک +

بسم اللّٰہ الرحمٰن الرحیم الحمد للّٰہ رب العالمین والصلوٰۃ والسلام علی سید المرسلین وآلہ الطاہرین صحیفہ شریفہ کہ از حسن نشاء و علو فطرت التفات فرمودہ بودند بمطالعۂ آن مشرف گشت سلمکم اللّٰہ تعالےٰ نوشتہ بودند کہ شیخ محی الدین عربی قدس سرہ در فتوحات مکیہ حدیثی نقل میکند کہ آن سرور فرمود علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ والسلام ان اللّٰہ خلق مائۃ الف آدم و حکایتی می آرد در بعضے مشاہدات عالم مثال کہ در وقت طواف کعبہ معظمہ چنین ظاہر شد کہ ہمراہ جمعے طواف میکنند کہ من ایشان را نمی شناسم و در

بوقوع مے آرند هیچ تناسخ نیست و هیچ حلولی نه هرگاه جنیان را بتقدیر الله سبحانه این قدرت بود که متشکل باشکال گشته اعمال غریبه بوقوع آرند ارواح اکمل را اگر این قدرت عطا فرمایند چه محل تعجب است و چه احتیاج ببدن دیگر ازین قبیله است آنچه از بعضی اولیاء الله نقل میکنند که در یک ساعت در امکنهٔ متعدد حاضر می گردند و افعال متباینه بوقوع می آرند اینجا نیز لطائف ایشان متجسد باجساد مختلفه و متشکل باشکال متباینه میگردند و همچنین عزیزیکه مثلاً در هندوستان توطن دارد و ازان دیار نه برآمده است جمعی از حضرت مکهٔ معظمه می آیند میگویند که آن عزیز را در حرم کعبه دیده ایم و چنان و چنین در میان ما و آن عزیز گذشت و جمعی دیگر نقل میکنند که ما او را در روم دیده ایم و جمعی دیگر در بغداد دیده ایم اینهمه تشکل لطائف آن عزیز است باشکال مختلفه و گاه هست که آن عزیز را ازان تشکلات اطلاع نبود و در جواب آن جماعت گاه میگوید این همه بر من تهمت است من از خانه نه برآمده ام و حرم کعبه را ندیده ام و روم و بغداد را نمی شناسم و نمیدانم که شما چه کسانید و همچنین ارباب حاجات از اعزهٔ احیا و اموات در ان مخاوف و مهالک در طلب می نمایند و می بینند که آن صور اعزه حاضر شده دفع بلیه از ایشان نموده است گاه هست که آن اعزه را از دفع آن بلیه اطلاع بود و گاه نبود و از ما و شما بهانه بر ساخته اند این نیز تشکل لطائف آن اعزه است و این تشکل گاه در عالم شهادت بود و گاه در عالم مثال چنانچه در یک شب هزار کس آن سرور را علیه و علی آله الصلوات والسلام بصور مختلفه در خواب می بینند و استفاده ها می نمایند اینهمه تشکل صفات لطائف اوست علیه و علی آله الصلوات والسلام بصورتهای مثالی و همچنین مریدان از صور مثالی پیران استفاده ها مینمایند و حل مشکلات میفرمایند کمون و بروز که از بعضی مشائخ گفته اند بتناسخ پیران مساس ندارد زیرا که در تناسخ تعلق نفس ببدن ثانی از برای ثبوت حیات است و برای سلوک حس و حرکت آن بدن است و در بروز تعلق نفس ببدن دیگر از برای حصول این غرض نیست بلکه مقصود ازین تعلق حصول کمالات است مر آن بدن را و وصول بدرجات است مر او را چنانچه جنی بفرد انسانی تعلق پیدا کند و در شخص او بروز نماید این تعلق نیز برای حیات آن فرد نیست چه او حی و حساس و متحرک پیش ازین تعلق است چیزیکه ازین تعلق در وی حادث میشود ظهور صفات و حرکات و سکنات آن جن است و مشائخ مستقیم الاحوال بعبارت کمون و بروز لب نمی کشایند و ناقصان را در بلا و فتنه نمی اندازند نزد فقیر کمون و بروز هیچ در کار نیست کاملی اگر تربیت ناقصی خواهد بی آنکه در وی بروز نماید باید که باقتدار خداوندی جل سلطانه صفات کامله

چه که این سنطیه را نیز در مثال صورتی تشبیهی بوده است که اهل آن عالم را قبله بوده این فقیه در ینباب نظر را در دور و دراز داده و تعمق بسیار نموده در عالم شهادت آدم دیگر بنظر نیامده و غیر از شعبده های عالم مثال نیافته و آنکه بدن متمثل گفته که من جد تو ام و زیاده از چهل هزار سال از فوت من گذشته است اول دلیل است بر آنکه آدم های پیش از ظهورات صفات و لطائف این آدم بوده اند نه آنکه خلقت علیحده داشتند از ین آدم مباین بودند چه مباین را با این آدم چه نسبت و چرا جد بود و از خلقت این آدم هفت هزار سال تمام نشده چهل هزار چه گنجایش دارد و جماعهٔ که در دلهای ایشان مرض ست از ین حکایات تناسخ می فهمند و نزدیک ست که بقدم عالم قائل گردند و از قیامت کبری انکار نمایند و بعضے از ملاحده که بباطن خود را مستند بتناسخ گرفته اند تجویز تناسخ می نمایند و می انکارند که نفس تا زمانیکه بحد کمال برسد از تقلب ابدان او را چاره نبود و میگویند چون بحد کمال رسید از تقلب ابدان بلکه از تعلق ابدان فارغ گشت و مقصود از خلقت او کمال اوست میسر شد و این سخن کفر صریح ست و انکار ست از آنچه از دین بتواتر ثابت شده است هر گاه در آخر کار جمیع نفوس بحد کمال برسند دوزخ کرا باشد و معذب کدام بود این انکار دوزخ است و انکار عذاب اخروی ست و نیز انکار حشر اجساد ست چه بزعم اینها نفس را احتیاج بجسد که آلت کمالات اوست نمانده است تا بجسد حشر نموده آید اعتقاد این جماعت موافق اعتقاد فلاسفه است که از حشر اجساد انکار دارند و عذاب و ثواب روحانی دانند بلکه اعتقاد ایشان از اعتقاد فلاسفه هم بدتر ست که آنها اظهار تناسخ می نمایند و عذاب [illegible] اثبات میکنند و اینها هم اثبات تناسخ مینمایند و عذاب روحانی اثبات می کنند و اینها هم اثبات تناسخ مینمایند و هم از عذاب آخرت انکار دارند و عذاب نزد اینها عذاب دنیا ست که از برای تهذیب نفوس اثبات میکنند سوال از حضرت امیر کرم الله تعالی وجهه و بعضے دیگر از اولیاء الله نیز منقول ست که بعضے از اعمال غریبه و افعال عجیبه پیش از وجود عنصرے بقرون متطاوله از ایشان در عالم شهادت بوقوع آمده است صحت آن بی تجویز تناسخ چگونه است جواب صدور آن اعمال و افعال از ارواح این بزرگواران ست که بمشیت الله سبحانه خود متجسد با جساد گشته مباشر افعال عجیبه گشته اند بجسد دیگر نیست که بآن تعلق گیرند تناسخ آنست که روح پیش از تعلق باین جسد بجسد دیگر که مباین و مغائر آن روح است تعلق گرفته باشد و چون خود متجسد بجسد گردد تناسخ چه بود جنیان که متشکل باشکال میگردند و متجسد با جساد میشوند و درین اعمال حال عجیبه که مناسب این اشکال و اجساد است

مثال خیال ست چه جمیع اشیا را در خیال صورت متصور ست کیفیات احوال و مقامات سالک چه نسبت اشیا را
که تصویر کرده بینماید و از ارباب علم میبازد و اگر خیال نبودی کو نهی کند جهل لازم بود ازینجاست که فوق مرتبهٔ ظلال
جهل و حیرتست چه تنگ ویوی خیال مراتب ظلال ست هر جا ظل نیست خیال را آنجا گنجایش نیست هرگاه
صورت تنزیهی در مثال نبود چنانچه گذشت در خیال که پرتویست از مثال چگونه صورت تنزیهی متصور بود
فلاجرم لایکون ثمه الا الجهل والحیرة و هر جا علم نبود گفت نبود من عرف الله کل لسانه نشان آنست و هر جا علم بود
گفت و گو بود من عرف الله طال لسانه بیان آنست پس درازی لسان در ظلال بود و لنگی زبان فوق مراتب
ظلال است فعل بود یا صفت اسم بود یا مسمی پس هر چه منحوت خیال ست چون از ظلال ست معلول ست و بعلت
جعل مجعول بیش ازین نیست که چون از آثار و علامات مطلوب ست مفید علم الیقین ست عین و حق وراے
ظلال و خیال است خلاصی از نحیت خیال وقتے میسر گردد که سیر انفسی را نیز در رنگ سیر آفاقی واپس انداز دو
در ماوراے آفاق و انفس جولان نماید این معنے اکثر اولیا را بعد از مرگ میسر میگردد تا حیاتست خیال دامنگیر شان
و اقلے را از اکابر این دولت درین نشاء میسر میگردد با وجود حیات دنیوی از تصرف سلطان خیال بیرون
می آیند و مطلوب ربانی محنت و جبل رو در کنار میگیرند درینوقت تجلی ذاتی برقی در حق این بزرگواران دائمی می گردد
و وصل عریانی پرتو می اندازد ہ هنیئا لارباب النعیم نعیمها ؛ وللعاشق المسکین ما یتجرع ؛ سوال جمعی در وقعات
و منامات در مثال و خیال می بینند که بادشاه شده ایم خدم و حشم خود را معائنه مینمایند و نیز می بینند که ما قطب
شده ایم و عالم رویا آورده در عالم یقظه و افاقت که عالم شهادت ست هیچ ازین کمالات بظهور نمی اید این
رویت هیچ صدقی دارد یا باطل محض ست جواب این رویت محلی از صدق دارد و بیانش آنست
که معنے بادشاهت و قطبیت در ان جماعه کائن ست لیکن این معنی در انها ضعیف ست شایان آن نیست
که در عالم شهادت ظهور یابد بعد از ان از دو حال خالی نیست اگر این معنے بعنایت الله سبحانه قوت پیدا کرده
و شایان آن گشت که در عالم شهادت ظهور پیدا کند بقدرت الله سبحانه هم بادشاه و هم قطب وقت میشوند و اگر
این معنی آن قدر قوت پیدا نکرد که در عالم شهادت ظاهر گردد و همان ظهور مثالی که عنوان ظهورات ست
کفایت می افتد و بقدر قوت ظهور می یابد ازین قبیل ست واقعاتی که طالبان این راه می بینند و خود را
در مقامات عالیه می یابند و می بینند که بمناصب ارباب ولایت سرفراز گشته اند اگر در شهادت این معنی
ظهور کند دولتست عظیم و اگر بظهور مثال کفایت شده همی حاصل ست و جای مصیبت ست و هر جا مکلس

خود را در مرید ناقص منعکس سازد و بتوجه والتفات آن انعکاس را ثبات و استقرار دهد تا مرید ناقص از نقص بکمال آید و از صفات رذیله بصفات حمیده گراید و هیچ کمون و بروز در میان نبود ذلک فضل اللّٰہ یؤتیہ من یشاء واللّٰہ ذو الفضل العظیم و بعضی دیگر بنقل ارواح قائل اند میگویند روح را بعد از کمال قدرتی پیدا میشود که اگر خواهد بدن خود را بگذارد و ببدن دیگری داخل شود نقل میکنند عزیزی که این کمال و این قدرت را داشت در جوار او جوانی فوت کرد این عزیز بدن خود را که بس در کبر رسیده بود گذاشت و در بدن آن جوان داخل شد تا آنکه بدن اول او میت گشت و بدن ثانی زنده گشت این قول مستلزم تناسخ است که تعلق ببدن ثانی از برای حیات آن بدن ست این قدر فرق است که قائل تناسخ بنقص نفس حاکم است و تناسخ از برای تکمیل نفس اثبات مینماید و آنکه بنقل روح قائل است روح را کامل می انگارد و بعد از کمال روح اثبات نقل مینماید نزد فقیر قول بنقل روح از قول بتناسخ هم ساقط تر است زیرا که تناسخ را از برای تکمیل نفوس اعتبار کرده اند اگرچه این اعتبار باطل ست و نقل روح را بعد از حصول کمال گمان برده اند اگرچه هیچ کمال نیست هرگاه تبدل ابدان از برای تحصیل کمالات قرار داده باشند بعد از حصول کمال نقل ببدن ثانی برای چه بود اهل کمال تماشائی نیستند همت ایشان بعد از حصول کمال تجرد از ابدان ست نه تعلق با بدن زیرا که آنچه مقصود از تعلق بوده است بحصول پیوسته و ایضاً در نقل روح اماتت بدن اول ست و احیاء بدن ثانی ست پس بدن اول را از حصول احکام برزخ چاره نبود و از عذاب و ثواب قبر گذر نه و بدون ثانی را چون حیات ثانی اثبات مینمایند حشر در حق او در دنیا ثابت گشت انگارم که معتقدان نقل روح معلوم نیست که بعذاب و ثواب قبر قائل باشند و بحشر و نشر معتقد بوند افسوس هزار افسوس این قسم بطالان خود را المسند شیخی گرفته اند و مقتدای اهل اسلام گشته ضلوا واضلوا ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمۃ انک انت الوہاب بحرمۃ سید المرسلین علیہ وعلیہم الصلوات والتسلیمات **تذییل** در بیان بعضی از علوم و معارف که بعالم مثال تعلق دارند باید دانست که عالم مثال از جمیع عوالم فراخ ترست هرچه در جمیع عوالم است صورت او در عالم مثال ست معقولات و معانی همه آنجا صورت دارند گفته اند حق را جل وعلا سلطانہ شِبْه نیست اما مثال هست وللّٰہ المثل الاعلی این فقیر در مکاتیب خود نوشته است که در مرتبۂ تنزیہ صرف چنانچه مثل نیست مثال هم نیست فلا تضربوا للّٰہ الامثال و در عالم صغیر نمونہ عالم

یافته در جواب کتابت او و در بیان آنکه از فضولیات دین عنان معطوف ساخته بضروریات دین باید پرداخت
و ما یناسب ذلک + الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی بمطالعه صحیفه شریفه مشرف گشت دلائلی که بآن ممهّد گشته
واندراج یافته بود در باب حقیقت خلافت حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه باجماع اهل حل و عقد صدر اول
که خیر القرون است و در باب افضلیت خلفاء راشدین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین که بترتیب لغت خلافت
ایشان مترتب است و در باب سکوت درزیدن از منازعات و مشاجرات اصحاب خیر البشر علیه و علیهم الصلوات
والتسلیمات فرحت فراوان رسانید این اعتقاد در بحث امامت کل است و موافق اهل سنت و جماعت است
شکر الله تعالی سعیهم مخدوما مشفقا بحث امامت از فروع دین است نه از اصول شریعت ضروریات دین دیگر
است که باعتقاد و عمل تعلق دارد که علم کلام و علم فقه متکفل آنست ضروریات را گذاشته بفضولیات پرداختن عمر
خود را صرف مالایعنی کردن است و در علامت اخیر آمده است علامة اعراضه تعالی عن العبد اشتغاله بما لایعنیه اگر
بحث امامت از ضروریات دین و از حصول شریعت می بود چنانچه شیعه گمان برده اند بایستی که حضرت حق سبحانه
وتعالی در کتاب مجید خود تعیین استخلاف میفرمود و تشخیص خلیفه مینمود و حضرت پیغمبر نیز علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات
امر خلافت یکی میکرد و بتنصیص و تصریح یکی را خلیفه میساخت و در کتاب و سنت چون اهتمام این امر مفهوم نه شد معلوم
شد که بحث امامت از فضول دین است نه از اصول دین فضولی باید که بفضول اشتغال نماید آنقدر ضروریات
دین در پیش است که نوبت بفضول نمیرسد اول از تصحیح اعتقاد چاره نبود که بذات و صفات و فعال واجبی جل سلطانه
تعلق دارد و اعتقاد باید نمود که آنچه پیغمبر علیه و علی آله الصلوات والسلام از نزد حق جل و علا آورده است و بضرورت
و تواتر از دین معلوم گشته است از حشر و نشر و عذاب و ثواب اخروی دائمی و سائر سمعیات همه حق است احتمال
تخلف ندارد اگر این اعتقاد نبود نجات نبود ثانیاً از اتیان احکام فقهیه هم چاره نبود از ادای فرائض و واجبات
بلکه از ادای سنن و مستحبات نیز گذر نه رعایت حل و حرمت شرعیه نیک باید نمود و در حدود شریعت احتیاط باید
کرد تا فلاح و رستگاری از عذاب آخرت متصور شود و چون اعتقاد و عمل را درست کند نوبت بطریق صوفیه رسد
و امیدوار کمالات ولایت گردد بحث امامت نسبت بضروریات دین کالمطروح فی الطریق است غایة ما فی
الباب چون مخالفان درین باب غلو نموده اند و طعن در اصحاب خیر البشر علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات کرده
بضرورت در رد ایشان مقدمات طویل الذیل پیدا نموده می آید که لزوم فساد از دین متین رفع نمودن
از ضروریات دین است والسلام **مکتوب شصت و یکم** در عزای مرحومی مولانا احمد برکی صدور یافت

وحجام در خواب خود را بادشاه می بیند و هیچ حاصل ندارد و جز خسارت نقد وقت او نیست پس بر واقعات اعتبار نباید نهاد و در شهادت هرچه میسر شود از ان اوست ؎ چو غلام آفتابم همه ز آفتاب گویم ٭ نه شبم نه شب پرستم که حدیث خواب گویم ٭ از ینجا است که اکابر نقشبندیه واقعات را اعتبار نمی نهند و به تعبیر آن هم ان ست که در افاقت و یقظه میسر گردد و لهذا دوام شهود را اعتبار نموده اند و استمرار حضور را دولت دانسته اند حضوری که غیبت در قفای آن باشد نزد این بزرگواران از حیز اعتبار ساقط ست ازین جاست که نسیان ماسوی در حق ایشان لازمی گشته است و خطور غیر از قلب شان همه وقت منتفی شده بلکه نهایت در بدایت او مندرج گردد این کمالات از وی چه مستبعد بود ربنا اغفر لنا ذنوبنا واسرافنا فی امرنا وثبت اقدامنا وانصرنا علی القوم الکافرین والسلام مکتوب پنجاه و نهم به پیرزادگی خواجه عبداللہ سلمه اللہ تعالی صدور یافته در بیان آنکه معقول و موهوم و مکشوف و مشهود همه داخل ماسوی است و ما یناسب ذلک الحمد للہ وسلام علی عباده الذین اصطفی صحیحه شریفه که قرة العین ارسال داشته بودند وصول یافت اندراج یافته بود که بکرم حضرت حق سبحانه وتعالی آن شعبده ها برطرف شده است و از ان مقوله هیچ نمانده است همت بر ان مصروف ست که از اثبات هیچ چیز بر ست نیاید معقول و موهوم همه در تحت لا داخل است کذا وکذا نوشته بودند ما این معنی بتکلف ست ابعد ست که بی تکلف نصیب شود نجابت آثارا معقول و موهوم بلکه مشهود و مکشوف چه آفاقی و چه انفسی همه داخل دائره ماسوی است و از جمله لعب و لهو است و بیش از گرفتاری به شعبده بازی نیست زوال این گرفتاری اگر بتکلیف است داخل طریقه است و از جمله علم الیقین است بعد اللتیا والتی اگر این دولت بتکلف میسر گردد و از تکلف نفی باثقای ماسوی برسد از ضیق طریقت وار هد و از کوچه علم بیرون جهد و بفنا مشرف گردد این معنی بگفتن آسان است بر سیدن وشوار الا من یسره اللہ سبحانه کار و باری که بحقیقت تعلق دارد در پیش است و در گذشت نفی بلکه انتفا مقام اثبا تست و بیرون علم عین است بدانند که طریقت را در جنب حقیقت هیچ اعتداد ے نیست و نفی را نسبت باثبات هیچ اعتبار ے نه چه متعلق نفی ممکنات است و متعلق اثبات واجب است تعالے در جنب اثبات همچون قطره در نظر می در آید در پهلوی دریاے بیکران و بحصول این نفی و اثبات بولایت خاصه رسیده میشود و بعد حصول الولایة الخاصة اما العروج و اما النزول وان کان النزول لذلک العروج لازما ابصار ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا ذنوبنا انک علی کل شیئ قدیر والسلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه الصلوٰة والسلام مکتوب شصتم به محمد تقی صدور

ہوشیار باشید و ریاست سالہای جان خود دانید ترسان و لرزان باشید مبادا در این ریاست لغزشی پیدا شود و
ہلاکت ابدی رسانَد ربنا اغفر لنا ذنوبنا و اسرافنا فی امرنا و ثبت اقدامنا وانصرنا علی القوم الکافرین سبحان ربک
رب العزة عما یصفون وسلام علی المرسلین والحمد للہ رب العالمین مکتوب شصت و دوم بخانخانان
صدور یافت در بیان آنکہ انسان مدنی الطبع مجبول است در تمدن و تعیش خود بہ بنی نوع خود محتاج است
وخوبی انسان ہم درین احتیاج است و ما یناسب ذلک: الحمد للہ وسلام علی عبادہ الذین اصطفی ترقیات
صوری ومعنوی شما را از حضرت حق سبحانہ وتعالی مسالت مینماید کہ خیریت و صلاح شما متضمن جمعیت و رفاہیت
جم غفیر از مسلمانان است و دعاء شما گویا دعاء جمیع ایشانان سلمکم اللہ سبحانہ عما لا یلیق بجنابکم بحرمة سید المرسلین
علیہ وعلیہم وعلی آل کل من الصلوات افضلہا ومن التسلیمات اکملہا چون نسبت محبت و ارادت و اخلاص
شما باکابر سلسلۂ علیہ نقشبندیہ قدس اسرارہم میدانند کہ بروجہ اتم و اکمل است بنا بر آن تصدیع داده میگوید
مخدوما مکرما اہل این سلسلۂ علیہ درین دیار غریب افتادہ اند و اہل این دیار را بواسطۂ شیوع بدعت
بطریقۂ این اکابر کہ ملتزم سنت اند قلت مناسب است ازینجاست کہ بعضے از اہل سلسلۂ بواسطۂ قصور
نظر درین طریقہ علیہ نیز بدعتہا اختیار نموده اند و لہای مردم را بعلاقۂ ارتکاب بدعت بجانب خود کشیده
واین عمل را بزعم خود تکمیل این طریقۂ علیہ گمان برده حاشا وکلا بلکہ این جماعت در تخریب و تضییع این طریقہ
کوشیده اند و بحقیقت معاملۂ اکابر این طریقہ نرسیده ہداہم اللہ سبحانہ سواء الصراط وچون اہل این سلسلۂ علیہ
درین دیار عزیز الوجود مریدان و محبان این سلسلہ امداد و اعانت این اکابر و طلبۂ این طریق کہ آدمی
مدنی الطبع مجبول است در تمدن و تعیش بہ بنی نوع خود محتاج است قال اللہ تبارک وتعالے یا ایہا النبی
حسبک اللہ ومن اتبعک من المومنین ہرگاہ در کفایت مہمات خیر البشر علیہ وعلی آلہ الصلوة والسلام مومنان
را دخل داده باشند بدیگران چہ مضائقہ اکثر اغنیاء اینوقت درویشی را عبارت از عدم احتیاج می دانند
کلا احتیاج ذاتی انسان است بلکہ ذاتی جمیع ممکنات است بلکہ خوبی انسان ہمین احتیاج ست وذل و بندگی
اعدا زین راه ناشی است چہ اگر فرضاً احتیاج از انسان زائل گردد و استغنا پیدا کند غیر از عصیان و سرکشی طغیان
ونافرمانبرداری نقد وقت او نخواہد بود قال اللہ سبحانہ ان الانسان لیطغی ان راه استغنی غایة ما فی الباب فقرا
از گرفتاری ماسوی وارستہ اند احتیاجی کہ باسباب دارند آن احتیاج را بمسبب الاسباب حوالہ
مینمایند و دولت پہن شدہ را از خوان نعمت تعالی میدانند و معطی و مانع فی الحقیقت او را سبحانہ

در نصیحت یاران مولانا حسن را سر حلقه آنها ساختن و مایناسب ذلک بسم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد والصلوة وتبلیغ الدعوات میرساند و عزای مغفرت پناه مولانا احمد علیه الرحمة میفماید وجود شریف مولانا درینوقت مر مسلمانانرا آیتی بود از آیات حق جل وعلا و رحمتی بود از رحمتهای او تعالی اللهم لا تحرمنا اجره ولا تفتنا بعده از یاران دوستان امداد و اعانت گذشتگان را مامول و مسئول و ستخدمتگاری و دلجوئی فرزندان و متعلقان مرحومی بر محبان و مخلصان لازم است سعی نمایند که فرزندان مرحومی بخوانند و بعلوم شرعیه متحلی گردند احسان مرحومی را مکافات باحسان فرزندان او نمایند هل جزاء الاحسان الا الاحسان و اطوار و اوضاع مرحومی را مراعات نمایند و احوال و اوقات او را مرعی دارند و در طریقه و ذکر و حلقه مشغولی باید که قصور واقع نشود و یاران جمع شده بنشینند و در یکدیگر فانی باشند تا اثر صحبت ظاهر شود و این فقیر قبل ازین بر سبیل اتفاق نوشته بود که اگر مولانا سفری اختیار کند باید که شیخ حسن را بجای خود نصب کند قضا را این سفر مراد بوده است الحال هم که بکرر ملاحظه مینمایم شیخ حسن را متعین این امر مییابم این معنی بر بعضی یاران گران مینماید که باختیار ما و ایشان نیست انقیاد لازم است طریق شیخ حسن بطریق مولانا مناسبت بیشتر دارد و در آخر مولانا نسبتی که ازینجانب گرفته بودند شیخ حسن را دران نسبت شرکت است و یاران دیگر ازین معنی قلیل النصیب اند هر چند کشف و شهود پیدا کنند و بتوحید و اتحاد متحلی گردند اما این دولت دیگر است و این کار و بار دیگر است کسوف کشوف را اینجا بجوی نمیخرند و از ان توحید و اتحاد مستغفرند بالجمله باید که یاران در تقدیم شیخ توقف نکنند و او را سر حلقه دانسته بکار خود مشغول باشند اخوی خواجه اویس این معنی را معقول یاران ساخته بحلقه مشغولی دلالت نماید و بشیخ حسن تربیت فرماید و حسن را هم باید که محافظت خاطر هم پیرگان نماید و حقوق برادری بجا آورد و مطالعه کتب فقه از دست ندهد و نشر احکام شریعت فرماید و بمتابعت سنت سنیه ترغیب کند و از بدعت تحذیر نماید و طریق التجا و تضرع و زاری را از دست ندهد و مبادا نفس اماره از راه ریاست و تقدم بر اقران در مهلکه اندازد و خراب سازد همه وقت خود را قاصر و ناقص داند و طالب کمال خود باشد و نفس و شیطان دو دشمن قوی در کمین اند که نشود که از راه میندازند و خائب و خاسر سازند همه اندرز من بتو اینست که تو طفلی و خانه رنگین است هندوستان از شما دور است و در دو ساله یک قافله می آید و خبری آرد و میبرد احوال را نویسان باشند اگر نتوانید رسید از نوشتن غافل نباشند میان شیخ یوسف بما نزدیک اند و تا مدتی اینجا بودند و فوائد بسیار اخذ نمودند و تحقیقت فنا اطلاع یافتند و بمیعاد باز آمدن بخانه رفتند مرد مستعد و صادق الاخلاص است والله سبحانه الموفق چون شما و در افتاده اید در نصیحت مبالغت نموده می آید

حال زندان در دو الم و اندوه و مصیبت است از تلون احوال ولتنگ نباشند و از عدم حصول آمال دلگیر نگردند فان مع العسر یسرا ان مع العسر یسرا با یک تنگی دو فراخی مقرون فرموده است ماناکه فراخی دنیا و فراخی آخرة خواسته است باکریمان کارها دشوار نیست باقی احوال انجیدوسا سیادت مآب توفیق آثار میر سید عبد الباقی بالمشافهه خواهند گفت مشار الیه مراعات اشفاق و حقوق شمار المنوده بملاقات گرامی متوجه است مکتوب شصت و پنجم بمولانا محمد هاشم خادم صدور یافته در احتراز از امور لاطائل بسم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد والصلوة وتبلیغ الدعوات میرساند در نیدت از احوال باطن خود خبر معتد به نوشته اید تا باعث فرحت باشد امور لاطائل است دنیا و مافیها کیرای آن نمیکند که تذکر احوال آخرت را گذشته کسی بجستجو یات اشتغال نماید هر چند نیت شما بخیر خواهد بود اما حسنات الابرار سیئات المقربین شنیده باشند بهر حال متوجه احوال باشند و طفیلی را ضروری دانند والضرورة تقدر بقدرها الله سبحانه الحمد والمنة که فقرای اینجای هر چند رزق معلوم ندارند اما بی سعی و بی کوشش بفراغت و وسعت میگذرانند زیاده از قدر کفاف میرسد روزی کو نقد وقت است باقی احوال این حدود مستوجب حمد است درین چند ماه و باعو کرده بود کیسکه اجل او رسیده بود مرد و حالا برطرف شده است الله سبحانه الحمد والمنة علی جمیع النعماء والسلام مکتوب شصت و ششم بخانخانان صدور یافت در بیان توبه و انابت و ورع و تقوی و ما یناسب ذلک بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی چون عمر گرامی در معاصی و زلات و تقصیرات و هفوات گذرانیده خوش می آید که از سخن توبه و انابت گوید و دم از ورع و تقوی زند قال الله تبارک و تعالی و توبوا الی الله جمیعا ایها المومنون لعلکم تفلحون وقال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا توبوا الی الله توبة نصوحا عسی ربکم ان یکفر عنکم سیئاتکم و یدخلکم جنات تجری من تحتها الانهار وقال الله تعالی وذروا ظاهر الاثم و باطنه فالتوبة من الذنوب واجبة و فرض عین فی حق کل شخص لا یتصور ان یستغنی عنه احد من البشر کیف والانبیاء علیهم الصلوة والسلام لم یستغنوا عن التوبة قال خاتمهم و سیدهم علیه و علیهم صلوات الله و التحیات انه لیغان علی قلبی و انی لاستغفر الله فی الیوم والیلة سبعین مرة فان کانت المعاصی تتعلق بحق الله تعالی و سبحانه ولا تتعلق بالحقوق بمظالم العباد و حقوقهم کالزنا و شرب الخمر و سماع ملاه والنظر الی غیر محرم و مس المصحف بغیر وضوء و اعتقاد بدعة فتوبتها عنها بالندم والاستغفار والتحسر والاعتذار الی الله عز و جل و لو ترک فرض من الفرائض لا بد فی التوبة من ادائه و ان کانت المعاصی تتعلق بمظالم العباد فتوبتها برد المظالم الیهم والاستحلال منهم والاحسان الیهم والدعاء

تصور میفرمایند و چون اسباب را بواسطهٔ حکم و مصالح در میان آورده اند حسن و قبح را باسباب منتسب ساخته این بزرگواران نیز شکر و شکایت را باسباب راجع میگردانند و نیک و بد را بظاهر از ایشان میدانند چه اگر اسباب را دخل نددهند کارخانهٔ عظیم را باطل سازند ربنا ما خلقت ہذا باطلا سبحانک و وجود شریف سیادت پناه حقائق و معارف آگاه اخوی اعزی میر محمد نعمان درآنحدود مغتنم است دعا و توجه ایشان کبریت احمر انگارم که برکات و فیوض توجهات ایشان قوائم دولت شما اند و در حضور و غیبت ایشان را ممد و معاون شما بیابم زیاده از یک سال شده است که ایشان از خوبیهای شما غائبانه بفقیر نوشته بودند و محبت و اخلاص که شما را نسبت بفقرا حاصل است درانجا درج نموده و ظاهر ساخته بودند که صوبه داری اینجا را بدیگری تفویض نموده اند وقت توجه و دستگیری است فقرا را و در اثناء مطالعهٔ آن مکتوب توجهی درینباب حاصل گشت و شما را در انوقت رفیع القدر یافت ظاهرا در ہمان ساعت شخصی راهی بود در جواب آن باین عبارت نوشت که خانخانان در نظر رفیع القدر می درآید والامر عند الله سبحانه والسلام

مکتوب شصت و سوم

بنور محمد انبالی صدور یافت در جواب استفسار او که پرسیده بود که با وجود حیات پیر اگر طالبی پیش شیخ دیگر برود و طلب حق جل و علا نماید مجوز است یا نه

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد الحمد والصلوة و تبلیغ الدعوات میرساند مکتوبیکه ارسال داشته بودند رسید پرسیده بودند که با وجود حیات پیر اگر طالبی پیش شیخ دیگر برود و طلب حق جل و علا نماید مجوز است یا نه بدانند که مقصود حق است سبحانه و پیر وسیله ایست بوصول جناب حق تعالی اگر طالب رشد خود را پیش شیخ دیگر بیند و دل خود را در صحبت او با حق سبحانه جمع یابد روا ست که در حیوة پیر بی اذن پیر طالب پیش آن شیخ برود و طلب رشد از و نماید اما باید از پیر اول انکار نکند و جز بنیکی یاد ننماید علی الخصوص پیری مریدی اینوقت که بیش از رسم و عادت نمانده است اگر پیران اینوقت از خود خبر ندارند و ایمان را از کفر جدا نمیتوانند کرد از خدا جل شانه چه خبر خواهند داشت و مرید را کدام راه خواهند نمود ؎

آنکه از خویشتن گم است چنین ؛ کے خبر دارد از چنان و چنین ؛

وای بر مریدی که برین طور پیر اعتقاد کرده بنشیند و بدیگرے رجوع نکند و راه خدا جل شانه معلوم نسازد خطرات شیطانی است که از راه حیات پیر ناقص آمده طالب را از حق سبحانه باز میدارد و هر جا رشد و جمعیت دل یافته شود بی توقف رجوع باید کرد و از وسواس شیطانی پناه باید جست

مکتوب شصت و چهارم

بمحمد مومن ولد مرحومی خواجه علیجان صدور یافته در بیان آنکه از تلون احوال و از عدم حصول آمال دنیاے دنیه دلتنگ نباشند

بسم الله الرحمن الرحیم سلمکم الله سبحانه عما لا یلیق بحالکم الدنیا سجن المومن دنیا زندان مومن است مناسب

کلمه لا یترک کله اللهم وفقنا لمرضاتک وثبتنا علی دینک وعلی طاعتک بصدقة سید المرسلین وقائد الغر المحجلین علیه وعلیهم وعلی آل کل من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها مکتوب شصت وهفتم بنجابت خان صدور یافته در بیان عقائد اهل سنت وجماعت رضوان الله تعالی علیهم اجمعین با بیان خمسه ارکان اسلام وتحریض نمودن برآنکه کلمه حق یعنی کلمۀ اسلام گوش زد سلطان وقت نمایند بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی صحیفۀ شریفه که از روی کرم والتفات نامزد فقرای نامراد ساخته بودند رسید حمداً لله سبحانه که درین طور اوان پرشبهه واشتباه اغنیا وسعادتمندرا از حسن نشاء که دارند با وجود مناسبتها با فقراء دوراز کار سرنیاز است ایمانی باین طائفه حاصل است چه نعمتی است که تعلقات شتی مانع حصول این دولت نگشته است وتوجهات پراگنده از محبت ایشان باز نداشته شکر این نعمت عظمی بجا باید آورد وامیدوار باید بود که المرء مع من احب حدیث نبوی است علیه وعلی آله الصلوة والسلام سعادت ونجابت آثار آدمی را از تصحیح اعتقاد بموجب آرای فرقه ناجیه اهل سنت وجماعت رضوان الله تعالی علیهم اجمعین که سواد اعظم وجم غفیر اند چاره نبود تا فلاح ونجات اخروی متصور شود خبث اعتقاد که مخالف معتقدات اهل سنت ست سم قاتل است که بموت ابدی و عذاب سرمدی رساند مداهنت ومساهلت در عمل امید مغفرت دارد اما مداهنت اعتقادی گنجایش مغفرت ندارد ان الله لا یغفر ان یشرک به ویغفر ما دون ذلک لمن یشاء معتقدات اهل سنت را بلسان ایجاز واختصار ایراد می نماید بمقتضای آن تصحیح اعتقاد باید فرمود واز حضرت حق سبحانه وتعالی استقامت برین دولت بتضرع وزاری مسالت باید نمود بدانند که الله تعالی بذات قدیم خود موجود است وسائر اشیاء بایجاد او سبحانه موجود گشته اند وبتخلیق او تعالی از عدم بوجود آمده پس او تعالی قدیم وازلی باشد واشیا همه حادث ونوپید باشند وهرکه قدیم وازلی است باقی وابدی است وهرچه حادث ونوآمده است فانی ومستهلک است یعنی در شرف زوال است واو سبحانه یگانه است شریک ندارد در وجوب وجود ونه در استحقاق عبادت وجوب وجود غیر او را تعالی نشاید واستحقاق عبادت سوای او را سبحانه نسزد ومر او را تعالی صفات کامله است ازانجمله حیات وعلم وقدرت واراده وسمع وبصر وکلام وتکوین است که بقدم وازلیت متصف اند وبحضرت ذات جل سلطانه قائم اند تعلقات حوادث در قدم صفات خلل نکند وحدوث متعلق مانع ازلیت ایشان نگردد فلاسفه از بیخبردی ومعتزله از کوری از حدوث متعلق پی بحدوث متعلق برند ونفی صفات کامله نمایند وعالم بجزئیات ندانند که مستلزم تغیر است که امارت حدوث است نمیدانند که صفات ازلی باشند وتعلقات

وان کان صاحب المال والعرض میتا فالاستغفار له والاحسان ورد المال الی اولاده وورثته وان لم یعلم له وارث یتصدق بقدر المال والجنایة علی الفقراء والمساکین بنیة صاحب المال والذی اوذی بغیر حق قال علی کرم الله تعالی وجهه سمعت ابا بکر رضی الله تعالی عنه یقول وهو الصادق قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم ما من عبد اذنب ذنبا فقام فتوضأ وصلی واستغفر الله من ذنبه لکان حقا علی الله ان یغفر لانه یقول جل وعلا ومن یعمل سوءا او یظلم نفسه ثم یستغفر الله یجد الله غفورا رحیما وقال علیه وعلی آله الصلوة والسلام فی حدیث آخر من اذنب ذنبا ثم ندم علیه فهو کفارته وفی الخبر ان الرجل اذا قال استغفرک واتوب الیک ثم عاد ثم قالها ثم عاد ثلث مرات کتب فی الرابعة من الکبائر وفی الحدیث النبوی انه قال علیه وعلی آله الصلوة والسلام هلک المسوفون یقولون سوف نتوب واوصی لقمان الحکیم لابنه یا بنی لا تاخر التوبة الی غد فان الموت یاتیک بغتة قال مجاهد من لم یتب اذا اصبح وامسی فهو من الظلمین قال عبد الله بن المبارک رحمة الله سبحانه رد فلس من الحرام افضل من مائة فلس یتصدق به قیل رد دانق من نفقة افضل عند الله من سبعمائة حجة مبرورة ربنا ظلمنا انفسنا ان لم تغفر لنا وترحمنا لنکونن من الخاسرین عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم انه قال ان الله تعالی یقول عبدی اد ما افترضت علیک تکن من اعبد الناس وانته عما نهیتک عنه تکن من اورع الناس واقنع بما رزقتک تکن اغنی الناس وقال صلی الله تعالی علیه وآله وسلم لابی هریرة رضی الله عنه کن ورعا تکن اعبد الناس وقال حسن البصری رحمه الله سبحانه مثقال ذرة من الورع خیر من الف مثقال من الصوم والصلوة وقال ابو هریرة رضی الله تعالی عنه جلساء الله تعالی غدا اهل الورع والزهد اوحی الله تعالی الی موسی علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام لا یتقرب الی المتقربون بمثل الورع قال بعض العلماء بالله لا یتم الورع الا ان یری عشرة اشیاء فریضة علی نفسه اولها حفظ اللسان عن الغیبة والثانی الاجتناب عن سوء الظن والثالث الاجتناب عن السخریة والرابع غض البصر عن المحارم والخامس صدق اللسان والسادس ان یعرف منة الله تعالی علیه کیلا یعجب نفسه والسابع ان ینفق ماله فی الحق ولا ینفق فی الباطل والثامن ان لا یطلب لنفسه العلو والکبر والتاسع المحافظة علی الصلوات والعاشر الاستقامة علی السنة والجماعة ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شیء قدیر ۞ مخدوما مکرما مشفقا مکرمت آشنا اگر توبه از جمیع ذنوب میسر شود و ورع وتقوی از جمیع محرمات ومشتبهات حاصل آید نعمتے است عظمی ودولتی است قصوی والا توبه از بعض ذنوب و ورع از بعض محرمات هم مغتنم است شاید برکات وانوار این بعض در باقی معاصی دیگر سرایت کند و توفیق توبه و ورع از سائر معاصی نیز میسر گردد ما لا یدرک

ساختہ است و عباد را بآن امر و نہی فرمودہ چنانچہ ما کلام نفسی خود را بتوسط کام و زبان در لباس حرف و صوت در آوردہ ظاہر میسازیم و مقاصد خفیہ خود را در عرصۂ ظہور میآریم ہمچنین حضرت حق سبحانہ کلام نفسی خود را بی توسط کام و زبان بقدرت کاملۂ خود و لباس حرف و صوت بعطا فرمودہ بر عباد فرستادہ است و اوامر و نواہی خفیہ خود را در ضمن حرف و صوت آوردہ بر منصۂ ظہور جلوہ دادہ است پس ہر دو قسم کلام کلام حق باشند جل و علا نفسی و لفظی و اطلاق کلام بر ہر دو قسم بطریق حقیقت باشد چنانچہ ہر دو قسم کلام ما نفسی و لفظی بطریق حقیقت کلام ما اند نہ آنکہ قسم اول حقیقت است و ثانی مجاز زیرا کہ مجاز را نفی جائز است و کلام لفظی را نفی کردن و کلام خدا نا گفتن کفر است و ہمچنین کتب و صحف دیگر کہ بر انبیاء ما تقدم علی نبینا و علیہم الصلوات و التسلیمات انزال فرمودہ است ہم کلام حق اند سبحانہ و آنچہ در قرآن و در ان کتب و صحف مندرج است احکام خدا وندیست جل سلطانہ کہ موافق ہر وقت عباد را بآن تکلیف فرمودہ است و دیدن مؤمنان مر حضرت حق سبحانہ را در بہشت بی جہت و بے مقابلہ و بی کیف و بی احاطہ حق است ایمان آریم باین رویت اخروی و بہ کیفیت آن مشغول نشویم زیرا کہ رویۃ او تعالی بیچون است و درین نشاۃ حقیقت آن بر ارباب چون ظاہر نشود و غیر از ایمان نصیب ایشان نبود و اے بر فلاسفہ و معتزلہ و سائر فرق مبتدعہ کہ از حرمان و کوری انکار رویۃ اخروی نمایند و قیاس غائب بر شاہد کنند و بدولت ایمان آنہم مشرف نگردند او تعالی چنانچہ خالق عباد است خالق افعال ایشانہا است نیز خیر باشد آن فعل یا شر ہمہ بتقدیر اوست تعالی اما از خیر راضی ست و از شر راضی نیست ہر چند ہر دو بارادت و مشیت اوست سبحانہ لیکن باید دانست کہ شر تنہا را بواسطۂ ادب باو تعالی نسبت نباید کرد و خالق الشر نباید گفت خالق الخیر و الشر باید گفت چنانچہ گفتہ اند حضرت حق را سبحانہ خالق کل شئی باید گفت و خالق القاذورات و الخنازیر نباید گفت از جہت رعایت ادب جناب قدس او تعالی معتزلہ از شومیتی کہ دارند خالق افعال بندہ را دانند و خیر و شر فعل را باو نسبت کنند شرع و عقل تکذیب اینہا میفرماید آرے علماء حق قدرت بندہ را در فعل او دخل دادہ اند و کسب در بندہ اثبات نمودہ زیرا کہ فرق واضح است در میان حرکت مرتعش و حرکت مختار قدرت و کسب بندہ را در حرکت ارتعاش ہیچ مدخلی نیست و در حرکت اختیاری مدخل است ہمین قدر فرق باعث مواخذہ میگردد و اثبات ثواب و عقاب بینماید اکثر مردم در قدرت و اختیار عبد تردد دارند و بندہ را مضطر و عاجز دانند ایشان ان مراد علماء را نفہمیدہ اند اثبات قدرت و اختیار در بندہ نہ باین معنی است کہ بندہ ہر چہ خواہد بکند و ہر چہ نخواہد نکند این خود از بندگی دور است

صفات تعلقات حادثه حادث باشند وصفات نقائص از جناب قدس او تعالی مسلوب ست واو تعالی از صفات ولوازم جواهر واجسام واعراض منزه است زمان ومکان وجهت را در حضرت او تعالی گنجایش نیست اینها همه مخلوق اویند که او را سبحانه فوق العرش دانند وجهت فوق اثبات کنند عرش وماسوای آن همه حادث اند ومخلوق اویند تعالی مخلوق وحادث را چه مجال که مکان خالق قدیم گردد ومقر او شود اینقدر هست که عرش اشرف مخلوقات اوست تعالی ونورانیت وصفائه همه ممکنات در وی بیشتر ست ناچار حکم مرائیب دارد که ظهور عظمت وکبریائی خالق جل وعلا آنجا پیدا وهویدا است باین علاقه ظهور آنرا عرش الله نامند والا عرش وغیره نسبت باو تعالی برابرند که همه مخلوق اویند تعالی اما عرش را قابلیت نمایندگی هست ودیگران را نیست آئینه که صورت شخص را بنماید نمیتوان گفت که آن شخص در آئینه است بلکه نسبت شخص با آئینه وسائر اشیاء متقابله برابر است تفاوت از جانب قابل است آئینه بقبول صورت شخص بنماید ودیگرانرا این قابلیت نیست واو تعالی جسم وجسمانی نیست جوهر وعرض محدود ومتناهی نیست طویل وعریض نیست دراز وکوتاه نیست پهن وتنگ نیست بلکه واسع است نه بآن وسعت که بفهم ما در آید محیط است نه بآن احاطه که مدرک ما شود قریب است نه بآن قرب که متعقل ما گردد وباماست نه بمعیت متعارف ما ایمان آریم که واسع است ومحیط است وقریب است وباماست اما کیفیت این صفات را ندانیم که چیست وهرچه دانیم دانیم که قدمی در مذهب مجسمه دارد واو تعالی با هیچ چیز متحد نشود وهیچ چیز باوی متحد نگردد ونیز هیچ چیز در وی تعالی حلول نکند واو تعالی در هیچ چیز حال نشود وتبعض وتجزی در جناب اقدس او تعالی محال ست وترکیب وتحلیل در آن حضرت جل شانه ممنوع است واو را سبحانه مثل وکفو نیست زن وفرزند نیست ذات وصفات او تعالی بیچگونه وبیچون اند بی شبه وبی نمونه اند اینقدر میدانیم که او تعالی هست وباسما وصفات کامله که خود را بآن ستوده است متصف است اما هرچه از ان در فهم وادراک ما در آید ومتعقل ومتصور ما شود او تعالی از ان منزه ومتعالی است چنانچه گذشت لا تدرکه الابصار ؎ ودر بیان بارگاه الست ٭ پیش ازین پی نبرده اند که هست باید دانست که اسماء الله تعالی توقیفی اند یعنی موقوف بر سماع اند از صاحب شرع هر اسمی که اطلاق آن در شرع بر حضرت حق سبحانه آمده است اطلاق باید کرد وآنچه نیامده است اطلاق نباید کرد اگرچه در آن اسم معنی کمال مندرج باشند جواد اطلاق باید کرد که آمده است وسخی نباید گفت که نیامده است قرآن کلام خدا است جل سلطانه که بلباس حرف وصوت در آورده بر پیغمبر ما علیه وعلی آله الصلوة والسلام منزل

وبعد از محاسبہ مؤمنان چون بہ بہشت روند در بہشت دائم خواہند ماند واز بہشت بیرون نخواہند آمد و
ہمچنین کفار چون بدوزخ روند ہمیشہ در دوزخ خواہند بود و ابد الآباد معذب خواہند ماند تخفیفی در عذاب
در حق ایشان تجویز نیست قال اللہ تعالیٰ لا یخفف عنہم العذاب ولا ہم ینظرون وہر کہ در دل او ذرہ از ایمان
خواہد بود او را بواسطہ افراط معاصی اگر بدوزخ ببرند بقدر عصیان معذب خواہد بود آخر او را از دوزخ خواہند
برآورد ونیز روی او را سیاہ نخواہند کرد چنانچہ کفار را سیاہ کنند ونیز غل وزنجیر نخواہند کرد چنانچہ کفار را کنند از جہت
حرمت ایمان او وملائکہ بندہ ہای خدا اند جل وعلا کہ مکرم اند وعصیان از امر خدا جل شانہ در حق ایشان جائز نیست
وبانچہ ماموراند بفعل می آرند واز زناشوئی پاک اند وتوالد وتناسل در حق ایشان مفقود است بعض ایشان را
حضرت حق سبحانہ وتعالیٰ برسالت برگزیدہ است وبہ تبلیغ وحی مشرف ساختہ مبلغان کتب وصحف انبیا علیہم الصلوات
والتسلیمات ایشانند کہ از خطا وخلل محفوظ اند واز کید ومکر شیطان معصوم ہرچہ ایشان از حضرت حق سبحانہ تبلیغ
نمودہ اند ہمہ صدق وصواب است وشائبہ احتمال واشتباہ ندارد واین بزرگواران از عظمت وجلال او
سبحانہ ترسانند وغیر از امتثال او امر کاری دیگر ندارند ایمان تصدیق قلبی است واقرار لسانی بانچہ از دین بتواتر
وضرورت بمارسیدہ است اجمالاً وتفصیلاً اعمال جوارح از نفس ایمان خارج اند اما در ایمان کمال می افزایند
وحسن پیدا می کنند امام اعظم کوفی علیہ الرحمۃ میفرماید کہ ایمان قبول زیادتی ونقصان نمیکند زیرا کہ تصدیق قلبی
عبارت از یقین واذعان قلب است کہ تفاوت کمی وزیادتی در ان گنجایش ندارد وانچہ قبول تفاوت
کند داخل دائرہ ظن ووہم است کمال ونقصان در ایمان باعتبار طاعات وحسنات است ہرچند طاعت بیش
کمال ایمان بیش پس ایمان عامہ مؤمنان مثل ایمان انبیا نباشد علیہم الصلوات والتسلیمات کہ آن ایمان
بواسطہ اقتران طاعات بذروہ علیا آن کمال رسیدہ است کہ ایمان عوام مؤمنان بگرد آن نرسد
ہرچند این ہردو ایمان در نفس ایمان شرکت دارند اما آن ایمان بواسطہ لحوق طاعات حقیقت دیگر پیدا
کردہ است ایمان دیگران گویا فرد آن ایمان نیست ودرمیان انہما مماثلت ومشارکت مفقود است عوام
انسان ہرچند با انبیا علیہم الصلوات والتسلیمات در نفس انسانیت شریک اند اما کمالات دیگر مرانبیا
را علیہم التسلیمات بدرجات علیا رسانیدہ است وحقیقت دیگر ثابت کردہ گویا از حقیقت مشترکہ عالی
وبہتر اند بلکہ انسان ایشانند وعوام حکم نسناس دارند امام اعظم علیہ الرحمۃ فرماید انا مومن حقا وامام شافعی
گوید علیہ الرحمۃ انا مومن انشاء اللہ تعالیٰ ہر کدام را وجہ است باعتبار ایمان حال توان گفت انا

بلکہ باین معنی است کہ بندہ بانچہ مکلف شدہ است از عہدۂ آن تواند برآمد مثلاً نماز پنج وقت تواند ادا کرد و زکوٰۃ چہل یکی تواند داد و در دوازدہ ماہ یکماہ روزہ تواند داشت و در عمر خود بزاد و راحلہ یک حج تواند ادا نمود و علیٰ ہذا القیاس باقی احکام شرعیہ است کہ حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ از کمال مہربانی و سہولت و آسانی در انہا رعایت فرمودہ است از جہت ضعف و قلت توانائی بندہ قال اللہ تعالیٰ یرید اللہ بکم الیسر ولا یرید بکم العسر یعنی خدای تعالیٰ بشما آسانی میخواہد و دشواری نمیخواہد و نیز فرمودہ است جل سلطانہ یرید اللہ ان یخفف عنکم و خلق الانسان ضعیفا یعنی میخواہد خدای تعالیٰ کہ تخفیف کند از شما گرانی تکلیفات شاقہ را و مخلوق گشتہ است انسان ضعیف و صبر از شہوات نمیتواند کرد و تکلیفات شاقہ را نمیتواند برداشت انبیا علیہم الصلوات والتسلیمات فرستادہای حق اند جل شانہ بسوی خلق تا ایشان را بحق دعوت کنند تعالیٰ و از ضلالت براہ آرند ہر کہ دعوت ایشانرا قبول کند او را بہشت دہند ہر کہ انکار نماید بعذاب دوزخ تہدید کنند ہر چہ ایشان از حق تبلیغ نمودہ اند و اعلام فرمودہ ہمہ حق است و صدق کہ شائبہ تخلف ندارد و خاتم انبیا محمد رسول اللہ است صلی اللہ علیہ و علیٰ آلہ وسلم و دین او ناسخ ادیان سابق است و کتاب او بہترین کتب ما تقدم است و شریعت او را ناسخی نخواہد بود بلکہ تا قیام قیامت خواہد ماند و عیسیٰ علیٰ نبینا و علیہ الصلوٰۃ والسلام کہ نزول خواہد نمود عمل بشریعت او خواہد کرد و بعنوان امت او خواہد بود و آنچہ او علیہ و علیٰ آلہ الصلوات والتسلیمات از احوال آخرت خبر دادہ است ہمہ حق است از عذاب گور و ضغطۂ آن و سوال منکر و نکیر در آن و فنای عالم و انشقاق سموات و انتثار کواکب و بر رفتن زمین و کوہہا و پارہ پارہ شدن اینہا و حشر و نشر و اعادۂ روح بجسد و زلزلۂ ساعت و ہول قیامت و محاسبۂ اعمال و شہادت جوارح باعمال مکتسبہ و طیران نمودن نامہای حسنات و سیئات بیمین و شمال و وضع میزان حسنات و سیئات را بآن وزن کنند و کمی و زیادتی حسنہ و سیئہ معلوم سازند اگر پلہ حسنات گران آمد علامت نجات ست و اگر خفت ظاہر شد علامت خسران است ثقل و خفت آن میزان برخلاف میزان دنیا است آنجا پلہ کہ بالا رود ثقیل است و آنکہ پست باشد خفیف و شفاعت انبیا و صلحا علیہم الصلوات والتسلیمات اولاً و ثانیاً مر عصاۃ مؤمنان را باذن مالک یوم الدین جل سلطانہ ثابت ست قال علیہ و علیٰ آلہ الصلوٰۃ والسلام شفاعتی لاہل الکبائر من امتی و پل صراط کہ بر پشت دوزخ نہند و مؤمنان از ان پل عبور کردہ بہشت روند و کافران بپا لغزیدہ در دوزخ افتند و بہشت کہ معد از برای تنعیم مومنان است و دوزخ کہ معد از برای تعذیب کافران ست ہر دو مخلوق اند و ابد الآباد باقی خواہند ماند و فانی نخواہند گشت

وعمر رضا فضل بد بد مفتری است او را تازیانه زنم چنانکه مفتری را بزنند حضرت عبدالقادر جیلانی قدس سرہ در کتاب غنیه که از مصنفات ایشان ست میفرماید و حدیثی نقل میکند که آنسرور فرموده است علیه وعلی آله الصلوة والسلام که مرا عروج واقع شد از پروردگار خود مسألت نمودم که خلیفه بعد از من علی بود ملائکه گفتند که ای محمد هرچه خدا خواهد آن شود خلیفه بعد از تو ابوبکر است و نیز حضرت شیخ میفرمود که حضرت امیر گفته است که بیرون نیامد پیغمبر خدا از دنیا تا آنکه عهد کرد بمن که خلیفه بعد از فوت من ابوبکر رض خواهد بود و بعد از ان عمر بعد از ان عثمان بعد از ان تو خلیفه خواهی بود رضی الله تعالی عنهم اجمعین و حضرت امام حسن افضل است از امام حسین رضی الله تعالی عنهما و علماء اهل سنة در علم و اجتهاد حضرت عائشه را رضی الله تعالی عنها بر حضرت فاطمه رضی الله تعالی عنها فضیلت میدهند فاطمه را بتول میگفتند که صیغهٔ مبالغه است و را انقطاع و حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی قدس سره در کتاب غنیه حضرت عائشه را تقدیم میدهد وانچه معتقد این فقیر است آنست که حضرت عائشه رض در علم و اجتهاد بیش قدم است و حضرت فاطمه در زهد و انقطاع بیش لهذا فاطمه را بتول میگفتند که صیغهٔ مبالغه است در انقطاع و حضرت عائشه مرجع فتاوی اصحاب است رضوان الله تعالی علیهم اجمعین هیچ مشکلے در علم بر اصحاب پیغمبر علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات پیش نمی آمد مگر آنکه حل آن نزد عائشه بود رضی الله تعالی عنها و محاربات و منازعات که در میان اصحاب کرام علیهم الرضوان واقع شده اند مثل محاربهٔ جمل و محاربهٔ صفین بر محامل نیک صرف باید نمود و از هوا و تعصب دور باید داشت چه نفوس این بزرگواران در صحبت خیر البشر علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات از هوا و هوس مزکی شده بودند و از حرص و کینه پاک گشته اگر مصالح دارند برای حق دارند و اگر منازعت و مشاجرت برای حق است هر گروهی بمقتضاے اجتهاد خود عمل نموده اند و مخالف را بے شائبه و از تعصب از خود دفع کرده اند هر کو در اجتهاد خود مصیب است دو درجه و بقولے ده درجه از ثواب دارد و آنکه مخطے است یکدرجه ثواب او را نقد وقت است پس مخطی در رنگ مصیب از ملامت دور است بلکه امید درجه از درجات ثواب دارد علما فرموده اند که در ان محاربات حق بر جانب امیر بوده است کرم الله تعالی وجهه و اجتهاد مخالفان از صواب دور بوده مع ذلک موارد طعن نیستند و گنجایش ملامت ندارند چه جای آنکه نسبت کفر یا فسق کرده شود امیر کرم الله تعالی وجهه فرموده است برادران ما باغی گشتند ایشان نه کافر اند نه فاسق زیرا که ایشان را تاویل است که منع کفر و فسق مینماید حضرت پیغمبر ما فرموده است علیه و علی آله الصلوة والسلام ایاکم و ما شجر بین اصحابی پس جمیع اصحاب پیغمبر را علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات بزرگی باید داشت و همه را به نیکی یاد باید کرد و در حق هیچ

مومن حقا و باعتبار مآل و خاتمہ توان گفت انا مومن انشاء اللہ تعالے اما بہر وجہ کہ گویند از صورت استثناء اجتناب بہتر است مومن بارتکاب معاصی اگرچہ کبائر باشند از ایمان بیرون نرود و داخل دائرہ کفر نگردد و منقول است کہ روزے امام اعظم با جمعے از علماء کبار نشستہ بود ند شخصے آمدہ پرسید کہ چہ میگوئید در حق مومن فاسق کہ پدر خود را بنا حق بکشد و سر او را از تن او جدا سازد و در کاسۂ سر او شراب انداز د و بخورد و بعد شراب خوردن با مادر خود زنا کند آیا مومن است یا کافر ہر کدام از علماء در حق او غلظتہا نمودند و در از معاملہ ساختند امام اعظم درین اثنا فرمود او مومن است و بارتکاب این کبائر از ایمان نہ بر آمدہ است این سخن امام بر علما گران آمد و زبان طعن و تشنیع ایشانرا در از ساخت آخر چون سخن امام برحق بود ہمہ قبول نمودند و اعتراف فرمودند اگر مومن عاصی پیش از غرغرہ توفیق توبہ یافت امید نجات عظیم است کہ وعدۂ قبول توبہ است و اگر بتوبہ و انابت مشرف نگشت امر او بخدای است جلسلطانہ اگر خواہد عفو کند بہ بہشت فرستد و اگر خواہد بقدر معصیت عذاب کند بآتش و غیر آتش اما آخر کار او نجات ست و مآل او بہ بہشت است زیرا کہ در آخرت حرمان از رحمت خداوندی جلسلطانہ مخصوص باہل کفر است و ہر کہ ذرۂ ایمان دارد امیدوار رحمت است اگر بواسطۂ علّت معصیت رحمت در ابتدا نرسد در انتہا بعنایت اللہ سبحانہ میسر است ربنا لاتزغ قلوبنا بعد اذ ہدیتنا وہب لنا من لدنک رحمۃ انک انت الوہاب بحث خلافت و امامت نزد اہل سنّت شکر اللہ تعالے سعیہم ہر چند از اصول دین نیست و باعتقاد تعلق ندارد اما چون شیعہ درین باب غلو نمودہ اند و افراط و تفریط کردہ اند بضرورت علماء اہل سُنّت حق رضی اللہ تعالی عنہم این بحث را ملحق بعلم کلام ساختہ اند و حقیقت حال را بیان فرمودہ اند امام برحق و خلیفۂ مطلق بعد از حضرت خاتم الرسل علیہ و علیہم الصلوات و التسلیمات حضرت ابو بکر صدیق است رضی اللہ تعالے عنہ بعد از ان حضرت عمر فاروق است رضی اللہ تعالے عنہ بعد از ان حضرت عثمان ذو النورین است رضی اللہ تعالی عنہ بعد از ان حضرت علی بن ابی طالب است رضوان اللہ تعالے علیہ و افضلیت ایشان بترتیب خلافت است افضلیت حضرات شیخین باجماع صحابہ و تابعین ثابت شدہ است چنانچہ نقل کردہ اند آن را اکابر آئمہ کہ یکے از ایشان امام شافعی است شیخ ابو الحسن اشعری کہ رئیس اہل سُنّت ست میفرماید کہ افضلیت شیخین بر باقی امت قطعی است انکار نکند مگر جاہل یا متعصب حضرت امیر کرم اللہ تعالے وجہہ میفرماید کسیکہ مرا بر ابی بکر و عمر

علیه و علی آله الصلوة والسلام بر ستی که بنی اسرائیل هفتاد و یکفرقه شده بودند که همه ایشان در نار ند مگر یکی از ایشان و زود است که امت من بر هفتاد و سه فرقه متفرق شوند که همه ایشان در آتش باشند مگر یک فرقه پرسیدند که آن فرقه ناجیه چه کسانند فرمود علیه و علی آله الصلوة والسلام آنانند که باشند بر شکلی که من بر آنم و اصحاب من بر اند علیه و علی آله الصلوة والسلام و آن یکفرقه ناجیه اهل سنت و جماعت اند که ملتزم متابعت آن سرور علیه الصلوة والسلام والتسلیمات و متابعت اصحاب آنسرور علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات اند اللهم ثبتنا علی معتقدات اهل السنة والجماعة

واحیننا فی زمرتهم واحشرنا معهم ربنا لاتزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب بعد از تصحیح اعتقاد از اتقان اوامر و نواهی از نواهی شرعیه که بعمل تعلق دارد نیز چاره نبود نماز پنج وقت بی فتور با تعدیل ارکان و با جماعت ادا باید نمود که فارق در میان اسلام و کفر همین نماز است چون اداء صلوة بر وجه مسنون میسر شد حبل متین از اسلام بدست آمد زیرا که نماز اصل دوم است از اصول پنجگانه اسلام و اصل اول ایمان بخدا و رسول وست جلشانه و اصل دوم نماز است و اصل سوم اداء زکوة است اصل چهارم روزه های ماه رمضان است و اصل پنجم حج بیت الله است اصل اول بایمان تعلق دارد و اصول اربعه باعمال تعلق دارند جامع ترین جمیع عبادات و فاضلترین اینها نماز است در روز قیامت ابتداء محاسبه از نماز خواهد بود و اگر نماز درست آمد دیگر بعنایت الله سبحانه نیز بسهولت خواهد گذشت و مهما امکن از محظورات شرعیه اجتناب باید نمود و نامرضیات مولی را جلشانه سمیات مهلکه باید دانست و مواد تقصیرات خود را در نظر باید داشت و از ارتکاب آن خجل و منفعل باید بود و ندامت و حسرت باید کشید طریق بندگی همین است والله سبحانه الموفق و آنکه بی تحاشی ارتکاب نامرضی مولای خود نماید جلشانه و از ان عمل خود در تشویر و انفعال نبود مار دو متمرد است اصرار و تمرد او نزدیک است که او را از ربقه اسلام بیرون کشد و در دائره اعدا داخل سازد ربنا آتنا من لدنک رحمة وهیئ لنا من امرنا رشدا ولیکه حق سبحانه و تعالی شمار ا بآن ممتاز ساخته است و مردم از ان دولت غافل اند بلکه نزدیک است که شما هم آنرا در نیافته اید آنست که بادشاه وقت که بهفت پشت مسلمان آمده است و از اهل سنت است و حنفی مذهب هرچند چند سال است درین آوان که آوان قرب قیامت است و بعد عهد نبوت بعضی از طلبه علوم بشومی طمع که ناشی از خبث باطن است بامرا و سلاطین تقرب جسته براه خوشامد ایشان در آمدند و در دین متین تشکیکات نمودند و شبهات پیدا کردند و ساده لوحان را از راه بردند اینچنین بادشاه عظیم الشان هرگاه سخن شمار ا بحسن استماع میفرماید و بقبول تلقی مینماید چه دولت است که بصریح یا باشارت کلمه حق یعنی کلمه اسلام که موافق معتقدات اهل سنت

یکی ازین بزرگواران بد نباید بود و گمان بد نباید کرد و منازعت ایشان را به ازمصالحه دیگران باید داشت طریق فلاح و نجات اینست چه دوستی اصحاب کرام بواسطه دوستی پیغمبر است علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات بزرگی فرماید ما آمن برسول الله من لم یوقر اصحابه علامات قیامت که مخبر صادق علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات ازان خبر داده است حق است احتمال تخلف ندارد که طلوع آفتاب را جانب مغرب برخلاف عادت وظهور حضرت مهدی علیه الرضوان و نزول حضرت روح الله علی نبینا وعلیه الصلوٰة والسلام و خروج دجال وظهور یاجوج و ماجوج و خروج دابة الارض و دخانے که از آسمان پیدا شود تمام مردم را فرو گیرد و عذاب دردناک کند مردم از اضطراب گویند ای پروردگار من این عذاب را از ما دور کن که ما ایمان می آریم و آخر علامات آتش است که از عدن خیزد و جماعهٔ از نادانی گمان کنند شخصی را که دعوی مهدویت نموده بود از اهل ہند مہدی موعود بوده است پس بزعم ایشان مہدی گذشته است و فوت شده و نشان میدہند که قبرش در فرا است واحادیث صحاح که بحد شہرت بلکه بحد تواتر معنی رسیده اند مکذب این طائفه است چه آن سرور علیه وعلی آله الصلوٰة والسلام مهدی را علامات فرموده است که درحق آن شخص که معتقد ایشانست آن علامات مفقود اند در حدیث نبوی آمده است علیه وعلی آله من الصلوٰة والسلام که مہدی موعود بیرون آید و بر سر وے پارهٔ ابر بود در ان ابر فرشته باشد که ندا کند که این شخص مہدیست او را متابعت کنید و فرموده علیه وعلی آله الصلوٰة والسلام که تمام زمین را مالک شدند چار کس دو کس از مؤمنان و دو کس از کافران ذوالقرنین و سلیمان از مؤمنان ونمرود و بخت نصر از کافران و مالک خواهد شد آن زمین را شخص پنجم از اہل بیت من یعنی مہدے فرموده علیه وعلی آله الصلوٰة والسلام دنیا نرود تا آنکه بعث کند خدا تعالی مردی را از اہل بیت من که نام او موافق نام من بود و نام پدر او موافق نام پدر من باشد پس پر سازد زمین را بداد و عدل چنانچه پر شده بود بجور و ظلم و در حدیث آمده است که اصحاب کهف اعوان حضرت مہدی خواهند بود و حضرت عیسی علی نبینا وعلیه الصلوٰة والسلام در زمان وی نزول خواهد کرد و او موافقت خواهد کرد با حضرت عیسی علی نبینا وعلیه الصلوٰة والسلام در قتال دجال و در زمان ظهور سلطنت او در چهاردهم شهر رمضان کسوف شمس خواهد بود و در اول آن ماه خسوف قمر برخلاف عادت زمان و برخلاف حساب منجمان بنظر انصاف باید دید که این علامات در آن شخص میت بوده است یا نه و علامات دیگر بسیار است که مخبر صادق فرموده است علیه وعلی آله الصلوٰة والسلام شیخ ابن حجر رساله نوشته است در علامات مہدی منتظر که بدو صد علامت میکشد نہایت جہل است که با وجود وضوح امر مہدی موعود جمعے در ضلالت مانند ہدا ہم الله سبحانه سواء الصراط پیغمبر فرموده

است وہر چہ بعد از من نو پیدا شود در رست نیست ندہبی کہ بعد از زمان آنحضرت وخلفاء راشدین علیہ وعلیہم الصلوات والتسلیمات حادث شود از حیز اعتبار ساقط است وشایان اعتبار نیست شکر این دولت عظمی بجا باید آورد کہ از کمال فضل وکرم ما را داخل فرقہ ناجیہ ساخت کہ ایشان اہل سنت وجماعت اند واز فرق اہل ہوا وبدعت نگردانید وباعتقادات فاسدۂ ایشان مبتلا نکرد واز ان جماعت نساخت کہ بندہ را در اخص صفات مولی جلشانہ شریک گردانند وخالق افعال بندہ بندہ را گویند ومنکر رویت اخروی باشند کہ سرمایۂ دول دنیویہ واخرویہ است ونفی وجود صفات کاملہ از واجب تعالی نمایند ونیز از ان دو طائفہ نساخت کہ باصحاب کرام خیر البشر علیہ وعلیہم الصلوات والتسلیمات بہ بیچند وباکابر دین سوء ظن نمایند وایشان را معاوی یکدیگر تصور کنند وبغض وکینہ مبطن متہم سازند در حق سبحانہ وتعالی در حق این بزرگواران رحماء بینہم میفرماید واین دو طائفہ تکذیب کلام حق جل وعلا مینمایند واثبات عداوت وبغض وکینہ درمیان این بزرگواران میکنند اللہ تعالی ایشان را توفیق وہاد وبصراط مستقیم بینا گرداناد ونیز از ان جماعت نگردانید کہ حق را سبحانہ جہت ومکان اثبات کنند وجسم وجسمانے انگارند وامارات حدوث وامکان در واجب قدیم جلسلطانہ ثابت گردانند برسر اصل سخن رویم وگوئیم کہ معلوم ایشان است کہ سلطان کالروح است وسائر انسان کالجسد اگر روح صالح است بدن صالح واگر روح فاسد است بدن فاسد پس در صلاح سلطان کوشیدن در اصلاح جمیع بنی آدم کوشیدن است وصلاح در اظہار اسلام است بہر روش کہ گنجایش وقت باشد واز گذشت کلمۂ اسلام از معتقدات اہل سنت وجماعت نیز گاہ وبیگاہ گوش زد باید ساخت ورد مذہب مخالف باید نمود واگر این دولت میسر گردد دراثت عظمی از انبیا علیہم الصلوات والتسلیمات بدست آید شمارا این دولت مفت بدست آمدہ است قدر آنرا بدانند زیادہ چہ مبالغہ نماید ہر چند مبالغہ وابرام مستحسن است واللہ سبحانہ الموفق مکتوب شصت وہشتم بخواجہ شرف الدین حسین صدور یافت دربیان ستون نورانی وستارۂ ذنب دار کہ از جانب مشرق طلوع نمودہ بود ودر علامات قیامت وما ینا سب ذلک

بسم اللہ الرحمن الرحیم الحمد للہ الذی ہدانا لہذا وما کنا لنہتدی لولا ان ہدانا اللہ لقد جاءت رسل ربنا بالحق علیہم الصلوات والتحیات صحیفۂ شریفہ کہ فرزندی اعزی مصحوب مولانا ابو الحسن فرستادہ بودند رسانیدہ وخوشوقت ساخت از ستون نورانی کہ بجانب مشرق حادث شدہ است مکرر استفسار نمودہ بودند بدانند کہ در خبر آمدہ است کہ چون بادشاہ عباسی کہ از مقدمات ظہور حضرت مہدی موعود است علیہ الرضوان بخراسان برسد طلوع کند در جانب مشرق قرن ذو آتشین در حاشیہ مینویسد یعنی عمود ند کور دو سر داشتہ باشد

وجماعت ست فشکر اللہ تعالی سعیہم گوش زد ایشان نمایند وہر قدر کہ گنجایش داننذ سخن اہل حق را عرضہ دارند بلکہ ہموارہ مترصد ومنتظر باشند کہ تقریبی پیدا شود وسخن مذہب وملت درمیان آید تا اظہار حقیقت اسلام نمودہ آید وبیان بطلان وشناعت کفر وکافری کردہ شود وکفر خود ظاہر البطلان است ہیچ عاقل آنرا نہ پسندد وبطلان آنرا بی تحاشی باید ظاہر ساخت وآلہہ باطلۂ ایشان را بی توقف نفی باید کرد وآلہہ برحق جلسلطانہ بی تردد وبیشبہ خالق سموات است ہیچ شنیدہ باید کہ آلہہ باطلۂ ایشان پشہ را آفریدہ باشند اگرچہ ہمہ جمع آیند واگر پشہ ایشانرا نیش زند وآزار رساند خود را محافظت نتمایند چہ جای آنکہ دیگرانرا محافظت کنند کفرہ گویا شناعت این امر را ملاحظہ نمودہ میگویند کہ این آلہہ شفعاء ما خواہند بود نزد حق جل وعلا ما را اجذا جل شانہ نزدیک خواہند ساخت بی عقلانند از کجا دانستہ اند کہ این جمادات را مجال شفاعت خواہد بود وحضرت حق سبحانہ وتعالی شفاعت شرکا را کہ فی الحقیقت دشمنان ویند در حق عبدہ دشمنان خود قبول خواہد کرد در رنگ آنست کہ باغیان بر سلطان خروج نمایند وجمعی از ابلہان امداد باغیان نمایند بزعم فاسد آنکہ در وقت تنگ این باغیان نزد سلطان شفعاء خواہند بود بوسیلۂ آنہا این تقرب سلطان خواہیم یافت زہے بیخردان خدمت باغیان کنند وبشفاعت باغیان عفو از سلطان خواہند وتقرب او جویند چرا خدمت سلطان برحق نکنند وباغیانرا شکست بدہند تا از اہل قرب واز اہل حق باشند در امن وامان بوند بیعقلان سنگی را بگیرند وبدست خود تراشند سالہا آنرا پرستش نمایند وتوقعات از وی امید دارند بالجملہ دین کفرہ ظاہر البطلان است واز مسلمانان ہر کہ از راہ حق وطریق مستقیم دور افتادہ است اہل ہوا وبدعت است وآن طریق مستقیم طریق آن سرور است علیہ وعلی آلہ الصلوات والسلام وطریق خلفاء راشدین وست علیہ وعلیہم الصلوات والتسلیمات حضرت شیخ عبد القادر جیلانی قدس سرہ در کتاب غنیۃ میفرماید کہ دینہای مبتدعان کہ اصول آن ہمانہ طائفہ اند خوارج وشیعہ ومعتزلہ ومرجیہ ومشبہ وجہمیہ وضراریہ ونجاریہ وکلابیہ در زمان آن سرور نبودند علیہ وعلی آلہ الصلوۃ والسلام ودر زمان خلافت ابی بکر وعمر وعثمان وعلی رضی اللہ تعالی عنہم اجمعین نیز نبودند اختلاف این طوائف وتفرق اینہا بعد از سالہا از موت صحابہ وتابعین وموت فقہای سبعہ رضی اللہ تعالی عنہم اجمعین حادث شدہ است خبر آن سرور فرمودہ علیہ وعلی آلہ الصلوات والتسلیمات کسیکہ بعد از من خواہد زیست اختلاف بسیار خواہد دید پس لازم گیرید شما سنت مرا وسنت خلفاء راشدین مرا آنرا بدندان خود محکم بگیرید ودور دارید خود را از محدثات امور زیرا کہ ہر بدعت ضلالت

بزرگ خواہد بود و تقویت عظیم بسبب او باسلام و مسلمانان خواہد گشت و در ظاہر و باطن ولایت او تصرف عظیم خواہد داشت و صاحب خوارق و کرامات بسیار خواہد بود و آیات عجیبه در زمان او بظہور خواہد آمد و روا است که پیش از وجود او چیزہای خوارق عادت در رنگ ارہاصات نبی علیه الصلوٰة والسلام بظہور آیند و مبادی ظہور او باشند چنانچه از احادیث مفہوم میگردد و بدانند که در خبر آمده است که مہدی ظاہر نشود تا زمانیکه کفر استیلا پیدا نکند و بر ملا کفر کافری کنند پس متوقع در ینوقت استیلاء کفر و کافریست و زبونی اسلام و مسلمانی است این آنوقت است که غربای اہل اسلام را آن سرور علیه وعلی آله الصلوٰة والسلام طوبیٰ فرموده است و بشارت داده و فرموده علیه وعلی آله الصلوٰة والسلام العبادة فی الہرج کہجرة الی یعنی عبادت در زمان فتنه در رنگ ہجرت است بسوی من معلوم شما است که سپاہیان در وقت استیلای فتنه و فساد اگر اندک جرأت مینمایند اعتبار بسیار پیدا میکنند و در وقت تسکین فتنه اگر ہزار تردد نمایند بی اعتبار اند پس وقت کار کردن و قبول افتادن ہمین وقت و رفتنها ست تمام خود را بمرضیات حق جل وعلا و ربازند و غیر از متابعت سنت سنیه علی صاحبها الصلوٰة والسلام والتحیة ہیچ چیز اختیار نکنند اگر خواہند که بمقبولان محشور شوند اصحاب کہف بیک ہجرت که در وقت استیلاء فتنه از ایشان بوجود آمده بود بدرجهٔ علیا رسیده اند شما خود محمد یابند و داخل خیر الامم اید وقت خود در ابلہو و لعب از دست ندہید و بجوز و مویز در رنگ طفلان گول نگردید ؎ داد یم ترا ز گنج مقصود نشان ٭ گر ما نرسیدیم تو شاید برسی ٭ و عمود نورانی که پیش از ظہور این کوکب ذنب دار طالع شده بود ظلمتے و کدورتے در ان مفہوم نمیشد و غیر از خیر در نظر نمی در آمد اما ستارهٔ ذنب دار شائبهٔ کدورت داشت اما بالنفع والمضار ہو اللہ سبحانه در ہیچ ستاره موت شخصی و حیات احدی ودیعت نفرموده اما آنچه از کلام مجید مفہوم میشود و اغراض که بستاره ہای تعلق دارد سه چیز است فرموده و بالنجم ہم یہتدون بستاره راه می یابند در سفرہای بر و بحر فرموده ولقد زینا السماء الدنیا بمصابیح وجعلناہا رجوما للشیاطین آسمان دنیا را بستارہا مزیب و مزین ساخته غرض سوم رجم شیاطین با اینہا مربوط است تا استراق سمع ننمایند ما ورای این سه غرض ہرچه گویند به ثبوت نه پیوسته است و داخل اوہام و خیالات است ان الظن لا یغنی من الحق شیئا بل نقول ان بعض الظن اثم فرزند عزیز مکرر مینویسد که وقت توبه و انابت است و ہنگام تبتل و انقطاع که زمان ورود فتنہا است و نزدیک است که در رنگ باران نیسان فتنہا بریزند و عالم را در گیرند مخبر صادق فرموده است علیه وعلی آله الصلوٰة والسلام ان بین یدی الساعة فتنا کقطع اللیل المظلم یصبح الرجل فیہا مومنا

اول طلوع آن در وقت ہلاک قوم حضرت نوح بودہ است علی نبینا وعلیہ الصلوۃ والسلام و در زمان حضرت ابراہیم علی نبینا وعلیہ الصلوۃ والسلام طلوع نمودہ بود وقتیکہ او را در آتش انداختند و در وقت ہلاک فرعون وقوم او بودہ است و در زمان قتل حضرت یحیی بودہ پس چون بینند آنرا الحضرت حق سبحانہ وتعالی استعاذہ بکنند از شر فتنہا این بیاض کہ در جانب مشرق حادث شدہ بود اول بصورت عمود منور بودہ بعد ازان کجی پیدا کردہ شباہت بصورت قرن کہ شاخ ست حاصل نمودہ ونیز باین اعتبار فرمودہ باشند کہ ہر دو طرف آن شاخ باریک گشتہ بود کہ شباہت بدندان داشتہ پس ہر دو طرف را دو سر اعتبار نمودہ اند چنانچہ نیزہ کہ ہر دو طرف آن باریک باشد آنرا دو سرا اعتبار کنند اخوی شیخ محمد طاہر بدخشی از جون پور آمدہ است میگوید کہ این ستون نیز بجانب فوق دو سر داشتہ شبیہ بدو دندان کہ در میان آنہا اندک فاصل بودہ در صحاح التشخیص این معنے نمودہ باشد و جمعے دیگر نیز ہمین طور خبر دادند این طلوع ورای آن طلوع است کہ در وقت قدوم حضرت مہدی حادث خواہد شد زیرا کہ قدوم او علیہ الرضوان بر سر مأتہ خواہد بود و درین وقت از مأتہ بست وہشت سال گذاشتہ است ونیز در خبر آمدہ است در علامات حضرت مہدی علیہ الرضوان کہ در جانب مشرق ستارہ طلوع کند کہ آن را ذنب باشد نورانی این ستارہ نیز طالع شدہ است اوست یا مثل او این ستارہ ذنب دار نوا در بود کہ برای آن گویند کہ گفتہ اند سیر کواکب ثوابت از مغرب بمشرق است پس روی آن ستارہ بسیر خود بجانب مشرق است وپشت آن بجانب مغرب پس این درازی بیاض در پس پشت اوست کہ مناسب ذنب است واز مشرق کہ بجانب مغرب ہر روز بلندی بر آید بسیر قسری اوست کہ مربوط بسیر فلک اعظم است واللہ سبحانہ اعلم بحقیقۃ الحال بالجملہ وقت ظہور حضرت مہدی نزدیک است تا سر مأتہ کہ آوان ظہور اوست چہ مقدمات ومبادی بظہور آیند این مقدمات ومبادی ظہور او علیہ الرضوان در رنگ ارہاصات پیغمبر ماست علیہ وعلی آلہ الصلوات والتسلیمات کہ پیش از ظہور نبوت او علیہ وعلی آلہ الصلوۃ والسلام بظہور آمدہ بود چنانچہ گفتہ اند کہ چون نطفۂ عبد اللہ کہ صورت حضرت محمد رسول اللہ بود علیہ وعلی آلہ الصلوۃ والسلام در رحم آمنہ قرار گرفت ہمہ بتہای روی زمین نگونسار شدند کہ ہمہ شیاطین از کار خود باز ماندند ملائکہ تخت ابلیس را سر نگون کردند و ویرا در دریا انداختند و چہل روز عقوبت کردند و در شب ولادت آن سرور علیہ وعلی آلہ الصلوات والسلام ایوان کسرے بجنبید وچہاردہ کنگرہ ازان بیفتاد وآتش فارس کہ ہزار سال بود کہ برافروختہ بود ندو نمردہ بود فرو مرد وچون حضرت مہدی

فرموده است کسی باشد که شصت سال نماز گذارد و یک نماز او را پذیرند آنکس باشد که رکوع و سجود تمام بجا نیارد گفته اند
زید بن وهب مردی را دید که نماز میگذارد و رکوع و سجود تمام بجا نمی آرد آن مرد را بخواند و گفت چندگاه است که تو چنین
نماز میکنی گفت چهل سال است گفت تو درین چهل سال نماز نکردۀ اگر بمیری نه بر سنّت محمد رسول الله صلی الله علیه
و آله وصحبه وسلم بمیری منقول است که بندۀ مومن چون نماز بگذارد نیکو و تمام کند رکوع و سجود او را نماز آن بشاشت
بود و نورانی فرشتگان آن نماز را باسمان میبرند و نماز بر نماز گذارنده دعای نیکو میکنند و میگویند حفظک الله سبحانه کما حفظتنی
خدای عزّ و جل ترا نگاهدارد چنانکه مرا نگاهداشتی و اگر نماز نیکو نگذارد آن نماز ظلمانی بود و فرشتگان را کراهت آید
و نماز را باسمان برند و نماز گذارنده را دعای بد میکنند و میگویند ضیعک الله تعالی کما ضیعتنی یعنی خداوند عزّ و جل ضائع
گرداند ترا چنانکه تو مرا ضائع گردانیدی پس نماز تمام میباید گزارد و تعدیل ارکان باید نمود و از رکوع و سجود
و قومه و جلسه نیک بجا باید آورد و دیگران را نیز بتمامی نماز دلالت باید کرد و بطمانینت و تعدیل ارکان راه
باید نمود که اکثر مردم ازین دولت محروم اند و این عمل متروک گشته است احیاء این عمل از اهم مهام اسلام است
آنسرور فرموده است علیه و علی آله الصلوة والسلام کسیکه سنّت مرا احیا نماید بعد ازان که آن سنّت مرده باشد
آنکس را ثواب صد شهید بود و نیز باید که در نماز بجماعت صفها برابر باید کرد هیچکس از مصلیان پیش و پس نایستد
سعی باید نمود که همه برابر یکدیگر باشند آن سرور علیه و علی آله الصلوة والسلام اول تسویۀ صفوف می فرمود
بعد ازان تحریمه می بست و فرمود علیه و علی آله الصلوة والسلام تسویۀ صفوف اقامت صلوة است ربنا آتنا
من لدنک رحمة وهیئ لنا من امرنا رشدا سعادت آثارا عمل بنیت درست میشود چون بجهاد کفار دار الحرب
رفته اند اول تصحیح نیت نمایند تا نتیجه بران مترتب شود باید که مقصود ازین جنگ وجدال اعلای کلمۀ اسلام
باشد و توهین و تخریب اعدای دین بود که ما بآن ماموریم و مقصود سراسر جهاد اهم همین است با مور دیگر نیت
خود را باطل نسازند علوفۀ غازیان از بیت المال مقرر است که منافی جهاد نیست و در اجر غازیان نقصان
نمی آرد و نیتهای بد ابطال عمل مینمایند تصحیح نیت بکنند و از بیت المال علوفه خورند و جهاد نمایند امیدوار اجر بلی
غازیان و شهیدان باشند بحال شما غبطه می آید که در باطن بحق مشغول اند جل وعلا و در ظاهر نماز بجماعت کثیره
ادا مینمائید مع ذلک بدولت جهاد کفار دار الحرب مشرف گشته اید هر که سلامت می ماند غازی است و
مجاهد آنکه هلاک شود شهید پاک است امّا این همه بعد تصحیح نیت متصور است اگر حقیقت نیت متحقق نشود بتکلف
خود را برین نیت باید آورد و بحضرت حق سبحانه ملتجی و متضرع باید بود تا حقیقت نیت میسر گردد ربنا اتمم لنا نورنا

ولیمسی کافرا و یمسی مومنا و یصبح کافرا القاعد فیها خیر من القائم والماشی فیها خیر من الساعی فکسروا وقطعوا فیها اوتارکم واضربوا سیوفکم بالحجارة فان دخل علی احد منکم فلیکن کخیر ابنی آدم وفی روایة قالوا فما تامرنا قال کونوا احلاس بیوتکم وفی روایة والزموا فیها اجواف بیوتکم معلوم شما شده باشد که درین روزها کفار دار الحرب نواحی نگرکوٹ بر مسلمانان و بر بلاد اسلام چه ستمها نموده اند و چه اهانتها رسانیده اند خذلهم الله سبحانه این قسم گلهای بد بو بمقتضای آخر الزمان بسیار خواهد شگفت ثبتنا الله سبحانه وایاکم وجمیع المؤمنین علی متابعة سید المرسلین علیه وعلیهم الصلوة والسلام وآل کل وعلی ملائکة المقربین

مکتوب شصت و نهم به محمد مراد بدخشی صدور یافته در بیان تعدیل ارکان نماز و طمانینت و تسویه صفوف و در بیان آنکه چون بجهاد کفار رفته اند تصحیح نیت و نماز تهجد امر فرمودن و احتیاط در لقمه نمودن و ما یتعلق به

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه شریفه که ارسال داشته بودند رسید چون متضمن ثبات و استقامت یاران بوده است فرحت فراوان رسانید زادکم الله سبحانه ثباتا و استقامة اندراج یافته بود امریکه بآن مامور است با جمعی از یاران که داخل طریقه شده اند بر ان مداومت نمایند و نماز پنج وقت با جماعت بنجاه و شصت کس ادا میکنند حمدا لله سبحانه علی ذلک چه نعمتی است که باطن بذکر الٰهی جلشانه معمور باشد و ظاهر باحکام شرعی متحلی شود چون اکثر مردم درین ایام در ادای نماز مساهلت مینمایند و بطمانینت و تعدیل ارکان تقید نمی ورزند بضرورت بیاران درینباب بتاکید و مبالغه مینویسد استماع نمایند مخبر صادق فرموده است علیه وعلی آله الصلوة والسلام دزدترین دزدان کسی است که از نماز خود بدزدد گفتند یا رسول الله از نماز خود چگونه میدزدد فرمود علیه وعلی آله الصلوة والسلام تمام نکند رکوع نماز را و نه سجود نماز را و نیز فرموده است علیه وعلی آله الصلوة والسلام نظر نکند خدای جلشانه بنماز بنده که ثابت ندارد صلب خود را در رکوع و سجود خود و نیز آن سرور علیه وعلی آله الصلوة والسلام دید مردی را که نماز میگذارد و رکوع و سجود تمام نمی آرد فرمود اما تخاف لومت علی ذلک لمت علی غیر دین محمد و نیز آن سرور فرموده است علیه وعلی آله الصلوة والسلام تمام نشود نماز یکی تا بعد از رکوع تمام نه ایستد و صلب خود ثابت ندارد و هر عضو او در محل خود قرار نگیرد و همچنین فرمود علیه وعلی آله الصلوة والسلام تا در میان دو سجده تین ننشیند و صلب خود را درست نکند و ثابت ندارد نماز او تمام نشود حضرت رسالت علیه وعلی آله الصلوة والسلام یکی از نماز گزاران میگذشت دید که احکام و ارکان و قومه و جلسه بجا نمی آرد فرمود که اگر تو برین بمیری روز قیامت از امتان من ترا نگویند و در جای دیگر فرموده است که اگر همچنین بمیری نه در دین محمد مرده باشی ابو هریره رضی الله عنه

وصاحب این نسبت علیه بدولت مرکز مطلوب متمیز است هرچند در نفس مرکز هم مراتب است امّا بدولت سبقت مشرف است زیاده ازین معما چه وانماید و بیش ازین مرموز چه شرح دهد و چون بفضل الله سبحانه این نسبت علیه سربرآرد نسبتهای پیش همه رو بزوال آرد و نامی و نشانی ازان نماند چه نسبت قلب چه نسبت غیر قلب از اجزاء نهر الله بظل نهر عیسی نشان آن موطن است اصحاب این دولت بصراط مستقیم اند که بوصول مطلوب مجازی افتاده است و آنکه ازین صراط بیمین و شمال است وصول او بظلی از ظلال است اگرچه در ظلال مراتب متفاوت اند اما همه بداغ ظلیت متسم اند ع فراق دوست اگر اندک است اندک نیست ؛ درون دیده اگر نیم موست بسیار است ؛ هرکه از صراط مستقیم برابر دانهٔ خردله جدا افتاد تا میرود دورتر میرود و از وصول بمطلوب بعید تر میرود ع ترسم نرسی بکعبه ای اعرابی ؛ کین ره که تو میروی بترکستان ست ؛ ثبّتنا الله سبحانه علی الصراط المستقیم والسلام علی من اتبع الهدی

مکتوب هفتاد و یکم بحضرت مخدوم زادگی جامع علوم عقلی و نقلی خواجه محمد سعید سلمه الله تعالی صدور یافته لا اله الا الله محمد رسول الله کلمه اولی متضمن اثبات مرتبهٔ واجب تعالت وتقدست ظهور مرتبهٔ وجوب در صورت مثالی بصورت نقطه اقرب از ظهور آن مرتبه که بصورت طویل وعریض مشهود گردد هرچند دران مرتبه نه نقطه را گنجایش است و نه دائره را نه آنجا طول را مجال است نه عرض و عمق را لاجرم در صورت کشفی کلمهٔ مثبت در رنگ نقطه بنماید و کلمه محمد رسول الله که منبی از دعوت خلق است که باجسام و جواهر تعلق دارد و طول و بسط را آنجا قدم راسخ است ناچار صورت مثالی این مقام در نظر کشف طویل و عریض می درآید درین مقام سالک بواسطه بقیه سکر که در وی مانده است کلمه ثانیه را در رنگ دریاے محیط بیابد و کلمه اولی را در رنگ نقطه در جنب آن دریا خیال میکند اینجا است که این فقیر نیز بواسطهٔ بقیه سکر که مانده بود حکم کرده است و نوشته که کلمه ثانیه دریای است که در جنب آن کلمه اولی کالنقطه است و درین مقام صاحب فتوحات مکیه نیز گفته است که جمع محمدی اجمع است از جمع بی پایان الٰهی جل سلطانه و چون بعنایت الله سبحانه وسعت بیچونی مرتبه وجوب تعالت وتقدست پرتو انداز دو احاطه بیکیفی آن مرتبه مقدسه ظاهر گردد و عالم بتمامه با این طول و عرض حکم جزو لا یتجزے پیدا کند نسبت بدریاے بی پایان چیزے را که اول نقطه مییافت این وقت دریای بی پایان مییابد و دریاے محیط را از جزء لا یتجزی خردتر می بیند ازینجا کسے گمان نکند که ولایت افضل از نبوت باشد زیراکه ولایت مناسب کلمه اولی است و نبوت ملائم کلمهٔ ثانیه زیراکه گوییم نبوت عبارت از حصول هر دو کلمهٔ قدسیه است عروج

واغفر لنا انک علی کل شیء قدیر نصیحت دیگر که بیان آن نموده می آید التزام نماز تهجد است که از ضروریات طریق است در حضور هم بشما هم گفته بود که اگر این معنی معتبر نماید و بیداری خلاف معتاد میسر نشود جمعی از متعلقان را برین امر باید گماشت تا در آن وقت شمارا بالطوع یا بکره بیدار سازند و نگذارند که شما در خواب غفلت افتاده باشید چون چند روز چنین کنند امید است که بی تکلف مداومت دولت میسر گردد و نصیحت دیگر احتیاط در لقمه است چه در کار است که هر چه از هر جا کسی بیارد باید خورد و ملاحظهٔ حل و حرمت شرعی بباید کرد این کس بسر خود نیست تا هرچه داند بکند مولای دارد جل سلطانه که بامر و نهی تکلیف فرموده است و رضا و عدم رضای خود را بتوسط انبیا که رحمت های عالمند علیهم الصلوات والتسلیمات بیان نموده است بی سعادت بنده باشد که خلاف مرضی مولای خود را اتفاقاً نماید و بی اذن مولا در ملک و ملک مولی تصرف کند شرم باید داشت رعایت رضای صاحب مجازی مینمایند و نمیخواهند که دقیقه درین باب فروگذاشت شود و مولای حقیقی بتاکید و مبالغه از امور نامرضی نهی میفرماید و زجر بلیغ مینماید اصلا هیچ التفات بآن نمی نمایند این اسلام است یا کفر نیک تفکر کنید و هنوز هیچ نرفته است و تدارک ما سبق ممکن است که التائب من الذنب کمن لا ذنب له بشارت است و مقصران را مع ذلک اگر کسی مصر بر ذنب بود و بآن خورسند باشد منافق است صورت اسلام دفع عقوبت او ننماید و منع عذاب او نکند زیاده چه تاکید و مبالغه نماید بعاقل تکفیه الاشارة دیگر در مواضع مخوف و در محال استیلاء اعدا از برای امن در خاصیت قراءة سورهٔ لایلاف مجرب است اقل هر روز و هر شب یازده بار بخوانند و در حدیث مصطفویه علیه و علی آله الصلوة والسلام آمده است من نزل منزلاً ثم قال اعوذ بکلمات الله التامات من شر ما خلق لا یضره شیء حتی ارتحل من منزله ذلک والسلام علی من اتبع الهدی

مکتوب هفتادم بمولانا عبدالواحد لاهوری صدور یافته در بیان اسرار و حقائق کعبهٔ معظمه که چنانچه در انسان نمونهٔ عرش است نمونهٔ کعبه هم است و ما یناسب ذلک در انسان چنانچه قلب او نمونهٔ عرش رحمن است جل سلطانه و ظهور قلبی او نمونهٔ ظهور عرشی است از بیت الله نیز در انسان نشانه است که میانه است و از یمین و شمال بیگانه است و بحسن سبقت یگانه است ارباب این دولت عظیم بالاصالت انبیااند علیهم الصلوات والتسلیمات و به تبعیت و وراثت این بزرگواران از امتان ایشان هر کرا این دولت مشرف سازند در اصحاب انبیا علیهم الصلوات والتحیات ببرکت صحبت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات این دولت بیشتر بوده است و بعد از زمان اصحاب قلت پیدا کرده بعد از قرون متطاوله اگر یکی را این دولت بوراثت و تبعیت مشرف سازند مغتنم بود و کبریت احمر باشد و این شخص داخل زمرهٔ اصحاب کرام است علیهم الرضوان و از سابقان است

گشتہ است و امن طریق ہم بواسطۂ غلبۂ سلامت متحقق شدہ است و شوق اداى آن فرض ہم بروجہ کمال است لیکن
تسویف در تسویف است استخارہ بسفر مساعدت کم بینماید و ہر چند نیک متوجہ میشود در راہ رفتن نمیکشاید و وصول بکعبہ
منظر نمی در آید چہ توان کرد تا تاخیر اداى فرض بہمہ عذر ہا سود مند نیست بہر حال بقصد اداى فرض حج بتوفیق اللہ
سبحانہ از خانہ باید بر آمد و بدیدہ و سر قطع مراحل باید نمود اگر وصول متیسر شد نعمتے است عظمٰی و اگر در راہ ماند
امیدوارى نقد وقت است ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شیئ قدیر و صلی اللہ تعالی علی سیدنا محمد و آلہ و صحبہ
و بارک و سلم **مکتوب ہفتاد و سوم** بحضرت مخدوم زادگی مجد الدین خواجہ محمد معصوم سلمہ اللہ تعالٰی صدور
یافت در بیان ظاہر و باطن انسان کامل و ما یناسب ذالک الحمد للہ و سلام علی عبادہ الذین اصطفٰی انسان
عبارت از مجموع خلق و عالم امر است و عالم خلق را صورت و ظاہر انسان تصور مینمایند و عالم امر را حقیقت و
باطن انسان میدانند و اعیان ثابتہ را کہ حقائق ممکنات گفتہ اند باین اعتبار است کہ ممکنات ظلال آن اعیانند
و آن اعیان وصول اینہا است چہ حقیقت و ماہیت ممکنات ہمان ظلال اعیان است کہ ممکنات بآن ظلال
ممکنات گشتہ اند و وجود ظلی پیدا کردہ بخلاف اعیان کہ تعینات وجوبیہ آنجا اثبات مینمایند و فوق مراتب
امکان آنرا میدانند زیرا کہ تعین وحدت و تعین واحدیت را کہ مرتبۂ اعیان ثابتہ است تعین وجوبی گفتہ اند
و سہ تعین دیگر را کہ تعین روحی و تعین مثالی و تعین حسی باشد تعین امکانی دانستہ اند پس تعین وجوبی را کہ
حقیقت تعین امکانی گویند بر سبیل تجوز خواہد بود کہ حقیقت امکانی از عالم امکان خواہد بود کہ از مرتبۂ وجوب اصل شئی
گو با حقیقت سنی است پس انچہ گفتہ اند کہ صوفی کائن و باین است یعنی بظاہر با خلق است و بباطن ایشان
جدا است کہ با حق است سبحانہ مرا و از ظاہر عالم خلق او و داشتہ اند و از باطن عالم امر او را خواستہ اند و این مقام
را کہ جمع بین التوجہین است بس عالی گفتہ اند و مقام تکمیل و ارشاد دانستہ اند و مرتبۂ دعوت انگاشتہ
و این فقیر را درین موطن معرفت خاصہ است و آن آنست کہ شخصے باشد از اخص خواص کہ نسبت او بمجموع
عالم خلق و عالم امر صورت و ظاہر بود و حقیقت و باطن او ہمان اسم بود کہ مبدا تعین او ست با اسماء و شیونات
دیگر کہ کالاصل اند مر آن اسم را حتی انتہت الی حضرت الذات المجردۃ عن الشیون و الاعتبارات این عارف
تام المعرفۃ چون جمیع مراتب امکانیہ را طے کردہ و وصول بآن اسم کہ قیوم ست او را میسر شدہ است دانا کہ
او از مراتب امکانیہ کندہ شدہ بآن اسم منطبق گشتہ و بترتیب بر سبیل عروج انًا فانًا بمراتب فوق آن اسم
کہ کالاصل اند مر آن اسم را انطباق یافتہ است و برہمین نمط باحدیت مجردہ رسیدہ پس باینہمہ مراتب انطباق

نبوت بکلمهٔ اولی تعلق دارد ونزول آن به کلمهٔ ثانیه پس مجموع کلمتین حاصل مقام نبوت باشد نه آنکه کلمهٔ ثانیه حاصل مقام نبوت است چنانچه جمعے گمان برده اند وکلمهٔ اولی را مخصوص بولایت داشته اند نه چنین است بلکه هر دو کلمه هم حاصل مقام ولایت اند باعتبار عروج ونزول وهم حاصل مقام نبوت اند بعروج ونزول غایة ما فی الباب مقام ولایت ظل مقام نبوت است وکمالات ولایت ظلال اند مر کمالات نبوت را در مقام سکر هر چه بگویند معذور اند واین فقیر نیز در سکریات بایشان شریک است لهذا در بعض مکاتیب خود کلمهٔ اولی مناسب مقام ولایت نوشته است وکلمهٔ ثانیه را مناسب مقام نبوت سکر هم نعمت عظمی است اگر بصحو آرد واز کفر طریقت باسلام حقیقت برند ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطأنا بصدقة حبیبک محمد علیه وعلی آله الصلوة والسلام و یرحم الله عبدا قال آمینا

مکتوب صد و شصت و دوم بمخدوم زادگی خواجه محمد معصوم صدور یافته در بیان آنکه معاملهٔ بیت الله المقدس فوق تجلیات وظهور است و فوق ظهور عرشی است و در بیان الحاق و وصول بحقیقة کعبه وشوق زیارت صورت بصورت کعبهٔ معظمه

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی ظهور عرشی هر چند فوق همه ظهورات ست اما معامله که به بیت الله مقدس مربوط است فوق ظهورات وتجلیات ست انجام ظهور وتجلی بردن نیک است تجلیات وظهورات حکم محیط دائره دارند واین معامله در حکم مرکز آن دائره است وشک نیست که محیط دائرهٔ با وجود وسعت ظل مرکز دائره است زیرا که همان نقطهٔ مرکز ظل خود را چنین ساخته است و برنگ صد نقطه برآمده محیط دائره گشته است و در ما نحن فیه تعبیر نقطه از قبیل تعبیر باقرب اشیا است والا آنجا نقطه نیز در رنگ دائرهٔ مفقود ست نه ظاهر را آنجا مجال ست ونه مظهر را دران موطن نه اصل گنجایش دارد ونه ظل چه اصل نیز ازان دولت سرا در رنگ ظل در راه مانده است ؎ چگویم با تو از مرغی نشانه ÷ که با عنقا بود هم آشیانه ÷ ز عنقا است نامی پیش مردم ÷ ز مرغ من بود آن نام هم گم ÷ کعبهٔ انبیای بنی اسرائیل علی نبینا وعلیهم الصلوة والتحیات که صخرهٔ بیت المقدس است کمالات ظهورات آن آخر رجوع بکمالات این کعبهٔ معظمه دارند وملحق باین میگردند چه اطراف را غیر از لحوق بمرکز چاره نیست طرق تا بمرکز نرسد که صراط مستقیم ست بمطلب راه نیابد و واشوقاه الی لقاء الکعبة المعظمة قال الله تبارک وتعالی ان اول بیت وضع للناس للذی ببکة مبارکا وهدی للعالمین فیه آیات بینات مقام ابراهیم ومن دخله کان آمنا ولله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا ومن کفر فان الله غنی عن العالمین هر چند بفضل الله سبحانه الحاق بحقیقت کعبه میسر شده است وترقیات بے اندازه بعد از لحوق بوصول پیوسته است الا شوق ملاقات صورت بصورت است حج فرض اکبر

ایشان را انصاف دهاد که بجهل مرکب خود حکم نکنند و هنر را عیب ندانند

مکتوب هفتاد و چهارم

بخواجه هاشم صدور یافته در تاویل کریمهٔ فمنهم ظالم لنفسه الآیة و در بیان کریمهٔ انا عرضنا الامانة الآیة و در بیان خلافت انسان کامل که معاملهٔ او تا بجای میرسد که او را قیوم جمیع اشیا میسازند آن ظالم لنفسه است و مقتصد را ابرار و خلیل تعبیر نموده اند و سابق بالخیرات را محب و محبوب که سر حلقهٔ آن محمد رسول الله علیه و علی آله الصلوة و السلام قال الله تبارک و تعالی و تعاظم ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخیرات باذن الله تعالی و قال الله تعالی انا عرضنا الامانة علی السموات و الارض و الجبال فابین ان یحملنها و اشفقن منها و حملها الانسان انه کان ظلوما جهولا مراد الآیتین ما اراد الله سبحانه و نحن ناولهما بما ظهر لنا ربنا لا تواخذنا ان نسینا او اخطأنا باید دانست که ان الله خلق آدم علی صورته او تعالی از صورت منزه و متعالی ست پس خلق آدم بر صورت او سبحانه باین معنے تواند بود که اگر مرتبهٔ تنزیه را در عالم مثال صورتے فرض کرده شود هر آئینه این صورت جامع خواهد بود که انسان جامع بران صورت موجود گشته است صورت دیگر را قابلیت آن نیست که تمثال آن مرتبهٔ مقدسه تواند بود و مرآت آن تواند گشت ازینجاست که انسان شایان خلافت او تعالی گشته است زیرا که تا بر صورت شی مخلوق نگردد شایان خلافت آن شی نباشد چه خلیفهٔ شی خلف شی است و نائب مناب آن شی است و چون انسان خلیفهٔ رحمان گشت تعالی ناچار تحمل بار امانت را متعین شد لا یحمل عطایا الملک الا مطایاه آسمانها و زمین ها و کوهها جامعیت از کجا یابند تا بصورت او تعالی مخلوق گردند و شایان خلافت او تعالی باشند و تحمل بار امانت او سبحانه نمایند و محسوس میگردد که اگر این بار امانت را فرضاً بآسمان و زمین و کوه حواله نمایند پاره پاره گردند و هیچ اثرے ازانها باقی نماند و آن امانت بزعم این حقیر قیومیت جمیع اشیا است بر سبیل نیابت که مخصوص بکمل افراد انسان ست یعنے معاملهٔ انسان کامل تا بجاے میرسد که او را قیوم جمیع اشیا بحکم خلافت میسازند و همه را افاضهٔ وجود و بقاے سائر کمالات ظاهری و باطنے بتوسط او میرسانند اگر ملک است با و متوسل است و اگر انس و جن است باو متشبث و فی الحقیقت توجه جمیع اشیا بجانب او ست و همه نگران او یند این معنی را دانند یا نه فرموده انه کان ظلوما جهولا کثیر الظلم علی نفسه بحیث لا یبقی من وجوده و لا من توابع وجوده اثرا و لا حکما تا بر خود چنین ظلم ننماید شایان تحمل بار امانت نبود جهولا

انای او حقیقت او گشته است که عالم امر او در رنگ عالم خلق او صورت آن حقیقت شده و این صورت در رنگ جامه است مر آن حقیقت را که همچون شخص لابس است مر آن جامه را و چون دیگران را اطلاق انا مقصور بر عالم خلق و عالم امر ست لاجرم صورت و حقیقت اینها همین عالم خلق و عالم امر باشند و آن اسما که مبادی تعینات ایشانند بیش از قیوم ایشان بناشند سوال عارف هر چند بکمال معرفت پیدا کند از جمله ممکنات است و از امکان بوجوب متصف نمیگردد پس اسمے که قیوم اوست و از مرتبه وجوب است چگونه حقیقت او بود و جزو او باشد جواب گوئیم که این حقیقت باعتبار شهود است نه به اعتبار وجود تا محظور لازم آید چنانکه بقا بالله گفته اند این شهود مجرد تخیل نیست ثمرات و نتائج بران متفرع است ؎ فریاد حافظ اینهمه آخر بهرزه نیست ؛ هم قصه غریب و حدیث عجیب است ؛ پس محقق شد که مجموع صورت و حقیقت دیگران است صورت این عارف است که نسبت بحقیقت این صورت همچون جامه یکتا است نسبت بشخص لابس آن جامه پس دیگران از حقیقت آن چه دریابند و چه فهم کنند و غیر از مماثل صور و حقائق خود ها چه تصور نمایند معرفت این عارف مستلزم معرفت حق است سبحانه اذا راوا ذکر الله سبحانه نشان شناسنت الٰهی چیست آنکه دوستان خود را کردی که هر ایشان را شناخت ترا یافت و تا ترا نیافت ایشانرا نشناخت و آنچه فقیر در بعضے کتب و رسائل خود نوشته است که عارف تام المعرفة بعد از رجوع بدعوت بکلیت خود متوجه عالم میگردد نه آنکه ظاهرش بخلق است و باطنش بحق جل سلطانه مراد از ان کلیت عالم خلق و عالم امر اوست چنانچه متعارف قوم است یعنی بعالم خلق و عالم امر هر دو متوجه دعوت میگردد نه آن حقیقت و باطن که این فقیر در بالا نوشته است و اسم قیوم و ما فوق آن مراد دانسته توجه او بحق جل و علا معنی ندارد که از عالم وجوب است چنانچه گذشت پس بهر تقدیر در وقت رجوع توجه عارف کامل بتمام بجانب خلق است و آنکه بکرو بخلق وارود روے دیگر بحق جل و علا وارد در توسط سیر است لیکن از ان شخص سالک بلند تر است که رو بیش بتمام بحق است جل و علا سلطانه زیرا که این شخص ورا و اے حقوق عباد ناقص است و آنکه ادای هر دو حق حق خالق جل و علا و حق مخلوق مهما امکن بجای آرد و خلق را بجانب خالق میخواند جل سلطانه پس نسبت او اکمل باشد باید دانست که توجه بحق جل سلطانه بعد ے طلبد و بعد در حق این عارف نصیب دیگران گشته است که متوجه محتاج اند هیچکس دیده که بخود متوجه باشد فکیف که از خود نزدیکتر باشد که توجه بوی صورت ندارد این عدم توجه از خصایص کمالات آن عارف است دوو دنیان نزدیک است که آنرا نقص انکار ند و توجه را از عدم توجه کمال تصور نمایند حضرت حق سبحانه و تعالے

باید طلبید سلّمکم الله سبحانه عما لا یلیق بجنابکم در محن و بلیات دنیویه مر دوستان را کفارتست مر زلات ایشان را
تضرع و زاری و بالتجا و انکسار عفو و عافیت از جناب قدس او تعالی باید طلبید تا زمانیکه اثر اجابت مفهوم شود
و تسکین فتن معلوم گردد هر چند دوستان بخیر اند ایشان در همین کار اند اما صاحب معامله حق باین کار است
دارو خوردن و پرهیز نمودن کار صاحب مرض است دیگران بیش از اعوان او نیستند در ازالهٔ مرض حقیقت
معامله آنست که هر چه از محبوب حقیقی برسد با کشادگی جبین و فراخی سینه او را بمنت قبول باید کرد بلکه بآن متلذذ
باید گشت رسوائی و بی ناموسی که مراد محبوب است نزد محب بهتر از ناموس ؎ ننگ و نام است که مراد نفس
و دوست اگر این معنی در محب حاصل نگردد در محبت ناقص است بلکه کاذب ؎ گر طمع خواهد ز من سلطان دین
خاک بر فرق قناعت بعد ازین ؎ جناب شریعت مآب چون از خدمت برگشته آمدند از احوال سفر و
تنگی احوال مسافران بیان نمودند فاتحه سلامت و عافیت ایشان خوانده شد ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او
اخطانا ربنا و لا تحمل علینا اصرا کما حملته علی الذین من قبلنا ربنا و لا تحملنا ما لا طاقة لنا به واعف عنا واغفر لنا و
ارحمنا انت مولنا فانصرنا علی القوم الکافرین سبحان ربک رب العزة عما یصفون و سلام علی
المرسلین و الحمد لله رب العالمین **مکتوب هفتاد و ششم** بمولانا فرخ حسین صدور یافته
در بیان حقیقت عرش که برزخ است در میان عالم خلق و امر و از هر دو رنگی دارد و از جنس
ارض و سما نیست و بیان کرسی و وسعت آن ؛ الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی عرش مجید از عجائب
مصنوعات حق است سبحانه برزخی ست میان عالم خلق و عالم امر در عالم کبیر که هم رنگی زین دارد و هم رنگی زان
و عالم خلق که در شش روز خلق شده است و از زمین و کوهها و آسمانها که در کریمه خلق الارض فی یومین الخ
واقع شده است ایجاد عرش بر خلق اینها مقدم است چنانچه فرموده تعالی و تقدس هو الذی خلق السموات والارض
فی ستة ایام و کان عرشه علی الماء بلکه تقدم خلق نیز از این کریمه مفهوم میگردد و پس عرش مجید چنانچه از جنس ارض
نیست از جنس سموات هم نیست چه او حظا وافر از عالم امر هم دارد و اینها ندارند غایة ما فی الباب چون او را
بسموات مناسبت بیشتر است نسبت بزمین ناچار معدود در سموات ست والا فی الحقیقت چنانچه او از ارض
نیست از سما هم نیست پس لاجرم آثار و احکام ارض و سما جدا باشند باقیماند معامله کرسی که از کریمه وسع کرسیه
السموات والارض مفهوم میشود که کرسی نیز از سموات جدا است و وسع جمیع اینها است شک نیست که کرسی از عالم امر نیست
که آنرا در تتمه عرش گفته اند و معامله عالم امر فوق عرش است چون از عالم خلق بوده خلق او از سموات جدا باشد باید که خلق او

کثیر الجهل بحیث لا یکون له علم ولا ادراک بالمطلوب بل عجز عن الادراک وجهل عن العلم بالمقصود واین عجز وجهل در آن موطن کمال معرفت است لان اجهلهم اعرفهم ثمه ولا شک ان اعرفهم احق بحمل الامانة این دو وصف گویا علت اند از مر حمل بار امانت را این عارفی که بمنصب قیومیت اشیا مشرف گشته است حکم وزیر دارد که مهمات مخلوقات را باو مرفوع داشته اند هر چند انعامات از سلطان است اما وصول آنها مربوط بتوسط وزیر است رئیس این دولت ابو البشر حضرت آدم است علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام واین منصب عالی بالاصالة مخصوص بانبیاء اولی العزم است علیهم الصلوات والتحیات وبه تبعیت و وراثت بزرگواران هر کرا باین دولت مشرف سازند بکریمان کارها دشوار نیست و طائفه اولی از وارثان کتاب که برگزیدگان از عباد او تعالی اند همین ظالم لنفسه است که بمنصب وزارت وقیومیت مشرف است و طائفه ثانیه ازین برگزیدگان که تعبیر ازان بمقتصد فرموده است آنانند که بدولت خلت مشرف گشته اند و صاحب سر و اهل مشورت اند هر چند معامله وکاروبار بادشاهست بوزیر مربوط است اما خلیل ندیم است و صاحب انس والفت است این از برای فرحت خود است وآن از برای مهمات دیگران ستانستان ما بینها وسر حلقه این مقام عالی حضرت ابراهیم خلیل الرحمان است علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام و هر کرا باین مقام عالی مشرف سازند و فوق مقام جانب مقام محبت است که طائفه ثالثه که سابق بالخیرات اند بآن مقام اعلی مشرف گشته اند یار و ندیم دیگر است و محب و محبوب دیگر اسرار ومعاملات که محب و محبوب می گذرد یار و ندیم را انجا چه مدخل هر چند در وقت کمال انس والفت سرار حقیقت محبت را بخلیل جلیل القدر درمیان میتوان آورد و او را محرم اسرار محب و محبوب میتوان ساخت سر حلقه محبان حضرت کلیم الله است علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام وسر گروه محبوبان خاتم الرسل است علیه وعلیهم الصلوة والتحیات والتسلیمات وبه تبعیت و وراثت این صاحب دولتان هر کرا باین دو مقام مشرف سازند و مقاماتیکه مقام محبت اند در مکتوبی از مکتوبات این فقیر ذکر یافته اند و صدر نشین آنجا نیز محمد رسول الله است علیه وعلی آله الصلوة والسلام همه داخل مقام سابقان است که نصیب فرقه ثالثه است از وارثان کتاب ربنا آتنا من لدنک رحمة وهیئ لنا من امرنا رشدا والسلام علی من اتبع الهدی

مکتوب هشتاد و پنجم

بمیرزا مظفر صدور یافت در بیان آنکه محن و بلیات مر دوستان را کفارت است که بتضرع وزاری عفو و عافیت

صاحب شعور است و بعلم و معرفت خود معمور و مزیت دیگر مر قلب را آنست که بیان مینمائیم نیک استماع نمائی مجموع انسان که آنرا عالم صغیر نامند هرچند مرکب از عالم خلق و عالم امر است امّا آنرا هیئت وحدانی حقیقی حاصل است که آثار و احکام بران هیئت مرتب است و عالم کبیر را این هیئت حاصل نیست اگر هست اعتباری ست پس فیوضی که از راه این هیئت وحدانی بانسان و بتوسط او بقلب انسان میرسد عالم کبیر و عرش مجید که ما بچون قلب است مر آن عالم را ازین فیوض و برکات قلیل النصیب است و ایضاً جزو ارضی که فی الحقیقت خلاصهٔ مخلوقات است و باوجود دوری از قرب ظهورات است کمالات آن در مجموعهٔ عالم صغیر سرایت نموده است و در عالم کبیر فی الحقیقت چونکه مجموعه نیست این سرایت آنجا مفقود است پس قلب انسان این کمالات را نیز دارد بخلاف عرش مجید باید دانست این فضائل و کمالات که در قلب اثبات نموده می آید چون نیک ملاحظه نماید داخل فضل جزئی است فضل کلّی مر ظهور عرشی راست بمثل عرش و مثل قلب چنان میباید که گویا آتشے است وسیع که دشت و صحرا منوّر ساخته است و ازان آتش مشعلے گیرآمده است که بواسطهٔ لحوق بعضے امور نورانیت دیگر پیدا کرده است که در آن آتش نیست و شک نیست که این زیادتی جز فضل جزئی اثبات نمی نماید والله سبحانه اعلم بحقائق الامور کلها ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شیٔ قدیر وصلی الله تعالیٰ علی سیدنا محمد وآله واصحابه اجمعین وبارک وعلی جمیع الانبیاء والمرسلین والملائکة المقربین اجمعین

مکتوب هفتاد و هشتم

بمولانا حسن برکی صدور یافته در جواب عریضهٔ او که اعتراضات بر طور کلام صوفیه نموده بود و در آخر مکتوب نوشته بود که گویا هر حکمی از احکام شرعیه دریچه ایست که موصل است بشهر مقصود و در استفسارهای دیگر که نموده شد الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی صحیفهٔ شریفه اخوی شیخ حسن اکن الله تعالیٰ حاله رسید چون بوی از تشرع و تحقات داشت خوشوقت گردانید نوشته بودند که سلوکے که مشهور است و معتقد سالکان که مفهوم ما است این ست که مبتدی را ذکر باید گفت تا وقتیکه دل گویا شود و بازتا وقتیکه از ذکر گفتن باز ایستد و محل الهامات و تجلیات شود و سالک بمقام فنا رسد که اول قدم ولایت است و گفته اند که فنا آنست که از دید و دانش سالک آنچه مسمی بالغیر است رخت بر بندد و بغیر از واجب تعالیٰ و تقدس در دید و دانش سالک نماند که آنرا شهود و مشاهده وغیرها گفته اند مقصود آنکه بزعم خود حق را می بیند تعالیٰ و مسمّی بالغیر نمی بیند و وین را استغراق حقیقت می نامند و نوشته اند که فقیر را این معارف و مانند این معارف ازینجا میسر و زیرا که اگر مقصود ایشان آنست که

در ماوراء این شش روز بود و درین معنی هیچ محظور لازم نمی آید چه تمام عالم خلق را درین شش روز خلق نفرموده است
تعالی که خلق نار که از عالم خلق است در ماورای این شش روز است و تقدم دارد بر این شش چنانچه گذشت و
چون معاملهٔ کرسی نیک بر ما مکشوف نشده است تحقیق آنرا بر وقت دیگر انداختیم که از کرم حق جل و علا امیدواریها
داریم رب زدنی علماً ازین تحقیق دو اعتراض قوی دفع گشت یکی آنکه چون زمین و آسمانها نبوده تعیین و تخصیص شش روز
از کجا بوده و یوم الاحد از یوم الاثنین چگونه جدائی داشته و یوم الثلثاء از یوم الاربعاء چه نوع ممتاز بوده و یوم الخمیس از
یوم الجمعه چگونه متمیز گشته و چون سبقت خلق عرش بر خلق ارض و خلق سموات معلوم گشت حصول زمانه متصور شد و ثبوت
ایام بوضوح انجامید و اعتراض مندفع گشت چه در کار است که امتیاز ایام مخصوص بطلوع و غروب آفتاب بود چه
در بهشت این طلوع و غروب نیست و امتیاز ایام ثابت است کما ورد فی الاخبار اعتراض دوم که
مندفع شد و مخصوص بعلوم این فقیر است آنست که در حدیث قدسی آمده است جل سلطانه لا یسعنی ارضی
ولا سمائی ولکن یسعنی قلب عبدی المومن ازین حدیث مفهوم میشود که ظهور اتم مخصوص بقلب عبد مومن
است و غیر او را این دولت میسر نشده است و تو در مکتوبات خود خلاف آن نوشته که ظهور اتم
مر عرش مجید است و ظهور قلبی لمعهٔ ایست از ظهور عرشی و از تحقیق سابق معلوم شد که آثار و احکام
عرش مجید از آثار و احکام ارض و سموات علیحده است در ارض و سموات گنجایش نبود و در عرش بود
آرے زمین و آسمان با آنچه در بینهما است قابلیت آن وسعت ندارند غیر از قلب عبد مومن که مستعد این دولت
است پس حصر وسعت قلبی باعتبار ارض و سموات شد نه نسبت بجمیع مصنوعات که شامل عرش مجید هم بود تا خلاف
مفهوم حدیث قدسی متصور باشد فاندفع الاعتراض الثانی ایضاً باید دانست عرش مجید که محل ظهور تام است چون ارض
و سموات را با آنچه در بینهما است در تقابل آن می اندازم بی توقف ناچیز و مضمحل میگردند و اثری از بینها باقی نمی ماند الا قلب
انسانی که منصبغ برنگ اوست باقی میماند و لاشی محض نمیگردد و همچنین ظهوریکه در جانب فوق بماورای عرش
تعلق دارد که از عالم امر صرف است عرش را نسبت بآن مرتبه همین حکم است که ارض و سموات را بنسبت
بعرش بوده است همچنین هر فوق را نسبت بتحت خود همین حکم است الی ان ینتهی عالم الامر بعد از تمامی این اثرهٔ
معامله بحیرت و بجهل و اگر معرفت است هم مجهول الکیفیت است که فراخور عقل و فهم حادث نیست شمهٔ از
کمالات انسانی و قلب انسان نیز بگویم ؎ عیب وی جمله بگفتی هنرش نیز بگوے۔ عرش مجید هر چند اوسع و
مظهر اتم است اما علم بحصول این دولت خود ندارد و شعور باین کمال او را حاصل نیست بخلاف قلب انسانی که

تا از ان ننویسند و چیزها نه پرسند راه گفتگو نیکشاید پرسیده بودند که قلب از جملهٔ ظاهر است یا از جملهٔ باطن ظاهر و باطن
عارف را در مکتوبی بتفصیل نوشته است بملا عبد الحی خواهم گفت که نقل آن بشما فرستند از انجا ملاحظه نمایند و ایضاً
پرسیده بودند طریقیکه بی تجلیات و کشفیات طریق شناختن متوسط و منتهی آن طریق چیست بدانند اگر این سالک
که علم بر احوال خود ندارد و در خدمت شیخ کامل مکمل راه و ان راه بین است علم آن شیخ بحال وی کافی است باعلام
او توسط و انتها را خواهد دانست و نیز اگر آن شیخ او را یک نوع اجازت ارشاد خلق داده است احوال بدان
و مرایای کمالات او خواهد گشت و از انجا مطالعهٔ نقص و کمال خود خواهد نمود و علامت دیگر از برای معرفت انتها
آنست که سالک را غیر از حق سبحانه و تعالی هیچ مالیتی نماند و سینهٔ او از جمیع مالیتهای ماسوا خالی و صاف شده
نهایت را مراتب بسیار است بعضها فوق بعض و قدم اول در نهایت همین است که ذکر یافته و الله سبحانه الموفق
نوشته بودند معارفیکه این بی بضاعت را تسلی میدهد معارف شرعیه است گویا هر حکمی از احکام شرعیه دریچه ایست
که موصل است بشهر مقصود و نشانه است از ان شاه بی نشان و همین بیت نصب العین است ؎ ما بسفر
میرویم عزم تماشا کراست ما بر او میرویم کز همه عالم وراست ؎ این همه معرفت شما بسیار اصلی است و بسی
عالی است و امیدواری بخش است مطالعهٔ این معرفت بسیار محظوظ ساخت و نا ملائمت اول مکتوب را
زائل گردانید حضرت حق سبحانه و تعالی از همین راه بمقصود رساناد و پرسیده بودند که بعضے از رجال و نساء
آیند و طریقه التماس مینمایند و از اکل و لبس که بر ایشان حاصل میگردد پرهیز نمیکنند و میگویند که ما حیلهٔ شرعی آراسته
میسازیم امر بگفتن طریقه هست یا نه طریقه را بایشان بگویند و ترغیب باجتناب محرم نمایند شاید ببرکت طریقه
ازان اشتباه برآیند دیگر از ان دو علم سفید که در جانب شرق عقیب یکدیگر ظاهر شده بودند استفسار
نموده بودند بعد از استفسار یاران درینباب مکتوبی نوشته است بملا عبد الحی خواهد گفت انشاء الله تعالی
که نقل آنرا نیز بشما فرستند و ایضاً پرسیده بودند که ختم کلام الله کردن و نماز نفل گزاردن و تسبیح و تهلیل کردن و
ثواب آنرا بوالدین یا باستاد یا باخوان دادن بهتر است یا بکسے نادادن بهتر بدانند که دادن بهتر است
که هم نفع بغیر است و هم نفع بخود و در نادادن نفع مخصوص بخود است و نیز شاید بطفیل دیگران آن عمل را
قبول فرمایند والسلام **مکتوب هفتاد و هشتم** بداراب خان صدور یافته در بیان محبت و اخلاص
این طائفهٔ علیه که آن محبت و اخلاص رتبهٔ فنا فی الله و بقا بالله است + و ما یناسب ذلک الحمد لله
و سلام علی عباده الذین اصطفی دولت است خوشگوار که در خاندان شما احساس نموده می آید با وجود

حق را جل و علا سلطانه در دنیا به بصر یا به بصیرت دیده میشود اگر باین شهود و رویت شهود دارند پس ایشان نیز مشرک
طریقت باشند و اگر این معنی شعور ندارند پس از چه خبر میدهند و نوشته اند که آنچه می بینند بکل وجه من الوجوه خواه تجلی
صوری باشد خواه معنوی و خواه نوری و غیر ایشان و آن مرئی را که ذات حق میدانند جل و علا من حیث هی که آنچه
مسمی بالغیر است ظهور او میدانند نزد این فقیر بیحاصل دور از کار است و خلاف نص کریمه لیس کمثله شیء و کریمه
لا تدرکه الابصار شاهد این معنی است پس این قوم چه می بینند و چه میدانند که میگویند که غیر حق نمی بینیم جل و علا و
نمیدانیم که آنها عبارت از شهود و مشاهده کرده اند و این همه اندیشه ها که در تدبیر اهل و عیال خود مینماید غیر است
یا نه بدانید و آگاه باشید که این همه درازنفسیها و اعتراضات نالائم که بر مشائخ طریقت کرده اند قدس الله تعالی
اسرارهم منشای آن نارسائی است مراد این بزرگواران توحید شهودی که یکی را دیدن است مربوط به
نسیان ماسوای است از ضروریات طریقت این بزرگواران است تا این نشود از گرفتاری اغیار خلاصی
نگردد و شما باین دولت و ارباب این دولت سخریت مینمائید شهود و رویت که در عبارت اکابر مشائخ قدس
الله تعالی اسرارهم واقع میشود کنایت از حضور بیچونی اوست تعالی و تقدس که مناسب مرتبه تنزیه است
و از حیطه ادراک که از عالم چون است بیرون است و این دولت حضور را در دنیا مخصوص بباطن داشته اند
ظاهر را همه وقت از دو رنگی چاره نیست لهذا گفته اند در عالم کبیر چنانچه مشرک و موحد است در عالم صغیر نیز مشرک
و موحد جمع است باطن کامل همه وقت موحد است و ظاهر آن مشرک پس باطن کامل بخدا باشد جل و علا و
ظاهر او در تدبیر اهل و عیال بود و هیچ محظور لازم نیاید اعتراض نافهمیدگی است زنهار این قسم سخن نکنند
و از غیرت خداوندی جل سلطانه بترسند مدعیان این وقت ظاهر اشعار را در شورش می آرند ملاحظه بزرگان ضرور نیست
اگر بر محدثات و مخترعات مدعیان سخن کنند گنجایش دارد اما آنچه مقرر قوم است و لا بد این راه است
آنجا سخن گفتن نامناسب است شما در رسائل و مکتوبات فقیر دیده باید که از توحید شهودی چه قدر نوشته
است و آنرا از ضروریات راه قرار داده بایستی این معنی را استفسار می نمودید و بحسن ادب
سوال میکردید این گلیست که از مفارقت مرحومی مولانا احمد علیه الرحمة شگفته است در حیوة مولانا ظاهرا
این قسم سخن از شما بظهور نمی آمد نیک واقع شد که نوشتید و تنبیه یافتید و بیشتر هم آنچه رود هر نویسید و ملاحظه
صحت و سقم نکنید اگر صحیح است باعث مسرت است و اگر سقیم است سبب انتباه است بهر حال از نوشتن
تقاعد نکنید بعد از رسالی کتابت شما همراه قافله می آید در رساله یکبار هم نصائح ضروریه ضرور نیست

که در نظر شان تنزیه در آمده است والا تشبیه را چه یارا که با تنزیه حقیقی جمع شود در شعشعان انواران مضمحل و ناچیز نگردد ع بلی هرجا شود مهر آشکارا * سها را جز نهان بودن چه یارا * حضرت حق سبحانه و تعالی بحقیقت اسلام حقیقی مشرف گرداناد بالنبی و آله الامجاد علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات مولانا بابو چون بر سر راه بود بچند کلمه اختصار افتاده السلام علیکم و علی من لدیکم * مکتوب هشتادم بشیخ حامد نهاری صدور یافت در بیان آنکه پرسیده بود که در تمهیدات عین القضاة مینویسد شما که خدا میدانید جل شانه نزد ما محمد است علیه الصلوة والسلام و شما که محمد میدانید نزد ما خدا است جل سلطانه * الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی * صحیفه شریفه که از کمال محبت و اخلاص و وفور مودت و اختصاص نوشته ارسال داشته بودند رسیده فرحت فراوان رسانید حضرت حق سبحانه و تعالی برین دولت استقامت کرامت فرماید که محب هر طائفه با آن طائفه است المرء مع من احب حدیث نبویست علیه و علی آله الصلوة والسلام معنی عبارت تمهیدات عین القضاة استفسار نموده بودند که میگویند شما که خدا میدانید جل و علا نزد ما محمد است علیه و علی آله الصلوة والسلام شما که محمد میدانید علیه و علی آله الصلوات والتحیات نزد ما خدا است جل سلطانه مخدوما مثل این عبارت که مبنی از توحید و اتحاد است در غلبات سکر که مرتبه جمع است و معبر بکفر طریقت از مشائخ قدس الله تعالی اسرارهم صدور می یابد و امتیاز و اثنینیت از نظر شان مرتفع میگردد ممکن را عین واجب می یابند تعالی بلکه ممکن را نمی یابند و جز واجب تعالی مشهود شان نمی ماند برین تقدیر معنی آن عبارت این بود که امتیازی و اثنینیتی که نزد شما در میان خدا جل و علا و در میان محمد علیه و علی آله الصلوة والسلام حاصل است نزد ما آن امتیاز ثابت نیست و مغایرت نه بلکه آن یکی که منزه از یکی ست نیز عین دیگر است هرگاه بسائر ممکنات نسبت مغایرت مرتفع میگردد محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم که مظهر اتم کمالات اوست تعالی نسبت امتیاز او چگونه ثابت بود این دید مخصوص بمرتبه جمع است و چون سالک زین مقام بلند رود و چشم از افراط سکر باز کشاید محمد را بنده یابد و رسول وی داند تعالی چنانچه در ابتدا میدانست النهایة هی الرجوع الی البدایة شنیده باشند بدانند که اشتراک در میان مبتدی و منتهی در صورتست موجب بتاب منتهی است والا ع چه نسبت خاک را با عالم پاک * زیرا که متوسط را با منتهی نسبت نبود و مبتدی دور از معامله را با وی چه نسبت بود ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شیء قدیر والسلام علیکم و علی من لدیکم * مکتوب هشتاد و دوم به محمد مراد قوربیگی صدور یافته در انذار نصیحت و اجتناب از مزخرفات دنیای دنیه و ما یناسب ذلک

اسباب غنا و با حصول مواد استغنا نیاز مند نیست بفقرا و خدمتگار نیست باین طبقهٔ علیا که منبئی از محبت و اخلاص این طائفه علیه است و مشعر از مودت و اختصاص این فرقهٔ ناجیه محبان این طائفه را بشارت المرء مع من احب کافیست و جلیسان این طبقهٔ را نوید هم قوم لا یشقی جلیسهم وافی و چون بعنایت الله سبحانه این محبت استیلا پیدا کند و غالب آید بر نهجی که غیر این محبت را در دل نگذارد و گرفتاریهای دیگر بتمام از دل رخت بندد و لوازم محبت که اطاعت محبوب است و طبر او بر پا بودن است و با خلاق و اوصاف او متخلق شدن است ظاهر گردد این زمان فنا در محبوب حاصل میشود و تشبیه بفنا فی الشیخ که زینهٔ اول است درین راه و این فنا فی الشیخ ثانیا وسیلهٔ فنا فی الله میگردد که بقا بالله بران مرتب است که محصل ولایت است بالجمله اگر در ابتدای بی توسط احدی محبت و انجذاب محبوب حقیقی میسر گردد دولتی ست عظیم که محصل فنا و بقا است والا از متوسط کامل مکمل چاره نبود و اول مراد خود را در مرادات او باید در باخت و در وی فانی باید گشت تا آن فنا وسیلهٔ فنا فی الله گردد و از گرفتاریهای ماسوا بتمام خلاص گردد و بدرجات ولایت رساند

بر شکر غلطیدای صفرائیان ۞ از برای کوری سودائیان ۞ امثال این سخنان از برای تنویه و تشویق طالبان و مهوسان ایراد نموده می آید والله سبحانه الموفق بقیة المرام رافع رقیمه فقیر محمد قاسم بزرگ زاده است و در خدمت فقرا بوده اما در حجر بیت برادر کلان بناز نعم کلان شده است و محنتهای روزگار کم دیده شوق ملازمت شما دارد اگر داخل ملازمان سرکار خود ساخته بحال او التفات مرعی دارند از کرم بعید نخواهد بود زیاده چه تصدیعه دهد والسلام

مکتوب هشتاد و نهم بشیخ یوسف برکی صدور یافته در جواب رسالهٔ او که نوشته بود مشتمل بر اعراض از کفر حقیقی و مشعر از اقبال باسلام حقیقی و ما نیاسب ذلک

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی رسالهٔ که نوشته حوالهٔ مولانا عبدالحی نموده بودند که بفقیر رسانند در روزی که مولانا تاجی بالبوراهی میشد آن رساله را آورده حاضر ساخت چون مطالعه نموده شد باعث فرحت گشت که مشتمل اعراض از کفر بوده است و مشعر از اقبال باسلام چنانچه اسلام مجازی از کفر مجازی بهتر است اسلام طریقت نیز به از کفر طریقت است در کفر طریقت همه سکر است و در اسلام طریقت همه صحو چنانچه صحو مجازی به از سکر مجازی است صحو طریقت نیز بهتر از طریقت سکر است ثمرهٔ کفر طریقت تشبیه است و نتیجهٔ اسلام طریقت تنزیه هر قدر فرق که در میان تشبیه و تنزیه است همانقدر فرق در میان کفر و اسلام طریقت است طائفهٔ که جمع میان تشبیه و تنزیه اختیار کرده اند و آنرا کمال دانسته اند و آن تنزیه نیز از جملهٔ تشبیه است

بی تقریب بمستحق و غیر مستحق میدهند اما یک جیتل در ادای زکوة ایشان را در مصرف دادن متعسر است نمیدانند
که یک جیتل در زکوة ایشانرا در مصرف دادن به از لکها صدقهٔ نافله است در ادای زکوة مجرد امتثال امر مولی
است جل سلطانه و در صدقهٔ نافله بسیار است که منشای آن هوای نفسانی بود لهذا در فرض ریا را گنجایش نیست
و در نفل جولانگاه ریا است ازینجاست که در ادای زکوة اظهار اولی است که نفی تهمت نماید و در صدقهٔ نافله استتار بهتر است که
الیق بقبول است بالجمله از التزام احکام شرعیه چاره نیست تا از مضرت دنیا رستگاری متصور شود اگر بحقیقت
ترک دنیا میسر نگردد از ترک حکمی دنیا کوتهی نکنند و آن التزام شریعت است در اقوال و افعال والله سبحانه الموفق
والسلام علی من اتبع الهدی **مکتوب هشتاد و سوم بمیر محمود صدور یافت در محبت این طائفه علیه که سرمایهٔ
جمیع سعادتها است و ما یناسب ذلک** + الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی احوال و اوضاع فقرای اینحدود
مستوجب حمد است المسئول من الله سبحانه سلامتکم و عافیتکم و ثباتکم و استقامتکم علی جادة الشریعة المصطفویة
علی صاحبها الصلوة والسلام والبرکة والتحیة طریقه که اخوی اعزی ارشدی ازین فقیر اخذ نموده بودند هر چند
بواسطهٔ قلت دریافت صحبت که اصل عظیم است نزد این بزرگواران برکات و ثمرات لائقه بر آن اخذ مترتب
نشده باشد اما اگر شمهٔ از نسبت باطنی که از لوازم طریقه است مانده باشد دولتی است عظمی پس این امر معنی حب
برکت اولی که در صحبت اول مبتدی رشید این طریقهٔ علیه را بحصول می پیوندد دوام توجه قلب است بمطلوب
حقیقی جل سلطانه و در اندک فرصت این دوام توجه بنسیان ماسوی می رساند که اگر فرضاً عمر طالب هزار سال
وفا کند غیر حق سبحانه در دل خطور نکند بواسطهٔ نسیانی که او را از ماسوی حاصل شده است اگر بتکلف و تعمل ماسوای
را بیاد او بدهند یاد نکند و چون این نسبت حاصل شود قدم اول درین راه زده باشد از قدم ثانی و ثالث و
رابع الی ماشاء الله تعالی چه نویسد التقلیل یدل علی الکثیر والقطرة تنبئ عن البحر الغدیر مقصود ترغیب احباء است
حضرت حق جل و علا نافع گرداناد و میان عبدالعظیم کیفیات احباء محبت اخلاص ایشانرا زبانی بیان نموده بودند
گفتگو آورده السلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوة والسلام **مکتوب
هشتاد و چهارم بشیخ حمید بنگالی صدور یافته** بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی اخو
ارشدی میان شیخ حمید عجب انزوا و اختیار نموده اند که سلام و پیام راهم آنجا گنجایش کمتر است درین هفت و هشت
سال یک کتابت از جانب شما رسیده آنهم ناتمام و بی سر انجام کتابتها که ازینجانب میرود معلوم نیست که بشما میرسد
یا نه اخوی اعزی شیخ عبدالحی چون متوجه وطن خود بوده بود گفته که یکبار خود را بشما رساند و بر احوال شما مطلع گردد

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی می‌ترسم مبادا یاران نیک فرجام بمزخرفات دنیای دنیه که بظاهر طراوت و حلاوت دارد و در رنگ طفلان فریفته گردند و بدلالت دشمن لعین از مباح بمشتبه و از مشتبه بمحرم گرایند و از مولای خود جل سلطانه خجل و شرمنده مانند و در توبه و انابت قدم راسخ باید داشت و منهیات شرعیه را سم قاتل باید انگاشت

همه اندر زمن تو بود نیست ٭ که تو طفلی و خانه رنگین است ٭

حضرت حق سبحانه وتعالی به کرم خویش دائرهٔ مباح را بر عباد وسیع ساخته است بیدولتی باشد که از تنگی سینه اینهمه وسعت را تنگ انگاشته در ماورای این دائرهٔ وسیع قدم نهد و از حدود شرعیه تجاوز نماید و در مشتبه و محرم افتد ملتزم حدود شرعیه باید بود و سرموی ازان حدود تجاوز نباید نمود نمازگزاران و روزه داران برسم و عادت بسیارند اما پرهیزگاران که محافظت حدود شرعیه نمایند اقل قلیل‌اند و فارقیکه محق را از مبطل جدا سازد همین پرهیزگاریست چه صوم و صلوة بصورت از هر دو بوجود می‌آید قال علیه وعلی آله الصلوة والسلام ملاک دینکم الورع وقال علیه وعلی آله الصلوة والسلام لا تعدل بالورع شیئا یاران هرچند طعامهای پرتکلف میخورند و لباسهای پرزرق میپوشند اما التذاذ و انتفاع در طعام و لباس فقر است

آنکه آن داد بشاهان بگدایان این داد

ازان تا این فرق بسیار است چه آن از رضای مولی جل سلطانه بعید است و این برضای او تعالی نزدیک نیز محاسبهٔ آن ثقیل است و محاسبهٔ این خفیف ربنا آتنا من لدنک رحمة وهیئ لنا من امرنا رشدا برخوردار بی سلطان مراد توفیق توبه و انابت یافته است و طریقه را اخذ نموده از حضرت حق سبحانه وتعالی اثبات و استقامت مسئول است والسلام علیکم وعلی سائر الاخوان

مکتوب هشتاد و دوم بخواجه شرف الدین حسین صدور یافت در اجتناب از دنیای دنیه وتحریص نمودن بر شریعت غرا و ما یناسب ذلک

اللهم صغر الدنیا باعیننا و کبر الآخرة فی قلوبنا بحرمة حبیبک علیه وعلی آله الصلوة والسلام فرزند عزیز با تمیز زنهار بمزخرفات دنیه راغب نشوی و بطمطراقات فانیه فریفته نگردی و سعی نمائی که در جمیع حرکات و سکنات بمقتضای شریعت غرا عمل نموده آید و بر وفق ملت زهرا زندگانی کرده شود اول تصحیح اعتقاد بمقتضای آرای علماء اهل سنت و جماعت شکر الله تعالی سعیهم ضروریست بعد ازان احکام معامله فقهیه عملیه است در ادای فرائض اهتمام تمام باید نمود و در حل و حرمت احتیاط باید فرمود و عبادات نافله در جنب عبادات فرائض کالمطروح فی الطریق اند و از اعتبار ساقط اند اکثر مردم اینوقت در ترویج نوافل اند و در تخریب فرائض در ایتان نوافل عبادات اهتمام دارند و فرائض را خوار و بی اعتبار شمرند مبلغ کلی بتقریب و

متروک گشته است اجر احیای این یک عمل زیاده از ثواب صد شهید فی سبیل الله خواهد بود علی هذا القیاس سائر الاحکام الشرعیة من الحل والحرمة والکراهة وغیرها فرموده اند که وا پس دادن نیم دانگ را بکسیکه از ان کس بستم بی جهت شرعی گرفته باشد بهتر است از آنکه دویست درم تصدق نماید فرموده اند اگر شخصی را عمل صالح در رنگ عمل پیغمبر بود و بر آنکس نیم دانگ از حق کسی مانده باشد آنکس را به بهشت نبرند تا آن نیم دانگ را ادا نماید بالجمله ظاهر را باحکام شرعیه متحلی ساخته متوجه باطن باید بود تا بغفلت آلوده نشود و تحلی باحکام شرعیه بی امداد باطن متعذر است علما فتوی میدهند و کار اهل الله میکنند اهتمام در باطن مستلزم اهتمام ظاهر ست و هر که بباطن پرداز دو از ظاهر دور ماند ملحد ست و احوال باطن استدراج او بید علامت صحت حال باطن اهتمام تحلی ظاهر ست باحکام شرعیه طریق استقامت اینست والله سبحانه الموفق مکتوب هشتاد و دوم

بملا بدیع الدین صدور یافت در رضا بقضا الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی بنده مقبول آنست که فعل مولای خود راضی باشد و آنکه تابع رضای خود است بنده خود است اگر مولی بر حلقوم بنده اجرای کارد نماید باید که بنده در آنوقت شادان و خندان باشد و همان فعل مولی را مرضی خود داند بلکه با آن فعل متلذذ بود و اگر عیاذاً بالله سبحانه او را ازین فعل کراهت پیدا آید و سینه او تنگی آرد و از دائره بندگی دور ست و از قرب مولی مطرود و مهجور چون طاعون مراد اوست تعالی باید که او را مراد خود دانسته شادان و خرم باشند و از استیلای طاعون چین ابرو نشوند و لنگ نباشند بلکه چون فعل محبوب ست بآن متلذذ باشند هر کسی را اجل مسمی است که احتمال زیادتی و نقصان ندارد پس اضطراب چیست نهایت از بلاها عافیت طلبند و از سخط پناه جویند که مرضی او تعالی در دعا و سوال بنده است قال ربکم ادعونی استجب لکم مولانا عبدالرشید آمده احوال آن بقعه را بیان نمود عصمکم الله سبحانه عن البلیات الظاهرة والباطنة مکتوب هشتاد و نهم بسیادت پناه میر محب الله در نصیحت صدور یافته ثبتنا الله سبحانه وایاکم علی جادة آبائکم الکرام بصدقة حبیبه سید الانام علیه وعلیهم الصلوة والسلام احوال و اوضاع فقرای اینجا مستوجب حمد است لله سبحانه الحمد والمنة و ایاد علی نبیه الصلوة والتحیة سرمداً والمسئول من الله سبحانه سلامتکم و عافیتکم و ثباتکم و استقامتکم محذور باد مکرر باشفقت آنکه نا را وقت کار گذشته میرود و هر آنی که میگذرد حطی از عمر کم مینماید و اجل مسمی را قریب میسازد امروز اگر تنبه نشد فردا غیر از حسرت و ندامت نقد وقت نخواهد بود اهتمام باید کرد که درین چند روز حیات بروفق شریعت غرا زندگانی نموده آید تا نجات متصور شود این وقت وقت عمل است و وقت عیش در پیش است که ثمره این عمل است در وقت عمل عیش کردن زراعت خود را سبز خوردن واز

شیخ عبدالحی نزدیک به پنجسال در خدمت بوده است و اکثر خدمت باو تعلق داشته باز علوم و معارف فقیر سیراب است
و از احوال جذبه و سلوک آگاه است بمشار الیه گفته است که چند روز در منزل شما اقامت نماید و از علوم و معارف آنچه
مناسب وقت و حال بود در میان آرد و احوال گذشته و آنچه نقد وقت بوده باشد از احوال و مواجید همه را بمشار الیه وا
نمایند و بآنچه نصیحت کند باور دارند باقی احوال را مشار الیه مشافهه شما خواهد گفت ان شاء الله تعالی والسلام علیکم
و علی سائر من اتبع الهدی **مکتوب هشتاد و پنجم** بشیخ نور محمد صدور یافته الحمد لله و سلام علی عباده الذین
اصطفی احوال و اوضاع فقرا این حدود مستوجب حمد است و المسئول من الله سبحانه استقامتکم اخوی میان شیخ
عبدالحی هم شهری شما است و بجوار شما آمده است نسخهٔ علوم و معارف غریبه است و چیزهای ضروریهٔ این راه نزد
او موجود است ملاقات او یاران دور افتاده را مغتنم است که نو آمده است و چیزهای نو آورده از فنا و بقا نزد
او نشان است و از جذبه و سلوک نزد او بیان بلکه از ماورای فنا و بقا متعارف و از گذشت جذبه و سلوک
مقرر نیز او آگاه است بلکه توان گفت که او را در آنجا گذرگاه است بیشتری از معارف غریبه مکتوبات
گوش زد او شده است و مهما امکن استفسار نموده دریافته است والله سبحانه الموفق احوال تفصیل بمشار الیه معلوم
خواهند ساخت بزوائد چه پردازد والسلام **مکتوب هشتاد و ششم** بشیخ طاهر بدخشی صدور یافته در
جواب کتابت الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی صحیفهٔ شریفهٔ اخوی اعزی رسید احوال معارف که اندراج یافته بود
بوضوح انجامید مسرور گردانید چه دولت است که محبان و مخلصان دست از همه شسته متوجه جناب قدس او گردند تعالی
ما سوای او را پشت پا زده بکلیت باو سبحانه اقبال نمایند باقی کیفیات مجدد اخوی شیخ عبدالحی شاید تفصیل انماید علوم و
معارف ربانی و کتابتی نزد مشار الیه بسیار است از ان مقوله چیزی نه نوشت عاقبت جمیع امور بخیر باد بالنبی و آله الامجاد
علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات اتمها و اکملها **مکتوب هشتاد و هفتم** بفتح خان افغان صدور یافت
الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی المکتوب شریف که مبنی از کمال محبت و اخلاص فقرا بوده رسید
حضرت حق سبحانه و تعالی بر محبت ایشان استقامت بخشاد و نصیحتی که به دوستان سعادتمند نموده می آید
اتباع سنت سنیه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة است و اجتناب از بدعت نامرضیه است
هر که احیای سنتی از سنن نماید که متروک العمل گشته است آنکس را ثواب صد شهید است فکیف که احیای
فرضی از فرائض یا احیای واجبی از واجبات نماید تعدیل ارکان در نماز که نزد اکثر علمای حنفیه واجب است
و نزد امام ابو یوسف و امام شافعی فرض است نزد بعضی علمای حنفیه سنت است و پیش اکثر مردم این عمل

جانب ہبوط کہ ملاحظہ نمودہ شد می آید اقرب نقطہ بآن نقطۂ اولی نقطۂ اخیر آن دائرہ است اینقدر فرق است کہ آن نقطۂ ثانیہ در عروج معرض از نقطۂ اولی ست و این نقطۂ اخیر مقبل و متوجہ ہمان نقطۂ اولی ست شتان ما بین المعرض والمقبل نقطۂ ثانیہ میل بظہورات نقطۂ اولی دارد و نقطۂ اخیر بنیست ظہورات نمودہ ذات ظاہر را خواہان است فاین ھو من ذلک ربنا اتنا من لدنک رحمۃ وھیئ لنا من امرنا رشدا والسلام علی من اتبع الھدی

مکتوب نود و دوم بمیر محمد نعمان صدور یافتہ در بیان آنکہ ولایت از قرب الہیست و خوارق و کرامات شرط آن نیست و در بیان حکم سجدۂ تحیت مر سلاطین را و ما یناسب ذلک الحمد للہ وسلام علی عبادہ الذین اصطفی سیادت مآب اخوی اعزی میر محمد نعمان خوشوقت باشند و بدانند کہ ظہور خوارق و کرامات شرط ولایت نیست چنانچہ علما مکلف بحصول خوارق نیستند اولیا نیز بظہور خوارق مکلف نیند چہ ولایت عبارت از قرب الہیست جلسلطانہ کہ بعد از نسیان ما سوی باولیاء خود کرامت میفرمایند شخصی را این قرب عطا فرمایند و از احوال مغیبات محدثات ہیچ اطلاع ندہند و شخصی دیگر باشد کہ او را ہم این قرب دہند وہم اطلاع بر مغیبات بخشند و شخصی ثالث را از قرب ہیچ ندہند و اطلاع بر مغیبات بخشند شخص ثالث از اہل استدراج و صفائی نفس او را بکشف مغیبات مبتلا ساختہ است و در ضلالت انداختہ کریمہ یحسبون انہم علی شئی الا انہم ہم الکاذبون استحوذ علیہم الشیطان فانساہم ذکر اللہ اولئک حزب الشیطان الا ان حزب الشیطان ہم الخاسرون نشان حال شان است شخص اول و شخص ثانی کہ بدولت قرب مشرف اند از اولیاء اللہ اند کشف مغیبات نہ در ولایت شان می افزاید و عدم کشف اینہا نہ در ولایت شان نقصان می آرد تفاوت آنہا باعتبار درجات قرب است بسا است کہ صاحب کشف صوری غیبی از صاحب کشف آن صور افضل بود و پیش قدم باشد بواسطۂ مزیت قربی کہ او را حاصل شدہ است صاحب عوارف کہ شیخ الشیوخ است و مقبول جمیع طوائف در کتاب عوارف خود تصریح باین معنی فرمودہ است کہ اگر کسے این سخن را از من باور نکند بآن کتاب رجوع نماید آنجا مذکور است بعد ذکر کرامات و خوارق کہ این ہمہ کرامات و خوارق مواہب حق اند جل سلطانہ گاہ است کہ قومی را بآن مکاشف مشرف سازند و ایشان دولت را بدہند و گاہ است کہ در مرتبۂ فوق آن مقام باشد شخصی زین طائفہ کہ او را ہیچ از کرامات و خوارق ندہند زیراکہ اینہمہ کرامات از برای تقویت یقین عطا میفرمایند و کسے را کہ صرف یقین دادہ شدہ است او را بآن کرامت حاجت نبود و اینہمہ کرامات دون ذکر ذات است و دون تجویز قلب است بذکر کہ بالا ذکر یافتہ است انتہی و امام این طائفہ خواجہ عبد اللہ انصاری کہ ملقب بشیخ الاسلام است در کتاب منازل السائرین فرمودہ

ثمرۂ آن باز داشتن زیادہ چہ تصدیع دہد دولت صوری و معنوی حاصل باد ﴿مکتوب نودم﴾ بمرزا عرب خان در سفارش صدور یافته ایدکم اللہ سبحانہ ونصرکم علی الاعداء الآفاقیۃ والانفسیۃ وحفظکم عن البلیات الصوریۃ والمعنویۃ قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الخلق عیال اللہ فاحب الخلق الی اللہ من احسن الی عیالہ حضرت حق سبحانہ تعالی متکفل رزاق خلائق گشته است پس خلائق در رنگ عیال وے باشند تعالی پس ہر کہ بعیال کسے مواسات کردہ باشد و بار او را بردا شتہ باشد ہر آئینہ آنکس محبوب صاحب آن عیال خواہد بود کہ او را سبکسار ساختہ و مئونت او را بر خود گرفتہ بنا علی ذلک تصدیع جرأت مینماید کہ حافظ حامد مرد صالح و تالی قرآن مجید است کثرت عیال و رمشوش میدارد کہ از عہدۂ شان نمی تواند برآمد مسئول از کرم ایشان امداد و اعانت مشار الیہ ست کریمان را برای کرم بہانہ کافیست والسلام ﴿مکتوب نود و یکم﴾ بحضرت مخدوم زادگی خواجہ محمد سعید کہ از اسرار قاب قوسین او ادنی استفسار نمودہ الحمد للہ وسلام علی عبادہ الذین اصطفی اسرعظیم در مقام قاب قوسین او ادنی بشنو کہ چون انسان کامل بعد از تمام سیر الی اللہ بسیر فی اللہ متحقق شود و متخلق باخلاق اللہ گردد و باجمال این سیر را نیز تمام کند و دائرۂ ظہور عکوس اسماء و صفات را کہ مربوط بسیر فی اللہ بود بانجام رساند شایان آن می گردد کہ معشوق باصالۃ بی شائبۂ ظلیت وے تو ہم حالیت و محلیت در وی ظہور فرماید و چون صفات ذاتیۂ معشوق را از ذات او تعالی انفکاک نیست ناچار ظہور ذات مع الصفات در عین عاشق خواہد بود و دو قوس بحصول خواہد پیوست کہ قوس صفات و قوس ذات بود و این مقام اعلاء مقام قاب قوسین ست کہ متعلق بظہور اصلی ست بی شائبۂ ظلی و اگر بعنایت اللہ سبحانہ عاشق صادق را کمال گرفتاری بذات معشوق پیدا شود بحدیکہ از اسم و صفت ہیچ نخواہد و نیز بفضل خداوندی جل سلطانہ اسم و صفات بتمام از نظر او بخیزد جز ذات ہیچ چیز ملحوظ و مشہود او نماند ہر چند صفات موجود باشد اما مشہود او نبوند درینحال سر او ادنی بظہور می آید و از قوسین اثر نماند اینمقام اعلی چون ہبوط واقع شود قدم اول در عالم خلق نخواہد افتاد بلکہ در عنصر خاک خواہد نشست کہ آن عنصر پاک باوجود دوری و مہجوری اقرب موجودات است بعالم قدس عجب کار و بار است اگر عروج و صعود را اعتبار میکنیم عالم امر را اقرب موجودات میدانیم بلکہ اخفای عالم امر را از ہمہ اقرب میبابیم بعالم قدس و چون نزول و ہبوط نظر می اندازیم دولت قرب نصیب عالم خلق مییابیم بلکہ نصیب عنصر خاک میدانیم بلی نقطۂ اولی از دائرہ چون جانب عروج او را ملاحظہ نمائیم اقرب نقطہ بآن جانب عروج نقطۂ ثانیہ است از ان دائرہ در

نبی است خارق هیچ در کار نیست علماء دعوت بظاهر شریعت مینمایند و اولیا هم دعوت بظاهر شریعت
مینمایند و هم بباطن شریعت میفرمایند اول مریدان و طالبان حق را بتوبه و انابت دلالت مینمایند و باتیان
احکام شرعیه ترغیب میفرمایند و ثانیاً بذکر حق جل و علا سلطانه راه مینمایند و تاکید میفرمایند که جمیع اوقات
خود را مستغرق ذکر الهی جل سلطانه دارد بحدیکه ذکر استیلا فرماید و غیر مذکور هیچ چیز را در دل نگذارد تا آنکه
نسیانی از جمیع ماسوای مذکور حاصل گردد که اگر به تکلف یاد اشیا نماید بیادش نیاید یقین است که ولی را
از برای این دعوت که بظاهر شریعت و بباطن شریعت متعلق است خوارق چه در کار است پیری و مریدی
عبارت است ازین دعوت که بخارق کار ندارد و کرامت او را مساس نیست با آنکه گوئیم مرید رشید و
طالب مستعد هر ساعت در سلوک طریق خوارق و کرامات پیر احساس مینماید و در معاملهٔ غیبی هر زمان
از وی مددی میخواهد و مییابد و ظهور خوارق نسبت بدیگران در کار نیست اما نسبت بمریدان کرامات در
کرامات و خوارق در خوارق است چگونه مرید احساس خوارق پیر نکند که پیر دل مرده را زنده گردانیده
است و بمشاهده و مکاشفه رسانیده نزد عوام احیای جسدی عظیم الشان است و نزد خواص احیای قلبی و روحی
برهان رفیع الشان است خواجه محمد پارسا قدس سره در رسالهٔ قدسیه میفرماید که احیای جسدی پیش اکثر
مردم چون اعتبار داشت اهل الله از ان احیا اعراض نموده باحیای روحی پرداخته اند و متوجه احیاء
دل مرده طالب گشته اند والحق که احیای جسدی نسبت باحیای قلبی و روحی کالمطروح فی الطریق است و
نظر باین داخل عبث چه این احیای سبب حیات چند روزه است و آن احیای وسیلهٔ حیات ابدی است
بلکه گوئیم که فی الحقیقت وجود اهل الله کرامتی است از کرامات و دعوت ایشان خلق را بحق جل سلطانه رحمتی است
از رحمتهای حق جل سلطانه و احیای قلوب اموات آیتی است از آیتهای عظمی ایشان بایشان اهل زمین اند و غنیمت
روزگار اند بهم یمطرون و بهم یرزقون در شان شانست کلام شان دوا است و نظر شان شفا هم جلساء الله هم
قوم لا یشقی جلیسهم و لا یخیب انیسهم علامتی که محق این طائفه از مبطل اینها جدا شود آنست اگر شخصی باشد
که استقامت بر شریعت داشته باشد و در مجلس او دل را بحضرت حق سبحانه و تعالی میلی و توجهی پیدا میگردد و
بروی از ماسوای مفهوم میشود و آن شخص محق است و در عداد اولیا است علی تفاوت الدرجات این همه نظر
بارباب مناسبت است بی مناسبت محض محروم مطلق است ع هر که او روی به بهبود نداشت * دیدن
روی نبی سود نداشت * در مکتوب شریف شمهٔ از حسن نشاء خداطلبی سلطان عهد اندراج یافته بود

که فراست بر دو نوع ست فراست اهل معرفت است و فراست اهل جوع و اهل ریاضت است فراست اهل معرفت متعلق بشناختن استعداد طلاب است و شناختن اولیاء حق است سبحانه که بحضرت جمع و وصل گشته اند و فراست اهل ریاضت و ارباب جوع مخصوص بکشف صور و احوال مغیبات است که بمخلوقات تعلق دارند و چون اکثر از خلائق اهل انقطاع اند از جناب قدس حق جل و علا و اشتغال بر دنیا دارند دلهای ایشان مائل بکشف صور است و باخبار مغیبات مخلوقات است اینمعنی نزد ایشان عظیم ست و گمان میبرند که اینها اهل الله اند و خواص او سبحانه و اعراض مینمایند از کشف اهل حقیقت و متهم میسازند اهل حقیقت را در انچه از حضرت حق سبحانه اخبار مینمایند و گویند که اینها اگر از اهل حق می بودند چنانچه گمان می برند هر آئینه این جماعه خبر میدادند از احوال غیبی ما و از احوال غیبی سائر مخلوقات و چون ایشان را قدرت بر کشف احوال نیست چگونه قدرت خواهد بود بر کشف امور یکه اعلاست از احوال مخلوقات و تکذیب می نمایند فراست اهل معرفت را که بذات و صفات و افعال واجبی جل سلطانه تعلق دارد باین قیاس فاسد خود محروم ماندند این جماعه از علوم و معارف صحیحه این بزرگان و ندانسته اند که حضرت حق سبحانه و تعالی حمایت این بزرگواران فرموده است از ملاحظه خلق و مخصوص گردانیده است ایشانرا بجناب قدس خود جل و علا و مشغول ساخته است ایشانرا بماسوای خود از جهت حمایت ایشان و غیرتی که بر ایشان دارد اگر ایشان باحوال خلق متعرض میشدند صلاحیت حضور جناب قدس در ایشان نمی ماند انتهی کلامه و امثال این سخنان دیگر هم فرموده است و من از حضرت خواجه خود قدس سره شنیده ام که میفرموده که شیخ محی الدین ابن العربی نوشته است که بعضی اولیاء کرام که کرامات و خوارق از ایشان بسیار بظهور آمده است در آخر نفس از ظهور این کرامات نادم بودند و تمنی میکردند که کاش اینهمه خوارق از ما بظهور نمی آمد و اگر تفاضل باعتبار کثرت ظهور خوارق بودی ندامت برین طور معنی نداشتی سوال چون ظهور خوارق در ولایت شرط نبود ولی از غیر ولی چگونه متمیز شود و محق از مبطل چه نوع جدا گردد جواب گو متمیز نشود گو محق و مبطل ممتزج بود اختلاط حق با باطل لازم این نشاء دنیوی ست علم بولایت ولی همچنان در کار نیست بسیارے از اولیاء الله اند که بولایت خود اطلاع ندارند فکیف دیگری را اطلاع بر ولایت شان لازم بود و در نبی از خوارق چاره نبود تا نبی از غیر نبی متمیز شود که علم به نبوت نبی واجب ست و ولی چون بشریعت نبی خود دعوت مینماید معجزه نبی او را کافیست و اگر ولی بما وراء شریعت نبی خود دعوت نمود از خارق چاره نبود و چون دعوت او مخصوص بشریعت

آن درخت از جای خود جنبیده متوجه خدمت آن حضرت شد علیه و علی آله الصلوة والسلام اعرابی چون این حال را مشاهده نمود اسلام آورد و بعد از ان گفت یا رسول الله اگر فرمائی ترا سجده کنم فرمود غیر خدا را جل شانه سجده جائز نیست غیر حق را جل سلطانه اگر سجده تجویز مینمودم میگفتم که زن شوهر خود را سجده کند بعضے از فقهاء هر چند سجده تحیت بسلاطین تجویز نموده اند اما لائق حال سلاطین عظام آنست که درین امر بحضرت حق سبحانه و تعالی تواضع نمایند و این نهایت تذلل و انکسار را بغیر او تعالی تجویز نکنند حضرت حق سبحانه و تعالی عالمے را مسخر ایشان گردانیده است و محتاج ایشان ساخته شکر این نعمت عظمی بجا آورده تواضع چنین را که منبئی از کمال عجز و انکسار است بجناب قدس او تعالی مسلّم دارند و درین امر با و شرکت نجویند هر چند جمعے تجویز این معنی نمایند اما حسن تواضع ایشان باید که تجویز این معنی نکنند هل جزاء الاحسان الا الاحسان چون بادشاه وقت از اقصای ممالک خود مراجعت فرموده بدار الخلافه آمده است متحمل که این فقیر بمشیت حق سبحانه درین نزدیکی بدار الخلافه خود را رساند والباقی عند التلاقی والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات العلی

مکتوب نود و سوم

بخواجه هاشم بدخشی کشمی در بیان آنکه هر کدام از لطائف عالم خلق و عالم امر هم ظاهر دارد و هم باطن و لحوق این باطن باسم قیوم عارف و در بیان آنکه عارف در وقت نزول بقالب ظاهر و باطن متوجه دعوت عبادت است عالم خلق و عالم امر عارف تام المعرفة هر چند هر دو داخل ظاهر و صورت اند نسبت باسم قیوم که وجه خاص اوست که فی الحقیقت باطن و حقیقت آن عارف چنانچه تحقیق آن در مکتوبی تحریر یافته است اما چون این ظاهر و صورت را بجدت نظر که بمحض فضل خداوندی جل سلطانه موهبت گشته است ملاحظه مینمائیم اینجا نیز ظاهر و باطن پیدا میگردد و صورت و حقیقت هویدا میشود نه آنکه عالم خلق را بتمام ظاهر یابیم و عالم امر را باطن چنانچه جمعے گمان برده اند بلکه در هر لطیفه از لطائف عالم خلق و عالم امر هم صورت است و هم حقیقت عنصر خاک هم ظاهر دارد و هم باطن و همچنین اخفا را هم ظاهر است و هم باطن و این باطن که بعالم خلق و عالم امر تعلق دارد در وز بروز بتوسل اعمال صالحه بلکه بمحض موهبت خداوندی جل سلطانه کم کم بآن باطن باسم قیوم مربوط است ملحق میگردد تا بجائیکه ازین باطن هیچ اثری نمی ماند و بجز ظاهر صرف هر چه بود مختفی میگردد و الحاق این باطن باسم قیوم نه بآن معنی است که این باطن در ان اسم حال میگردد یا بآن اسم اتحاد پیدا میکند که آن الحاد است سبحان من لا یتغیر بذاته و لا بصفاته و لا فی اسمائه بحدوث الاکوان بلکه این باطن را باین اسم نسبتی پیدا

رمزی از عدالت والتزام احکام شرعیه رفته بود مطالعهٔ آن فرحت فراوان حاصل گردانید و ذوقی پیدا گشت
حضرت حق سبحانه وتعالی چنانچه عالم را بنور عدل و عدالت بادشاه وقت منور ساخته است شریعت ملت محمدیه
را نیز بحسن اهتمام ایشان نصرت و عزت بخشید محبت آثارا الحکم الشرع تحت السیف رواج شریعت غرا مربوط بحسن اهتمام
سلاطین عظام است اتفاقی چندگاه است که ضعف پیدا کرده است تا چار اسلام ضعیف گشته کفار هند بی تحاشی
هدم مساجد مینمایند و در آنجا تعمیر معبد های خود میسازند و در تانیسر در ون حوض کرکهیت مسجدی بود و مقبره
عزیزی آنرا هدم کرده بجای آن دیهره کلان راست ساخته اند و نیز کفار برملا رسم کفر بجا می آرند و مسلمانان
در اجرای اکثر احکام اسلام عاجز اند روز ایکادشی هنود که ترک اکل و شرب مینمایند اهتمام دارند که در آن
روز در بلاد اسلام هیچ مسلمانی در روز نان نپزد و نفروشد و در ماه مبارک رمضان برملا نان و طعام میپزند
و میفروشند هیچکس از زبونی اسلام منع آن نمیتوانند نمود افسوس صد هزار افسوس بادشاه وقت از
ماست و ما فقیران باین زبونی و خرابی باکرام و اعزاز این صاحب دولتان اسلام رونق داشت
و علما و صوفیه معزز و محترم بودند و بتقویت ایشان در ترویج شریعت میکوشیدند شنیده ام که روزی صاحبقران
امیر تیمور علیه الرحمة بکوچهٔ بخارا میگذشت اتفاقا درویشان خانقاه حضرت خواجهٔ نقشبند قدس سره
در آن کوچه گلیمهای خانقاه خواجه را می افشاندند و از گرد پاک میکردند امیر از حسن نشاه مسلمانی
که داشت در آن کوچه توقف فرمود تا گردهای خانقاه را بجبه و مندیل خود ساخته ببرکات فیوض درویشان
مشرف گردد مگر باین تواضع و فروتنی که باهل الله نموده بود بحسن خاتمه مشرف گشت منقول است که حضرت
خواجه نقشبند قدس سره بعد از وفات امیر میفرمودند تیمور مرد و ایمان برد میدانید که در خطبهٔ روز جمعه نام
سلاطین را که در زینهٔ پایان فرود آمده میخوانند و جهتش چیست این تواضعیست که سلاطین عظام
نسبت بآن سرور و بخلفای راشدین او علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات نموده اند و جائز نداشته اند که
اسامی ایشان با اسامی اکابر دین در یک درجه مذکور شود وفقکم الله سبحانه تذییل ای برادر سجده که عبارت
از جبین بر زمین نهادن است متضمن نهایت تذلل و انکسار است مشعر بکمال تواضع و فروتنی است
لهذا این قسم تواضع مخصوص بعبادت واجب الوجود جل سلطانه داشته اند و غیر او را سبحانه تجویز
ننموده منقول است که حضرت پیغمبر علیه و علی آله الصلوة والسلام روزی براهی میرفتند اعرابی آمده معجزه
طلبید تا ایمان آرد آن سرور فرمود علیه و علی آله الصلوة والسلام آن درخت را بگو که پیغمبر ترا میطلبد

سالک متوجه جناب قدس خداوندی جل شانه بذکر و مراقبه میگردد و ساعة فساعة از ماسوای اعراض مینماید و آن عکوس صور علمیه و صفات واجبی جل سلطانه در بهر آن قوت و غلبه پیدا میکند و بر قرین خود که عدمات است استیلا و تسلط مییابد الا ان حزب الله هم الغالبون معامله تا بجای میرسد که عدمات نه همچون اصل و هیولے بوده است و عکوس را رو به استتار می آرند بلکه تمام از نظر سالک مختفی میگردند و غیر از عکوس با صول وصول خود در نظر او نمی ماند بلکه عکوس که مرایای اصول خود اند نیز از نظر مختفی میگردند چه مرایا را از اختفا چاره نبود و این مقام مقام فناست و بس بلند است و اگر این سالک فانی را بقا بعد فنا بخشند و بعالم باز گردانند عدم خود را در رنگ پوست تنگ که قابل بدن است خواهد یافت و نزدیک است که از غایت بی مناسبتی که بعدم پیدا کرده است تعبیر از آن به پیراهن شعر نماید و از خود مباین یابد اما فی الحقیقت در موطن عدم از وی مباین نشده است و داخل مظان انانیت اوست بالجمله عدم درین مقام جزو مغلوب و مستور اوست و از حالتے که داشت فرود آمده است و تابع بلکه قائم آن عکوس که باو قیام داشته اند گشته است و این فقیر سالها درین مقام بوده است و عدم خود را در رنگ پیراهن شعر از خود جدا مییافته و بعد اللتیا والتے چون عنایات بیغایات خداوندی جل سلطانه شامل حال وگشت دید که آن جزو مغلوب ازین ترکیب انحلال یافته مفارقت گزید و تشخصے که بحصول آن عکوس پیدا کرده بود مفقود ساخت و بعدم مطلق گویا ملحق گشت در رنگ آنکه صورتی را بر کالبد راست سازند و قیام آن بآن کالبد دهند و چون صورت درست شود و ثبات در سوخ پیدا کند آن کالبد را شکنند و قیام او را بکالبد دور ساخته بخود قائم دارند و در ما نحن فیه نیز این عکوس که قیام باو داشتند یافت که قیام خود بلکه با صول خود پیدا کردند این دم اطلاق لفظ انا جز بر عکوس و اصول آن عکوس نماید و جزو عدمی گویا باو مساس نداشت و یافت که حقیقت فنا درین موطن صورت نسبت فنای سابق گویا صورت این فنا بوده است و ازین مقام چون ببقا آورند و بعالم باز گردانند نه آن عدم را که نسبت جزئیت داشت و اصالت و غلبه مر او را بود بازگردانیده مجاور و قرین او ساختند و از حقیقت و صورت او مباین گردانیدند اطلاق لفظ انا بیرون کردند و برای حکم و مصالح آنرا باز در رنگ پیراهن شعر پوشانیدند در بنحالت اگرچه عدم را باز آوردند اما قیام آن عکوس را بآن وابسته نساختند بلکه عدم را بآن عکوس قیام بخشیدند چنانچه در بقای سابق گذشت بهر گاه در آن بقا این نسبت باشد اینجا که حقیقت بقا است این نسبت بر وجه اتم خواهد بود

میشود بر مجهول الکیفیت که موهم حلول و اتحاد میگردد فی الحقیقت نه حلول است نه اتحاد که مستلزم قلب حقیقت امکان است به حقیقت وجوب تعالت و تقدست که محال عقلی است و در شریعت زندقه است و آن ظاهر صرف که باقی میماند هرچند که از عالم شهادت است که مشهود و مرئیست اما منصبغ برنگ باطن است اگرچه باطن از حیطهٔ شهود و ادراک بر آمده است و ملحق بغیب گشته درنگ پیدا کرده زیرا که چون ازرنگ بیچونی پیدا نکند و از حیطهٔ ادراک چون بیرون نرود رخت از شهادت بغیب نکشد از بیچون حقیقی نصیبی نیابد و از غیب الغیب مطلع نگردد باید دانست که این طائفه باقیمانده را تمام رو بخلق است و طاعات و عبادات شرعیه باو مربوط است و معاملهٔ دعوت و تکمیل نیز باو منوط و باطن این عارف صاحب تکمیل خواه تعلق بمراتب امکانی دارد و خواه متعلق بمقامات وجوب بود نیز متوجه ظاهر است و هرچه ظاهر رو دارد روی او نیز همان سوی است از جهت تکمیل و تربیت و تتمیم عبادت چه این دار دار عمل است و این موطن موطن دعوت است حقیقت شهود و مشاهده در آخرت است و معاملهٔ کشف و معاینه در پیش است عبادت معبود جل سلطانه درین موطن به از استغراق در معبود است تعالی و انتظار مطلوب اینجا که ناشی از محبت است به از استهلاک در مطلوب است ارباب سکر این را باور ندارند و این توجه ظاهر و باطن که عارف صاحب تکمیل را بجانب خلق پیدا شده است تا زمان بلوغ اجل است که منتهای مقام دعوت است و چون اجل رسید بر حسب موت آمده قدم در کوی وصال محبوب خواهد نهاد و بدولت وصل و اتصال بیمزاحمت اغیار مشرف خواهد گشت ع هنیئاً لارباب النعیم نعیمها ؛ وللعاشق المسکین ما یتجرع ؛ ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شیء قدیر ؛ والصلوة والسلام والتحیة والبرکة علی خیر خلق الله و علی اخوانه الکرام و صحبه العظام الی یوم القیام

مکتوب نود و چهارم بمولانا عبد القادر انبالی صدور یافته در بیان حقیقت تن و فنا و بقا و جدا شدن عدم از حقیقت و صورت عارف و نسبت مجاورت بهم رسانیدن

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین حقائق ممکنات بعلم این فقیر چنانچه در بعض مکاتیب نوشته است عبارت از عدمات است که منشاء هر شر و نقص است با عکوس صور علمیه اسماء و صفات الهی جل شانه که دران عدمات ظهور یافته اند غایت ما فی الباب آن عدمات در رنگ هیولی اند و آن عکوس در رنگ صورت که در هیولی حال گشته است تشخص و تمیز عدمات بآن عکوس ظاهر است و قیام آن عکوس بآن عدمات متمیز و این قیام در رنگ قیام عرض بجوهر نیست بلکه در رنگ قیام صورت است که بهیولی گفته اند و تشخص هیولی را بصورت داشته اند و چون بتوفیق الله سبحانه

جز مظاهر و ظلال آن وحدت نمی یابد لاجرم نظر انکار که ناشی از تمیز است در حق او معدوم است ناچار همه
در مقام صلح است و همه را بر صراط مستقیم می یابد و باین کریمه ترنم مینماید و ما من دابة الا هو آخذ بناصیتها ان ربی
علی صراط مستقیم و گاهی مظهر را عین ظاهر دانسته خلق را عین حق می انگارد و مربوب را عین رب میداند اینهمه
گلها است که از مرتبهٔ جمع میشگفد منصور درین مقام گوید ع کفرت بدین الله والکفر واجب ؛ لدی و
عند المسلمین قبیح ؛ این کفر طریقت بکفر شریعت مناسبت تمام دارد هرچند کافر شریعت مردود است مستحق
عذاب و کافر طریقت مقبول است و مستوجب درجات چه این کفر و استتار از غلبهٔ محبت محبوب حقیقی ناشی
شده است غیر محبوب همه را فراموش کرده است پس مقبول بود و آن کفر از استیلای جهل و تمرد پیدا گشته
ناچار مردود باشد و اسلام طریقت عبارت از مقام فرق است بعد الجمع که موطن تمیز است و حق از باطل
و خیر از شر اینجا متمیز است این اسلام طریقت را با اسلام شریعت مناسبت تمام است بلکه چون اسلام شریعت
بکمال میرسد نسبت اتحاد باین اسلام پیدا میکند بلکه هر دو اسلام اسلام شریعت اند فرق درمیان اینها
بظاهر شریعت و باطن شریعت است و بصورت شریعت و حقیقت شریعت مرتبهٔ کفر طریقت از اسلام صورت
شریعت بلند تر است هرچند نسبت باسلام حقیقت شریعت پست و ادون است ع آسمان نسبت بعرش
آمد فرود ؛ ورنه بس عالیست پیش خاکتوده ؛ و از مشائخ قدس الله تعالی اسرارهم هر که بشطحیات تکلم
نموده است و سخنان مخالف ظاهر شریعت گفته هم در مقام کفر طریقت بوده است که موطن سکر و بی تمیزی ست آنانی
که بدولت اسلام حقیقت مشرف گشته اند از امثال این سخنان پاک و مبرا اند و بظاهر و باطن اقتدا بانبیا
دارند و متابع ایشانند علیهم الصلوات و التسلیمات پس شخصی که تکلم بشطحیات نماید و همه در مقام صلح باشد و همه را
بر صراط مستقیم انگارد و درمیان خلق و حق اثبات تمیز نکند و بوجود اثنینیه قائل نبود و اگر آن بمقام جمع رسیده
است و بکفر طریقت متحقق گشته است و نسیان ماسوای فرموده مقبول ست سخنان ناشی از سکر اند از ظاهر
مصروف و اگر آن شخص بی حصول این حال و وصول بدرجه اولی از کمال باین سخنان متکلم است و همه را
بر حق و بر صراط مستقیم میداند و تمیز باطل از حق نمی نماید از زنادقه و ملاحده است که مقصودش ابطال شریعت
است و مطلوبش رفع دعوت انبیا که رحمت عالمیانند علیهم الصلوات و التحیات پس این کلمات خلافیه هم از محق صادر
میشوند و هم از مبطل محق را آب حیات اند و مبطل را سم قاتل در رنگ مای نیل که بنی اسرائیل را آب خوشگوار بوده
و قبطی را خون ناگوار این مقام مزلة الاقدام است جم غفیر از اهل اسلام بتقلید سخنان اکابر ارباب سکر از صراط مستقیم

غایة ما فی الباب جامه را بعد از لباس بر صاحب جامه تاثیر است چه اگر جامه گرم است لابس بگرمی متاثر میگردد و اگر سرد است بسردی متاثر میگردد و همچنین این عدم مانند جامه را در خود تاثیری یافت و اثر او را در تمام بدن ساری دید اما میداند که این تاثیر و سرایت بیرونی است نه درونی عرضی است نه ذاتی از مجاور خارج آمده است و از مجانس داخل اگر شر و نقص است که از ان عدم ناشی گشته هم عرضی است و خارجی نه ذاتی و اصلی صاحب این مقام هر چند با سائر مردم در بشریت مشارکت دارد و در صدور صفات بشریت با دیگران مساهم اما ازوی و از ابنای جنس وی ظهور صفات بشریت عرضی است که از مجاور آمده است و دیگر ذاتی و اصلی شان ما بینها عوام مشارکت صوری را ملاحظه نموده خواص بلکه اخص خواص را در رنگ خود ها تصور کرده در مقام انکار و اعتراض می آیند محروم میمانند کریمه فقالوا ابشر یهدوننا فکفروا و کریمه و قالوا ما لهذا الرسول یاکل الطعام و یمشی فی الاسواق نشان حال شان است بعنایت الله سبحانه هر چه از صفات بشریت در خود می بیند می یابد که حاصل آن صفات آن عدم مجاور است که در کلیت او دویده است و سرایت کرده و خود را بتمام و کمال از ان صفات پاک و مبرا مییابد و شمه از ان در خود احساس نمیکند لله سبحانه الحمد و المنة علی ذلک این صفات که نسبت بجا در ظاهر میشود و در رنگ آن نسبت شخص لابس لباس سرخ است بسرخی لباس مجاور سرخ مینماید البهان چون تمیز ندارند سرخی مجاور شخصی را مشخص آن شخص دانسته حکمهای خلاف واقع منتسب میسازند هر کس افسانه بخواند افسانه است ؛ و آنکه دید ش نقد خود مردانه است ؛ آب نیل است و بقبطی خون نمود ؛ قوم موسی را نه خون بود آب بود ؛ ربنا لاتزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا و هب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب والسلام علی من اتبع الهدی

مکتوب نود و پنجم بمقصود علی تبریزی در سوال از کفر حقیقی صدور یافت بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه شریفه رسید استفسار بعضی از سخنان صوفیه رفته بود مخدوما وقت و مکان هر چند تقاضای گفت و نوشت نمیکند اما سوال را از جواب چاره نبود بضرورت چند کلمه نوشته آمد محصل کلام در حل جمیع آن مسائل آنست در شریعت چنانچه کفر و اسلام است در طریقت نیز کفر و اسلام ثابت است و چنانچه در شریعت کفر شرارت و نقص است و اسلام کمال است در طریقت نیز کفر طریقت نقص است و اسلام طریقت کمال کفر طریقت عبارت از مقام جمع است که محل استتار است تمیز حق از باطل درین موطن مفقود است چه مشهود سالک درینموطن در مرایای جمیله و رذیله جمال وحدت محبوبست پس خیر و شر و کمال و نقص را

واشجار وانهار خود را از جهت محبت رسول علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات ایثار نموده اند نفس رسول الله را بر نفوس خویش اختیار کرده اند محبت رسول را بر محبت خویش و بر محبت ذریات و اموال خویش و ایشانند مشاهدان وحی و ملک بینندهای معجزات و خوارق تا آنکه غیب ایشان شهادت گشته است و علم شان عین شده هم الذین اثنی الله تعالی علیهم فی القرآن المجید رضی الله عنهم ورضوا عنه ذلک مثلهم فی التوریٰة ومثلهم فی الانجیل هرگاه جمیع اصحاب کرام درین کرامات شریک باشند از اکابر صحابه که خلفاء راشدین باشند از بزرگیهای ایشان چه وا نماید همان فاروق رضی الله عنه است که حضرت حق سبحانه وتعالی در شان او رسول خود را فرموده یا ایها النبی حسبک الله ومن اتبعک من المؤمنین ابن عباس رضی الله تعالی عنهما فرموده که سبب نزول این آیت کریمه اسلام حضرت فاروق است رضی الله تعالی عنه بعد از حصول نظر انصاف وبعد از قبول شرف صحبت خیر البشر علیه وعلی آله الصلوات والتحیات وبعد از دانستن بزرگیها و علو درجات اصحاب کرام علیهم الرضوان بجماعه اعتراض کنندگان وتشکیک پیدا آرندگان نزدیک است که این شهادت را در رنگ مغالطهای وسفسطهای زر اندوده تصویر نمایند واز درجهٔ اعتبار ساقط کنند اگرچه ماده غلط را در شبهها تشخیص نکنند ومحل سفسطه را تعیین ننمایند لا اقل مجملا این قدر شاید دانند که مؤدای این تشکیکات وحاصل این شبهات بی ماحصل است بلکه مصادم بداهت وضرورت اسلامیه است ومردود ومطرود بکتاب وسنت است مع ذلک در جواب آن سوال ودر تعیین مواد غلط آن شبهه چند مقدمه بعون الله سبحانه نوشته می آید استماع نمایند حل این اشکال بر وجه کمال مبنی بر چند مقدمه است هر چند هر مقدمه جوابیست علاحده اول آنکه جمیع منطوقات ومعقولات آنحضرت علیه وعلی آله الصلوٰة والتحیة بموجب وحی نبوده و کریمه وما ینطق عن الهوی مخصوص بنطق قرآنی است کما قال اهل التفسیر ونیز اگر جمیع منطوقات او علیه وعلی آله الصلوٰة والسلام بموجب وحی بودی بر بعض معقولات او علیه وعلی آله الصلوٰة والسلام از نزد حق جل شانه اعتراض وارد نگشتی وعفو از ان گنجایش نداشتی قال الله تعالی خطابا بالنبی علیه وعلی آله الصلوٰة والسلام عفی الله عنک لم اذنت لهم مقدمهٔ دوم آنکه در احکام اجتهادیه ودر امور عقلیه بموجب کریمهٔ فاعتبروا یا اولی الابصار وکریمه وشاورهم فی الامر اصحاب کرام را با آن سرور علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات گنجایش گفتگو بوده است ورد وبدل مجال داشته چه امر باعتبار و امر بمشوره بی حصول رد وبدل صورت ندارد ودر قتل وفدیه اساری بدر که اختلاف واقع شده بود وحضرت فاروق بقتل حکم کرده بود وحی موافق رای فاروق رضی الله عنه آمد وبر اخذ فدیه وعید نازل گشت آن سرور

منحرف گشته به تیه گمراهی ضلالت و خسارت افتاده اند و دین خود را برباد داده اند ندانسته اند که قبول این سخنان مشروط بشرائط است که در ارباب سکر موجود اند و در ایشان مفقود معظم این شرائط نسیان ماسوای حق است سبحانه که دهلیز آن قبول است مصداق امتیاز محق از مبطل استقامت بر شریعت است و عدم استقامت بر شریعت آنکه محق است با وجود سکر و مستی و بی تمیزی سر موی ارتکاب خلاف شریعت نخواهد نمود منصور با وجود قول انا الحق در هر شب در زندان با زنجیر گران پانصد رکعت نماز نافله وا میکرد و طعامیکه از دست ظلمه بآن میر سیده اگرچه از وجه حلال بوده نمیخورده و آنکه مبطل است اتیان احکام شرعیه بروی چون کوه قاف گران است کبر علی المشرکین ما تدعوهم الیه شان ایشان حال شان ربنا آتنا من لدنک رحمة وهیئ لنا من امرنا رشدا والسلام علی من اتبع الهدی

مکتوب سی و ششم بخواجه ابو الحسن بدخشی در حل آنکه پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم در مرض موت طلب قرطاس فرمودند تا چیزی نویسند و حضرت فاروق بلکه جمعی از صحابه منع آن نمودند صدور یافته الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی سوال حضرت رسالت خاتمیت علیه و علی آله الصلوة والسلام والتحیه در مرض موت قرطاس طلبیدند و فرمودند ائتونی بقرطاس اکتب لکم کتابا لن تضلوا بعدی و حضرت فاروق رضی الله تعالی عنه با جمعی دیگر از اصحاب کرام رضی الله تعالی عنهم منع اتیان قرطاس نمودند و حضرت فاروق رضی الله تعالی عنه گفت حسبنا کتاب الله و گفت اهجر استفهموه و حضرت رسالت علیه و علی آله الصلوة والسلام والتحیه هرچه میفرمودند از روی وحی میفرمودند کما قال الله تعالی و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی و منع ورود وحی کفر است کما قال الله تعالی و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکفرون و ایضا تجویز هجر و هذیان بر پیغمبر مستلزم رفع اعتماد است از احکام شرعیه و آن کفر و الحاد و زندقه است حل این شبه قویه چیست بدان ارشدک الله تعالی و هداک سواء الصراط این شبه و امثال این شبه را که جمعی بر حضرات خلفاء ثلثه رضی الله تعالی عنهم و بر سائر صحابهٔ کرام رضی الله تعالی عنهم ایراد مینمایند و باین تشکیکات رد ایشان میخواهند اگر بر سر انصاف بیایند و شرف صحبت خیر البشر را علیه و علی آله الصلوة والسلام قبول نمایند و بدانند که نفوس ایشان در صحبت خیر البشر علیه و علی آله الصلوة والسلام از هوا و هوس مزکی شده بودند و سینهای شان از عداوت و کینه پاک گشته و دانند که ایشان اند اکابرین و کبرای اسلام که بذل نموده اند طاقتهای خود را در اعلای کلمهٔ اسلام در نصرت سید انام و انفاق فرموده اند اموال خود را در اعلای کلمهٔ اسلام از برای تائید دین متین در لیل و نهار و در سر و جهار و گذاشته اند عشائر و قبائل خود را و اولاد و ازواج خود را و اوطان و مساکن خود را و عیون و زروع خود را

واحباب

اکابر صحابه که در انفاق و مقاتله و مهاجرت اسبق اند چگوید و چه تواند گفت و عظمت درجات ایشانرا چگونه درک
نماید که چیست اهل تفسیر گفته اند که کریمهٔ لا یستوی در شان حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه نازل گشته که اسبق سابقان
است در انفاق و مقاتله و قال سبحانه و تعالی لقد رضی الله عن المومنین اذ یبایعونک تحت الشجرة امام محیی السنة در
معالم التنزیل از جابر نقل کرده رضی الله عنه که پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که بدوزخ نرود یک کس از آنها
که در تحت شجره بیعت کرده اند و این را بیعة الرضوان گویند چه حضرت حق سبحانه و تعالی ازین قوم خشنود شده
و شک نیست که تکفیر شخصے که مبشر به بهشت باشد بکتاب و سنت کفرست از اقبح قبائح مقدمه خامس آنکه
توقف حضرت فاروق رضی الله تعالی عنه در اتیان قرطاس نه از روی رد و انکار بوده عیاذا بالله سبحانه
من ذلک این قسم سوء ادب از وزرای و ندمای پیغمبری که بخلق عظیم متصف است چگونه باشد بلکه از ادنائے
صحابی که یکبار یا دو بار بشرف صحبت خیر البشر مشرف گشته است این معنی متوقع نیست بلکه از عوام امت و که بدولت
اسلام مستسعد گشته اند این قسم رد و انکار متوهم نیست فکیف کسیکه را اکابر وزرا و ندما باشد و از اعاظم مهاجرین
و انصار بود این معنی تخیل نموده آید حضرت حق سبحانه و تعالی و تقدس انصاف دهاد که باکابر دین این قسم سوء
ظن پیدا کنند و نافهمیده بهر کلمه و کلام مواخذه نمایند بلکه مقصد حضرت فاروق استفهام و استفسار بوده چنانچه
گفته استفهموا یعنی اگر بجد و اهتمام طلب قرطاس فرمایند آورده شود و اگر درینباب جد نداشته باشند در توقت
نازک تصدیع ایشان نباید داد چه اگر بوحی و امر طلب قرطاس نموده اند بتاکید و مبالغه طلب قرطاس
خواهند کرد و آنچه مامور اند خواهند نوشت که تبلیغ وحی بر نبی واجب است و اگر این طلب بامر و وحی نیست
بلکه میخواهند که از روی اجتهاد و فکر چیزے نویسند وقت مساعدت آن نمیکند پایهٔ اجتهاد بعد از ارتحال
ایشان باقی پس مستنبطان ایشان از کتاب که اصل اصول دین است احکام اجتهادیه را استنباط
خواهند نمود و هرگاه در حضور ایشان که آوان نزول وحی بوده استنباط مستنبطان را گنجایش بود بعد از
ارتحال ایشان که زمان انقطاع وحی است بطریق اولی استنباط و اجتهاد اولی العلم مقبول خواهد بود
چون آن سرور علیه و علی آله الصلوة والسلام درینباب جد و اهتمام نفرمودند بلکه ازین امر اعراض
نمودند معلوم شد که از روی وحی نبوده است و توقفے که برای مجرد استفسار بود هیچ مذموم نیست
ملائکه کرام از جهت استفسار و استعلام وجه خلافت آدم علی نبینا و علیه و علیهم الصلوة والسلام عرض
کردند اتجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء و نحن نسبح بحمدک و نقدس لک حضرت زکریا در وقت بشارت

فرمود علیه وعلی آله الصلوة والسلام لو نزل العذاب لما نجا غیر عمر وسعد بن معاذ چه سعد نیز اختیار قتل آن اساری نموده بود مقدمهٔ سیوم آنکه سهو ونسیان بر پیغامبر جائز است بلکه واقع علیه وعلی آله الصلوة والسلام در حدیث ذی الیدین آمده که آن سرور علیه الصلوة والسلام در نماز فرض رباعی بر دو رکعت سلام دادند ذو الیدین عرض کرد اقصرت الصلوة ام نسیت یا رسول الله بعد از ثبوت صدق ذی الیدین آن سرور علیه الصلوة والسلام برخاسته دو رکعت دیگر با آن منضم ساختند وسجدهٔ سهو کردند هرگاه سهو ونسیان در حالت صحت وفراغت بمقتضای بشریت جائز باشد صدور کلام بیقصد وبی اختیار در مرض موت در وقت استیلای وجع بمقتضای بشریت از آن سرور علیه وعلی آله الصلوة والسلام چرا جائز نباشد واعتماد از احکام شرعیه برای چه مرتفع شود زیرا که حضرت حق سبحانه تعالی بوحی قطعی آن سرور را علیه وعلی آله الصلوة والسلام اطلاع بر سهو ونسیان او فرموده وصواب را از خطا متمیز ساخته چه تقریر بر خطا مجوز نیست که مستلزم رفع اعتماد است از احکام شرعیهٔ او پس ثابت شد که موجب رفع اعتماد نفس سهو ونسیان نیست بلکه تقریر بر سهو ونسیان موجب رفع اعتماد است از احکام شرعی وآن تقریر مقرر است که مجوز نیست مقدمهٔ رابعه آنکه حضرت فاروق بلکه خلفای ثلثه رضی الله تعالی عنهم مبشر بجنت اند بکتاب وسنت واحادیث بخصوص در باب بشارت جنت ایشان از کثرت رواة ثقاة توان گفت که بحد شهرت بلکه بحد تواتر معنی رسیده باشد انکار آن از جهل است یا از عناد رواة احادیث صحاح وحسان اهل سنت اند که از اساتذهٔ خود که صحابه وتابعین باشند اخذ نموده اند ورواة جمیع فرق مخالفه را اگر جمع کنند معلوم نیست که عشر عشیر اهل سنت برسند کما لا یخفی علی المتتبع المتفحص المنصف وکتب واحادیث اهل سنت مشحون به بشارت این اکابر است به بهشت واگر در کتب احادیث بعضی از فرقهٔ مخالفه این بشارت را روایت نکرده باشند غم نیست که عدم روایت بشارت بر عدم بشارت دلالت ندارد واما ثبوت بشارت این اکابر به بهشت در قرآن مجید بس است بآیات متکثره قال الله تبارک وتعالی والسابقون الاولون من المهاجرین والانصار والذین اتبعوهم باحسان رضی الله عنهم ورضوا عنه واعد لهم جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ابدا ذلک الفوز العظیم وقال تبارک وتعالی لا یستوی منکم من انفق من قبل الفتح وقاتل اولئک اعظم درجة من الذین انفقوا من بعد وقاتلوا وکلا وعد الله الحسنی هرگاه جمیع صحابه که پیش از فتح وبعد از فتح انفاق ومقاتله کرده اند مبشر به بهشت باشند از

علی الفطن المنصف لفظ حدس بسر فه بر زبان می آرد و الا امثال این تشکیکات بدیهی البطلان اند و مقدماتیکه در
بطلان آن شبهات آورده میشود از قبیل تنبیهات است بر آن بداهت بلکه این قسم شبهات و تشکیکات نزد
این فقیر در رنگ آنست که شخصی ذی فنون نزد جماعهٔ ابلهان بیاید و سنگی را که محسوس ایشان است بدلائل
و مقدمات زراندوده بر ایشان اثبات نماید که آن ذهب است و این بیچارگان چون در دفع آن مقدمات موهمه
عاجز اند و در تعیین مواد غلط آن دلائل قاصر ناچار در اشتباه می افتند بلکه یقین بذهبیت آن سنگ مینمایند
و حس خود را فراموش میسازند بلکه متهم میدارند زیرکی باید که اعتماد بر ضرورت حس نماید و مقدمات موهمه را
متهم سازد در ما نحن فیه نیز بزرگی و علو درجات خلفاء ثلثه بلکه بزرگی جمیع اصحاب کرام حضرت خیر البشر علیه و علیهم
الصلوات و التحیات بمقتضای کتاب و سنت محسوس مشاهدست قادح و طاعن این بزرگواران بدلائل مزورانه
قدح و طعن در ایشان نماید آن طعن ایشان در رنگ قدح آن سنگ است که در وجود آن نمایند و از پرده ببرند
ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا و هب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب فیا لیت شعری ما حملهم علی سب
اکابر الدین و طعن کبراء الاسلام و لیس طعن احد و سب شخص من الفسقة الکفرة مما یعد فی الشرع عبادة و کرامة و
فضیلة و وسیلة الی النجات فکیف سب هداة الدین و طعن حماة الاسلام و ما ورد فی الشرع ان سب اعداء الرسول
علیه و علی آله الصلوة و السلام کابی جهل و ابی لهب مثلا و طعنهم مما یعد عبادة و کرامة بل الاعراض عنهم و من احوالهم اولی
و انسب و اسلم عن تضییع الوقت و الاشتغال بما لا یعنیه تلک امة قد خلت لها ما کسبت و لکم ما کسبتم و لا تسئلون عما کانوا یعملون
حضرت حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید در صفت اصحاب پیغمبر علیه و علیهم الصلوة و السلام رحماء بینهم میفرماید پس در
حق این بزرگواران گمان عداوت و کینه با یکدیگر بردن منافی نص قرآنی است و نیز اثبات عداوت و کینه
درین بزرگواران قدح در فریقین پیدا میکند و رفع امان از طائفتین مینماید پس هر دو فریق از اصحاب لازم می آید
که مطعون باشند عیاذا بالله سبحانه من ذلک و بهترین بنی آدم بعد از انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات بدترین
مردم باشند و بهترین قرون بدترین قرون باشند چه اهل آن قرن همه زمان بعداوت و کینه متصف گشته اند
هیچ مسلمانی باین امر جرأت نماید و این معنی را تجویز نکند چه قسم بزرگی ست حضرت امیر را رضی الله تعالی عنه
که خلفاء ثلثه رضی الله تعالی عنهم معادی او باشند و حضرت امیر را با این حضرات عداوت مبطنه بود
این خود قدح طرفین است چرا با یکدیگر چون شیر و شکر نباشند و فانی در یکدیگر نبوند امر خلافت
نزد این بزرگواران مرغوب و مطبوع نبوده است تا سبب عداوت و کینه بود اقیلونی

ولادت حضرت یحیی علی نبینا و علیہما الصلوٰۃ والسلام گفتہ انّی یکون لی غلام وکانت امرأتی عاقرا وقد بلغت من الکبر عتیا و حضرت مریم علیہا السلام گفتہ انّی یکون لی غلام ولم یمسسنی بشر ولم اک بغیا و حضرت فاروق رض ہم اگر برای استفہام و استفسار در اتیان قرطاس توقف نمودہ باشند چہ مضائقہ است و چہ شور و شر است مقدمۂ سادس آنکہ حصول حسن ظن بصحبت آنسرور و باصحاب آنسرور علیہ و علیہم الصلوات والتسلیمات درکار است و دانستن آنکہ بہترین قرون قرن او بودہ است علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ والسلام اصحاب او بہترین بنی آدم بودند بعد از انبیا علیہم الصلوٰۃ والتحیات نیز درکار است تا یقین شود کہ در بہترین قرون بعد از ارتحال آن سرور علیہ و علی آلہ الصلوات والتسلیمات جماعہ کہ بہترین بنی آدم اند بعد از انبیا علیہم الصلوات والتسلیمات بر کل باطل اجتماع نخواہند کرد و فسقہ کفرہ جانشین خیر البشر نخواہند ساخت و آنکہ گفتیم کہ اصحاب بہترین بنی آدم اند زیراکہ این دین و امت بنص قرآنی خیر الامم است و بہترین امت ایشانند چہ ہیچ ولی بمرتبۂ صحابی نرسد پس اندکے بر سر انصاف باید آمد و باید فہمید کہ اگر منع اتیان قرطاس از حضرت فاروق رض کفر می بود حضرت صدیق کہ بنص قرآنی اتقای این امت خیر الامم است تنصیص بخلافت او نمی کرد و مہاجر و انصار کہ حق سبحانہ و تعالےٰ در قرآن مجید خود برایشان ثنا فرمودہ است و از ایشان راضی گشتہ است و موعود بجنت ساختہ است با وبیعت نمیکردند و جانشین پیغامبر نمی ساختند و چون حسن ظن بصحبت و اصحاب آنسرور علیہ و علی آلہ الصلوات والتسلیمات کہ مقدمۂ محبت است حاصل گشت از مزاحمت این قسم شبہات نجات میسّر شد و حدس ببطلان این تشکیکات پیدا آمد و اگر عیاذاً باللہ سبحانہ حسن ظن بصحبت او و اصحاب او علیہ و علیہم الصلوات والتسلیمات پیدا نشد و بسوء ظن کشید این سوء ظن ناچار بصاحب آن صحبت و بصاحب آن اصحاب منجر خواہد شد بلکہ بمولای آن صاحب نیز خواہد رفت شناعت این امر را نیک باید دریافت ما آمن

برسول من لم یوقر اصحابہ قال علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ والسلام فی شان اصحابہ الکرام علیہم الرضوان من احبہم فبحبی احبہم و من ابغضہم فببغضی ابغضہم پس محبت اصحاب مستلزم محبت او گشت علیہ و علیہم الصلوات والتسلیمات و بغض اصحاب مستلزم بغض او علیہ و علیہم الصلوات والتسلیمات والتحیات و چون این مقدمات معلوم گشت بی تکلف جواب آن شبہہ و امثال آن شبہ حاصل شد بلکہ احتیاج بجواب نماند زیراکہ مقصود از جواب حصول ازالۂ شبہہ است کہ حاصل گشت بلکہ تعدد اجوبہ بحصول انجامید چہ ہر مقدمہ ازین مقدمات توان گفت کہ جوابی است از اجوبۂ معتدبہ چنانچہ گذشت و مجموع این مقدمات بعون اللہ سبحانہ جسم مادۂ این شبہہ مینماید و مدفع این تشکیک از نظر بحدس می آرد کما لا یخفی

بخشش مرتبهٔ اکابر و اعالی ست و اگر شخصی بامر بهی اهم مهتد نشود قصور عبارت چیست سلاطین و امرا در تجمل و تسلط
بخدم و حشم محتاجند و کمالات خود را مربوط بایشان میدانند و ازین معنی هیچ نقصانی و قصوری در مراتب ایشان نیست
چنانچه معلوم وضیع و شریف است منشاء این اشتباه عدم فرق است درمیان تمتع و انتفاعی که از جانب صاغر می آید
و تمتع و انتفاعی که از جانب اعالی حاصل میگردد مبین شد که اول کمال بخشش است و ثانی نقصان فزاینده اول مجوز باشد
و ثانی ممتنع والله سبحانه الملهم للصواب ربنا آتنا من لدنک رحمة و هیئ لنا من امرنا رشدا والسلام علی من اتبع الهدی

مکتوب نود و هشتم بحضرت مخدوم زاده های جامع الاسرار و العلوم خواجه محمد سعید و خواجه محمد معصوم صدور
یافت الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی سوال کرده بودند که علما گفته اند که حضرت حق سبحانه و تعالی
نه داخل عالم است نه خارج عالم نه متصل است بعالم و نه منفصل از عالم تحقیق این مبحث چیست جواب حصول این
نسبت دخول و خروج و اتصال و انفصال نظر بوجود متصور است که موجودی نظر بموجود دیگر ازین نسبت خالی
نیست و در ما نحن فیه دو موجود کائن نیست تا حصول این نسبت متصور شود چه او تعالی موجود است و عالم ماسوی
او سبحانه موهوم و متخیل هر چند عالم بصنع حضرت حق سبحانه و تعالی اتقان و استحکام بر نهجی پیدا کرده است که
بارتفاع وهم و خیال مرتفع نیست و معاملهٔ تنعیم و تعذیب ابدی باو مربوط است اما ثبوت آن در مرتبه حس و وهم
است و بیرون حس و وهم او را قدم گاهی نیست کمال قدرت اوست سبحانه که موهوم متخیل را در حق ثبات و
استقرار حکم موجود عطا فرموده است و احکام موجود بروی جاری ساخته اما موجود موجود است و موهوم
موهوم هر چند ظاهر بینان موهوم را نظر به ثبات و استقرار او نیز موجود تصور نمایند و موجود دانند تحقیق این معنی
در کتب و رسائل خود بتفصیل نوشته است اگر احتیاج افتد آنجا رجوع نمایند پس موجود را نسبت بموهوم از
نسبتی هیچ ثابت نباشد توان گفت که موجود نه داخل موهوم است و نه خارج موهوم و نه اتصال بموهوم
دارد و نه انفصال از موهوم زیراکه آنجا که موجود است از موهوم نامی و نشانی نیست تا تصور نسبت باو نموده
آید این مبحث را بمثال اوضح گردانم نقطهٔ جواله که از سرعت سیر بصورت دائره متوهم میگردد موجود اینجا همان نقطه
است و صورت دائره را جز در وهم ثبوتی نیست جائیکه نقطه موجود است از دائرهٔ موهومه آنجا نامی و نشانی
نیست درین صورت نمیتوان گفت که نقطه داخل دائره است و نیز نمیتوان گفت که خارج دائره است و
همچنین اتصال و انفصال نیز درمیان اینها متصور نیست چه دران مرتبه دائره نیست تا نسبتی متصور گردد
ثبت الجدار اولاً ثم النقش سوال حضرت حق سبحانه نسبت قرب و احاطه خود را بعالم اثبات فرموده است و

حضرت صدیق معروف و مشهور است و حضرت فاروق میفرمود نداگر جو براری پیدا شود این خلافت را
بیک دینار بفروشم و حضرت امیر که با معاویہ جنگ و جدل فرمودہ نہ بواسطہ میل و رغبت در امر خلافت بودہ است
بلکہ قتال با بغاۃ فرض میدانستہ است و دفع اینہا میکردہ قال اللہ تبارک و تعاظم و تعالیٰ فقاتلوا
التی تبغی حتی تفیئ الی امر اللہ غایۃ ما فی الباب چون محاربان حضرت امیر باغیان ما دل اند و صاحب
رای و اجتہاد اند اگرچہ درین اجتہاد مخطی باشند از طعن و ملامت و از تفسیق و تکفیر دور اند حضرت امیر
در شان ایشان میفرماید اخواننا بغوا علینا لیسوا کفرۃ و لا فسقۃ لما لہم من التاویل قال الشافعی
وہو منقول عن عمر بن عبد العزیز تلک دماء طہر اللہ عنہا ایدینا فلنطہر عنہا السنتنا ربنا اغفر لنا ولاخواننا
الذین سبقونا بالایمان ولا تجعل فی قلوبنا غلا للذین آمنوا ربنا انک رؤف رحیم والصلوٰۃ والسلام
علی سید الانام وعلی آلہ واصحابہ الکرام الی یوم القیام **مکتوب نود و ہفتم** بخواجہ ہاشم کشمی صدور یافت
در جواب سوال کہ طلب حل مکتوب شستم کردہ بودہ الحمد للہ وسلام علی عبادہ الذین اصطفیٰ رسیدہ
بود فرزند کہ معنے این عبارت چیست کہ در مکتوب ششم واقع شدہ است انکا رم کہ مقصود از آفرینش
من آنست کہ ولایت محمدی بولایت ابراہیمی علیہم الصلوات والتسلیمات منصبغ گردد و حسن ملاحت این
ولایت با جمال صباحت آن ولایت ممتزج شود باین انصباغ و امتزاج مقام محبوبیت
محمدیہ بدرجہ علیا رسد بدانند کہ منصب و لالگی و مشاطگی ہیچ ممنوع و محذور نیست دلالہ کہ تحسن دلالت دو محبوب
صاحب جمال و کمال را باہمدگر مختلط سازد و حسن ہر کدام را بایکدگر مقترن گرداند کمال خدمتگاری
او ست و نہایت شرف و سعادت او و از ینمعنے ہیچ نقصے و قصوری در شان آن دو صاحب جمال لازم
نمی آید و ہمچنین اگر مشاطگی نمودہ در حسن و جمال آن دو صاحب کمال بیفزاید و طراوت و زینت دیگر پیدا
آرد شرافت و سعادت او ست و ہیچ نقص و قصور اینہا را لازم نہ انطرف نہ از ینطرف و کمال و نقصان
وزین طرف شرف روزگار من باشد بالجملہ انتفاع و استفادہ کہ صاحب دو لتانرا از راہ غلمان و خدمہ
میسر گردد ہیچ ممنوع و محذور نیست کہ مستلزم قصور و نقصان نیست بلکہ کمال صاحب دولتان در خدمت غلمان و
خدمہ است قاصر و ولتی بود کہ از خدمہ تنفع و متمتع نبود و انتفاع و تمتع از ہمگنان نقصان است و استمداد و استفادہ از
ہمسران قصور قال اللہ تبارک و تعالیٰ یا ایہا النبی حسبک اللہ و من اتبعک من المومنین ابن عباس رضی اللہ عنہما فرمودہ
است کہ سبب نزول این آیت کریمہ اسلام حضرت فاروق است رضی اللہ عنہ بدیہی است کہ خدمات اصاغر و سافل کیب

که گرفتار تغیر است که ظل آن. بالجمله حصول نقص ست و وصول کمال این سخن فراخور فهم هر بی سرانجامی نیست بلکه نزدیک ست که حصول را بهتر از وصول داند سوفسطائی از بیخردی عالم را موهوم و متخیل بآن معنی گوید که آنرا ثبوت و تحقق نیست مگر باختراع وهم و تراش خیال که اگر وهم و خیال متبدل گردد آن ثبوت و تحقق نیز متغیر شود مثلاً اگر چیزی را وهم بشیرینی تصور کرد آن شیرینی ست اگر همان شی را وقت دیگر وهم بتلخی حکم کرد آن شی تلخ است این بیدولتان از خلق و صنع خداوندی جل سلطانه غافل اند بلکه منکر و از انتساب و استناد که بوجود موجود خارجی دارد جاهل میخواهند که باین ابلهی رفع احکام خارجیه که بعالم مربوط است نمایند و دفع عذاب و ثواب اخروی دائمی را میکنند که مخبر صادق علیه و علی آله الصلوة والسلام از آن خبر داده است و احتمال تخلف ندارد اولئک حزب الشیطان الا ان حزب الشیطان هم الخاسرون.

سوال عالم را چون ثبات و استقرار ثابت گردید اگرچه در مرتبهٔ وهم و خیال بود و معاملهٔ تعذیب و تنعیم ابدی نیز در حق آن اثبات نمودید چرا اطلاق وجود بروی تجویز نمی نمائید و اورا موجود نمی دانید و حال آنکه ثبوت و وجود با یکدیگر مترادف اند چنانچه مقرر متکلمین ست

جواب وجود نزد این طائفه اشرف و اکرم و اعز اشیا است و آنرا مبدا هر چیز و منشاء هر کمال میدانند همچنین جوهر نفیس را ماسوای حق جل و علا که سراسر نقص و شرارت است تجویز نمیتوانند نمود و اشرف را باخس نمیتوانند داد مقتدا درین امر کشف و فراست است مکشوف و محسوس ایشان ست که وجود مخصوص بحضرت حق است سبحانه و تعالی و غیر او را که موجود گویند باعتبار آنست که آن غیر نسبتی و ارتباطی هرچند مجهول الکیفیت بوده بآن وجود ثابت ست و در رنگ ظل که باصل خود قیام دارد آن غیر نیز قائم بآن وجود ست و نیز ثبوتی که در مرتبهٔ وهم و خیال پیدا کرده است ظلی از ظلال آن وجود ست و چون آن وجود خارجی ست و حضرت حق سبحانه و تعالی در خارج موجود ست اگر مرتبهٔ وهم را بعد از صنع و اتقان خداوندی جل شانه ظلی از ظلال آن خارج هم گویند گنجایش دارد و آن ثبوت وهمی را باعتبار این ظلیت اگر وجود خارجی هم دانند جائز باشد بلکه عالم را نیز اگر باین اعتبار ظلیت موجود خارجی تصور کنند هم جائز بود بالجمله ممکن هرچه دارد مستفاد از مرتبهٔ حضرت وجود است تعالی و تقدس از خانهٔ پدر خود چیزی نیاورده است او را بی ملاحظهٔ ظلیت وجود خارجی گفتن امر دشوار است و شریک ساختن ست باو تعالی در اخص اوصاف او تعالی تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و این فقیر در بعضی مکاتیب و رسائل خود که عالم را موجود خارجی گفته است آنرا نیز باین بیان راجع باید داشت و بر اعتبار ظلیت حمل باید نمود و وجود را که متکلمین مترادف ثبوت و تحقق گفته باعتبار

حال آنکه موجود را بموهوم چه نسبت قرب و کدام احاطه است انجا که موجود است نه موهوم ثانی و نشاید نسبت تا محیط و محاط متصور گردد و شهود جواب این قرب و احاطه نه از قبیل قرب جسم بجسم است و احاطه جسم بجسم بلکه این قرب و احاطه از ان نسب است که مجهول الکیفیه و معلوم الانیه اند قرب و احاطه مر حق را سبحانه اثبات نمائیم و بآن ایمان آریم اما کیفیت آنرا ندانیم که چیست بخلاف نسب اربعه که در سابق نفی آن نموده شده است چنانچه مجهول الکیفیه اند غیر معلوم الانیه اند نیز چه شرع به ثبوت این نسبت وارد نشده است تا اثبات شان نمائیم و کیفیت شان را مجهول دانیم هر چند معنی اتصال بی کیفی را در رنگ معنی قرب و احاطه بی کیفی در ان حضرت جل سلطانه توان تجویز نمود اما چون اطلاق لفظ اتصال نیامده است و قرب و احاطه آمده است متصل نباید گفت و قریب و محیط باید گفت و اطلاق انفصال و خروج و دخول نیز در رنگ اطلاق اتصال است که نیامده است و در مثال مذکور نیز اگر نقطه جواله را نسبت بدائره موهومه احاطه قرب و معیت اثبات نمائیم هم مجهول الکیفیه خواهد بود چه نسبت را از منتسبین چاره نیست و لیس الموجود الا النقطة الجوالة و همچنین اتصال و انفصال و خروج و دخول بی کیفی در مثال مذکور متصور است اگرچه منتسبین ثابت نباشند چه وجود طرفین از برای نسبت معلوم الکیفیه در کار است که متعارف و معتاد است و انچه مجهول الکیفیه است از حیطه عقل بیرون است حکم در انجا بلزوم وجود طرفین نمودن از احکام وهمیه خواهد بود که از حیز اعتبار ساقط است که قیاس غائب است بر شاهد تنبیه عالم را که موهوم و متخیل گفته است باین معنی است که خلق عالم در مرتبه وهم و خیال واقع شده است و صنع او در درجه حس و ادراک است بحصول پیوسته در رنگ آنکه قادری بر کمال دائره موهومه را که نصیب او غیر از اختراع وهم و خیال نیست در مرتبه وهم و خیال خلق فرماید و بصنع کامل خود آنرا در ان مرتبه اتقان و استحکام بخشد بنهجی که اگر وهم و خیال بالکلیه مرتفع گردد ثبوت آن خلل نپذیرد و در بقای آن قصور پیدا نکند این دائره موهومه مصنوعه هر چند ثبوت در خارج ندارد و موجود در خارج همان نقطه است و لیس الا انتسابی بوجود خارجی دارد و استنادی بوجود خارج او را حاصل است چه اگر نقطه نبود دائره آنرا کجا ناشی شود ؎ خوشتر آن باشد که سر دلبران ٭ گفته آید در حدیث دیگران ٭ این دائره را اگر روپوش آن نقطه گوئیم گنجایش دارد و اگر مرآت شهود آن نقطه گوئیم هم گنجایش دارد و اگر دلیل و هادی بآن نقطه گوئیم نیز میگنجد روپوش گفتن نظر بعوام است و مرآت شهود و ظهور دانستن مناسب مقام ولایت است و ملائم ایمان شهودی و دلیل و هادی گفتن مناسب مرتبه کمالات نبوت است و ملائم ایمان بغیب که از ایمان شهودی اتم و اکمل است چه در شهود از گرفتاری ظل چاره نبود و در غیب ازین گرفتاری فارغ است در غیب هر چند بالفعل حاصل ندارد اما واصل است و گرفتار اصل است و در شهود هر چند حاصل دارد اما غیر واصل است

کثرت شرارت از کجا ناشی شد ماورای عدم وجود ست که شرارت باو راه نیافته است جواب عدم چنانچه مرآت وجود ست و مظهر خیر و کمال ست وجود نیز مرآت عدم ست و مظهر شر و نقص ست ابلیس علیه اللعنة در جانب عدم شرارت را از عدم گرفته است که آن عدم موطن شر ست و در جانب وجود نیز شرارت متوهمه را اخذ نموده است که از راه مرآتیت و مظهریت عدم در مرآت وجود ظاهر شده بود پس حال شرارت طرفین شد ذاتی و عرضی اصلی و ظلی پس ناچار را خویل او وجود شرارت نما و را از نیستی و لاشیئیت که از صفات عدم بوده محروم ساخته مع ذلک در جانب وجود شرارتی که از مرآتیت عدم متوهم شده بود و نیز نصیب او آمد ناچار بخبارت ابدی رسانید ربنا لاتزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب والسلام علی من اتبع الهدی علی من التزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله من الصلوات والتسلیمات اتمها واکملها **مکتوب نود و نهم** بمیر محمد نعمان صدور یافته در جواب سوالهای که کرده بودند بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی پرسیده بودند که گاه هست که سالک در وقت عروج خود را در مقامات اصحاب انبیا علیهم الصلوات والتحیات که باجماع از و افضل اند می یابد بلکه بسا است که خود را در مقام انبیا علیهم الصلوات والتحیات می یابد حقیقت این معامله چیست بعضی مردم از ینجا مساوات آن سالک بارباب آن مقامات توهم میکنند و شرکتی او را در مقامات عالی آن مقامات در تخیل می آرند و باین توهم و تخیل رد و طعن او مینمایند و زبان ملامت و شکایت در حق او دراز میکنند کشف غطا از روی این معما باید نمود جواب آنست که وصول سافل بمقامات عالی گاه هست که از قبیل وصول فقرا و محتاجان بود که بابواب اصحاب دول و بامکنهٔ خاصهٔ ارباب نعم میسر گردد تا از ینجا حاجت خواهند و از دول و نعم ایشان در یوزه نمایند و راز کاری بود که این وصول را مساوات و شرکت فهمد و بسا است که این وصول از قبیل تماشائی بود که بوسایط و وسائل سیر اماکن خاصهٔ امرا و سلاطین نماید تا بنظر اعتبار تماشا کند و عجبی بعلو پیدا آرد توهم مساوات ازین وصول چه گنجایش دارد و تخیل شرکت ازین سیر و تماشا چه متصور بود و وصول خادمان بامکنهٔ خاصهٔ مخدومان تا حقوق خدمتگاری بجا آرند محسوس و ضیع و شریف است ابلهی بود که ازین وصول توهم مساوات و شرکت نماید بهر فراشی و مگس رانی و شمشیر برداری قرین سلاطین عظام است و در اخص امکنهٔ ایشان حاضر خیلے خبط می طلبد که اینجا توهم شرکت و مساوات نماید ع بلای درو مندان از در و دیوار می آید مردم از برای غریبی بهانه می طلبند و از برای طعن و تشنیع او محملی میجویند حضرت حق سبحانه و تعالی انصاف شان دهد بایستے که در حق ضعیفی محملی از برای رفع شر و در رفع ملامت می طلبیدند

معنی لغوی خواهد بود والا وجود کجا و ثبوت کجا وجود را جم غفیر از ارباب کشف و شهود و از اهل نظر و استدلال عین حقیقت واجب الوجود تعالی گفته اند و ثبوت از معقولات ثانویه است شتان ما بینهما **فائده** وجود چنانچه مبدا هر خیر و کمال ست و منشای هر حسن و جمال عدم که مقابل وی ست هر آئینه مبدای هر شر و نقص بود و منشای هر قبح و فساد اگر وبال ست ازو ناشی است و اگر ضلال ست هم ازو پیدا مع ذلک هنرها نیز در وی مودع ست و خوبیهای هم در وی مکنون در تقابل وجود خود را نیست مطلق ساختن و لاشئ محض گردانیدن از خوبیهای اوست و نیز خود را وقایهٔ وجود ساختن و شرور و نقائص را بخود گرفتن هم از هنرهای خوب اوست و نیز مرآت وجود گشتن اظهار کمالات او نمودن و همچنین آن کمالات را در بیرون خانهٔ علم از یکدیگر ممتاز ساختن و از اجمال به تفصیل آوردن از صفات مستحسنهٔ اوست بالجمله خدمتگاریهای وجود از وی بر پا ست و حسن و جمال و کمال مر وجود را از قبح و شر و نقص او هویدا است استغنای وجود از افتقار اوست و عز وجود از ذل او عظمت و کبریائی مر وجود را بواسطهٔ سفل و دنائت اوست و شرافت وجود از خساست او پیدا ست و خواجگی وجود از بندگی او هویدا است منم استاد را استا کردم ٭ غلامم خواجه را آزاد کردم ٭ ابلیس لعین که منشای هر فساد و ضلال ست از عدم هم شر تریست و هنرها که در عدم کائن است آن بیدولت از ان هنرها هم بی نصیب ست قول انا خیر منه که از وی صادر شده است حسم مادهٔ خیریت از وی کرده است و شرارت صرف دلالت نموده عدم چون نیستی و لاشیئیت خود بوجود تقابل نموده تا چار مردود و مطرود و شد حسن تقابل را از عدم باید آموخت که تقابل هستی به نیستی مینماید و در تقابل کمال نقص پیش می آید و چون عزت و جلال در طرف می افتد بذل و انکسار خود را مینماید لعین مطرود گویا شرارتهای عدم را بعلت تکبر و تمرد که داشت بخود کشیده است و متخیل میگردد که در عدم غیر از خیریت کم چیزی گذاشته بلی تا خیر نباشد مرآت و مظهر خیر نمیتواند شد لا یحمل عطایا الملک الا مطایاه مثل مشهور است و معلوم گشت که ابلیس هم درین کارخانهٔ عالی در کار بوده است که گناهی نموده مزبله های همه را بر سر خود بگیرد و تطهیر دیگران نماید اما آن بیدولت چون از راه تکبر و ترفع در آمد و خیریت خود را در نظر در آورد عمل خود را حبط گردانید و از اجر محروم ماند خسر الدنیا و الآخرة فی الحقیقت نشان حال اوست بخلاف عدم با وجود شرارت و نقصهای ذاتی و نیستی ذاتی که داشت از حرمان بر آورده علم را ئیت حضرت وجود مشرف گردانیده سی گفت که من نیم شکر خورده ٭ شاخ که بلند شد تبر خورده ٭ سوال در ابلیس

من المؤمنین ابن عباس رضی الله عنهما فرموده است که سبب نزول این آیه اسلام حضرت فاروق ست پس بعد
از حضرت صدیق رضی الله عنه فضیلت او متعین بود و لهذا اجماع صحابه و تابعین بر افضلیت این دو اکابر منعقد گشت چنانچه گذشت
و حضرت امیر رضی الله عنه نیز فرموده است که ابوبکر و عمر افضل این امت اند هر که مرا بر ایشان فضل دهد مفتری ست او را تازیانه
زنم چنانچه مفتری را زنند تحقیق این بحث در کتب و رسائل خود بتفصیل نموده این مقام زیاده برین گنجایش ندارد الهی بود
که خود را عدیل اصحاب خیر البشر علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات سازد و بجاهلی باشد از اخیار و آثار که خود را از سابقان
تصور نماید لیکن باید دانست که این دولت سبقت که باعث افضلیت است مخصوص بقرن اولست که بشرف صحبت خیر
البشر مشرف ست علیه و علی آله الصلوات و السلام در قرون دیگر این معنی مفقود ست که لاحقان بعضی قرون از
سابقان قرون دیگر افضل باشند بلکه دریک قرن روا است که لاحق از سابق آن قرن افضل باشد حضرت حق سبحانه
و تعالی طاعنان را بینا گرداناد بر شناعت طعن مسلم بطر و مومن بمجرد توهم و تخیل و بر قباحت تکفیر مسلم و تضلیل او
بمحض تعصب و تعنت چه علاج خواهند کرد که اگر قابل تکفیر و شایان تضلیل نباشد آن کفر و ضلال بار باب
آن قال خواهد گشت و از رمی بکفر برامی بکفر خواهد پیوست چنانچه در حدیث نبوی آمده است علیه و علی آله الصلوة
و السلام ربنا اغفر لنا ذنوبنا و اسرافنا فی امرنا و ثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم الکافرین بر اصل سخن رویم
و از شق ثانی بیان نمائیم و گوئیم اگر در حق صاحب این حال طاعنان این اعتماد ندارند و معامله او بکفر نمیرسانند
هم از دو حال بیرون نیستند و واقعه او را بر کذب و بهتان حمل مینمایند این خود سوء ظن ست نسبت بمسلم که محظور
شرعی ست و اگر او را کاذب نمیدانند و معتقد شرکت و مساوات نمی انگارند پس وجه طعن و ملامت چیست
و تشنیع و تعییب او حرام ست و واقعه صادقه را بر محامل نیک حمل باید کرد نه آنکه صاحب واقعه را تشنیع و تقبیح
باید فرمود اگر گویند که وجه اظهار این قسم حال شورانگیز چیست گوئیم که ظهور این قسم احوال از مشائخ طریقت
بسیار آمده است و عادت مستمره ایشان گشته است لیس هذا اول قارورة کسرت فی الاسلام و بی اراده صادقه
نخواهد بود گاه هست که مقصود ازین نوشتن اظهار احوال موهومه است پیش شیخ طریقت خود تا صحت و سقم حال بیان
نماید و بر تعبیر و تاویل آن اطلاع بخشد و گاهی مقصودش ازین نوشتن تحریص و ترغیب طلاب و تلامذه است و گاهی
باشد که مقصودش نه این نه آن بوده باشد بلکه بمجرد سکر و غلبه حال برین گفتگوی رود تا دمی چند زند و نفسی راست کند
مدعی بطلان ست کسیکه مقصود او از اظهار این قسم احوال شهرت و قبول خلق باشد این احوال وبال دست
و استدراج ست که متضمن خرابی اوست ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا و هب لنا من لدنک رحمة انک

و در حفظ عرض مسلمانی میکوشید ند امر ایشان که طعن مینمایند از دو حال خالی نیست اگر اعتقاد آرند که صاحب اینحال معتقد
شرکت و مساوات ست با ارباب آن مقامات عالی پس ورا کافر و زندیق تصور میکنند و از زمرهٔ اہل اسلام برآرند
چه شرکت در نبوت و مساوات با انبیا علیہم الصلوات والتسلیمات کفرست و همچنین افضلیت شیخین علیہم الرضوان
با جماع صحابه و تابعین ثابت شده است چنانچه نقل کرده اند آنرا اکابر ائمه که یکی از ایشان امام شافعی ست
علیہم الرضوان بلکه فضل مرجمیع صحابهٔ کرام را ست بر باقی است چه هیچ فضیلتے بفضل صحبت خیر البشر علیه و علیہم
الصلوات والتسلیمات عدیل نتواند شد فعل یسیر که از اصحاب علیہم الرضوان در وقت ضعف اسلام و قلت مسلمانان از
برای تائید دین متین و نصرت سید المرسلین علیه و علیہم الصلوات والتسلیمات صادر شده است اگر دیگران در تمام عمر
بریاضات و مجاہدات طاعتها نمایند مرتبهٔ فعل قلیل اصحاب نرسد لهذا آن سرور فرموده علیه و علی آله الصلوٰة والسلام که اگر
انفاق نماید یکی از شما مانند کوه احد طلا را نرسد آن انفاق بمد شعیر اصحاب که انفاق نمایند بلکه بنصف مد ہم نرسد و افضلیت
حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه ازین راه آمده است که او اسبق سابقان ست در ایمان و در بذل نفس و
انفاق اموال کثیره در خدمات لائقه لهذا در شان او نازل شده است کریمه لایستوی منکم من انفق من قبل
الفتح و قاتل اولئک اعظم درجة من الذین انفقوا من بعد و قاتلوا و کلا وعد الله الحسنی جمعی نظر بر کثرت فضائل و
مناقب دیگران انداخته در افضلیت او توقف مینمایند نمیدانند اگر سبب افضلیت کثرت فضائل و مناقب
بود بسا ست که بعضے از احاد است که این فضائل دارند از نبی خود افضل باشند که این فضائل ندارد پس مابه
التفاضل دیگر ست ورای این فضائل و مناقب و آن بزعم این فقیر اسبقیت تائید دین و اقدمیت انفاق اموال
و بذل نفس است در نصرت احکام دین رب العالمین و چون پیغمبر اسبق از جمیع است از همه افضل باشد و همچنین
هر که درین امر اسبق ست از مسبوقان افضل ست سابق گویا در امر دین استاد و معلم لاحقان ست لاحقان از انوار
سابقان استفاده مینمایند و از برکات ایشان استفاضه میفرمایند و درین امر بعد از نبی ما علیه الصلوٰة والسلام
صاحب این دولت عظمی صدیق رضی الله تعالی عنه است که اسبق سابقان ست در انفاق اموال کثیره
و در مقاتله و مجاهدهٔ شدیده و در بذل عرض و جاه و در رفع فساد و تباه از جهت تائید دین و نصرت
سید المرسلین علیه و علیہم الصلوات والتسلیمات پس افضلیت از دیگران او را مسلم باشد و حضرت پیغمبر علیه
و علی آله الصلوات والتسلیمات عزت و غلبهٔ اسلام را چون که بیاری حضرت فاروق رضی طلبیده و حضرت حق سبحانه
و تعالی در نصرت حبیب خود در عالم اسباب نیز با وکفایت فرموده است و گفته یا ایها النبی حسبک الله و من اتبعک

دوائی را الم ینبغی درک نمیکردند بلی تا جوع نکشد لذت طعام نیابد و تا مبتلا نشود قدر فراغ نداند پس گو یا مقصود از تالم موقت ایشان تحصیل کمال تلذذ دائمی شان ست جمال ست که برای ابتلاء عوام بصورت جلال در حق این بزرگواران ظاهر گشته است یضل به کثیرا و یهدی به کثیرا جواب دوم آنکه بلیات و محن هر چند نزد عوام از اسباب تالم است اما نزد این بزرگواران هرچه از جمیل مطلق جل شانه برسد از اسباب التذاذ شان ست از بلایا همان لذت بگیرند که از نعما بلکه از بلایا بیشتر محظوظ اند که خالص مراد محبوب ست و در نعما این خلوص نیست که نفس نیز خواهان نعماست و گریزان از بلایا پس بلا نزد این اکابر بهتر از نعمت بود و التذاذ ایشان از بلا بیش از نعمت باشد حظے که ایشانرا در دنیا است از بلیات و مصائب ست اگر دنیا این نمک نمیداشت نزد ایشان بجوی نمی ارزید و اگر این حلاوت در وی نمی بود در نظر شان عبث می نمود ؎ غرض از عشق تو ام چاشنئ درد و غم ست * ورنه زیر فلک اسباب تنعم چه کم ست * پس دوستان او تعالی هم در دنیا متلذذ اند و هم در آخرت محظوظ و مسرور و این لذت دنیای ایشان بحظ آخرت شان جنگ ندارد و آن لذت دیگر است که بحظ آخرت جنگ دارد که عوام را حاصل است الهی چیست این که دوستان خود را کرامت کردی که هرچه سبب تالم دیگران ست سبب التذاذ شان است هرچه دیگرانرا زحمت این بزرگوارانرا رحمت ست و نعمت دیگران نقمت شان ست مردم در شادی شاد اند و در غمی غمناک و این بزرگواران هم در شادی شادند و هم در غم فرحناک چه نظر شان از خصوصیات افعال جمیله و رذیله برخاسته بر جمال فاعل آن افعال که جمیل مطلق ست مقصور گشته است و بحب فاعل افعال نیز محبوب شده و التذاذ بخشیده هرچه در عالم بمراد فاعل جمیل جل سلطانه صادر شود اگرچه از قسم ایلام و اضرار شان باشد آن چیز عین مراد محبوب شان ست و سبب التذاذ ایشان خداوندا اینچه فضل و کرامت ست که چنین دولت خفیه و نعمت هنیئه را از چشم زخم اغیار پوشیده بدوستان خود عطا فرموده همواره ایشانرا بمراد خود قائم ساخته محظوظ و متلذذ داشته و کرامت و تالم که نصیب دیگران ست ازین بزرگواران رفع گردانیده و ننگ و رسوائی که عیب دیگران ست جمال و کمال این طائفه علیه ساخته و در عین نامرادی مراد شان ودیعت نهاده این التذاذ و سرور عاجل شان را بر عکس دیگران سبب ترقیات حظوظ آخرت گردانیده ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم جواب سوم آنکه این دار دار ابتلا ست که حق با باطل ممتزج ست و محق با مبطل مختلط اگر بدوستان محن و بلا ندهند و بدشمنان بدهند دوست از دشمن متمیز نگردد و حکمت اختبار و آزمایش باطل شود و آن منافی ایمان بغیب ست که سعادت دنیویه و اخرویه در ضمن آن مودع است و کریمه

انت الوهاب وما ابری نفسی ان النفس لامارة بالسوء الا ما رحم ربی ان ربی غفور رحیم و ایضاً پرسیده بودند که سبب
چیست که انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات و اولیا علیهم الرضوان در دنیا ببلا و مصائب مبتلا باشند و بیشتر ببلیات
و محن گرفتار بودند کما قیل ان اشد الناس بلاء الانبیاء ثم الامثل فالامثل و حضرت حق سبحانه در کتاب مجید
خود میفرماید ما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم ازین کریمه مفهوم میشود که هر که کسب سیئات بیشتر نماید مورد مصیبت
بیشتر بود پس باید که غیر انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات و غیر اولیا علیهم الرضوان باشد بلا و مصائب گرفتار
بودند انبیا و اولیا علیهم الصلوات والتسلیمات اولاً و ثانیاً و ایضاً آن بزرگواران علیهم الصلوات والتحیات
اضافه و تبعاً محبوبان حق اند جل و علا و از خواص مقربان اوپند تعالی به محبوبان و خواص مقربان بلیات
و محن حواله نمودن چرا روا دارد و از ایشان بکدام وجه درست باشد دشمنان در ناز و نعیم و دوستان در بلیات و محن
مقیم چون باشند بدان ارشدک الله و هداک سواء الصراط دنیا موضوع از برای تنعیم و تلذذ نیست آخرت
است که برای تنعیم و تلذذ معد گشته است و چون دنیا و آخرت با یکدیگر نسبت ضدیت و نقاضت دارند و رضای
یکی مستلزم سخط دیگر است ناچار تلذذ در یکی مستلزم تالم در دیگری بود پس هر که در دنیا بیشتر متلذذ و متنعم بود
در آخرت بیشتر متالم و متندم باشد و همچنین هر که در دنیا ببلیات و محن بیشتر مبتلا باشد در آخرت تنعمات
و تلذذات زیاده تر محظوظ و مسرور باشد و بقاء دنیا نسبت ببقاء آخرت کاشکی حکم قطره داشت
نسبت بدریای محیط بی تناهی را به غیر متناهی چه نسبت بود پس ناچار بمقتضای کرم دوستان را بمحنت چند روزه
اینجا مبتلا باید داشت تا به تنعمات ابدی حظ و سرور نمایند و دشمنان را بموجب مکر و استدراج بتلذذات قلیله محظوظ
باید ساخت تا بتالمات کثیره گرفتار باشند سوال کافر فقیر که در دنیا و آخرت محروم است تالم او در دنیا مستلزم
تلذذ او در آخرت نگشت و حکمتش چیست گوییم کافر دشمن خداست جل سلطانه و مستحق عذاب دائمی است در دنیا
رفع عذاب از وی نمودن و بوضع وی گذاشتن در حق وی عین تنعم و تلذذ است نفس احسان است لهذا بر نفس بنیاد حق
کافر اطلاق جنت نموده اند غایت ما فی الباب بعضی از کفار را در دنیا هم رفع عذاب نمایند و هم از تلذذات دیگر بخشند
و بعضی دیگر را رفع عذاب نمایند و از تلذذات دیگر هیچ ندهند بلکه بالتذاذ فرصت و رفع عذاب اکتفا نمایند لکل فی ذلک حکم
و مصالح سوال حضرت حق سبحانه و تعالی بر همه چیز قادر است و توانا است که دوستان را هم در دنیا تلذذات بخشند و هم
در آخرت تنعمات کرامت فرماید و تلذذ در یکی مستلزم تالم در دیگری در حق ایشان نباشد جوابش بوجوه است یکی آنکه
اگر در دنیا بلیات و محن چند روزه نمی کشیدند قدر نعمت تلذذات و تنعمات ابدی را نمی شناختند و نعمت صحت و عافیت

حضرت زہرہ رضی فرمودند پدر ترا ہا همین محنت ست وبس و بیشتر ہیچ مکروهی واقع نیست چه دولت ست که عذاب انشد وابقی بمحنت چند روزه رفع شود و با دوستان اینمعامله کنند و با دیگران این معامله نکنند و کفارت ذنوب ایشان اینجا کما ینبغی نمایند بلکه مجازات ایشان را باخرت انداز ند پس ناچار دوستان بکثرت درد و بلای دنیوی احق باشند و دیگران لائق این دولت نبو ند که گناهان شان کبار ند و بالتجا و تضرع و استغفار و انکسار کمتر بهره دارند و بر کسب معاصی دلیر ند و بعزم و جد تحصیل ذنوب مینمایند و از تمرد نیز خالی نیند و قریب ست که بآیات خداوندی جلشانه استهزاء و استنکاف نمایند جزا باندازه جریمه است اگر جریمه خفت دارد و صاحب جریمه ملتجی و متضرع ست آن جریمه قابل کفارت باشد ببلای دنیوی و اگر جریمه عظمت و شدت و ثقل دارد و صاحب آن جریمه متمرد و متکبر ست آن جریمه شایان جزای اخروی ست که اشد و ادوم ست و ما ظلمهم الله ولکن کانوا انفسهم یظلمون نوشته بودند که مردم استهزاء و سخریه مینمایند و میگویند که حضرت حق سبحانه و تعالی با دوستان خود چرا محنت و بلا بدهد و چرا همیشه بناز و تنعم ندارد و باین گفتگوے نفی انبیاء عمی خواهند کفار نیز در حق آن سرور علیه و علی آله الصلوة والسلام مثل این سخنان مے گفتند

وقالوا مال هذا الرسول یاکل الطعام ویمشی فی الاسواق لولا انزل علیه ملک فیکون معه نذیرا او یلقی الیه کنز او تکون له جنة یاکل منها مدار امثال این سخنان بر انکار آخرت ست و انکار عذاب و ثواب دائمی ست و نیز مدار بر اعتداد و اعتنای تلذذات فانیه عاجله است کسیکه ایمان بآخرت دارد و عذاب و ثواب آخرت را دائمی می داند بلا و محنت عاجله چند روزه در نظر او هیچ نمی درآید بلکه این محنت موقته که سبب راحت موبده ست عین رحمت تصور کنند و به گفتگوے هر دم نرونده و درد و بلا و محنت گواه عدل محبت است کور باطنان اگر منافی محبت تصور کنند چه توان کرد و غیر از اعراض از جاهلان و از مقوله ایشان علاج نیست فاصبر صبرا جمیلا و جواب دیگر از اصل سوال آنکه بلا تازیانه محبوب ست که محب را از التفات بما سوای محبوب منع نموده بکلیت متوجه جناب قدس محبوب گرداند پس شایان درد و بلا دوستان باشند و این بلا مکفر کسب سیئه است کلم التفات بما سوای ایشان باشند و دیگران لائق این دولت نباشند و چرا ایشان را ابرو رو بجانب محبوب نیا رند هر گرامیخواهند برو روضرب بجانب محبوب مے آرند و او را بمحبوبیت بر میدارند و هر گرامی خواهند او را با دمی گذارند اگر سعادت ابدی دارد براه انابت دست و پا زده بامداد فضل و عنایت

ان الذین یؤمنون بالغیب وکریمه ولیعلم الله من ینصره ورسله بالغیب ان الله قوی عزیز رمز بیست ازین معنی پس خاک
در چشم دشمنان انداخته دوستانرا نیز بصورت محن و بلا مبتلا گردانیده تا حکمت ابتلا و آزمایش تمام شود و دوستان در عین
بلا متلذذ باشند و دشمنان کور باطن خائب و خاسر بوند یضل به کثیرا و یهدی به کثیرا معامله انبیا علیهم الصلوات
والتسلیمات با کفار همین بوده است که گاهی غلبه ازینجانب بود و گاهی از آن جانب در جنگ بدر نصرت از جانب
اهل اسلام بوده است و در جنگ احد اهل کفر غلبه نموده اند قال الله تبارک و تعالی ان یمسسکم قرح
فقد مس القوم قرح مثله وتلک الایام نداولها بین الناس ولیعلم الله الذین امنوا ویتخذ منکم شهداء والله لایحب
الظالمین ولیمحص الله الذین امنوا ویمحق الکافرین جواب چهارم آنکه حضرت حق سبحانه هرچند برهمه چیز قادرست
و تواناست که دوستانرا هم اینجا نازو تنعم کرامت فرماید و هم آنجا لیکن این معنی منافی حکمت و عادت اوست
و او سبحانه تعالی دوست میدارد که قدرت خود را در تحت حکمت و عادت خود مستور دارد و اسباب و علل را
روپوش جناب قدس خود فرماید پس بحکم منافیست دنیا و آخرت دوستانرا از محن و بلیه دنیا چاره نبود تا تنعمات
آخرت هنی و مرئی بر ایشان باشند و رمزی ازین معنی در جواب اصل سوال در ما تقدم گذشته است و بر سر اصل
سخن رویم و تتمه جواب از اصل سوال بیان نمائیم و گوئیم که سبب درد و بلا و مصیبت هرچند کسب ذنوب و سیئات
ست اما بلا و مصیبت فی الحقیقت مکفر آن سیئات است و مزیل ظلمات آن ذنوب است پس کرم نسبت که
دوستانرا بیشتر بلا و محن بدهند تا کفارت ایشان نماید و ازاله ظلمات ذنوب شان فرماید سیآت و ذنوب
دوستانرا در رنگ سیآت و ذنوب دشمنان تصور نکنند حسنات الابرار سیآت المقربین شنیده باشند و اگر ذنب
و عصیان نیز از ایشان صادر شود در رنگ ذنب و عصیان دیگران نخواهد بود نزدیک ست که از قسم سهو و
نسیان بود و از عزم و جد دور باشد قال الله تبارک و تعالی ولقد عهدنا الی ادم من قبل فنسی ولم نجد له عزما پس
کثرت درد و بلا و مصائب دلالت بر کثرت کفارت سیآت دارد نه بر کثرت کسب سیآت دوستان را بیشتر بلا بدهند
تا کفارت ذنوب ایشان نموده پاک و پاکیزه برند و ایشان را از محنت آخروی محفوظ دارند منقول ست که در
وقت سکرات موت آنحضرت دوران بی آرامی و بیقراری آن سرور علیه و علی آله الصلوة والسلام حضرت
فاطمه رضی الله تعالی عنها از کمال شفقت و مهربانی که در حق آن حضرت داشت آنحضرت در حق حضرت
زهرا فرموده بود الفاطمة بضعة منی نیز بی آرام و بیقرار بود چون آن سرور علیه و علی آله الصلوة والسلام دائما از
حضرت فاطمه رضی الله تعالی عنها در انوقت آن اضطراب و التهاب مشاهده فرمودند از برای تسلی

کرده اند و بزوال حس و وهم نیز مرتفع نیند توان گفت که این آثار و احکام خارجی اند شما از ترقیات عدم چه تعجب دارید اینهمه کر و فر کائنات مبنی بر عدم ست کمال قدرت خداوند را جل شانه مشاهده نمایند که از عدم اینهمه کارخانه را چنین ساخته است و کمالات وجود را بنقائص وظاهر فرموده راه ترقی او در کمال و نتیج ست که صور علمیه اسماء واجبی جل سلطانه در حجره او متمکن اند و با وهم بستر اند و در کنار او نیند و از صورت بحقیقت و از ظلال باصل شاهراه افتاده است کور باطن بود که احساس آن نماید ان هذه تذکرة فمن شاء اتخذ الی ربه سبیلا لفظ ذهن و خیال شمارا در اشتباه نیندازد و آثار و ترقیات را در نظر شما دشوار نماید که هر معامله که هست بیرون علم و خیال نیست غایته مافی الباب از خیال تا خیال فرق ست خلق در مرتبه خیال دیگر ست و اختراع وهم و خیال دیگر اول نفس امریست و توان گفت که موجود خارجی ست نیز و ثانی ازین دولت قلیل النصیب ست و این ثبات و استقرار قلیل یجدی نفعه از عرای عدم را که در معرفت علیحده نوشته است و نقل آنرا میر محب الله برده اگر ذوق داشته باشند آنرا ملاحظه نمایند ایضا از فنا و بقا پرسیده بود ند معنی این کلمه را در کتب و رسائل خود این فقیر بسیار جا نوشته است مع هذا اگر خفائی در و مانده باشد علاجش حضور و شفاه ست تمام حقیقت در نوشتن نمی آید اگر می آید اظهار آن از صلاح دور مینماید تا کسی چه فهمد و چه دریابد فنا و بقا شهودیست وجودی نیست که بنده نا چیز الٰه شود و بحق تعالی متحد گردد و العبد عبد دائما و الرب رب سرمدا زنادقه اند که فنا و بقا را وجودی تصور نمایند و می انگارند که بنده رفع تعینات وجودی خود نموده باصل خود که منزه از تعینات و قیود ست متحد میگردد و از خود ناچیز گشته برب خود بقا پیدا میکند در رنگ قطره که از خود فانی گشته بدریا ملحق شود و رفع قید خود نموده بمطلق متحد گردد اعاذنا الله سبحانه عن معتقداتهم السوء حقیقت فنا عبارت از نسیان ماسوای اوست سبحانه و عدم گرفتاری ست بغیر او تعالی و پاک ساختن ساحت سینه است از جمیع مرادات و خواستهای خود که مناسب مقام بندگی ست و مناسب مقام بقا قیام عهد ست بمرادات مولای خود جل سلطانه و مرادات او سبحانه عین مرادات خود یافتن ست بعد از شهود آیات انفسی و ایضا پرسیده بودند که سیریکه در بیرون النفس نوشته آن کدام باشد سیر مراتب عشر عالم خلق و عالم امر و سیر هیئت وحدانی داخل النفس مینماید پس سیر در ماورای النفس کدام باشد بدانند که النفس در رنگ آفاق ظلال اسماء الٰهی است جل سلطانه و چون ظل بتفضل خداوندی جل شانه خود را فراموش ساخته متوجه اصل خود گردد و محبت باصل خود پیدا کند ناچار بحکم المرء مع من احب خود را همان اصل خواهد یافت و انا سے خود را

بمقصود خواهد رسید والا او واماند و کار او واللّهم لا تکلنی الی نفسی طرفة عین پس معلوم شد که مرادانرا بیشتر بلا نامزد میشود
از مریدان لهذا آن سرور علیه وعلی آله الصلوة والسلام که رئیس مرادان ومحبوبان ست فرموده است
مَا اُوذِیَ نبیٌّ مِثلَ مَا اُوذِیتُ پس بلا معنے دلالگی پیدا کرد که بحسن دلالت خود دوست را بدوست میرساند
واز التفات بغیر دوست پاک گرداند عجب معامله است دوستان اگر کرورها یابند بدهند و بلا را بخرند
و دیگران کرورها بدهند و دفع بلا خواهند سوال گاه هست که در وقت درد و بلا از دوستان نیز
اضطرابی و کراهتی مفهوم میگردد وجهش چیست جواب آن کراهت و اضطراب صوریست وبمقتضاے
طینت البشری ست که در ابقاے آن حکم ومصالح ست چه جهاد و معادات بالنفس بے آن متصور
نیست شنیده باشند بیقراری و بے آرامی که از ان سرور دین و دنیا که در وقت سکرات موت
ظاهر میشد علیه وعلی آله الصلوة والسلام آن بقیه جهاد بالنفس بوده است تا خاتمهٔ خاتم الرسل علیهم الصلوات
والتحیات بر جهاد با دشمنان خدا متحقق گردد و شدت مجاهدات دلالت دارد تا حسم مواد صفات بشریت
نماید و نفس را در کمال انقیاد آورده بحقیقت اطمینان رساند و پاک و پاکیزه دارد پس بلا دلالهٔ یار از
محبت گشت وهرکه محبت ندارد بدلاله چه کار دارد و دلالگی بچه کار او می آید و نزد او چه قدر قیمت داشته
باشد وجه دیگر از برای درد و بلا آنست که محب صادق از مدعی کاذب متمیز گردد چه اگر صادق ست بدرد
و بلا متلذذ و محظوظ خواهد شد و اگر مدعی ست نصیبش از بلا کره و تالم ست و با این تمیز مهتد نشود مگر کسیکه
شائبه از صدق داشته باشد تا حقیقت کره و تالم را از صورت کره و تالم جدا سازد و حقیقت صفات
بشریت را از صورت صفات بشریت علیحده نماید الولی یعرف الولی رمزیست ازین بیان والله سبحانه
الهادی الی سبیل الرشاد و ایضاً پرسیده بودند که عدم لاشیٔ محض گفته اند پس اورا وجود نباشد
وچون وجود نداشته باشد با وجودیکه در ذهن پیدا کرده باشد اورا آثار و ترقیات چون بود و اگر بود ذهنے
بود از دائرهٔ خیال چون برآید بدانند که عدم هرچند لاشیٔ ست امّا اینهمه کارخانهٔ اشیا با و برپاست و
منشاء تفصیل و کثرت اشیا مرآت اوست و صور علمیهٔ اسماء الٰهی جل سلطانه که در مرآت عدم منعکس
گشته اورا تمیز ساخته است و ثبوت علمی بخشیده ناچار از لاشیئیهٔ محض نیز اورا برآورده است و
منشاء آثار و احکام گردانیده و این آثار و احکام در بیرون خانهٔ علم نیز کائن اند و در مرتبهٔ حس و وهم
نیز ثابت و چون باستحکام صنع خداوندی جل شانه در ان مرتبه ثبات و استقرار پیدا

فہرست جلد ثالث مکتوبات امام ربانی حضرت مجدد الف ثانی

برهمان اصل خود خواهد انداخت و همچنین چون آن اصل را اصل دیگر ست ازین اصل بآن اصل خواهد رفت بلکه خود را عین آن اصل خواهد یافت و هلم جرا الی ان یبلغ الکتاب اجله این سیر سیر ماورای آفاق و انفس است اما بدانند که جمیع سیر انفسی را سیر فی الله گفته اند آن سیر که گفته شد ماورای این سیر ست که گفته اند چه این سیر حصولی ست و آن سیر وصولی و فرق در میان حصول و وصول در مکاتیب متعدده بتفصیل نوشته است ازانجا معلوم کرده باشند دیگر از اقربیت ذات و صفات و افعال واجبی جل سلطانه پرسیده بودند بیان آن نیز بحضور تعلق دارد و مجال نیست که نوشته شود و اگر نوشته شود متعلق است معلوم نیست که بفهم در آید و اگر میسر بحضور باهم مفهوم گردد مغتنم است دیگر از کمالات مرتبهٔ نبوت پرسیده بودند که فنا و بقا و تجلی و مبادی تعین همه در مراتب کمالات ولایات ثلثه است و سیر در مراتب کمالات نبوت بچه روش ست بدانند که در مراتب عروج تا زمانیکه با یکدیگر متمیز اند و از اصلی باصلی دیگر رفته میشود آن همه کمالات داخل دائرهٔ ولایات است و چون این تمیز برطرف میشود و این تفصیل گم گردد و معامله باجمال و بساطت صرف افتد و شروع در کمالات مرتبهٔ نبوت بود و درین مرتبه نیز هرچند وسعت ست ان الله واسع علیم اما آن وسعت وسعت دیگر ست و اگر تمیز ست هم تمیز دیگر زیاده ازین چه نویسد و چه مفهوم شود ربنا آتنا من لدنک رحمة وهیئ لنا من امرنا رشدا بعضی اسرار نماز را که پرسیده بودند جواب آن را بوقت دیگر انداخته شد که الحال وقت بسیار تنگ است دست زمانه و اهل زمانه سرقه کرده و چیزے نوشته میشود بفقیر رحم بکنید و بر استغفار دلیر باشید ربنا اغفر لنا ذنوبنا و اسرافنا فی امرنا و ثبت اقدامنا وانصرنا علی القوم الکفرین

الحمد لله رب العالمین والمنة اولا و آخرا والصلوة علی رسوله دائما و سرمدا و علی آله الکرام و صحبه العظام الی یوم القیام

تمام شد جلد ثانی
مکتوبات امام ربانی

بعون صانع مکین و مکان و فضل خلاق زمین و زمان

شمع کاشانهٔ هدایات و عرفان مصقلهٔ آئینهٔ صافی درونان مورد انوار الهامات یزدانی اعنی



مکتوبات امام ربانی

از ارشادات علیهٔ غوث صمدانی حضرت مجدد الف ثانی مرتبه و مدونهٔ مریدان خاص الخاص حضرت قبله

در مطبع منشی نولکشور لکهنو بطبع مزین مطبوع شد

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلَى الْاِتْمَامِ وَ اٰخِرُ دَعْوٰنَا اَنِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ

منبع الکنوز والبشارات ملاح بحر الملاحة مصباح بیت الصباحة اصله مبین البحرین المصلح بین الفئتین مستشهد
المتکلمین متمسک المتوحدین برهان السلف سلطان الخلف وثیقة هذه الوفود طلیعة المهدی الموعود ذکاء
الاصل والفرع منار الدین والشرع وارث سید البشر منور المائة الحادیة عشر مجدد الالف ثانی
الامام الربانی ؎ کجا گردد ز وصفش خامه آگاه + چه نم دریابد از دریا پرکاه + همان بهتر کزین پس گوش
باشم + سراپم نغمه و خاموش باشم ؛ مسمی المصطفی بالاسم الذی بشر به عیسی الشیخ احمد بن الشیخ عبد الاحد
الفاروقی نسبا والحنفی مذهبا والنقشبندی مشربا فی الفروع ادام الله سبحانه ظل حیاته علی
العالمین وارواهم من بحار برکاته الی یوم الدین حبذا وقت وحال آن ناظران سلیم البال که چون
سواد نظر بدین مداد که سواد اعظم اسرار و حکم است بگشایند و با علام ربانی ازان مداد همه امداد حضور یابند و
ازان سواد سویدای دل را پرنور و خوشا آب و تاب آن قاریان مستقیم الاحوال که چون لسان شان آشنای
این شکرریز قلزم گردد با الهام سبحانی جان شان در شکر و شکر گردد و مرحبا مر آن همجنسان پاک نهاد و
مستعدان نیک اعتقاد را که چون از غایت وقت و غموض جمال این نکات و رموز که ورای طور عقل
است بر ایشان پرده نگشاید به عدم یافت و قصور دریافت خویش راجع داشته راه صدق و ایمان باشند
ع کسی را از ایشان جز ایشان نداند + گویان همه را مسلم دارند و نقد ثمرات سعادات ابدیه ازان بیت آرند
ذلک لمن خشی ربه و احسرتا از آن خوانندگان کج بین و شنوندگان سخن چین که آنچه ازین لمعات غیبیه فهم شان
در آید و موافق طبع شان آید به مهارة قال و بحث خیال صاحب این مقال راجح دارند و آنچه ازین بیان
چنین و چنان بنابر کوتاهی نظر زبان تیز زبان خویش دراز کنند و بحکم المرء لایزال عدو لما جهل جنگ جنگ
ساز کنند ندانسته اند که این طائفه علیه در اظهار این اسرار خفیه در میان نیند ع ایشان نیند این همه
الحان ز مطرب است + الله سبحانه اخوان ما را بصیر ائره عیب خویش و اسرار غیب پاک دلان مکاشف بینا
گرداناد و از قید کینه و غل غل مخلصان عالم السر که به پای دل و گردن خاطر دارند مخلص بخشاد و آنکه گفتم
در اظهار اسرار در میان نیند شاهد آن را هم از کینه صاحب اسرار بشنوند ع بر حال تو هم حال تو برهان و دلیل +
چون جلد اول مکتوبات معدن الفتوحات که در المعرفت نام اوست و تاریخ اختتام یافت بعضی تشنگان
زلال مقال بعرض اقدس رساندند که اگر اشاره عالیه وارد شود انهار اسرار دیگر که بعد ازین از چشمه نما مشه
گوهر نثار انبلاع یابد جمع نموده دریای جلد ثانی پیدا گردد و بندگان حضرت از غایت انکسار و خشیت در جواب

جلد سوم مکتوبات امام ربانی مسمّٰی

بمعرفة الحقائق

بسم الله الرحمن الرحیم

اما بعد این کلمات طیبات و حروف عالیات که هر نقطه ازان مرکز پرکار دلهای بیقراریست و آتش محبت ذاتیه
سپند چشم زخم اغیار و خال زینت بخش رخسار عروسان حقائق و مردمک ابصار دوربینان دقائق و دُرّة
التاجیت از دریای امواج احدیت که ید طولای باطن از کان غواصی بساحل آورده و نافهٔ جان بخشی ست
از ناف آهوی بیدای هویت که بنان بیان سیاحی بمحفل آورده اعنی الله تعالی فقراه بهذا الدر الیتیم
در روح مشام اروا حهم بهذا الشمیم سه زهی یک نقطه اش چون نافه پر شمیم وصل جانان میزند سر + ولی
آن کز برودت در زکام است + چه داند نافه اش گر در مشام است + سرایم مدح آن سَلّاج غواص + کنم خورشید را
چون ذرّه رقّاص + همین فرزند فاروقست چون آب + کنون نطق از زبانِ او کند آب + سراپا
نسخهٔ اخلاق فاروق + بزهر منقصت تریاق فاروق + چراغ نقشبندِ هفت محفل + نگاهش نقشبند غیر از
دل + غوث الخلائق غواص الحقائق معراج الوصول منهاج القبول خزینة الرحمة دفینة الحکمة مشرف
القلوب مشرقِ الغیوب نتیجة العمل حجة الکمل حدیقة الاخیار حدیقة الاخیار نور الطریقة نور الحقیقة
زین العالمین عین العالمین صورة المنظورة الرجا مرآت الارادة مرقات المحبة مطلع الرموز والاشارات

باد الی یوم التناد و بحق الحق الهادی الی سبیل الرشاد مکتوب اول بسیادت پناه میر محمد نعمان در جواب
سوال وی از اقربیت افعال و صفات و ذات واجب جل سلطانه ورود یافت بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه شریفه وصول یافت تصدیع بسیار کشیده ید حق سبحانه و تعالی
سعی ایشان را مشکور گرداند چون مکرر از اقربیت افعال و صفات و ذات واجبی جل سلطانه
استفسار نموده اند و حواله این بیان اند بعض در رت اینقدر رو مینماید بدانند که هر شئ بماهیت خود
آن شئ خود است و از برای ثبوت ماهیت مر آن شئ را هیچ جعل جاعل در کار نیست که ثبوت
شئ مر نفس خود را ضروری است از اینجا گفته اند که جعل در نفس ماهیات ثابت نیست و ماهیت
مجعول نیستند و جعل جاعل از برای اتصاف ماهیات بوجود در کار است فعل صبّاغ در اتصاف ثوب
است بلون نه آنکه ثوب را ثوب سازد و لون را لون گرداند که آن محال است که تحصیل حاصل است پس
جعل در نفس شئ نشد بلکه در اتصاف شئ بوجود شد پس ثابت شد که شئ بماهیت خود خود شئ است
و این معنی در نظر کشفی در ظل شئ و عکس شئ مفقود است که عکس و ظل بماهیت ظلی و عکسی خود ظل و
عکس نیست بلکه بماهیت اصل خود ظل و عکس گشته است چه ظل ماهیت ندارد و همان ماهیت اصل است
که بظل خود در ظهور نموده است پس اصل اقرب باشد ظل را از نفس خود چه ظل با اصل خود ظل است نه بنفس خود
و چون عالم ظلال و عکوس افعال واجبی است جل سلطانه ناچار افعال که اصول او بیند از عالم
بعالم اقرب باشند و همچنین افعال ظلال صفات واجبی اند جل شانه ناچار صفات بعالم از عالم و از
اصول عالم که افعال باشند اقرب باشند که اصل الاصل اند و چون صفات نیز ظلال حضرت ذات اند تعالی
و حضرت ذات جل سلطانه اصل جمیع اصول است لاجرم حضرت ذات تعالی بعالم از عالم و از افعال و صفات
واجبی اقرب باشد اینست بیان اقربیت او تعالی که در حیز تحریر و بیان آید عقلاً اگر بر سر انصاف بیایند محتمل که
قبول این معنی نمایند و اگر قبول ننمایند غم نیست که خارج از مبحث اند و چون درین بیان مقدمات معقوله
نیز مندرج است اگر سیادت پناهی میر شمس الدین علی را نیز در مطالعه این مکتوب شریک سازند گنجائش دارد
و نوشته بودند که شروع در جلد ثالث مکتوبات نمایند چنین کنند که اهل الله در هر چه صلاح بینند
محتمل که مبارک باشد و چون بمیر مشار الیه تفویض این امر مینمایند فرمایند که نسخه را متعدد سازند
و یک نقل آنرا بسرهند فرستند و مسودات را بمحافظت نگاه دارند شاید احتیاج افتد

فرمودند این همه علوم که تبیین و تحریر یافت در آن فکرت و حیرتم که آیا مقبول و مرضی بوده‌اند یا نه آنگاه خاموش گشته
منتظر بشارت و اشارت گشتند فردای آن روز فرمودند که دوش ندا در دادند و ظاهر ساختند که این همه علوم که نوشته
بل هر چه در گفتگوی تو آمده همه مقبول و مرضی است که اشارت به نوشته‌های من کرده فرمودند این همه ما گفته‌ایم و
بیان ماست و در آن وقت همه آن علوم را بنظر نیز درداشتند و من یک یک اجمالاً و تفصیلاً نظر میکردم سیما
در علومی که وقتی مرا در آنها ترددی بوده را در آن حکم داخل یافتم الحمد لله علی الاحسان پس قلم محترم را نگارش
اسرار قدم جریان داده‌اند و چون آن جلد به نود و نه مکتوب رسید که مطابق اسماء حسنی است بر همان ختم نمودند در
سالی که تاریخ آن از نور الخلائق هویداست بعضی مکاتیب که بعد از آن بر منصهٔ گذارش و صحیفهٔ نگارش
آمد الامیر النسیب والسید الحسیب قطب زمانه در یگانه بیت در تفرید راه بحری و کانی + تن تجرید را روحی
و جانی + دم از آئینه سازد نور زائل + دم او صیقل آئینهٔ دل + معدن الایقان والعرفان محمد نعمان بن
شمس الدین یحیی الشهیر بمیر بزرگ البدخشانی سلمه الله وابقاه که از کمل خلفای بزرگ حضرت ایشانند
و با مر عالی آنحضرت در صوبهٔ دکن رهنمای بریه و مروج این طریقهٔ علیه اند التماس نمودند که آن لآلی منثوره را فراهم
آورده وقیفهٔ جلد ثالث بروی کار آید باجابت مقرون گشت و چون جمع مکاتیب بسی و چند رسید میان
حضرت سیادت پناه و خادمان این درگاه مهاجرت صوری ضروری حائل گشت و حضرت ایشان را
نیز مدت روزگار طویل ضمیر بی نظیر بتحریر معارف و تقریر مکاشف نیامد تا آنکه بتائید هدایت خداوندی
جلشانه بعد از چندین ساله آرزومندی این ضعیف که نام او در آخر مکتوب اول این جلد بقلم شریف
رفته در سنه ۱۰۳۱ که از لفظ خاک نشین مبرهن است بخاک نشینی عتبهٔ علیه استسعاد یافت مقارن آن دریای
لسان الغیب و ابنوب بیان حضرت ایشان در تموج تقریر و جوشش تحریر آمد و از غایت رحمت و
عنایت آن غریب نواز این کمترین بجمع آن مسودات و نقل آن از سواد به بیاض ممتاز گردیده باتمام جلد ثالث
در همان سال که از لفظ ثالث نیز معین است سرافراز شد و چون شمار مکاتیب بصد و سیزده رسید که
موافقت آن بعدد حروف باقی هویداست ونسبه اعتبار تقریر این لغایت شایان و زیبا بر همان
انجام یافت در سالیکه کاس الراسخین ملوح آنست بعد از آن مکتوبی را که بتازگی علوم جدیده و اسرار
غریبه ظهور یافته بود فرمودند که مسک الختام گردد و چنان شد که بالحاق آن مطابق عدد سور قرآنی
عیان شد الحمد لله اولاً و آخراً و باطناً و ظاهراً طلاب را ازین مائده بهره فائده قوت جان و قوت ایمان

بامور لاطائل صرف نکنند و بغیر ذکر الٰہی جل شانہ باید کہ ہیچ چیز نپردازند اگر مطالعۂ کتب و تکرار طلبہ بود وقت ذکر ست ہواہاے نفسانی را کہ آلہۂ باطلہ اند در تحت لا آرید تا تمام منتفی شوند و ہیچ مرادی و مقصودی در سینہ نماند حتی آنکہ خلاصی من کہ بالفعل از اہم مقاصد شما است نیز باید کہ مراد شما نباشد و بتقدیر و فعل و ارادۂ او تعالیٰ راضی باشید و در جانب اثبات کلمۂ طیبہ غیر از غیب ہویت کہ وراء الوراء معلومات و متخیلات است ہیچ نباشد غم حویلی و سرا و چاہ و باغ و کتب و اشیاء دیگر خود سہل است باید کہ ہیچ چیز مزاحم وقت شما نشود و غیر از مرضیات حق جل و علا مراد و مرضی شما نباشد اگر ماہا مردیم این ہمہ اشیاء بغیرت کہ در حیات مارفتہ باشد ہیچ فکر نکنند اولیاء این امور را باختیار خود گذاشتہ اند تا باختیار او تعالیٰ این امور را مگذاریم و شکر بجا می آریم و امید است کہ از مخلصان باشیم بفتح لام جائیکہ نشستہ اند ہمانرا وطن انگارند حیات چند روزہ ہر جا کہ گذرد باید کہ بیاد حق جل شانہ بگذرد معاملہ دنیا سہل است متوجہ آخرت باشند و والدۂ خود را تسلی دہند و ترغیب آخرت نمایند از ملاقات یکدیگر اگر حق سبحانہ تعالیٰ خواستہ باشد میسر خواہد شد و الا بتقدیر او تعالیٰ راضی باشند و دعا کنند کہ در دار السلام جمع گردیم و تلافی ملاقات دنیا را بکرم او تعالیٰ در آخرت خواہیم نمائیم الحمد للہ علی کل حال

مکتوب سوم بسیادت مآب میر محب اللہ مانکپوری ورود یافتہ در بیان معنی کلمۂ طیبہ لا الٰہ الا اللہ

الحمد للہ و سلام علی عبادہ الذین اصطفیٰ لا الٰہ الا اللہ نیست ہیچ احدے کہ استحقاق الوہیت و معبودیت داشتہ باشد مگر خدای بے ہمتاے جل شانہ کہ واجب الوجود است و از سمات نقص و حدوث منزہ و مبرا است زیرا کہ مستحق عبادت کہ عبارت از کمال تذلل و خضوع و انکسار است کسی است کہ جمیع کمالات او را ثابت است و جمیع نقائص از وی مسلوب است و ہمہ اشیاء بوی در وجود و توابع وجود محتاجند و او بہیچ چیز در ہیچ امر محتاج نہ و نافع و ضار اوست و ہیچ بے اذن او ہیچ یکے ضرر و نفع نمیتواند رسانید انچنین کس با این صفات کاملہ غیر او تعالیٰ نیست و نشاید کہ باشد چہ اگر غیر با این صفات کاملہ بی زیادتی و نقصان متحقق شود غیریت نخواہد بود لان الغیرین متمائزان و لا تمایز ثمہ و اگر اثبات غیریت باثبات تمایز نمائیم لازم می آید نقص او کہ منافی الوہیت و معبودیت است زیرا کہ اگر جمیع کمالات او را اثبات نکنیم تا تمایز پیدا کنند لازم می آید نقص او و ہمچنین اگر جمیع نقائص از وی مسلوب نہ نمائیم نیز نقص لازم است و اگر اشیاء بوی محتاج نباشند پس چہ مستحق عبادت ایشان بود و اگر او بعضے از اشیاء در امرے از امور محتاج بود ناقص باشد و ہمچنین اگر نافع و ضار نباشد اشیاء را با وی چہ احتیاج بود و چرا

دیگر فقیر در رفتن و ماندن شما حیران است از بسکه حریص ملاقات شما است بر رفتن شما لب نمی تواند کشود و بماندن هم دلالت نمیتواند نمود که مبادا بسبب فوت مصالح جمع کثیر باشد اینقدر هست که اگر بروند خواجه محمد هاشم را فرستند که چند روز در صحبت باشند و اخذ بعض علوم و معارف نماید که جوان قابل ظاهر میشود و مشار الیه در پای شماست و مذاق وی از شما استفسارها را باو حواله فرمایند که جواب گرفته بخدمت شما رساند والسلام

مکتوب دوم بحضرت جامع الاسرار والعلوم مخدوم زادهای گرامی خواجه محمد معصوم سلمه الله تعالی ورود یافته در مواعظ و انقطاع از خلق و توسل بجناب حضرت حق سبحانه و تعالی

الحمد لله رب العالمین فی السراء والضراء وفی الیسر والعسر وفی النعمة والنقمة وفی الرحمة والزحمة وفی الشدة والرخاء وفی العطیة والبلاء والصلوة والسلام علی من ما اوذی نبی مثل ایذائه وما ابتلی رسول نحو ابتلائه لهذا صار رحمة للعالمین وسید الاولین والآخرین فرزندان گرامی وقت ابتلا هر چند تلخ و بمزه است اما اگر فرصت دهند مغتنم است که درینوقت چون شما را فرصت داده اند حمد خداوند جل شانه بجا آورده متوجه کار خود باشند و یک لمحه و لحظه فراغت بر خود تجویز نکنند و یکی از سه چیز باید که خالی ازان نباشند تلاوت قرآن مجید و ادای نماز بطول قراءة و تکرار کلمه طیبه لا اله الا الله باید که بکلمه لا نفی آلهه ماسواهای نفس خود نماید و دفع مقاصد و مرادات خویش کنند مراد خود طلبیدن دعوی الوهیت خود کردن است باید که هیچ مرادی را در ساحت سینه گنجائش نبود و هوسی در متخیله نماند تا حقیقت بندگی متحقق شود مراد خود خواستن مستلزم دفع مراد مولای خود است و معارضه کردن است بصاحب خود این معنی مستلزم نفی مولای خود است و اثبات مولویت خود قبح این امر را نیک دریافته نفی دعوی الوهیت خود نمایند تا زمانیکه از هوا و هوسها تمام پاک نگردند و هیچ مراد و مولا مرادی نداشته باشند این معنی بعنایت الله سبحانه امید است که در ایام بلا و در اوقات ابتلا بسهولت میسر گردد در غیر این ایام این هواها و هوسها سدهای سکندری است در گوشه ها خزیده باین امر مشتغل باشند که فرصت مغتنمست در زمان فتن اندک را به بسیار قبول مینمایند و در غیر زمان فتن ریاضات و مجاهدات شاقه درکار است خبر شرط است ملاقات واقع شود یا نه نصیحت همین است که مراد و هوسی نمانند والده خود را نیز باین معنی مطلع سازند و دلالت نمایند باقی احوال این نشاه چون گذرنده است چه در معرض بیان آرد بر خردان شفقت دارید و بخواندن ترغیب نمائید و اهل حقوق را تا توانید از جانب ما راضی سازید و بدعای سلامتی ایمان ممد و معاون باشید مکرر و مؤکد نوشته میشود اینوقت را

وهم نفی شریک استحقاق عبادت بلکه اهم واحوج وانفع درین راه نفی شریک استحقاق عبادت است که مخصوص بدعوت انبیاست علیهم الصلوات والتحیات والتسلیمات مخالفان که ملتزم ملت انبیا نیستند علیهم الصلوات والتسلیمات نیز بدلائل عقلیه نفی شریک وجوب وجود می‌نمایند وواجب الوجود جز یکی را نمی‌دانند جلّ شانه اما از معاملهٔ استحقاق عبادت غافلند واز نفی شریک استحقاق عبادت فارغ از عبادت غیر تحاشی ندارند واز عبادت دیر تکاسل نورزند انبیااند علیهم الصلوات والتحیات که هدم دیر می‌نمایند ورفع استحقاق عبادت غیر میفرمایند مشرک بلسان این بزرگواران آنکس است که بعبادت غیر حق سبحانه گرفتار است اگرچه بنفی شریک وجوب وجود قائل باشد چه اهتمام اینها بنفی عبادت ماسوای حق است سبحانه که بعمل ومعامله تعلق دارد ومستلزم نفی شریک وجوب وجود است پس تا زمانیکه کسی بشرائع این بزرگواران علیهم الصلوات والتسلیمات که مبنی از نفی استحقاق عبادت ماسوی است متحقق نشود از شرک نرهد واز شعبه‌های شریک عبادت آلهی آفاقی وانفسی نجات نیابد که شرائع انبیا علیهم الصلوات والتحیات متکفل اینمعنی است بلکه مقصود از بعثت شان تحصیل این دولت است ودر غیر شرائع این بزرگواران نجات ازین شرک میسّر نیست وتوحید بی التزام ملت ایشان علیهم الصلوات والتحیات ممکن نه قال الله تبارک وتعالی ان الله لا یغفر ان یشرک به مراد الکریمة ما اراد الله سبحانه ویحتمل

ان یراد لا یغفر ان لا یلتزم بالشرائع لان عدم التزام الشرائع لازم للشرک فذکر الملزوم واراد اللازم ثم یندفع ما یتوهم من ان الشرک کما لا یغفر لا یغفر انکار سائر الشرعیات ایضا فما وجه التخصیص ویحتمل ان یکون

معنی ان یشرک به ان یکفر به لان انکار الشرائع کفر بالله سبحانه فلا یغفر والعلاقة بین الشرک والکفر

بالخصوص والعموم فان الشرک کفر خاص من مطلق الکفر فذکر الخاص واراد العام ثم یندفع ما یتوهم من ۱۲

ان الشرک کما لا یغفر لا یغفر انکار سائر الشرعیات ایضا فما وجه التخصیص باید دانست که عدم استحقاق عبادت مر غیر حق سبحانه را بدیهی است لا اقل حدسی است کسیکه معنی عبادت را نیک فهم نماید وغیر حق سبحانه را نیک تامل کند بی توقف حکم بعدم استحقاق عبادت نماید مر آن غیر را مقدماتی که در بیان اینمعنی آورده میشود از قبیل شبهات است که بر بدیهیات نمایند ایراد نقض ومناقضه ومعارضه برین مقدمات گنجائش ندارد نور ایمان باید تا بفراست درک این مقدمات نماید بسیاری از بدیهیات است که بر ابلهان وقاصر فهمان مخفی مانده است وهمچنین جمعی که بمرض ظاهر وعلت باطن گرفتارانند

مستحق عبادت ایشان باشد و اگر احدی بی اذن او باشیاء ضرر و نفع تواند رسانید او بیکار می افتد و مستحق عبادت نمیماند فلا یکون الجامع لهذه الصفات الکاملة الا واحد لا شریک له و لا یستحق للعبادة الا هو الواحد القهار سوال اگرچه تمامیه باین صفات بر نهجیکه مبین گشته است مستلزم نقص است که منافی الوهیت و معبودیت است اما تواند بود که آن غیر صفات دیگر داشته باشد که باعث امتیاز گردد و هیچ نقص لازم نبود هرچند ما آن صفات را ندانیم که چیست جواب آن صفات نیز خالی نیست از صفات کامله است یا از صفات ناقصه بهر تقدیر محذور مذکور لازم است هرچند ما آن صفات را بخصوص ندانیم که چیست اینقدر معلوم است که از دائرهٔ کمال و نقصان خارج نیست و بهر تقدیر نقص دامنگیر است چنانچه گذشت و دلیل دیگر بر عدم استحقاق معبودیت غیر حق سبحانه و تعالی آنست که او تعالی هرگاه در جمیع ضروریات وجود و توابع وجودی اشیا کافی باشد و نفع و ضرر اشیا باو سبحانه مربوط بود دیگرے بیکار و بی حاصل محض بود و هیچ احتیاجی اشیا را باو نباشد پس استحقاق عبادت او را از کدام راه پیدا شود و اشیا چرا بذلت و خضوع و انکسار باو پیش آیند کفار بد کردار غیر حق سبحانه را عبادت کنند و اصنام تراشیده را معبود خود سازند بزعم فاسد آنکه ایشان نزد حق سبحانه و تعالی شفعاء ما خواهند بود و بتوسل اینها بحضرت حق سبحانه تعالی تقرب خواهند نمود زہے بیخردان از کجا دانسته اند که ایشان را مرتبهٔ شفاعت خواهد بود و حضرت حق سبحانه و تعالی اینها را اذن شفاعت خواهد داد بمجرد توهم احدے او را در عبادت شریک ساختن جل و علا نهایت خذلان و خساره است عبادت امر آسان نیست که هر سنگ و جماد کرده آید و هر عاجزے را بلکه عاجز ترے از خود را مستحق عبادت تصور کرده شود و بمعنے الوهیت استحقاق عبادت متصور نیست هر که صلاحیت الوهیت وارد مستحق عبادت است و هر کرا این صلاحیت نیست این استحقاق نیست و صلاحیت الوهیت مربوط بوجوب وجود است آنکه وجوب وجود ندارد الوهیت را نشاید مستحق عبادت نبود بلی عقل آنند که حضرت حق سبحانه را در وجوب وجود بے شریک نداشند و در عبادت با او تعالی شرکا را اثبات نمایند ندانسته اند که وجوب وجود شرط استحقاق عبادت است و چون در وجوب وجود شریک نبود در استحقاق عبادت هم شریک نباشد در استحقاق عبادت شریک ساختن مستلزم شریک ساختن است در وجوب وجود نیز پس تکرار این کلمهٔ طیبه هم بنفی شریک وجوب وجود باید ساخت

اختیار و ارادهٔ کلیه می‌نماید تحقیق این معنی در مکتوب دیگر خواهد نمود ان شاء اللہ تعالیٰ ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا
انک علی کل شیء قدیر والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی جمیع الانبیاء من الصلوات
والتحیات والتسلیمات والبرکات اتمها واکملها مکتوب چهارم بسیادت و ارشاد پناه میر محمد نعمان در تاویل
آیهٔ کریمه لا یمسه الا المطهرون قال اللہ تعالیٰ انه لقرآن کریم فی کتاب مکنون لا یمسه الا المطهرون مراد از کلمه
ما اراد اللہ سبحانه در مرتبه که در مقام تفهیم قاصرے در آید آنست که مساس نکنند اسرار مکنونهٔ قرآنی را
مگر جماعهٔ که از لوث تعلقات بشریه پاک شده باشند هرگاه نصیب پاکان مساس اسرار قرآنی بود دیگران
چه رسد و در مرتبهٔ دیگر آنکه نخوانند قرآن را یعنی نشاید که بخوانند قرآن را مگر جماعهٔ که نفوس ایشان از هوا
و هوس مزکی شده باشد و از شرک جلی و خفی و از آلههٔ آفاقی و انفسی مطهر گشته باشند آنست که مناسب
حال مبتدی سلوک ذکر است و نفی ماسوای مذکور است بحدے که هیچ از ماسوای معلوم نماند و هیچ
چیز غیر از حق سبحانه مراد او نباشد اگر بتکلف اشیا را بیاد او دهند یادش نیاید و مقصودش نبود
و چون چنین شود که از شرک پاک گشته باشد و از آلههٔ آفاقی و انفسی آزاد شده درین زمان می سزد
که بجاے ذکر تلاوت قرآن نماید و بدولت تلاوت ترقیات فرماید پس از حصول اینحالت مذکوره
تلاوت قرآن نمودن داخل اعمال ابرار است و بعد از حصول اینحالت تلاوت قرآن از جملهٔ اعمال مقربین
چنانچه ذکر گفتن پیش از حصول این نسبت از اعداد اعمال مقربین بوده است اعمال ابرار از جمله
عبادات است و اعمال مقربین از جملهٔ تفکرات تفکر ساعة خیر من عبادة سنة او سبعین سنة شنیده
باشند و تفکر عبارت از باطل بسوے حق همانقدر فرق که در میان ابرار و مقربین است در عبادت
و تفکر ایشان نیز همان قدر تفاوت است باید دانست ذکرے که مبتدی را در اعداد اعمال مقربین
بود آنست که از شیخ کامل مکمل اخذ نموده باشد و مقصودش سلوک طریقت بوده الا آن ذکر نیز
از جملهٔ اعمال ابرار است واللہ سبحانه الملهم للصواب والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة
المصطفی علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات اتمها واکملها مکتوب پنجم بسیادت و ارشاد پناه
میر محمد نعمان در بیان بعضے از احوال و اذواق خاصهٔ حضرت ایشان مد ظله العالی الحمد للہ و سلام
علی عباده الذین اصطفی مخفی نماند که تا زمانیکه بعنایت اللہ سبحانه آن عنایت بصورت جلال و غضب
او تعالیٰ متجلی نفرموده و محبوس قفس زندان نگشتیم از تنگنائے شهودے بالکلیه بر نیامده ازین

مدہبیات جلیہ وخفیہ بر ایشان مخفی است سوال در عبارت مشائخ طریقت قدس اللہ تعالی اسرارہم
واقع شدہ است کہ ہرچہ مقصود تست معبود تست معنی این عبارت چیست و محلے کہ از بصدق دارد کدام است
جواب مقصود شخص متوجہ الیہ آن شخص است و آن شخص ناچار دارد در تحصیل آن مقصود خود را معاف
نمیدارد وہر قسم ذل وانکسار کہ در تحصیل آن پیش می آید تحمل میکند وتقاعد نے ورزد واین معنی
مودی عبادت است کہ مبنی از کمال ذل وانکسار است پس مقصودیت شے مستلزم معبودیت آن شے
شد پس نفی معبودیت غیر حق سبحانہ تعالی وقتے متحقق شود کہ غیر حق سبحانہ جل وعلا مقصود سے
نماند ومراد او جز تعالی چیزے دیگر نباشد تحصیل این دولت مناسب حال سالک معنی کلمہ طیبہ لا الہ
الا اللہ لا مقصود الا اللہ است چندان تکرار این کلمہ باید نمود کہ از معبودیت غیر نامے ونشانے
نماند ومراد جز او تعالی ہیچ چیز نبود تا در نفی معبودیت غیر صادق بود ودر رفع آلہہ متکثرہ محق باشد واین
قسم نفی آلہہ متکثرہ نمودن واز نفی مقصودیت بنفی معبودیت غیر آمدن شرط کمال ایمان است کہ
بولایت مربوط است ونفی آلہہ ہوائے متو تا نفس مطمئنہ نگردد انتفی متوقع نیست واطمینان نفس
بعد از کمال فنا وبقا متصور است ودر ظاہر شریعت غرا کہ مبنی از یسر وسہولت است ومشعر از رفع حرج
عبادست کہ بہ ضعف مخلوق گشتہ اند آنست کہ اگر در تحصیل مقصود سے عیاذا باللہ سبحانہ سر از ربقہ شریعت
بیرون اندازد ودر حصول آن از حدود شرعیہ تجاوز نماید آن مقصود معبود او باشد وآلہہ او بود واگر
آن مقصود اینچنین نبود ودر تحصیل حصول آن ارتکاب منکرات شرعیہ نماید آن مقصود ممنوع
شرعی نبود گویا آن مقصود از مقاصد او نیست وآن مطلوب از مطالب آن نہ بلکہ مقصود او
فی الحقیقۃ حق است سبحانہ ومطلوب او امر ونواہی شرعیہ او تعالی پیش از میل طبعی با آن شے مقصود
پیدا نکردہ است وآن ہم مغلوب احکام شرعیہ است حقیقۃ شریعت کہ بکمال ایمان دلالۃ مینماید ہم مادہ
مقصودیت غیر مطلوب است چہ در تجویز مقصودیت غیر حق سبحانہ وتعالی ایسا است کہ بامداد واعانۃ استیلاء
ہوا وہوس تعلقی بمقصودیت غیر معارضہ مقصودیت حق سبحانہ وتعالی پیدا کند بلکہ حصول آنرا بر حصول مرضی
حق جل وعلا اختیار نماید وبخسارۃ ابدی رساند پس نفی مقصودیت غیر مطلقا در کمال ایمان ضروری آمد
تا از زوال ورجوع مامون ومحفوظ بود آرے بعضے از صاحب دوستان را بعد از نفی ارادہ ورفع
اختیار صاحب ارادہ واختیار میسازند واختیار وارادہ جزئیہ را از وے مسلوب گردانیدہ صاحب

دوراز محبت ذاتیہ رفتہ اید بر خلاف گذشتہ جلال را پیش از جمال انکار ندو ایلام را زیادہ از انعام تصور نمایند
زیرا کہ در جمال و انعام مراد محبوب مشوب بمراد خود است و در جلال و ایلام خالص مراد محبوب است و
خلاف مراد خود است مراد اینجا وقت و حال سابق است دشنان مانیہا از زیارت حرمین شریفین نوشتہ
بودند چہ مانع است حسبنا اللہ و نعم الوکیل مکتوب ہفتم بسیادت پناہ میر محب اللہ مانکپوری در بیان
تحمل ایذاے خلق بعد الحمد والصلوٰۃ و تبلیغ الدعوات میرساند کہ صحیفہ شریفہ سیادت پناہ اخوی
میر محب اللہ رسید فرحت فراوان رسانید از تحمل ایذاے خلق چارہ نبود و از صبر بر جفاے
اقارب گذر نہ قال اللہ تعالےٰ امر الحبیبہ علیہ و علےٰ آلہ الصلوٰۃ والسلام واصبر کما صبر
اولوالعزم من الرسل ولا تستعجل لہم نکے در سکونت آن مقام عین ایذا وجفاست وشما در مقام
فرار اید ازان نمک آری شکر پروردہ تاب نمک ندارد چہ توان کرد بیت ہر کہ عاشق شد
اگرچہ نازنین عالم است ٭ نازکی کے راست آید بارمی باید کشید ٭ اندراج یافتہ بود اگر اجازت باشد
در آلہ آباد منزل اختیار کنم برے تعین نمایند تا از افراط جفای آنجا رفتہ نفسے راست کنند ہذا ہو
طریق الرخصۃ وطریق العزیمۃ الصبر والتحمل علے الایذاء درین موسم ضعف بر فقیر غالب آمد چنانچہ معلوم
شما است ازین جہت بچند کلمہ اقتصار نمود والسلام مکتوب ہشتم بحقائق آگاہ مولانا محمد صدیق در بیان
اصالۃ غیب و ظلیت شہود نمود ٭ محبت شعار اغیب مقابل شہود است کہ شائبہ ظلیت دارد و غیب
ازین شوب مبرا است پس از شہود اکمل باشد لیکن ہرگاہ سید البشر علیہ و علےٰ آلہ الصلوٰۃ والسلام
در شب معراج بدولت رویۃ مشرف شدہ باشد کہ ماورا انوار سرادقات ظلال است و از شوب شائبہ
ظلیت اقدس است چرا در حق او علیہ و علےٰ آلہ الصلوٰۃ والسلام غیر اکمل آرزو بود اکتفا الغیب از
براے رفع ظلیۃ بودہ چون رفع ظلیۃ بالکلیہ در عین حضور میسر شود غیب چہ درکار بود این دولت است
کہ مخصوص سید الکونین است علیہ و علےٰ آلہ الصلوٰۃ والسلام واکمل تابعان او را علیہ و علیہم الصلوٰۃ
والتسلیمات ازین مقام بہ تبعیت و وراثت نیز نصیب است چنانچہ رویت نیست شہود و مشاہدہ
ہم نیست ازان مقام تعبیر بغیب بہترین عبارات است تفصیل آن مقام نگفت راست نمے آید
ہر کس باندازہ یافت خود خواہد دریافت وہو درا ذلک وما نصیب منہ الا اقل القلیل والسلام

مکتوب نہم بسیادت وارشاد پناہ میر نعمان در بیان آیۂ کریمہ ما اتکم الرسول فخذوہ

کو جهاے ظلال خیال و مثال بتمام بر آمدم و در شاهراه ایمان بغیب مطلق العنان تجرّد نمودم و از حضور بغیب و از عین بعلم و از شهود باستدلال بر وجه کمال نه پیوستم و نمیر دیگران عجیب عجیب دیگرا از هر ذوق کمال وجدان بالغ نیافتم و شربتهای خوشگوار بے ننگی و بے ناموسے و مزہا ی مزه دار خواری و رسوائی را نچشیدم و از جام طعن و ملامت خلق حظ نگرفتم و از حسن بلا و جفاے مردم محفوظ نشدم و کالمیت بین یدی الغسال گشته بالکلیه ترک اراده و اختیار نکردم و رشتهای تعلق آفاق و انفس را بتمام و کمال نگسستم و حقیقت تضرع و التجا و انابت و استغفار و ذل و انکسار را بدست نیاوردم و قسطاس لرفیع المنزلت استغناے حضرت حق سبحانه را که محفوف بسرادقات عظمت و کبریائی است مشاهده ننمودیم و خود را بنده خوار و زار و ذلیل و بے اعتبار و بے هنر و بے اقتدار و با کمال احتیاج و افتقار معلوم نساختم وما ابری نفسی ان النفس لامارة بالسوء الا ما رحم ربی ان ربی غفور رحیم اگر محض فضل تو الترنیوض وارادات الٰهی جل سلطانه و توالی عطیات و انعامات نامتناهی او سبحانه درین محنتکده شامل حال این شکسته بال نمیشد نزدیک بود که معامله بیاس رسد و رشته امید گسسته گردد الحمد لله الذی عافانی فی عین البلاء و اکرمنی فی نفس الجفاء و احسن بی فی حالة العناء و وفقنی على الشکر فی السراء و الضراء و جعلنی من متابعی الانبیاء و من مقتفی آثار الاولیاء و من محبی العلماء و الصلحاء صلوات الله سبحانه و تسلیماته على الانبیاء اولا و على اعاصرهم ثانیاً

مکتوب ششم بمعارف آگاه شیخ بدیع الدین در بیان آنکه ایلام محبوب از انعام او و جلالش از جمال او محبوب تراست

الحمد لله و سلام على عباده الذین اصطفٰی صحیفه شریفه که بمصحوب شیخ فتح الله ارسال داشته بودند رسید از جفا و ملامت خلق نوشته بودند آن خود جمال این طائفه است و صیقل زنگار ایشانست باعث قبض و کدورت چرا باشد اوائل حال که فقیر باین قلعه رسید محسوس میشد که انوار ملامت خلق از بلاد و قرے در رنگ سحابهاے نورانی پے درپے میرسند و کار را از حضیض باوج میبرند سالها تربیت جمالے قطع مراحل مینمودند الحال بتربیت جمالے قطع مسافت مےنمودند و در مقام صبر بلکه در مقام رضا باشند و جمال و جلال را مساوی دانند نوشته بودند که از وقت ظهور فتنه نه ذوق مانده است و نه حال باید که ذوق و حال مضاعف باشد که جفاے محبوب از وفاے او بیشتر لذت بخش است چه بلا شد در رنگ عوام سخن کرده اید و

مکتوب یازدہم بسیادت پناہ میر شمس الدین علی خلخالی در بیان جامعیت انسان کہ مرکب از اجزاء عشرہ عالم امر و خلق است و ترجیح قلب انسان بر عرش مجید + الحمد للہ و سلام علی عبادہ الذین اصطفی آدمی نسخہ ایست جامع کہ مرکب از اجزاء عشرہ است از عناصر اربعہ و نفس ناطقہ و قلب و روح و سر و خفی و اخفی و قوی و جوارح دیگر کہ انسان است ہمین اجزاء است و این اجزاء با یکدیگر متضادہ اند تضاد عناصر اربعہ با یکدیگر ظاہر است و ہمچنین ضدیت عالم خلق با عالم امر ہویدا است و بیچگانہ عالم امر ہر یکے با مری مخصوص است و یکتائی منسوب و نفس ناطقہ خود خواہان ہوای خود است ہیچ یکے سری فرو دنمی آرد و عنایت خداوندی جل سلطانہ این اشیاء متضادہ را بقدرت کاملہ خود بصورتے ہر کدام را شکستہ جمع فرمودہ است و مزاج خاص و ہیأت وحدانی عطا نمودہ بعد از حصول مزاج خاص و ہیات وحدانی بحکمت بالغہ خود صورتے اورا بخشیدہ است تا حفظ اجزاء متفرقہ متضادہ او نماید این مجموع را مسمے بانسان گردانیدہ باعتبار جامعیت و حصول ہیأت وحدانی تشریف استعداد خلافت مشرف ساختہ این دولت بعد از انسان ہیچ یکے را میسر نشدہ است عالم کبیر اگرچہ بزرگ است اما از جامعیت خالی است و از ہیأت وحدانی بے نصیب این ماجرا در جمیع افراد انسانی ثابت است و عوام و خواص انسان در ہمین شرکت دارند باید دانست کہ اشرف اجزاء عالم کبیر عرش مجید است و تجلّے مخصوص بہ آن فوق تجلیات اجزاء دیگر است زیرا کہ آن تجلّے جامع است و آن ظہور مستحق اسماء و صفات وجوبے است تعالت و تقدست و ایضاً آن تجلّے دائمی است گنجائش امتیاز ندارد و قلب انسان کامل کہ مناسبت بعرش دارد و آنرا عرش اللہ میخوانند ازان تجلّے عرشے نصیب وافر دارد و حظ کامل غایت ما فی الباب آن تجلّے کلّے است و این تجلّی نسبت بآن جزوی است اما قلب مزیتی دارد کہ در عرش نیست و آن شعور بہ تجلّے است و ایضاً قلب مظہر یست کہ گرفتاری بظاہر خود دارد بخلاف عرش کہ ازین گرفتاری خالی است پس ناچار قلب را بواسطہ این شعور و گرفتارے ترقی ممکن است بلکہ واقع زیرا کہ بحکم المرء مع من احب قلب با کسے است کہ بآن گرفتاری دارد و مفتون محبت او ست اگر محب اسماء و صفات است با اسماء و صفات است و اگر محب ذات است تعالے و تقدست انجا درست کردہ و از گرفتارے اسماء و صفات درگذشتہ بخلاف عرش مجید کہ تجلّے مجوّز از اسماء و صفات در حق او غیر واقع است والسّلام مکتوب دوازدہم بسیادت پناہ

الآیۃ بسم اللہ الرحمن الرحیم قال اللہ تبارک وتعالیٰ ما اتٰکم الرسول فخذوہ وما نھٰکم عنہ فانتھوا واتقوا اللہ ذکر التقوی بعد ذکر الامتثال للاوامر والانتھاء عن المناھی اشارۃ الی اھتمام الانتھاء الذی ھو حقیقۃ التقوی وانہ ھو ملاک الدین قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وبارک ملاک دینکم الورع وقال علیہ الصلوۃ والسلام فی موضع آخر لا تعدل بالرعۃ شیئا والرعۃ ھو الورع والوجہ لھذا الاھتمام واللہ سبحانہ اعلم بالصواب ان الانتھاء اعم وجوداً واکثر نفعا لما انہ یوجد فی ضمن الامتثال ایضا فان الاتیان بالامر انتھاء عن ضدہ وھو ظاھر واما کثرۃ نفع الانتھاء بغیر جھۃ عمومہ فلانہ مخالفۃ محضۃ مع النفس لاحظ للنفس فیہ بخلاف صورۃ الامتثال فان النفس قد تتلذذ فیہ وکل ما فیہ زیادۃ مخالفۃ مع النفس لاشک انہ اکثر نفع واقرب طرق الی النجاۃ فان المقصود والاصل من التکلیفات الشرعیۃ قمع النفس لانھا انتصبت بمعادات اللہ سبحانہ ورد فی الحدیث القدسی عاد نفسک فانھا انتصبت بمعاداتی فکل طریق من طرق المشائخ تکون رعایۃ الاحکام الشرعیۃ فیھا کثیرۃ یکون اقرب طرق الی اللہ سبحانہ لوجود کثرۃ المخالفۃ مع النفس الا وھو الطریق النقشبندیۃ لھذا قال سیدنا وقبلتنا الشیخ بہاء الدین المشتھر بنقشبند قدس سرہ وجدت طریقا اقرب طرق الی اللہ سبحانہ بوجود کثرۃ المخالفۃ مع النفس واما بیان زیادۃ رعایۃ الشریعۃ فی ھذہ الطریقۃ فما لا یخفی علی المنصف الفطن الخالص فی طرق المشائخ ومع ذلک ننبئہ بزیادۃ الایضاح فی بعض الرسائل واللہ سبحانہ اعلم بحقیقۃ الحال وھو سبحانہ حسبی ونعم الوکیل وصلی اللہ تعالیٰ علی سیدنا محمد وآلہ وصحبہ وسلم وبارک والسلام علی من اتبع الھدی

مکتوب دہم بسیادت وارشاد پناہ میر محمد نعمان در تفسیر آیۃ کریمۃ واذا سألک عبادی عنی فانی قریب

الحمد للہ وسلام علی عبادہ الذین اصطفی قال اللہ تعالیٰ واذا سألک عبادی عنی فانی قریب قرب حضرت حق سبحانہ وتعالیٰ ہر چند بیچون وبیچگونہ است اما وہم را گنجایش جولانگاہ است اقربیت اوست تعالیٰ کہ از حیطۂ وہم خارج است واز دائرۂ خیال بیرون لہذا اقرب دانان بسیار اند واقربیت دان اقل قلیل نہایت قرب تا حصول اتحاد است ہر چند اتحاد وہم مجرد توہم است واقربیت از گذشت اتحاد است در جانب قرب اگرچہ عقل از خود نزد دیگرے را غیر از بعید تصور نکند این از کوتہ نظرے عقل است کہ بدور بینی عادت کردہ است واز خود نزد دیگرے را در نیافتہ والسلام

دانسته در رضاجوئی شما باشند و شما نیز خیلی بجانب ایشان بروید و برفق تمام بجانب خود کشید و دلالت بحسنات نمائید والسلام. مکتوب سیزدهم بسیادت پناه میر محب الله مانکپوری صدور یافته در تحریص رسوخ بمتابعت صاحب شریعت علیه و علی آله الصلوة والسلام و متابعت پیر طریقت

بسم الله الرحمن الرحیم مکتوب شریف سیادت مآب اخوی میر سید محب الله رسید مقدمات ما بین که از روی اضطرار و اضطراب اندراج یافته بود بوضوح انجامید نا امیدی کفر است امیدوار باشند و اگر درین دوام رسوخ دارند هیچ غم نیست بمتابعت صاحب شریعت علیه و علی آله الصلوة والسلام و اعتقاد و محبت بشیخ طریقت واثق باشند و ملتجی و متضرع بوند که درین دو دولت قصور نرود دیگر هرچه باشد سهل است و تلافی آن ممکن و پیش ازین هم نوشته بودیم که چون از سکونت مانکپور کاره اند به الهآباد وطن اختیار کنند محل که مبارک باشد شما عکس فهمیدید لفظ مبارک هم مگر دلالت نمود الحال نیز همان سخن است امشب بنظر درآمد که گویا رخت شما را از مانک پور کشیده باله آباد برده اند همانجا دیرانه اختیار کنید و اوقات بذکر الهی جل سلطانه معمور دارید و بهیچکس کار نداشته باشید ملتزم ذکر نفی و اثبات باشید و جمیع مرادات را بتکرار این کلمه طیبه از ساحت سینه برآرید تا مقصود و مطلوب و محبوب جز یکی نباشد اگر دل از ذکر گفتن مانده شود بزبان بگوئید بشرط اخفا که جهر درین طریق ممنوع است باقی روش و اوضاع طریق را معلوم کرده اید تا توانید راه تقلید را از دست ندهید که تقلید شیخ طریقت ثمرات دارد و در خلاف طریق او خطرها است زیاده چه نویسد والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله و اصحابه الصلوة والتسلیمات اتمها و اکملها. مکتوب چهاردهم به میر شمس الدین علی در جواب سوال او از وجود واجب تعالی ورود یافته

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه شریفه که از روی کرم و شفقت مرسل داشته بودند بمطالعه آن محظوظ و متلذذ گشت جزاکم الله سبحانه خیرا اندراج یافته بود هرگاه که ذات حضرت حق سبحانه و تعالی بماهیت خود موجود باشد نه بوجود عینا کان او زائدا پس تقابل میان واجب الوجود که ذات الله سبحانه بلا اعتبار الوجوب والوجود است و میان ممتنع الوجود چگونه متحقق شود و اطلاق واجب الوجود بر ذات معرا از وجوب وجود بچه وجه توان نمود و اثبات استحقاق عبادت که منوط بوجوب وجود است چگونه خواهد شد و اطلاق واجب الوجود بر ذات عدیم الوجود والوجوب بچه اعتبار خواهد بود متحد و ما جواب این اسئوله

میر محمد نعمان در فوائد تضرع و نیاز و ذکر و تلاوة قرآن و طول قنوت در نماز الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی صحیفهٔ شریفه سیادت پناه اخوی وصول یافته مسرور گردانید نوشته بودند که دعا و تضرع و زاری و دوام التجا بحضرت حق سبحانه بهتر است یا ذکر گفتن بهتر باین روش ممزوج باید که بهتر از ذکر گفتن چاره نیست با اینهمه هرچه جمع شود دولتست مدار وصول بذکر نهاده اند چیزهای دیگر در رنگ ثمرات و نتائج ذکر اند و نیز پرسیده بودند که ازین سه چیز کدام چیز بهتر است ذکر نفی و اثبات و تلاوة قرآن و نماز بطول قنوت ذکر نفی و اثبات در رنگ وضوء است که شرط نماز است تا طهارت درست نشود شروع در نماز ممنوع است همچنین تا معامله نفی بانجام نرسد غیر از فرائض و واجبات و سنن هرچه کنند از عبادات نافله داخل وبال است اول ازالهٔ مرض خود باید ساخت که مربوط بذکر نفی و اثبات است بعد از ان بعبادات و حسنات دیگر که در رنگ غذاهای صالح اند مر بدن را باید پرداخت پیش از زوال مرض هر غذا که تناول نماید فاسد و مفسد است مصرع هرچه گیرد علتی علت شود ÷ و انجام این معامله لازم نیست که تعیین نموده آید که آن حالت خود گویای تمامی خود است نوشته بودند که جلد ثالث بنام چه کس مسجل شود پیش ازین هم ظاهراً فقیر نوشته بود که باسم شما مسجل سازند در جواب کتابت شما حالا هم همان سخن است بهتر از شما که خواهد بود همواره دل را نگرانی توان گفت که بجانب شما است وجهی از برای نشستن شما در آگره معلوم نیست هرچند در جوار است اما چون از ملاقات خالی است بی اعتبار است بتقریب فقیر آنجا نباشد مرا بخدای ارحم الراحمین سپرده متوجه وطن شوند و مشتاقان آنجائی را مسرور سازند و اگر وجهی از برای ماندن آنجا در دل تصور کرده باشند امر دیگر است والدهٔ محمد امین موفق باشد و به عصمت و آبرو بود و واقعه های دور و دراز که نوشته بودند بمطالعه درآمد هرچند چیزهای موحش و مکدر بسیار دارد اما نیکست که آخر هر کدام بخیریت می باشد فرمایند که ازین قسم واقعات باید که متنبه باشند و بتوبه و استغفار تلافی نماید تمتعات دنیوی و مزخرفات فانی لاشی محض است عاقل بآن مفتون نشود و مبتلا نگردد پیش نظر باید که احوال آخرت بود و دوام بذکر مشغول باشد چه کار است که لذت تمام در ذکر پیدا شود و چیزها در نظر در آید آن خود داخل لهو و لعب است در ذکر هرچند مشقت بود بهتر باشد نماز پنج وقت ادا نموده اوقات را بذکر الهی جل شانه معمور دارد و به التذاذ ذکر معطل نباشد و باید که خدمت شما را غنیمت

محبت محبوب بود که آن شخص بیش از مرادات فعل محبوب ہیچ نیست جمعی که متصدی آزار اند در نظر محبوب بے آئینه
نسبت بظاهر خلائق بیاران بگویند و تنگیهای سینه را دور سازند و بجماعه که در صدد آزار اند بد نباشند بلکه باید که از
فعل آنها لذت گیرند آرے چون بدعا مامور یم و حضرت حق سبحانه و تعالی را دعا و التجا و تضرع و زاری خوش
می آید دعاے دفع بلیه مینمایند و سوال عفو و عافیت کنند و آنکه مرادات صورت غضب گفته شد زیرا که
حقیقت غضب نصیب اعدا ست با دوستان بصورت غضب است و بحقیقت عین رحمت
است در صورت غضب چه ان منافع ... و دیعت نهاده اند که چه شرح دهد و نیز در صورت غضب که بدوستان
عطا میفرمایند خرابی جماعه منکر است و باعث ابتلای اینها د معنی عبارت شیخ محی الدین عربی قدس سره
معلوم نموده باشند که گفته است عارف را همت نیست یعنی همتی که قصد دفع بلیه شود از عارف مسلوب است
زیرا که چون بلیه را عارف از محبوب داند و مراد محبوب تصور نماید بدفع آن چه نوع همت نماید و در رفع آن
چگونه خواهد اگرچه بصورت دعا در دفع آن بزبان آرد از جهت امتثال امر دعا اما فی الحقیقه ہیچ نمی خواهد بلکه بآن
متلذذ است والسلام علی من اتبع الهدی مکتوب شانزدهم بمولانا احمد ذهیبے در و دیافته در عدم
اطلاع سالک احوال خود را و مشاهده آن در مرایاے مسترشدان الحمد لله و سلام علی عباده الذین
اصطفی مکتوب شریف رسید نوشته بودند که من در خود از احوال و مواجید و علوم و معارف این طائفه
ہیچ نمی یابم مع ذلک دو شخص طالب راه را که طریقه گفتم خیلے متاثر گشتند و احوال غریبه پیدا کردند
وجه آن چه باشد بدانند احوالیکه دران دو شخص پیدا گشته عکس احوال شما بوده است که در مرایای
استعداد اینها بظهور آمده و آن دو شخص چون صاحب علم بودند درک احوال خود نمودند شما را
نیز دلالت بر علم حصول آن حال مستور کردند در رنگ آئینه که دلالت بحصول کمالات خفیه شخص نماید
و هنرهای مکنونه او را و اساز د مقصود حصول احوال است علم بآن احوال دولتے است دیگر جمعی را این
علم میدهند و جمعے دیگر را نمیدهند مع ذلک هر دو از ارباب ولایت باشند و در قرب برابر بودند منا من علم
و منا من جهل مقرر این طائفه است از عدم علم باحوال خود در آزار نباشند سعے نمایند که
احوال حاصل شود بلکه از احوال گذشته بمحول احوال واصل گردند علم باحوال اگر بے توسط مسترشدان میسر
شود قناعت کنند که در مرایای ایشان مطالعه نمایند و از راه مظاهر حظ بگیرند احوال باید علم بآن احوال
اگر بے توسط میسر نشد امید است که بتوسل حاصل گردد و نیز نوشته بودند که دوام آگاهے عبارت از چیست

ف ... ومینی

تفصیل در مکتوبی از مکتوبات جلد ثانی که ظاهر ایام یکی از فقیرزاده‌هاست اندراج یافته است اگر مطالعه فرمایند تحصیل که حظ نمایند بالجمله تواند بود که ماهیت واجبی جل سلطانه بخودی خود موجود نه بوجود و اثبات وجوب اطلاق وجوب دران حضرت جلشانه از قبیل منتزعات عقل باشد و فقد اشکل لاعلی وچنانچه وجوب وجود از قبیل منتزعات است امتناع عدم نیز دران حضرت جل سلطانه از منتزعات است آنجا که ذات بحت است جل وعلا چنانکه نسبت وجوب وجود نیست نسبت امتناع عدم هم نیست چون نسبت وجوب وجود پیدا شد نسبت امتناع وجود عدم که مقابل اوست نیز هویدا گشت و نسبت استحقاق عبادت که متفرع بر وجوب وجود است نیز بظهور آمد کان الله ولم یکن معه شئی و ان کان من النسب والاعتبارات فاذا ظهرت النسب ظهر التقابل والسلام اولاً وآخراً

مکتوب پانزدهم بسیادت پناه میر محمد نعمان ورود یافته در بیان آنکه لذت ایلام محبوب در نظر محب از انعام او زیباتر است

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی سیادت پناه اخوی میر محمد نعمان را معلوم بوده باشد مفهوم شد که هر چند یاران خیر اندیش در نسبت اسباب خلاصی کوشیدند سودمند نیامد الخیر فیما صنع الله سبحانه پاره ازین امر بمقتضای بشریت حزنے پیدا شد و در سینه تنگی ظاهر گشت بعد از زمانی بفضل حق جل سلطانه اینهمه حزن و تنگی سینه بفرح و شرح صدر بدل گشت و بیقین خاص دانست اگر مراد این جماعت که در صدد آزارند موافق مراد حق است جلشانه پس کره و تنگی سینه بیمعنے است و منافی دعوے محبت است چه ایلام محبوب در رنگ انعام او نیز محبوب و مرغوب محب است محب چنانکه از انعام محبوب لذت میگیرد از ایلام او نیز ملتذ میگردد بلکه در ایلام او لذت بیشتر میابد که از شائبه حظ نفس و مراد او مبراست و چون حضرت حق سبحانه وتعالی که جمیل مطلق است آزار این کس خواسته باشد هر آئینه این اراده او تعالے نیز در نظر این کس بعنایت او سبحانه تعالے جمیل است بلکه سبب التذاذ است و چون مراد این جماعت موافق مراد حق است سبحانه و این مراد دیده آن مراد است هر آئینه مراد اینها نیز بنظر مستحسن موجب التذاذ است فعل شخصے که مظهر فعل محبوب بود آن فعل شخص نیز در رنگ فعل محبوب محبوب است و آن شخص فاعل بعلاقه این نظر نیز در نظر محب محبوب مینماید عجیب معامله است هر چند جفا ازین شخص بیشتر متصور بود در نظر محب زیباتر می درآید که نمایندگی صورت غضب محبوب بیشتر دارد و کار دیوانگان این راه وا ازگونه است پس بد بآن شخص خواستن و بوسے بد بودن منافی

استعجال نفرماید کریمیست که عموم کرم خویش از دوست و دشمن باز ندارد و اجل و اعظم این نعم و اعز و اکرام اینها دعوت باسلام است و هدایت بدار السلام و دلالت بمتابعت سید الانام علیه و علی آله الصلوٰة والسلام که حیوة ابدی و تنعمات سرمدی بدان مربوط است و رضاء مولای تعالی و سبحانه بآن منوط بالجمله انعام و اکرام و احسان او تعالی اظهر من الشمس است و اجلی من القمر انعام دیگران با قدار و تمکین اوست تعالی و احسان شان از قبیل استعارة من المستعیر والسوال من الفقیر نادان در رنگ دانا بایں معنی قرار دارد و غبی مثل ذکی باین امر معترف است بیت گر بر تنِ من زبان شود هر موئی ٭ یک شکر وی از هزار نتوانم کرد ٭ و شک نیست که بداهتهٔ عقل حکم بوجوب شکر منعم مینماید و تعظیم و توقیر او را لازم میداند پس شکر حضرت حق سبحانه و تعالے که منعم حقیقی اوست سبحانهٗ بیداهتهٔ عقل واجب گشت و تعظیم و تکریم او تعالے لازم آمد و چون حضرت حق سبحانه و تعالی در کمال تقدس و تنزه است و عباد در نهایت تدنس و تلوث از کمال بے مناسبتے چه دریابند که تعظیم او تعالے در چیست و تکریم او سبحانه در کدام است بسا است که اطلاق بعضے امور را بران جناب اقدس ایشان مستحسن دانند و فی الحقیقت نزد او تعالی مستهجن باشد و تعظیم خیال کنند توهین بود و تکریم تصور نمایند تحقیر باشد پس تا زمانیکه تعظیم و تکریم او تعالی از جناب قدس او سبحانه مستفاد نشود شایان شکر او نباشد سبحانه قابل عبادت او نبود تعالی چه حمد یکه از نزد ایشان باشد نزدیک است که هجو بود مدح قدح گردد و تعظیم و توقیر و تکریم او تعالے که ازان حضرت مستفاد گشته است نسبت بما همین شریعت حقه است علی مصدرها الصلوٰة والسلام والتحیة اگر تعظیم قلبی است در شریعت حقه مبین شده است و اگر ثنای لسانی است هم آنجا مبرهن اعمال و افعال جوارح را نیز بتفصیل صاحب شریعت بیان فرموده است پس ادای شکر او تعالے منحصر در اتیان شریعت گشت قلباً و قالباً اعتقاداً و عملاً و هر قسم تعظیم و عبادت او تعالی که ما وراے شریعت ادا نموده اند شایان اعتماد نباشد بلکه بسیار است که محصل آن ضد او بود و حسنة متوهمه فی الحقیقة سیئه باشد پس بملاحظه بیان مذکوره عمل بشریعت بعقل نیز واجب آمد و ادای شکر منعم تعالی بے اتیان آن متعذر گشت و شریعت دو جزو دارد اعتقادی و عملی اعتقادی از اصول دین است و عملی از فروع دین فاقد اعتقاد از اهل نجات نیست و خلاصی از عذاب آخرت در حق او متصور نه و فاقد عمل احتمال دارد که امر او مفوض به مشیت اوست سبحانه و تعالی اگر خواهد عفو فرماید و اگر خواهد بقدر ذنب عذاب کند خلود در نار مخصوص بفاقد

بسا است که دل را در بعضے مشاغل ذهولی از ین آگاهی احساس مینماید تشخیص آگاهی و دوام آگاهی باید نمود
بداند که آگاهی عبارت از حضور باطن است بجناب قدس خداوندی جل سلطانه شبیه بعلم حضوری
که دوام لازم اوست هیچ شنیده باید که شخصے در وقتی از اوقات از نفس خود غافل گردد و ذهولی نسبت
بخود پیدا کند غفلت و ذهول در علم حصولی متصور است که مغایرت در میان است و در علم حضوری
همه حضور در حضور است اگرچه ابله از ین حضور دور و نفور است و حصول در غرور است پس آگاهی را دوام
لازم آمد و آنچه دوام ندارد و نگرانی است مطلوب که اشتباه باگاهی مذکور دارد و دوام آن متعذر است
که شباهت بعلم حصولی دارد که از دوام قلیل النصیب است و لله المثل الاعلی اطلاق علم حصولی و علم
حضوری نسبت بجناب قدس واجبی جل سلطانه بر سبیل تشبیه و تنظیر است چه آنکه خود نزد دیگر بود تعالی شانه
از ضبط علم حصولی و علم حضوری بیرون باشد ارباب معقول هرچند آن را تصور نتوانند نمود و از خود نزد دیگری
را نتوانند دریافت اما نزدیک ارباب علوم لدنی این معنی واضح است و بعنایت خداوندی
جل شانه بسهولت حاصل ربنا آتنا من لدنک رحمة و هیئ لنا من امرنا رشدا دیگر سیادت پناه
اخوی چون بر شما حقوق بسیار دارند و از آمدن شما بے رخصت در آزار اند باید که بے توقف خود را
در ملازمت ایشان رسانند و تلافی آزار نمایند اگر برخصت ایشان می آمدند مضائقه نبود باید که موافق
مرضی ایشان عمل نمایند و برخصت بیایند زیاده چه نویسد مکتوب هفدهم بصالحه از اهل ارادت
در بیان عقائد دینیه و ترغیب بر عبادات شرعیه الحمد لله الذی انعم علینا و هدانا الی الاسلام و جعلنا
من امة محمد سید الانام علیه وعلی آله الصلوة والسلام باید دانست که حضرت حق سبحانه و تعالی
منعم علی الاطلاق است اگر وجود است از جناب قدس او تعالی موهوب است و اگر
بقا است هم از آن حضرت جل سلطانه عطا است و اگر صفات کامله است هم از و رحمت شامله است
سبحانه و تعالی زندگی و دانائی و توانائی و بینائی و شنوائی و گویائی همه از آن حضرت جل شانه مستفاد است
و انواع نعم و صنوف کرم از حد و عد بیرون است هم از آن جناب قدس مفاض ازاله عسیره و
شدت او می فرماید تعالی و اجابت دعوت و دفع بلا او می نماید سبحانه رزاق است که از کمال
رافت خود ارزاق عباد را بعلت گناهان شان منع نکند ستار است که از وفور عفو و تجاوز
هتک حرمت شان بارتکاب سیئات نماید حلیم است که بمواخذه و عقوبت شان

وجمیع نقائص ازان حضرت جل سلطانه مسلوب بالجملة صفات امکان وحدوث که سر تا سر نقص وشرارت دارند همه را از جناب قدس او تعالی مسلوب باید داشت و او سبحانه عالم کلیات وجزئیات است وداننده اسرار وخفیات ودر سموات ودر ارضین مانند ذره احقر هم از ضبط علم او سبحانه بیرون نیست بلے چون خالق جمیع اشیا اوست سبحانه باید که عالم بجمیع آنها نیز بود که خالق را از علم خلق چاره نبود بے دولتان چند اند که حضرت حق سبحانه وتعالی را عالم بجزئیات ندانند که آن بعقل ناقص خود کمال انگارند چنانچه از کمال بیخردی زیاده از یک چیز از واجب الوجود جل سلطانه صادر ندانند وآن هم بآنجناب باضطرار نه باختیار وآنرا نیز کمال انگارند عجیب جاهلانند که جهل را کمال تصور نمایند واضطرار را از اختیار دانند واز جهلے که دارند اشیاے دیگر را مستند بغیر او دارند سبحانه عقل فعال از نزد خود تراشیده محدثات را باو منسوب دارند وخالق سموات وارضین را معطل وبیکار دانند هیچ طائفه نیز واین فقیر سفیه تر ازین طائفه در عالم بوجود نیامده است سبحان الله جمعے هستند که این پلیدان را از ارباب معقول تصور مینمایند وبحکمت منسوب میدانند مگر احکام کاذبه ایشان را مطابق نفس امرے انگارند ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب واو تعالی از ازل تا ابد بیک کلام متکلم است اگر امر است از همان یک کلام است واگر نهی است هم ازان وهمچنین اخبار واستخبار تا شے از همان یک سخن واگر توریت وانجیل است هم ازان سخن دلیل است واگر زبور وفرقان است هم ازان کلام نشان است وهمچنین سائر صحف وکتب که بر انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات نازل گشته تفصیل همان سخن است هرگاه ازل وابد باین وسعت وامتداد آن آنجا واحد بود بلکه گنجائش آن هم ندارد که اطلاق آن آنجا بواسطه تنگی عبارت واقع است پس کلامے که دران صادر شود یک کلمه بلکه یک حرف بلکه یک نقطه خواهد بود واطلاق نقطه آنجا در رنگ اطلاق است که بواسطه تنگی عبارت واقع است والا نقطه هم گنجائش ندارد وسعت در ذات وصفات آنحضرت جل سلطانه از عالم بیچونی وبیچگونگی است ازین وسعت وتنگی که از صفات امکان است پاک ومنزه است واو را سبحانه مومنان در بهشت خواهند دید بعنوان بیچونی وبیچگونی چه رویتے که متعلق به بیچون شود آن رویت نیز بیچون خواهد بود بلکه راے نیز از بیچون حظ وافر خواهد یافت تا بیچون را تواند دید لا یحمل عطایا الملک الا مطایاه امروز این معما را باخص خواص از اولیاے خود حل ساخته اند و

اعتقاد است و مقصور بر منکر ضروریات دین فاقد عمل اگرچه معذب شود اما خلود نار در حق او مفقود است و چون
اعتقادیات از اصول دین است و از ضروریات اسلام ناچار بیان آنها مینماید و در عملیات با وجود فرعیت
چونکه تفصیل است حواله اینها بکتب فقه داشته شمه در ترغیب بعضے از عملیات ضروریه نیز بیان خواهد نمود
ان شاء الله تعالی اعتقادیات الله تعالی بذات اقدس خود موجود است و هستی او تعالی بخودی خود است
و او تعالی چنانچه هست همیشه بوده است و همیشه خواهد بود و عدم سابق و عدم لاحق را بجناب قدس او تعالی
راه نیست چه وجوب وجود کمینه خادم آن درگاه مقدس است و سلب عدم کمینه کناس آن بارگاه محترم
و او تعالی یکی است که شریک ندارد نه در وجوب وجود و نه در الوهیت و استحقاق عبادت چه شریک
وقتے درکار بود که او تعالی کافی نبود و مستقل نباشد و آن نقص است که منافی وجوب الوهیت است
و چون کافی بود و مستقل باشد شریک بیکار میماند و عبث می افتد و آن نیز علامه نقص است که منافی
وجوب الوهیت است پس اثبات شریک مستلزم نقص احد الشریکین گشت که منافی شرکت است پس
اثبات شرکت مستلزم نفی شرکت آمد و آن محال است پس شریک باری تعالی محال باشد
و او را سبحانه صفات کامله است از حیوة و علم و قدرت و ارادت و سمع و بصر و کلام و تکوین و این
صفات ثمانیه را صفات حقیقیه گویند که قدیم اند و در خارج موجود اند و وجود زائد بر وجود ذات تعالی و تقدس
چنانچه مقرر علماء اهل حق است شکر الله تعالی سعیهم و غیر از اهل سنت شکر الله تعالی سعیهم بوجود
صفات زائده از فرق مخالفان هیچکس قائل نیست حتی که صوفیه متاخرین ازین فرقه ناجیه نیز صفات را
عین ذات گفته اند و بمخالفان موافق گشته اگرچه از نفی صفات تحاشی دارند اما از حصول
و از تبادر عبارات ایشان نفی صفات لازم است مخالفان کمال را از نفی صفات کامله پنداشته اند
و بعقل خود از نصوص قرآنی جدا افتاده هداهم الله سبحانه سواء الصراط و صفات دیگر یا اعتباریه
اند یا سلبیه همچون قدم و ازلیت و وجوب و الوهیت و چنانچه گویند او تعالی جسم و جسمانی نیست
عرض و جوهر نیست مکانی و زمانی نیست حال و محل نیست محدود و متناهی نیست از جهت
بے جهت است و از نسبت بی نسبت کنایت و مثلیت از جناب قدس او تعالی مسلوب است
و ضدیت و ندیت در آن حضرت جل سلطانه مفقود از ما در و پدر و از زن و فرزند پاک و مبرا
است که اینها همه امارات حدوث اند و مستلزم نقص و جمیع کمالات مر جناب قدس او را ثابت است

ہم بخلق او سبحانہ پیدا شدہ بالجملہ جمیع اشیا را از کتم عدم بوجود آوردہ است وحادث گردانیدہ قدم غیر او سبحانہ نشاید و غیر او سبحانہ ہیچ چیز قدیم نباید جمیع اہل ملت بر حدوث ماسوای او سبحانہ اجماع دارند و باتفاق غیر او سبحانہ قدیم ندانند و کسیکہ بقدم اینہا قائل شود تضلیل بلکہ تکفیر او حکم مینمایند امام حجۃ الاسلام در رسالہ منقذ عن الضلال تصریح باین معنی نمودہ است وحکم بتکفیر جماعہ کہ غیر حق را نیز قدیم دانند کردہ وجمعی کہ بقدم سموات وکواکب وامثال اینہا قائل گشتہ اند قرآن مجید تکذیب اینہا می فرماید کما قال اللہ تعالے اللہ الذی خلق السموات والارض وما بینہما فی ستۃ ایام ثم استوی علی العرش وامثال اینہا از آیتہای قرآنی بسیار است سفیہی بود کہ بعقل ناقص خود خلاف نصوص قرآنی نماید ومن لم یجعل اللہ لہ نوراً فمالہ من نور چنانچہ عباد مخلوق حق اند سبحانہ افعال عباد نیز مخلوق اوست تعالے چہ خلق غیر او را نشاید و ایجاد ممکن از ممکن نباید کہ بقصور قدرت متسم است وبنقص علم متصف کہ شایان ایجاد وخلق نیست وانچہ بندہ در افعال اختیاریہ او دخل دارد کسب اوست کہ بقدرت وارادۂ بندہ واقع است خلق فعل از حق است سبحانہ وکسب فعل از بندہ پس فعل اختیاری بندہ بمجموع کسب بندہ وخلق حق جل وعلا واقع است واگر کسب واختیار بندہ را اصلا در فعل او مدخل نبود حکم مرتعش پیدا کند والخلاف محسوس ومشاہد است بداہتہ میدانیم کہ فعل مرتعش دیگر است وفعل مختار دیگر وہمین قدر فرق از برای مدخلیت کسب در فعل او کافی است وحضرت حق سبحانہ وتعالے از کمال رافت خود خلق خود را در فعل بندہ تابع قصد بندہ ساختہ است وبعد از قصد بندہ ایجاد فعل در بندہ میفرماید پس ناچار بندہ ممدوح وملوم بود ومعاقب ومثاب باشد وقصد واختیار کہ حضرت حق سبحانہ بہ بندہ دادہ است ہر دو جہت فعل وترک دارد ونیز بتفصیل حسن وقبح فعل وترک را بلسان انبیاء علیہم الصلوات والتسلیمات بیان فرمودہ است باوجود انیکہ بندہ اختیار یک جہت نماید چارہ ندارد از انکہ ملام بود یا ممدوح وثیک نیست کہ حضرت حق سبحانہ بندہ را آنقدر قدرت واختیار دادہ است کہ از عہدہ اوامر ونواہی شرعیہ تواند برآمد چہ در کار است کہ قدرت کاملہ دہند واختیار تام بخشند انچہ باید دادہ اند منکر آن معاند بداہت است ومرض قلبی دارد کہ در اتیان شریعت درماندہ است کبر علی المشرکین ما تدعوہم الیہ این مسئلہ از مسائل غامضہ کلامیہ است نہایت وبیان آن مسئلہ ہمین است کہ درین اوراق

منکشف گردانیده این مسئلهٔ غامضه نزد این بزرگواران تحقیقی است و دیگران را تقلیدی و غیر از اہل سنت
ہیچکس از فرق مخالفان چه از مومنان و چه از کافران باین مسئله قائل نیست ورویت حق را جل سلطانه غیر این
بزرگواران همه محال مے انکارند و مستشهد مخالفان قیاس غائب برشاهد است که بین الفساد است
حصول ایمان باین قسم مسئلهٔ غامضه بے نور متابعت سنت سنیه علی صاحبها الصلوٰة والسلام والتحیة
متعذر است ؎ لائق دولت نبود هر سرے ٭ بار مسیحا نکشد هر خرے ٭ عجب است جمعے که ایمان
بدولت رویت نداشته باشد چگونه بحصول آن سعادت مستسعد خواهد شد که نصیب منکر حرمان
است و این نیز عجب که در بهشت باشند و نه بینند زیرا که آنچه متبادر از شرع است حصول دولت رویت
است مر جمیع اہل بهشت را و نیامده است که بعضے از اہل بهشت خواهند دید و بعضے دیگر نخواهند دید
درحق اینها همان جواب حضرت موسیٰ است علیٰ نبینا و علیه الصلوٰة والسلام که در سوال فرعون فرموده
قال فما بال القرون الاولیٰ قال علمها عند ربی فی کتاب لا یضل ربی ولا ینسی الذی
جعل لکم الارض مهدا و سلک لکم فیها سبلا و انزل من السماء ماء باید دانست که بهشت و ماوراے بهشت
همه نسبت بحق سبحانه برابر است که همه مخلوق وے اند تعالے و او را سبحانه در هیچ یکے از ینها حلول و
تمکین نیست اما بعضے از مخلوقات را لیاقت ظهور انوار وے است جل سلطانه و بعضے را نیست
آئینه لیاقت ظهور صور دارد و سنگ و کلوخ ندارد پس تفاوت ازین طرف است با وجود نسبت
مساوات از آن حضرت جل سلطانه ؎ این قاعده یاد دار آنجا که خداست ٭ نے جزو نه کل
نه ظرف نی مظروف است ٭ در دنیا رویت واقع نیست این محل لیاقت ظهور آن دولت ندارد و هر که
در دنیا بوقوع رویت قائل شود کذاب و مفتری است و غیر حق را سبحانه حق دانسته است این دولت
درین نشاء اگر میسر میشد حضرت کلیم الله علیٰ نبینا و علیه الصلوٰة والتسلیمات از دیگران بآن احق بود و حضرت
پیغمبر ما علیه و علیٰ آله الصلوٰة والسلام اگر باین دولت مشرف گشته اند وقوع آن در دنیا نبوده است
بلکه به بهشت رفتند و دیدند که از عالم آخرت است در دنیا ندیدند بلکه از دنیا بر آمده با آخرت ملحق گشتند
و دیدند و او تعالیٰ خالق سموات و ارضین است خالق جبال و بحار است و خالق اشجار و اثمار
است و خالق معادن و نباتات است چنانچه آسمان را بخلق ستارها مزین گردانیده است زمین
را بخلق انسان مزین ساخته اگر بسیط است بایجاد او تعالیٰ کائن گشته است و اگر مرکب است

احوال قبر و از احوال قیامت و از حشر و نشر و از بهشت و دوزخ همه حق است ایمان بآخرت در رنگ ایمان باللّه نیز از ضروریات اسلام است منکر آخرت در رنگ منکر صانع است و قطعاً کافر است عذاب قبر از ضغطه و غیر آن حق است و منکر آن اگرچه کافر نیست امّا مبتدع است که منکر احادیث مشهوره است و چون قبر برزخ است درمیان دنیا و آخرت عذاب آن نیز شبهی بعذاب دنیا دارد که انقطاع پذیر است و شبهی بعذاب آخرت دارد که از جنس عذاب آخرت است بیشتر مستوجب این عذاب جماعت اند که از بول تنزه نمی نمایند و نیز جماعت که بنمامت و سخن چینی مردم می درآیند و سوال منکر و نکیر در قبر نیز حق است و این عظیم فتنه ابتلاست در قبر حضرت حق سبحانه و تعالی ثابت دارد و روز قیامت حق است و البته آمدنی است دران سموات پاره پاره خواهند گشت و کواکب فرو خواهند ریخت و زمین و جبال نیز پرچه پرچه خواهند شد و بعدم خواهند پیوست چنانچه نصوص قرآنی بآن ناطق است و اجماع جمیع فرق اسلامیه برآن منعقد که منکر آن کافر است اگر مقدمات موهومه تسویل کفر خود نماید و ابلهان را از راه برد و دران روز از قبور برانگیختن و احیای استخوانهای بوسیده و ریخته نمودن حق است و حساب اعمال و وضع میزان و طیران صحف اعمال و رسیدن صحف ارباب یمین بیمین شان و صحف اصحاب شمال بشمال شان نیز حق است و صراط که برپشت دوزخ بنهند و از آنجا گذشته بهشتیان به بهشت روند و دوزخیان از آنجا در دوزخ افتند نیز حق است چه اینها همه امور ممکن اند که مخبر صادق بوقوع آنها خبر داده است پس بے توقف قبول آنها باید نمود و بمقدمات وهمیه تشکیک و تردید نباید کرد ما آتکم الرسول فخذوه نص قطعی است و دران روز شفاعت نیکان در حق بدان باذن حضرت رحمن جل سلطانه نیز حق است پیغمبر فرموده است علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات شفاعتی لاهل الکبائر من امتی یعنی شفاعت من مر اهل کبائر است از امت من و خلود کافران بعد از حساب در دوزخ نیز حق است و همچنین خلود مؤمنان در جنت و در تنعمات جنت نیز حق مومن فاسق اگرچه روا است که بشومی گناهان خود چندگاه بدوزخ رود و بقدر ذنب آنجا معذب بود امّا خلود در نار در حق وے مفقود است کسیکه در دل وے مقدار ذره از ایمان بود در دوزخ مخلد نخواهد بود مآل کار او برحمت است و مرجع او بجنت و مدار ایمان و کفر بر خاتمه است بسا است که در تمام عمر بیکے ازین دو صفه متصف بود و در آخر نقیض آن متحقق گردد انما العبرة للخواتیم

ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب

تسوید یافته است والله سبحانه الموفق ایمان بانچه علماء اهل حق فرموده اند باید آورد و به بحث و جدال نباید افتاد
بیت نه هر جای مرکب توان تاختن که جاها سپر باید انداختن و انبیاء علیهم الصلوات والتسلیمات رحمت
عالمیانند که حضرت حق سبحانه وتعالی ایشان را برای هدایت خلق مبعوث ساخته است بتوسط این بزرگواران عباد را
بجناب قدس خود خوانده است و بدار السلام که محل رضای اوست دعوت فرموده بدولت باشد که قبول
دعوت کریم نماید و از مائده دولت او منتفع نگردد و این بزرگواران آنچه از حضرت حق سبحانه وتعالی تبلیغ نموده اند
همه حق و صدق است و ایمان بان آوردن لازم عقل هر چند حجت است اما در حجت ناقص است حجت بالغه بعثت
انبیاء علیهم الصلوات والتسلیمات حاصل گشته است که عباد را محل عذر نگذاشته اول انبیاء حضرت آدم است علی نبینا
و علیه و علیهم الصلوات والتحیات و آخر ایشان خاتم نبوت شان حضرت محمد رسول الله است علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات
بجمیع انبیاء ایمان باید آورد علیهم الصلوات والتسلیمات و همه را معصوم و راستگو باید دانست عدم ایمان بیکی ازین بزرگواران
مستلزم عدم ایمان است بجمیع ایشان علیهم الصلوات والتسلیمات چه کلمه ایشان متفق است و اصول دین شان
واحد و حضرت عیسی علی نبینا و علیه الصلوات والسلام که از آسمان نزول خواهد فرمود متابعت شریعت
خاتم الرسل خواهد نمود علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات حضرت خواجه محمد پارسا که از خلفاء اکمل حضرت خواجه
نقشبند است قدس الله تعالی سرهما و عالم و محدث است نیز در کتاب فصول سته نقل معتمد می آرد که حضرت
عیسی علی نبینا و علیهم الصلوات والسلام بعد از نزول عمل بمذهب امام ابی حنیفه خواهد کرد رضی الله تعالی عنه
و حلال او را حلال خواهد داشت و حرام او را حرام و ملائکه کرام عباد مکرم حق اند سبحانه علی نبینا و علیهم
الصلوات والتسلیمات بدولت رسالت و تبلیغ او تعالی مشرف و بانچه مامور اند امتثال دارند و
عصیان و نافرمانی مولی جل سلطانه در حق شان مفقود است و از خوراک و پوشاک پاک اند و از زناشوئی
معرا اند و از توالد و تناسل مبرا کتب و صحف الهی جل سلطانه بتوسط ایشان منزل گشته است و بامانت
شان محفوظ و مامون مانده ایمان آوردن بایشان نیز از ضروریات دین است و راستگو دانستن ایشان را
نیز از واجبات اسلام و نزد جمهور اهل حق خواص بشر افضل اند از خواص ملک چه وصول شان باوجود
عوائق است و قرب قدسیان بی مزاحمت و ممانعت حاصل تسبیح و تقدیس اگرچه کار قدسیان است
اما جهاد درین دولت جمع کردن کار کمل انسان است قال الله تعالی فضل الله المجاهدین باموالهم
و انفسهم علی القاعدین درجة و کلا وعد الله الحسنى مخبر صادق علیه و علی آله الصلوة والسلام از آنچه خبر داده است از

ے صاحبے قال علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ والسلام لو کان بعدی نبی لکان عمر بن الخطاب وحضرت امیر المومنین
رضی اللہ عنہ فرمودہ است کہ ابوبکر و عمر ہر دو افضل این امت اند کسیکہ مرا بر ایشان فضل دہد مفتری است
و او را تازیانہ زنم چنانچہ مفتری را زنند منازعات و محاربات کہ درمیان اصحاب خیر البشر
علیہ وعلیہم الصلوات والتسلیمات واقع شدہ است بر محامل نیک محمول باید داشت و از مظنہ ہوا و
ہوس و از حب جاہ و ریاست و از طلب رفعت و منزلت دور باید ساخت چہ این رذائل از نفس
امارہ است و نفوس این بزرگواران در صحبت خیر البشر علیہ وعلیہم الصلوات والتسلیمات پاک و مزکی
شدہ بودند اینقدر ہست کہ دران مشاجرات و محاربات کہ در خلافت امیر واقع شدہ بود حق بجانب
حضرت امیر بودہ است رضی اللہ تعالے عنہ و مخالفان او مخطی بودند بخطاے اجتہادی کہ مجال ملامت
و طعن ندارد و تفسیق خود چہ گنجائش دارد کہ صحابہ ہمہ عدول اند و مرویات ہمہ مقبول و مرویات موافقان
امیر و مخالفان امیر ہر دو در صدق و وثوق برابر اند و علت مشاجرت و محاربت جرح احدے
نشدہ است پس ہمہ را دوست باید داشت کہ دوستی ایشان بدوستی پیغمبر است علیہ وعلیہم الصلوات
والتسلیمات کہ فرمودہ من احبہم فبحبی احبہم و از بغض و دشمنی ایشان اجتناب باید نمود کہ بغض ایشان
بغض آن سرور است علیہ وعلیہم الصلوات والتحیات کہ فرمودہ من ابغضہم فببغضی ابغضہم در تعظیم و
توقیر آن بزرگواران تعظیم و توقیر آن خیر البشر است علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ والسلام در عدم تعظیم عدم
او ہمہ را تعظیم و توقیر باید نمود از جہت تعظیم صحبت خیر البشر علیہ وعلیہم الصلوات والتسلیمات شیخ شبلی
فرمودہ ما آمن برسول اللہ من لم یوقر اصحابہ بعد از تصحیح اعتقاد از ایمان اعمال ہم چارہ نبود پیغمبر فرمودہ علیہ و
علی آلہ الصلوٰۃ والسلام کہ بنای اسلام بر پنج چیز است یکے شہادت ان لا الہ الا اللہ وان محمداً
رسول اللہ کہ عبارت از ایمان و اعتقاد است بہ آنچہ بتبلیغ محمد رسول اللہ صلی اللہ تعالے علیہ
وعلی آلہ وسلم بہ ثبوت پیوستہ است چنانچہ گذشت دوم ادای صلوات خمس است کہ ستون دین است
سوم ادای زکوٰۃ مال است چہارم صوم ماہ مبارک رمضان است پنجم حج بیت الحرام است پس نماز
بہترین عبادات است بعد ایمان باللہ ورسولہ و در رنگ ایمان حسن لذاتہ است بخلاف سائر
عبادات کہ حسن آنہا ذاتی نیست نیک تقید ورزیدہ بعد از طہارت کاملہ چنانچہ در کتب شرع مبین گشتہ
است بی فتور ادای نماز باید نمود و در قراءۃ و در رکوع و سجود و قومہ و جلسہ و سائر ارکان احتیاط باید کرد

و ایمان عبارت از تصدیق قلبی است بامور یکہ از دین بطریق ضرورت و تواتر بثبوت پیوستہ است و اقرار لسانی نیز بآن امور ضروری ہمچو ایمان بوجود صانع و توحید او تعالی ہمچنین ایمان بحقیت کتب و صحف منزلہ و ایمان بانبیاء کرام و ملائکہ عظام علیہم الصلوات و التسلیمات الی یوم القیام و ایمان بآخرت از حشر اجساد و خلود عذاب و ثواب در دوزخ و در بہشت و انشقاق سموات و انتشار کواکب و اندکاک ارض و جبال ہمچنین بفرضیت صلوٰۃ خمس و تعیین رکعات در آن، و بفرضیت زکوٰۃ مال و صوم رمضان و حج بیت الحرام بر تقدیر استطاعت راہ و ہمچنین ایمان بحرمت شرب خمر و قتل نفس بغیر حق و عقوق والدین و سرقہ و زنا و اکل مال یتیم و اکل ربوا و امثال اینہا کہ بتواتر بثبوت پیوستہ است از ضروریات دین اند و مومن بارتکاب کبیرہ از ایمان نمی برآید استحلال کبیرہ کفر است و عمل و ارتکاب کبیرہ فسق و خود را مومن برحق باید دانست یعنی بہ ثبوت و بہ تحقیق ایمان خود اعتراف باید نمود و کلمہ استثنا یعنی کلمہ ان شاء اللہ با یمان نباید مقرون ساخت کہ منبئ از شک است و بہ ثبوت ایمان صورت منافات دارد ہر استثناء را راجع بخاتمہ دارند کہ مبہم است اما از اشتباہ ثبوت حالی ہم خالی نیست پس احتیاط در ترک صورت شک و اشتباہ است و افضلیہ حضرات خلفای اربعہ بترتیب خلافت ایشانست چہ اجماع اہل حق است کہ افضل اہل البشر بعد پیغامبران صلوات اللہ تعالی و تسلیماتہ سبحانہ علیہم اجمعین حضرت صدیق است رضی اللہ تعالی عنہ بعد از ان حضرت فاروق رضی اللہ تعالی عنہ و وجہ افضلیت آنچہ این فقیر فہمیدہ است نہ کثرت فضائل و مناقب است بلکہ اسبقیت ایمان است و اقدمیت انفاق اموال و اولیت بذل نفس از برای تائید دین و ترویج ملت متین چہ سابق گویا در امر دین استاد لاحق است و لاحق ہرچہ مے یابد از خوان دولت سابق مے یابد و مجموع این ہرسہ صفات کاملہ منحصر در حضرت صدیق است رضی اللہ تعالی عنہ با اسبقیت ایمان کسیکہ انفاق مال و بذل نفس خود را جمع کردہ است او است رضی اللہ تعالی عنہ و این دولت غیر او را در این امت میسر نشدہ است قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی مرضہ الذی مات فیہ انہ لیس من الناس احد امن علی فی نفسہ و مالہ من ابی بکر بن ابی قحافۃ ولو کنت متخذا من الناس خلیلا لاتخذت ابابکر خلیلا ولکن خلۃ الاسلام افضل سدوا عنی کل خوخۃ فی ہذا المسجد غیر خوخۃ ابی بکر و قال علیہ و علی آلہ الصلوۃ والسلام ان اللہ بعثنی الیکم فقلتم کذبت وقال ابوبکر صدقت و واسانی بنفسہ و مالہ فہل انتم تارکون

صد بار سبحان الله وبحمده بگویند که ثواب بسیار دارد و ایضاً در صباح یکبار بگویند اللهم ما اصبح بی من
نعمة او باحد من خلقك فمنك وحدك لا شريك لك فلك الحمد ولك الشكر و در شام بجای اللهم ما اصبح
اللهم ما امسی بگویند و تمام کنند و در حدیث نبوی آمده است علیه و علی آله الصلوات والسلام که هر که این
دعا را در روز بخواند شکر آن روز بجا آورده باشد و هر که در شب بخواند شکر آن شب بجا آورده باشد
و این ورد را در کار نیست که بطهارت بخوانند بلکه در جمیع اوقات این ورد در یومی و لیلی را بجا آرند و ادای
زکوة مال هم از ضروریات دین است برغبت و منت بمصارف زکوة باید رسانید منعم حقیقی جل سلطانه
از عطیه و انعام خود فرماید که از چهل حصه یک حصه را بفقرا و مساکین بدهند که در عوض آن اجر جزیل
و جزای جمیل بشما خواهم داد پس بی انصاف بود بلکه متمرد باشد که در ادای این جزء محقر هم توقف
نماید و در اعطای آن بخل ورزد این قسم توقفها که در امتثال اوامر شرعیه بوجود می آید منشاء آن
مرض قلبی است و عدم یقین باحکام منزله سماوی مجرد کلمه شهادت گفتن کفایت ندارد و منافقان
نیز این کلمه را میگفتند علامت یقین قلت اتیان اوامر شرعیه است بطوع و رغبت یک جیتل که
بنیت ادای زکوة بفقیری بدهند بهتر از انفاق لکها است که بی این نیت بدهند چه آن
ادای فرض است و این اتیان نفل و ادای نفل را نسبت با ادای فرض هیچ اعتدادی
و اعتباری نیست کاشکی حکم قطره داشتی نسبت بدریای محیط از تسویلات شیطان لعین است که مردم
را از فرائض باز داشته بنوافل دلالت مینماید و از زکوة نگاه میدارد و روزه ماه مبارک رمضان
نیز از مهمات اسلام است و از ضروریات دین و در ادای آن نیز اهتمام باید نمود و بعذرهای
نامسموع روزه نباید کشود پیغمبر فرموده است علیه و علی آله الصلوات والسلام که روزه سپر است از
آتش دوزخ و اگر بمانع ضروری در رنگ مرض روزه قضا شود قضای آنرا بی درنگ ادا باید نمود
تکاهل و تکاسل نباید گذرانید اینکس بنده است بسر خود نیست مولائی دارد چاره ندارد از آنکه
بمقتضای اوامر و نواهی او زندگانی نماید تا امید نجات متصور بود و اگر چنین نکند بنده متمرد
باشد که سزای او انواع عقوبات بود و رکن پنجم اسلام حج بیت الحرام است و آن شرائط دارد
که در کتب فقه بیان فرموده اند بعد از تحقیق شرائط ادای آن ضروری است پیغمبر فرموده است علیه و علی
آله الصلوات والسلام که حج هدم میکند گناهان سابق را و در حل و حرمت شرعی نیک احتیاط باید نمود

که بوجه کمال او را بایند و سکون و طمانینت در رکوع و سجود و قومه و جلسه لازم باید دانست و مبالغه باید کرد تا نماز را در اول وقت ادا نمایند و تاخیر را از راه تکاسل و تجاهل تجویز نکنند بنده مقبول کسے است که بمجرد امر مولی بامتثال امر او نماید که تاخیر کردن در امتثال امر از تمرد و سوء ادب است و از کتابهایے فقه که بعبارت فارسے نوشته اند در رنگ ترغیب الصلٰوة و تیسیر الاحکام و امثال آنها باید که همه وقت با خود دارند و مسائل شرعیه را از آنجا اخذ نمایند و بعمل دارند کتاب گلستان که مثل آن در جنب کتب فارسی فقه داخل فضولی است بلکه نسبت بامر ضروری لایعنی است یا آنچه احتیاج است در دین لازم باید دانست که با درلے آنها نباید ملتفت گشت نماز تهجد هم گویا ضروریات این راه است سعی نمایند که بے ضرورت ترک نشود اگر در ابتدا لیمعنے متعسر باشد و بیداری در آن وقت میسر نشود جمعی از خدمتگاران را برائے این امر تعین نمایند که در آن وقت خواه و ناخواه بیدار سازند و نگذارند که در خواب باشند بعد از چند روز که بیداری معتاد شود احتیاج بتکلف و تعمل نخواهد شد کسیکه خواهد که در آخر شب بیدار شود باید که اول شب بعد از نماز خفتن خواب کند و باشتغال امور لاطائل بیدار نباشد و استغفار و توبه و التجا و تضرع و تذکر معاصی و ذنوب و تفکر نقائص و عیوب و خوف عذاب اخروی و ترس و الم دائمی در آن وقت غنیمت دانند و عفو و مغفرت از حضرت حق سبحانه تعالی خواهند صد بار این کلمۂ استغفار با توجه قلب بزبان آرند استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم و اتوب الیه سبحانه و نیز بعد از ادای نماز دیگر این کلمۂ استغفار صد بار بخوانند و بطهارة و بغیر طهارة ترک ورد این کلمۂ استغفار ننمایند در خبر آمده است طوبی لمن وجد فی صحیفته استغفارا کثیرا و نماز چاشت هم اگر ادا نموده شود دولتے است عظیم سعی نمایند که لااقل دو رکعت بر دوام از چاشت ادا کرده شود اکثر رکعات نماز چاشت در رنگ نماز تهجد دوازده است و بمقتضاے وقت و حال هرچه گزارده شود مغتنم است کوشش نمایند که بعد از ادائے هر نماز فرض آیة الکرسی خوانده شود که در خبر آمده است که بعد از نماز فرض هر که آیة الکرسی بخواند مانع نباشد او را از دخول بهشت مگر موت و نیز بعد از ادائے هر نمازے از نمازهاے پنجگانه باید که سی و سه بار کلمۂ تنزیه سبحان الله بگویند و سی و سه بار کلمۂ تحمید الحمد لله و سی و سه بار کلمۂ تکبیر الله اکبر و یکبار بگویند لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک و له الحمد یحیی و یمیت و هو علی کل شیء قدیر تا عدد صد کامل شود و نسبند در هر روز و در هر شب

که ممنوع است و همچنین سعی باید نمود که در جمیع افعال و حرکات و سکنات رضامندی مولای خود جل سلطانه منظور
بود بمقتضای شریعت حقه او عمل کرده شود این زمان ظاهر و باطن هر دو متوجه حق باشند تعالی و در یاد حق
بوند جل و علا مثلاً خواب که سراسر غفلت است چون بنیت دفع کلال در ادای طاعت کرده شود
آن خواب باین نیت عین عبادت گردد تا دران خواب بود گویا در طاعت بود که بنیت ادای طاعت
است در خبر آمده است نوم العلماء عبادة هرچند میدانم حصول این معنی امروز از شما متعذر است که هجوم
موانع است و التزام رسوم و عادات است که منظور ننگ و ناموس است که ضدیت بشریعت غرا دارند
چه شریعت از برای دفع رسوم و عادات وارد شده است و از برای دفع ننگ و ناموس که ناشی
از هوای اماره است آمده اما بتوفیق الله سبحانه مداومت بر ذکر قلبی نمایند و نماز پنج وقتی بی فتور
بشرائط ادا کنند و در حل و حرمت شرعی مهما امکن احتیاط نمایند تحیل که جال ینبغی ظاهر شود و خود بخود راغب
گردانند وجه دیگر از برای نوشتن این قسم نصایح آنست که اگرچه عمل بمقتضای این نصایح حاصل نشود
اعتراف بقصور و نقص خود حاصل است و آن نیز دولتی است ؎ هرکس که بیافت دولتی یافت عظیم
وانکس که نیافت درد نایافت بس است * عیاذا بالله سبحانه از آنکه نیابد و از نیافتن خود دردمند نبود و نکند
و از ناکردن خویش پشیمان نشود مگر جاهل متمرد باشد که سر از ربقهٔ بندگی بر آورده بود و پا از قید قیمت کشیده
ربنا آتنا من لدنک رحمة و هیئ لنا من امرنا رشدا هرچند وقت و حال و زمان و مکان تقاضای آن
نمیکرد که چیزی بنویسد اما چون شوق و رغبت شما را بوجه کمال دیده بتکلف خود را برین امر آورده
سطری چند تسوید نموده بکمال الدین حسین سپرده حضرت حق سبحانه تعالی بمقتضای آن کرامت فرماید
والسلام علی من اتبع الهدی ۔ مکتوب سیزدهم بسیادت پناه میر محمد نعمان درود یافته در بیان
بی تعلقی از ماسوا و ترغیب بصحبت طالبان حق تعالی الحمد لله رب العالمین دائما علی کل حال فی السراء
والضراء صحیفهٔ شریفه مع هدیه که بمصحوب سلیمان ارسال داشته بودند رسید جزاکم الله خیراً نوشته بودند
که مقصود ازین سفر حصول بعضی مقاصد بوده است که متعسر الحصول گشته است امیدوار باشند
فان مع العسر یسرا ان مع العسر یسرا ابن عباس رض فرماید لن یغلب عسر یسرین از احوال پر اهوال خود
چه نویسد و دوستان را بی مزه سازد مع ذلک هزاران هزار شکر است که در عین
بلا عافیت است فسبحان من جمع بین الضدین و قرن بین المتنافیین روزے فقیر

از آنچه صاحب شریعت علیه و علی آله الصلوات والتحیة منع فرموده است خود را نگاه باید داشت و محافظت حدود شرعی باید کرد اگر مطلوب سلامت و نجات بود خواب خرگوش تا چند خواهد بود و پنبه غفلت در گوش تا کی آخر بیدار خواهند ساخت و پنبه غفلت خواهند برداشت آن زمان غیر از ندامت و حسرت نقد وقت نخواهد بود و غیر از خجالت و خسارت حاصل نه مرگ نزدیک است و عذابهاے گوناگون آخرت طیار و آماده من مات فقد قامت قیامته پیش از آنکه بیدار سازند و سود نکنند بیدار شوند و بمقتضاے اوامر و نواهی شرعی کار کنند و خود را از عذابهاے گوناگون اخروی نگاهدارند قال الله تعالیٰ قوا انفسکم و اهلیکم نارا وقودها الناس والحجارة علیها ملائکة یعنی نگاه دارید نفسهاے خود را و اهلهاے خود را از آتشے که هیزم آن آدمی و سنگ است بعد از تصحیح اعتقاد و بعد از اتیان اعمال صالحه بمقتضاے شریعت حقه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة اوقات خود را بذکر الٰہی جل شانه معمور باید داشت و از یاد او تعالیٰ فارغ نباید بود ظاهر را اگر بخلق مشغول دارند باید که باطن بحق باشد جلسات و بیاد او تعالیٰ متلذذ باید بود این دولت در طریقه حضرات خواجگان ما قدس الله تعالیٰ اسرارهم مبتدی را در اول قدم در صحبت شیخ کامل مکمل بعنایت الله سبحانه میسر است شاید ایشان باین معنی شما را هم حاصل شده باشد بلکه نصیبے اگرچه اقل بود میسر گشته هرچه بدست آمده است آنرا نیاز دارند و در شکر آن باشند و امید و ار زیادتی بوند و چون در طریقه حضرات نقشبندیه قدس الله تعالیٰ اسرارهم اندراج نهایت در بدایت است اگر از این طریقه اندک است هم بسیار است که در بدایت از نهایت خبردار است اما مبتدی را باید که هر چند بسیار بدست آید در نظر او اندک بود و اما از شکر آن فارغ نبود و هم شکر آن نماید و هم زیادتی را خواهد مقصود اصلے از ذکر قلبے زوال گرفتاری ما دون حق است سبحانه که مرض قلبی عبارت از آنست و تا زوال این گرفتاری حاصل نشود از حقیقت ایمان نصیب نبود و در اداے اوامر و نواهی شرعیه یسر و سهولت میسر نیاید بیت ذکر گو ذکر تا ترا جانست ✦ پاکی دل ز ذکر رحمان است ✦ و در طعام خوردن باید که حظ نفس مطلوب نبود بلکه به نیت قوت و استطاعت بر عبادت بود و اگر این نیت در ابتدا دست ندهد باید که بتکلف خود را برین نیت آرند و ملتجی و متضرع بوند که حقیقت این نیت میسر گردد و همچنین در جامه پوشیدن باید که نیت تزئین از براے عبادت و اداے نماز بود که در قرآن مجید آمده است خذوا زینتکم عند کل مسجد مقصود از جامهاے مزیب پوشیدن نمود خلق نبود

متوقع است هرچه عطا فرمایند بادب و منت قبول آن باید کرد و بتضرع و زاری و بالتجا و بانکسار هل من مزید
گویان طلب زیادتی و سوال انعام فوق باید نمود و در اتیان احکام شرعیه نیک مراعات باید فرمود که مصداق
احوال استقامت بر شریعت است بغیر واقع که از عالم مثال نوشته بودند نزدیک بمعامله است والامر
الی الله سبحانه و چون در صحبت بسیار بوده اید حمد الله سبحانه که نظر شما بلند افتاده است بجوز و مویز در رنگ
طفلان گول نمیشوید ان الله سبحانه یحب معالی الهمم واقعه تربیت حضرت عیسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام
نسبت باخوی حافظ محمد یعلی که نوشته بودند بحافظ بطریق ما مناسبت بسیار دارد اما اینقدر باید دانست
که دولت هر چند بصورت از هر کجا برسد فی الحقیقه بشیخ خود راجع باید داشت تا قبله توجه پراگنده نشود و در
کارخانه خلل نیفتد از دوا از هر جا برسد از طبیب خود باید دانست که او جامع است بهر صورت و تربیت او
ظهور یابد فی الحقیقه از دست اوست انتقام از مزال اقدام طلاب است واقف باید بود تا دشمن لعین
راه نیابد و پراگنده نسازد شنیده باشند هر که یکجا همه جا و هر که همه جا هیچ جا نه حافظ را او عار سازند والسلام

مکتوب بست و یکم بمیر محمد نعمان صدور یافته در جواب اسوله او از مشار الیه بودن او تعالی بضمائر و فضل
زهاد و کیفیت علم حقتعالی بذات جل سلطانه و عم احسانه الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی پرسیده
بودند که چون اشیاء ظلال بماهیت خود اشیا نباشند بلکه بماهیت اصل خود بر پا بوند باید که مشار الیه اشیا بلفظ
هو و انت و انا همان اصل باشد این زمان حمل بعض صفات که بآن اصل نا ملائم اند بر ضمائر چون صادق آید
در رنگ انا آکل و انا نائم بدانند که ظل فی الحقیقه هر چند باصل خود بر پا است اما ثبوت ظلیت او اگرچه در مرتبه
حس و خیال بود و همیشه برجا است و احکام ظلیت او را دوام و بقا است و خلقتم للابد آنرا گواه است و حمل
آن صفات بران ضمائر بملاحظه اعتبار ظلیت روا است و هر مرتبه از وجود را حکم جدا است و هر چه در خدا کم
است نه خدا است جل و علا دیگر معنی حدیث قدسی که در باب فضائل زهاد کرام وارد شده است پرسیده بودند
معانی الفاظ آن ظاهر است و از فضل و کرم خداوندی جل شانه بعید است که جمعی را بفضائل و خصائص
کرامات مخصوص گرداند و درجات و مراتب کرامات فرماید که دیگران در آن غبطه نمایند و در علم حساب اینها که
تردد داشتند گنجایش تردد نیست بسیارے از امت خیر البشر علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات بیحساب به بهشت
خواهند رفت از این جمله در حدیث صحیح آمده است که هفتاد هزار کس از امت من بیحساب به بهشت خواهند درآمد پرسیدند
که چه کسانند آنها یا رسول الله فرمود علیه و علی آله الصلوات والسلام الذین لا یکتوون ولا یسترقون و علی

تلاوت قرآن میکرد آیت آمد قل ان کان اباؤکم وابناؤکم واخوانکم وازواجکم وعشیرتکم واموال ۱
اقترفتموها وتجارة تخشون کسادها ومساکن ترضونها احب الیکم من الله ورسوله وجهاد فی سبیله
فتربصوا حتی یاتی الله بامره والله لا یهدی القوم الفاسقین از خواندن این آیت کریمه گریه بسیار
مستولی شد و خوف غالب آمد درین اثنا مطالعه حال خود نمود دید که هیچ یکے ازینها گرفتاری
ندارد اگر همه تلف و ناچیز شوند تجویز امرے که در شریعت اتیان آن منکر و مستهجن است نخواهد کرد
آن امور را برین امر نخواهد گزید بقیة المرام آنکه چون یاران با ما برائے خدا صحبت میدارند
ما را هم باید که ایشان را نیاز دار باشیم و از احوال ظاهر و باطن ایشان خبردار باشیم حدیث قدسی
یا داؤد اذا رایت لی طالبا فکن له خادما مشهور است زیاده از انچه سابقان بیاران توجه داشتند
بعد ازین توجه دارند و شیوهٔ نا پروائی و تغافل را منظور ندارند دیگر بنویسند که مکتوب اقربیت
معقول شد یا نه اگر شده است بهتر و الا محل تردد را تشخیص کرده نویسند زیاده چه نویسد المسئول من الله
سبحانه سلامتکم و عافیتکم و ثباتکم و استقامتکم و مزید توفیقکم و حسن عاقبتکم والسلام مکتوب نوزدهم
بسیادت پناه میر محمد نعمان در ورود یافته فی الصبر والرضاء بقضائه تعالی الحمد لله رب العالمین
فی السراء والضراء وفی العافیة والبلاء فعل الحکیم جل سلطانه لا یخلو عن حکمة ومصلحة لعل الله سبحانه
یرید به الصلاح عسی ان تکرهوا شیئا وهو خیر لکم وعسی ان تحبوا شیئا وهو شر لکم والله یعلم وانتم
لا تعلمون فاصبروا علی بلائه وارضوا بقضائه سبحانه تعالی اثبتوا علی طاعاته تعالی واجتنبوا عن معاصیه
سبحانه انا لله وانا الیه راجعون قال الله تبارک وتعالی ما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم
ویعفو عن کثیر فتوبوا الی الله سبحانه واستغفروا عما کسبت ایدینا واسئلوا العفو والعافیة
من الله سبحانه فانه تعالی عفو یحب العفو واجتنبوا عن البلاء ما استطعتم فان الفرار
مما لا یطاق من سنن المرسلین علیهم الصلوات والتسلیمات ونحن فی عین البلاء مع العافیة فلله
سبحانه الحمد والمنة والسلام علیکم وعلی سائر من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی
علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات العلی مکتوب بستم بمولانا امان الله ورود یافته در بلندی همت
و مراتب داشتن و وصول جمیع نعم به پیر خود الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب اخوی شیخ امان الله
وصول یافت از احوال و مواجید خود نوشته بودند بوضوح انجامید از شما زیاده ازین امور

علیه وعلی آله الصلوة والسلام بظروف ایشان مساس نمیکرد چه جای آنکه آب و طعام اینها میخوردند نجس عین همه وقت
نجس عین است اباحت سابق و لاحق در وی گنجایش ندارد و اگر مشرکان نجس عین باشند باید که از ابتدا
چنین بوند و آنحضرت علیه وعلی آله الصلوة والسلام با اینها از اول باندازهٔ آن معامله میفرمودند ولیس
فلیس و ایضا حرج در دین مدفوع است معلوم شریف است که حکم بنجاست ایشان کردن و ایشانرا نجس عین
دانستن چه قدر بر مسلمانان تنگ گرفتن است و ایشانرا در رنج انداختن است ممنون ائمه حنفیه رضی الله
تعالی عنهم باید بود که مخلصی از برای مسلمانان پیدا کرده اند و از ارتکاب حرام بر آورده نه آنکه ایشان را
مطعون سازند و مر ایشانرا عیب انکار نمایند مجتهد چه جای اعتراض است که خطای او را نیز یکدرجه ثواب است
و تقلید او اگرچه خطا کند موجب نجات است جاییکه بحرمت اطعمهٔ اشربهٔ کفار قائل اند محال عادیست
که خود را از ارتکاب آن محفوظ دارند خصوصاً در دیار هندوستان که این ابتلا بیشتر است درین مسئله که
عموم بلوی دارد اولی آنست که فتوی باسهل و ایسر امور نمایند اگرچه موافق مذهب خود نبود بقول هر مجتهد
که باشد قال الله تعالی یرید الله بکم الیسر ولا یرید بکم العسر وقال تعالی یرید الله ان یخفف عنکم و
خلق الانسان ضعیفا بر خلق تنگ گرفتن و ایشانرا رنجانیدن حرام است و غیر مرضی حضرت حق است
سبحانه شافعیه در بعض مسائل که شافعی دران تنگ گرفته است بمذهب حنفیه فتوی میدهند و بر خلائق
آسان میسازند مثلاً در مصارف زکوة نزد شافعی صدقه را بر جمیع اصناف مصارف زکوة قسمت باید کرد
و یکی ازان اصناف مؤلفة قلوب اند که درین اوان مفقود اند علماء شافعیه بمذهب حنفیه فتوی داده اند
بهر یکی ازین اصناف که بدهد کفایت کرده اند و ایضا اگر مشرکان نجس عین باشند باید که از ایمان آوردن
هم پاک نشوند پس معلوم شد که نجاست ایشان بواسطهٔ خبث اعتقاد است که زوال پذیر است و
مقصور بر باطن است که محل اعتقاد است و نجاست درونی بطهارت بیرونی جنگ ندارد چنانچه
معلوم و منبع و شریعت است و ایضا کلام حق سبحانه انما المشرکون نجس اخبار از حال مشرکان است که
ناسخیت و منسوخیت بآن کار ندارد و وجه نسخ در انشاء حکم فرعی است نه در اخبار از شئ پس مشرکان
همه وقت باید که نجس باشند و مراد از نجاست خبث اعتقاد بود تا ادله متعارض نباشند و مساس اینها
هیچ وقت محظور نبود آنروز که این فقیر کریمه وطعام الذین اوتوا الکتب حل لکم درین مبحث خوانده
بود شاد یار بر آن فرمودند مراد از طعام اینجا گندم و نخود و عدس است اگر این توجیه را

رمیم توکلون دریں مقام سر عظیم است کہ اظہار آن از مصلحت دور است کہ از افہام اکثری بعید است اگر فرصت ملاقات شد یا دمی دہد کہ شمۂ ازان بمشافہہ گفتہ آید رمزے ازیں سر در جلد مکتوبات ثانی در مکتوبی اندراج یافتہ است اگر توانند دریافت شاید توانند دریافت دیگر پرسیدہ بودند کہ علم حضرت حق سبحانہ وتعالی محیط بکنہ ذات خود میتواند شد یا نہ اگر توانند شد تناہی لازم خواہد آمد باید دانست کہ علم دو قسم است حصولی و حضوری محال است کہ علم حصولی بکنہ ذات واجبی جل سلطانہ متعلق شود کہ مستلزم احاطہ وتناہی است نارواست کہ علم حضوری او تعالی بکنہ ذات او سبحانہ متعلق شود و ہیچ تناہی لازم نیاید والسلام مکتوب بست و دوم بملا مقصود علی تبریزی در رود یافتہ در بیان آنکہ مراد از نجاست مشرکان خبث باطن و سوء اعتقادات ایشان است نہ نجس العین بودن ایشان الحمد للہ والسلام علی عبادہ الذین اصطفی مخدوما مشفقا آنانرا معلوم نشد کہ مقصود از فرستادن تفسیر حسینی چہ بود صاحب تفسیر بیان آیت کریمہ موافق ائمہ حنفیہ مراد از نجاست شرک خبث باطن و سوء اعتقاد نمودہ و آنکہ بعد ازان گفتہ است اینہا اجتناب از نجاسات نمی نمایند یعنی امروز در اکثر اہل اسلام نیز موجود است و ازین راہ فرق درمیان عوام اہل ایمان و درمیان کفار مفقود است اگر عدم اجتناب از نجاست سبب نجاست شخص بود معاملہ تنگ گردد والا حرج فی الاسلام و آنکہ نقلے از ابن عباس رضی اللہ تعالی عنہما کردہ است کہ مشرکان نجس العین اند و در رنگ کلاب این قسم نقلہاے شواذ از اکابر دین بسیار آمدہ است کہ محمول بر توجیہ و تاویل است چگونہ نجس عین باشند کہ آن سرور دین علیہ وعلی آلہ الصلوات والسلام از خانہ یہودی طعام خوردہ است و بظرف مشرکے طہارت کردہ و حضرت فاروق رضی اللہ تعالی عنہ نیز از سبوی زن ترسا طہارت کردہ است اگر گویند کہ کریمۂ انما المشرکون نجس بود کہ متاخر باشد و ناسخ آنہا بود جواب توانند بود ازیں کفایت نمی کند اثبات تاخر باید نمود تا دعوے نسخ صحت پیدا کند فان التخصیص من ادراک المنع لو سلم متاخر باشد باید کہ مثبت حرمت بود و مراد از نجاست خبث باطن باشد زیرا کہ منقول است کہ ہیچ پیغمبرے مرتکب امری نگشتہ است کہ مآل آن در امر شریعت او یا در شریعت یکے از انبیاء بحرمت کشد و آخر محرم گردد اگر چہ آن امر در وقت ارتکاب مباح باشد خمر کہ اول مباح بودہ آخر حرام گشت ہیچ پیغمبرے آنرا نخوردہ اگر مآل کار مشرکان بنجاست ظاہر قرار میافت و اینہا در رنگ کلاب نجس عین میگشتند ہرگز آن سرور کہ محبوب رب العالمین است

باو تعالی مستند ساختند این نوریست که از انوار انبیا مقتبس گشته است و این دولت است که از خوان انبیا برروے کار آمده علیہم الصلوات و التسلیمات الے یوم التناد ولی الے ابد الآباد و ہمچنین سائر سمعیات که به تبلیغ انبیا علیہم الصلوۃ والسلام بما رسیده است از وجود و صفات کمال واجبی جل سلطانہ و از بعثت انبیا و از عصمت ملائکه علیہم الصلوات و التسلیمات و التحیات و البرکات و از حشر و نشر و از وجود بہشت و دوزخ و تنعیم و تعذیب دائمی اینہا و امثال آنہا که شریعت بآن ناطق است عقل در ادراک شان قاصر است و بی سماع ازین بزرگواران در اثبات آنہا ناقص و غیر مستقل و چنانچه طور عقل وراے طور حس است که انچه بحس مدرک نشود عقل ادراک آن مینماید ہمچنین طور نبوت وراے طور عقل است انچه بعقل مدرک نشود بتوسل نبوت بدرک درآید و ہر که وراے طور عقل طریقے از برائے معرفت اثبات نمی نماید فی الحقیقۃ منکر طور نبوت است و مصادم بداہت است پس از وجود انبیا چاره نبود تا شکر منعم جل سلطانہ که بعقل واجب است دلالت نمایند و تعظیم مولای نعم جل و علا که بعلم و عمل تعلق دارد و از قبل او سبحانہ معلوم ساخته ظاہر سازند چه تعظیم او تعالی که از نزد او سبحانہ مستفاد نشود شایان شکر او نیست تعالی زیرا که قوت بشری در ادراک آن عاجز است بلکه بسا است که غیر تعظیم او را سبحانہ تعظیم او تعالی انگارد و از شکر به ہجو رود و طریق استفاده تعظیم آنحضرت جلشانہ از آن حضرت تعالی و تقدس مقصور بر نبوت است و منحصر به تبلیغ انبیا علیہم الصلوات و التسلیمات و الہام که اولیا راہست مقتبس از انوار نبوت است و از برکات و فیوض متابعت انبیا است علیہم الصلوۃ و التسلیمات و عقل درین امر اگر کفایت میکرد فلاسفه یونان که مقتدا ے خود عقل را ساخته اند در تیه ضلالت می ماندند و حق را سبحانہ از ہمه بیش می شناختند و حال آنکه جاہل ترین مردم در ذات و صفات واجبی جل سلطانہ اینہا اند که حق را سبحانہ بیکار و معطل دانسته اند و غیر از یک چیز و آن ہم بایجاب نه باختیار باو تعالی مستند نساخته عقل فعال از نزد خود تراشیده حوادث را از خالق سموات و ارض باز داشته باو منسوب میدارند و اثر را از موثر حقیقی جل سلطانہ منع نموده آنرا اثر منحوت خود میدانند چه نزد اینہا معلول اثر علت قریبه است علت بعیده را در حصول معلول تاثیر ندانسته اند و به جہل این عدم استناد اشیا را باو تعالے کمال او سبحانہ تصور نموده اند و تعطیل را تجلیل انگاشته و حال آنکه حضرت حق سبحانہ خود را بخلق سموات و ارض می ستاید و مدح خود برب المشرق و رب المغرب

اہل عرف پسند ندچه مضایقه است اما انصاف درکار است مقصود اصلی ازین تصریح و ازین اطالهٔ کلام آنست
که بر خلائق رحم نمایند و حکم بعموم نجاست شان نکنند و اہل اسلام را نیز بواسطهٔ اختلاط کفار که ازان چاره
گریز نیست نجس ندانند و از اطعمه و اشربهٔ مسلمانان بعلت نجاست بتوہم اجتناب نکنند و ازین راه از ہمه
تبری نمایند و این را احتیاط نه انگارند که احتیاط در ترک احتیاط زیاده چه تصریح دہد بیت اندکی پیش تو
گفتم غم دل ترسیدم * که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است * والسلام مکتوب بست و سوم
بخواجه ابراہیم قبادیانی در آنکه او تعالی بتوسط انبیا علیهم السلام خبر داده است از ذات و صفات خود
و اعمال مرضیه و نامرضیهٔ عباد که عقل را دران مدخلی نیست الحمد لله الذی انعم علینا وهدانا الی الاسلام
وجعلنا من امة محمد علیه و علی آله الصلوٰة والسلام انبیا رحمتها اند مر عالمیان را علیهم الصلوٰة والتسلیمات
که حضرت حق سبحانه و تعالی بتوسط بعثت این بزرگواران علیهم الصلوٰة والتحیات از ذات و صفات خود
ما ناقص عقلان و قاصر ادراکان را خبر داده است و باندازهٔ فهم کوتهٔ ما بر کمالات ذاتیه و صفاتیهٔ خود
اطلاع بخشیده و مرضی خود را از نامرضی خویش جدا ساخته و منافع دنیوی و اخروی ما را از مضار ما
ممتاز فرموده اگر توسل وجود شریف شان نبودی عقول بشری در اثبات صانع تعالی عاجز بودی
و در ادراک کمالات او سبحانه ناقص و قاصر آمدی قدما فلاسفه که خود را اکابر ارباب عقول میگیرند
منکر صانع بودند و اشیا را از نقصان عقل بدہر منسوب میساختند و مجادلهٔ نمرود که بادشاه روی
زمین بوده است بحضرت خلیل علی نبینا و علیه الصلوٰة والسلام در اثبات خالق سموات و ارض
مشهور است و در قرآن مجید ہم مذکور و فرعون بیدولت میگفت ما علمت لکم من اله غیری
و نیز فرعون بحضرت موسیٰ علی نبینا و علیه الصلوٰة والسلام خطاب کرده گفته است لئن اتخذت
الها غیری لاجعلنک من المسجونین و نیز آن بیدولت بهامان گفته است یا هامان ابن لی صرحا
لعلی ابلغ الاسباب اسباب السموات والارض فاطلع الی اله موسی وانی لاظنه کاذبا بالجمله عقل در اثبات
این دولت عظمی قاصر است و بدون هدایت این بزرگواران باین دولت سراغیر مهتدی و چون
بتواتر انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات دعوت ایشان بخدا که خالق زمین و زمان است جل شانه
شهرت یافت و کلمهٔ این بزرگواران مرتفع گشت سفهای هر وقت که در ثبوت صانع
تردد داشتند بتبع خود مطلع شده بے اختیار بوجود صانع قائل گشتند و اشیا را

تبلیغ مینمایند و بتائید او سبحانه مؤید اند کارخانهٔ این بزرگواران نزول ملائکهٔ معصومین از کید و مکر دشمن لعین محفوظ است ان عبادی لیس لک علیهم سلطان نقد وقت شان است و دیگران از این دولت میسر نشده است و از دام نافرجام لعین رهائی متصور نگشته مگر که التزام متابعت این بزرگواران نموده آید و براثر ایشان رفته شود علیهم الصلوات والتسلیمات بیت محال است سعدی که راه صفا ٭ توان رفت جز در پے مصطفا ٭ علیه و علی جمیع اخوانه الصلوات والتسلیمات العلی سبحان الله افلاطون که رئیس فلاسفه است دولت بعثت حضرت عیسی را علی نبینا و علیه الصلوات والسلام دریافته و خود را از اتباع وے مستغنی دانسته بآن حضرت نگروید و از برکات نبوة بهره نگرفت ومن لم یجعل الله له نورا فما له من نور قال الله تبارک و تعالی ولقد سبقت کلمتنا لعبادنا المرسلین انهم لهم المنصورون وان جندنا لهم الغالبون عجب معامله است عقول ناقصهٔ فلاسفه گویا در طرف نقیض طور نبوت افتاده است هم در مبدا و هم در معاد و احکام آنها مخالف احکام انبیا است علیهم الصلوات والتسلیمات نه ایمان بالله درست کرده اند و نه ایمان بآخرت بقدم عالم قائلند و حال آنکه اجماع متین است بر حدوث عالم بجمیع اجزاء خود و همچنین بانشقاق سموات و انتثار کواکب و اندکاک جبال و انفجار بحار که بروز قیامت موعود است قائل نیستند و منکر حشر اجساد اند و انکار نصوص قرآنی مینمایند و متاخران آنها که در زمرهٔ اهل اسلام خود را داخل ساخته اند همچنان بر اصول فلسفهٔ خود راسخ اند و بقدم سموات و کواکب و امثال اینها قائلند و بعدم فنا و هلاک اینها حاکم قوت ایشان تکذیب نصوص قرآنی است در رنگ شان انکار ضروریات دین عجب مؤمن اند بخدا و رسول ایمان آورده اند آنچه خدا و رسول او فرموده است قبول ندارند سفاهت از این نمیگذرد سے فلسفه چون اکثرش باشد سفه ٭ پس کل آن ٭ هم سفه باشد که حکم کل حکم اکثر است ٭ اینجماعه خود را در تعلیم و تعلم آلتی که عاصم از خطای فکری است صرف کرده اند و در آن باب دقتها نموده چون بمقصد اقصای ذات و صفات و افعال واجبی رسیدند جل سلطانه دست و پای خود را گم کردند و آلهٔ عاصمه را از دست داده خطیها خوردند و در تیه ضلالت ماندند در رنگ شخصی که سالها آلات حرب را تیار سازد و در وقت حرب دست و پای خود را گم کرده بکار نبرد مردم علوم فلسفه را منسق و منتظم دانند و از غلط و خطا محفوظ می انگارند بر تقدیر تسلیم این حکم در علومی صادق باشد که عقل را در آنها استقلال و استبداد است که خارج از مبحث اند و داخل دائرهٔ مالایعنی اند و بآخرت که دائمی است کار ندارند

میفرمایند واین سفیهان را بزعم فاسد خود با حضرت حق سبحانه و تعالی هیچ احتیاجی نیست و یاد سبحانه هیچ مرتبا نه در وقت اضطرار و احتیاج باید که ایشان بعقل فعال خود رجوع نمایند و قضاے حاجت خود را از و خواهند که معامله را با او رجوع داشته اند بلکه عقل فعال نیز چون بزعم ایشان موجب است نه مختار قضاے حاجت از وی خواستن هم معقول نیست ان الکفرین لا مولی لهم عقل فعال چه بود که سرانجام اشیا نماید و حوادث با او مستند باشد در نفس وجود او مخدوش است و هزاران سخن است چه تحقیق و حصول او مبنی بر مقدمات زر اندود فلسفیه است که باصول فقه اسلامیه ناتمام و نافرجام اند ابلهی بود که اشیا را از قادر مختار جل شانه باز داشته باچنین امر موهوم مستند سازد بلکه اشیا را هزاران ننگ و عار است که بمخدوش فلسفی مستند باشند بلکه اشیا بعدم خود راضی و خرسند بودند و هرگز میل وجود ننمایند از آنکه استناد وجود ایشان بمجعول سفسطے نموده آید و از سعادت انتساب بقدرت قادر مختار جل سلطانه ممتنع گردند کبرت کلمة تخرج من افواههم ان یقولون الا کذبا کفار دار الحرب با وجود بت پرستیها ازینجماعه احسن حال اند که بحضرت حق سبحانه جل و علا در تنگے التجا دارند و بتها را وسیله شفاعت پیش او تعالی سازند عجب تر آنکه جمعی این سفها را حکماے نامند و بحکمت منسوب میدارند اکثر احکام ایشان سیما در الٰهیات که مقصد اسنی است کاذبه اند و مخالف کتاب و سنت اطلاق حکما بر ایشان که سراسر جهل مرکب نصیب شان است بکدام اعتبار نموده آید مگر بر سبیل تحکم و استهزا گفته شود و یا از قبیل اطلاق بصیر بر اعمی شمرده آید و جمعی ازین سفها که بے التزام طریق انبیا علیهم الصلوة و التسلیمات بتقلید صوفیه الٰهیه که در هر عصر از متابعان انبیا بوده اند علیهم الصلوات و التحیات طریق ریاضت و مجاهدات اختیار نموده اند و بصفای وقت خود مغرور گشته بر خواب و خیال خود اعتماد کرده اند و کشوف خیالی خود را مقتدا ساخته ضلوا فاضلوا نمیدانند که این صفا صفای نفس است که راهی بضلالت دارد نه صفای قلب که دریچهٔ هدایت است صفای قلب منوط بمتابعت انبیا است علیهم الصلوات و التسلیمات و تزکیه نفس مربوط بصفای قلب و سیاست اوست مر نفس را نفس که صفا پیدا کند با وجود ظلمت قلب که محل ظهور انوار قدم است حکم آن دارد که چراغی بر افروخته باشند از براے تاراج کردن دشمن کمین که ابلیس لعین بود بالجمله طریق ریاضت و مجاهدت در رنگ طریق نظر و استدلال وقتے اعتبار دارد و اعتماد را شاید که مقرون بتصدیق انبیا بود علیهم الصلوة و التسلیمات که از قبل حق جل و علا

بر افضلیت حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه نموده است زیرا که بحکم کریمهٔ ان اکرمکم عند الله اتقکم گرامی ترین این امت که مخاطب‌ست نزد خدا جل و علا اتقای این امت است و چون حضرت صدیق بحکم نص قرآنی اتقای این امت است باید که گرامی ترین امت نیز نزد حق جل و علا بحکم نص لاحق او باشد رضی الله تعالی عنه و اکابر ائمه سلف که یکے از ایشان امام شافعی است رضی الله تعالی عنهم اثبات اجماع صحابه و تابعین کرده اند بر افضلیت حضرت شیخین رضی الله تعالی عنهم و حضرت امیر نیز حکم با فضلیت حضرات شیخین رضی الله تعالی عنهم نموده است امام ذهبی که از اکابر محدثین است فرموده است که این نقل را از حضرت امیر زیاده از هشتاد نفر روایت کرده اند و عبدالرزاق که از اکابر شیعه است نیز بموجب این نقل حکم با فضلیت شیخین نموده است و باین عبارت گفته افضل الشیخین بتفضیل علی ایاهما علی نفسه والا لما فضلتهما کفی بی وزرا ان احبه ثم اخالفه پس کسانیکه بحکم کتاب و سنت و اجماع و نیز باعتراف حضرت امیر افضل این امت خیر الامم باشند تنقیص و تحقیر شان از کدام انصاف و دیانت باشد و کدام خیریت در ضمن آن مودع بود اگر در سب احدی معنی خیریت و عبادت بودے سب ابی جهل و ابی لهب که بنصوص قرآنی ملعون و مطرود اند درین امت بودے و حسنات کثیره در ضمن آن حاصل آمدے در سب کدام خیریت است که متضمن فحش و قطیعت است علی الخصوص در حق کسیکه مستحق آن نبود و اهل آن نباشد وضع شئی در غیر موضع آن شئی ظلم است و از شئی تا شئی فرق است و از موضع تا موضع تفاوت است پس از ظلم تا ظلم بودن بعید بود و خلافت حضرت ذی النورین رضی الله تعالی عنه باجماع صحابه کرام ثابت شده است و باتفاق صغار و کبار و ذکور و اناث آن قرن خیر القرون بحصول پیوسته لهذا علما فرموده اند که آنقدر اتفاق و اجماع که بر خلافت حضرت ذی النورین رضی الله تعالی عنه بحصول پیوسته است بر خلافت هیچ یکی از حضرت خلفا ثلثه دیگر بحصول نپیوسته زیرا که در بیعه و خلافت او رضی الله تعالی عنه چون یکنوع تردد بوده اهل آن قرن درین ماده احتیاط بسیار مرعی داشته اقدام نموده اند باید دانست که اصحاب کرام رضی الله تعالی عنهم مبلغان کتاب و سنت اند و اجماع هم بقرن ایشان منوط بوده اگر جمیع ایشان یا بعض ایشان مطعون باشند و بتضلیل و تفسیق متصف بوند اعتماد از کل دین یا بعض دین مرتفع می گردد و فائدهٔ بعثت خاتم الانبیاء و افضل الرسل کمے ماند علیه و علیهم و آله الصلوات و التسلیمات جامع قرآن مجید حضرت عثمان رضی است

خیر الامم بود در اسبقیت ایمان و اولویت انفاق اموال و بذل انفس را چه مزیت و فضیلت باشد و خیریت
قرن را چه تاثیر فضل صحبت خیر البشر را علیه و علی آله الصلوات والسلام چه اثر باشد جماعه که در صحبت اولیای
این امت زندگانی مینمایند از رذائل نجات میابند جمعی که در صحبت افضل الرسل علیه وعلیهم الصلوات
والتسلیمات عمر خود را صرف کرده باشند و از برای تائید و نصرت دین او بذل اموال و انفس نموده بودند
چه احتمال دارد که این ذمائم در حق شان توهم نموده آید مگر آنکه عظمت و بزرگی خیر البشر علیه وعلی
آله الصلوة والسلام والتحیة از نظر ساقط شود عیاذا بالله سبحانه و صحبت او علیه وعلی آله الصلوة
والسلام از صحبت ولی امت ناقص تر متوهم گردد نعوذ بالله سبحانه و حال آنکه مقرر است
که هیچ ولی امتی بمرتبه صحابی آن امت نرسد فکیف به نبی آن امت شیخ شبلی علیه الرحمة فرموده است
ما آمن برسول الله من لم یوقر اصحابه جمعی گمان میبرند که اصحاب پیغمبر علیه وعلیهم الصلوات
والتسلیمات دو فریق بودند گروهی بودند که مخالفت بحضرت امیر داشتند رضی الله تعالی عنه وعنهم
و گروهی دیگر موافق حضرت امیر بودند کرم الله تعالی وجهه و این دو گروه با یکدیگر عداوت و بغض
و کینه داشتند و بعضی از ینها از جهت بعضی مصالح این صفات خود را مبطن میداشتند و تقیه
می نمودند و نیز گمان میکنند که این رذائل در ایشان تا یک قرن نزدیک بوده است تا بودند
این ذمائم داشتند و باین توهم مخالفان حضرت امیر را به بدی یاد میکنند و چیزهای نامناسب
بایشان منتسب میسازند انصاف باید نمود که بدین تقدیر هر دو فریق مورد طعن میگردند برذائل
صفات اتصاف مییابند و بهترین این امت بدترین این امت بلکه بدترین جمیع امم
می گردند و خیریت آن قرن بشریت تبدیل مییابد کدام انصاف است که حضرات شیخین را
رضی الله تعالی عنهما باین توهم به بدی یاد نموده آید و امور نامناسبه باین اکابر دین منتسب ساخته شود
حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه بحکم نص قرآنی اتقای این امت است زیرا که
باجماع مفسرین است چه ابن عباس رضی الله تعالی عنه و چه غیر آن برابرین که کریمه و
سیجنبها الاتقی در شان حضرت صدیق نازل است رضی الله تعالی عنه و مراد از اتقی او ست
رضی الله تعالی عنه پس شخصی را که حضرت حق سبحانه اتقای این امت خیر الامم میفرماید خیال باید کرد
که تکفیر و تفسیق و تضلیل او چه سر حد شناعت بود و امام فخر الدین رازی باین کریمه استدلال

معنوی رسیده اند بشبهٔ صحبت اند احتمال کفر و ضلالت از ایشان مرفوع است و نیز حضرات شیخین از اہل بدر اند کما باحادیث
صحاح و مطلق مغفور اند و نیز به بیعت رضوان مشرف اند که جمیع اہل آن بیعت با حادیث صحاح از اہل بہشت ہستند
الا امیر حضرت عثمان که در بدر حاضر نشود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم او را در مدینه گذاشته آمده بودند از
برائے بیمار داری اہلیۂ او که بنت آنحضرت بوده علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات که فرموده بودند که هر چه به اہل بدر
فضیلت حاصل شود ترا ہم خواہد شد و در بیعت رضوان که حاضر نبود آنسرور علیه الصلوٰة والسلام او را پیش
اہل مکه فرستاده بودند و از جانب او خود بیعت فرمودند چنانچه مشهور است و نیز قرآن مجید شهادت
بزرگی این حضرات میفرماید و از علو درجات شان خبر میدهد از کتاب و سنت کسیکه چشم پوشیده مکابره نماید
از مبحث خارج است شیخ سعدی فرموده است بیت آنکس که بقرآن و خبر زو نرهی + آنست جوابش
که جوابش ندهی + چه باشد اگر در حضرت صدیق احتمال ضلال و کفر صورت داشتے اصحاب پیغمبر با آن
عدالت و با آن کثرت او را جانشین پیغمبر نساختندی صلی الله تعالی علیه وآله وسلم در تکذیب خلافت
حضرت صدیق تکذیب سی وسه هزار اہل آن قرن که خیر القرون است تجویز میکنند آنرا کسیکه ادنی درایت
دارد بکدام خیریت در آن قرن میماند که سی وسه هزار اہل آن قرن بر باطل جمع گردند ضال و مضل را
جانشین پیغمبر سازند حضرت حق سبحانه و تعالی آن جماعه را انصاف دهد که از طعن اکابر دین زبان کوتاه
کنند و حق صحبت پیغمبر را مرعی دارند آنسرور فرموده است علیه و علی آله الصلوات والسلام الله الله
فی اصحابی لا تتخذوهم غرضا من بعدی من احبهم فبحبی احبهم و من ابغضهم فببغضی ابغضهم زیاده چه گوید
و اجلا بدیهی را چه جلا دهد زیرا که حضرت صدیق که قرآن مجید بمدح او مملو است و یک سورة و اللیل
و کریمه در فضائل آنحضرت نازل گشته است و از احادیث صحاح لا تعد و لا تحصی در کمالات و فضائل
او مرویست و در کتب انبیای ماتقدم ذکر شمائل و اوصاف او بلکه جمیع صحابه آمده است کما قال الله
تعالی مثلهم فی التوراة و مثلهم فی الانجیل و رأس و رئیس این امت مرحومه که خیر الامم است
ہم اوست هرگاه او را کافر و ضال دانند از دیگران چه اعتذار نماید و بکدام راه در آمده سخن کند
اللهم فاطر السموات والارض عالم الغیب والشهادة انت تحکم بین عبادک فیما کانوا فیه یختلفون
والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات
اتمها و اکملها

مکتوب بیست و پنجم بملا طاهر در بیان نتائج

بلکه حضرت صدیق و حضرت فاروق اند رضی الله تعالی عنهم اگر ایشان مطعون باشند و مسلوب العدالت بوند بر قرآن چه اعتماد ماند و دین بچه چیز بپا بود و شناعت این امر را باید دریافت اصحاب پیغمبر علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات و آنچه تبلیغ ایشان بما رسیده است و سنت همه حق و صدق است و مخالفات و منازعات این اکابر دین که در زمان خلافت حضرت امیر رضی الله تعالی عنه واقع شده است نه از راه هوای و هوس نه از حب جاه و ریاست بوده است بلکه از روی اجتهاد و استنباط بوده اگرچه در اجتهاد یکی خطا بود و آن استنباط او دور از صواب باشد مقرر علمای اهل سنت و جماعت است رضی الله تعالی عنهم که محق در آن محاربات و مشاجرات حضرت امیر بوده است رضی الله تعالی عنه و محاربان امیر بر خطا بودند اما این خطا که منشاء آن اجتهاد است از طعن و ملامت دور است مقصود حقیت بجانب امیر است و خطا جانب مخالف امیر که اهل سنت بآن قائلند مخالف را لعن و طرد نمودن زیادتی است بی محصل بلکه متضمن احتمال ضرر است که اصحاب پیغمبر اند رضی الله تعالی عنهم و بعضی از ایشان مبشر بجنت اند و بدری اند که مغفور اند و عذاب اخروی از ایشان مرفوع است چنانچه در احادیث صحاح آمده است اطلع الله علی اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم فانی قد غفرت لکم و به بیعت رضوان مشرف گشته اند که آنسرور فرموده که هیچ یکی از اینها از اهل دوزخ نیست علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات بلکه علما فرموده اند که از قرآن مجید مفهوم میگردد که جمیع صحابه اهل بهشت اند لا یستوی منکم من انفق من قبل الفتح و قاتل اولئک اعظم درجة من الذین انفقوا من بعد و قاتلوا و کلا وعد الله الحسنی والله بما تعملون خبیر و حسنی جنت است و همه صحابه که انفاق و قتال پیش از فتح کرده اند یا بعد از فتح موعود بجنت اند فرموده اند که صفت انفاق بر قتال از برای تقیید نیست بلکه از برای مدح است چه همه صحابه باین دو صفت متصف بودند پس همه موعود به بهشت باشند بملاحظه باید نمود که اینقسم بزرگواران را بدی یاد کردن و سوء ظن بایشان نمودن چه دور از انصاف و دیانت است سوال جمعی گفته اند که بعضی از اصحاب کرام بعد از ارتحال آنسرور علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات بآن طریق نماندند و غصب منصب خلافت حضرت امیر کردند و بواسطه حب خلافت و طلب جاه و ریاست از طریق حق انحراف نمودند بلکه گمان میبرند که انحراف ایشان بحد کفر رسیده و بضلالت انجامیده پس بزعم اینها اینجماعة از وعدهای که باصحاب کرام آمده است محروم باشند چه فضیلت صحبت فرع اسلام است و چون در اسلام شان سخن بود صحبت را چه تاثیر باشد جواب حضرات خلفاء ثلثه رضی الله تعالی عنهم باحادیث صحاح که بحد تواتر

کمالات محتاج بصفات زائده نیست هرچند صفات کامله زائده نیز او را سبحانه کائن است پس او تعالی
چنانچه بذات اقدس خود موجود است نه بوجود همچنین بذات خود زنده است نه بحیوة که صفت اوست
تعالی و بذات خود دانا است نه بصفت قدرت و بذات خود بینا است نه بصفت بصر و بذات خود شنوا است
نه بصفت سمع و بذات خود توانا است نه بصفت قدرت و بذات خود مرید است نه بصفت اراده و بذات خود گویا است
نه بصفت کلام و بذات خود مبدء ایجاد کائنات است نه بصفت تکوین هرچند وجود عالم بتوسط تکوین
و سائر صفات است چنانچه تحقیق این معنی عنقریب خواهد آمد این تکوین ورای قدرت است چه در قدرت
صحت فعل و ترک است و در تکوین جانب فعل متعین است و نیز قدرت بر ارادت تقدم دارد و تکوین بعد
از ارادت است این تکوین مشبه آن استطاعت بنده است که علماء اهل حق آنرا مقرون بفعل بنده داشته
اند ورای صفت قدرت و ارادت دانسته قدرت مصحح هر دو طرف فعل و ترک است و ارادت مرجح
یکطرف است و ایجاد بعد از ترجیح ارادت بتکوین تعلق دارد اگر اثبات قدرت کرده نشود که مصحح طرفین
است ایجاب لازم آید و اگر تکوین اثبات کرده نشود ایجاد بغیر مستند میماند چه قدرت مصحح ایجاد است
و تکوین مباشر ایجاد است پس از اثبات تکوین چاره نبود که علمای ماتریدیه بآن معتقد گشته اند و اشاعره چون
اضافت و تعلق او را باشیا بیشتر یافته اند از صفات اضافیه انگاشته اند والله سبحانه یحق الحق و هو یهدی السبیل تخلیق
و ترزیق و احیاء و امانت و امثال آنها را راجع بتکوین داشتن بهتر است از آنکه هر کدام را صفت قدیمه برسها
گفته شود و قدماء متکثره بی ضرورت اثبات کرده شود پس لائح شد که هرچه دیگران را بایجاد او تعالی بصفات
میسر است او را سبحانه بذات خود بی توسط صفات حاصل چه ذات او تعالی بی ملاحظه امری و اعتباری
جامع جمیع کمالات است بلکه عین هر کمال چه تبعض و تجزی در آنحضرت مفقود است تمام دانائی است
و تمام شنوائیست و تمام بینائی است علی هذا القیاس سائر الصفات مع ذلک او را سبحانه صفات سبعه بلکه
ثمانیه که علماء اهل حق شکر الله تعالی سعیهم بوجود آنها قائل اند نیز ثابت اند و این صفات کامله که قدیم اند
ظلال آن کمال ذاتیه اند و مظاهر آن کمالات اند و توان گفت که روپوش آن کمالات اند و حجب آن انوار
مکنونه اند سوال چون ذات او تعالی در حصول جمیع کمالات کافی است صفات برای چه اثبات کرده شود و قول
بوجود تعدد قدماء چرا گفته آید لهذا فلاسفه و معتزله اکتفا بذات نموده اند و از وجود تعدد قدماء گریخته نفی صفات قائل
گشته اند جواب حضرت ذات تعالی و تقدس هرچند در حصول کمالات کافی است اما در تکوین و تخلیق اشیا

ترقی مراتب که بذکر گفتن و تلاوت قرآن و نماز حاصل میشود الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی بعد باید
طالب این راه را از ذکر گفتن چاره نبود که ترقی او مربوط بتکرار ذکر است بشرط آنکه از شیخ کامل
مکمل گرفته شود و اگر مقرون باین شرط نبود بسا است که از قبیل اوراد ابرار بود که نتیجهٔ آن ثواب است
نه درجهٔ قرب که بمقربان تعلق دارد و آنکه گفتم بسا است که از قبیل اوراد ابرار بود زیرا که جائز است
که فضل خداوندی جل سلطانه بے توسط شیخے تربیت طالب نماید و تکرار ذکر او را از مقربان سازد
بلکه رواست که بے تکرار ذکر او را بمراتب قرب مشرف سازد و از اولیای خود گرداند و این شرط باعتبار
اکثر است و بروفق حکمت و عادت است و چون بفضل خداوندے جل سلطانه معامله که بذکر وابسته بود
تمام شود و از گرفتاری آلهه هوائے خلاصی میسر گردد و اماره باطمینان آید آن زمان ترقی از ذکر گفتن
حاصل نشود ذکر آنجا حکم اوراد ابرار پیدا میکند. دران موطن مراتب قرب مربوط بتلاوت قرآن
و اداے نماز بطول قرائت است آنچه اول از ذکر گفتن میسر میگشت این زمان بتلاوت قرآن
علی الخصوص که در نماز خوانده شود میسر است بالجمله درینوقت ذکر حکم تلاوت پیدا میکند که در اول
از قبیل اوراد ابرار بوده و تلاوت حکم ذکر پیدا کرده که در ابتدا او توسط از مقربات بوده عجب معامله است
درینوقت اگر ذکر بعنوان قرائت قرآن تکرار کرده شود که از کلمات قدسی آیات قرآنی است
و باستعاذه شروع نموده آید همان فائده میدهد که از تلاوت قرآن میسر است و اگر بعنوان قرائت
تکرار کرده نشود در رنگ عمل ابرار است هر عمل را مقامی است و موسمی که اگر دران موسم بجا آورده شود
حسن و ملاحت پیدا کند و اگر دران موسم ادا کرده نشود بسا است که خطا بود و اگرچه حسنه باشد
قرائت فاتحه در اوان تشهد خطا است اگرچه ام الکتاب است پس پیر درین راه از ضروریات
آمده تعلیم او هم از اهم مهام گشت و بدونه خرط القتاد عزیزے فرموده است بیت از انروی که چشم
تست احول ÷ که معبود تو پیر تست اول ÷ والسلام علی من اتبع الهدی المکتوب بیست و ششم
بسیادت پناه میر محمد نعمان ورود یافته در بیان آنکه حضرت حق سبحانه و تعالی چنانچه بذات خود موجود
است نه بوجود همچنان بذات خود حی و عالم و موصوف بصفات ثمانیه است نه بصفات زائده و ما
یناسب ذلک الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی حضرت حق سبحانه و تعالی در نفس وجود و در سائر کمالات
توابع وجود از حیاة و علم و قدرت و سمع و بصر و ارادة و کلام و تکوین بذات اقدس خود کافی است و در حصول این

از ظلیت است و همین معیت است که واسطه انحلال کلیت است و همین معیت است که مزیل رقیت
است و مثبت حریت در عین عبدیت و عین معیت است که مسقط انانیت است بلکه رافع انانیت بدرجات کمالیت باید آ
که در معیت عامه خود را با ایشان فرموده است و هو معکم و در معیت خاصه بحکم حدیث المرء مع من احب
ایشان با وی اند بمقتضاے محبت شان ما بین المعتقین چه در معیت خاصه اثبات معیت از طرفین
است و در عامه معیت از ان طرف است پس آن را حرمان لازم بود در عین وجدان یا حسرتا علی ما
فرطت فی جنب الله عالم هر چند ظلال صفات است و بتوسط صفات وجود و بقا پیدا کرده است
اما محبت حضرت ذات تعالی و تقدس بتوسط محبت ذاتیه با حضرت ذات است تعالی و از صفات
که اصول وی اند بعروج بی کیفے بالا رفته است و اصول را گذاشته با اصل اصول پیوسته اما پیوستن
بی کیف دا گر از اصل بالا نرود آمدن را چه فائده بود و محبت چه در کار باشد اتصال با اصل در همه وقت
داشت و وصل ظلے او را همیشه میسر بود کار محبت که اصل را در رنگ ظل زینه باید ساخت و ببال محبت بالا
باید رفت فهم این عروج فراخور دانش هر کس نیست و خود را گذاشته از خود بالا رفتن معقول ارباب
نظر و فکر نه بلکه از صوفیه نیز از هزاران یکی باین دولت مشرف است و سر این معنی بر وی منکشف
است بیت هزار نکته باریکتر ز مو اینجاست ٭ نه هر که سر بتراشد قلندری داند ٭ سوال این سیر آفاقی
است یا انفسی جواب نه آفاقی است و نه انفسی زیرا که آفاق و انفس بیرون و درون را میخواهند و
این معامله وراے دخول و خروج است هر چند نزد ارباب نظر محظور است هر گاه مطلوب از دخول و خروج
اقدس بود نسبتے که با وی پیدا شود ناچار از دخول و خروج منزه باشد و این سیر را این اشکال و بااین
وقت نزد ارباب این سیر که از ارباب عالم بوند در رنگ سیر قبلی و آگره است که معلوم و متمیز است
و منزلے از منزلے دیگر جدا است تنبیه عالم هر چند ظلال صفات است و صفات ظلال حضرت ذات
تعالی اما این ظلیت را درجات و مراتب است که هر کدام حجاب مطلوب است ان لله سبحانه
سبعین الف حجاب من نور و ظلمة شنیده باشند تا حجب تمامها خرق نشود از ظلیت نرهد و مراد از خرق
حجاب اینجا خرق شهودی است و آنچه در آخر این جز از منع خرق جمیع حجب آمده است مراد از ان
خرق وجود است که ممتنع است که مستلزم رفع صفات قدیمه است که محال است اما چون معیت غیر
متکیفه حاصل است حکم خرق وجودے دارد دیا حجب بے حجب است که معیت نقد وقت است زیلات ت

از صفات زائده چاره نبود چه ذات او تعالی در نهایت تنزه و تقدس است و در غایت عظمت و جلال کبریائی است و کمال بقا او را ثابت است و کمال بی‌مناسبتی است او را با اشیا ان الله لغنی عن العالمین و بمقتضای حکمت و بر وفق عادت در افاده و استفاضه از مناسبت به مستفید و مستفیض چاره نبود و صفات اند که یک درجه تنزل فرموده ظلیت پیدا کرده اند و با اشیا مناسبتی و فی الجمله حاصل نموده اگر توسط صفات نبود حصول شیء از اشیا متصور نباشد زیرا که اشیا را در سطوات اشعه انوار حضرت ذات تعالی و تقدس جز هلاک و فنا و انخراف و انعدام نصیبی نیست مفکر انند که اثبات صفات نمایند و ایجاد اشیا بذات بحت جل سلطانه منسوب دارند صادر اول چه بود که بی پرده صفات در سبحات وجه ذات او تعالی مضمحل و ناچیز نگردد سوال فلاسفه و معتزله هر چند صفات را در خارج اثبات نموده اند اما باعتبارات علمیه قائل گشته اند و در علم کمالات ذاتیه متمایزه دانسته پس ایجاد اشیا بذات بحت منسوب نگشت که بتوسط اعتبارات پیدا شد جواب ایجاد عالم در خارج است و عالم در خارج موجود است پس از جهت خارجی چاره نبود تا تواند وسیله وجود خارجی اشیا شده تواند اشیا را در خارج از انخراف و استهلاک محافظت کرد اعتبارات علمی بوجودات خارجی بکار نیاید و حجاب علمی در محافظت موجودات خارجی کفایت نکند بعضی از صوفیه که عالم را جز در علم موجود نمیدانند اعتبارات علمی ایشان را شاید نفع کند و تواند وسیله وجودات علمی گشت اما عالم در خارج موجود است اگرچه این خارج ظل آن خارج بود و این وجود ظل آن وجود باشد پس از حجب خارجی که تواند وسیله وجود خارجی عالم گشت چاره نبود پس صفات حقیقت باید که در خارج موجود باشند و ترتیب اشیا نمایند و کمالات ذاتیه را بوسائل خود در مرایای عالم جلوه دهند و در منصه ظهور آرند صفات هر چند حجب ذات اند تعالی اما ظهور کمالات ذاتیه بوجود اینها مربوط است حجاب اینها در رنگ حجاب عینک است که سبب نمایندگی است این ظهور و این نمایندگی هر چند ظلی است اما چه توان کرد که وجود ما بظل مربوط ساخته اند و بود ما را بحجاب پرداخته ما بالذات لا ینفک عن الذات مصرع سیاهی از حبشی کی رود که خود رنگ است ؛ و من بعد هذا ما یدق صفات و ما کتمه احظی لدیه بنده حق نشود جل سلطانه الا بفضل او تعالی از حق جدا نشود سبحانه المرء مع من احب هر چند حق سبحانه و تعالی را با اشیا نسبت معیت حاصل است اما این معیت که منشاء آن محبت است دیگر است تا محبت پیدا نکند این معیت را نداند و چون در محبت نیز درجات متفاوته است باندازه آن در معیت نیز تفاوت حاصل است همین معیت است که سبب خلاصی

در رنگ پاره‌های ابر بیرون برآمدند و بالقا کننده همراه به در رفتند و خانه را خالی گذاشتند در آنوقت معلوم گشت که این بائستها از بیرون برآمده بودند از درون برخاسته که منافی بندگی بود و بالجمله هر فسادی که منشاء آن نفس اماره است مرض ذاتی است و سم قاتل و منافی مقام بندگی است و هر فسادی که از بیرون آید اگرچه القای شیطانی بود از امراض عارضه است که باسهل علاج زوال پذیر است قال الله تبارک و تعالی ان کید الشیطان کان ضعیفا بلای ما نفس ما است و دشمن جانی ما مصاحب سوء ما دشمن بیرونی بود او بر ما استیلا می یابد و باعانت او ما را از جا می برد جاهلترین اشیا نفس اماره است که دشمن و بدخواه خود است و همت او هلاک نفس خود است متمنای او معصیت حضرت رحمن است جل سلطانه که مولی او و مولی نعم اوست و اطاعت شیطان که دشمن جانی ویست باید دانست که تمیز در میان مرض ذاتی و مرض عارضی و فساد داخلی و فساد خارجی بسیار متعذر است مبادا ناقصی باین زعم خود را کامل گیرد و مرض ذاتی خود را مرض عارضی انگارد و در خسارت ماند ازین ترس در نوشتن این سر جرأت نمیکرد و اظهار بعضی مستحسن نمیدید نزدیک بهفده سال است که درین اشتباه بودم و فساد ذاتی را بفساد عارضی مختلط می یافتم درینوقت حضرت حق سبحانه حق را از باطل جدا ساخت و مرض ذاتی را از مرض عارضی متمیز گردانید فلله سبحانه الحمد والمنة علی ذلک و علی جمیع نعمائه یکی از حکمتهای اظهار این قسم اسرار آن است که کوته نظری کاملی را با وجود این نوع آرزوهای بیرونی ناقص نه انگارد و از برکات او محروم نماند سبب حرمان کفار از دولت تصدیق انبیاء علیهم الصلوات والتسلیمات وجود این قسم صفات بوده است درین بزرگواران فقالوا ابشر یهدوننا فکفروا و آنچه فرموده اند که حضرت حق سبحانه و تعالی عارف را بعد از زوال مرادات و بائستها از وی صاحب اراده میسازد و اختیار بدست وی میدهد تفصیل بعضی انشاء الله تعالی در جای دیگر بعنایة الله سبحانه خواهد نمود که اینوقت مساعدت آن نمیکند والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات اتمها و اکملها **مکتوب بست و هشتم** بملا صالح ترک در بیان کیفیت تصدق بارواح موتی الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی روزی بخاطر آمد که بروحانیت بعضی از اقارب موتای خود تصدقی کرده شود درین اثنا ظاهر گشت که باین نفع آن میت مرحوم را فرح و سرور حاصل شده خرم و شادمان بنظر درآمد چون وقت عطای آن صدقه رسید اول بروحانیت حضرت رسالت خاتمیه علیه و علی آله الصلوة والسلام

حاصل ندارد ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شیء قدیر ٭ الحمد للہ رب العالمین والصلوٰۃ والسلام علی سید المرسلین وعلی آلہ الطاہرین اجمعین

مکتوب بست و ہفتم

بملا علی کشمی در بیان آنکہ بندہ را باید کہ از مرادات خود بتمام برآمدہ بمرادات حق تعالیٰ شانہ باشد یا بیان مرض ذاتی و عرضی بندہ را باید کہ مراد و مطلب او غیر از مولای خود جل سلطانہ ہیچ نبودہ و جز مراد مولیٰ مراد بندہ ہیچ نباشد و اگر چنین نبود سر از ربقۂ بندگی برآوردہ باشد و پا از قید رقیت کشیدہ بود بندہ کہ گرفتار مرادات خود است و بہوا و ہوس خود فریفتہ است بندۂ نفس خود است و در اطاعت شیطان لعین است و این دولت وابستہ بحصول ولایت خاصہ است کہ بفنا و بقای اتم و اکمل مربوط است سوال گاہست کہ بالیتہا و خواہشہا از کمل نیز بظہور می آید و آرزوہا و حصول مطالب شتی ازین بزرگواران ہم محسوس میگردد امام انبیا و سلطان اولیا علیہ و علیہم الصلوات والتسلیمات اتمہا و اکملہا سرد و شیرین را دوست میداشت و حرصی کہ بر ہدایت امت داشت در قرآن مجید مبین گشتہ است وجہ بقای این قسم بالیتہا درین بزرگواران چہ بود جواب بعضے از بالیتہا منشاء آن طبیعت است تا نشاء طبیعت برپا است آن بالیتہا برجا است در وقت حرارت بے اختیار طبیعت بسرد مائل است و در وقت برودت بگرمی راغب این قسم بالیتہا منافی عبودیت نیست و سبب گرفتاری بہواے نفس خود نہ چہ ضروریات طبیعت خارج از دائرۂ تکلیف است و بیرون از ہواے امارہ چہ مہویات نفس یا فضول مباح است یا مشتبہ و محرم و آنچہ ضروری است نفس را بآن مساس نیست پس منشاء گرفتاری و بدکرداری فضولیات فعال آمد اگرچہ از قسم مباح بود چہ فضول مباح را نسبت قرب جوار است بمحرم کہ اگر باغواے دشمن لعین از آنجا قدم بردارد بلی اختیار در محرم خواہد افتاد پس اختصار بر مباح ضروری آمد کہ اگر از آنجا زلتی واقع شود بفضول مباح خواہد افتاد و اگر مسکن در فضول مباحات کردہ شود بعد از زلت اگر قدم بیرون افتد ناچار در محرم خواہد افتاد و بعضے از بالیتہا ازین قبیل است کہ حصول آن از خارج است مع خلوص الشخص فی نفسہ عن المرادات و خارج یا واعظ حضرت رحمن است کہ القاء خیرات مینماید فان للہ سبحانہ واعظا فی قلب کل مؤمن یا شیطان است کہ القاء او شر و عداوت است یعدہم و یمنیہم و ما یعدہم الشیطان الا غرورا روزے این فقیر بعد از اداء نماز بامداد در ایام سکونت قلعہ بطریق سکوت کہ روش این طریقہ علیہ است نشستہ بود کہ ہجوم آرزوہاے لاطائل بے حلاوتے کشید و از جمعیت باز داشت بعد از لمحہ چون بعنایت او سبحانہ رو بجمعیت آورد دید کہ آن آرزوہا

او بعید مینماید و اگر خدمهٔ او را طفیلی او ساخته هدیه فرستند مرضی می آید که اعزاز خدمه اعزاز اوست پس معلوم شد که بیشتر رضامندی موتی در افراد صدقه است نه در اشتراک صدقه اما باید که هرگاه صدقه بنیت میت کنند اول باید که بنیت آنسرور علیه و علی آله الصلوة والسلام هدیه جدا سازد و بعد ازان بنیت تصدق کند که حقوق آنسرور علیه و علی آله الصلوة والسلام فوق حقوق دیگران است و نیز برین تقدیر احتمال قبول صدقه است بطفیل آنسرور علیه و آله الصلوات والتحیات این فقیر در بعضی صدقات موتی که در تصحیح نیت خود را عاجز میبابد علاجی به ازین نمی یابد که آن صدقه را بنیت آنسرور علیه و علی آله الصلوة والسلام تعیین نماید و آن میت را طفیلی ایشان سازد امید است که ببرکت توسط ایشان قبول افتد فرموده اند که صلوة آنسرور علیه و علی آله الصلوة والسلام اگر به ریا و سمعه ادا کرده شود مقبول است و بآن سرور علیه و علی آله الصلوة والسلام آنرا وصول است اگرچه ثواب آن بصلوة فرستنده نرسد که ثواب اعمال مربوط به تصحیح نیت است و از برای قبول آنحضرت که مقبول و محبوبیت همانه کافی است کریمه وکان فضل الله علیک عظیما در شان آنسرور نازل است علیه و علی آله الصلوة والسلام و علی جمیع اخوانه الکرام من الانبیاء والملائکة العظام الی یوم القیام

مکتوب بست و نهم بسیادت پناه میر محب الله در بیان فهم کردن بعضی کلمات قدسیه آیات قرآنی

سابقا چون از قصور فهم در بعضی از کلمات قدسی آیات قرآنی خدشه و تردد پیدا میشد و در تطبیق آن عاجز میگشت در دفع وساوس بعنایت الله سبحانه به ازین علاجی نمییافت که با خود می گفت که این نظم قرآنی را بکلام خدا جلشانه اعتراف مینمائی و ایمان آن داری یا نه اگر ایمان نداری کافری و از بحث خارجی و اگر ایمان بآن داری پس قصور در فهمیدن تست نه در نظم قرآنی که کلام خالق ارض و سموات است و مبدع عقول و ادراکات است و چون بفضل خداوندی جل سلطانه ایمان بحقیقت کلام ربانی حاصل بود آن وسوسه باین تردید مضمحل و ناچیز می گشت و از تردد نجات می یافت درین آوان بفضل الله سبحانه کار تا باینجا رسیده است که در نظم قرآنی هر محلی که آنجا از قصور ادراک گنجائش تردد و خدشه است همان محل باعث ازدیاد ایمان است بقرآن و همان خدشه واسطه ظهور اعجاز است در قرآن و آن اغلاق را از شعب اعجاز تصور مینماید و آن اشکال را بر کمال بلاغت براعت محمول میدارد که بشر در فهم آن عاجز است آنقدر ایمان که در نافهمیدن قرآن حاصل است

آنصدقه را نیت کرد چنانچه عادت بود بعد از ان بروحانیت آن میت نیت کرده داد درین زمان
دران میت ناخوشی و اندوه احساس نموده و کلفت و کدورت ظاهر شد ازین حال تعجب تمام رو داد
وجه ناخوشی و کلفت ظاهر نشد با وجود آنکه محسوس شد که برکات عظیمه ازان تصدق بآن میت رسید اما فرح
و سرور در وے ظاهر نگشت و همچنین روزے پارهٔ مبلغ نذر آنسرور نمودم علیه الصلوة والسلام و سائر
انبیاء کرام را علی نبینا و علیهم الصلوات والتسلیمات نیز دران نذر داخل ساختم و طفیلے آنحضرت علیه و
علیهم الصلوات والتسلیمات مرضے آنحضرت درین امر معلوم نشد و همچنین در بعضے اوقات که درود میفرستادم
اگر در مرتبه بر سائر انبیاء نیز میفرستادم مرضے آنسرور دران ظاهر نمیشد علیه و علیهم الصلوات والتحیات
با وجود آنکه معلوم شده است که اگر بروحانیت یکے تصدق کرده سائر مومنان را شریک سازد
بهمه برسد و از ان شخص که به نیت او داده بود هیچ نقصان نکند ان ربک واسع المغفرة برین تقدیر
وجه ناخوشی و عدم رضا چه بود مدتی این اشکال خدشه داشت آخر الامر بفضل خداوندے جل شانه
ظاهر شد که وجه ناخوشی و کلفت آنست که اگر صدقه بے شرکت به میتی داده شود آن میت از جانب
خود بطریق تحفه و هدیه آنصدقه را در ملازمت آنسرور علیه و علی آله الصلوات والسلام خواهد برد و بوسیلهٔ
آن برکات و فیوض خواهد گرفت و اگر صاحب صدقه خود نیت آنسرور بکند علیه و علی آله الصلوة والسلام
میت را چه نفع بود در صورت شرکت میت را اگر صدقه قبول افتد ثواب همان صدقه است
و در صورت عدم شرکت هم ثواب صدقه است اگر قبول افتد و هم برکات و فیوض اتحاف و
اهدای آن صدقه است از نزد حبیب رب العالمین علیه و علی آله الصلوة والسلام و همچنین هر شخصے را
که شریک سازند همین نسبت کائن است که در شرکت یکدرجه ثواب است و در عدم شرکت دو درجه که آنرا
میت از جانب خود با و بگذراند و نیز معلوم گشت که هدیه و تحفه که عزیزی بخدمت بزرگی میبرد بی شرکت
احدی اگرچه طفیلے باشد آن تحفه را گذرانیدن بهتر است یا بشرکت شک نیست که بے شرکت بهتر است
و آن بزرگ برادران خود از نزد خود دیده بهتر است از انکه بالعکس بفضولی دیگرے آنرا داخل سازد و آل و
اصحاب که در رنگ عیال آنسرور علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات ایشانرا که بطفیل داخل هدیه آنحضرت
علیه و علیهم الصلوات والتحیات ساخته می شود مرضے و مقبول مینماید سیلے تعارف است که در
هدیات مرسومه اگر با بزرگے اعوان او را شریک سازند از ادب و رضامندی

و بهر زبان یاد حق نکند جل و علا چه نسبت دارد بآن شخصی که او را یک زبان بود هندو و آن یک زبان یاد حق نماید جل و علا ایمان معرفت و سائر کمالات را بر همین قیاس باید کرد ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شیء قدیر الحمد لله اولا و آخرا والصلوة والسلام علی رسوله دائما وسرمدا و علی آله الکرام وصحبه العظام الی یوم القیام

مکتوب سی و یکم بملا بدرالدین در تحقیق عالم ارواح و عالم مثال و عالم اجساد

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی نوشته بودند که روح پیش از تعلق ببدن در عالم مثال بوده است بعد از مفارقت از بدن باز بعالم مثال خواهد رفت پس عذاب قبر در عالم مثال خواهد بود در رنگ المی که در خواب در عالم مثال احساس نمایند و نوشته بودند که این سخن شاخسار بسیار دارد اگر قبول نمایند فروع بسیار برین سخن متفرع خواهد ساخت بدانند که این قسم خیالات از صدق قلیل النصیب است مبادا که شمارا براه غیر متعارف دلالت نماید چند کلمه بضرورت با وجود موانع در تحقیق این مبحث نوشته آمد والله سبحانه الهادی الی سبیل الرشاد ای برادر عالم ممکنات را سه قسم قرار داده اند عالم ارواح و عالم مثال و عالم اجساد و عالم مثال را برزخ گفته اند در میان عالم ارواح و عالم اجساد و نیز گفته اند که عالم مثال در رنگ مرآت است مر معانی و حقائق این هر دو عالم را که معانی و حقائق اجساد و ارواح در عالم مثال بطور لطیفه ظهور مینماید چه در آنجا مناسب هر معنی و حقیقتی صورت و هیئت دیگر است و آن عالم فی حد ذاته متضمن صور و هیئات و اشکال نیست صور و اشکال در وی از عوالم دیگر منعکس گشته ظهور یافته است در رنگ مرآت است که فی حد ذاتها متضمن هیچ صورت نیست اگر در وی صور کائن است از خارج آمده است چون این سخن معلوم شد بدانند که روح پیش از تعلق ببدن در عالم خود بوده است که فوق عالم مثال است و بعد از تعلق ببدن اگر تنزل نموده است بعالم اجساد بعلاقه حبی فرود آمده است بعالم مثال کاری ندارد و نه پیش از تعلق و نه بعد از تعلق بیش ازین نیست که در بعضی اوقات بتوفیق الله سبحانه بعضی از احوال خود را در مرآت عالم مثال مشاهده نماید و حسن و قبح احوال را از آنجا معلوم میسازد چنانچه در واقعات و منامات این معنی واضح و لائح است [illegible] که بی آنکه از حس غائب شود این معنی احساس نماید و بعد از مفارقت از بدن اگر روح علوی است متوجه فوق است و اگر سفلی است گرفتار سفل است بعالم مثال کاری ندارد عالم مثال از برای دیدن است نه از برای بودن جای بودن عالم ارواح است نه عالم اجساد و عالم مثال

در فهمیدن آن نیست که در نافهمیدن راهی از اعجاز کشاده است که در فهمیدن نیست سبحان الله همین نافهمیدن جمعی را بضلالت میبرد و بانکار کلام حق میرساند جل و علا و بعضی را همین نافهمیدن بسبب کمال ایمان بقرآن میگردد و بهدایت می آرد یضل به کثیرا و یهدی به کثیرا ربنا آتنا من لدنک رحمة وهیئ لنا من امرنا رشدا والسلام

مکتوب سی ام بسیادت و ارشاد پناه میر محمد نعمان در بیان عروج بمراتب اصول و مراتب عبادات

الحمد لله رب العالمین والسلام علی سید المرسلین بیت بایا آخر آدم است و آدمی * گشت محرم از مقام محرمی * گر نگردد باز مسکین زین سفر * نیست از وی هیچکس محروم تر * و چون بعنایت الله سبحانه او را عروجی باصول خود که او در رنگ ظل است مر آن اصول را واقع شود در ضمن اصلی از اصول او را فنای است در آن اصل و بعد از ان بقای بآن و باین فنا و بقا اطلاق انای او از ان ظل زائل گشته بران اصل که فنا و بقا او را در وی حاصل گشته است اطلاق خواهد یافت و خود را همان اصل خواهد دانست و همچنین چون از ان اصل بکرم حق جل و علا او را عروج واقع شود باصلی که فوق آن اصل است و آن اصل ظل است مر این اصل را فنا و بقا ر آن اصل او را در ین اصل ثانی حاصل خواهد کرد و اطلاق انا از اصل اول زائل گشته باصل ثانی خواهد پیوست و خود را همان اصل ثانی خواهد یافت و همین نسبت است اصل ثانی را با اصل ثالث اگر عروج واقع شود اطلاق انا بران اصل ثالث قرار خواهد یافت که اصل ثانی ظل اوست و همچنین در ضمن اصلی تحتانی که در رنگ ظل است مر اصل فوقانی را همین نسبت کائن است اگر بمحض فضل خداوندی جل سلطانه عروج واقع شود و از ظل باصل بگذرانند اطلاق انا از هر ظل باصل آن خواهد قرار یافت و خود را همان اصل خواهد دانست الی ماشاء الله تعالی علی تفاوت درجات الاستعداد و این اصول باین کثرت و باین رفعت اجزای او خواهند گشت تا قطره را دریا خواهند ساخت و کاه را کوه خواهند گردانید و چون این اصول اجزای او باشند ناچار از کمالات و برکات شان نیز بهرهٔ کامل نصیب او خواهد شد و کمال او جامع کمالات آن اجزا خواهد بود از ینجا فرق در میان انسان کامل و سائر افراد انسان توان شناخت که آن دریای محیط است و اینها در رنگ قطره های محقر آن دریا پس اینها او را چه شناسند و از کمال او چه دریابند خوش گفت الهی چیست اینکه اولیای خود را کرامت کردی که هر که ایشانرا شناخت ترا یافت و تا ترا نیافت ایشانرا نشناخت و چنانچه در میان انسان کامل و انسان ناقص بکثرت و قلت اجزا تفاوت در میان طاعات و حسنات اینها نیز باندازهٔ آن تفاوت است شخصی را که صد زبان بدهند

در تقلید این بزرگواران میکردند مگر همه فراموش گشت که متخیلات خود را مقتدای خود گردانیده شاخسارها را مرید سے
متفرع ساختند احتمال ملاقات ما بحسب ظاهر بسیار بعید می نماید چنان زندگانی نمایند که رشتهٔ امید نجات گسسته
نشود ربنا اتنا من لدنک رحمة وهیئ لنا من امرنا رشدا والسلام علی من اتبع الهدی

مکتوب سی و دوم بمقصود علی
در بیان آنکه خطرات از اسباب وصل گفته اند باندازهٔ تجلی صوری است و در تحقیق حقیقت کثرت وهمیه
و ما یناسب ذلک

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی نوشته بودند که رهروی از راه والی پرسید که
از هجوم خطرات پریشانم گفت بمقتضای وهو علی کل شئ محیط چون احاطه و شمول مطلوب معلوم است خطره را
از اسباب وصل باید شمرد و نه از موجبات فصل و پیوسته ابواب مشاهده را مفتوح باید داشت و روزن غفلت
را مسدود و این سخن باندازهٔ تجلی صوری که مقدمه است از مقدمات این راه صادق است و درین
موطن اگر وصل است هر چند فی الحقیقت فصل است باعتبار صورتست و اگر مشاهده است هر چند فی الواقع
مباعده است هم بملاحظهٔ صورت کائن و این تجلی نزد اکابر این راه از حیز اعتبار ساقط است که مفضی
وجود سالک نیست و نیز محق و مبطل درین تجلی شرکت دارند جوگیه هند و فلاسفهٔ یونان نیز ازین تجلی با خبر
اند و از علوم و معارف این موطن محظوظ و متلذذ غایة ما فی الباب محق را این دولت از راه صفای قلب
حاصل میشود و مبطل را از راه صفای نفس ناچار آن بهدایت میبرد و این بضلالت می آرد اما هر دو
گرفتار صورتند و از معنی بیخبر بیت صورت پرست غافل معنی چه داند آخر * گویا جمال جانان نهان چه کار
دارد * لیکن محق را احتمال نجات از صورت کائن است و مبطل منهمک در صورتست بی التزام ملت انبیا
علیهم الصلوات والتسلیمات خلاصی از گرفتاری صورت محال است و ایضاً تجلی صورت داخل دائره
علم است لیکن چون حال و ذوق دوری پرتوی اندازد آن علم حال نامیگردد و نیز در تجلی شهود کثرت است
لیکن بعنوان مظهریت وحدت و شهود کثرت بهر عنوان که بود وبال در وبال است باید که در
نظر باطن از کثرت و شهود کثرت نامی و نشانی نماند و شهود جز واحد حقیقی هیچ نبود تا فنا که قدم اول است
درین راه میسر گردد زیرا که فنا عبارت از نسیان ماسوا است از باطن پس کثرت را دران موطن چه مجال
بود و شهود کثرت آنجا چه باشد و خطره را که از اسباب وصل و از ابواب مشاهده گفته است مراد از ان
وصل و مشاهده وصل و مشاهده صوری است که عین مفارقت و دوری است زیرا که وصل نزد اکابر این
طائفه علیه معتبر است در مقام بقا بالله حاصل است که بعد از فنا و نسیان جمیع ماسوا حاصل می گردد

بیش از مرآت این دو عالم نیست چنانچه گذشت والمی که در خواب در عالم مثال احساس نموده می آید
صورت و شبح آن عقوبتست که برای آن مستحق گشته است و از برای تنبیه و این معنی را بروی ظاهر ساخته اند
و عذاب قبر از ین قبیل نیست که حقیقت عقوبتست نه صورت و شبه عقوبت و نیز المی که در خواب
احساس نموده می آید اگر فرضاً حقیقت هم داشته باشد از قسم المهای دنیوی خواهد بود و عذاب قبر از عالم عذاب اخرویست
شتان ما بینهما چه عذاب دنیوی را نسبت بعذاب اخروی اعاذنا الله سبحانه هیچ مقداری و اعتباری
نیست اگر شراره از آتش دوزخ در دنیا افتد همه را یک بسوزد و متلاشی گرداند عذاب قبر را در رنگ
عذاب خواب دانستن از عدم اطلاع است از صورت عذاب و حقیقت عذاب و نیز منشاء این اشتباه
توهم مجانست عذاب دنیا است بعذاب آخرت و این باطل است بین البطلان سوال از کریمه الله یتوفی الانفس
حین موتها والتی لم تمت فی منامها الخ مفهوم میشود که توفی النفس چنانچه در موتست در خوابست نیز عذاب یکے را
از عذابهاے دنیا شمردن و عذابهاے دیگر را از عذابهاے آخرت گفتن بکدام وجه است جواب توفی
نوم از ان قبیل است که شخصے از وطن مالوف خود بشوق و رغبت از براے سیر و تماشا بیرون آید تا فرح و سرور
حاصل کند و خرم و شادان بوطن خود باز رجوع نماید و سیرگاه او عالم مثال است که متضمن عجائب ملک و
ملکوتست و توفی موت نه چنین است که آنجا هدم وطن مالوف است و تخریب بنای معمور از ینجا است
که در توفی نوم محنت و کلفت حاصل نیست بلکه متضمن فرح و سرور است و در توفی موت شدت و کلفت است
پس وطن متوفای نومی دنیا بود و معامله که باو نمایند از معاملات دنیا باشد و متوفای موتی بعد از تخریب وطن
مالوف خود انتقال بآخرت نموده است و معامله با او از معاملات اخروی گشته من مات فقد قامت
قیامته شنیده باشند زنهار بکشوف خیالی و ظهور صور مثالی اعتقادیات مقرره اهل سنت و جماعت را
شکر الله تعالی سعیهم از دست ندهند و بخواب و خیال خود غره نشوند که نجات بے متابعت این فرقه ناجیه متصور نیست
خوش طبعیها را موقوف داشته اگر آرزوهاے نجات دارند بجان و دل در اتباع این بزرگواران کوشند شرط
است ما علی الرسول الا البلاغ انبساط عبارت شما مرا در توهم انداخت که نزدیک است که این تخیلات شما را
از تقلید این اکابر بیرون آرد و تابع کشفیات خود سازد نعوذ بالله سبحانه منها و من شرور انفسنا و من سیئات
اعمالنا شیطان دشمن قویست واقف باشند که از صراط مستقیم برکشد چنانچه از مدت مفارقت تا بیک
سال هم نکشیده است چه بلا شد آن احتیاطها که در التزام متابعت سنت و اهل سنت مینمود و انحصار نجات

که منشای آن بر تعدد است و اجرای وعد و وعید صاحب شریعت کبی کثرت متصوریت و صوفیه نیز باین
معنی معترفند هرچند بتکلف تطبیق آن بشریعت نمایند و آنچه علما فرموده اند بی تکلف صادق است و بی تمحل
مطابق و هیچ غبار و کدورت ندارند و اثبات وجود مستقل مستبعد نمی نمایند تا گنجائش سخن بود و شرکت بواجب
بید اکنند تعالی او وجود ضعیفی مقاصل و مستعار از غیری اثبات می نمایند چه جای تخطیه است بعلما که اکابر دین
اند و نسبت غلط نمودن غلط محض و محض غلط است ماپس ماندگان دین و شریعت را از علما
گرفته ایم و مذهب و ملت را از برکات ایشان اخذ نموده اگر در ایشان گنجائش طعن بود اعتماد از
شریعت و ملت مرتفع گردد لهذا طاعن سلف را ضال و مبتدع گفته اند و طعن او را از اسباب تضلیل
و تشکیک در دین شمرده ببطلان او حکم کرده نوشته از مغز بپوست قناعت نموده ما که صور را مغز خیال
کرده و تنزیه را پوست چه دعوت و گرفتاری علمای تنزیه است و شهود و مطلوب صاحب تجلی صوری
صور و اشکال انصاف باید داد که کدام گرفتار مغز است و کدام بپوست وامانده است انا او ایاکم لعلی هدی
او فی ضلال مبین ربنا اتنا من لدنک رحمة وهیئ لنا من امرنا رشدا والسلام اولاً و آخراً مکتوب سی و سوم
بملا شمس ورود یافته در بیان تحقیق این سخن شیخ شرف الدین یحیی منیری که گفته تا کافر نشود و سر برادر نبرد و بماد
ر خود جفت نشود مسلمان نشود ملا شمس باستقامت باخبر رسیده بود که شیخ المشائخ و شیخ شرف الدین
یحیی منیری در رساله ارشاد السالکین نوشته اند که تا کافر نشود مسلمان نشود و تا سالک سر برادر خود را
نبرد مسلمان نشود و تا با مادر خود جفت نشود مسلمان نشود مراد ازین کلمات چیست بدانند که مراد از کفر کفر طریقت
است که عبارت از مرتبهٔ جمع است که موطن استتار است و مقام عدم امتیاز است میان حسن اسلام و قبح
کفر بلکه چنانکه اسلام را مستحسن میدانند کفر را آنجا نیز حسن می یابد و هردو را مظاهر اسم الهادی و اسم المضل یافته
از هردو حظ میگیرد و متلذذ میگردد و این آن کفر است که منصور از آن خبر داده است و در آن بوده
است و بران مرده که گفته شعر کفرت بدین الله والکفر واجب + لدی وعند المسلمین قبیح +
شطحیات مثل قول انا الحق و قول سبحانی و قول لیس فی جبتی سوی الله همه اثمار آن شجرهٔ جمع اند که
منشای آن استیلای حب و غلبهٔ محبت محبوب حقیقی است که غیر محبوب از نظر شان مستور گشته
است و مشهود جز محبوب نمانده این مقام مقام جهل ست و مقام حیرت ست نیز اما آن
جهلست که محمود است و آن حیرت ست که ممدوح است و چون بعنایت الله سبحانه

وجود خطره منافی آن دولت است وحصول وسوسه مانع آن منزلت در مقام فنا که دهلیز آن وصل است خطره نوعی منتفی میگردد که اگر بتکلف یاد اشیا دهند یاد نکند بواسطه نسیانیکه او را از ماسوای حاصل گشته است نوشته بودند وهو علی الکل شئ محیط بیان احاطه این عبارت نیامده است مانکه از کلام مولدین است چه تعدیه احاطه در کلام عجم بکلمه علی بسیار می آید ومتعارف در عبارات فصیحه عرب تعدیه احاطه بکلمه با است قال الله تبارک وتعالی وکان الله بکل شئ محیطا قال الله تعالی الا انه بکل شئ محیط ظاهرا این عبارت را از قرآن خیال کرده بطریق استشهاد آورده نه چنین است بیان این معنی در کلام مجید بعبارت دیگر است چنانچه گذشت وایضا نوشته بودند کثرت وهمی وتعدد اعتباری نوعی متراکم گشته است که اکثر علما بتعدد وجود در غلط افتاده از مغز بپوست واز لب بقشر قناعت نموده اند کثرت وتعدد هرچند وهمی واعتباری است اما چون بصنع ایجاد خداوندی جل سلطانه پیدا گشته است متعین ومستحکم است ومعامله دنیویه واخرویه بوی مربوط وآثار خارجیه بروی مترتب هرچند وهم واعتبار مرتفع شود ارتفاع این کثرت وتعدد ممنوع است چه عذاب وثواب دائمی اخروی که مخبر صادق علیه وعلی اله الصلوة والسلام ازان خبر داده است منوط بکثرت است ومربوط بتعدد وحکم بارتفاع کثرت وتعدد نمودن دخول در الحاد وزندقه است اعاذنا الله سبحانه من ذلک پس صوفیه علیه وعلمای کرام هر دو بثبوت واستمرار این کثرت وتعدد قائل اند ومعامله اخروی دائمی بوی مربوط میدانند لیکن این کثرت در وقت عروج چون از شهود صوفیه مرتفع میگردد آنرا وهمی واعتباری می یابند وچون در نفس امر مرتفع نمیشود هرچند از شهود مرتفع شود علما آنرا موجود میدانند پس نزاع فریقین راجع بلفظ گشت بعد از اتفاق در معنی هر کدام باندازه دریافت خود حکم کرده است صوفیه اعتبار شهود نموده اند وارتفاع شهودی را ملاحظه نموده حکم بوهمی اعتباری کرده اند وعلما ملاحظه ثبوت واستقرار نفس امری ادا کرده حکم بوجود او فرموده ولکل وجهة این معنی را این فقیر در مکتوبات ورسائل خود بتفصیل بیان نموده است ونزاع فریقین را راجع بلفظ داشته اگر خفامی ماند آنجا رجوع باید فرمود نظر علما نزد فقیر بصواب است که مطابق نفس امر است ونظر صوفیه باعتبار سکر وغلبه حال است ستارها در روز مخفی است ودر نفس امر ثابت اند واز شهود مستور حکم ثبوت بر ستارها اقرب بصواب است از انکه ملاحظه عدم شهود آنها نموده حکم بعدم وجود ستارها نماید علما که بوجود کثرت قائلند مقصود شان ابقاء شریعت است

منقاد خود میسازد کید شیطان فی حد ذاته ضعیف است که بیاری دشمن خانگی کار خود میکند فی الحقیقة بلاے ما اماره است که دشمن جانی ماست هیچکس دشمن خود نیست مگر این خسیس دشمن بیرونی بامداد او کار خود میکند پس اول سر نفس خود را باید برید و از انقیاد نفس خود باید برآمد و او را خوار و زار باید داشت سر بریدن در ضمن این جهاد بریده خواهد شد و خوار و زار خواهد گشت حجاب راه این کس نفس این کس است و برادر خارج از مبحث است که از دور بشر و در دعوت مینماید و از صراط مستقیم بسبیل سقیم میخواند بعد از انقیاد نفس دفع آن دشمن خارجی بامداد خداوندی جل سلطانه باسهل وجوه متصور است ان عبادی لیس لک علیهم سلطان بشارتے است مر آن عباد را که از رقیت نفس برآمده اند و بعبادت معبود حقیقی ساخته واللہ سبحانه الموفق و آنکه گفته تا بمادر جفت نشود مسلمان نشود توان شد که از مادر او عین ثابته او را مراد داشته باشد که سبب ظهور وجود است در خارج و در اصطلاح این طائفه از عین ثابته بمادر تعبیر آمده است عزیزی فرموده ولدت امی اباها ان ذا من اعجبها مراد از ام عین ثابته خود داشته و پدر آن ام اسم الٰهی را جل سلطانه خواسته که عین ثابته ظل و عکس و پرتو آن اسم است جل شانه و چون ظهور آن اسم جلشانه در خارج بتوسط آن عین ثابته گشته است تعبیر از آن ظهور بولادت نموده بالجمله مادر میگویند و عین ثابته میخواهند و این عین ثابته را تعین وجوبی میگویند زیرا که تعینات نزد این طائفه علیه پنج است که آنرا تنزلات خمس گویند و حضرات خمس نیز گویند دو تعین را در مرتبه وجوب اثبات نمایند و سه تعین در مرتبه امکان ثابت میکنند و دو تعین وجوبی تعین وحدت و تعین واحدیت است که هر دو در مرتبه علم است فرق باجمال و تفصیل علمیست و سه تعین که در مرتبه امکان اثبات مینمایند تعین روحی است و تعین مثالی است و تعین جسدی و چون عین ثابته در مرتبه واحدیت است ناچار تعین آن وجوبی بود و چون حقیقت آن شخص ممکن همان عین ثابته است که تعین وجوبی دارد و این شخص کالظل است مر آن عین را پس مادر این شخص از عالم وجوب بود که او را بعالم امکان ظهور داده است و جفت شدن بادر باین معنی است که این تعین امکانی شخص با آن تعین وجوبی که حقیقت اوست متحد شود ؎ چو ممکن گرد امکان بر فشاند ٭ بجز واجب دگر چیزے نماند ٭ بعضے تعین امکانی او از نظر او مختفی شود و انانیت خود را بر تعین وجوبی اطلاق دهد نه بآن معنی که تعین امکانی فی نفس الامر با تعین وجوبی متحد گردد که آن محال است و مستلزم الحاد و زندقه زیرا که معامله اینجا بشهود است اگر زوال تعین است بشهود تعلق دارد و اگر اتحاد است هم بشهود است نسبت به آن این گردد

ازین مرتبہ جمع بلند تر سیر واقع شود و علم باین جہل جمع شود و معرفت باحیرت قرین گردد و فرق و تمیز پیدا شود و از سکر بصحو آید دولت اسلام حقیقی ظہور فرماید و حقیقت ایمان میسر آید این اسلام و ایمان از زوال محفوظ است و از طریان کفر مامون در ادعیۂ ماثورہ آمدہ است اللّٰہم انی اسئالک ایمانا لیس بعدہ کفرا این ہمان ایمان است کہ از زوال محفوظ است الا ان اولیآء اللہ لا خوف علیہم ولا ہم یحزنون نشان حال اہل این ایمان است چہ ولایت بے این ایمان متصور نیست ہر چند در مرتبہ جمع ہم اطلاق اسم ولایت میتوان نمود اما نقص قصور ہمہ وقت دامنگیر آن مرتبہ است چہ کمال در ایمان و معرفت نہ در کفر و جہل ہر کفر و جہل کہ باشد پس راست آمد انچہ شیخ گفتہ تا بکفر طریقت متحقق نشود باسلام حقیقت مشرف نگردد و آنکہ گفتہ کہ تا برادر خود را نکشد مسلمان نشود مراد از برادر ہمزاد و شیطان داشتہ کہ قرین اوست و ہمیشہ او را دلالت بشر و فساد مینماید در حدیث آمدہ است علیٰ قائلہا الصلوۃ والسلام کہ ہیچ بنی آدم نیست مگر آنکہ او را قرینے از جن است پرسیدند یا رسول اللہ شما را قرین جنی است فرمودند ہست اما خدائتعالی مرا بروی اعانت دادہ است کہ از شر او سالم ماندہ ام این بر این تقدیر است کہ لفظ فاسلم در حدیث واقع شدہ است بصیغۂ متکلم روایت کردہ شود و اگر بصیغۂ ماضی روایت کردہ شود معنی چنان میشود کہ آن قرین من مسلمان شدہ است امیمعنی اخیر مشہور است و کشتن آن قرین عبارت از عدم انقیاد اوست و خوار و زار داشتن است او را سوال آدمی باوجود عقل و فراست چرا مغلوب آن شیطان میگردد و بدلالت سو او مسارعت مینماید و مرتکب نامرضیات حق جلشانہ میشود جواب شیطان فتنہ و بلا است کہ حضرت حق سبحانہ و تعالےٰ از برائے ابتلا و آزمائش عباد مسلط ساختہ است و او را از نظر شان مستور فرمودہ است و بر احوال او ایشانرا اطلاع ندادہ و او را بر احوال ایشان مطلع گردانیدہ است و در رگ و پوست شان در رنگ خون جاری داشتہ سعادتمندے باشد کہ از کید و مکر چنین بلا بحفظ خداوندے جلشانہ محفوظ ماند مع ذلک حضرت حق سبحانہ و تعالےٰ در کلام مجید کید او را ضعیف یاد فرمودہ است و سعادتمندان را دلیر ساختہ بلے باعانت خداوند جلسلطانہ شیطان را آن تسلط حکم روباہ دارد و بے امداد فضل او شیر درندہ است ؎ تو مرا دل دہ و دلیری بین روبۂ خویش خوان و شیری بین + جواب دیگر آنکہ شیطان از راہ ہواہاے آدمی می در آید و بشبہات او را دلالت مینماید اعنی باعانت نفس امارہ کہ دشمن خانگی است بروی نصرت میابد و او را

ایشانرا مواخذه نباید نمود و بتقریب و بی تقریب این نامرادانرا زدن و دشنام کردن و ایذا رسانیدن نامناسب و ناملائم است و بتقصیرات خود نظر باید کرد که نسبت بجناب قدس سبحانه جل سلطانه هر ساعت بوقوع می آید و او تعالی بمواخذهٔ آن تعجیل نمیفرماید و منع رزق نمی نماید و بعد از تصحیح اعتقاد و بعد از اتیان احکام فقهیه اوقات خود را مستغرق ذکر الٰهی جل شانه باید ساخت و بنحویکه طریق ذکر را اخذ نموده اند بعمل باید آورد و منافی آن هرچه باشد آنرا دشمن خود انگاشته از آن اجتناب لازم باید دانست بیت هرچه جز ذکر خدای احسن است ٭ گر شکر خوردن بود جان کندن است ٭ بشما در حضور هم گفته شده است که هرچند در امور شرعیه احتیاط کرده می آید در مشغولی می افزاید اگر مداهنت در احکام شرعیه خواهند نمود حلاوت و التذاذ مشغولی بر باد خواهید داد زیاده چه نویسد والله سبحانه اعلم مکتوب سی و پنجم بمیرزا منوچهر در تعزیت و نصیحت و اغتنام شباب ورود یافته حضرت حق سبحانه و تعالی برخوردار سعادت اطوار را خوشوقت و بجمعیت دارد و حزن و اندوه ما مضی را در حق ایشان باحسن وجوه تلافی فرماید ای فرزند اوقات عنفوان شباب چنانچه اوان هوا و هوس است زمان تحصیل علم و عمل است نیز عملی که بمقتضای شریعت غرا درین اوان باوجود استیلای موانع شهوانیه و غضبیه نفسانیه بوجود آید باضعاف مزیت و اعتبار و اعتداد دارد از آن عملی که در غیر این اوان بوقوع آید چه وجود مانعی که باعث رنج و محنت است شان آنرا باسمان برده است و عدم مانعی که مستلزم عدم کد و کره است معامله آنرا بر زمین انداخته ازینجاست که خواص بشر از خواص ملک افضل آمد که طاعت بشر مقرون بموانع است و عبادت ملک بیمزاحمت موانع وقت اعتبار و اعتداد سپاهیان در آوان استیلای اعدا است که موانع دولت اندک تردد شان در آنوقت باضعاف مزیت و اعتبار دارد از تردد بسیار ایشان که در غیر اینوقت بوقوع آرند و معلوم است که هوا و هوس مرضی اعداء الله است که نفس و شیطان باشد و عمل بمقتضای شریعت غرا مرضی حضرت رحمن جل سلطانه از فطانت و زیرکی دور است که اعدای مولی را راضی دارند و مولی که مولی النعم است در سخط باشد والله سبحانه الموفق مکتوب سی و ششم بجناب میر محمد نعمان ورود یافته در رفع شبهات منکران عذاب قبر الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی جمعی در عذاب قبر که باحادیث صحاح مشهوره بلکه بآیتهای قرآنی نیز ثابت شده است تردد دارند بلکه نزدیک است که بالکلیت و انکار آن جزم نمایند مقتدای اشتباه ایشان احساس احوال موتای غیر مدفون است بر نهج واحد و من نفع

این شو د آن ؛ ہمہ اشکال گردد بر تو آسان ؛ و چون آن شخص این تعین خود را بآن تعین متحد یافت امید وار آن گشت و از ملوثات امکانی وارہد و بدولت اسلام و انقیاد و مرتبۂ وجوب مشرف گردد باید دانست کہ از تنزلات خمس کہ گفتہ اند مجرد اعتبارات اند در وجود و بکشف و شہود تعلق دارند نہ آنکہ فی الحقیقت تنزل است و تغیر و تبدیل ست فسبحان اللہ من لم یتغیر بذاتہ ولا بصفاتہ ولا فی اسمائہ بحدوث الاکوان صوفیہ باندازۂ دید خود کہ متضمن سکر و غلبۂ حال است چیزہا بر زبان می آرند بر ظواہر محمول نباید داشت و بتاویل و توجیہ باید پرداخت فان کلام السکاری یحمل و یصرف عن الظاھر واللہ سبحانہ اعلم بحقائق الامور کلہا چون این سخنان قلق انگیز از بزرگے نقل کردے بضرورت در حل آن چیزے نوشتہ شد و الا این فقیر در امثال این سخنان مخالفت تا خود را نمی یابد و بر دو قبول آنہا لب نمیکشاید ربنا اغفرلنا ذنوبنا و اسرافنا فی امرنا و ثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم الکافرین ۞ الحمد للہ رب العالمین اولاً و آخراً و الصلوۃ و السلام علی رسولہ دائماً و سرمداً و علی آلہ الکرام و صحبہ العظام الی یوم القیام

مکتوب سی و چہارم بوالدۂ میر محمد امین ورود یافت در نصیحت نصیحتے کہ نمودہ می آید اول تصحیح عقائد است بموجب آراے علماے اہل سنت و جماعت کہ فرقہ ناجیہ اند شکر اللہ تعالے سعیہم بعد از تصحیح اعتقاد عمل بمقتضاے احکام فقہیہ ضرورے است بانچہ مامور اند از امتثال آن چارہ نبود و از انچہ ممنوع اند از اجتناب آن گذر نماز پنج وقت بے کسل و فتور با رعایت شرائط و با تعدیل ارکان در ان ادا باید نمود و بر تقدیر حصول نصاب از اداے زکوۃ ہم چارہ نبود امام اعظم رضی اللہ تعالے عنہ در زیور زنان نیز زکوۃ دادن فرمودہ است و اوقات خود را بلہو و لعب نباید صرف کرد و بامور لایعنے عمر گرامی را تلف نباید نمود فکیف کہ بامور منہیہ و محظورات شرعیہ صرف گردد و بسرود و نغمہ رغبت نکنند و بالتذاذ آن فریفتہ نگردند کہ آن سمے است عسل آلودہ و زہریست شکر اندودہ و از غیبت و سخن چینے مردم خود را محفوظ دارند وعیدہاے شرعے در باب ارتکاب این دو ذمیمہ وارد است و از دروغ گفتن و بہتان بستن نیز اجتناب ضرورے است کہ این دو رذیلہ در جمیع ادیان حرام است و مرتکب آنہا بوعیدہا موعود است و ستر عیوب خلق و ذنوب خلائق و از زلات ایشان درگذرانیدن و عفو کردن از عزائم امور است و بر مملوکان و زیردستان مشفق و مہربان باید بود و تقصیرات

که مقلد انبیا بعد اثبات نبوت ایشان و بعد از تصدیق رسالت شان علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات
از مستدلانست و تقلید او در سخنان این اکابر در بوقت عین استدلال است مثلاً شخصی که اصل را
باستدلال ثابت نموده در بوقت، فروعی که از آن اصل ناشی گردند همه مستند بآن استدلال
خواهند بود و باستدلال اصل در اثبات جمیع فروع مستدل خواهد بود الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا
لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق والسلام علی من اتبع الهدی مکتوب سی ویکم
بمولانا محمد طاهر بدخشی صدور یافته در بیان آنکه هرچه از جمیل مطلق سبحانه آید جمیل آید + الحمد لله
رب العالمین والحمد علی کل حال اگرچه بصورت جلال نماید اما فی الحقیقة جمال باشد این
سخن بر تقول محمول نباشد و بر تفوه صرف نشود که تمام حقیقت دارد و سراسر مغز است بگفتن
و نوشتن راست نیاید اگر در دنیا ملاقات میسر شود فبها والا معامله بآخرت نزدیک است
بشارت المرء مع من احب تسلی بخش مهجوران است صحیفهٔ شریفه که بمصحوب درویش محمد سلطان
کشمیری ارسال داشته بودند رسید و آنچه نوشته بودند اطلاع یافت در جواب آنچه بمقتضای وقت
گنجید نوشته فرزندان و دوستان بجمعیت باشند و در مکان خود ثابت بوند و بقضای اوتعالی
راضی باشند مکتوب سی و هشتم ورود یافته بملا ابراهیم در جواب سوال او از معنی حدیث
ستفترق امتی و در جاء ارباب فقر + باید دانست که مراد از قول آن سرور علیه وعلی آله الصلوة
والسلام که در حدیث تفرق این امت بهفتاد و دو فرقه واقع شده است کلهم فی النار
الا واحدة دخول شان است در نار و مکث شان است در عذاب آن نه خلود در نار و دوام
در عذاب آن که منافی ایمان است و مخصوص بکفار است غایة ما فی الباب چون باعث دخول
شان در نار معتقدات سوء شان است ناچار همه ایشان داخل نار گردند و باندازهٔ خبث اعتقاد
معذب گردند بخلاف آنکه یک فرقه که معتقدات شان نجات بخش از عذاب نار است و سبب
فلاح شانست اینقدر هست که اگر بعضی از ینها مرتکب اعمال سوء گردند و آن اعمال بتوبه و شفاعت
معفو نگردد جائز است که بقدر ذنب بعذاب نار مبتلا گردند و دخول نار در حق ایشان متحقق گردد
پس در فرق دیگر دخول نار در حق جمیع افراد آنها کاین است اگرچه خلود نبود و در حق این فرقهٔ ناجیه دخول نار مخصوص
ببعض است که ارتکاب اعمال سوء نموده اند و کلمهٔ کلهم در سیت باین بیان کما لا یخفی و چون این فرقه مبتدعهٔ اهل قبله اند

استدراست واستقامت که منافی تعذیب وایلام است که تذبذب واضطراب از لوازم آنست جواب حل این
اشکال آنست که حیات عالم برزخ که موطن قبر است نه از قبیل حیات دنیوی است که حرکت ارادی و
احساس هر دو لازم آنست که انتظام این نشاء مربوط باین دو امر است و در حیات برزخ حرکت هیچ
درکار نیست بلکه منافی آن نشاء برزخی است احساس فقط آنجا کافی است که وجدان الم و عذاب
نماید پس حیوة برزخ گوئیا نصف حیوة دنیوی است و تعلق روح ببدن آنجا نیز تعلق روح است
ببدن که در نشاء دنیوی بوده است که موتای غیر مدفون بحیوة برزخی احساس عذاب و الم نمایند و هیچ
حرکتے و اضطرابی بحیوة برزخی از ایشان بوجود نیاید وانچه مخبر صادق فرموده است صادق باشد علیه وعلی
آله الصلوات والتسلیمات اتمها واکملها یا آنکه گوئیم حسم مادۀ این اشکال و امثال این اشکال نمائیم که طور نبوت ورای
طور عقل و فکر است اموریکه عقل در ادراک آنها قاصر است اثبات آن بطور نبوت نموده می آید واگر
عقل کفایت میکرد انبیا را برای چه مبعوث می گشتند صلوات الله تعالی و تسلیماته سبحانه علیهم اجمعین و عذاب
اخروی را چرا به بعثت ایشان مربوط میساختند قال الله تبارک و تعالی وما کنا معذبین حتی نبعث رسولا
عقل هر چند حجت است اما حجت بالغه نیست و در حجت کامل نه حجت بالغه بعثت انبیا متحقق گشته است
علیهم الصلوات والتسلیمات و زبان عذر مکلف را بسته قال الله تبارک و تعالی رسلا مبشرین و منذرین
لئلا یکون للناس علی الله حجة بعد الرسل وکان الله عزیزا حکیما و چون ادراک عقل را در بعض امور
قصور ثابت شد پس جمیع احکام شرعیه را بمیزان عقل سنجیدن مستحسن نباشد و فی الحقیقت
التزام تطبیق آن حکم باستقلال بود و انکار طور نبوت باشد اعاذنا الله سبحانه عن ذلک اول
فکر ایمان برسول باید کرد و تصدیق رسالت او باید نمود تا در جمیع احکام او را صادق دانسته شود
و بوسیلهٔ آن از ظلمات شکوک و شبهات خلاصے میسر آید اصل را با معقول باید ساخت
تا فروع بی تکلف معقول و معلوم گردند هر فرع را اثبات اصل معقول ساختن بسیار متعسر است
و اقرب طرق بوصول این تصدیق و بحصول اطمینان قلب ذکر الهی است جل سلطانه
قال الله تبارک و تعالی الا بذکر الله تطمئن القلوب الذین آمنوا و عملوا الصالحات طوبی
لهم وحسن مآب براه نظر و استدلال باین مطلب عالی رسیدن دور دور است
پای استدلالیان چوبین بود * پاے چوبین سخت بی تمکین بود باید دانست

آیۂ کریمہ در روز فتح مکہ نازل شدہ است و آن سرور علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ والسلام چون از بیعت رجال فارغ گشت شروع در بیعت نساء فرمودہ بیعت آنحضرت علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ والسلام بنا بر مجرد قول بودہ است وہرگز دست آنحضرت علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ والسلام بدست نسای بائعات نرسیدہ است وچون ذمائم واخلاق ردیہ در نساء نسبت برجال بسیار بودہ است بنابران در وقت بیعت نساء شرائط زائدہ بر بیعت رجال درمیان آوردہ است واز جہت امتثال امر خداوندی جل سلطانہ نساء را در انوقت نہی از ان ذمائم فرمودہ است شرط اول ہیچ چیز را باو تعالی شریک نباید ساخت چہ در وجود وچہ در استحقاق عبادت کسیکہ اعمال او از شائبہ ریا وسمعت پاک نباشد واز فتنہ طلب اجراز غیر او تعالی ولو بالقول و ذکر الجمیل میسرا نبود آنکس از دائرہ شرک بیرون نباشد وموحد ومخلص نبود قال علیہ وعلی آلہ وصحبہ الصلوٰۃ والسلام الشرک فی امتی اخفی من دبیب النمل التی تدب فی لیلۃ مظلمۃ علی صخرۃ سوداء، بیت لاف بی شرکی مزن کان از نشان پای مور＊ در شب تاریک بر سنگ سیہ پنہان تر است＊ قال علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ والسلام واتقوا الشرک الاصغر قالوا ما الاصغر قال علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ والسلام الریاء وتعظیم مراسم شرک وموسم کفر ہمہ را قدم راسخ است وشرک مصدق ومبین از اہل شرک است وتشبث بمجموع احکام اسلام وکفر و شرک تبری از کفر شرط اسلام است وبیزاری از شائبہ شرک توحید و استمداد از اصنام وطاغوت در دفع امراض واسقام کہ در جہلہ اہل اسلام شائع گشتہ است عین شرک وضلال است وطلب حوائج از سنگہای تراشیدہ وناتراشیدہ نفس کفر وانکار از واجب الوجود تعالی وتقدس قال اللہ تبارک وتعالی الخ حکایۃ عن حال بعض اہل الضلال یریدون ان یتحاکموا الی الطاغوت وقد امروا ان یکفروا بہ ویرید الشیطان ان یضلہم ضلالا بعیدا اکثر زنان بواسطۂ کمال جہل کہ دارند باین استمداد ممنوع مبتلا اند وطلب دفع بلیہ از ین اسمای بیمسمی مینمایند وبادای مراسم شرک واہل شرک گرفتار اند علی الخصوص ہنگامیکہ از نیک وبد ایشان در وقت عروض مرض جدری کہ در زبان ہند سیتلہ معروف است مشہود ومحسوس است کم زنی باشد کہ از دقائق این شرک خالی بود وبرسمے از رسوم آن در انجا اقدام نمایند الا من عصمہا اللہ تعالی وتعظیم نمودن ایام معظمۂ ہنود را وبجا آوردن ایام رسوم متعارفہ جہود را نیز مستلزم شرک ومستوجب کفر است چنانچہ

در تکفیر آنها جرأت نباید نمود تا زمانیکه انکار ضروریات دینیه نمایند و رد متواترات احکام شرعیه کنند و قبول
ما علم مجیئه من الدین بالضرورت نکنند علما فرموده اند اگر نود و نه وجه کفر دائر شود و یک وجه اسلام یافته شود
تصحیح آنچه باید نمود و حکم بکفر نباید کرد والله سبحانه اعلم و کلمته احکم و نیز باید دانست که مراد از نصف یوم که فقرای
این امت پیش از اغنیای آن مدت به بهشت خواهند رفت پانصد سال دنیوی است زیراکه یوم نزد
حق جل و علا هزار سال است وان یوما عند ربک کالف سنة مما تعدون شاهد این معنیست و تقدیر آن
مدت مفوض بعلم الهی است جل شانه بی آنکه روز و شب و سال و ماه متعارف متحقق شود و مراد از فقیر
فقیر صابر است که التزام اتیان احکام شرعیه نموده است و از محظورات شرعیه اجتناب فرموده و در فقر
درجات و مراتب است بعضها فوق بعض و اعلای مراتب آن در مقام فنا صورت می بندد که غیر از
حق جل شانه همه را ناچیز گرداند و نسیان نماید و هر که جامع جمیع مراتب فقر است افضل ست و از آنکه
بعد از ان مراتب دارد دون بعض پس با وجود فنا هر که فقر ظاهر هم دارد افضل است از آنکه با فنا فقر ظاهر
ندارد فافهم مکتوب چهلم بخدمت خواجه حسام الدین احمد ورود یافته در جواب طلب و مشورت
آنجناب بسفر حج مع توابع الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی احوال و اوضاع فقرا اینحدود
مستوجب حمد است المسئول من الله سبحانه سلامتکم و عافیتکم صحیفه شریفه که از روی شفقت و مهربانی
نامزد این فقیر ساخته بودند بمطالعه آن مشرف گشت اظهار اشتیاق فرموده بودند که در یکی از حرمین
شریفین با متعلقان متوطن و مدفون گردد مخدوما مکرما رفتن متعلقان بنظر کمی در آید بلکه نزدیک است
که منع مفهوم شود اگر ایشان جریده بروند بنظر مستحسن می در آید و امید است که بسلامت برسند و الامر
الی الله سبحانه دیگر در باره سیادت مآب نوشته بودند که اطبا بضرر آن حاکم اند شفقت آثارا هر چند امعان
نموده می آید در نظر هیچ ضرری از ان نمی آید جز آنکه یک ظلمتی از انجا محسوس میگردد که غیر ظلمت این
ضرر است تا وجهش چه باشد بالجمله ضرر اطبا مفقود است والله سبحانه اعلم والسلام مکتوب چهل و یکم
بیکی از صالحات ورود یافته در نصائح ضروریه نسا در ضمن تاویل کریمه یا ایها النبی اذا جاءک المؤمنات
الآیة قال الله تبارک و تعالی یا ایها النبی اذا جاءک المؤمنات یبایعنک علی ان لا یشرکن بالله شیئا
و لا یسرقن و لا یزنین و لا یقتلن اولادهن و لا یاتین ببهتان یفترینه بین ایدیهن و ارجلهن و لا یعصینک
فی معروف فبایعهن و استغفر لهن الله ان الله غفور رحیم ۝ این

است وتسویل شیطان لعین است والله سبحانه العاصم وشرط دوم که در وقت بیعت نسا در میان
آورده اند نهی از سرقه بوده است که از کبائر سیئات است وچون این ذمیمه در اکثر افراد
زنان متحقق است وکم زنی باشد که از دقائق این ذمیمه خالی بود نهی این ذمیمه شرط بیعت
شان آمد زنان که در اموال شوهران بی اذن شان متصرف شوند وبی تحاشی تلف وخرج
آن مینمایند داخل سارقان گردند وکبیره سرقه متحقق باشند این معنی در عموم نسا توان گفت که ثابت
باشد واین خیانت در جمیع افراد شان نزدیک است که متحقق شود الا من عصمها الله سبحانه
کاش این معنی را سیئه شمرند وبد تصور نمایند هم استحلال نسبت باین سیئه در حق شان غالب است
وخوف کفر از راه این استحلال درباب ایشان بیشتر حکیم مطلق جلشانه بعد از نهی شرک زنان را
نهی از سرقه فرموده که این ذمیمه در حق شان بواسطه شیوع استحلال آن از ایشان قدمے
راسخ در کفر دارد واز سائر کبائر سیئات در حق ایشان منکر تر است وچون زنان را بواسطه
تکرار اخذ اموال شوهران ملکهٔ خیانت پیدا میشود وقبح تصرف در اموال غیر از نظر شان زائل میگردد
دور نبود که در املاک غیر شوهران نیز بتعدی تصرف نمایند وبی تحاشی در اموال دیگران خیانت وسرقه
کنند نزدیک است که این معنی باندک تامل واضح ولائح گردد پس محقق شد که نهی سرقه در حق زنان از اهم
مهم اسلام آمد وبعد از شرک نسبت بایشان قبح آن متعین گشت تذییل روزی حضرت پیغمبر ما صلی الله
علیه وآله وسلم از اصحاب خود پرسیدند که میدانید که اسرق السارقین کیست یعنی بدترین دزدان
کدام است عرض کردند نمیدانیم فرمائید حضرت فرمود علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات که اسرق السارقین
کسے است که از نماز خود بدزدد وارکان نماز را تمام وکمال ادا نماید از این سرقه نیز اجتناب ضروری
آمد تا از بدترین دزدان نباشد بحضور دل نیت نماز باید کرد که بے حصول نیت عمل صحیح نبود
قرائت را درست باید خواند ورکوع وسجود را باطمینان بجا باید آورد وقومه وجلسه را نیز
باطمینان باید ادا کرد یعنی بعد از رکوع درست باید استاد وبمقدار یک تسبیح در استادن
درنگ باید کرد ودر میان دو سجده درست باید نشست وبمقدار یک تسبیح نشستن مکث
باید نمود تا در قومه وجلسه اطمینان میسر شود وهر که چنین نکند خود را در اقطار سارقان داخل
سازد ومورد وعید گرداند شرط ثالث که در بیعت نسا منصوص است نهی از زنا است

در ایام دوالی کفار جهله اهل اسلام علی الخصوص زنان ایشان رسوم اهل کفر را بجای آرند و عید خود می سازند و هدایا مشابه هدایای اهل کفر بخانهای دختران و خواهران در رنگ اهل شرک میفرستند و ظرفهای خود را در رنگ کفار دران موسم رنگ می کنند و به برنج سرخ آنها را پر کرده میفرستند و آن موسم را اعتبار و اعتنا مید هند همه شرک است و کفر است بدین اسلام قال الله تبارک و تعالی و ما یؤمن اکثرهم بالله الا وهم مشرکون ۞ و حیوانات را که نذر مشائخ می کنند و بر سر قبرهاے ایشان رفته آن حیوانات را ذبح مینمایند در روایات فقهیه این عمل را نیز داخل شرک ساخته اند و درین باب مبالغه نموده و این ذبح را از جنس ذبائح جن انگاشته اند که ممنوع شرعیست و داخل دائره شرک ازین عمل نیز اجتناب باید نمود که شائبه شرک دارد و وجوه نذر بسیار است چه در کار است که نذر ذبح حیوانے کنند و ارتکاب ذبح آن نمایند و بذبائح جن ملحق سازند و تشبه بعبده جن پیدا کنند و ازین عالم است صیام نسا که به نیت پیران و بیبیان نگاه دارند و اکثر نامهاے ایشانرا از خود تراشیده روزهاے خود را بنام آنها نیت کنند و در وقت افطار از براے هر روزه خاص بوضع مخصوص تعیین مینمایند و تعیین ایام نیز میکنند از براے صیام مطالب و مقاصد خود را باین روزها مربوط میسازند و بتوسل این روزه از بنها حوائج میخواهند و روای حاجت خود را از آنها میدانند این شرکت در عبادت است و بتوسل عبادت غیر حاجات خود را ازان غیر خواستن است شناعت این فعل را نیک باید دریافت و حال آنکه در حدیث قدسی آمده است که او تعالی فرموده الصوم لی و انا اجزی به یعنی صوم مخصوص براے من است و غیر مرا در عبادت صوم شرکتے نیست هر چند در هیچ عبادت شرکت با و تعالی جائز نیست اما تخصیص صوم از براے اهتمام این عبادت است که بتاکید نفی شریک دران عبادت کردن است و حیله است آنچه بعضے از زنان در وقت اظهار شناعت این فعل گویند که ما این روزها را براے خدا نگاه میداریم و ثواب آن را به پیران می بخشیم اگر درین امر صادق باشند تعیین ایام از براے صیام چه در کار است و تخصیص طعام و تعیین اوضاع شنیعه مختلفه در افطار براے چیست بسا است که در وقت افطار ارتکاب محرمات نمایند و افطار بامر حرام کنند و بیحاجت سوال و گدائی کنند و بآن افطار نمایند و قضاے حوائج خود را مخصوص بارتکاب این محرم دانند این خود عین ضلالت

وایضاً نهی آمده است از آنکه پایهای خود را بر زمین زنند تا معلوم شود زینت پوشیده ایشان چنانچه خلخال و امثال آن در حرکت آید و آواز نماید که آن مستلزم میل رجال است عیاذاً بالله بالجمله هر چه منجر بفسق است منهی و مستقبح است احتیاط باید نمود که از ارتکاب مقدمات و مبادی محرمات نموده نشود تا سلامتی از نفس محرمات میسر آید والله سبحانه العاصم وما توفیقی الا بالله علیه توکلت والیه انیب پوشیده نماند که زن اجنبیه زن را در رنگ مرد اجنبی است در حق نظر و مس بشهوت روا نیست که زن خود را برای غیر شوهر خود بیاراید و خود را از زینت دهد و فریب سازد و غیر شوهر مرد باشد یا زن چنانچه مردان را نظر بشهوت بامردان حرام است و مساس امردان نیز ایشان را بشهوت محرم زنان را نیز نظر بشهوت بزنان محرم است و مساس بشهوت ایشان را حرام نیک این دقیقه را رعایت باید کرد که شاه راه بخسارت دنیا و آخرت است و وصول مرد بزن بواسطه تباین صنفین تعسر دارد و موانع در میان است بخلاف وصول زن بزن که باتحاد صنف در کمال تیسیر و آسان است احتیاط اینجا بیشتر مرعی باید داشت و در منع نظر و مساس نسا بنسا از نظر مرد بزن و نظر زن بمرد انذر ابلغ و بلاغ مبین باید نمود شرط چهارم که در بیعت نسا فرموده است نهی از قتل اولاد است که زنان ایشان دختران خرد را میکشتند از جهت ترس فقر این عمل شنیع چنانچه متضمن قتل نفس بغیر حق است متضمن قطع رحم است نیز که از کبائر سیئات است و شرط پنجم که در بیعت نساء فرموده است نهی از بهتان و افترا است و چون این صفت در نسا بیشتر بوده است تخصیص نهی بایشان فرموده است این صفت از اشد ذمائم صفات است و ارذل رذائل اخلاق که متضمن کذب است که در جمیع ادیان حرام و مستنکر است و نیز متضمن ایذای مومن است که نسبت باو بهتان و افترا نموده است و ایذای مومن حرام است و نیز مستلزم فساد فی الارض است که بنص قرآنی ممنوع و محظور و محرم و مستنکر است شرط ششم نهی از معصیت و نافرمانبرداری پیغمبر است علیه وعلی آله الصلوة والسلام در هر امری که فرماید این شرط متضمن امتثال جمیع اوامر و انتهاء از جمیع نواهی شرعیه است چه صلوة و زکوة و چه صوم و چه حج که بناء اسلام بعد از ایمان باشد و یا جاء من عنده بضرورت برین چهار رکن است نماز پنجگانه را بی کسل و بی فتور بجد و جهد ادا باید نمود و زکوة مال برغبت و منت بمصارف زکوة ادا باید کرد و صوم رمضان که مکفر سیئات سالیانه است نگاه باید داشت و حج بیت الله که در شان آن

تخصیص بیعت نسا باین شرط بواسطه آنست که حصول زنا در اغلب بتوسط حصول رضا است از زنان باین عمل وعرض کردن ایشان است نفوس خود را بر مردان پس زنان درین عمل سابق باشند و رضا ایشان در حصول این عمل معتبر باشد پس نهی ازین عمل در حق زنان اکد باشد و مردان درین عمل تابع زنان باشند ازینجاست که حضرت حق سبحانه در کتاب مجید خود زن زانیه را بر مرد زانی تقدیم فرموده الزانیة والزانی فاجلدوا کل واحد منهما مائة جلدة این ذمیمه خساره بخش دنیا و آخرت است و در جمیع ادیان مستقبح ومنکر است ابو حذیفه رضی الله تعالی عنه از حضرت پیغمبر روایت کند علیه وعلی آله الصلوة والسلام که فرمود علیه وعلی آله الصلوة والسلام اے گروه آدمیان از زنا پرهیز نمائید که در وے شش خصلت است سه در دنیا و سه در آخرت اما سه خصلت که در دنیا است یکے آنست که جلو نورانیت و صفا از زنا کننده زائل میگردد دوم آنکه زنا مورث فقر است سوم آنکه نقصان در عمرے آرد و آن سه خصلت که زانیان را در آخرت است یکے سخط وغضب خدا است جل سلطانه دوم سوء حساب است سوم عذاب نار بدانند که در حدیث نبوی آمده است علیه وعلی آله الصلوة والسلام زنائے چشمان نظر بسوی محرمات است و زنای دستان گرفتن محرمات است و زنای پاے رفتن بسوے محرمات

قال الله تبارک وتعالی قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم ویحفظوا فروجهم ذلک ازکی لهم ان الله خبیر بما یصنعون وقال الله تعالی وقل للمؤمنات یغضضن من ابصارهن ویحفظن فروجهن یعنی بگو اے محمد مومنان را که بپوشند چشمان خود را از محارم خود ونگاهدارند فرجهاے خود را از محرمات وبگو مر زنان مومنات را که چشمهاے خود بپوشند از محرمات و محافظت کنند فرجهاے خود را از محرمات باید دانست که دل تابع چشم است تا زمانیکه چشم از محرمات پوشیده نشود محافظت دل مشکل است و چون چشم گرفتار شود محافظت دل مشکل است و چون دل گرفتار شود محافظت فرج متعسر پس پوشیدن چشم از محرمات ضروری آمد تا محافظت فرج میسر آید و بخسارت دینی و دنیوی نرساند در قرآن مجید نهی فرموده است از آنکه زنان با مردان بیگانه کلام نرم و ملائم گویند در رنگ زنان بدکار یعنی که مردان بدکار را در وهم سوء اندازند و طمع بد در دل آنها افتد و بگویند زنان با مردان قول معروف و حسن را که خالی ازین وهم و طمع بد بود و نیز نهی آمده است از آنکه زنان اظهار زینت و محاسن خود در پیش مردان نمایند و مردان را در خواهش اندازند

نیز داخل این بیعت بوده است بلکه سر گروه آنها او بوده از زبان آنها او سخن میکرد از این بیعت و استغفار در حق او امید وارے عظیم است پس از زنان هر که این شرائط اعتراف نماید و بمقتضاے آنها عمل کند حکما درین بیعت داخل شود امیدوار برکات آن استغفار گردد و قال الله تبارک و تعالی ما یفعل الله بعذابکم ان شکرتم و آمنتم یعنے چه کار دارد خدا تعالی بعذاب شما اگر شما شکر او بجا آرید و ایمان درست بکنید شکر بجا آوردن عبارت از قبول کردن احکام شرعیه است و بمقتضاے آن عمل نمودن است طریق نجات و راه رستگاری همین متابعت صاحب شریعت است علیه و علی آله الصلوٰة والسلام در اعتقاد و عمل استاد و پیر برای آن غرض میگیرند که دلالت بشریعت نمایند و ببرکت ایشان تیسر و سهولت در اعتقاد و عمل بشریعت پیدا شود نه آنکه مریدان هر چه دانند کنند و هر چه خواهند خورند و پیران سپر ایشان گردند و از عذاب نگاه دارند که این معنے متمنا ے محض است آنجا بے اذن کسے شفاعت نتواند کرد و تا عمل مرتضے نبود شفاعت او نکنند و مرتضے وقتے شود که بمقتضاے شریعت عامل باشد و بموجب بشریت زلتے اگر از وے واقع شود بشفاعت تدارک آن ممکن بود سوال مذنب را بکدام اعتبار مرتضے توان گفت جواب چون حضرت حق سبحانه و تعالے مغفرت او میخواهد و وسیله از برای عفو او درمیان می آرد آن شخص فی الحقیقت مرتضے است اگرچه بظاهر مذنب است والله سبحانه الموفق ربنا آتنا من لدنک رحمة وهیئ لنا من امرنا رشدا والسلام مکتوب چهل و دوم بخواجه محمد هاشم کشمی در بشارت او و رو دیا فته بعد الحمد و الصلوٰة و تبلیغ الدعوات میرساند صحیفهٔ شریفهٔ مصحوب مُلّا فتح الله در ارسال داشته بودند رسید چه بی متضمن محبت و اخلاص و حرارت و اشتیاق بود فرحت بخشید در وقت مطالعهٔ کتاب شما انبساط و انوار نسبت شما در نواحی بسیار بنظر در آمد امید وار ساخت لله سبحانه الحمد والمنة علی ذلک زیاده چه نویسد محبت اطوار معلوم نشد که ترک مراسلات سعادت آب میر محمد نعمان را باعث چه باشد اگر توهم از ینجانب دارند هیچ وقوع ندارد و کمال صفا تصور نمایند فقیر در محافظت میر غایت سعی مرعی میدارد تا مباد افتوری در کار طلب طاری شود و سد راه سالکان گردد در رنگ مرغ که محافظت بچگان خود نماید و دیگر دو ماه نزدیک است که فقیر ضعف دارد در تسوید جواب بعض اسولہ که در مکتوب سابق اندراج نموده بودند عاجز است اگر صحت شد ان شاء الله تعالے

مخبر صادق فرموده است علیه وعلی آله الصلوة والسلام الحج یهدم ما کان قبله نیز ادا باید نمود تا اسلام را بر پا داشته اند و همچنین از ورع و تقوی چاره نبود که حضرت پیغمبر فرموده است علیه وعلی آله الصلوة والسلام ملاک دینکم الورع یعنی بر پا دارنده دین شما ورع است و آن عبارت از ترک منهیات شرعیه است از تناول مسکرات اجتناب باید نمود آنرا در رنگ خمر باید دانست و همچنین مستنکر باید داشت و از غنا نیز اجتناب ضروری است که داخل لهو و لعب است که حرام است و آمده است که الغناء رقیة الزنا یعنی غنا افسون زنا است و از غیبت گفتن و سخن چینی نمودن نیز اجتناب لازم است که ممنوع شرعی است و نیز سخریه و ایذاء مومن بناحق بهر وجه که باشد منهی عنه است اجتناب از آنهم ضروری است و شگون بد را اعتبار نکنند و آنرا تاثیر ندانند و نیز مرض یکی بدیگری نداند که تجاوز کند و از مریض یعنی بصحیح رسد که مخبر صادق علیه وعلی آله الصلوة والسلام ازین هر دو منع فرموده است لا طیرة ولا عدوی یعنی شگون بد را اصل ثابت نیست و مرض یکی بدیگری رسیدن مطلق متحقق نه و سخن کاهن و منجم را اعتبار نکنند و امور غیبیه نداند ازینها استفسار ننمایند و اینها را عالم بامور غیبیه نداند که در شرع مبالغه و منع آن آمده است و سحر نکنند و ساحر را کار نفرمایند که حرام قطعی است و قدم راسخ در کفر دارد و هیچ کبیره از سحر و ساحری نزدیکتر بکفر نیست احتیاط باید کرد که دقیقه از دقائق آن بفعل نیاید که آمده است که مسلم تا زمانیکه اسلام دارد سحر از وی در وجود نیاید و چون ایمان از وی جدا گردد اعاذنا الله سبحانه آن زمان سحر از وی متحقق شود پس گویا سحر و ایمان نقیض یکدیگرند اگر سحر است ایمان نیست نیک رعایت این دقیقه باید کرد تا خللی در کارخانه ایمان نیفتد و بشومی این عمل اسلام از دست نرود و بالجمله آنچه مخبر صادق فرموده است علیه وعلی آله الصلوة والسلام و علما در کتب شرعیه آنرا بیان فرموده اند بجان و دل در امتثال آن باید کوشید و خلاف آنرا سم قاتل باید اندیشید که بموت ابدی رساند و بعذابهای گوناگون مبتلا گرداند و چون نساء بایعات اینهمه شرائط را قبول نمودند آن سرور علیه وعلی آله الصلوة والسلام بمجرد قول با اینها بیعت فرموده بامر حق جل و علا ایشانرا طلب مغفرت نمود و استغفاریکه از آن سرور علیه وعلی آله الصلوة والسلام بامر حق جل و علا در حق جماعه بوقوع آید امیدواری تمام است که باجابت رسد و آن جماعه مغفور گردد هند زوجه ابی سفیان

بجنس و حرکت است قوت آن بدهد که بشرط مقابله و محاذات احساس و ابصار اشیا نماید
چه را نتواند که در نشاء آخرت که قویه و باقیه است همان دو قطعه عصبیه را قوتی عطا فرماید که بے شرط مقابله و
محاذات ابصار مرئی نماید در جمیع جهات بود که آن مرئی را بی جهت باشد اینجا استبعاد چیست
و محال کدام زیرا که فاعل جل سلطانه در اعلاے مرتبه اقتدار است و قابل مستعد احساس و ابصار غایة
ما فی الباب در بعضے امکنه و مصالح شرط محاذات و تعیین جهت را در احساس ابصار مرعی داشته است
و در بعضے امکنه و ازمنه دیگر اعتبار این شرط نفرموده و بحصول این شرط رویت ابصار مقرر نموده یک موطن را
بر موطن دیگر اعتبار نمودن با وجود کمال اختلاف و مقتضیات مواطن از انصاف دور است و قصور
نظر است بر مکشوفات عالم ملک و شهادت و انکار است از عجائب عالم ملکوت خالق السموت والارض
سوال اگر حضرت حق سبحانه و تعالی مرئی شود باید که محاط و مدرک بصر گردد و آن مستلزم حد و نهایت است
تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا **جواب** گوییم روا باشد که مرئی بود و محاط و مدرک بصر نباشد قال الله
تعالی ولا تدرکه الابصار وهو یدرک الابصار وهو اللطیف الخبیر مومنان در آخرت حق را ببینند
جل شانه و بیقین و وجدانی بیابند که حق را می بینیم جل سلطانه والتذاذی که بر رویت مترتب شود
نیز بر وجه کمال در خود یابند اما مرئی هیچ مدرک ایشان نشود و هیچ حاصلے از مرئی بدست نیارند
و غیر از وجدان رویت و غیر التذاذ دیدن هیچ چیز از مرئی نقد وقت شان نبود **بیت** عنقا
شکار کس نشود دام باز چین ٭ کاینجا همیشه باد بدست است دام را ٭ نقصانیکه در رویت متوهم
می گردد احاطه و ادراک مرئی است که در آن موطن مفقود است مجرد ثبوت رویت بجهت و
التذاذ دیگر رائے را از ان رویت حاصل شود هیچ نقص و قصور ندارد بلکه کمال انعام و احسان
مرئی است که جمال پر کمال خود را به سوختگان نائره محبت جلوه گر سازد و بزلال وصال رویت
ایشان را متلذذ و سیراب گرداند هیچ نقص و قصور بجناب قدس او تعالے عائد نشود و هیچ جهت
و احاطه آنجا پیدا نگردد ؎ از ان طرف نپذیرد کمال او نقصان ٭ و زین طرف شرف روزگار
من باشد ٭ یا آنکه گوییم که مقابله و محاذات اگر در حصول رویت شرط باشد باید که چنانچه
که در جانب مرئی شرط است در جانب رائی نیز شرط باشد زیرا که مقابله نسبتے است
که بمتقابلین قائم است که رائے و مرئی باشند پس لازم آمد که حضرت حق سبحانه

خواهد نوشت والا از دوستان التماس دعا و فاتحه دارد حسبنا الله ونعم الوکیل والسلام علیکم وعلی سائر
اہل اللہ فرزندان گرامی برخوردار باشند **مکتوب چہل و سوم** بحضرات مخدوم زادہ ہائے کبار خواجہ
محمد سعید و خواجہ محمد معصوم سلمہما اللہ تعالے ورود یافت در مکالماتے کہ در محفل سلطان وقت مد ظلہ
گذشتہ الحمد للہ وسلام علے عبادہ الذین اصطفےٰ احوال و اوضاع اینجا و مستوجب حمد است
صحبتہائے عجیب و غریب میگذرد و بعنایت اللہ سبحانہ سر موئے درین گفتگوہائے امور دینیہ و اصول
اسلامیہ مساہلت و مداہنت راہ نمی یابد و بہمان عبارات کہ در خلوات و در مجالس خاصہ بیان میگردد درین
معرکہا بتوفیق اللہ سبحانہ بیان مینماید اگر یک مجلس را نویسد دفترے باید خصوصاً امشب کہ شب
ہفدہم ماہ رمضان بود آنقدر از بعثت انبیا علیہم الصلوات والتسلیمات و از عدم
استقلال عقل و از ایمان بآخرت و عذاب و ثواب در آن و از اثبات رویت و از خاتمیت
نبوت خاتم الرسل و از مجدد ہر مائۃ و از اقتدا بخلفاے راشدین رضی اللہ تعالیٰ عنہم اجمعین
و سنۃ تراویح و از بطلان تناسخ و از احوال جن و جنیان و از عذاب و ثواب ایشان و امثال
آنہا بسیار مذکور شد و بحسن استماع مسموع گردید و ہمچنین درین ضمن اشیای دیگر از احوال اقطاب
و ابدال و اوتاد و بیان خصوصیات ایشان کذا و کذا مذکور گشت الحمد للہ سبحانہ کہ بجا میماند
و تغیری ظاہر نمیشود و درین واقعات و ملاقات شاید حق را سبحانہ مصلحتہا و سرہا مکنون بود الحمد للہ الذی
ہدانا لہذا وما کنا لنہتدی لولا ان ہدانا اللہ لقد جاءت رسل ربنا بالحق دیگر ختم قرآن را تا سورۂ عنکبوت
رسانیدہ ام شب کہ ازان مجلس بر گشتہ می آیم بہ تراویح اشتغال مینمایم این دولت عظمیٰ حفظ در عین
قرأت کہ عین جمعیت بود حاصل گشت الحمد للہ اولاً و آخراً **مکتوب چہل و چہارم**
بمیر عبد الرحمان ولد میر محمد نعمان در رفع شبہات منکران رویت اخروے بسم اللہ
الرحمن الرحیم اعتراضیکہ در مسئلہ رویت دارند بلکہ دلیلے کہ بر نفی رویت آرند آنست کہ
رویت بصری تقاضای محاذات و مقابلہ میکند مرئی را با رائی و آن در حق واجب تعالے
مفقود است کہ مستلزم جہت است کہ منجر باحاطہ و تحدید و نہایت است کہ مستلزم نقص است
و آن منافی الوہیت است تعالے اللہ عن ذلک علواً کبیراً جواب آنکہ قادر بکمال
حیل سلطانہ ہرگاہ درین نشأۂ ضعیفہ فانیہ دیو یہ بصر را کہ عبارت از دو قطعہ عصبیہ مجوفہ

غیریت است و الاثنان متغایران قضیهٔ مقررهٔ ارباب معقول است و آن مستلزم تحدید است پوشیده نماند
که تفصی ازین قسم شبہات ز راند و ده غیر حقه التزام فرق است در میان احکام غیبت و احکام شهادت
و عدم قیاس کردن است غائب را بر شاہد چه تواند بود که بعض احکام در شاہد صادق باشند و در غائب
کاذب و در شاہد کمال باشند و در غائب نقص زیرا که تباین احکام است علی الخصوص که در میان
مواطن بون بعید بود ما للتراب و رب الارباب حضرت حق سبحانه انصاف دہاد که باین توہمات و تخیلات
مشتبه انکار نصوص قرآنی نمایند و تکذیب احادیث صحاح نبوی می کنند ایمان باین قسم احکام منزله باید آورد
و کیفیت آنرا مفوض بعلم بیچون حواله باید نمود و قصور را در اک کیفیت آن بخود راجع باید داشت نه آنکه
ادراک خود مقتدا ساخته نفی آن احکام باید کرد که از سلامتی و صواب دور است تواند بود که چیزہای
بسیار که در نفس امر صادق باشند از ادراک عقول ناقصه ما مستبعد بود عقل اگر کفایت میکرد
مثل ابی علی سینا که مقتدای ارباب معقول است در جمیع احکام عقلیه محق می بود و غلط نمیکرد و
حال آنکه در یک مسئله الواحد لا یصدر عنه الا الواحد آنقدر غلط کرده است که بر ناظر منصف یا دقیق
تامل واضح است درین مقام امام فخر رازی طعن او مینماید و باین عبارت ایرا دمی کند و العجب
ممن یفنی عمره فی تعلیم الآلة العاصمة عن الخطاء فی الفکر و تعلمها ثم اذا جاء الی ہذا المطلب الاشرف
وقع منه اشیاء یضحک منه الصبیان علمای اہل سنت شکر اللہ تعالیٰ سعیہم اثبات جمیع
احکام شرعیه دارند معقول المعنے باشند آن احکام یا نه و علت عدم دریافت کیفیت آنہا
نفی آن احکام نمی نمایند مثل عذاب قبر و سوال منکر و نکیر و پل صراط و میزان اعمال و
امثال آنہا که عقول ناقصه از ادراک آن عاجز اند این بزرگواران مقتدای خود کتاب و سنت
را ساخته اند و عقول را تابع آن گردانیده اگر تو انستد ادراک نمود فبہا و الا قبول احکام شرعیه
مے نمایند و عدم ادراک خود را محمول بر قصور فہم خود میدانند نه در رنگ دیگران که ہر چه
عقول شان قبول کند جز توانند دریافت قبول مے نمایند و ہر چه در درک عقول شان نه در آید
قبول نمے نمایند مگر نمے دانند که بعثت انبیاء علیہم الصلوات و التسلیمات بواسطهٔ
قصور عقول است از بعضے مطالب مرضیهٔ مولای بیچون و بیچگونه عقل ہر چند حجت است
اما حجت کامله نیست حجت کامله به بعثت انبیا تمام شده است علیہم الصلوات

هم اشیا را نه بیند و صفت رویت اشیا او را ثابت نباشد تعالی و تقدس و آن مخالف نصوص قرآنی
است قال الله تعالی والله بما تعملون بصیر و هو السمیع البصیر و سیری الله عملکم و ایضاً مستلزم نقص است
و سلب صفت کاملاست از وی تعالی سوال اگر گویند که رویت در واجب
تعالی عبارت از علم اوست باشیا امری دیگر ورای علم که مستلزم جهت بود نیست جواب
گوئیم که شک نیست که رویت از صفات کاملاست و باستقلال مر واجب را سبحانه بنصوص
قرآنی ثابت ارجاع آن بعلم خلاف ظاهر است و لو سلم که از اقسام علم بود عدم اشتراط محاذات
در وی لازم نمی آید گوئیا علم دو قسم است قسمی که محاذات معلوم در وی شرط نیست و قسمی دیگر
آنست که محاذات در آنجا مشروط است که مسمی برویت است و آن در ممکنات اعلای
اقسام علم است که در مرتبۂ اطمینان قلب است در معقولات از معارضه وهم امنی حاصل نیست
محسوس است که ازین معارضه وارسته است و ازین ظلّه برجسته و از ینجاست که حضرت خلیل الرحمن
علی نبینا و علیه الصلوة والسلام باوجود ایمان و یقین باحیای موتی سوال رویت احیای موتی نمود
تا اطمینان قلب بآن حاصل فرماید باید دانست که رویت که از صفات کامله است هرگاه در واجب تعالی
کائن نبود در ممکن از کجا بیاید زیرا که هر کمالی که در ممکن ظهور نموده است عکس آن کمال است که در مرتبۂ
حضرت او تعالت و تقدست کائن و ثابت بوده خدا انکه در ممکن بود در واجب نباشد تعالی و
تقدس چه ممکن فی حد ذاته نقص است اگر کمالی است در وی عاریتی است از مرتبۂ حضرت وجوب
تعالت و تنزهت که هر خیر و کمال است بیت نیاورده ام از خانه چیزی نخست ٭ تو دادی همه چیز من چیز تست
و جواب دیگر در اصل سوال را گوئیم که این اعتراض در وجود واجب هم متمشی است تعالی و تقدس
در رنگ نفی رویت نفی وجود هم مینماید از ان جناب قدس خداوندی جلّ شانه پس این اعتراض
صادق نبود که مستلزم محال عقلی است بیانش آنست که اگر حضرت حق سبحانه موجود باشد البته در جهتی
از جهات این عالم بعد در فوق خواهد بود یا در تحت یا قدام خواهد بود یا خلف در یمین خواهد بود یا در
شمال و آن مستلزم احاطه و تحدید است که مستوجب نقص است که منافی الوهیت است تعالی
و تقدس عن ذلک سوال تواند بود که در جمیع جهات عالم بود و احاطه و تحدید لازم نیاید جواب گوئیم در جمیع جهات
عالم بودن نفی احاطه و تحدید نمی نماید چه برین تقدیر هم البته ورای عالم خواهد بود زیرا که ورائیت لازم

باب غيبة الهوية لكن الوصول من طريق القلب وحده بغير ذلك التفصيل متعسر بل انما تيسر الوصول
بعد من اتمام ذلك التفصيل الا ترى ان الجامعية والتوسعة فيه انما يكون بعد طي
تلك المراتب التفصيلية والمراد من القلب هنا هو القلب الجامع البسيط لا المضغة اللحمية

مکتوب چہل و ششم في العروج والنزول الى حضرت مخدوم زاده خواجه محمد سعيد
مد ظله العالي نقل بالمعنى نحمده ونستعينه ونصلي على سيدنا ومولانا وشفيع ذنوبنا محمد وآله واصحابه

اعلم ان الله سبحانه وتعالى اظهر علي ان في الكائنات نقطة هي مركز العالم الظلي وتلك النقطة
اجمال لجميع العالم والعالم تمامه تفصيل لذلك الاجمال وتلك النقطة كالشمس في السماء تنور
ما في الآفاق فكل من يصل اليه الفيض منه سبحانه يكون بتوسل تلك النقطة وتلك النقطة
محاذية لنقطة غيب الهوية وتلك النقطة كائنة في مرتبة النزول فما لم يكن النزول في
هذه المرتبة من الهبوط والاسفلية لا يكون العروج الى تلك المرتبة المسماة بغيب الهوية
وهذا النزول في الدعوة والتكميل وفي ذلك النزول الذي يكون بمرتبة تلك النقطة
يتخيل كان التوجه الى العالم والنظر اليه سبحانه وظهر ان هذا التوجه الى العالم والانقطاع
عنه سبحانه انما هو الى الموت فاذا جاء وقت الوصال انعكس الحال ففي هذه النشأة
الفراق والشوق من الجانبين والملاقاة انما يكون بعد الموت وظهر معنى الحديث القدسي
الا طال شوق الابرار الى لقائي واني اليهم لاشد شوقا واعلم انه مع تحقق النزول في
هذه المرتبة ليس بين السالك وبين الله سبحانه حجاب بل الحجب كلها مفقودة ولكن التوجه
اليه سبحانه مفقود بل التوجه يكون بتمامه الى الخلق فهذا مقام الدعوة وقد يقع النزول
من تلك النقطة التي هي مركز دائرة العالم الظلي الى النقطة التي هي مركز دائرة العلم وهو
مقام الكفر والعياذ بالله والانكار عنه سبحانه وعن انبيائه صلى الله تعالى عليهم وسلم وعن آياته تعالى
ويقع العروج عن تلك النقطة الى مركز دائرة الاصل التي هي دائرة مقامات الانبياء
عليهم السلام وتلك النقطة التي ذكرناها ظلمانية بغاية الظلمة فالنزول في ذلك المقام
تنويره واشراقه امر عظيم القدر ومقابلها نقطة الاسلام وهي النقطة التي يقع العروج اليها
بعد هذا النزول الظلماني ومصباح تلك النقطة الظلمانية لا آخذ الا الله والسلام مکتوب

و التسلیمات قال الله تعالی و ما کنا معذبین حتی نبعث رسولا طی بر سر اصل سخن رویم و گوییم که در رویت شاهد هرچند مقابله و محاذات شرط بود اما گاه تواند بود که در غائب این شرط نبود چنانچه غائب موجود است و در هیچ جهتی از جهات موجودات نیست مرئی بی رویت را ای از جهات منزه است بعد رویت نیز هیچ جهت او را ثابت نباشد و مقابله و محاذات آنجا مفقود بود اینجا کدام استبعاد و استحاله است رویت بیچون هم بیچون است چه چون را به بیچون راه نیست لایحمل عطایا الملک الا مطایاه آن رویت بیچونی را بر رویت چونی که بمرئیات چون متعلق است قیاس کردن نامناسب است و از انصاف دور والله سبحانه الموفق للصواب مکتوب چهل و نهم بمولانا سلطان سرهندی که در علو شان قلب مومن و منع ایذای آن نقل بالمعنی الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی رسوله محمد و آله اجمعین اما بعد فاعلموا ان القلب جار الله سبحانه ولیس شیء اقرب الی جناب قدسه کالقلب ایاکم و ایذائه ای قلب مومنا کان او عاصیا فان الجار و ان کان عاصیا یحمی فاحذروا من ذلک واحذروا فانه لیس بعد الکفر الذی هو سبب ایذاء الله سبحانه ذنب مثل ایذاء القلب فانه اقرب ما یصل الیه سبحانه فان الخلق کلهم عبید الله سبحانه والضرب والاهانة لعبد ای شخص یوجب ایذاء مولاه فما شان مولی الذی هو المالک علی الاطلاق فلا تتصرف فی خلقه الا بالقدر الذی مردوانه لیس بداخل فی الایذاء بل هو امتثال لامر الله تعالی مثل الزانی البکر جلده مائة سوط فلو زاد احد علی مائة سوط کان ظلما و داخلا فی الایذاء واعلموا ان القلب افضل المخلوقات واشرفها و کمال الانسان افضلها لاجماله وجمعه ما من العالم الکبیر کذلک القلب بجامعیته ما فی الانسان و کمال ببساطته واجماله و کلما کان لشیء اشد اجمالا و اکثر جمعیة یکون اقرب الی جنابه تعالی وان ما فی الانسان اما هو من عالم الخلق او عالم الامر والقلب برزخ و فی مراتب العروج یعرج الانسان الی اصوله مثلا یکون عروجه اولا الی الماء ثم الی الهواء ثم الی النار ثم الی اصول اللطائف ثم الی الاسم الجزئی الذی هو ربه ثم الی الکلیه ثم الی ما شاء الله تعالی بخلاف القلب فانه لیس له اصل یعرج الیه بل یکون العروج منه اولا الی الذات تعالی وانه

؎ بتاریکی درون آب حیات است + شاعری گوید ؎ غلام خویشتنم خواند لاله رخسارے
سیاه روئی من کرد عاقبت کارے + هرچند این کمترین شایان آن نیست که خود را در امداد
لشکر دعا داخل سازد لیکن بمجرد اسم فقر و احتمال اجابت دعا خود را از دعاء دولت قاهره فارغ
نمیدارد و بلسان حال و قال بدعاء و فاتحه سلامت رطب اللسان میباشد ربنا تقبل منا انک
انت السمیع العلیم مکتوب چهل و هشتم بحضرت مخدوم زاده خواجه محمد سعید مدظله العالی
در سر اقربیت او تعالی و در بیان آنکه انکشاف کنه ذات بعلم حضوری است بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی اعلم ان اقربیت او تعالی بعلم حضوری مربوط است که
تعلق باصل معلوم دارد نه بظلی از ظلال معلوم و بصورتی از صور آن که نصیب علم حصولی است
پس علم حصولی فی الحقیقت علم بنفس شیء نباشد بلکه علم بظلی از صور آن شیء باشد و نسبت بنفس
آن شیء جهل متحقق بود سبحان الله جهل بشیء را علم آن شیء گفته اند ما نا که صورت و ظل شیء را
عین شیء تصور نموده علم صورت شیء را علم شیء دانسته اند و آن ممنوع است و دعوی غلبت غیر مسموع
زیرا که شیء و صورت شیء با یکدیگر نسبت اثنینیت دارند و هر جا که نسبت اثنینیت ثابت است
تغایر لازم الاثنان متغایران قضیه مقرره ارباب معقول است ایضاً علم بصورت شیء چگونه مستلزم
علم شیء کما هو بود که صورت شیء تمثال ظاهری است که تلبیس با حکام مرآت نموده ظهور پیدا کرده
است و بسا از دقائق و اسرار شیء است که در صورت نامی و نشانی از آنها نیست ؎ گر مصور
صورت آن دلستان خواهد کشید + حیرتے دارم که نازش را چسان خواهد کشید + کاش ظاهر شئے
بصرافت خود در صورت شیء ظاهر شود و باطن موقوف هرگاه ظاهر شیء رنگ محل و مرآت را
تلبیس نموده بصورت شیء ظهور نماید یقین است که ظاهر بصرافت خود نمی ماند بلکه حقیقتی دیگر پیدا میکند
پس صورت چنانچه از اهل باطن شیء محروم است از ظاهر شیء نیز محروم بود پس ناچار علم آن صورت
مستلزم علم آن شیء کما هو نباشد بالجمله معلوم فی الحقیقت آن نسبت که در ذهن کائن باشد و در ذهن
چون صورت کائن است معلوم هم همان صورت باشد و صورت را هرگاه با شیء نسبت تغایر
پیدا شد علم صورت مستلزم علم شیء کما هو نگشت علم حضوری است که حاضر مدرکه آنجا نفس شیء است
نه ظلی و صورتی و درمیان متخلل نگشته است پس معلوم درین علم نفس شیء بود نه صورتے از صور آن شیء

چهل و هفتم سلطان وقت مدظله دراسرار دعا و مدحت علما و صلحا کثرهم دعاگویان احمد بعز
باریافتگان علا درگاه و خادمان والا بارگاه اظهار شکستگی و نیازمندی می نماید و شکر نعمت امن و
امانی که بدولت و اقبال بندگان شامل حال عوام و خواص است بجا مے آرد و در اوقات
و آوان مظنه اجابت دعا و زبان اجماع فقرا فتح و نصرت عسکر ظفر قرین میخواهد زیرا که سـه
هر کسے را بهر کارے ساخته اند که عبث در کارخانه خداوندی ممنوع است کاریکه بلشکر
غزا و جهاد مربوط ساخته اند تقویت و تائید پایه دولت قاهره سلطنت است که ترویج شریعت
غرا منوط بآن است که الشرع تحت السیف گفته اند و همین کار جلیل الاعتبار نیز مربوط بلشکر
دعا است که ارباب فقر و اصحاب بلا اند چه فتح و نصرت دو قسم است قسمی است که آنرا
مربوط باسباب ساخته اند و آن صورت فتح و نصرت است که تعلق بلشکر غزا دارد و قسم دیگر حقیقت
فتح و نصرت است و از نزد مسبب الاسباب است و کریمه وما النصر الا من عند الله اشارت بآن است
تعلق بلشکر دعا دارد پس لشکر دعا بواسطه ذل و انکسار خود از لشکر غزا سبقت نمود و از سبب
بمسبب دلالت فرمود ع بروند شکستگان ازین میدان گوی * و ایضاً دعا رد قضا مینماید
چنانچه مخبر صادق فرموده علیه و علی آله الصلوة و السلام لا یرد القضاء الا الدعاء و سیف و جهاد این
قدرت ندارد که رد قضا نماید پس لشکر دعا با وجود ضعف و شکستگی بقوت نیز آمد از لشکر غزا و نیز
لشکر دعا همچون روح است مر لشکر غزا را و لشکر غزا قالب است مر او را پس لشکر غزا را از لشکر دعا چاره
نبود که قالب بے روح قابل تائید و نصرت نباشد ازینجا است که گفته اند کان رسول الله صلی الله
علیه و سلم یستفتح بصعالیک المهاجرین یعنی پیغمبر خدا طلب فتح و نصرت میفرمود بتوسل فقراء
مهاجرین با وجود لشکر غزا و استیلاے محاربان پس فقرا که لشکر دعا اند با وجود خواری و زارے
و بے اعتباری که الفقر سواد الوجه فی الدارین گفته اند روزگار بکارے آیند
و با این بے اعتباری اعتبار پیدا میکنند و از همگنان و همکاران پیش قدم می گردند مخبر صادق
فرموده علیه من الصلوات اتمها که فردا ے قیامت خون شهدا را با سیاهی علما
وزن کنند بل آن سیاهی راجح آید سبحان الله و بحمده این سیاهی و این سیاه رویی
باعث عزت و سرخروئی ایشان گشت و پایه ایشان را از حضیض باوج رسانید بلے

بذات واجب تعالی تعلق کند علم چرا تعلق نکند که از رؤیت الطف است محض ادراک است که مستلزم احاطه است نه در انکشاف لا تدرکه الابصار فرموده لا تراه الابصار سوال چون درک حاصل نشود انکشاف بچه کار آید گویم مقصود از انکشاف التذاذ است که حاصل است درک بود یا نه بود سوال انکشاف بی درک چگونه مستلزم التذاذ باشد جواب علم بانکشاف کافی است در التذاذ درک باشد یا نباشد یا آنکه گویم درک در آن موطن حاصل است اما مجهول الکیفیة درک که منفی است واقعه سبحانی از علم همان است که کیفیت آن در علم در آید و احاطه معلوم نماید لا یحیطون به علما که مناسب علم حصولی است اگر درک در علم حضوری نیز در علم حصولی از آنجا آید که در ظل آنچه هست از مرتبهٔ اصل مستفاد است لیکن درک در اصل مجهول الکیفیة است و در ظل معلوم الکیفیة

مکتوب چهل و نهم بجناب حضرت میر محمد نعمان ورود یافته در آنکه علم حضوری که عارف را بخود بود و باو تعالی تعلق گیرد

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی باید دانست که علم حصولی نسبت بآفاق است و علم حضوری نسبت بانفس و چون معامله اقربیت او تعالی بعارف تمام المعرفة رو دهد و بآن مقام عالی متجلی گردد این انفس در حق او حکم آفاق پیدا میکند و علم حضوری آن بعلم حصولی متبدل گردد در رنگ فوقیت اقربیت او سبحانه حکم انفس پیدا میکند و علم حضوری که او را بانفس تعلق داشت بآن اقربیت تعلق پیدا میکند نه بآنچه که خود را عین واجب داند تعالی علیه متعلق بنفس او است بعینه متعلق بواجب میگردد سبحانه این خود معامله توحید است که بمقامات قرب تعلق دارد که نهایت قرب اتحاد است اقربیت دیگر است و کار و بار آن دیگر از اتحاد باید گذشت و باثنینیت باید آمد تا اقربیت متصور شود قاصری از لفظ اثنینیت در توهم افتد و اتحاد را فوق آن بداند اثنینیتی که دون اتحاد است مقام عوام کالانعام است و این اثنینیت که هزاران مزیت بر اتحاد دارد مقام انبیای کرام است علیهم الصلوات والتسلیمات چنانچه صحوی که در آن سکر است حال عوام است و صحوی که بعد از سکر است مقام خواص بلکه اخص خواص و چنانچه اسلامی که پیش از کفر طریقت است اسلام عوام اهل اسلام است و اسلامی که بعد از کفر طریقت است اسلام اخص الخواص عجائب معامله است هرچند عارف خود را واجب نداند تعالی اما علم حضوری که بنفس عارف تعلق داشت بواجب تعالی تعلق پیدا میکند و علم نفس او که حضوری بود علم حصولی میگردد ع

در عشق چنین بوالعجبی ها باشد عقل عقیل بی تاب این دقیقه نیست که اجتماع ضدین سازد و علمی را گوید عرقفع رب

پس علم حضوری اشرف بود بلکه علم همان باشد و بس ماسوای علم حضوری انچه بود جهل باشد که بصورت
علم خود را وانموده است جهل مرکب است که جهل خود را علم میدانند و نمیدانند که نمیدانند پس علم
حصولی را بذات و صفات واجبی تعالی و تقدس راه نبود و ذات و صفات واجبی تعالی و تقدس
با این علم معلوم نباشد چه این علم فی الحقیقت علم بصورت معلوم است نه بنفس معلوم چنانچه گذشت و صورت
را دران حضرت جل شانه راهی نیست تا علم صورت را علم اصل صورت نموده آید هر چند بعضی گفته اند
که حق را جل سلطانه مثل نیست اما مثال هست لیکن این صورت مثالی اگر ثابت شود غیر صورت منهی
است که بعلم تعلق دارد و توان بود که در مثال که اوسع مخلوقات است صورت کائن باشد و در ذهن
ثابت نبود و حدیث قدسی لا یسعنی ارضی ولا سمائی ولکن یسعنی قلب عبدی المؤمن مخصوص بقلب
بندهٔ مؤمن است که معاملهٔ او از سائر ناس جدا است که بفنا و بقا مشرف گشته است و از حصول
وارسته بحضور پیوسته است آنجا اگر گنجائش است باعتبار حضور است نه باعتبار حصول
ع درکلام آئینه درآید او * باید دانست که در علم حضوری اتحاد عالم و معلوم است پس زوال این علم
از عالم روا نبود که معلوم نفس وی است که از وی منفک نیست بلکه علم هم در آنجا عین عالم است
و عین معلوم انفکاک چه گنجائش دارد باید دانست که در علم حضوری چون معلوم نفس شئ است
نه صورت وی ناچار معلوم درآنجا چنانچه هست منکشف میگردد و کما هو در علم می درآید و بکنه معلوم میگردد
چه کنه شئ عبارت از نفس شئ است و چون جمیع وجوه اعتبارات ساقط شد و نفس ذات ماند که
حاضر مدرکه است کنه آن معلوم گشت بخلاف علم حصولی که معلوم درآنجا وجوه اعتبارات شئ است
که صور و اشباح شئ اند نه نفس شئ چنانچه گذشت پس معلوم درآنجا کنه شئ نبود و شئ بکنه معلوم نگردد غایة
ما فی الباب در علم حصولی هم انکشاف شئ است و هم درک شئ و در علم حضوری هم انکشاف شئ
هست اما درک شئ نیست پس کنه معلوم منکشف گردد اما مدرک نشود پوشیده نماند که چون علم حضوری
نسبت بذات واجبی جل سلطانه ثابت گشت کما مر لازم می آید که کنه ذات واجبی جل سلطانه منکشف
گردد و ذات واجب تعالی کما هو معلوم شود و این خلاف مقرر علما است گویم که این علم حضوری
که بذات واجب تعالی تعلق گرفته است در رنگ رویت است که نسبت بواجب تعالی اثبات می کنند
لا انکشاف را گنجایش است و درک مفقود است در این علم هم انکشاف باشد و درک مفقود بود و هر گاه

پوشیده

یا جحود و انکار بآن و علامت تسلیم و انقیاد رضاء قلب است مومن به و انشراح صدر است بآن و علامت جحود و انکار کراهت قلب است بمصدق به و تنگی سینه است قال الله تبارک و تعالی فمن یرد الله ان یهدیه یشرح صدره للاسلام و من یرد ان یضله یجعل صدره ضیقا حرجا کانما یصعد فی السماء کذلک یجعل الله الرجس علی الذین لا یومنون و حصول تسلیم و انقیاد در قلب را بمومن به بعد از حصول تصدیق و یقین بآن بمحض موهبت الهی است جل سلطانه و بصرف کرم نامتناهی اوست تعالی از اینجا است که ایمان را موهبت الهی گفته اند جل شانه و منشاء جحود و انکار بعد از حصول تصدیق و یقین بمصدق به رسوخ و تمرن صفات ردیه نفس اماره است که بحب جاه و علو و ریاست خود مجبول است و بعدم قبول و تبعیت و تقلید دیگرے مطبوع میخواهد که همه او را تصدیق نمایند و گروند و او تقلید و تبعیت دیگرے نکند و تسلیم و انقیاد واحدے ننماید و ما ظلمهم الله و لکن کانوا انفسهم یظلمون الله تعالی جمعے را بمحض فضل و کرم خویش ازین مرض جلے برآورده به تسلیم و انقیاد و تقلید انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات که هداة صراط مستقیم اند مشرف ساخت و موعود بجنات نعیم گردانید که دار رضاء اوست تعالی و گروهی را بطور آنها گذاشت و بقهر و جبر ازان رذائل نبرآورد و بانید دولت نکشید لیکن در بیان صراط مستقیم و در ابشار و انذار مصدق و مکذب و مطیع و عاصی بارسال رسل و انزال کتب ابلاغ مبین فرموده حجت را بر فریقین درست نمود مکتوب پنجاه و دوم بفقیر محمد هاشم کشمی در فنای قلب و نفس و زوال علم حصولی و حضوری در ود یافته

فنا عبارت از نسیان ماسوای حق است سبحانه و ماسوای دو قسم است آفاق و انفس نسیان آفاق عبارت از زوال علم حصولی است نسبت بآفاق و نسیان انفس عبارت از زوال علم حضوری است نسبت بانفس چه علم حصولی بآفاق تعلق دارد و علم حضوری بانفس زوال علم حصولی اشیا مطلقا هم هرچند تعسر دارد که نصیب اولیا است اما زوال علم حضوری مطلقا بسیار معسر است و نصیب کمل است از اولیا نیز و مشکل است که تجویز آن بلکه تصور آن بر اکثر عقلا محال نماید و عدم حضور مدرک را بر مدرک سفسطه انگارند چه حضور شی بر نفس شئ ضروری است نزد شان پس زوال علم حضوری نزد ایشان اگرچه یک لمحه باشد مجوز نبود فکیف که زوال این علم مطلقا شود بحیث لا یعود ابدا و نسیان اول که نسبت بعلم حصولی است بفنا قلب تعلق دارد و نسیان ثانی که نسبت بعلم حضوری است مستلزم فناء نفس است که اتم و اکمل است و حقیقت فنا

بجمع الاضداد ربنا آتنا من لدنک رحمة وهیئ لنا من امرنا رشدا و السلام علی من اتبع الهدی مکتوب پنجاهم
بقاضی نصرالله صدور یافته در فرق میان استدلال علماء راسخین و استدلال ارباب ظاهر از اثر بمؤثر
استدلال از اثر بمؤثر و از مخلوق بخالق جل سلطانه هم کار علماء ظواهر است و هم کار علماء راسخین که کمل ورثه
انبیا اند علیهم الصلوات و التحیات علماء ظواهر از علم بوجود مخلوق علم بوجود خالق پیدا میکنند و وجود اثر را
دلیل بر وجود مؤثر ساخته ایمانی و یقینی بوجود مؤثر حاصل مینمایند و علماء راسخین که درجات کمالات
ولایت را قطع کرده بمقام دعوت که خاصهٔ انبیا است بالاصالت علیهم الصلوات و التسلیمات رسیده اند
نیز بعد از حصول تجلیات و مشاهدات استدلال از اثر بمؤثر مینمایند و ایمانی ازین راه نیز بمؤثر حقیقی پیدا میکنند
چه در آخر کار دانسته اند که هر چه مشهود که متجلی شده بود ظلی از ظلال مطلوب بوده که شایان نفی و مستحق عدم ایمان است
و یقین کرده اند که ایمان بیچون بی استدلال درین موطن میسر نیست ناچار رو باستدلال می آرند و مطلوب را
بیچون ظلال طلب می نمایند و چون این بزرگواران رشتهٔ محبت با جناب قدس دارند و ماسوی را
فدای محبت مطلوب حقیقی ساخته اند ناچار بحکم المرء مع من احب از راه استدلال بمطلوب حقیقی میرسند
و از تنگنای تجلیات و ظهورات که مشوب بظلال است وارسته باصل الاصل می پیوندند و
مقامی که آنجا علم علماء ظواهر میرسد این بزرگواران بقلاب محبت منجذب گشته خود را میرسند و اتصال
بیچونی پیدا میکنند این فرق از راه محبت آمده هر که محب است از غیر محبوب گسسته است بمحبوب
می پیوندد و هر که این محبت ندارد و بعلم کفایت میکند و آنرا مغتنم میداند بلکه جائیکه آن بزرگان خود را میرسند
علم ایشان هم بآنجا نرسد نهایت علم بر تقدیر صحت تا دهلیز مطلوب است و آنکه واصل مطلوب ست
با مطلوب است معیت هیچ دقیقه را نمیگذارد که نصیب نشود و بزرگی گوید ع بنده با حق بیچو شیر و شکر است
و لله المثل الاعلی بنده باید شد و از بندگی ماسوای باید رست والله سبحانه الموفق مکتوب پنجاه و یکم
بملا شیر محمد لاهوری ورود یافته در فرق میان تصدیق قلبی و یقین آن الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی
سوال بعضی از محققان متکلمین که حقیقت ایمان گرویدن دل گفته اند به مومن به معنی آن چیست
و گرویدن عبارت از نفس تصدیق و یقین قلب است بمؤمن به یا امر زائد است بر نفس تصدیق و
یقین دل بآن مصدق به جواب گرویدن دل ورای یقین دل است هر چند ورای تصدیق نیست
لیکن متفرع است بر آن یقین بعد از حصول یقین دل را از دو حالت خلو نبود تسلیم و انقیاد بود بمؤمن به

ورفع الاثنينية الثابتة بين العبودية والربوبية فما معنى زوال العين ولا اثر في الوجود ايضاً
حالنا قلت انصباغ الشئ بحيث يصير احدهما منخلعا عن احكامه ومنصبغا باحكام الآخر يوجب
رفع الاثنينية عنهما حتى يكون الحادا او زندقة فان الانسان الملقى في معدن الملح ما اتحد
مع الملح وما زال اثنينيته بل حصل له من جوار الملح وسلطانه فناء عن نفسه وعن صفاته
وبقاء بالملح واحكامه مع بقاء الاثنينية غاية ما في الباب ما هذه الا هذه الاثنينية شبيه
باثنينية الظل مع الاصل لا استقلال لها وتلك الاثنينية الزائلة نوع الاستقلال
في نظر العوام فالاثنينية باقية بعد فلا الحاد ولا زندقة وما منع في الكتب والرسائل
عن الزوال الوجودي فمحمول على قصور فهم العوام فانهم يفهمون منه لدفع الاثنينية
ويقعون في الالحاد والزندقة تعالى الله عما يقولون الظالمون علوا كبيرا يبقى ان
الشئ الذي يبقى من ذلك الانسان بعد صيرورته ملحا حكما هو في الحقيقة صورة الملح
الذي انصبغ ذلك الانسان بصبغة الا صورة الانسان الا انه قيس ذلك الملح الحكمي
بمقياس شبح ذلك الانسان وصور بصورته لانه بقي شبح الانسان فبقى اثره تنبيه
وذلك التشبيه في العلم الذي قيس بمقياس صورة الانسان ممكن بل واقع واما ما نحن بصدده
فليس كذلك فلله المثل الاعلى فهو سبحانه لا يتحد مع شئ ولا يتحد معه شئ ولا يتصل
بالاشياء ولا ينفصل الاشياء عنه تعالى ولا الاشياء ايضا غير متصلة به سبحانه ولا منفصلة
عنه سبحانه من لا يتغير بذاته ولا بصفاته ولا في اسمائه بحدوث الاكوان فهو سبحانه الآن
كما كان على صرافة التنزيه والتقديس فهو تعالى قريب من العلم بالقرب والمعية
المجهولة كيفيتهما ولا كقرب الجسم مع الجسم ولا كقرب الجسم مع العرض
بالجملة صفات الامكان وسمات الحدوث كلها مسلوبة عن جناب قدسه عروج الاولياء
لا يزيد في قربه سبحانه للعبد ووصول الاصفياء لا يحصل اتصاله مع الله والفناء والبقاء
احوال العرفاء غير ما فهمها العقلاء وزوال العين ولا اثر له معنى لا يفهمه الا من رزق له
ذلك كما سيجئ تحقيقه فاستمع كلام هذه الطائفة بحسن الظن والقبول ولا تفهم منه
مدلوله الظاهر ومعناه المطابقي فانه ربما تغلط فيه غلطا فاحشا فتضل وتضل والله سبحانه

در ین موطن است و فنای اول کالصورت است مر این فنا را که ظل است مر او را چه علم حصولی فی الحقیقت ظل
علم حضوری است پس ناچار فنای آن ظل فنای این بود و بحصول این فنا نفس در مقام اطمینان می آید و از
حق جل و علا راضی و مرضی میگردد و بعد از بقا و رجوع معامله تکمیل و ارشاد بوی او تعلق میگیرد و جهاد و غزا او را میسر
میگردد و با طبائع مختلفهٔ عناصر اربعه که ارکان بدن اند هر یکی تقاضای امرے از امور مے نماید و خواهش ہے
از اشیا می دارد و هیچ یکے از لطائف بدن را این دولت میسر نیست او ست که انانیت ابلیسیه را که ناشی
از عنصر ناری است بسیاست باصلاح می آرد و قوت شهویه و غضبیه و سائر اوصاف ذمیمه را
که بهائم و سائر حیوانات را در ان شرکت است بحسن تربیت باعتدال می آرد سبحان الله لطیفهٔ که کمترین
لطائف بوده است بهترین اینها میگردد و قال علیه الصلوٰة والسلام خیارکم فی الجاهلیة خیارکم
فی الاسلام اذا فقهوا تنبیه علامت نسیان ماسوے از قلب قبول آن تمائیند و علامت زوال
علم حضوری بنفس عالم انتفاء عالم است بالکل عیناً و اثراً تا زوال علم و معلوم از دست متصور شود
چه علم و معلوم دران موطن نفس عالم است تا نفس عالم زوال نه پذیرد و علم و معلوم منتفی نگردد و
فنای اول فنای آفاقی است و فنای ثانی فنای نفس که حقیقت فنا است **مکتوب پنجاه و سوم**
الی حضرت مخدوم زاده خواجه محمد المعصوم مدظله فی زوال العین والاثر وجوداً و شهوداً و بیان
ذلک بسم الله الرحمن الرحیم قال الله تعالیٰ هل اتی علی الانسان حین من الدهر لم یکن شیئاً مذکوراً
بلی یارب قد اتی علی الانسان حین من الدهر لم یکن شیئاً مذکوراً لا عیناً ولا اثراً لا شهوداً ولا وجوداً ثم
یصیر بعد ذلک ان شئت شیئاً بتکوینک و باقیاً ببقائک متخلقاً باخلاقک بل صار
باقیاً بک بفضلک فی عین الفناء و فانیاً فیک فی عین البقاء لتلازم بینهما و
حصول کمال کل واحد منهما بوجود الآخر مثله انسان القی فی معدن الملح حتی
صار شیئاً فشیئاً منصبغاً باحکام الملح الی ان صار کله ملحاً ما بقی منه عین ولا اثر
فلا جرم ابیح قتله و قطعه و حل اکله و بیعه و شراؤه ولو بقی منه عین او اثر لما جاز ذلک
ونعم ما قال فی الشعر الفارسی ؎ سگے کاندر نمک زار او فتد گم گردد اندر وی
من این دریائے پر شور از نمک کمتر نمیدانم + فان قلت انک قد کتبت فی المکاتیب
والرسائل ان زوال العین والاثر انما یکون شهودیاً لا وجودیاً لاستلزام الالحاد والزندقة

ابقوا هیولیها ثابتا فی الحالین مع تبدل الصورة النوعیة ونحن لا نقول بالهیولی ولا بثبوتها بل نقول ان الفناء والبقاء اعدام وایجاد من القادر المختار جل شانه جار فی الخبر لن یلج ملکوت السموات من لم یولد مرتین کانه اشارة الی الایجاد والثانی بالولادة الثانیة وانما قالوا البقاء بالله تجوزا او تشبیها لزوال الصفات الرذیلة وحصول الاخلاق الحمیدة کانها شبیهة بصفات مرتبة الوجوب تعالت وتقدست وقد حققت فی غیر موضع ان ذات الممکن هو العدم لیس هو فلا معنی لزواله فان الممکن ممکن فی جمیع الاحوال حال الفناء والبقاء کما کان فی حال عدمهما والواجب تعالی واجب علی الاستمرار والدوام لا یلحق بجناب قدسه شیء ولا ینفصل عنه امر ونعم ما قیل فی الشعر الفارسی

سیه روئی ز ممکن در دو عالم ÷ جدا هرگز نشد والله اعلم ۞

ولا یخفی علیک ان بقاء الامکان فی الممکن لیس عبارة عن بقاء الاثر فی الممکن وبقاء ثبوته فی مرتبة من مراتب الثبوت فانه مناف للفناء الاتم والفانی بهذا الفناء بعد رد الامانات الی اهلها ورد الظلال المنعکسة فیه الی اصلها من الوجود وتوابعه کلها من الصفات الکاملة والنعوت الفاضلة یلحق هو بالعدم الصرف الکامل فی العدم بحیث لم یوجد فیه اضافة ولا نسبة الی شیء ولا اسم فان وجود الاضافة فی العدم ینبئ عن ثبوته ولو فی الجملة۔

مکتوب پنجاه وچهارم بخان جهان در اتباع شرع مبین ومحاربۀ اعدای دین

حق سبحانه وتعالی توفیق مرضیات خود را کرامت فرموده سلامت ومعزز ومحترم داراد بالنبی وآله الامجاد علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات گوی توفیق وسعادت در میان افگنده اند کس بمیدان در نمی آید سوارانرا چه شده تلذذات وتنعمات دنیویه فانیه وقتی گوارا افتد وبتحلیل رود که در ضمن آن عمل بمقتضای شریعت غرا نموده آید وبآخرت جمع شود والا حکم سم قاتل دارد که شکرش اندوده اند ابلهی را بآن فریب داده وای اگر معالجۀ آن تریاق حکیم مطلق جل شانه نموده آید وتلافی آن شیرینی وتلخی اوامر ونواهی شرعیه کرده شود بالجمله باندک سعی وتردد بروفق شریعت که نیل آن بسهولت است ملک ابدی بدست می آید وباندک غفلت وفراغت آن دولت جاودانی از دست میرود

الموفق الملهم للصواب فان قلت قد جوزت زوال العين والاثر من الانسان فما تقول فيما جاء في القرآن المجيد في شان خاتم الرسل عليه وعليهم الصلوات والتسليمات قل انما انا بشر مثلكم يوحى الي وما جاء في حديث النبي صلى الله على مصدره اتم الصلوة والسلام انما انا بشر مثلكم اغضب كما يغضب البشر وليس هذا الا لبقاء الاثر من الانسانية قلت ليس كذلك ولا دلالة على بقاء الاثر الا انه لما اريد ارجاع الانسان الكامل بعد الفناء والبقاء الى العالم ودعوة الخلق الى الحق سبحانه ركبت معه الصفات البشرية والخصائص الانسانية الزائلة بعد كسر صورة تلك الصفات لتحصل المناسبة بينه وبين العالم بعد ما زالت وينفتح ابواب الافادة والاستفادة بينه وبين العالم تلك المناسبة والحكمة الاخرى في هذه الصفات البشرية والحاقها بعد زوالها ابتلاء المكلفين واختبار المدعوين ليميز الخبيث من الطيب ويعتزل المكذب من المصدق ويحصل الايمان بالغيب بعد ما لبس الامر وستر الحال برجوع تلك الصفات قال الله تبارك وتعالى ولو جعلناه ملكا لجعلناه رجلا وللبسنا عليهم ما يلبسون فان قال قائل ما معنى زوال العين والاثر من الانسان الكامل والحال ان ظاهره دائم على الصفات البشرية ياكل ويشرب وينام ويستريح قال الله تعالى في شان الانبياء عليهم الصلوات والتسليمات وما جعلناهم جسدا لا ياكلون الطعام قلت الفناء والبقاء من صفات الباطن لا تعلق للظاهر بهما بالاصالة فان الظاهر دائم على احكامه والباطن يتخلع ويتلبس فان قيل لطائف الباطن متعددة كلها يتحقق بالفناء والبقاء فاين بعض هو قلت المتحقق بهما انما هي لطيفة النفس التي هو في الحقيقة حقيقة الانسان المشار اليها باشارة قول انا فهي الامارة بالسوء اولا والمطمئنة آخرا والقائمة بعبادة الرحمن جل شانه ابتداء والراضية عنه المرضية انتهاء فهي شر الاشرار وخير الاخيار فان شره شر ابليس وزاد خيره على خير اهل التسبيح والتقديس تنبيه ليس معنى الفناء الزوال الوجودي ومعنى البقاء بالله هو زوال الامكان من الممكن راسا وحصول الوجوب له ثانيا فانه محال عقلا والقول بذلك كفر بل هو خلع ولبس مع بقاء هو الامكانية اشبه ارباب المعقول في العناصر بطريق الكون والفساد الا انهم

در تأسف بر فوت صحبت گذشته و ایمای اسرار جدیده قرۃ العینین و سری الاذنین خواجہ محمد عبید اللہ و خواجہ جمال الدین محمد بجمعیت صوری و معنوی متحلے باشند عجب تغافلی ورزیدند و نامہ یاد نمودند کہ باوجود حصول قرب وجوار در سرہند نرسیدند و این غریب را نپرسیدند و حقوق آشنائی بجای نیاوردند از خواجہ محمد افضل چہ گلہ نماید کہ در آشنائی خود را از ایشان بمراحل دور تر میدارد بلکہ از آشنائی ما ہراسان است از میر منصور چہ گوید کہ ہمیشہ آرزوے صحبت دارند و از قوت بفعل نمے آید قول فقہای عظام است الراضی بالضرر لایستحق النظر شکر ہر چند دریاے ظلمات است اما متضمن آبحیات است در اینجا بعنایت اللہ سبحانہ و لو علی سبیل الندرۃ آن گوہر بدست می آید کہ در جاہاے دیگر اگر شیخ آن گوہر میسر شود مغتنم است ہر مبارزیکہ قدر و قیمت پیدا کردہ است در استیلای اعدا و را میسر شدہ است ہر چند سلامتی در زاویہ است اما دولت غزا و شہادت در معرکہ است کنج زاویہ باہل ستر و ارباب ضعف مناسب است در حدیث آمدہ است المومن القوی خیر من المؤمن الضعیف حسب الامر قطب الاقطاب نوشتہ شد کار مردان اقویا معاورت و معرکہ کبری است قل کل یعمل علی شاکلتہ فربکم اعلم بمن ہو اہدی سبیلاً بعد از مضی مدت رخصت چون متوجہ عسکر شد فرزندی محمد سعید را بضرورت در خانہ گذاشتہ آمد و چون فیوض و برکات و علوم و معارف را کہ بعد از مفارقت فرزندی بظہور آمدہ بود ملاحظہ نمود از مفارقت او پشیمان شد و فرصت را غنیمت شمردہ طلبیدہ خرد زیرہ ہمہ آمدہ اند بامید آنکہ ازین برکات در روزہا ملتمساینند عجائب معاملہ است گوئیا در جرگۂ ملامتیہ ایم و در زمرۂ قلندریہ با وجود آنکہ از غرقین جدا ایم و کار و بار علیحدہ داریم شمۂ از علوم جدیدہ بشنوید عنوان مکتوبست قال اللہ تبارک و تعالیٰ ہل اتی علی الانسان حین من الدہر لم یکن شیئاً مذکوراً لا عینا ولا اثرا و لا شہوداً و لا وجوداً اسے آخرہ و شماد مکتوب دیدہ باید کہ من زوال وجودی را از قبیل الحاد و زندقہ شمردہ ام و اینجا باین عبارت نوشتہ ام و علاج آن کرم اللہ سبحانہ نمودم ع قیاس کن زگلستان من بہار مرا + اینہمہ دل از برکات این واقعات است لولاہا لما وجدت تلک ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شئی قدیر مولانا محمد مراد چون بتردد آن حدود بودہ دو کلمہ نوشتہ آمد

عقل دور اندیش را کار باید فرمود و در رنگ طفلان بجوز و مویزے عوض نباید کرد همین خدمت
کو در پیش دارید اگر آنرا باتیان شریعت مصطفی علی مصدرها الصلوة والسلام والتحیة
جمع سازند کار انبیا کرده باشند علیهم الصلوات والتسلیمات و دین متین را معمور ساخته
و معمور گردانیده ما فقیران اگر سالها جان بکنیم درین عمل بگرد شما شاهبازان نرسیم سے
گوئے توفیق و سعادت درمیان افگنده اند + کس بمیدان در نمی آید سواران را چه شد +
اللهم وفقنا لما تحب وترضی بقیة المرام رافعان رقیمه دعا فضائل مآبین خواجه محمد سعید
و خواجه محمد اشرف از یاران مخصوص اند هر قدر که رعایت احوال ایشان خواهند فرمود
موجب امتنان فقیر است امرکم اعلی و شانکم ارفع مکتوب پنجاه و پنجم به ممریز خان
افغان در نکوهش رجوع از فقر بغنا الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی اخوی
میان ممریز خان از تنگناهای فقر گریخته التجا باغنیا آوردند و بتلذذات و تنعمات
آن درساختند انا لله وانا الیه راجعون نیک نفهمیده اند اگر بسیار ترقی در دنیا
در صحبت اغنیا می کنند هزاری میگردند و مانسنگه پنجهزاری یا هفت هزاری
بود از و بالا نمیگذرند اگر فرضاً بمنصب مانسنگے برسید فکر کنید چه کرده باشید و کدام بزرگی
حاصل نموده لقمهٔ نانے در فقر هم میرسید الحال نان چرب تر از ان میخورید با آنهم
میگذشت و با این هم خواهد گذشت اما تصور کنید که کدام امر از دست شما میرفت
و تا هستید میرود مفلس تر میگردید الراضی بالضرر لا یستحق الشفقة یعنی کسیکه بضرر خود
راضی است مستحق شفقت نیست چون مبتلا شده اید سعی کنید که طریق استقامت
و التزام شریعت از دست شما نرود و در شغل باطن هم فتور نیفتد هر چند آنرا با دنیا جمع ساختن
مشکل است که جمع ضدین است اینقدر هست که درین وضع که اختیار کرده اند و آن
خدمت و تردد دارند اگر تصحیح نیت کرده شود داخل عزلت است و عمل نیک است اما تصحیح
نیت مشکل است امروز این خدمت است کنی البته نیک فردا شاید خدمتی فرمایند که عین وبال
باشد و بالجمله کار مشکل است هشیار باشند خبر شرط است والسلام مکتوب پنجاه و ششم بجناب
پیرزاده حضرت ایشان خواجه محمد عبد الله و بخواجه جمال الدین حسین ولد خواجه حسام الدین احمد

وارد است جاہلے بود کہ انکار فنای اینہا نماید ایمانے بقرآن نداشتہ باشد و بموہومات فلسفی مفتون بود بالجملہ اثبات عدم لاحق در ممکنات در رنگ اثبات عدم سابق آنہا از ضروریات دین است و ایمان بآن لازم و آنچہ بعضے از علما گفتہ کہ ہفت چیز راکہ عرش و کرسی و لوح و قلم و بہشت و دوزخ و روح باشند فنا نخواہند شد و باقے خواہند ماند بآن معنے ست کہ اینہا قبول فنائی کنند و قابلیت زوال ندارند حاشا و کلا بلکہ قادر مختار جل شانہ ہر را خواہد بعد از وجود فانی سازد و ہر کرا خواہد باقی دارد و از جہت حکم و مصالح یفعل اللہ ما یشاء و یحکم ما یرید از ین بیان لائح گشت کہ عالم بجمیع اجزاے خود مستند بواجب است تعالیٰ و در وجود و بقا یا و سبحانہ محتاج چہ بقا عبارت از استقرار نفس ہمان وجود است در زمان ثانی و ثالث الا ما شاء اللہ تعالیٰ امر زائد نیست بر آن وجود کہ مسمے ببقا باشد پس نفس وجود و استقرار وجود ہر دو بارادۂ او تعالیٰ مفوض باشند عقل فعال چہ بود کہ سر انجام اشیا نماید و حوادث باو مستند باشند در نفس وجود و ثبوت او ہزاران سخن است چہ تحقق و حصول او مبنی بر مقدمات ز راندودۂ فلسفیہ است کہ باصول فقہ جمیع اسلامیہ ناتمام و نافرجام اند ابلہے بود کہ اشیا را از قادر مختار جل شانہ باز داشتہ با چنین امر موہوم مستند سازد بلکہ اشیا را ہزاران ننگ و عار ست کہ بنحوت فلسفی مستند باشند بلکہ اشیاء بعدم خود راضے و خورسند باشند ہرگز میل وجود ننمایند از آنکہ استناد وجود شان بمجہول سفلی نمودہ آید و از سعادت انتساب بقدر قادر مختار جل سلطانہ ممتنع گردند کبرت کلمۃ تخرج من افواہہم ان یقولون الا کذبا

مکتوب پنجاہ و ششم بخواجہ صلاح الدین احراری در آنکہ خلق و نمو و وجود ممکنات در مرتبۂ وہم است کہ اتفاق یافتہ است کان اللہ ولم یکن معہ شیٔ و چون خواست کہ کمالات مکنونہ خود را ظاہر سازد ہر اسمے از اسمای آلہی جل سلطانہ طلب مظہری از مظاہر فرمود تا کمالات خود را دران مظہر جلوہ فرماید و مظہریت وجود و توابع وجود را غیر از عدم قابل نیست چہ مظہر و مرآت شئی مباین و مقابل شئی ست و مباین و مقابل وجود عدم است فقط پس حضرت حق سبحانہ تعالیٰ بکمال قدرت خویش در عالم عدم ہر اسمے را از اسما مظہرے از مظاہر تعین فرمود آنرا در مرتبۂ حس و وہم ہر گاہ کہ خواست و ہر طور کہ خواست خلق فرمود خلق الاشیاء متی شاء

العاقبة بالخیر مکتوب پنجاه و هفتم بمولانا حمید احمدی در بیان حدوث عالم و رد عقل فعال
الحمد لله رب العالمین والسلام علی سید المرسلین الله تعالی بذات اقدس خود موجود است و هستی او سبحانه بخودی خود است او تعالی چنانچه هست همیشه بوده است و همیشه خواهد بود عدم سابق و عدم لاحق را بجناب قدس او سبحانه راه نیست چه وجود و وجوب کمینه خادم آن درگاه مقدس است و سلب عدم کمینه کناس آن بارگاه محترم و ماسوای او تعالی که مسمی بعالم است چه از عناصر و چه از افلاک و چه از عقول و چه از نفوس و چه از بسائط و چه از مرکبات همه بایجاد او جل سلطانه موجود گشته است و از عدم بوجود آمده قدم ذاتی و زمانی بجناب قدس او ثابت است و بس و حدوث ذاتی و زمانی غیر او را سبحانه کائن چنانچه زمین را در دو روز خلق فرموده است سموات و کواکب را بعد از خلق زمین در دو روز از عدم بوجود آورده است کریمه خلق الارض فی یومین کریمه فقضهن سبع سموات فی یومین مصداق این سخن است سفیهی باشد بلکه منکر نص قرآنی بود که بقدم بعض ماسوای لب کشاید و بقدم افلاک و کواکب حکم کند و بسائط عناصر را قدیم داند و عقول و نفوس را ازلی و قدیم تصور نماید اجماع اهل ملت بر حدوث ماسوای حق جل و علا منعقد گشته است و باتفاق حکم بوجود ماسوای بعد از عدم سابق نموده اند چنانچه امام حجة الاسلام در رساله المنقذ عن الضلال تصریح باین معنی نموده است و جماعت که بقدم بعضی از اجزای عالم قائل گشته اند از این راه تکفیر آنها فرموده رحمه الله تعالی عنه پس حکم بقدم شئ از اشیاء ممکن خروج از ملت است و دخول در فلسفه و چنانچه ماسوای حق را جل سلطانه عدم سابق کائن است عدم لاحق نیز دامنگیر اوست کواکب از سموات فرو خواهند ریخت و آسمانها پاره پاره خواهند گشت و زمین و جبال نیز ریزه ریزه خواهند شد و بعدم خواهند پیوست چنانچه نص قرآنی بدان ناطق است و اجماع جمیع فرق اسلامیه بران منعقد حضرت سبحانه تعالی در کلام مجید فرموده است فاذا نفخ فی الصور نفخة واحدة و حملت الارض و الجبال فدکتا دکة واحدة فیومئذ وقعت الواقعة و انشقت السماء فهی یومئذ واهیة و فرموده اذا الشمس کورت و اذا النجوم انکدرت و اذا الجبال سیرت و فرموده اذا السماء انفطرت و اذا الکواکب انتثرت و فرموده اذا السماء انشقت و و فرموده کل شئ هالک الا وجهه له الحکم و الیه ترجعون و امثال اینها در قرآن مجید آیتهای بسیار

که صور علمیه متکثره که حقائق ممکنات اند و تعبیر از آنها باعیان ثابته کرده است و در مرآت ظاهر وجود تعالی که جزاو در خارج موجودی نیست منعکس گشته در خارج نمودی پیدا کرده اند مینمایند و در خارج اند و فی الحقیقه غیر از یکتا تعالے در خارج موجودی نیست میفرماید که هر یک از صور علمیه را در وقتی از اوقات بظاهر وجود که کالمرآت است مر آن صور را نسبت مجهول الکیفیه پیدا میشود که سبب نمایندگی آنها در خارج میگردد که این نسبت مجهول الکیفیه معلوم احدی نیست حتی که انبیا را نیز ازین سر اطلاع نداده اند علیهم الصلوات والتسلیمات و اظهار این صور را در خارج که بعد از حصول آن نسبت مجهول الکیفیه است خلق گفته است و ایجاد اشیا دانسته و باین تحقیق سابق که این فقیر بآن مهتد گشته است اشیا را چنانچه در خارج وجودی نیست نمودی هم ایشان را انجا نه خارج برهمان بیرنگی خود است نه وجودی است غیر را در وی نه نمودی نه شانے اگر نمود است او را در مرتبهٔ وهم است و اگر ثبوت است بصنع خداوندی جل شانه هم در مرتبهٔ وهم است بالجمله نمود و ثبوت او در یکمرتبه است نه آنکه نمود او در جائی است و ثبوت در جاے دیگر مثلاً دائره موهومه که ناشی از نقطهٔ جواله است چنانچه ثبوت آن در مرتبهٔ وهم است نه در خارج و نمود هم دران مرتبه است زیرا که در خارج از وی نشانی نیست تا نمودار گردد غایت ما فی الباب نمود وهمی را نمود خارجے می انگارند در رنگ آنکه صور مثالیه را در عالم مثال در یقظه بحس باطن مے بینند و خیال کنند که آن صور در عالم شهادت و حس ظاهری می بینند و تقسیم اشتباه بسیار واقع میشود که یکمرتبه را بمرتبهٔ دیگر شبهه میابند و حکم یکے بر دیگرے میکنند پس در ما نحن فیه آن دائرهٔ موهومه که در خیال مرتسم گشته است بچشم خیال در مرتبهٔ که مرتسم است می بینند نه اینچنین است زیرا که آنرا در خارج که محل نقطهٔ جواله است نامی و نشانے نیست تا دیده شود و صورت شخص که در آئینه منعکس گشته است هم برین منوال است که صورت را در خارج نه ثبوتست و نه نمود بلکه ثبوت و نمود وے هر دو در مرتبهٔ خیال است والله سبحانه اعلم پس آنرا که شیخ قدس سره خارج دانسته است اشیا را دران بطریق انعکاس نمودی اثبات کرده آن خارج نیست مرتبهٔ وهم است که بصنع خداوندی جلشانه تقرر و ثبات پیدا کرده است و خارج متوهم می شود خارج ورا او ست که از شهود و احساس ما برتر است انچه مشهود و محسوس و معقول و متخیل ماست همه داخل دائرهٔ وهم است موجود خارجی جل سلطانه ماورای افهام ما است هر آئینه اینجا چه گنجایش دارد و کدام صورت بود که دران حضرت سبحانه منعکس گردد و مرایا و صور همه در مراتب ظلال است که بدائرهٔ وهم و حس تعلق دارد

ومعاملہ ابدے بآن مربوط ساخت باید دانست کہ منافی عدم خارجی است نہ ثبوتی کہ
در مرتبہ حس و وہم پیدا کند کہ بآن بوی بوی منافات ندارد در ثبوت عالم از مرتبۂ وہم و
حس است نہ در مرتبۂ خارج تا منافی او بود پس رواست کہ عدم در مرتبۂ حس و وہم ثبوت پیدا کند
و بصنع خداوندی جلّ سلطانہ اتقانے در سوتے آنجا او را حاصل شود در آن مرتبۂ طریق انعکاس
و ظلیت حی و عالم و قادر و مرید و بینا و شنوا و گویا بود و در مرتبۂ خارج ہیچ نامی و نشانی از وی
نباشد و در خارج غیر از ذات و صفات واجبی جلّ سلطانہ ہیچ چیز ثابت و موجود نبود و باین معنے
توان گفت الآن کما کان مثال آن نقطہ جوالہ و دائرۂ موہوم است کہ موجود ہمان نقطہ است
و بس و دائرہ در خارج معدوم است و نامے و نشانی در خارج ندارد مع ذلک آن دائرہ در
مرتبہ حس و وہم ثبوتی پیدا کردہ است و دران مرتبۂ بطریق ظلیت و انارۃ و اشراق او را حاصل
ازین تحقیق استغنای حاصل میگردد و از ان مقدمات مبسوط کہ حضرت شیخ محی الدین و تابعان
او در تکوین عالم فرمودہ اند و بیان تنزلات نمودہ و تعینات علمی و خارجی ساختہ و حقائق
و اعیان ثابتہ را در مرتبہ علم واجب جلّ سلطانہ ثابت کردہ و عکوس آنہارا در خارج کہ ظاہر
وجود است مقرر داشتہ و آثار آنہارا خارجے نامیدہ کما لا یخفی علی المنصف الناظر فی
کلامہم المطلع علی اصطلاحہم و باین تحقیق معلوم گشت کہ ہیچ چیز غیر از حق جلّ و علا در خارج موجود نیست چہ اعیان
و چہ آثار اعیان بلکہ ثبوت اینہا در مرتبۂ حس و وہم است و ہیچ محظور لازم نیست و چہ این
نہ موہومی است کہ باختراع وہم ثبوتی پیدا کردہ است کہ بارتفاع وہم مرتفع گردد بلکہ ثبوت آن
بصنع خداوندی جلّشانہ در مرتبۂ وہم است و ثبات و تقرر و اتقان و استحکام درین مرتبہ
دارد صنع اللّٰہ الذی اتقن کل شئ ازین بیان واضح گشت کہ حقائق ممکنات عدمات
اند کہ در غایۂ علم واجبی تمیز و تعین پیدا کردہ اند و بصنع خداوندے جلّ سلطانہ مرۃ ثانیہ در مرتبہ
حس و وہم ثابت گشتہ بعضے از آنہا مرایاے اسمای الٰہی جلشانہ شدہ و درین مرتبہ بحکم ظلیت
و انعکاس حی و عالم و قادر و مرید و بینا و شنوا و گویا گشتہ و تحقیق شیخ و متابعان او حقائق ممکنات صور علمیہ
اسمای الٰہی است کہ یکی از تنزلات خمسہ حضرت وجود است بالجملہ نزد فہم این فقیر حقائق ممکنات عدمات اند
و نزد حضرت شیخ وجودات تنزلہ و حضرت شیخ نمود از کثرت را در خارج اثبات کردہ است و گفتہ

بعد از ان از وصور و اشکال پیدا آرند و باید دانست کہ مراد از عدم اینجا عدم خارجی است کہ مقابل وجود خارجی است پس منافی اتحاد او کہ در مرتبہ وہم واقع شود نبود و ثبوت وہمی بوی جنگ ندارد با آنکہ گوییم منافی عدم وجود است کہ نقیض اوست و عدم موجود نگردد اما اگر عدم موجود گردد ہیچ محظور لازم نیاید چنانچہ در وجود گفتہ اند کہ از معقولات ثانیہ است کہ در خارج معدوم است ازین تحقیق معلوم گشت کہ حقائق اشیا اعدام اند کہ کمالات مرتبۂ وجود تعالت و تقدست در آنہا منعکس گشتہ است و آنہا باپجاد خداوندی جل سلطانہٗ تحقق و ثبوت وہمی پیدا کردہ اند و در مرتبہ حس و وہم استقرار و استمرار حاصل نمودہ گویا ذوات اشیا آن اعدام اند و انعکاس کمالات در آنہا در رنگ دست و پاے اعدام اند و قوے و جوارح آنہا بعد از تمہید این مقدمات سخنے چند از مقصد اصلی کہ بولایت خاصہ تعلق دارد مذکور میسازد و بگوش ہوش باید شنید بدان ارشدک اللہ تعالی و ہداک سواء الطریق کہ حقیقت انسان و ذات آن عدم است کہ حقیقت نفس ناطقہ است و در ابتدا التعبیر از ان نفس بنفس امارہ مینمایند و ہر فردے از انسان بلفظ انا اشارہ باو میکند پس ذات انسان نفس امارہ باشد و سائر لطائف انسان در رنگ قوی و جوارح باشند مراو را و چون عدم فی ذاتہ شر محض بوی از خیریت ندارد و نفس نیز شر محض بود و بوی از خیریت در وے نباشد از شرارت و جہل اوست کہ کمالات منعکسہ را کہ در وے بطریق ظلیت ظہور نمودہ اند از خود میداند و قیام آنہا را کہ باصل شان ثابت است بنفس خود نسبت میکند و خود را بآن کمالات کامل و خیر میداند و ازین راہ دعوی سری پیدا میکند و بخداے خود جل سلطانہ در کمالات خود را شریک میسازد و حول و قوت از خود تصور مینماید و متصرف خود را سے انکار و میخواہد کہ ہمہ تابع او باشند و خود تابع نبود و خود را از ہمہ دوست تر میدارد و دیگر براے خود دوست میدارد و نہ براے ایشان و ازین تخیلات فاسدہ عداوت ذاتی بمولای خود جل سلطانہ پیدا می کند و باحکام منزلہ او تعالے نمی گرود و متابعت ہوا ہاے نماید و در حدیث قدسی آمدہ است عاد نفسک فانہا انتصبت بمعاداتی و حضرت حق سبحانہ و تعالے از کمال رافت و رحمت خود انبیا را مبعوث ساختہ علیہم الصلوات و التسلیمات کہ رحمت عالم اند تا دعوت بحق فرمایند جل سلطانہ و تخریب کارخانۂ دشمن نمایند و او را بخالق و مولاے او دلالت کنند و ازین جہل و خبث برآرند و بر نقص و شرارت

ربنا آتنا من لدنک رحمة وهیئ لنا من امرنا رشدا **مکتوب پنجاه ونهم** بخواجه شرف الدین حسین
در ارجاع حوادث یومیه بارادهٔ او تعالی وتلذذ بران حق سبحانه تعالی بر جادهٔ شریعت مصطفویه علی
صاحبها الصلوة والسلام والتحیة استقامت بخشیده بکلیت گرفتار جناب قدس خود گرداناد
فرزند عزیز باتمیز حوادث یومیه چون بارادهٔ واجب الوجود جل سلطانه کائن است و بفعل
او تعالی ثابت ارادهٔ خود را تابع ارادهٔ او تعالی ساخته آن حوادث را مرادات خود باید داشت
و بآن ملتذ باید بود واگر بدگیست این نسبت باید پیدا کرد والا پا از بندگی کشید نیست و بمولا خود
جل شانه معارضه نمودن در حدیث قدسی آمده است من لم یرض بقضائی ولم یصبر علی بلائی
فلیطلب ربا سوائی ویخرج من تحت سمائی آرے مردم فقرا ومساکین وجماعهٔ زیر دستان
برعایت وحمایت شما آسوده ومرفه الاحوال بوده اند وچون ایشان هم صاحبے دارند کافی
است نیکنامی شما باقی مانده است حضرت حق سبحانه وتعالی جزاے عاجل وآجل کرامت
فرماید والسلام **مکتوب شصتم** به پیرزادهٔ ایشان خواجه محمد عبد الصمد در بیان عدمیت
ذات انسان و بیان آنکه ذات انسان نفس ناطقه اوست با ذکر فناے نفس وقلب وزوال علم
حصولی هو الحق المبین سبحانه من لا یتغیر بذاته ولا بصفاته ولا فی اسمائه بحدوث الاکوان زیرا که در حدوث اکوان
هر تغیرے وتلوینے که رفته است در مراتب عدم است ودر حضرت وجود تعالی وتقدس هیچ تنزلے
وتبدلے چه در خارج وچه در علم راه نیافته بیانش آنست که حضرت حق سبحانه وتعالی چون خواست
که کمالات ذاتی وصفاتی واسمائی خود را ظاهر سازد ودر مجالی ومرایاے اشیاء جلوه دهد هر کمالی را
در مراتب عدم نقیض آن کمال که مقابل اوست باضافه از سائر اعدام متمیز است از براے مرتبه ۱۰
آن کمال تعین فرمود چه مرآت شئ مقابل شئ است وسبب ظهور آن شئ وبضدها تتبین الاشیاء
همان اعدام را که قابلیت مرآتیت آن کمالات دارند هرگاه خواست در مرتبه حس ووهم ایجاد
فرمود واستقرار واستحکام بخشید وآن همه کمالات را در آنها منعکس ساخت وباین انعکاس
آن اعدام را دران مرتبه حی وعالم وقادر ومرید وسمیع وبصیر ومتکلم گردانید لیکن محسوس گشتنا است
که اول در عدم تصرفی میفرماید بے آنکه در وے چیزے دیگر سازند وآن را بآن تصرف ملائم ونرم
می سازند وبعد ازان آنجا ظهور کمال مینماید در رنگ آنکه اول موم را نرم وملائم سازند

بصرف ذات تعالی و تقدس می افتد و جمیع نسب و اعتبارات ساقط میگردد و دران موطن عروج متعسر میشود و بی علاقه و تعلق برآمدن دشوار مینماید درینوقت گاه باشد که بحکم النظرة الاولی لک نگاه اول که بظاهر جمیله تعلق کند درینمقام مدد نماید و بسرعت بالا برد و از مجاز که قنطره حقیقت گفته اند بحقیقت رساند اما درینوقت محافظت از نظره ثانیه که النظرة الثانیة علیک فرموده اند لازم است که مضر و سم قاتل است امداد و اعانت انجا خود چه متصور بود ما جعل الله لک سبحانه فی الحرام شفاء محسوس گشته است که اگر بطبع خام نظر ثانی واقع شده است خالی افتاده است و در رنگ سائر سنگ و کلوخ یافته و جمعی که نظرهای ثانی و ثالث و رابع را که بمظاهر جمیله تعلق کنند مفید دانسته اند و از اسباب عروج بحقیقت انگاشته از ارباب استدراج اند و حقیقتی که بآن عروج مینمایند از عالم مجاز است کریمه قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم و یحفظوا فروجهم در رد اینجماعه کافیست و گاه بود که درین وقت ظلمات جوار نافع آید و کفر و فسق همسایها امداد کند هر چند این ظلمت بیش بود امداد زیاده نماید نه بانمعنی گفته اند که فیوض وارده بر جماعه که غرق ظلمت غفلت باشند از ناقابلی آن فیوض بآنها نمیرسد بلکه متوجه بشخصی میشود که با حضور در جوار انیان بود و شخص بفیوض دیگران ترقیات مینماید که نه اینچنین است زیرا که بواسطه علو درجه آن عارف توان گفت که آن فیوض دارد بجوالی او نرسد چه جای آنکه امداد عروج او نمایند کارخانه این بزرگواران بلندست مرعلی و فیضی آنجا نافع نیست بلکه اینجا سریست دقیق که بر ارباب آن حال منکشف است اینقدر روا نمینمایند که ظلمت هم از برای کمال ظهور نور در کارست و بضدها تتبین الاشیاء شنیده باشند و چون ارتکاب ظلمت ممنوع است از کمال کرم ظلمت جوار را هم نامعتبر داشته اند و در ظهور نور که نور الا نور است نافع ساخته اگر گویند که طاعات و عبادات را خصوصاً ادای فرائض را دران موطن چرا نفع نبود و چرا امداد عروج نماید گوئیم که چرا نافع نیست مگر چون امداد عروج نمی نمایند لیکن نفع و امداد معتد به که سابقاً متحقق میگشت درینوقت حاصل نیست و در رنگ اصحاب خارجی که بالا مذکور شد و امثال اینها نافع نه والله سبحانه اعلم بحقیقة الحال سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت العلیم الحکیم والسلام علی من اتبع الهدی

مکتوب شصت و دوم بحضرت مخدومزاده خواجه محمد معصوم مدظله العالی در نفی فنای

او اطلاع دہند ہر کہ سعادت ازلی داشت دعوت این بزرگواران اجابت نمود و از جہل خبیث خود باز گشت و منقاد احکام منزلہ شد باید دانست کہ طریق تزکیۂ نفس بر دو نوع است طریقے است کہ بریاضات و مجاہدات تعلق دارد و آن طریق انابت است کہ بمریدان مخصوص است و طریق دیگر طریق جذب و محبت است کہ راہ اجتباست و بمرادان تعلق دارد و شتان ما بین الطریقین طریق اول رفتن است بجانب مطلوب و طریق ثانی بردن است بمقصود و از رفتن تا بردن تفاوت بسیار است و چون بسابقۂ کرم صاحب دولتے را خواہند کہ براہ اجتبا برند او را جذب و محبت بجناب قدس عطاے فرمایند و کشان کشان می برند درین میان سعادتمندی بود کہ او را بحد فنا رسانند و از دید و دانش ماسوے رہانند و از آفاق و انفس بگذرانند نسیان آفاق وابستہ بفنای قلب است و فناے انفس موقوف بر فنای نفس امارہ در اول زوال علم حصولیست و در ثانی زوال علم حضوری و زوال علم حضوری متصور نبود تا زوال نفس حاضر متحقق نشود چہ تا زمانیکہ حاضر برپا است علم حضورے برجاست زیرا کہ علم حضورے عبارت از نفس حاضر است نہ امر زائد بران پس زوال شہودی کہ در فناء انفس است عبارت از زوال وجودی آن بود بخلاف زوال شہودی کہ در فناے قلب اعتبار کردہ میشود کہ مستلزم زوال وجود قلب نیست کہ شہود آنجا زائد بر شاہد حاضر است فناے احدی مستلزم فناے دیگر نیست **تنبیہ** سادہ لوحی خیال نکند کہ زوال نفس حاضر در مقام بقا باشد کہ ارباب توحید وجودی را میسر میشود و ہم حاصل است چہ حاضر دران موطن حق است سبحانہ نہ نفس سالک کہ فنا یافتہ است گوئیم کہ حاضر دران مقام نفس سالک است کہ آنرا بعنوان حقیقت دانستہ است از حضرت حق تعالے و تقدس کہ ازین تعین و ازین حضور منزہ و مبرا است از ان قبیل است کہ گفتہ اند ع بخواب اندر مگر موشی شتر شد اینجا زوال علم بنفس حاضر است کہ از قسم علم حصولی ست نہ زوال نفس حاضر کہ مستلزم زوال علم حضوری گردد و زوال نفس حاضر عبارت از زوال عین و اثر اوست نہ زوال علم بنفس حاضر شتان ما بینہما

مکتوب شصت و یکم بحضرت مخدوم زادہ خواجہ محمد سعید مدظلہ در آنکہ عارف را گاہ رویت بعض مظاہر عروجے مے گردد و غیرہ ذلک و چون معاملہ عارف

قرب و اتصال درمیان واجب تعالی و ممکن از قبیل قرب موجود بموهوم بود و هیچ محظوری ازین قرب و معیت بجناب قدس او تعالی عائد نشود و اشیای خسیسه که در آئینه منعکس شود و آئینه را قرب و احاطه بآنها حاصل گردد هیچ نقصے بآئینه راه نمی یابد هیچ خستے دروی سرایت نمیکند چه درمرتبه که آئینه است این اشیاء خسیسه متوهمه را درانمرتبه نامی و نشانی نیست تا صفات اینها دروی تاثیر نماید غایت ما فی الباب حضرت حق سبحانه و تعالی چون عالم را در مرتبه حس و وهم خلق فرموده است و میخواهد که این مرتبه را اثبات و ثبات بدهد احکام و آثاری که بر موجود مترتب است برین موهوم جاری ساخته است و آثار موجود را بر موهوم مترتب کرده لهذا قرب و احاطه موهومه را در رنگ قرب و احاطه موجوده اثبات فرموده و از احکام صادقه ساخته نمی بینی که رویت صورت جمیله در خارج چنانچه مستلزم التذاذ و گرفتاری است همچنین تا بصورت که در آئینه منعکس شود و ثبوت وهمی انجا پیدا کند نیز موجب التذاذ و گرفتاری است بانکه صورت اولی موجود است و ثانیه موهوم و در حصول اثر هر دو شرکت دارند و چون بکرم خداوندی جل سلطانه موهوم را با موجود در ترتب احکام شرکتے پیدا شده و اثرها در موهوم در رنگ موجود مترتب گشت امید وار است که موهوم تا مراد او را از موجود و پیدا آمد و بشارتها از دولت قرب و اتصال موجود او را حاصل شده ؎

هنیئا لارباب النعیم نعیمهم + وللعاشق المسکین ما یتجرع ذٰلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم باید دانست که قرب و اتصال بغیر این معنے که ذکر یافته بهر معنے که تصور کنند و متعقل سازند بی شائبه تشبیه و تجسیم نخواهد بود مگر آنکه ایمان آرند و اشتغال بکیفیت ننمایند و مفوض بعلم حق دارند جل سلطانه و چون این الفاظ را نوعے از بیان لاحق گشت اگر از متشابهات بر آورده داخل مجمل یا مشکل ساخته شود گنجایش دارد والله سبحانه اعلم بحقیقة الحال

مکتوب شصت و چهارم

بحضرت مخدوم زادهاے کبار جامع الاسرار و العلوم خواجه محمد سعید و خواجه محمد معصوم سلمهما الله تعالے سبحانه وابقاهما در فنای اتم که مربوط بزوال عین و اثر است با تحقیق وجود واجب سبحانه و بیان زوال عدم از ممکن و بقاے ثبوت و عروض آن فنای اتم وقتے متحقق شود که زوال عین و اثر از فالے حاصل گردد و نامی و نشانی از وے نماند **سوال** حقیقت ممکنات چون اعدام باشند که باضافت امتیاز یافته مجالے اسماء صفات واجبی جل سلطانه گشته اند چنانچه در مکاتیب تحقیق این معنی نموده ایم لازم می آید

وجودی از انسان بنا بر عدم تواتی او حقیقت و ذات انسان نفس ناطقه است که مشار الیه انسان است بلفظ انا و حقیقت نفس ناطقه عدم است که بواسطه انعکاس وجود صفات وجودیه خود را موجود هم نموده است و حی و عالم و قادر باستقلال دانسته و این صفات کمال را از حیوٰة و علم و غیرها از خود تصور نموده و بخود قائم انگاشته و باین توهم خود را کامل و خیر یقین کرده شرارت و نقص ذاتی خود را که ناشی از عدم است که شر محض است فراموش ساخته و چون عنایت خداوندی جل سلطانه در حق او در رسد و از جهل مرکب و تصدیق کاذب او را وا رهانند و دانند که این کمالات از جای دیگر است و این صفات کامله نه از وست و نه قائم باو و دانند که حقیقت و ذات او عدم است که شر محض است و نقص خالص و این دید اگر بکرم او تعالی غالب آمد و درست کمالات را بصاحب آنها برد و ادای این امانت بالکل باهل آن نموده خود را عدم محض یافت و بوی از خیریت در خود ندید این زمان نه نامی از وی ماند و نه نشانی نه عینی ماند و نه اثری چه عدم لاشی محض است در مرتبه از مراتب ثبوت ندارد و اگر فرضاً در مرتبه از مراتب او را ثبوت متحقق بود جمیع کمالات از وی مسلوب نشود چه ثبوت عین کمالست بلکه ام کمالات از این تحقیق لازم آمد که این فنا اتم و اکمل است زوال وجودی فانی هیچ در کار نیست چه وجودی او را هرگز نبوده است تا زوال متصور شود عدمی بود که بتوهم وجود خود را بر پا میداشت و چون این توهم زائل گشت و بزوال شهودی متحقق شد عدم صرف ماند که هالک و لاشی است پس از زوال شهودی چاره نبود و زوال وجودی هیچ در کار نباشد و الله سبحانه اعلم بحقیقة الحال

مکتوب شصت و سوم

بمیر منصور در کشف سر احاطه و قرب معیت او تعالی و راجع داشتن این سر عظیم بمجمل و مشکل کتاب کریم و قرب و معیت و احاطه و سریان و وصل و اتصال و توحید و اتحاد و امثال آنها در ان حضرت جل سلطانه از قبیل متشابهات و شطحیات است آن قرب و معیت و آن وصل و اتصال که در فهم ما در آید و تعقل ما شود و جناب قدس خداوندی جل شانه از ان مدرک و معلوم منزه و مبرا است لیکن در آخر کار این قدر معلوم ساخته اند که این قرب و غیره شبیه بآن قرب و اتصال است که در میان آئینه و در میان صورتے که در ان آئینه متوهم است حاصل است که از عالم قرب و اتصال موجود و موهوم است و چون حضرت حق سبحانه و تعالے موجود حقیقے است و عالم در مرتبه حس و وهم مخلوق گشته است ناچار

و تحقق نصیب او نمیباشد که عدم تعین و اثر وی منتفی گشته است لیکن این آن وجود ثبوتیست که ممکن را
در مرتبهٔ وہم و حس ثابت گردانیده است و آثار را بروی مترتب ساخته و مرآت کمالات مرتبہ حضرت وجوب
تعالی و تقدس بعد از زوال عدم گشته در رنگ عدم زائل ذات و حقیقت ممکن شده و این ثبوت
پیش از زوال عدم از صفات عدم بوده است که آنرا در مرتبهٔ حس و وہم ثابت گردانیده و الحال
ہمان ثبوت بعد از زوال عدم نائب مناب او گشته ذات ممکن آمده و صفات را بخود منتسب داشته
و کارخانه عدم بوی برپا مانده و این کارخانه که بہ نیابت عدم بوده است تا بکی برپا است که
نقیض آن ثبوت برجا است و امکان را بقاست و چون معامله از نقیض ثبوت بالا رود وجود را
تقابل نماند بلکہ عدم را مجال تقابل او نبود و امکان را اصلا گنجایش نباشد درینوقت کاروبار دیگر
است و ساز و غمگسار دیگر سر او ادنی اینجا باید جست تا ہر جا که ثبوت امکان و مجال عدم است اگرچہ
بنقاضت باشد داخل قاب قوسین است و چون امکان و عدم بکلیت رخت خود بربستند و کوس رحلت
زدند کمالات او ادنی در پیش است نه بآن معنی که درینوقت ممکن ذات واجب گردد تعالی بلکه قیام
او بذات بحت تعالی ثابت میگردد و قیام که بظلی از ظلال ذات بوده تعالے زائل میشود ع
کسے کو در خدا گم شد خدا نیست ٭ قیام این عارف بذات واجب الوجود تعالے در رنگ قیام صفات
اوست تعالی بذات او سبحانه بلکه قیام او بمرتبه است که آنجا از صفات ہیچ ملحوظ نیست ہرچند صفات را از
ذات تعالی انفکاکی نیست لیکن قیام صفات ازلی و ابدی است و قدم دارد و قیام او ازلی نیست
و بداغ حدوث متسم اما صفات را نقائص نیست که اعدام باشند مثلا عدم علم و عدم قدرت و معامله
این عارف از نقاضت اعدام بالا رفته است چنانچه تحقیق یافته پوشیده نماند که معامله چون
از نقاضت عدم بالا رود وجوب متحقق گردد و ممکن واجب شود و آن محالست گویم واجب وقتے
گردد که وجود خارجی پیدا کند و ممکن را جز در مرتبهٔ وہم و حس ثبوتی نیست وجوب وجود از کجا متصور شود
و درین بیان فرق دیگر در میان قیام صفات و قیام عارف پیدا شد که قیام صفات باعتبار وجود خارجی
است و قیام عارف باعتبار وجود وہمی اگر ثبات و تقرر دارد و مبدا انا است باید دانست که
بقاے انا از عارف تا بقای عدم است که حقیقت اوست و چون عدم زائل گشت انا را مورد ی
نماند که بران اطلاق نموده آید معاملات ثبوت بعد از زوال عدم اگرچه طویل الذیل است و ثبوت ہرچہ

که بر تقدیر زوال حصول این فنا نامی و نشانی از عدم که حقیقت اوست در ممکن باقی نماند و جز وجود صرف در وے ہیچ نبود زیرا که یکے از دو نقیض مستلزم حصول نقیض دیگر است تا ارتفاع نقیض لازم نیاید و وجود نزد صوفیه عین واجب است تعالی یا از اخص صفات اوست سبحانه و بر ہر تقدیر قلب حقیقت لازم است و آن مستلزم اتحاد و زندقه است **جواب** نقیض عدم نه آن وجود ست که عین واجب است تعالی یا از اخص صفات ذاتیه سبحانه بلکه نقیض عدم ظلی است از ظلال آن وجود و عکسی ست از عکوس آن بالجمله ہر وجودیکه عدم در طرف او افتد از مظان امکانست و احتیاج بر رفع عدم که نقیض اوست وارد و صفات واجبی جل شانه اگرچه از دائره امکان خارجند اما چون احتیاج بذات واجبی دارند تعالی و اعدام متقابله ہر کدام را ثابت است از شوب امکان بیرون نیستند و ہمیشه احتیاج بذات تعالی دامنگیر شان ست اگرچه قدیم اند از ذات واجب تعالی منفک نه نفس احتیاج دلیل امکان است اگر احتیاج بغیر ست نقص کامل دارد و در داخل دائره امکان ست و اگر احتیاج بغیر منفک نیست بوی از امکان دارد اگرچه داخل دائره امکان نبود چنانچه صفات واجبی تعالی که کمال اینها دون کمال ذات ست تعالی و تقدس پس وجوب مطلق مر ذات را تعالی و تقدس متحقق شود که از مظنه نقص و شائبه قصور منزه و مبرا است و صفات واجبی تعالی ہرچند قدم در دائره وجوب دارند اما چون محتاج بذات اند وجوب شان دون وجوب ذات است تعالی چنانچه وجود شان دون وجود ذات است تعالی چه وجود شان را از عدم نقاضت دارد که عدم علم و عدم قدرت باشد مثلا وجود ذات را تعالے و لیس ہیچ عدمے مقابل نیست و ہیچ نقیضے متصور نه اگر وجود واجب را تعالی عدمی از اعدام نقیض باشد محتاج بود بر رفع آن نقیض و احتیاج از سمات نقص است که مناسب حال امکان ست تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا پوشیده نماند که در صفات واجبی جل سلطانه از اطلاق لفظ امکان تحاشی باید نمود که موہم حدوث است و صفات الله قدیم اند ہرچند صفات واجبی واجب اند ذاتہا نیستند اما نظر بذات واجب جل شانه واجب اند که از ذات منفک نیستند و حاصل این معنی ہرچند منجر بامکانست اما از توہم حدوث خالیست و عدم حصول نقیض که عدم باشد مر وجود واجب را تعالی کشفی است و شہودی اگرچه بطور استدلال نموده آید در رنگ آنکه بر بدیہی منبی بصورت استدلال آرند بر سر اصل سخن آییم و در جواب سوال گوییم که بعد از زوال عدم از ممکن بر تقدیر فنا غیر از وجود چیزی دیگر در وے نمی ماند و بجز ثبوت

که مستلزم نقص و قصور است آورده میشود آن الفاظ را از ظاهر مصروف باید داشت و جناب قدس خداوندی را جل سلطانه از جمیع صفات نقص و سمات قصور منزه و مبرا باید دانست و اطلاق بعضے الفاظ که در شرع بآنحضرت جلشانه وارد نشده است بتقلید مشائخ عظام بطریق تجوز نموده می آید مثل مرآتیت وغیرها از ان ترسان و لرزان است ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطانا اگر گویند از لفظ تجلی و ظهور ظلی و امثال آنها که در عبارت تو واقع میشود لازم می آید تنزل وجود در مراتب ظهورات چنانچه مشائخ دیگر گفته اند و حال آنکه تو انکار تنزل وجود مے نمائی وجه آن چیست گوئیم که تنزل بر تقدیری لازم مے آید که مظهر را عین ظاهر میگوییم چنانچه دیگران گفته اند اما اگر عین نگوییم تنزل چرا باشد و مختار این فقیر عدم عینیة ظاهر است با مظهر والله سبحانه الموفق

مکتوب شصت و پنجم

بمولانا ظفر احمد رومی بعد از بقاے ذات عارف را هر صفتے از صفات و هر لطیفه از لطائف بکلیت ذات بر آید عارف کامل تام المعرفة را بعد از بقاے ذات چون صفات و اخلاق کامله عنایت فرمایند هر صفتے از ان صفات متصف بعنوان کلیت ذات او خواهد بر آمد نه آنکه بعضے از ذات متصف بصفتے باشد و بعضے دیگر متصف بصفت دیگر مثلاً ذات او تمامه علم خواهد بود و تمامه بصر و تمامه سمع خواهد بود چنانچه محققان صوفیه در صفات واجبی جلشانه گفته اند که ذات الله تعالے کله علم و کله قدرة و کله سمع و کله بصر مثلاً ازینجا است که مومنان حق سبحانه را در بهشت بے جهت خواهند دید که بکلیت خود بصر خواهند بود و چون تمام بصر باشند جهت را چه گنجایش باشد گفته اند که انچه عوام مومنان را بعد از اللتیا واللتی در آخرت میسر خواهد شد اولیا را که خواص مومنانند در دنیا میسر خواهد بود که نسیه آنها نقد اینها است نسیه آنها را ازینجا قیاس باید کرد

قیاس کن ز گلستان من بهار مرا

ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم و همچنین هر لطیفه از لطائف آن عارف درینوقت برنگ کلیت او مے بر آید تمامه عارف لطیفهٔ روح مے گردد و تمامه لطیفه قلب مے شود و علی هذا القیاس سائر اللطائف الانسانیة من النفس الناطقة والسر الخفی والاخفی و همبرین منوال است هر جزوے از اجزاے او و هر عنصرے از عناصر او که حکم کل پیدا مے کنند مثلاً عارف بتمامی خود را عنصر خاک می یابد و تمامی عنصر آب تصور مے نماید و چون لطیفهٔ قلب که حقیقتا

ذات ممکن گشته اما کلمهٔ انا را آنجا مورد سے نیست گویا وضع لفظ انا از برای حقیقت عدمیه بوده است که از
حقیقت ثبوتیه نفرت داشته بلی عجز و عظم در ممکن عدم است و ممکن از عدم ممکن گشته است و کارخانه ممکن از عدم
بیرون شده احتیاجی که در ممکن است از عدم آمده است و حدوثے که دامنگیر امکان است از عدم پدید آمده گشته
اگر کثرتے در ممکن است هم از راه عدم است و اگر امتیاز است هم از راه وی وجود در حق ممکن مستعار است
و آنهم تخیل و توهم است اگرچه ثبات و استقرار دارد و بداند صفاتے که بذات واجبی جل سلطانه قیام دارند
ذات عز شانه بتمامه برنگ هر یک از ان صفات ظهور میفرماید نه آنکه چیزی از ذات متصف بصفتے
بود و چیزے دیگر متصف بصفت دیگر چه دران حضرت تبعض و تجزی نیست بسیط حقیقی است هر حکمے که
آنجا اثبات نمایند باعتبار کلیت است چنانچه گفته اند ذات الله تعالی کله علم و کله ارادة و کله قدرة و قیاسیکه
عارفانرا بذات واجب جل سلطانه بے ملاحظهٔ اسماء و صفات پیدا میشود نیز ازین قبیل است
که بکلیت برنگ آن می برآید و برعکس مرایاے دیگر تشخص او مرتبهٔ خود را وا مینماید فهم من فهم
ے قیامت میکنی سعدی بدین شیرین سخن گفتن + مسلم نیست طوطی را بدورانت شکرخائی ؛
این طور ظهور که مرآت بکلیت برنگ صورت برآید اگر عارف را بعد از فناے اتم بقای آن ظهور پیدا
شود اکمل تعینات او خواهد بود که وجود موهوب حقانیست که بولادت ثانی او را میسر گشته است
و این تعین با وجود حدوث و امکان چون ناشی از مرتبهٔ جمع است بر تعینات دیگر که نه ازین مرتبه
ناشی اند مزیت و فضل دارد و در رنگ مزیت و تفضلے که حروف و کلمات قرآنی راست بر حروف
و کلمات دیگر هر چند هر دو بحدوث و امکان متسم اند ابلهے بود که بر ظاهر بینی این تعین را با آن تعینات
دیگر برابر بیند و این حروف و کلمات قرآنی را با حروف و کلمات دیگر مساوے داند ازینجا فضل عارف
دریاب و مزیت او بر دیگران مثل مزیت کلام خدا عز و جل بر کلام دیگران قیاس نمائی بیت
هر کس افسانه بخواند افسانه است ؛ و آنکه دیدش نقد خود مردانه است ؛ محجوبان که محمد رسول الله صلی الله
علیه وسلم را بشر گفتند در رنگ سائر بشر تصور نمودند ناچار منکر آمدند و صاحب دولتان
که او را علیه الصلواة والسلام بعنوان رسالت و رحمت عالمیان دانستند و از سائر ناس
ممتاز دیدند بدولت ایمان مشرف گشتند و از اہل نجات آمدند تنبیه در ادای بعضے از مطالب دقیقه
که بذات و صفات واجبی جل شانه تعلق دارد بواسطهٔ تنگے میدان عبارة الفاظ موهمه صفات ممکن

حق می انکارند بعضی ازینها گفته بیت امروز چون جمال تو بی پرده ظاهرست ٭ در حیرتم که وعده فردا برای چیست ٭ تعالی الله عما یقولون علواً کبیرا حق را سبحانه این کوته نظران چه گمان برده اند و حسن و جمال او را چه تصور نموده مگر نشنیده اند که اگر فرضاً تارے موے حور بهشت که از مخلوقات وی است سبحانه در دنیا افتد از اضاءت و اشراق آن موی هرگز در دنیا شب نیفتد و ظلمت نشود و قصه سوختن کوه طور و پاره پاره شدن آن بیک تجلی حق جل و علا و افتادن و بیهوش گشتن کلیم الله علی نبینا و علیه الصلوة و السلام ازان تجلیها با آن منزلت و قرب بنص قرآنی ثابت شده است و اینان باین بیخبری همه وقت بے پرده حق را بینندگان و بوعده رویت اخروی عجب کنندگان لقد استکبروا فی انفسهم و عتوا عتوا کبیرا علمای اهل سنت و جماعت شکر الله تعالی سعیهم جانها کنده اند و براهین نقلی بر مخالفان اثبات رویت اخروی کرده که غیر از اهل سنت از فرق مخالفه هیچکس چه از ملیین و چه غیر از ملیین برویت حق جل و علا قائل نیست بلکه آنرا محال عقلے انکارند و اهل سنت هم آن را بلاکیف گفته اند و مخصوص بآن نشاء داشته و این بوالهوسان درین نشاء فانیه حصول این دولت قاهره را تصور نموده اند و بخواب و خیال خود خورسند گشته ربنا آتنا من لدنک رحمة و هیی لنا من امرنا رشدا و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات اتمها و اکملها

مکتوب شصت و هفتم

بمیر منصور در حقیقت کائنات و فرق میان مکشوف حضرت ایشان و صاحب فتوحات ٭ این عرصه کائنات که معاین و مشاهد و منبسط و مسطح و طویل و عریض متخیل میگردد و نزد حضرت شیخ محی الدین بن العربی و تابعان او حضرت وجود ست که جز او در خارج موجودی نیست و آن وجود ذات حق ست سبحانه که آنرا ظاهر وجود نامند که بواسطه انعکاس و تلبیس صور علمیه متکثر شده که آنرا باطن وجود میگویند و معبر باعیان ثابته اند آن وجود که بر وحدت و بساطت خود است متکثر و منبسط و طویل و عریض در تخیل مے در آید میفرمایند که مشاهد و محسوس همه چه عوام و چه خواص دران صفحه در کسوت کونیه و در صور و اشکال متمایزه حضرت حق است سبحانه که عوام را متوهم بعالم میگردد و عالم اصلا از خانه علم بیرون نیامده ست و بوی از وجود خارجی نیافته عکوس آن صور علمیه است

جامعه است برنگ کل منصبغ میگردد و تعلقی که او را ببضعهٔ قلبیه بود زائل میشود و مضغه ازین زبان خالی میماند و در رنگ جسد بی روح مینماید و چنان متخیل میگردد که درین رفت و آمد گردی ازین راه بوی نرسیده است و او بر صرافت اصلی خود است در رنگ آنکه در دیگ پخته دانه خام بر صرافت اصلی بماند نه حرارتی از آتش در وی اثر کند و نه رطوبتی از آب بوی رسد غایة ما فی الباب بعد از رفع آن تعلق و بعد از خلو منصبغ برنگ سائر اجزا میگردد و در رنگ اجزای دیگر حکم کل پیدا میکند

مکتوب شصت و ششم بمحمد مقیم قصوری در جواب سوال او از معنی المجاز قنطرة الحقیقة

که از خواجه محمد مقیم پرسیده بود که المجاز قنطرة الحقیقة بچه معنی گفته اند بدانند که مجاز ظل حقیقت است که از ظل باصل شاه راه کشاده است مگر باین اعتبار گفته اند من عرف نفسه فقد عرف ربه چه معرفت ظل مستلزم معرفت اصل است زیرا که ظل بر صورت اصل خود کائن است پس سبب انکشاف اصل بود لان صورة الشیء ما ینکشف به ذلک الشیء لیکن بدانند که المجاز قنطرة الحقیقة بر تقدیری است که گرفتاری بمجاز درمیان نیاید و بنظرهٔ ثانیه نکشد نظرهٔ اولی است که قنطرهٔ حقیقت است که مخبر صادق آنرا النظرة الاولی لک فرموده است علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات گویا بلفظ لک اشاره بحصول این دولت کرده و اگر عیاذاً بالله سبحانه گرفتاری بمجاز درمیان آمد بلکه بنظرهٔ ثانیه کشید آن مجاز سد راه وصول حقیقت است قنطره چه بود وجهش است که بپرستش خود میخواهد و دنیوی است که از حقیقت میگرداند لهذا مخبر صادق علیه و علی آله الصلوات والسلام نظرهٔ ثانیه را مضر دانسته النظرة الثانیة علیک فرموده کدام چیز مضرتر از آن بود که از حق باز دارد و بباطل گرفتار سازد و باید دانست که نظرهٔ اولی وقتی نافع است که باختیار نبود و اگر باختیار بوده حکم نظرهٔ ثانیه دارد کریمه قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم در اثبات این مطلب کافیست ابلهان صوفیهٔ خام معنی این عبارت را نفهمیده و غلط گرفتار بها بصورت جمیله پیدا کنند و بعشوه و دلال اینها فریفته گردند بطمع آنکه آنرا وصول بحقیقت سازند و معراج حصول مطلوب نمایند کلا این خود سد راه مطلوب است و حاجب حصول مقصود باطلی است که در نظر شان مزین گشته است و در غرور حقیقت افتاده بعضی از ینها حسن و جمال این صورت حسن حق دانسته جل شانه گرفتاری باینها عین گرفتاری بحق می دانند و مشاهده آنها را مشاهد

بالحق والسلام **مکتوب شصت و هشتم** بفقیر محمد هاشم کشمی در تحقیق مرتبهٔ وهم که عالم در آن مرتبه نمود
وجود دارد و مناسب ذلک عالم را که موهوم میگوییم نه بآن معنی است که عالم منحوت و مجعول وهم است چگونه منحوت
وهم بود که وهم نیز از جملهٔ عالم است بلکه بآن معنی است که عالم را حضرت حق سبحانه در مرتبهٔ وهم خلق فرموده است
و هر چند وهم در آنوقت بوجود نیامده بود اما در علم احد سبحانه بوده و مرتبهٔ وهم عبارت از نمودی بود است
که در رنگ دائره که از نقطهٔ جواله در وهم ناشی گشته است که نمودی دارد بی بود و حکیم مطلق جل سلطانه
عالم را در همین مرتبه خلق فرموده و نمود محض را ثبوت و ثبات بخشید و از غلط بصحت آورد و از کذب
بصدق کشید و نفس الامری ساخت فاولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات مرتبهٔ موهوم عجب مرتبه
است که آنرا با موجود هیچ مزاحمتی نیست و هیچ تمانع نه و هیچ جهتی از جهات با وی اثبات نمی نماید
و هیچ حدی و نهایتی او را پیدا نمیکند دائرهٔ موهومه را با نقطهٔ جواله موجوده هیچ جنگی نیست و هیچ جهتی
از جهات این را با او ثابت نه و هیچ نهایتی این نقطه را بحدوث این دائره پیدا نتوان گفت
که نقطه در عین دائره است یا در شمال قدام است یا خلف فوق است یا تحت ثبوت این جهات
مر آن دائره را نسبت بآن اشیا است که در مرتبهٔ او ثبوت دارند اما چیزی که در مرتبهٔ دیگر کائن
است دائره با وی از جهات هیچ ثابت نه و نیز این نقطه را بحدوث این دائره هیچ حدی و نهایتی
پیدا نشده است و بر صرافت حالت سابق خود است و لله المثل الاعلی از این بیان و از این تمثیل
حال عالم با صانع عالم جل شانه دریاب که او را سبحانه بایجاد این عالم حدی و نهایتی حاصل
نشده است و جهتی از جهات کائن نگشته این نسبت آنجا چگونه متصور گردد که در آن مرتبهٔ علیا از اتیان
نامی و نشانی نیست تا تصور نسب نموده آید بیدولتان چند از کوته نظری حصول این نسب
و ثبوت این جهات را در حق صانع عالم جل شانه نسبت بعالم تصور نموده نفی رویت واجب تعالی نموده اند
و آنرا محال انگاشته و جهل مرکب و تصدیق کاذب خود را بر کتاب و سنت تقدیم داده گمان برده اند
که اگر حق جل و علا مرئی شود البته در جهتی از جهات خواهد بود از رائی و آن مستلزم حد و نهایت
است از تحقیق سابق معلوم گشت که حق را سبحانه با عالم از این نسبت هیچ ثابت نیست رویت
اثبات کنند یا نه رویت موجود بود و جهت نبود چنانچه تحقیق این معنی خواهد نمود دیگر ندانسته اند
که این محظور در وقت وجود عالم نیز کائن است زیرا که در آنوقت صانع تعالی از عالم در جهتی

که در مرآت حضرت وجود ظاهر گشته نمودی در خارج پیدا کرده عوام را در توهم وجود خارجی خود انداخته
مولوی جامی علیه الرحمة سے مجموعۂ کون را بقانون سبق ٭ کردیم تصفح ورقاً بعد ورق ٭ حقا که
ندیدیم و نخواندیم در و ٭ جز ذات حق و شئون ذاتیه حق ٭ وانچه مکشوف و معتقد این فقیر است
آنست که این عرصه عرصۂ وهم است و این صور و اشکال که دران عرصه است صور و اشکال ممکنات
است که بصنع خداوندی جل سلطانه در مرتبه حس و وهم ثبوتی پیدا کرده است و اتقان یافته
و هرچه مشهود و محسوس است درین صفحه از جنس ممکنات است هرچند بعضے از سالکان را آن مشهود
متوهم بواجب گردد و بعنوان حقیقت ظاهر گردد اما فی الحقیقت از افراد عالم است و او تعالی وراء
الوراء است و از دید و دانش ما جدا است و از کشف و شهود ما مبرا است سے خلق را وجه کی نماید او
در کدام آئینه در آید او ٭ غایت ما فی الباب این عرصۂ متوهمه ظل آن عرصۂ خارجیه است که شایان
مرتبۂ حضرت وجوب است تعالی و تقدس چنانچه وجود این مرتبه ظل وجود آن مرتبه است و این مرتبه
وهم را اگر باعتبار آنکه ظل مرتبۂ خارج است خارج گویند گنجایش دارد چنانچه باعتبار وجود ظلی او را
موجود نیز گویند و این عرصۂ وهم در رنگ عرصۂ خارجی نفس الامری است و احکام صادقه وارد
و معاملۂ ابدی بآن مربوط است چنانچه مخبر صادق ازان خبر داده است علیه و علی آله الصلوٰة والسلام
ملاحظه باید نمود که ازین دو مکشوف کدام یکے بتنزیه و تقدیس خداوندے جل سلطانه اقرب
و الیق است و بجناب قدس او تعالی اولی و انسب و ازین دو کدام مناسبت بدایت و توسط
حال دارد و کدام مناسب حال انتها است سالها این فقیر معتقد مکشوف اول بوده است و احوال
عجیبه و مشاهدات غریبه دران موطن گذرانیده و حظهای وافر در آن مقام حاصل کرده آخر الامر بمحض
فضل خداوندی جل شانه معلوم گشته که هرچه دیده شد و دانسته شد همه غیر حق است سبحانه که نفی آن لازم است
و بعد اللتیا والتی بکرم خداوندی جل شانه معامله از نفی باثبات آمد و باطلے که محو در اثبات حق وا نموده بود و از دید
و دانش فرو ریخت و گرفتاری بغیب الغیب حاصل گشت و موهوم از موجود جدا شد و قدیم از
حادث متمیز آمد حاصل مکشوف ثانی است للمؤلف رباعی در عرصۂ کائنات با وقت فهم
بسیار گذشتیم بسرعت چون سهم ٭ گشتیم همه چشم ندیدیم در و ٭ جز ظل صفات آمده ثابت در وهم

الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا

ما صحبت است و اصحاب کرام بدولت صحبت خیر البشر علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات از اولیای امت
افضل اند که هیچ ولی بمرتبهٔ صحابی نرسد اگرچه اویس قرنی باشد المسئول من الاخوان الدعا بالسلامة
للایمان ربنا آتنا من لدنک رحمة و هیئ لنا من امرنا رشدا رحم علی ورق خود گردانیده است و
باصلاح آمده است حضرت حق سبحانه استقامت دهاد والسلام **مکتوب هفتادم** بمولانا اسحاق
ولد قاضی موسیٰ در تحریض بر صحبت ارباب جمعیت الحمد للہ و سلام علی عباده الذین اصطفیٰ مکتوب
شریف که بمصحوب رحم علی درویش مرسل داشته بودند رسید چون مبنی از ذوق و شوق بوده
مسرت بخشید و در کاغذ علیحده واقعه که روداده بود نوشته بودند از مطالعهٔ آن فرحت بر فرحت
انجامید این قسم واقعات مبشر است سعی باید نمود که از قوت بفعل آید و از گوش بآغوش
رسد امروز که تدارک تقصیر ممکن است فرصت را غنیمت باید شمرد و بتسویف و تاخیر نباید
انداخت حضرت خواجهٔ احرار قدس سره فرموده اند که جمعی از درویشان بودیم سخن از ساعت
مرجو که در روز جمعه ودیعت نهاده اند درمیان آمد که اگر میسر شود دران ساعت از حضرت
حق سبحانه وتعالی چه باید طلبید هر کسے چیزے گفته چون نوبت بمن رسید گفتم صحبت ارباب
جمعیت باید طلبید که در ضمن آن جمیع سعادات میسر است بعضے مکاتیب را نقل گرفته بمصحوب
رافع فرستاده است حضرت حق سبحانه وتعالی منتفع گرداناد دیگر اخوی شیخ کریم الدین چندگاه است
که آمده اند شاید که از احوال خود بشما نویسند از دوستان توقع دعا است ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا
انک علی کل شیئ قدیر والسلام علی من اتبع الهدیٰ والتزم متابعة المصطفیٰ علیه و علی آله الصلوات
والتسلیمات **مکتوب هفتاد و یکم** بجناب پیرزادهٔ خواجه محمد عبید اللہ در تمیز میان قائق
موسوم که عالم ست و میان موجود حقیقی که صانع عالم است و مد المثل الاعلیٰ نقطهٔ جوالهٔ که
دائره از وے در وہم ناشی گشته است چنانچه در خارج موجود است در وہم هم موجود لیکن
آنجا بے روپوش نموده دائره است و اینجا باین روپوش و موجود در خارج و در وہم نیست بلکه
که در هر مرتبه وجود علیحده دارد کلا بلکه یک موجود است هم در خارج و هم در وہم که آنجا بی روپوش دائره است
و اینجا باروپوش و این دائره موہومه که در وہم نمودے دارد ے بود که از غلط پیدا گشته است
اگر آثار او در آن مرتبه موجود گردانند اثبات تقرر و بند و نمود یابد و ساذج هر آئینه از

از جهات او خواهد بود و نیز وراء عالم خواهد بود و آن مستلزم حد و نهایت است و اگر در جمیع جهات عالم گویند حد و نهایت را چه خواهند گفت و کدام لازم و رائیت است و نیز فساد جهت بواسطهٔ استلزام نهایت ست و آن خود لازم ست خلاصی ازان مضیق در اختیار قول صوفیه است که عالم را موهوم گویند و از اشکال جهت و نهایت وارهند و در موهوم گفتن هیچ محظور لازم نمی آید که آن در رنگ موهوم موجود احکام صادقه دارد و معاملهٔ ابدی و تنعمات و تعذیبات سرمدی بوی مربوط است آن موهوم دیگر است که سوفسطائی بخیرد بآن قائل است که آن اختراع وهم و تراش خیال است شتان ما بینهما برسر اصل سخن رویم و گوئیم که دائرهٔ موهومه را ناکهشتے از نقطهٔ جواله است باآن نقطه هیچ جهت ثابت نیست و آن نقطه بیرون از جهات اوست که اگر فرضاً آن دائرهٔ بتمامه بصر گردد بهر آئینه آن نقطه را بے جهت خواهد دید که جهت درمیان اینها مفقود است در ما نحن فیه اگر رلے تمام بصر گردد وحق را جل و علا بےجهت ببیند چه محظور لازم آید در بهشت مومنان تمام بصر گشته خواهند دید و هیچ جهت ثابت نخواهد بود اولیاء را که تخلقوا باخلاق الله در دنیا این دولت حاصل میگردد و تمام بصر میگردند هرچند رویت نبود که مخصوص بآخرت است اما حکم رویت دارد اینکه گفته که بحکم تخلق باخلاق الله زیراکه در واجب تعالی فرموده اند که ذات او تعالی کله بصر و کله سمع و کله علم متخلقان را ازین اخلاق البته نصیب است هر صفت ایشان نیز در آن مقام برنگ کلیت ایشان می برآید همه بصر میگردند مثلاً و سائر مومنان را در آخرت این نسبت کرامت فرموده بدولت رویت مشرف خواهند ساخت انشاء الله تعالی هیچ محظوری و اشتباہے برین تقدیر لازم نیست والله سبحانه اعلم بحقیقة الحال

مکتوب شصت و نهم

بقاضی موسیٰ شوحین در ترغیب التزام شریعت و صحبت ارباب جمعیت بعد الحمد و الصلوٰة و تبلیغ الدعوات میرساند که احوال فقراء اینجا و دستوجب حمد است صحیفهٔ شریفه که بمصحوب درویش محمد علی مرسل داشته بودند رسید خوشوقت ساخت سلامت و باستقامت باشند طلب نصائح اندراج یافته بود مخدوما النصیحة هی الدین و متابعة سید المرسلین علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات غایة ما فی الباب متابعت را اقسام است یک قسم آن اتیان احکام شرعیه است و باقی اقسام را فقیر در مکتوبی که به بعضی از محبان نوشته است بتفصیل ذکر نموده است خواهم گفت انشاء الله تعالی که نقل آن را بشما فرستند بالجمله مدار افاده و استفاده این طریقه بر صحبت است بگفتن و نوشتن کفایت نمی شود حضرت خواجهٔ نقشبند فرموده اند قدس سره طریقهٔ

شیخ میفرمایند بعدم التمیز بینہا وحال آنکہ درمیان عبد و رب پنجاہ ہزار سالہ راہ است کہ کریمہ
تعرج الملئکۃ والروح الیہ فی یوم کان مقدارہ خمسین الف سنۃ اشارہ بآن است وشیخ خود نیز
باین دوری راہ معترف است ازینجاست کہ بحیرت قائل گشتہ است سادہ لوحے از دوری این
راہ حق را سبحانہ بعید نہ انکار دوا زخود دور نبیند از و فانہ سبحانہ قریب بل اقرب الی العبد من
نفس العبد بلکہ این بُعد باعتبار درک و معرفت است نہ باعتبار مکان و مسافت نقطہ آخر دائرہ
نزدیکترین نقطہا است بمبدار دائرہ لیکن چون پشت او را بجانب مبدار ساختہ اند و روے
او را بطرف دیگر گردانیدہ ناچار یافت او باوجود قرب از مبدار دور افتادہ است و بعد از طے
جمیع نقط مربوط گشتہ ست اے کمان و تیر ہا پرساختہ ٭ صید نزدیک تو دور انداختہ ٭
ہر کہ دور انداز تر او دور تر ٭ از چنین صید ست او مہجور تر ٭ بلے تا شد تنہای بعد نکشد قدر دولت
قرب نداند ماصنع اللہ سبحانہ فہو خیر والسلام علی من اتبع الہدی

مکتوب ہفتاد و دوم

بجناب خواجہ حسام الدین احمد در آنکہ تلوینات عسکر بار باب جمعیت تمکین ست باجواب
استفساری کہ در باب مولود خواندن نمودہ بود الحمد للہ وسلام علی عبادہ الذین اصطفی صحیفہ شریفہ
ولطائف منیفہ کہ از روے کرم و شفقت نامزد این فقیر ساختہ بودند بمطالعہ آن مشرف گشت
للہ سبحانہ الحمد والمنۃ کہ بصحت و عافیت اند و از تفقد احوال دوستان دور افتادہ فارغ نیستند
احوال و اوضاع فقرای اینجد و مستوجب حمد ست کہ در حین بلا عافیت است و در مظان تفرقہ
جمعیت فرزندان و دوستان کہ ہمراہ اند اوقات شان بجمعیت است و احوال ایشان در ترقی
و تزاید عسکر در حق ایشان خانقاہ مشخص است کہ در عین تلوینات لشکریان تمکین نصیب شان است
و در عین گرفتاریہاے شتی کہ از لوازم این موطن است گرفتار یک مطلب اند نہ کسے را با ایشان
کارے و نہ ایشان را از کسے بارے مع ذلک مسلوب الاعتبار اند و بدولت حبس و قید گرفتار
عجب جسے است کہ رہای را در عوض آن بجوے نخرند و طرفہ قیدے ست کہ اطلاق را از انجا
بہ پشیزے نستانند الحمد للہ سبحانہ والمنۃ علی ذلک وعلی جمیع نعمہ العظام مخدوما مقصود
از فرستادن کتابت بہ قرۃ العینین اظہار حسرت بود بر فوت بعضے نعمتہا کہ در جوار وطن
حصول آن متوقع بود و در لشکر آمدن و صحبت داشتن آنجا مربوط بصلاح ایشان است

غلط حس خواهد برآمد و نفس امر خواهد گشت و احکام صادقه پیدا خواهد کرد پس این دائره در وهم حقیقتے است
و صورتے حقیقتش همان نقطه جواله است که بآن برپا است و صورتش همان دائره است که ثبوت
و ثبات پیدا کرده است این صورت هر چند عین آن حقیقت نیست که صفات و احکام متمائزه
دارد اما از حقیقت دور نیست و جدائی ندارد حقیقت است که باین نمود خود را متخیل گردانیده
است ؎ خوشتر آن باشد که سر دلبران ؛ گفته آید در حدیث دیگران ؛ حضرت شیخ محی الدین
ابن العربی قدس سره درین مقام گوید و ان شئت قلت انه حق من وجه و خلق من وجه
وان شئت قلت بالحیرة لعدم التمیز بینهما لیکن باید دانست که این تمیز در میان حقیقت و صورت
هر چند در وهم ست اما چون صورت در آن مرتبه بایجاد خداوندی جل سلطانه موجود گشته است
و ثبات و تقرر پیدا کرده هر آئینه نفس الامرے شده و تمیز نفس الامرے حاصل ساخته بطریق
ظلیت موجود خارجی گشته چه وجود صورت چنانچه ظل وجود حقیقت است مرتبه نمود بعد از حصول بود
ظل خارج آمده پس تمیز در میان حقیقت و صورت چونکه نفس الامری بلکه خارجی شد حمل یکے
بر دیگرے ممتنع گشت و یکے عین دیگرے نیامد و آنکه عین گفته است زیاده بر تمیز وهمی نفهمیده
و درار امتیاز علے هذه النسبة سبحان الله مرتبهٔ وهم بواسطه ایجاد خداوندے جل شانه که
در آن مرتبه واقع شده است خارج گشته است و نفس الامر آمده و دراز علم و خارج که متعارف
است گشته و چون این مرتبهٔ خارج آمده است ناچار در وے مرتبه وهم را جدا نموده و نقطهٔ
جواله موجود خارجی گشته و دائره که از ان ناشی است موهوم یافته عجب معامله است صورت
که از حقیقت ناشی است و هر چه دارد از حقیقت دارد و هیچ جدائے او را از حقیقت نیست
بزور او را از حقیقت جدا ساخته اند دار توهم و تحقق آورده تمیز وهمی را خارجی گردانیده
کریمه صنع الله الذی اتقن کل شیء ملاحظه باید کرد که لاشئے محض را بقدرت کامله خود شئے
گردانیده است و دانا بینا و قادر و مرید ساخته بزرگے گوید ؎ چونکه او شد گوش و چشم و
دست و پاے ؛ خیره ام در چشم بندی ای خداے ؛ چشم بندی چه گنجایش دارد زیرا که چشم بندے
در جائی ثابت است که غیر واقع را واقع نماید اینجا قدرت خداوندے جلشانه غیر واقع را
واقع گردانیده است و احکام کاذبه را که در آن مرتبه کائن بود صادقه ساخت معا

کہ شیخ انجا کلبہ دارد کہ دران اقامت ورزیدہ است شاید در آخر با خطے ازین مقام فرا گرفتہ باشد بعد مسافت
و درین طور بعدہای بیچون بود اعتبار نتوان گفت تنگی میدان عبارت است یا صورت مثالی آن
بعد بیچون در عالم مثال بعد مسافت مشہود است سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت العلیم الحکیم
والسلام علی من اتبع الہدی فصل بالخیر ازین بیان لازم آمد کہ علم در مرتبہ حیوۃ کہ فوق اوست
ثابت نبود و چہ علم حصولی و چہ حضوری و چون در مرتبہ حیات ثابت نبود در مرتبہ حضرت
ذات عز شانہ چگونہ ثابت باشد کہ فوق الفوق است و چون علم ثابت نباشد نقیض او ثابت
بود تعالی اللہ سبحانہ عن ذلک علوا کبیرا بعضے ازین اشکال مبنی بر معرفت دقیقہ است
کہ کم کسے از اولیاء اللہ بآن لب کشادہ است باید دانست کہ علم واجبی جل شانہ مثلا
آنچہ از صفات ثمانیہ حقیقیہ زائدہ است چنانچہ اہل حق فرمودہ اند از شیون و اعتبارات
ذاتیہ غیر زائدہ است نیز و چون قسم اول از صفات زائدہ است بر ذات تعالی متعلق آن نیز
ماسوای ذاتست سبحانہ عالم باشد ماسوائے با صفات زائدہ واجبی جل سلطانہ چہ آنچہ بداخل ظلیت
قسم گشتہ است اسم زیادتی پیدا کردہ شایان مرتبہ مقدسہ حضرت ذات تعالی و تقدس نبود و
تعلق بآن جناب قدس پیدا نکند حصولی باشد آن علم یا حضوری اگر حضوری است نیز ظلی از ظلال حضرت
ذات تعالی متعلق است اگرچہ اتحادی درمیان علم و عالم و معلوم پیدا کردہ است چہ آن مرتبہ اتحاد
نیز ظلے از ظلال بمرتبہ مقدسہ است نہ عین آن اگرچہ جمعے گمان عینیت آن بردہ اند و قسم دیگر کہ از
شیون ذاتیہ غیر ذاتیہ است متعلق آنحضرت ذاتست و بس تعالی و تقدس و بالاتر است
از آنکہ بما سوای ذات او تعالی و تقدس عز سلطانہ تعلق پیدا کند بالجملہ علمی کہ زائد است
تعلق آن مقصود بماسوائے ذات است تعالی و تقدس و علمی کہ زائد نیست و مجرد اعتبار است تعلق آن
مقصور بر حضرت ذات است تعالی و تقدس و علمے کہ در مرتبہ حضرت ذات تعالی منتفی
است ہمان علم زائدہ است کہ شایان آن مرتبہ مقدسہ نیست کہ ظل آن شایان علم غیر زائدہ
است از انتفائے آن علم ثبوت نقیض آن کہ جہل است لازم نیاید ہرگاہ کہ علم از
صفات کاملہ است آنجا گنجایش ندارد و نقیض این کہ سراسر نقص است چہ
گنجایش دارد کہ دران حضرت بار یابد غایت ما فی الباب این ہر دو نقیض از ان

کہ ایشان اوضاع لشکر و لشکریان را بہتر میدانند و نفع و ضرر اینمو طن را بیشتر میشناسند اندراج یافتہ بود
آنکہ اگر بنویسی کہ از آفات محفوظ خواہند بود و بایند الغیب عند اللہ تعالی؛ فاحمد اللہ سبحانہ کہ از ہمراہان
بکرم اللہ سبحانہ با وجود کثرت اختلاط ارباب تفرقہ ہیچکس را تا این زمان آفت تفرقہ نرسیدہ است
و از مطلب باز نداشتہ دیگر در باب سرود خوانی اندراج یافتہ بود و در نقش قرآن خواندن
بصورت حسن در قصائد نعت و منقبت خواندن چہ مضائقہ است ممنوع تحریف و تغیر حروف
قرآن است والتزام رعایت مقامات نغمہ و تردید صوت بآن طریق الحان بالتصفیق مناسب
آن کہ در شعر نیز غیر مباح ست اگر بر نہجے خوانند کہ تحریفے در کلمات قرآنی واقع نشود و در قصائد
خواندن شرائط مذکورہ تحقق نگردد و آنرا ہم بغرض صحیح تجویز نمایند چہ مانع است مخدوما بخاطر فقیر
میرسد این باب مطلق نکنند بوالہوسان ممنوع نہ میکردند اگر اندک تجویز کردند منجر بہ بسیار
خواہد شد قلیلہ تفضی الی کثیرۃ قول مشہور ست والسلام **مکتوب ہفتاد و سوم**
بحضرت خواجہ مخدومزادہ خواجہ محمد سعید در اسرار صفت حیات کہ فوق علم است و در بیان آنکہ
علم چنانچہ از صفات زائدہ است از شیون غیر زائدہ است نیز وکذا سائر الصفات حضرت شیخ
محی الدین بن العربی قدس سرہ و متابعان او کہ تنزلات خمس نوشتہ اند تعین اول از اجمال حضرت
علم اعتبار نمودہ اند و آن را حقیقت محمدی گفتہ علیہ و علی آلہ الصلوات والتسلیمات و کشف
این تعین را تجلی ذات دانستہ و فوق این تعین لاتعین میدانند کہ مرتبہ ذات بحت است
و احدیت مجردہ از جمیع نسب و اعتبارات پوشیدہ نماند کہ فوق شان العلم شان الحیوۃ است
کہ علم تابع اوست و او ام جمیع صفات ست چہ علم و چہ غیر علم و چہ علم حصولی و چہ علم
حضوری و این شان الحیوۃ شانے است عظیم الشان شیون و صفات دیگر در جنب آن حکم
جداول دارند نسبت بدریاے محیط عجب است کہ شیخ بزرگوار با این ملکت وسیع سیر نفرمودہ
است و از گلشنہاے این گلہاے علوم و معارف نہ چیدہ و ہر چند این شان بحضرت
ذات عز شانہ اقرب ست و جہالت و عدم ادراک انسب اما چون شائبہ تنزل و ظلیت
دارد و از مظان علم و معرفت ست قل او کثر در الوقت کہ این فقیر را بکرم اللہ سبحانہ
سیرے دران شان عظیم الشان افتادہ بود و رنہ آن مقام بمسافت بعیدہ مشہود شدہ بود

بحضرت مخدوم زادهٔ خواجه محمد معصوم در شرح کلام صاحب فصوص در بیان تجلی ذات وتحقیق
ورای خاص حضرت ایشان دران باب وحسب اتفاق این مکتوب شریف باتمام رسید الحمد لله
وسلام علی عباده الذین اصطفی قال الشیخ ابن العربی قدس سره والتجلی من الذات لایکون

الا بصورة المتجلی له فالمتجلی له مارای سوی صورته فی مرآة الحق وما رای الحق ولایمکن
ان یراه والمراد من مرآت الحق هو الشان الذاتی الذی ظله الاسم الزائد الذی هو مبدء
لتعین المتجلی له فان لکل اسم زائد هو مبدء لتعین من تعینات المخلوقات اصلا فی مرتبة
الذاتیة وهو الشان الذی هو مجرد اعتبار فی الذات کما حققت فی غیر موضع ولیس
المراد منه الذات مطلقا فان المطلق لایکون مرآة للمقید ولما کانت المرآت مقیدة مثل
الصورة الکائنة فیها واصلا لاصل تلک الصورة لاجرم تجلی المرآت فی نظر المتجلی له بالصورة
الکائنة فیها من غیر زیادة ولانقصان لان تجلی ذلک الشان وظهوره فی هذه المرتبة التی
وقع التجلی فیها لایکون الا بهذه الصورة التی کان المتجلی له علیها الا ان ظهوره بهذه
الصورة لبناءه وعدم تعلقه بالعالم مشروط بتوسط الاسم الظلی هو مبدء لتعین صورة المتجلی له
وهذه المرآت المقدسة مباینة لسائر المرایا فان ظهور الصورة فی تلک المرایا کائن فی زاویة
من زوایاها ولاتظهر المرایا باعیان الصور الحالة فیها لمباینة بینها بخلاف هذه المرآت المقدسة
فان الصورة غیر حالة فیها ولاحاصلة فی زاویة من زوایاها لعدم الحالیة والمحلیة
فی تلک الحضرة ولو حسا وعدم التبعض والتجزی فی تلک المرتبة المقدسة ولو وهما
بل تظهر هذه المرآت المقدسة بکلیتها بصورة المتجلی له حتی تکون هی مرآة صورة فالمتجلی له
ما رای سوی صورته فی مرآت الحق الذی هو شان الذات الذی ظهر بصورة
المتجلی له وما رای الحق المطلق ولا الشان الخاص علی النهج التنزیهی والنمط التقدیسی
ولایمکن ان یراه هذا مبنی علی رای الشیخ فی نفی امکان الرؤیة التنزیهیة واثبات
الرؤیة فی الظهورات التشبیهیة الجامعة اللطیفة بطریق التمثل والمثال وهو کما
ترى مخالف لما اتفق علیه علماء اهل السنة والجماعة شکر الله تعالى سعیهم
من ان رؤیته تعالى فی الدنیا جائزة غیر واقعة وفی الآخرة بلاکیف واقع لاتکون تمثل

حضرت مسلوب بود و هیچ محظور نبود عارفی گوید عرفت ربی بجمع الاضداد گوئیا بواسطهٔ علو مرتبهٔ آن
مقام اقدس هیچ یکے ازین دو نقیض آنجا نمیرسد هرگاه جمیع نسب و اعتبارات دران حضرت
مسلوب باشند علم و عدم علم که از جملهٔ نسب اند نیز مسلوب باشد آن ممکن است که او را از نسب
و اعتبارات چاره نبود و جمع و رفع نقیض ور وے نباشد خالق نسب و اعتبارات منزه است
از نسب و اعتبارات و قیاس غائب بر شاهد درین موطن ممتنع است با آنکه گوئیم انتفای علم خاص
مستلزم عدم علم مطلق نیست بلکه مستلزم عدم علم خاص است که متضمن شائبهٔ ظلیت است برین
تقدیر هیچ محظور لازم نیاید و ارتفاع نقیضین نشود فافهم باید دانست که علمی که از شیون ذات
تعالی هیچ مناسبتے ندارد بعلمے که از صفات زائده است اگرچه اصل این علم همان علم است چه
صفت زائده ظل شان ذاتی است آنجا همه انکشاف در انکشاف است و حضور است
در عین حضور از علو درجهٔ آن جهل نمیتواند در طرف او افتاد و بنقاضت او بر نمیتواند خاست
بر خلاف صفت علم که جهل آنرا بنقاضت برپاست اگرچه وقوع آن غیر جائز و خطاست و این
احتمال نقیض آنرا باعث انحطاط او گشته است و از تعلق آنجناب قدس باز داشته چه احتمال
نقیض کمال هر کمال که باشد آنرا در آنحضرت گنجایش نیست قدرتیکه در آنمرتبهٔ مقدسه
اثبات نموده اند همان است که عجز در طرف دیگر او نیست بخلاف صفت قدرت که احتمال
نقیض دارد اگرچه واقع نیست علی هذا القیاس جمیع الشیون و الصفات الواجبیة تعالی
و تقدس است و چون شان العلم را بصفت العلم هیچ مناسبت نباشد علم مخلوقات را
بآن شان عظیم الشان چه نسبت بود و کدام مناسبت باشد و تعلق آن بآنمرتبهٔ مقدسه
چگونه متصور بود دیگر آنکه بنده نوازی فرمایند و انکشاف ناقص مخلوق را از نزد انکشاف
خود جلائی دهند و بعد از فنای اتم و بقای اکمل از نزد خود بخشند درینوقت تواند بود که تعلق
بیچون بآنمرتبهٔ مقدسه پیدا کند و جائی برسد که اصل را از آنجا کوتاهی کند و بمرتبهٔ اصل باصل
الاصل هم واصل گردد این خصوصیتے است که به بنی آدم مرحمت شده است و راه ترقی بر ایشان کشاده است
هم از اصل میگذرند و هم از اصل الاصل در جائی میرسند که اصل در رنگ ظل در راه مینماید ذلک
فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم

مکتوب هفتاد و چهارم

وہی ایضاً لا تستلزم تحدید الموجود الخارجی حتی یحکم بالاتحاد و عینیۃ بینہا و بینہ وانما یحدد و
الموجود الخارجی مثلہ بالموجود الخارجی مثلہ واما الموجود العلمی فلا تحدد والموجود الخارجی
ولا یزاحمہ لتباین المرتبتین الا ترے ان تصور شریک الباری تعالی وثبوتہ فی العلم
لیحکم علیہ بالاستحالۃ لا یزاحم الباری تعالے الموجود فے الخارج ولا یحددہ ولا یقیدہ
اصلاحیلی تجلی فے دفعۃ تجلا غیر واقع بان احدہما علین الاخر ہذا ولنرجع الے کلام الشیخ
فے التجلے الذاتی وما یناسبہ فنقول ذکر الشیخ بعد ذکر ہذا التجلے حاصلہ ان ہذا التجلے نہایۃ
التجلیات وغایۃ العروجات وما بعد ہذا الا العدم المحض فلا تطمع ولا تتعب نفسک
بتحصیل العروج فوقہ والوصول وراءہ فلا مقام اعلی من ہذا العروج من التجلی الذاتے

مکتوب ہفتاد و پنجم ازین حقیر محمد ہاشم کشمی در بیان آنکہ تجلے افعال و تجلی صفات
و تجلی ذات سبحانہ آخوی خواجہ محمد ہاشم کشمی بداند کہ تجلے افعال عبارت از ظہور فعل
حق ست سبحانہ بر سالک بر نہجیکہ افعال عباد ظلال آن فعل نماید و این فعل را
اصل آن افعال دریابد و قیام این افعال را بآن فعل واحد شناسد و کمال این
تجلے آنست کہ این ظلال از نظر او تمام مختفی گشتہ باصل خود ملحق گردد و فاعل
این افعال را در رنگ جماد بیحس و حرکت یابد وانچہ ارباب توحید وجود کہ بعینیت اشیاء
قائلند وہمہ اوست میگویند درین موطن گفتہ اند و این افعال متکثرہ عباد را فعل یک
فاعل جل شانہ دانستہ آنجا اخفاے انتساب افعال است کہ بہ فعلہ خود داشتہ و
حدوث انتساب ست آن افعال را بفاعل واحد نہ اختفاے نفس افعال است
والحاق آنہا باصل شتان ما بینہما وان یکاد ان یخفے علے البعض تجلی صفات ذات
وظہور صفات حق است سبحانہ بر سالک بر نہجیکہ صفات عباد را ظلال صفات واجبی جل
جل سلطانہا و قیام آنہا را باصول آنہا دریابد علم ممکن را مثلا ظل علم واجب یابد و قائم
باو داند و ہمچنین قدرت او ظل قدرت او تعالے داند و قیام آن باو تصور نماید
و کمال این تجلے آنست کہ این صفات ظلال تمام از نظر سالک مختفی گشتہ باصول خود
ملحق گردد و خود را کہ موصوف باین صفات بودہ است در رنگ جمادی بے حیات و

ومثال ؎ یراه المومنون بغیر کیف + وادراک وضرب من مثال + لان رؤیة التمثل
رؤیة کیف والیه لیست رؤیة له تعالی بل رؤیة مخلوق اوجده واظهره بطریق التمثل
وهو تعالی وراء التمثل والمثال ووراء التوهم والخیال وکل ذلک مخلوق له تعالی
والعجب من کبراء العرفاء انهم تسلوا بالتشبیه عن التنزیه وبالحادث عن القدیم اذ اکتفوا
بالمثال وعکفوا للتمثال وظنی ان ذلک لمرض حدث لهم من قولهم بالتوحید
والاتحاد واصرارهم علی قصور حکمهم بان العالم هو الحق سبحانه فلاجرم تکون رؤیة ای
فرد من افراد العالم رؤیة له تعالی عندهم للاتحاد وبینهما من ههنا قال بعضهم بالشعر
الفارسی ؎ امروز چون جمال تو بے پرده ظاهر است + در حیرتم که وعدهٔ فردا
برای چیست + الا ان الشیخ اخص من بین تلک الافراد فردا خاصا جامعا حصل
بطریق التمثل وهو لا یجدی نفعا کانه قدس سره بوفور علمه بالکتاب والسنة واقوال
العلماء تنبه علی شناعة القول باطلاق الرؤیة والحکم بان رؤیتهم مطلقا رؤیته
سبحانه مع ذلک لغلبة السکر وفوت حال التوحید تخلص عن مضیق التشبیه مطلقا
وما تفرغ لتحصیل کمالات التنزیه صرفا بل زعم ان المنزه الصرف قاصر وناقص ومحدد له
تعالی کالمشبه ففر عن التنزیه الصرف وجزم بان الکمال فی الجمع بین التشبیه
والتنزیه والحکم بعین احدهما عین الآخر لیرتفع التحدید والتقیید مطلقا ولا یخفی
علیک ان التشبیه معدوم فی الخارج عنده وانما الموجود فی الخارج هو التنزیه
الصرف فلا یکون احدهما محددا ومقیدا للآخر علی قیاس الوجود والعدم
الخارجیین فان العدم غیر محدد للوجود ولا العکس فان الوجود علی اطلاقه
مع العدم اطلاقه مع الوجود غیر مقید احدهما بالآخر ولو کان العدم محددا للوجود
لکان ینبغی ان یحکم بان الکمال فی الجمع بین الوجود والعدم ویکون احدهما
عین الآخر وهو سفسطة ظاهرة فلا یکون القول بالتنزیه الصرف تحدیدا له تعالی
ولا یکون الجمع کمالا بل نقصا والحاقا للناقص بالکامل ومعلوم ان المرکب من الناقص
والکامل ناقص بقی الصور المعلومة المسماة بالاعیان الثابتة عنده ثابتة فی العلم

حصول ظلال در وے باعتبار توہم بود امتیاز او نیز وہمے باشد پس وجود ممکن چنانچہ
باعتبار توہم است عدم او نیز باعتبار توہم باشد بیرون دائرۂ وہم او را قدمگاہ نداده اند چہ
فی الحقیقت وجود بر صرافت اطلاق خود است و عدم بر صرافت اطلاق خود نہ تنزلے
آمده است و نہ این را ترقے کمال اقتدار صانع است تعالے کہ در مرتبۂ وہم ازان و ازین
عالمی را خلق فرموده است و اتقان تمام داده و معاملۂ ابدے و عذاب و ثواب سرمدی
بوی منوط گردانیده وما ذلک علی اللہ بعزیز و آنکہ در بالا گفتہ ایم کہ حصول این دولت فنا
از پرتو تجلی ذات است یعنی حصول نفس تجلے ذات بعد از حصول این دولت فنا است
کہ تا نزہی نیابی فرق در میان پرتو تجلے در رنگ فرق در میان اسفار صبح و طلوع آفتاب
دریاب در وقت اسفار پرتو تجلے آفتاب است و بعد از طلوع نفس تجلے آفتاب و لبا است
کہ بعد از پرتوی اندختن تجلی بعضے را بنفس تجلے مشرف لنسازند و بواسطۂ عروض بعضی عوارض
بآن دولت قصوی نرسانند اسفار را دریابند و بعروض علت سماوے یا ارضی بطلوع آفتاب
مهتدی نشوند و ایضاً در شهود اسفار کمال قوت باصره درکار نیست شهود آفتاب است کہ کمال
قوت باصره میطلبد و حدت نظر میخواهد خفاش مسکین در ادراک اسفار قادر است و در ابصار
آفتاب عاجز دیده و دیگر میباید کہ بآن ابصار آفتاب نماید و لبا باشد کہ استعداد پرتو تجلی ذات بود
و استعداد نفس آن تجلی نبود و خفاش را استعداد پرتو تجلے آفتاب است و استعداد تجلی آفتاب نیست
سخنے میگویم سربستہ شاید نافع آید بعد از انصرام تجلے وصفات و بعد از حصول فناء صفات
و ذات عارف را تجلے رومید ہد کہ گوئیا دہلیز تجلے ذات است و گوئیا برزخ است در میان
تجلی صفات و تجلی ذات صاحب دولتے را کہ ازین تجلی گذرانیده پیش برند از تجلی ذات بقدر استعداد
او را نصیب است و این تجلی برزخی بزعم این فقیر اصل است مر آن تجلی ذاتی را کہ شیخ محی الدین
بن العربی قدس سره پیشتر ازان تجلی باین عبارت فرموده است من الذات لا یکون الا بصورة
المتجلی فالمتجلی لہ ما راے سوے صورتہ فی مرآت الحق و ما راے الحق ولا یمکن ان
یراه و شیخ این تجلے را منتہاے تجلیات گفتہ است و فوق این مقامے نداشتہ و گفتہ
و ما بعد ہذا التجلی الا العدم المحض فلا تطمع ولا تتعب فان الترقی من ہذه الدرجۃ من التجلے

بے علم باید اثرے از وجود و کمالات و توابع وجود در خود نیابد و ذکرے باشد آنجا نہ توجہے نہ حضوری بود نہ شہودی بعد از لحوق باصل اگرچہ توجہ ہست خود بخود متوجہ است واگر حضور است خود بخود حاضر و نصیبے کہ سالک راست ازین مقام حصول حقیقت فناو سعی وانتفاے انتساب کمالات است کہ بزعم خود آن کمالات را بخود منتسب میساخت و اداے امانت است باہل امانت کہ تہمت و کذب آن امانت را از خود می انگاشت و نیز زوال مور و کلمہ انا است بحدیکہ اگر او را ابقاے باعدم مشرف سازند نیز ہرگز انا را موردی نباشد و تعبیر از خود با نا نمیتو اند کرد و ہرچند خود را ہمان اصل خود باید گنجایش اطلاق کلمۂ انا بران اصل میسر نباشد و خود را عین اصل خود نمیتواند گفت کہ خودی از وے برطرف شدہ است و انانیت زائل گشتہ انا الحق گفتن از عدم حصول این نسبت است وسبحانی بر زبان آوردن از نارسیدن باین دولت لیکن این قسم الفاظ کہ از اکابر صادر شدہ حمل بر توسط احوال شان باید نمود و کمال شان وراے آن گفتگو اعتبار باید فرمود این دولت فنا کہ حقیقت نیستی است ہرچند نتیجہ ہاے تجلی صفات است اما حصول آن از پرتو تجلے ذات است وتا ذات متجلے نشود این دولت فنا میسر نباید بلکہ تجلے صفات نیز بانجام نرسد تا نیابی نرہی از تجلی ذات است کہ آن بقیۂ عارف کہ در نظر او در رنگ جمادیت مینمود نیز زائل مے گردد و آن عدمے بودہ است کہ اصل ہر ممکن است کہ بواسطۂ انعکاس صفات کاملہ حضرت واجب تعالیٰ و تقدس در وے امتیازے و تشخصے پیدا گشتہ بود و باین آئینہ داری از اعدام دیگر جدا شدہ و چون این ظلال منعکسہ باصول خود ملحق گشت ما بہ الامتیاز درین اعدام نماند و این عدم خاص نیز بعدم مطلق ملحق شد این زمان از عارف نہ نامے ماند و نہ نشانے و نہ اسمے ماند و نہ رسمی لا تبقی ولا تذر وجود و توابع وجود چنانکہ از وی وداع گرفتہ رفت عدم نیز از وی جدا شدہ باصل خود لاحق شد باید دانست کہ امتیاز این عدم از اعدام دیگر کہ بواسطۂ حصول ظلال صفات در وی حاصل شدہ بود باعتبار توہم بودہ است و فی الحقیقت در وے ہیچ ظلے کائن نبودہ در رنگ مرایاے دیگر کہ حصول صور در انہا باعتبار توہم است وچون

گفته اند تجلی شانی از شیون ذاتست که سریع الاستتار است هرچا تجلی ذات ست وبی ملاحظۂ شیون واعتبارات است دوام آنرا لازم است واستتار آنجا متصور نه تلوینات تجلیات از صفات وشیون نشان میدہد حضرت ذاتست تعالے و تقدس که از تلوینات منزه ومبرات است واستتار را آنجا گنجایش نه ذلک فضل الله یوتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم

مکتوب ہفتاد و ششم

بحضرت مخدوم زاده خواجہ محمد معصوم در علو شان العلم و مرتبۂ مقدسه فوق آن که عبارت بنور صرف است شان العلم ہرچند تابع شان الحیوٰة است اما علم را در مرتبۂ حضرت ذات تعالے و تقدس بعد از سقوط اعتبار صفات و شیون شانیست وگنجائشے که حیات را بسائر صفات و شیون خود چه رسد مرتبہ ہست در موطن تجرد از جمیع نسب که غیر از اطلاق نور بر خود تجویز نمیفرمایند انکار کہ علم را نیز آنجا گنجایش است نہ آن علم که آنرا حصولے یا حضوری گویند که آن با ہر دو قسم خود تابع حیوٰة است آن علم بیچون و بیچگونہ است در رنگ حضرت ذات تعالی و تقدس وہمہ شعور است بیچون بے اعتبار عالم و معلوم و فوق آن مرتبہ ایست که علم را دران موطن در رنگ سائر شیون گنجایش نیست آنجا ہمہ نور است که اصل آن شعور ست بیچون و بیچگونہ ست وچون ظل آنحضرت نور بیچون و بیچگونہ بود از بیچوئے اصل که عین نور است چه گوید و چه تواند گفت وہمہ کمالات چه وجوبے و چه امکانے ظلال نور ند و بنور بر پا اند وجود ہمہ از نور وجود گشته ہست و مبدا آثار شده مرتبۂ اولے چون از مرتبۂ حضرت نور صرف رائحہ انحطاط دارد وجامع شعور و نور ست مخبر صادق علیه وعلی آله الصلوات والسلام آنرا مخلوق گفته است وتعبیر از ان گاہے بعقل فرموده آنجا که گفته اول ما خلق الله العقل وگاہی آنرا بنور یاد فرموده وگفته اول ما خلق الله نوری و ہر دو یکے است ہم نور ست وہم عقل و شعور وچون آن سرور علیه وعلی آله الصلوات والسلام این مرتبہ نور را نسبت بخود داده ست و فرموده نوری توان گفت که این مرتبۂ حقیقت محمدی بود و تعین اول باشد نه آن حقیقت وتعین اول که متعارف گشته است آن تعین اگر ظلے از ظلال این تعین باشد ہم مغتنم است چنانچه مراد ازین عقل آن عقل نیست که فلاسفہ آنرا بطریق ایجاب از واجب تعالی صادر اول گفته اند وآنرا مستند و مصدر کثرت ساخته باید دانست که ہر جا تعین ہست رائحہ امکان دارد وشوبی از

الذاتی عجائب کاروبار است ووصول بمطلوب حقیقی در ماوراء این تجلی است وشیخ از آنجا
می ترساند ویکریمه ویحذرکم الله نفسه تحذیر و تهدید میفرماید ما آوارہ شدگان اگر در وے
طمع نکنیم و در حصول آن تعب نکشیم چه کار کرده باشیم واز جوهر نفیس بخزف ریزه تسلی گشته
غایت ما فی الباب نصیبے از هر مرتبه مناسب آن مرتبه است نصیبے که از بیچون میسر گردد هم بیچون
خواهد بود که چون را به بیچون راه نیست پس معرفتیکه بآن مرتبه تعلق گیرد نه در رنگ معرفتی است
که به چون متعلق شود که آن معرفت را گنجایش نیست از نیجا گفته اند که العلم فے ذات
الله سبحانه جهل ای لیس علما من جنس العلم المتعلق بعلم الممکن فانه من مقولة الکیف
والاکیف و تفکر که در ذات الله تعالے سبحانه منع کرده اند بواسطۀ آنست که او تعالے
ماورای تفکر و تخیل است اورا سبحانه بار توان یافت نه بفکر و خیال ربنا آتنا من لدنک
رحمة وهیئ لنا من امرنا رشدا و شیخ قدس سره بایستے میگفت وما بعد هذا التجلی الا الوجود
الصرف والنور المحض بعد آن تجلی که عدم گفته است باین اعتبار گفته که عالم ظل صفات است
از صفات بالا گذشتن در عدم خود کوشیدن است نه اینچنین است عارفیکه از صفات که
اصل اوست بالا نرود واز شیون و اعتبارات ذاتیه فوق نگذرد چه کار کرده باشد و برای
چه آمده فنای و بقای که او را در هر مرتبه میسر شده است بر رفتن فوق از اصل خود دلیر
ساخته و بقای اصل از اصل گذشته و باصل الاصل رسیده ع تحرق بالنار من لیس اهلها +
ومن هو النار کیف یحترق + وشیخ قدس سره اگر باصل این ظل میرسید از ترقے فوق
نمی ترسید و نمی ترسانید لیکن حسن ظن تقاضاے آن میکند که بفضل خداوندی جل سلطانه
آن بزرگوار از آن مقام ترقے فرموده باشد و حقیقت کار را دریافته حال بزرگ را بنیران
قال او نباید سنجید شاید آنرا در ابتدا و توسط گفته باشد واز انجا بمراحل گذشته من استوی
یوماه فهو مغبون والله سبحانه الموفق از تجلی ذات چه نویسد و چه تواند نوشت که ذوقیست
هر که یافت یافت ومن لم یذق لم یدر ع قلم اینجا رسید و سر بشکست + اینقدر دانسته آید
که تجلی ذات در حق این عارف گرفتارے او بالا ذکر یافته ست دائمی است وانچه دیگران را
کالبرق است واو را بر دوام است بلکه تجلے برقی فی الحقیقت تجلی ذات نیست اگرچه تجلی ذات

ورای طور کشف و شہود است نیز ارباب کشف و شہود در فہم این علوم در رنگ ارباب علم و عقل اند نور فراست
نبوت باید که بدولت متابعت انبیا علیہم الصلوات و التسلیمات بدرک این حقائق ہدایت فرماید و دریافت
این علوم و معارف دلالت کند باید دانست که این نور در رنگ سائر انوار حاشا که شائبہ از امکان
داشتہ ممکن باشد و از جنس جوہر و عرض بود مرتبہ است که غیر از نور بروے ہیچ چیز اطلاق
نمی توان کرد اگرچہ وجوب وجود بود که وجوب دون اوست تنبیہ ازین بیان کسے توہم نکند که خرق
جمیع حجب از ذات تعالی در حق این عارف متحقق گردد چہ اخیر جمیع حجب این نور را گفتہ است
و آن ممتنع است بحدیثے که نقل کردہ اند ان ﷲ سبعین الف حجاب من نور و ظلمۃ لو کشفت
لاحرقت سبحات وجہہ ما انتہی الیہ زیرا که اینجا تحقق و بقا بحجب است که معدات یکدیگر اند نہ خرق حجب
شتان ما بینہما ربنا آتنا من لدنک رحمۃ و ہیئ لنا من امرنا رشدا و السلام علی من اتبع
الہدیٰ **مکتوب ہفتاد و ہفتم** بحضرت مخدوم زادہ خواجہ محمد سعید در اسرار
حقیقت کعبۂ ربانی با دقائق عجز و معرفت و حقیقت صلوات و کلمہ طیبہ نفی و اثبات

الحمد ﷲ الذی ہدانا لہذا و ما کنا لنہتدی لو لا ان ہدانا ﷲ لقد جاءت رسل ربنا بالحق بعد از مرتبۂ
علیا ر نور صرف که آنرا این فقیر حقیقت کعبۂ ربانی یافتہ است و نوشتہ مرتبہ ایست بس عالی که حقیقت
قرآن مجید سبحانی است جل سلطانہ کعبۂ معظمہ بحکم قرآن مجید قبلۂ آفاق گشتہ است و بدولت مسجودیت
ہمہ مشرف شدہ امام قرآن است و ماموم پیش قدم کعبۂ معظمہ این مرتبۂ مقدسہ مبداء و وسعت
بیچون حضرت ذات است تعالی و تقدس و نیز مبدء امتیاز بیچونے و بیچگونگے آن حضرت
آن درجۂ علیا است وسعت دران درجۂ مقدسہ نہ از درازی طول و پہنی عرض است
که آن از سمات نقص و امکان است امرے است که تا بآن متحقق نشود و نہ دریابد
و ہمچنین امتیاز دران مرتبۂ مقدسہ نہ بمزایلہ و مباینہ است که آن مستلزم تبعض و تجزی است
که از لازم جسم و جسمانی است تعالی ﷲ سبحانہ عن ذلک دران موطن فرض شئے غیر شئے
متصور نیست که غیریت مبنی از مغایرت و اثنینیت است بلکہ فرض ہم گنجایش ندارد که از
قبیل فرض محال است من لم یذق لم یدر ع چگویم با تو از مرغے نشانہ * که با عنقا بود
ہم آشیانہ * ز عنقا ہست نامے پیش مردم * ز مرغ من بود آن نام ہم گم * دران موطن

عدم با وی ہمراہ است کہ باعث تعین و تمیز وجود گشتہ است تعالی و بضدہا تتبین الاشیا صفات وجوبی او
جل شانہ کہ تعین و تمیز پیدا کردہ اند با وجود قدم واجب لذواتہا نیستند بلکہ واجب لذات واجب اند تعالی
کہ حاصل آن وجوب بالغیر ست کہ از قسام امکان است ہرچند از اطلاق لفظ امکان در صفات
قدیمہ تحاشی لازم است کہ موہم حدوث است و مناسب آنجا اطلاق وجوب است کہ از ذات واجب
آمدہ است تعالی اما فی الحقیقت امکان را آنجا گنجایش است کہ وجوب شان لذواتہا نیست
واز غیر آمدہ است ہرچند غیر نگویند و غیر مصطلح نخواہند اما اثنینیت مقتضی غیریت است
الاثنان متغایران قضیۂ مقررۂ ارباب معقول ست عجب است کہ شیخ محی الدین بن العربی
دو تعین را وجوبی گفتہ است و سہ تعین را امکانی فی الحقیقت جمیع تعینات داغ ظلیت و رائحہ
امکان دارند ہرچند از ممکن تا ممکن فرق بسیار است یکے قدیم و دیگرے حادث بود اما ہمہ از دائرۂ
امکان خارج نیستند و بوی از عدم دارند مرتبۂ دوم را کہ نور صرف است و بلا تعین متعین آن را
ذات بحت و احدیہ مجردہ در رنگ دیگران خیال نکنی کہ آن نیز حجابی است از حجب نورانیست صرف
کہ ان ﷲ سبعین الف حجاب من نور و ظلمۃ ہرچند تعین نیست اما حجاب مطلوب حقیقی است
اگرچہ آخرین حجب بود و او تعالی وراء الوراء است این نور صرف چون داخل دائرۂ تعین نیست
از ظلمت عدم منزہ و مبرا است و ﷲ المثل الاعلی مثل آن مثل شعشان نور آفتاب است
کہ حاجب قرص او است و از عین قرص مستتر گشتہ حجاب او شدہ است فی الحدیث
حجابہ النور و این مرتبۂ علیا فوق تجلیات ذاتیہ است از تجلیات فعل و صفت چہ گوید
زیرا کہ تجلی بے ثبوت تعین متصور نیست و این مقام فوق جمیع تعینات است اما منشار آن تجلیات
ذاتیہ ہمان نور صرف است و تجلی بتوسط او صورت بند و لولا ما حصل التجلی و حقیقت کعبۂ ربانی
انکارم کہ حضرت آن نور ست کہ مسجود جمیع آمدہ ست و اصل جمیع تعینات شدہ ست ہرگاہ ملاذ و ملجای
تجلیات ذاتیہ این نور بود مسجودیت دیگران چہ ستایش او نماید و چون کمال فضل عنایت خداوندی
جل سلطانہ عارفی را از ہزاران بوصول این دولت مشرف سازد و بفناے و بقا در ہمیں وطن سرفراز فرماید
تواند کہ بقا باین نور یافتہ از فوق الفوق حظ وافر دریابد و بنور از نور گذشتہ باصل نور رسد
ذالک فضل ﷲ یوتیہ من یشاء و ﷲ ذو الفضل العظیم پس معارف چنانچہ وراے طور نظر و فکر است

ونزد فقیر بلکه توان گفت فی الحقیقت این علوم که شیخ گفته است بمراتب پایان تر از ان عجز است بلکه
بآن عجز نسبت ندارد که بطلال والبته است و عجز در انموطن اصل است سبحان الله قائل این قول
حضرت صدیق است رضی الله عنہ چنانچه گفته اند و مصدر ظهور این عجز او رضی الله تعالے عنہ که
راس عرفا و رئیس صدیقان است علم چه بود که از ان عجز سبقت نماید و کدام قادر بود که از ان
عاجز پیشقدم باشد بلے هرگاه بخواجه صدیق علیه وعلی آله الصلوات والسلام چنان گوید اگر به صدیق
چنین گوید چه توان کرد عجب معامله است شیخ این گفت و گویا این شطح خلاف جواز از مقبولان بنظر
می درآید و در اعداد اولیا مشاهد میگردد ورع بزرگیان کارها دشوار نیست ؏ آرے گاہے بود که بدعاے
رنجند و گاہے بود که بدشنامی خندند رد کننده شیخ در خطر است و قبول کننده او یا سخنان او نیز در خطر شیخ را
قبول باید کرد و سخنان خلافی او را قبول نباید کرد انیست طریق وسط در قبول و عدم قبول
شیخ اختیار این فقیر است والله سبحانه اعلم بحقیقة الحال برسر اصل سخن رویم و گوئیم که
این مرتبۂ مقدسه که آنرا حقیقت قرآن مجید گفته ایم اطلاق نور نیز درین مرتبه گنجایش ندارد
و در رنگ سائر کمالات ذاتیه نور نیز در راه مانده آنجا غیر از وسعت بیچون و امتیاز بیگون هیچ
چیز را گنجایش نے یابد. و کریمۂ قد جاءکم من الله نور. اگر مراد از نور قرآن بود تواند بود که باعتبار
انزال و تنزل باشد چنانچه کلمۂ قد جاءکم ایماے بآن دارد و فوق این مرتبۂ مقدسه مرتبه است
بس عالی که حقیقت صلوات است که صورت آن در عالم شهادت بمصلیان ارباب
نهایت برپاست تواند بود که ایماے باین حقیقت صلوٰة رفته باشد انچه در قصه معراج
آمده است که قف یا محمد صلی الله علیه وآله وسلم فان الله یصلے بلے عبادتیکه شایان مرتبۂ
تجرد و تنزه بود دیگر از مراتب وجوب صادر گردد و از اطوار قدم بظهور آید فالعبادة اللائقة
بجناب قدسه تعالے هی الصادرة من مراتب الوجوب لاغیر فهو العابد والمعبود درین مرتبۂ
مقدسه کمال وسعت و امتیاز بیچون است چه اگر حقیقت کعبه است جزو اوست
و اگر حقیقت قرآن است هم بعض اوکه صلوٰة جامع جمیع کمالات مراتب عبادات است
که به نسبت اصل کائن است چه معبودیت صرف آنرا مستحق است و حقیقت صلوٰة
که جامع جمیع عبادات است در رنگ مرتبه عبادات است مر مرتبۂ مقدسه را که فوق اوست که

ہر شئے کہ فرض کردہ شود اگرچہ فرض محال بود دوران شئے ہرچند دور دور رفتہ شود اگر ہیچ
رفتہ نشود ہرگز امرے آنجا پیدا نشود استیناس بآن شئے داشتہ باشد و در شئے دیگر مفروض یافتہ نشود
و مع ذلک امتیاز دران دو شئے مفروض کائن و باین بود و احکام یکے از دیگرے متمیز باشد
فسبحان من لم یجعل للخلق الیہ سبیلا الا بالعجز عن معرفتہ عجز از معرفت نصیب اکابر اولیاء است
عدم معرفت دیگر است و عجز از معرفت دیگر مثلاً حکم بعدم امتیاز دران موطن مقایس نمودن
و ہر کمال ذاتی را عین دیگر یافتن چنانچہ گفتہ اند علم عین قدرت است و قدرت عین ارادہ اینجا
عدم معرفت است بامتیاز آن موطن و حکم بامتیاز آن موطن نمودن و اعتراف بعدم دریافت
کنہ امتیاز کردن عجز از معرفت امتیاز آن موطن است عدم معرفت جہل است و عجز از معرفت علم
بلکہ عجز متضمن دو علم است علم شئے و علم بعدم دریافت کنہ آن شئے از جہت کمال عظمت و کبریائی
آن شئے اگر علم ثالث را ہم درج کنم گنجائش دارد و آن علم بعجز و قصور خود است کہ مؤید مقام عبدیت
و عبودیت خود است و در عدم معرفت کہ جہل است بسا است کہ آن جہل مرکب گردد جہل خود را
جہل نداند و علم انگارد و در عجز معرفت ازین مرض نجات تام است بلکہ این مرض آنجا
گنجائش ندارد کہ اعتراف بعجز خود دارد و اگر عدم معرفت و عجز از معرفت یکے باشد
ہمہ نادانان عرفا بوند و جہل شان واسطہ کمال شان بود بلکہ آنجا ہر کہ جاہل تر بود
عارف تر باشد کہ معرفت آنجا عدم دریافت معرفت است و در عجز از معرفت این مقدمہ
صادق است کہ ہر کہ عاجز تر از معرفت بود عارف تر در معرفت باشد عجز از معرفت مدحی است
کہ شباہت بذم دارد و عدم معرفت ذمی صرف کہ رائحہ از مدح ندارد در رب زدنی علما
بکمال العجز عن معرفتک سبحانک و شیخ محی الدین بن العربی قدس سرہ اگر این فرق را ملاحظہ
میفرمود کہ این فقیر بآن مہتدی گشتہ است ہرگز عجز معرفت را بجہل یاد نمیکرد و آنرا عدم علم
نمی شمرد آنجا کہ گفتہ فمنا من علم و منا من جہل فقال العجز عن درک الادراک ادراک و بعد ازان علوم
شق اول بیان نمودہ است و بآن مباہات فرمودہ و آن علوم را بخود دانستہ و گفتہ کہ
خاتم الانبیاء نیز این علوم را از خاتم الاولیاء اخذ مینماید و خاتم الولایۃ المحمدیہ خود را گفتہ و ازین
راہ مورد مطاعن خلائق گشتہ و شراح فصوص در توجیہات آن صرف ہم نمودہ اند

وبی رغبت ماندن بسیار غنیمت میداند و یکساعت این عرصه را به از ساعات کثیره و امکنهٔ دیگر تصور
مینماید از اینجا آن میسر است که در جاهای دیگر معلوم نیست که تمثال آن میسر شود و علوم و معارف
اینمو طن جدا است و احوال و مقامات این مجمعے علیحده منعے که از جانب سلطان است آنرا
دریچهٔ کمال رافت در رضامندی مولائے خود میداند جل شانه و سعادت خود درین جنس
مے انگارد علی الخصوص درین ایام مشاجرت عجائب کار و بار ست و درین اوقات
بر تفرقہ غرائب غنج و دلال لیکن بر دولت تازہ بو العجب که روز بروز میرسد فرزندان در دل
میخلند و از دوری نایافت آنها جگر در اضطراب میباشد انکارم که شوق من بر شوق شما چرب
و غالب است و مقرر است که انقدر که پدر خواهان پسر است پسر خواهان پدر نیست هرچند قضیهٔ اصالت
و فرعیت مقتضی عکس اینمعنی است چه اصل را احتیاجی نیست و فرع سراسر محتاج اصل اما از پیشگاه چنین
آمده داشته شوق اصل را ثابت گشته آرے ع درخانه اگر کس است یک حرف بس است + اگر دهلی است بشما
همسایه است و اگر آگره است بکرم احد سبحانه قریب والسلام **مکتوب هفتاد و نهم** بحضرت مخدوم زادگی
خواجه محمد معصوم در اسرار بیچونی ذات موهوب عارف و تحقق تجلے ذات و رویت اخروی بیچون
معامله عارف از شیون و صفات بالا رود و از وجوه و اعتبارات ذات تعالی و تقدس فوق انجا ما
و از مقامیکه تعبیر از ان بحقیقت صلوٰة نموده ایم تفوق پیدا کند. توجه متوجه آنجا در رنگ متوجه الیه
بیچون خواهد بود که چون را بیچون راه نیست و آن متوجه ذات عارف است و حذف جمیع وجوه
و اعتبارات از وی و کنه عبارت از همان ذات مجرد است که بذات خود نه بوجه و اعتبار متوجه ذات
و کنه معروف و مطلوب خود است و آنکه گفتیم که کنه عبارت از ذات مجرد است زیرا که کنه شئے آنست
که ماوراے جمیع وجوه و اعتبارات شئے بود و ذات شئے همان است که ماوراء جمیع وجوه اعتبارات
شئے چه هرچه از وجوه و اعتبارات شئ اعتبار کرده شود ذات شئے ماوراء همه آنهاست در مرتبهٔ ذات
اثبات هیچ امر گنجایش ندارد و هرچه اینجا اثبات نموده آید داخل وجوه و اعتبارات است و
ذات ماوراء وراء آنست غیر از نفے و سلب در آن مقام امرے متصور نیست اگر علم ما بتیاز
است آنجا سلب است اگر تعبیر و تفسیر است هم به سلب و هرچیز که اثبات را در ان گنجایش نبود
و لغیر از سلب در تعبیر نیاید نصیبے از بیچونے دارد و مجهول الکیفیت است و توجهے که

استحقاق معبودیت صرف مر آن فوق را ثابت است که اصل کل است و ملاذ همه در آن موطن وسعت نیز کوتهی مینماید و امتیاز هم در راه میماند اگرچه بیچون و بیچگونه باشد منتهای اقدام کمل از انبیا و اولیا علیهم الصلوات والتسلیمات اولاً و آخراً تا نهایت مقام حقیقت صلوٰة است که نهایت مرتبۂ عبادت است و فوق آن مقام معبودیت صرف است که هیچکس را دران دولت بهیچوجه شرکت نیست تا قدم بالاتر نهند تا هر جاکه شوب عبادت و عابد نیست قدم را در رنگ نظر گنجائش است و چون معامله بمعبودیت صرف نهد قدم کوتهی کند و سیر بانجام رسد لیکن بحمد الله سبحانه که نظر را از آنجا منع نفرموده اند و بقدر استعداد گنجائش داده ؎ بلا بودی اگر این هم نبودی + گنجایش دارد که در امر قف یا محمد صلی الله علیه وسلم + اشارتے باین کوتاهی قدم بوده باشد یعنی ساکن باش اے محمد صلی الله علیه وآله وسلم و قدم پیشتر منه که فوق مرتبۂ صلوٰة که از مرتبۂ وجوب صادر است و مرتبۂ تجرد و تنزه حضرت ذات را تعالے و تقدس قدم را آنجا جولانگاهے نیست و گنجایشی نه و حقیقت کلمۂ طیبۂ لا اله الا الله درین موطن متحقق میگردد که نفی عبادت آلهۂ غیر مستحقه اینجا صورت می بندد و اثبات معبود حقیقی که جز او مستحق عبادت نیست درین مقام حاصل میشود و کمال امتیاز درمیان عابدیت و معبودیت اینجا هویدا میگردد و عابد از معبود کما ینبغی جدا میشود و معلوم میگردد که معنے لا اله الا الله نسبت بحال منتهیان لا معبود الا الله است چنانچه در شرع معنے آن کلمه قرار یافته است لا موجود و لا وجود و لا مقصود گفتن نسبت با ابتدا و وسط است و لا مقصود و فوق لا موجود و لا وجود است که در یکجہ لا معبود الا الله است باید دانست که در آن موطن ترقے در نظر و حدت در بصر وابسته بعبادت صلوٰة است که کار منتهیان است عبادت دیگر مگر در تکمیل صلوٰة مدد فرمایند و نقص آنرا شاید تلافی کنند از اینجا تواند بود که نماز را حسن لذاته گفته اند در رنگ ایمان و عبادات دیگر را حسن لذاته نیست

مکتوب هفتاد و هشتم

بحضرت مخدوم زاده های عالی مرتبه خواجه محمد سعید و خواجه محمد معصوم در اظهار اشتیاق و اشفاق با ایشان با ذکر خیرات عسکر الحمد لله والصلوٰة والسلام علے رسول الله با فرزندان گرامی هرچند مشتاق و خواهان دوام صحبت ما اند و باهم آرزومند حضور و ملاقات ایشان اما چه توان کرد که جمیع آرزوها میسر نیست ؎ تجری الریاح بما لا تشتهی السفن + درین طور عسکر بے اختیار

و تقدس دیگری بآنها چگونه قائم باشد جواب گوئیم که دیگرے بآنها وقتی قائم نتواند شد که موجود بود واگر آن در مرتبۂ توہم ثبوت و استقرار پیدا کرده باشد چرا بآنها قائم نباشد که ضعف است و آنکه گفتیم و نوشته که ذات ممکن عدم است در رنگ آنست که گویند که ممکن را ذات نیست ذاته عدم ولا ذات که ہر دو بیک معنی است ہر چند تدقیق فلسفی تغایر در میان این دو مفهوم پیدا کند اما حاصل ندارد و در حقیقت مرجع شان یکے بود و عدم از برائے خود نیست بدیگرے چه کار آید و خود را نمیتواند بر داشت دیگرے را چگونه بر دارد و تحقیق مبحث آنست که چون عکوس اسما و صفات در مرآت عدم ظاہر گشته است بظاہر قیام آنها بآن مرآت می نماید و آن مرآت در رنگ ذات آنها باعتبار قیام وے متخیل میگردد و فی الحقیقت قیام آنها باصل خود است و تعلق بمرآت ندارند وجز در توہم آنها را بمرآت عدم کارے نیست جوہریت و ذاتیه آن مرآت اینجا چه گنجایش دارد عدم قابلیت عرض بودن ندارد و جوہر چگونه بود و این عارف تام المعرفت که واصل مرتبۂ ذات است تعالے و تقدس و بقائے بذات یافته و ہمه وقت حکم عنقائے مغرب دارد که عزیز الوجود و غریب الوقوع است بعد از فنا و بقاء ذاتی بوی کرامت فرموده اند که قیام این ظلال و عکوس و اسما و صفات که حقیقت اوست بآن ذات بود چنانچه اصول اینها را که اسما باشند قیام بحضرت ذات است ظلال آن اسمار اقیام بپرتو آن ذات باشد که بعارف عطا فرموده است پس این عارف مرکب از جوہر و عرض باشد و سائر افراد ممکن مجرد اعراض باشند که از جوہریت شائبه ندارند خوش گفت صاحب فتوحات مکی که عالم اعراض مجتمعه است که قیام بذات واحد دارد اما شیخ قدس سره دو دقیقه را اینجا فرو گذاشته است یکے آنکه عارف اکمل را ازین حکم استثنا نفرموده است دوم آنکه قیام او بذات احد داشته تعالے و حال آنکه قیام او باصل خود است که اسما و صفات باشند نه بذات تعالی ہر چند اسما و صفات را قیام بذات باشد چه حضرت ذات را از عالم استغناء ذاتی است قیام عالم بآن درجۂ علیا چه رسد و عالم چه باشد که ہوس قیام بآن ذروه قصوی نماید ۵ تا تماشا کنان کوته دست :. تو درخت بلند بالائے :. و معامله این عارف از عالم جدا است و حکم او از احکام عالم مستثنے و بجبت ذاتے بحکم المرء مع من احب از اصل خود

در مرتبۂ ذات اثبات نمودہ آید عین ذات متوجہ خواہد بود نہ وجہ اعتبار ذات چہ جمیع وجوہ و
اعتبارات دران مرتبہ مسلوب گشتہ است وبغیر از یکذات نماندہ پس ناچار آن توجہ کہ عین ذات است
نیز نصیبے از بیچونے خواہد داشت پس راست آمد کہ توجہ و متوجہ در رنگ متوجہ الیہ
بیچون خواہد بود ہر چند از بیچون تا بہ بیچون فرق بسیار است ما للتراب و رب الارباب لہذا
در توجہ و متوجہ نصیبے از بیچونے اثبات نمودہ است کہ بیچون حقیقی متوجہ الیہ است فقط و ہرگاہ
ذات وکنہ ممکن مجہول الکیفیت و بیچون باشد ہیچ در اثبات نیاید ذات واجب تعالی
کہ در کمال لطافت و تقدس و تنزہ است چگونہ مدرک شود و کدام حاصل ازان بدست آید
؎ آگہ از خویشتن چو نیست چنین ٭ چہ خبر دارد از چنان و چنین ٭ ارحم الراحمین از کمال
رافت و مہربانی در ممکن کہ سراسر چون است نصیبے از بیچون عطا فرمودہ تا از بیچون حقیقی
آگاہے پیدا کند دگر قرارے بآن حاصل نماید ؎ و للارض من کاس الکرام نصیب
وآنکہ معرفت کنہ ذات را محال گفتہ اند معرفت متعارف خواہد بود کہ از عالم کیف
و چون است تعلق آن بہ بیچون محال است اما امریکہ از عالم بیچون بود و باتصال بیچون
بہ بیچون واصل گردد و حظے ازان دولت عظمی فرا گیرد چرا محال بود معرفۃ غریبۃ ومسئلۃ
عجیبۃ قلما ظہرت الی الآن من اہل الکشف والعرفان این ذات مجرد کہ نصیبے از بیچونی دارد
وتفصیل بیان یافتہ است مخصوص بعارف تام المعرفت است کہ واصل حضرت ذات مجرد
گشتہ است تعالی و تقدس و فنای و بقای دران درجۂ علیا حاصل کردہ و این دولت اثر آن
بقاے ذات است وسائر ممکنات را کہ سوای آن عارف باشند نصیبے از ذات نیست و صلا
ذات ندارند کہ صفات ایشان بآن قائم باشد بلکہ وجود شان ظلال اسما و صفات است
عکوس شیون و اعتبارات کہ قیام باصل خود دارند کہ اسما و صفات باشد نہ بامرے کہ تعبیر
ازان بہ ذات نمودہ آید لطائف سبع انسانے کہ جامع ترین ممکنات است اگر خفی است و
اگر اخفی اثر صفات است و جسمانے و روحانے او پر تو اسما و اعتبارات ذات
تعالی و تقدس از نفس ذات در وے تعبیر نفرمودہ اند و قیام آنہا بآن ذات
ندادہ سوال اسما و صفات را قیام بخود نیست بلکہ قیام شان بذات است تعالی

ظلیت مطلقه که ظهور در مرتبهٔ ثانیست ونصیب از نفس ذات که گفته شد شائبهٔ ظلیت را برنتابد واز نفس
تجلی وظهور هم روپوش گردد ظهور ذات که بصفتی از صفات کائن گردد آنهم ظهور ذات است
در مرتبهٔ ثانی اما تجلی ذات نیست بلکه تجلی اعتباری از اعتبارات ذات است تعالی وتقدس
چه ذات عز شانه جامع جمیع اعتبارات است بلکه منزه از جمیع پس تجلی اعتباری از اعتبارات تجلی
ذات نبود **سوال** شیخ محی الدین بن العربی وتابعان او قدس الله تعالی اسرارهم تعین اول را تجلی
ذات گفته اند وآن ظهور ذات است بتعین علمی جملی که اعتباری از اعتبارات ذات است اگرچه جامعیت دارد
جواب آنچه معتقد این درویش است آنست که ان ظهور علمی جملی که تعبیر از آن بتعین اول
کرده اند هم تجلی ذات نیست که با خود شیونی از شیونات ذات است تجلی ذات جامع جمیع
شیون واعتبارات است بلکه فوق جمیع شیون واعتبارات اعتبار علم آنجا در رنگ سائر اعتبارات
ذات است که دست وصول شان از دامن غبار آن مرتبهٔ مقدسه کوتاه است اگر گویند ظهور
در مرتبهٔ ثانی مقصور بر علم است چه در خارج نفس ذات است تعالی پس ظهور آن در مرتبهٔ ثانی در خانهٔ
علم خواهد بود چه ظهور در علم است یا خارج وشق ثالث مبین نگشته است تا آنجا ظهور را اثبات نموده آید
گوئیم قادرے که بشان علم که اعتبارے است از اعتبارات ذات ظهور فرموده است توانا است که
بر نهجے ظهور فرماید که اعتبار ظهور علم بعض آن ظهور جامع بود بلکه بر نهجے ظهور نماید که اعتبار علم
وسائر اعتبارات را آنجا گنجایش نباشد آن مرتبهٔ ظهور جامع ماوراے مرتبهٔ خارج ومرتبهٔ علم بود
که ظل خارج بود وبعلم کار نداشته باشد وتجلی ذات را مقید به تعین علم ساختن دریا را بکوزه
در آوردن است بلکه آب را در سراب جستن شاعرے گوید ؎ کسے در صحن کاچی قلیه جوید + اضاع العمر فی طلب المحال + آرے اعتبار علم جامع ترین سائر اعتبارات ذات است آنقدر شمول
کمالات ذات که در وی است در هیچ اعتبارے نیست اگر بر سبیل تجوز ظهور علمی را ظهور ذات
گویند وبر آن اطلاق تجلی ذات نمایند گنجایش دارد اگرچه از اطلاقات ایشان بعید است
واز مذاق شان مستبعد کما لا یخفی علی الناظر فی کلامهم **سوال** شیخ محی الدین بن
العربی قدس سره رویت اخروی را بصورت لطیفه جامعهٔ مثالیه مقرر ساخته است معتقد
درین مسئله چیست **جواب** رویت صورت جامعهٔ مذکوره رویت حق نیست جل وعلا

گذشته معیت باصل اصل خود پیدا کرده است و خود را دران اصل اصول فانی ساخته اکرم الاکرمین
بمقتضاے کریمۂ ہل جزاء الاحسان الا الاحسان مکافات فناء او را بقاء او فرموده است و در انچہ
فانی شده بود بآن باقی گردانیده و مظہر ذات و اسماء و صفات خود کرده و مرآت جامع ساخته
پس سائر افراد عالم در جنب جامعیت این عارف عاشق حکم قطره داشته باشد بنسبت بدریاے
محیط چہ اسماء و صفات را در جنب حضرت ذات تعالے ہیچ قدرے و مقدارے نیست قطره را
ہم قدرے ہست بنسبت بدریا و اینان را در جنب آن توان گفت کہ آن ہم نیست ازینجا
علم و معرفت و درک و ادراک این عارف بنسبت بدیگر قیاس باید کرد و عظم و علو او درینجا
باید فہمید ذلک فضل اللہ یؤتیہ من یشاء واللہ ذو الفضل العظیم این صاحب دولت را کہ بقاء
ذاتی مشرف ساخته اند و ذاتے داده اند کہ قیام صفات او مثل علم و قدرت بآن ذات
باشد چنانچہ اول قیام باصول شان بوده در رنگ سائر افراد عالم وجود این بقاء
اکمل اطلاق کلمۂ انا کہ از وے زائل شده بود عود نمی نماید و در ہیچ مرتبۂ از مراتب بقاء
اطلاق انا بر خود نے تواند کرد زیرا کہ بقاے اکمل متفرع بر فناے اتم است کہ نام
و نشان اطلاق کلمۂ انا برابر داشته است گنجایش بود ہم نگذاشته الزائل لا یعود
قضیۂ مشہوره است و آنکہ عود می نماید زائل نگشته است مغلوب و مستور شده بود بعروض
عارض سر کشیده است و غالب آمده فان المغلوب قد یغلب باید دانست کہ نصیب از مرتبۂ علیاے
حضرت ذات تعالے و تقدس مخصوص باین صاحب دولت است کہ بحصول ذات باقی گشته
است و صفات او تعالے قیام داشته ماسواے آن ہر قسم فنا و بقاے کہ پیدا کند نصیبہ او
از اسماء و صفات است نہ از ذات تعالے و تقدس ہرچند اسماء و صفات را از ذات تعالے
انفکاکے نیست اما نصیبے از ذات دیگر است و نصیبے از صفات دیگر اگرچہ عین عدم
انفکاکے صفات از ذات جمعے را در توہم اندازد و نصیب صفات را نصیب ذات دانانند
لیکن ہر کدام را علامات و امارات دیگر است و علوم و معارف دیگر کہ بر ارباب وصول این
دولت عظمی مخفی نیست لیکن پوشیده نماند کہ تجلی ذاتے مخصوص باین بزرگی نیست
روا است کہ غیر او را نیز تجلی ذات شود اما نصیب از نفس ذات تعالی نشود چہ تجلی نحوی

شیخ است قدس سره که گاهی با وی جنگست و گاهی صلح اوست که سخن معرفت و عرفان را بنیاد نهاده است و شرح و بسط داده و اوست که از توحید و اتحاد بتفصیل سخن گفته است و منشاء تعدد و تکثر را بیان فرموده است و اوست که وجود را بالکل بحق داده است و علم و عالم را موهوم و متخیل ساخته و اوست که تنزلات مر وجود را اثابت گردانیده است و احکام هر مرتبه را جدا کرده و اوست که عالم را عین حق دانسته است جل شانه و همه اوست گفته و با وجود آن مرتبهٔ تنزیه حق سبحانه وراء عالم یافته است و از دید و دانش او را سبحانه منزه و مبرا دانسته مشائخی که از شیخ متقدم اند درین باب اگر سخن گفته اند باشارت و با رموز گفته اند و بشرح و تفصیل آن نپرداخته و آنانیکه ازین طائفه بعد از شیخ آمده اند اکثر شان تقلید شیخ اختیار کرده اند بر طبق اصطلاح او سخن رانده ما پس ماندگان نیز از برکات آن بزرگ استفاضه نموده ایم و از علوم و معارف او حظ وافر گرفته جزاه الله سبحانه عنا خیر الجزاء غایة ما فی الباب چون بحکم بشریت مظان خطا و مجال صواب بایکدیگر مختلط است و انسان گاهی در احکام مخطی و گاهی مصیب است لاجرم موافقت احکام سواد اعظم اهل حق را مصداق صواب باید ساخت و مخالفت آنها را دلیل خطا باید دانست قائل هر که بود و مقول هر چه باشد مخبر صادق فرموده است علیه و علی آله الصلوة والسلام علیکم بالسواد الاعظم و نیز مقرر است که تکمیل صناعت بتلاحق افکار است و اختلاف انظار سیبویه را هر چند توان گفت که بانی احکام علم نحو است اما نحوی که بتلاحق افکار متاخران و اختلافات انظار شان کمال و تنقیح پیدا کرده است چیزی دیگر است و زیب و زینت دیگر یافته توان گفت که نوع دیگر گشته است و احکام علاوه یافته ربنا آتنا من لدنک رحمة وهیئ لنا من امرنا رشدا

مکتوب هشتادم بحضرت

مخدوم زاده محمد معصوم سلمه الله سبحانه در استناد اشیا بذات موهوب عارف

الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق علیهم الصلوات والتسلیمات هر ظلی را با اصل خود مشابهتی است و هیچ خاری و خسکی درمیان شان حائل نیست اگر خار و خسک است اقبال او بخود است و اعراض او از اصل و ظل پیش از امانت و از اصل نیست چه هر چه او دارد از حسن و کمال و وجود و توابع وجود مستفاد از اصل است

رویت ظہریست از مظاہر کمالات او سبحانہ کہ در عالم مثال حصولی پیدا کردہ است ؎ یراہ المؤمنون بغیر کیف ٭ وادراک وضرب من مثال ٭ رویت حق سبحانہ بر رویت صورتے قرار دادن فی الحقیقت نفی رویت حق کردن است جل وعلا و آیۂ صورتے کہ در عالم مثال حاصل گردد ہر چند جامع باشد بالمرۂ ظ عالم مثال خواہد بود و عالم مثال ہر چند وسعت دارد یکے از عوالم مخلوقۂ اوست تعالیٰ جامعیت صورتے کہ در وے بود چہ گنجائش دارد کہ جمیع کمالات وجوبیہ را جامع باشد و ہمہ را ضبط نماید تا مرآت آن مرتبۂ مقدسہ گردد و رویت او بر رویت آن شود تعالیٰ ہرگاہ صفت علم کہ از صفات وجوبیہ است وجامع ترین صفات ذاتیہ گنجائش ندارد کہ جامع جمیع صفات و اعتبارات ذاتیہ بود چنانچہ تحقیق آن بالا گذشت عالم مثال کہ ممکن و مخلوق است چہ بود کہ صورتی در وے جامع جمیع کمالات وجوبیہ باشد و اگر فرضاً و تقدیراً آنرا جامع گویم ظلے از ظلال آن مرتبۂ مقدسہ خواہد بود و رویت ظل فی الحقیقت رویت اصل نخواہد بود و مخبر صادق علیہ وعلی آلہ الصلوات والسلام رویت اخروی را بر رویت قمر لیلۃ البدر تشبیہ فرمودہ و ہیچ خفایہ نگذاشتہ و رویت ظل و در رنگ قمر است در طشت آب کہ ارباب فطرت علیہ آنرا بہ پسند ننہ انیقدر در درک می درآید کہ ظہور آن مرتبۂ مقدسہ در بیرون خانۂ علم تواند کہ حاصل گردد از ظل مرتبۂ خارج ثبوت پیدا کند کما مر و آن ظہور جامع را در خانۂ علم ظلی بود کہ تعبیر از ان بتعین می نمایند و آن ظل جامع را در عالم مثال ظل دیگر بود جامع کہ مرآتیۂ ظل جامع علمے نماید و این ظل جامع مثالے کہ بصورت لطیفہ در عالم مثال ظاہر گردد و بصورت انسانے کائن باشد کہ جامع ترین مخلوقات است ان اللہ خلق آدم علی صورتہ تواند بود کہ باین اعتبار آمدہ باشد اما رویت حق آنست جل وعلا کہ ماوراے ظہورات و صور بود و از عالم بی کیف و بیچون باشد ایمان بر رویت اخروے باید آورد و بہ ہیچ کیف و چند و چون نباید پرداخت خلق و وجود آخرت را بخلق و وجود دنیا ہیچ نسبتے نیست تا احکام یکے را بر دیگرے قیاس نمودہ آید چشم آنجا دیگر است و فہم و ادراک آنجا دیگر آنرا دوام ابدی ہست و این را زوال و فنا در قفا آنرا سراسر نظافت و لطافت است و این را خبث و کثافت و شیخ قدس سرہ حق را جل وعلا در بیرون خانہ علم ظہوری اثبات نمی نماید و در ما وراے مجالے و مظاہر شہود مشاہدہ و رویت تجویز نمیکند ؎ آن الشاتند و من چنینم ٭ یارب چہ توان کرد درین عرصہ

اعتبار پس عالم را از مرتبۂ مقدسۂ حضرت ذات تعالی جز حرمان نصیب نبود و وصل و اتصال را گنجایش نباشد لیکن عادت الله جاری گشته است که از کمال رحمت و رافت خود بعد از قرون متطاوله و ازمنهٔ متباعده صاحب دولتے را بعد از فناء اتم بقائے اکمل سے بخشد و انموذجے از ذات اقدس او را عطا میفرمایند که قیام او چنانچه اول باصل خود بوده که اسما و صفات باشند الحال قائم باین انموذج باشند و مجموع آن اعراض سابقه که داشت و این ذات موهوب حقیقت او بود و کمال انسانی او بانجام رسد و نعمت در حق او تمام گردد سخنے میگویم نیک استماع نمائی که قیام عارف مخصوص بآن ذات موهوب نیست بلکه تمام افراد عالم را که اعراض مجتمعه اند چنانچه اول قیام اسما و صفات داشتند الحال قیام آنها بآن ذات موهوب مربوط ساخته اند و بآن یکذات همه را قائم گردانیده ع خاص کند بندهٔ مصلحتِ عام را + سر خلافت انسان که در کریمه انی جاعل فی الارض خلیفة آمده است اینجا متحقق میگردد و حقیقت خبر ان الله خلق آدم علی صورته درین مقام واضح میشود و آنکه گفتیم که انموذجی از ذات اقدس او را عطا مے فرمایند از تنگی میدان عبارت است و الا انموذج را آنجا چه گنجایش ست و کدام چیز است که بصورت او بر آید و صورت را اینجا چه مجال است باید دانست که این قسم بزرگ در یک عصر متعدد نمیشود هرگاه بعد از قرون متطاوله پیدا شود تعدد آن در یک عصر چه صورت دارد و اگر تعیین مدت ظهور این قسم دولت نموده آید مگر اقل آنرا باور کنند ربنا آتنا من لدنک رحمة وهیئ لنا من امرنا رشدا باید دانست عارفے را که بقاے ذات مشرف سازند آن ذات موهوب بیچوںے خواهد داشت و ورای جمیع وجوه و اعتبارات خواهد بود چه هر چه چون است مقید بوجه و اعتبار است تا بیچون نشود از وجه و اعتبار نرهد ذاتے را که نصیب از بیچونے دارد شاه راهست بذات بیچون حقیقی جلشانه چنانچه وجه و اعتبار ظل را راهی است بوجه و اعتبار که اصل او است ذات مجرد ظل را که عطا فرموده اند نیز شاه راهست بذات مجرد بیچونی و این ذات موهوب کنه عارف است چه کنه آنست که ورای جمیع وجوه و اعتبارات بود و این ذات ماورای جمیع اعتبارات است و سائر افراد عالم را کنه نیست که تمامی وجود شان وجوه و اعتبارات است ذاتی نیست ماورای اعتبارات که آنرا کنه گفته شود پس چون در ایشان کنه نباشد از کنه اصل چه نصیب شان بود کنه است

عدم است کہ بے توسط اصل مگر نصیب او شدہ باشد و آن لا شئے محض است و مجرد اعتبار و این
ظل از کمال نادانی اصل خود فراموش ساختہ امانات او را از خود انگاشتہ است و خیانت در
امانت نمودہ با وجود قبح ذاتے کہ او را از راہ عدم دارد خود را حسین و کامل دانستہ لیکن
با وجود اقبال بخود و اعراض از اصل او را محبتے و میل طبعی با اصل خود کائن است دائم
باندازہ بلکہ محبتے کہ بخود دارد ہمان محبت فی الحقیقت با اصل متعلق است زیراکہ حسن و
کمال کہ متعلق محبت است از اصل است نہ از وی کہ غیر از عدم و قبح از خود چیزے دیگر ندارد کہ
محبت آن تعلق گیرد کما حقق غیر مرۃ و چون بکرم خداوندی جل سلطانہ این مرض خود بینی از وے
زائل گردد و از جہل مرکب کہ داشت باز آید و امانت را از اہل امانت داند و بجائے
اقبالیکہ بخود داشت اعراض از خود پیدا کند و اعراضی کہ از اصل داشت باقبال آن
مبدل شود این زمان رشتۂ سعادت بدست آید و امید وصول باصل حاصل گردد غایت
ما فی الباب چون عالم ظلال اسماء و صفات واجبی است تعالیٰ اصول آن ہم اسماء و صفات خواہد بود
و این ظلال اعراض اند کہ قیام آنہا باصول خود است کہ اسماء و صفات باشند و جوہری در میان
اینہا نیست کہ بوی قائم بوند نظام از معتزلہ بحکم ان الکذوب قد یصدق برین سر آگاہ شدہ
گفتہ است کہ عالم تمامہ اعراض است و جوہرے در میان اینہا نیست کہ بوے قائم باشند اما
خطا کردہ است کہ قیام این اعراض را بانفسہا گفتہ است و از اصول اینہا غافل ماندہ کہ
با آن قیام دارند و از صوفیہ شیخ محی الدین بن العربی قدس سرہ عالم را اعراض مجتمعہ
تصور نمودہ است و قیام آنہا بذات حق داشتہ جل و علا نہ باسماء و صفات کہ اصول آنہا است

فیہا ابیات شعری ما معنی القیام بالذات المجردۃ عن جمیع الوجوہ و الاعتبارات و لا معنی للقیام
ثمہ الا الاختصاص الناعت و لا نعت ثم فلا قیام و ایضا ان القیام من جملۃ الوجوہ و

الاعتبارات المتعینۃ فلا معنی لاثباتہ فی تلک المرتبۃ المقدسۃ و چون افراد عالم ظلال اسماء و صفات
باشند ناچار وصول شان باصول شان خواہد بود کہ اسماء و صفات باشند و اگر باصول اصول
ہم برسد منتہی بذات مجرد و مقدس نخواہد بود و از آنجا پیش نخواہد گذشت و اصالت ما را ہم
آنجا گنجائشے نیست کہ عطاء ذاتی است آنجا از ہمہ چہ اسم بود و چہ صفت و چہ شان و چہ

متلون بوده الحال این وارد قوی که بشعور ساخته بود بر لطیفهٔ روح تو فرود آمده است و روح را
در تصرف خود در آورده ان الملوک اذا دخلوا قریة افسدوها وجعلوا اعزة اهلها اذلة چون نشان و
وشعور که روح بوده است مغلوب وارد گشت بیهوشی نقد وقت آمد این وقت کار و بار شما
بلطیفهٔ روحی متعلق است در حلقه امروزه پاره امداد و اعانت در تکمیل این نسبت بوقوع آمده است
وظهور اثر آن مشهود شده معلوم شد که وسعتی پیدا کرده است و در صدد سرایت است حضرت
حق سبحانه تعالی بانجام رساناد و واقعهٔ دوم که نوشته بودند و تلاقی پروین و بنات النعش را
در منزل خود یافته تعبیر آن مناسب تعبیر واقعهٔ اولی است که جمیع نسبت قلبی و نسبت روحی را
تلاقی این دو قسم کوکب نموده اند در پروین چون انتظام کواکب است بقلب مناسب است
و بنات النعش چون انتشار دارد بروح مناسب واقعهٔ دوم اگر بعد از واقعهٔ اولی ظاهر گشته است
درست است و جمع حصول دو نسبت نموده و اگر پیش است هم درست است چه لباست که نسبتی
حاصل گردد و ظاهر نشود و حصول اثر انموده اند و بعد از ان بواقعهٔ دیگر ظاهر ساخته اند والله
سبحانه اعلم بالصواب سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا والسلام

مکتوب هشتاد و دوم

بحضرت مخدوم زادها خواجه محمد سعید و خواجه محمد معصوم مدظلهما در اظهار آلام مهاجرت بالبعض بشارات

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی فرزندان گرامی بجمعیت صوری و معنوی متحقق
باشند درین سفرها و محنتها هیچ الم برابر مفارقت آن دو فرزند عزیز نمی یابد و کم است که از یاد شان
فارغ باشد هرچند وصول توکیم از منعم حقیقی جل شانه بیشتر تذکر احبهٔ دور افتاده زیاده تر سوانح
جدیده روز بروز در مسوده می آید و ببیاض میرسد اما کسیکه درک کند کیست و آن و آنکه حظ
بگیرد کدام خواجه محمد هاشم مغتنم است که ذوق فهم سخن دارد و فی الجمله متلذذ میگردد ولیکن درین سفر
اجمیر از شدت محن از مخلصان صحیح العذر گشته است چندی و مگر موافقت کنند حسبنا الله ونعم
الوکیل + رفقاهم لم اندادواق هم کم الیس الله بکاف عبده دیگر از مفارقت شما در آزار بوده شبی
بعد نماز تهجد می بیند که شما هر دو برادر با یکی ازین یاران پیش وکیل بادشاهی رفته اید و نوکری بادشاه
گردیده و تجویز نوکری را بآن وکیل تفویض نموده اند که هر کرا قابل داند نوکر گیرد و هر کرا تجویز
میکنند بر ورقی چهره او مینویسند و نوکر میگیرند ازین هر سه شما چهره هر دوی شما را نوشته است

که بکنه راه دارد و وجه را بکنه چه مناسبت کنه گویا محاذی کنه افتاده است و وجه را از کنه انحراف است بلکه هیچگونه رسد هر چند دور تر رود دور تر افتد

ترسم نرسی بکعبه اے اعرابی ؛ کین ره که تو میروی بترکستان ست

اطلاق محاذات کنه بر کنه از تنگئ مجال عبارت است محاذات در آن حضرت چه صورت دارد لیکن آن معنی بیچون در صورت مثالی چون بصورت محاذات متمثل میگردد اطلاق محاذات بر سبیل تجوز نموده می آید ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطانا بشنو بشنو چون افراد عالم را که اعراض مجتمعه اند قیامی بذات موهوب عارف پیدا شد چنانچه گذشت نسبتے نیز ایشان را بتوسط آن ذات عارف بذات اقدس جلشانه هویدا گشت نصیبی احاد ورا ازین راه از آن مرتبه مقدسه هم حاصل آمد چه ذات اینها همان ذات عارف است گویا بتوسط ذات خود ارتباط بیچون بذات بیچون پیدا کرده اند مع ذلک انتساب ایشان بذات اقدس بتوسط عارف است که آن ذات فی الحقیقت ذات عارف ست سخنے غریب بشنو هر کسے را که بذات خود انتسابے بذات اقدس است جلشانه و وصول است به بیچون آن مرتبه مقدسه آن کس ورا اخذ فیوض و برکات از آن مرتبه مقدسه اصالت و استقلال دارد و توسطے در میان نیست و وسائط در مادون آن مرتبه منزه است هر کسے را از و اصلان آنجا بقدر استعداد خود نصیبے است بطریق اصالت واللہ سبحانه اعلم بحقائق الامور کلها والسلام علی من اتبع الهدی

مکتوب هشتاد و یکم

بخواجه جمال الدین حسین در حل معامله و تعبیر واقعه او

بعد الحمد والصلوات و تبلیغ الدعوات معلوم فرزندی اعزی بنماید که صحیفه شریفه که ارسال داشته بودند چون متضمن عافیت و جمعیت صوری و معنوی بود فرحت بخشید واقعه که رو داده بود نوشته بودند و تعبیر آنرا خواسته اند اندراج یافته بود که در چلّه خلوت نشین بود که یکبار بیهوش گشته افتاد گویا جان از بدن بر آمد و چون باز بافاقه آمد نوری دید بمثال آفتاب درخشنده که از غایت لطافت بیهوش ساخته بود چنانچه شخصے محبوبے را ببیند و در پرتو جمال وی محو گردد و نامے و نشانے از وے نماند مکشوف فرزندے باد که انسان مرکب از لطائف سبعه مشهوره است و هر لطیفه را کار و بار دیگر است و احوال و مواجید دیگر تا این زمان احوال اذواق فرزندے تعلق بلطیفه قلب داشته و به تلوینات قلب

خطور نکند و اگر به تکلف احضار غیر نماید میسر نشود و به بسط السیابی که از غیر مذکور دل را حاصل گشته است
واین نسیان که دل را از جمیع ماسوای مطلوب حاصل گشته است مقدمهٔ حصول مطلوب است و میسر
وصول اوست از حصول مطلوب و وصول حقیقی بمقصود زیاده چه نویسد که وراء وراء است ؎
کیف الوصول الی سعاد ودونها ٭ قلل الجبال ودونهن حیوف ٭ وچون برادر عزیز این سبق را
بعنایة الله سبحانه بانجام رساند طلب سبق دیگر نماید والله سبحانه الموفق والسلام علی من اتبع الهدی
مکتوب هشتاد و پنجم بحضرت مخدوم‌زاده خواجه محمد معصوم در وعظ حفظ اوقات احوال
واوضاع اینجا و مستوجب حمد است المسئول من الله سلامتکم واستقامتکم بمشیة الله سبحانه
اگر اجمیر رسیده شد و ازین عقبات شدائد راه گرمای مفرط نجاتی میسر گشت بشما خواهد نوشت
وخواهد طلبید ان شاء الله تعالی بالجمعیت باشند و همت خود را تمامی مصروف مراضی مولی
جل‌شانه سازند مبادا در فراغت افتند و حظ نفس نمایند و با اهل و عیال موانست تام پیدا کنند
و فتورے در کارخانه هم نمایند جز حرمان و ندامت وقت نخواهد بود و سود نخواهد داشت
این صحبت و این دولت را مغتنم دانند و با هم امور گذرانند خبر شرط است معارف
جدیده که نوشته شده است همه سبق بعد سبق شما است سرسری نگذارند و بجد و جهد
در مطالعه آن کوشند شاید دریچه از مکنونات آن منکشف گردد و سرمایهٔ سعادت شود
در مادهٔ شما بشری یافته ام که در مکتوبے نوشته بخواجه محمد هاشم کشمی سپرده ام که بشما رساند امید
که بکرم خود حق سبحانه و تعالی شما را ضائع نگذارد و بقبول فرماید اما ترسان و لرزان باشند و
بلهو و لعب نگذارند بعد صحبت مبادا تأثیرے نمانند و بحضرت حق سبحانه ملتجی و متضرع باشند و بقدر
ضرورت با اهل حقوق اختلاط نمایند و خاطرداری کنند و با جماعه مستورات بوعظ و نصیحت زندگانی
نمایند و امر معروف و نهی منکر در حق ایشان دریغ نکنند و جمیع اهل خانه را بنماز و صلاح و اتیان احکام
شرعی ترغیب نمایند فانکم مسئولون عن رعیتکم حق سبحانه و تعالی شما را علم داده است عمل بر وفق
آن نیز کرامت فرماید و بر آن استقامت دهد آمین **مکتوب هشتاد و ششم** بدرویش حبیب خادم در کثرت
ظهور خوارق و قلت آن + ارتکاب فضول مباحات باعث قلت ظهور خوارق است علی الخصوص
که کثرت مباشرت فضول بحد مشتبه رساند و از اینجا عیاذاً بالله سبحانه بحوالی محرم آرد

و تجویز نوکری نموده و آن یار سوم را چهره نوشته و نوکر نگرفته من از شما پسر سوم آن ثالث را چرا چهره نوشت شما گفتید که در وقت چهره نوشتن روی خود را نزدیک روی او آورده و نیک ملاحظه نمود گفت سیاهی دارد یا نزدیک باین لفظ چیزے گفته و نوشته حمداً لله سبحانه که خاطر از جانب هر دوی شما جمع گشت که قبول کردند اما از ان یار ثالث خاطر در آزار ماند که تجویز نشد کاش بنوکری نوکران بادشاه قبولش فرمایند العاقبة بالخیر

مکتوب هشتاد و سوم

بحضرت مخدوم زادہاے کبار سلمہا اللہ تعالی در برکات عسکر بودن دران با اختیار است فرزندان گرامے بجمعیت باشند مرحوم همه وقت محنت های مارا در نظر میدارند و مخلصے ازین مضیق میطلبند نمیدانند که در نامرادی و بے اختیاری و ناکامی چه بلا حسن و جمال است و کدام نعمت برابر آن ست که این کس را بے اختیار از اختیار او بر آرند و باختیار خود او را زندگانی دهند و امور اختیاری او را نیز تابع آن بی اختیاری او ساخته از دائرهٔ اختیار او آرند و کالمیت بین یدی الغسال در ایام حبس گاہے که مطالعه ناکامی و بے اختیاری خود می نمودم عجب حظ میگرفتم و طریقه ذوق میافتم بلے ارباب فراغت ذوق ارباب بلا راچه دریابند و از جمال بلاے او چه درک نمایند طفلان را حظ منحصر در شیرنی است و آنکه از تلخی حظ فراگرفته است شیرینے را بجوے نمیخرد ع مرغ آتشخواره کے لذت شناسد دانه را ۞ والسلام علی من اتبع الهدی

مکتوب هشتاد و چهارم

بحافظ عبدالغفور در آداب این طریقه علیه الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی طالب این راه را باید که بعد تصحیح عقائد بموجب آراے صائبهٔ اهل حق شکر الله سعیهم و بعد از علم باحکام فقهیهٔ ضروریه و بعد از عمل بمقتضاے علم جمیع اوقات خود را مصروف ذکر الهی جلشانه گرداند بشرطیکه آن ذکر را از شیخ کامل مکمل اخذ کرده باشند زیرا که از ناقص کامل نیاید و اوقات خود را بذکر بنهجے معمور دارد که بغیر از ادای فرائض و سنن مؤکده هیچ چیز نگذارد حتی که تلاوت قرآن و عبادات نافله را نیز موقوف دارد و باوضو و بے وضو ذکر گوید و ایستاده و نشسته و افتاده بهمین کار مشتغل باشد و در آمد و رفت و در خور و خفت از ذکر خالی نباشد ۞

ذکر گو ذکر تا ترا جان است ۞ پاکی دل ز ذکر یزدان است ۞

چندان بدوام ذکر پردازد که غیر مذکور از ساحت سینه او رخت بر بندد و از ماسواے مذکور نام و نشانے در باطن او نماند تا آنکه ماسواے بطریق خطره هم در دل او

آلوثات دنیاے دنیه چه هر قدر که از حوائج ضروری ست داخل دنیا نیست وآنچه فضول ست
از دنیاست و نفع دیگر در ریاضات واقتصار برضرورت قلت محاسبه ومواخذهٔ آخروی ست
وایضاً سبب ارتفاع درجات اخرویه است چه هر قدر که در دنیا محنت ست اضعاف آن در آخرت
مسرت ست پس وجوه دیگر هم از براے ریاضات ومجاهدات انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات
سواے وجهے که بالا مذکور شد پیدا گشت پس واضح شد که ریاضات واقتصار بر ضروریات مباحه
اگرچه شرط وصول درراه اجتبا نیست اما فی حد ذاته محمود ومستحسن ست بلکه نظر بر فوائد مذکوره
ضروری ولازم ربنا آتنا من لدنک رحمةً وهیئ لنا من امرنا رشداً والسلام علی من اتبع
الهدیٰ

مکتوب هشتاد و هفتم بمولانا صالح کولابی در اسرار مرادی

ومریدے حضرت ایشان مد ظله العالی الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفیٰ من هم
مرید الله ام وهم مراد الله عز شانه سلسلهٔ ارادت من بے توسط با الله متصل است
تعالے وید من نائب مناب ید الله است سبحانه وارادت من بمحمد رسول الله صلی الله علیه وسلم
بوسائط کثیره است در طریقه نقشبندیه بیست ویک واسطه درمیان ست ودر طریقه قادریه
بیست وپنج ودر طریقهٔ چشتیه بیست وهفت وارادت من با الله تعالے قبول وساطت
نمی نماید چنانچه گذشت پس من هم مرید محمد رسول الله ام صلی الله علیه وسلم وهم همپیر وبس
نزد او صلے الله تعالے علیه وسلم بر خوان این دولت هر چند طفیلی ام اما ناخوانده نیامده ام
وهر چند تابعم اما از اصالت بی بهره نیم وهر چند امتم اما شریک دولتم نه شرکتے که از ان دعواے
همسری خیزد که آن کفر ست بلکه شرکت خادم ست با مخدوم تا نه طلبیده اند بر سفرهٔ این دولت
حاضر نشده ام وتا نخواسته اند دست باین دولت دراز نکرده ام هر چند او ... اند اما ...
حاضر وناظر دارم هر چند در طریقه نقشبندیه پیر من عبد الباقی ست رضی الله تعالی عنه اما متکفل
تربیت من الباقی ست جل جلاله وعم نواله من بفضل تربیت یافته ام وبراه اجتبا رفته سلسلهٔ من
سلسلهٔ رحمانی ست که من عبد الرحمن ام چه رب من رحمن جل شانه وعم احسانه ومربی من
ارحم الراحمین وطریقهٔ من طریقهٔ سبحانی ست که از راه تنزیه رفته ام واز اسم وصفت جز ذات
تقدس وتعالی آن خواسته این سبحانی نه آن سبحانی ست که بسطامی بآن قائل گشته ست که آنرا

کرامات کو وخوارق کجا ہرچند دائرہ مباشرت مباح تنگ تر گرفتہ شود وبقدر ضرورت اکتفا نمودہ آید گنجائش کشف وکرامات بیشتر شود وراہ ظہور خوارق کشادہ تر باشد ظہور خوارق شرط نبوت است نہ شرط ولایت چہ اظہار نبوت واجب است نہ اظہار ولایت بلکہ ستر واخفا در نیمہ ثانیہ اولیٰ است زیرا کہ آنجا دعوت خلق است واینجا قرب حق جلشانہ ومعلوم است کہ دعوت را اظہار لازم است وقرب را استتار مناسب کثرت ظہور خوارق از ولی دلالت بر فضیلت او بر دیگران کہ آنقدر خوارق از ایشان بظہور نیامدہ است ندارد بلکہ روا است کہ ولی باشد کہ اصلا خارقی از وی بظہور نیاید وافضل باشد از اولیائے کہ اظہار خوارق نمودہ اند چنانچہ شیخ الشیوخ تحقیق این معنی در کتاب عوارف فرمودہ است ہرگاہ در انبیاء علیہم الصلوۃ والسلام ظہور قلت وکثرت خوارق کہ شرط نبوت است موجب فاضلیت ومفضولیت نباشد در ولایت کہ شرط نیست موجب تفاضل چرا باشد الکلام کہ مقصود اصلی از ریاضات ومجاہدات انبیاء علیہم الصلوات والتسلیمات وتنگ گرفتن ایشان مباشرت ومباحات را بر نفوس خویش تحصیل ظہور خوارق بودہ است کہ بر ایشان آن واجب وشرط نبوت شان بودہ نہ وصول بدرجات قرب الٰہی جل سلطانہ چہ انبیا علیہم الصلوۃ والتحیات مجتبے اند کہ بقلاب جذب محبت کشان کشان ایشان را می برند وبی مشقت شان بدرجات قرب الٰہی جلشانہ میرسانند انابت وارادت است کہ ریاضات ومجاہدات از برائے وصول بدرجات قرب جل سلطانہ آنجا در کار است کہ راہ مریدان است و اجتبا راہ مرادان مریدان بمشقت ومحنت بپاہائے خود میروند ومراد آن را بناز ونعم مے برند وبی محنت شان بدرجات قرب میرسانند باید دانست کہ ریاضات ومجاہدات شرط راہ انابت وارادت است ودر راہ اجتبا مجاہدات شرط نیست مع ذلک نافع وسودمند است مثلاً شخصے را کہ کشان کشان میبرند واو بآن کشش سعے ومشقت خود را نیز در بردن درکار دارد وجد وتردد وادا آنکہ سعی خود را کار لفرماید ہرچند روا است کہ گاہے کشش تنہا کہ اقوے بود کار بیشتر کند از آنکہ کشش مرکب بمذکور کند پس سعے وتردد ومشقت در راہ اجتبا شرط کمال وصول ہم نبود چنانچہ شرط نفس وصول نیست آرے احتمال نفع دارد لوفے بعض الاحوال و فوائد ومنافع ریاضات ومجاہدات کہ عبارت از اقتصار بر ضروریات مباح است ارباب اجتبا را نیز بغیر این معنے کہ مذکور شد بسیار است مثل دوام جہاد اکبر وطہارت ونظافت باطن از

خلت عام ست ومحبت فرد کامل او چه افراط اُنس والفت محبت ست که باعث گرفتاری میگردد
وبیقراری وبے آرامی آرد وخُلّت سراسر اُنس والفت وآرام ست محبت است که نشاء گرفتاری
پیدا کرده از افراد دیگر خلت متمیز گشته است وگوئیا جنس دیگر شده وهنرے که محبت درین
امتیاز پیدا کرده است از سائر افراد خلت درد وحزن ست ونفس خلت همه عیش وعیش درعیش
وفرح درفرح واُنس دراُنس ست ازینجا تواند بود که حضرت حق سبحانه وتعالے خلیل خود را
علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام در دنیا که دار محن ست اجر عمل کرامت فرموده وهم در
آخرت قال الله تعالے فی حقه واتیناه اجره فی الدنیا وانه فی الآخرة
لمن الصالحین وچون محبت منشاء درد وحزن آمد پس در هر فرد که محبت غالب باشد
درد وحزن بیشتر بود ازینجا گفته باشند که ان رسول الله صلی الله علیه وسلم متواصل
الحزن واو فرموده علیه وعلی آله الصلوة والسلام ما اوذی نبی مثل ما اوذیت چه
فرد کامل از افراد انسانی در حصول محبت او بوده علیه وعلی آله الصلوة والسلام وهرچند او
محبوب بوده است علیه وعلی آله الصلوة والسلام اما چون نسبت محبت درمیان آمد
محبوب نیز در رنگ محب واله گرفتار آمد حدیث قدسی ست الا طال شوق الابرار الے
لقائی وانا الیهم اشد شوقا اینجا **سوال** ست مشهور که شوق در مفقود باشد
وچون از آنحضرت جل وعلا هیچ چیز مفقود نیست شوق چه بود واشد شوق چه باشد
جواب گوئیم که مقتضاے کمال محبت رفع اثنینیت ست واتحاد محب بمحبوب وچونکه اینمعنے
مفقود نست شوق موجود ست وچون تمناے اتحاد بالاصالت در محبوب کائن ست چه محب
شاید که بهجر ووصل محبوب هم قناعت کند ناچار اشد شوق در جانب محبوب بود دستواصل
الحزن صفت حبیب باشد اگر گویند حضرت حق سبحانه بر جمیع امور قادر ست وهرچه بخواهد او را
میسر ست پس هیچ چیز در حق او تعالی مفقود نباشد تا شوق متحقق گردد **جواب** تمنای امر دیگر ست
وارادت آن امر دیگر مراد او تعالے از اراده او سبحانه تمامت نکند اما تمنا بود واراده حصول آن
بلوجود آنرا نخواهد ع درعشق چنین بوالعجبها باشد × گاه هست که در عشق هجر در مطلوب
باشد ووصل هیچ ملحوظ نبود بلکه وصل را نخواهد واز اتصال محبوب گریزان

باین مناسبے نیست آن از دائرۂ انفس نہ برآمدہ است و این ما وراے الانفس و آفاق ست و آن
تشبیہ است کہ لباس تنزیہ پوشیدہ است و این تنزیہ است کہ گردے از تشبیہ لوی نرسیدہ
و آن سرچشمہ از شکر جوش زدہ و این از عین محو برآمدہ است ارحم الراحمین در حق من اسباب
تربیت را غیر از معدات نداشتہ است و علت فاعلے در تربیت من غیر از فضل خود را
نشناختہ از کمال کرم اہتمام و غیرتے کہ در حق من دارد و تعالے و تقدس تجویز نمی فرماید
کہ فعل دیگرے را در تربیت من مدخلے باشد و یا من بدیگرے درینمعنے متوجہ گردم مربای
الٰہی ام جل شانہ و مجتباے فضل و کرم نامتناہی او تعالے ع باکریمان کارہا دشوار نیست

الحمد للہ ذی الجلال والاکرام والمنۃ والصلوۃ علی رسولہ والتحیۃ اولاً و آخراً

مکتوب ہشتاد و ہشتم بحضرت مخدوم زادۂ عالیمرتبہ خواجہ محمد سعید سلمہ اللہ تعالی در اسرار
خلت خلیل و اثبات تعین وجودے + حضرت حق سبحانہ و تعالے بندہ را کہ بدولت خلت
خود کہ بالاصالۃ مخصوص بحضرت ابراہیم ست علی نبینا و علیہ الصلوۃ والسلام مشرف سازد
و بولایت ابراہیمی سرفراز گرداند او را انیس و ندیم خود میفرماید نسبت انس و الفت
کہ از لوازم خلت ست درمیان می آرد و چون نسبت خلت کہ از لوازم آن انس و الفت ست
درمیان آمد قبح و کراہت اخلاق و اوصاف خلیل از نظر مرتفع گشت چہ قبح اگر در نظر باشد
باعث نفرت و بے الفتی خواہد بود کہ منافی مقام خلت ست کہ سراسر الفت ست **سوال**
ارتفاع قبح اوصاف خلیل از نظر در مجاز ظاہر ست زیرا کہ رواست کہ درین موطن نسبت خلت
غالب آید و قبح اوصاف خلیل را مستور سازد اما در مرتبۂ حقیقت کہ آنجا علم شئے کما ہو ست قبیح را غیر
قبیح دانستن و مغلوب نسبت خلت شدن جائز نیست **جواب** در ہر قبیح وجہے از وجوہ
حسن کائن ست پس تواند کہ قبیح را نظر بآن وجہ حسن حسن داند و حکم بحسن او می فرماید باید دانست
کہ ہرچند دران قبیح حسن مطلق پیدا نشدہ است اما چون وجہ حسن او ملحوظ و منظور مولی جل شانہ
گشتہ است ناچار بحکم الا ان حزب اللہ ہم الغالبون بر سائر وجوہ قبح آن غالب آمدہ است
و ہمہ را برنگ خود ساختہ و مستحسن گردانیدہ فاولئک یبدل اللہ سیئاتہم حسنات
بدان ارشدک اللہ تعالے سواء الصراط کہ نسبت درمیان خلت و محبت عموم و خصوص ست

این تعین وجودی مندرج ست اگر تعین علمی جملی ست در ضمن اوست واگر تفصیلی ست هم مندرج در وے از ینجا تواند بود کہ حضرت پیغمبر ما علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ والسلام ابراہیم علیہ السلام را بانبوت یاد میکرد و سائر انبیارا باخوت علی اجمعھم الصلوات والتسلیمات واگر سائر انبیارا بہ بنوت یاد میفرمود ندہم گنجایش داشت زیرا کہ تعینات این بزرگواران در ضمن تعین او کہ تعین علمی جملی گفتہ اند مندرج ست علیہ وعلیہم الصلوات والتسلیمات وآنچہ در صلوٰۃ منطوقہ آمدہ است کما صلیت علی ابراہیم تواند بود کہ بواسطۂ آن بود کہ وصول بحضرت ذات تعالے وتقدس بے توسط تعین اول وجودی و بے توسل تمامی کمالات ولایت ابراہیمی میسر نیست زیرا کہ قباب اول مرآن مرتبۂ مقدسہ را اوست واوست کہ آئینہ داری غیب الغیب فرمودہ است والبطن بطون را بظہور آوردہ پس ہیچکس را از توسط او چارہ نبود خاتم الانبیارا علیہ وعلیہم الصلوات والتسلیمات امر بمتابعت او فرمودہ تا بہ تبعیت او بولایت او برسد واز انجا بحضرت ذات جلشانہ تجنر فرماید علیہ وعلی جمیع الانبیاء الصلوات والتحیات **سوال** ازین بیان لازم آید کہ حضرت ابراہیم از حضرت خاتم الرسل فضل باشد علی جمیع الانبیاء الصلوٰۃ والسلام وحال آنکہ اجماع بر افضلیت خاتم الرسل ست علیہ وعلیہم الصلوات والتسلیمات ونیز لازم می آید کہ تجلی ذات بالاصالت نصیب حضرت خلیل بود و دیگران بہ تبعیت او باشد وحال آنکہ مقرر اکابر صوفیہ است کہ تجلی ذات بالاصالت مخصوص بر خاتم الرسل است علیہ وعلیہم الصلوات والتسلیمات ودیگران را بہ تبعیت اوست علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ والسلام **جواب** وصول بذات نیز در رنگ تجلی ذات تعالے وتقدس بر دو قسم است باعتبار نظر وباعتبار قدم یعنے نظر واصل است یا ناظر بنفس خود واصل آن قسم کہ وصول نظری ست بالاصالت نصیب حضرت خلیل است کہ اقرب تعینات بحضرت ذات تعالیٰ تعین اول ست کہ رب اوست چنانچہ گذشت وتا آن تعین نرسد نظر بما ورائے آن نفوذ نکند وآن قسم کہ باعتبار قدم ست بالاصالت مخصوص بحضرت حبیب ست کہ محبوب رب العالمین محبوبانرا جاے برند کہ خلیلان از انجا در مانند مگر آنکہ بہ تبعیت شان بروند خلیلے باید کہ نظر او تا مقام وصول رئیس محبوبان علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ والسلام برسد و در راہ کوتہی نہ کند تجلی ذات بیکوجہ بالاصالت مخصوص بحضرت خلیل ست

باشد این از دیوانگیهای عشق ست بلکه از هنرهاے عشق من لم یذق لم یدر برسر اصل سخن رویم
وگوئیم که خلت بس مقام عالیست وکثیر البرکت ست در عالم مجاز هر کسے را که با دیگرے انس والفت
وسکونت وآرام ست همه از ظلال مقام خلت ست وهمچنین هر بسطے ولذتے وآرامے
که از صور حسنه ومظاهر جمیله کائن ست از مقام خلت ست ومحبت دیگرست که نشاء دیگر دارد واگر خلت
وانس والفت آن درمیان نبود هیچ مرکبے بوجود نیاید وهیچ جزو او با جزو دیگر
علی الخصوص که نسبت تضاد داشته باشد منضم نشود بلکه هیچ وجودے با ماهیتے منضم
نگردد بلکه هیچ عالمے در تحت ایجاد واجب تعالی داخل نیاید چه حب ست که سلسلهٔ
ایجاد را در حرکت آورده است وباعث وجود اشیا شده ان اعرف فخلقت الخلق
حدیث قدسی ست وحب فرد کامل خلت ست چنانچه گذشت پس اگر خلت نبود هیچ چیز
موجود نگردد وهیچکس با دیگرے جمع نشود والفت نگیرد وجود عالم ونظام او هر دو مربوط
به خلت ست اگر خلت نباشد نظام نیز در رنگ وجود مفقود گردد پس خلت اصل ایجاد آمد
هم در جانب موجِد وهم در جانب موجود چه خلت ست که ممکن را القبول وجود مانوس ساخته
است ودر قید ایجاد آورده بلکه عدم هم در خلوتخانهٔ خود بدولت خلت آرام یافته است
وباقیتی خود ساخته بلکه به نقیض خود نیز الفت وانس گرفته مرآت کمالات او شده است وواسطهٔ
وجود ممکنات آمده پس خلت از جمیع اشیا مبارکتر آمد وبرکات او شامل موجود ومعدوم گشت
چون معارف ودقیقهٔ مقام خلت دانستی وعموم برکات آنرا معلوم ساختی ونیز دانستی که مقام خلت
بالاصالت مخصوص بحضرت ابراهیم ست علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام وولایت آن
ولایت ابراهیمی ست پس بدانکه اکنون برین فقیر بتوسل برکات این معارف ظاهر
ساخته اند که تعین اول تعین حضرت ذات ست تعالی وتقدس بحضرت وجود وآن تعین اول
وجودے رب حضرت خلیل ست علی نبینا وعلیه وعلی جمیع الانبیاء الصلوة والتحیة والبرکة والسلام
لهذا او امام همه آمد انی جاعلک للناس اماما وسید البشر بمتابعت ملت او مامور گشت اتبع ملة
ابراهیم حنیفا علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام وبعد از وے هر پیغمبر که
مبعوث گشت مامور بمتابعت او شد علی نبینا وعلیهم الصلوات والتسلیمات وسائر تعینات در ضمن

ان فردیت و سائر انبیاچہ بود کہ حیلولہ در ہر دو مفقود ست و تبعیت موجود جواب تبعیت در فردیت
باعتبار تشریع ست تا متابعت شریعت نبی نکند نرسد و تبعیت در انبیا باعتبار آنست کہ نبی متبوع را
وصول بآن درجہ اولاً بالذات ست و دیگر انرا ثانیاً و بالعرض چہ مطلوب از دعوت محبوب
ست و دیگر انرا بالطفیل او خوانند و بہ تبعیت او طلبند اما ہمہ جلیس یک سفرہ اند و در یک مجلس
علی تفاوت الدرجات استیفار تلذذات و نعمات میفرمایند ایشانند کہ زلہ بردار ایشان اند و
الوش خور شان مگر فردی از افراد ایشان ان کہ بکرم خداوندے جل شانہ مخصوص شود و جلیس
مجلس اکابر گردد چنانکہ گذشت سے باکریان کار ہا دشوار نیست ؛ مع ذلک امت
امت ست و پیغمبر پیغمبر ست ہر چند سرافراز گردد و علو بسیار پیدا کند دولتی ست کہ سراو بپای
پیغمبرے برسد قال اللہ تعالیٰ ولقد سبقت کلمتنا لعبادنا المرسلین انہم لہم المنصورون
وان جندنا لہم الغالبون **سوال** مراد از متابعت ملت ابراہیم کہ حضرت پیغمبر بآن مامور شدہ
چیست و با وجود استقلال شریعت او امر بہ تبعیت چہ باشد علیہ و علی جمیع الانبیاء الصلوات
والتسلیمات **جواب** استقلال شریعت بہ تبعیت جنگ ندارد روا ست کہ حضرت پیغمبر ما علیہ و
علی آلہ الصلوٰۃ والسلام شریعت را باصالت اخذ کردہ باشند اما بواسطہ حصول امری کہ موہبت متابعت
حضرت خلیل علی نبینا و علیہ الصلوات والسلام کردند چہ آن امر از خصائص آن متبوع ست کہ مامور
بمتابعت او شدہ است وحصول آن امر بحصول آن متابعت مربوط ست مثلاً شخصے ادائے فرض
از فرائض نماید مع ذلک نیت متابعت نیز کند و گوید این فرض را نبی ما ادا کردہ است
ما ہم ادا کنیم برین تقدیر امید ست کہ سوائے ثواب ادای فرض ثواب متابعت جدا یابد و بآن
نبی مناسبت پیدا کردہ از برکات استفادہ نیز نماید و تفتیش آنکہ مراد از متابعت ملت
متابعت تمام ملت ست یا بعض و اگر تمام ست با وجود نسخ بعضے از احکام متابعت کل چگونہ راست آید
و اگر بعض ست ہم بے خدشہ نیست حل آن را علمای تفسیر نمودہ اند آنجا رجوع باید کرد کہ آن باب
علمای ظواہر ست بعلوم صوفیہ مناسبت کم دارد سبحان اللہ معارفی از من ظاہر میگردد کہ از غرابت
آن نزدیک ست کہ ابنائے جنس ہم از من نفرت پیدا کنند و مہربان نیز در مقام ستیز آیند و ہم گردد
مراد حصول آن معارف چہ اختیار ست کہ در اظہار آن چہ کاروبار دانانیدند کہ تعین اول تعین وجودیست

و دیگران تابع وی اند علی نبینا وعلیه الصلوٰة والسلام و بوجه دیگر آن تجلی بالاصالت مخصوص بحضرت خاتم الرسل ست و دیگران تابع او یند علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات و چون وجه ثانی اقوی و افضل ست در مراتب قرب ناچار تجلی ذات را بیشتر مناسبت بحضرت خاتم الرسل علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات بوی پیدا گردد او صلی الله علیه وسلم از حضرت خلیل و از سائر انبیا علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات والتحیات افضل آمد لیس فضل کلی درمیان انبیا نصیب این دو بزرگوار آمده هرچند یکی از دیگری افضل بود علیهما وعلیهم الصلوات والتسلیمات والبرکات و حضرت موسی علی نبینا وعلیه الصلوات والتسلیمات چون رئیس محبان ست چنانچه حضرت پیغمبر ما رئیس محبوبان ست علیه وعلی ابنائه الصلوٰة والسلام ناچار او را علی نبینا وعلیه الصلوٰة والسلام بحکم المرء مع من احب بحضرت ذات تعالی معیتی ست دیگری را نیست و نیز دران حضرت او را قدمگاهی ست که بتوسل محبت اوست و بس دیگری را آنجا مدخلی نیست اما این فضل راجع بجزئی ست که توان گفت که عدیل کلی ست چه جم غفیر از انبیاء علیهم الصلوات والتسلیمات درین مقام تابع او یند علی نبینا وعلیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات مع ذلک افضل کلی همان ست که نصیب خلیل و حبیب آمد علیهما الصلوات والتحیات و هرچند هر یکی بیک وجه تابع دیگر ست در وصول نظری حضرت خلیل اصل ست و حضرت حبیب تابع او علیهما الصلوات والتسلیمات و در وصول قدمی حضرت حبیب اصل ست و حضرت خلیل تابع او علیهما الصلوات والتحیات والبرکات و کمالات و فضائل مخصوصه حضرت کلیم را علی نبینا وعلیه الصلوٰة والسلام آن قدر که باین فقیر ظاهر شده بخاطر ست که در کاغذ علیحده ثبت نماید ان شاء الله تعالی باید دانست که انبیا بتوسل نبی بحضرت ذات تعالی برسند علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات آن نبی درمیان ذات حضرت تعالی و درمیان آن انبیا حائل نیست و ایشان را از حضرت ذات بالاصالت نصیب ست غایت ما فی الباب وصول با آن درجه ایشان مربوط بتبعیت آن نبی ست علیه وعلیهم الصلوات والتحیات بخلاف امت نبی که بتوسل او برسد آن پیغمبر درمیان حائل ست مگر آنکه فردی از افراد امت را بالاصالت از حضرت ذات تعالی نصیب بود آنجا نیز حیلولهٔ نبی مفقود ست و تبعیت او موجود علیه الصلوٰة والسلام و قلیل ما هم بل اقل **سوال** برین تقدیر فرق درمیان

یافتہ اند چہ نسبت ست و در میان این دو تعین تعین دیگر ہم ہست یا نہ **جواب** تعین وجودے فوق تعین علمے ست و فوق تعین علمی کہ مرتبۂ حضرت ذات و لا تعین گفتہ اند ہمین تعین وجودی ست کہ عین حضرت ذات یافتہ اند و وجود را عین ذات دانستہ و در میان این دو تعین شان الحیوۃ ست کہ اقدم جمیع شیونات ست بعد از ان شان العلم ست اجمالاً و تفصیلاً و تابع اوست لیکن این تعین میانگی را مظہر در نظر نمی در آید و او مناسبت بحضرت ذات تعالی از ہمہ بیشتر دارد و استغناء ذاتی در وے بسیار جلوہ گر ست انیقدر مفہوم میگردد کہ فیوض و برکات آن خصوصاً بر روحانیان مستفاض ست و اللہ سبحانہ اعلم بحقیقۃ الحال سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت العلیم الحکیم **تنبیہ** انچہ بالا گذشتہ است کہ وصول نظر بالاصالت نصیب حضرت خلیل ست و وصول قدمی بالاصالت نصیب حضرت حبیب علی نبینا و علیہ الصلوٰۃ و السلام نہ بآن معنی ست کہ آنجا شہود و مشاہدہ است و یا قدم را آنجا گنجایش ست آنجا شہود را گنجایش نیست قدم چہ باشد بلکہ قدمے و وصولے ست مجہول الکیفیت اگر در صورت مثالیہ بنظر مرتسم گشت وصول نظری میگویند. و اگر بقدم وصول قدمی و الا نظر و قدم از ان حضرت جل شانہ ہر دو والہ و حیران است والسلام علی من اتبع الہدی **مکتوب ہشتاد و نہم** بقاضی اسماعیل فرید آبادی در شرح سخن شیخ روزبہان بقلی بعضے و قائق توحید وجودے وقال الشیخ الولی روزبہان البقلی قدس سرہ فی تبیین غلطات المتصوفۃ و دیگر غلط آنست کہ گویند ہمہ اوست و باین ہمہ جزئیات متفرقہ حادث یکذات خواہند و برمزیکدیگر را گویند کہ ما خود اویم پس آن کافران را صد ہزار خدا باشد و خداوند تعالی و تقدس از جمع و تفرقہ محدثات منزہ است واحد ست کہ جز ورا بر ورا نیست حلول نہ پذیرد و متلون نشود بدین قول کافر اند و نہ خود را دانند و نہ خدا را کہ اگر کسے حق بودے کے فنا شدے قومے را غلط در روح وانہا را در جسم ست قاتلہم اللہ سبحانہٗ انتہی پوشیدہ نماند کہ عبارت ہمہ اوست ہر چند در قدماء صوفیہ قدس اللہ تعالے اسرارہم متعارف نبودہ است اما مثل انا الحق و سبحانی و لیس فی جبتی سواہ و امثال آنہا بودہ بسیار ست کہ مؤدی این عبارت و آن عبارات یکے ست ع آب از سر چہ گذشتہ است چہ یک نیزہ چہ صد بہ مثل ہوزون

وآن رب حضرت خلیل ست و مبداء تعین او علی نبینا و علیه الصلوة والسلام درین هزار سال
هرگز کسے نه شنیده است که تعین اول وجودے بود و آن رب خلیل الرحمن باشد
علی نبینا و علیه الصلوة والسلام در متقدمین این عبارت متعارف نبود و تعین و تنزل گنجایش
نه در متاخرین که این قسم سخنان متعارف گشت تعین اول تعین علمی قرار یافت و آن رب
خاتم الرسل مقرر گشت علیه الصلوات والتسلیمات امروز که خلاف مقرر اند کسے ظاهر شود خیال
باید کرد که بر سر او چه آید و چه سان مطعون و ملام گردند انکار ندکه تفضیل خلیل بر حبیب نماید و
حبیب را جزو خلیل بیسازد علیهما الصلوات والسلام زیرا که سائر تعینات را مندرج در تعین اول
میدانند هر چند در بالا دفع توهم ایشان نموده است و جواب شافی گفته اما معلوم نیست که بآن
اکتفا نمایند و بآن شفا تشفی گردند چه توان کرد جهل و عناد و تعصب را علاج نیست مگر
آنکه مقلب القلوب بقدرت کاملۀ خود دلهاے ایشانرا بگرداند و محال قبول استماع حق سازد
بزرگی حضرت خلیل و علو شان او از انجا که به حبیب خود فرموده است توان دریافت
علیهما الصلوات والتسلیمات که متبوع را با تابع چه نسبت ست اما محبوبیتی که نصیب خاتم الرسل آمد
علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات بر جمیع فضائل و مراتب قرب چربید و از همه پیش قدم
ساخت هزار مراتب قرب بیک نسبت محبوبیت برابر نمیتوانند شد محب محبوب را از نفس خود
عزیزتر میخواهد بدیگران چه رسد که بوی مشارکت طلبند **سوال** تو در رسائل نوشته که رب
حضرت خلیل هم شان العلم ست چنانچه رب حضرت حبیب ست علیهما الصلوات والتسلیمات
اینقدر فرق ست که آنجا به تفصیل ست و اینجا باجمال **جواب** این معرفت پیش از ۱۰
وصول بحقیقت این ولایت خلت بوده است و چون بحقیقت این ولایت متحقق شد معامله
چنانچه بود ظاهر گشت گویا آن معرفت متعلق بظل این حقیقت بوده است والله سبحانه
الملهم للصواب آخرین معارف واضح گشت که وجود عین ذات نیست بلکه تعینی ست
اسبق از تعینات حضرت ذات تعالی و تقدس و آنکه وجود را عین ذات گفته است تعین را
لاتعین انگاشته است و غیر ذات را ذات دانسته و مناقشه در غیریت محصل ندارد که از تنگی عبارت
است **سوال** این تعین اول وجودی را که تو یافته آن تعین اول علمی جملی که دیگران

طائفه مراد او را نفهمیده تخطئه او نمودند و مطعون و ملام ساختند و درین مسئله در اکثر تحقیقات شیخ محق ست و طاعنان او دور از صواب بزرگی و وفور علم شیخ را از تحقیق این مسئله باید دریافت نه رد و طعن او باید کرد و این مسئله هرچند میرود بتلاحق افکار متاخران واضح و منقح تر میگردد و از شبه های حلول و اتحاد دور تر می افتد نحویکه الحال بتلاحق افکار متاخران نحو به واضح و منقح گشته است هرگز در زمان سیبویه و اخفش آن تنقیح و وضوح نداشت که تکمیل صناعت بتلاحق افکار ست امام اعظم و امام ابی یوسف رضی الله تعالی عنهما تا ششماه در مسئله خلق قرآن با یکدیگر مناقشه داشتند و رد و بدل میکردند بعد از شش ماه مشخص شد کسی که قرآن را مخلوق گوید کافر گردد این طول منازعت بواسطهٔ عدم تنقیح این مسئله بوده است در ینوقت والحال که بتلاحق افکار منقح شده است گوییم که محل نزاع اگر حروف و کلمات اند که دال اند بر کلام نفسی شک نیست که حادث اند و مخلوق و اگر مدلولات مراد باشد قدیم و غیر مخلوق ست این تنقیح از برکات تلاحق افکار ست بر سر اصل سخن رویم و گوییم که معنی دیگر هم این عبارت ست که از حلول و اتحاد بعید ست یعنی همه نیستند موجود او ست تعالی نه آنکه اینها هم هستند و ما و متحد اند تعالی این را خود ابلهی نگوید از بزرگان چگونه متصور شود و چون در غلبهٔ محبت ماسوای محبوب از نظر این بزرگواران مستور می گردد و غیر او در شهود شان نمی ماند میگویند همه او ست یعنی اینهمه که ثابت می نمود متوهم و متخیل بوده است موجود او ست تعالی برین تقدیر هم نه شائبه جزئیت و اتحاد ست و نه مطلب حلول و تلون مع ذلک این فقیر امثال این عبارت را نمی پسندد و هرچند ازین مقاصد مبرا ست زیرا که شایان مرتبهٔ تقدس و تنزیه خداوندی نیست جل سلطانه اینها چه باشند که مظاهر او بوند تعالی ع در کدام آئینه درآید او؛ و ایشان را یارای آن کجاست که باعتبار ظهور هم بروی تعالی محمول گردند اگر مظهر اند ظلی از ظلال کمالات او را مظهر اند و آن ظل که اینها مظهر اویند خداوند جل سلطانه که او را چندین هزار ظلال با ذات تعالی درمیان بوده باشد ان لله سبعین الف حجاب من نور و ظلمة شنیده باشند پس بی تحاشی مظهر ظلی از ظلال کمال او را سبحانه بروی تعالی محمول داشتن و او ست گفتن سوء ادب ست و کمال جرأت اما چون در غلبهٔ سکر حال ست آنقدر مذموم

مشهور ست که در متاخران صوفیه این عبارت شائع و ذائع ست و بی تکلف همه اوست میگویند و بران قول اصرار دارند مگر قلیلے ازینها که درین عبارت و امثال این عبارت تردد دارند بلکه صورت انکار اظهار می نمایند و آنچه این فقیر از اطلاقات ایشان معنی همه اوست می فهمد آنست که این همه جزئیات متفرق حادث ظهور یکذات اند تعالی و تقدس در رنگ آنکه صورت زید مثلاً در مرایاے متعدده منعکس گردد و ظهور را آنجا پیدا کند گویند همه اوست یعنی این همه صور که در مرایاے متعدده نمود پیدا کرده است ظهور یکذات زید ست اینجا کدام جزئیت و اتحاد ست و کدام حلول و تلون ذات زید با وجود انهمه صور بصرافت و حالت اصلی خود ست و این صور در وے هیچ افزوده است و نه هیچ کاسته آنجاکه ذات زید ست این صور را آنجا نامے و نشانے نیست تا باوی نسبتے از نسب جزئیت و اتحاد و حلول و سریان پیدا کنند سر الآن کما کان را اینجا باید جست چه در مرتبۀ که اوست تعالے چنانچه عالم را پیش از ظهور آنجا گنجایش نبود و بعد از ظهور هم آنجا هیچ گنجایش نباشد فلاجرم یکون الآن کما کان عجائب کاروبارست بسیارے از اکابر متقدمین صوفیه ازین عبارت توحید آمیز معنی حلول و اتحاد می فهمند و تکفیر و تضلیل قائلان آن عبارت می نمایند و بعضے ازینها توجیهات آن عبارات را بر نهجے می نمایند که بمذاق قائلان هیچ نسبت و مناسبت ندارد صاحب عوارف میفرماید که قول انا الحق از منصور و قول سبحانی از بایزید بسطامی بطریق حکایت بوده است یعنی از حق جل و علا سلطانه اگر بطریق حکایت نباشد بلکه شائبه حلول و اتحاد در میان بود قائلان این اقوال را رد می نمائیم چنانچه نصاری را رد میکنیم که بحلول و اتحاد قائل اند و از تحقیق سابق واضح گشت که درین عبارات شطح نما هیچ حلول و اتحاد نیست و اگر حمل ست باعتبار ظهور ست نه باعتبار وجود چنانچه فهمیده اند و بحلول و اتحاد برده ما تاکه این مسئلۀ توحید در متقدمان صوفیه نیک محرر و ملخص نشده بود هر کسے ازینها که مغلوب حال میگشت کلمه در توحید که اتحاد نما باشد از وے ظاهر می شد و از غلبۀ سکر بسر آن در نمیرفت و ظاهر آن عبارات را از شائبۀ حلول و اتحاد مصروف نمیساخت و چون نوبت بشیخ بزرگوار محی الدین بن العربی قدس سره رسید او از کمال معرفت این مسئلۀ دقیقه را شرح ساخت و مبوب و مفصل گردانیده در رنگ صرف و نحو در تدوین آورد و مع ذلک جمعی ازین

بسوی آنحضرت نسب کردی درست ٭ وآنکه دانستی که ظل کیستی ٭ فارغی گر مردی وگر زیستی ٭
بعد از فنا اگر او را ببقا مشرف سازند مرۃ ثانیہ وجود و توابع وجود از صفات کاملہ او را عطا
خواہند فرمود و بولایت ثانیہ متحقق خواہند ساخت لن یلج ملکوت السموات من لم یولد
مرتین ٭ هنیئا لارباب النعیم نعیمها ٭ بار خدایا از تنگی عبارات الفاظے که شرع باطلاق آن وارد
نشده است در رنگ ظلیت وغیرہا اطلاق مینمائیم ومیگوئیم وجود ممکن ظل وجود واجب است تعالی و
صفات او ظلال صفات کاملہ او تعالی ازین اطلاقات ترسان ولرزان ام وچون اولیائے تو
باین اطلاقات سبقت نموده اند امیدوار عفوم ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطانا باید دانست
ازین تحقیق که سابق نموده اند واضح گشت که صوفیه که قائلند بکلام همه اوست عالم را باحق جل و علا
متحد نمیدانند و حلول و سریان اثبات نمیکنند و حملے که مینمایند باعتبار ظهور ظلیت است
نه باعتبار وجود و تحقق و ہرچند از ظاہر عبارات شان اتحاد وجودے متوہم شود اما حاشا
که مراد شان آن بود که کفر و الحاد است و چون حمل یکے بر دیگرے باعتبار ظهور گشت نه باعتبار
وجود معنی همه اوست همه از وست که مد ظل شئے ناشی از ان شی است و ہرچند در غلبہ حال همه اوست
گویند اما فی الحقیقت مراد شان ازان عبارت همه از وست باشد فلا مجال فی النظر فی کلامهم و تحکم
بتضلیل قائلیم و تکفیر ہم بدانکه ظل شئے عبارت از ظهور شئے ست در مرتبہ ثانیہ یا ثالثہ یا
رابع مثلا صورت زید که در مرآت منعکس گشته است ظل زید است و ظهور زید ست در مرتبہ ثانیہ
و زید فی حد ذاته در مرتبہ وجود اصلی خود ست که بظلی خود را در مرآت ظاہر ساخته است بے آنکه در
ذات و صفات او تلوینی و تغیری رو دہد چنانچه گذشت ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شئ
قدیر والسلام علی من اتبع الهدی **مکتوب نودہم** بفقیر ہاشم کشمی در جواب سوالے
که نموده از حقیقت مشاهده عرفا را جل و علا پرسیده بودند که بعضے از محققان صوفیه اثبات
رویت و مشاهده او تعالی بدیده دل در دنیا میفرمایند کما قال الشیخ العارف فی کتاب العوارف
موضع المشاهدة بصر القلب الخ و شیخ ابواسحق کلاباذی قدس سره که از قدمای این طائفه علیه است
و از روسای ایشان در کتاب تعرف می آرد اجمعوا علی ان الله تعالی لا یری فی الدنیا بالابصار و لا
بالقلوب الا من جهة الایقان توفیق میان این دو تحقیق چیست و رائے تو بہ کدام

نیست و ہمچنین بر توجیہ ثانی شہود خود را عین حق دانستن و باعتبار آن محمول ساختن نیز سوء ادب ست بلکہ خلاف واقع آن مشہود وہم ظلے از کمالات اوست سبحانہ و او تعالی وراء الوراء است ثم وراء الوراء نیز ہرچہ مشہود ست شایان نفی ست پس حق بنود جل وعلا خواجہ نقشبند میفرمایند قدس سرہ ہرچہ دیدہ شد و شنیدہ شد و دانستہ شد آن ہمہ غیر حق ست سبحانہ بحقیقت کلمۂ لا نفی آن باید کرد و آنچہ مختار این حقیر ست درین مسئلہ و مناسب شان تقدس و تنزیہ ست عبارت ہمہ از وست نہ بآن معنے کہ علمائے ظواہر بران اقتصار نمایند و گویند صدور و خلق ہمہ از وست این خود صادق ست مع ذلک اینجا علاقۂ دیگر ہم ہست کہ علماء بآن مہتدی نگشتہ اند و صوفیہ بدریافت آن ممتاز گشتہ و آن ارتباط اصالت و ظلیت ست یعنے اگر وجود ممکن ست ناشے از وجود واجب ست تعالے و پرتو وجود اوست سبحانہ و ہمچنین اگر حیوٰۃ ست ناشی از صفت حیوٰۃ اوست سبحانہ و پرتو آن حیوٰۃ مقدسہ است علی ہذا القیاس العلم والقدرۃ والارادۃ وغیرہ پس بطور صوفیہ عالم ہم صادر از وست سبحانہ وہم ظل کمالات او و ناشی از ان کمالات منزہ او تعالی مثلاً وجودی کہ بہ ممکن دادہ اند نہ امری ست کہ بسر خود باشد و استقلال او را حاصل بود بلکہ آن وجود پرتو ظل وجود واجب تعالی و ہمچنین حیوٰۃ و علم وغیرہا کہ بممکن بخشیدہ اند نہ امورے اند کہ استقلال ثبوت از صانع تعالی پیدا کردہ اند بلکہ وجود صدور از صانع تعالے اینہا ظلال کمالات ویے اند سبحانہ و صدور و امثال آن کمالات ہمین ارتباط اصالت و ظلیت و صوفیہ بآن مہتدی گشتہ اند معاملۂ صوفیہ را با علای علیین بردہ است نہ بفنا و بقا رسانیدہ بولایت خاصہ متحقق ساختہ و چون علماء ظواہر را باین دید میسر نشدہ است از فنا و بقا بہرہ نرسید بولایت خاصہ متحقق نشدہ و صوفیہ کمالات خود را ظلال کمالات واجب تعالے یافتہ اند و وجود و سائر توابع وجود را عکوس آن کمالات دانستہ ناچار خود را مبیّن از امانت دار کمالات او ندیدہ اند وغیر را از مرایای آن کمالات نیافتہ چون بحکم ان اللہ یامرکم ان تؤدوا الامانات الی اہلہا این امانت را باہل امانت بسپارند و این کمالات را از وست بذوق باصل بدہند خود را معدوم یابند و میّت دانند چہ وجود و حیات چون باصل رفت معدوم و میت ماند و فنا متحقق گشت للمولوی ؎ چون ندانستی تو اورا از خستہ

وصفات ست از ذاتیہ بہرہ ندارد چنانچہ تحقیق آنرا در مواضع متعددہ نمودہ ایم پس ناچار تمامہ از قسم معانی
باشد و در مثال آنرا صورتے کائن بود و در کمالات وجوبی ہرجا صفت و شان ست کہ قیام بذات
دارد و از قبیل معانی ست اگر آنرا در مثال صورتے بود و لو بالنقص گنجائش دارد اما ذات
او را سبحانہ حاشا کہ در مرتبہ از مراتب صورت بود چہ صورت مستلزم تحدید و تقیید ست و تقیید
در ہر مرتبہ کہ باشد مجوز نیست مراتب ہمہ کہ مخلوق اویند سبحانہ کجا گنجایش دارند کہ خالق خود را محدود و مقید سازند
ہر کہ تجویز مثال دران حضرت جلشانہ نمودہ ست باعتبار وجوہ و اعتبارات ست نہ باعتبار عین ذات تعالے
و ہر چند تجویز مثال در وجوہ و اعتبارات حق ذات تعالی ایمہ برین فقیر گران ست مگر آنکہ در ظلی از ظلال
بعیدہ آنرا تجویز نمودہ آید ازین بیان واضح گشت کہ در عالم مثال ارتسام صور معانی و صفات را کائن ست
نہ ذات را تعالی پس آنچہ صاحب فصوص تجویز رویت اخروی بصورت مثالیہ نمودہ ست چنانچہ گذشت آن
رویت حق نیست تعالے بلکہ رویت صورت حق ہم نیست سبحانہ چہ او را سبحانہ صورتی نیست تا رویت
بآن تعلق پیدا کند و اگر در مثال صورتی ہست ظلے از ظلال بعیدہ او را کائن ست پس
رویت آن رویت حق چرا باشد سبحانہ شیخ قدس سرہ در نفی رویت حق جل و علا از معتزلہ
و فلاسفہ ہیچ کم پائی نمیکند بلکہ اثبات رویت برنہجے مینماید کہ مستلزم نفی رویت ست
و آن ابلغ در نفی ست از صریح نفی لان الکنایۃ ابلغ من التصریح قضیہ مقررہ ست اینقدر فرق
کہ مقتدائے این جماعت عقل علیشان ست و مقتدای شیخ کشف بعید از صحت ماناکہ او لتہ غیر
تامہ مخالفان کہ در تخیلہ شیخ نشستہ کشف او را نیز درین مسئلہ از صواب منحرف گردانیدہ است
و مائل بمذہب شان ساختہ و چون از اہل سنت بودہ ست صورت اثبات آن نمودہ ست و بآن
اکتفا کردہ کہ آنرا رویت انگاشتہ ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطانا و تحقیق این مسئلہ دقیقہ کہ در حل بعض
از سوانح کتاب عوارف نوشتہ است نیز تحریر یافتہ است نہ آنچہ از اجماع بریدہ بودند توانند بود
کہ تا آن وقت خلافی کہ شایان اعتداد باشد بظہور نیامدہ باشد یا اجماع مشائخ عصر خود خواستہ
باشد و اللہ سبحانہ اعلم بحقیقۃ الحال **مکتوب نود و یکم** بمولانا طاہر بدخشی در جواب
اسولۂ او از فرق میان معرفت و ایمان حقیقی و غیر ذلک بعد الحمد و الصلوات و تبلیغ الدعوات
میرساند صحیفۂ شریفہ اخوی اعزی کہ بمصحوب شیخ سجاول ارسال داشتہ بودند رسید الحمد للہ

واجماع با وجود اختلاف بچه معنی است بدان ارشدک الله تعالی که مختار این فقیر درین مسئله قول صاحب
تعرف است قدس سره ومید اند که قلوب را درین نشاء از ان حضرت جل سلطانه غیر از ایقان نصیبی
نیست آنرا رویت انگارند یا مشاهده وچون قلب را رویت نبود ابصار را چه بود که او درین نشاء
درین معامله بیکار ومعطل است غایت ما فی الباب معنی ایقان که قلب را حاصل شده است در عالم
مثال بصورت رویت ظاهر میشود وموقن به بصورت مرئی چه در عالم مثال هر معنی را صورتی است
مناسب عالم شهادت وچون در عالم شهادت کمال تعین در رویت است آن ایقان نیز بصورت رویت
در مثال ظاهر میگردد وچون ایقان بصورت رویت ظاهر شود متعلق آنکه موقن به است ناچار بصورت
مرئی اینجا ظاهر گردد وچون سالک آنرا در مرآت مثال مشاهده می نماید از توسط مرآت زائل
گشته وصورت را حقیقت دانسته می انگارد که حقیقت رویتی او را حاصل گشته است ومرئی
پیدا آمده ومید اند که ان رویت صورت ایقان اوست وآن مرئی صورت موقن به او این از اغلاط
صوفیه است واز تلبیسات صور بحقائق وهمین دید چون غالب می آید واز باطن بظاهر می تراود سالک را
در توهم می اندازد که رویت بصری نیز حاصل گشته مطلوب از گوش باغوش آمده میداند که حصول آن معنی چون در اصل
به بصیرت است نیز مبنی بر توهم تلبیس است به بصر که درین نشاء فرع اوست چه رسد ورویت او از کجا حاصل شود
در رویت قلبی جم غفیر از صوفیه در توهم افتاده اند وحکم بوقوع آن کرده ودر رویت بصر مگر ناقصی ازین طائفه در توهم
وقوع آن افتاده باشد که مخالف اجماع اهل سنت وجماعت است شکر الله تعالی سعیهم **سوال** موقن به را چون صورت
در مثال پیدا شد لازم آید که حق سبحانه آنجا صورت بود **جواب** تجویز نموده اند که حق را سبحانه هر چند مثل نیست
اما مثال هست وروا داشته اند که در مثال بصورتی ظهور فرماید چنانچه صاحب فصوص قدس سره
رویت اخروی را نیز بصورت جامعه لطیفه مثالیه مقرر ساخته است وتحقیق این جواب آنست که آن صورت
موقن به بصورت حق نیست سبحانه در مثال بلکه صورت مکشوف صاحب ایقان است که ایقان او بآن تعلق
گرفته است وآن مکشوف بعض وجوه واعتبارات ذات حق است سبحانه نه ذات حق جل وعلا لهذا چون معامله عارف
بذات میرسد جل سلطانه این قسم تخیلات پیدا نمیشود وهیچ رویت ومرئی تخیل نمیگردد وچه ذات
اقدس سبحانه را در مثال صورتی کائن نیست تا آنرا صورت وی وانماید وایقان آنرا بصورت
رویت وانماید یا آنکه گوئیم در عالم مثال صور معانی است نه صورت ذات وچون عالم تمامه مظاهر اسماء

وچون اذعان نبود تصدیق چه صورت بندد والفا در صورت اولی مقصود اثبات نبوت نیست بلکه
اثبات فعل است و در صورت ثانیه مقصود اثبات نبوت است عنا و آنرا بر تتابید پس اذعان
چه صورت دارد اگر فرضاً بے حصول اذعان تصدیق و حکم پیدا شود آن نیز داخل تصورات است و
صورت تصدیق تا اذعان پیدا نشود در حقیقت تصدیق صورت نه بندد و ایمان حاصل نشود و این مسئله
از امهات مسائل کلام است و بسیار دقیق است فحول علماء در حل آن در مانده اند بعضے ازینها از اضطرار
رکن ثالث در ایمان افزوده اند و گردیدن را زاید بر تصدیق داشته و جمعے دیگر که تصدیق را عین
گردیدن گفته اند حل این معما کما ینبغی ننموده اند و باجمال گذرانیده الحمد لله الذی هدانا لهذا
وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله بشنو مرکب تقییدی و مرکب توصیفے مثل نبی الله و هذا النبی
هر چند متضمن حکم است بانه نبی و مشتمل است بر معرفت او بعنوان نبوت اما حصول تصدیق بانه نبی
موقوف بر اذعان است که مثبت ایمان است غلام زید فعل کذا و رجل صالح حکم کذا هر دو بے اذعان
کاهن صحیح است و در هر دو معرفت بعنوان غلامیت و صلاحیت ثابت اما اذعان نیست
که تصدیق به غلامیت و صلاحیت بر یک حاصل آید اگر گویند که تو اذعان نفس بعد از
اذعان قلب گفتی و اذعان نفسی را با ایمان حقیقی تعبیر نمودی و حال آنکه فلاسفه و ارباب معقول
در تصدیق مطلق اذعان نفس گرفته اند از اذعان قلب سخن نگفته جواب گوییم که ارباب معقول گاہے
از نفس روح میخواهند و گاهی قلب اراده مینمایند بالجمله تدقیقات فلسفے ایشان در جاهای دیگر است که
اکثر آن لا طائل است اینجا آنها معطل و بیکار اند و حکم عوام دارند نوبت تا دقیق اینجا بصوفیه رسیده است
که باحکام هر لطیفه متلبس میگردند و از هر کدام لطائف بر سیر و سلوک بالا میگذرند و نفس را از قلب جدا
میسازند و روح را از سر علیحده و خفی را از اخفی متمیز میگردانند مر ارباب معقول را غیر از معرفت سامی
اینها معلوم نیست که نصیبے باشد نفس اماره را فلاسفه شئے بزرگ دانسته اند و از مجردات شمرده از قلب
و روح نامے نبرده اند و از سر و خفی و اخفی نشانے نداده ان قد سجاء ملکا لیسوق الاهل الی الاهل مع حجاب
دیگر گوییم که ارباب معقول نظر با حکام عادتے عرفے اذعان نفس را که قریب بفهم اینها بوده است
ذکر کرده اند و سخن ما در تصدیقات احکام شرعیه است که نفس را بالذات از آنها انکار است
اذعان چه بود و این انکار است که منکر را بحد عداوت صاحب آن احکام رساند نعوذ بالله من شرور

سبحانه که بسلامت و بعافیت اند چند اسوله اندراج نموده بودند در جواب آن آنچه بخاطر رسید
نوشته شد نیک توجه نمایند **سوال** اول آنکه درمیان معرفت و ایمان حقیقی چه فرق ست جوابش
آنست که معرفت دیگرست و ایمان دیگر چه معرفت شناختن ست و ایمان گرویدن شناخت بود
و گرویدن نبود اهل کتاب را در حق پیغمبر ما علیه و علی آله الصلوٰة والسلام معرفت بود و می شناختند
که پیغمبر ست کما قال الله تعالیٰ یعرفونه کما یعرفون ابناءهم اما بواسطهٔ عناد چون گرویدن نبود ایمان
متحقق نشد و معرفت هم در رنگ ایمان دو قسم است صورت معرفت ست در رنگ صورت ایمان
و حقیقت معرفت ست در رنگ حقیقت ایمان صورت ایمان همان ست که حضرت حق سبحانه از
کمال رافت و رحمت خود در شریعت از برای نجات اخروی بآن اکتفا فرموده ست و آن گرویدن
قلب ست با وجود انکار و تمرد نفس اماره و صورت معرفت هم مقصود بهمان لطیفه است با وجود
جهل اماره حقیقت معرفت آنست که اماره از جهالت جبلی خود برآید و شناسائی پیدا کند
و حقیقت گرویدن ایمان اوست بعد از شناسائی و مطمئنه گشتن او بعد امارگی که طبیعی او بوده
اگر گویند که در شریعت تصدیق قلبی اعتبار کرده اند این گرویدن عین آن تصدیق ست یا
امری ست ورای آن تصدیق اگر ورای تصدیق باشد لازم آید که در ایمان سه چیز معتبر باشد
اقرار و تصدیق و گرویدن و این خلاف مقرر علما ست و عمل را که بعض علما اعتبار در ایمان نموده اند
جزو چهارم ایمان میشود **جواب** گوییم که گرویدن عین تصدیق ست زیرا که تصدیق که حکم ست
عبارت از اذعانست که معبر بگرویدن ست اگر پرسند که اهل کتاب حضرت پیغمبر ما را علیه و علی آله
الصلوٰة والسلام چون بعنوان نبوت میدانستند ناچار حکم بنبوت علیه و علی آله الصلوٰة والسلام میکردند و
اذعان و گرویدن ایشان را حاصل میشود چه حکم برین تقدیر عین گرویدن ست پس ایمان در حق
ایشان چرا متحقق نشود و بکدام علت از کفر برآیند جواب گوییم که بعنوان نبوت میدانستند لیکن بواسطهٔ تعصب و عناد قلب
ایشان را اذعان حاصل نمیشد تا حکم بنبوت او نمایند معرفت و تصور بود اذعان حاصل نشد تا تصدیق گردد
و بایمان رساند و از کفر برآرد فرق دقیق ست بشنو و بوجدان خود رو با وجود عناد نبی الله فعل کذا
توان گفت لیکن تا اذعان پیدا نشود انه نبی الله نمیتوان گفت زیرا که در صورت اولی تصورست
و حواله بمعرفه مشهوره است و در صورت ثانیه تصدیق ست که مبنی بر اذعان و گرویدن ست

معرف

حضرت حق سبحانه و تعالی آنرا نیز بسماع بیچونی استماع میفرماید و بے توسط حروف و کلمات و بے تقدیم و تاخیر آنرا میشنوند اذ لا یجری علیه تعالی زمان یسع فیه التقدیم والتاخیر و دران موطن اگر بنده سماع است بکلیت سامع است و اگر کلام است هم بکلیت متکلم تمام گوش است و تمام زبان است روز میثاق ذرات مخرجه قول الست بربکم را بیواسطه بکلیت خود شنیدند و بکلیت خود جواب بلی گفتند تمام گوش بودند و تمام زبان زیرا که اگر گوش از زبان متمیز بودی سماع و کلام بیچون حاصل نیامدے و شایان ارتباط مرتبه بیچون نگشتی لا یحمل عطایا الملک الا مطایاه غایة ما فی الباب آنچنانکه ملتقی که از راه روحانیت اخذ نموده بود ثانیاً در عالم خیال که آن در انسان تمثال عالم مثال است بصورت حروف و کلمات مترتبه متمثل میگردند و آن تلقی و القا بصورت سماع و کلام لفظی مرتسم میشود چه هیچ معنی را در عالم صورتی است اگرچه آن معنی بیچون بود اما ارتسام بیچون هم آنجا بصورت چون است که فهم و افهام بآن مربوط است که مقصود از ان ارتسام است و چون سالک متوسط در خود حروف و کلمات مترتبه مییابد و سماع و کلام لفظی احساس مینماید خیال میکند که این حروف و کلمات را از اصل شنیده است و بی تفاوت از آنجا اخذ کرده نمیداند که این حروف و کلمات صور خیالیه آن معنی متلقی است و این سماع و کلام لفظی تمثال سماع و کلام بیچونی عارف تام المعرفت باید که حکم هر مرتبه را جدا سازد و یکی را با دیگرے ملتبس نگرداند پس سماع و کلام این اکابر که بمرتبه بیچونی مربوط است از قبیل تلقے و القای روحانی است و این کلمات و حروف که تعبیر از ان معنی متلقی بآن مینماید از عالم صور مثالیه و گروهی که گمان برده اند که ما حروف و کلمات را از آنحضرت جل سلطانه استماع مینمائیم دو فریق اند یکی ازان دو فریق که احسن حالند میگویند که این حروف و کلمات حادثه مسموعه دال اند بران کلام نفسی قدیم و فریق دیگر اطلاق قول بسماع کلام حق جلشانه مینمایند و همین حروف و کلمات مترتبه را کلام حق میدانند جل و علا و فرق نمیکنند در میان آنکه لائق بشان او تعالی کدام است و کدام است که شایان جناب قدس او نیست سبحانه و هم الجهال البطال لم یعرفوا ما یجوز علیه و ما لا یجوز علیه تعالی سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت العلیم الحکیم والصلوة والسلام علی خیر البشر و آله و اصحابه الاطهر

مکتوب نود و سوم بحضرت مخدوم زاده خواجه محمد سعید در تحقیق تعین اول وجودے در تفریق میان مبادی تعینات حبیب و خلیل و کلیم علیهم الصلوات الخ

الفنا ومن سیئات اعمالنا و در حدیث قدسی آمده عاد نفسک فانها انتصبت بمعاداتی
ارحم الراحمین از کمال مهربانی در اوائل حال اذعان نفس را منظور نداشت و با اذعان
قلب نجات را مربوط ساخت اگر ثانیاً بمحض کرم او سبحانه اذعان نفس هم میسر شد نور علی نور
و سرور علی سرور و وصول علی درجات الولایة وحصول الحقیقة الایمان نوشته بودند که جواب موافق
فهم و دانش فقیر نوشته شود که معلوم توانم کرد مسئله بسیار دقت دارد و حل آن هم بیوقت مشکل است
بلکه نفس حل وقت میطلبد گناه عبارت چیست بایستی که این فکر را اصل میکردند و بسوال حل این
طور معما جرأت نمی نمودند فلا تلوموني ولوموا انفسکم سوال دوم آن بود که زهاد و عباد بایمان
حقیقی مشرف اند یا نه جواب اگر بمرتبه مقربین برسند و نفوس شان مطمئنه گردد بایمان حقیقی برسند
سوال سوم آن بود که صاحب معرفت اجمال که منشاء آن کفر حقیقی است اینها را عارف چون
توان گفت معنی این عبارت خوب معلوم نشد که چیست خود عبارت مغلق مینویسید و دیگران را
منع میکنید اگر مقصود این است که کافر طریقت را عارف بچه معنی توان گفت جوابش آنست که
کافر طریقت هم خدا را جلشانه بیگانگی شناخته است و ما سوای او را محو و متلاشی ساخته عارف است
اما عارف مطلق نیست که از تمیز بر آمده است چون تمیز آید عارف مطلق گردد و بایمان حقیقی مشرف
شود والسلام **مکتوب نود و دوم** بفقیر محمد هاشم کشمی در جواب سوال که نموده از استماع کلام
صوفیه حق را سبحانه و مکالمه ایشان با و تعالی پرسیده بودند آنکه بعضی عرفا فرموده اند ما کلام
حق را میشنویم و ما را با و تعالی مکالمه میشود چنانچه از امام همام جعفر صادق رضی الله تعالی عنه
منقول است که گفت ما زلت اردد الآیة حتی سمعتها من المتکلم بها و نیز از رساله غوثیه که منسوب بحضرت
شیخ عبدالقادر جیلی است قدس سره مفهوم میگردد بچه معنی است و تحقیق آن نزد تو چیست بدان
ارشدک الله تعالی که کلام حق جل وعلا در رنگ ذات حق و سائر صفات حق جلشانه بیچون و بیچگون
است و سماع آن کلام بیچون نیز بیچون است زیرا که چون را به بیچون راه نیست پس آن سماع مربوط
بحاسه سمع نباشد که سراسر چون است آنجا اگر از بنده استماع است تلقی روحانی است که نصیبی از بیچونی
دارد و بی توسط حروف و کلمات است و نیز اگر از بنده کلام است هم بالقای روحانیت بی حروف و کلمه و این
کلام نصیبی از بیچونی دارد که مسموع بیچون میگردد و یا آنکه گوییم کلام لفظی که از بنده صادر شود

والسلام ناچار ولایت محمدی که منشاء آن محبت ست مرکز ولایت خلیلی باشد که منشاء آن خلت ست
علی صاحبها الصلوة والسلام و ولایت خلیلی با وجود اولیت در میان ولایت محمدی و در میان حضرت
ذات تعالی و تقدس حاجز و حائل نباشد چه مرکز دائره از دائره سبقت ذاتی دارد پس خلف حائل
سلف نبود بلکه امر بعکس ست و وجه دیگر از برای سبقت و قرب این مرکز بشنو چون بعنایت الله سبحانه
درین نقطه مرکز دور در دور رفته میشود ازین نقطه که حاصل آن محبت ست محب و محبوب متمیز میگردند
و صورت دائره پیدا میشود که مرکز آن محبوبیت ست و محیط آن محبت مبدار ولایت موسوی
ست علی نبینا و علیه الصلوة والسلام و محبوبیت آن مبدار ولایت محمدی علیه و علی آله
الصلوة والسلام پس این مرکز محبوبیت از مرکز محبت که دائره گشته است پیش قدم آمد
و بحضرت ذات تعالی نزدیکتر گشت چه مرکز را سبقتی و قربی هست که دائره را نیست
و همچنین این مرکز را نسبت بمحیط دائره نیز سبقتی و قربی هست که محیط را نیست پس ولایت
محمدی از ولایت موسوی هم سبق آمد و اقرب علی صاحبها الصلوة والسلام و وجه دیگر از برای
سبقت و قرب ولایت محمدی بشنو چون بفضل الله سبحانه درین مرکز محبوبیت دور در دور رفته میشود
آن مرکز نیز صورت دائره پیدا میکند که مرکز آن محبوبیت صرف می نماید و محیط آن محبوبیت
ممتزج بمحبت ظاهر میگردد که نصیب فردی از افراد امت اوست به تبعیت او علیه و علی آله الصلوة
والسلام بلکه به تبعیت ولایت موسوی نیز علی نبینا و علیه الصلوة والسلام که مناسبت بمحیط
دائره دارد و از انجا آمده است که ولایت محمدی همه وقت مرکزی ست و منشاء محبت نیز
از برکات آن ولایت ست که با متزاج آن مرکز ثانی دائره گشته است مرکز دیگری از وی پیدا شده
باید دانست که این مرکزیت ثالث کار را بسیار پیش برد و نزدیکتر از نزدیکتر ساخت ع باکریمان
کارها دشوار نیست ⁂ زیاده برین دقائق و اسرار چه وانموده آید و از ماورای تعین اول پیش ازین
چه گفته شود هر چند ورای تعین اول نیست که جزو اوست یا جزو جزو او و بیک واسطه یا بدو وسطه اما در
نظر کشفی بمراحل از تعین اول سبقت دارد و بمنازل از وی بمطلوب نزدیکتر است **سوال** هر کمالی
که جزو را میسر گردد کل را نیز میسر ست زیرا که کل عبارت از ان جزو و از اجزای دیگر ست پس سبقت
و قرب که در جزو پیدا شود و در کل نباشد وجه آن چیست **جواب** کمالی که در جزو بطریق

در آخر کار بکرم و فضل مکشوف ساخته آنست که تعین اول مر حضرت ذات را تعالی و تقدس تعین حضرت
وجود است که محیط همه اشیا است و جامع جمیع اضداد است و خیر محض است و کثیر البرکت است حتی که اکثری از
مشائخ این طائفه علیه آنرا عین ذات گفته اند تعالی و منع زیادتی آن بر ذات نموده سبحانه غایت دقت
و لطافت دارد که چشم همه کس او را نمیتواند دریافت و از اصل نمیتوانند جدا ساخت لهذا التعین او در نظر همت
مختفی ماند و از متعین متمیز نگشت و جم غفیر آنرا بجای او پرستیدند و معبود و مطلوب ماورای آن نطلبیدند
و مبدء آثار خارجی او را دانستند و تکون حوادث یومی او را انگاشتند و این تمیز حق از مادون حق دولتی بود که
برای این مسکین واپس مانده ذخیره داشته بودند و این نفی مشارکت غیر معبود بمعبود سبحانه اولش مانده بود
از انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات که برای این زله برداران نگاه داشته اند الحمد لله الذی هدانا لهذا
و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق مکشوف ساختند که این تعین
اول وجودی رب خلیل الرحمن است علی نبینا و علیه الصلوات و التحیات و مبدء تعین او
و تعین خلت او و نیز مکشوف گردانیدند که مرکز این تعین که جزو اشرف اوست در اجزای دیگر
نسبت اقربیت باصل دارد رب حضرت حبیب الله است و نیز مبدء تعین او و تعین محبت او علیه و علی
جمیع الانبیاء الصلوات و التسلیمات **سوال** تعین اول چون رب حضرت خلیل بود پس پیغمبر ما علیه و علی
خلیل الرحمن الصلوة و السلام بکدام معنی فرموده است اول ما خلق الله نوری مرکز دائره اسبق اجزای دائره است
و نیز جزو را تقدم است بر کل پس ناچار مبدء تعین آن سرور که تعبیر از آن بنور خود فرموده است از همه
اسبق باشد علیه و علی آله الصلوة و السلام مرکز دائره هر چند جزو دائره است و دائره کل اوست
اما آن جزو است که سائر اجزای کل از وی ناشی شده است زیرا که جمیع اجزای محیط دائره
ظلال آن جزو است که سائر مرکز آن دائره است اگر آن جزو نبود از دائره نامی و نشانی نباشد پس
واضح شد که رب و مبدء تعین حضرت خلیل تعین اول است و منشاء تعین اول که جزو مرکز در شرف اجزای
اوست رب و مبدء تعین حضرت خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات پس اسبق از همه حقیقت خاتم نبوت باشد
و منشاء ظهور دیگران هم او باشد علیه و علی جمیع الانبیاء الصلوات و البرکات از اینجاست که در حدیث قدسی آمده است
در شان حبیب الله لولاک لما خلقت الافلاک و لما اظهرت الربوبیة و چون مبدء تعین حضرت خاتم الرسل علیه
و علیهم الصلوات و التسلیمات مرکز دائره تعین اول آمد که مبدء تعین حضرت خلیل است علی نبینا و علیه الصلوة

آن سر وآن نشاء که در مرکز این تعین نهاده اند نشاء ولایت محمدی ست علی صاحبها الصلوات والتسلیمات وآن حسن وجمال ذاتی که تعین اول ظل آنهاست مشابهت به صباحت دارد که در عالم مجاز از قبیل حسن خد وجمال خال است وآن سر و نشاء که در مرکز دو لیعت نهاده اند مناسبت بملاحت دارد که ورای رشاقت قد وصباحت خد است وورای حسن چشم وجمال خال امری ست ذوقی تا ذوق نه بندد در نیابد شاعرے گوید ع آن دارد آن نگار که آن هست هرچه ست + آنرا طلب کنند حریفان که آن کجاست + ازین بیان تفاوت درمیان این دو ولایت دریاب هرچند هر دو از قرب حضرت ذات تعالی وتقدس ناشے میگردند اما مرجع یکے کمالات ذاتست ومعاد دیگرے صرف ذات تعالی وچون ملاحت فوق صباحت ست پس وصول بملاحت بعد از طے مراتب صباحت صورت بندد وتا وصول جمیع مقامات ولایت ابراهیمی میسر نشود وصول بحقیقت این ولایت که ذروهٔ علیای ولایت محمدی ست میسر نیاید علی صاحبها الصلوات والسلام ازینجا تواند بود که خاتم الرسل علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات مامور گشتند بمتابعت ملت حضرت ابراهیم گشت علیهما الصلوات والسلام تا بوسیلهٔ این متابعت بحقیقت ولایت او برسد و ازینجا بحقیقت ولایت خود که تعبیر ازان بملاحت رفته است تحقق گردد وچون حضرت پیغمبر مارا بمرکز دائره ولایت خلت مناسبت ذاتی ست که بحضرت اجمال ذات اقرب ست ومحیط آن دائره مناسب کمیست که در تفصیل کمالات ذات دارد تعالی ولیس تا کمالات محیط آن دائره هم تحقق نشود ولایت خلت تمام نگردد وازینجاست که در صلوات منطوقه آمده است کما صلیت علی ابراهیم تا کمالات ولایت خلت تمام او را میسر آید چنانچه صاحب آن ولایت را میسر شده بود علی نبینا وعلیه الصلوات والسلام وچون مکان طبعی ولایت محمدی نقطهٔ مرکز دائره ولایت خلیلی ست علیها الصلوات والتحیات وسیر او نیز مقصود بر سیر مرکزی آن دائره ناچار از آنجا برآمدن بمحیط آن دائره درآمدن واکتساب کمالات آن کردن متعسر باشد وخلاف مقتضای طبیعت بود پس متوسطے باید از افراد امت او علیه وعلی آله الصلوات والسلام که بطبیعت او علیه الصلوات والسلام در عین آن مرکز بود وازراه دیگر مناسبت بمحیط آن دائره داشته باشد تا اکتساب کمالات آن مرتبه نماید وبحقیقت آن مرتبه تحقق گردد وپیغمبر متبوع او بحکم من سن سنة حسنة فله اجرها واجر من عمل بها بتوسط وصول او بآن کمالات نیز متحقق شود ومراتب ولایت

اصالت پیدا شود در کل بہ تبعیت و وساطت جزو خواہد بود نہ بطریق اصالت و شک نیست کہ اصالت
را سبقتے ہست کہ تبعیت را نیست و اصل را قربے ہست کہ فرع را نہ پس اگر مرکز دائرہ در کمالات
مخصوصہ خود از دائرہ پیش قدمی نماید گنجائش دارد و تحقیق در جواب آنست کہ کمال جزو در کل
وقتی سرایت نماید کہ آن کمال از ماہیت اصلیہ آن جزو ناشی شدہ باشد و اگر کمالے باشد در جزو
کہ بعد از انقلاب ماہیت جزو پیدا شود لازم نیست کہ در کل سرایت کند کہ آن جزو بعد از انقلاب
ماہیت خود جزو آن کل نماندہ است تا سرایت بآن نماید مثلا نقرہ کہ یک جزو آن بعمل اکسیر طلا گردد
و از ماہیت نقرہ بماہیت طلا انقلاب نماید نمیتوان گفت کہ کمالات ذہبیت این جزو بفضہ کہ کل
او بودہ است سرایت خواہد کرد چہ آن جزو بعد از انقلاب جزو او نماندہ است تا سرایت کند
فافہم وقس علیہ معرفۃ ما نحن فیہ **سوال** تعین اول وجودی وجود او در خارج است یا ثبوت علمی دارد
وہیچ کدام از این دو تردید درست نمی آید چہ در خارج نزد این بزرگواران جز یک ذات احد تعالی
موجود نیست و در ان خارج از تعینات و تنزلات نامے و نشانے نہ و اگر ثبوت علمی گوییم لازم آید
کہ تعین علمی از وے سابق باشد و آن خلاف مقرر ست **جواب** گوییم در نفس امر ثابت ست
و اگر ثبوت خارجی ہم بگویند بان معنے کہ در ما ورای علم ہم او را ثبوتے ہست نیز گنجائش دارد
واللہ سبحانہ الملہم للصواب **مکتوب نود و چہارم** بحضرت مخدوم زادہ خواجہ محمد معصوم سلمہ اللہ
در دقائق کمال و جمال ذاتی و مرتبہ مقدسہ کہ فوق ست و نصیب تعینات حبیب و خلیل
و کلیم علیہم السلام از ان دو مرتبہ و بہرہ تعین حضرت ایشان از این فات حضرت حق سبحانہ
و تعالی فی حد ذاتہ جمیل ست و حسن و جمال ذاتی او را ثابت ست نہ آن حسن و جمال کہ مکشوف
و مدرک ما گردد و در تعقل و تخیل ما در آید مع ذلک در آنحضرت مرتبہ ایست اقدس کہ این حسن و جمال
ہم از غایت عظمت و کبریائی آن بآن مرتبہ نمی تواند رسید و بحسن و جمال متصف نمیتواند ساخت
تعین اول کہ تعین وجودی ست تعین آن کمال و جمال ذاتی ست و ظل اول آنہا و از ان مرتبہ
اقدس کہ کمال و جمال را ہم آنجا گنجائش نیست کہ او از غایت عظمت و کبریائی ہیچ تعینے متعین نمیگردد
و در کدام آئینہ در آید مع ذلک سرے و نشانے از ان مرکز اقدس در مرکز دائرہ این تعین
اول ودیعت نہادہ اند و نشانے آنجا تعبیہ نمودہ اند چنانچہ تعین اول نشاء ولایت خلیلی ست

کما صلیت علی ابراهیم بعد از هزار سال باجابت مقرون گشت مسئول مستجاب شد آنسرور را علیه وعلی
آله الصلوات والسلام بعد از تمامی ولایت خلت کاروبار بآنسرور نشأ است که در مرکز ودیعت
نهاده اند و تعبیر آن بملاحت یافته ست و آن فرد را از برای حراست و محافظت است از ان مقام العالم
باز گردانیده خود در خلوت خانهٔ غیب الغیب با محبوب خلوت داشته ــه هنیئاً لارباب النعیم نعیمها وللعاشق
المسکین ما یتجرع ‹ باید دانست که محیط مرکز ثالث هرچند بنسبت بمحیط مرکز تعین اول صغری نماید اما اجمع
است چه هرچه بحضرت ذات جلشانه نزدیکتر ست جامع تر ست صغر آن در رنگ صغر انسان باید دانست
که باوجود صغر جامع ترین جمیع اصناف عالم ست و ایضاً شخصے که بکمالات این محیط متحقق گشت
و از اجمال مرکز بتفصیل محیط آمد آن بے مناسبتے که بمحیط و تفصیل داشت زائل شد و بی تکلف
از تفصیلے رفت و بکمالات آن تفصیل نیز متحقق گشت بشنو با وجود کمال اقتدار چون نظام
عالم بحکمت منوط ساخته اند در تربیت محبوبان نیز از وجود اسباب چاره نبود هرچند
وجود سبب بیش از بهانه نباشد و زیاده از روپوش قدرت نبود سنة الله التی قد خلت من
قبل ولن تجد لسنة الله تبدیلا ــــ نبی هرچند بعضے کمالات را بتوسط فردی از افراد امت
خود حاصل نماید و بتوسل او بعض مقامات برسد نقص آن نبی ازین راه لازم نیاید و آن
فرد را مزیتے باین توسط بر آن نبی حاصل نشود چه آن فرد این کمال را بمتابعت آن نبی یافته است
و بطفیل او باین دولت رسیده پس آن کمال فی الحقیقت از ان نبی ست منتیجهٔ متابعت
اوست و آن فرد بیش از خادم او نیست که از خزائن او خرچ کرده لباسهائے مرتب طیار کرده آرد
که باعث مزید حسن و جمال مخدوم میگردد و در عظمت کبریائی می افزاید اینجا کدام نقص مخدوم است
و کدام مزیت خادم امداد و اعانت از همگنان نقص ست اما از خادم و غلمان که امداد و اعانت
واقع شود عین کمال ست و موجب ازدیاد جاه و جلال ناقصے باشد که یکے را بدیگرے خلط کند و در
توهم منقصت افتد بادشاهان بامداد خدم و حشم ملکها میگیرند و قلعها فتح مینمایند ازین امداد غیر از
عظمت و ابهت بادشاهان هیچ معلوم نمیشود و نیز از شرف و عزت خادم و حشم هیچ ظاهر نمیگردد همان خدام
وغلمان انبیا اند علیهم الصلوات والتسلیمات اگر از ینها امدادها باین بزرگواران برسد چه جائے توهم
منقصت شان نیست وآنکه گویند که این بزرگواران اصلا محتاج بامداد نیستند و جمیع مراتب

خلیلے تمام کند بیان سر این معما که برین فقیر ظاهر ساخته اند آنست که نقطهٔ مرکز دائرهٔ ولایت خلت که از سائر نقطهٔ آن امتیاز به محبیت یافته است اگرچه بسیط است اما چون متضمن اعتبار محبیت و اعتبار محبوبیت ست بصورت دائره پیدا میکند و از آن مرکز دائره پیدا میگردد که محیط آن اعتبار محبیت ست و مرکز آن امتیاز محبوبیت و لنشاء ولایت موسوی علی نبینا و علیه الصلوات والسلام اعتبار محبیت ست که محیط آن دائره ست ولنشاء ولایت محمدی اعتبار محبوبیت که مرکز آن دائره است حصول حقیقت محمدی اینجا تصور باید نمود و بعد از هزار سال این نقطهٔ مرکز دائره ثانی که حقیقت محمدی بآن مربوط ست نیز وسعتے پیدا کرد و اعتبار و روے هویدا گشت و بصورت دائره برآمد که مرکز آن محبوبیت صرف ست و محیط آن محبوبیت ممتزج به محبیت و منشاء ولایت احمدی بمرکز آن دائره است و احمد هم دوم آنسرور ست علیه الصلوات والسلام که در اهل سموات بآن اسم معروف ست چنانچه گفته اند اینجا تواند بود که حضرت عیسی علی نبینا و علیه الصلوات والسلام که از اهل سموات گشته است بشارت قدوم آنسرور را باسم احمد داده است و این اسم مبارک را با ذات احد جلشانه خیلی تقرب ست و یک مرحله از آن اسم دیگر بحضرت ذات جلشانه نزدیکتر ست چنانچه مبین گشت و این اسم از اسم مبارک احد بیک حلقهٔ میم جدا شده است که مبدا محبت است که باعث ظهور و ظهار گشته و ایضاً میم که در احمد اندراج یافته است از حروف مقطعات قرآنے ست که در اوائل صور منزل گشته است و از اسرار غامضه است و این حرف مبارک میم را با آن سرور خصوصیتے خاص ست که باعث محبوبیت او گشته است و او را از همه تفوق داده است برسر اصل سخن رویم و گوئیم که محیط آن دائره که عبارت از محبوبیت ست که ممتزج بمحبیت بود منشاء ولایت فردی از افراد اُمت آن سرور علیه و علی آله الصلوات والسلام که باوجود حصول ولایت محمدی مرکزے مناسب بمحیط دائره داشته باشد و کمالات آنرا هم مکتسب ساخته و معلوم شد که ایشد و لت ثانی او را از ولایت موسوی حاصل گشته است و او از طفیل این دو ولایت عظمی جامع کمالات مرکز و محیط شده و مقرر ست که هر کمالیکه اُمت را میسر آید به نبی آن اُمت نیز آن کمال حاصل ست بحکم من سن سنة حسنة پس آن سرور را علیه و علی آله الصلوات والسلام بتوسط آن فرد کمالات محیط آن دائره نیز میسر شد و ولایت خلت در حق او علیه و علی آله الصلوات والسلام نیز تمام گشت و دعای اللهم صل علی محمد

ربنا آتنا من لدنک رحمة وهیئ لنا من امرنا رشدا والسلام علی من اتبع الهدی

فصل بالخیر اگر شمه ازان کاروبار که باین ولایت مربوط است اظهار نماید وباشارتی ازان معاملات که بآن دو ولایت منوط است ظاهر سازد قطع البلعوم وذبح الحلقوم هرگاه ابوهریره در اظهار بعضی علوم که از حضرت پیغمبر گرفته است علیه وعلی آله الصلوات والسلام قطع البلعوم گوید از دیگران چه گفته آید غموض اسرار الٰهی است جل سلطانه که با خص خواص عباد خود درمیان میدارد و نامحرمے را درحوالی آن نمیگذارد وحضرت خاتم الرسل علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات که رحمت عالمیان است از کمال معرفت ووفور قدرت آن اسرار را با ابوهریره وغیر هو درمیان آورده وقابلیت مستمعان دانسته آن درهای مکنونه را باایشان ایثار فرموده مثل من مفلس کم بضاعت از تذکر وخطور آن اسرار هراسان ولرزان است وهیچگونه مناسبتے خود را با این خرابی وآوارگی بآن مطالب علیا نمی یابد اما امیدوار است مصرع ع باکریمان کارها دشوار نیست بلے خدا را چنین باید جلشانه وخداے را اینچنین کرم شاید این کرم در حق ما امروزه نیست مشت خاک ما را از خاک برداشته خلیفه خود ساخت وبه نیابت خود قیوم اشیا گردانید وبواسطهٔ او را تعلیم اسماء جمیع اشیا فرموده وملائکه را که عباد مکرم اویند تلامیذ او گردانیده وایشان را بآن بزرگی امر بسجود او نموده وابلیس را که ملقب بمعلم ملکوت بوده ودر طاعت وعبادت شان عظیم داشته چون در سجود او با آورده وتعظیم وتوقیر او ننموده از درگاه معلای خود رانده ملعون ومطرود گردانید وملام ومطعون ساخت وآن مشت خاک را قدرتی وهمتی بخشید که تحمل بار امانت او نمود که سموات وارض وجبال از تحمل آن ابا نمودند وترسیدند ونیز او را قوتے عطا فرمود که بآن قوت قابلیت رویت خالق سموات وارض که بیچون وبیچگونه است با چونی وچگونگی خود پیدا کرد با آنکه جبل بآن صلابت بیک تجلی او سبحانه پاره پاره شد وخاکستر گشت آن خدای که قدیم الاحسان وارحم الراحمین است توانا است که مثل من واپس ماندگان را بدرجات سابقان رسانده بطفیل شان شریک دولت شان گرداند ؎ اگر بادشه بردر پیرزن + بیاید تو اے خواجه سبلت مکن

تنبیه حضرت حق سبحانه وتعالی همیشه بر تنزیه وتقدیس خود است واز صفات حدث وسمات نقص منزه ومبراست تغیر وتبدیل را دران حضرت جل سلطانه بار نیست واتصال وانفصال را دران بارگاه گنجائش نه وتجویز حالیت ومحلیت آنجا کفر است وحکم باتحاد وعینیت عین الحاد وزندقه

کمال ایشانرا بالفعل حاصل ست مکابرہ صریحہ است چہ این بزرگواران نیز بندگان خدا اند جل شانہ و
ہموارہ از فیوض و برکات فضل و رحمت او امیدوار اند و ہمیشہ خواہان ترقیات اند در حدیث
آمدہ است من استوی یوماہ فہو مغبون و آنسرور مراتب خود فرمودہ است علیہ و علی آلہ الصلوات والسلام
سلوا لی الوسیلۃ الخ و در حدیث صحاح آمدہ است کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یستفتح بصعالیک
المہاجرین یعنی پیغمبر خدا علیہ و علی آلہ الصلوات والسلام در جنگہا طلب فتح میکرد بتوسل فقرای
مہاجرین انیہمہ طلب و امداد و اعانت ست جمعیکہ امداد و اعانت ایشان را در حق این بزرگواران
تجویز نمی نمایند و این بزرگواران را محتاج بامداد او شان نمیدانند نظر شان بر بزرگی انبیا
افتادہ است علیہم الصلوات والتسلیمات و علو درجات شان در نظر اینہا آمدہ مع ذلک
اگر نظر شان بر عبودیت این بزرگواران نیز می افتاد و احتیاجات ایشان کہ بمولای
خود دارند جل شانہ معلوم شان میگشت از امداد ایشان انکار نمی نمودند و از اعانت خدام و غلمان
شان استبعاد نمیکردند ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شیء قدیر والصلوۃ والسلام
علی نبینا و علی جمیع الانبیاء و علی الملائکۃ الکرام العظام

مکتوب نود و پنجم

بمولانا صالح کولابی در اسرارے کہ مخصوص بولایت حضرت ایشان ست مد ظلہ العالی
ولایت این فقیر ہرچند مرباے ولایت محمدی و ولایت موسوے ست علی صاحبہما
الصلوات والسلام و بطفیلے این دو اکابر علیہما الصلوات والتسلیمات مرکب از نسبت
محبوبی و نسبت محبی ست کہ رئیس محبوبان حضرت محمد رسول اللہ است صلی اللہ علیہ وسلم و رأس
محبان حضرت کلیم اللہ علی نبینا و علیہ الصلوات والسلام اما بوسیلۂ متابعت حضرت خاتم الرسل
علیہ و علیہم و علی الکل الصلوات والسلام با ولایت من کاروبار دیگر ست و معاملۂ علیحدہ
بآن مربوط ست اگرچہ اصل این ولایت ولایت پیغامبر خود ست علیہ و علی آلہ الصلوات والسلام
کہ ولایت محمدی باشد کہ منشاء آن باصالت نسبت محبوبیت صرف ست ولیکن چون
نشاء ولایت موسوے کہ باصالت ناشی از محبت صرف ست بااین ولایت ضم گشتہ است و
منصبغ برنگ آن نیز شدہ ہیئتے دیگر پیدا کردہ است بلکہ توان گفت کہ حقیقتے دیگر گشتہ و ثمرہ دیگر دادہ
نتیجہ دیگر آوردہ خوش گفت ؎ ازان افیون کہ ساقی در می افگند ۔ حریفانرا نہ سرماند و نہ دستار

وبیشتر محب را بجود جذب سازد و شیفته و واله تر گرداند ؎ نه تنها آفتم زیبائی اوست ؛ بلای من ز ناپروائی اوست ؛ و مراد از بلا افراط عشق ست که مطلوب عاشق ست ؛ سبحان الله احمد محبوب اسمی ست که مرکب از کلمه مقدسه احد ست و از حلقه حرف میم که از غوامض اسرار الهی جل شانه در عالم بیچون گنجایش ندارد که در عالم بیچون تعبیر ازان سر مکنون بغیر از حلقه میم توان کرد اگر گنجایش میداشت حضرت حق سبحانه وتعالی بآن تعبیر میفرمود واحد احد ست که لاشریک له ست و حلقه میم طوق عبودیت ست که بنده را از مولی متمیز گردانیده است پس بنده همان حلقه میم ست و لفظ احد از برای تعظیم او آمده است و اظهار اختصاص او کرده علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات ؎ چو نام این ست نام آور چه باشد ؛ مکرم تر بود از هرچه باشد ؛ بعد از هزار سال که آنرا تاثیری نهاده اند در تغییر امور عظام معامله آن ولایت باین ولایت کشید و ولایت محمدی بولایت احمدی انجامید وکار و بار از دو طوق عبودیت بیک طوق رسید و بجای طوق نخستین حرف الف که رمز از رب اوست متمکن گشت تا محمد احمد شد علیه وعلی آله الصلوات والسلام بیانش آنست که دو طوق عبودیت از دو حلقه میم ست که در اسم مبارک محمد صلی الله تعالی علیه وآله وصحبه وسلم وبارک اندراج یافته است تواند بود که ان دو طوق اشارت بدو تعین او باشد علیه وعلی آله الصلوات والسلام یکی ازان دو تعین جسدی بشری ست و دوم تعین روحی ملکی و در تعین جسدی هرچند بواسطه عروض موت فتور رفته بود و تعین روحی قوت گرفته اما اثر آن تعین باقی مانده بود و هزار سال الست تا آن اثر نیز زائل شود و نشانی ازان تعین نماند و چون هزار سال آخر آرد اثری ازان تعین نماند و یک طوق عبودیت ازان دو طوق گسسته شد و زوالی و فنای بآن طاری گشت والف الوهیت که آنرا در رنگ بقای بالله توان گفت بجای آن نشست ناچار محمد احمد گشت و ولایت محمدی بولایت احمدی انتقال فرمود پس محمد صلی الله تعالی علیه وآله وصحبه عبارت از دو تعین آمد واحمد کنایت از تعین باشد و بس این اسم بحضرت اطلاق اقرب باشد و از عالم دورتر بود

سوال فنا و بقا که مشائخ قرار داده اند و ولایت را بدان مربوط ساخته بچه معنی ست و این فنا و بقا که در تعین محمدی گفته شد بکدام معنی **جواب** فنا و بقا که ولایت بآن مربوط ست فنا و بقاء شهودی ست اگر فنا و زوال ست باعتبار نظر ست و اگر بقا و ثبات ست هم باعتبار نظر آنجا صفات بشری را استتار ست نه زوال و فنای این تعین انچنین ست بلکه اینجا

خواص عباد او تعالی هرچند دران حضرت قرب و وصل پیدا کنند از قبیل قرب جسم بجسم نخواهد بود و از جنس اتصال جوهر بعرض نه آنجا اگر قرب ست بیچون ست و اگر وصل ست هم بیچون همگی کار و بار این بزرگواران در آنحضرت جل سلطانه از عالم بیچونی ست و عالم چون بنسبت بعالم بیچون حکم قطره دارد بنسبت بدریای محیط بلکه آن حکم نیست و این واجب تعالی و نیز عالم چون در ضیق زمان و مکان کائن ست و عالم بیچون از تنگی وارسته ست و از زمان و مکان گذشته آری میدان عبارت و تعبیر دران عالم متسع ست و درین عالم تنگ و تاریک لعلوه من العبارة و لبعده عن الاشارة ارحم الراحمین خواص عباد خود را نصیبی از بیچونی داده در عالم بیچون سر داده است و بمعاملات بیچونی مشرف ساخته است اگر فرضاً تعبیر از آن بیچونی بچون نماید بعید تر از آن ست که بالغان لذت جماع را بنارسیدگان بلذت قند و شکر تعبیر کنند چه این هر دو لذت از یک عالم چون ست و آن تعبیر و معبر از دو عالم متباین و ناچار چون کسی تعبیر از بیچون بچون نماید و بر بیچون احکام چون اجرا کند جای آن دارد که مورد طعن و طرد گردد و بالحاد و زندقه متهم شود پس دقت و غموض آن اسرار از راه عبارت و تعبیر آمده نه از راه تحقق و حصول آن زیرا که متحقق شدن بآن اسرار کمال ایمان ست و تعبیر نمودن از آن بیچون بعبارات چون عین کفر و الحاد و من عرف الله کل لسانه اینجا کار باید کرد ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شیء قدیر والحمد لله اولاً و آخراً والصلوة علی رسوله دائماً و سرمداً

مکتوب نود و ششم بفقیر هاشم کشمی

در اسراری که متعلق ست بدو اسم مبارک آن سرور صلی الله علیه وسلم حضرت پیغمبر ما علیه و علی آله الصلوات والسلام مسمی بدو اسم ست که هر دو اسم مبارک او در قرآن مجید مسطور ست فرمود محمد رسول الله و نیز فرمود در حکایت بشارت روح الله اسمه احمد و هر کدام این دو اسم مبارک را ولایتی علیحده است ولایت محمدی هرچند ناشی از مقام محبوبیت اوست علیه الصلوات والسلام اما آنجا محبوبیت صرف کائن نیست مزجی از نشاءه محبیت نیز دارد اگرچه آن مزج بالاصالت او را ثابت نباشد اما تابع مقام محبوبیت صرف ست و ولایت احمدی ناشی از محبوبیت صرف ست که شائبه محبیت ندارد و این ولایت از ولایت سابق پیش قدم ست و یک مرحله بمطلوب نزدیکتر ست و محب مرغوب تر چه محبوب هرچند در محبوبیت تمامتر بود استغنا و بی نیازی او را کاملتر باشد و در نظر محب زیباتر در آید و در عنا تر نماید

ذاتی ممکن بواسطۂ عدم ذاتی او شر محض ست قبح و نقص ست لیکن این حسن و جمال کہ در ممکن مشہود ست
ہر چند از وجوب آمدہ است اما چون در مرآت عدم ظاہر شدہ ست حکم مرآت گرفتہ نصیبی از قبح یافتہ
است و نقص پیدا کردہ و ممکن چون قبح ذاتی دارد آن قدر حظ و لذت کہ ازان حسن در می یابد از حسن
خالص کہ مبدأ این حسن ست نمی دریابد چہ مناسبت باین بیشتر دارد و نسبت بآن کناس را بواسطۂ
مناسبت لذتی کہ از رائحۂ منتنہ کائن ست از رائحۂ طیبہ نیست قصہ مشہورست کہ کناسے از محلۂ عطاران
گذشت از فرط بوی خوش ناخوش گشتہ بیہوش شدہ افتاد بزرگے ازان راہ میگذشت چون
بر سر معاملۂ او مطلع شد فرمود کہ نجاستے نزد مشام او بگذارید کہ از بوی ناخوش آن خوش گشتہ بہوش
آید چنان کردند بہوش آمد **مکتوب نود و نہم** بجناب سیادت مآب ارشاد پناہ میر مومن بلخی
در اظہار شکر نعم ظاہریہ و باطنیہ کہ مفاض از برکات اکابر ماوراء النہر ست الحمد للہ و سلام
علی عبادہ الذین اصطفی من لم یشکر الناس لم یشکر اللہ حقوق علما و مشائخ ماوراء النہر شکر اللہ تعالی
سعیہم بر ذمۂ ما واپس ماندگان و دور افتادگان بلکہ بر کافۂ اہل اسلام ہندوستان
نہ آنقدرست کہ در ضمن تقریر و حیز تحریر آید درستی اعتقاد بر وفق آرای صائبۂ اہل سنت کثرہم اللہ
سبحانہ فی الامصار از تحقیقات این بزرگواران اکتساب نمودہ ایم و صحت عمل بموجب مذہب علمای
حنفیہ رضی اللہ تعالی عنہم از تدقیقات ایشان حاصل گردیدہ و نیز سلوک طریقۂ علیۂ
صوفیہ قدس اللہ تعالی اسرارہم درین دیار از برکات آن بقعۂ شریفہ مستفاد ست و تحقیق
مقام جذبہ و سلوک و فنا و بقا و سیر الی اللہ و سیر فی اللہ کہ بمرتبۂ ولایت خاصہ مربوط ست از فیوض
اکابر آن عرصۂ متبرکہ مفاض بالجملہ اگر ظاہر ست اصلاح انجا یافتہ ست و اگر باطن ست فلاح را آنجا حاصل
نمودہ ست شکر فیض تو چمن چون کند ای ابر بہار :: کہ اگر خار و اگر گل ہمہ پروردۂ تست :: حرسہا
اللہ سبحانہ و اہالیہا من الآفات و البلیات بحرمۃ سید السادات علیہ و علی آلہ الصلوات
و التسلیمات یا رانے کہ بتقریبات ازان دیار علیا باین دیار سفلی می آیند الطاف حضرات
ذوی البرکات آنجاے علی الخصوص اشفاق ملازمان ارشاد و ہدایت پناہ افادت و افاضت دستگاہ
سلمہ اللہ تعالی نسبت باین حقیر اظہار می نمایند کہ عالیجناب نجابت آیات ایشان را باتو حسن ظن کائن ست
و بعض علوم و معارف ترا کہ تسوید نمودہ مطالعہ فرمودہ اند و پسندیدہ این قسم بشارت

صفات بشری را زوال وجودی متحقق است وانخلاع از جسدی بروحی کائن و در جانب بقا اینجا نیز هرچند
بنده حق نشود و از بندگی نه برآید اما بحق نزدیکتر می افتد و جمعیت بیشتر پیدا میکند و از خود دورتر گشته
احکام بشری از وی مسلوب تر میگردد باید دانست که این عروج محمدی که مربوط بانتفای صفات بشریت است
هرچند کار و بار او علیه و علی آله الصلوات والسلام بالاتر برده بدرجه علیه رسانید و از کشاکش غیر و غیریت
وارهانید اما بر آستان او علیه و علی آله الصلوات والسلام تنگتر گشت و نور هدایت او بواسطه مناسبت
بشریت بود کمتر شد. و توجهی که بحال این واپس ماندگان داشت قلت پیدا کرد و بکلیت متوجه قبله
حقیقی گشت وای بر حال آن رعایا که پادشاه بجلال شان نیز از دو بکلیت بمحبوب خود متوجه شود
ازینجاست که بعد از هزار سال ظلمات کفر و بدعت مستولی گشته است و نور اسلام و سنت
نقصان پیدا کرده ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شیء قدیر **مکتوب نود و هفتم**
بصوفی قربان جاریه در سر موسوم بودن عالم + صوفیه که عالم را موهوم گفته اند نه بآن معنی است
که عالم محض اختراع و تراش وهم است که مذهب سوفسطائی بیخبر است بلکه موهوم بآن معنی است
که در مرتبه وهم بخلق خداوندی جلشانه مخلوق گشته است و در آن مرتبه بصنع او تعالی ثبوت و
استقرار پیدا کرده لیکن خیر و کمال که در وی ثابت است مستعار از مرتبه حضرت وجود است تعالی و تقدس و ظلی است
از ظلال کمالات آن مرتبه مقدسه و شر و نقص که در وی کائن است مستعار از عدم است و ظلی است از ظلال
شرور و نقائص که در ان عدم مخزون است که منشأ هر شر و نقص است و چون سالک مستعد مسالک بحکم
تربیت خداوندی جلسلطانه این امانات را در دست باهل آن امانات بسپارد و خیر و کمال را باهل آن بدهد
و شر را باهل شر حواله نماید ناچار بدولت فنا متحقق گردد و نامی و نشانی از وی نماند نه از خیر در وی اثر ماند و
نه از شر او را امرزری متوقع گردد چه هرچه او داشت از خیر و شر همه مستعار از عدم و وجود بوده است که او از خانه
خود چیزی نیاورده است هنر در وی بیش از امانت داری امری دیگر نبوده و چون امانات را تمام باهل
امانات رد نماید لاجرم از زحمت منی و مائی خلاص شود و بفنا و نیستی ملحق گردد **مکتوب نود و هشتم**
بحاجی عبد اللطیف خوارزمی در شر التذاذ از حسن صورت خیر و کمال حسن و جمال هرجا هست
اثر وجود است که خیر محض است و مخصوص بواجب الوجود جلسلطانه در ممکن چنانچه وجود از ان
حضرت جل و علا بطریق ظلیت منعکس گشته است حسن و جمال نیز از ان مرتبه مقدسه بطریق ظلیت آمده

وعلیہا الصلوات والبرکات والتحیات اولی الایدی والابصار میفرمایند ونیز در شان آباد کرام او می فرماید
انا اخلصناہم بخالصۃ ذکری الدار وانہم عندنا لمن المصطفین الاخیار پس گرفتارے بما دون حق جل وعلا
چہ مناسبت شان انبیاء اولی الایدے والابصار باشد ومخلصان برگزیدہ را انیہمہ تعلق بمخلوق
چہ گنجایش دارد گفتہ نشود کہ این گرفتارے بما دون حق نبود تعالے کہ مخلوق بیش از مرآت
حسن وجمال او نیست سبحانہ چنانچہ صوفیہ گفتہ اند وشہود وحدت را در مرآت کثرت تجویز کردہ
وسواے رویت اخروی درین نشاء در مجالے ومظاہر صور ممکنات مشاہدہ ومکاشفہ اثبات
نمودہ زیرا کہ این قسم کشف وشہود کہ سالکان صوفیہ را در غلبات توحید درین نشاء فانیہ
دست مید ہد نزدیک ست کہ خواص امتان انبیاء را از ان استنکاف بود وایشان از ان
مکشوف ومشہود تماشی وتنزہ نمایند ہر گاہ معاملہ اینچنین بود بہ انبیاء برگزیدہ ثبوت این نوع
احوال را چہ احتمال ست بلکہ قصور انیمعنی در حق این بزرگواران عین وبال ست جواب
این سوال مبنی بر مقدمہ است وآن آنست کہ حسن وجمال آخرت وہمچنین تلذذات وتنعمات
آن موطن نیز نہ در رنگ حسن وجمال دنیوے ست نہ مثل تلذذات وتنعمات اینجائی زیرا کہ
آن حسن وجمال خیر در خیر ست وآن تلذذ وتنعم مرضی ومقبول مولی جلشانہ واین حسن وجمال ہمہ
شر ونقص ست واین تلذذ وتنعم ہمہ نامقبول وغیر مستحسن لہذا دار آخرت دار رضا آمد
ودار دنیا دار غضب مولے گشت جلسلطانہ سوال حسن وجمال در ممکن چون مستعار از مرتبہ
حضرت وجوب بود تعالے وممکن بیش از مظہر ومرآت آن مرتبہ نباشد چہ ممکن از خود ہیچ ندارد وانچہ
دارد مستعار از حضرت وجوب ست تعالی وتقدس پس تفاوت درین دو موطن از کجا آید وچرا یکی
مرضی ومقبول دیگرے نامقبول وغیر مستحسن گردد جواب مبنی بر چند مقدمہ است مقدمہ اولے
آنکہ عالم تمام مجالے ومظاہر اسما وصفات واجبی ست جل شانہا ومرایائے کمالات اسمائے
وصفاتے او تعالے لا مقدمہ دوم آنکہ صفات واجبی جل سلطانہا ہر چند داخل دائرہ وجوب اند
اما چون احتیاجے در وجود وقیام ایشان را بحضرت ذات تعالے ثابت ست انچہ از امکان درینہا
کائن ست ووجوب ذاتی در حق شان غیر مقطوع چہ وجوب شان بخود نیست بلکہ بذات واجب ست
ہر چند اینہا را غیر ذات نگویند اما از غیریت چارہ ندارد چہ اثنینیت در میان اینہا کائن ست

از بزرگان باعث ازدیاد امیدواری میگردد. بر تحریر بعض اذواق و مواجید دلیر ساز دو چون
درین ایام بتازگی شیخ ابوالمکارم صوفی آمده اظهار الطاف ایشان نموده انواع مهربانی بیان فرموده ناچار
اعتماد بر کرم ایشان نموده بچند کلمه متصدع گشت و خود را فرایاد ایشان داد. و چون نقل بعض مسودات
این فقیر را اخوی محمد هاشم که از دوستان حاجتمند ست بمصحوب صوفی مشار الیه مرسل داشته است
اکتفا بآن نموده حرفی از مقولهٔ علوم و معارف این طائفه علیه درین رقیمه مندرج نساخت از عنایات
و اشفاق حضرت امید آن دارد که بعد اوقات مرجوعه از دعاے خیر و فاتحه سلامت خاتمه منسی
نخواهند فرمود ربنا آتنا من لدنک رحمة وهیئ لنا من امرنا رشدا. دعوات فقرانه این فقیر را
بحضرات آن عالی درجات هر کدام جناب نقابت و نجابت پناه ملاذ اهل الله سید میرک شاه
و جناب افادت دستگاه علامة الورى مولانا حسن و جناب ناصر الشریعت حافظ الملت
قاضی نولاک ادام الله تعالی برکاتهم تبلیغ فرمایند مخدوم زادہاے گرامی ما نیز از فقیر زادہاے
عرض دعا نموده التماس فاتحه مینمایند **مکتوب صدم** بشیخ نور الحق در کشف سر گرفتاری حضرت
یعقوب بحضرت یوسف علیهما السلام با بعضے اسرار غریبه و علوم عجیبه الحمد لله و سلام علی عباده
الذین اصطفی فضائل و کمالات اخوی اعزی شیخ نور الحق از سر گرفتاری که حضرت یعقوب را
بحضرت یوسف بود صلوات الله سبحانه و تسلیماته تعالی علی نبینا و علیهما باهتمام و شوق تمام استفسار
نموده بودند و این فقیر نیز مدتها بود که شوق انکشاف این معنی داشت چون شوق ایشان علاوه آن
شوق شد بی اختیار بکلیت متوجه کشف این دقیقه گردید و در بادی النظر ظاهر ساختند که خلقت او و حسن و
جمال او علی نبینا و علیه الصلوة والسلام از جنس خلقت و حسن و جمال این نشاء دنیویه نیست و ظاهر
گشت که جمال او از جنس جمال بهشتیان ست و مشهود گردید که با وجود این نشاء صباحت
او را اشباهت بحسن حور و غلمان ست بعد از ان انچه به تفصیل دران باب بکرم و فضل خداوندی
جل سلطانه فائض گشت در قید کتابت آورده مرسل داشت سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا ۵
در پس آئینه طوطی صفتم داشته اند + انچه استاد ازل گفت همان میگویم + **سوال** انهمه افراط
محبت و گرفتاری که حضرت یعقوب را بحضرت یوسف بوده است علی نبینا و علیهما الصلوات والتسلیمات
از کدام راه بوده و حال آنکه حضرت حق سبحانه و تعالی او را و آبا کرام او را علی نبینا

آن نشاء بیشتر باشد و در مراضی مولی جلشانه قدم بیشتر نهد چه گرفتاری آن نشاء عین گرفتاری ست بصاحب آن نشاء که آن نشاء پیش از طلسم حکمت او نیست جل سلطانه و در رنگ ردای کبریا و پوش جمال پردگی واحد یدعوا الی دار السلام نص قاطع ست واحد یرید الاخرة برین معنی حجت واضح و آنکه گرفتاری آخرت را در رنگ گرفتاری دنیا مذموم داشته است و ورای گرفتاری مولی جلشانه ساخته حقیقت آخرت را کماهی ندانسته است و غائب را بر شاهد با وجود فارق بین قیاس کرده را بعه بیچاره اگر حقیقت بهشت را کماهی میدانست فکر سوختن آن نمیکرد و گرفتارے آنرا ورائے گرفتاری مولا آن جل سلطانه نمیدانست و دیگرے گفته است که کریمه منکم من یرید الدنیا ومنکم من یرید الآخرة شکایت از فریقین ست حضرت حق سبحانه الضافش و باد چگونه متصور گردد که حضرت حق سبحانه و تعالے دعوت به بهشت میفرماید و بعد از دعوت کسیکه اجابت کند از وی شکایت نماید اگر گرفتاری آن موطن قدس مذموم بودے یا شائبه ذم داشتے بهشت دار رضا نگشتے که رضائے او نهایت مراتب قبول ست و آنهم در رنگ دنیا مغضوب آمدی علت غضب باعث ذم عدم ست و بیخ هر قبح و نقص ست و نصیب دنیا آمده است و سبب لعن دنیا گشته چون چیزے از عدم حاصل گشت شائبه ذم و قبح زائل شد نا رضائی و نامقبول نصیب اعدا آمد و جز رضا و قبول کو وجود و نور و غیر از وصل و وصول و راحت و سرور هیچ نماند مخبر صادق فرموده است علیه و علی آله الصلوات والسلام که در بهشت به تسبیح و تهلیل و تحمید درختان نشانید یعنی سبحان الله بگوئید و درختے در بهشت نشانید معنی تنزیهی که اینجا بکسوت این حروف و کلمات پیدا گشته است آنجا بصورت درختے متمثل شود که گرفتاری بآن درخت و تلذذ از ان درخت عین گرفتاری و تلذذ معنی تنزیهی باشد علی هذا القیاس صوفیه علیه کرامته و قائق و اسرار در توحید و اتحاد فرموده اند و بر مظاهر این جمیله نشاء فرود آورده اند و عشق کرده و در ضمن انها شهود و مشاهده اثبات نموده و حسن و جمال انها حسن و جمال مولی دانسته جلشانه یکی گفته ذق تناک فی کل طعام لذیذ و دیگرے گوید ؎ امروز چون جمال تو در پرده ظاهر ست ✿ در حیرتم که وعده فردا برائے چیست ✿ و مثلے لغے گوید ؎ عاطشان گر در قدح آبے خورند ✿ در درون آب حق را ناظر اند ✿ در این نشاء صدق امثال این سخنان از فهم و دریافت این فقیر دورست در این نشاء طاقت تحمل این نازکیها نمی یابد و آنرا قابل قبول این قسم دولت نمیداند اگر طاقت و قبول

والاشنان ستغائران قضیه مقررهٔ ارباب معقول ست مع ذلک اطلاق امکان در حق شان نباید کرد که موہم حدوث ست لان کل ممکن حادث عندہم وجوب بالغیر نیز دران موطن نباید تجویز نمود که موہوم انفکاک شان ست از حضرت ذات تعالی و تقدس مقدمهٔ ثالث آنکه ہر کجا راحهٔ امکان ست عدم را فی حد ذات آنجا گنجایش ست اگرچه حصول آن عدم محال بود لیکن آن استحاله ناشے از نفس او نگشته است بلکه از جای دیگر آمده مقدمهٔ رابع آنکه اسماء و صفات واجبی را جل سلطانه چنانچه در جانب وجود شان حسن و جمال کائن ست در جانب احتمال عدم شان نیز حسن و جمال ثابت اگرچه ثبوت این حسن در مرتبه حس و وہم بود که مناسب عدم ست و ہر چند مستعار از جواہر باشد که عدم را فی حد ذاته غیر از شر و قبح نصیبے نیست وجود ست که سراسر خیر و کمال ست و تمامه حسن و جمال باید دانست حسنی که در عدم نمودار گردد در رنگ آنست که حنظل را بشکر خلاف نمایند و شیرین دانانند مقدمهٔ خامس آنکه بکرم حق سبحانه بنظر کشفی لائح گشته است که درین نشاء جانب عدم ممکن را از کمال اقتدار تربیت نموده آنرا در مرتبهٔ حس و وہم بصنع کامل خود ثبات و استقرار بخشیده اند و مظهر حسن و جمال صفات که در جانب احتمال عدم شان نمودار شده بود ساخته و نیز واضح گشته است که در نشاء آخرت جانب وجود ممکن را ترجیح داده مظہر حسن و جمال صفات که در جانب وجود شان ثابت ست خواهند ساخت چون این مقدمات پنجگانه معلوم گشت تفاوت درمیان حسن و جمال این نشاء و حسن و جمال آن نشاء واضح شد و قبح یکے و حسن دیگرے لائح گردید و غیر مرضی از مرضی تمیز پیدا کرد و ازین تحقیقات ہم حل این سوال شده و ہم توضیح مقدمه شد که جواب و سوال اول مبنی بر وی بوده است کما لا یخفی علی الفطن و چون این مقدمه واضح گشت در جواب سوال اول گوئیم که بفضل خداوندی جل شانه بکشف صریح معلوم گشته است که وجود حضرت یوسف علی نبینا و علیه الصلوٰة والسلام ہر چند درین نشاء پیدا گشته است اما بر خلاف سائر موجودات این نشاء وجود او از نشاء آخرت ست و جانب وجود او را ترجیح داده او را مظهر حسن و جمال که تعلق بوجود اسماء و صفات داشته ساخته اند و شائبهٔ عدمیه را که نفس او یا باصل او تعلق گیرد منتفی گردانیده و از علت عدم که منشاء ہر قبح و نقص ست او را واصل او را پاک کرده غیر از استیلای جانب نور وجود که نصیب بہشتیان ست در وی نگذاشته ناچار گرفتاری حسن و جمال او در رنگ گرفتاری بحسن و جمال بہشت و بہشتیان محمود آمده نصیب کمل گشته و ہر چند محب کامل تر بود گرفتار حسن و جمال

تعالی ناچار متعلق رویت ہر شخص ہم ہمان اعتبار ذاتی خواہد بود کہ رب آن شخص ست از آنجا کسے
توہم تبعض و تجزی نبرد زیرا کہ ذات عز شانہ تمامہ آن اعتبارست نہ بعض آن ذات اعتبارست
و بعض دیگر اعتبار دیگر کہ آن علامات نقص و حدوث ست تعالی اللہ سبحانہ عن ذلک گفتہ اند
ذات اللہ تعالی تمامہ علم و تمامہ قدرۃ و کلہ ارادۃ و ہر چند ہر اعتبار تمام ذات ست امّا مرئی ہمان
اعتبارست نہ اعتبارات دیگر سر لا تدرکہ الابصار از اینجا باید جست گفتہ نشود کہ چون در اعتبارات تمیز نبود
ہر یکی عین ذات باشد تعالی متعلق رویت اعتباری را ساختن درمیان اعتبارات کثیرہ بچہ معنی باشد
زیرا کہ گوئیم کہ این اعتبارات ہر چند عین ذات اند بلکہ عین یکدیگر اند تمیز و امتیاز چونی کہ نزد گرفتاران عالم
چون معتبرست ندارند امّا امتیاز بیچونی درمیان شان کائن ست و صاحب دولتان کہ از عالم چون بعالم
بیچون پیوستہ اند پیوستنی بیچون امتیاز بیچون شان بر ایشان نیز واضح ست و آنرا در رنگ امتیاز گوش از
چشم میابند آرے صاحب دولتے کہ مبدأ تعین او اسم جامع باشد بر سبیل اعتدال علی تفاوۃ الدرجات
و لو علی سبیل الاجمال او را از جمیع اعتبارات ذات تعالی و تقدس نصیب ست و رویت او بجمیع
آنہا متعلق لیکن چون ضیق جامعیت اجمال کہ نصیب اوست ہمہ وقت دامنگیر اوست احاطہ درک
در حق او نیز مفقود باشد و کریمہ لا تدرکہ الابصار صادق و من اصدق من اللہ حدیثا باید دانست
بندہ را کہ حضرت حق سبحانہ بکرم خود مخصوص ساختہ بدولت فنائے اتم مشرف میگرداند و
از قید عدم کہ ماہیت او شدہ بود خلاص میسازد و عین و اثر از وی نمیگذارد و او را بعد
از چنین فنا وجودی می بخشد کہ شبیہ وجود نشأہ آخرت بود و تعلق تبرزخ جانب وجود ممکن داشتہ باشد
و مظہر کمالات جانب وجود اسماء و صفات الٰہی جل شانہ بود و وجہ تحقیق آن سابقاً ذکر یافتہ است
حضرت یوسف علی نبینا و علیہ الصلوٰۃ والسلام بوجود نخستین باین دولت مشرف شدہ بود و این
عارف بوجود ثانی بولادت ثانی و چون آن جبلے بود حسن ظاہر نیز او را عطا فرمود و این چون
بعد از کسب حاصل گشت بنور باطن اکتفا نمود و حسن ظاہر او را ذخیرہ از برائے آخرت داشت
این چنین دولتمندی بعد انبیا علیہم الصلوات والتسلیمات عزیز الوجود ست و اقل قلیل این
بزرگوار ہر چند نبی نیست امّا بہ تبعیت انبیا شریک دولت خاصۂ انبیاست علیہم الصلوات و اگرچہ طفیلی است
امّا سفرہ نشین خوان نعمت شان ست و ہر چند خادم ست امّا ہمنشین مخدومان ست

میداشت مغضوب مولی جلشانه می آمد پیغمبر علیه و علی آله الصلوات والسلام الدنیا ملعونة می فرمود و بهشت ست که سزاوار کرامات ست و قابل این مقامات و تفکهٔ فی کل طعام لذیذ در طعام بهشتی صادق ست نه در طعام دنیوی که مخلوط بزهر اب عدم ست لهذا ارتکاب این سخن بنا مده نزد این فقیر بهشت هر شخص عبارت از ظهور آن اسم الٰهی ست جلشانه که مبدا تعین آن شخص ست و آن اسم بصورت اشجار و انهار و بصورت حور و قصور و بکسوت ولدان و غلمان ظهور فرموده است چنانچه در اسماء الٰهی جلسلطانه تفاوت ست و باعتبار علو و سفل و باعتبار جامعیت و عدم جامعیت در جنات نیز باندازهٔ آن تفاوت ست اگر در ضمن این ظهور شود و مشاهده اثبات نموده آید سخن و زیباست و وضع شئ در موضع خود ست اما در غیر این موضع امثال این سخنان اطلاق نمودن جرأت ست و وضع شئ در غیر موضع خود ما تا که صوفیه علیه از فرط محبت و کمال اشتیاق که بمطلوب دارند هر قدر که رائحهٔ از مطلوب بمشام جان ایشان میرسد مغتنم دانسته آن استیلای سکر محبت عین مطلوب و مقصود انگاشته اند و عاشقیها که بنفس مطلوب باید کرد باوی در میان آورده و حظها برده اند و مکاشفه اثبات نموده بزرگی گوید ؎

بیوی تو از جا مهم ست و بیخود ؛؛ زهر سو که آواز پائے بر آید ؛؛

بلے این قسم معاملات در عاشقیها و در بے آرامیهای محبت مجوز ست بلکه مستحسن که از برای خدا است و از راه شوق لقاے مطلوب بے تحاشا است خطای ایشان حکم صواب دارد و شکر شان حکم صحو و در خبر آمده است سین بلال عند الله شین ع بر اشهد تو خنده زند اسهد بلال ؛؛ باید دانست که مکشوف این فقیر آنست که رویت هر شخص بهشتی در بهشت نیز باندازهٔ آن اسم الٰهی ست جل سلطانه که مبدا تعین آن شخص و اوست و بکسوت اشجار و انهار و حور و غلمان بهشتی ظهور فرموده است باینمعنی که بعد از چند گاه بکرم خداوندی جل شانه اشجار و انهار و غیرها که مظاهر آن اسم مقدس بوده اند زمانے حکم عینک پیدا میکنند و وسیله دولت رویت غیر منکشفه آن شخص میگردند و باز بحالت اصلی مے آیند و او را بخود مشغول میدارند و هکذا الی ابد الآبدین در رنگ تجلی ذاتی برقی که درین نشاء اثبات کرده اند که تجلی ذات حضرت جلشانه مر مستعدان آن دولت را همیشه در پرده اسما و صفات بعد از چند گاه زمان بسیر حجاب این اسما و صفات مرتفع میشود و حضرت ذات بی پرده اسما و صفات تجلی میگردد و چون آن اسم الٰهی جل سلطانه اعتبارے از اعتبارات حضرت ذات ست

قرب بآن مربوطست جواب منشاء هر خیر و کمال و حسن و جمال وجود ست و وجود در اہر چند قوت و استقرار
بیشتر پیدا نمود ظهور این صفات کاملتر آید و شک نیست که وجود نفس امری از وجود وہمی اقوی و اثبت ست
پس ناچار خیر و کمال در وی اتم و اکمل بود و در قرب چه سخن ست که در مرتبۂ صفات افعال او تعالے
موجود گشته است و بصفات خالقیه و رازقیه حق جوار پیدا کرده باید دانست که ثبوت عدم و همچنین
ثبوت کمالاتی که شائبۂ عدم در آنها ملحوظ ست اگرچه از کمالات صفاتیه بود هم در مرتبۂ حس و وهم ست کہ تا
از عدم بالکل پاک نشود و عین و اثر عدم زائل نگردد شایان وصول مرتبۂ نفس امر نگردد و اگرچه در ثبوت
وهمی درجات ست باعتبار قوت و ضعف عدم هر چند اقوی بود گرفتاری مرتبۂ وهم اتم باشد و چون
اضعف گردد گرفتاری کمتر بود بسیارے از اولیای که بسیر و سلوک از مراتب عدم گذشته و غیر از اثرے از عدم
در آنها باقی نمانده است هر چند تا آن اثر باقیست داخل مرتبۂ نفس امر نمیشوند اما از مرتبۂ وهم گذشته بنقطۂ نهایت
آن میرسند و نظارگیان مرتبۂ نفس امر میگردند و نصیبے ازین مقام حاصل میکنند محسوس می گردد
که انبیاء کرام و ملائکۂ عظام علیٰ تفاوت الدرجات علیهم الصلوٰة و التسلیمات و همچنین بعضے از
متابعان انبیاء اگرچه اقل باشند تا نهایت مقام مرتبۂ نفس امر رسیده اند و هر کدام آنجا علے
تفاوت الدرجات موطنی ست خاص و مقامی ست علیحده حروف و کلمات قرآنی نیز آنجا مشهود میگردند
و مینمایند که مقام اینها فوق مقام انبیاست علیهم الصلوٰة و التسلیمات گویا ازین مقام بر آمده اند
و بمقام فوق نارسیده درمیان برزخ شده اقامت نموده اند که مقام فوق مخصوص بذات
و صفات مقدسه حضرت واجب الوجود ست تعالیٰ و موجود در خارج غیر سبحانه و این حروف و کلمات
چون سمات حدوث دارند قابلیت وصول آنمقام ندا اندا ما از همه موجودات آن مرتبه پیش قدم اند
و چنگی در دامن مدلولات خود زده اند و بنزدیکی که در منتهای مرتبۂ نفس امر اقامت نموده اند نظارگیان
مرتبۂ فوق اند و از کمال گرفتاری در رنگ تمام چشم گشته نگران آنجناب مقدس اند عجب معامله است که این بزرگواران
با این توطن و اقامت بحکم المرء مع من احب با محبوب خود معیت مجهول الکیفیت دارند و نحو دیگر اندوبے
اتحاد و ثمنیت با مطلوب خود مانوس و مالوف اند درین اثنا که معیت حروف و کلمات قرآنی را بآن
مرتبۂ مقدسه ملاحظه نموده آمد معلوم گردید که این معیت را با معیت دیگران هیچ نسبتے نیست
این معیت بس عالی ست هیچ در درک نمی آید که با بطن بطون مربوطست فهم مخلوق را

و آن تابع ست که مصاحب و بہرہ از متبوعان ست گاہے بود که اسراری باوی در میان آرند که انبیا در ان غبطہ نمایند و شرکت باوی خواہند علیہم الصلوات والتسلیمات چنانچہ مخبر صادق نیز علیہ الصلوات والتسلیمات بآن خبر دادہ است اما این قسم معاملہ داخل فضل جزوی ست فضل کلی مر انبیاء است علیہم الصلوات والسلام این فضل ہم اورا چون بدولت متابعت شان میسر گشتہ است از ایشان ست و بعض آن امانت دار ایشان نیست کریمہ ولقد سبقت کلمتنا لعبادنا المرسلین انہم لہم المنصورون وان جندنا لہم الغالبون نص قرآنی ست که شان این بزرگواران از ہمہ پیش بردہ است و برہمہ نصرت دادہ و غالب ساختہ سوال این وجودی که بعارف تام الفنا بخشیدہ اند آیا او باین وجود ہم در رنگ سائر موجودات این نشاء در مرتبہ حس و وہم ست یا ازین مرتبہ برآمدہ است و اگر برآمدہ است وجود خارجی پیدا کردہ است یا نہ و حال آنکہ مقرر قوم ست که در خارج غیر از حق سبحانہ و تعالےٰ ہیچ چیز موجود نیست جواب آنچہ در آخر کار معلوم گشتہ است گوییم که برآمدہ است و نفس امری گشتہ مرتبۂ وہم ہرچند باعتبار ثبات و تقرر حکم نفس امر پیدا کردہ بود اما فی الحقیقت نفس امر نبود که نفس وراے آن مرتبہ است گوئیا این مرتبۂ برزخ ست درمیان وہم و خارج موجودات نشأۃ آخرت ہم در مرتبۂ نفس امر بلکہ صفات واجبی جلشانہ سوای صفات ثمانیہ حقیقیہ ہمہ دران مرتبہ اند و در مرتبۂ خارج غیر از ذات اقدس واجبی جلشانہ و غیر از صفات ثمانیہ او تعالیٰ ہیچ چیز موجود نیست پس موجودات راسہ مرتبہ پیدا شد مرتبۂ وہم که نصیب اکثر افراد این نشأۃ است انبیا را جمعہم علیہم الصلوٰۃ والتسلیمات کہ ازین مرتبہ برآمدہ اند و ہمچنین ملائکہ کرام علی نبینا و علیہم الصلوٰۃ والتسلیمات که وجود شان مناسب وجود نشاء آخرت ست و اقلی از اولیای کرام نیز باین دولت مشرف گشتہ اند و از وہم بنفس امر ملحق گشتہ مرتبۂ دوم نفس امر ست که صفات و افعال واجبی جلشانہ آنجا کائن ست و ملائکہ کرام نیز دران مرتبہ موجود اند و وجود نشاء آخرت نیز دران مرتبہ ثابت ست و ہمچنین انبیا اقلی از اولیا نیز بآن مرتبہ رفتہ اند علیہم و علی اتباعہم الصلوات والتسلیمات اینقدر ہست که صفات واجبی جلشانہ در مرکز آن مقام ست که اشرف اجزاے اوست و سائر موجودات در اطراف و اکناف آن مرکز علی حسب الاستعداد مرتبۂ سوم خارج ست و موجود درانجا ذات و صفات ثمانیہ واجب الوجود ست تعالی و تقدس اگر فرق ست باعتبار مرکز و غیر مرکز ہست که شرف باقدس النسب ست سوال از مرتبۂ وہم بمرتبۂ نفس امر رفتن کدام مزیت دارد و کدام

منشاء ایقان ست که رویت بصری و مشاهده که عبارت از رویت قلب ست علی تفاوت الدرجات
نتیجه و ثمره اوست که بآخرت مربوط ست صاحب تعرف که از اکابر این طائفه علیه است در کتاب خود
اجماع مشائخ را درین باب نقل میکند و میگوید که اجماع کرده اند بر انکه رویت حق جل و علا درین
نشاه بچشم و نه بدل واقع نیست و غیر از ایقان امری دیگر آنجا کائن نه سوال مقرر این طائفه
علیه ست که یقین را سه درجه است علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین علم الیقین عبارت از استدلال از اثر
بموثر گفته اند چنانچه یقین بوجود آتش مثلاً که از راه استدلال از علم بوجود دخان حاصل گردد و عین الیقین
عبارت از دیدن آتش گفته اند مثلا و حق الیقین عبارت از تحقق شدن بآتش داشته و چون رویت قلبی هم بوجود
عین الیقین بکدام معنی راست آید و اجماع مشائخ بر عدم رویت مطلقاً چگونه صادق بود جواب تواند بود
که مراد از اجماع مشائخ ما تقدم بوده متاخران بر خلاف آن حکم کرده باشند و تجویز رویت قلبی نموده و نزد این فقیر
این حکم ثابت نشده است و این تجویز به ثبوت نه پیوسته و این درجات ثلث که در یقین گفته اند همه داخل
علم الیقین ست و از استدلال نه بر آمده و از علم بعین نرفته و انچه در عین الیقین رویت آتش گفته اند
رویت دخان ست که از انجا بر وجود آتش استدلال کرده اند نه رویت آتش چنانچه در علم الیقین استدلال
از علم دخان بود بر وجود آتش اینجا از رویت دخان ست بر وجود آتش این یقین ثانی اتم است از
یقین اول بواسطهٔ قوت دلیل خود که آنجا علم دلیل ست و اینجا رویت دلیل ست و همچنین در حق الیقین
بدخان متحقق شد نیست نه بآتش و از آنجا استدلال بر آتش کردن ست و این یقین از هر دو سابق
اتم و اکمل ست که از نفس خود که دخان گشته است استدلال بوجود آتش مینماید و از انفس تا آفاق
فرق واضح ست قال الله تعالے سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق قال الله
تعالی و فی الارض آیات للموقنین و فی انفسکم افلا تبصرون انچه در آفاق و انفس دیده میشود
همه آیات مطلوب ست نه نفس مطلوب پس مرئی در آفاق و انفس دخان بود
که آیت آتش ست نه آتش پس معامله در آفاق و انفس استدلال باشد که حقیقت
علم الیقین ست و حق الیقین در ما وراء آفاق و انفس باید تشخیص نمود سبحان الله
بزرگان یافت مطلوب را در انفس مقرر ساخته اند و بیرون انفس بے حاصل دانسته
فرماید ؎ همچو نابینا مبر هر سوی دست ٭ با تو در زیر گلیم ست انچه هست ٭ دیگرے گوید ؎ چون

آنجا چہ گنجائش القرآن کلام اللہ غیر مخلوق آمدہ است از علو شان این حروف وکلمات مقدسہ معلوم میگردد کہ کلام نفسی ہم ہمین حروف وکلمات ست چنانچہ قاضی عضد تحقیق آن نمودہ است وبے تقدیم وتاخیر ہمین ہا را کلام قدیم نفسے گفتہ وتقدیم وتاخیر آنہا را عائد بقصور آلت حادث خود داشتہ **سوال** اگر ہمین حروف وکلمات کلام نفسے باشند باید کہ داخل مرتبہ خارج گردند ودر سابق گذشت کہ داخل آن مقام نمیگردند وجہ آن چیست **جواب** این حروف وکلمات چون در ازبان بتقدیم وتاخیر مذکور شدہ اند ناچار باین ملاحظہ در نظر کشفے عدم دخول شان در مرتبہ خارج ظاہر میگردد وچون مرتبہ ثانیہ بی ملاحظہ تقدیم وتاخیر دیدہ اند مشہود گشت کہ داخل اند وباصل خود ملحق بلکہ متحد پس معیت شان بمعیت دیگران چہ نسبت دارد کہ آنجا اتحاد است ودر معیت دیگران اتحاد گنجائش ندارد سبحان اللہ ہمین حروف وکلمات قرآنی چون کلام قدیم سبحانی بود ظہور آن درین نشاء بخلاف سائر صفات قدیمہ بنفس خود خواہد بود چہ حروف وکلمات برین تقدیر نفس اویند وروپوش آن غیر از تقدیم وتاخیر عارضی کہ از راہ قصور آلہ تکلم آمدہ است نخواہد بود پس قریب ترین اشیا بجناب قدس خداوندی جل سلطانہ قرآن مجید کہ گردے از ظلیت بوی نرسیدہ است وخس وخاشاک تقدیم وتاخیر را در چشم محجوبان انداختہ باصالت خود در عالم ظلال جلوہ گر گشتہ است لہذا افضل عبادات تلاوت قرآن مجید آمد وشفاعت او مقبول ترین شفاعت دیگران گشت چہ شفاعت ملک مقرب وچہ شفاعت نبی مرسل نتائج وثمرات کہ بر تلاوت قرآنی مترتب میشود چہ تفصیل آن تواند نمود وبساست کہ تالی را بر داشتہ بدرجاتی بردہ است کہ ما ورا آنجا گنجائش متصور نبود **سوال** آیا حروف وکلمات قرآنی باین دولت مخصوص گشتہ اند یا حروف وکلمات سائر کتب منزلہ نیز باوی درین دولت شرکت دارند وہمہ کلام قدیم نفسے اند **جواب** ہمہ را درین دولت شرکت ست اینقدر فرق در نظر کشفی متمثل میگردد کہ قرآن مجید گوئیا مرکز دائرہ است وسائر کتب منزلہ بلکہ جمیع آنچہ بدان از ازل تا ابد تکلم واقع شود ہمہ گوئیا محیط آن دائرہ پس قرآن اصل ہمہ آمد واشرف جمیع کتب گشت چہ مرکز اشرف اجزاء دائرہ است واصل جمیع نقط دائرہ است گوئیا سائر نقط تفصیل اویند واو اجمال الکل

قال اللہ تعالی فی شانہ وانہ لفی زبر الاولین **سوال** از تحقیق سابق معلوم گشت کہ درین نشاء در ضمن مظاہر جمیلہ شہود ومشاہدہ کہ گفتہ اند واقع نیست وانبیاء را قابلیت مظہریت آن مرتبہ مقدسہ نہ آیا در غیر این مظاہر درین نشاء نفس شہود ومشاہدہ متحقق ست **جواب** آنچہ معتقد این فقیر ست آنست کہ نصیب این

ثابت بود فافہم از حق الیقین چہ نوشتہ آید کہ کمال تحقق آن مربوط بنشاء اخروی ست واگر نصیبے ازان دولت
در دنیا کائن ست بخصوص باخص خواص ست کہ سیر انفسے کہ شباہت بحق الیقین دارد نزد ایشان
داخل علم الیقین شدہ والنفس آن حکم آفاق گرفتہ وعلم حضوری ایشان کہ بانفس بودہ است
علم حصولی گشتہ وعین الیقین دریا ورای آفاق والنفس درحق شان حاصل شدہ وقلیل ما ہم خاتمہ
حسنہ در بیان حسن وجمال محمدی علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام کہ متعلق محبت پروردگار عالمیان گشتہ است
جل شانہ واو صلی اللہ تعالی علیہ وسلم بآن جمال محبوب رب العالمین آمدہ حضرت یوسف ہرچند صباحتی کہ
داشت محبوب حضرت یعقوب بودہ است علی نبینا وعلیہ الصلوٰۃ والتسلیمات حضرت پیغمبر ما کہ خاتم الرسل
ست بملاحتے کہ دارد محبوب خالق زمین وآسمان ست علیہ وعلیہم الصلوٰۃ والتسلیمات والتحیات
وزمین وزمان را بطفیل او خلق فرمودہ است کما ورد باید دانست کہ خلق محمدی دررنگ خلق
سائر افراد انسانی نیست بلکہ بخلق ہیچ فردی از افراد عالم مناسبت ندارد کہ او صلی اللہ علیہ
وسلم باوجود نشاء عنصری از نور حق جل وعلا مخلوق گشتہ است کما قال علیہ وعلی آلہ الصلوات
والسلام خلقت من نور اللہ ودیگران را این دولت میسر نشدہ است بیان این دقیقہ
آنست کہ در مکاتیب سابق گذشتہ است کہ صفات ثمانیہ حقیقیہ حضرت واجب الوجود جل سلطانہ ہرچند
داخل دائرۂ وجوب است اما بواسطۂ احتیاجے کہ انہا را بحضرت ذات ست تعالی رائحۂ امکان
درانہا کائن ست وچون در صفات حقیقیہ قدیمہ رائحۂ امکان را گنجایش گشت در صفات
اضافیۂ حضرت واجب الوجود تعالی ثبوت امکان بطریق اولے باشد وعدم قدم شان نیز
اول دلیل باشد بر امکان شان وبکشف صریح معلوم گشتہ است کہ خلقت آنسرور علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ
والتسلیمات ناشی ازین امکان ست کہ بصفات اضافیہ تعلق دارد نہ امکانیکہ در سائر ممکنات عالم
کائن ست ہرچند بدقت نظر صحیفۂ ممکنات عالم را مطالعہ نمودہ می آید وجود آنسرور آنجا مشہود نمیگردد
بلکہ منشاء خلقت وامکان او علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ والسلام در عالم ممکنات نباشد بلکہ فوق این
عالم باشد ناچار او را سایہ نبود ونیز در عالم شہادت سایہ ہر شخص از شخص لطیف تر ست وچون لطیف تری
از وی در عالم نباشد او را سایہ چہ صورت دارد علیہ وعلی آلہ الصلوات والتسلیمات بشنو بشنو
صفت علم از صفات حقیقیہ است وداخل دائرہ موجود خارجی ست وچون آن صفات را

جلوهٔ آن جمال بیرون ز تو نیست ٭ پا در دامان وسر بجیب اندر کش ٭ ثالثی گوید ست ٭ ذره گر بس نیک
گر بس بد بود ٭ گرچه عمری تگ ازند در خود بود ٭ صاحب فصوص فرماید التجلی من الذات لایکون الا
بصورة المتجلی برزگی دیگر فرماید اهل الله بعد از فنا و بقا هر چه می بینند در خود می بینند و هر چه می شناسند
در خود می شناسند وحیرت ایشان در وجود خود ست وفی انفسکم افلا تبصرون ونزد فقیر انفس نیز در
رنگ آفاق بی حاصل ست واز یافت مطلوب خالی وبی نصیب ست نهایتش در آفاق وانفس
است استدلال ست بمطلوب و دلالت ست بمقصود و وصول مطلوب بماوراء آفاق وانفس منوط
ست وبماسوای سلوک وجذبه منوط چه سلوک سیر آفاقی ست وجذبه انفسی پس سلوک وجذبه وسیر
آفاقی وانفسی همه داخل سیر الی الله باشند انچه گفته اند که سیر وسلوک آفاقی سیر الی الله ست وجذبه
وسیر انفسی سیر فی الله چه توان کرد ایشان را چنان دانا نیده اند ومرا چنین سبحانک لا علم لنا
الا ما علمتنا من مسکین الوش خور شان را چه یارا که سخن خلاف مذاق شان گوید اما چون معامله از
تقلید گذشته است ناچار هر چه می یابد میگوید مخالف قوم باشد یا موافق ابو یوسف رحمه الله بعد از
گذشت تقلید التزام موافقت ابو حنیفه که استاد اوست خطاست ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او
اخطأنا سوال این درجات ثلث یقین چون داخل علم الیقین گشت وعین الیقین نزد تو چه بود
جواب عین الیقین مثلاً عبارت از انحالت ست که نفس دخان را آتش کائن ست وچون مستدل
بمنتهای درجه دلیل برسد که دخان باشد او را نیز حالتی با آتش پیدا خواهد شد که دخان را با آتش
ثابت ست نزد فقیر این حالت معبر بعین الیقین ست که فوق علم استدلال ست وبیرون آفاق و
انفس ست وچون پردهٔ استدلال از میان برخاسته ست که نهایت مرتبهٔ علم ست ناچار از علم
بکشف آمده واز غیب بشهود وحضور انجامیده باید دانست که شهود وحضور دیگر ست ورویت
واحساس دیگر ضعیف البصر را در وقت شعشعان نور آفتاب کائن ست ورویت واحساس ان متحقق نه
متحقق شدن بدخان دو درجه دارد وشامل علم الیقین وعین الیقین ست تحقیقی که ذکر یافته تا زمانیکه در تحقق
بدخان جمیع نقط انرا طی کرده به نقطهٔ آن آخر نرسد علم الیقین است چه هر نقطه که مانده است
حجاب اوست که مستلزم استدلال ست وچون به جمیع نقط متحقق شده وبنقطهٔ آخر آن برسد
از استدلال برآید که حجت تمامها ارتفاع یافته است ودر رنگ نفس دخان عین الیقین اورا

تعالی جمیل و یحب الجمال **سوال** کریمه یحبهم دلالت دارد بر آنکه محبت حضرت حق سبحانه بغیر او صلی الله علیه و آله وسلم نیز متعلق میشود و دیگران هم محبوب او تعالی میباشند. وجه تخصیص آن چیست که در دیگران موجود نیست **جواب** محبت دو است محبتی ست که بذات محب متعلق ست و محبتی ست که بغیر از ذات او تعلق دارد قسم اول محبت ذاتی ست و اعلای اقسام محبت ست چه هیچکس هیچ چیز را دوست ندارد چنانکه خود را و نیز این قسم محبت احکم و اوثق ست که بعروض عارضی زوال نپذیرد و نیز متعلق این محبت محبوب صرف ست که شائبه محبیت ندارد و بخلاف قسم دوم محبت که عرضی ست و زوال پذیر ست و متعلق او هر چند من وجه محبوبیت است اما از وجوه متعدده محبیت نیز دارد و چون حسن و جمال خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات مستند بحسن و جمال حضرت ذات ست تعالی چنانکه گذشت ناچار قسم اول که بذات جل وعلا متعلق ست باو علیه و علی آله الصلوات والسلام متعلق باشد و در رنگ ذات سبحانه متعلق محبت او نیز صلی الله تعالی علیه و علی آله محبوب صرف بود و دیگران را چون این دولت میسر نشده است و از حسن ذات قلیل النصیب اند قسم دوم محبت بایشان متعلق باشد و بیک وجه ایشان را محبوب گردانند محبوب متعلق اوست صلی الله علیه و آله وسلم که در رنگ ذات محب همیشه محبوب ست محسوس میگردد که آن قسم غلبه محبت که حضرت موسی را است با حضرت حق سبحانه و او با آن محبت راس و رئیس محبان آمده همان طور افراط محبت حضرت حق سبحانه را است با حضرت خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوات و التحیات هر چند این فقیر در دریا این دو محبت غواصی مینماید که تفاوتے در میان این دو محبت بقوت و ضعف پیدا آرد و محبتے که خالق راست از محبت مخلوق شدید تر مییابد. الا ان حزب الله هم الغالبون هیچ تفاوت ظاهر نمیشود گوئیا این دو محبت را بمیزان عدالت برابر سنجیده اند و سر موے تفاوت کم و بیش تجویز نکرده **سوال** صوفیه علیه تمام افراد عالم را مظاهر و مجالی اسماء الهی داشته اند جل سلطانه و حقائق اشیا را همان اسما یافته اند و اشیا را ظلال آنها دانسته پس تمام عالم ظهور اسماء الهی داشته اند جل سلطانه و تخصیصے که ظهور بعضے اسما را بخلقت آن سرور نمودے علیه و علی آله الصلوات والسلام چنانچه گذشت وجه آن چه باشد **جواب** حقائق اشیا نزد صوفیه این اعیان ثابته اند که صور علمیه الهی اند جل سلطانه نه اسماء الهی بانفسها و این عالم را ظهور آن صور علمیه گفته اند اگرچه

اضافتے عارض شود وبآن تقسیم یابد مثل علم اجمالی با علم تفصیلی آن اقسام او از صفات اضافیه
خواهند بود وداخل دائرہ ثبوت نفس امر کہ مقر صفات اضافیہ است چنانکہ گذشت وشہود میگردد
کہ علم جلی کہ از صفات اضافیہ گشتہ است نوری ست کہ در نشأہ عنصری بعد از انصباب از اصلاب بارحام
متکثرہ بمقتضائے حکم ومصالح بصورت انسانی کہ احسن تقویم ست ظہور نمودہ است ومسمی بمحمد واحمد شدہ
نیک استماع باید نمود کہ اینقدر اجمال ہرچند علم مطلق را مقید ساختہ است واز حقیقت باضافہ آوردہ
اما ہیچ زیادتی در مقسم پیدا نکردہ است وہیچ چیز او را مقید نگردانیدہ چہ اجمال علم عبارت از نفس علم
ست نہ امر زائد منضم بعلم بخلاف تفصیل علم کہ تقاضائے جزئیات متکثرہ می نماید تا تفصیل متصور
گردد عجب قیدیست کہ مظہر اطلاق ست وطرفہ مقیدیست کہ نفس مطلق ست ہمین قسم نازکے در مطلق
علم نسبت بذات عالم جل سلطانہ ملاحظہ باید نمود کہ علم نفس عالم ونفس معلوم میتواند بود چنانچہ
در علم حضوری کائن ست بخلاف صفات دیگر کہ این قابلیت ندارد نتوان گفت کہ قدرت عین قادر
وعین مقدور ست وارادت عین مرید وعین مراد پس علم را با ذات عالم تحادی ست واضمحلالی کہ غیر
او را نیست ازینجا قرب احمد با احد باید دریافت چہ واسطہ درمیان دارد وآن صفت علم ست امریست
کہ اتحاد بمطلوب وارد پس حجابیت را در انجا چہ گنجایش وایضاً علم را حسنے ست ذاتیکہ غیر او را از صفات
این حسن ثابت نیست لہذا بزعم این فقیر محبوب ترین صفات واجبی نزد حق جل وعلا صفت العلم
ست وچون حسن آن شائبہ بیچونی دارد حس در ادراک آن قاصر ست وادراک تام آن حسن مربوط
بنشاۂ آخرت ست کہ موطن رویت ست چون خدا را عز وجل بہ بینند جمال محمد را دریابند ہرچند
درین نشاۂ دو ثلث حسن بحضرت یوسف مسلم وثلث ثانی بہمہ تقسیم شدہ اما در ان
نشاۂ حسن حسن محمدی وجمال جمال محمدی علیہم الصلوات والتسلیمات کہ محبوب
خدا اوند ست جل سلطانہ چگونہ حسن دیگرے را با حسن صفت علم مشارکت کہ حسن او بواسطہ
اتحاد ست بمطلوب حسن عین مطلوب ست ودیگرے را چون اتحاد نیست آن حسن نیست
پس خلقت محمدی علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ والسلام با وجود حدوث مستند بقدم ذات گشت
تعالی واحکام او نیز منتہی بوجوب ذات شد تعالی وحسن او حسن ذات آمد تعالے کہ شائبہ غیر
حسن بر وے کائن نیست چون چنین شد ناچار متعلق محبت جمیل مطلق گشت ومحبوب او آمد

کہ نصیب خلقت درخت خرما آمدہ است کما قال علیہ الصلوٰۃ والسلام اکرموا عمتکم النخلۃ فانہا خلقت عن بقیۃ طینۃ آدم بلی وللارض من کاس الکرام نصیب سوال حضرت شیخ محی الدین بن العربی وتابعان او حقیقت محمد را عبارت از حضرت اجمال علم داشتہ اند و آن را تعین اول گفتہ و تجلے ذات دانستہ و فوق آن مرتبۂ لاتعین تصور نمودہ کہ حضرت ذات بحت ست جلشانہ و تو آن را قسم علم داشتہ در صفات اضافیہ داخل ساختی کہ دون صفات حقیقیہ ست وجہ آن چیست جواب شیخ محی الدین در خارج جز ذات احدیہ مجردہ را موجود نمیدانند و وجود صفات را اگرچہ حقیقیہ باشند جز در علم اثبات نمی نماید پس ناچار تعین اول نزد او علم جملی بود و ثبوت صفات بعد از ان صور بند د کہ ثبوت شان فرع ثبوت علم ست کہ جز در علم ایشانرا ثبوتے نمیدانند پس علم از ہمہ اسبق باشد وجامع جمیع کمالات بود و نزد فقیر آنچہ مکشوف گشتہ ست آنست کہ صفات حقیقیہ ثمانیہ در رنگ ذات واجبی جلشانہ در خارج موجودند اگر تفاوت ہست باعتبار مرکزیت و عدم مرکزیت ست چنانچہ گذشت واین قول موافق آرای علمای اہل سنت وجماعت ست شکر اللہ تعالی سعیہم کہ وجود صفات را زائد بر وجود ذات تعالی فرمودہ اند برین تقدیر علم جملی در تعین اول گفتن معنی ندارد بلکہ اطلاق تعین نمودن ہم گنجایش ندارد و اسبق جمیع صفات صفت الحیوۃ ست کہ صفت العلم تابع او ست علم را بروے سبقت دادن صورت ندارد وعلی الخصوص کہ بعلم قیدے منضم شدہ باشد آن از مطلق علم پایان ترست وداخل اضافات است چنانچہ گذشت آرے اگر علم جملی را تعین اول علم گویند گنجایش ہم دارد کہ تعین ثانی آن علم تفصیلے باشد سوال شیخ محی الدین کہ علم جملی را الحقیقت المحمدی گفتہ است واین نشاء عنصری را ظہور آن دانستہ مراد او ظہور نفس اسم ست چنانچہ تو گفتہ یا ظہور صورت این اسم چنانچہ در سائر ممکنات ست جواب صورت اسم زیرا کہ تعین اول نزد او قدس سرہ تعین علمی ست چہ دو تعین اولین را علمی گفتہ است و سہ تعین آخر را تعین خارجی وتعین علمی صورت شان العلم کہ در خارج آنرا عین ذات گفتہ است و در علم صورت آنرا اثبات کردہ و آن صورت علمی کہ حقیقت محمدی باشد در نشاء عنصری بصورت انسانی محمدی ظہور نمودہ ست بالجملہ نزد شیخ ہر جا ظہور ست ظہور صورت علمیہ ست اگرچہ صفات واجبی باشند جلسلطانہ چہ صفات را نزد او ثبوتی جز در علم نیست و در خارج غیر از ذات بحت ہیچ چیز نزد او موجود نہ سوال در آنمرتبہ اتحاد

بر سبیل تجویز آنرا ظهور اسماء نیز گویند بلکه صورت علمی شئ نزد اینها نیز عین آن شئ ست نه شبح و مثال آن شئ و آنچه این فقیر در خلقت آنسرور گفته است ظهور نفس اسم الٰہی ست جل سلطانہ نہ ظهور صورت علمی آن اسم شتان ما بین نفس الشئ و بین صورتہ العلمیۃ آتش را که تصور نمایند درین صورت علمیه او آن اشراق و اضاءت کجاست کہ کمال و جمال آتش همه او بوده است و در صورت علمیه آن بیش از شبح و مثال آتش کائن نیست ارباب معقول آنرا بپسندند یا نه بلکه عین آتش گویند اما کشف صریح ما مکذب عینیت ست و صورت علمیه آتش جز شبح آتش نیست که در خارج موجود ست محسوس میگردد که آنچه ظهور صور علمیه اسماء ست امکان و وجود آن از قبیل امکان عالم ست و وجود عالم که در مرتبہ وہم بصنع خداوندی جل سلطانہ ثبات و تقرر پیدا کرده است و آنچه ظهور نفس اسماء الٰہی ست جل سلطانہ چنانچه در خلقت آنسرور گذشته است علیه و علی آله الصلوات و السلام امکان از قبیل امکان صفات اضافی ست و وجود آن نیز در رنگ وجود آن صفات در مرتبہ نفس امر مقرر ست و بغیر آنسرور علیه و علی آله الصلوات و السلام هیچکس در نظر نمی درآید که ظهور نفس اسم الٰہی باشد تعالی الا قرآن مجید که آن نیز ظهور نفس اسم الٰہی ست جل سلطانہ چنانچه شمہ ازان بالا ذکر یافته است غایۃ ما فی الباب منشاء ظهور قرآنی که از صفات حقیقیه ست و منشاء ظهور محمدی از صفات اضافیه ناچار آنرا قدیم و غیر مخلوق گفتند و این را حادث و مخلوق و معامله کعبه ربانی ازین دو ظهور اسمی هم عجب ترست که آنجا ظهور معنی تنزیہی ست بی کسوت صور و اشکال چه کعبه که مسجود الیه خلائق ست عبارت از سنگ و کلوخ نیست همچنین جدران و سقف نیست چه اگر اینها نباشند کعبه کعبه ست و مسجود الیه است پس آنجا ظهور هست اما هیچ صورت نیست و این از عجب عجائب ست بشنو بشنو هرچند درین دولت خاصه محمدی دیگری را شرکت نیست اما اینقدر می یابد که ازان دولت خاصه او علیه الصلوات و السلام بعد از تخلیق و تکمیل او علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات بقیه مانده بود که در خوان دولت ضیافت کریمان زیادتیها لازم ست که اوش گویا نصیب خادمان بود آن بقیه را بیکی از دولتمندان امت او علیه و علی آله الصلوة و السلام اوش گویا عطا فرموده اند و آنرا خمیر مایه ساخته تخمیر طینت او نموده و به تبعیت و وراثت او شریک دولت خاصه او گردانیده علیه و علی آله الصلوات و السلام ع با کریمان کارها دشوار نیست + این بقیه در رنگ آن طینت حضرت آدم است علی نبینا و علیه الصلوة و السلام

علیه وعلی آله واصحابه البررة التقی مکتوب صد و یکم بشیخ عبد الله در منع تفسیر و تاویل آیات قرآن
بر طبق مذاق فلاسفه سلمکم الله سبحانه وعافاکم عن البلیات کتاب تبصرة الرحمن را که مرسل داشته
بودند بعضی از مواضع آنرا مطالعه نموده واپس فرستاد و مکرر مصنف این کتاب خیلی میل بمذہب
فلاسفه دارد و نزدیک ست که حکما را عدیل انبیا سازد علیهم الصلوة والتسلیمات آیت در سورهٔ
ہود بنظر در آمد که بیان آنرا بطرز حکما که خلاف طور انبیاست علیهم الصلوات والتحیات کرده است
وتسویه در میان قول انبیا و حکما داده و گفته است در بیان کریمه اولئک الذین لیس لهم فی
الآخرة الا النار باتفاق الانبیاء والحکماء الا النار الحسی والعقلی با وجود اجماع انبیا علیهم الصلوة اتفاق حکما چه
گنجایش دارد و در عذاب اخروی قول شان را چه اعتبار ست علی الخصوص که مخالف قول انبیا بود
علیهم الصلوات والتسلیمات فلاسفه که عذاب عقلی اثبات می نمایند مقصود شان رفع عذاب حسی ست
که اجماع انبیا بر ثبوت آن واقع شده است و در مواضع دیگر آیتهای قرآنی را موافق مذاق حکما
بیان میکند ہر چند مخالف مذہب ملیین بود مطالعه این کتاب بی ضررهای خفیه بلکه جلیه نیست
اظهار این معنی لازم دانسته بچند کلمه متصدع گشت والسلام مکتوب صد و دوم بجناب میر
محمد نعمان در ترغیب مجاهدات وانزوا وتربیت طالبان حق جل وعلا الحمد لله وسلام علی
عباده الذین اصطفی احوال واوضاع فقرا اینجد و مستوجب حمد ست لله سبحانه الحمد والمنة
دائما وعلی کل حال مدتی ست که از احوال خیر مآل خود اطلاع نداده اند امید ست که آن ورق را
گردانیده باشند واز کسل بعمل آمده واز فراغت بمجاهده رو آورده وقت گشت وکار ست نه موسم خورد
وخواب نصف شب برای خواب معد سازند ونصف دیگر را برای طاعت وعبادت اگر این ہمت
نتوانند ورزید بیداری ثلث شب را که از نصف تا سدس ست ملتزم باشند وسعی فرمایند که در دوام حصول
این دولت فتور نرود با خلق ہمان قدر اختلاط وانبساط نمایند که ادای حقوق آنها نموده آید
الضرورة تتقدر بقدرها انبساط با خلائق زیاده بر قدر حاجت فضولیست وداخل مالایعنی وبسا ست
که ضررهای عظیم ازان متفرع شود وداخل محظورات شریعت وطریقت گردد شیخی که با مریدان
افراط در انبساط نماید مریدان را ناچار از ارادت بر آورد و در طلب شان فتور آرد
وعیاذا بالله سبحانه من ذلک فتح این معنی را نیک دریافته با طالبان بنوعی سلوک نمایند که

علم و عالم و معلوم ست که حاصل آن علم حضوری ست پس صورت اسم را آنجا گنجائش نبود چه حصول صورت در علم حصولیست و در علم حضوری حاضر نفس معلوم ست نه صورت معلوم **جواب** آن مرتبه مرتبهٔ ذات بحت نیست جل سلطانه لهذا آنرا التعین و تنزل گفته است پس در خارج موجود نباشد و چون در خارج موجود نشد و از ثبوت علمی چاره ندارد و لهذا آنرا التعین علمی گفته است و ثبوت علمی را از صورت معلوم چاره نباشد ازین بیان لازم آمد که در علم حضوری هم صورت معلوم با وجود حضور نفس معلوم کائن ست که حاضر نفس معلوم خالص نیست اعتباری در وی راه یافته است که آنرا از نفس بصورت آورده فهم هر کس باین وقت نرسد و تا بذات بحت جلشانه واصل نشود بوصول بچونی این دقیقه را در نیابد سبحان الله من فقیر درمانده و اپس افتاده را چه یارا که بعد از هزار سال از بعثت خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات سخن از معارف و اسرار اکابر انبیا و اولی العزم بر زبان آرم علیهم الصلوات و التحیات و البرکات و در دامن معاد در آمده و فائق کمالات مبدء را بیان نمایم ؎ ولی چون شه مرا برداشت از خاک ✲ سزد گر بگذرانم سر ز افلاک ✲ من آن خاکم که ابر نوبهاری کند از لطف بر من قطره باری ✲ اگر بر روید از تن صد زبانم ✲ چو سبزه شکر لطفش کے توانم ✲

الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق الصلوة و التسلیمات بخاطر بود کرشمهٔ از صباحت و ملاحت که در حدیث نبوی آمده است اخی یوسف اصبح و انا املح بنویسد علیه الصلوة و التحیات و برمز و اشارت در بنیاب سخن گوید اما دید که رمز و اشارت در اداء مقصود قاصرست و مستعان در فهم آن عاجز حروف مقطعات قرآنی همه رموز و اشارات ست بحقائق احوال و دقائق اسرار که در میان محب و محبوب کائن ست لیکن کیست که آن را دریابد علمای راسخین که حکم خدام و غلمان حبیب رب العالمین دارند و خدام را جائزست که بر بعض اسرار خفیه مخدوم اطلاع بود بلکه به تبعیت مخدوم با خادم جائزست که معاملات در میان آید و بطریق اولش شریک دولت خاصه مخدوم گردد اما اگر شمهٔ از ان معنے اظهار نماید خائن بود و سر خود را بر باد دهد و قطع البلعوم که ابو هریره رض فرموده است در حق او صادق آید یضیق صدری و لا ینطلق لسانی لقد وقت ست ربنا اغفر لنا ذنوبنا و اسرافنا فی امرنا و ثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم الکافرین و السلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علی آله

ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شئ قدیر والسلام اولا وآخرا **مکتوب صد و چهارم**
بحضرت ذوی البرکات حضرت مخدوم زاده خواجه محمد سعید و خواجه محمد معصوم در بشارت قبول
بعضی مراتب مر ایشانرا الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی فرزندان گرامی مدتی ست
که از احوال ظاهر و باطن خود نه نوشته اند شاید بواسطه تمامی ایام مفارقت نسیانی
بحال دور افتادگان طاری شده باشد ما هم ارحم الراحمین دارم کریمه الیس الله بکاف عبده تسلی ده
غریبی نامرادست عجب کار و باریست با اینهمه ناپروائی شما خاطر همیشه متوجه احوال شماست و
خواهان کمال استعداد شما دیروز بعد از نماز بامداد مجلس سلوک داشتم ظاهر شد که خلعتی که داشتم از من جدا شد
و خلعت دیگر بمن متوجه شد که بجای آن خلعت نشیند بخاطر آمد که این خلعت زائله را بکسی خواهند داد
یا نه و آرزومی آن شد که اگر آنرا بر فرزندی ارشدی محمد معصوم بدهند بعد از لمحه دید که بفرزندی مرحمت
فرمودند و آن خلعت او را باتمام پوشانیدند و این خلعت زائله کنایت از معامله قیومیت بوده است که به تربیت
و تکمیل تعلق داشته و باعث ارتباط باین عرصه مجتمعه او بوده و این خلعت جدید را چون معامله
بانجام برسد و مستحق خلع گردد امیدست که از کمال کرم آن را بفرزندی اعزی محمد سعید عطا
فرمایند این فقیر همواره تبضرع این مسالکت می نماید و آثار اجابت می فهمد و فرزندی را مستحق
این دولت می یابد ع با کریمان کارها دشوار نیست * اگر استعداد است هم داد اوست
تعالی ع نیاوردم از خانه چیزی نخست * تو دادی همه چیز من چیز تست * قال الله تعالی
اعملوا آل داود شکرا و قلیل من عبادی الشکور رسیده اند که شکر عبارت از صرف عبد ست
جمیع ما انعم الله علیه من الجوارح والقوی الظاهریة والباطنیة الی ما خلق واعطاه لاجله
لولاه لما حصل الشکر والله سبحانه الموفق این قسم علوم از اسرار خفیه است هر چند بصرفه گفته
نشود اما اخفای آن لازم ست که مردم مفتون نگردند دیگر آن مشکلی که داشتم آن معامله شاید
در عالم مثال بود درین ایام حل شد و خافیه نماند شاید که درین معنی روحانیت خواجه معین الدین
را هم مدخلی باشد محمد معصوم آن مشکل را شاید در خاطر داشته باشد والسلام **مکتوب صد و**
پنجم به شیخ حسن برکی در جواب کتابت او که در بیان احوال خود نوشته بود بر احیای
سنت و تهدید از بدعت الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه شریفه

سبب انس و الفت شان باشد نه موجب نکرت و نفرت شان انزوا از خلائق ضروریست که بقدر حاجت آشنائی باین سم قاتل ست شما را بتوفیق الله سبحانه این معنی بسهولت میسر ست ارباب ابتلا چه کنند که بر دوام بارباب تفرقه محشور اند قدر این نعمت بدانید و بمقتضای آن عمل نمائید نیک از حال طالبان خبردار باشید و بظاهر و باطن متوجه تربیت شان شوید زیاده چه نویسد

مکتوب صد و سوم به شیخ حمید احمدی در تربیت او بر قصور احوال و ترغیب بر حصول تکمیل و کمال

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب شریف اخوی اعزی شیخ حمید رسیده خوشوقت ساخت چه نعمتی ست درین طور زمان برفتن در صحبت شخصی جمعی را بجناب قدس خداوندی جل سلطانه رغبتی پیدا شود و از ماسوای او تعالی دلهای شان را برودتی حاصل گردد مع ذلک آن برادر باین دولت مغرور نگردد و از کار خود فارغ نباشد که مثل مشهورست که هنوز دهلی دورست معلوم نیست که از صد یکی سرانجام یافته باشد و این احوال که طالبان را در ابتدا رومیدهد و ذوق و لذت می بخشند در رنگ آن ست که طفلان را سبق الف و با آموخته سازند کار آنست که از تجلی بمولویت برسند و از اذواق و التذاذات بدرجهٔ ولایت خاصه داخل گردند

هنوز ایوان استغنا بلندست ٭ ترا فکر رسیدن نا پسندست ٭

باید که اوقات خود را معمور سازند و بشریعت و طریقت بظاهر و باطن متجلی باشند تکمیل دیگری فرع کمال خود ست که درجهٔ ولایت خاصه ست لیکن چون در صحبت طالبان را رشدی پیدا می شود و احوال و مواجید رومیدهد اگر بحد فنا و بقا نرسد هم غنیمت ست و درینوقت حکم کبریت احمر دارد و آنرا هم می کرده باشند اما بعد از استخارها و توجهات بهر که تعلیم طریقت گویند مناسب ست بلکه لازم و ازین عمل ترسان و لرزان باشند مبادا که ازین راه شیطان بر شما پیدا شود اعاذنا الله سبحانه عن شره عدد که شما گفته بودند اگر تمام کرده آید دو چندان عدد راه بکار دارید بعد ازان خبر کنید تا مناسب حال اعلام نموده آید ان شاء الله تعالی یاران را که بشما مربوط اند دعا رسانند صحیفهٔ شریفه که سید یحیی نوشته بودند نیز رسید حمد الله سبحانه درینوقت که کمال قرب قیامت دارد لا تقوم الساعة الا علی اشرار الناس در خبر آمده دلهای مردم بحضرت حق سبحانه تعالی منجذب ست و الله شوقین آن درگاه اقدس انجل سلطانه توقع از احبه دعای ظهر الغیب ست و فاتحهٔ سلامتی خاتمه

روی داده است مینویسیم بنیک سماع نمائید که امشب که شب شنبه بود بمجالس سلطانی رفته بودم بعد از یک پهر شب برگشته آمده سه سیپاره از حافظ شنوده زیاده از دو پهر شب گذشته بود که خواب میسّر شد بعد از حلقهٔ صباح چون کوفت شب داشته بود بخواب می بیند که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم از برای فقیر اجازت نامه نوشته اند چنانچه عادت مشائخ ست که خلفا را مینویسند و یکی از یاران حاجتمند من درین معامله ست درین اثنای گوئیا ظاهر گشته است که در امضای این اجازت نامه تحوی از فتور ست تعیین وجه فتور هم در آن وقت معلوم است آن یار که متصدی این خدمت ست بار دیگر گوئیا این اجازت نامه را در ملازمت آنسرور برده علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات و آن سرور در پشت آن اجازت نامه دیگر نوشته اند یا نویسانیده این تشخیص نشد اما نسبت با آن سرور معلوم ست و بعد از نوشتن بمهر خود مزین فرموده اند علیه وعلی آله الصلوٰة والسلام مضمون این اجازت نامه آنست که در عوض اجازت نامهٔ دنیا اجازت نامهٔ آخرت داده اند و در مقام شفاعت نصیب عنایت فرموده و کاغذ هم طولانی ست و سطرهای بسیار نوشته اند من از آن یار میپرسم که اجازت نامه اول کدام ست و ثانی که نوشته اند کدام و من در آن وقت مییابم که من با آنسرور علیه وعلی آله الصلوٰة والسلام در یک جا ایم در رنگ پسر با پدر زندگانی مینمائیم حضور آنسرور و اهل بیت آنسرور علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات بر من غریب نیست و آن کاغذ را پیچیده بدست خود نهاده در رنگ فرزندان محرم داخل حرم شریف ایشان گشته ام کلانتر امهات مومنان مرا در حضور آنسرور در بعضی خدمات باهتمام میفرمایند و میگویند که انتظار تو داشتم چنان و چنان باید کرد درین اثنا افاقت روی داد و از خاطر رفت که وجه آن فتور چه بود معائنه میشد همانقدر که حیثیم و امیشد خصوصیات آن واقعه از خاطر میرفت بخاطر شما یان مانده بود که درینباب سخنی بیشتر هم مذکور میکردم که این نسبت علیا عجب ست که باندازهٔ خود ظهور نمی کند بخاطر میگذشت که ظهور آن ظاهر اذخیره برای آخرت بود و نعم البدل میسّر آید از ین واقعه تشفّی آن تر و دلت حاصل گشت قرب قیامت ست و وقت تراکم ظلمات کدام خیریت و چه نورانیت مگر حضرت مهدی باشد علیه الرضوان که بخلاف ظاهر تائید یافته ترویج آن نماید شکراً للنعمة امروز طعامهای متلون فرموده ایم که بروحانیت آنسرور علیه وعلی آله الصلوٰة والسلام برند و مجلس شادی سازند رافضان

اخوی اعزی شیخ حسن احسن الله مآله رسیده خوشوقت ساخته از علوم و معارف اندراج یافته بود مطالعه آن فرحت بر فرحت افزود حمد الله سبحانه که علوم صحیحه اند و معارف صادقه بر طبق کتاب و سنت اند و بر وفق عقائد فرقه ناجیه حضرت حق سبحانه استقامت کرامت فرماید و بمنتهای مقاصد عالیه رساند شمه از رفع بدعتها نوشته بودند چه نعمتیست که درین ظهور ظلمات بدعت صاحب دولتی توفیق رفع بعضی از بدع یابد و احیای سنتی از سنن نماید در احادیث صحاح آمده است که هر که احیاء سنت نماید بعد از آنکه عمل بآن سنت مرتفع شده باشد آنکس را ثواب صد شهید ست ازینجا بزرگی این عمل را دریابند اما این قدر دقیقه رعایت کنند که کار بایقاظ فتنه نکشد و یک حسنه باعث ظهور بسیار سیئه نگردد که آخر الزمان ست و آوان ضعف اسلام رساله که فرستاده بودند نیز از مطالعه آن فرح تمام رو داد الحمد لله سبحانه که در علوم موافقت باین فقیر بسیار ست و در کشف مطابقت افتاده است و نظرهای نیک بلند رفته کتابت شما را که متضمن حالها و علوم استفسارها بود باخوی محمد هاشم کشمی سپرده بودم که در وقت جواب نوشتن حاضر سازد اتفاقاً گم ساخت بنابرآن در تفصیل اجوبه توقف واقع شد آنچه بخاطر مانده بود آنرا نوشت مجملاً آنکه احوال پسندیده است و صحت علوم کائن دیگر در تربیت و تعلیم فرزندان مغفرت پناه مولانا احمد سعی بلیغ دارند و بآداب ظاهر و باطن هدایت مرعی نمایند و سائر یاران حاجتمند را بلکه جمیع اهل اسلام آن بقعه را دلالت بشریعت و التزام سنت نمایند و از اتیان بدعت تهدید و تحذیر کنند و الله سبحانه الموفق بعضی از مکاتیب جلد ثالث را اخوی محمد هاشم نویسانیده بشما فرستاده است منتفع گردند اوقات فقیر مختلف ست در بعضی اوقات رغبت بر تسوید علوم و معارف بی اختیار پیدا می شود و در اوقات دیگر با آنکه اسرار غریبه افاضه می نمایند از نوشتن نفرت پیدا میگردد تا بحدیکه بدست قلم گرفتن خوش نمی آید بنابرآن در تفصیل جواب کتابتهای شما که میرسد فتور می افتد و نمیتوانم به تکلیف چیزی نوشت باقی احوال مستوجب حمد ست از همراهی عسکر بعنایت الله سبحانه مخلصی میسر شده است حضرت حق سبحانه تعالی باستقامت دارد و جمیع یاران آنجائی را دعوات مخصوصه ست والسلام

مکتوب صد و ششم بحضرات مخدوم زادها سلمهم الله سبحانه در بیان واقعه که آن سرور را صلی الله علیه وسلم دیده و از و بشارتهای علیا یافته

۱۰۶

صحیفه شریفه فرزندان گرامی رسید حمد الله سبحانه که به صحت و عافیت اند معامله که بتازگی امروز

بواسطهٔ حوادث ایام ناتمام مانده مرتبهٔ وهم عبارت از مرتبه ایست که درینجا نمودی بود و بود چنانچه صورت زید مثلاً اگر در مرآت متوهم شود آنجا نمودی بود است چه در مرآت اصلا صورتی کائن نیست و بیش از نمود وهمی آنجا ثبوتی ندارد بکشف صحیح و شهود صادق لائح گشته است که حضرت حق سبحانه و تعالی از کمال اقتدار خود عالم را درین مرتبه خلق فرموده است و بصنع کامل خویش نمود محض را بود بخشیده در آن مرتبه هرچند نمودی بود اما چون عالم در آن مرتبه مخلوق گشته است نمود با بود آمده است چه ایجاد او تعالی بشیئیت بود و وجود است چون نمود با بود آمد نفس امری گشت و احکام و آثار صادقه بر وی مترتب شدند این مرتبه وهم ورای مرتبهٔ علم و مرتبهٔ خارج است و این مرتبه بیش از مرتبه علم شباهت و مناسبت بمرتبهٔ خارج دارد و ثبوت او شبیه بثبوت خارجی است بخلاف ثبوت علمی که آنرا وجود ذهنی گویند بطرف دیگر وجود خارجی است ظهوری که در مرتبهٔ وهم است نیز شباهت تام بظهور خارجی دارد بخلاف مرتبهٔ علم که آنجا بطون و کمون است گویا در مرتبهٔ وهم ظلی از مرتبهٔ خارج انداخته ایجاد عالم درینجا فرموده است و بظل خود خارجی عالم را در مرتبهٔ ظل خارج موجود ساخته پس در نفس خارج جز ذات احدیت جل سلطانه هیچ چیز موجود نباشد و در ظل خارج بوجود ظلی عالم با این تعداد و کثرت ایجاد خداوندی جل سلطانه موجود بود در خارج نفس امر وحدت است و در ظل خارج نفس امر کثرت چنانچه در علم نیز نفس امر کثرت است پس هم وحدت نفس امری باشد و هم کثرت و هرکدام را اعتبار علیحده باشد لا تخدو رفیه چنانچه این خارج و وجود مر عالم را ظلی است سائر صفات آن از حیات و علم و قدرت و غیرها نیز وری ظلال صفات واجبی است جل سلطانه بلکه نفس امر که در ثبوت عالم اثبات نموده می آید نیز ظل نفس امر مرتبهٔ خارج است ؎ نیاورده ام از خانه چیزی نخست ؛ تو دادی همه چیز من چیز تست ؛ قال الله تعالی و تقدس الم تر الی ربک کیف مد الظل سوال تو در رسائل خود نوشته که ظل هرچه دارد از اصل است و ظل بیش از امانت داری اصل هنری پیدا نیست اگر سالک مستعد بحکم ظلی است هرچه دارد از خیر و کمال که وجود و کمالات توابع وجود بود با صل خود دیده و خود را از جمیع کمالات خالی یابد ناچار بفنا و نیستی متحقق گردد و نامی و نشانی از وی نماند حاصل این کلام چیست و کمالات را باصل دادن بچه معنی است با وجود ثبوت و استقرار سالک فنا و نیستی بکدام اعتبار است جواب این فنا در رنگ آنست که شخصی جامها عاریت پوشیده باشد و داند که این جامها از وی نیست از دیگری است که بعاریت پوشیده است چون این علم غالب آید و استیلای تمام پیدا کند تواند که با وجود تلبس جامهٔ این جامها را درست بصاحب جامه بدهد

نیز شاید از ان طعامها تناول نماید دیگر در مکتوبی نوشته ام که در بیان واقعه که روی داده بود
که بار ثالث را بنوکری قبول نکردی بعد از زمانی ظاهر گشت که بمحض کرم آنرا نیز قبول فرمودند و آثار
قبول ظاهر گشت الله سبحانه الحمد والمنة علی ذلک وعلی جمیع النعماء دریں ایام معارف غریبه علوم عجیبه
رو میدهد گوئیا آن ورق در قوم گشته است معامله برنگ دیگر ظاهر شده فرزندان دو در معامله عمر نیز نیک شود
الخیر فیما صنع الله تعالی میگویم و صبر مینمایم ربنا اتنا من لدنک رحمة وهیئ لنا من امرنا رشداً
والسلام علی من اتبع الهدی مکتوب صد و هفتم در بیان سبب فتور در نسبت رابطه والتذاذ
در طاعات بخواجه محمد اشرف بعد الحمد والصلوات وتبلیغ الدعوات میرساند که صحیفه شریفه اخوی اعزی
رسید حمد الله سبحانه که بصحت و عافیت آمده اند پرسیده بودند که لم این چیست که چون در نسبت رابطه
فتور میرود در اتیان سائر طاعات التذاذ نمی یابد بدانند که همان وجهی که سبب فتور رابطه گشته است
مانع التذاذ اوست گاه هست که سبب فتور قبض بود و گاه کدورتی طاری میگردد و بواسطه ارتکاب زلات اگرچه
اندک بود وجه اول مذموم نیست بلکه از لوازم سلوک طریقه ست معروض طریقه وجه دوم را تدارک بتوبه و استغفار
باید نمود تا بکرم الله سبحانه اثر آن مرتفع گردد و چون تمیز نسیان فیض و کدورت وقت می طلبد بهر حال توبه و
استغفار نافع ست حضرت حق سبحانه وتعالی باستقامت داراد والسلام مکتوب صد و هشتم بملا طاهر خادم
در بیان معاملاتی که باصل الاصل تعلق دارد و این مکتوب به معنی منقول ست معاملاتیکه باصل الاصل تعلق دارد
دو نوع ست نوعیست که از انجا بصور مثالی یا بامر آخر میتوان معلوم کرد و این معاینه تا وقتی ست که سیر در مقاماتی
ست که آنهارا با عالم مناسبتی و یا مشارکتی ست ولو بالوجه والاسم و آن تا نهایت سیر مقام رضاست شخصی را
سیر فوق مقام رضا میسر گردد و از انجا هیچ معلوم وی نخواهد بود نه بصورت مثالی و نه بامر آخر این زمان آن عارف را
علم بمحض حصول مقامات فوق خواهد بود بی آنکه چیزی از آنها معلوم وی گردد و درین مقامات هم نبوت و رسالت
و امثالها نیز مفقود ست انگارم که حضرت حق سبحانه وتعالی فرد دار دخل علم آنها را نصیب گرداند و نهایت
این سیر تا مرتبه مخصوص ست که ارباب آن پوشیده نماند والسلام مکتوب صد و نهم بحضرت
مخدوم زاده خواجه محمد معصوم سلمه الله سبحانه در بیان آنکه ایجاد عالم در مرتبه وهم ست اما بواسطه استقرار
و تعلق ایجاد نفس امری گشته است و این مرتبه ورای مرتبه علم و خارج ست و بیان آنکه هم وحدت نفس
امریست و هم کثرت و تحقیق آنکه فنای سالک با وجود ثبات و استقرار بچه معنی ست این مکتوب

علیه وعلیهم الصلوة والسلام این معارف نقل معنی یافته چون عارفی مقامات ظلال را طی کرده بمعامله اصل الاصل رساند
این زمان علم وی را باشیا تعلق نخواهد کرد از قید ظلیت تبرا خواهد بود یعنی اشیا معلوم وی بوند بوجهی که هیچ
از آنها در وی حصول نکند زیرا که هرچه شئ در وی حاصل خواهد شد ظل وصورت آن شئ خواهد بود نه عین الشئ کما
قیل فی تعریف العلم هو حصول صورة الشئ فی العقل لولا شک ان الصورة الحاصلة من الشئ فی العقل
شبح ومثال لذلک الشئ لا عینه کما یشهد به الکشف الصحیح والالهام الصریح این زمان عارف با حق سبحانه
هیچ نسبتی سوای نسبت صانعیت ومصنوعیت اثبات نخواهد کرد از ظلیت وعینیت ومرآتیت تحاشی خواهد نمود
این معامله مربوط به کمالات ذاتیه است چه ذات او سبحانه از عالم غنای ذاتی است ان الله لغنی عن العالمین
بخلاف در مراتب بعضی اسماء وصفات که آنجا این نسبت متصور است پس تا زمانیکه ازین مقامات نگذرد و باصل
الاصل نرسد از این نسبت بی نصیب است درینمقام عارف را هر ذره از ذرات شاه راهی گردد بجناب قدس خداوندی
جل شانه بخلاف در علم حصولی که در آن صورت عالم هر شئ را بجانب خود کشد وخود مرآت جمیع اشیا گردد وکذلک
وهم چنین در صورت ظلیت ومرآتیت هر شئ صاحب آن عالم را بسوی خود کشد ونظر بصیرت او را بیرون خود
نگذارد وچون بفضل الله سبحانه از قید حصول ظلیت وارهد هر ذره از ذرات موجودات چه عرض وچه جوهر وچه آفاق و
چه انفس او را دروازه غیب الغیب واگردد باید دانست که چنانچه سابقا آن شخص مرآت جمیع اشیا بود وهرچه
میکرد برای خود میکرد وهرچه از وی صدور مییافت ناچار راجع بهمان میگشت خواه نیت میکرد یا مطلق
چون مرآت خود را از آئینه داری باز گردانیده واز تقید بظل باز مانده ومثل نادانی گشته که هرچه
در وی افتد نماند وبیرون اندازد وپس ناچار هرچه خواهد کرد برای خود نخواهد کرد بلکه برای
حق خواهد کرد نیت کند یا نه نیت در محل است نه در متیقنین این زمان حب این عارف بحب او تعالی
کشد وبغض او بغض او سبحانه وهم چنین تعظیم وتوقیر وی تعظیم وتوقیر حق است سبحانه واهانت و
سوء ادب وی منجر به اهانت وسوء ادب او تعالی همین نسبت بوده اصحاب آن سرور
را با آن سرور علیه وعلیهم الصلوات والتحیات علی تفاوت درجاتهم که حب وبغض ایشان هم
بحب وبغض آن سرور است علیه وعلی آله الصلوة والسلام که فرموده علیه السلام من احبهم
فبحبی احبهم ومن ابغضهم فببغضی ابغضهم ونیز همین نسبت است اهل بیت آن سرور را با آن سرور
علیه وعلی آله الصلوة والسلام اما ظهور این نسبت در حضرت مرتضی وفاطمة الزهرا وحسنین رضی الله

و خود را برهنه و عریان یابد بحدیکه از همنشینان از برهنگی خود انفعال بکشد و خود را از حیا در زاویه گیرد و چون وجود سالک در مرتبهٔ وهم و تخیل مخلوق گشته است فنای تخیلی نیز او را کافی ست چه استیلای این تخیل او را بتعیین قلبی میرساند و ذوقی و وجدانی میگرداند و آنچه مقصود از فنا نیستی ست بوجود می آید چه مقصود از فنا زوال گرفتاری ظل ست و حصول گرفتاری باصل و چون رجوع ظل باصل یقینی گشت و وجدانی و ذوقی افتد ناچار گرفتاری بظل زائل گشت و گرفتاری اصل بجای آن نشست و اگر این تخیل بحصول نمی پیوست ولیت گرفتاری زوال ظل میسر نمیگشت بلکه مدار سلوک این راه بر توهم و تخیل ست احوال و مواجید که معانی خزینهٔ این راه ست بوهم مدرک میگردد و تجلیات و تلوینات سالکان در مرآت خیال شهودی میشود فلولا الوهم لقصر الفهم ولولا الخیال لستر الحال درین راه هیچ چیز نافع تر از وهم و خیال یافته نه شده و اکثر ادراک و انکشاف شان مطابق واقعه بر آمده وهم ست که پنجاه هزار ساله راه را که در میان عبد و رب ست بکرم خداوندی در اندک مدت قطع مینماید و بدرجات وصول میرساند و خیال ست که دقائق و اسرار غیب الغیب را در مرآت خود منکشف میسازد و سالک مستعد را مطلع میگرداند از شرف وهم که حضرت حق سبحانه و تعالی عالم را در آن مرتبه اختیار فرموده است و آنرا محل ظهور کمالات خود ساخته و از بزرگی خیال ست که حضرت واجب الوجود آنرا نمونهٔ عالم مثال گردانیده ست که اوسع جمیع عوالم ست حتی که در مرتبهٔ وجوب را جلشانه نیز صورتی در آن عالم گفته اند و حکم کرده که حق را جل سبحانه مثل نیست اما مثال ست و لله المثل الاعلی صور احکام وجوبیه ست که عارف آنرا در مرآت خیال خود احساس مینماید و بذوق دریافت آنها ترقی میفرماید سوال از تحقیق سابق واضح گشت که فنا و نیستی باعتبار تخیل ست اگرچه بیقین قلبی رساند و وجدانی و ذوقی سازد و احکام صادقه بروی مترتب شوند نه باعتبار تحقیق و خود تو در بعض رسائل نوشته که این فنا باعتبار وجود ست و زوال عین و اثر ست حقیقت این معامله چیست جواب چون رجوع وجود ظل باصل بیقین پیوست و وجدانی و ذوقی گشت ناچار حکم بزوال وجود نیز کرده آید و ارتفاع عین و اثر گفته شد سوال این حکم بفنای وجودی با وجود ثبوت و استقرار فانی صادق ست یا کاذب

مکتوب صد و دهم

بحضرت مخدوم زادهٔ محمد معصوم سلمه الله تعالی در بیان آنکه معامله معارف بجائی میرسد که صورت هیچ معلومے در خود حصول نمیکند آنزمان هر ذره از ذرات او را شاهراهی ست بمطلوب و بیان آنکه حب این عارف منجر بحب حق ست سبحانه و بغض او ببغض او تعالی و همچنین تعظیم و اهانت او و آل و اصحاب آن سرور را با آنسرور نیز همین نسبت است

من القوسین الثانی هناک اثر و لا حکم فلا قوسین ههنا حقیقة و هذه المعارف من اسرار الله
سبحانه یظهرها علی اخص الخواص من عباده والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی
علیه وعلی آله الصلوة والبرکات العلی

مکتوب صد و دوازدهم بشریعت پناهی قاضی اسلم

در بیان آنکه صفات حقیقیه او تعالی نه عین ذات اند و نه غیر ذات سبحانه الحمد لله و سلام علی عباده
الذین اصطفی علمای اهل سنت شکر الله تعالی سعیهم در صفات ثمانیه حقیقیه واجب الوجود
تعالی چه بلا زیبا گفته اند که لا هو و لا غیره این معرفت ورای طور عقل است که بنور فراست و
برکت متابعت انبیا علیهم الصلوة والتسلیمات دریافته اند عقلا ازین عبارت ارتفاع نقیضین می فهمند
ندانسته اند که در حصول تناقض اتحاد مکان و اتحاد زمان شرط است و چون در آنحضرت جل سلطانه
مکان و زمان گنجایش ندارد تناقض چگونه متصور گردد و آنچه علما در دفع تناقض در لفظ غیر تصرف
کرده اند و از غیر معنی خاص خواسته هیچ در کار نیست بلکه نظر کشفی منع این تخصیص می نماید و نفی غیریت
بهر معنی که باشد اثبات میکند بیاییم که صفات واجبی جل شانه چنانچه عین ذات اقدس او تعالی نیند
که زائد اند غیر ذات او سبحانه هم نیستند اگرچه زائد اند تعالت و تقدست و نسبت اثنینیت پیدا کرده
اینجا آن قضیه مقرره ارباب معقول که الاثنان متغایران تخلف کرده است و نقض اصول شان نموده
و آنکه گفته شد که ورای طور عقل است بآن معنی است که عقل بآن مهتدی نمیگردد و از ادراک آن قاصر است
و آنکه عقل برخلاف آن حکم میکند چگونه برخلاف آن حکم نماید که آنرا تصور هم نکرده است بلکه از حیطه
ادراک او بیرون است حکم باثبات و نفی آن چه صورت بندد ربنا آتنا من لدنک رحمة و هیئ لنا
من امرنا رشدا

مکتوب صد و سیزدهم بملا سلطان سرهندی

در بیان آنکه صفات او تعالی
بحیات و علم و سائر کمالات متصف اند و در تحقیق معنی قیام صفات بذات جل سلطانه صفات
واجب الوجود جل سلطانه که قیامی بذات او دارند تعالی و تقدس مثل الحیوة والقدرة والعلم وغیرها از
کمال تقدس و تنزه هیچ نسبتی بصفات ممکن ندارند که صفات ممکن اعراض اند که قیامی بجواهر دارند و صفات
واجبی جل سلطانه مقوم جواهر اند که قیام جواهر بآنهاست و ایضا صفات ممکن حکم میت لازند و جماد محض اند
از حیوة و علم و غیرها بی نصیب اینقدر هست که ممکن بتوسط شان حی و عالم و قادر میگردد اما آنها بانفسها حی
و عالم نیستند بخلاف صفات مقدسه واجب الوجود تعالی و تقدس که در نظر کشفی این حقیر

تعالی عنهم اتم ست و در بقیهٔ ائمه اثنی عشر نیز سرایت آن مشهود میگردد و در ماورای آنها این نسبت محسوس نمی‌شود والسلام

مکتوب صد و یازدهم به شیخ نور محمد تهاری در بعضی از اسرار غریبهٔ مقام قاب قوسین او ادنی و سر آنکه عارف کامل شمال خود را هم یمین می‌یابد این معارف نیز منقول بمعنی ست در معاملهٔ قاب قوسین هرچند در ظلال رنگی از مظهر موید است که ذهاب عین و اثر از سالک بحصول نپیوسته بخلاف معاملهٔ او ادنی که آنجا هیچ حکمی و اثری از مظهر نماند پس درین مرتبهٔ ثانیه ناچار مظهر امری باشد مستفاد از مرتبهٔ وجوب آن خلعتی ست خلعتی که عارف را بعد از تمامی معامله از مرتبهٔ اصل عنایت فرموده اند و تعبیر از آن با فاضهٔ صورت نیز توان کرد این سر دقیقیست بس غامض شاید تفصیل آن در موضع دیگر انشاء الله سبحانه ثبت یابد پس مظهر درین معامله امری بود که بوی از عدم آنجا راه نیافته باشد و شائبهٔ امکان را آنجا بار نبود پس اگر انفعالی در آن مرتبه اثبات نمایم از خود بخود بود نه از غیر که نشانی از غیر نمانده ہ ولو بوجه من وجه قسم + والعینیه من عینیه محل هرچند انفعالیکه در مرتبهٔ قاب قوسین اثبات نموده آید نیز حق ست و ظهوریکه در آن مرتبه بود ظهور اصل اما بی شائبهٔ ظلیت نیست و شایان آن مرتبهٔ علیا نه انفعالی که شایان آن مرتبهٔ مقدسه باشد آنست که بوی از ظلیت بدو راه نیافته باشد و غیری را هیچ وجه در میان مدخلی نبود زیرا که غیر از لوث عدم خالی نیست و از نقص امکان بیرون نه آرے اگر انفعالات مراتب ظلال چنان بود گنجایش دارد باید دانست که درین معاملهٔ او ادنی که شمهٔ ذکر یافت عارف کامل شمال خود را یمین می‌یابد سرش آنست که شمال او حکم یمین گرفته زیرا که شمال از مقتضیات عدم بود فلما زالت احکام العدم فالبقی الا الوجود الصرف ولیس ثمه شمال بل کلتا یدیه سبحانه یمین فافهم ولا تقع فی الزندقه و چون این اسرار غامضه و معارف غریبه را دریافتی بشنو قال الله سبحانه ثم دنی فتدلی بدانکه تحقیق این دنو بعد از تحقیق باسرار او ادنی است که بالا ذکر یافته است زیرا که تا حکمی و اثری از عارف باقی ست و از لوث عدم مبرا نگشته او را لیاقت این دنو نیست بعد از تحقیق این دنو تدلی ست که رو به نزول دارد چون تدلی متحقق گردد و عارف بخلق آرند این زمان صورت قوسین ظاهر گردد هرچند از قوس اول اثری و حکمی نمانده است لیکن چون در ابتدا بی شرف میسازند صورت قوسین درینوقت متوهم میگردد پس از تدلی فکان قاب قوسین عبارت فرمود که این وقت صورت قوسین ثابت ست نه حقیقت آن او ادنی بل ادنی اذ باقی

و اغفر لنا انک علی کل شیئ قدیر **مکتوب صد و چهارم** در تحقیق صفات واجبی تعالی و کیفیت تعلق علم او تعالی به کمالات خویش و در میان آنکه سعنی را از قیام بعین چاره بنود اما اثبات محل ورای هیچ در کار نیست و بیان تعین وجودی و مبادی تعینات انبیا و متبوعین و انبیا تابعین و ملائکه کرام علی الانبیا و علیهم الصلوٰة والسلام و مبادی تعینات اولیا و عوام مومنین و کفار و موجودات نشات اخروی صفات حقیقیه که در مرتبه حضرت ذات او تعالی اثبات مینمائیم هیچ تعینی ازین اثبات در آن حضرت جل سلطانه تنزلی پیدا نمیگردد و مرتبه دیگر ورای مرتبهٔ اولی ثابت نمیشود و بوجهی از وجوه انفکاک شان صورت نمی بندد و تا مرتبهٔ ثانی متحقق نشود و انفکاک بوجهی از وجوه حاصل نگردد تعین تنزل صورت نه بندد حضرت ذات تعالی و صفات حقیقیه او سبحانه گویا دریک مرتبه کائن اند باوجود زیادتی گویا عین ذات اند تعالی و تقدس و هرچند این صفات مقدسه تفصیل کمالات مندرجه حضرت ذات اند سبحانه اما حکم شان از حکم سائر اجمال و تفصیل علیحده است چه اجمال در مرتبه ایست که تفصیل در آن مرتبه کائن نیست بلکه مرتبهٔ تفصیل دون مرتبهٔ اجمال ست و در آنحضرت جل سلطانه این معنی مفقود ست و تفصیل در عین مرتبهٔ اجمال ست و این معرفت ورای طور عقل ست که نظر کشفی بآن مهتد گشته است و علم واجبی جل سلطانه در آن مرتبه که باین صفات متعلق گشته است در رنگ علم بذات خود و علم به کمالات مندرجه ذاتیه خود علم حضوری ست و انها باوجود زیادتی گویا عین عالم اند و حضور شان در رنگ حضور نفس عالم ست از کمال اتحاد شان بحضرت ذات تعالی که جم غفیر از صوفیه صفات را عین ذات گفته اند تعالی و انکار زیادتی صفات نموده اند و منع لا هو کرده اثبات لا غیره فرموده و کمال آنست که باوجود تصدیق لا هو اثبات لا غیره نموده آید باوجود زیادتی سلب غیریت کرده شود و این کمال موافق مذاق علوم انبیا ست علیهم الصلوٰت و التسلیمات و مطابق رای صائبه فرقهٔ ناجیه اهل سنت و جماعت شکر الله سعیهم باید دانست که انکشاف ذاتی در آن مرتبه که بحضرت ذات تعالی و صفات مقدسه او سبحانه تعلق دارد از قبیل علم حضوری ست چه صفات مقدسه را نیز حکم حضرت ذات ست تعالی و تقدس چنانکه گذشت و آنکه گفتیم که از قبیل علم حضوری ست زیرا که علم حضوری عبارت از حضور نفس عالم ست و چون صفات نفس عالم نیستند باید که علم آنها علم حضوری نباشد اما چون صورتی از آنها منتزع نمیگردد و حضور نفس شان کائن است از

اینها نیز در رنگ موصوف خود سبحانه حی و عالم اند و بتفصیل کمالات مندرجهٔ خود دانا و مشعوف لیکن علم شان
از قبیل علم حضوری مفهوم میگردد نه از عالم علم حصولی و همچنین هر صفتی و شانی که در مرتبهٔ وجوب تعالی
و تقدس اثبات نموده می آید همه بثبوت حیات و علم مکشوف میگردند و نور صرف بنظر می در آیند گویا آن
نور همگی حیوة ست و همگی علم و انکشاف و این دو صفت کمال در آنجا بین و هویدا ست بخلاف صفات دیگر
از قدرت و ارادت و غیرها که باین وضوح آنجا مکشوف نمیگردند بلی آنچه در کار ست در آن موطن انکشاف کمالات
ست که بصفت علم تعلق دارد و چون علم تابع حیوة ست از صفت حیوة نیز چاره نبود و قدرت و
ارادت بمقدور و مراد مربوط است و از سمع و بصر بعلم اکتفا توان نمود و مقصود از کلام افاده است و تکوین
از برای مکونات ست مع ذلک هر صفت چون جامع ست ناچار این کمال در وی کائن ست
الظهر او لم تنظر گفته نشود که ازین بیان لازم آمد قیام معنی بمعنی چه صفات هرگاه حی و عالم باشند از قیام حیات و علم بآنها
چاره نبود گوئیم که هر دو قائم بذات واجب اند تعالی یکی باصالت و دیگری بتبعیت چنانچه علمای در بقای عرض
گفته اند که عرض و بقاء عرض هر دو قائم بمحل عرض اند و تحقیق این مبحث آنست که صفات واجبی جل سلطانه
بذات اقدس او تعالی نه در رنگ قیام عرض ست بجوهر کلا بلکه شبیه قیام مصنوع ست بصانع صانع قیوم
مصنوع ست هر چند آنجا اتصاف ست و اینجا اتصاف نه لا بلکه آن قیام در رنگ قیام شیء ست بذات خود
اینقدر فرق ست که آنجا زیادتی ثابت ست و اینجا زیادتی متصور نیست اما آن زیادتی بحد غیریت نرسانده
است و لا غیر فرموده اند پس در هر دو جا تغایر اعتباری ثابت شده و قیام متحقق گشت و حصول اتصاف
اینجا اتصاف انسان ست بانسانیت و اتصاف جوهر ست بجوهریت بلکه گوئیم در آن موطن که ذات اقدس و صفات
حقیقیه مقدسه اند که بحضرت ذات قدیم اند هیچ ملاحظهٔ صفت و اتصاف آنجا کائن نیست در حضرت ذات ملاحظهٔ
موصوفیت ست و نه در صفات مقدسه ملحوظ صفاتی ست هرگاه وجود وجوب وجود را در آنحضرت گنجایش نبود
صفت و اتصاف را چه مجال باشد که فرع وجود اند در آن موطن مقدس غیر از نور هیچ چیز را گنجایش نیست فآن هم
بیچون اگر حیوة ست نور ست و اگر علم ست نور علی هذا القیاس و این نور اقدس بیچون را اگر ظهوری در مرتبهٔ ثانی
بی تغیر و انتقال اثبات نموده آید سزاست که قابل مظهریت آن را غیر از وجود چیزی دیگر نخواهد بود لهذا تعین اول نزد این حقیر تعین وجود
آمده است و سائر تعینات تابع اند مر این تعین اول را هر چند اطلاق لفظ تعین اینجا بمقتضای علوم این فقیر گنجایش
ندارد لکن چون در قوم این لفظ متعارف گشته ست ما هم در اطلاق آن مساهله نمائیم ربنا اتمم لنا نورنا

وجود ذهنی وخارجی را که اقسام او ینند آنجا چه مجال بود وظرفیت علم وخارج آنجا مر وجود را چه گنجایش باشد
پس این صور علمیه ثابت باشند وقائم بصفت علم بوند و هیچ ثبوت علمی وخارجی در اینها متحقق نشود بلکه وجود
علمی وخارجی عار شان بود که از صفات امکان وسمات حدوث ست فان کل ممکن حادث عندہم و در مرتبهٔ
وجوب هر چند وجود ثابت گشته است اما ظرفیت خارج وعلم مر آن وجود را پیدا نشده که ظرفیت ومظروفیت
را آنجا مجال نیست ثنیک استماع می نمائی صورت معلوم عبارت از نفس علم ست حصول آن وحلول او
در علم بچه معنی باشد متاخران صوفیه علیه گفته اند که صورت علمیه که عبارت از اعیان ثابته اند وحقائق
ممکنات اند ثبوت شان در خانهٔ علم ست وبس ودر خارج علم بوئے از وجود باینها نرسیده است
لیکن عکوس آن صور علمیه چون در مرآت ظاهر وجود که جز او در خارج موجودی نیست افتاده است
متوهم میگردد که آن صور در خارج موجود اند در رنگ صورتی که چون در مرآت منعکس می گردد متوهم
میشود که آن صورت در مرآت ست فیالیت شعری ما مراد هؤلاء الکبراء و ما معنے حصول الصور
فی العلم وما الصور فی الشاهد الا نفس العلم وفی الغائب علمه تعالی ازلی قدیم بسیط وحدانی
تعلق بمعلومات متکثرة حصلت من تعلقه صور متعددة متمیزة لتلک المعلومات من غیر ان ثبت
حصولها وحلولها فی ذلک العلم الازلی لیت تحل الصور المتعددة فیه وهو یستلزم التبعض والانقسام
للمحل وفرض شئ فیه غیر شئ وهو یوجب الترکیب المنافی للقدم والازلیة عجب معامله ست ارباب
معقول صورت حاصله معلوم را در ذهن اثبات کرده اند وحلول آنرا در ذهن دانسته نه در علم
چه آن صورت نزد شان عین علم ست نه حال در علم وبتبادر از عبارت صوفیه متاخرین حصول
آن صورت ست در علم که آنرا باطن وجود گویند وهو سبحانه اعلم باید دانست که این صور علمیه که
از تعلق صفت بکمالات مندرجهٔ ذاتیه او تعالی ثابت گشته اند بنظر کشف لائح می گردد که ایشانرا
حیات وعلم ثابت ست والحسنا فیکه مناسب علم حصوری بود ایشانرا نسبت بکمالاتے که در آنها
مندرج ست کائن چنانچه تحقیق این مبحث در مکتوبی بتفصیل بیان نموده است اگر از غرائب این معرفت
خفائی بماند واحتیاجی افتد آنجا رجوع باید کرد و چون از بیان سابق واضح گشت که ذات اقدس
او تعالی وصفات مقدسهٔ او سبحانه در یک مرتبه کائن اند واز ثبوت یا دتی صفات هیچ تعینی وتنزلی
در آنحضرت جل سلطانه پیدا نشده است بدانکه این مرتبه مقدسه که حضرت ذات مع الصفات ست

قبیل علم حضوری بود و انکشافی که بصفت علم تعلق دارد از قبیل علم حصولیست و آنکه گفتیم که از قبیل علم حصولیست زیرا که علم حصولی عبارت از صورت حاصله است از معلوم در علم و نزد این فقیر متحقق و مکشوف گشته است که صورت هیچ معلومی در علم واجبی جل شانه منتقش نیست و علم او تعالی محل هیچ صورت معلومه نه فکیف حصول صورت در ذات عالم تعالی بلکه علم او را تعلقیست به معلوم و انکشافیست آن بی آنکه صورتی از معلوم در علم ثابت شود و خانهٔ علم از جمیع نقوش و صور علمیه خالی و مصفاست مع ذلک لا یعزب عن علمه مثقال ذرة فی الارض و لا فی السماء اینقدر مکشوف میگردد که چون علم او تعالی بمعلومی تعلق می گیرد از ین تعلق صورتی از معلوم منتزع میگردد و قیامی بآن علم پیدا می کند بی آنکه حلولی و حصولی در علم پیدا کند و چون از تعلق علم صورتی از معلوم منتزع میگردد و قیامی بعلم بلکه بعالم پیدا می کند راست می آید که از قبیل علم حصولی بود و چون صفت علم تعلق بکمالات مندرجهٔ ذاتیهٔ او تعالی پیدا می کند ناچار از ان کمالات باین تعلق صورت های علمیه منتزع خواهد شد و قیامی بعلم پیدا خواهد کرد و اگرچه حلولی و حصولی از آنها در علم ثابت نباشد سوال این صور علمیه اقیامی بصفت علم پیدا کردی اما معلوم نشد که محل ثبوت این صور کدام است یعنی را چنانچه از قیام بعین چاره نیست از محلیة عین نیز او را چاره نبود جواب بلی معنی را از قیام بعین چاره نیست اما اثبات محل او را هیچ در کار نیست مقصود از اثبات محل از برای معنی اثبات قیام اوست بآن نه امر زائد بر قیام هرگاه در جواهر مجرده ممکن که کالظلال اند مر آن صور علمیه او آن صور مبادی تعینات این جواهر اند گفته باشند که اینها را هیچ محلی و مکانی ثابت نیست بلکه هیچ در کار نیست اگر اصول این جواهر مجرده را محل نباشد چه گنجایش تعجب ست این صور علمیه را در رنگ اعراض تصور نمائی که قیام بغیر دارند و بر قیاس اعراض در اثبات محل شان در نمائی که این صور علمیه اصول بلکه مبادی تعینات جواهر اند که قیام اعراض بآنهاست به اعراض چه رسد بلکه در اعراض هم گویم که مقصود از اثبات محل از برای آنها اثبات قیام آنهاست به محل نه آنکه محل باستقلال مقصود باشد تحقیق آنست که این صور علمیه در مرتبهٔ وجوب کائن اند که محل و مکان را آنجا گنجایش نیست و غیر از قیام آنجا متصور نه صفات حقیقیه واجب الوجود تعالی که بحضرت ذات اقدس قیام دارند هیچ حالیت و محلیت آنجا کائن نیست و ثبوت ذهنی و خارجی که گفته اند در مرتبهٔ امکان تقسیم یافته است زیرا که در آن حضرت نه خارج را گنجایش ست و نه علم را هرگاه وجود را در آنحضرت جل سلطانه بار نباشد

واقع تا درین تعین مبدأ تعین پیدا نشود وصول بحضرت ذات تعالی بالاصالت گنجایش ندارد و ملائکه علیین را که مقربان حضرت اند علی نبینا و علیهم الصلوات و التسلیمات نیز مبادی تعینات ہمین تعین وجودی ست که وصول بحضرت ذات تعالی مربوط بآنست باید دانست که این صفت العلم که در مرتبۂ تفصیل تعین وجودی پیدا گشته است هر چند حصه ست از حصص آن تعین وجودی اما چون جامعیت دارد گویا در رنگ نفس وجود جامع جمیع حصص آن تعین ست آنرا ہم اجمال ست و ہم تفصیل اجمال حکم مرکز دائره دارد و تفصیل حکم محیط پس مرکز این تعین علمی که اجمال ست کانه ظل مرکز آن تعین اول وجودی ست و باین علاقه جمعی تعین کرده اند که مبدأ تعین حضرت خاتم الرسل علی نبینا و علیهم الصلوة والتسلیمات اجمال حضرت علم ست لا بلکه این اجمال ظل مبدأ تعین اوست علیه و علی آله الصلوة والسلام که مرکز تعین اول وجودیست کما مر و نیز این اجمال علم را تعین اول گفته اند و مرتبۂ فوق را لاتعین دانسته و عین حضرت وجود انگاشته بلی عین وجود ست اما بتعین منسوب ست چنانکه گذشت پوشیده نماند که تعین اول هر چند حصص مندرجۂ آن مبادی تعینات انبیاء کرام و ملائکه علیین عظام ست علیهم الصلوة والتسلیمات اما درین مرتبه چون اجمال کائن ست مبادی هر کدام علیحده بتفصیل معلوم نمی گردد و مسمی باسمی کرده نمیشود و چون تفصیل یافت مبادی هر کدام متمیز گشت و نام علیحده یافت مثلاً یک حصۂ آن تعین اول وجودی اسم الحیوة ست و حصۂ دیگر اسم العلم ست علی هذا القیاس و مشهود میگردد که اسم الحیوة باعتبار جامعیتی که دارد مبدأ تعین ملائکه علیین عظام ست علی نبینا و علیهم الصلوة والتسلیمات و نیز حضرت روح الله را که مناسبت بملاء اعلی دارد ازین مقام نصیب ست علی نبینا و علیهم الصلوات والتسلیمات و حضرت مهدی علیه الرضوان چون مناسبت خاص بحضرت روح الله دارد ازین مقام امید وار ست علی نبینا و علیه الصلوة والسلام باید دانست که هر کدام از صفات ثمانیه که در مرتبۂ تعین ثانی تفصیل یافته ست مبدأ تعین هر یک پیغمبر بزرگ مقتدا ست چنانچه علم مثلاً مبدأ تعین خاتم الرسل ست علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات و قدرت مبدأ تعین حضرت عیسی ست علی نبینا و علیه الصلوة والتسلیمات و تکوین مبدأ تعین حضرت آدم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام و جزئیات این اسماء کلیۂ مقدسه مبادی تعینات سائر انبیاست علیهم الصلوات والتسلیمات هر گروهی ازین بزرگواران که مناسبت باسمی خاص دارند و به نبی خاص مقتدای

تعالی در مرتبهٔ ثانیه ظهوریست اوّل بشائبهٔ تغیّر و تبدل و آن نزد این حقیر از روی کشف و شهود هر آئینه حضرت وجودست که خیر محض و کمال صرف ست و قابلیت ظهور جمیع کمالات دارد بطریق ظلیت و غیر وجود را این دولت میسر نشده است لهذا اگر علمی بآن مرتبهٔ مقدسه متعلق شود و انتزاع کمالات او نماید چنانکه گذشت هر آئینه اوّل چیزیکه از آنحضرت جلشانه منتزع گردد حضرت وجود خواهد بود و کمالات دیگر توابع او خواهند بود و ازینجاست که جم غفیر از صوفیه و غیرهم وجود را عین ذات سبحانه تصور کرده اند و تعین وجود را لاتعین انگاشته و ثبوت این تعین اسبق ماورای علم و خارج ست چنانچه تحقیق این معنی در مواضع کثیره بیان یافته است و این حضرت وجود بطریق ظلیت جامع جمیع کمالات ذاتیه و صفاتیه است اجمالاً و این مرتبه جامع اجمالیه التفصیل ست که توان گفت که تعین ثانی ست اوّل چیزی که در مرتبهٔ تفصیل ثبوتی پیدا کرد صفت الحیوة ست که امّ جمیع صفات است و این صفت حیوة گویا ظل آن صفت حیات ست که ورا مرتبهٔ حضرت ذات است تعالی هر آئینه لاغیره در حق او ثابت بود و او بداغ غیریت متسم باشد و بعد از صفت الحیٰوة صفت العلم بطریق ظلیت چنانچه در صفت الحیوة گذشت کائن ست و این صفت جامع جمیع صفات ست و صفت القدرة والارادة و غیرهما با وجود استقلال گویا اجزای او یند زیراکه این صفت را بحضرت ذات تعالی و تقدس نوعی از اتحاد و غیر او را نسبت چه در صورت علم حضوری اتحاد علم و عالم و معلوم ست و قدرت هرگز لقا در و مقدور متحد نه گشته است و در ارادت و تخصیص احد المقدورین ست نیز این اتحاد کائن نیست علی هذا القیاس و نزد این حقیر مبدأ تعین حضرت خلیل علی نبینا و علیه الصلوة و السلام بالاصالة تعین اوّل ست که تعین وجودست و مرکز این تعین که اشرف اجزا اوست بالاصالة مبدأ تعین حضرت خاتم الرسل ست علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات چنانچه در مکتوبی تحقیق این مبحث تفصیل ذکر یافته است و چون ولایت حضرت خلیل علی نبینا و علیه الصلوة و السلام ولایت اسرافیلی ست علی نبینا و علیه الصلوة و السلام هر آئینه مبدأ تعین حضرت اسرافیل نیز همین تعین وجودی باشد علی نبینا و علیه الصلوة و السلام و مبدأ تعین هر پیغمبری و رسولی بالاصالة حصه ایست از حصص این تعین اوّل وجودی و از امتان نیز اگر کسی را ببرکت متابعت انبیا علیهم الصلوة و التسلیمات در تعین وجودی نصیبی باشد و حصهٔ یا نقطهٔ از حصص و نقطهٔ آن تعین مبدأ تعین آنکس بود مجوز ست بلکه

هیچ تحدیدی و نهایتی در ثبوت اصل خود پیدا کرده و هیچ نسبتی و حیثیتی حاصل نشده و وجود عالم در رنگ
وجود آن صورتست که در مرتبهٔ وهم ثابت است که هیچ مزاحمت با اصل ندارد که در خارج موجود است و این
ثبوت وهمی صورت نیز تحدیدی و نهایتی و حیثیتی در آن ثبوت خارجی اصل صورت پیدا نشده
و لله المثل الاعلی از این تحقیق حقیقت آن سخن مفهوم گشت که گفته اند عالم در مرتبهٔ وهم ثابت است یعنی
عالم در مرتبه خلق یافته است که آن مرتبه شبیه مرتبهٔ وهم است که در صورت منعکسه در آئینه ثابت است نسبت
باصل خود که در خارج موجود است بلکه اطلاق وجود خارجی نیز در آن مرتبهٔ مقدسه از قبیل تشبیه
و تنظیر بود که خارج را آنجا گنجایش نیست هرگاه وجود از آن مرتبهٔ اقدس کوتاهی نماید خارج چه بود که فرع
وجودست و قسیم اوست خاتمه سخن آنکه این همه مبادی تعینات که ذکر شد از تعین وجودی جملی بود
یا تفصیلی نسبت بموجودات ممکنهٔ این نشأهٔ دنیویست و وجود و تشخص موجودات این نشأه مربوط
بآن مبادی حالیست اما موجودات ممکنهٔ این نشأهٔ دنیویست و وجود و تشخص موجودات
این نشأه مربوط بآن مبادی حالیست اما موجودات اخرویه مشهود میگردد که منوط بآن مبادی
مذکوره نیست بلکه مبادی تعینات شان امور دیگرست و آن امور نزد این فقیر کمالات ذاتیه اند
که گردی از ظلیت بدامان پاک شان نرسیده و اندراج در آن مرتبهٔ اقدس دارند بلکه در آن مرتبهٔ
مقدسه مفصل و متمیز اند تفصیل و تمیز بیچونی آن کمالات عرضیه ذاتیه مقدسه هر کدام مبدأ تعین
موجودیست از موجودات آن نشأهٔ اخرویه وجود اهل بهشت گویا مناسبتی با آن تعینات
وجودی جملی و تفصیلی که به نشأهٔ دنیویه تعلق دارد موجودات آن نشأه کاذ مواجید اند در آن مرتبهٔ
مقدسه را بر عکس موجودات این نشأه که از مواجید قلیل النصیب اند موجودات آن نشأه و امیرا
چه بیان نماید که از آن مرتبهٔ مقدسه چه قسم نصیبها و حظها دارند هنیئا لارباب النعیم نعیمها ۵
و من بعد هذا ما یدق صفاته و ما اکتمه احظی لدیه و اجمل ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطأنا
والسلام علی من اتبع الهدی مکتوب صد و پانزدهم بعرفان پناه میرزا حسام الدین احمد
در جواب استفسارها الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی احوال و اوضاع
فقرا ارنجید و مستوجب حمد است المسؤل من الله سبحانه سلامتکم و عافیتکم صحیفه
شریفه که از روی شفقت و مهربانی نام زد این فقیر ساخته بودند بمطالعه آن مشرف گشت

امتیاز انما سبب است جزئیات آن اسم مبادی تعینات شان است و اولیائی که بر قدم پیغمبری از پیغمبران
مقتدای ایشان اند علیهم الصلوات والتسلیمات مبادی تعینات شان جزئیات اند جزئیات آن اسم را که
مبدأ تعین آن پیغامبر است علیه الصلوة والسلام و همچنین تعینات سائر مومنان جزئیات اند جزئیات
آن اسم را که مبدأ تعین پیغمبری است که اینها بر قدم او یند علیه الصلوة والسلام و مبادی تعینات
کفار با اسم المضل تعلق دارند و از این مبادی مذکوره علحده اند و چون مبادی تعینات ممکنات معلوم
گشت بدانکه تمامی دائره وجوب بر منتهای این تعینات است اگر گذشت آن شروع در دائره ممکنات
است حضرت حق سبحانه و تعالی خواست که کمال کرم و احسان خود و جمیع انعامات خود را
بدیگران عطا فرماید و گنج بخششے نماید خلق را آفرید و از کمالات خود وجود و توابع وجود خود به ایشان بخشید
نه آنکه از اینجا چیزی پیدا شود و اینجا ملحق گردد که آن از سمات نقص است تعالی الله عن ذلک
علوا کبیرا مقصود از خلق افاده انعام و احسان است با ایشان نه تکمیل و تتمیم کمالات اسمائی و
صفاتی بتوسل شان حاشا و کلا اسما و صفات فی حد ذاتها کامل اند و هیچ احتیاجی بظهور و مظاهر ندارند در
حضرت جلشانه همه کمال بالفعل حاصل است بالقوه نیست که حصول آن مربوط بامری بود اگر شهود
و مشاهده است که در آن حضرت جل شانه از خود بخود است و اگر علم و معلوم است همه خود عالم و خود معلوم
همچنین در خود متکلم است و خود سامع جمیع کمالات آنجا مفصل و متمیز اند لیکن بعنوان بیچونی که
چون را به بیچون راه نیست خلق چه باشد که در آن کمالات او بیچاره گردد و در کدام آئینه در آید و او
و عالم چه بود که تفصیل آن اجمال نماید و آن حضرت جلشانه در عین اجمال تفصیل است و در عین ضیق
وسعت و چون آن تفصیل و وسعت اینجا بیچونی است متوهم میگردد که اجمال را تفصیل درکار است که
بخلق عالم مربوط است و تکمیل آن اجمال بآن تفصیل است و حق آنست که آنجا هم اجمال است و هم تفصیل مجمل
الکلام والله سبحانه اعلم باید دانست که خلق این عالم در مرتبه واقع شده است که آنرا هیچ مزاحمتے و
مدافعتے با آن مرتبه مقدسه نیست وجود واحد الموجود نیست هر چند مقتضی تعدد وجود آخر است اما آن
قاعده اینجا مفقود است که وجود عالم هیچ تحدیدی و نهایتی بآن وجود اقدس پیدا نکرده است
و هیچ نسبتی و جهتے اثبات ننموده صورتیکه در مرآت متوهم میگردد ثبوتی در مرتبه کائن است
و این ثبوت هیچ مزاحمتے و مدافعتے بثبوت ذی صورت ندارد که اصل آن صورت است اصل نیست و ثبوت این صورت

تذلل والجبت تفہم لان اللہ اذا تجلی لشیٔ خضع لہ وخشع قال الشیخ وہذا الذی قالہ الواسطی صحیح فی حق اقوام وہذہ الآیۃ تحکم بخلاف ہذا الامر لقوم آخرین وہم ارباب التمکین یجمع لہم بین المشاہدۃ والفہم لا یخفی ان ما قالہ الواسطی اولا یدل علی الذکر لاہل التمکین خصوصًا لانہم الذین احیاہم اللہ سبحانہ بعد الموت ای ابقاہم بعد الفناء واہل التلوین لا فناء لہم ولا بقاء فلا حیوۃ لہم موہوبۃ ثانیا لانہم فی وسط الطریق والفناء والبقاء احوال الانتہاء وقولہ الثانی ان ذکر التمکین خصوصًا لانہم الذین احیاہم اللہ سبحانہ بعد الموت ای ابقاہم بعد الفناء اہل التلوین لا فناء لہم ولا بقاء فلا حیوۃ لہم موہوبۃ ثانیا لانہم فی وسط الطریق والفناء والبقاء احوال الانتہاء الی ہہنا وقولہ الثانی ان ذکر فی بیان الآیۃ یدل علی ان الذکر لاہل التلوین فی حال الاحتجاب والاستتار لا فی وقت المشاہدۃ والمکاشفۃ لانہ اوان الذہول فنیا فی ہذا القول قولہ الاول ان ذکر ہذا المعرفۃ فی توسط حالہ فی موضع آخر لا فی بیان ہذہ الآیۃ فلا منافاۃ والاعتراض للشیخ قدس سرہ بان ما قالہ الواسطی صحیح فی حق اقوام ای لاہل التلوین وہذہ الآیۃ تحکم بخلاف ہذا الامر لقوم آخرین وہم ارباب التمکین لان الواسطی بین فی معنی الآیۃ ان الذکر مخصوص بارباب التمکین لانہم ہم الاحیاء بعد الموت لا اہل التلوین غایۃ ما فی الباب ذکر ثانیا معرفۃ براسہا فی بیان احوال اہل التلوین لا تعلق لہا ببیان الآیۃ فلا اعتراض علیہ بانہا تخالف حکم الآیۃ لان الآیۃ وردت فی حق قوم وہذہ المعرفۃ بیان احوال قوم آخر ولو ان الواسطی لم یخص الذکر باہل التمکین اولا واثبت الذکر لاہل التلوین ایضا فی حال احتجابہم بقولہ الثانی لما حصل المنافات بین قولیہ ولما ورد اعتراض الشیخ علیہ والظاہر عندی ان الکریمۃ بیان حال الفریقین فمن کان لہ قلب ارباب القلوب الذین تلونت احوالہم وہم اصحاب التلوین وقولہ او القی السمع وہو شہید

اظهار اشتیاق فرموده بودند که در یکی از حرمین شریفین با متعلقان متوطن و مدفون گردد مخدوما مکرما
رفتن متعلقان بخطر می در آید بلکه نزدیک است که منع مفهوم شود اگر ایشان جریده بروند بنظر مستحسن می در آید
و امید است که بسلامت برسند والامر الی الله سبحانه دیگر در بارهٔ سیاه دست آب نوشته بودند
که اطبا بضرر آن حاکم اند مخدوما شفقت آثارا در نظر فقیر هر چند بالامعان نموده آمد هیچ ضررے
دران باره نمی نماید غیر از آنکه یک ظلمتی آنجا محسوس میگردد که غیر ظلمت این ضرر است تا وجهش چه
باشد بالجمله ضرر اطبا مفقود است و ظلمتی که هست از راه دیگر است والامر الی الله سبحانه دیگر فرزندی
محمد سعید ضعف بسیار کشید لله سبحانه الحمد والمنة که روبصحت دارد و بعافیت آمده دعا
مسئول است قرة العین خواجه جمال الدین حسین با خوان و اخوات از نکبات آخر الزمان
محفوظ باشند حضرت مخدوم زادهای کرام بجمعیت صوری و معنوی متحلی باشند

مکتوب صد و شانزدهم بخواجه ابو المکارم در ترغیب بخدمتگاری خلق الله حضرت
حق سبحانه و تعالی بر حد اعتدال و مرکز عدالت استقامت آراسته فرماید چه دولتی است که
حضرت واهب العطیات جل سلطانه بنده را مخصوص به بعضی از فضائل و فوائد گردانیده تکلیه حوائج
جمعی از بندگان خود را بید تصرف و حواله فرماید و او را ملاذ و ملجاء آن جماعت گرداند چه نعمتی است
که جمعی از خلائق را که از کمال کرم ایشانرا عیال خود فرموده است باو مربوط سازد و تربیت ایشان را
باو تفویض نماید سعادتمندی بود که بجاء این دولت قیام نماید و هوشمندی باشد که بشکر این نعمت
اقدام نماید و خدمتگاری بحال صاحب خود را سعادت خود داند و تربیت عبید و اماء
مولای خود را شرف خود انگارد و حمد الله سبحانه که اهل آن بقعه بذکر خیر ایشان رطب اللسان اند
و حدیث کرم ایشانرا بر زبان دارند **مکتوب صد و هفدهم** بمولانا شیخ غلام محمد در بیان معنی
آیهٔ کریمه ان فی ذلک لذکری الآیة و در بیان دیگر اعتراضات بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و
سلام علی عباده الذین اصطفی قال الشیخ الاجل قدس سره فی کتابه العوارف فی الباب
الثانی منه فی بیان معنی الکریمة ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب او القی السمع و هو شهید
قال الواسطی ای لذکری لقوم مخصوصین لا لسائر الناس هم الذین قال الله
تعالی فیهم او من کان میتا فاحییناه قال الواسطی احییناه بالمشاهدة

الی الصواب عندی بل ہو الصواب لان ما تخیل انہ سبحانہ یری فانما ہی رویۃ
خیال ای کشف صورۃ فی الخیال للایقان الذی حصل للقلب وللموقن بہ ایضا
صورۃ کوشفت للقلب فانہم جوزوا المثال للحق سبحانہ وان لم یکن لہ تعالی مثل فللہ المثل
الاعلی وانما ارتسم فی الخیال صورۃ الایقان وصورۃ الموقن بہ وان لم یکن لہ تعالی
صورۃ فی الواقع لان المعانی الحاصلۃ للقلب ولسائر اللطائف بل کلما وجد
ویوجد بہا صورۃ فی الخیال الذی ہو مثال الذی ہو وسع العوالم کلہا فلیس ہہنا
الایقان للقلب وصورۃ الایقان وصورۃ موقن بہ مثل فی الخیال بصورۃ
رویۃ مرئی ولا رویۃ فی الحقیقۃ للقلب لہ تعالی فضلا عن ان یکون للبصر وانما ہی
رویۃ مثالیۃ للقلب تمثل الایقان بصورۃ الرویۃ تمثل موقن بصورۃ المرئی
فظن منہ انہ رأہ حقیقۃ وما ہی الا رویۃ خیالیۃ بل نقول ان صورۃ الموقن
بہ لیست بصورۃ مثالیۃ للحق سبحانہ بل صورۃ کشف تعلق الایقان بہ
ظہرت فی الخیال وحاشا للہ ان یکون لہ تعالی صورۃ ولو فی الخیال وانما ہی صورۃ
لبعض مکشوفات قلب السالک من الوجوہ والاعتبارات التی لہا تعلق بالذات
تعم ولہذا اذا وصل العارف الی الذات تعالی لم تخیل لہ مثل ہذا الخیال فلیس لذاتہ
تعالی صورۃ ولو فی المثال والخیال ولیس لہ تعالی مثال عندی کما لا مثل لہ
سبحانہ اذ الصورۃ تستلزم التحدد والنہایۃ ولو فی مرتبۃ من المراتب وہو سبحانہ
منزہ من التحدید والتقیید وجمیع المراتب مخلوقۃ لہ تعالی فافہم الحمد للہ الذی
اعطانا سلطان الخیال وجعلہا مرآۃ لحصول صور معانی الکمال ولولا الخیال
لما ادرکنا درجات الاتصال عن درکات الانفصال ولما علمنا واردات الاحوال
فان لکل معنی وحال صورۃ فیہ ان کوشفت یدرک بہا ذلک المعنی والحال فشان
اللطائف السیر فی السیر والسلوک والانتقال من حال الی حال وشان الخیال اراءۃ
درجات السیر والسلوک الحاصلۃ للسالک بصورہا المرتسمۃ وارائتہ تزید الرغبۃ الی
الفوق وایضا باراءتہ تحصیل السیر علی بصیرۃ وتیسر السلوک علی معرفۃ وسلطانہ تخرج السالک

بیان حال اهل التمكين فانهم القوا سمعهم للفهم في حال عين الشهود الا ان الذكرى للقوم الاول في بعض الاوقات وللثاني في جميع الاحوال كما ترى ولو قال الشيخ قدس سره وهذه الآية تحكم بخلاف هذا الامر لقوم آخرين الخ لكان انسب وكلمة او لمنع الخلو فلا تنافي في الجمع بين القسمين في الذكرى ثم قال الشيخ بعد ذلك ثم موضع الفهم محل المحادثة والمكالمة وهو سمع القلب وموضع المشاهدة ببصر القلب فمن هو في سكر الحال يغيب سمعه في بصره ومن هو في حال الصحو والتمكن لا يغيب سمعه في بصره لتملكه ناصية الحال ويفهم بالوعاء الوجودي المستعد لفهم المقال لان الفهم مورد الالهام والسماع والالهام يستدعيان وعاء وجوديا وهذا الوجود يكون موهوبا منشأ انشاء ثانيا للتمكن في مقام الصحو وهو غير الوجود الذي يتلاشى عند لمعان نور المشاهدة لمن جاوز على ممر الفناء الى مقر البقاء انتهى فموضع الفهم محل المحادثة والمكالمة اي مع الله عز وجل يغيب سمعه في بصره اي لا يفهم وقت المشاهدة وهو حال اهل التلوين يذهل عند المشاهدة كما قال الواسطي لا يغيب سمعه في بصره اي يفهم في عين المشاهدة وهو حال التمكن يجمع بين المشاهدة والفهم كما لمن جاوز متعلق بقوله موهوبا اي موهوبا لمن جاوز عن الفناء ووصل الى البقاء ولا يخفى ان ما نفى المشاهدة في اهل التلوين والمشاهدة انما يكون في الذات كما قالوا وهو غير واصل بعد الى الذات فالاولى في حقه المكاشفة بالصفات المتخيلة المتلونة واما هو في الذات لا تلوين له ولا تغير في تلك الحضرة المقدسة تارة الذهول واخرى الشعور بل شعور في عين الذهول وهم في نفس الشهود والظاهر من كلام الشيخ قدس سره جواز وقوع المشاهدة في الدنيا ببصر القلب وصاحب التعرف قدس سره وهو العالم الطا لكنه منع رؤيته تعالى في الدنيا بالبصر وبالقلب معا وادعى الاجماع عليه وقال اجمعوا على انه تعالى لا يرى في الدنيا بالابصار وبالقلوب الا من جهة الايقان ما قاله صاحب التعرف قدس سره اقرب

ناصیتہ التوحید والقی سمعہ عند سماع الوعد والوعید وقلبہ بالتخلص عما سوی
اللہ تعالی صار بین یدی اللہ حاضرا شہیدا یری لسانہ ولسان غیرہ فی التلاوۃ
کشجرۃ موسی علی نبینا وعلیہ الصلوۃ والسلام حیث اسمعہ اللہ تعالی منہا خطابہ
ایاہ بانی انا اللہ فاذا کان سماعہ من اللہ واستماعہ الی اللہ صار سمعہ بصرہ
وبصرہ سمعہ وعلمہ عملہ وعملہ علمہ وعاد آخرہ اولہ واولہ آخرہ الی ان قال
فاذا تحقق الصوفی بہذا الوصف صار وقتہ سرمدا وشہودہ مؤبدا وسماعہ
الیا متجددا قولہ فالصوفی لما لاحت لہ ناصیتہ التوحید بیان لقول الامام
جعفر وشرح لسماعہ من المتکلم بان الصوفی لما غلب علیہ حال التوحید وزال
عن نظرہ شہود الغیر صار بین یدی اللہ حاضرا شہیدا بحد کلما سمع کلاما
من نفسہ او من غیرہ انہ سمعہ من اللہ سبحانہ ویری لسانہ ولسان غیرہ
کشجرۃ موسی علی نبینا وعلیہ الصلوۃ والسلام فالامام کلما کرر الآیۃ سمعہا
من نفسہ ومن لسانہ الی ان لاح لہ فی اثنائہ لتکرار حال التوحید فسمعہا من المتکلم بہا
وان کان صدر منہ ومن لسانہ فانہ وجد لسانہ حینئذ کالشجرۃ الموسویۃ فالکلام الظاہر
من اللسان حینئذ کالکلام الظاہر من تلک الشجرۃ فی انہ کلام اللہ سبحانہ اقول
وباللہ سبحانہ العصمۃ والتوفیق ان المسموع من الشجرۃ الموسویۃ کان کلام اللہ سبحانہ
لامحالۃ حتی لوانکرہ احد کان کافرا والمسموع من الالسنۃ لیس فی الحقیقۃ کلاما وان
تخیل الصوفی فی غلبۃ التوحید انہ کلام اللہ حتی لوانکرہ احد لم یکن کافرا بل یکون
محقا صادقا لانہ حصل من حرکۃ اللسان واعتماد المخارج ولا کذلک فی الشجرۃ فاین احد
الکلامین من الآخر فان الاول تحقیقی والآخر تخییلی والتعجب من الشیخ الاجل قدس سرہ
انہ بالغ ہہنا فی التوحید حتی جعل التخیلی تحقیقیات وجعل الکلام الصادر من العبد فی غلبتہ
الحال صادرا من الحق سبحانہ وقد انکر فی موضع آخر من کتابہ الاقوال الصادرۃ فی التوحید
عن اربابہا فی غلبتہ الحال وحملہا علی الحکایۃ من اللہ سبحانہ فرارا عن شائبتہ توحید
الحلول والاتحاد وما فرہہنا عن شوب الحلول الا حکم بالاتحاد العینیۃ والحق فی

عن الجہل ویکون من اہل العلم فللہ سبحانہ ورہ والسلام علی من اتبع الہدیٰ

مکتوب صد و سیزدہم بمولانا عبد القادر انبالے قال الشیخ رضی اللہ تعالیٰ عنہ فی الباب الثانی من کتابہ العوارف فی بیان الحدیث المرفوع الی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما نزل من القرآن آیۃ الا ولہا ظہر وبطن ولکل حرف حد ولکل حد مطلع ویتخالج سری ان یکون المطلع لیس بالوقوف بصفاء الفہم علی دقیق المعنی وغامض السر فی الآیۃ ولکن المطلع ان یطلع عند کل آیۃ علی شہود المتکلم بہا لانہا مستودع وصف من اوصافہ ونعت من نعوتہ فیجدد لہ التجلیات بتلاوۃ الآیات وسماعہا وتصیر لہ مرایا منبئۃ عن عظیم الجلال الی آخر ما قال وفی تائید ہذا التوجیہ وشرحہ یخطر ببالی بکرم اللہ المتعالی ان الظہر نظم القرآن البالغ الی حد الاعجاز والبطن تفسیرہ وتاویلہ علی اختلاف صفاء الفہم علی دقیق المعانی وغامض السر والحد ونہایۃ مراتب الکلام وہو شہود المتکلم بہا وہو التجلی النعتی المنبئ عن عظیم الجلال والمطلع بالموقوف ذلک التجلی النعتی وہو التجلی الذاتی المعری عن النسب والاعتبارات اثبت لحد الکلام ونہایتہ جمیع مطلع فیکون المطلع وراء الکلام وراء نہایۃ الکلام صفتہ تعالی وشہود المتکلم فی مرآت تلک الصفۃ تجلی لتلک الصفۃ ونہایۃ لمراتب کمالہا والاطلاع علی وراء تلک التجلی یکون بالترقی منہ الی تجلی ذاتی لامحالۃ فالوصول الی الذات ہہنا یکون بتوسط صفۃ الکلام وبتوسل تلاوۃ النظم القرآنی الدال علی تلک الصفۃ فلابد من الخطوتین خطوۃ من النظم الدال الی المدلول الذی ہو الصفۃ والخطوۃ الثانیۃ من الصفۃ الی الموصوف قال العارف قدس سرہ خطوتان وقد وصلت وما ذکر الشیخ قدس سرہ الا الخطوۃ الاولی واتم بہا ہذا السیر وقید فائدۃ التلاوۃ بہا لا غیر سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت العلیم الحکیم وقال الشیخ بعد ذلک انہ قد نقل عن جعفر صادق رضی اللہ عنہ وعن آبائہ الکرام ایضا انہ خر مغشیا علیہ وہو فی الصلوۃ فسئل عن ذلک فقال ما زلت اردد الآیۃ حتی سمعتہا من المتکلم بہا فانصوفی لما لاحت لہ

ان كان بحاسة السمع فلا بد ان يكون المسموع حرفا او صوتا واما اذا كان السماع بكل جزء من اجزاء السامع غير مخصوص بالحاسة فيجوز ان تحصيل بلا حرف وصوت من المسموع فانا نسمع بكليتنا و بكل جزء من اجزائنا كلاما ليس من جنس الحروف والاصوات وان كان تخيل في الخيال بالحروف والاصوات الخيالية فعلم ان الكلام الماخوذ المسموع اي كلمة كان اولا مجردا عن الحروف او الصوت ثم تلبس ثانيا في الخيال بالحرف والصوت الخيالي ليقرب الى الفهم والافهام على انا نقول ما هو اعجب منه ان الله تعالى يسمع كلامنا المركبة من الحروف والكلمات المترتبة المتقدمة المتاخرة لكن سماعه تعالى انما يكون بلا توسط حرف وكلمة بلا ترتب وتقدم وتاخر لان الكلام المركب المترتب المتقدم المتاخر تقتضي زمانا ولا يجري عليه سبحانه زمان وهو تعالى خلق الزمان فلما جاز سماع الكلام المركب من الحروف والكلمات بلا توسط حرف وكلمة فاولى ان يجوز سماع الكلام الذي ليس من جنس الحروف والاصوات فافهم ولا تكن من القاصرين ولا من تعقلاء الجاهلين والله سبحانه الملهم للصواب والذي الهمت به ثانيا بعد تسويد هذه السطور في تحقيق هذا الكلام ان فهم العبد المستعد خطابه تعالى واخذه منه سبحانه انما يكون ولا بتلقي روحاني بلا توسط صوت ونداء ثم تمثل هذا المعنى المتلقى في سلطان الخيال الذي فيه ارتسم صور الاشياء كلها بصورة حرف وصوت لان الافادة والاستفادة في عالم الشهادة لا تكون الا بتوسط الالفاظ والحروف ويجوز ان يطلق على هذا التلقي سماع بلا كيف ايضا لا بد ان يكون اسماعه ايضا بلا كيف اذ لا سبيل للكيف الى ما لا كيف فيه فصح انه يجوز ان يسمع كلامه المجرد من الحروف والصوت بلا كيف ثم بعد ذلك تمثل الكلام في الخيال بصورة حرف وكلمة ليحصل الافادة والاستفادة في عالم الاجسام ايضا ومن لم يطلع على هذه الدقيقة زعم بعض منهم وهم احسن حالا انهم يسمعون كلامه تعالى الكن بتوسط حروف وكلمات حادثة من الله تعالى وبعضهم اطلقوا القول بانهم يسمعون كلامه تعالى ولم يفرقوا بين ما يليق بشانه تعالى وما لا يليق وهم الجهال البطال لم يعرفوا ما يجوز على الله تعالى عما لا يجوز والحق حققت بفضل الله سبحانه

ہذا المقام ان الحکم بالاتحاد والعینیۃ فی غلبتہ الحال تخییلی لا تحقیقی سواء کان الاتحاد فی الذات او فی الصفات او فی الافعال فسبحان من لا تیغیر بذاتہ ولا بصفاتہ ولا فی اسمائہ بحدوث الاکوان لا یتحد معہ احد ولا یتحد بصفات احد من صفاتہ تعالیٰ ولا افعال احد مع افعالہ سبحانہ فہو سبحانہ ہو ہو والممکن ممکن حادث فی الذات والصفات والافعال فالحکم بالاتحاد بین القدیم والحادث من تلوینات العشق وغلبات المحبۃ والسکران فلا یواخذ علیہم لشائبۃ الحلول ومظنۃ الاتحاد المستلزمۃ للکفر والالحاد فانہ غیر مرادۃ لہم ان اللہ سبحانہ ان یکون مرادہم ما ہو غیر لائق بجناب قدسہ تعالیٰ فانہم اولیاء اللہ واحبارہ سبحانہ المحفوظون من تجویز ما لایجوز علی اللہ والذین تشبہوا بہم من غیر حال وبدون صدق وتکلموا بکلماتہم وفہموا منہم غیر مرادہم فوقعوا فی الالحاد والزندقۃ حتی اثبتوا الحلول والاتحاد مع اللہ سبحانہ وحکموا بضرورۃ الممکن واجبا فہم الزنادقۃ الخارجۃ من المبحث قاتلہم اللہ انی یؤفکون ولا یخفی ان ما ذکرہ الشیخ قدس سرہ فی بیان قول الامام رضی اللہ عنہ وان صدق فی حق قوم من اہل التلوین استولی علیہم السکر وغلب علیہم التوحید لکنی بحسن ظنی بشان الامام لا اجوز صدقہ فی حقہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ لانہ عندی من اکابر ارباب التمکین والصحو لا یلتبس عندہ المتخیل بالمتحقق ولا سماع من الغیر بالسماع من الحق سبحانہ فلیطلب لکلامہ محمل حسن مناسب بحالہ غیر ہذا الوجہ وہو انہ یمکن ان یسمع العبد کلام الرب تعالیٰ بلا کیف کما سمع موسیٰ فی الطور علی نبینا وعلیہ الصلوٰۃ والسلام فان قلت ما معنی سماع الکلام من اللہ تعالیٰ ولا یسمع الا ما ہو حرف وصوت قلت ممنوع الا یری ان اللہ تعالیٰ یسمع کلامہ بلا حرف وصوت فجاز ان یکون العبد اذا صار متخلقا باخلاقہ تعالیٰ یسمع بلا حرف وصوت والاستحالۃ ببدیہۃ الوہم الناشیئۃ من قیاس الغائب علی الشاہد مع وجود الفارق کیف یقاس والشاہد فی مضیق الزمان المقتضی للترتب والتقدم والتاخر والغائب لا یجری علیہ زمان ولا تقدم ولا تاخر ولا ترتب فجاز فی الغائب ثبوت اشیاء لا یجوز فی الشاہد فلیفہم واللہ سبحانہ اعلم بالصواب والتحقیق ان السماع

وكذلك شهود المشاهدة لا يكون الا للوصول الى الذات تعالى كما قالوا وما
حصل في مرتبة الصفات يسمى بالمكاشفة والشهود دوامه هو نصيب ارباب التمكين
الواصلين الى الذات لا اهل التلوين المقيدين بالصفات فانهم ارباب القلوب وصحاب
التقلب سبحانك لا علم لنا الا ما علمتنا انك انت العليم الحكيم مكتوب صد و نوزدهم بمولانا
شيخ مودود محمد قال الشيخ قدس سره في الباب السابع من كتاب العوارف في ذكر من
انتمى الى الصوفية من جملة اولئك قوم يقولون بالحلول خذلهم الله سبحانه
ويزعمون انه سبحانه يحل فيهم ويحل في اجسام يصطفيها ويسبق الى فهومهم معنى من
قول النصارى في اللاهوت والناسوت ومنهم من يستبيح النظر الى المستحسنات اشارة
الى هذا الوهم ويتخايل له ان من قال كلمات في بعض غلباته كان مضمرا لشيء مما
زعموه مثل قول الحلاج انا الحق وما يحكى عن ابي يزيد قوله سبحاني حاشا لله سبحانه ان
نعتقد في ابي يزيد انه يقول ذلك الا على معنى الحكاية عن الله تعالى وهكذا ينبغي ان نعتقد
في الحلاج قوله ذلك ولو علمنا انه ذلك القول مضمرا بشيء من الحلول رددناه كما نردهم انتهى فياليت
شعري ما معنى الحكاية عن الله تعالى وما وجه تخصيص ارباب السكر بمثل هذا القول على
معنى الحكاية اللهم الا ان يقال انه قدس سره اراد ان القائل بمثل هذا القول ان كان
هو العبد كما هو الظاهر عند الاكثر فلا بد ان يكون حكاية من الرب تعالى فان
العبد لا يصير ربا لكن القائل به في الحقيقة هو الرب سبحانه ولسان العبد
مثل الشجر الموسوية فلا اعتراض على الحلاج ولا تعرض على ابي يزيد قدس الله تعم
اسرارهما والظاهر من عبارة الشيخ انه لو لم يحمل على معنى الحكاية لاتهم من الحلول
وليس كذلك اذ يجوز ان يقول ذلك عند غلبات التوحيد واستتار ما سوى
الواحد المشهود عند لمعان نور الشهود بلا شائبة حلول واتحاد فمعنى قوله انا الحق عند
اختفائه عن نظره لست انا بشيء وانما الموجود الحق لا اني متحد مع الحق او حال في الحق
فانه كفر ومناف للتوحيد الشهودي فان المشهود فيه ليس الا الواحد الاحد وعلى تقدير
الحلول والاتحاد المشهود متعدد ولو على صفة الاتحاد والحالية قوله ومنهم من يستبيح النظر الى المستحسنات

واحسانه تعالی قوله صار سمعه بصره وبصره سمعه الی ان قال وعاد آخره
اوله واوله آخره ای اخذ سمعه حکم بصره وبصره حکم سمعه ای سمع بکلیته وابصر بکلیته وعلم
بکلیته لانه ان سمع ببعضه وبصر ببعضه الآخر فلا فرح لایکون السمع عین البصر ثم
بین قوله وعاد آخره اوله واوله آخره بخفائه وحاصله ان الله سبحانه خاطب الذر
بقوله الست بربکم فسمعت النداء بلا واسطة علی غایة الصفاء ثم لم تزل الذرات تتقلب
فی الاصلاب وتتنقل فی الارحام حتی برزت الی اجسادها فاحتجبت بالحکمة
عن القدرة وتراکم ظلمتها فی التقلب فی الاطوار فاذا اراد الله تعالی بالعبد حسن
الاستماع بان یصیره صوفیا صافیا لایزال یرقیه فی رتبة التزکیة والتجلیة حتی تخلص
الی فضاء القدرة ویزال عن بصیرته القاعدة حجاب الحکمة فیصیر سماعه بالست
بربکم کشفا وعیانا وتوحیده وعرفانه تبیانا وبرهانا حیث اخذ لسانه ولسان غیره
فی حقه حکم شجرة موسی یستمع منه کلامه تعالی کما سمع موسی من تلک الشجرة فصح
انه عاد آخره اوله واوله آخره حیث سمع کلامه تعالی آخرا کما سمع اولا وعلی هذا حمل
قول البعض انه قال انا اذکر خطاب الست بربکم ای کان ذلک الخطاب الذی اسمع
الآن منه تعالی علی الالسنة هذا ولا یخفی علیک ان الخطاب الاول منه تعالی کان تحقیقا
وسماع الذر منه تعالی کان علی سبیل الحقیقة وهذا الخطاب الماخوذ المسموع من
الالسنة انما یکون خطاب الله علی سبیل التخیل والتوهم کما مر فاین احدهما عین الآخر
فالعجب کل العجب ان الشیخ قدس سره مع جلالة قدره جعل احدهما عین الآخر ولم یفرق
بین المتحقق والمتخیل وماهو الا من السکر وصرف التوحید شامله مثل قوله انا الحق
وسبحانی ولیس فی جبتی سوی الله واعجب من هذا ما قال بعد ذلک فاذا
تحقق الصوفی بهذا الوصف صار وقته سرمدا وشهوده مؤبدا وسماعه
متوالیا متجددا لا یذهب علیک ان الصوفی فی هذا المقام ما تحققه الا بالتجلی
المعنوی الصفاتی کما مر وهو مقام التلوین لا غیر فمن این صار وقته سرمدا او
شهوده مؤبدا بالدوام والسرمد للوقت الا فی الوصول الی الذات تعالی وتجلیه الذاتی

شاید تفصیلتر بگویند **مکتوب صد و بست و یکم** در حل عبارت مکتوبی که متضمن اسرار است

الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى صحیفهٔ گرامی که از روی شفقت و مهربانی نامزد این فقیر ساخته بودند بمطالعهٔ آن مشرف گشت اندراج یافته بود که عزیزی بر عبارت مکتوبی که در اجمیر نوشته بودی اعتراضها دارد در حل آن باید نوشت و بعضی از یاران چون تعین مواضع اشتباه نوشته بودند باندازهٔ آن چند مقدمه در حل آن اشتباه نوشته آید والله سبحانه الهادی الی سبیل الرشاد مخدوما مکرما سیر مرادی و سیر مریدی امریست که بوجدان آن صاحب سیر تعلق دارد و الزام امری نیست که بغیر تعلق داشته باشد پس حجت و برهان بر اثبات آن طلبیدن گنجایش ندارد و مع ذلک کسی را که حضرت حق سبحانه قوت قدسیه داده است اگر در احوال و اوضاع صاحب آن سیر ملاحظه نماید و فیوض و برکات و علوم و معارف الهی جل شانه که او بآن ممتازست مشاهده کند تواند بود که حکم بسیر مرادی او نماید و هیچ محتاج بدلیل نبود در رنگ آنکه بعد از ملاحظهٔ قرب و بعد و مقابله و اجتماع که قمر را با شمس است حکم کند که نور قمر مستفاد از نور شمس است اگرچه این معنی بر غیر ارباب حدس حجت نبود و نیز حضرت خواجهٔ ما قدس سره در اوائل حال سیر این فقیر را سیر مرادی مقرر فرموده بودند شاید یاران هم این معنی را از ایشان شنوده باشند و این ابیات مثنوی مطابق حال فقیر دانسته میخواندند شعر عشق معشوقان نهانست و ستیر ۞ عشق عاشق با دو صد طبل و نفیر ۞ لیک عشق عاشقان تن زه کند ۞ عشق معشوقان خوش و فربه کند ۞ و از مراد آن هرکه واصل گشته است براه اجتبائی رفته است راه اجتبا مخصوص بانبیائیست علیهم الصلوات والتسلیمات صاحب عوارف قدس سره در بیان مجذوب سالک و سالک مجذوب تصریح باین معنی فرموده است و راه مرید از راه انابت و راه مراد از راه اجتبا گفته قال الله تعالى الله يجتبي اليه من يشاء و يهدي اليه من ينيب آری راه اجتبا بالاصالة مخصوص بانبیاست علیهم الصلوات والتسلیمات و امتان ایشان در رنگ سایر کمالات بتبعیت ایشان است نه آنکه اجتبا مطلقا مخصوص به انبیاست علیهم الصلوات والتسلیمات و امتان را از ان اصلا نصیب نیست که آن غیر واقع است مخدوما وصول فیوض مر سالک را بتوسط و حیلولت خیر البشر علیه و علی آله الصلوة والسلام تا زمانی ست که حقیقت آن سالک که محمدی المشرب است بحقیقت محمدی منطبق نگشته است و بآن متحد نشده چون بکمال متابعت بلکه بمحض فضل

اشارۃ الی ہذا الوہم ای الحلول والعجب عن الشیخ الاجل انہ لفہم من امثال ہذہ العبارات الاتحاد والحلول والحال ان المتبادر من ہذہ الاقوال الظہور وہو ورا الحلول لان الحلول کینونۃ نفس شئ فی شئ مثل کینونۃ نفس زید فی البیت والظہور کینونۃ عکس شئ فی شئ مثل کینونۃ عکس زید فی المرآت والاول محال فی مرتبۃ الوجود ونقص لتلک المرتبۃ المقدسۃ والثانی منع لثبوتہ ولا نقص عند حصولہ فان الاول یستلزم التغیر المنافی للقدم والثانی لایستلزم کما لا یخفی فلو ظہرت الکمالات الوجوبیۃ فی مرایا الاعدام والامکانیۃ لم یلزم منہ حلول تلک الکمالات فی تلک المرایا ولا تغیرہا ولا انتقالہا المنافی للقدم وانما ہو ظہور وارادۃ کما فی مرآت فتجویز شہود کمالاتہ تعالیٰ فی مرایا الامکانیۃ لیس بتجویز لحلول تلک الکمالات فیہا بل ہو تجویز لظہور الکمال فی المرآۃ ولا نقص فیہ وان کان المجوز لمثل ہذا الشہود صاحب نقص وغیر مستقیم علی الجادۃ لکن المقصود رفع تہمۃ الحلول عنہ لا اثبات کمالہ وکونہ علی شئ واللہ سبحانہ اعلم بحقائق الامور کلہا مکتوب صد و بست و نہم بمیر منصور در بیان اختیار کردن عزلت الحمد للہ وسلام علی عبادہ الذین اصطفی صحائف شریفہ اخوی اعزی متعاقب یکدیگر رسیدہ خوشوقت ساختند حمد اللہ سبحانہ کہ باوجود اسباب بی مناسبتہا محبت وارتباط فقرا کہ داشتند تلوینی راہ نیافتہ است ومنافی وسبب فتور نگشتہ بلکہ دران ارتباط قوت بخشیدہ حضرت حق سبحانہ در محبت این طائفہ استقامت کرامت فرماید کہ سرمایۂ سعادت است شفقت شعارا درین فرصت شوق انزوا غالب آمدہ گوشہ اختیار کردہ ام است وبغیر از جمعیت جماعت بمیسر نمی رود جماعت پنج وقتے در ہمان زاویہ منعقد می شود وراہ ملاقات مردم مسدود گشتہ است اوقات بسی بجمعیت بسر میرود متمنای تمام عمر گویا حالا میسر شدہ حمد اللہ سبحانہ عن ذلک باقی احوال صوری ہم بعافیت مقرون ست وفرزندان ومتعلقان ہمہ بجمعیت می گذرانند جناب خواجہ عبد اللہ پیش از ماہ مبارک رمضان بدہلی تشریف بردند حمد اللہ سبحانہ کہ خواجہ درین آمدن فوائد بسیار حاصل کردند وورق را تمام گردانیدند واز غلبات توحید بدریای تنزیہ غوطہ خوردند ومتوجہ عمق اند واز ظاہر بباطن بلکہ بباطن بطون میروند تفصیل احوال ایشان چون حافظ بہاء الدین آنجا آمدہ

علی آلہ الصلوۃ والسلام متجلی نگشتہ اند خراب و ابتر اند و غیر از صورت جذب نصیبے ندارند سوال حصول جذب نحوی از محبوبیت میطلبد پس کفار را کہ اعداء اللہ اند نصیبے از جذب چگونہ تجویز نمودہ آید جواب تواند بود کہ بعضے از کفار نحوی از معنی محبوبیت داشتہ بوند کہ باعث حصول جذب شان شدہ باشد و چون آنرا بمتابعت صاحب شریعت علیہ و علی آلہ الصلوۃ والسلام متجلی نساختند خاسر و مخذول ماندند و آن جذب غیر از محبت برایشان درست نکردہ کہ اعلام استعداد شان نمودہ کہ بجہل و عناد آنرا از قوۃ بفعل نہ آوردہ و ماظلمھم اللہ ولکن کانوا انفسھم یظلمون و در طریق جذبہ اگر بتوسط متابعت صاحب شریعت علیہ و علی آلہ الصلوۃ والسلام کہ عبارت از سلوک ست وصول بمطلوب میسر شود بیواسطہ و بی حیلولت امری خواہد بود گفتہ اند لو دلیتم بدلو لوقعتم علی اللہ یعنی اگر کشیدہ شوید بحضرت حق سبحانہ و رسانیدہ شوید بہ بطن بطون ہر آئینہ درمیان شما و درمیان حق جل و علا حیلولت و حجاب امری نخواہد بود و شاید کہ بخاطر شریف شما ہم ماندہ باشد کہ حضرت خواجہ ما قدس سرہ میفرمودند کہ وصول از راہ معیت کہ حق راجل سلطانہ بابندہ است اگر میسر شود ناچار بی توسط امری خواہد بود کہ مناسب معیت ست و اگر واسطہ است در سلسلۂ تربیت ست کہ عبارت از سلوک ست و راہ معیت یکی از طرق جذبہ است و حدیث المرء مع من احب علی صاحبہ الصلوۃ والسلام نیز تائید این معنی میفرماید زیرا کہ مرد را با محبوب خود چون معیت بثبوت پیوست واسطہ مرتفع گشت امتناع فرمایند ہر ظل را با اصل خود شاہراہ ست و ہیچ چیز درمیان شان حائل نیست اگر بعنایت خداوندی جلشانہ ظلے را با اصل خود میلی پیدا شود و کششے با و ہویدا گردد بدولت متابعت صاحب شریعت علیہ و علی آلہ الصلوۃ والسلام آن ظل را با آن اصل وصولی و الحاقی حاصل آید ہر آئینہ بی حیلولت امری خواہد بود و چون آن اصل اسمی ست از اسمای الٰہی جلشانہ ناچار درمیان اسم و مسمای او حائلے نخواہد بود و وصول ظل ازین راہ با صل الاصل کہ مسمای آن اسم ست بتوسط امری خواہد بود و لیکن چہ کہ اصل حضرت ذات ست تعالی بوصول بیچونی توسط و حیلولت امری در حق او مفقود ست ہرگاہ در صورت وصول بحضرت ذات سبحانہ حیلولت و حجابیت صفات و اجبی جل سلطانہ مرتفع گردد حیلولت و حجابیت غیر صفات چہ گنجایش دارد سوال صفات واجبی را جلشانہ ہرگاہ انفکاکی باز حضرت ذات او تعالی

در مقامات عروج این حقیقت را آن حقیقت اتحادی حاصل شد توسطها برخاست چه توسط جبلی دولت در مغائرت است و در اتحاد متوسط و متوسط و حاجب محجوب نبود آنجا که اتحاد است معامله بشرکت است اما چون سالک تابع و الحاقی و طفیلی ست از قبیل شرکت خادم بود با مخدوم و آنکه گفتیم که حقیقت او را با حقیقت آن سرور علیه و علی آله الصلوة و السلام انطباقی و اتحادی پیدا میشود بیانش آنست که حقیقت محمدی علیه و علی آله الصلوة والسلام جامع جمیع حقائق ست و آنرا حقیقت الحقائق گویند و حقائق دیگران در رنگ اجزا اند مر او را یا جزئیات زیرا که اگر محمدی المشرب ست حقیقت سالک در رنگ جزئی ست مر آن کلی را و محمول ست بروی و حقیقت غیر محمدی المشرب در رنگ جزو ست مر آن کل را و غیر محمول ست بروی و این حقیقت غیر محمدی المشرب را اگر اتحادی در عروج پیدا شود با حقیقت پیغمبری خواهد بود که این بر قدم اوست و محمول بران حقیقت خواهد شد و شرکتی در کمالات مناسبت او را پیدا خواهد کرد لیکن از قسم شرکت خادم بود با مخدوم چنانچه گذشت و چون این جزئی را بعلاقه کمال متابعت بلکه بمحض فضل محبت خاص بکلی خود پیدا میشود و شوق وصول آن دامنگیر او میگردد و آن قیدیکه کلی را به جزئی آورده بود بفضل خداوندی جل شانه رو بزوال می آرد و بتدریج بعد از زوال این جزئی را با آن کلی انطباقی و الحاقی حاصل میشود آنکه گفتیم محبت خاص پیدا میشود در رنگ آنکه بمحض فضل این فقیر را پیدا شده بود و در غلبات آن محبت می گفت که محبت من بحضرت حق سبحانه ازان جهت ست که او تعالی رب محمد ست صلی الله تعالی علیه و آله وسلم و میان شیخ تاج و یاران دیگر ازین مقوله تعجب میکردند انکارم که از خاطر شان هم نرفته باشد تا این قسم محبت پیدا نشود الحاق و اتحاد چگونه متصور بود ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم و حقیقت توسط و عدم توسط را بیان مینماید نیک استماع فرماید طریق جذبه را چونکه کشش از جانب مطلوبست و عنایت الهی جل شانه متکفل حال طالب ست ناچار قبول وساطت نمیکند و در طریق سلوک چونکه انابت طالب ست از وجود وسائط چاره نبود و در نفس جذبه هر چند وسائط در کار نیست اما تمامی جذبه منوط بسلوک است که اگر سلوک که عبارت از اتیان شریعت ست از توبه و زهد و غیرها با جذبه منضم نگردد جذبه ناتمام و ابتر ست بسیاری از هنود و ملاحده را دیده ایم که جذب دارند اما چونکه بمتابعت صاحب شریعت علیه و

علیهم الصلوات والتحیات وبه ونها خرط القتاد باید دانست که جذبه هرچند از سلوک چاره نیست مقدم
باشد جذبه بر سلوک یا مؤخر اما فضل مر تقدیم جذبه راست که سلوک خادم اوست و در تاخیر جذبه
سلوک مخدوم اوست که بدولت سلوک او را جذب میسر شده است و در تقدیم جذبه نه اینچنین ست
که او بالذات مطلوب و مدعو ست لهذا این مراد آمد و آن مرید و راس مرادان و رئیس محبوبان
محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم که مقصود ذاتی و مدعو اولی ازین دعوت اوست علیه
وعلی آله الصلوة والسلام و دیگر انرا بطفیلی او طلبیده اند مرادان باشند یا مریدان لولاه لما خلق الله
الخلق ولما اظهر الربوبیة کما ورد و چون دیگرانرا همه طفیلی او باشند و او مقصود اصلی ازین دعوت
بود علیه وعلی آله الصلوة والسلام ناچار همه محتاج او باشند و بتوسط او فیوض و برکات اخذ
نمایند علیه وعلی آله الصلوة والسلام وباین معنی اگر همه را آل او گویند گنجایش دارد علیه وعلی
آله الصلوة والسلام که همه پس رو او یند و بتوسط او کمال اخذ می نمایند چه هرگاه وجود شان
بتوسط وجود او صورت نه بندد و کمالات دیگر خود که تابع وجود اند بتوسط او چه صورت دارند
علیه وعلی آله الصلوة والسلام بلی محبوب رب العالمین چنین باید استماع فرمایند مکشوف گشته
است که محبوبیت او علیه وعلی آله الصلوة والسلام بآن محبت ذاتی جلشانه کائن ست که
بذات بحت او تعالی بی ملاحظه شیون و اعتبارات تعلق گرفته است و حضرت ذات تعالی بآن
محبت محبوب گشته بخلاف محبوبیت دیگران که بآن محبت کائن ست که تعلق بشیون و اعتبارات
دارد و تلبس باسما و صفات ست یا بظلال اسما و صفات علی تفاوت الدرجات ع
فان فضل رسول الله لیس له * حد فیعرب عنه ناطق بفم * علیه وعلی جمیع اخوانه من الانبیاء
والمرسلین والملائکة المقربین الصلوات والتسلیمات والتحیات والبرکات تحقیق این مقام آنست که توسط
آن سرور کائنات علیه وعلی آله الصلوة والسلام بدو معنی تواند بود یکی او صلی الله تعالی علیه وعلی آله
وسلم حائل و حاجب بود در میان سالک و در میان مطلوب و معنی دوم آنست که سالک بطفیل او
و توسط تبعیت و متابعت او علیه وعلی آله الصلوة والسلام بمطلوب اصل گردد در طریق سلوک
پیش از رسیدن بحقیقت محمدی توسط بهر دو معنی کائن ست بلکه می انکارم که درین طریق از
شیوخ هر که در میان آمده است متوسط و حاجب شهود سالک ست ای اگر در اواخر جذبه تدارک آن نماید

ف [illegible]
[illegible]

جائز نباشد ارتفاع حیلولت صفات از میان واصل وموصول الیه بچه معنی بود جواب سالک را
چون وصول وتحقق باصل خود که اسمی ست از اسماء الٰهی جل شانه وآن سالک ظل اوست حاصل گردد
هرآئینه درمیان حضرت تعالی هیچ توسطی وحیلولتی نخواهد بود چنانچه درمیان اسم ومسمای او حیلولت امری
کائن نیست پس ارتفاع لازم آمد ونزاع انفکاک که شد این تحقیق بالا گذشته ست ودرمیان اتحاد حقیقت
سالک وحقیقت محمدی علیه وعلی آله الصلوة والسلام ونیز شمه ازین بیان در بیان وصول
ظل باصل هم گذشته تنبیه ساده لوحی ازین عدم توسط که در طریق جذبه وغیرها گفته شده است
استغنای از تبعیت خیر البشر علیه وعلی آله الصلوة والسلام گمان نبرد که آن کفر والحاد وزندقه است
وانکارست از شریعت حقه او علیه وعلی آله الصلوة والسلام وبالا گذشته است که جذبه بی توسط
سلوک که عبارت از اتیان شریعت ست علی صاحبها الصلوة والتحیه ابتر وناتمام ست
ونقمت ست که بصورت نعمت برآمده وصحبت را برصاحب جذبه ناتمام تمام کرده بالجمله
بکشف صحیح والهام صریح نیز بیقین پیوسته است هیچ دقیقه از دقائق این راه وهیچ معرفتی
از معارف این قوم بی واسطه او وبی توسط متابعت او علیه وعلی آله الصلوة والسلام میسر نیست
۵ ومنتهی را در رنگ مبتدی ومتوسط فیوض وبرکات این راه بی تبعیت وبی طفیل او حاصل نه
محالست سعدی که راه صفا : توان رفت جز در پی مصطفی : افلاطون از بیخبری صفای که
در نفس خود از ریاضات ومجاهدات یافت خود را از بعثت انبیا علیهم الصلوة والتسلیمات
مستغنی دانست وگفت نحن قوم مهدیون لا حاجة بنا الی من یهدینا ندانست که این صفا که
بریاضات بی توسط متابعت انبیا حاصل شده است علیهم الصلوات والتسلیمات حکم آن دارد که مس سیاه را
زر اندود سازند یا زهر را شکر غلاف کنند متابعت انبیاست علیهم الصلوة والتسلیمات که
حقیقت مس را منقلب گردانیده زر خالص سازد ونفس را از اماره گی به اطمینان آرد حکیم مطلق جل وعلا +
بعثت انبیا ووضع شرائع این ها را علیهم الصلوات والتسلیمات برای تسخیر تخریب اماره مقرر ساخته است
وخرابی او را بلکه اصلاح او را در غیر متابعت این بزرگواران نداشته علیهم الصلوات والتسلیمات اگر
هزاران ریاضات ومجاهدات بی متابعت این بزرگواران علیهم الصلوات والتسلیمات کرده شود سرمواز
اماره گی او کم نگردد بلکه ازدیاد سرکشی او نماید ع هرچه گیرد علتی علت شود : ازاله مرض ذاتی او منوط بشرائع انبیاست

روحانیان زاد تربیت او مد خلقی باشد حضرت خواجهٔ احرار را قدس سره با وجود پیر ظاهر چونکه امدادی
از روحانیت حضرت خواجهٔ نقشبند قدس سره یافته بودند اویسی میگفتند وهمچنین حضرت خواجهٔ نقشبند
با وجود پیر ظاهر چون مددها از روحانیت حضرت خواجهٔ عبد الخالق قدس سره یافته بودند اویسی
بودند علی الخصوص شخصی که با وجود اویسیت اقرار به پیر ظاهر دارد و از انکار بر پیر بسیار و سبق
عجب انصاف ست مخدوما مراد از ترکیب لفظ عبد الباقی معنی اضافی ست بمعنی علمی هرچند بابلغ
وجوه اشعار بمعنی علمی هم دارد یعنی پیر من هرچند بنده باقی ست ما تکفل تربیت من الله باقیست
اینجا کدام تحریفست و چه سوء ادب الله تعالی الانصاف بدهد مخدوما قصوریکه در معنی سبحانی که از
بسطامی قدس سره در غلبات سکر صادر شده است گفته باشد لازم نمی آید از ان که آن قصور در قائل
آن مستقر و مستمر باشد تا دیگری از وی افضل بود چه بسا معارفست که در وقتی بمقتضای حال آن وقت
صادر شده است و در وقت دیگر بعنایت خداوندی جل شانه چونکه قصور آن معرفت را دریافته است
از ان در گذشته و بمقام فوق رسیده در مکتوب شریف اندراج یافته بود که ارباب سکر اگر این قسم
سخنان شطح آمیز نویسند گنجایش دارد اما از ارباب صحو اظهار این سخنان بسیار مستبعد است مخدوما
هر که این سخنان نوشته است منشأ آن سکر است بی مزج سکر دریناب دست بقلم نبرده غایت ما فی الباب
در سکر مراتب کثیره است هرچند سکر بیشتر شطح غالبتر سکر بسطامی باید که بی تحاشی قول لوائی ارفع
من لواء محمد ازان بوجود آید پس هر که صحو دارد گمان نکنند که سکر همراه او نیست که آن عین قصورست
صحو خالص نصیب عام ست هر که صحو را ترجیح داده است مرادش غلبهٔ صحو ست نه صحو صرف و
همچنین هر که سکر را ترجیح میدهد مرادش غلبهٔ سکرست نه سکر خالص که آن آفت ست جنید قدس سره
که رئیس ارباب صحوست و صحو را بر سکر ترجیح میدهد چندان عبارت سکر آمیز دارد که چه تعداد آن
نماید فرموده هو العارف والمعروف وگفته و لون الماء لون انائه و فرموده المحدث اذا قرن
بالقدیم لم یبق له اثر و صاحب عوارف که از اکمل ارباب صحوست در کتاب خود چندان معارف
سکریه است که چه شرح آن دهد و این فقیر در اوراق بعضی معارف سکریه او را قدس سره جمع کرده است
بقایای سکرست که تجویز افشای اسرار نموده می آید و از سکرست که مباهات و افتخار کرده میشود و از سکرست
که مزیت خود بر دیگری اظهار کرده می آید اگر صحو خالص باشد افشای اسرار آنجا کفر بود و خود را

ومعامله از پرده و بی پردگی نکشد زیرا که در طریق جذبه و بعد از رسیدن بحقیقت الحقائق توسط بمعنی
ثانی ست که طفیل و تبعیت ست نه حیلولت و حجاب که پردهٔ شهود و مشاهده و مانع آنها بود
گفته نشود که این عدم توسط اگرچه بیک معنی بود قصوری بجناب حضرت خاتمیة علیه و علی آله
الصلوة والسلام والتحیة لازم می آید گوئیم که این عدم توسط مستلزم کمال آنجناب است علی
صاحبها الصلوة والسلام نه مستلزم قصور در وجود توسط است زیرا که کمال متبوع آنست که تابع
او بطفیل و تبعیت او بجمیع درجات کمال برسد و هیچ دقیقه فرو نگذارد و این معنی در عدم توسط
کائن ست نه در وجود توسط که آنجا شهود بی پرده است که اقصای درجات کمال ست و اینجا
در پرده پس کمال در عدم توسط بود و قصور در توسط از شوکت و عظمت مخدوم ست که خادم او در
هیچ مقامی از وی تخلف نکند و به تبعیت او شریک دولت همگنان او گردد و از آنجاست که آن سرور
فرموده است علیه و علی آله الصلوة والسلام علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات
رویت اخروی بی توسط و بی حیلولت امری خواهد بود در حدیث صحیح آمده است علی صاحبه الصلوة والسلام
بنده که چون بنماز داخل میشود حجابیکه درمیان بنده و خداست مرتفع میگردد و لهذا الصلوة معراج المومن
آمده و حظ وافر ازان نصیب منتهی حاصل گشت چه رفع حجاب مخصوص بواصل منتهی ست پس ارتفاع توسط
و حیلولت ثابت گشت این معرفت از خواص معارف لدنیهٔ این فقیرست که بمحض فضل و کرم آنرا
عطا فرموده اند و بحقیقت آن متحقق ساخته ؎ من آن خاکم که ابر نوبهاری ✤ کند از لطف بر من
قطره باری ✤ خوش گفت ؎ اگر بادشه بر در پیرزن ✤ بیاید تو ای خواجه سبلت مکن ✤ مشائخ طریقت
قدس اسرارهم در توسط و عدم توسط آنسرور اختلاف نموده اند علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات جمعی بتوسط
رفته اند و گروهی بعدم توسط و هیچ کدام شان تحقیق توسط و عدم توسط نه نموده است و از کمال قصور
شان سخن نگفته ارباب ظواهر نزدیک ست که عدم توسط را که کمال ایمان ست کفر دانند و قائل آنرا
نادانسته تضلیل کنند و توسط را از کمال ایمان تصور نمایند و قائل آنرا از کمل تابعان شمرند و حال آنکه عدم
توسط منبی از کمال متابعتست و توسط مشعر از قصور متابعت کما مر کل فی ذلک منهم لعدم الدرک عن حقیقة الحال
قال الله تعالی بل کذبوا بما لم یحیطوا بعلمه و لما یأتهم تاویله کذلک کذب الذین من
قبلهم مخدوم ما اویسی گفتن انکاری از پیر ظاهر نیست زیرا که اویسی کسی ست که

اشتباہی و انحرافی در ملازمان شما نیز طاری شدہ بود ما نا کہ انعکاسی باشد بایستی کہ ظلمان اشتباہ را
ایشان خود حل میکردند و برین فقیر نمی انداختند و تسکین فتنہ می فرمودند از یاران دیگر چہ گلہ نماید کہ بعضی
از ایشان با وجود قدرت دفع اشتباہ خود را معاف داشتند و سکوت ورزیدند ع
تا یاران را چہ خشم یاری داتیم ربنا آتنا من لدنک رحمۃ وہیئ لنا من امرنا رشداً والسلام اولا
و آخراً مکتوب صد و بست و دوم بمولانا حسن دہلوی بسم اللہ الرحمن الرحیم الحمد للہ و
سلام علی عبادہ الذین اصطفی حقیقت محمدی علیہ من الصلوات افضلہا و من التسلیمات اکملہا
کہ ظہور اول ست و حقیقۃ الحقائق ست بآن معنی کہ حقائق دیگر چہ حقائق انبیاء کرام و چہ حقائق ملائکہ
عظام علیہ و علیہم الصلوۃ والسلام کالظلال اندمر او را و او اصل حقائق ست قال علیہ الصلوۃ
والسلام اول ما خلق اللہ نوری و قال علیہ الصلوۃ والسلام خلقت من
نور اللہ والمؤمنون من نوری پس ناچار آن حقیقت واسطہ بود درمیان
سائر حقائق و درمیان حق جل و علا و وصول بمطلوب احدی را بی توسط او علیہ و علی آلہ
الصلوۃ والسلام محال باشد فہو نبی الانبیاء والمرسلین وارسالہ رحمۃ للعالمین علیہ و علی
آلہ الصلوۃ والسلام ازینجاست کہ انبیاء اولو العزم با وجود اصالت تبعیت می خواہند و
آرزو داخل امتان او میگردند کما ورد علیہ و علیہم الصلوات والتسلیمات والتحیات سوال کدام
کمال ست کہ مربوط بامت شدن اوست علیہ و علی آلہ الصلوۃ والسلام و انبیاء را با وجود دولت نبوۃ
میسر نشدہ علیہ و علیہم الصلوات والتسلیمات جواب آن کمال وصول و اتحادست با حقیقۃ الحقائق کہ منوط
بہ تبعیت و وراثت ست بلکہ موقوف بر کمال فضل اوست تعالی کہ نصیب اخص خواص امتان اوست
علیہ و علی آلہ الصلوۃ والسلام و تا امت نشود باین دولت نرسد و رفع حجاب توسط نگردد کہ بوسیلہ
اتحاد میسرست مگر ازینجا فرمودہ است جل شانہ کنتم خیر امۃ فہو علیہ و علی آلہ الصلوۃ والسلام
کما ہو افضل من کل فرد من الانبیاء الکرام والملائکۃ العظام افضل من الکل من حیث
الکل علیہ و علیہم الصلوات والتسلیمات زیرا کہ اصل را بر ظل خود فضل ست اگرچہ آن
ظل متضمن الوف ظلال بود و چہ وصول فیوض از ان حضرت جلت شانہ مر ظل را بتوسط و طفیل اوست در
رسائل خود تحقیق کردہ ست کہ نقطہ فوق را بر جمیع نقطہای تحت کہ کالظلال اویند فضل ست قطع کردن

از دیگری بهتر دانستن شرک باشد بقیهٔ سُکر در صحو در رنگ ست که نمک مصلح طعام ست اگر نمک نباشد طعام معطل و بیکار بود ؎ گر عشق نبودی و غم عشق نبودی ٭ چندین سخنِ نغز که گفتی که شنودی صاحب عوارف قدس سره که قول قدمی هذه علی رقبة کل ولی را که از حضرت شیخ عبد القادر قدس سره صادر شده است بر هیأت سُکر محمول داشته ست مرادش قصور این قول نیست کما توهم که آن عین محمدة اوست بلکه بیان واقع نموده است یعنی صدور این قسم سخن که مبنی از مباهات و افتخار ست بی بقیهٔ سُکر کائن نیست که در صحو خالص به امثال این سخنان تکلم نمودن دشوار ست این فقیر که این همه خاتر در بیان علوم و اسرار این طائفه علیه نوشته است ظاهر آنجا ماشریعت شما قرار یافته است که از روی صحو خالص نوشته است یعنی سُکر حاشا که آنحرام و منکر ست و گزاف و سخن باقی ست سخن با فان که بصحو خالص متصف اند بسیار اند حیرا این قسم سخنان نبا خند و دلهای مردم را از جا نبرند ؎ فریاد حافظ اینهمه آخر بهرزه نیست ٭ هم قصهٔ عجیب و حدیثِ غریب هست ٭ مخدوما این قسم ست سخنان که مبنی از افشای اسرار باشد و از ظاهر مصروف در هر وقتی از مشایخ طریقت قدس الله تعالی اسرارهم بظهور آمده ست و عادت مستمرهٔ این بزرگواران گشته امری نیست که این فقیر آنرا ابتداء کرده باشد و اختراع نموده لیس هذا باول قارورة کسرت فی الاسلام پس این همه شور و غوغا چیست اگر لفظی صادر شده است که ظاهرش مطابقت بعلوم شرعیه ندارد آنرا باندک توجه از ظاهر مصروف نموده مطابق باید ساخت و مسلمانی را متهم نباید کرد اشاعت فاحشه و تفضیح فاسق هرگاه در شریعت حرام و منکر باشد تفضیح مسلمانی بمجرد اشتباه چه مناسب بود و شهر بشهر آن منادی کردن کدام تدین باشد طریق مسلمانی و مهربانی آنست که کلمه که ظاهرش مخالف علوم شرعیه است اگر از شخصی صادر شود باید دید که قائل آن کیست اگر ملحد و زندیق بود روان باید کرد و در اصلاح آن نباید کوشید و اگر قائل آن کلمه از مسلمان بود و ایمانی بخدا و رسول داشته باشد در اصلاح سخن او باید کوشید و محمل صحیح از برای آن پیدا باید نمود یا از آن قائل حل آن باید طلبید و اگر در حل آن عاجز آید بتصحیحش باید کرد و امر معروف و نهی منکر برفق اولی ست که باجابت نزدیک و اگر مقصود اجابت نباشد و تفضیح مطلوب بود امر دیگر ست الله تعالی توفیق دهاد عجب تر آنکه از مکتوب شریعت مفهوم میشود که بعد از استماع کتابت فقیر از آن عزیز

و تعالی بذات خود موجودست نه بوجود و همچنین صفات ثمانیه او تعالی بذات واجب الوجود اند جل شانه نه بوجود که وجود بلکه وجوب را نیز در آن مرتبه گنجایش نیست که وجوب وجود هر دو از اعتبارات است اول اعتباری که پیدا شد از برای ایجاد عالم حب ست بعد ازان اعتبار وجود که مقدمهٔ ایجاد ست چه حضرت ذات را جل شانه بی اعتبار این حب و بی اعتبار این موجود از عالم و ایجاد عالم استغناست ان الله لغنی عن العالمین قاطع ست و تعین علمی جملی را ظل آن دو تعین گفتن باعتبار آنست که آن دو تعین باعتبار حضرت ذات ست تعالی بی ملاحظهٔ صفات و درین تعین ملحوظ صفت ست که کالظل است مر ذات را عز شانه باید دانست در تعین اول که تعین حبی ست چون بدقت نظر کرده میشود بفضل الله سبحانه معلوم میگردد که مرکز آن تعین حب ست که حقیقت محمدی ست علیه و علی آله الصلوة والسلام و محیط آن که کالدائره است در صورت مثال و آن محیط کالظل ست مر آن مرکز را خلت ست که حقیقت ابراهیمی ست علی نبینا و علیه الصلوة والسلام پس حب اصل آمد و خلت کالظل شد مراد از این مجموع مرکز و محیط که یک دائره ست تعین اول ست و مسمی ست باشرف و اسبق اجزای او که مرکز ست که عبارت از حب ست در نظر کشفی نیز باعتبار اصالت و غلبهٔ آن جزو تعین حبی ظاهر میگردد و چون محیط دائره کالظل ست مر مرکز آن ناشی ست ازان و آن مرکز اصل و منشای او ست آن محیط را اگر تعین ثانی گویند هم گنجایش دارد و اما در نظر کشفی دو تعین نیست بلکه تعین ست که مشتمل بر حب و خلت ست که مرکز و محیط یک دائره ست و تعین ثانی در نظر کشفی تعین وجودی ست که کالظل است مر تعین اول را چنانچه گذشت و چون مرکز اصل محیط آمد ناچار محیط را از توسط مرکز در وصول بمطلوب چاره نباشد چه وصول بمطلوب از راه مرکز ست که اصل و اجمال دائره است ازین بیان مناسبت و اتحاد حضرت حبیب الله را بحضرت خلیل الله باید دریافت علیهما و علی جمیع الانبیاء و المرسلین الصلوات والتسلیمات و چون اصل واسطه ست و وصول ظل بمطلوب لاجرم حضرت خلیل الله توسط حضرت حبیب الله را درخواسته است و از روی آن فرموده که در امت او داخل شود کما ورد علیهما و علی جمیع الانبیاء الصلوات والتحیات اتمها و اکملها

سوال چون معامله چنین باشد حضرت حبیب الله را امر متابعت ملت حضرت خلیل الله چه معنی بود علیهما الصلوات والتسلیمات و آنحضرت در بیان صلوة و سلام بر خود کما صلیت و کما سلمت علی ابراهیم

آن نقطه فوق را که کالاصل ست زیاده است ازانکه جمیع نقطه تحت را که کالظلال اویند قطع نماید سوال
ازین بیان لازم می آید فضل خواص این امت برانبیاء علی نبینا وعلیهم الصلوات والتسلیمات
جواب هیچ لازم نمی آید این قدر ثابت شد که خواص این امت با نبیاء در آن دولت شرکت دارند مع ذلک
کمالات دیگر بسیارست که انبیاء را بآن مزیت واختصاص ست علی نبینا وعلیهم الصلوات والتسلیمات
اخص خواص این امت اگر بسیار ترقی نماید سراو تا پایه پیغمبری که ادون پیغمبران ست نرسد مساوات
و مزیت چه گنجایش دارد قال الله تعالی ولقد سبقت کلمتنا لعبادنا المرسلین علیهم الصلوات والتسلیمات
واگر فردی ازامتان بطفیل وتبعیت پیغمبر خود از بعضی پیغمبران بالا رود بعنوان خادمیت وتبعیت
خواهد بود ومعلوم ست که خادم را با همگنان مخدوم غیر از خادمیت وتبعیت چه نسبت خواهد بود که
خادم طفیلی در همه وقت طفیلی ست وحقیقت محمدی علیه وعلی آله الصلوة والسلام که حقیقة الحقائق ست
آنچه در آخر کار بعد از طی مراتب ظلال برین فقیر منکشف گشته است تعین وظهور حبی ست که مبدأ
ظهورات ومنشأ خلق مخلوقاتست در حدیث قدسی که مشهورست آمده است کنت کنزاً مخفیاً
فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق اول چیزیکه ازان گنجینه مخفی بر منصه ظهور آمد حب بوده است
که سبب خلق خلائق گشته اگر این حب نمی بود در ایجاد نمی کشود و عالم در عدم راسخ ومستقر
می بود سر حدیث قدسی لولاک لما خلقت الافلاک را که در خاتم الرسل واقع ست علیه و
علیهم الصلوات والتسلیمات اینجا باید جست وحقیقت لولاک لما اظهرت الربوبیة را درین مقام
باید طلبید سوال صاحب فتوحات مکیه تعین اول که حقیقت محمدی ست حضرت اجمال علم را
کثرت گفته است وتو در رسائل خود تعین اول تعین وجودی گفته ومرکز آنرا که اشرف واسبق اجزای
اوست حقیقت محمدی قرار داده و تعین حضرت اجمال را ظل این تعین وجودی انگاشته و اینجا
مینویسی که تعین اول تعین حبی ست وآن حقیقت محمدی وجه توفیق درمیان این اقوال چیست
جواب ظل شی بسا ست که خود را باصل شی وانماید وسالک را بخود گرفتار سازد پس آن
دو تعین ظلال تعین اول اند که در وقت عروج برعارف باصل تعین که اول تعین حبی ست ظاهر گشته
سوال تعین وجودی را ظل تعین حبی گفتن چگونه راست آید وحال آنکه وجود را بر حب سبقت
است چه حب فرع وجودست جواب این فقیر در رسائل خود تحقیق کرده است که حضرت حق سبحانه

مظاہر و جو بیہ خود را بحقیقت خود وا نمودہ است و برنگ اصل برآمدہ و این اشتباہ درین راہ بسیار است وعقبہ عظیمہ ایست مر سالک را اگر بمحض فضل ازین عقبہ مخلصی میسر شود و شک نیست کہ ترقی ازین ظل حقیقت نا جائز ست بلکہ واقع و اگر وصولی بنفس حقیقت خود واقع شد ترقی ازان بے طفیل و تبعیت دیگری جائز نیست کہ آن حقیقت نہایت مراتب استعداد ذاتی اوست اما اگر بطفیل اورا بحقیقت دیگری کہ فوق حقیقت اوست رسانند جائز ست بلکہ واقع این سیر گویا سیر قسری ست کہ ورای سیر طبیعی و استعدادی ست چنانچہ شمہ ازین در ما سبق در بیان وصول بحقیقت محمدی گذشتہ است علیہ و علی آلہ الصلوۃ و السلام سوال ترقی از حقیقت محمدی کہ حقیقۃ الحقائق ست و حقیقتے از حقائق ممکنات فوق آن نیست جائز ہست یا نہ و تو در رسائل خود نوشتہ کہ ترقی از حقیقت محمدی واقع شد حقیقت این معاملہ چیست جواب جائز نیست زیرا کہ فوق آن مرتبہ مرتبہ لاتعین ست کہ وصول والحاق متعین بآن محال ست وصول و الحاق بی تکیف گفتن مجرد تفوہ ست کہ پیش از رسیدن بحقیقت معاملہ بآن تسلی نمودہ می آید اما بعد از وصول بحقیقت کار حکم بعدم وصول و الحاق لازم ست کہ ریب را در آنجا شائبہ نیست و آنکہ نوشتہ ام کہ ترقی از حقیقت محمدی واقع شد مراد ازان حقیقت ظل آن حقیقت بودہ ست کہ عبارت از اجمال حضرت علم گفتہ اند و معبر بوحدت کردہ در آنوقت اشتباہ ظل بود باصل و چون بمحض فضل خداوندی جل سلطانہ ازان ظل و از سائر ظلال مخلصی میسر شد معلوم شد کہ ترقی ازان حقیقۃ الحقائق واقع نیست بلکہ جائز نہ کہ قدم ازانجا برداشتن و پیش نہادن قدم در وجوب ماندن ست و از امکان برآمدن کہ محال عقلی ست و شرعی سوال ازین تحقیق لازم می آید کہ حضرت خاتم الرسل را علیہ و علیہم الصلوات و التسلیمات نیز ازان حقیقت ترقی واقع نشود جواب آنحضرت علیہ و علیہم الصلوۃ و السلام نیز با علو شان و با آن جاہ و جلال ہمیشہ ممکن ست و ہرگز از امکان نخواہد برآمد و بوجوب نخواہد پیوست کہ مستلزم تحقیق ست بالوہیت

تعالی اللہ ان یکون لہ ند و شریک دع ما ادعتہ النصاری فی نبیہم لہ سوال از تحقیق سابق واضح گشت کہ دیگران را نیز بطفیل و وراثت او علیہ و علیہم الصلوات و التسلیمات وصولی بحقیقۃ الحقائق و الحاقی و اتحادی بآن ثابت ست و شرکتی در کمال خاص او کائن پس برین تقدیر فرق در میان متبوع و در میان اصلی و طفیلی درین کمال کہ متضمن رفع حجاب ارتفاع واسطہ ست و فوق جمیع کمالات ست چہ بود و کدام

چرا فرماید علیهم الصلوات والتسلیمات جواب حقیقت شئ هر چند بلند تر بود و به تنزیه اقرب باشد
مظهر آن حقیقت در عالم عناصر انسب تر بود و بصفات بشریت بیشتر متلبس باشد پس وصول این
مظهر بطریق عروج بآن حقیقت متضمن عسر بود و ملتی که بحضرت ابراهیم علی نبینا و علیه الصلوة
والسلام عطا شده است شاهراه ست بوصول حقیقت ابراهیمی که در جوار حقیقت محمدی واقع
شده است چنانچه گذشت و حضرت ابراهیم بهمین راه بانجا رسیده است بنا بران امر شده که
که متابعت آن ملت نموده بحقیقة الحقائق وصول فرماید و آن سرور را کما اصلیت فرموده علیه و علی آله
الصلوة والسلام که صلوة و رحمت بروی علیه السلام بعد از حصول دولت وصول حقیقت است
با آنکه گوییم گاه است که فاضل را بمتابعت مفضول امر کنند و ازین امر بمتابعت هیچ قصوری
در فاضلیت لازم نیاید قال الله تعالی لنبیه علیه و علی آله الصلوة والسلام وشاورهم فی الامر امر
بمشورت باصحاب خالی از تضمن امر بمتابعت شان نیست والا مشورت را چه فائده باشد که حقیقت
حضرت صدیق یعنی رب او از اسماء الٰهی جل سلطانه که مبدء التعین اوست بتوسط امری ظل حقیقت
محمدی ست بر نهجی که هر چه در ان حقیقت کائن ست بطریق تبعیت و وراثت در ان ظل ثابت
ازینجاست که او رضی الله تعالی عنه اکمل و افضل وارثان این امت اند قال علیه الصلوة والسلام
ما صب الله شیئا فی صدری الا وقد صببته فی صدر ابی بکر و نیز لائح گشت که حقیقت اسرافیلی
علی نبینا و علیه الصلوة والسلام نیز با ان حقیقت محمدی ست علیه و علی جمیع اخوانه الصلوة
والسلام نه بطریق اصالت و ظلیت در رنگ حقیقت حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه
که ظل است مر آن حقیقت را بلکه اینجا هر دو اصالت دارند ظلیتی در میان
حائل نیست اگر فرق ست بکلیت و جزئیت ست چه آن سرور کل ست علیه و علی آله الصلوة
والسلام لهذا آن حقیقت مسمی باسم اوست علیه و علی آله الصلوة والسلام و حقائق ملائکه کرام علی
نبینا و علیهم الصلوات والتسلیمات ناشی از ان حقیقت اسرافیلی ست علی نبینا و علیه و علی جمیع اخوانه
الکرام الصلوة والسلام سوال عارف را از حقیقت خود که عبارت از اسم الٰهی ست جل شانه که رب اوست
ترقی بعد از وصول بآن حقیقت جائز است یا نه جواب وصول بآن حقیقت بعد از طی مراتب سلوک که
عبارت از تمامی سیر الی الله گفته اند بر دو نوع ست نوعی ست که وصول آنجا ظلی از ظلال آن اسم ست که

بہر حال گوئیم کہ آن تعین تعین امکانی ست و مخلوق حادث ست قال علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ والسلام
اول ما خلق اللہ نوری و در احادیث دیگر تعیین وقت خلقت آن نور ہم آمدہ است چنانچہ فرمودہ قبل
خلق السموات بالفی عام و امثالہ و ہر چہ مخلوق ست و مسبوق بعدم ست ممکن ست و حادث چون
حقیقۃ الحقائق کہ اسبق حقائق ست مخلوق ممکن گشت حقائق دیگران بطریق اولی مخلوق خواہند بود
و امکان و حدوث خواہند داشت عجب ست کہ شیخ قدس سرہ حقیقت محمدی را بلکہ حقائق
جمیع ممکنات را کہ اعیان ثابتہ گفتہ است از کجا حکم بوجوب شان می کند و قدیم میداند و التزام
خلاف قول پیغمبر می نماید علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ والسلام ممکن بہ اجزای خود ممکن ست و
صورت و حقیقت خود ممکن تعین وجوبے حقیقت ممکن برای چہ بود حقیقت ممکن البتہ
باید کہ ممکن باشد کہ ممکن را با واجب تعالیٰ اشتراکی و انتسابے نیست غیر از آنکہ ممکن مخلوق
اوست و او تعالیٰ خالق او و شیخ چون درمیان واجب و ممکن تمیز نمی کند و خود می فرماید
بعدم التمیز بینہما اگر واجب را ممکن گوید و ممکن را واجب باک ندارد اگر
معذورش فرمایند بکمال کرم و عفو ست ربنا لاتؤاخذنا ان نسینا او اخطانا
سوال تو در رسائل خود درمیان واجب تعالیٰ و ممکن نسبت اصالت و ظلیت اثبات
کردہ و ممکن را ظل واجب تعالیٰ گفتہ و نیز واجب را تعالیٰ باعتبار اصالت حقیقت
ممکن کہ کالظل اوست نوشتہ و معارف کثیرہ بران متفرع ساختہ و اگر باین اعتبار
شیخ قدس سرہ نیز واجب را تعالیٰ الحقیقت ممکن گوید چہ محظور لازم می آید و چرا ملام بود
جواب این قسم علوم کہ اثبات نسبت نماید درمیان واجب تعالیٰ و ممکن شرع
بہ ثبوت آنہا وارد نشدہ است ہمہ از معارف سکریہ ست و از نارسائی ست
بحقیقت معاملہ ع ممکن چہ بود کہ ظل واجب باشد و واجب را تعالیٰ چرا ظل بود کہ
ظل موہم تولید بہ مثل ست و مبنی از شائبہ عدم کمال لطافت اصل ہرگاہ محمد رسول اللہ را از
لطافت ظل نبود خدای محمد را چگونہ ظل باشد موجود در خارج بالذات و بالاستقلال حضرت
ذات ست تعالیٰ و صفات ثمانیہ حقیقیہ او تعالیٰ و تقدس و ما سوای آن ہرچہ باشد بایجاد
او تعالیٰ موجود گشتہ است و ممکن و مخلوق و حادث ست و ہیچ مخلوقے ظل خالق خود نیست

قربت باشد در متبوع و اصیل که در تابع و طفیلی نیست جواب وصول و الحاق دیگران بآن حقیقت از قبیل الحاق خادم ست بمخدوم و وصول طفیلیست باصیل اگر واصل از اخص خواص ست که از قلیل اند خود خادم ست و اگر از انبیاست علیهم الصلوات و التسلیمات هم طفیلیست و خادم که از لش خورست او را چه سر شرکت بمخدوم و کدام عزت و آبروست در جنب او و طفیلی هر چند جلیس و هم لقمه است اما طفیلی طفیلی ست خادمان که با مکنه علیه بتبعیت مخدوم میرسند و از اطعمه مخصوصه او لش میخورند و عزت و احترام می یابند از بزرگی مخدوم ست و از علو متابعت اوست گویا مخدوم را با وجود عزت ذاتی عزتی دیگر از راه الحاق خادمان پیدا میشود و ازدیاد ارتفاع شان او مینماید نیک استماع نما که در حدیث نبوی آمده ست علی صاحبه الصلوة و السلام من سن سنة حسنة فله اجرها و اجر من عمل بها پس متبوع را در سنت حسنه او هر چند تابعان بیشتر باشند او را مثل اجور شان زیاده تر بود و موجب ازدیاد منزلت او باشد پس تابعان را با متبوع چه شرکت باشد و کدام مساوات متوهم گردد بشنو بشنو رو است که جمعی در یک مقام باشند و شریک یک دولت بودند اما با هر کدام شان معامله جدا باشد و هیچ یکی را از دیگری اطلاع نبود ازواج مطهرات در بهشت با آن سرور در یک مقام باشند و هم یک طعام و شراب تناول فرمایند علیه و علی اهل بیته الصلوة و السلام لیکن معامله که با آن سرور باشد با نها نباشد و التذاذی و سروری که او را باشد انها را نبود علیه و علی آله الصلوة و السلام و اگر انها را در جمیع امور آنجا شرکت با او بود افضلیت انها نیز در رنگ افضلیت او بر همه لازم آید علیه و علی اهل بیته الصلوة و السلام که افضلیت اینجا بمعنی کثرت ثواب عند الله ست سوال این تعین حبی که تعین اول ست و حقیقت محمدی ست علیه و علی آله الصلوة و السلام ممکن ست یا واجب حادث ست یا قدیم صاحب فصوص تعین اول را که حقیقت محمدی گفته است و تعبیر از ان بوحدت کرده و همچنین تعین ثانی را که واحدیت گفته ست و اعیان ثابته که از حقائق ممکنات گوید در آن مرتبه اثبات نموده مر دو تعین را تعین وجوبی میگوید و قدیم میداند و سه تنزل دیگر را که روحی و مثالی و جسدی بود تعین امکانی معتقد بود درین مسئله چیست جواب نزد این فقیر هیچ تعینی معینی نیست کدام تعین بود که لاتعین را متعین سازد و این الفاظ موافق مذاق حضرت شیخ محی الدین و تابعان اوست قدس الله تعالی اسراره هم در عبارت فقیر این قسم الفاظ اگر واقع شود از قبیل صنعت مشاکله باید دانست

مسلم و مستحسن ست و چون نظر بعبدیت و عجز و بشریت او صلی الله تعالی علیه و آله وسلم نموده آید و
ملاحظه عزت و جلال و عظمت و کبریائی و استغنائی ذاتی او تعالی کرده شود حصول حزن و
فقدان کمالی از کمالات بی نهایت او تعالی در حق آنسرور نیز علیه و علی آله الصلوة والسلام
هیچ مستبعد نبود بلکه شایان حال بندگی باشد کرلمیکه ولا یحیطون به علماً و کرلمیکه
لاتدرکه الابصار هر دو برین معنی گواه عدل اند و اثبات فقدان در حق
عمل مینماید بلکه ممکن هر چند بدرجات علیا رسد از حقیقت واجب چه در یابد و حادث
از قدیم چه فرا گیرد و متناهی چگونه احاطه غیر متناهی نماید و آنکه نوشته اند که هر کمال که در نوع
بشر ممکن ست در حضرت خاتمیت بالفعل حاصل ست علیه و علی آله الصلوة والسلام بلی
فضل کلی بر کل مخصوص بآن سرور ست علیه و علی آله الصلوة والسلام اما کمالی باشد
که راجع بفضل جزئی بود در واست که مخصوص به بعضی از انبیای کرام و ملائکه عظام باشد
علی نبینا و علیهم الصلوات والتسلیمات و هیچ قصوری در فضل کلی او نکند علیه و علی
آله الصلوة والسلام در احادیث صحیحه آمده است که بعضی از کمالات در افراد امتان باشد
که انبیا غبطه آن نمایند علیهم الصلوات والتسلیمات و حال آنکه فضل کلی مر انبیا راست
بر جمیع افراد امتان و نیز در حدیث آمده است که شهدای فی سبیل الله بچند
چیز بر انبیا فزیت دارند شهدا را احتیاج بغسل نیست و انبیا را غسل باید داد و بر شهدا
نماز جنازه نیامده است چنانچه مذهب امام شافعی ست و بر انبیا نماز جنازه باید کرد
و در قرآن فرموده که شهدا را اشما موتی نه پندارید که احیا اند انبیا را موتی فرموده
اینهمه فضائل جزئیه اند قصوری در فضل کلی انبیا نمی رسانند پس تواند بود که بسبب فقدان
بعضی ازین فضائل جزئیه حزنی و اندوهی نسبت بآن سرور علیه و علی آله الصلوة والسلام
طاری گردد که سبب حصول استعداد و وصول آن فضائل شود مثلا بانبوة درجه شهادت
جمع شود و اگر مسلم داریم که جمیع کمالات جمیع افراد انسان در ان حضرت
بالفعل حاصل ست علیه و علی آله الصلوة والسلام گوئیم که چون همت علیای
آن سرور بلند افتاده است علیه و علی آله الصلوة والسلام بآن کمالات

وغیر از مخلوقیت ہیچ انتسابی بخالق تعالی ماورای آن نسبت کہ شرع بآن وارد ست ندارد
این عالم بظلیت عالم سالک را در راہ بسیار بکار می آید وکشان کشان باصل می برد وچون بکمال
عنایت منازل ظلال را طی کردہ باصل برسد بمحض فضل او تعالی می یابد کہ این اصل ہم حکم
ظل داشتہ است وشایان مطلوبیت نبودہ کہ داغ امکان متسم ست ومطلوب ماورای
حیطۂ ادراک ووصل واتصال ست ربنا اتنا من لدنک رحمۃ وہیئ لنا من امرنا رشدا
فصل فضائل مآب وکمالات اکتساب مولانا حسن کشمیری دہلوی حسن اللہ سبحانہ احوالہ
وحصل آمالہ رسالہ بفقیر فرستادہ بود ودر آنجا اسولہ چند اندراج نمودہ طلب حل آن کردہ و
چون حال آنہا متضمن اظہار بعضی بودہ است با بعضی موانع دیگر فقیر در جواب آن جرأت نمیکردہ
وتعلل میگذرانید چون مشار الیہ ابر فقیر حق عظیم بودہ است کہ بحسن دلالت ایشان
بدولت حضور ولایت پناہ حادی طریق اندراج النہایت فی البدایہ مشرف شدہ است
وسبق الف وبای این طریق را از ایشان اخذ کردہ وفیوض وبرکات بے اندازہ را
در خدمت ایشان استفادہ نمودہ ناچار حل بعضی اسولہ را کہ مناسب علوم این رسالہ
بودہ است در ذیل این رسالہ درج کردہ واللہ سبحانہ الہادی الی سبیل الرشاد
پرسیدہ بودند کہ کمالات صوری ومعنوی وظاہری وباطنی علمی وعملی دنیوی واخروی
ہر چہ در نوع بشر ممکن باشد در حضرت خیر البشر علیہ وعلی آلہ الصلوۃ والسلام الی
یوم الحشر بالفعل حاصل ومتمکن ست چنانچہ از حدیث نفیس انا سید ولد ادم ولا
فخر وادم ومن دونہ تحت لوائی یوم القیمۃ فعلمت علم الاولین والآخرین ومثال
آنہا فہم میشود وانچہ مشروط بچیزی یا موقوف بر وقتی خواہد بود ہم باحسن وجوہ جلوہ
خواہد نمود پس برین تقدیر حزن آن سرور صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ بدوام وبکثرت
موصوف ومعروف ست چراست وآنرا سبب چیست چہ حزن واندوہ را سبب البتہ
فقدان چیزی ست کہ آنرا میخواہد مخدوما استبعاد حزن وفقدان کمالی از ان حضرت
خاتمیۃ علیہ وعلی آلہ الصلوۃ والتحیۃ نظر بجاہ وجلال محمدی ونظر بعنایت خداوندی
جل سلطانہ کہ شامل حال خیر آل اوست علیہ وعلی آلہ الصلوۃ والسلام

زائل گشت و مابہ الامتیاز کہ در امکان و وجوب بود مرتفع شد وغیر از وجود کہ طرف دیگر امکان
است وقدر مشترک ست درمیان وجوب و امکان در انجا نمانده است لازم آمد کہ امکان از
حقیقت خود منقلع گشتہ بوجوب کہ وجود صرف ست ملحق شد و قلب حقیقت لازم آمد و معنی
بیت آن بزرگ کہ مذکور شده بجز واجب در وچیزی نماند بر حقیقت محمول گشت جواب
این وجود کہ در طرف ممکن کائن ست ظل آن وجود ست کہ در وجود ثابت ست
نہ عین آن وجود ست و این وجوب کہ از زوال طرف عدم در ممکن پیدا شده است
وجوب بالغیر ست کہ قسمے از ممکن ست نہ وجوب بالذات تا قلب حقیقت لازم نہ آید
چہ ارتفاع این عدم از راه ذات ممکن نیامده است تا واجب بالذات گردد و محال لازم
آید بلکہ ارتفاع این عدم در ممکن بواسطۂ استیلای وجود حضرت واجب الوجود
وقہر بان حضرت وجوب ست تعالی و تقدس بر ذات ممکن و متبادر از وجوب
کہ در مصرع سابق واقع شده است وجوب ذاتی ست نہ وجوب بالغیر و وجود را
قدر مشترک گفتن در وجوب و امکان از قبیل اشتراک لفظی ست نہ معنوی اگر چہ آنرا
کلی مشکک گویند چہ وجود ممکن را با وجود واجب تعالی فی الحقیقت، ہیچ شرکتی نیست
تا کلیۃ و جزئیۃ متصور شود سوال فنا و بقا کہ صوفیہ علیہ گفتہ اند و ولایت را
عبارت از ان ساختہ بچہ معنی ست ہرگاه ارتفاع صفات بشریت متصور نباشد
فنا چہ گنجایش دارد جواب آن فنا کہ در ولایت معتبر ست باعتبار شعور و شہود ست
کہ عبارت از نسیان ماسوای حق ست سبحانہ ارتفاع ماسوی غایۃ ما فی الباب صاحب آن
فنا در غلبات و سکر عدم شعور اشیا را عدم اشیا می انگارد و آن را ارتفاع ماسوی
می فہمد و بآن تسلی می یابد و اگر بمحض فضل او را ترقی داده بدولت صحو مشرف سازند
و صاحب تمیز کنند می داند کہ آن فنا نسیان اشیا بوده است نہ اعدام اشیا و
این نسیان اگر زائل گشتہ است گرفتار می باشیاست کہ تمکن داشتہ و مذموم بوده
نہ نفس اشیا کہ اشیا بر ہمان صرافت بر جا و بر پا ست و از نفی و اعدام او مستغنی
الاستغنا ، ع سیاہی از حبشی کے رود کہ خود رنگست * وچون بفضل این دید

اکتفا نمی نماید وہل من مزید گویان شوق فوق میفزاید و چون کمالات فوق از امکان حصول بشری خارج اند ناچار دوام حزن و افراط اندوه نقد وقت است تحقیق این مبحث آنست واللہ سبحانہ اعلم بحقیقۃ الحال کہ مدار کار در طریقت و حقیقت در قربت و معرفت بر فنا ست و بر زوال بشریت و احکام امکان ؎ ہیچ کس را تا نگردد او فنا ٭ نیست رہ در بارگاہ کبریا ٭ ہر قدر کہ از وجود بشریت باقی ست حجاب راه ہمان قدر ست و ارتفاع صفات بشریت بالکل در کمل ممکن نیست چہ در خواص و چہ در اخص خواص شیخ عطار فرماید ؎ نمی بینی کہ شاہی چون پیمبر ٭ نیاید فقر کل تو رنج کم بر ٭ از فقر کل زوال صفات بشریت و امکان بالکل خواستہ کہ حصول آن متصور نیست کہ مستلزم قلب حقائق ست چہ ممکن اگر ترقی نمود از امکان خود منخلع گردد ہر آئینہ واجب شود و آن محال عقلی ست و شرعی و آنچہ بزرگی گفتہ است ؎ چو ممکن گرد امکان بر فشاند ٭ بجز واجب در وچیزی نماند ٭ محمول بر تمثیل و تشبیہ ست نہ محمول بر تحقیق و تقریر کہ آن غیر واقع ست عزیزی فرماید ؎ سیہ روئی ز ممکن در دو عالم ٭ جدا ہرگز نشد واللہ اعلم ٭ سوال بقای احکام و آثار امکان در مقام قاب قوسین ظاہر ست کہ قوس امکان و قوس وجوب آنجا برپاست اما در مقام او ادنی کہ بالاصالت مخصوص آنسرور ست علیہ و علی آلہ الصلوۃ والسلام بقای احکام امکان بچہ معنی ست جواب مابہ الامتیاز در وجوب و امکان عدم ست کہ طرفی از امکان ست چہ طرف دیگر از امکان کہ وجود ست قدر مشترک ست در میان وجوب و امکان و در مقام او ادنی احکام آن عدم رو بزوال می آرد و رفع امتیاز قوسین مینماید نہ آنکہ امکان بالکل مرتفع می گردد و انقلاب بوجوب می نماید کہ آن محال ست کما مر این قدر ہست کہ در مقام قاب قوسین از جہت ظلمات کہ بر آمدہ است کہ از آثار عدم ست و در مقام او ادنی اکثر جہت ست نورانی ست و از راه طرف وجود امکان آمده است و برین توجیہ توان حل کرد معنی بیت آن بزرگ را کہ بالا گذشتہ است و از فشاندن گرد امکان زوال احکام عدم آنکہ سراسر کدورت ست مراد توان داشت سوال ہرگاه طرف عدم از امکان

معقول ست عنینی که بلذت جماع نرسیده است اگر از کمال آن گوید شیرین خواهد گفت نه تلخ و شیرینی آزادرنگ شیرینی نبات خواهد دانست که وجدانی او غیر آن نیست و این کمال کمال او نیست بلکه کمالیست که مجعول و مخترع آن عنینی ست که فی الحقیقت راجع باوست نه بآن پس هرچه از مطلوب از قبل خود بی اعلام او گوید از خود گفته باشد و هرچه ازو ستاید خود را ستوده باشد اینجا عارفی فرماید تواند بود که در کریمهٔ و ان من شیئ الا یسبح بحمده ضمیر حمد راجع بشیئ باشد یعنی هیچ چیز تسبیح و تقدیس و ستایش نمی نماید مگر خود را لهذا قال البسطامی سبحانی لاعادة التسبیح الیه خوش گفت ؎ ای شده هم در جمال خویشتن ٭ می پرستی هم خیال خویشتن ٭ قسم خلقان زان جمال وزان کمال ٭ هست اگر برهم نهی مشتی خیال ٭ گر زمعشوقت خیالی درسرست ٭ نیست معشوق آن خیال دیگرست ٭ صاحب فصوص فرماید و التجلی من الذات لایکون الا بصورة المتجلی له ما وراء سوی صورته فی مرآة الحق و ما رای الحق ولایمکن ان یراه عدم امکان رویت از روی متابعت گفته است نه از روی تحقیق زیرا که رویت در دنیا جائز ست و در آخرت واقع و چون فنای کلیه سالک ممتنع شد وصول و اتصال بمطلوب بی آن ممنوع گشت و معرفت بی وصول صورت نه بست ناچار عجز از معرفت لازم آمد و عجز از معرفت عین معرفت گشت گفته نشود که عجز از معرفت چگونه معرفت باشد که نقیض اوست زیرا که عجز از معرفت عبارت از معرفت ست بانه لایعرف قال الصدیق الاکبر رضی الله تعالی عنه العجز عن درک الادراک ادراک فسبحان من لم یجعل للخلق الیه سبیلا الا بالعجز عن معرفته بزرگی فرماید ؎ سبحان خالقی که صفاتش زکبریا ٭ برخاک عجز می فکند عقل انبیا ٭ هرگاه انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات در معرفت صفات کبریا عاجز آمدند و ملائکه کرام علی نبینا و علیهم الصلوات والتسلیمات سبحانک ما عرفناک حق معرفتک صدیق اکبر که رئیس و راس این امت خیر الامم ست اعتراف بعجز نماید دیگری چه بود که دم از معرفت زند مگر که جهل مرکب خود را معرفت انگارد و غیر حق را حق شناسد و این عجز از معرفت نهایت نهایت مراتب عروج ست و منتهای غایات مدارج قرب تا بنقطه آخر برسد و طی مراتب تجلیات

واین تمیز عطا شد آن تسلی زائل گشت وبجای آن حزن واندوه بی آرامی نشست ودانست که بود او مرضی ست که بسببے واهتمام او نابود ونشوو یافت که در رنگ دو پای طاؤس که همیشه جانکاه اوست نقص امکان وقصور حدوث همواره جانکاه او خواهد بود عجب معامله ست عارف هرچند بالاتر می رود وترقیات وعروجات بیشتر می نماید این دید نقص در وی زیاده ترمیگردد وقصور بیشتر در نظر او می درآید وبی قرار وبی آرام میماند وهمان قصهٔ شاگرد رسن تابست که از روی تعجب باستاد خود گفت که هرچند کار بیشتر می کنم دورتر می افتم مگر ازینجاست که آن سرور فرموده علیه وعلی آله الصلوة والسلام کما ورد یالیت رب محمد لم یخلق محمداً ونیز فرموده علیه وعلی آله الصلوة والسلام ما اوذی نبی مثل ما اوذیت ما که مراد ازین ایذا همین دید نقص وقصورست که موجب کمال حزن واندوه ست چه ایذای دیگر انبیای دیگر توان گفت که بیشتر بوده علی نبینا وعلیهم الصلوات والتسلیمات حضرت نوح علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام نهصد وپنجاه سال در قوم بوده ودعوت کرده وایذاهای گوناگون کشیده منقول ست که قوم او علیه السلام در وقت دعوت آنقدر سنگ بروی می زدند که از بسیاری سنگ باری بیهوش شده می غلطید ومی افتاد ودر ته سنگها مستور میگشت وچون بحال می آمد شروع در دعوت می کرد وقوم باو همان قسم معامله پیش میکردند الی ان بلغ الکتاب اجله باید دانست که این دید نقص و قصور نه از دوریست بلکه از قرب وحضورست چه کدورت اندک در محل صفا ونورانی بسیار بنظر می درآید وکدورت بسیار در محل تکدر وظلماتی اندک وآنکه در اسبق گفته شد که مدار کار قرب ومعرفت بر فناست زیرا که سالک تا از خود فانی نشود وبالکل از صفات بشریت وامکان خود نه برآید بمطلوب نرسد چه جمع او با مطلوب از قبیل جمع دو نقیض ست که در امکان ثبوت عدم ضروری ست ودر وجوب سلب عدم ضروری وتا به مطلوب نرسد از کمالات مطلوب چه دریابد وکمال اورا غیر مایل کمال خود چه درک کند لایدرک الشیء الا بما یضاده ویغایره قضیهٔ مقررهٔ ارباب

چه بود و اگر معامله او از قیاس و تخمین بعجز آید و به وجدان و حال یابد که آنرا نمیتوان شناخت
و داند که نصیب از ان غیر از ایمان بثبوت این صفت کمال، هیچ نیست این زمان هم
معرفت حاصل گشت و هم حق معرفت پس فی الحقیقت اصل معرفت همین حق
معرفت آمد و آنچه حق معرفت نیست اصل معرفت نیست پس عوام را در حق
معرفت با خواص شرکت نشد مساوات چه گنجایش دارد سؤال چون حق معرفت
نفس معرفت بود باید که عوام را نفس معرفت هم نبود که حق معرفت هم نیست جواب معرفت را
صورتی ست و حقیقتی آن معرفتے که عین حق معرفت ست حقیقت معرفت است که
مربوط ست بعجز از معرفت و صورتش آنکه بحد این عجز نرسد و از شائبه مقایسه صفات امکان
مبرا، چنانچه گذشت از کمال فضل ست که صورت معرفت را نیز در نفس ایمان اعتبار کرده اند
و نجات را بآن مربوط ساخته چنانچه صورت ایمان را نیز معتبر داشته اند و
دخول جنت را بر آن مترتب ساخته در صورت ایمان صورت معرفت کافی ست و
در حقیقت ایمان از حقیقت معرفت چاره نبود پس ازین تحقیق معلوم شد که ایمان را
نیز دو فرد است صورت و حقیقت و آنچه نصیب عوام ست صورت ست و آنچه
بخواص عطا شده حقیقت پس ایمان عوام مثل ایمان انبیا نشد که اخص خواص اند
علیهم الصلوات والتسلیمات چه آن ایمان دیگر است و این ایمان دیگر با یکدیگر مماثلت
دارند و در حقیقت ایمان چون عجز از معرفت ماخوذ ست و معرفت بانه لا یعرف موجود در
هر آئینه زیادتی و نقصان آنجا مفقود باشد چه در معرفت سلب معرفت احتمال تفاوت
درجات نیست ثبوت ست که آنجا تفاوت درجات ست پس در حقیقت ایمان زیادتی
و نقصان نبود والله سبحانه اعلم بحقیقة الحال سؤال ازین تقریر لازم آید که علوم و معارف
کشفیه صوفیه علیه از حیز اعتبار ساقط باشند و معرفت حق جل و علا بآنها هیچ مربوط نبود که
حق معرفت بعلوم شرعیه حاصل شد و معرفتے ماند که صوفیه آنرا بتلاش اکتساب نمایند
پس صوفیه را از علما در معرفت حق جل شانه هیچ مزیت ثابت نگشت جواب
علوم و معارف کشفیه صوفیه معدات اند مر آن عجز را که نهایت النهایه منتهیان

وظہورات نماید و وصل و اتصال را کہ مدتہا بآن خورسند بود عین فصل و انفصال نیابد بدولت این عجز مشرف نشود و از خدا ناشناسی خلاص نگردد و غیر حق را حق نداند سوال پس وجوب معرفت خدا جل شانہ بچہ معنی بود جواب وجوب معرفت بآن معنی ست کہ ہرچہ شرع بآن وارد شدہ است در معرفت ذات و صفات واجبی جلشانہ شناختن آن واجب است و ہر معرفتے کہ از غیر شریعت استفادہ میگردد نزد فقیر آنرا معرفت خدا گفتن جرأت است و ظن و تخمین بر حق حکم کردن جل و علا تقولون علی اللہ ما لا تعلمون مگر از نیجا گفتہ باشد سراج امت و امام ائمہ امام اعظم کوفی رضی اللہ تعالیٰ عنہ سبحانک ما عبدناک حق عبادتک ولکن عرفناک حق معرفتک اگرچہ این قول بر اکثری گرانست اما قابل توجیہ وجیہ است زیرا کہ حق معرفت آنست کہ حق سبحانہ را بجمیع انچہ شریعت بآن ناطق گشتہ است از کمالات و تنزیہات و تقدیسات او تعالیٰ شناختہ شود و چہ ماورای آن از معرفت چیزی نماندہ است کہ مانع حق معرفت گردد سوال درین معرفت عوام و خواص شرکت دارند بلکہ مساوات و لازم می آید کہ معرفت عوام مومنان مثل معرفت خواص انبیا باشد علیہم الصلوات و التسلیمات کہ ہمہ را حق معرفت حاصل ست این مسئلہ در رنگ آن مسئلہ است کہ امام اعظم فرمودہ است الایمان لا یزید و لا ینقص و در آنجا گفتہ اند کہ ازین عبارت لازم می آید کہ ایمان عامۂ مومنان مثل ایمان انبیا بود علیہم الصلوات و التسلیمات جواب حل این شبہہ قویہ مبنی بر دقیقہ است کہ این فقیر را بمحض فضل و کرم بآن مہتد ساختہ اند و آن دقیقہ آنست کہ حق معرفت آنست کہ بآن معارف شرعیہ عارف را عجز از معرفت لاحق شود مثلاً شریعت وارد گشتہ است بہ ثبوت صفت علم مر واجب را تعالیٰ و آن علم در رنگ ذات واجب تعالیٰ بیچون و بیچگونہ است و از حیطۂ ادراک ما بیرون اگر آن علم را قیاس بعلم خود کردہ بشناسد نشناختہ باشند بلکہ آنجا شناخت مجعول و مخترع خود ست نہ معرفت علم حق کہ صفت کمال اوست سبحانہ پس درین صورت نفس معرفت نیست و حق معرفت

معرفت در مدلول لازم آید و معرفتِ غیر از سلب معرفت آنجا متحقق نگشت و اگر این مراتب سه گانه یقین راجع بآیات کرده نشود و بمدلول راجع باشد عجز از این معرفت صورت چه دارد و سلب معرفت را معنی چه بود

مکتوب صد و بست و سوم بنور محمد تهاری در بیان آنکه راه‌های که موصل الی جناب قدس‌اند دو اند

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی راه‌ها که بجناب قدس موصل اند دو اند راهی ست که بقرب نبوت تعلق دارد علی اربابها الصلوة والسلام و موصل اصل الاصل است و اصلان این راه بالاصالت انبیاء اند علیهم الصلوات والتسلیمات و صحابهٔ ایشان و از سائر امثال تا کرا باین دولت بنوازند اگرچه قلیل بوند بلکه اقل و درین راه توسط و حیلولت نیست هر که ازین واصلان فیض می گیرد بے توسط احدی از اصل اخذ می نماید و هیچ یکے دیگری را حائل نیست و راهے ست که بقرب ولایت تعلق دارد اقطاب و اوتاد و بدلا و نجبا و عامهٔ اولیاء الله بهمین راه واصل اند راه سلوک عبارت ازین راه ست بلکه جذبه متعارفه نیز داخل بهمین ست و توسط و حیلولت درین راه کائن ست و پیشوای واصلان این راه و سرگروه ایشان و منبع فیض این بزرگواران حضرت علی مرتضی ست کرم الله تعالی وجهه الکریم و این منصب عظیم الشان بایشان تعلق دارد درین مقام گویا هر دو قدم مبارک آن سرور علیه و علی آله الصلوة والسلام بر فرق مبارک اوست کرم الله تعالے وجهه حضرت فاطمه و حضرات حسنین رضی الله تعالے عنهم درین مقام بایشان شریک اند انگارم که حضرت امیر قبل از نشاءهٔ عنصری نیز ملاذ این مقام بوده اند چنانچه بعد از نشاءهٔ عنصری و هر کرا فیض و هدایت ازین راه میرسید بتوسط ایشان میرسید چه ایشان نزد نقطهٔ منتهای این راه و مرکز این مقام بایشان تعلق دارد و چون دورهٔ حضرت امیر تمام شد این منصب عظیم القدر بحضرات حسنین ترتیباً مفوض و مسلّم گشت و بعد از ایشان بهر یکی از ائمه اثنا عشر علی الترتیب والتفصیل قرار گرفت و در اعصار این بزرگواران و همچنین بعد از ارتحال ایشان هر کرا فیض و هدایت

ایشان را میسر میگردد این بزرگواران بر ترجمہ ہای این معارف کشفیہ بدولت آن عجز مشرف میشوند پس معارف این برگزیدگان معتبر باشد که وسیله حصول حق معرفت ست و ذریعہ وصول بآن حقیقی سوال چون عجز از معرفت ثابت شده کمال منحصر در عجز آمد پس صوفیہ علیہ که مراتب سه گانه اعتبار نموده اند چه معنی بود و از علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین چه مراد باشد جواب این فقیر را درین مسئله با توم شاجره ست این بزرگواران این مراتب سه گانه را نسبت بذات حق جل وعلا اعتبار کرده اند و علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین در ان حضرت جل سلطانه اثبات نموده در تمثیل که آورده اند علم آتش را که باستدلال از دخان حاصل شود علم الیقین نسبت بآتش گفته اند و دیدن آتش را عین الیقین تصور نموده اند و تحقق شدن حق الیقین و این فقیر این مراتب سه گانه را در آیاتے که دال اند بحضرت ذات واجبی جل سلطانه فرود آورده است و علم و عین و حق در دال گفته نه در مدلول که آن از علم و عین و حق برتر ست و در تمثیل علم و عین و حق نسبت بدخان دانسته نه نسبت بآتش ست چه اگر علم دخان باستدلال حاصل گشته است علم الیقین ست نسبت بدخان که مستلزم آتش ست و اگر دخان را دیده است و از آنجا استدلال بوجود آتش کرده عین الیقین ست نسبت بدخان و اگر بدخان متحقق گشت و از انجا استدلال بآتش کرده حق الیقین ست نسبت بدخان و این استدلال اتم ست از استدلال سابق که آن استدلال از آفاق ست و این استدلال از انفس که بدخان متحقق گشته است و ایضا در عین الیقین دخان واسطه است و در حق الیقین واسطه نیست بلکه همان نسبتے که دخان را با آتش کائن ست او را نیز همان نسبت حاصل میگردد و با علای مدارج قرب میرسد که ماورای علم و عین و حق ست گفته نشود که چون واسطه مرتفع گشت رویت متحقق شد که عین الیقین ست زیرا که گوئیم ارتفاع واسطه در تحقق رویت کفایت نمیکند چیزهای دیگر باید که وجود آن مفقود ست وچون مراتب یقین همه راجع بآیات گشت و معرفتے نماند که راجع به مدلول باشد ناچار عجز از

وہیچ حائلے ومتوسطے درمیان ندارد بی توسط احدی اخذ فیوض وبرکات می نماید توسط وحیلولت در راہ اخیر ست فقط ومعاملہ آن موطن علیحدہ است چنانچہ گذشت حضرت عیسیٰ علی نبینا وعلیہ الصلوٰۃ والسلام وحضرت مہدی علیہ الرضوان براہ اول واصل اند چنانچہ حضرات شیخین رضی اللہ تعالی عنہما براہ اول واصل گشتہ درضمن آن سرور اند علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ والسلام وآنجا شان خاص دارند علی تفاوت درجاتہما تنبیہ باید دانست رواست کہ شخصے ازراہ قرب ولایت بقرب نبوۃ برسد ودرہر دو معاملہ شریک باشد وبطفیل انبیا علیہم الصلوات والتسلیمات اورا آنجا ہم جا دہند وکارخانہ با ومربوط سازند واینجا ہم معاملہ با ومنوط گردانند

ع خاص کند بندہٴ مصلحت عام را؛ ذلک فضل اللہ یؤتیہ من یشاء واللہ ذو الفضل العظیم سبحان ربک رب العزۃ عما یصفون وسلام علی المرسلین والحمد للہ رب العالمین

تمام شد جلد ثالث مکتوبات امام ربانی

تکملۃ وافادۃ نبذی از حالات بابرکات سرچشمۂ فیوضات ربانی حضرت شیخ احمد سرہندی ملقب بمجدد الف ثانی احراری نقشبندی پیشوای مجددیان قدس سرہ مرقوم می شود

الحمد للہ وسلام علی عبادہ الذین اصطفی اما بعد این تکملہ ایست در بعضی از احوال مقیم سرادقات جلال واقف استار جمال حضرت شیخ احمد سرہندی الفاروقی النقشبندی کہ مقتدای ارباب عرفان وپیشوای اصحاب ذوق ووجدان بودہ است ہیچکس حقائق شریعت وطریقت را در مصنفات خود چنان مضبوط ومربوط نکردہ است کہ وی درمکتوبات خود نظاہر بطہر وباطن انور محمد مظہر در مقامات احمدیہ می گوید کہ ولادت حضرت مولانا درسن ۹۷۱ نہصد وہفتاد ویک بودہ است وبرپیشانی نورانی از ایام طفولیت انوار رشد وولایت وآثار لطف وعنایت ظاہر می شدہ اند تا آنکہ بہ دران مدت بخدمت صاحب حال وقال حضرت شاہ کمال بطریقہ قادریہ درآمد

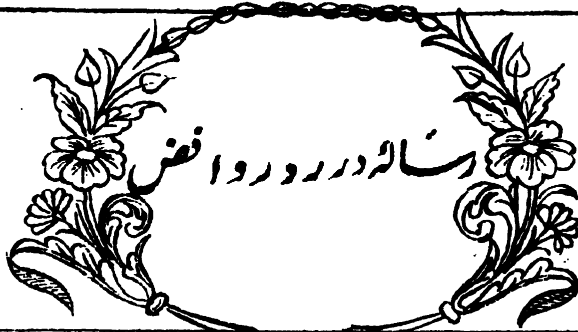
میرسید بتوسط این بزرگواران بوده وبحیلولت ایشانان هرچند اقطاب و نجبای وقت بوده باشند و ملاذ وملجاء همه ایشان بوده اند چه اطراف را غیر از لحوق بمرکز چاره نیست تا آنکه نوبت بحضرت شیخ عبدالقادر جیلانی رسید قدس سره وچون نوبت این بزرگوار رسید منصب مذکور باو قدس سره مفوض گشت ومابین ائمه مذکورین وحضرت شیخ هیچکس برین مرکز مشهود نمی گردد و وصول فیوض وبرکات درین راه بهرکه باشد از اقطاب ونجباء بتوسط شریف او مفهوم می شود چه این مرکز غیر او را میسر نشده ازینجاست که فرموده شعر

افلت شموس الاولین وشمسنا ۞ ابدا علی افق العلی لاتغرب ۞

مراد از شمس آفتاب فیضان هدایت وارشادست واز افول آن عدم فیضان مذکور وچون بوجود حضرت شیخ معامله که باولین تعلق داشت باو قرار گرفت واو واسطهٔ وصول رشد وهدایت گردید چنانچه پیش ازوی اولین بوده اند ونیز تا معامله توسط فیضان برپاست بتوسل اوست ناچار راست آمد که افلت شموس الاولین وشمسنا الخ

سوال این حکم منتقض ست بمجدد الف ثانی زیرا که در بیان معنی مجدد الف ثانی در مکتوبی از مکتوبات جلد ثانی اندراج یافته است که هرچه از قسم فیض دران مدت بامتان برسد بتوسط او باشد هرچند اقطاب واوتاد باشند وبدلا ونجباء وقت بوند گوئیم که مراد بمجدد الف درین مقام نائب مناب حضرت شیخ ست و بنیابت حضرت شیخ این معامله باو مربوط ست چنانکه گفته اند نور القمر مستفاد من نور الشمس فلا محذور

سوال معنی مجدد الف که بالا مذکور شد مشکل ست زیرا که درمدت مذکوره حضرت عیسی علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام خواهند نزول فرمود وحضرت مهدی علیه الرضوان نیز خواهند ظهور نمود ومعامله این بزرگواران برتر ازان ست که بتوسط احدی اخذ فیوض نمایند جواب گوئیم که معامله توسط مربوط براه دومی ست از دو راه مذکور که عبارت از قرب ولایت ست ودر راه اول که عبارت از قرب نبوة ست معامله توسط مفقود ست هرکه بان راه واصل گشته ا



بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله حمداً کثیراً طیباً مبارکاً فیه مبارکاً علیه کما یحب ربنا و یرضی والصلوٰة والسلام علی سیدنا محمد اکرم البشر المبعوث الی الاسود والاحمر کما یناسب لعلو شانه و یحری و علی الخلفاء الراشدین المهدیین و ذریته و اهل بیته الطیبین الطاهرین و سائر الصحابة المرضیین کما یلیق بمراتبهم العظمی و درجاتهم العلیا اما بعد میگوید بنده که محتاج است برحمت خداوند واحد صمد خادم علماء اهل سنت و جماعت احمد بن عبد الاحد العمری الفاروقی نسباً که چون درین ایام رساله که شیعه در وقت محاصرهٔ مشهد بعلماء ما وراء النهر نوشته بودند در جواب رسالهٔ آنها در باب تکفیر شیعه و اباحهٔ قتل و اموال آنها مر مسلمانان را بود باین حقیر قلیل البضاعة رسید که حاصلش بعد طی مقدمات ابله فریب تکفیر خلفای ثلثه است و ذم و تشنیع حضرت عائشه صدیقه رضی الله تعالی عنها و بعضی از طلبهٔ شیعه که متردد اینجا بودند باین مقدمات افتخار و مباهات مینمودند و در مجالس امراء و سلاطین آن مغالطات را شهرت میدادند و این حقیر هر چند در مجالس و معارک مشافهه بمقدمات معقوله و منقوله رد آنها میکرد و بر غلطهای صریحهٔ ایشان را اطلاع میداد اما از روی حمیت اسلام و بموجب حدیث نبوی علی مصدره الصلوٰة والسلام که فرموده اذا ظهرت الفتن او البدع و سبت اصحابی فلیظهر العالم علمه ومن لم یفعل ذلک فعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین لا یقبل الله له صرفاً و عدلاً باین قدر رد و الزام کفایت نکرد و شورش سینهٔ بی کینه تشفی نیافت و بخاطر فاتر قرار یافت که اظهار مقاصد ایشان تا در زمانیکه در قید کتابت نه در آید در حیّز تحریر فائدهٔ عام و نفع عام نه بخشد فشرعت مستعیناً بالله الصمد الودود و هو نعم المعین علی کشف ما هو المولی

و مورد الطاف بزرگانه شد و حفظ کلام الله نموده و از پدر خود شیخ عبدالاحد علوم متعارفه
و معارف توحید تحصیل فرموده در سلسلهٔ چشتیه اجازت ارشاد یافته قائم مقام ایشان گردید و
در عمر هفده سالگی که آغاز شباب است و بحکم حدیث نبوی که شباب شعبة الیست از جنون در جمیع
علوم ظاهری و باطنی از امثال و اقران خود گوی سبقت ربود چنانچه سعدی شیرازی فرموده

قطعه شب تاریک دوستان خدای ٭ می بتابد چو روز رخشنده ٭ این سعادت بزور بازو نیست ٭
تا نه بخشد خدای بخشنده ٭

آخر در دهلی بخدمت صاحب الشریعت و الحقیقت و الطریقت حضرت
خواجه محمد باقی رضی الله عنه که یکی از اکابران تلوین اند و نسبتش و اسطه بجناب بهاء الملة
والدین خواجه بهاء الدین نقشبند رحمة الله علیه میرسند رسیده اخذ طریقهٔ انیقهٔ ایشان
نموده در دو ماه کم و بیش دید آنچه دید و رسید بانچه رسید گویند که خواجه دران روزها بیکی از
مخلصان نوشته بود که شیخ احمد نام مردیست از سرهند کثیر العلم و قوی العمل روزی با فقیر
نشست و برخاست کرده بود بسی عجائب روزگار از و مشاهده میشود و بآن می ماند
که آفتابی شود که عالم از ان روشن گردد و فات شیخ در بست
و هفتم صفر سن یک هزار و بست و چهار [۱۰۲۴] است و او را در سرهند مزار

تمام شد جلد ثالث
مکتوبات امام ربانی

که ما بغض او محکوم میم محبوا ابی بکر و عمر رض و همچنین فرائض عبارتست ازان جماعت که ما را بمحبت آنها امر فرموده اند و محرمات آن طائفه که ما را ببغض آنها حکم کرده و طائفه خطابیه اصحاب ابی خطاب اسدی که در خدمت امام جعفر صادق رضی الله تعالی عنه بوده است و امام چون غلو او را در حق خود معلوم کرد از وی بیزار گشت و از صحبت خود برآورد و بعد ذلک ادعی الامامة لنفسه میگویند که همه انبیاء اند و حسنات انبا الهه جعفر صادق آله است اما ابو الخطاب از وی و از علی افضل است و هؤلاء یستحلون شهادة الزور لموافقهم علی مخالفهم و نیز میگویند که جنت نعیم دنیا است و نار آلام آنست و دنیا هرگز فانی نخواهد شد و محرمات و ترک فرائض را مباح میدانند و طائفه غرابیه از ایشان میگویند محمد به علی مشابه تر بود از مشابهت غراب بغراب و مگس بمگس و حضرت حق سبحانه تعالی وحی بجانب علی رضی الله عنه فرستاده بود جبرئیل از کمال مشابهت غلط کرده وحی را بمحمد صلی الله علیه و آله و بارک و سلم رسانید و شاعر ایشان میگوید ع غلط الامین فجازها عن حیدر ٭ و ایشان حضرت جبرئیل علیه السلام را لعن می کنند و طائفه ذمیه که ذم محمد صلی الله علیه و سلم می کنند و میگویند علی رض آله است محمد صلی الله تعالی علیه و آله و سلم را مبعوث ساخته است که مردم را بسوی او دعوت کند محمد علیه السلام بسوے خود دعوت کرد و بعضے از ذمیه هر کدام علی و محمد را صلی الله علیه و آله و سلم آله میدانند جمعی از ایشان محمد صلی الله علیه و سلم را در احکام الوهیت مقدم میدانند و جمعی دیگر علی رضی الله عنه را و گروهے از ایشان قائل اند که اصحاب عبا یاشند محمد علیه السلام و علی و فاطمه و حسن و حسین رضی الله عنهم میگویند که این هر پنج شی واحد اند و روح در ایشان علی السویه حلول کرده است و هیچ یکے را بر دیگرے مزیت و فضلیت نیست و ایشان فاطمه رض تبارتانیث نگویند تحاشیا عن وصمة التانیث و طائفه یونسیه یونس بن عبد الرحمن قمی می گویند خدا بر عرش است و هر چند ملائکه او را بر داشته اند اما او از ملائکه قوی است در کلنگ که بزور دو پا میگردد و از هر دو پای خود کلان و بقوت تر است و طائفه مفوضه از ایشان میگویند که خدای تعالے دنیا را خلق کرد و بمحمد علیه السلام تفویض نمود و مباح ساخت او را هر چیزیکه در دنیا است و بعضے از ایشان میگویند که دنیا را بعلی تفویض نموده و طائفه اسماعیلیه بباطن قرآن قائلند نه بظاهر میگویند نسبت باطن بظاهر همچو نسبت لب است بقشر و کسیکه تمسک بظاهر آن میکند بعذاب و مشقت که امتثال

دالمعین وبه التوفیق ومن عنده التحقیق اعلموا احسن الله ارشادکم که شیعه امام حق بعد حضرت پیغمبر
صلّی الله تعالی علیه وعلی آله وسلّم حضرت علی را میدانند که امامت از وی واز اولاد او بیرون نمی رود
وان خرجت فاما بظلم یکون من غیرهم او بتقیة منه او من اولاده وایشان با کثرت طرق وتعدد
اصناف بیست ودو فرقه اند وبعضے از ایشان تکفیر بعض دیگر میکنند واظهار قبائح وشنائع آنها
می نمایند وکفی الله المؤمنین القتال بقتالهم وما پیش از شروع در مقصود چند گروه ایشانرا بیان کنیم
وبر حقیقت مقاصد ایشان اطلاع دهیم تا حقیقت مذهب ایشان بر وجه اتم معلوم شود وحق از باطل
ممتاز گردد پس گوئیم که رئیس واقدم ایشان عبد الله بن سبا حضرت امیر او را بجانب مدائن اخراج
کرده بود وهم او گفته که ابن ملجم علی را نکشته بلکه شیطان را که بصورت او متمثل شده بود کشته است
وعلی در سحاب است رعد آواز اوست وبرق تازیانه اوست وتابعان عبد الله در سماع آواز رعد
میگویند که علیک السلام یا امیر المؤمنین وطائفه کاملیه از ایشان که اصحاب ابو کامل اند تکفیر اصحاب
پیغمبر صلی الله تعالی علیه وآله وسلّم میکنند بترک بیعت علی وتکفیر علی می کنند بترک طلب حق خود وبتناسخ
قائلند وطائفه بیانیه که اصحاب بیان بن سمعان اند میگویند که خدا بصورت انسان است واو بتمام
هلاک میشود مگر وجهش وروح خدا در علی حلول کرد بعد ازان در پسر او محمد بن حنفیه بعد ازان در پسر او
هاشم بعد ازان در بیان وطائفه مغیره که اصحاب مغیره بن سعید عجلی اند میگویند که خدا بصورت مرد
نورانی است که بر سر او تاجی است از نور ودل او منبع حکمت است وطائفه جناحیه اصحاب عبد الله بن معاویه
بن عبد الله بن جعفر ذو الجناحین بتناسخ ارواح قائل گشتند ومی گویند که روح خدا اول در آدم
حلول کرد بعد ازان در شیث وهمچنین در انبیا وائمه تا آنکه بعلی واولاد او منتهی شد بعد ازان در
عبد الله حلول کرد واین گروه منکر قیامت اند ومحرمات را حلال میدانند کالخمر والمیتة
والزنا وغیرها وطائفه منصوریه اصحاب ابی منصور عجلی که در خدمت امام محمد باقر رضی بوده فلما تبرء منه الامام
وطرده ادعی الامامة لنفسه میگویند که ابو منصور بر آسمان رفته بود وحضرت حق سبحانه بید خود بر سر او
مسح کرد وفرمود یا بنی اذهب فبلغ عنی بعد ازان بر زمین فرود آمد وهو الکسف المذکور
فی قوله تعالی وان یروا کسفا من السماء ساقطا یقولوا سحاب مرکوم وهم ایشان میگویند که رسالت
منقطع نمیشود وجنت عبارت است از امام که ما به محبت آن ماموریم ونار کنایه است ازان شخصے

سبحانه مگر در چند مسئله و طائفهٔ امامیه از ایشان بنص جلی بر خلافت علی قائلند و تکفیر اصحاب میکنند
و امامت را تا امام جعفر رض باتفاق میرسانند و بعد از ان در امام منصوص اختلاف دارند و انچه
مشهور است و مختار جمهور ایشان برین ترتیب است که بعد امام جعفر رض پسر او امام موسی کاظم رض است
و بعد از ان امام علی بن موسی الرضا و بعد او محمد بن علی التقی و بعد او علی بن محمد النقی و بعد او حسن بن علی العسکری و
بعد او محمد بن الحسن رض و هو الامام المنتظر و اوائل ایشان از تمادی ایام بعضی رجوع کردند و بعضی دیگر بجانب
مشتبه هذا آخر بیان فرقهم الضالة المضلة و چند گروه دیگر ایشان را ازان ذکر نکرده که در اصول
و عقائد بطوائف مذکوره موافقت نکردند در چند مسئله که اختلاف نیز دارند پوشیده نماند
هر شخصی که او درایة و تمیز دارد و بر حقیقة مطالب ایشان اطلاع یابد بی آنکه رجوع بدلائل نماید
حکم بر فساد آنها کند چندان مقاصد موهومه بنیة الفساد و بداهة البطلان اند و ایشان از کمال جهالة
خود را باهل بیت پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم و ائمه اثنا عشر نسبت میکنند و متابعة و موالات
آنها دعا مینمایند حاشا و کلا ثم حاشا و کلا ایشان از محبت مفرط بیزارند و بمتابعة قبول نمیدارند
و محبت این بدکیشان در رنگ محبت نصارای است بحضرت عیسی علی نبینا و علیه
الصلوٰة والسلام که از فرط ضلالة او را الخدائی می پرستیدند و او ازان محبت بیزار بود
و یؤیده ما نقل عن علی رضی الله تعالی عنه انه قال قال لی النبی صلی الله تعالی علیه وآله
وسلم فیک مثل من عیسی ابغضه الیهود حتی بهتوا امه و احبته النصاری حتی انزلوه بالمنزلة التی
لیست له ثم قال هلک فی رجلان محب مفرط یفرطنی بما لیس فی و مبغض علی ان یبهتنی علی ان مبنی
و قوله سبحانه اذ تبرأ الذین اتبعوا الشان حال ایشان است یعنی وقتی که متبوعان از تابعان
بیزار شوند و متابعة قبول ندارند ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک
رحمة انک انت الوهاب قال الآن نشرع فی جواب اعتراضاتهم الواهیة معتصماً بحبل الله الملک
الاکبر انه علی ما یشاء قدیر و بالاجابة جدیر قال علماء ما وراء النهر شکر الله تعالی سعیهم حضرت پیغمبر
صلی الله علیه وآله وسلم کمال تعظیم و توقیر خلفاء ثلثه میداشته و در مدح هر یک احادیث
کثیره وارد گشته و جمیع اقوال و افعال آن حضرت کریمه و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی
یوحی بموجب وحی است و شیعه که مذمة ایشان میکنند مخالفة وحی میکنند و مخالفة وحی کفر است

از امر و اجتناب از نواهی است گرفتار اوست باطن آن ترک عمل ظاهر آن میرسانند و درین مطلب
بآیهٔ کریمه تمسک میکنند قال عز و جل فضرب بینهم بسور له باب باطنه فیه الرحمة وظاهره من
قبله العذاب و ایشان محرمات را مباح میدانند و میگویند پیغمبرانیکه بشرائع ناطق اند هفت اند
آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد علیه و علیهم افضل الصلواة و محمد مهدی را از رسل میگویند
و اصل دعوات ایشان بابطال شرائع و در احکام شریعت تشکیکات میکنند چنانکه میگویند حائض
را چرا روزه قضا گفتند نه نماز و وجوب غسل از منی چرا شد نه از بول و در بعضے از نمازها چار رکعت
چرا فرض شد و در بعضے دیگر سه رکعت و در بعضے دو رکعت چرا فرض گشت و شرائع را تاویلات
میکنند وضو را عبارت از موالات امام میدانند و نماز را کنایه از رسول ع و باین آیت تمسک میکنند
و ان الصلوٰة تنهی عن الفحشآء و المنکر و احتلام را عبارت از افشای اسرار بسوے نا اهل میدانند
و غسل تجدید و عهد است و زکوٰة تزکیهٔ نفس بمعرفت دین خیال کرده اند و کعبه نبی ست و باب
علی و صفا محمد علیه السلام و مروه علی ع و طواف هفتگانه عبارت از موالات ائمه سبعه میدانند و جنت
راحت ابدان است از تکالیف و نار مشقت ابدان ست بمزاولت تکالیف و از امثال این قسم
خرافات بسیار دارند و نیز میگویند که خدا نه موجود است نه معدوم نه عالم نه جاهل نه قادر نه عاجز
چون حسن بن محمد صباح ظاهر شد تجدید دعوت کرد بنیابت خود از امام که بزعم ایشان هیچ زمانه
از امام خالی نیست و ایشان منع میکنند عوام را از خواص در علوم و خواص را از نظر در کتب متقدمه
بر فضائح و قبائح ایشان مطلع نگردند و چنگ در دامنهای فلسفه زده اند و بشرائع استهزا میکنند
و طائفه زیدیه که منسوب بزید بن علی زین العابدین اند سه گروه اند یکے از انها مسمی
بجارودیه اند که بنص خفی بر امامت علی قائلند و تکفیر اصحاب میکنند بسبب ترک متابعت علی
بعد پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم و دوم سلیمانیه اند گویند امامت شوری است در میان خلائق
و ابوبکر و عمر رض را امام میدانند اگرچه از مردم خطا واقع شده که با وجود علی رض با ایشان بیعت نمودند
اما این خطا را بحد فسق نه میرسانند و عثمان و طلحه و زبیر و عائشه رضی الله تعالی عنهم را تکفیر می کنند
و سوم بتریه اند که بسلیمانیه موافق اند الا انهم توقفوا فی عثمان رض و اکثر زیدیه درین زمانه مقلدانند
در اصول معتزله را و راجع اند در فروع بمذهب امام اعظم بوحنیفه رحمه الله

و ما یصدر نطقه بالقرآن عن الهوی و ایضاً اگر جمیع افعال و اقوال آنحضرت صلی الله تعالی علیه و آله وسلّم بموجب وحی میبود بر بعض اقوال و افعال آنسرور علیه الصلوٰة والسّلام اعتراض وارد نمی شد و عتاب نمی آمد کما فی قوله تعالی یا ایها النبی لم تحرم ما احل الله لک تبتغی مرضات ازواجک و قوله عز وجل عفا الله عنک لم اذنت لهم و قوله سبحانه ما کان لنبی ان یکون له اسریٰ حتی یثخن فی الارض تریدون عرض الدنیا و قوله تعالی لا تصل علی احد منهم مات ابدا که بروایتی در رودِ این بعد از ادای نماز آنسرور است صلی الله تعالی علیه و آله وسلم برای منافق و بروایتے پیش از ادائے نماز بر آن و بعد از عزم بر ادای آن و بهر تقدیر نهی از فعل متحقق است سوا کان عمل الجوارح او عمل القلب و امثال ذلک فی القرآن کثیرة پس تواند بود که بعض افعال و اقوال آنسرور علیه الصلوٰة والسّلام از روی رای و اجتهاد باشد قال البیضاوی فی تفسیر قوله عز وجل ما کان لنبی الی آخر الآیة دلیل علی ان الانبیاء یجتهدون وانه قد یکون خطأ ولکن لا یقرون علیه اصحاب کرام در امور عقلیه و احکام اجتهادیه مجال اختلاف و مساغ خلاف داشتند و در بعضے از اوقات وحی موافق رای اصحاب نازل شده چنانکه در اسارای بدر مطابق رای امیر المومنین عمرؓ وحی آمده و حیاء آن سرور بامور عقلیه کمتر بود قال القاضی البیضاوی روی انه علیه الصلوٰة والسّلام اتی یوم بدر بسبعین اسیرا منهم العباس وعقیل بن ابی طالب فشاور فیهم فقال ابو بکرؓ قومک و اهلک استبقهم لعل الله تعالی یتوب علیهم و خذ منهم فدیة یقوی بها اصحابک وقال عمرؓ اضرب اعناقهم فانهم ائمة الکفر وان الله اغناک عن الفداء مکنی من فلان و مکن علیاً و حمزة من اخویهما فلنضرب اعناقهم فلم یهوی ذلک رسول الله تعالی صلی الله علیه و آله وسلّم و قال ان الله لیلین قلوب رجال حتی تکون الین من اللبن وان الله لیشدد قلوب رجال حتے یکون اشد من الحجارة وان مثلک یا ابا بکرؓ مثل ابراهیم علی نبینا و علیه و آله افضل الصلوٰات والتسلیمات قال فمن تبعنی فانه منی ومن عصانی فانک غفور رحیم و مثلک یا عمر مثل نوح علی نبینا و علیه و آله الصلوٰة قال لا تذر علی الارض من الکافرین دیارا فخیر اصحابه و اخذ الفدیة فنزلت آیة ما کان لنبی الخ فدخل عمرؓ علی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلّم فاذا هو و ابو بکرؓ یبکیان فقال یا رسول الله اخبرنی فان احد بکاء بکیت و الا تباکیت فقال ابکی علی اصحابی فی اخذهم الفداء

شیعہ در جواب آنہا اول بطریق معارضہ گفتند کہ از دلیل قدح خلفای ثلثہ و بطلان خلافت ایشان لازم می آید زیرا کہ در شرح مواقف از آمدی کہ از اکابر اہل سنت است منقول است کہ قریب بوقت رحلت حضرت پیغمبر صلی اللہ تعالے علیہ وآلہ وسلم درمیان اہل اسلام مخالفہ واقع شدہ و مخالفۃ اول این بود کہ حضرت پیغمبر صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم در مرض موت فرمود کہ ایتونی بقرطاس اکتب لکم شیئا لا تضلوا بعدہ و عمر رضی اللہ تعالے عنہ باین امر راضی نشدہ گفت ان الرجل علیہ الوجع وعندنا کتاب اللہ حسبنا پس صحابہ اختلاف کردند تا آواز بسیار شد حضرت صلی اللہ تعالے علیہ وآلہ وسلم ازینمعنے آزردہ شد فرمود کہ برخیزید پیش من نزاع سزاوار نیست و مخالفت دوم آن بود کہ بعد از قضیۂ مزبورہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وعلے آلہ وسلم جمعی را مقرر ساخت کہ ہمراہ اسامہ بسفری روند وبعضے ازان جمع تخلف نمودند وبعرض پیغمبر صلی اللہ تعالے علیہ وآلہ وسلم رسیدہ آن حضرت مکرر بمبالغہ فرمودند کہ جہزوا جیش اسامۃ رضی لعن اللہ من تخلف عنہ ومع ہذا آن بعض تخلف کردند و متابعت نمودند پس گوئیم امرے کہ حضرت پیغمبر صلی اللہ تعالے علیہ وآلہ وسلم درباب نوشتن وصیت فرمودند بمقتضای کریمہ مذکورہ وحی است و منعی کہ عمر رض کردہ منع و رد وحی است و رد وحی کفر است علی ما اعترفتم بہ و علی ما ول علیہ قولہ تعالے ومن لم یحکم بما انزل اللہ فاولئک ہم الکافرون وکافر قابل خلافت پیغمبر نیست صلی اللہ تعالے علیہ وآلہ وسلم و نیز تخلف از جیش اسامہ رض بمقتضای دلیل مذکور کفر است و متخلفان خلفائے ثلث اند بالاتفاق وچون حضرات در صحیفہ شریفہ اعتراف نمودند کہ فعل حضرت وحی است والواقع ایضا کذلک پس گوئیم اخراج حضرت پیغمبر مروان را از مدینہ بالضرور وحی است وآوردن عثمان اورا وتفویض امور باو و تعظیم او کفر است بدو وجہ اول دلیلی کہ حضرت فرمودند وجہ دوم قولہ تعالی لا تجد قوما یؤمنون باللہ والیوم الآخر یوادون من حاد اللہ ورسولہ ولو کانوا آباءہم او ابناءہم او اخوانہم او عشیرتہم اقول وباللہ العصمۃ والتوفیق لانسلم کہ جمیع اقوال و افعال آنحضرت صلی اللہ تعالے علیہ وآلہ وسلم موجب وحی است و استشہاد ایشان بکریمہ غیر تام است زیرا کہ آن مختص بقرآن است قال القاضی البیضاوی ومعنے قولہ سبحانہ و ما ینطق عن الہوی

جمیع افعال و اقوال آنحضرت صلّی اللہ علیہ وآلہ وسلّم بموجب وحی است مراد ازان وافقہ سبحانہ
اعلم سوائے امور اجتہادیہ کہ ازان سرور علیہ الصلوۃ والسلام صادر شدہ سوا رکان بالوحی
الجلی او بالخفی وہمین قدر از تعمیم در مدعا ایشان کافی ست چہ احادیثی کہ در مدائح خلفای ثلثہ
وارد گشتہ اند از قبیل اخبار از مغیبات اند و موطن طریق الوحی لاغیر ولا مدخل للرای
والاجتہاد فیہ قال عزوجل وعندہ مفاتیح الغیب لایعلمہا الاہو وقال سبحانہ عالم الغیب
فلا یظہر علی غیبہ احداً الا من ارتضی من رسول اما برین تقدیر لازم است کہ از کریمہ وماینطق عن الہوای
عاسہ از قرآن ووحی خفی مراد دارند کما لایخفی شک نیست کہ از انکار و مخالفت چنین افعال
واقوال انکار مخالفت وحی لازم می آید ومخالفت وحی کفر است والاحادیث الواردۃ
فی مدحہم الدالۃ علی انہا من اعلام اللہ سبحانہ کثیرۃ بحیث وصلت لکثرۃ الطرق وتعدد الرواۃ
الی حد الشہرۃ بل الی حد التواتر معنی فلنذکر عدۃ منہا ما روی الترمذی عن النبی صلّی اللہ تعالی
علیہ وآلہ وسلّم انہ قال لابی بکر انت صاحبی فی الغار وصاحبی علی الحوض ومنہا ما روی الترمذی
ایضاً عنہ علیہ الصلوۃ والسلام انہ قال اتانی جبرئیل فاخذ بیدی فارانی باب الجنۃ الذی یدخل
امتی من امتی فقال ابوبکر یارسول اللہ وددت انی کنت معک حتی انظر الیہ فقال رسول اللہ
صلّی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلّم اما انک یا ابابکر اول من یدخل الجنۃ ومنہا ما روی البخاری
ومسلم عن النبی صلّی اللہ علیہ وآلہ وسلّم انہ قال دخلت الجنۃ الی ان قال ورایت قصرا
بفنائہ جاریۃ فقلت لمن قال لعمر بن الخطاب فاردت ان ادخلہ فانظر الیہا فذکرت غیرتک
فقال عمر بابی وامی یارسول اللہ اعلیک اغار ومنہا ما رواہ ابن ماجۃ عن النبی صلّی اللہ
تعالی علیہ وآلہ وسلّم انہ قال ذلک الرجل ارفع امتی درجۃ فی الجنۃ قال ابوسعید واللہ
ماکنا نری ذلک الرجل الا عمر بن الخطاب حتی مضی لسبیلہ ومنہا ما اخرج ابو علی من عمار بن
یاسر انہ قال صلّی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم ما قدمت ابابکر وعمر ولکن اللہ قدمہا ومنہا
ما اخرج ابو علی قال رسول اللہ صلّی اللہ علیہ وآلہ وسلّم اتانی جبرئیل فقلت یا جبرئیل
حدثنی بفضائل عمر بن الخطاب فقال لو حدثتک ما لبث نوح فی قومہ ما نفدت فضائلہ وان
عمر حسنۃ من حسنات ابی بکر ومنہا ما رواہ الترمذی وابن ماجۃ عن علی بن ابی طالب وعن انس

ولقد عرض علی عذابہم ادنی من ہذہ الشجرۃ شجرۃ قریبۃ قال القاضی البیضاوی ایضا روی انہ
علیہ الصلوٰۃ والسلام قال لو نزل العذاب لما نجی منہ غیر عمر رضی اللہ عنہ وسعد بن معاذ و ذلک لانہ اشار
باسخان ایضا پس گوئیم تواند بود امر آن حضرت باتیان قرطاس وتجہیز جیش اسامہ ونچنین اخراج آن
حضرت مروان را بطریق وحی نباشد بلکہ بطریق رای واجتہاد باشد ومخالفۃ آنہا لا ئم کفر نیست
زیراکہ ازین قسم مخالفۃ اصحاب کرام آمدہ است چنانکہ بالا گذشت وباوجود تحقیق زمان نزول وحی
انکار بران مخالفۃ دار ونشدہ وعتاب نیامدہ حال آنکہ اندک چیز از سوء ادب نسبۃ بآن سرور
علیہ الصلوٰۃ والسلام از اصحاب کرام صادر میشد حق سبحانہ وتعالےٰ فی الحال از افعال نہی میکرد
و بر مباشر آن وعید نازل می فرمود کما قال عز من قائل یا ایہا الذین آمنوا لا ترفعوا اصواتکم
فوق صوت النبی ولا تجہروا لہ بالقول کجہر بعضکم لبعض ان تحبط اعمالکم وانتم لا تشعرون
قال شارح المواقف نقلا عن الآمدی حیث قال کان المسلمون عند وفات النبی صلی اللہ تعالیٰ
علیہ وآلہ وسلم علی عقیدۃ واحدۃ الامن کان ینطق النفاق ویظہر الرفاق ثم نشاء الخلاف
فیما بینہم اولا فی امور اجتہادیۃ لا یوجب ایمانا ولا کفرا وکان عرضہم منہا اقامۃ مراسم الدین
وادامۃ مناہج الشرع القویم وذلک کاختلافہم عند قول النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فی مرض موتہ
ایتونی بقرطاس الخ وکاختلافہم بعد ذلک فی التخلف عن جیش اسامۃ رضی اللہ عنہ فقال قوم بوجوب واتباع
لقولہ علیہ الصلوٰۃ والسلام جہزوا جیش اسامۃ رضی اللہ عنہ لعن اللہ من تخلف عنہ وقال قوم بالتخلف
انتظارا لما یکون من رسول اللہ صلی اللہ تعالےٰ علیہ وآلہ وسلم فی مرضہ اگر کسے گوید
واثبات مقدمہ ممنوعہ نماید کہ ثبوت واجتہاد آنسرور صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از وہمی بودہ
پس صادق آمد کہ جمیع افعال واقوال آنسرور علیہ الصلوٰۃ والسلام بموجب وحی است
حدا حکام اجتہادیہ بہرین تقدیر بموجب وحی شدہ گوئیم کہ مراد از جمیع افعال واقوال ہر قول وفعل
اوست صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم خاصۃ علی سبیل التفصیل کما لا یخفی علی فطن المتامل وا لا
یلزم ان یکون اقوال جمیع المجتہدین وافعالہم بموجب الوحی لان اجتہادہم ثبت بالوحی والنص
فاعتبروا یا اولی الابصار سلمنا لکن نقول اثبات تلک المقدمۃ لا یجدی نفعا لانا نفتاح المقدمۃ
القائلۃ بان مخالفتہا کفر دستہ ما مرفافہم وانچہ در بارۂ عبارۃ علماء ما وراء النہر واقع شدہ

داخل قرآن نساختہ و نیز سابقاً گذشت کہ طائفہ از ایشان شہادت زور را از برائے نفع و صلاح گروہ خود تجویز کردہ اند پس بواسطہ این مفاسد بمورد طعن گشتند و اعتماد و عدالت ایشان را سایر طوائف شد و کتب مدونۂ ایشان از درجۂ اعتبار ساقط شد و حکم توریت و انجیل محرفہ گرفتند و در کتب اہل سنت مثل صحیح بخاری کہ اصح کتب بعد کتاب اللہ است و صحیح مسلم و غیرہا جز از مدائح و تعظیم خلفائے ثلثہ نیست و آنچہ ایشان از فساد طبیعہ و انحراف مزاج خود زعم خیال کردہ اند تصور باطل و خیال فاسد است و از قبیل وجدان صفرا ست کہ مر شکر را تلخ داند تحقیق آن بالا گذشت و اما الذین فی قلوبہم زیغ فیتبعون ما تشابہ منہ ابتغاء الفتنۃ و آنکہ گفتہ اند کہ بعض اہل سنت وضع حدیث برائے مصلحت تجویز کردہ اند پس اعتماد بر حدیث غیر متفق علیہ نیست بر تقدیر یست کہ اہل سنت کلام آن بعض رد نکنند و در مقام انکار او نباشند و اظہار کذب آن نمایند و الواقع لیس کذلک بلکہ ایشان در کتب خود کذب و افترا او را تصریح کردہ اند و از درجۂ اعتبار و اعتماد ساقط نمودہ فلا یعود الیہم شئی و لا یلتبس الحق الواضح بالباطل الظاہر المبین بطلانہ و آنچہ شیعہ در جواب بطریق منع گفتند کہ مخالفت خبر واحد لائم کفر است چہ مخالفت اخبار احاد از مجتہدین واقع شدہ پوشیدہ نماند کہ احادیثی کہ در توصیف و تعظیم خلفائے ثلثہ وارد گشتہ اند اگرچہ از روے الفاظ احاد اند اما از کثرت رواۃ و تعدد طرق آنہا بحد تواتر معنوی رسیدہ اند کما مر و شک نیست کہ انکار مدلول کفر است و مخالفت چنین اخبار احاد از مجتہدین واقع شدہ است و بلکہ امام ابو حنیفہ رحمہ اللہ کہ رئیس اہل سنت است مطلق خبر واحد بلکہ اقوال صحابہ را بر قیاس مقدم میدارد و مخالفت آنہا تجویز نمیکند و ایضاً شیعہ بعد تسلیم ورود قدح خلفائے ثلثہ در جواب گفتند و منع مقدمۂ صحیحہ نمودند کہ تعظیم و توقیر حضرت پیغمبر صلے اللہ تعالے علیہ و آلہ وسلم نسبت بخلفائے ثلثہ قبل از صدور مخالفت از ایشان بود و دلالت بر حسن و سلامت عاقبت نمیکند چہ عقوبت قبل صدور عصیان با آنکہ معلوم الصدور باشد لائق نیست لہذا حضرت امیر از عمل ابن ملجم خبر دادہ عقوبت نفرمودہ پوشیدہ نماند احادیثی کہ در مدائح ایشان وارد گشتہ اند دلالت بر حسن و سلامت عاقبت می کنند و از امن خاتمہ خبر میدہند چنانکہ از احادیث مذکورہ ہم این دلالت مفہوم میشود و امثال این احادیث از صحاح و حسان بسیار است و چنانچہ عقوبت

رضی اللہ تعالی عنہا انہ علیہ السلام قال ابو بکر و عمر سیدا کہول اہل الجنۃ من الاولین والآخرین
النبیین والمرسلین و منہا ما روی البخاری و مسلم عن ابی موسی الاشعری انہ قال کنت مع النبی صلی اللہ
علیہ وسلم فی حائط من حیطان المدینۃ وجاء رجل فاستفتح فقال النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم افتح
وبشرہ بالجنۃ ففتحت لہ فاذا ابو بکر فبشرتہ بما قال رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم فحمد اللہ
ثم استفتح رجل فقال لی افتح وبشرہ بالجنۃ علی بلوی تصیبہ فاذا عثمان رض فاخبرتہ بما قال النبی
صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم فحمد اللہ سبحانہ قال واللہ المستعان ہذا وایضا لو سلم کہ اخراج مروان
بطریق وحی بودہ فلا نم کہ اخراج و نفی دائمی مراد آنسرور بودہ باشد چہ تواند بود کہ اخراج موقت
و تغریب مؤجل خواستہ باشد چنانکہ آنسرور علیہ الصلوۃ والسلام در حد زنا فرمودہ البکر بالبکر
جلد مائۃ و تغریب عام و چون امیر المومنین عثمان رض بر توقیت اخراج اطلاع داشت بعد
مضی مدت عقوبت و تغریب او را بمدینہ آورد و لا محذور وفیہ و آیۃ لا تجد قوما الخ منع از مودت
کفار میکند و کفر مروان ثابت نشدہ کہ مودت او ممنوع باشد فافہم وانصف ولا تعسف فتخبط
خبط العشواء و نیز شیعہ ثانیاً بطریق منع و مناقضہ گفتند کہ در مدح خلفای ثلثہ از حضرت پیغمبر
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم متفق علیہ فریقین نیست چہ در کتب شیعہ اثری از ان نیست و آنچہ دلالت
بر ذم کند مثل رو ایتین مذکورتین و غیرہما در کتب فریقین مسطور است و نیز در بعضا از اہل سنت
تجویز وضع حدیث برای مصلحت کردہ اند پس اعتماد بر حدیث غیر متفق علیہ نیست اقوال فی دفع الاشکال
بطریق اثبات المقدمۃ الممنوعۃ واللہ سبحانہ اعلم چون شیعہ از کمال تعصب و عناد طعن سلف
و سب خلفای ثلثہ بلکہ تکفیر ایشان را اسلام و عبادت خود خیال کردہ ور احادیث صحاح کہ در مدائح
و مناقب ایشان بی سند و دلیل جرح می کنند و تحریفات و تصرفات در آنہا مینمایند حتی در کلام اللہ
کہ مدار اسلام بران است و از صدر اول بتواتر منقول است و ہیچ شبہہ باو راہ نیافتہ
و قبول زیادت و نقصان نمیکند آیات مخترعہ و کلمات مزخرفہ در می آورند و در آیات قرانی
تصحیفات مینمایند چنانکہ در کریمہ ان علینا جمعہ و قرآنہ فاذا قرأناہ فاتبع قرآنہ باین طریق تصحیف
و تحریف میکنند ان علیا جمعہ و قرآنہ فاذا قرأناہ فاتبع قرآنہ از کمال ضلالت میگویند کہ بعضے
آیات قرآنی را حضرت عثمان پوشیدہ داشتہ است کہ در مدائح اہلبیت بودہ اند و آنہا را

و دانسته باشد سرائر و بواطن ایشان را و سکینت و طمانینت بر آنها نازل فرموده باشد کما دل
علیه قوله سبحانه بعده فعلم ما فی قلوبهم فانزل السکینة علیهم و آنسرور علیه الصلوٰة والسلام ایشان را
بجنت مبشر ساخته باشد از خوف سوء خاتمه و نقض عهد و بیعت مصئون و مامون باشند
علی انا نقول اگر مراد از آیه رضای حق سبحانه و تعالی باشد از آن فعل خاص که بیعت است کما
زعموا گوییم هرگاه که حق سبحانه از بیعت ایشان راضی شد و این قول را مستحسن ساخت جماعه که
بآن موصوف اند مرضی و محمود العاقبة اند و آن آوان افعال را کفار راضی نیست و همچنین از
اعمال جماعه که مذموم العاقبة و آن آوان افعال را مستهجن ساخت اگرچه فی نفسها حسنه و
صالحه باشند و در باب اعمال صالحهٔ ایشان میفرماید والذین کفروا اعمالهم کسراب بقیعة
یحسبه الظمآن ماء حتی اذا جاءه لم یجده شیئا و در جای دیگر میفرماید من یرتدد منکم عن دینه
فیمت و هو کافر فاولئک حبطت اعمالهم فی الدنیا والآخرة پس فعلیکه در آخرت کار نیاید و تاخیر
شود در رضای حق سبحانه و تعالی از آن فعل هیچ معنی ندارد چه رضای نهایت مرتبهٔ قبول است
و رد قبول خداوندی عز و جل باعتبار مآل است انما العبرة للخواتیم هذا و ورود نص از حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله وسلم از برای خلافت امیر المومنین علی رضی الله تعالی عنه ثابت نشده است
بلکه دلیل از امتناع ورود آن که اگر وارد میافت بتواتر منقول میشد لانه مما یتوفر الدواعی علی نقله
کقتل الخطیب علی المنبر و نیز از حضرت امیر باین نص احتجاج میکرد و ابو بکر رض را از خلافت
منع میساخت چنانکه ابو بکر رض انصار را از امامت منع میکرد بخبر الائمة من قریش و انصار قبول کردند
و ترک امامت نمودند قال شارح التجرید و کیف یزعم من له ادنی مسکة ان اصحاب
رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم مع انهم بذلوا مهجهم و ذخائرهم و قتلوا اقاربهم و عشائرهم فی نصرة
رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله وسلم و اقامة شریعته و انقیاد امره و اتباع طریقه انهم
خالفوه قبل ان یدفنوه مع وجود هذه النصوص القطعیة الظاهرة الدلالة النصوص علی المراد
بل ههنا امارات و روایات ربما یفید باجتماعها القطع بعدم مثل النصوص و بل انها لم تثبت
عمن یوثق به من المحدثین مع شدة محبتهم لامیر المومنین و نقلهم الاحادیث الکثیرة فی مناقبه
و کماله فی امر الدنیا و لم ینقل فی خطبه و رسائله و مفاخراته و مخاصماته و عند تاخره عن البیعة جعل

قبل صدور عصیان یا آنکه معلوم الصدور باشد لائق نیست همچنین مدح کسے که معلوم الذم و مستوجب
عقوبت هم است سزاوار نیست فورود المدح یدل علے حسن خاتمتهم حالا و مآلا لهذا حضرت امیر
ابن ملجم را هر چند عقوبت نفرموده و مدح و توصیف او بر هیچ وجه نکرده اعتبار تعظیم و توقیر او
هم نداشته تحقیق این مبحث در کریمه لقد رضی الله عن المومنین مذکور خواهد شد
قال علماء ماوراء النهر رحمهم الله سبحانه خلفائے ثلثه بمقتضائے کریمهٔ لقد رضی الله
عن المومنین اذ یبایعونک تحت الشجرة برضوان حق ملک منان مشرف شده اند پس
سب ایشان کفر باشد شیعه در جواب بطریق مناقضه گفتند و استلزام مرضوان
ایشان را منع نموده و گفتند که مدلول آیت عند التدقیق رضای حضرت الله تعالے است
از فعل خاص که بیعت باشد کسی منکر این نیست که بعض افعال حسنه مرضیه از ایشان واقع است
سخن درین است که بعض افعال قبیحه از ایشان بوجود آمده که مخالف آن عهد و بیعت است
چنانکه در امر خلافت مخالفت نص حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم نمودند غصب خلافت
کردند حضرت فاطمه رضی را آزرده ساختند چنانکه در صحیح بخاری مذکور است و در مشکوة در مناقب
آن حضرت علیها الرضوان منقول است که من اذاها فقد اذانی و من اذانی فقد اذی الله کلام
صادق بمضمون ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا والآخرة ناطق است
حاصل که بواسطه این افعال ذمیمه و منع وصیت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و تخلف
از جیش اسامه مورد طعن و مذمت شدند چه سلامت عاقبت بحسن خاتمه اعمال و وفا کردن
بحضرت رسول متعال است و اقوال و اثبات المقدمة الممنوعة و بیان الاستلزام فمدلول
آیهٔ کریمه تحقیقاً و تدقیقاً رضای حق است سبحانه از مومنان در وقت بیعت ایشان با آن
سرور علیه الصلوة والسلام غایة ما فی الباب ان التدقیق یفضی الی علیة بیعتهم لرضاه سبحانه عنهم
نعم کون البیعة مرضیة انما یفهم من انها لما کانت علیة المرضاة یکون هو لا بسببها مرضیین
یکون هی مرضیة بالطریق الاولے و اما ان البیعة هی المرضی علیها اصالة مع عدم کون الموصوفین
بها مرضیین کما زعموا فمما لا یفهم احد کما لا یخفے علے من له ادنی درایة فی اسالیب الکلام و لما
التبس علیهم الحق سموا خطابهم تدقیقاً پس گوییم جماعه که حق سبحانه و تعالی از آنها راضی شده باشد

متغیر قون خیرام اللہ الواحد القهار نیز مؤید مقصود است پس حضرت یوسف علیہ السلام کہ پیغمبرات دو کس را صاحب خود خواند کہ بت پرست بودند پس ظاہر شد کہ مجرد صاحب پیغمبر بودن دلیل خوبی نیست ہر گرا روی بہ بہبود نداشت اقول منشا للمقدمة الممنوعة کہ مصاحبت بشرط مناسبت الیہ مؤثر است و انکار تاثیر آن مصادم ہدایت و معارض عرف و عادت است بزرگی میفرماید ہر کہ از آثار صحبت منکر است جہل او بر ما مقرر میشود و چون در میان مسلم و کافر مناسبت متحقق نشود از قبول تاثیر صحبت یکدیگر محروم با آنکہ منقول است کہ آن دو بت پرست از برکت صحبت حضرت یوسف علیہ السلام مسلمان شدند و از کیش مشرکان بیزار گشتند پس حضرت صدیق رضی اللہ تعالی عنہ با وجود مناسبت تام از سعادت صحبت آنحضرت علیہ الصلوة والسلام چرا بے بہرہ شد بلکہ آنچنان از کمال و معارف او چون محروم ماند و حال آنکہ آن سرور علیہ الصلوة والسلام می فرماید ما صب اللہ شیئا فی صدری الا وقد صببتہ فی صدر ابی بکر رض ہر چند مناسبت بیشتر فوائد صحبت افزون تر لہذا حضرت صدیق رض از جمیع اصحاب افضل گشت و ہیچ یکے از آنہا بمرتبۂ او نرسید چہ مناسبت بآن سرور از ہمہ بیشتر داشت قال علیہ الصلوة والسلام ما فضل ابو بکر رض بکثرة الصلوة ولا بکثرة القیام ولکن بشیء وقر فی قلبہ علما گفتہ اند کہ آن شیء حب پیغمبر است صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم والفاروقیہ پس انصاف باید کرد کہ چنین مصاحب پیغمبر چون قابل ذم و طعن باشد کبرت کلمة تخرج من افواههم ان یقولون الا کذبا قال علماء ما وراء النہر کہ حضرت امیر با وجود کمال شجاعت در وقت بیعت مردم با خلفای ثلثہ بودند و منع نفرمودند و خود نیز متابعت فرمودند و این نیز دلیل حقیت بیعت است و گرنہ قدح آنحضرت لازم آید شیعہ در جواب بطریق تفنن گفتند و بالزام مشترک رد آن کردند ولیکن توجیہ بطریق المنع ایضا کما لا یخفی علی من لہ ادنی درایة فی المناظرة و نمودند کہ قبل از آنکہ حضرت امیر از تجہیز و تکفین فارغ شدند خلفای ثلثہ در سقیفہ بنی ساعدہ اکثر اصحاب را جمع کردہ برای ابی بکر رض بیعت گرفتند آن حضرت بعد از اطلاع برای قلت اتباع و بیم ہلاک اہل حق یا باعث دیگر مباشر حرب نہ شدند و این دلالت بر حقیت بیعت میکند چہ حضرت امیر با کمال شجاعت در ملازمت حضرت پیغمبر و سائر صحابہ

امر الخلافۃ شوریٰ بین ستۃ نفر و دخل علی رض فی الشوریٰ و قال عباس لعلی رضی اللہ تعالےٰ عنہما
ر و یدک حتی یقول الناس ہذا عم رسول اللہ صلّی اللہ تعالیٰ علیہ وسلّم تابع ابن عمہ فلا یختلف
منک اثنان وقال ابوبکر رض وددت انی سالت رسول اللہ صلّی اللہ علیہ وآلہ وسلّم
عن ہذا الامر فیمن ہو و کنا لانازعہ وعلی رض معاویۃ رض بیعۃ الناس لہ لانص من النبی صلی اللہ
تعالیٰ علیہ وآلہ وسلّم ونہی ظاہر از آزار حضرت فاطمۃ علیہا الرضوان کہ در حدیث وارد گشتہ است
مطلق بہر وجہ کہ امر اوست نخواہد بود زیرا کہ آن حضرت رضی اللہ تعالیٰ عنہا در بعض اوقات از
حضرت امیر رضی اللہ تعالیٰ عنہ آزار داشتہ چنانکہ در اخبار و آثار آمدہ و نیز حضرت پیغمبر صلّی اللہ
علیہ وآلہ وسلم بعض از ازواج خود را فرمودہ لا تؤذینی فی عائشۃ رض فان الوحی لایاتینی وانا فی ثوب امراۃ الا عائشۃ از آزار
عائشہ را آزار خود فرمودہ و شک نیست کہ حضرت صدیقہ علیہا الرحمۃ از حضرت امیر
آزار داشتہ پس گوئیم تواند بود ایذائی کہ در احادیث نہی ازان وارد گشتہ است مخصوص باشد
بایذائے کہ از ہوائے نفسانی و ارادۂ شیطانی بودہ باشد و آزارے کہ از امر اظہار
کلمۂ حق کہ مطابق حدیث و نص است حاصل شود ممنوع و منہی عنہ نباشد و معلوم است
کہ باعث آزار آنحضرت زہرا علیہا الرضوان از صدیق اکبر رض بواسطۂ منع ارث از فدک
بودہ و صدیق رض در منع آن متمسک بحدیث نبوی علیہ الصلوٰۃ والسلام بودہ کہ نحن معاشر الانبیاء
لا نورث ما ترکناہ صدقۃ تابع ہوائے نفسانی داخل وعید نباشد اگر کسے گوید کہ چون
صدیق علیہ الرضوان متمسک بحدیث بودہ و حکمی کہ ازان حضرت سرور علیہ الصلوٰۃ
والسلام شنیدہ بود نقل کردہ و حضرت زہرا علیہا الرضوان چرا در غضب شدہ
و آزار کشیدہ کہ آن آزار فی الحقیقت آزار آنسرور بودہ و ہو منہی عنہ در جواب گوئیم کہ
این غضب و آزار اختیاری و قصدی نبودہ بلکہ بمقتضائے طبع بشری و جبلت عنصری بودہ کہ
داخل تحت قدرت و اختیار نیست و نہی منع بآن تعلق ندارد و قالہم قال علماء ما وراء النہر
حضرت اللہ تعالےٰ ابوبکر رض را صاحب پیغمبر صلّی اللہ علیہ وآلہ وسلم خواندہ و صاحب پیغمبر
قابل ذم و لعن نیست شیعہ در جواب بطریق منع گفتند کہ آیۂ قال لصاحبہ وہو یحاورہ
الکفرت الخ است بر اینکہ مصاحبت مسلم و کافر واقع است یا صاحبی السجن اارباب

فرمودہ بود یا قامة حدود و سد ثغور و تجہیز جیوش از برائے جہاد و حفظ اسلام و ما لا یتم
الواجب المطلق الا بہ و کان مقدورا فہو واجب لہذا صدیق اکبر رضی اللہ تعالیٰ عنہ
گفت ایہا الناس من کان یعبد محمدا فان محمدا قد مات و من کان یعبد اللہ فان اللہ حی
لا یموت لا بد لہذا الامر من یقوم بہ فانظروا وہاتوا آرائکم فقالوا صدقت پس اول حضرت عمر رض
بصدیق بیعت کرد رضی اللہ تعالیٰ عنہما بعد ازان جمیع اصحاب از مہاجرین و انصار رضی اللہ
تعالیٰ عنہم بیعت کردند و بعد از بیعت ایشان حضرت ابی بکر رضی اللہ تعالیٰ عنہ بر منبر برآمد
و بجانب قوم ملاحظہ نمود زبیر را رضی اللہ عنہ نیافت فرمود کہ حاضر سازند چون حاضر
گشت صدیق رضی اللہ تعالیٰ عنہ فرمود کہ میخواہی کہ اجماع مسلمانان را بشکنی زبیر رضی اللہ
تعالیٰ عنہ گفت لا تثریب یا خلیفۃ رسول اللہ پس بصدیق رضی اللہ تعالیٰ عنہ بیعت کرد
باز حضرت صدیق رضی اللہ تعالیٰ عنہ در قوم ملاحظہ فرمود حضرت امیر رض را نیافت
فرمود کہ طلبند چون حاضر شد صدیق گفت کہ میخواہی باجماع مسلمانان شکست آری گفت
لا تثریب یا خلیفۃ رسول اللہ و بایعہ حضرت امیر رض و زبیر از برائے تاخیر بیعت
خود عذر گفتند کہ ما غضبنا الا لتاخیرنا عن المشورۃ و انا نری ابا بکر احق الناس
بہا انہ لصاحب الغار و انا لنعرف شرفہ و خیرہ و لقد امرہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ
وسلم بالصلوٰۃ بین الناس و ہو حی قال الشافعی رحمۃ اللہ علیہ بایع الناس علی خلافۃ
ابی بکر و ذلک انہ اضطر الناس بعد رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم فلم یجدوا تحت
ادیم السماء خیرا من ابی بکر رض فولوہ رقابہم و ایضاً اجماع امۃ بر حقیت خلافت یکے از
ابی بکر و علی و عباس واقع شدہ بود و علی رض و عباس رض با ابو بکر منازعت نکردند
بلکہ بیعت کردند پس اجماع بر امامت ابی بکر رض تمام شد چہ اگر ابو بکر بحق نمی بود علی رض و عباس رض
باو منازعت میکردند چنانچہ علی رض بمعاویہ منازعت کرد با وجود شوکت از معاویہ
طلب حق کرد تا آنکہ خلق کثیر را بکشتن داد مع ان الطلب اذ ذاک اشد و فی اول الامر اسہل
لکون عہدہم بالنبی اقرب و ہمہم فی تنفیذ احکامہ ارغب و ایضاً عباس امیر را طلب بیعت کرد
و امیر قبول نکرد اگر حق جانب او میدید قبول میکرد و حال آنکہ زبیر با کمال شجاعت با وجود بنو ہاشم و

با کفار قریش جنگ نکرده از مکہ معظمہ مہاجرت نمودند و بعد از مدتے کہ متوجہ مکہ شدند در حدیبیہ صلح نمودند و مراجعت فرمودند پس ہر وجہیکہ برائے جنگ نہ کردن حضرت پیغمبر و حضرت امیر و سائر صحابہ گنجد برای جنگ نکردن حضرت امیر تنہا میگنجد مع شئے زائد چہ ظاہر است کہ حقیقت کفار قریش اصلا متصور نیست و نزد اہل تحقیق این نقض در بالا نیز جاری است چہ فرعون در دعوائے خدائی چہار صد سال بر مسند سلطنت بوده و ہر یک از شداد و نمرود و غیرہما نیز سالہا درین دعوائے باطل بودند و حضرت اللہ تعالیٰ بکمال قدرت ایشان را ہلاک نکرده ہرگاه در باده حق سبحانہ تاخیر در دفع خصم گنجد در ماده بنده تنہا بطریق اولی میگنجد و آنچہ فرمود کہ حضرت امیر با ایشان بیعت کردند و قوع آن بلا اکراه و تقیہ ممنوع است اقول فی حل الاشکال و اللہ سبحانہ اعلم بحقیقۃ الحال کہ علمائے ماوراء النہر مجموع تاخیر حرب حضرت امیر بحضرت ابی بکر رضی و متابعت او بصدیق رضی و اول بر حقیت خلافت ابی بکر رضی اللہ تعالیٰ عنہما ساختہ اند و شک نیست کہ آن بنقض نمیشود بتاخیر حرب حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ و صحبہ وسلم و بارک با کفار قریش و بتاخیر اہلاک اللہ تعالیٰ فرعون شداد و نمرود را چہ شق ثانی از دلیل در اینجا اصلا متحقق نیست بلکہ نقیض آن ثابت است زیرا کہ حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم و بارک و حضرت اللہ تعالیٰ غیر از مذمت و تشنیع ایشان نہ فرموده و چیز بیدی یا دنکرده اند فاین ہذا من ذلک و چون شیعہ در بیعت امیر بصدیق رضی اللہ تعالیٰ عنہما مجال انکار نداشتند کہ این خبر بحد تواتر رسیده و انکار آن مصادم بدیہہ عقل بود بضرورت باکراه و تقیہ قائل گشتند و در ابطال خلافت صدیق رضی اللہ تعالیٰ عنہ بہتر ازین مجال سخن نیافتند و مخلصے از برای خود ازین نتوانستند پیدا کرد فاقول فی بیان حقیقۃ خلافۃ الصدیق رضی اللہ تعالیٰ عنہ و رفع احتمال الاکراه و التقیہ کہ اصحاب کرام رضی اللہ تعالیٰ عنہم بعد رحلت حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم و بارک پیش از دفن بنصب امام مشغول گشتند و نصب امام را بعد از انقراض زمان نبوت واجب دیدند بل جعلوه اہم الواجبات زیرا کہ آنسرور علیہ الصلوٰۃ والسلام امر

بیرون رفتند و نزد امام محمد غزالی سب شیخین کفر نیست و شیخ اشعری شیعہ را بل اہل قبلہ را کافر نمیداند پس آنچہ این حضرت در تکفیر شیعہ گفتہ نہ موافق سبیل مومنان است و نہ مطابق حدیث و قرآن اقول مثبتا للمقدمۃ الممنوعۃ کہ سب شیخین کفر است و احادیث صحیحہ بر آن دال است منہا ما اخرج المحاملی و الطبرانی و الحاکم عن عویم بن ساعدۃ انہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم و بارک قال ان اللہ تعالی اختارنی و اختار لی اصحابا فجعل منہم وزراء و انصارا و اصہارا فمن سبہم فعلیہ لعنۃ اللہ و الملائکۃ و الناس اجمعین لا یقبل اللہ منہ صرفا و لا عدلا و کما اخرج الدار قطنی عن علی رضی اللہ تعالی عنہ عن النبی صلی اللہ تعالی علیہ و آلہ وسلم و بارک قال سیاتی من بعدی قوم یقال لہم الرفضۃ فان ادرکتم فاقتلوہم فانہم مشرکون قال قلت یا رسول اللہ ما العلامۃ فیہم قال یقرظونک بما لیس فیک و یطعنون علی السلف و اخرجہ عنہ من طرق اخری نحوہ و زاد و عنہ و آیۃ ذلک انہم یسبون ابا بکر رض و عمر رض و من سب اصحابی فعلیہ لعنۃ اللہ و الملائکۃ و الناس اجمعین و امثال این حدیث بسیار آمدہ است کہ این رسالہ گنجائش ذکر آنہا ندارد و ایضا سب شیخین موجب بغض ایشان است و بغض ایشان کفر است بحکم من ابغضہم فقد ابغضنی و من اذاہم فقد اذانی و من اذانی فقد اذی اللہ و ایضا اخرج ابن عساکر ان رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ و آلہ وسلم قال حب ابی بکر رض و عمر رض ایمان و بغضہما کفر و اخرج عبد اللہ بن احمد عن انس مرفوعا انی لارجو لامتی فی حبہم ما فی قول لا الہ الا اللہ و بغض ایشان را بر حب ایشان مقایسہ باید کرد لانہما علی طرفی نقیض و نیز تکفیر مومن موجب کفر است چنانچہ در حدیث صحیح وارد است من رمی رجلا بالکفر او قال عدو اللہ و لیس کذلک الا کان کما قال و لا رجعت علیہ و ما بیقین میدانیم کہ ابی بکر و عمر مومنانند و دشمنان خدا نیستند و بہشت بجنت اندلیں تکفیر ایشان راجع بقائلان باشد بمقتضای این حدیث فیحکم بکفرہم و این حدیث اگرچہ خبر واحد است اما تکفیر از و معلوم میشود اگرچہ جاحد او کافر نشود و قال امام عصرہ ابو زرعۃ الرازی من اجل شیوخ الاسلام اذا رایت الرجل ینقص احدا من اصحاب رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ و آلہ وسلم فاعلم انہ زندیق و ذلک لان القرآن حق و الرسول حق و ما جاء بہ حق و ما ادی علینا ذلک کلہ الا من الصحابۃ رضی اللہ تعالی عنہم فمن جرحہم انما اراد

جمعی کثیر با او متفق بودند و اجماع کافی است از برای حقیت خلافت ابی بکر رض اگرچه نص بر خلافت او وارد نشده کما قال جمهور العلماء بلکه اجماع اقوی است از نصوص غیر متواتر چه مدلول اجماع قطعی است و مدلول آن نصوص ظنی با آنکه گوییم که نصوص هم وارد گشته اند از برای حقیت خلافت کما ذکره المحققون من المحدثین والمفسرین فمعنی قول الجمهور من علماء اهل السنة علی ما ذکره بعض المحققین انه علیه الصلوٰة والسلام لم ینص علیها لانه اجدانه لم یامر بها لاحد وبما ذکرنا ظهر حقیة خلافة الصدیق وبطل احتمال الاکراه والتقیة تقیه آن زمان را احتمال داشت که اهل آن عصر تابع حق نمی بودند و بسعادت خیر القرون قرنی مستسعد نمیگشتند قال ابن الصلاح والمنذری الصحابة کلهم عدول وقال ابن الحزم الصحابة کلهم من اهل الجنة قطعا قال سبحانه وتعالی لا یستوی منکم من انفق من قبل الفتح وقاتل اولئک اعظم درجة من الذین انفقوا من بعد وقاتلوا وکلا وعد الله الحسنی لانهم المخاطبون فثبت لهم الحسنی وهی الجنة ولا یتوهم ان التقیید بالانفاق والقتال فیهما یخرج من لا یتصف بذلک منهم لان تلک القیود خرجت مخرج الغالب فلا مفهوم لها علی ان المراد من اتصف بذلک ولو بالقوة والعزم و ایضا اکراه و تقیه مستلزم نقص آن حضرت است کرم الله سبحانه وجهه زیرا که در اکراه ترک عزیمت است و در تقیه کتمان حق که منهی عنه است هرگاه مؤمن عامی مهما امکن بترک اولی راضی نشود و مرتکب منهی عنه نگردد فکیف اسد الله و زوج بنت رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم که در شجاعت و صفدری بی نظیر بود مرتکب چندین امور ناشایسته گردد و اینها از کمال جهالت و فرط ضلالت قدح آنحضرت را مدح گمان کرده اند و نقصان او را کمال دانسته افمن زین له سوء عمله فرآه حسنا و قول علماء ما وراء النهر چون شیعه سب و لعن حضرات شیخین و ذی النورین و بعضی از ازواج طاهرات رضوان الله تعالی علیهم اجمعین که کفر است تجویز کنند بر پادشاه اسلام بلکه بر سائر انام بنابر امر ملک علام قتل و قمع آنها اعلاء لدین الحق داخل لازم است و تخریب ابنیه و اخذ اموال و امتعه ایشان جائز شیعه در جواب بطریق منع گفته اند که شارح عقاید النسفی در اینکه سب شیخین کفر باشد اشکال کرده و صاحب جامع الاصول شیعه را از فرق اسلامی شمرده و صاحب مواقف

که امر بلازمت بیوت و نهی از خروج آنها مطلق که شامل جمیع احوال و ازمنه باشد مراد نیست و
خروج بعضے ازواج آن سرور علیه الصلوٰة والسلام بها او در بعضے اسفار بر آن دلالت
میکند پس امر بلازمت بیوت مخصوص گشت بوقت دون وقت و حال دون حال و در رنگ
عام مخصوص البعض شد و عام مخصوص البعض از روے مدلول ظنی است مجتهد را
جائز است که افراد دیگر هم بعلت مشترکه از ان اخراج نماید و شک نیست که حضرت
صدیقه رضی الله تعالیٰ عنها عالمه و مجتهده بوده و ترمذی از ابی موسی روایت میکند
که او گفته که ما اشکل علینا اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم حدیث قط فسالنا
عائشة الا وجدنا عندها منه علما و همچنین ترمذی از موسی ابن طلحه روایت میکند که او گفته ما رأیت
احدا افصح من عائشة رضی الله تعالیٰ عنها پس تواند بود که حضرت صدیقه رض خروج خود را
در بعض اوقات یا بعضے احوال از برای بعضے منافع و مصالح از ان مخصوص کرده باشد
ولا محذور فیه و لا طعن علی انا نقول الظاهر من الآیة نهی الخروج بلا ستر و حجاب کما دل
علیه قوله سبحانه بعده و لا تبرجن تبرج الجاهلیة الاولے و اما الخروج مع الستر والحجاب فخارج
عن النهی و خروج حضرت صدیقه از برا ے اصلاح بود نه برای حرب کما قال
بعض المحققین و اگر از برای حرب باشد چنانکه مشهور است فلا بأس به ایضا لانه عن اجتهاد
لا عن هوی چنانکه شارح مواقف از آمدی نقل میکند که واقعات جمل و صفین از روے اجتهاد بود
والمجتهد و ان کان مخطیا لا مؤاخذة علیه قال القاضی البیضاوے فی تفسیر قوله تعالیٰ لولا کتاب
من الله ای لولا حکم من الله سبق اثباته فی اللوح و هو ان لا یعاقب المخطی فی اجتهاده
یا آنکه گوئیم خطاے مجتهد هم نزد خداے عز و جل هدایت است کما نقل رزین عن
عمر بن الخطاب رضی الله تعالیٰ عنه قال سمعت رسول الله صلی الله تعالیٰ علیه وآله
وسلم و بارک یقول سألت ربی عن اختلاف اصحابی من بعدی فاوحی الله الی یا محمد ان
اصحابک عندی بمنزلة النجوم فی السماء بعضها اقوے من بعض و الکل نور فمن اخذ بشیء مما هم
علیه فهو عندے علی هدی ثم قال اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم و حدیث حوأب
هم میتواند بود که نزد حضرت صدیقه رضی الله تعالیٰ عنها به ثبوت نرسیده باشد

ابطال الکتاب والسنة فیکون الجرح بهم الفسق ویحکم علیه بالزندقة والضلالة والکذب والعناد
ولا انصار لهؤلاء قول الحق وقال سهل بن عبد الله التستری ونا هیک به علما وزهدا ومعرفة وجلالة
لم یؤمن برسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم من سب اصحابه وسئل عبد الله بن المبارک و
کفاک به جلالة وعلما ایهما افضل معاویة او عمر بن عبد العزیز فقال الغبار الذی دخل انف
فرس معاویة رض مع رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم خیر من عمر بن عبد العزیز کذا مرة
اشار بذلک الی ان فضیلة صحبته ورؤیته صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم لا یعدلها
شیء وهذا فی غیر اکابر الصحابة رضوان الله علیهم ممن لم یفز الا بمجرد رؤیته صلی الله تعالی
علیه وآله وسلم فما ظنک فی من ضم الیها ما قاتل معه صلی الله علیه وآله وسلم او فی زمنه بامره
او نقل شیئا من الشریعة الی من بعده او انفق شیئا من ماله بسببه فهذا مما لا یمکن ادراک
فضله و شک نیست که شیخین از اکابر صحابه اند بلکه افضل ایشان پس تکفیر بلکه تنقیص ایشان
موجب کفر و زندقه و ضلالة باشد کما لا یخفی وفی المبسوط لمحمد رحمه الله تعالی لا یجوز الصلوٰة خلف الرافضة
لانهم انکروا خلافة الصدیق وقد اجتمعت الصحابة علی خلافته وفی الخلاصة من انکر خلافة
الصدیق فانه کافر ویکره الصلوٰة خلف صاحب هوی او بدعة ولا یجوز خلف الرافضة
ثم قال ان کان هوی یکفر بها لا یجوز والا یجوز ویکره وکذا من انکر خلافة عمر رض فی الاصح
هرگاه انکار خلافت ایشان کفر باشد فکیف حال من سبهم او لعنهم پس ظاهر شد که تکفیر شیعه
مطابق احادیث صحاح و موافق طریق سلف است و آنکه از بعضے از اهل سنت عدم
تکفیر شیعه نقل کرده اند بر تقدیر صحة و دلالة آن بر عدم تکفیر ایشان محمول بر توجیه و تاویل است
لیطابق الاحادیث و مذهب جمهور العلماء و طائفهٔ شیعه از سب و لعن حضرت عائشه صدیقه رض
زوجهٔ آنحضرت علیها الرضوان بسبب مخالفة لعن و طعن و تشنیع کافر شده اند و گفته اند که
آنچه از خبث و فحش دربارهٔ عائشه شیعه نسبت کرده اند حاشا ثم حاشا اما چون عائشه
مخالفت امر وقرن فی بیوتکن نموده به بصره درآمده و به حرب آنحضرت اقدام نموده
و بحکم حدیث حربک حربی حرب حضرت امیر حرب حضرت پیغامبر است صلی الله تعالی علیه وآله وسلم
و محارب پیغامبر یقینا مقبول نیست بنابرین مورد لعن شده پوشیده نماند

ربنا ولا تحمل علینا اصرا کما حملتہ علی الذین من قبلنا ربنا ولا تحملنا ما لا طاقۃ لنا بہ واعف عنا واغفر لنا وارحمنا انت مولینا فانصرنا علی القوم الکافرین ہذا ما تیسر لی فی ردہم واظہار شناعتہم بعون اللہ سبحانہ وحسن توفیقہ ونسأل اللہ سبحانہ ان یثبت قلوبنا علی دینہ ویوفقنا لمتابعۃ حبیبہ صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم ولنختم الرسالۃ بالخاتمۃ الحسنۃ وذکر مناقب اہل البیت ومدائحہم وفضائلہم رضی اللہ تعالی عنہم اجمعین قال اللہ سبحانہ انما یرید اللہ لیذہب عنکم الرجس اہل البیت ویطہرکم تطہیرا اکثر المفسرین علی انہا نزلت فی علی وفاطمۃ والحسنین رضی اللہ تعالی عنہم لتذکیر ضمیر علیکم وما بعدہ وقیل نزلت فی نسائہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم لقولہ سبحانہ واذکرن ما یتلی فی بیوتکن ونسب الی ابن عباس رضی اللہ تعالی عنہما وقیل المراد النبی وحدہ واخرج احمد عن ابی سعید الخدری انہا نزلت فی خمس النبی صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم وعلی وفاطمۃ والحسن والحسین رضوان اللہ تعالی علیہم اجمعین وذہب الثعلبی الی ان المراد من الاہل فی الآیۃ جمیع بنی ہاشم والمراد من الرجس الاثم والشک فیما یجب الایمان بہ وثبت فی بعض الطرق تحریمہم علی النار وعن سعد بن ابی وقاص رضی اللہ تعالی عنہ قال لما نزلت ہذہ الآیۃ ندع ابناءنا وابناءکم دعا رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم وبارک علیا وفاطمۃ وحسنا وحسینا فقال اللہم ہؤلاء اہل بیتی وعن المسور بن مخرمۃ ان رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم قال فاطمۃ بضعۃ منی فمن اغضبہا اغضبنی وفی روایۃ یریبنی ما ارابہا ویؤذینی ما آذاہا وعن ابی ہریرۃ قال خرجت مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فی طائفۃ من النہار حتی اتی خباء فاطمۃ فقال اثم لکع یعنی حسنا فلم یلبث ان جاء یسعی حتی اعتنق کل واحد منہما صاحبہ فقال اللہم انی احبہ فاحبہ واحبب من یحبہ وعن انس قال لم یکن احد اشبہ بالنبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم من الحسن بن علی وقال فی الحسین ایضا کان اشبہہم برسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم وعن زید بن ارقم رضی اللہ تعالی عنہ قال قال رسول اللہ صلعم انی تارک فیکم الثقلین ما ان تمسکتم بہما لن تضلوا بعدی احدہما اعظم من الآخر کتاب اللہ حبل ممدود من السماء الی الارض وعترتی اہل بیتی ولن یتفرقا حتی یردا علی الحوض فانظروا کیف تخلفونی فیہما وعنہ ان رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم قال لعلی وفاطمۃ والحسن والحسین انا حرب لمن حاربکم وسلم لمن سالمکم وعن جمیع بن عمیر قال دخلت مع عمتی علی عائشۃ رضی اللہ تعالی عنہا فسألت ای الناس کان احب الی رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم قالت فاطمۃ فقیل من الرجال قالت زوجہا وعن ابن عمر رضی اللہ تعالی عنہما ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وبارک قال ان الحسن والحسین ہما ریحانتای

یا مخصوص باشد بحرب مخصوص چه تواند بود که اضافت برای عهد باشد و ایضاً
از برای ترویج کتب باطله خود و تزییف کتب اهل سنة آورده اند که در کتب شیعه
چنین است که در وقت حضور ابن ام مکتوم اعمی در حدیث حضرت پیغمبر صلی الله
تعالی علیه وآله وسلم کسی از اهل آنحضرت عبور کرد حضرت پیغمبر از نیغفی اعتراض فرمودند
که تو کور نیستی و اهل سنة در کتب خود آورده اند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم عائشه را
بکتف مبارک خود بر داشت تا تماشای جمعی کند که در کوچه ساز مینواختند و بعد از دست
فرموده یا حمیرا اهل شیعت این عمل را بارذل ناس نسبت نتوان کرد پوشیده نماند
تواند بود که این واقعه پیش از نزول آیت حجاب متحقق شده باشد و منع از حضور ابن ام مکتوم
بعد از نزول آن و همچنین تواند بود که آن لهو لهو مشروع باشد نه ممنوع چنانکه در اخبار
صحاح وارد است عنقریب مذکور خواهد شد که در مسجد حضرت پیغمبر صلی الله تعالی علیه وآله وسلم
نیزه بازی میکردند و آن در رنگ تیر اندازی است در حق آنکه هر دو آلهٔ غزا و جهاد اند
و تیر اندازی مشروع است فکذا ما هو مثله و نیز وقوع آن لهو در مسجد دلالة بر مشروعیة میکند کما لا یخفی
ولو سلم که بعد از نزول آیت حجاب بوده پس گوئیم که حضرت صدیقه در آن وقت صغیره بوده
نه مکلفه کما یفهم ما روی البخاری و مسلم عن عائشة رضی الله تعالی عنها قالت والله لقد
رأیت النبی صلی الله تعالی علیه وآله وسلم و بارک یقوم علی باب حجرتی والحبشة یلعبون بالحراب فی المسجد
و رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم یسترنی بردائه لانظر الی لعبهم بین اذنه وعاتقه ثم یقوم من اجلی حتی
اکون انا التی انصرف فاقدروا قدر الجاریة الحدیثة السن الحریصة علی اللهو ها آنکه در اصحاب کرام در آمدن
و در میان ایشان حکم نمودن از کمال بی ادبی و فرط بی سعادتی است و طریق اسلم آنست که منازعات و اختلافات که
در میان ایشان واقع شده بعلم حق سبحانه مفوض سازند و همه ایشان را بخیر یاد کنند و حب ایشان را حب پیغمبر علیه الصلوة
والسلام دانند من احبهم فبحبی احبهم حدیث صحیح است قال الشافعی و هو منقول عن عمر بن عبد العزیز تلک دماء طهر الله
عنها ایدینا فلیطهر عنها السنتنا اما چون شیعه اصحاب را ببدی یاد میکنند و سب و لعن ایشان جرأت
مینمایند علمای اسلام را واجب و لازم است که رد آنها نمایند و مفاسد ایشان را اظهار سازند و ازین قبیل است
بعضی سخنان که ازین حقیر درین باب بتحریر آمد چنانکه ذکر یافت ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطأنا

رسالہ مصطلحات صوفیہ کرام

بسم اللہ الرحمن الرحیم

پس از ستائش گری و نعت گستری باید دانست کہ چون در ہر سہ مجلد مکتوبات امام ربانی در جاہا مباحث و مذاکرات افادت و استفادات از اسولہ و اجوبہ اکثری ازان مقامات است کہ مختص بد استن حضرات صوفیہ صافیہ قدس اسرارہم تعلق میدارد پس بر فہیم و سلیم صاحب ذہن مستقیم استعلام آنہا بر فرد و عامہ کسی از آنہا نا بستہ است لہذا بعد تکمیل طبع ہر سہ مجلد مکتوب مع رسالہ رد روافض بمقتضائے علو ہمتی و بہ منشاء ترویج و اشاعت علوم در رائے رزین صاحب فتوت و تمکین جناب منشی نول کشور صاحب سی آئی ای مالک مطبع چنان مستحسن و پسندیدہ آمد کہ نبذی از مصطلحات و برخے از مسلمات حضرات صوفیہ برای الحاق با مجموعۂ مکاتیب مدون و مؤلف شود کہ خالی از فائدہ نخواہد بود چنانچہ بمقتضائے الامر فوق الادب اصطلاحات و رموزات چند از کتب مصطلح حضرات صوفیہ کرام در سلک تسوید کشید و ہو اللہ المستعان و علیہ التکلان

شرح مصطلحات و مسلمات حضرات صوفیہ کرام بترتیب حروف تہجی

الف

ایمان حقیقی۔ از فنا ببقا رفتن و عین وحدت شدن

اخلاص۔ آنکہ از غیر حق مبرا باشد و در سخن قطع نظر از خلق کند۔

ایمان۔ مرتبہ عالم بقا را گویند۔

ابرو۔ حجاب ربوبیت و عبودیت و ہم اشارت بقاب قوسین۔

اعیان۔ صور علمیہ را گویند۔

ب

بقا۔ آنکہ بعد از فنا باقی ماند و رہنمائی کند وجود یافتن مر ذات خود بذات خود

بوسہ۔ تلذذ روح است با جسم و دوام مراقبہ را نیز گویند۔

پ

پیر خرابات۔ مرشد کامل کہ اقبال و صفات سیئہ را محو افعال و صفات الٰہی گرداند

پیالہ۔ کنایت از ادراک و عرفان و کنایت از ہر ذرہ از ذرات

ت

تکوین۔ نود و نہ مرتبہ دارد و صدم مرتبہ تمکین

من الدنيا وعن علي رضي الله تعالى عنه قال الحسن اشبه برسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم ما بين الصدر الى الرأس والحسين اشبه
بالنبي صلى الله عليه وآله وسلم ما كان اسفل من ذلك وعن ابن عباس رضي الله تعالى عنهما قال كان رسول الله
صلى الله عليه وآله وسلم حامل حسن بن علي على عاتقه فقال رجل نعم المركب ركبت يا غلام فقال النبي صلى الله تعالى
عليه وآله وسلم ونعم الراكب هو وعن عائشة رضي الله تعالى عنها قالت ان الناس يتحرون بهداياهم يوم عائشة
يبتغون بذلك مرضاة رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم وبارك وقالت ان نساء رسول الله
صلى الله تعالى عليه وآله وسلم وبارك كن حزبين فحزب فيه عائشة وحفصة وصفية وسودة والحزب الآخر ام سلمة و
سائر نساء رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فكلم حزب ام سلمة فقلن لها كلمي رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم و
بارك يكلم الناس فيقول من اراد ان يهدي الى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فليهده اليه حيث كان فكلمته
فقال لها لا تؤذيني في عائشة فان الوحي لم ياتني وانا في ثوب امرأة الا عائشة قالت اتوب الى الله
من اذاك يا رسول الله ثم انهن دعون فاطمة فارسلن الى رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم فكلمته
فقال يا بنية الا تحبين ما احب قالت بلى قال فاحبي هذه وعن عائشة رضي الله تعالى عنها
قالت ما غرت على احد من نساء النبي صلى الله تعالى عليه وآله وسلم وبارك ما غرت على خديجة وما رايتها
ولكن كان يكثر ذكرها وربما ذبح الشاة ثم يقطعها اعضاء ثم يبعثها في صدائق خديجة فربما قلت له كانه
لم يكن في الدنيا امرأة الا خديجة فيقول انها كانت وكانت وكان لي منها ولد وعن ابن عباس رضي الله تعالى
عنهما قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم وبارك العباس مني وانا منه وعنه قال قال رسول
الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم احبوا الله لما يغذوكم من نعمه واحبوني بحب الله واحبوا اهل بيتي لحبي
وعن ابي ذر انه قال وهو آخذ بباب الكعبة سمعت النبي صلى الله تعالى عليه وآله وسلم يقول الا ان مثل
اهل بيتي فيكم مثل سفينة نوح من ركبها نجى ومن تخلف عنها هلك فليكن هذا آخر الرسالة ۔ الٰہی بحق بنی فاطمہ
کہ بر قول ایمان کنم خاتمہ ۔ اگر دعوتم رد کنی ور قبول ۔ من و دست و دامان آل رسول ۔ الحمد لله
والسلام على عباده الذين اصطفى اللهم اغفر لي ولوالدي بحق النبي العربي واهل بيته واحسن اليهما واصلح
بحرمة جميع احباب المحبوب المدني صلى الله تعالى عليه وآله واهل بيته وسلم وبارك عدد خلقه ورضى نفسه وزنة
عرشه ومداد كلماته الحمد لله سبحانه على الاختتام والصلاة والسلام على حبيبه محمد النبي الامي سيد الانام الى يوم القيام

تمام شد رسالہ رد روافض

ذوق - لذت عشق و مستی او عاشق را -

ر

ریا - از حق محجوب شدن -

روح کرم - جبرئیل علیه السلام -

رند - آنکه شراب غیبی بیقرو شد و ذوق مستی سالک سے ستاند -

روی - یعنی کشف انوار ایمان و عرفان -

رسم و عادت - هر عبادتی که بے اخلاص بود -

ز

زلف - اشارت از تجلی جلالی و مشکلات طریقت -

س

ساقی - پیر کامل -

سالک - آنکه در سلوک از قید براطلاق رود یعنی از ممکن بواجب پردازد -

سکر - مقام حیرت و دهشت در مشاهدهٔ حق -

ش

شاهد - حق را گویند باعتبار ظهور -

شیخ - آنکه کامل در شریعت و طالب و فانی در طلب مولا باشد نه مانند بهشت -

شراب - عشق و محبت مفرط -

شمع - پرتو انوار الٰهی -

ص

صوفی - آنکه از خود در فنا رفته متخلق با اخلاق الله گردیده باشد و از تعینات خود را آگاه دارد و در خوبیت صوفی آن باشد که باشد یعنی به پیروی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم گردیده باشد -

ع

عشق - ذات حق را گویند در اصطلاح متاخرین صوفیه آنرا عالم احدیت و عالم لاهوت هم خوانند -

عاشق - اسما را نامند در مرتبهٔ واحدیت و عالم ماسوی و عالم معانی وغیره گویند -

عقل کل - گاهی مراد جبرئیل و گاهی عرش و وقتی ام الکتاب وگاهے قسم باشد -

عالم مثال - بالاتر از عالم شهادت و فروتر از عالم ارواح و عالم شهادت سایهٔ عالم مثال است -

عدم - عبارت از صور علمیه

عشوه - تجلی جمالی -

عشرت - لذتیکه سالک با حق تعالی امر یابد در حال

عارف - مشاهده کنندهٔ صفات و اسمای الٰهی را گویند یعنی از خود رسته متخلق با خلاق الله گردیده باشد -

عالم - مطلع ذات و صفات اسمای الٰهی را گویند -

غ

غیب - غائب شدن از خویش و ظهور حضور -

مراد از تمکین زوال بشریت ست که آنرا فقد و فنا گویند۔

توحید۔ تخلیص دل و تجرید او از آگاہی بغیر حق تعالیٰ

تفرقہ۔ یعنی دیدن خلق بدون حق و ای پراگندگی دل بسبب تعلق با مور متعددہ۔

تجلی شہودی۔ ظہور موجودات و آن ظہور حق است۔

ترسا۔ مرشد کامل که توجه تبیع موجودات با وست خواہ بطبع خواہ باراده۔

ترسا بچہ۔ کاملی باشد که در ارادت معنوی بکامل دیگر که متصف بصفت ترسائی و تجرد و انقطاع بوده باشد میرسد و آن کامل بکامل دیگر بطناً بعد بطن که طریقه اویسیت تا سلسلۂ حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بپیوندد و علم ولایت جز باین طریق میسر نمی آید۔

ج

جمع۔ شہود حق بے خلق۔

جمع الجمع۔ شہود خلق قائم بحق

جلال۔ حجاب حق ست از نظائر و نیز صفت قہاری مراد دارند۔

جمال۔ تجلی حق ست بوجه حق برای حق۔

جمعیت۔ آنکه از همه مشاہده واحدیه از سر حق که از وجود غافل شوی بدانکه وجود تو تفرقه نفس ست و نفس سه مست یکی اماره که طبیعت مائل الشہوت سفلی باشد دوم لوامه یعنی از غفلت پرہیز کرده بسوی حکمت گراید سوم مطمئنه که از خلائق رو به پاک گردد و دوریده داو

تعالی آسوده شود۔

چ

چشم۔ اشارت بشہود حق مر اعیان را۔

ح

حق۔ وجود مطلق غیر مقید بہیچ قید۔

حال۔ آنکه از حالتی بحالتی رود و ضد مقام یعنی در مواہب وہاب گاہی ترقی کند و گاہی تنزل و مانند را سیف قاطع گفته اند زیرا که رفته باز نیاید و فردا مانده را اعتماد نشاید پس وقت را شاید بود که دیر نیاید

حجاب۔ صفت ذمیمه۔

خ

خال۔ مراد از نقطه باشد که مبدا و منتہای کثرت ست۔

خرابات۔ عبارت از آنکه سالک بسبب تجلی قہاری محو و فانی گردد و گاہے مراد از آستانه پیر باشد

خمار۔ مقام تکوین باشد

خط۔ اشارت بحقیقت محمدی و گاہے مراد از عالم ارواح نیز۔

د

دہان۔ سر خفی۔

ذ

خاتمة الطبع از جانب کارکنان مطبع

پس از تحمید خلاق دو عالم و پس از نعت رسول فخر آدم بر ضمائر خورشید نظران صافی درون که بروشن رای خویش چهرۂ مراتب شناسی ماهیات شریعت و طریقت و حقیقت و معرفت را برای العین در مرایای دلها مشاهده میکنند بسان مهر نیمروز جلوه آرا و هویدا باد که پایۂ علم تصوف فی حد ذاته چندان رفیع است که طالب صادق تا به سرمایۂ استعداد عبور بر جملۂ علوم تفسیر و حدیث و فقه و علم ادب نداشته باشد باندکام را که حسن دقائق و غوامض وی نخواهد برد بلکه در نفس الامر فهم و ادراک علم شریعت تصوف موقوف بر عمل و دریافت باطنی و روحی ست که بدون تشبث گرمی و امداد توجه مرشد کامل و هادی مطلق لطائفش حاصل نمیشود پس هر کسی که تواند که حرفی از لوح ابجدش بخواند لاجرم اشاعت چنین علم شگرف و نادر متحتم و واجب است که وسیلۂ مبادرت بر اکتساب علم شریعت بوده بهمگنان ظاهر است که از آغاز اجرای این مطبع گرامی نیت حق طویت مالک مطبع نامی منهل فتوت جناب منشی نول کشور صاحب سی آئی ای مرحوم پیوسته بترویج علوم و اشاعت فنون مائل و متوجه بود چنانچه تا حال کتابهای هزاران هزار از اقسام و انواع علوم زیر طبع آمدند و توجه خاص بطبع کتاب جدید که پیشتر طبع نشده باشد بسیار و فراوانست و سعی و صرف زر بهر انچه باید کتاب قدیم از فنون نادره فراهم نموده بطبع رسانیدند اندرین حال یک مجموعۂ شگرف و نادر درج لآلی آبدار عرفان که شاهان اهل معنی بقدر شناسی همچو جواهر زواهر آنرا درة التاج میسازند یعنی مجموعه هر سه جلد **مکتوبات امام ربانی مع رسالۂ رد روافض و رسالۂ مصطلحات حضرات صوفیۂ کرام** بهمرسید و حقیقت هر سه جلد مکتوبات مذکور بر همین نسق است که این مجموعات خاص الخاص ارشادات و هدایات غوث العالمین قطب الاقطاب عالیجناب مظهر خوارق کرامات جامع درجات ولایت دافع بدعت و ضلالت عامل سنت و جماعت وارث کمالات نبویه مزین اطوار احمدیه عارج معارج نقشبندیه امام طریقت مصداق حقیقت مخدوم انام پیشوای اهل اسلام **حضرت شیخ احمد فاروقی سرهندی ملقب به مجدد الف ثانی** قدس سره السامی ست که فضلای راسخین بودند و خوارق و کرامات حضرت ایشان دفترها مملوست که تسویدش گنجایش مقام ندارد اما نبذے از

غمزه - عبارت از خوف و رجا باشد۔

ف

فیض اقدس - آن فیض حق تعالی ست بواسطه حب اعظم
فیض مقدس یعنی تجلیات اسما که موجب ظهور چیزها
که تقاضا کرده است استعداد آنرا در خارج وجود۔
فنا عبارتست از زائل شدن تفرقه و تمیز میان قدم و حدوث
که از پس محویت در فاعل حقیقی سالک در میان نماند۔
فراق - غیبت را گویند از مقام وحدت
فقر - عبارت از فنا فی اللہ۔
فقیر - آنست که او را هیچ چیز احتیاج نماند مگر بخدای عز و جل

ق

[illegible] - فرقیست میان حق و بنده یعنی شریعت و طریقت و حقیقت را نگاه دارد۔
قرب نوافل آنست که سالک فاعل و مدرک باشد و حق تعالی آلهٔ وی
قرب فرائض آنست که حق تعالی فاعل باشد و سالک آله وی
قهر - عبارت از محبتی که با اصل خود بود۔
قلندر - آنکه تجرید و تفرید بکمال دارد و در تخریب عادت عبادت کوشد۔
قد - عبارتست از استعداد الهی که برزخ وجوب و امکانست

ک

کفر - کنایت از عقد خدمت و طاعت محبوب حقیقی

ل

لطیفه انسانی دل را گویند
لب - بالفتح عاشقان را در قبض و بسط نوازش فرمودن
لُب - بالضم عقلی بود منور بنور قدس۔

م

لطف - موافقت معشوق عاشق را۔
معشوق - صفات حق باشد از آن عالم جبروت و وحدت و تعین اول و غیره
موحد - آنکه از دوری رسته باشد۔
مبدا - اسمای کلی کونی ست۔
معاد - اسمای کلی الهی که آمدن سالک از اسمای کلی کونی بود که مبدا اوست و رجوع او از راه الهی باشد که معاد است
مسجد - مظهر تجلی را گویند و آستانه پیر را نیز۔
مکاشفه - گاهی سیر از ناسوت و جبروت و ملکوت و لاهوت است
مژه - حجاب سالک است و تقصیر در اجابت سرًا و جهرًا بحکم الهی۔
میل - رجوع با اصل خود با شعور و آگاهی منش نباتات رجوع طبعی
مستی - عبارت از حیرتی ست که در مشاهده جمال معشوق روی [illegible]
میخانه - خانقاه پیر و مرشد۔
مطرب - نیز پیر کامل۔
ملامتی - آنکه در کتم عبادت کوشد۔
مجذوب - آنکه در شکر و فنا باشد چون بمقام جمع الجمع رسیده است [illegible]

ن

نقش کل - لوح محفوظ و عرش را نیز گویند۔
ناز - قوت دادن عاشق معشوق را۔
ناقوس - عبارت از انتباه که سوی توبه و انابت آرد
نقوش سماویه - افلاک و کواکب۔
ننگ ناموس - آوازه نیکنامی خواستن۔

و

وصل - وحدت حقیقی را گویند که واسطه است میان ظهور و شئون

نام کتاب	قیمت
نفحات الانس مع حواشی مفیدہ از ملا عبدالرحمٰن جامی۔	عہ ۸ر
انوار الرحمٰن در ملفوظات از مولانا شاہ عبدالرحمٰن جدید الطبع۔	عہ پ
لمعۃ الانوار معروف بہ ہدایۃ المحامد مؤلفہ حضرت شاہ محمد مہدی۔	۲ر ۹ پا
نغمہ عشاق۔ قرآن وحدیث سے ثابت کیا گیا ہے از مولوی نور اللہ مرحوم۔	۸ر
مصباح الہدایۃ۔ ترجمہ عوارف از حضرت شاہ محمود کاشانی۔	۱۱ر ۹ آ
فوائد سعدیہ۔ از قاضی ارتضیٰ علیخان	۱۲ر
دیوان حضرت شمس تبریز۔	۱۲ر
پند نامہ عطار۔ از حضرت شیخ فریدالدین	۱ر
منطق الطیر۔ از شیخ فریدالدین عطار	۳ر ۶ پا
رسالہ سر رقب اردو۔	۵ر
فوائد الفواد مصنفہ حضرت محمد نظام الدین	۸ر
اخلاق رضی۔	۴ر
بیاباید شنید۔ رموز شریعت قابل دید از شاہ رفعت علی۔	۶ پائی
مرغوب القلوب۔ مصنفہ مولانا شمس الدین واضح قلم۔	۱۰ر
ایضاً خفی قلم۔	۳ پائی

نام کتاب	قیمت
زبدۃ المقامات۔ جامع حالات حضرت خواجہ باقی باللہ شیخ احمد المعروف بمجدد الف ثانی رح اور انکے خلفاء وغیرہ کے حالات رحمۃ اللہ علیہم۔	۱۲ر ۶ پائی
رسالہ رموز الحقیقۃ۔ اس دو پیسہ کی کتاب مین ایک ایک نکتہ ہزار ہزار روپیہ سے بڑھکر قیمتی ہے۔	۶ پائی
مثنوی عطار۔ از شیخ فریدالدین عطار	۳ پائی
بیسر نامہ۔ مصنفہ فریدالدین عطار کاغذ سفید مطبوعہ ۱۸۹۵ء	—ر
مثنوی راجہ۔	۳ ۹ا
معدن تہذیب۔ از مرزا حبیب حسین اردو	[illegible]
بیاباید دید۔ قابل شنید از ملا محمد حسین۔	۹ پائی
مثنوی شاہ بو علی قلندر رح معروف	۳ پائی
مثنوی شیخ بہلول۔ حکایات عارفانہ	۱ر
مثنوی مولانا روم۔ قدس سرہ مقبول عام چار مصرعہ محشی ہر شش دفتر مع تکملہ دفتر ہفتم کاغذ سفید وحنائی ومصری	عہ ۱۲ر
شرح مثنوی مولانا روم۔ از ملا بحر العلوم مقبول عام سہ مجلد کامل۔	صہ پ
شرح مثنوی مولانا روم۔ از شاہ عبداللطیف معروف بہ لطائف معنوی۔	۸ر

تلخیصات احوال شریف رقم پذیر میگردد که نسب شریف آنحضرت به بست و شش واسطه بحضرت عمر فاروق
رضی الله عنه خلیفهٔ ثانی حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وآله وسلم میرسد و در کتاب مکتوبات احمدی که از ان
حضرت مظهر کرامات مشهور و معروفست میفرمایند که روزی در مراقبه بودم که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم
تشریف آورده فرمودند که آمدم نزد تو برای تو اجازت نامه نویسیم که تا حال برای هیچکس ننوشته ام
تحریر فرمودند و مرا بشارت دادند که بر هر جنیده که نماز گذارم آن میت را بخشیده در بهشت برند و صاحب
تذکرهٔ آدم بنوری مینویسد که حضرت موصوف را در طریقهٔ عالیه نقشبندیه نسبت ارادت با حضرت
شیخ عبد الباقی دهلوی بود و به قادریه بحضرت شاه سکندر کیتهلی و بسلسله چشتیه بحضرت مخدوم حضرت
شیخ عبد الاحد و فیض سلسله سهروردیه نیز از حضرت شیخ عبد الاحد قدس اسرارهم بود و پس از حالات
بابرکات حضرت موصوف هر انچه گفته شود مزید بر آنست آنحاصل هنگامیکه جلد اول مکتوبات را
حسب ارشاد فیض بنیاد حضرت ایشان شاه یار محمد الجدید البدخشی الطالقانی جمع نمود حضرت قدوة
عارفان فرمودند که این جلد را بر همین سیصد و سیزده مکتوب ختم کن که مطابق عدد پیغمبران و رسالت
صلوات الله علیهم اجمعین و نیز موافق عدد اهل بدر و به تلفیق و جمع جلد ثانی مکتوبات حسب هدایت
آنحضرت شاه عبد الحی چاکر حصاری متصدی گشتند و به تدوین و تالیف جلد ثالث بهمان نسق
شاه محمد نعمان بن یحیی الشهیر به میر بزرگ بدخشانی خلیفهٔ آنحضرت متکفل شدند - خلاصهٔ مرام
اینکه هر سه جلد مکتوبات امام ربانی مع رسالهٔ رد روافض ضمیمه اش و با لحاق رسالهٔ مصطلحات صوفیه از
منجانب مطبع نامی یکجا گردیده بعنوان شایسته و صحت مطابقت با اصل خوش تقطیع بحسن خط در مطبع
فیض منبع منشی نولکشور صاحب سی آئی ای مرحوم بسرپرستی عالیجناب رای بهادر منشی پراگ نرائن صاحب
بهارگو دام اقباله مالک مطبع باهتمام بابو منوهر لال صاحب بهارگو سپرنتندنت مطبع
بار ششم بماه فروری سنه ۱۹۱۳ عیسوی بحلیهٔ انطباع آراسته گردید امید از
درگاه قادر فتاح آنست که همچو درج جواهر بیبها را مقبول طبایع جوهریان رسته بازار معانی
گرداناد و با سرعت ازمنه توسیع مطبع با مهتم [illegible] بجاه النبی و آله الامجاد و اصحابه الاوتاد

نام کتاب	قیمت
التاویل المحکم - فی متشابہ فصوص الحکم مصنفہ مولوی محمد حسن امروہوی۔	۵ر پ
شرح مثنوی مولانا روم - از ملا محمد رضا معروف بہ مکاشفات رضوی۔	۹ر پ
جواہر غیبی - از حضرت مظفر علی شاہ اکبر آبادی بحث وحدت وجود و توحید صفات و تحقیق رسالت و مراتب علم و سلسلۂ طریقت کاغذ گندہ مطبوعہ ۱۸۹۰ء	ہر پ
شرح مثنوی مولانا روم - کامل در دو جلد حامل المتن ہر شش دفتر از مولوی ولی محمد اکبر آبادی حامل المتن۔	للعہ پ
جواہر الاسرار شرح مثنوی مولانا روم دفتر اول و دوم و سوم مصنفہ حضرت مولانا حسین بن حسن سبزواری۔	سے پ
تذکرۃ للبی - احوال شاہ مظفر علی قدس سرہ از مولانا ابو الحسن صاحب فرید آبادی	۵ر پ
فتوح الغیب - مع شرح از حضرت غوث الاعظم جیلانی مع شرح فارسی از شاہ عبد الحق محدث دہلوی ارشادات فقر و تصوف ہیں۔	۱۲ر
دلیل العارفین - ملفوظات حضرت سلطان معین الدین چشتی جمع کردہ حضرت	

نام کتاب	قیمت
قطب الدین بختیار کاکی۔	۲ر
مثنوی مے رنگ - از حضرت خواجۂ خواجگان قطب الدین بختیار کاکی قدس سرہ	۴ر ۱۲
مثنوی اسرار حقائق مصنفہ منشی گوپال کرشن	۳ر
مجموعۂ نکات فقر - چار رسالہ نظم از مولوی مظہر علی العلائی۔	۳ر
لوائح جامی - از مولانا عبد الرحمٰن جامی	ار
مثنوی الکلام معروف بہ جواہر بے نظیر	عہ
گنجینۂ عرفان - مجموعہ شش مثنویات	۱۲ر
مثنوی اسرار العوارف	ار
مثنوی ذو بحرین - معروف بمرآۃ القرآن مولفہ مولوی سید اکبر علی خان صاحب شیرازی عارف۔	ار ۱۲
کتب اخلاق و تصوف اردو	
جامع الاخلاق - ترجمہ اخلاق جلالی	۵ر ۶پا
اوقات عزیزی۔	۴ر
محبوب الاخلاق - اردو ترجمہ اخلاق محسنی	۹ر پ
بحر الحقیقت - اصلاح نفس میں	۲ر
کیمیائے حکمت - حصہ اول بیان شرافت علم و ادب۔	۲ر
تہذیب الاخلاق - مولفہ مولوی نجم الحق	ار